

تاریخ قیام و

مقتل جامع سید الشهدا  
علیه السلام

جلد اول

گروهی از تاریخ پژوهان

زیر نظر حجة الاسلام و المسلمین استاد مهدی پیشانی

تاریخ قیام و

مصلحت جامع

سید الشهدا

گروهی از تاریخ پژوهشگران

زیر نظر مجله الاسلام و المسلمین استاد حسنی پشوالی

امام

حسن

۵

۵

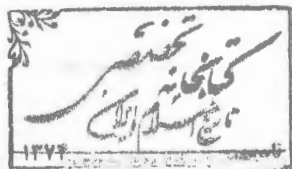
۴۰

کتابخانه

کتابخانه  
تخصصی  
تاریخ و جغرافیا  
۱۳۲۲

- عنوان و نام پدیدآور : تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا(ع) / گروهی از تاریخ پژوهان: زیر نظر مهدی پیشوایی.
- مشخصات نشر : قم : انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) ، ۱۳۸۹ .
- مشخصات ظاهری : ج .
- فروست : انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره) : ۸۱۷ . تاریخ : ۵۶ .
- شابک : ۱۳۵۰۰۰ ریال: ۰-۵۹۵-۴۱۱-۹۶۴-۹۷۸
- وضعیت فهرست نویسی : فیبا
- یادداشت : واژه نامه .
- موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ق.
- موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ق.
- شناسه افزوده : پیشوایی، مهدی، ۱۳۲۴ -
- شناسه افزوده : مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی(ره). انتشارات
- رده بندی کنگره : ۱۳۸۹ ت ۲ / ۵ / ۴۱ BP
- رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳۴
- شماره کتاب شناسی ملی : ۵۹۴۳۶۱۲





تاریخ قیام و

# مقتل جامع سید الشهدا علی السلام

## جلد اول

تألیف گروهی از تاریخ‌پژوهان

زیر نظر:

حجة الاسلام والمسلمین استاد مهدی پیشوایی

انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی

۱۳۸۹



شماره ردیف ۸۱۷  
شماره موضوعی تاریخ - ۵۴  
۱۲۸۹ - ۱۵۸

## ■ تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا (ع) جلد اول

- مؤلف: گروهی از تاریخ‌پژوهان زیر نظر حجة الاسلام والمسلمین استاد مهدی پیشوايي
- ناشر: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
- چاپ: عترة
- نوبت و تاریخ چاپ: اول، پاییز ۱۳۸۹
- شمارگان: ۱۰۰۰
- قیمت: ۱۳۵۰۰ تومان

○ دفتر مرکزی: قم، خیابان شهدا، کوی ممتاز، پلاک ۳۸  
تلفن و نمابر: ۰۲۵۱-۷۷۴۲۳۲۶

○ شعبه مؤسسه امام خمینی (ره): قم، بلوار امین، بلوار جمهوری اسلامی، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)  
تلفن: ۰۲۵۱-۲۱۱۳۶۲۹

## مؤلفان (به ترتیب حروف الفبا):

محمد قاسم احمدی

محمد رضا احمدی ندوشن

محمد رضا جباری

محمد باقر ذریاب

محسن رنجبر

جواد سلیمانی

سید محمود سامانی

مصطفی صادقی

نعمت الله صفری فروشانی

حامد منتظری مقدم

غلامحسین محرمی

## همکاران علمی:

سید علی حسین پور

سید محمد نصیحت کن



## فهرست مطالب

۲۵	.....مقدمهٔ معاونت پژوهش
۲۹	.....پیشگفتار
۲۹	.....پیشینهٔ شکل‌گیری طرح مقتل جامع
۳۰	.....ویژگی‌های این مقتل

### بخش اول: فصول مقدماتی

#### فصل اول: سیری در مقتل‌نویسی و تاریخ‌نگاری عاشورا از آغاز تا عصر حاضر

۴۱	.....مقدمه
۴۳	.....مقتل در لغت و اصطلاح
۴۴	.....سیر تاریخی مقتل‌نویسی و تاریخ‌نگاری عاشورا در جهان اسلام
۴۴	.....مقطع نخست: قرن دوم تا قرن هفتم
۱۰۵	.....مقطع دوم: قرن هشتم تا قرن چهاردهم
۱۳۸	.....بازشناسی، نقد و بررسی مهم‌ترین مقتل‌های قرن چهاردهم
۱۴۸	.....مقتل‌نگاری در قرن حاضر (پانزدهم)
۱۵۰	.....مقایسهٔ مقتل‌ها و نگاشته‌های تاریخ عاشورا در مقطع اول با نگاشته‌های مقطع دوم

#### فصل دوم: سیری در ادوار زندگی و شخصیت امام حسین علیه السلام

۱۵۵	.....۱. سیری در زندگانی امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۵۶	.....الف) امام حسین <small>علیه السلام</small> در زمان پیامبر <small>صلی الله علیه و آله</small>



۱۵۷	ب) امام حسین (ع) در روزگار خلفای سه گانه (۱۱-۳۵ق).....
۱۶۰	ج) امام حسین (ع) در زمان خلافت امیرالمؤمنین (ع).....
۱۶۱	د) امام حسین (ع) در عصر پیشوایی امام حسن (ع).....
۱۶۳	۲. جایگاه و منزلت امام حسین (ع) نزد پیامبر (ص) و مسلمانان.....
۱۶۳	الف) نزد پیامبر (ص).....
۱۶۷	ب) نزد معاصران خویش.....

#### فصل سوم: شهادت امام حسین (ع) در گفتار پیامبران و امامان (ع)

۱۷۶	الف) پیشگویی‌های پیامبران پیشین.....
۱۷۷	ب) اخبار جبرئیل از جانب خدا درباره شهادت امام حسین (ع).....
۱۷۹	ج) پیشگویی‌های پیامبر اکرم (ص).....
۱۸۱	د) پیشگویی‌های امیرالمؤمنین (ع).....
۱۸۴	ه) پیشگویی‌های امام حسن (ع).....
۱۸۵	و) پیشگویی‌های سیدالشهدا (ع).....

#### فصل چهارم: فضیلت گریستن و عزاداری برای امام حسین (ع) و تحلیلی درباره آن

۱۹۵	فضیلت گریستن بر امام حسین (ع).....
۱۹۸	فضیلت گریاندن و سرودن شعر در رثای امام حسین (ع).....
۲۰۲	تحلیلی درباره پاداش گریه بر امام حسین (ع).....
۲۰۴	یادآوری.....

#### فصل پنجم: ریشه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی قیام امام حسین (ع)

۲۰۹	مقدمه.....
۲۱۰	۱. ریشه‌های سیاسی.....
۲۱۰	الف) سقیفه؛ سرآغاز انحراف.....
۲۱۳	ب) خلافت عمر.....
۲۱۵	ج) عثمان، تکیه‌گاه بنی‌امیه.....

۲۱۹.....	د) ستیز با حکومت برحق امیر مؤمنان علی (ع)
۲۲۲.....	ه) حکومت بنی‌امیه.....
۲۲۷.....	۲. ریشه‌های اجتماعی.....
۲۲۷.....	لغزش خواص.....
۲۳۸.....	۳. ریشه‌های فرهنگی.....
۲۳۸.....	الف) اجتهاد در برابر نص.....
۲۴۰.....	ب) منع کتابت و نقل حدیث.....
۲۴۲.....	نتیجه.....

### فصل ششم: فلسفه قیام امام حسین (ع)

۲۴۹.....	مهم‌ترین و مشهورترین دیدگاه‌ها درباره فلسفه قیام کربلا.....
۲۴۹.....	۱. دیدگاه و برداشت دنیاگرایانه.....
۲۵۱.....	بررسی و نقد.....
۲۵۵.....	۲. نگرش عارفانه و صوفیانه.....
۲۵۸.....	بررسی و نقد.....
۲۵۸.....	۳. بینش مسیحیانه یا کلیسایی.....
۲۶۳.....	بررسی و نقد.....
۲۶۸.....	۴. قیام برای نیل به شهادت.....
۲۷۱.....	بررسی و نقد.....
۲۷۳.....	توجیه و تبیین این دیدگاه.....
۲۷۵.....	۵. نظریه قیام برای تشکیل حکومت.....
۲۷۶.....	بررسی و نقد.....
۲۸۱.....	۶. نظریه تکلیف ویژه بودن قیام.....
۲۸۵.....	خاستگاه این نظریه.....
۲۸۷.....	بررسی این دیدگاه.....

۲۹۱	تفسیر و توجیه این نظریه .....
۲۹۳	فلسفه و اهداف قیام عاشورا از دیدگاه امام حسین (ع) .....
۳۰۲	نتیجۀ بحث .....
۳۰۳	نقش دعوت و بیعت کوفیان در قیام عاشورا .....
۳۰۹	بررسی مسئله علم امام (ع) به شهادت، و تلاش برای تشکیل حکومت .....
۳۱۳	علم ظاهری و علم باطنی .....
۳۱۸	لازمۀ الگودهندگی، عمل به تکلیف ظاهری است .....

#### فصل هفتم: پیشگویی‌ها و هشدارهای معصومان (ع) درباره تسلط بنی‌امیه

۳۲۵	پیشگویی‌های پیامبر (ص) .....
۳۲۷	پیشگویی‌های امیرالمؤمنین (ع) .....
۳۳۳	پیشگویی‌های امام حسن (ع) .....

#### بخش دوم: امام حسین (ع) و معاویه

##### فصل اول: موانع قیام امام حسین (ع) بر ضد معاویه

۳۴۲	۱. شخصیت و شیوۀ حکومت‌داری معاویه .....
۳۴۷	۲. اقدامات معاویه برای ترسیم چهرۀ فریبنده از خود، و سیمای مخدوش از اهل‌بیت (ع) .....
۳۴۷	الف) جعل حدیث در مدح خود .....
۳۴۸	ب) ترسیم سیمای مشروع و مقبول از خود .....
۳۵۰	ج) مخدوش کردن سیمای اهل‌بیت (ع) .....
۳۵۳	۳. ترویج تفکر انحرافی و تخدیری .....
۳۵۳	الف) ارجاء .....
۳۵۶	ب) جبرگرایی .....
۳۵۹	۴. احیای تعصبات قبیله‌ای و ارزش‌های جاهلی .....
۳۶۴	۵. فشار اقتصادی، شکنجه و آزار مخالفان .....
۳۶۷	۶. تظاهر به دین‌داری .....

۷. تقویت روحیه عافیت‌طلبی و سازش در جامعه اسلامی..... ۳۷۱

۸. تحمیل معاهده صلح بر امام حسین (ع)..... ۳۷۳

**فصل دوم: مواضع امام حسین (ع) در برابر حکومت معاویه و مبارزات سیاسی آن حضرت**

۱. مخالفت با ولیعهدی یزید..... ۳۸۰

۲. نامه کوبنده و افشاگرانه به معاویه..... ۳۸۲

آیا امام حسین (ع) هدایای معاویه را می‌پذیرفت؟..... ۳۸۶

۳. تبیین جایگاه و منزلت اهل‌بیت (ع)..... ۳۹۱

۴. سخنرانی تاریخی و افشاگرانه امام حسین (ع) در اجتماع بزرگ حج..... ۳۹۲

۵. ممانعت از ازدواج یک دختر هاشمی با یزید..... ۳۹۵

۶. ضبط اموال دولتی..... ۳۹۷

۷. امتناع از فروش صدقات و املاک به معاویه..... ۳۹۸

۸. اعلام کفر پیروان معاویه..... ۳۹۹

۹. مبارزه امام حسین (ع) با کارگزاران معاویه..... ۳۹۹

الف) مبارزه با مروان، حاکم مدینه..... ۴۰۰

ب) مبارزه با ولید بن عتبّه یکی از مهره‌های بنی‌امیه..... ۴۰۱

**فصل سوم: قضیه ولیعهدی یزید**

آغاز ماجرا..... ۴۰۹

رایزنی معاویه با زیاد..... ۴۱۱

سفرهای معاویه به مدینه..... ۴۱۳

سفر نخست معاویه..... ۴۱۳

حمایت نمایشی از ولیعهدی یزید در دمشق..... ۴۱۷

تطمیع، تهدید و سرکوب مخالفان..... ۴۲۱

شهادت امام حسن (ع) و تحرک مجدد معاویه..... ۴۲۳

عزل مروان از حکومت مدینه..... ۴۲۴

۴۲۸	بیعت‌خواهی از مردم مدینه.....
۴۲۸	نامه‌های معاویه به شخصیت‌های برجستهٔ مدینه و پاسخ آنان.....
۴۳۲	سفر دوم به مدینه.....
۴۳۲	موضع عایشه.....
۴۴۱	اقدامات تبلیغی و فرهنگی معاویه.....

### بخش سوم: نهضت عاشورا، از آغاز تا ورود امام حسین (ع) به کربلا

#### فصل اول: امام حسین (ع) در مدینه

۴۵۱	مرگ معاویه و نامهٔ یزید به حاکم مدینه.....
۴۵۷	امام حسین (ع) در مجلس ولید.....
۴۶۰	آخرین روزهای اقامت امام در مدینه.....
۴۶۱	دیدار با مروان.....
۴۶۲	ملاقات‌های امام حسین (ع) در مدینه پیش از ترک این شهر.....
۴۶۳	ملاقات با عمر بن علی بن ابی طالب.....
۴۶۴	ملاقات با محمد بن حنفیه.....
۴۶۷	ملاقات با ام سلمه.....
۴۶۸	اظهار تأثر و اندوه زنان بنی‌المطلب.....
۴۷۰	کاروان امام حسین (ع) در راه مدینه به مکه.....
۴۷۴	ملاقات با عبدالله بن مطیع.....

#### فصل دوم: امام حسین (ع) در مکه

۴۷۹	فعالیت‌های امام حسین (ع) در ایام اقامت در مکه.....
۴۸۱	استمداد یزید از ابن عباس.....
۴۸۲	پاسخ امام به نامهٔ یزید.....
۴۸۳	اقدامات و فعالیت‌های دیگر امام.....
۴۸۳	نامهٔ امام حسین (ع) به اهالی بصره.....



۴۸۵	..... اقدام یزید بن مسعود برای یاری امام
۴۸۹	..... پیوستن یزید بن نُبَیْط از بصره به امام
۴۹۰	..... دیدارهای شخصیت‌ها با امام حسین ؑ و دیدگاه‌های آنها
۴۹۱	..... گفت‌وگوی عبدالله بن زُبَیر با امام حسین ؑ
۴۹۳	..... دیدارها و گفت‌وگوهای عبدالله بن عباس با امام حسین ؑ
۴۹۴	..... گفت‌وگوی دوم
۴۹۵	..... گفت‌وگوی محمد بن حنفیه با امام
۴۹۷	..... گفت‌وگوی عمر بن عبدالرحمن با امام
۴۹۸	..... نامه‌نگاری اهل کوفه به امام
۵۰۲	..... انتخاب مسلم بن عقیل برای اعزام به کوفه
۵۰۴	..... آغاز مأموریت مسلم
۵۰۷	..... مسلم در کوفه
۵۱۰	..... گزارش مسلم به امام
۵۱۱	..... موضع‌گیری نعمان بن بشیر
۵۱۳	..... انتصاب عبیدالله بن زیاد به حکمرانی کوفه
۵۱۶	..... عبیدالله در کوفه
۵۱۸	..... سخت‌گیری عبیدالله بر مردم
۵۲۰	..... طرح ترور عبیدالله
۵۲۶	..... گماردن جاسوس برای یافتن مخفیگاه مسلم
۵۲۸	..... احضار هانی به قصر عبیدالله و بازداشت او
۵۳۳	..... تحركات قبیله مَذْحِج بعد از بازداشت هانی
۵۳۵	..... قیام مسلم
۵۴۰	..... تنهایی و غربت حضرت مسلم
۵۴۵	..... دستگیری جناب مسلم

۵۵۲	..... مسلم در دارالاماره کوفه
۵۵۷	..... شهادت مسلم
۵۵۹	..... شهادت هانی بن عروه
۵۶۰	..... پس از شهادت
۵۶۳	..... انتقام گیری ابن زیاد از حامیان امام حسین
۵۶۴	..... شهادت میثم تمّار
۵۶۵	..... جمع بندی و نگاهی به خلاصه آنچه گذشت
۵۶۸	..... پاسخ به دو ابهام تاریخی

### فصل سوم: ساختار سیاسی - مذهبی کوفه

#### (پس از شهادت امیرالمؤمنین تا خلافت یزید)

۵۷۴	..... ۱. نامه نگاری کوفیان به امام حسین از چه زمانی آغاز شد؟
۵۷۷	..... ۲. نامه نگاران چه کسانی بودند؟
۵۷۸	..... هواداران امویان
۵۸۰	..... خوارج
۵۸۱	..... فرصت طلبان
۵۸۱	..... موالی (الحمراء)
۵۸۴	..... شیعیان
۵۸۶	..... ۳. علل نامه نگاری و دعوت کوفیان
۵۸۸	..... ۴. نامه نگاران چه میزان از جامعه کوفه را تشکیل می دادند؟
۵۹۳	..... ۵. علل کوتاهی کوفیان در دفاع از نهضت
۵۹۴	..... الف) ویژگی های منفی روحی و روانی
۵۹۴	..... اول. غلبه خستگی از جنگ و عافیت طلبی
۵۹۶	..... دوم. دنیا طلبی
۵۹۸	..... سوم. نظام ناپذیری

۵۹۹.....	چهارم. پیروی از احساسات.....
۶۰۰.....	پنجم. فریبکاری و غدر.....
۶۰۱.....	ب) ساختار اجتماعی قبیله‌گی.....
۶۰۴.....	ج) ساختار اقتصادی.....
۶۰۷.....	تحلیل شکست حضرت مسلم از منظر جامعه‌شناسی تاریخی.....
۶۰۸.....	نقش حکومت.....
۶۱۳.....	نقش مردم.....

### فصل چهارم: امام حسین علیه السلام در راه کوفه

۶۱۷.....	خروج امام حسین <small>علیه السلام</small> از مکه.....
۶۱۹.....	حج ناتمام؟.....
۶۲۳.....	خطبه امام.....
۶۲۶.....	تلاش‌های عبدالله بن جعفر.....
۶۲۹.....	منازل بین راه مکه تا کربلا.....
۶۳۰.....	تَنْعِيم.....
۶۳۷.....	صِفاح.....
۶۴۱.....	ذاتِ عِرْق.....
۶۴۳.....	حاجِر.....
۶۴۴.....	آبگاهی بین حاجِر و خُزَیمَه.....
۶۴۶.....	خُزَیمَه.....
۶۴۶.....	رَزُود.....
۶۵۱.....	تَعَلَّیْبَه.....
۶۵۱.....	خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه.....
۶۵۳.....	گفت‌وگو با شخصی کوفی.....
۶۵۳.....	رُباله.....

۶۵۳	رسیدن بیک محمد بن آشعث به خدمت امام.....
۶۵۴	رسیدن خبر شهادت عبدالله بن بُقَطْر.....
۶۵۶	بَطْنُ الْعَقَبَةِ.....
۶۵۶	خواب دیدن امام حسین (ع).....
۶۵۸	شَرَّاف.....
۶۵۸	رودر رویی با سپاه حُرّ بن یزید ریاحی.....
۶۶۰	ذَوْ حُسَيْمٍ.....
۶۶۶	بَيْضَه.....
۶۶۹	عُذَيْبُ الْهَجَانَاتِ.....
۶۶۹	ملاقات با طریمّاح بن عدی و خبر شهادت قیس بن مُسَهِر.....
۶۷۳	رُهَيْمَه.....
۶۷۳	ملاقات با اباقرم کوفی.....
۶۷۴	قَصْرُ بَنِي مُقَاتِلٍ.....
۶۷۸	قُطُقْطَانَه.....

### بخش چهارم: امام حسین (ع) در کربلا

#### فصل اول: از ورود امام به کربلا تا روز عاشورا

۶۸۳	نینوا.....
۶۸۸	تحقق پیشگویی امیرالمؤمنین (ع).....
۶۸۹	تاریخ ورود امام به کربلا.....
۶۹۱	نامه ابن زیاد به امام و پاسخ آن.....
۶۹۱	فرمان یافتن عمر بن سعد و آمدن او به کربلا.....
۶۹۵	ورود عمر بن سعد به کربلا.....
۶۹۷	مکاتبه ابن سعد و ابن زیاد.....
۶۹۹	گسیل کردن کوفیان برای جنگ با حسین (ع).....

۷۰۲	تلاش حبیب بن مظاهر برای جذب نیرو.....
۷۰۳	جلوگیری از رسیدن آب به اردوی حسینی.....
۷۰۶	آب آوردن عباس بن علی <small>علیه السلام</small> .....
۷۰۷	موضوع تشنگی و هدف دشمن از منع آب.....
۷۰۹	دیدار عمر سعد با امام حسین <small>علیه السلام</small> .....
۷۱۳	نقد و بررسی.....
۷۱۵	دشمنی شمر بن ذی الجوشن.....
۷۱۶	حوادث روز تاسوعا.....
۷۱۷	۱. آمدن شمر به کربلا.....
۷۱۸	۲. رد امان نامه ها.....
۷۱۸	۳. تحرک برای آغاز جنگ.....
۷۱۹	۴. مهلت خواستن امام حسین <small>علیه السلام</small> .....
۷۲۱	رویدادهای شب عاشورا.....
۷۲۱	۱. سخن امام با یاران.....
۷۲۴	۲. آیا کسی از همراهان امام، صحنه را ترک کرد؟.....
۷۲۵	۳. آیا افرادی به اردوی حسینی پیوستند؟.....
۷۲۸	۴. اجازه خروج از معرکه.....
۷۲۹	۵. بی تابی زینب <small>علیها السلام</small> .....
۷۳۰	۶. تدابیر نظامی امام در خیمه گاه.....
۷۳۱	۷. عبادت ها و گفت وگوها.....
۷۳۳	۸. گفت وگوی بُریر با ابن سعد.....

### فصل دوم: رویدادهای روز عاشورا تا شهادت بنی هاشم

۷۳۹	آرایش دو لشکر.....
۷۴۱	استقبال از شهادت.....



- نیایش امام حسین (ع) ..... ۷۴۳
- پرهیز امام حسین (ع) از آغاز جنگ ..... ۷۴۴
- اتمام حجت امام (ع) با یزیدیان ..... ۷۴۴
- سخن زُهِیر بن قَیْن با کوفیان ..... ۷۴۸
- اندرز بُرَیر بن خُصَیر و اتمام حجت او با کوفیان ..... ۷۵۰
- اندرز امام حسین (ع) به کوفیان ..... ۷۵۱
- توبهٔ حر بن یزید ریاحی و پیوستن او به امام حسین (ع) ..... ۷۵۸
- اتمام حجت حر با کوفیان ..... ۷۶۲
- پیوستن یزید بن زیاد از سپاه کوفه به امام حسین (ع) ..... ۷۶۳
- انتخاب دیدار الهی ..... ۷۶۳
- آغاز نبرد ..... ۷۶۴
- پیش‌گامی عبدالله بن عُمَیر کَلْبی در نبرد ..... ۷۶۵
- حملهٔ دسته‌جمعی اول ..... ۷۶۷
- اجابت نفرین امام حسین (ع) بر دشمنی کینه‌توز ..... ۷۶۸
- مُباهله، مبارزه و شهادت بُرَیر بن خُصَیر ..... ۷۶۹
- شهادت عَمْرُو بن قَرظَه بن کعب انصاری ..... ۷۷۱
- مبارزهٔ تن‌به‌تن حر بن یزید ریاحی ..... ۷۷۲
- نبرد تن‌به‌تن نافع بن هلال جملی ..... ۷۷۳
- حملهٔ دسته‌جمعی دوم سپاه عمر بن سعد ..... ۷۷۴
- شهادت مُسلم بن عَوَسَجَه ..... ۷۷۵
- حملهٔ دسته‌جمعی سوم و شهادت عبدالله بن عُمَیر کَلْبی و همسرش ..... ۷۷۶
- نبرد و پایداری شدید یاران حسین (ع) ..... ۷۷۷
- حملهٔ نافر جام به خیمه‌گاه حسینی ..... ۷۷۹
- ابو ثَمَامَه و یادآوری نماز ..... ۷۸۱

- ۷۸۱ ..... شهادت حبیب بن مظاهر
- ۷۸۳ ..... شهادت حرب بن یزید ریاحی
- ۷۸۵ ..... نماز ظهر عاشورا.....
- ۷۸۶ ..... شهادت زُهَیْر بن قَیْن.....
- ۷۸۷ ..... شهادت نافع بن هلال جَمَلی.....
- ۷۸۹ ..... شهادت عبدالله و عبدالرحمن، پسران عَزْرَه غِفاری.....
- ۷۹۰ ..... شهادت حَنْظَلَه بن اسعد شبامی.....
- ۷۹۱ ..... شهادت سیف بن حارث بن سُرَیج و مالک بن عَبْد بن سُرَیج.....
- ۷۹۲ ..... شهادت عابس بن اَبی شَبِیب شاکری و شوْذَب بن عبدالله.....
- ۷۹۴ ..... ترتیب شهادت شهیدان.....
- ۷۹۵ ..... شهیدان پیش گام.....
- ۷۹۵ ..... یزید بن زیاد بن مُهاصِر (ابوالشَّعْثَاء کندی).....
- ۷۹۶ ..... چهار تن از یاران امام حسین ؑ.....
- ۷۹۷ ..... عمرو بن خالد صَیْداوی.....
- ۷۹۸ ..... جَوْن، غلام ابوذر غفاری.....
- ۷۹۹ ..... بَشِیر بن عمرو (عمر) حَضْرَمی.....
- ۸۰۰ ..... عبدالرحمن بن عبدالله بن الکَدَن یَزَنی.....
- ۸۰۱ ..... شهادت شماری دیگر از یاران امام حسین ؑ.....
- ۸۰۳ ..... شهدایی که نام آنها در منابع متأخر آمده است.....
- ۸۰۳ ..... خالد بن عمرو بن خالد.....
- ۸۰۴ ..... سعد بن حَنْظَلَه تَمِیمی.....
- ۸۰۴ ..... عُمَیر بن عبدالله مَدْحِجی.....
- ۸۰۵ ..... یحیی بن سُلَیْم مازنی.....
- ۸۰۶ ..... قُرّه بن اَبی قُرّه غِفاری.....

- ۸۰۶ ..... مالک بن آنس کاهلی
- ۸۰۷ ..... عمرو (عمر) بن مطاع جَعْفی
- ۸۰۸ ..... انیس بن مَعْقِل الاصبحی
- ۸۰۸ ..... جُنَادَة بن حارث انصاری
- ۸۰۹ ..... عمرو بن جُنَادَة
- ۸۱۰ ..... مبارزه و شهادت جوانی سلحشور و رشادت مادرش
- ۸۱۱ ..... غلام تُرکی
- ۸۱۲ ..... مالک بن دودان
- ۸۱۲ ..... ابراهیم بن حُصَیْن اسدی
- ۸۱۳ ..... احمد بن محمد الهاشمی
- ۸۱۳ ..... شهادت دو غلام (آزاد شده)
- ۸۱۳ ..... سرگذشت ضحاک بن عبدالله مِشْرِقی

#### فصل سوم: مبارزه و شهادت بنی هاشم

- ۸۱۷ ..... مبارزه حضرت علی اکبر
- ۸۱۸ ..... رشادت علی اکبر
- ۸۱۹ ..... علی اکبر و رد امان نامه
- ۸۲۰ ..... شهادت حضرت علی اکبر
- ۸۲۴ ..... شهادت عبدالله بن مسلم بن عقیل
- ۸۲۵ ..... شهادت محمد بن مسلم بن عقیل
- ۸۲۵ ..... شهادت عَوْن بن عبدالله بن جعفر (طیار)
- ۸۲۶ ..... شهادت محمد بن عبدالله بن جعفر
- ۸۲۶ ..... شهادت عبیدالله بن عبدالله بن جعفر
- ۸۲۶ ..... شهادت عبدالرحمن بن عقیل بن ابی طالب
- ۸۲۷ ..... شهادت جعفر بن عقیل بن ابی طالب

۸۲۷	شهادت عبدالله بن عقیل بن ابی طالب
۸۲۸	شهادت محمد بن ابی سعید بن عقیل
۸۲۸	شهادت قاسم بن الحسن
۸۳۱	شهادت ابوبکر بن الحسن
۸۳۱	شهادت کودکی از اهل بیت
۸۳۲	شهادت ابوبکر بن علی
۸۳۳	شهادت محمد بن علی
۸۳۳	مبارزه و جنگ حسن بن حسن معروف به حسن مثنی
۸۳۴	شهادت پسران ام البنین
۸۳۵	شهادت عثمان بن علی
۸۳۶	شهادت جعفر بن علی
۸۳۶	شهادت عبدالله بن علی
۸۳۷	مبارزه و شهادت حضرت عباس
۸۳۷	حضرت عباس و مقام سقایی
۸۳۸	جانبازی عباس در میدان نبرد
۸۴۴	بررسی و نقد یک گزارش مشهور
<b>فصل چهارم: کیفیت نبرد و شهادت امام حسین</b>	
۸۴۹	تحویل دادن ودائع و وصایای امامت
۸۵۱	وداع امام با اهل حرم
۸۵۲	امام در میدان نبرد
۸۵۳	شهادت طفل شیرخوار امام حسین
۸۵۸	عزم امام سجاد برای جهاد
۸۵۸	آغاز مبارزه امام و یاری خواستن او
۸۶۴	شهادت عبدالله بن الحسن

۸۶۵	شجاعت و حماسهٔ حسینی
۸۶۷	واکنش دشمن
۸۶۸	کوشش امام برای دستیابی به آب
۸۶۹	شهادت امام
۸۷۳	سخنی از هلال بن نافع
۸۷۳	روایات ائمه در بارهٔ شهادت امام حسین
۸۷۵	دعا و مناجات امام حسین در واپسین لحظات زندگی
۸۷۸	شهادت دو تن از آخرین یاران امام حسین پس از شهادت امام
۸۷۸	۱. سوید بن عمرو بن ابی مُطاع
۸۷۸	۲. هفّاف بن مَهَنّد راسبی

#### فصل پنجم: حوادث پس از شهادت امام

۸۸۳	غارت لباس و سلاح امام
۸۸۵	آمدن اسب امام به سوی خیمه‌گاه
۸۸۷	حمله به خیام حرم و غارت آنها
۸۸۹	فریاد اعتراض زنی از سپاه دشمن
۸۸۹	چگونگی رفتار دشمن با امام سجاد
۸۹۱	آتش زدن خیمه‌گاه
۸۹۳	اسب تاختن بر پیکر پاک امام
۸۹۵	وضع اهل بیت در شب یازدهم
۸۹۵	فرستادن سر مطهر امام به کوفه
۸۹۶	جدا کردن سرهای دیگر شهدا و توزیع آنها بین قبایل
۸۹۸	فرستادن سرهای شهدا به کوفه
۸۹۸	خاندان امام در قتلگاه
۹۰۰	دفن شهدا



۹۰۳	قبر حربن یزید .....
۹۰۳	جدول ترتیب شهادت شهدای بنی‌هاشم .....
۹۰۵	منابع جلد اول .....
۹۰۵	کتاب .....
۹۴۶	مقالات .....
۹۴۹	نمایه‌ها .....



## مقدمهٔ معاونت پژوهش

حقیقت اصیل‌ترین، جاودانه‌ترین و زیباترین راز هستی و نیاز آدمی است که سلسلهٔ مؤمنان و عالمان صادق چه جان‌ها که در راه آن نیاخته، و جاهلان و باطل‌پرستان چه توطئه‌ها و ترفندها که برای محو و مسخ آن نساخته‌اند. چه تلخ‌واقعیتی است مظلومیت حقیقت، و چه شیرین‌حقیقتی است این واقعیت که در مصاف همیشگی حق و باطل، حق سربلند و سرفراز است و باطل از بین‌رفتنی و نگونسار. این والا و بالانشینی حقیقت، گذشته از سرشت حق، وام‌دار کوشش‌های خالصانه و پایان‌ناپذیر حقیقت‌جویانی است که در عرصهٔ نظر و عمل کمر همت محکم بسته و از دام و دانهٔ دنیا رسته‌اند، و در این میان، نقش و تأثیر ادیان و پیامبران الهی، و به‌ویژه اسلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و جانشینان برحق و گرامی او علیه السلام، برجسته‌ترین است.

دانشمندان نام‌آور شیعه رسالت خطیر و بی‌نظیر خویش را بهره‌گیری از عقل و نقل و غوص در دریای معارف قرآن و برگرفتن گوهر ناب حقیقت از سیرهٔ آن پیشوایان و عرضهٔ آن به عالم بشری و دفاع جانانه در برابر هجوم ظلمت‌پرستان حقیقت‌گریز دانسته و در این راه دیده‌ها سوده و جان‌ها فرسوده‌اند. اکنون در عصر بحران معنویت که دشمنان حقیقت و آدمیت هر لحظه با تولید و انتشار فزون از شمار آثار نوشتاری و دیداری و به‌کارگیری انواع ابزارهای پیشرفتهٔ سخت‌افزاری و نرم‌افزاری در عرصه‌های گوناگون برای سیطره بر جهان می‌کوشند، رسالت حقیقت‌خواهان و اندیشمندان حوزوی و دانشگاهی، به‌ویژه عالمان دین، بس عظیم‌تر و سخت‌دشوارتر است.

در جهان تشیع، پژوهشگران حوزوی در علوم فلسفی و کلامی، تفسیری و حدیثی، فقهی و اصولی و نظایر آن کارنامه درخشانی دارند، و تأملات ایشان بر تارک پژوهش‌های اسلامی می‌درخشد. در زمینه علوم طبیعی و تجربی و فناوری‌های جدید نیز پژوهشگران ما تلاش‌هایی چشمگیر کرده، گام‌هایی نویدبخش برداشته و به جایگاه درخور خویش در جهان نزدیک شده‌اند، و می‌کوشند تا با فعالیت‌های روزافزونشان مقام شایسته خویش را در صحنه علمی بین‌المللی بازبندند. ولی در قلمرو پژوهش‌های علوم اجتماعی و انسانی تلاش‌های دانشمندان این مرز و بوم آن‌گونه که شایسته نظام اسلامی است به بار ننشسته و آنان گاه به ترجمه و اقتباس نظریات دیگران بسنده کرده‌اند. در این زمینه کمتر می‌توان رد پای ابتکارات و به‌ویژه خلاقیت‌های برخاسته از مبانی اسلامی را یافت و تا رسیدن به منزلت مطلوب راهی طولانی و پرچالش در پیش است. از این روی، افزون بر استنباط، استخراج، تفسیر و تبیین آموزه‌های دینی و سازماندهی معارف اسلامی، کاوش در مسائل علوم انسانی و اجتماعی از دیدگاه اسلامی و تبیین آنها از مهم‌ترین اهداف و اولویت‌های مؤسسات علمی به‌ویژه مراکز پژوهشی حوزه‌های علمیه است.

مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ع) در پرتو تأییدات رهبر کبیر انقلاب اسلامی و حمایت‌های بی‌دریغ خلف صالح وی، حضرت آیت‌الله خامنه‌ای «مد ظله العالی» از آغاز تأسیس بر اساس سیاست‌ها و اهداف ترسیم شده از سوی حضرت آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی «دامت برکاته» به امر پژوهش‌های علمی و دینی اهتمام داشته و در مسیر برآوردن نیازهای فکری و دینی جامعه، به پژوهش‌های بنیادی، راهبردی و کاربردی پرداخته است. معاونت پژوهش مؤسسه برای تحقق این مهم، افزون بر برنامه‌ریزی و هدایت دانش‌پژوهان و پژوهشگران، در زمینه نشر آثار محققان نیز کوشیده و بحمدالله تاکنون آثار ارزنده‌ای را در حد توان خود به جامعه اسلامی تقدیم کرده است.

کتاب پیش روی، پژوهشی است در قلمرو تاریخ قیام عاشورا که با تلاش پژوهشگران ارجمند (با حفظ عناوین علمی) آقایان محمدقاسم احمدی، محمدرضا احمدی ندوشن، محمدرضا جبّاری، محمدباقر دُرّیاب، محسن رنجبر، جواد سلیمانی، سید محمود سامانی، مصطفی صادقی، نعمت‌الله صفری فروشانی، حامد منتظری مقدم، غلامحسین محرّمی نگارش یافته است. هدف اصلی نویسندگان ارائه گزارش جامع و مستند از تاریخ قیام عاشورا برای جامعه علمی کشور، به ویژه خطبا و طلاب جوان است. معاونت پژوهش از مؤلفان محترم و جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای مهدی پیشوایی که با نظارت و راهنمایی مفید و مغتنم و نیز جناب حجة الاسلام والمسلمین آقای محمدهادی یوسفی غروی که با مشاوره، مطالعه اثر و ارائه نقطه نظرهای سودمندشان بر اتقان و غنای آن افزوده‌اند، صمیمانه سپاسگزاری می‌کند و توفیق روزافزون ایشان را از خداوند متعالی خواستار است.

### معاونت پژوهش

مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی



## پیشگفتار

### پیشینه شکل‌گیری طرح مقتل جامع

پیشینه اندیشه و آرزوی تدوین و تألیف مقتلی جامع، مستند، بر پایه معیارهای علمی تاریخ‌نگاری و پیراسته از تحریف‌ها، همچنین متناسب با نیازهای روز با روش و بیان جدید، به سال‌ها پیش بازمی‌گردد. نگارنده، هم به سبب وابستگی به خانواده «ذاکر حسینی»، و هم سال‌ها تجربه شخصی و آنس و آشنایی طولانی با مقتل‌ها و مراجعه پیوسته به آنها، به‌ویژه مقتل‌های فارسی رایج در قرون اخیر و دوره معاصر، با ضعف‌ها و کاستی‌های آنها به‌خوبی آشنا بود و هرچه بر مطالعات تاریخی و اندوخته‌های خود در این زمینه می‌افزود، بیشتر به ضرورت بازنگری در مقتل‌نویسی پی می‌برد.

از چند دهه پیش، حرکتی جدید به سمت تحریف‌زدایی از حادثه عاشورا، آغاز، و آثار خوبی در زمینه تحریف‌شناسی عاشورا منتشر شده که خوانندگان گرامی کم‌وبیش با آنها آشنا هستند؛ به‌ویژه در سال‌های اخیر چند اثر ارزشمند برای گزارش صحیح این حادثه به ظهور رسید که سعی مؤلفان آنها مشکور است. اما باین‌همه، نگارنده معتقد بود که تنها انتقاد از مقتل‌های موجود و بیان ضعف‌ها یا تحریف‌ها، کافی نیست، و پیوسته فقدان یک مقتل با ویژگی‌های یادشده را احساس می‌کرد و همیشه آرزو داشت روزی بتواند این خلأ را پر کند. اما با توجه به خصوصیات یادشده، و سنگینی و گستردگی کار، اجمالاً واقف بود که چنین کاری از حد توان یک یا دو نفر خارج است و تنها از عهده یک گروه علمی متشکل و توانمند و دارای صلاحیت علمی، و با پشتیبانی مالی لازم برمی‌آید.

تا آنکه در سال ۱۳۸۰ شمسی در پی دعوت مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی\* در قم از نگارنده برای مدیریت پژوهشی گروه تاریخ این مؤسسه و ابلاغ رسمی معاونت پژوهش به گروه تاریخ و مدیریت آن مبنی بر لزوم ارائه طرحی پژوهشی، بی‌درنگ طرح مقتل یادشده که سال‌ها در حد آرزو باقی مانده بود، به‌عنوان طرح پژوهشی در گروه مطرح شد و پس از بحث و بررسی‌های لازم و تصویب در شورای علمی گروه، به معاونت پژوهش ارائه شد و خوشبختانه به‌سرعت در شورای ریاست مؤسسه به تصویب رسید و از آن‌پس، کارهای مقدماتی طرح (مانند هدف‌گذاری، تصویب و تدوین عناوین فصل‌ها، سیر بحث‌ها، و تعیین تعداد تقریبی صفحات و مجلدات کتاب) آغاز شد و سپس هر فصل به یک نویسنده و پژوهشگر واگذار گردید، و بدین‌گونه نگارش کتاب وارد مرحله عمل شد، و اینک پس از چند سال - با تأخیری ناخواسته - به صورتی که اکنون در اختیار شما خواننده عزیز قرار دارد، سامان یافت.

### ویژگی‌های این مقتل

این مقتل در مقایسه با مقتل‌های دیگری که تاکنون نگاشته شده، ویژگی‌هایی دارد که باعث تمایزش از آنها می‌شود:

#### ۱. گزارش جامع، کامل، مستند

این اثر، تنها به ارائه موارد تحریف عاشورا و نفی و تصحیح آنها یا صرفاً تبیین فلسفه قیام عاشورا، یا بیان چگونگی شهادت شهدا و ذکر مصائب نمی‌پردازد؛ بلکه مقتلی اثباتی است که هدفش بیان گزارشی جامع، کامل، معتبر و مستند از قیام عاشورا، از آغاز تا فرجام است و با نگاهی جامع و کلان درصدد است کل حادثه عاشورا را از مقدمات و ریشه‌های تاریخی و زمینه‌های اجتماعی، سیاسی و فلسفی آن گرفته، تا خود حادثه و پیامدهای اجتماعی و سیاسی آن، تصویر کند؛ به‌طوری‌که نیازهای مبلغان و سخنوران



مذهبی را دربارهٔ ابعاد مختلف واقعهٔ عاشورا برطرف سازد. اگر عنوان «تاریخ قیام و مقتل جامع سیدالشهدا» برای این اثر انتخاب شده، ناظر به این جنبه است، و هدف، جمع‌آوری اقوال یا تدوین یک کتاب چندجلدی و دانشنامه‌ای نبوده است.

گفتنی است که در موارد لازم، تحریف‌ها افشا و تبیین شده - بی‌آنکه پرداختن به موارد تحریف، اساس کار باشد- و تحلیل‌های لازم صورت گرفته است. مشکلات تاریخی مربوط به این واقعه به شیوهٔ علمی برطرف، و نقاط مبهم و کور، پرتوافکنی شده است. همچنین حلقه‌های مفقود بازشناسی شده، و در موارد اختلاف اقوال و آراء، قول و نظر صحیح، شناسایی و مؤیدات آن مطرح گردیده است و سعی شده که خواننده، در هیچ مورد اختلافی، سرگشته و بلاتکلیف نماند.

تأکید این نکته ضروری است که در تدوین این کتاب، همهٔ مقاتل کهن و متأخر و مهم‌ترین مقاتل جدید، اعم از عربی و فارسی، از نظر گذشته است؛ پس اگر در لابه‌لای کتاب، به‌ویژه در بیان چگونگی شهادت شهیدان یا در جریان اسارت اهل بیت علیهم‌السلام، برخی جزئیات و تفصیلات و شاخ و برگ‌های اضافی رایج در زمان ما بیان نشده، قطعاً از نظر مؤلفان دور نمانده است؛ بلکه چون از نظر شورای علمی، با مبانی پژوهشی تاریخی سازگار نبوده، مطرح نشده و فرصت توضیح ضعف یا بی‌پایگی تک‌تک آنها نبوده است؛ وگرنه چندین جلد بر کتاب افزوده می‌شد.

افزون بر این، کوشش بسیار شده تا در سراسر کتاب، ضبط صحیح و تلفظ درست اسامی اشخاص، اماکن، قبایل و منابع که ممکن است به چند صورت قرائت شود، با علامت‌گذاری مشخص گردد.

## ۲. توجه به نیازها و پرسش‌ها

گرچه کوشیده‌ایم این کتاب برای عموم قشرها و گروه‌های اهل مطالعه قابل فهم و استفاده باشد، مخاطبان اصلی آن، مبلغان و سخنوران جوان حوزوی هستند، و هدف،

ارتقای میزان آگاهی تاریخی آنان به طور دقیق، و انتقال اطلاعات مرتبط با تاریخ عاشورا به آنان به طور مطمئن و با رعایت امانت است. از این رو به تناسب، برخی فصول مقدماتی و مباحث جانبی نیز، به مباحث اصلی افزوده شد؛ مباحثی همچون: سیر تاریخی عزاداری برای امام حسین علیه السلام از عاشورا تا زمان حاضر، با تکیه بر چگونگی عزاداری حسینی در عصر حضور ائمه علیهم السلام، ریشه‌های سیاسی و اجتماعی و فرهنگی حادثه عاشورا، فلسفه قیام امام حسین علیه السلام و نقد دیدگاه‌های مختلف در این باره، عاشورا در آینه آمار و ارقام، بحث تحقیقی درباره اربعین و بازگشت اهل بیت از شام، بازتاب‌ها و پیامدهای سیاسی و اجتماعی شهادت امام حسین علیه السلام در کوتاه‌مدت و درازمدت، رهبری شیعه پس از حادثه کربلا، فرجام سرهای پاک شهیدان، زندگی‌نامه یاران امام حسین علیه السلام به روش علمی، و پاسخ به پرسش‌های مربوط به تاریخ عاشورا. گفتنی است برخی از این مباحث، در مقتل‌های گذشته جایگاهی نداشته است.

### ۳. رعایت معیارهای تاریخ‌نگاری علمی

در تدوین این اثر تنها به کتب مقتل بسنده نشده و چنان‌که در پاورقی‌ها و کتابنامه ملاحظه می‌شود، متناسب با مباحث گوناگون، به طیف بسیار گسترده‌ای از منابع و مآخذ از قبیل تواریخ عمومی، معاجم حدیثی و روایی فریقین، کتب ادعیه و زیارات، کتب رجال، نَسَب، جغرافیا، فرهنگ‌های عربی، دیوان‌های شعرا، سفرنامه‌ها، و ده‌ها منبع دیگر مراجعه شده و اطلاعات لازم برای هر فصل گردآوری، و تلاش شده افزون بر منابع کهن متناسب (مقتل‌های معتبر تا قرن پنجم و حداکثر تا قرن هفتم هجری که در فصل «سیر تاریخی مقتل‌نگاری» از آنها بحث شده است)، آخرین آثار منتشر شده و مقالات پژوهشی نوین مرتبط با عاشورا نیز از نظر دور نماند. بدین ترتیب از آخرین یافته‌ها نیز بهره گرفته شده است.

در سراسر کتاب، ملاک‌ها و معیارهای شناخته‌شده و معمول در تاریخ‌نگاری علمی، در

نظر بوده است و چون مؤلفان محترم از دانش‌آموختگان و صاحب‌نظران در رشته تاریخ هستند، و ساختار هر منبع و مؤلف آن و گرایش و مسلک و تفکر وی برای آنان شناخته‌شده بوده، به هر منبع و مأخذ، با بصیرت و شناخت لازم، مراجعه و استناد کرده‌اند.

#### ۴. چگونگی گردش علمی مباحث و کار گروهی

چنان‌که اشاره شد، این اثر محصول کار گروهی دشوار و طاقت‌فرسای جمعی از پژوهشگران رشته تاریخ است. ترتیب نگارش و تدوین کتاب بدین‌گونه بود که برای تدوین هر فصل، برحسب صلاحیت و سابقه مطالعاتی یک محقق، از او برای همکاری دعوت می‌شد و پس از آنکه مدیر پژوهش او را درباره سیر بحث و نکات اصلی و هدف آن فصل و نیز تعیین منابع آگاه می‌کرد، نگارش آن فصل به او واگذار می‌شد. پس از نگارش آن فصل، مدیر طرح، نسخه نگارش‌یافته را مطالعه و بررسی می‌کرد و در موارد لازم، برای اصلاح و تکمیل، به نویسنده ارجاع می‌داد؛ سپس آن اثر با همکاری نویسنده و اعضای شورای علمی، بازنگری و تکمیل می‌شد و چون در بعضی فصول، پس از بازنگری‌های مکرر، نظر شورای علمی تأمین نمی‌شد، بازنگاری آن به محقق دیگری واگذار می‌شد. بدین ترتیب تعدادی از فصول، محصول کار چند محقق است. در هر حال نسخه نهایی هر فصل، پس از طی مراحل بازنگری، در اختیار اعضای شورای علمی گروه تاریخ قرار گرفته، نظر انتقادی و اصلاحی آنان جمع‌آوری می‌شد و سرانجام مدیر پژوهش، این نقد و نظرها را بررسی، و اصلاحات لازم را اعمال می‌کرد. در مرحله بعد، یک دستیار علمی، همه متون منقول را با مأخذ اصلی تطبیق کرده، ترجمه‌ها را نیز از نظر دقت و امانت در ترجمه، با متن مقابله می‌کرد. از سوی دیگر، چون مؤلفان از چاپ‌های مختلف منابع تاریخی استفاده کرده بودند، دستیار علمی همه منقولات را، به چاپ معین از هر مأخذ ارجاع و تطبیق می‌داد. در این کار معمولاً آخرین و بهترین چاپ تحقیق‌شده یک کتاب، کانون توجه بوده است.

گفتنی است که در همه مراحل، مشکلات و مسائل پیش آمده به صورت شورایی حل و فصل می شد و در تمام مراحل تدوین، نگارش و بازنگری، ارتباط مشورتی نویسندگان و دستیاران و شورای علمی، بی وقفه با مدیر پژوهش برقرار بود و هر مشکلی با توجه به معیارهای علمی حل می شد.

پس از مراحل یادشده، بر اساس پیش بینی در طرح مقتل، برای اطمینان، کل کتاب به تعدادی از بزرگان حوزه علمیه قم و محققان و صاحب نظران حوزوی عرضه شد و نظر علمی آنان پیش از چاپ، اخذ و اعمال شد و همین کار، بسیار راه گشا و مغتنم بود.

#### ۵. مؤلفان، همکاران، مشاوران

چنان که اشاره شد، مؤلفان، گروهی از پژوهشگران و دانش آموختگان حوزوی—دانشگاهی رشته تاریخ اند که اسامی آنها زینت بخش صفحه شابک کتاب است. نقش اصلی را در سامان یافتن چنین مجموعه ای، این گرامیان داشته اند؛ هرچند سهمشان متفاوت بوده و در این میان، جناب حجة الاسلام آقای دکتر محسن رنجبر، نقش بیشتری ایفا کرده اند. در هر صورت تلاش و زحمات بی دریغ و مخلصانه این عزیزان درخور سپاس فراوان است؛ هرچند خودشان، از هیچ کس انتظار تشکر ندارند و تنها اخلاص به پیشگاه ربوبی و عشق و علاقه به ساحت حسینی، انگیزه این تلاش مقدس و ماندگار آنان بوده، و برخی فقط به این انگیزه که نامشان در صحیفه حسینی درج شود، به ما افتخار همکاری دادند.

اما افزون بر مشارکت در تألیف، گروهی از پژوهشگران نیز به شکل های دیگری در تکمیل این اثر سهم داشتند. ریزنی و ارائه طرح و پیشنهاد، ارزیابی فصول و مباحث، کنترل یا تکمیل آنها، شرکت در جلسات شورای علمی گروه و... کمک هایی بود که در مجموع، بر کمال و غنای این مجموعه بسیار افزود. این همکاران (با حفظ عناوین علمی) عبارت اند از: حجج اسلام آقایان محمدرضا جباری، محمد دشتی، محسن رنجبر، جواد سلیمانی و حامد منتظری مقدم که از تلاش ها و دقت های ایشان بسیار سپاسگزاریم.

از همکاری چند تن دیگر از پژوهشگران محترم، حجج اسلام آقایان حسین عبدالمحمدی، سیدرضا میرمعینی و عبدالمجید ناصری، نیز بهره‌مند بودیم که هر کدام تدوین اولیه یکی از فصول را به عهده داشت و زحماتشان مشکور است.

همچنین از استاد مکرم حضرت حجة الاسلام والمسلمین حاج شیخ محمدهادی یوسفی غروی تشکر و سپاس ویژه داریم که از آغاز تا فرجام، همراهی بی دریغ فرمودند و در حل مشکلات تاریخی، گشودن گره‌های کور، به ویژه در ترجمه متون دشوار و ترجمه رجزها و اشعار عربی از رهنمودهای معظم‌له بهره‌مند بودیم.

افزون بر این، زحمات و دقت‌های دستیاران علمی کوشا حجج اسلام آقایان سیدعلی حسین پور و سیدمحمد نصیحت‌کن بسیار مغتنم بود و از زحمات ایشان، سپاس فراوان داریم و برای ایشان آرزوی توفیق و پاداش الهی می‌کنیم.

گفتنی است نسخه نهایی کتاب، پیش از چاپ، به گروهی از اعظام حوزه علمیه قم که خود از پیش‌کسوتان تحقیق و تألیف در حوزه هستند، و نیز به چند تن از نویسندگان و صاحب‌نظران عرصه عاشورا پژوهی عرضه شد و پیشنهادها و نظرهای ارزنده تکمیلی آنان - تا جای ممکن - اعمال شد. همین جا تقدیر و تشکر عمیق خود را به همه آن بزرگواران تقدیم می‌داریم.

در پایان ضروری است که از ریاست محترم مؤسسه، حضرت استاد آیت‌الله محمدتقی مصباح یزدی - دامت برکاته - و از قائم‌مقام محترم ریاست، حضرت حجة الاسلام والمسلمین جناب آقای محمود رجیبی، و نیز معاونت محترم پژوهش، حجة الاسلام والمسلمین دکتر احمدحسین شریفی و همچنین از مدیران وقت پژوهش حجج الاسلام والمسلمین آقایان فقیهی و درودی سپاس فراوان داشته باشیم که از همان آغاز با پشتیبانی مالی و اداری و هرگونه تسهیل در کارها، ما را در اجرای این طرح یاری دادند و همواره مشوق و امیدبخش ما بودند.

شایان ذکر است که تلاش و دقت فراوان شده که این مجموعه بدون نقص یا با

کمترین عیب همراه باشد و از آنجاکه معمولاً کار گروهی آسیب کمتری دارد، امید توفیق در این زمینه را داریم. لیکن این اثر نیز مانند هر کار بشری، خالی از عیب و نقص نمی‌تواند باشد. از این رو پیشنهادها و نظرهای اصلاحی و تکمیلی صاحب‌نظران، مفتنم، و در چاپ‌های بعدی مورد استفاده خواهد بود. والله الحمد اولاً و آخراً وله المنّ والشکر.

قم

مؤسسه آموزشی - پژوهشی امام خمینی (ع)

مدیر پژوهشی گروه تاریخ

مهدی پیشوایی

بخش اول

# فصول مقدماتی







# فصل اول

سیری در مکتب نویسی و تاریخ نگاری عاشورا

از آغاز تا عصر حاضر





## مقدمه

بی‌تردید در میان رویدادهای قرون نخستین اسلام، واقعه‌ی عاشورا مهم‌ترین و تأثیرگذارترین رخداد به‌شمار آمده، در میان دیگر حوادث تاریخی از ابعاد گوناگون، بیشترین اهمیت را به خود اختصاص داده است. عظمت و اهمیت ویژه‌ی این رخداد تاریخی موجب شد که از همان نخستین روزها، کسانی نقش گزارشگر را ایفا کرده، ماجرا را به‌تفصیل برای دیگران بازگویند. اینان همان شاهدان عینی حادثه بودند که به‌گونه‌ای در کربلا حضور داشتند و از نزدیک رخدادها را دیده بودند. در یک سوی این گروه، بازماندگان کاروان حسینی به‌منزله‌ی موقوف‌ترین گزارشگران این حادثه حضور داشتند که اصلی‌ترین ایشان امام سجاد علیه السلام به‌شمار می‌آمد. در سوی دیگر نیز، برخی از افراد سپاه دشمن بودند. بر این دو، باید روایت‌های امامان معصوم شیعه را نیز افزود که هرچه از تاریخ حادثه دورتر می‌شدند، برای زنده نگه داشتن یاد این رخداد، رفته‌رفته گوشه‌هایی از ماجرا را بازمی‌گفتند.

مجموعه‌ی این روایت‌ها و گزارش‌ها، با گذشت زمان از شکل شفاهی خارج شد و صورت مکتوب یافت. آن‌گاه که هنوز تاریخ و دیگر علوم اسلامی، از حدیث متمایز نشده بود و مدونات حدیثی، مجموعه‌ای از احادیث مربوط به رشته‌ها و گرایش‌های گوناگون را دربرمی‌گرفت، روایت‌های مربوط به ماجرای کربلا را نیز می‌شد در لابه‌لای آثار حدیثی جست. اما رفته‌رفته، همراه با تمایز موضوعی اخبار و روایت‌ها، آثاری با عنوان «مقتل الحسین» یا با عناوین مشابه، ولی شامل روایت‌هایی که به‌گونه‌ای در پی بیان مقدمه‌ها، اصل رویداد و پیامدهای آن بودند، پدید آمد.

از آن زمان تاکنون، «مقتل‌نگاری» بخش مهمی از تاریخ‌نگاری اسلامی را به خود اختصاص داده است. این گونه نوشتار، سیر تاریخی و فراز و فرودهای ویژه‌ای داشته و دگرگونی‌هایی را پشت سر گذاشته که بررسی آن در آغاز این مقتل ضروری به نظر می‌رسد.

این مقدمه در دو بخش کلی، مقاتل و آثار مکتوب مربوط به تاریخ عاشورا را شناسایی و معرفی می‌کند. در بخش نخست، آثار یادشده از آغاز تا قرن هفتم شناسایی، و فهرست‌وار معرفی شده است. در ادامه، مقتل‌ها و نگاشته‌های به‌جای‌مانده مربوط به تاریخ عاشورا تا قرن یادشده معرفی، توصیف، و نقد و بررسی شده است. اما در بخش دوم - که آثار تاریخ عاشورا از قرن هشتم تا چهاردهم بررسی شده - نخست چند اثر مهم آن دوره را توصیف و نقد و بررسی کرده‌ایم و در پایان به معرفی چند اثر مهم در قرون اخیر که در تحریف گزارش این رخداد نقش بسزایی داشته‌اند، پرداخته‌ایم.

اما پیش از پرداختن به بحث اصلی، یادآوری دو نکته ضروری است: نخست آنکه دایره بحث این نوشتار، منابع و آثاری است که درباره تاریخ عاشورا و شرح شهادت امام حسین (ع) و یارانش نگاشته شده است؛ اعم از آنکه مقتل یا غیر آن نام داشته باشد. همچنین برای جامع بودن بحث، محور بررسی، منابعی است که بخش عمده‌ای را به تاریخ عاشورا اختصاص داده‌اند و به‌نسبت از قدمت تاریخی برخوردارند؛ اعم از تواریخ ائمه و عمومی و منابع مربوط به تراجم و شرح حال‌نگاری‌ها و... (هرچند این‌گونه آثار را، بر پایه تعریفی که به‌زودی برای مقتل خواهیم آورد، در اصطلاح مقتل نمی‌خوانند). همچنین آثار یادشده شامل آثاری است که به‌طور مستقل بر جای مانده یا در ضمن آثار قرون بعدی آمده است و به‌گونه‌ای می‌توان آنها را بازسازی کرد.

دوم آنکه در این بررسی، همه آثار مربوط به تاریخ عاشورا تا قرن هفتم - که ویژگی‌های یادشده را دارند - شناسایی و معرفی شده‌اند؛ زیرا تا این قرن آثاری نگاشته شده که برخی از گزارش‌های آنها برگرفته از آثار مقتل‌نویسان کهن است که اکنون اثری از آن مقتل‌ها

نیست. اما از قرن هشتم به بعد، چنین رویکردی وجود ندارد. به تعبیر دیگر، تا قرن هفتم، برخی از مقتل‌ها و نگاهشته‌های کهن همانند مقاتل هِشام کَلْبی، ابن‌ابی‌الدُّنْیَا، ابوَعُبَیْدِ قَاسِمِ بْنِ سَلَامِ هَرَوِی و ابوَعُبَیْدَةَ مَعْمَرِ بْنِ مَثْنَى<sup>۱</sup> نزد مقتل‌نویسان و مورخان تاریخ عاشورا بوده است و از گزارش‌های آنها در آثار خود بهره برده‌اند که اگر این نگاهشته‌ها نادیده گرفته شوند، در واقع بخشی از گزارش‌های نگاهشته‌های کهن تاریخ عاشورا، که اکنون اصل آنها باقی نمانده، نادیده گرفته شده است. اما گزارش‌های نگاهشته‌های قرن هشتم به بعد، در واقع همان گزارش‌های مقتل‌های کهن به‌جای‌مانده یا مقتل‌های متأخر است که به‌طور طبیعی، اعتبار آنها به‌معتبر بودن مآخذشان بستگی دارد. پیش از پرداختن به این مقطع، مناسب است تعریف لغوی و اصطلاحی واژه «مقتل» ارائه شود.

### مقتل در لغت و اصطلاح

«مقتل» بر وزن مَفْعَل، از ریشه «قتل»، مصدر میمی به معنای «کشتن»<sup>۱</sup> یا اسم مکان به معنای «قتلگاه» و «کشتن‌گاه»<sup>۲</sup> است. همچنین این واژه بر کتابی که به رویداد کربلا و شرح شهادت امام حسین علیه السلام پرداخته باشد، اطلاق می‌شود.<sup>۳</sup> اما در اصطلاح تاریخ‌نگاری، مراد از «مقتل‌الحسین»، نوعی تک‌نگاری تاریخی است که در آن به شرح جریان شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش و در یک کلام، به رویداد عاشورا از آغاز تا فرجام

۱. جبران مسعود، فرهنگ الفبایی عربی-فارسی الرائد، ترجمه رضا انزابی‌نژاد، ج ۲، ص ۱۶۴۳، واژه «مقتل»؛ روحی البعلبکی، فرهنگ عربی-فارسی المورد، ترجمه محمد مقدس، ص ۱۰۲۵، واژه «مقتل».
۲. دهخدا، لغت‌نامه، ج ۱۳، ص ۱۸۸۲۱، واژه «مقتل»؛ جبران مسعود، همان. چنان‌که این واژه به معنای اسم زمان نیز به کار رفته است (ابن منظور، لسان العرب، تحقیق امین محمد عبدالوهاب و محمدصادق العبدی، ج ۱۱، ص ۵۴۸).
۳. دهخدا، همان. چنان‌که واژه یادشده به گزارش رویداد شهادت برخی دیگر از امامان و برخی از مسلمانان که کشته شده‌اند نیز گفته شده است؛ مانند مقتل المؤمنین، مقتل حجرین عدی، مقتل محمد بن ابی‌بکر (ر.ک: نجاشی، رجال النجاشی، تحقیق سیدموسی شیبیری زنجانی، ص ۱۷، ۱۸، ۱۲۹، ۲۴۳، ۳۲۰، ۳۴۷، ۴۳۵؛ ابن‌ندیم، کتاب الفهرست، تحقیق رضا تجدد، ص ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۷). اما در فرهنگ شیعی، این اصطلاح، رفته‌رفته به شرح وقایع قیام و شهادت امام حسین علیه السلام اختصاص و انحصار یافت.

پرداخته‌اند. اطلاق عنوان «مقتل» - به معنای مصدر میمی- به این گونه آثار، از آن روست که چنین تک‌نگاری‌هایی اخبار و گزارش‌های مربوط به کشتن و شهادت امام حسین (ع) را در برمی‌گیرد. اما اطلاق عنوان یادشده - به معنای اسم مکان- بر این کتاب‌ها از آن روست که مقتل‌نویسان و مورخان نخستین تاریخ عاشورا، اخبار مربوط به رویداد عاشورا و چگونگی جنگیدن و شهادت امام حسین (ع) و یارانش را در یک‌جا جمع کرده‌اند و آن آثار، محل گردآوری آن اخبار شده است. به تعبیر دیگر، گزارشگران نخستین تاریخ عاشورا از آن رو عنوان «مقتل الحسین (ع)» را برای آثار خود برگزیده‌اند که آثار یادشده، مکان تجمع و محل گردآوری اخبار مربوط به واقعه عاشورا و به‌ویژه شهادت امام حسین (ع) شده است.

اما مقصود از واژه مقتل در این پژوهش، - با مسامحه - هر نوشته‌ای است که همه یا بخش بسیاری از آن، مربوط به واقعه عاشورا باشد؛ اگرچه در واقع، بسیاری از این نوشته‌ها، عنوان مقتل را ندارند.

### سیر تاریخی مقتل‌نویسی و تاریخ‌نگاری عاشورا در جهان اسلام

چنان‌که گذشت، در یک بررسی کلی، روند تاریخی مقتل‌نویسی و نگاشته‌های تاریخ عاشورا را به دو دوره و مقطع کلی می‌توان تقسیم کرد:

مقطع نخست: قرن دوم تا قرن هفتم؛

مقطع دوم: قرن هشتم تا قرن چهاردهم.

#### مقطع نخست: قرن دوم تا قرن هفتم

##### بخش اول: شناسایی و معرفی اجمالی مقتل‌ها و نگاشته‌های مربوط به عاشورا

در این دوره، نگاشته‌های مربوط به عاشورا که از قرن دوم آغاز شده، از نظر کمیت، ابتدا سیر صعودی و سپس سیر نزولی داشته است. اوج این نگاشته‌ها در این مقطع، در

قرن‌های سوم و چهارم بوده و پس از قرن چهارم، رو به کاهش گذاشته است. از میان آثار این دوره که برخی از آنها چاپ شده و برخی دیگر به صورت نسخه‌های خطی در کتابخانه‌های جهان نگهداری می‌شوند و یا از آنها اثری نمانده و تنها نام، یا برخی از گزارش‌های آنها را در برخی از نگاهشده‌های بعدی می‌توان یافت، می‌توان به آثار ذیل اشاره کرد:

## قرن دوم

۱. *مقتل الحسین*؛ نگاهشده جابر بن یزید جعفی. جابر از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بود که در سال ۱۲۸ قمری وفات کرد.<sup>۱</sup> طبری، گزارشی را به نقل از وی آورده است.<sup>۲</sup>
۲. *تَسْمِيَةُ مَنْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ* علیه السلام *مِنْ وُلْدِهِ وَإِخْوَتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَشِيعَتِهِ*؛ نگاهشده فضیل بن زبیر اسدی رَسَان کوفی (از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام).<sup>۳</sup>
۳. *مقتل الحسین*؛ نگاهشده قاسم بن اصْبَغ بن نُبَاتَةَ مُجَاشِعِي. مشهور است که کهن‌ترین مقتل مکتوب، منسوب به اصْبَغ بن نُبَاتَةَ است؛ چنان‌که شیخ طوسی در میان آثار اصْبَغ بن نُبَاتَةَ، کتاب *مقتل الحسین بن علی* را ذکر کرده است.<sup>۴</sup> بنا بر خبری که شیخ صدوق نقل کرده، اصْبَغ بن نُبَاتَةَ، در زمان شهادت امام حسین علیه السلام حیات داشته،<sup>۵</sup> و حتی بنا بر خبری در شرح الاخبار، وی در عصر حکومت حَجَّاج در کوفه، یعنی در میان سال‌های ۷۵ تا ۹۵

۱. نجاشی، همان، ص ۱۲۸-۱۲۹، ش ۳۳۲.

۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۴۴۹.

۳. سید ابوالقاسم خویی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۱۴، ص ۳۴۶.

۴. شیخ طوسی، *المهرست*، تحقیق جواد قیومی، ص ۸۶-۸۵، ش ۱۱۹.

۵. شیخ صدوق در جریان آویختن سر یکی از شهدای کربلا توسط یکی از سپاهیان عمر سعد، از قول قاسم بن اصْبَغ این‌گونه بیان کرده است که: «من به پدرم گفتم: ای کاش این مرد حامل سر، اندکی سر را بالاتر آویزان می‌کرد. مگر نمی‌بینی که دستان اسب با سر چه می‌کنند؟...» این گفته قاسم حاکی از آن است که اصْبَغ در زمان حادثه کربلا، زنده بوده است (شیخ صدوق، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ص ۲۵۹-۲۶۰).

قمری زنده بوده است.<sup>۱</sup> پس می‌توان گفت که او در زمان حادثه عاشورا زنده بوده و بنابراین امکان نگارش کتابی در این باره وجود دارد. اما در اخبار و گزارش‌های تاریخی، هیچ خبری درباره واقعه عاشورا از او نقل نشده است. از طرف دیگر فرزند وی، قاسم، راوی برخی از اخبار واقعه عاشورا است؛ چنان‌که طبری،<sup>۲</sup> ابوالفرج اصفهانی<sup>۳</sup> و شیخ صدوق<sup>۴</sup> اخباری را با یک یا چند واسطه از او نقل کرده‌اند. در مجموع، گرچه این احتمال هست که مقتل، متعلق به پسر بوده و در کتابت، نام او افتاده و به اشتباه به پدر نسبت داده شده باشد، اما بعید نیست هر کدام مقتل مستقلی نوشته باشند.

۴. روایات منقول از امام باقر<sup>علیه السلام</sup> و امام صادق<sup>علیه السلام</sup> در مقتل حضرت سیدالشهدا. به جز روایات کوتاه درباره حادثه کربلا که از امامان شیعه<sup>علیهم السلام</sup> در مجامع حدیثی نقل شده است، گاه به روایات بلندی برمی‌خوریم که در نوع خود می‌تواند یک مقتل قلمداد شود؛ از جمله می‌توان به یک حدیث طولانی اشاره کرد که شیخ صدوق در *امالی* خود به صورت مسند از امام صادق<sup>علیه السلام</sup> نقل کرده است. این حدیث، بخش‌های مختلف حادثه کربلا را از بدو شکل‌گیری آن در مدینه پس از مرگ معاویه و تلاش والی مدینه برای اخذ بیعت از امام حسین<sup>علیه السلام</sup> برای یزید، تا شهادت حضرت و سپس گوشه‌ای از جریان اسارت اهل‌بیت<sup>علیهم السلام</sup> و مجلس ابن‌زیاد شرح می‌دهد.<sup>۵</sup> همچنین روایت *عمّار دهنی* از امام باقر<sup>علیه السلام</sup> درباره سیر قیام امام حسین<sup>علیه السلام</sup> از آغاز تا پایان و جریان اسارت اهل‌بیت<sup>علیهم السلام</sup> در

۱. قاضی نعمان تمیمی مغربی، *شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار*، تحقیق سیدمحمد حسینی جلالی، ج ۲، ص ۲۹۰.
۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۴۴۹؛ قال هشام عن ابیه محمد بن السائب عن القاسم بن الأصغ بن نباتة قال... ابن حمزة طوسی نیز این خبر را با حذف اسناد، مستقیماً از قاسم بن اصغیغ نقل کرده است (ابن حمزة طوسی، *الثاقب فی المناقب*، ص ۳۴۱).
۳. قال المدائنی ابو غسان، عن هارون بن سعد عن القاسم بن الأصغ بن نباتة قال... (ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، تحقیق احمد صقر، ص ۱۱۷).
۴. شیخ صدوق، *ثواب الاعمال و عقاب الاعمال*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ص ۲۵۹-۲۶۰.
۵. ر.ک: همو، *الأمالی*، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسة البعثة، مجلس ۳۰ و ۳۱، ص ۲۱۵-۲۳۲. البته چون برخی از مطالب این خبر با گزارش‌های کهن و معتبر تاریخی ناسازگار است، چندان نمی‌توان به آن اعتماد کرد.



شام و بازگشت آنان به مدینه و نیز جریان قیام مسلم در کوفه نیز از این دست روایات به‌شمار می‌روند.<sup>۱</sup>

۵. *مقتل الحسین*؛ نگاشته عمّار بن ابی معاویه بَجَلِی دُهْنِی، مشهور به عمّار دُهْنِی (۱۳۳ق).<sup>۲</sup> البته هیچ‌یک از مورخان و رجال‌شناسان متقدم، برای عمّار دُهْنِی، نگاشته‌ای به نام *مقتل الحسین* یا رساله‌ای درباره‌ی واقعه‌ی عاشورا ثبت نکرده‌اند؛ اما چنان‌که اشاره شد، بسا توجه به آنکه طبری چند صفحه از تاریخ خود را به خبری نسبتاً طولانی از عمّار دُهْنِی درباره‌ی کل واقعه‌ی عاشورا اختصاص داده، و همچنین برخی از اخبار وی در این باره در بعضی از منابع دیگر آمده است،<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد که وی نیز در این باره نگاشته‌ی مستقلی، هرچند مختصر همانند بسیاری از نگاشته‌های دیگر متقدمان، داشته و مطالب آن محدود به روایات یادشده نبوده است. برخی از محققان معاصر نیز چنین مقتلی را به او نسبت داده‌اند.<sup>۴</sup>

۶. *مقتل الحسین*؛ ابو مِخْنَف لوط بن یحیی آزدی<sup>۵</sup> (۱۵۷ق). درباره‌ی این مقتل بعداً توضیح خواهیم داد.

از مقتل‌های این قرن، مقتل جابر بن یزید و مقتل قاسم بن أصْبَغ موجود نیست.

### قرن سوم

از لحاظ تعداد مقتل‌ها و نگاشته‌های مربوط به واقعه‌ی کربلا، قرن سوم اوج دوره‌ی مقتل‌نگاری و نگاشته‌های عاشورایی به حساب می‌آید. البته نگارش مقتل هم مانند دیگر شاخه‌های

۱. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۴۷-۳۵۱ و ص ۳۸۹-۳۹۰؛ جمال‌الدین یوسف مزّی، *تهذیب الکمال فی أسماء الرجال*، تحقیق بشار عواد معروف، ج ۶، ص ۴۲۲-۴۳۰؛ ابن حجر عسقلانی، *الاصابة فی تمييز الصحابة*، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، ص ۲، ص ۶۹-۷۱.
۲. ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۵، ص ۳۸۷.
۳. ابن سعد، «ترجمة الحسین ومقتله»، *تراثنا*، ۱۴۰۸ق، ش ۱۰، ص ۱۵۹؛ ابن عساکر، *تاریخ مدینة دمشق الکبیر*، تحقیق علی عاشور الجنوبی، ج ۱۴، ص ۱۹۷-۱۹۸.
۴. محمد باقر محمودی، *عبرات المصطفین*، ج ۱، ص ۶، پاورقی دوم.
۵. ابن ندیم، *کتاب الفهرست*، تحقیق رضا تجدد، ص ۱۰۵؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، تحقیق جواد قیومی، ص ۲۰۴، ش ۲۰۴.

علوم، تحت تأثیر فضای پدیدآمده در این قرن برای نگارش آثار مختلف، از جمله مجامع حدیثی بود. در این قرن، هم شیعیان و هم سنیان، تلاش‌های ارزنده‌ای در مقتل‌نگاری، صورت دادند و آثاری پدید آوردند که برخی از آنها دست‌مایه آثار بعدی قرار گرفت؛ اما از میان آن آثار، بخش بسیار اندکی به دست ما رسیده و بیشتر آنها از بین رفته‌اند.

در منابع فهرست‌نگار و رجالی متقدم، کتاب‌هایی با عنوان «مقتل الحسین» یا نزدیک به آن، به محدثان و مورخان شیعه و سنی قرن سوم نسبت داده شده، که از میان آنها می‌توان به این مقتل‌ها اشاره کرد:

۱. *مقتل الحسین*؛ هشام بن محمد کلبی<sup>۱</sup> (۲۰۴ یا ۲۰۶ق)؛<sup>۲</sup>

۲. *مقتل الحسین*؛ محمد بن عمر واقدی (۲۰۷ق)؛<sup>۳</sup>

۳. *مقتل الحسین*؛ ابو عبیدة مَعْرَب بن مَثْنَى<sup>۴</sup> (۲۰۹ق).<sup>۵</sup> سیدابن طاووس در یک‌جا - بنا

بر آنچه در یکی از نسخه‌های *ملهوف* آمده - گزارشی را از این مقتل نقل کرده است؛<sup>۶</sup>

۴. *مقتل الحسین*؛ نصر بن مَرْاحِمِ مَنْقَرِي<sup>۷</sup> (۲۱۲ق)؛

۱. نجاشی، *رجال النجاشی* (فهرست مصنفی الشیعة)، تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی، ص ۴۳-۴۳۵، ش ۱۱۶۶.
۲. ذهبی، *میزان الاعتدال*، تحقیق علی محمد الجاوی، ج ۴، ص ۳۰۴-۳۰۵؛ ابن عماد حنبلی، *شذرات الذهب فی اخبار من ذهب*، تحقیق محمود الارناؤوط، ج ۳، ص ۲۷.
۳. ابن ندیم، *کتاب الفهرست*، تحقیق رضا تجدد، ص ۱۰۸؛ ذهبی، *تذکره الحفاظ*، ج ۱، ص ۳۴۳.
۴. ابن ندیم، همان، ص ۱۱۱.
۵. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۲۲، ص ۲۸؛ سید عبدالعزیز طباطبایی، *اهل البيت فی المکتبة العربیة*، ص ۵۳۳. در سال وفات ابو عبیده اختلاف است و سال‌های ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳ و غیره نیز گفته شده است (ابن ندیم، *کتاب الفهرست*، تحقیق رضا تجدد، ص ۵۹؛ خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۱۳، ص ۲۵۷).
۶. سیدابن طاووس، *الملهوف علی قتلی الطوفوف*، تحقیق فارس تبریزیان حنون، ص ۱۲۷. این گزارش درباره ورود عمر سعد به مکه در روز ترویج برای کشتن امام (ع) یا جنگ با وی به دستور یزید است. البته به نظر می‌رسد آن کسی که وارد مکه شده، عمرو بن سعید بن اشدق (نه عمر سعد) حاکم مکه و مدینه بوده است؛ چراکه طبق گزارش طبری، یزید در سال شصت هجری قمری، امارت مکه را افزون بر مدینه، به عمرو بن سعید واگذار کرد (طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۹۹).
۷. ابن ندیم، *کتاب الفهرست*، تحقیق رضا تجدد، ص ۱۰۶؛ نجاشی، *رجال النجاشی*، تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی، ص ۴۲۸، ش ۱۱۴۸.

۵. مقتل الحسين علیه السلام؛ ابو عبید قاسم بن سلام هرَوِی<sup>۱</sup> (۲۲۴ق).<sup>۲</sup> چنان‌که خواهد آمد، ابن عبدربه<sup>۳</sup> و محمد بن احمد بن تمیم<sup>۴</sup> بخشی از گزارش‌های مقتل وی را آورده‌اند؛
۶. السیرة فی مقتل الحسين علیه السلام؛ ابوالحسن علی بن محمد مدائنی بغدادی<sup>۵</sup> (۲۲۵ق).<sup>۶</sup> ابوالفرج اصفهانی،<sup>۷</sup> سبط ابن جوزی<sup>۸</sup> و جمال‌الدین یوسف مزّی<sup>۹</sup> از مقتل او نقل کرده‌اند؛
۷. ترجمة الحسين علیه السلام ومقتله من الطبقات الكبرى؛ محمد بن سعد (۲۳۰ق)؛
۸. کتاب المقتل؛ احمد بن حنبل (۲۴۱ق). ابن شهر آشوب از این مقتل، گزارشی را نقل کرده است؛<sup>۱۰</sup>
۹. مقتل الحسين علیه السلام؛ ابراهیم بن اسحاق احمری نهاوندی (زنده در سال ۲۶۹ق)؛<sup>۱۱</sup>
۱۰. کتاب المقتل؛ عبدالله بن عمرو و راق (۲۷۴ق).<sup>۱۲</sup> سبط ابن جوزی در یک‌جا از این مقتل، خبری را نقل کرده است؛<sup>۱۳</sup>

۱. ذهی، سیر أعلام النبلاء، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۱۹، ص ۳۰۶؛ سید عبدالعزیز طباطبایی، اهل البیت فی المكتبة العربیة، ص ۵۳۵، به نقل از سمعانی، التّحجیر، ج ۱، ص ۱۸۵.
۲. ابن ندیم، کتاب الفهرست، تحقیق رضا تجدد، ص ۷۸.
۳. علی بن عبدالعزیز قال: قرأ علیّ ابو عبید القاسم بن سلام وانا اسمع... (ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۵۲، ۳۶۰).
۴. کتاب المحض، ص ۱۴۲-۱۴۷.
۵. ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۱۰۷، ش ۴۸۶.
۶. ابن ندیم، کتاب الفهرست، تحقیق رضا تجدد، ص ۱۱۳.
۷. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، تحقیق احمد صقر، ص ۷۹، ۸۶، ۸۷، ۸۹، ۹۰، ۹۴، ۹۵، ۹۹، ۱۰۸، ۱۱۴، ۱۱۸، ۱۱۷.
۸. سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۷۹، ۱۸۶، ۲۲۵.
۹. جمال‌الدین یوسف مزّی، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، تحقیق بشار عواد معروف، ج ۶، ص ۴۰۷، ۴۳۲.
۱۰. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تحقیق یوسف البقاعی، ج ۴، ص ۱۵۵.
۱۱. همو، معالم العلماء، ص ۴۳، ش ۲۷؛ نجاشی، رجال النجاشی، تحقیق سید موسی شیبزی زنجانی، ص ۱۹، ش ۲۱؛ شیخ طوسی، الفهرست، تحقیق جواد قیومی، ص ۳۹، ش ۹.
۱۲. سمعانی، از او با عنوان ابومحمد عبدالله بن ابی سعد یاد کرده و گفته است مقصود از او، عبدالله بن عمرو عبدالرحمن بن بشر بن هلال انصاری و راق بلخی اخباری است که متولد سال ۱۹۷ و متوفای ۲۷۴ است (سمعانی، الانساب، تحقیق عبدالله عمر البارودی، ج ۱، ص ۹۴-۹۵).
۱۳. سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۹۱.

۱۱. *مقتل الحسين بن علی*؛<sup>۱</sup> ابن قتیبه دینوری (۲۷۶ق). وی همچنین حدود هشت صفحه از کتاب الامامة والسیاسة را (که منسوب به او است) به گزارش قیام امام حسین (ع) اختصاص داده است که گزارش های وی، با گزارش های ابن عبدربه در *العقد الفرید* در این باره، شباهت بسیاری دارد؛<sup>۲</sup>
  ۱۲. ترجمه و مقتل امام حسین (جلد سوم از مجموعه سیزده جلدی *انساب الأشراف*)؛ احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (۲۷۹ق)؛
  ۱۳. *مقتل الحسين* (ع)؛ ابوبکر عبدالله بن محمد بن عبید بن سفیان بن قیس قرشی اموی، معروف به «ابن ابی الدتیا»<sup>۳</sup> (۲۸۱ق)؛ عبدالرحمن بن جوزی (۵۹۷ق)<sup>۴</sup> و ابن عساکر<sup>۵</sup> از گزارش های وی، بهره برده اند. این مقتل نزد سبط ابن جوزی (قرن هفتم) نیز بوده و او در چند جا از کتاب خود، اخباری را از آن نقل کرده است؛<sup>۶</sup>
  ۱۴. گزارش فاجعه کربلا در *الاخبار الطوال*؛ ابوحنیفه دینوری (۲۸۲ق)؛
  ۱۵. *مقتل الحسين* (ع)؛ ابواسحاق ابراهیم بن محمد بن سعید ثقفی کوفی، صاحب کتاب *الغارات*<sup>۷</sup> (۲۸۳ق)؛
  ۱۶. *مقتل الحسين* (ع)؛ حسن بن سهل *مُجَوِّز بصری*<sup>۸</sup> (۲۹۰ق)؛
- 
۱. نسخه مخطوط این کتاب در ۹۲ برگ در کتابخانه جامع کبیر در صنعا به شماره ۲۲۰۰، نگه داری می شود (عبدالجبار رفاعی، *مُعْجَم ما کُتِبَ عن الرسول واهل البيت* (ع) ج ۸، ص ۷۲).
  ۲. مقایسه کنید: الامامة والسیاسة، ج ۲، ص ۱۲-۵ با *العقد الفرید*، ج ۴، ص ۳۵۲-۳۵۶.
  ۳. شیخ طوسی، *الفهرست*، تحقیق جواد قیومی، ص ۱۷۰، ش ۴۴۹؛ ابن شهر آشوب، *معالم العلماء*، ص ۱۱۱، ش ۵۰۶.
  ۴. عبدالرحمن بن جوزی، کتاب *الرّد علی المتّصّب القنید*، تحقیق محمد کاظم محمودی، ص ۳۵، ۴۲، ۴۴، ۴۶، ۴۷، ۵۰، ۵۱.
  ۵. ترجمه الامام الحسين من تاریخ مَدینة دِمَشق، تحقیق محمد باقر محمودی، ص ۲۳۶، ح ۲۸۲، ص ۲۶۲، ح ۳۲۶، ص ۲۷۷، ح ۳۴۸، ص ۲۹۲، ح ۳۸۷.
  ۶. سبط ابن جوزی، *تذکرة الخواص*، ج ۲، ص ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۹.
  ۷. نجاشی، *رجال النجاشی*، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، ص ۱۷، ش ۱۹؛ شیخ طوسی، *الفهرست*، تحقیق جواد قیومی، ص ۳۷، ش ۷؛ ابن شهر آشوب، *معالم العلماء*، ص ۳۹.
  ۸. ابن ماکولا، *إكمال الکمال*، تصحیح نایف عباس، ج ۷، ص ۲۱۵-۲۱۶.
  ۹. ذهبی، *تذکرة الحفاظ*، ج ۲، ص ۶۳۹.

۱۷. *مقتل الحسین*؛ ابو عبدالله محمد بن زکریا غلابی بصری بغدادی<sup>۱</sup> (۲۹۸ق).  
ابن عساکر خبری را درباره قبر امام حسین<sup>ع</sup> از وی نقل کرده است.<sup>۲</sup>  
تا آنجا که اطلاع داریم، از مقتل‌های این قرن، تنها مقتل‌های شماره ۱۲ و ۱۴ موجود است.

### قرن چهارم

۱. *مقتل الحسین*؛ محمد بن سلیمان کوفی<sup>۳</sup> (زنده تا سال ۳۰۰ق).  
۲. *مقتل الحسین*؛ یا *مولد الحسین بن علی ومقتله*؛ ابو الفضل سلمه بن خطاب براوستانی از دورقانی (۳۰۱ق).  
۳. گزارش قیام عاشورا در کتاب *تاریخ الامم والملوک*؛ محمد بن جریر طبری (۳۱۰ق).  
۴. گزارش واقعه عاشورا در کتاب *الفتوح*؛ احمد محمد بن علی بن اعثم کوفی (۳۱۴ق).  
۵. *مقتل الحسین*؛ ابو القاسم عبدالله بن محمد بغوی<sup>۴</sup> (۳۱۷ق). ابن عساکر، برخی از اخبار وی را درباره امام حسین<sup>ع</sup>، نقل کرده است.<sup>۵</sup>  
۶. *مقتل الحسین*؛ ابو جعفر محمد بن یحیی عطار قمی<sup>۶</sup> (۳۲۸ق).  
۷. قیام عاشورا در کتاب *العقد الفرید*؛ احمد بن محمد بن عبدربه اندلسی (۳۲۸ق).

۱. ابن ندیم، کتاب الفهرست، تحقیق رضا تجدد، ص ۱۲۱؛ نجاشی، رجال النجاشی، تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی، ص ۳۴۶-۳۴۷، ش ۹۳۶.  
۲. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، تحقیق علی عاشور الجنوبی، ج ۱۴، ص ۲۳۳-۲۳۴.  
۳. محمد بن سلیمان کوفی، مناقب الامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، تحقیق محمد باقر محمودی، ج ۱، ص ۱۲، مقدمه.  
۴. شیخ طوسی، الفهرست، تحقیق جواد قیومی، ص ۱۴۰، ش ۳۳۴؛ ابن شهر آشوب، معالم العلماء، ص ۹۲، ش ۳۷۸.  
۵. نجاشی، رجال النجاشی، تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی، ص ۱۸۷، ش ۴۹۸.  
۶. حاجی خلیفه، کشف الطنون عن اسامی الکتب والفنون، تصحیح محمد شرف‌الدین یالتقایا و رفعت بیگلر الکلیسی، ج ۲، ص ۱۷۹۴.  
۷. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، تحقیق علی عاشور الجنوبی، ج ۱۴، ص ۱۲۸-۱۸۸، ۱۹۷، ۲۱۵، ۲۲۱.  
۸. نجاشی، رجال النجاشی، تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی، ص ۳۵۳، ش ۹۴۶.

۸. مقتل الحسين و ذکر الحسين (ع)؛ ابواحمد عبدالعزيز بن يحيى بن احمد عيسى جلودى  
أزدي بصرى<sup>۱</sup> (۳۳۲ق).

۹. قیام عاشورا در کتاب المحض؛ ابوالعرب محمد بن احمد بن تمیم تمیمی (۳۳۳ق).

۱۰. مقتل الحسين (ع)؛ ابوالحسين عمر بن حسن شيباني قاضى، معروف به «ابن آشنانى  
بغدادى»<sup>۲</sup> (۳۳۹ق).

۱۱. گزارش قیام کربلا در مروج الذهب ومعادن الجواهر؛ ابوالحسن على بن حسين بن على  
مسعودى (۳۴۶ق).

۱۲. گزارش واقعه کربلا از کتاب الأبناء والتاريخ؛ مطهر بن طاهر مقدسى (متوفای  
پس از ۳۵۵ق).

۱۳. گزارش قیام عاشورا در مقاتل الطالبیین؛ ابوالفرج اصفهانی<sup>۳</sup> (۳۵۶ق).

۱۴. مقتل الحسين (ع)؛ سلیمان بن احمد حافظ طبرانى (۳۶۰ق). طبرانى از محدثان  
بزرگ قرن چهارم است که دارای دو اثر بزرگ روایی به نام المعجم الكبير و المعجم  
الاوسط است. ابن مندّه (۴۷۵ق) در شرح حال طبرانى در میان تألیفات او از کتابی به نام  
مقتل الحسين، یاد کرده است.<sup>۴</sup> این کتاب در بستر زمان، از بین رفته است و اثری از آن  
نیست؛ اما آنچه وجود دارد و منتشر شده است، متن استخراج شده از جلد سوم کتاب  
المعجم الكبير طبرانى است<sup>۵</sup> که ابتدا با تحقیق سید عبدالعزیز طباطبایى در ضمن کتابی با  
عنوان الحسين والسنة چاپ شده است. این کتاب دارای ۱۴۸ روایت است که هریک به  
بخشی از زندگی و فضایل امام حسین (ع)، حادثه کربلا و حوادث خارق العاده پس از

۱. همان، ص ۲۴۲، ش ۶۴۰؛ علامه حلی، ایضاح الاشتهار، تحقیق شیخ محمد حسون، ص ۲۴۵.

۲. اسماعیل پاشا بغدادی، هدیه العارفین، ج ۱، ص ۷۸۰.

۳. بخش مربوط به شهادت امام حسین (ع) و بنی هاشم در کربلا از این کتاب، با تحقیق سیدمصطفی مرتضی  
قزوینی چاپ شده است (عبدالجبار رفاعی، معجم ما کتب عن الرسول واهل البيت، ج ۸، ص ۷۴).

۴. ابو عبدالله بن مندّه اصفهانی، جزء ترجمه الطبرانی، ص ۲۰، ش ۳۹.

۵. طبرانى، المعجم الكبير، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی، ج ۳، ص ۱۳۶-۱۳۷، ش ۲۷۶۶-۲۹۱۳.

شهادت حضرت، پرداخته است. همچنین محمد شجاع ضیف‌الله این بخش را تحقیق و به‌صورت جدا، با عنوان *مقتل الحسین بن علی بن ابی طالب* چاپ کرده است. امتیاز کار محمد شجاع نسبت به کار طباطبایی، آن است که وی سی روایت مربوط به امام حسین علیه السلام را افزوده است. طبیعی است که نمی‌توان به متن استخراج‌شده، مقتل به معنای معمول و مصطلح، اطلاق کرد؛ اما چون گزارش‌های یادشده از قدمت خاصی برخوردار است و طبرانی آنها را به‌صورت مسند نقل کرده، شایان توجه، و درخور مطالعه و بررسی است.

۱۵. *مقتل الحسین* علیه السلام؛ شیخ صدوق<sup>۱</sup> (۳۸۱ق). با توجه به غلبه جریان حدیث‌گرا در میان محدثان قم، مقتل شیخ صدوق نیز همچون آثار دیگر او، اثری حدیثی بوده و اکثر قریب به اتفاق احادیث آن، از معصومان علیهم السلام، به‌ویژه امام سجاد علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام و به‌صورت مسند، نقل شده بود. چنان‌که به لحاظ حساسیت محدثان حوزه قم در دو قرن سوم و چهارم در پرهیز از نقل احادیث ضعیف، و نیز برخوردهای تند ایشان با محدثانی که ناقل احادیث ضعیف بودند، بایستی این مقتل تا میزان بسیار کمتری نسبت به دیگر مقاتل، مشتمل بر احادیث و روایات ضعیف بوده باشد.<sup>۲</sup> این مقتل تا قرن ششم موجود بوده و ابن شهر آشوب از آن نقل کرده است.<sup>۳</sup>

۱۶. *مقتل الحسین* علیه السلام؛ محمد بن علی بن فضل بن تمام بن شهریار اصغر، ملقب به «سکین»<sup>۴</sup>

(زنده در ۳۸۱ق).

۱. شیخ طوسی، *الفهرست*، تحقیق جواد قیومی، ص ۲۳۷، ش ۷۱۰؛ ابن شهر آشوب، *معالم العلماء*، ص ۱۴۷، ش ۷۶۴. شیخ صدوق در *من لا یحضره الفقیه* (ج ۲، ص ۵۹۸) با این عبارت، از وجود چنین مقتلی خبر داده است: «وقد اخرجت فی کتاب الزیارات و فی کتاب مقتل الحسین انواعاً من الزیارات... همچنین او در کتاب *الخصال* (ص ۶۸، ذیل حدیث شماره ۱۰۱) از این مقتل یاد کرده است.

۲. ر.ک: *مقتل الحسین* علیه السلام به روایت شیخ صدوق (امام حسین علیه السلام و عاشورا از زبان معصومان علیهم السلام)، تحقیق و ترجمه محمد صحتی سردودی، ص ۲۵. محقق با گردآوری بیش از دویست حدیث و گزارش از اخبار مربوط به واقعه عاشورا از لابه‌لای آثار حدیثی به‌جای‌مانده از شیخ صدوق و اندکی نیز از میان آثار کسانی که از شیخ صدوق حدیث نقل کرده‌اند، و تدوین، تبویب و ترجمه آنها، به بازسازی و احیای این مقتل پرداخته است.

۳. ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، تحقیق یوسف بقاعی، ج ۴، ص ۶۴، ۹۵.

۴. نجاشی، *رجال النجاشی*، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، ص ۳۸۵، ش ۱۰۴۶.

۱۷. مقتل الحسين (ع)؛ ابو جعفر محمد بن احمد بن يحيى اشعري قمى<sup>۱</sup> (قرن ۴ هجرى).
  ۱۸. كتاب المقتل؛ محمد بن ابراهيم بن يوسف احمد بن يوسف كاتب شافعى (تولد ۲۸۱، در گذشته قرن چهارم)<sup>۲</sup>.
  ۱۹. «قيام سيدالشهدا حسين بن على و خون خواهى مختار» به روايت طبرى و انشائى ابو على محمد بن محمد بلعمى (قرن ۴ هجرى)<sup>۳</sup>.
  ۲۰. مقتل الحسين (ع)؛ نويسنده نامعلوم<sup>۴</sup>.
- از مقتل هاى اين قرن، نيمى از آنها (شماره هاى ۳، ۴، ۷، ۹، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۹، ۲۰) در زمان ما، موجود است.

### قرن پنجم

۱. مقتل الحسين (ع)؛ ابو عبدالله حاكم نيشابورى<sup>۵</sup> (۴۰۵ق).
۲. تاريخ و قيام امام حسين (ع) در كتاب الارشاد فى معرفة حجج الله على العباد؛ شيخ مفيد (۴۱۳ق).
۳. بخش تاريخ عاشورا از كتاب تجارب الامم و تعاقب الهمم؛ ابو على مسكويه رازى (۴۲۱ق).
۴. مقتل الحسين بن على؛ ابوزيد عماره بن زيد خيوانى همدانى<sup>۶</sup> (متوفى پيش از ۴۵۰ق).

۱. همان، ص ۳۴۹، ش ۹۳۹. ابن نديم از آثار او كتابى با عنوان ما نزل من القرآن فى الحسين بن على نام برده است كه احتمالاً غير از مقتل الحسين باشد (ابن نديم، كتاب الفهرست، تحقيق رضا تجدد، ص ۲۷۷).
۲. نجاشى، همان، ص ۳۷۲، ش ۱۰۱۵؛ شيخ طوسى، الفهرست، تحقيق جواد قىومى، ص ۲۰۸-۲۰۹، ش ۶۰۰. اگرچه عنوان «كتاب المقتل»، عنوان عامى است، ولى با توجه به آنكه اين عنوان بيشتر بر مقتل امام حسين (ع) اطلاق شده است، به گمان قوى، مقصود از عنوان يادشده، مقتل امام حسين (ع) باشد.
۳. برگرفته از تاريخنامه طبرى، به كوشش محمد سرور مولايى.
۴. نسخه مخطوط اين اثر در دار الكتب قاهره به شماره ۱۲۴۵ نكه دارى مى شود (سيد عبدالعزیز طباطبايى، اهل البيت فى المكتبة العربية، ص ۵۴۸، ش ۷۰۸).
۵. حاكم نيشابورى، المستدرک على الصحيحين، تحقيق مصطفى عبدالقادر عطا، ج ۳، ص ۱۹۴.
۶. نجاشى، رجال النجاشى، تحقيق سيد موسى شيرى زنجانى، ص ۳۰۳، ش ۸۲۷.



۵. *مقتل الحسين*؛ شیخ طوسی<sup>۱</sup> (۴۶۰ یا ۴۵۸ق).

۶. *مقتل الحسين*؛ ابوالحسن احمد بن عبدالله بکری (قرن پنجم)<sup>۲</sup>.

### قرن ششم

۱. *مقتل الحسين*؛ ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی (۵۶۸ق).

۲. *مقتل نور الائمه* (فارسی)؛ ابوالمؤید موفق بن احمد خوارزمی (۵۶۸ق).

کمال‌الدین حسین بن علی واعظ کاشفی (۹۱۰ق) در کتابش (*روضه الشهداء*) در گزارش قیام عاشورا، بارها از کتابی به نام *نور الائمه* که مؤلفش خوارزمی است، یاد کرده و از آن مطالبی نقل نموده است.<sup>۳</sup> پرسشی که در این باره مطرح است، این است که آیا کتاب یادشده، همان ترجمه *مقتل خوارزمی* است یا خوارزمی، *مقتل* دیگری برای پارسی‌زبانان نوشته است؟

با بررسی و مقایسه‌ای که به‌طور اجمالی صورت گرفت، پاسخ این پرسش را نمی‌توان به‌آسانی و روشنی داد؛ چراکه برخی از نقل‌های کاشفی از کتاب یادشده، تا اندازه‌ای به مطالب *مقتل خوارزمی* شباهت دارد؛<sup>۴</sup> اما برخی مطالب نقل‌شده دیگر، یا اصلاً در *مقتل خوارزمی* یافت نشد، یا هیچ شباهتی با متن عربی اشعار و رجزهای *مقتل* ندارد؛ مانند ترجمه فارسی اشعار و رجزها.<sup>۵</sup>

۱. شیخ طوسی، *الفهرست*، تحقیق جواد قیومی، ص ۲۴۲، ش ۷۱۴؛ ابن شهر آشوب، *معالم العلماء*، ص ۱۵۰، ش ۷۶۶. وی از *مقتل الحسين* شیخ طوسی با نام *مختصر فی مقتل الحسين* یاد کرده است.

۲. سید عبدالعزیز طباطبایی، *اهل البيت فی المكتبة العربية*، ص ۵۴۸؛ عبدالجبار رفاعی، *مُعْجَم ما کَتَبَ عن الرسول واهل البيت*، ج ۸، ص ۷۴.

۳. برای نمونه: کاشفی، *روضه الشهداء*، تصحیح محمد رضانی، ص ۸۸، ۱۰۰، ۲۰۵، ۲۳۰، ۲۶۹، ۳۳۷.

۴. برای نمونه مقایسه کنید *روضه الشهداء*، ص ۲۰۵، ۲۶۰، ۲۶۹، ۲۸۸-۲۸۹، ۲۹۴-۲۹۵، ۳۶۴، ۳۸۱، ۳۹۱ را به ترتیب با *مقتل الحسين خوارزمی*، ج ۱، ص ۱۹۴، ۲۳۴، ۲۴۶-۲۴۷ و ج ۲، ص ۱۱-۱۳، ۱۴، ۴۰-۴۲، ۵۸، ۷۴-۷۵.

۵. مقایسه کنید *روضه الشهداء*، ص ۲۹۹، ۳۱۵-۳۱۶، ۳۳۷، ۳۴۴-۳۴۶ را به ترتیب با *مقتل الحسين خوارزمی* ج ۲، ص ۱۷-۱۸، ۲۶-۲۷، ۳۰، ۳۲-۳۳.

۳. *مقتل الحسين*؛ سید نجم‌الدین محمد بن امیر کابن ابی‌الفضل جعفری قوسینی<sup>۱</sup> (متوفای پیش از ۵۸۵ق).

۴. گزارش زندگی، مناقب و فضایل امام حسین و قیام عاشورا در کتاب *مناقب آل ابی طالب*؛ ابن شهر آشوب (۵۸۸ق).

۵. ترجمه ریحانة رسول الله الامام الحسين، از *تاریخ مدینه دمشق*؛ ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله، مشهور به ابن عساکر دمشقی (۵۷۱ق).

۶. *مقتل الحسين*؛ ابوالقاسم مجیرالدین محمود بن مبارک بن علی بن مبارک واسطی بغدادی<sup>۲</sup> (۵۹۲ق).

۷. *قیام امام حسین* (برگزیده از کتاب الفتوح ابن اعثم)؛ ترجمه محمد بن احمد مستوفی هرّوی (ترجمه شده در سال ۵۹۶ق)؛ تصحیح غلام‌رضا طباطبایی مجد.

۸. *مقتل الشهداء* (فارسی)؛ ابوالمفاخر رازی<sup>۳</sup> (قرن ششم). وی از شعرای پارسی‌گوی قرن ششم است که مهم‌ترین اثر او، *مقتل الشهداء* بوده است. به نظر می‌رسد رازی، گزارش واقعه کربلا را بیشتر در قالب شعر آورده است. وی با ترجمه رجزهای اصحاب امام حسین به فارسی، سهم مهمی در مقتل‌نویسی به زبان فارسی داشته است.<sup>۴</sup> این نگاشته در اختیار کاشفی، مؤلف *روضه الشهداء* بوده و بسیاری از اشعار<sup>۵</sup> و در مواردی متن منثور آن را آورده است.<sup>۶</sup>

۱. منتجب‌الدین علی بن بابویه رازی، *فهرست منتجب‌الدین*، ص ۱۱۹، ش ۴۵۷.

۲. اسماعیل پاشا بغدادی، *هدیه العارفین*، ج ۲، ص ۴۰۴؛ همو، *ایضاح المکتون فی الذیل علی کشف الطنون عن اسمی الکتب والفتون*، ج ۲، ص ۵۴۰؛ سید عبدالعزیز طباطبایی، *اهل البيت فی المکتبه العربیه*، ص ۵۴۶، ش ۷۰۴. البته طباطبایی، نام او را «مجیرالدین» ثبت کرده است؛ اما اسماعیل پاشا، «مجیر» نوشته است.

۳. آقابزرگ تهرانی، *الذریعه الی تصانیف الشیعه*، ج ۲۲، ص ۳۲.

۴. رسول جعفریان، *تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری*، ج ۲، ص ۵۳۸-۵۳۹.

۵. کاشفی، *روضه الشهداء*، تصحیح محمد رضانی، ص ۲۰۵، ۲۶۳، ۲۷۸، ۲۸۱، ۲۸۸، ۲۹۴، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۹، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۲۲، ۳۲۹، ۳۳۸، ۳۴۳.

۶. همان، ص ۳۵۳، ۳۶۵، ۳۸۱، ۳۹۵.

## قرن هفتم

۱. گزارش قیام عاشورا در *الکامل فی التاریخ*؛ عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم، مشهور به ابن اثیر (۶۳۰ق).
۲. *مثیر الاحزان*؛ نجم‌الدین محمد بن جعفر، مشهور به ابن نمای حلّی (۶۴۵ق).
۳. قیام عاشورا در کتاب *الحدائق الوردیة فی مناقب الائمة الزیدیة*؛ حمید بن احمد بن محمد محلی (۶۵۲ق).
۴. باب مربوط به امام حسین علیه السلام از *تذکرة الخواص من الامة بذكر خصائص الائمة*؛ سبط ابن جوزی (۶۵۴ق).
۵. *درر السبط فی خبر السبط*؛ محمد بن عبدالله بن ابی بکر قضاعی، معروف به ابن ابار بلنسی (۶۵۸ق).
۶. ترجمه الامام الحسین علیه السلام، از کتاب *بغیة الطلب فی تاریخ حلب*؛ احمد بن ابی جرادة حلبی، مشهور به «ابن عدیم» (۶۶۰ق).
۷. *مقتل الحسین علیه السلام*؛ عزالدین ابو محمد عبدالرزاق بن رزق الله بن ابی بکر بن خلف جزری، مشهور به «رسعی»<sup>۱</sup> (۶۶۱ق).
۸. *المُتُوف علی قَتْلِ الطُّفُوف*؛ سید رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (۶۶۴ق).
۹. زندگی، مناقب و گزارش حادثه عاشورا بر اساس کتاب *كشف الغمة فی معرفة الائمة*؛ علی بن عیسی آریلی (۶۹۲ق).
۱۰. گزارش واقعه عاشورا بر اساس کتاب *الکامل البهائی فی السقیفة*؛ عمادالدین طبری (زنده تا ۷۰۱ق).

---

۱. ذهبی، *تذکرة الحفاظ*، ج ۴، ص ۱۴۵۲. اما به گفته طباطبایی، ابن رجب حنبلی در ذیل کتاب *طبقات الحنابلة* (ج ۲، ص ۲۷۵) و عمر رضا کحاله در *معجم المؤلفین* (ج ۵، ص ۲۱۸) نام کتاب او را *مصرع الحسین* نگاشته‌اند (سید عبدالعزیز طباطبایی، *اهل البيت فی المكتبة العربیة*، ص ۵۴۸، ش ۷۰۵. درباره واژه «رسعی» ر.ک: *سمعی، الانساب*، ج ۳، ص ۶۴).

## کتاب‌های مرثی

در مطالعه و بررسی آثار مربوط به واقعه کربلا در این مقطع، گاه به آثاری هم برمی‌خوریم که در آنها به تاریخ عاشورا پرداخته نشده است؛ اما چون مشتمل بر اشعاری در رثا و عزای امام حسین علیه السلام است و افزون بر قدمت بسیار، مؤلفانی داشته‌اند که ائمه علیهم السلام از آنها تمجید کرده‌اند، به نام آنها اشاره می‌کنیم:

۱. المرثی؛ ابوالرُمَیح عُمَیر بن مالک خُزاعی (حدود ۱۰۰ق)؛<sup>۱</sup>
۲. کتاب المرثی؛ جعفر بن عَفَّان طائی (۱۵۰ق). وی از مرثیه‌سرایان شیعه در عصر امام صادق علیه السلام است که به خاطر اشعاری که در سوگ امام حسین علیه السلام نزد آن حضرت قرائت کرد، مورد تمجید ایشان واقع شد.<sup>۲</sup> به گزارش ابن‌ندیم، کتاب مرثی وی، دویست برگ داشته است؛<sup>۳</sup>
۳. مرثی الحسین علیه السلام؛ ابو عبدالله محمد بن زیاد اعرابی (۲۳۰ق). به گزارش آقابزرگ تهرانی، نسخه‌ای مخطوط از این کتاب در کتابخانه خدیویه (دار الکتب المصریة) وجود دارد. یکی از پژوهشگران انگلیسی این اثر را با یک مقدمه و ملاحظاتی به چاپ رسانده است؛<sup>۴</sup>
۴. مرثی الحسین علیه السلام؛ ابن حَمَّاد بن عمر بن کَلِیب مولی بنی‌عامر بن صَغَصَعَة؛ وی عصر بنی‌امیه و بنی‌عباس را درک کرده است؛<sup>۵</sup>
۵. کتاب المرثی؛ محمد بن عمران مَرزُبانی خراسانی (۳۸۴ق). این کتاب در حدود پانصد برگ بوده است.<sup>۶</sup>

---

۱. جواد شُبَیر، ادب الطَّف او شعراء الحسین علیه السلام، ج ۱، ص ۵۹.  
 ۲. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، تصحیح حسن مصطفوی، ج ۲، ص ۲۸۹، ح ۵۰۸.  
 ۳. ابن‌ندیم، کتاب الفهرست، تحقیق رضا تجدد، ص ۲۷۵.  
 ۴. آقابزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۰، ص ۲۹۳؛ سید عبدالعزیز طباطبایی، اهل البيت فی المکتبة العربیة، ص ۴۶۳.  
 ۵. آقابزرگ تهرانی، همان.  
 ۶. ابن‌ندیم، کتاب الفهرست، تحقیق رضا تجدد، ص ۱۴۸-۱۴۶.

بخش دوم: معرفی توصیفی مقتل‌ها و نگاه‌های موجود درباره تاریخ عاشورا از آغاز (قرن دوم) تا قرن هفتم

چنان‌که در آغاز این نوشتار گفتیم، برخی از آثار مربوط به تاریخ عاشورا از دستبرد حوادث زمان مصون مانده است که در این بخش به‌اختصار، به معرفی توصیفی و بیان ویژگی‌های آنها می‌پردازیم:

۱. تَسْمِيَةُ مَنْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ ع مِنْ وُلْدِهِ وَإِخْوَتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَشِيعَتِهِ؛ فَضَيْلُ بْنُ زَيْبِرٍ أَسَدِي رَسَانَ كُوفِي<sup>۱</sup>  
فُضَيْلُ بْنُ زَيْبِرٍ در این اثر، نام افرادی را که همراه امام حسین ع شهید شده‌اند، آورده و در مواردی، نام قاتل یا قاتلان آنان را نیز بیان کرده است. وی ابتدا اسامی بیست تن از شهدای اهل‌بیت ع را که در رأس آنان امام حسین ع قرار دارد، نام می‌برد و سپس اسامی ۸۶ نفر از شهدای اصحاب را برمی‌شمرد و در مجموع، ۱۰۶ نام را آورده است.<sup>۲</sup> وی در پایان، به اسارت اهل‌بیت ع و برخی از سخنان آنان اشاره می‌کند. از نقل‌های نادر و عجیب وی آن است که با وجود تصریح به بیماری امام سجاد ع، می‌گوید وی در برخی از میدان‌های جنگ در کربلا حضور داشت!<sup>۳</sup> مؤلف هرچند از محدثان و اصحاب امام پنجم و ششم بوده، ولی بنا بر اعتقاد برخی رجالیان، زیدی‌مذهب و از اصحاب برجسته و از مبلغان وی بوده است<sup>۴</sup> باین‌وجود، او را معدوح یا موثق دانسته‌اند. سال درگذشت وی معلوم نیست؛ اما باید در نیمه دوم قرن دوم باشد. دسترسی ما به این اثر، امروزه

۱. این اثر به همت محقق گران‌مایه، سیدمحمدرضا حسینی جلالی از کتاب یادشده فراهم و تحقیق شده و در شماره دوم از فصلنامه تراننا، سال ۱۴۰۶ قمری به چاپ رسیده است.

۲. البته در رساله یادشده از ۱۰۷ نفر به‌عنوان شهید نام برده شده که ناشی از غلط چاپی است؛ زیرا نام زهترین قین از قلم افتاده است و دو قاتل او، شهید به حساب آمده‌اند.

۳. فَضَيْلُ بْنُ زَيْبِرٍ، «تَسْمِيَةُ مَنْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ ع مِنْ وُلْدِهِ وَإِخْوَتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَشِيعَتِهِ»، تحقیق سیدمحمدرضا حسینی جلالی، تراننا، ۱۴۰۶ق، ش ۲، ص ۱۵۰.

۴. سعدبن عبدالله اشعری قمی، کتاب المقالات والفرق، تصحیح محمدجواد مشکور، ص ۷۱؛ سیدابوالقاسم خوینی، معجم رجال‌الحديث، ج ۹، ص ۲۶۲.

تنها از طریق کتاب‌های *الامالی الخَمِيسِيَّة* نگاشته‌ی المرشد بالله یحیی بن حسین (۴۷۹ق)<sup>۱</sup> و *الحدائق الزردیة*<sup>۲</sup> نگاشته‌ی حمید بن احمد بن محمد مَحَلّی (۶۵۲ق) امکان‌پذیر است.

۲. **مقتل الحسین** ✦ ابو مَخْنَف لوط بن یحیی بن سعید بن مَخْنَف بن سُلَیْم اَزْدی غامدی (۱۵۷ق)<sup>۳</sup>  
 ابو مَخْنَف لوط بن یحیی اَزْدی کوفی، دیگر مقتل نویس قرن دوم است که با تدوین کتاب *مقتل الحسین* نام خود را به‌عنوان مشهورترین و در زمره قدیمی‌ترین مقتل‌نویسان در تاریخ ثبت کرد. اگرچه وی در خانواده‌ای با پیشینه شیعی (به معنای تشیع سیاسی و دوستاندار اهل بیت) رشد و نمو کرده، تشیع خود او ثابت نشده است. نجاشی، رجالی شهر شیعی، در اثر رجالی خود، از وی با عنوان شیخ اصحاب الاخبار بالکوفة و وَجْهَهُمْ، یعنی استاد و چهره بزرگ اصحاب اخبار در کوفه، (و نه شیخ اصحابنا) یاد می‌کند که دلالتی بر تشیع وی ندارد.<sup>۴</sup> برخی از محققان، قرینه دیگری بر عدم تشیع او (به معنای تشیع اعتقادی) بیان کرده‌اند، و آن اینکه رجالیان غیر شیعی، او را متهم به «رافضی بودن» نکرده‌اند؛ اصطلاحی که آنان معمولاً برای توصیف شیعیان اعتقادی به کار می‌برند.<sup>۵</sup> ابن ابی الحدید نیز به شیعه نبودن او تصریح کرده است.<sup>۶</sup> برخی دیگر از رجالیان، معتقد به تشیع او هستند. دلیل آنها این است که برخی از رجالیان اهل سنت او را متهم به تشیع کرده‌اند.<sup>۷</sup> به هر حال، صرف نظر از مذهب او، با توجه به مدح نجاشی از وی، با

۱. رک: فَضَّيْل بن زَبِير، نَسْمِيَّة مَنْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ مِنْ وُلْدِهِ وَآخُوته و اهل بَيْتِهِ و شِيعَتِهِ، تحقیق سید محمد رضا حسینی جلالی، *تراننا*، ۱۴۰۶ق، ش ۲، ص ۱۵۷، پاورقی ۱، به نقل از: المرشد بالله، *الامالی الخَمِيسِيَّة*، ج ۱، ص ۱۷۰-۱۷۳.

۲. حمید بن احمد مَحَلّی، *الحدائق الزردیة فی مناقب الائمة الزیدیة*، تحقیق مرتضی محطوری حسینی، ج ۱، ص ۲۰۷-۲۱۲. البته مَحَلّی، برخی از مطالب مربوط به بعضی از شهدا و گزارش پایانی صفحه آخر رساله را نیاورده است.

۳. یاقوت حَمَوی، معجم الادباء، ج ۱۷، ص ۴۱؛ محمد بن شاکر کتبی، *قوات الوقایات*، ج ۲، ص ۱۷۵.

۴. نجاشی، *رجال النجاشی*، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، ص ۳۲۰، ش ۸۷۵.

۵. رک: ابو مَخْنَف، *وَقَعَةُ الطُّف* (مقتل ابی مَخْنَف)، مقدمه و تحقیق محمد مهدادی یوسفی غروی، ص ۱۹.

۶. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغة*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۱۴۷.

۷. عبدالله مامقانی، *تنقیح المقال*، ج ۲، ش ۹۹۹۲.

جمله و کان یسکن الی ما یرویه؛ «آنچه را نقل می‌کرد، مورد اعتماد و پذیرش بود»، وثاقت او اثبات‌شدنی است.<sup>۱</sup>

ابومخنف، صاحب آثار متعددی بوده که بیشتر آنها تک‌نگاری‌های مربوط به حوادث مهم قرن اول و دوم است. در میان این آثار، کتاب *مقتل الحسین* علیه السلام او به لحاظ ویژگی‌های ذیل، جایگاه ویژه‌ای یافته است:

۱. اهمیت موضوع؛ چراکه جریان کربلا همواره در قیاس با دیگر حوادث، موقعیت خاصی، به‌ویژه نزد شیعیان، داشته است؛

۲. قرب زمانی مؤلف و تألیف به حادثه: ابومخنف، روایات این کتاب را گاه از شاهدان عینی و گاه با یک یا دو واسطه نقل کرده که نسبت به مقتل‌های تدوین‌شده در ادوار بعدی، امتیاز ویژه‌ای است؛

۳. توجه مورخان بعدی - اعم از شیعه و سنی - به این اثر، و نقل تمام یا بیشتر روایات آن؛ از جمله توسط شاگردش هشام‌بن محمد بن سائب کلبی (۲۰۴ یا ۲۰۶ق) و سپس محمد بن جریر طبری (۳۱۰ق)، ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ق)، شیخ مفید (۴۱۳ق) و سبط ابن جوزی (۶۵۴ق)؛

۴. جایگاه مؤلف، که به تعبیر نجاشی، شیخ اصحاب الاخبار بالکوفة بوده و در تألیف تک‌نگاری‌های تاریخی ید طولایی داشته است.

اما درباره زمان نگارش این مقتل، برخی از قراین حاکی از آن است که ابومخنف این مقتل را در دهه سوم قرن دوم نگاشته است؛ چنان‌که وی در خیر ورود مسلم بن عقیل به خانه مختار بن ابوعبیده ثقفی در کوفه می‌گوید که هم‌اکنون این خانه، خانه مسلم بن مُسئِب خوانده می‌شود<sup>۲</sup> و مسلم بن مُسئِب در سال ۱۲۸ قمری عامل یوسف بن عمر بر شیراز بوده است.<sup>۳</sup>

۱. نجاشی، *رجال النجاشی*، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، ص ۳۲۰، ش ۸۷۵

۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۵۵.

۳. همان، ج ۶، ص ۳۹.

همچنین یعقوبی می‌نویسد: پس از شهادت زید بن علی در سال ۱۲۱ قمری، شیعیان خراسان (یعنی عباسیان و علویانی که مخالف بنی‌امیه بودند) به جنب و جوش آمدند و پیروان بسیاری پیدا نموده، ظلم‌های بنی‌امیه و ستم‌هایی را که بر خاندان پیامبر ﷺ رفته بود، برای مردم بازگو کردند و یکی از کارهایی که بدان پرداختند، تدریس و مباحثه کتاب‌های ملاحم بود.<sup>۱</sup> البته مقصود از این نوع کتاب‌ها، کتاب‌هایی در موضوع جنگ‌ها و نبردهای مسلمانان بود که از مصادیق بارز آن، مقتل‌ها و به‌ویژه مقتل امام حسین ﷺ به‌شمار می‌رفت. به نظر می‌رسد این، همان زمانی است که ابو مخنف شرایط را برای نگارش مقتل امام حسین ﷺ مناسب دیده و چنان‌که برخی از محققان گفته‌اند، تشویق و ترغیب ابو مخنف توسط برخی از داعیان عباسی که در پی ترویج مطالب و مفاسد و جنایات بنی‌امیه بوده‌اند، و نیز ضعف و افول دولت بنی‌امیه که شرایط مناسبی را برای بیان ستم‌های آنان بر اهل بیت پیامبر ﷺ فراهم کرده بود، سبب شد که او اقدام به جمع‌آوری اخبار واقعه عاشورا و نگارش این مقتل کند.<sup>۲</sup> بنابراین می‌توان گفت که مقتل ابو مخنف تقریباً هم‌زمان با مقتل جابر بن یزید جعفی نگاشته شده است.

متأسفانه این مقتل در گذر زمان مفقود شد و اگر گزارش‌هایی از آن در منابعی همچون تاریخ طبری، مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی، ارشاد شیخ مفید و تذکره الخواص سبط ابن جوزی منعکس نمی‌شد، امروزه از این مقتل نیز، همچون بسیاری دیگر، جز نامی باقی نبود. البته ممکن است علت اصلی از بین رفتن چنین مقتلی، اقدام هشام بن محمد، شاگرد ابو مخنف در انعکاس تمام یا بیشتر اخبار مقتل استادش در کتاب مقتل الحسین خود باشد، که این امر سبب شد مورخان و مقتل‌نویسان قرون بعدی، رفته‌رفته مقتل ابو مخنف را به فراموشی سپارند.

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۲۶.

۲. ابو مخنف، وثقه الطّف، مقدمه و تحقیق محمد هادی یوسفی غروی، ص ۱۷.



## گزارش‌های ابومخنف در گذر زمان

نکته دیگر در این باره آنکه تا حافظه تاریخ به خاطر دارد، هر امر و کار ارزشمندی در طول زمان، دچار صدمات و آسیب‌هایی شده است. مقتل ابومخنف نیز به سبب اعتبار و قدمت آن، از این آسیب مصون نمانده است. از این رو از قرن ششم به بعد، برخی از اخبار و نوشته‌ها را درباره حادثه عاشورا، که اعتبار چندانی هم نداشته‌اند، به ابومخنف نسبت داده‌اند و این امر تا بدانجا پیش رفته است که در قرون اخیر به سبب فقدان اصل کتاب *مقتل الحسین ابومخنف*، کتابی با همان عنوان، به وی نسبت داده‌اند که تفاوت‌های آشکاری بین آن و گزارش‌های ابومخنف در آثار فوق‌الذکر وجود دارد. افزون بر این، اثر یادشده مشتمل بر اغلاط فاحشی است.<sup>۱</sup> زمان نگارش چنین مقتل جعلی و محرفی به درستی روشن نیست؛ اما برخی از محققان، اثر یادشده را ساخته و پرداخته عصر صفوی دانسته‌اند.<sup>۲</sup> گویا این اثر برای نخستین بار، در سال ۱۲۷۵ قمری به خط محمدرضا خوانساری در تهران به ضمیمه کتاب *الملهوف و مهیج الاحزان* چاپ سنگی شده است.<sup>۳</sup> همچنین تا جایی که اطلاع داریم، اثر یادشده، یک بار به اردو و دو بار به فارسی ترجمه شده است. نخستین ترجمه فارسی آن، در سال ۱۳۳۲ به قلم محمدطاهر بن محمدباقر موسوی دزفولی و همراه با کتاب *أخذ الثار فی احوال المختار*، که این اثر نیز منسوب به ابومخنف است، در ۲۴۰ صفحه، و ترجمه دوم در سال ۱۴۰۵ قمری به ضمیمه همان کتاب در ۳۱۷ صفحه به چاپ رسیده است.<sup>۴</sup>

در سال‌های اخیر، اقداماتی برای بازسازی آثار ابومخنف صورت گرفته است که از جمله می‌توان به احیای مقتل وی توسط یکی از محققان معاصر، با عنوان *وَقَعَةَ الطَّفِّ* بر

۱. همان، ص ۲۲-۲۹، مقدمه.

۲. سیدعلی میرشریفی، «ابومخنف و سرگذشت مقتل وی»، *آینه پژوهش*، ۱۳۶۹ش، ش ۲، ص ۳۴؛ سیدحسن امین، *مستدرکات اعیان الشیعه*، ج ۶، ص ۲۵۵.

۳. سیدعلی میرشریفی، همان، ص ۳۸؛ سیدحسن امین، همان، ص ۲۵۷.

۴. سیدعلی میرشریفی، همان، ص ۳۶؛ سیدحسن امین، همان، ص ۲۵۶.

اساس گزارش‌های موجود از *مقتل الحسین ابومخنف* در کتاب‌های یادشده، اشاره کرد.<sup>۱</sup> همچنین پیش از وی، محقق دیگری اخبار *ابومخنف* را درباره قیام عاشورا و حوادث پس از آن، از جمله قیام توابین و مختار، از *تاریخ طبری* استخراج کرده و با افزودن تعلیقاتی بر آن، به غلط بر تمام آن، *مقتل الحسین* *ابومخنف*، نام نهاده است.<sup>۲</sup> افزون بر این، محقق یادشده برخی اخبار هشام از روایانی مانند ابوهذیل، عمرو بن شمر، محمد بن سائب (پدر هشام) و عوانة بن حکم را در لابه‌لای اخبار *ابومخنف* آورده<sup>۳</sup> که از ارزش کار وی کاسته است.

نکته دیگر آنکه بر اساس گزارش برخی از محققان معاصر، چهار نسخه خطی از *مقتل الحسین* در کتابخانه‌های گوته (شماره ۱۸۳۶)، برلین (شماره ۱۵۹، ۱۶۰)، لیدن (شماره ۷۹۲) و سنت پترزبورگ (شماره ۷۸) موجود است که هرچند برخی از مستشرقان در انتساب این نسخه‌ها به *ابومخنف* تردید کرده‌اند، اما در اینکه این نسخه‌ها از قدمت خاصی برخوردار است، هیچ‌کس تردید نکرده است.<sup>۴</sup> همچنین بنا بر گزارش محقق دیگری، میکروفیلم یک نسخه خطی دیگر، به نام *مقتل الحسین ابومخنف* در کتابخانه امروزیانای شهر میلان ایتالیا به شماره ۲۳۳ f موجود است<sup>۵</sup> که احراز قدمت آن، نیاز به بررسی دارد. این نسخه در سال ۱۳۱۱ قمری در بمبئی<sup>۶</sup> و در سال ۱۳۴۳ قمری در نجف چاپ شده است.<sup>۷</sup> افزون بر این، بروکلیمان و سزگین، شماری از نسخه‌های *مقتل الحسین* را معرفی کرده‌اند.<sup>۸</sup>

۱. این مقتل به همت محقق محترم، محمد هادی یوسفی غروی از منابع اولیه جمع‌آوری و تحقیق شده و توسط مرکز انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین به چاپ رسیده است. همچنین چاپ جدید آن با اضافات و اصلاحات در سال ۱۳۸۵ شمسی توسط انتشارات مجمع جهانی اهل بیت منتشر شده است.
۲. *ابومخنف، مقتل الحسین*، تعلیق حسن غفاری، چاپ دوم، مؤلف، قم، ۱۳۶۴ ش.
۳. برای نمونه رک: ص ۲۲، ۹۵، ۱۸۷-۱۸۹، ۲۰۳، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۸ و ۲۳۱.
۴. سید حسین محمد جعفری، *تشیع در مسیر تاریخ*، ترجمه سید محمد تقی آیت‌اللهی، ص ۲۵۴-۲۵۵.
۵. شمس‌الدین محمد بن طولون، *الائمة الاثنی عشر*، تحقیق صلاح‌الدین منجد، ص ۱۳۸.
۶. کارل بروکلیمان، *تاریخ الادب العربی*، ترجمه به عربی: عبدالحلیم النجار، ج ۱، ص ۲۵۳.
۷. فؤاد سزگین، *تاریخ التراث العربی*، ترجمه به عربی: محمود فهمی حجازی، ج ۱، جزء دوم، ص ۱۲۹.
۸. همان؛ کارل بروکلیمان، *تاریخ الادب العربی*، ترجمه به عربی: عبدالحلیم النجار، ج ۱، ص ۲۵۳.

### ۳. مقتل الحسین علیه السلام: هشام بن محمد بن سائب کلبی (۲۰۴ یا ۲۰۶ ق)<sup>۲</sup>

چنان که اشاره شد، هشام بن محمد بن سائب کلبی یکی از شاگردان ابو مخنف، مورخی شهیر و مورد عنایت شیعه و اهل سنت و از شاگردان امام صادق علیه السلام بوده است. در میان آثار وی، نام کتاب *مقتل الحسین* به چشم می خورد که بیشتر اخبار آن، همان روایات استادش است؛<sup>۳</sup> اما چون امروزه مقتل او به صورت مستقل و کامل موجود نیست، نمی توان به درستی درباره میزان بهره گیری وی از اخبار ابو مخنف، داوری کرد. به هر حال نقلیات او از ابو مخنف و برخی دیگر، بعدها در آثاری همچون *تاریخ طبری*، *مقاتل الطالبیین*، *ارشاد شیخ مفید* و *تذکرة الخواص* سبط ابن جوزی آمده است. از آنجاکه وفات هشام در اوایل قرن سوم بوده و در نتیجه، بیشترین دوران زندگی اش در قرن دوم گذشته، می توان اثر وی را نیز از مقتل های قرن دوم به شمار آورد.

### ۴. ترجمة الامام الحسین علیه السلام ومقتله (من القسم غیر المطبوع من کتاب الطبقات الكبرى): محمد بن سعد (۲۳۰ ق)

محمد بن سعد، گزارش مهمی را ذیل شرح حال امام حسین علیه السلام در کتاب *طبقات خود* آورده است که چون چاپ نخستین آن به اهتمام برخی از خاورشناسان در لیدن از سال ۱۹۰۴ تا ۱۹۱۷ میلادی بر اساس نسخه ناقصی چاپ شده، بسیاری از شرح حال های آن، از جمله شرح حال امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، چاپ نشده است. اما در چاپ بعدی، موارد چاپ نشده از جمله شرح حال حسین علیه السلام در سه مجلد مستقل، چاپ شد. همچنین دو دهه پیش، سید عبدالعزیز طباطبایی ترجمه امام حسن و امام حسین علیه السلام را بر اساس نسخه ای که از قرن هفتم در ترکیه نگهداری می شود، تحقیق

۱. ذهبی، *میزان الاعتدال*، تحقیق علی محمد البجاوی، ج ۴، ص ۳۰۴-۳۰۵؛ ابن عماد حنبلی، *تذکرات النذهب فی اخبار من ذهب*، تحقیق محمود الارناؤوط، ج ۳، ص ۲۷.

۲. ابن ندیم، *کتاب الفهرست*، تحقیق رضا تجدد، ص ۱۰۸؛ ذهبی، *تذکرة الخفاظ*، ج ۱، ص ۳۴۳.

۳. نجاشی، *رجال النجاشی*، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، ص ۴۳۵، ش ۱۱۶۶.

کرد و آن را به چاپ رساند. بعدها همین بخش چاپ نشده، که شرح حال حسین علیه السلام را نیز در برداشت، با تصحیح محمد بن صامل سَلَمی با عنوان *الطبقات الكبرى، الطبقة الخامسة من الصحابة*، در دو جزء چاپ شد<sup>۱</sup> که صفحات ۳۶۹ تا ۵۱۹ از جلد نخست آن، درباره امام حسین علیه السلام است. البته بیش از نیمی از این صفحات، حواشی مصحح کتاب است.

ترجمه الامام الحسين ومقتله، از دو بخش تشکیل شده است: بخش نخست آن درباره نسب، تولد، ویژگی‌ها، فضایل و مناقب حضرت است و بخش دوم به گزارش حادثه عاشورا از آغاز تا پایان حادثه، از جمله شهادت حضرت پرداخته است. روش تاریخ‌نگاری ابن سعد، حدیثی است. از این رو او گزارش‌ها را به صورت مسند نقل کرده و در بخش نخست، نود حدیث نقل کرده است؛ اما در بخش مقتل، نزدیک به پنجاه خبر نقل کرده که البته سند آنها، بیان نشده و تنها به چند سند کلی که در آغاز مقتل آمده، اکتفا شده است.

همچنین ابن سعد، اخباری را درباره برخی از حوادث و علایم غیرطبیعی و خارق‌العاده آسمانی و زمینی، و نیز عقوبت‌ها و بلاهایی که بر سر برخی از قاتلان سپاه عمر سعد پس از حادثه عاشورا آمده، آورده است.

اگرچه روش ابن سعد در نگارش *طبقات* خود، آن است که به حوادث و تحولات مهم تاریخی که هم‌زمان با زندگی اشخاص است، نپردازد، اما عظمت حادثه عاشورا، ابن سعد را واداشته است به این واقعه و رهبر آن، بیشتر بپردازد. با این همه، وی در مواردی تنها به گردآوری و نقل گزارش‌ها اکتفا کرده و درباره درستی یا نادرستی آنها، هیچ نظری نداده است. برای نمونه، وی بر اخبار مربوط به تبرئه یزید از خون شهدای کربلا و مقصر بودن ابن زیاد تأکید کرده است.

۱. ابن سعد، *الطبقات الكبرى، الطبقة الخامسة من الصحابة*، تصحیح محمد بن صامل سَلَمی، جزء اول، ص ۳۶۹ به بعد.

## ۵. آنسابُ الأشراف؛ احمد بن یحیی بن جابر بلاذری (۲۷۹ق)

بلاذری، مورخ، ادیب و نسب‌شناس عصر مأمون تا مُستعین عباسی است. وی در کتاب حجیم خود، به نسب و شرح حال خاندان بزرگ و برجسته عرب قرشی پرداخته است. او بخشی از کتاب خود را به نسب و شرح حال خاندان ابوطالب و فرزندان و امیر مؤمنان علیه السلام و فرزندان از جمله زندگانی امام حسین علیه السلام و مقتل وی اختصاص داده است. بخش مربوط به خاندان ابوطالب از این اثر، با تحقیق محقق برجسته، محمدباقر محمودی در سال ۱۳۹۷ قمری در بیروت چاپ شده و در سال‌های اخیر در مجموعه‌ای سیزده جلدی با نام *جُمَل من آنساب الأشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، چاپ شده است. آنچه مربوط به زندگی امام حسین علیه السلام و حادثه عاشورا است، از صفحه ۱۴۲ تا ۲۲۸ در جلد دوم<sup>۱</sup> چاپ *دو جلدی آنسابُ الأشراف* با تحقیق محمدباقر محمودی، و از صفحه ۳۵۸ تا ۴۲۵ در جلد سوم مجموعه سیزده جلدی است.

بلاذری پس از چند گزارش درباره تولد و فرزندان امام حسین علیه السلام، به شرح واقعه کربلا پرداخته و نخستین گزارش‌های خود را در این باره، از تماس شیعیان با امام حسین علیه السلام پس از صلح امام حسن علیه السلام آغاز کرده است. روش تاریخ‌نگاری بلاذری در این کتاب همانند یعقوبی و دینوری، ترکیبی است. از این رو به جای آنکه برای هر خبر، سند مستقل ذکر کند، در بیشتر موارد، تنها با تعبیر «قالوا» خبر را آورده است. اما در مواردی هم، به سند اشاره کرده است؛ از جمله از ابومخنف<sup>۲</sup> هشام کلبی<sup>۳</sup>، عوانة بن حکم<sup>۴</sup>، هيثم بن عدي<sup>۵</sup>، عثبي<sup>۶</sup> و عمر بن شبة<sup>۷</sup> نقل

۱. البته به یک اعتبار باید جلد دوم را جلد سوم حساب کرد؛ چون یک جلد نیز با تحقیق آقای محمودی در سیره نبوی چاپ شده است.

۲. بلاذری، *آنسابُ الأشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۳، ص ۳۶۸، ۴۱۲.

۳. همان، ص ۴۱۹.

۴. همان، ص ۴۱۸.

۵. همان، ص ۴۱۵.

۶. همان، ص ۳۶۹.

۷. همان، ص ۴۱۳-۴۱۵، ۴۱۷، ۴۲۵.

کرده است و در مواردی نیز تعابیر «حدثنی بعض الطالبیین»<sup>۱</sup> و «حدثنی بعض قریش»<sup>۲</sup> را آورده است.

آنساب الأشراف یکی از منابع تاریخ عاشورا است و با گزارش‌های ابومخنف و ابن‌سعد، به‌رغم برخی از تفاوت‌ها، همسو و سازگار است و این سه مقتل در مجموع، مؤید یکدیگرند.

### ۶. الاخبار الطوال؛ ابوحنیفه احمد بن داود دینوری (۲۸۲ق)

نویسنده این کتاب، مورخ، منجم، ریاضی‌دان، نحوی، لغت‌شناس و گیاه‌شناس قرن سوم است.<sup>۳</sup> وی دارای آثار بسیاری در علوم مختلف بوده است؛ اما آنچه از وی به دست ما رسیده، دو کتاب به نام‌های الانواء و الاخبار الطوال است. او چون ایرانی و زادگاهش در منطقه کرمانشاه بوده، به تاریخ ایران عنایت ویژه داشته و از این رو تاریخ ایران پیش و پس از اسلام را در قالب کتاب الاخبار الطوال نگاشته است. دینوری از سیره نبوی و خلافت شیخین سخنی به میان نیاورده است. وی از مجموع حدود شش صد صفحه کتاب (طبق بعضی نسخه‌ها)، بیش از پنجاه صفحه، یعنی حدود یک‌دهم کتاب را به اخبار عاشورا اختصاص داده است.<sup>۴</sup> سبک تاریخ‌نگاری دینوری، همانند سبک مورخانی چون یعقوبی و مسعودی به‌صورت ترکیبی و با حذف اسناد است. او هر بخش از گزارش را با تعبیر «قالوا» آغاز کرده<sup>۵</sup> و تنها گزارش پشیمانی عمر سعد را به نقل از حمید بن مسلم، دوست عمر سعد، نقل کرده است.<sup>۶</sup> اگرچه بسیاری از مضامین گزارش‌های دینوری، در منابع

۱. همان، ص ۴۱۲.

۲. همان، ص ۳۷۱.

۳. ابن‌ندیم، کتاب الفهرست، تحقیق رضا تجدد، ص ۸۶.

۴. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عصام محمد الحاج علی، ص ۳۳۵-۳۸۷.

۵. همان، ص ۳۳۹، ۳۵۹، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۷۵، ۳۷۸، ۳۸۰، ۳۸۴، ۳۸۷.

۶. همان، ص ۳۸۴.

کهن دیگر نیز آمده، اما تعبیر وی در این باره، ویژه خود اوست و در منابع دیگر نیامده است. یکی از گزارش‌های جالب دینوری که حاکی از ویژگی و رفتار دینی و اخلاقی شیعیان است، گزارش چگونگی آگاهی مَعْقِل، جاسوس ابن‌زیاد از مکان اختفای مسلم‌بن‌عقیل است. وی نگاشته است که چون مَعْقِل وارد مسجد کوفه شد، نمی‌دانست سراغ چه کسی برود که ناگاه دید مردی در گوشه‌ای مشغول عبادت است. با خود گفت: شیعیان بسیار نماز می‌خوانند. از این رو نزد آن مرد، که نامش مسلم‌بن‌عوسجّه بود، رفت و درخواست خود را مطرح کرد.<sup>۱</sup> همچنین او می‌نویسد که بین قتل امام حسین علیه السلام و وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله پنجاه سال فاصله است<sup>۲</sup> و با این تعبیر، احساس و تعجب خود را از وقوع چنین حادثه‌ای با این فاصله زمانی اندک، بیان می‌کند.

افزون بر این، دینوری در این اثر، فهرستی از شهدای بنی‌هاشم ارائه کرده که نخستین آنان حضرت علی‌اکبر و آخرین آنان، پیش از امام حسین علیه السلام، حضرت عباس علیه السلام است.<sup>۳</sup>

#### ۷. تاریخ یعقوبی؛ ابن‌واضح یعقوبی (۲۹۲ق)

درباره یعقوبی، مورخ و جغرافی‌دان شهیر شیعی و صاحب تاریخ یعقوبی، شایان ذکر است که وی در تاریخ خود برخلاف انتظار، تنها حدود چهار صفحه درباره حادثه کربلا سخن گفته است<sup>۴</sup> که به نظر می‌رسد رعایت ایجاز و اختصار نیز، در این امر مؤثر بوده است. برخی از معاصران، نگاشته مستقلی را در تاریخ عاشورا به نام *مقتل ابی عبدالله الحسین* علیه السلام<sup>۵</sup> یا *مقتل الحسین*<sup>۶</sup> از آثار وی برشمرده‌اند.

۱. همان، ص ۳۴۷.

۲. همان، ص ۳۸۳.

۳. همان، ص ۳۷۹-۳۸۰.

۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۶-۲۴۳.

۵. آقابزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۲، ص ۲۳.

۶. سیدعبدالعزیز طباطبایی، اهل البیت فی المکتبة العربیة، ص ۵۳۷.

## ۸ تاریخ الامم والملوک: ابوجعفر محمد بن جریر طبری (۳۱۰ق)

طبری، ذیل حوادث سال‌های ۶۰ و ۶۱ قمری به بیان و شرح حوادثی پرداخته است که منجر به واقعه عاشورا شد. بخش بزرگ گزارش عاشورا در این اثر، مرهون گزارش‌های *مقتل الحسین ابومخنف* است. وی این گزارش‌ها را به واسطه هشام بن محمد بن سائب کلبی، شاگرد ابومخنف، از وی نقل کرده است. اسناد در این زمینه چنین است: «قال هشام بن محمد عن ابی مخنف» یا «قال هشام قال ابو مخنف» و یا «حدثت عن هشام، عن ابی مخنف...»<sup>۱</sup> افزون بر این، از خود مقتل هشام نیز بهره بسیار برده و برخی گزارش‌ها را از خود هشام، که از غیر ابومخنف نقل کرده، بیان نموده است.<sup>۲</sup> در حقیقت، هشام همه کتاب، یا بیشتر روایات ابومخنف را با اضافاتی که از طرق دیگر داشته، به صورت کتابی تدوین و تنظیم کرده که یک قرن بعد، طبری از آن بهره کامل برده است.

طبری، گزارش‌های واقدی را نیز نادیده نگرفته است.<sup>۳</sup> همچنین وی نقل مهمی را از امام باقر (ع) به روایت عمار دهنی از مرگ معاویه و بیعت‌خواهی ولید بن عتبّه (حاکم مدینه) از امام حسین (ع) تا بازگشت اهل بیت به مدینه و عزاداری بنی‌هاشم در این شهر، در دو بخش آورده است.<sup>۴</sup> طبری در بخش اول از نقل یادشده، نخست گزارش واقعه را از ابتدا تا پایان شهادت مسلم بن عقیل به اختصار از عمار دهنی نقل کرده و سپس تفصیل آن را از ابومخنف، گزارش کرده است.<sup>۵</sup>

مجموع گزارش‌های حادثه کربلا در تاریخ طبری با عنوان *استشهاد الحسین (ع)* با تحقیق السید الجمیلی به ضمیمه رساله «رأس الحسین (ع) ابن تیمیه به چاپ رسیده

۱. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۳۸، ۳۵۸، ۳۸۲، ۴۰۰، ۴۱۱، ۴۳۵، ۴۶۵-۴۶۷.

۲. همان، ص ۳۵۱، ۳۵۶، ۳۸۶، ۳۹۸، ۴۰۹، ۴۴۹، ۴۵۵، ۴۵۹، ۴۶۳، ۴۶۵-۴۶۷.

۳. همان، ص ۳۴۶، ۳۹۴.

۴. همان، ص ۳۴۷-۳۵۱، ۳۸۹-۳۹۰.

۵. همان، ص ۳۴۷-۳۵۱.



است.<sup>۱</sup> همچنین گزارش‌های طبری درباره قیام امام حسین علیه السلام به اهتمام حجت‌الله جودکی ترجمه و تصحیح، و با عنوان قیام جاوید: گردانیده مقتل‌الحسین ابی‌مخنف چاپ شده است.<sup>۲</sup>

## ۹. تاریخ‌نامه طبری؛ ابوعلی بلّعی (قرن چهارم)

بلّعی، با عنوان «خبر پادشاهی یزیدبن معاویه» گزارش واقعه کربلا را آغاز کرده و با گزارش فرستادن اهل‌بیت به مدینه توسط یزید، آن را در قالب هجده صفحه پایان داده است.<sup>۳</sup> با آنکه مشهور است که تاریخ بلّعی ترجمه فارسی تاریخ طبری است، چنان‌که متن این اثر خود گواه است، با یک بررسی اجمالی، به سهولت می‌توان دریافت که این اثر، ترجمه تمام و دقیق گزارش‌های طبری نیست؛ بلکه ترجمه و برداشت اختصارگونه مترجم از تاریخ طبری همراه با افزوده‌های اوست. از این رو در همین بخش محل بحث، یعنی گزارش قیام امام حسین علیه السلام، شاهد گزارش‌هایی هستیم که اصلاً در متن تاریخ طبری وجود ندارد؛ مانند اینکه:

۱. امام حسین علیه السلام به پیشنهاد و ابتکار ابن عباس، مسلم‌بن عقیل را روانه کوفه کرد؛<sup>۴</sup>

۲. سن طفل شیرخوار امام یک سال بوده است؛<sup>۵</sup>

۳. بدن مطهر امام حسین علیه السلام بی‌سروپا، به همراه دیگر شهدا، سه روز بر روی زمین

کربلا افتاده بود؛<sup>۶</sup>

۴. تعیین محل دفن امام حسین علیه السلام حضرت علی اکبر و حضرت عباس.<sup>۷</sup>

۱. طبری - ابن تیمیه، استشهدا الحسین و یلیه رأس الحسین، تحقیق سید جمیلی، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۱۷ق.

۲. قیام جاوید (مقتل‌الحسین ابی‌مخنف)، ترجمه و تصحیح حجت‌الله جودکی، چاپ اول، مؤسسه فرهنگی - انتشاراتی تبیان، تهران، ۱۳۷۷ش.

۳. بلّعی، تاریخ‌نامه طبری، تصحیح محمد روشن، ج ۴، ص ۶۹۸-۷۱۵.

۴. همان، ص ۶۹۹.

۵. همان، ص ۷۱۰.

۶. همان، ص ۷۱۲.

۷. همان.

چنین گزارش‌هایی را به‌هیچ‌رو نمی‌توان در تاریخ طبری یافت و تنها مورد آخر را در گزارش شیخ مفید در کتاب *ارشاد* می‌توان یافت.<sup>۱</sup>

نکته آخر آنکه بخش مربوط به امام حسین علیه السلام از *تاریخ‌نامه طبری*، به اضافه گزارش قیام مختار و خون‌خواهی وی، از روی نسخه‌ای که از قرن ششم بر جای مانده، با عنوان *قیام سیدالشهدا حسین بن علی علیه السلام و خون‌خواهی مختار* به چاپ رسیده است.<sup>۲</sup> گزارش‌های نسخه یادشده، با متن *تاریخ‌نامه طبری*، تصحیح محمد روشن، تفاوت دارد.

#### ۱۰. کتاب الفُتوح؛ ابومحمد احمد بن اَعثم کوفی (۳۱۴ق)<sup>۳</sup>

ابن اَعثم کوفی در کتابش با عنوان *الفتوح* به بیان حوادث تاریخ اسلام پس از رحلت پیامبر، به‌ویژه جنگ‌ها و فتوحات خلفا و حاکمان اسلامی بر اساس تسلسل زمانی حوادث، پرداخته است. وی به مناسبت بیان حوادث سال ۶۰ و ۶۱ قمری، متناسب با ساختار کتاب خود، به گزارش نهضت عاشورا نیز پرداخته است. به سبب اهمیت این حادثه، وی حدود ۱۵۷ صفحه (یعنی حدود یک‌دهم) از کتاب خود را به گزارش این حادثه اختصاص داده است. او گزارش قیام عاشورا را با عنوان «ابتداء اخبار مقتل مسلم بن عقیل والحسین بن علی وولده وشيعته...» آغاز کرده<sup>۴</sup> و با گزارش بازگرداندن محترمانه اسرای اهل بیت به مدینه با فرمان یزید، به پایان رسانده است.<sup>۵</sup>

۱. شیخ مفید، *الارشاد*، تحقیق مؤسسة آل‌البیت، ج ۳، ص ۱۱۴، ۱۲۶.

۲. بلغمی، *قیام سیدالشهدا حسین بن علی و خون‌خواهی مختار*. تصحیح محمد سرور مولایی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۹ش، و نیز پژوهشگاه علوم انسانی، تهران، ۱۳۷۷ش. چنان‌که مصحح آن در مقدمه این اثر نگاشته است، این نسخه به شماره ۷۴۸۱ در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری می‌شود و کتاب آن، اسحاق بن محمد بن عمر بن محمد شروانی بوده که کاتب این نسخه را در محرم ۵۸۶ قمری به پایان برده است (همان، ص ۸ مقدمه).

۳. درباره او گفته است که ابن اَعثم کتابی تاریخی دارد تا پایان عصر مقتدر (یا قوت حَمَوی، معجم الادباء، ج ۲، ص ۱۳۱). از این عبارت دانسته می‌شود که او تا پایان عصر خلافت مقتدر، یعنی سال ۳۲۰ زنده بوده است.

۴. ابن اَعثم، *کتاب الفُتوح*، تحقیق علی شیری، ج ۴، ص ۳۲۲.

۵. همان، ج ۵، ص ۱۳۴.

سبک تاریخ‌نگاری ابن‌اعثم همانند یعقوبی و دینوری، بدون ذکر سند و ترکیبی، و در برخی موارد، قصه‌پردازی و داستان‌سرایی است.<sup>۱</sup> از این رو گزارش‌های او را درباره واقعه عاشورا، بایستی با احتیاط و با مقابله و مقایسه با اخبار ابومخنف در تاریخ طبری و ارشاد شیخ مفید و گزارش‌های مورخانی همانند بلاذری و دینوری بررسی کرد و در صورت عدم تعارض و مخالفت، به آن توجه نمود.

با این همه، این اثر از منابع مهم و کهن تاریخی است که در طول زمان، شیعه و سنی به آن استناد کرده‌اند. برای نمونه، برخی از اخبار مناقب ابن‌شهر آشوب و بحار الانوار و بسیاری از مطالب مقتل الحسین خوارزمی، از این کتاب گرفته شده است.

همچنین برخی از گزارش‌های ابن‌اعثم، از ارزش خاصی برخوردار است؛ چراکه وی در نقل آن بر همه مورخان، پیشی گرفته است؛ همانند گزارش متن وصیت‌نامه امام حسین علیه السلام به محمد حنفیه و جمله مشهور حضرت درباره فلسفه قیام خویش: **وَإِنِّي لَمُ أَخْرُجُ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَ...**<sup>۲</sup>

۱. برای نمونه، او گزارش مفصل چگونگی خروج امام را از مدینه، برخلاف همه گزارش‌های معتبر، این‌گونه نگاشته است که ابتدا امام حسین به بیعت فراخوانده شد؛ پس از مخالفت حضرت و احتجاج وی با مروان، در راه خروج از منزل خود، ولید بن عتبّه حاکم مدینه، خبر آن را به شام فرستاد (که به‌طور طبیعی دریافت پاسخ یزید، باید چندین روز به درازا کشیده باشد) و چون نامه یزید حاوی فرمان کشتن امام به دست ولید رسید، امام حسین چند شب در مدینه توقف کرد و سپس بر سر قبر جدش پیامبر حاضر شد و آن‌گاه شبانه (ظاهراً شب سوم) از مدینه خارج شد (همان، ص ۲۲۱-۲۲۰)؛ در حالی که بر اساس منابع معتبر، که قراین و شواهد و شرایط حاکم نیز همین را اقتضا می‌کرده است، امام حسین شب اول به قصر ولید، حاکم مدینه رفت و شب دوم از مدینه خارج شد.

۲. همان، ص ۲۱. البته چنان‌که خواهیم نوشت، بعدها ابن‌شهر آشوب (۵۸۸ق) این جمله مشهور را در قالب پاسخ شفاهی (نه وصیت‌نامه) امام حسین علیه السلام به پیشنهاد عبدالله بن مطیع، محمد حنفیه و ابن‌عباس در نهی از رفتن حضرت به عراق آورده است. نکته دیگر در این باره آنکه در برخی از منابع متأخر شیعی همانند بحار الانوار (ج ۴۴، ص ۳۲۹-۳۳۰) این جمله مشهور در همان قالب وصیت‌نامه آمده و علامه مجلسی اگرچه، این نقل را از کتاب **تَسْلِيَةِ الْمُجَالِسِ وَرِيَّةِ الْمَجَالِسِ** سید محمد بن ابی‌طالب موسوی نقل کرده است، با اندکی بررسی و مقایسه، می‌توان به این نکته پی برد که **تَسْلِيَةِ الْمُجَالِسِ** نیز از **مقتل الحسین خوارزمی** گرفته که او نیز، از ابن‌اعثم گرفته است. متن کامل این وصیت‌نامه، در فصل اول از بخش سوم این کتاب، در نقل جریان ملاقات امام حسین علیه السلام با برادرش، محمد بن حنفیه ذکر شده و توضیحات لازم درباره آن داده شده است.

از دیگر گزارش‌های ارزشمند او، نقل خطبه انقلابی و پرشور حضرت زینب علیها السلام در نکوهش از کوفیان، هنگام اسارت در کوفه است که پس از ابن‌ابی‌طیفور<sup>۱</sup> (۲۸۰ق)، نخستین ناقل این خطبه است. همچنین ابن‌اعثم در ارائه گزارش احتجاج پیرمرد شامی با امام سجاد علیه السلام هنگام ورود اسرا به شام و مجاب شدن پیرمرد و توبه کردن وی،<sup>۲</sup> بر همه مورخان و مقتل‌نویسان، تقدم دارد و به نظر می‌رسد که شیخ صدوق (۳۸۱ق) هم که بعدها آن را نقل کرده است،<sup>۳</sup> از ابن‌اعثم گرفته است؛ چنان‌که کهن‌ترین منبع موجود درباره خطبه امام سجاد علیه السلام در مجلس یزید نیز، این کتاب است.<sup>۴</sup> همچنین وی برخی از اخبار را درباره آگاهی امام حسین علیه السلام از شهادتش آورده است. برای نمونه، وی جریان خواب امام حسین علیه السلام را در کنار قبر جدش پیامبر صلی الله علیه و آله در مدینه نقل کرده است که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله به حضرت فرمود: «به‌زودی می‌بینم که تو در سرزمین کربلا به دست گروهی از امتم کشته خواهی شد، درحالی‌که تشنه هستی و سیراب نمی‌شوی».<sup>۵</sup> افزون بر این، ابن‌اعثم اخبار مربوط به پیشگویی ملائکه و پیامبر صلی الله علیه و آله و حتی خبری از کعب‌الاحبار یهودی درباره شهادت امام حسین علیه السلام را آورده است.<sup>۶</sup> این در حالی است که چنین گزارش‌هایی در منابع متقدم یا معاصر ابن‌اعثم، کمتر و گاهی با اشاره، به چشم می‌خورد.

۱. ابن‌ابی‌طیفور، *بلاغات النساء*، ص ۲۳-۲۴.

۲. ابن‌اعثم، *کتاب الفتح*، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۱۳۰.

۳. شیخ صدوق، *الامالی*، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثة، مجلس ۳۱، ص ۲۳۰، ش ۳. البته از میان مفسران متقدم، محمدبن جریر طبری (۳۱۰ق) در *تفسیر جامع البیان* (ج ۲۵، ص ۲۳) در تفسیر آیه *قُلْ لَا اسْتَلْکُمْ عَلَیْهِ* *اَجْرًا اِلَّا الْقَوْلَ فِی الثَّرْوَةِ* (شوری، ۲۳) گفت‌وگوی پیرمرد شامی را با امام سجاد علیه السلام آورده است.

۴. ابن‌اعثم، *کتاب الفتح*، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۱۳۲-۱۳۳.

۵. همان، ص ۱۹، ۸۷، ۹۹-۱۰۰. مفاد این گزارش ابن‌اعثم که حاکی از خبر دادن امام حسین علیه السلام از شهادت خویش بر اساس اخبار جدش در رؤیاست، برخلاف گزارش مورخانی مانند ابی‌مخنف و کلبی است که طبق آنها امام هنگام حرکت از مکه به سمت عراق، در گفت‌وگو با عبدالله بن جعفر، از دیدن جدش در رؤیا خبر داد؛ اما از افشای مضمون آن خودداری کرد و فرمود: آن رؤیا را تا به حال برای احدی نقل نکرده‌ام و نقل هم نمی‌کنم تا زمانی که خدا را ملاقات کنم. این گفت‌وگو را در جریان حرکت امام از مکه به سمت عراق خواهیم آورد.

۶. همان، ج ۴، ص ۳۲۲-۳۲۷.

## ترجمه کتاب الفتح

در قرن ششم (سال ۵۹۶)، محمد بن احمد مستوفی هروی کتاب الفتح را از آغاز دوران خلافت ابوبکر تا پایان حادثه عاشورا<sup>۱</sup> ترجمه کرد. این کتاب، چندی پیش با تصحیح غلام‌رضا مجد طباطبایی منتشر شد.<sup>۲</sup> از آنجا که مترجم، دارای تمایلات شیعی بوده، برخی از تعابیر و باورهای شیعی را در ترجمه، افزوده است.<sup>۳</sup>

بخش پایانی این ترجمه، مربوط به حادثه عاشورا از آغاز تا فرجام آن است و با متن اصلی تفاوت‌هایی دارد که از راه بررسی و تطبیق بین دو متن اصل و ترجمه، مشخص می‌شوند. برای نمونه، در جریان آگاهی ابن‌زیاد از حفر چاه توسط امام حسین<sup>۴</sup> در کربلا، مترجم گزارش کیفیت حفر چاه را همانند خوارزمی آورده است که این در گزارش ابن‌اعثم نیست.<sup>۵</sup> احتمال دارد گزارش یادشده، یا در نسخه موجود از الفتح نزد مترجم وجود داشته، یا وی این گزارش را از مقتل خوارزمی گرفته و در تکمیل گزارش ابن‌اعثم، به متن ترجمه افزوده است. همچنین مترجم، افرادی را مانند مالک بن اوس مالکی<sup>۶</sup> و عمرو بن خباوه<sup>۷</sup> از اصحاب امام حسین<sup>۸</sup> دانسته که نه تنها در گزارش ابن‌اعثم، بلکه در هیچ منبع معتبری، یارانی با این نام‌ها برای امام<sup>۹</sup> گزارش نشده است. نکته آخر در این باره آنکه بخش مربوط به امام حسین<sup>۱۰</sup> از این ترجمه، با عنوان قیام امام حسین<sup>۱۱</sup> (برگزیده از کتاب الفتح) به صورت مستقل چاپ شده است.<sup>۱۲</sup>

۱. در اینکه مترجم کتاب الفتح یک یا دو نفر بوده است، ر.ک: همو، الفتح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلام‌رضا مجد طباطبایی، ص ۱۸ به بعد، مقدمه مصحح.
۲. همان، ترجمه مستوفی هروی، تصحیح غلام‌رضا مجد طباطبایی، ص ۸۱۹-۹۲۴.
۳. برای نمونه مقایسه کنید صفحات ۴۹۹، ۵۶۷، ۶۴۴ و ۸۱۱ از ترجمه الفتح را به ترتیب با متن ابن‌اعثم، ج ۲، ص ۵۴۳-۵۴۴ و ج ۳، ص ۱۵۸-۱۵۹ و ج ۴، ص ۳۴۶.
۴. ابن‌اعثم، الفتح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلام‌رضا مجد طباطبایی، ص ۸۹۳، مقایسه کنید با کتاب الفتح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۹۱.
۵. ابن‌اعثم، الفتح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلام‌رضا مجد طباطبایی، ص ۹۰۵.
۶. همان. گویا خباوه تصحیف جناده است.
۷. همو، قیام امام حسین (برگزیده از کتاب الفتح)، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، تصحیح غلام‌رضا مجد طباطبایی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۳ ش.

۱۱. **الْعَقْدُ الْقَرِيدُ؛ احمد بن محمد بن عبدربه اندلسی (۳۲۸ق)**

ابن عبدربه اندلسی به مناسبت بیان حوادث سال ۶۱ قمری ده صفحه از نگاشته خود را به قیام عاشورا اختصاص داده است.<sup>۱</sup> وی در این ده صفحه گزارش مختصری از قیام امام حسین (ع) از آغاز تا پایان آورده است. نکته درخور توجه در این نگاشته، اخبار مورخان و مقتل‌نویسانی است که او از آنها بهره برده است. وی چند صفحه آغاز گزارش خود را در این باره، از مقتل قاسم بن سلام هروی، که اکنون از میان رفته است، به واسطه شخصی به نام علی بن عبدالعزیز نقل کرده است. سپس از محدثان، مورخان و نسب‌شناسانی همانند زبیر [بن بکار] به واسطه علی بن عبدالعزیز، ضحاک بن عثمان خزاعی، شعبی به نقل از یحیی بن اسماعیل، و حسن بصری به نقل از ابوالحسن مدائنی، اخباری را آورده است.

۱۲. **کتاب المَحَن؛ ابوالعرب محمد بن احمد بن تمیم تمیمی (۳۳۳ق)**

مؤلف این اثر، دوازده صفحه را به گزارشی درباره شهادت امام حسین (ع) و به‌ویژه اخباری درباره حوادث خارق‌العاده پس از آن، از قبیل پدیدار شدن سرخی در آسمان و برآمدن خون از زیر سنگ‌ها، اختصاص داده است.<sup>۲</sup> وی در شش صفحه نخست گزارش خود، همان گزارش قاسم بن سلام را، که ابن عبدربه نیز آورده، نقل کرده است.

۱۳. **إثبات الوصیة للامام علی بن ابی طالب؛ ابوالحسن علی بن حسین مسعودی (متوفای قرن چهارم)**

مؤلف این کتاب که از محدثان و مورخان قرن چهارم بوده، در این اثر با آوردن اخباری درباره نبوت انبیای الهی و امامت و وصایت دوازده امام، به اثبات نبوت و امامت آنان

۱. ابن عبدربه اندلسی، *الْعَقْدُ الْقَرِيدُ*، تحقیق علی شیری، ج ۴، ص ۳۵۲-۳۶۲.

۲. تمیمی، *کتاب المَحَن*، تحقیق یحیی و هبب جبوری، ص ۱۴۲-۱۵۵.

پرداخته است.<sup>۱</sup> تاریخ نگارش این اثر چنان‌که خود او در پایان کتاب به آن اشاره کرده، سال ۳۳۲ قمری است.<sup>۲</sup>

در حال نویسنده اثبات الوصیة حدود پنج صفحه از کتاب خود را به اخبار و گزارش‌هایی درباره امام حسین علیه السلام اختصاص داده است. چون موضوع این اثر، اثبات وصایت و امامت امامان است، وی اخبار متعددی را درباره اثبات امامت و وصایت امام آورده است؛ چنان‌که در فصل مربوط به امام حسین علیه السلام، دو خبر را درباره وصایت امام پس از ایشان آورده است.<sup>۳</sup> او همچنین اخباری را درباره ولادت و شهادت امام حسین علیه السلام آورده و نیز جمله مشهور *أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ بْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ...* که بخشی از خطبه حضرت در روز عاشورا است را نقل کرده که به نظر می‌رسد این کتاب، کهن‌ترین منبع متن این خطبه به‌اختصار باشد. او چند گزارش را نیز به حوادث خارق‌العاده پس از شهادت امام حسین علیه السلام اختصاص داده است.<sup>۴</sup> همچنین او با استناد به حدیثی، آمار سپاه امام حسین را ۶۱ نفر گفته است.<sup>۵</sup>

۱. نجاشی، رجال شهر، با توجه به همنامی و معاصر بودن مؤلف این کتاب با مسعودی، مورخ مشهور قرن چهارم و مؤلف کتاب *مُرُوجُ الدَّعْبِ*، این دو نفر را یکی دانسته و *اثبات الوصیة* را به مؤلف *مُرُوجُ الدَّعْبِ* نسبت داده است (نجاشی، رجال النجاشی، تحقیق سیدموسی شبیری زنجانی، ص ۲۵۴، ش ۶۶۵). اما این نسبت با توجه به مشخص نبودن مذهب مسعودی (مؤلف *مُرُوجُ الدَّعْبِ*) و تفاوت قلم و سبک نگارش وی با شیوه نگارش مؤلف *اثبات الوصیة*، نمی‌تواند به‌سادگی اثبات شود. محققان معاصر درباره مذهب مسعودی و انتساب *اثبات الوصیة* به وی، نظرها و دیدگاه‌های متفاوتی را بیان کرده‌اند (ر.ک: علی محمد ولوی، «مذهب ابوالحسن علی بن حسین مسعودی»، مسجد، سال سوم، ۱۳۷۳ش، ص ۱۷، ص ۷۶). وی با آوردن شواهد و قراینی، مسعودی را دوازده‌امامی، و در نتیجه، *اثبات الوصیة* را نیز از تألیفات وی دانسته است. اما در مقابل محقق دیگری در اثبات سنی بودن مؤلف کتاب *مُرُوجُ الدَّعْبِ* کوشیده و مؤلف *اثبات الوصیة* را شیعه امامی اثناعشری خالص معرفی کرده و او را غیر از مسعودی صاحب *مُرُوجُ الدَّعْبِ* دانسته است (سیدمحمدجواد شبیری زنجانی، *اثبات الوصیة و مسعودی صاحب مُرُوجُ الدَّعْبِ*، انتظار، سال دوم، ۱۳۸۱ش، ص ۴، ص ۲۲۸-۲۰۱).

۲. مسعودی، *اثبات الوصیة*، ص ۲۷۳.

۳. همان، ص ۱۶۷.

۴. همان، ص ۱۶۳-۱۶۷.

۵. همان، ص ۱۶۶.

یکی از اخبار و گزارش‌های متفرد او این است که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا ۱۸۰۰ نفر از لشکریان عمر سعد را از پای درآورد.<sup>۱</sup>

۱۴. **مُرُوجُ الدَّهَبِ وَمَعَادِنُ الْجَوْهَرِ؛ ابوالحسن علی بن حسین بن علی مسعودی (متوفای ۳۴۶ق)**  
 مسعودی، مورخ و جغرافی‌دان مشهور قرن چهارم، از نوادگان عبدالله بن مسعود،<sup>۲</sup> صحابی بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله است. او به مناسبت گزارش حوادث سال ۶۱ قمری، هشت صفحه از اثر خود را به گزارش واقعه کربلا اختصاص داده است.<sup>۳</sup> اگرچه گزارش او درباره واقعه عاشورا، برگرفته از همان گزارش‌های مشهور منابع کهن است، برخی از گزارش‌ها را تنها او آورده است. برای نمونه، وی تاریخ ورود مسلم بن عقیل را به کوفه، پنجم شوال نگاشته است.<sup>۴</sup> همچنین او آمار اصحاب امام علیه السلام را هنگام روانه شدن به کربلا به همراه سپاه حر، پانصد سوار و حدود صد پیاده،<sup>۵</sup> و آمار شهدای کربلا را ۸۷ نفر نوشته است.<sup>۶</sup>

#### ۱۵. **الْبَدْءُ وَالتَّارِیْخُ؛ مطهر بن طاهر مقدسی (متوفای پس از ۳۵۵ق)**

مقدسی نیز مباحثی چون بیعت ستاندن یزید، سفر مسلم به کوفه، واقعه کربلا و بیان اشعار یزید هنگام چوب زدن بر لب‌های مبارک امام حسین علیه السلام را در چند صفحه از تاریخ خود گزارش کرده است.<sup>۷</sup>

۱. همان، ص ۱۶۸.

۲. ابن ندیم، کتاب الفهرست، تحقیق رضا تجدد، ص ۱۷۱.

۳. مسعودی، **مُرُوجُ الدَّهَبِ**، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۳، ص ۶۴-۷۲.

۴. همان، ص ۶۴.

۵. همان، ص ۷۰.

۶. همان، ص ۷۱. البته پس از او، مقدسی نیز چنین آماري را در کتابش آورده است (مقدسی، **الْبَدْءُ وَالتَّارِیْخُ**، ج ۶، ص ۱۱).

۷. مقدسی، همان، ص ۱۳۸.



## ۱۶. مقاتل الطالبیین؛ ابوالفرج اصفهانی (۳۵۶ق)

از میان شیعیان غیرامامی نیز، ابوالفرج اصفهانی که اُموی نَسَب، ولی دارای گرایش شیعی بوده،<sup>۱</sup> با تدوین کتاب *مقاتل الطالبیین*، ضمن نقل روایات مسند دربارهٔ قیام‌ها و کشته‌های خاندان ابوطالب، حدود ۴۴ صفحه را به مقتل امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب او و نیز اسارت خاندانش اختصاص داده است.<sup>۲</sup>

در گزارش ابوالفرج از مقتل امام حسین علیه السلام، ابتدا اسامی و چگونگی شهادت ۲۳ تن از شهدای بنی‌هاشم (با احتساب امام حسین علیه السلام) آمده، و در ادامه چگونگی شهادت مسلم‌بن عقیل در کوفه با تفصیل بیشتر گزارش شده است. وی در نهایت، جریان شهادت امام حسین علیه السلام و سپس گوشه‌هایی از گزارش‌های مربوط به اسارت اهل بیت حضرت را آورده است و در مجموع، بنای وی بر ایجاز و عدم تفصیل بوده است.

وی اخبار مربوط به حادثهٔ کربلا را از چند راوی نقل کرده، اما بخش اصلی حادثه، یعنی شهادت امام حسین علیه السلام و مقدمات آن را از ابومخنف نقل کرده است و در واسطه‌های میان او و ابومخنف، گاه به نام نصر بن مزاحم منقری،<sup>۳</sup> و گاه به نام ابوالحسن مدائنی<sup>۴</sup> برمی‌خوریم. وی روایاتی نیز از امام سجاد علیه السلام، امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام در این زمینه نقل کرده است.<sup>۵</sup> در برخی موارد، مانند گزارش چگونگی شهادت حضرت، چند روایت را ترکیب کرده و پس از ذکر سندها، یکجا، به نقل متن آنها پرداخته است. شیوهٔ روایی و تأکید بر نقل اسناد توسط ابوالفرج، موجب شده که امکان نقد سندی در روایات او فراهم شود، و نیز از این راه، امکان احیای اثر از بین رفتهٔ ابومخنف در مقتل نیز (تا اندازه‌ای که

۱. از کتاب *مقاتل الطالبیین* او می‌توان این گرایش را استنباط کرد؛ اما نمی‌توان او را شیعهٔ امامی دانست.

۲. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، تحقیق احمد صقر، ص ۷۸-۱۲۲. شیوهٔ ابوالفرج در نقل روایات، معمولاً شیوهٔ روایی و به صورت نقل خبر همراه با ذکر سند آن است.

۳. همان، ص ۱۱۲.

۴. همان، ص ۸۶، ۹۳، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۴.

۵. همان، به ترتیب: یک، ۴ و چهار روایت، در صفحات ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۹۳، ۹۵، ۱۱۲، ۱۱۳.

ابوالفرج از او نقل کرده) امکان‌پذیر شده است. ابوالفرج در برخی موارد، اشعاری نیز از شعرای مرثیه‌سرا، مانند کُمیت بن زید آسَدی<sup>۱</sup> و سلیمان بن قَتّه<sup>۲</sup> نقل کرده است.

### ۱۷. شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار؛ قاضی نعمان تمیمی مغربی (۳۶۳ق)

از دیگر شیعیان که در این قرن، روایات مربوط به مقتل امام حسین (ع) را نقل کرده‌اند، قاضی نعمان بن محمد تمیمی مغربی است. وی در کتاب خود با عنوان شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار بیش از ۵۰ روایت درباره شهادت امام حسین (ع) و گزارش حادثه عاشورا و وقایع پس از آن نقل کرده است.<sup>۳</sup>

مؤلف، دارای پیشینه غیرشیعی و از پیروان مذهب مالکی<sup>۴</sup> (و به قولی حنفی)<sup>۵</sup> بوده و سپس به تشیع گراییده است؛ ولی در اینکه وی شیعه امامی بوده یا اسماعیلی، میان شرح حال نویسان، اتفاق نظر نیست. بسیاری از عالمان شیعی و برخی از شرح حال نویسان غیرشیعی، او را شیعه امامی دانسته‌اند، که برای تقیه از دولت فاطمی، این امر را در نوشته‌هایش بروز نمی‌داده و به همین دلیل از امامان پس از امام صادق (ع) با کنیه‌های مشترک یاد کرده است.<sup>۶</sup> اما باید توجه داشت که او در نوشته‌هایش ضمن شرح اخبار، تصریح کرده که اسماعیلی است و حتی گاهی ردیه‌هایی بر امامیه نوشته است.

۱. همان، ص ۸۴.

۲. همان، ص ۱۲۱.

۳. قاضی نعمان تمیمی مغربی، شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، تحقیق سیدمحمد حسینی جلالی، ج ۳، ص ۱۳۴-۲۰۰، ش ۱۰۷۴-۱۱۲۸.

۴. ابن خلکان، وفيات الاعیان و آباء ابناء الزمان تحقیق احسان عباس، ج ۵، ص ۴۱۵.

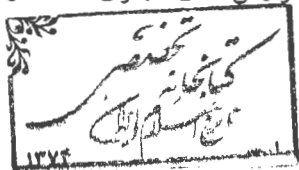
۵. ابن تغری بردی، التَّجْوِمُ الرَّاهِرَةُ فی احوال ملوک مصر والقاهرة، ج ۴، ص ۱۰۶.

۶. درباره زندگی، اعتقادات و مذهب و تألیفات او، رک: قاضی نعمان تمیمی مغربی، شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، مقدمه و تحقیق سیدمحمد حسینی جلالی، ج ۱، ص ۱۷-۸۲، مقدمه. همچنین محقق دیگری درباره مذهب او پژوهش مفصلی کرده و با ارائه دلایل و شواهدی، اسماعیلی بودن وی را اثبات کرده است (رک: امیر جوان آراسته، «قاضی نعمان و مذهب او»، هفت آسمان، سال سوم، ۱۳۸۰ش، ص ۹-۱۰، ص ۵۸ به بعد).

وی ابتدا روایاتی را نقل کرده که مربوط به اصل شهادت امام حسین علیه السلام و اخبار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام از این امر است. سپس به بیان سیر حرکت حضرت از مدینه تا کربلا، شهادت مسلم در کوفه، مواجهه و شهادت حضرت و وقایع پس از آن، همچون اسارت اهل‌بیت علیهم السلام و مجلس ابن‌زیاد و یزید پرداخته است. او درباره اینکه آیا علی‌اکبر، امام سجاد علیه السلام بوده یا خیر، دو قول، نقل کرده و نیز در اینکه تعداد اصحاب امام علیه السلام، ۷۲ نفر بوده یا کمتر، دو احتمال مطرح کرده است. بنا به نقل وی، قاتل امام علیه السلام، سنّان بن آنس نخعی، و قاطع رأس حضرت، خوئی بوده است. معرفی اسامی شهدای اهل‌بیت امام، از بخش‌های دیگر گزارش‌های او در مقتل است. نقلیات وی معمولاً مسند است؛ اما به این صورت که بخشی از سند را نقل، و بقیه را به اسناد راوی وامی‌گذارد.

#### ۱۸. الارشاد فی معرفة حُجَجِ الله علی العباد؛ محمد بن محمد بن نعمان، معروف به «شیخ مفید» (۴۱۳ق)

شیخ مفید در فصل مربوط به امام حسین علیه السلام، پس از امیرالمؤمنین علیه السلام، بیشترین حجم از الارشاد (یعنی حدود ۱۰۹ صفحه، معادل حدود یک‌هفتم کتاب) را به شرح حال و زندگی حضرت، و واقعه عاشورا اختصاص داده است<sup>۱</sup> که این میزان عنایت و پرداختن وی به این موضوع، اهمیت والای این واقعه را نزد او می‌رساند. او چنان‌که خود تصریح کرده است، گزارش واقعه کربلا را از هشام کلبی - که پیش‌تر گفتیم او نیز بیشتر، از مقتل استادش ابو مخنف نقل کرده است - و مدائنی و غیر این دو آورده است. با مطالعه و بررسی اجمالی در گزارش شیخ مفید این نکته به سهولت روشن می‌شود که او در بیشتر موارد، گزارش‌های تاریخ طبری را با حذف اسناد و رعایت اختصار، آورده است. این نکته را می‌توان با مقایسه گزارش‌های وی با گزارش‌های طبری، که دارای



۱. شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسة آل‌البیت قم، ج ۲، ص ۲۷-۱۳۵.

سند است، پیگیری و اثبات کرد. نکته شایان توجه در گزارش‌های شیخ مفید، افزوده‌هایی است که در گزارش‌های طبری نمی‌توان یافت. برای نمونه، گزارش کیفیت نبرد و شهادت حضرت عباس<sup>۱</sup> و تعیین محل دفن حضرت علی‌اکبر، شهدا و حضرت عباس<sup>۲</sup> را تنها شیخ مفید نگاشته و اینها در گزارش طبری موجود نیست.

۱۹. مقتل الامام الحسين (ع) من کتاب تاریخ الخلفاء؛ مؤلف: مجهول (قرن سوم تا پنجم)  
در سال ۱۹۶۸ میلادی در مسکو کتابی با عنوان تاریخ الخلفاء از نویسنده‌ای ناشناخته به صورت عکسی چاپ شد که بخشی از آن به مناسبت پرداختن به خلافت یزید، درباره واقعه کربلاست. چنان‌که محقق این کتاب هم گفته، نثر این اثر مربوط به قرن سوم و چهارم، و گزارش آن، با متون اصیل کهن سازگار است. مؤلف این کتاب، با بهره‌گیری از منابع کهن معتبر، گزارش این واقعه را با حذف اسناد، به اختصار و به صورت ترکیبی و در برخی موارد، با اندکی تغییر در تعابیر آورده که البته گزارش و نکته جدیدی در آن دیده نمی‌شود. وی تنها در گزارش گفت‌وگو و احتجاج امام سجاد (ع) با ابن‌زیاد، نامی از حُمَید بن مُسلم (یکی از سپاهیان دشمن که در مجلس ابن‌زیاد حاضر بوده و ابومخنف با واسطه سلیمان بن ابی‌راشد، از او بسیار روایت کرده) برده است.<sup>۳</sup> نویسنده در پایان گزارش مقتل امام حسین (ع) می‌نگارد: «ما درباره حسین (ع) و مقتل او سخن را بسط دادیم؛ گرچه در مقایسه با آنچه راویان در این باره نگاشته‌اند، اندک است. دلیل تفصیل ما آن بود که مانند چنین حادثه‌ای پیش و پس از اسلام اتفاق نیفتاده و گمان ما آن است که در ادیان دیگر نیز تا زمان ما چنین چیزی رخ نداده و حتی نزدیک به آن هم، صورت نگرفته است».<sup>۴</sup>

۱. همان، ص ۱۰۹-۱۱۰.

۲. همان، ص ۱۱۴.

۳. «مقتل الامام الحسين (ع) من کتاب تاریخ الخلفاء»، تحقیق رسول جعفریان، فصلنامه تراث، ۱۴۲۲ق، ش ۶۸، ص ۲۴۴.

۴. همان، ص ۲۴۷.

## ۲۰. تَجَارِبُ الْأُمَمِ وَتَعَاقُبُ الْأَهْمَمِ؛ ابوعلی مسکویه رازی (۴۱۲ق)

ابوعلی مسکویه، به مناسبت پرداختن به حوادث عصر خلافت یزید بن معاویه، بیش از چهل صفحه از کتاب خود را به واقعه عاشورا اختصاص داده است. او در این بخش، به همان اخباری که طبری در تاریخ خود از ابومخنف و روایان دیگر درباره این حادثه آورده، اکتفا کرده و به شیوه ترکیبی و حذف اسناد، این حادثه را از آغاز بیعت‌ستانی یزید تا پایان بازگرداندن اسرای اهل بیت علیهم‌السلام به مدینه، به اختصار گزارش کرده است.<sup>۱</sup>

## ۲۱. الاستیعاب فی معرفة الاصحاب؛ ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر قرطبی (۴۶۳ق)

ابن عبدالبر قرطبی، حدود پنج صفحه از اثر خود را به ترجمه و شرح حال امام حسین علیه‌السلام و برخی از اخبار نهضت عاشورا، اختصاص داده است.<sup>۲</sup> یکی از نکاتی که نویسنده به آن پرداخته، گزارش یحیی بن معین است که از قول کوفیان نقل کرده که کشنده امام حسین علیه‌السلام، عمر سعد است. وی در توجیه سخن کوفیان نوشته است: اینکه قاتل حسین بن علی علیه‌السلام عمر سعد دانسته شده، از این روست که وی در قبال حکومت ری، فرمانده سپاه ابن زیاد برای جنگ با حسین بن علی شد.<sup>۳</sup>

گزارش‌هایی که ابن عبدالبر درباره امام حسین علیه‌السلام و حادثه عاشورا آورده، به جز نقل چند روایت فقهی از حضرت، اخبار مشهوری است که در منابع دیگر آمده و نکته جدیدی ندارد.

## ۲۲. روضة الواعظین؛ محمد بن قتال نیشابوری (۵۰۸ق)

ابن قتال نیشابوری، این اثر را در قالب مجلس سامان داده است. وی چندین مجلس را به زندگی و حوادث عصر ائمه اختصاص داده و در این میان، قیام عاشورا را نیز در یک

۱. ابوعلی مسکویه، تَجَارِبُ الْأُمَمِ وَتَعَاقُبُ الْأَهْمَمِ، ج ۲، ص ۳۹-۷۴.

۲. ابن عبدالبر قرطبی، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، ج ۱، ص ۴۴۲-۴۴۷، ش ۵۷۴.

۳. همان، ص ۴۴۳.

مجلس، گنجانده است.<sup>۱</sup> وی بیشتر گزارش‌های خود را در این باره از دو کتاب *ارشاد* شیخ مفید و *امالی* شیخ صدوق نقل کرده است؛ به این ترتیب که از گزارش شهادت امام حسن (ع) و تحرک شیعه در عراق تا پیوستن حر بن یزید به امام حسین (ع) را از *ارشاد* شیخ مفید به اختصار بیان کرده است؛<sup>۲</sup> اما از ابتدای گزارش گفت‌وگوی عبدالله بن حوَّزه با امام (ع) و احتجاج حضرت، تا شهادت حضرت قاسم را از *امالی* شیخ صدوق آورده است؛<sup>۳</sup> سپس گزارش شهادت طفل شیرخوار و شهادت امام را تا اسب راندن بر بدن حضرت، باز از *ارشاد* شیخ مفید به اختصار نقل کرده است؛<sup>۴</sup> آن‌گاه باز از *امالی*، جریان اسب امام که یال و پیشانی‌اش را به خون بدن امام (ع) می‌مالید، و ماجرای حضور اسرای اهل بیت (ع) در کوفه و شام و احتجاجات آنان با ابن زیاد و یزید را با جابه‌جایی و حذف برخی از اخبار، ذکر کرده است؛<sup>۵</sup> سرانجام گزارش بازگرداندن محترمانه اهل بیت به مدینه با فرمان یزید، و عزاداری بنی‌هاشم در مدینه را مجدداً از شیخ مفید به اختصار نقل کرده است.<sup>۶</sup> همچنین ابن‌فَعال، سه صفحه آخر<sup>۷</sup> و نیز دو صفحه آغازین<sup>۸</sup> این مجلس را به چند حدیث و گزارش اختصاص داده است که برخی از آنها را می‌توان در *ارشاد* و *امالی* یافت.

### ۲۳. إعلام الوریٰ بأعلام الهدی؛ فضل بن حسن طبرسی (۵۴۸ق)

شیخ طبرسی شرح حال زندگی امام حسین (ع) و حادثه عاشورا را در ۳۹ صفحه و در پنج فصل از اثر خود آورده است.<sup>۹</sup> عناوین این فصل‌ها از این قرار است:

۱. فُتال نیشابوری، *روضه الواعظین*، ج ۱، ص ۱۶۵-۱۹۹.
۲. همان، ص ۱۷۱-۱۸۵؛ مقایسه کنید با *الارشاد*، ج ۲، ص ۳۲-۱۰۰.
۳. همان، ص ۱۸۵-۱۸۸؛ مقایسه کنید با *امالی*، مجلس ۳۰، ص ۲۲۱-۲۲۶.
۴. همان، ص ۱۸۸-۱۸۹؛ مقایسه کنید با *الارشاد*، ج ۲، ص ۱۰۸-۱۱۳.
۵. همان، ص ۱۸۹-۱۹۲؛ مقایسه کنید با *امالی*، مجلس ۳۰، ص ۲۲۶-۲۲۷ و مجلس ۳۱، ص ۲۲۸-۲۳۲.
۶. همان، ص ۱۹۲-۱۹۳؛ مقایسه کنید با *الارشاد*، ج ۲، ص ۱۲۲-۱۲۵.
۷. همان، ص ۱۹۳-۱۹۵.
۸. همان، ص ۱۶۹-۱۷۱.
۹. همان، ص ۲۱۳-۲۵۱.

فصل اول: تاریخ تولد و مدت عمر امام علیه السلام؛

فصل دوم: در بیان دلایل بر امامت حضرت و اینکه از سوی پدر و برادرش بر

امامت او تصریح شده است؛

فصل سوم: در بیان برخی از خصایص، مناقب و فضایل حضرت؛

فصل چهارم: در مختصری از اخبار خروج حضرت بر یزید و مقتل وی؛

فصل پنجم: تعداد فرزندان و اسامی آنان.

اگرچه او تصریح نکرده که گزارش واقعه عاشورا را از شیخ مفید گرفته است، با بررسی و مقایسه بین گزارش وی و شیخ مفید، به سهولت دانسته می شود که وی تمام گزارش شیخ مفید را در این باره به اختصار و با اندکی تغییر در برخی از تعبیر و عبارات، نقل کرده و تنها در پایان گزارش، دیدگاه شیخ مفید را درباره محل دفن اصحاب امام حسین علیه السلام، آورده است.<sup>۱</sup>

## ۲۴. مقتل الحسین علیه السلام؛ موفق بن احمد خوارزمی (۵۶۸ق)

ابوالمؤید موفق بن احمد بن محمد <sup>۳</sup> بکری مکی حنفی، معروف به «أَخْطَبُ خَوَارِزْمِ»،<sup>۴</sup> فقیه، خطیب، قاضی، ادیب و شاعر، ملقب به «صدرالائمة» و «خليفة الزمخشري»

۱. همان، ص ۲۵۰.

۲. برخی نام او را به اشتباه، «موفق الدین» دانسته اند (ر.ک: ابوالحسنات محمد بن عبدالحی لکنوی هندی، الفوائد النبویة فی تراجم الحنفیة، تصحیح محمد بدرالدین ابوفراس، ص ۴۱).

۳. برخی نام جد او را «اسحاق» با کنیه «ابوسعید» دانسته اند (یاقوت بن حموی، معجم الادباء، ج ۱۹، ص ۲۱۲؛ جلال الدین عبدالرحمن سیوطی، بُنَیةُ الْوَعَاةِ فی طبقات اللغویین والنحاة، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، ص ۳۰۸؛ محمدباقر موسوی خوانساری، روضات الجنات، ج ۸، ص ۱۲۴؛ عبدالحسین احمد امینی، الغدیر، ج ۴، ص ۳۹۸). اما با توجه به تصریح بیشتر شرح حال نویسان به اینکه نام جدش «محمد» بوده است، به نظر می رسد این دیدگاه به حقیقت نزدیک تر باشد.

۴. کسانی که او را با صیغه تفضیل (اخطب) خوانده اند، مقصودشان تعظیم و تکریم او، و تصریح به تبحر وی در انشای خطبه بوده است (ر.ک: ابوالمؤید موفق بن احمد مکی خوارزمی، المناقب، تحقیق مالک محمودی، ص ۱۷، مقدمه آیت الله جعفر سبحانی).

در حدود سال ۴۸۴ قمری دیده به جهان گشود<sup>۱</sup> و در سال ۵۶۸ قمری بدرود حیات گفت.<sup>۲</sup>

درباره مذهب خواریزمی باید گفت با توجه به آنکه در عصر وی، مذهب شایع در خراسان بزرگ و ماوراءالنهر از جمله منطقه خوارزم، مذهب حنفی بوده، خواریزمی نیز در فروع، این مذهب را اختیار کرده است. یکی از شواهد قوی بر این مطلب، کتاب مناقب ابی حنیفه است که او در فضایل ابوحنیفه نوشته و در آن به مدح و ثنای وی، در قالب قصیده‌ای طولانی پرداخته است. البته او در اصول اعتقادی، اشعری بوده است. باین همه او متمایل به تشیع و علاقه‌مند به اهل بیت علیهم‌السلام بوده است؛ چراکه افزون بر نگارش مقتل الحسین، کتاب‌های دیگری همانند فضائل امیرالمؤمنین معروف به «المناقب»، رد الشمس لأمیرالمؤمنین، قضایا امیرالمؤمنین و الاربعین فی مناقب النبی الامین و وصیّه امیرالمؤمنین نگاشته است.

مقتل الحسین خواریزمی، کتابی تاریخی - روایی است که بیشتر روایات و گزارش‌های تاریخی آن، با سلسله سند بیان شده است. بیشترین مطالب این اثر از فصل نهم تا پایان فصل یازدهم، که از جریان بیعت‌خواهی معاویه برای یزید، آغاز شده و با شهادت آن حضرت و یارانش در کربلا به پایان می‌رسد، برگرفته از کتاب الفتوح ابن اعثم است و خواریزمی خود، بارها به این موضوع در کتابش تصریح کرده است. وی در برخی موارد، پس از نقل گزارش ابن اعثم، حدیث یا گزارش دیگری را بر آن افزوده و سپس ادامه گزارش ابن اعثم را با الفاظی مانند «قال احمد بن اعثم کوفی» آورده است.<sup>۳</sup> گزارش‌های افزوده شده معمولاً گزارش‌هایی است که خواریزمی به‌طور مسند از مشایخ خود نقل کرده است.

۱. جلال‌الدین عبدالرحمن سیوطی، بُغیة الرّوایة فی طبقات اللّغویین والنّحاة، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، ص ۳۰۸؛ محمود بن سلیمان کفوی، أعلام الأخیار من فقهاء مذهب النّعمان، به نقل از: میرحامد حسین نیشابوری هندی، غبّات الانوار فی امامة الائمة الاطهار علیهم‌السلام، ج ۶، ص ۲۹۶.

۲. جمال‌الدین ابوالحسن علی بن یوسف قفطی، انباء الرّوایة علی انباء النّحاة، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۳، ص ۳۳۲.

۳. خواریزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۷۱، ۱۷۳، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۹۰، ۲۱۴ و....



برخی از مشایخ روایت خوارزمی که وی در این اثر از آنان بسیار نقل کرده است، عبارت‌اند از: جاراالله محمودبن عمر زمخشری (۵۳۸ق)، ابومنصور شهرداربن شیرویه دیلمی (۵۵۸ق)، حسن‌بن‌احمد عطار همدانی (۵۴۴ق) و ابوالحسن علی‌بن‌احمد عاصمی.

### معرفی اجمالی فصل‌های مقتل خوارزمی

کتاب *مقتل‌الحسین خوارزمی*، دربردارنده یک سرآغاز و پانزده فصل است که در دو جلد گرد آمده‌اند. جلد اول این کتاب، شامل ده فصل و بخش اول از فصل یازده است و جلد دوم، بخش دوم از فصل یازده به همراه چهار فصل دیگر را دربردارد. عناوین این فصل‌ها چنین است:

جلد اول: ۱. برخی از فضایل پیامبر ﷺ؛ ۲. فضایل خدیجه دختر خُوَیَلد؛ ۳. فضایل فاطمه دختر اسد پسر هاشم پسر عبد مناف، مادر امیرالمؤمنین علی‌بن‌ابی‌طالب ﷺ؛ ۴. نمونه‌ای از فضایل امیرالمؤمنین ﷺ؛ ۵. فضایل فاطمه زهرا ﷺ دختر رسول خدا ﷺ؛ ۶. فضایل حسن و حسین ﷺ؛ ۷. فضایل اختصاصی حسین ﷺ؛ ۸. پیشگویی رسول خدا ﷺ درباره حسین ﷺ و احوال وی؛ ۹. آنچه بین حسین ﷺ و بین ولیدبن عُتْبَه و مروان‌بن‌حکم در مدینه، در زمان حیات معاویه و بعد از مرگش گذشت؛ ۱۰. سرگذشت حسین ﷺ در مدت اقامتش در مکه، و نامه‌های کوفیان به او، و فرستادن مسلم‌بن‌عقیل به کوفه و قتل او در این شهر؛ ۱۱-۱. خروج حسین‌بن‌علی ﷺ از مکه به سوی عراق و حوادث و اتفاقاتی که بین راه رخ داد و توقف او در سرزمین طف؛

جلد دوم: ۱۱-۲. کشته شدن امام حسین ﷺ؛ ۱۲. عقوبت و مجازات قاتل حسین ﷺ؛ ۱۳. برخی از مرثیه‌هایی که درباره آن حضرت سروده شده است؛ ۱۴. زیارت حضرت و فضیلت آن؛ ۱۵. انتقام مختاربن‌ابی‌عُبَیْد ثقفی از کشتندگان حسین ﷺ. خوارزمی در پایان این فصل، به جریان کشته شدن مُصَنَّب و عبدالله پسران زُبَیْر نیز پرداخته است.

### خوارزمی و ابن اعثم

چنان‌که گذشت، خوارزمی در نگارش واقعه کربلا تا پیش از روز عاشورا، بیشترین بهره را از کتاب الفتوح ابن اعثم برده است؛ اما گزارش‌های وی نسبت به اخبار ابن اعثم اضافات، کاستی‌ها و تفاوت‌هایی دارد که به نظر می‌رسد این امر معلول سه عامل بوده باشد:

اول آنکه کتاب الفتوح ابن اعثم دارای نسخه‌های متعدد و تا اندازه‌ای متفاوت از یکدیگر با اضافات و کاستی‌هایی بوده است. شاهد این ادعا، اختلاف نسخه‌های موجود کنونی، با نقل‌های خوارزمی از ابن اعثم است. نمونه بارز در این باره، تفاوت‌های اشعار آورده شده به مناسبت حوادث مختلف در کتاب ابن اعثم با مقتل خوارزمی از لحاظ کمی و محتوایی است. همچنین احتمال دارد برخی از اضافات مقتل خوارزمی به این علت باشد که نسخه کامل‌تری از فتوح، نزد خوارزمی بوده است.

دوم آنکه خوارزمی خطیب و اهل منبر بوده است و با تأثیرپذیری از چنین منصب و حرفه‌ای، با نقل به مضمون گزارش‌های ابن اعثم، به تغییر کمی و در برخی موارد، تغییر کیفی آنها پرداخته تا گزارش‌های این حادثه، منطقی‌تر، پذیرفتنی‌تر و برای خواننده جذاب‌تر باشد. البته این کار در بسیاری از موارد، تا اندازه‌ای بوده که موجب تحریف اصل جریان نشود.

سوم آنکه طبیعت بسیاری از حوادث و قضایای تاریخی آن است که وقتی گرد و غبار گذشت زمان بر آنها می‌نشیند و نویسندگان قرون بعدی پا به عرصه حیات علمی گذاشته، به بازنگاری آنها می‌پردازند، اضافات و شاخ و برگ‌هایی بر اصل حادثه می‌افزایند که در گزارش‌های اولیه، وجود نداشته است. وی گاهی اخباری از ابومخنف روایت کرده است؛ اما باز در مقایسه با اخبار منابع معتبر پیشین، تفاوت‌ها و زیادت‌هایی دارد.

۲۵. مقتل الحسین (ع)؛ ابوالحسن احمد بن عبدالله بن محمد بکری (قرن پنجم و ششم)

بکری، رساله کوتاهی درباره امام حسین (ع) نگاشته است که نسخه‌ای از آن با عنوان

حدیث *وفاة سيدنا الحسين* در کتابخانه دانشگاه قرویین شهر فاس در مراکش در مجموعه‌ای به شماره ۳ / ۵۷۵، صفحه ۸۶۷۷ نگاه‌داری می‌شود.<sup>۱</sup>

رجال‌نویسان اهل سنت، بکری را نکوهش کرده، او را کذاب دجال،<sup>۲</sup> قصاب و دروغ‌گوتر از *مُسَيْلَمَةُ* کذاب خوانده‌اند.<sup>۳</sup> ابن حجر افزوده است که یکی از کتاب‌های مشهور وی، کتاب *الذروة في السيرة النبوية* است که در آن جنگ‌های عصر پیامبر *ﷺ* را گزارش کرده است؛ اما در گزارش هر جنگ، یا اصل آن را نادرست روایت کرده، یا گزارش‌های نادرست بر آن افزوده است.<sup>۴</sup>

اگرچه رساله *مقتل الحسين* بکری مختصر است، به نظر می‌رسد سبک نگارش داستانی- ادبی نویسندگانی همانند بکری در قرن پنجم و ششم، که تاریخ صدر اسلام را در قالب کتاب *الذروة في السيرة النبوية* به این شیوه روایت کرده است، آغاز مهمی در روایت کردن تاریخ عاشورا به این سبک، هر چند با اختصار، بوده است.

## ۲۶. ترجمه ریحانة رسول الله، الامام الحسين *ﷺ* من تاريخ مدينة دمشق؛ ابوالقاسم علی بن حسن هبة الله شافعی، معروف به «ابن عساکر دمشقی» (۵۷۱ق)

ابن عساکر به مناسبت ذکر شرح حال بزرگان و افراد برجسته‌ای که در دمشق ساکن بوده، یا به این شهر و اطراف و نواحی آن آمده‌اند، به شرح حال امام حسین *ﷺ* پرداخته است.<sup>۵</sup>

۱. سید عبدالعزیز طباطبایی، *اهل البيت* *ﷺ* فی المكتبة العربية، ص ۵۴۸، ش ۷۰۶.

۲. ذهبی، *میزان الاعتدال*، تحقیق علی محمد بجاوی، ج ۱، ص ۱۱۲؛ ابن حجر، *لسان المیزان*، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳. ذهبی، *سیر أعلام النبلاء*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۱۲، ص ۲۱.

۴. ابن حجر، *لسان المیزان*، ج ۱، ص ۲۰۲.

۵. ابن عساکر، *تاریخ مدينة دمشق الکبیر*، تحقیق علی عاشور الجنوبی، ج ۱۴، ص ۲۴۶-۲۲۷، ش ۱۵۵۹. همچنین این بخش از تاریخ ابن عساکر را محقق برجسته مرحوم شیخ محمدباقر محمودی، تحقیق کرده و جداگانه با عنوان *ترجمه ریحانة رسول الله الامام الحسين* *ﷺ* من *تاریخ مدينة دمشق*، به چاپ رسانده است. افزون بر این، سید محمد رضا حسینی جلالی برخی از اخبار این اثر را گزینش کرده و در قالب چند باب با عنوان *الحسين سماته* و *وسیره* چاپ کرده است.

وی در این شرح حال ۱۱۹ صفحه‌ای درباره‌ی امام حسین علیه السلام و حادثه‌ی عاشورا، در مجموع ۴۰۱ روایت و گزارش آورده که مضمون بسیاری از آنها تکراری است. این اثر، از نظم و تبویب چندان مناسبی برخوردار نیست و در مواردی، اخبار برخی از موضوعات و عناوین، به صورت پراکنده آمده است.<sup>۱</sup> نکته‌ی شایان توجه درباره‌ی این نگاشته آنکه ابن‌عساکر در گزارش مختصر خود از سیر قیام امام حسین علیه السلام، بخشی از آغاز گزارش مقتل امام حسین، نگاشته‌ی ابن‌سعد<sup>۲</sup> را با همان سلسله‌ی اسناد وی نقل کرده است.<sup>۳</sup> افزون بر این، او برخی گزارش‌های دیگر مقتل وی را به صورت پراکنده در لابه‌لای نگاشته‌ی خود آورده است.<sup>۴</sup>

اما نکته‌ای که درباره‌ی کمیت و کیفیت محتوایی این اخبار و گزارش‌ها و رویکرد خاص ابن‌عساکر در انتخاب و چینش آنها حایز اهمیت است، آنکه وی بیشتر اخبار و گزارش‌هایی را گزینش کرده و آورده است که محتوای آنها، کمتر آگاهی‌های تاریخی درباره‌ی این واقعه را دربرداشته و بیشتر به مسائل حاشیه‌ای و کم‌ارزش پرداخته است. افزون بر این، بسیاری از مضامین این اخبار، چندین بار تکرار شده است؛ چندان‌که حدود صد روایت مربوط به روز و سال ولادت و شهادت، مدت عمر، نام و کنیه‌ی امام،<sup>۵</sup> و بیش از ۱۲۰ روایت، یعنی بیش از یک‌چهارم آنها، درباره‌ی مناقب و فضایل حضرت<sup>۶</sup>

۱. همانند اخبار مربوط به ولادت، شهادت و مدت عمر امام و اخبار مربوط به عقوبت قاتلان امام.

۲. ابن‌سعد، «ترجمة الحسين علیه السلام ومقتله»، تحقیق سیدعبدالعزیز طباطبایی، تراثنا، سال سوم، ۱۴۰۸ق، ش ۱۰، ص ۱۶۲-۱۷۲، از ش ۲۸۲-۲۸۵.

۳. ابن‌عساکر، ترجمة الامام الحسين علیه السلام من تاریخ مدینة دمشق، تحقیق محمدباقر محمودی، ص ۱۹۶-۲۰۶، ح ۲۵۴-۲۵۸؛ همو، تاریخ مدینة دمشق الکبیر، تحقیق علی عاشور الجنوبی، ج ۱۴، ص ۲۰۸-۲۰۱.

۴. برای نمونه: همو، ترجمة الامام الحسين علیه السلام من تاریخ مدینة دمشق، تحقیق محمدباقر محمودی، ص ۲۳، ح ۳۱ و ص ۱۸۹-۱۸۸، ح ۲۴۰ و ص ۲۱۱، ح ۲۶۶ و ص ۲۵۰، ح ۳۱۰-۳۱۱ مقایسه کنید به ترتیب با گزارش‌های ابن‌سعد، «ترجمة الحسين ومقتله»، تراثنا، سال سوم، ۱۴۰۸ق، ش ۱۰، ص ۱۲۷ و ۱۵۹، ح ۲۷۸ و ص ۱۷۳، ح ۲۹۰ و ص ۱۹۹، ح ۳۲۰.

۵. ابن‌عساکر، ترجمة الامام الحسين علیه السلام من تاریخ مدینة دمشق، تحقیق محمدباقر محمودی، ص ۱۲-۲۵، ح ۳۸-۱۰ و ص ۲۹۶-۲۹۷، ح ۳۴۹-۳۹۵.

۶. همان، ص ۱۳۸-۳۴، ش ۱۷۷-۵۵.

است که بسیاری از روایات این دو دسته، تکراری است. بیش از سی روایت مربوط به پیشگویی‌های پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ درباره کشته شدن امام حسین<sup>۱</sup>، بیش از ده روایت درباره نهی برخی افراد سرشناس از رفتن حضرت به کوفه،<sup>۲</sup> بیش از بیست روایت درباره شرح قیام امام حسین ﷺ و خطبه‌های حضرت در روز عاشورا،<sup>۳</sup> بیش از بیست خبر درباره حوادث خارق‌العاده و غریب پس از شهادت امام،<sup>۴</sup> بیست خبر درباره کیفرها و بلاهایی که قاتلان امام در دنیا به آن مبتلا شدند<sup>۵</sup> و باقی گزارش‌ها، اخبار پراکنده‌ای در موضوعات مختلف است.

چنان‌که ملاحظه می‌شود، ابن‌عساکر نسبت به حجم این شرح حال، اخبار اندکی، یعنی تنها کمی بیش از بیست خبر را به شرح قیام و شهادت امام حسین ﷺ و یارانش و مهم‌تر از همه، هدف و فلسفه قیام حضرت اختصاص داده است؛ چراکه او به اقتضای آنکه دمشق و ساکن شام بوده است، همانند بسیاری از مورخان شامی، اموی‌مسلك و طرفدار بنی‌امیه بوده و در مقابل، به خاندان پیامبر چندان عنایت و محبتی نداشته است. از این رو چنان‌که بایسته است، به شرح جنایات و ستم‌هایی که بنی‌امیه بر امام حسین ﷺ، خاندان و یارانش، در این واقعه روا داشتند، نپرداخته است.

نکته آخر آنکه در قرن هشتم، مزّی<sup>۶</sup> (۷۴۲ق) و ذهبی<sup>۷</sup> (۷۴۸ق) بخشی از نگاه‌های خود را به اخبار مربوط به زندگی و قیام امام حسین ﷺ اختصاص داده‌اند که بسیاری از گزارش‌های آنان همان گزارش‌های ابن‌عساکر است.

۱. همان، ص ۱۶۵-۱۸۸، ح ۲۱۳-۲۳۹ و ص ۲۳۴-۲۳۶، خبر ۲۷۸-۲۸۰.

۲. همان، ص ۱۹۰-۱۹۵، ح ۲۴۳-۲۵۳ و ص ۲۰۰-۲۰۴.

۳. همان، ص ۱۹۸-۲۲۰، ۳۴۰، خبر ۲۵۵-۲۷۳.

۴. همان، ص ۲۴۱-۲۵۰، ح ۲۸۷-۳۰۹.

۵. همان، ص ۲۵۰-۲۵۵، ح ۳۱۰-۳۱۷ و ص ۲۹۸-۳۰۰، ح ۳۹۷-۳۹۹.

۶. جمال‌الدین ابوالحجاج یوسف مزّی، تهذیب‌الکمال فی أسماء الرجال، تحقیق بشار عواد معروف، ج ۶، ص ۳۹۶-۴۴۹، ش ۱۳۲۳.

۷. ذهبی، سیر اعلام النبلاء، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۴، ص ۱۴۳-۱۶۳، ش ۴۰۶.

۲۷. مناقب آل ابی طالب؛ ابو عبدالله محمد بن علی بن شهر آشوب (۵۸۸ق)

ابن شهر آشوب به مناسبت پرداختن به شرح زندگانی، مناقب و فضایل امام حسین علیه السلام، بخشی از مباحث این باب را به گزارش مقتل امام حسین علیه السلام اختصاص داده است. وی پس از آنکه معجزات، مناقب و مکارم اخلاق حضرت، حوادث خارق العاده پس از شهادت حضرت، برخی از اخبار مربوط به اظهار علاقه و محبت پیامبر صلی الله علیه و آله به وی و تاریخ ولادت و القاب حضرت را در چند فصل بیان کرده، به گزارش واقعه عاشورا پرداخته است.

چنانکه از نام این کتاب پیداست، این اثر یک نگاشته تاریخی نیست؛ بلکه نویسنده در صدد جمع آوری و گزارش اخباری درباره مناقب و فضایل امامان بوده که در کنار آن به برخی از حوادث عصر آنان اشاره کرده است؛ بدون آنکه توجه چندانی به ترتیب زمانی وقوع آنها داشته باشد. او در باب مربوط به امام حسین علیه السلام به دلیل اهمیت قیام عاشورا، بیشترین مطالب خود را به این موضوع اختصاص داده است. البته به سبب اجتناب از تفصیل و تطویل کتابش، این حادثه را با اجمال و اختصار گزارش کرده و افزون بر آنکه در مواردی، ترتیب حوادث را چندان رعایت نکرده، با گزینش برخی از حوادث، به بسیاری از حوادث دیگر، اشاره نکرده است.

وی روایاتی را از امام سجاده علیه السلام، امام باقر علیه السلام، امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام درباره زندگی، مناقب و مقتل امام حسین علیه السلام آورده است. افزون بر این، او از منابعی چون تاریخ بلاذری (*أنساب الأشراف*)، تاریخ طبری، مقتل ابن بابویه، فضائل العشرة ابوالسعادات، حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی و از افرادی همانند ابو مخنف، شعیب بن عبدالرحمن خزاعی، سید جرجانی، علی بن مهدی مامطیری، عبدالله بن احمد بن حنبل، شاکر بن غنمه و ابوالفضل هاشمی، برای روایت گزارش های این باب بهره برده است.

افزون بر این، چند نکته درباره اخبار و گزارش های ابن شهر آشوب، شایان توجه و

تأمل است:

اول آنکه پس از ابن‌اعثم، او تنها کسی است که سخن معروف امام حسین علیه السلام، یعنی *أَنْتَى لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا...* را درباره فلسفه قیام عاشورا نقل کرده است. البته با این تفاوت که او این سخن مشهور را به‌عنوان پاسخ حضرت (نه وصیت‌نامه به محمد حنفیه) به افرادی مانند محمد حنفیه، عبدالله بن مطیع و ابن عباس که می‌خواستند حضرت را از رفتن به عراق بازدارند، آورده است؛<sup>۱</sup>

دوم آنکه اگرچه ابن‌شهر آشوب برخی از اخبار ابو مخنف را آورده، در چند مورد نیز اخباری را به ابو مخنف نسبت داده است<sup>۲</sup> که نه تنها مضامینی نامعقول و نپذیرفتنی دارند، بلکه در اخبار به‌جای‌مانده از ابو مخنف در منابع معتبر و کهن هم وجود ندارند. از این رو به نظر می‌رسد در عصر ابن‌شهر آشوب اخباری جعلی منسوب به ابو مخنف رایج بوده که وی برخی از آنها را نقل کرده است؛

سوم آنکه اگرچه نویسنده تصریح نکرده که گزارش مبارزه و رجز اصحاب امام حسین علیه السلام را از فتوح ابن‌اعثم گرفته است، اما با اندکی بررسی و مقایسه بین دو گزارش، به شباهت بسیار گزارش ابن‌شهر آشوب با گزارش ابن‌اعثم پی می‌بریم و به سهولت درمی‌یابیم که ابن‌شهر آشوب در نگارش این قسمت از گزارشش هم، از کتاب ابن‌اعثم بهره برده است؛<sup>۳</sup>

چهارم آنکه ابن‌شهر آشوب، یگانه گزارشگر متقدم از برخی گزارش‌ها درباره این واقعه است. برای نمونه، او آمار کشته‌های دشمن را به دست امام حسین علیه السلام (به‌جز مجروحان) ۱۹۵۰ نفر نگاشته است.<sup>۴</sup> پیش‌تر گفتیم که تنها در کتاب *اثبات*

۱. ابن‌شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، تحقیق یوسف البقاعی، ج ۴، ص ۹۶-۹۷.

۲. همان، ص ۶۵-۶۶.

۳. مقایسه کنید: ابن‌شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، تحقیق یوسف البقاعی، ج ۴، ص ۱۰۹-۱۱۸ را با: ابن‌اعثم، *کتاب الفتوح*، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۱۰۱-۱۱۵. البته ابن‌شهر آشوب پس از نقل رجز و گزارش مبارزه هریک از اصحاب، آمار کشتگان سپاه عمر سعد به دست هریک از اصحاب امام حسین علیه السلام را افزوده که معلوم نیست این آمار را از کدام منبع گرفته است.

۴. ابن‌شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، تحقیق یوسف البقاعی، ج ۴، ص ۱۲۰.

الوصیة، تعداد کشته شدگان سپاه عمر بن سعد به دست امام حسین (ع) ۱۸۰۰ نفر گزارش شده است. همچنین او کیفیت شهادت حضرت عباس را متفاوت از شیخ مفید و به گونه‌ای دیگر گزارش کرده است که تفصیل آن را در حوادث روز عاشورا خواهیم آورد؛

پنجم آنکه این اثر، کهن‌ترین منبع برای رجزهای حضرت عباس و برخی از رجزهای امام حسین (ع)<sup>۱</sup> در روز عاشورا است که در هیچ‌یک از منابع متقدم موجود، نیامده و او هم مأخذ مشخصی برای این رجزها بیان نکرده است. این رجزها سال‌هاست که در محافل و منابر، شهرت یافته است.

۲۸. الْمُتَّظَمُ فِي تَارِيخِ الْمُلُوكِ وَالْأُمَمِ؛ ابوالفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد ابن جوزی (۵۹۷ق)  
ابن جوزی به مناسبت حوادث سال‌های ۶۰ و ۶۱ قمری، بخشی از نگاشته خود را به تاریخ واقعه عاشورا اختصاص داده است.<sup>۲</sup> شیوه گزارش او بیشتر ترکیبی و با حذف اسناد است و اخبار او شباهت زیادی به گزارش‌های طبری در این باره دارد. البته او در مواردی نیز برخی از اخبار متفرقه را با اسنادش آورده است.<sup>۳</sup>

۲۹. الْکَامِلُ فِي التَّارِيخِ؛ عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم، معروف به «ابن اثیر» (۶۳۰ق)  
ابن اثیر، سه قرن پس از طبری، کتاب الْکَامِلُ فِي التَّارِيخِ را نگاشت. بیشترین گزارش‌های تاریخی او درباره سه قرن اول، برگرفته از تاریخ طبری است.<sup>۴</sup> او در حوادث سال‌های ۶۰ و ۶۱ قمری گزارش مقتل امام حسین (ع) را از گزارش‌های طبری گرفته و به اختصار

۱. همانند رجز انا الحسین بن علی احمی عیالات ابی... (همان، ص ۱۱۹-۱۲۰).

۲. ابن جوزی، الْمُتَّظَمُ فِي تَارِيخِ الْمُلُوكِ وَالْأُمَمِ، تحقیق محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۵، ص ۳۲۲-۳۲۹ و ۳۳۵-۳۴۷.

۳. همان، ص ۳۴۲-۳۴۶.

۴. ابن اثیر، الْکَامِلُ فِي التَّارِيخِ، تحقیق مکتب التراث، ج ۱، ص ۳۲ و مقدمه ناشر، ص ۵.



و با حذف اسناد نگاشته است.<sup>۱</sup> البته او، چنان‌که در مقدمه کتابش یادآور شده،<sup>۲</sup> برخی از گزارش‌ها را لایه‌لا<sup>۳</sup> یا در پایان گزارش مقتل امام حسین، بر گزارش طبری افزوده است.<sup>۴</sup>

ابن‌اثیر همچنین در اثر دیگرش به نام *أَسَدُ الْغَابَةِ فِي مَعْرِقَةِ الصَّحَابَةِ* پنج صفحه از اثر خود را به اخباری درباره تاریخ ولادت، شهادت و برخی از مناقب امام حسین علیه السلام و شرح مختصری از قیام حضرت اختصاص داده است.<sup>۵</sup> وی درباره قاتل امام حسین علیه السلام پس از نقل چند قول، می‌گوید: صحیح آن است که *سنان بن انس*، حسین بن علی را کشت.<sup>۶</sup>

۳۰. *مُثِيرُ الْأَحْزَانِ: نَجْمُ الدِّينِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي الْبَقَاءِ هَبَةَ اللَّهِ بْنِ نَمَا، مَشْهُورٌ بِهِ «ابن‌نمای حلی» (۶۴۵ق)*<sup>۷</sup>

ابن‌نما این اثر را درباره واقعه عاشورا در سه مقصد تدوین و تنظیم کرده است: مقصد نخست درباره امور پیش از نبرد روز عاشورا، از قبیل تاریخ ولادت امام حسین علیه السلام، پیشگویی رسول خدا صلی الله علیه و آله از شهادت حضرت، سیر حوادث نهضت عاشورا از مرگ معاویه و بیعت‌خواهی یزید و خروج امام علیه السلام از مدینه تا ورود به کربلا و همچنین شرح فعالیت‌ها و قیام مسلم بن عقیل است؛

۱. همان، ج ۲، ص ۵۲۹-۵۸۲.
۲. همان، ج ۱، ص ۳۲.
۳. مانند نقل دو بیت از عمر سعد: *أَتَرَكَ مَلِكَ الرَّيِّ وَالرَّيِّ رَغْبَةً...* (همان، ج ۲، ص ۵۵۶).
۴. همانند نقل دو خبر درباره شهادت امام حسین از ابن‌عباس و ام‌سلمه (همان، ص ۵۸۲).
۵. *هُمُو، أَسَدُ الْغَابَةِ فِي مَعْرِقَةِ الصَّحَابَةِ*، ج ۱، ص ۴۹۵-۵۰۰.
۶. همان، ص ۴۹۸.
۷. درباره سال درگذشت او اختلاف است. شیخ آقابزرگ، وفات او را سال ۶۴۵ دانسته است (آقابزرگ‌تهرانی، *الدُّرَرِيَّةُ إِلَى تَصَانِيفِ الشَّيْخَةِ*، ج ۱۳، ص ۱۷۰ و ج ۱۹، ص ۳۴۹)؛ اما شیخ عباس قمی این سال را، تاریخ درگذشت پدر وی، نجیب‌الدین دانسته و سال وفات نجم‌الدین را بیان نکرده است (شیخ عباس قمی، *الکُنَى وَالْألقَاب*، مقدمه محمدهادی امینی، ج ۱، ص ۴۴۲).

مقصد دوم به بیان مختصر حوادث روزهای اقامت در کربلا و شب و روز عاشورا و کیفیت نبرد و جانبازی و شهادت اصحاب و بنی هاشم، و در نهایت شهادت امام حسین (ع) و برخی از حوادث پس از آن اختصاص یافته است؛ مقصد سوم دربارهٔ امور پس از شهادت و شرح اسارت اهل بیت در کوفه و شام، و بازگشت به مدینه است.

خوانساری نگاشته است که بنا بر نظر شهید ثانی احتمالاً *مُثَبِّرُ الْأَحْزَانِ* و اثر دیگر منسوب به ابن نما با عنوان *ذوب النضار*، از آثار او نباشد؛ بلکه نگاشته نوهٔ او - که همانم او بوده است - باشد؛<sup>۱</sup> اما علامه سید محسن امین این سخن را مردود دانسته و گفته است اساساً معلوم نیست که او نوه‌ای، همانم خود داشته است.<sup>۲</sup>

### ۳۱. *الْحَدَائِقُ الْوَرْدِيَّةُ فِي مَنَاقِبِ الْأَئِمَّةِ الزَّيْدِيَّةِ: حَمِيدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ مَحَلِّي (٦٥٢ق)*

مَحَلِّي از علما و اندیشمندان زیدیه، در این اثر به تناسب بحث از امامانی که بر ضد حاکمان زمان خود، قیام مسلحانه کرده‌اند، نزدیک به پنجاه صفحه<sup>۳</sup> از این کتاب را به نقل مناقب، زندگی و قیام امام حسین (ع) اختصاص داده است. او پس از بیان اخباری دربارهٔ ولادت، ویژگی‌ها، صفات و مناقب حضرت، به اختصار گزارشی از قیام ایشان بر اساس اخبار مشهور، آورده است. از گزارش‌های درخور توجه وی، تعیین سال ولادت حضرت علی اکبر است. این مؤلف، سال ولادت ایشان را، دو سال مانده به پایان خلافت عثمان، یعنی سال ۳۳ قمری دانسته است.<sup>۴</sup> این در حالی است که گزارش برخی از منابع متقدم، همانند *مقاتل الطالبین*، تنها گویای به دنیا آمدن حضرت علی اکبر در روزگار خلافت عثمان است.

۱. محمدباقر موسوی خوانساری، *روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات*، ج ۲، ص ۱۷۹.

۲. سید محسن امین، *اعیان الشیعة*، تحقیق حسن امین، ج ۴، ص ۱۵۶.

۳. حمید بن احمد مَحَلِّي، *الحدائق الوردیة فی مناقب الائمة الزیدیة*، تحقیق مرتضی محطوری حسینی، ج ۱، ص ۱۸۸-۲۳۴.

۴. همان، ص ۲۰۱.

مَحَلِّی در گزارش واقعه عاشورا بدون نام بردن از عَمَّار دُهْنِی، بخش عمده گزارش را، از نامه فرستادن کوفیان نزد امام علیه السلام تا پیشنهادهای سه‌گانه منسوب به حضرت، آورده است.<sup>۱</sup> او چند صفحه بعد نیز گزارش سخنان امام حسین علیه السلام را با عمر سعد و سپاهش و نیز خطبه حضرت را در روز عاشورا پیش از آغاز جنگ تا آغاز حمله سپاه عمر سعد با تیراندازی وی، که در مقتل خوارزمی آمده، نقل کرده است.<sup>۲</sup> وی همچنین در ادامه، اسامی همه شهدای کربلا را که در واقع برگرفته از رساله فَضَّیْل بن زَبِیر در این باره است، بدون اشاره به اینکه از وی گرفته، نقل کرده است.<sup>۳</sup> از گزارش‌های دیگر وی، که قبلاً در مقتل خوارزمی آمده، بیان حوادث پس از شهادت امام علیه السلام از جمله بردن اسرای اهل بیت به کوفه و شام و احتجاجات آنان و در نهایت، بازگشتشان به مدینه، جریان زیارت قبر امام حسین علیه السلام توسط جابر و عطیه عوفی و تخریب قبر حضرت، توسط متوکل است.<sup>۴</sup> وی همانند خوارزمی چند صفحه آخر این بخش از نگاشته خود را به نقل اشعار برخی از شاعران متقدم در رثای امام حسین علیه السلام اختصاص داده است. در مجموع می‌توان گفت مَحَلِّی در گزارش روز عاشورا و حوادث پس از شهادت امام علیه السلام، بسیار متأثر از کتاب مقتل الحسین خوارزمی است و از آن، بهره بسیار برده است.

### ۳۲. تَذْکَرَةُ الْخَوَاصِّ مِنَ الْأُمَّةِ بِذِکْرِ خَصَائِصِ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام؛ یوسف بن قزواوغلی<sup>۵</sup> بغدادی معروف به سَبَطِ ابْنِ جَوْزِی (۶۵۴ق)

سَبَطِ ابْنِ جَوْزِی باب نهم این کتاب را، به شرح زندگانی و قیام امام حسین علیه السلام و مسائل

۱. همان، ص ۱۹۷-۲۰۱؛ مقایسه کنید با گزارش عَمَّار دُهْنِی در: طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۴۷-۳۵۰، ۳۸۹-۳۹۱.
۲. همان، ص ۲۰۵-۲۰۷؛ مقایسه کنید با: خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۲، ص ۱۱۸.
۳. همان، ص ۲۰۷-۲۱۲؛ مقایسه کنید با: فَضَّیْل بن زَبِیر، «تَسْمِیَةُ مَنْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَیْنِ»، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، فصلنامه تراثنا، سال سوم، ش ۲، ص ۱۴۹-۱۵۷.
۴. همان، ص ۲۱۳-۲۳۴؛ مقایسه کنید با: خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۲، ص ۴۲ به بعد.
۵. قزواوغلی لغتی است ترکی (به معنای پسر دختر)، نوه دختری ابن جوزی بوده است.

پس از آن اختصاص داده است.<sup>۱</sup> وی پس از اشاره به کنیه، القاب و تاریخ ولادت آن حضرت، اخباری مربوط به منزلت و جایگاه خاص حسنین (ع) نزد رسول خدا (ص) و گزارش‌هایی درباره مواضع امام حسین (ع) در برابر خلیفه دوم و مروان آورده است. او سپس ذیل عنوان «ذکر سیره مختصراً» به اخبار نهضت کربلا، که با مرگ معاویه و بیعت‌ستانی یزید آغاز می‌شود، پرداخته است. یکی از گزارش‌هایی که تنها وی به تفصیل آن را آورده، گزارش محتوای نامه یزید به ابن عباس مبنی بر بازداشتن امام حسین (ع) از قیام، و پاسخ ابن عباس به وی است.<sup>۲</sup> او در ادامه، به ذکر قیام و شهادت مسلم در کوفه، رفتن امام حسین (ع) به عراق و شهادت حضرت و یارانشان، و اسامی شهدای بنی‌هاشم پرداخته است. وی درباره کشنده امام حسین (ع) چندین قول را بیان کرده و سپس گفته که صحیح‌تر آن است که سنان بن انس نخعی با مشارکت شمر، حضرت را کشت.

بحث بعدی سبط ابن جوزی، درباره بردن اسرا به همراه سرهای شهدا به کوفه و شام است. او درباره مکان دفن سر امام (ع) پنج قول بیان کرده و در پایان نگاشته است: سر و پیکر او هر جا که باشد، او در قلب‌ها و دل‌ها جای داشته، در اعماق دل‌ها و خاطره‌ها زنده است.<sup>۳</sup> برخی از مطالب دیگر این باب، عبارت‌اند از: چند مرثیه درباره امام حسین (ع)، بیان سرخی آسمان پس از شهادت حضرت، نامه یزید به ابن عباس (پس از شهادت امام) و پاسخ وی، فرزندان حسین، عقوبت کشندگان و انتقام از ستمکاران حسین (ع) و قیام توابین و مختار و قتل ابن‌زیاد، و فصلی درباره جواز لعن یزید بن معاویه.

یکی از گزارش‌های درخور توجه در این کتاب، کیفیت شهادت طفل شیرخوار به روایت هشام کلبی (شاگرد ابومخنف) است؛ زیرا نخستین بار در این کتاب آمده است

۱. سبط ابن جوزی، *تذکره الخواص*، ج ۲، ص ۱۱۵-۲۸۲.

۲. همان، ص ۱۳۴-۱۳۶. ابن‌سعد به اختصار، نامه و پاسخ آن را آورده است (ر.ک: ابن‌سعد، «ترجمة الحسين» ومقتله» فصلنامه *تراثنا*، سال سوم، ش ۱۰، ص ۱۶۸-۱۶۹). همچنین ابن‌عساکر، این نامه را از ابن‌سعد گرفته و به اختصار نقل کرده است. متن کامل این نامه‌ها را در فصل «اقامت و فعالیت امام حسین (ع) در مکه» آورده‌ایم.

۳. همان، ص ۲۰۶-۲۰۹.

که وقتی طفل شیرخوار از تشنگی گریه می‌کرد، امام او را روی دستش گرفته، خطاب به سپاه عمر سعد فرمودند: «ای قوم؛ اگر بر من رحم نمی‌کنید، بر این طفل رحم کنید». پس مردی از سپاه دشمن تیری به طفل زد و او را کشت...<sup>۱</sup>

نکته شایان توجه دیگر درباره این اثر آنکه برخی از مقتل‌هایی که اکنون موجود نیست و تنها برخی از اخبار آن در برخی آثار مورخان متقدم آمده است، نزد سبط ابن جوزی موجود بوده و او برخی از اخبار آنها را نقل کرده است؛ چنان‌که در چند جا، از *مقتل الحسین هشام‌بن محمد کلبی*<sup>۲</sup>، *واقدی*<sup>۳</sup>، *مدائنی*<sup>۴</sup> و *ابن‌ابی‌الدُّنیا*<sup>۵</sup> اخباری را نقل کرده است. این نکته حاکی از آن است که این کتاب‌ها تا قرن هفتم و پیش از یورش مغول به بلاد اسلامی، موجود بوده است.

### ۳۳. دُرَرُ السَّمْطِ فِي خَبَرِ السَّبْطِ؛ محمد بن عبدالله بن ابی بکر قُضَاعِي، معروف به ابن اَبَار بَلَنْسِي (۶۵۸ق)

این اثر، مرثیه‌ای مشهور برای امام حسین علیه السلام و خاندانش است؛ چنان‌که اثر دیگر او *معادن اللجین فی مرثی الحسین* علیه السلام مرثیه منظومی در این باره است. نثر این کتاب، پیچیده، مُسَجَّع و دارای آرایه‌های ادبی است. انشای آن به سبک مقامات، و متن آن، مختصر است. این اثر در ۱۲۶ صفحه با پاورقی‌های مصحح و محقق آن چاپ شده است. مصحح تا صفحه ۶۰ (در قالب پنجاه صفحه) به شرح زندگی و جایگاه علمی مؤلف و کتاب پرداخته است. از ۶۶ صفحه باقی‌مانده، حدود نیمی از آن، پاورقی است. بنابراین متن کتاب بیش از ۳۰ صفحه نیست و از این میزان، حدود پانزده صفحه آن درباره امام حسین علیه السلام است.<sup>۱</sup>

۱. همان، ص ۱۶۴.

۲. همان، ص ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۶۳، ۱۶۷، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲، ۲۲۱، ۲۴۵، ۲۵۲، ۲۵۴.

۳. همان، ص ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۵۱، ۱۵۴، ۱۶۳، ۱۷۱، ۱۸۲، ۱۸۷، ۱۹۳، ۲۱۲، ۲۳۷، ۲۴۰، ۲۵۱.

۴. همان، ص ۱۷۹، ۱۸۶، ۲۲۵، ۲۷۶.

۵. همان، ص ۱۸۴، ۱۸۸، ۱۹۷، ۱۹۹.

۶. فصول مربوط به امام حسین علیه السلام از صفحه ۹۳ به بعد است.

مطالب این کتاب دارای عنوان نیست و هر قسمت با عنوان «فصل» از قسمت دیگر جدا شده است. نویسنده در بحث از قیام عاشورا، به نامه‌نگاری کوفیان و روانه شدن مسلم به کوفه و خروج امام از مکه و رفتن به سوی کوفه و ملاقات با حُر و در نهایت، شهادت حضرت اشاره کرده است. به دلیل ستایش‌های او از امام حسین (ع) و نکوهش‌هایش از یزید، برخی گمان کرده‌اند که او شیعه بوده است.<sup>۱</sup> در اوایل قرن یازده، ابو جمعه سعید بن مسعود ماغوسی (۱۰۱۶ق)، با بهره گرفتن از ۵۰۰ کتاب، شرحی را برای این اثر با عنوان *نظم الفرائد الغرر فی سلک فصول الدرر* نوشت.<sup>۲</sup>

۳۴. ترجمه الامام الحسین (ع): کمال‌الدین عمر بن احمد بن ابی جراده حلبی، مشهور به «ابن عدیم» (۶۶۰ق)

همچنان‌که شرح حال امام حسین از کتاب *تاریخ مدینه دمشق ابن عساکر* به صورت جداگانه چاپ شده، این اثر نیز در واقع بخشی از کتاب *مفصل بغیة الطلب فی تاریخ حلب ابن عدیم* است که با تصحیح سید عبدالعزیز طباطبایی و تحقیق محمد طباطبایی به شکل یک کتاب مستقل به چاپ رسیده است.

این اثر دارای ۲۴۸ حدیث و گزارش درباره امام حسین و عاشورا است و ساختار روایی آن از نظر موضوعات و مباحث مطروحه، به جز بخش مقتل، همانند اثر ابن عساکر است. چنان‌که خود مؤلف تصریح کرده، همه بخش مقتل این کتاب، برگرفته از *الاخبار الطوال* دینوری است.<sup>۳</sup>

۱. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۴، ص ۴۰۹ و ج ۸، ص ۱۲۴-۱۲۵.

۲. برای آگاهی بیشتر درباره این اثر، ر.ک: سید عبدالعزیز طباطبایی، *اهل البیت فی المكتبة العربیة*، ص ۱۶۵-۱۶۶، ۶۴۷-۶۴۸.

۳. بخش مقتل این کتاب (ص ۱۴۱-۱۵۶) را مقایسه کنید با گزارش ابوحنیفه دینوری در این باره در کتاب *الاخبار الطوال*، ص ۳۶۴-۳۸۶.

### ۳۵. الْمَلْهُوفُ عَلَى قَتْلِ الطُّوفِ؛ علی بن موسی بن جعفر بن طاووس (۶۶۴ق)

سیدبن طاووس ساختار و فصول این اثر را همانند ابن نما در سه مسلک، مشابه عناوین *مثیر الاحزان* تدوین و نگارش کرده است:

مسلک نخست: امور متقدم بر جنگ؛

مسلک دوم: شرح نبرد روز عاشورا و امور نزدیک به آن؛

مسلک سوم: حوادث پس از شهادت.

وی درباره هدف از نگارش چنین کتابی می نویسد: «بعد از آنکه کتاب *مصباح الزائر* را درباره آداب و برنامه های زیارت، برای زایران نوشتم، تصمیم گرفتم مقتل مختصری نیز متناسب با تنگی وقت زائران بنویسم تا آنان را از مقتل مفصل بی نیاز کند.<sup>۱</sup> از نظر وی، هرکس از ترتیب و نگارش این کتاب آگاه شود، با اختصار و حجم اندکی که دارد، تفاوت و امتیاز آن را نسبت به آثار دیگر، درک می کند.<sup>۲</sup>

سیدبن طاووس نوشته است که در نگارش و تدوین چنین اثری، با این ساختار و ویژگی ها، گوی سبقت را از دیگران ربوده و هیچ کس در نگارش چنین کتابی بر او سبقت نگرفته است.<sup>۳</sup> اخبار، گزارش ها و شیوه گزینش و چینش مطالب، شباهت های بسیاری با *مثیر الاحزان* ابن نما دارد. البته گزارش های ابن نما، مفصل تر و از نظر عبارات، پایبندتر به گزارش های کهن است؛ اما گزارش های ابن طاووس در بسیاری موارد، مختصر و نقل به معناست و برخی از عبارات، تعبیر خود نویسنده است.

یکی از گزارش های منحصر به فرد سیدبن طاووس، حدیث مشهور «مشیت» یا همان

۱. ... إني لما جمعت كتاب مصباح الزائر و جناح المسافر و رأيتُه قد احتوى على أقطار محاسن الزيارات و مختار أعمال تلك الأوقات فحامله مستغن عن نقل مصباح. لذلك الوقت الشريف أو حمل مزار كبير أو لطيف. أحببت أيضاً أن يكون حامله مستغنياً عن نقل مقتل في زيارة عاشورا إلى مشهد الحسين؛ فوضعت هذا الكتاب ليضم إليه و قد جمعت هاهنا ما يصلح لضيق وقت الزوار و عدلت عن الإطالة و الإكثار... (سیدبن طاووس، *الملهوف على قتل الطوف*، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۸۶-۸۷).

۲. همان، ص ۲۳۴.

۳. همان، ص ۶۵، مقدمه.

گزارش گفت‌وگویی میان محمد حنفیه و امام حسین (ع) هنگام خروج حضرت از مکه است. دو جمله مشهور حضرت از قول رسول خدا (ص) است: **إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا** در بیان اینکه چرا او از مکه خارج می‌شود، و دیگری: **إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا** در پاسخ اینکه چرا حضرت، زنان را همراه خود می‌برد، در همین گزارش است.<sup>۱</sup>

اگرچه این گزارش در هیچ منبع موجود مقدم بر مکهوف نیامده است، بنا بر برخی از نسخه‌های کتاب، ابن طاووس این گزارش را از یک منبع کهن، یعنی **اصل<sup>۲</sup> محمد بن داود** قمی نقل کرده است.<sup>۳</sup>

افزون بر تأییدپذیری احتمالی سیدبن طاووس از **مُثِيرِ الْأَحْزَانِ**، و بهره‌گیری از گزارش‌های مورخان متقدم، از جمله طبری و شیخ مفید (که این دو نیز، بیشتر از **ابو مختف بهره برده‌اند**)، بیشترین گزارش‌های این کتاب، برگرفته از **مقتل خوارزمی**، که او نیز عمدتاً از **ابن اعثم** گرفته، می‌باشد.<sup>۴</sup>

### ۳۶. **كشَفُ الْكُفَّةِ فِي مَعْرِفَةِ الْأَئِمَّةِ (ع)؛ عَلِيِّ بْنِ عِيسَى أَرْبَلِيِّ (ق ۶۹۲)**

**أَرْبَلِيُّ**<sup>۵</sup> در قرن هفتم، این اثر را درباره تاریخ امامان نگاشته و بخشی از مطالب اثر خود را، که نزدیک به یک چهارم جلد دوم است،<sup>۶</sup> به شرح زندگی امام حسین (ع) و قیام

۱. همان، ص ۱۲۷-۱۲۸.

۲. مقصود از «اصل»، در اصطلاح علم رجال و حدیث، کتابی حدیثی است که مؤلف آن، احادیثی را که شخصاً از امام شنیده یا با یک واسطه از او نقل کرده، در آن گرد آورده است (جعفر سبحانی، **کلیات فی علم الرجال**، ص ۴۷۵).

۳. همان، ص ۱۲۷، حاشیه.

۴. برای نمونه، مقایسه کنید گزارش‌های مربوط به حوادث شب عاشورا را تا شهادت شخصی به نام **وهب بن عبدالله بن جناب کلبی** در روز عاشورا از **مقتل الحسین خوارزمی** (ج ۱، ص ۲۴۶-۲۵۲ و ج ۲، ص ۱۲-۵) با همان گزارش‌ها در **المکهوف علی قتلی الطُّغُوف** (ص ۱۵۰-۱۶۱). همچنین سیدبن طاووس، خطبه حضرت زینب را در کوفه (ص ۱۹۲-۱۹۴) و احتجاج وی و امام سجاد (ع) را با ابن زیاد (ص ۲۰۱-۲۰۲) همانند خوارزمی (**مقتل الحسین**، تحقیق محمد سماوی، ج ۲، ص ۴۰-۴۳) آورده است.

۵. برای آگاهی از شخصیت و زندگی **أَرْبَلِيِّ** و کتاب **كشَفُ الْكُفَّةِ** و دیگر آثار او، رک: رسول جعفریان، **علی بن عیسی آربلی و کشف الکُفَّة**.

۶. علی بن عیسی آربلی، **كشَفُ الْكُفَّةِ فِي مَعْرِفَةِ الْأَئِمَّةِ**، ج ۲، ص ۲۱۲-۲۸۵.



عاشورا، در قالب دوازده فصل و یک بحث دربارهٔ امور واقع‌شده پس از شهادت حضرت، اختصاص داده است. عناوین فصول چنین است: ۱. در ولادت امام حسین علیه السلام؛ ۲. در نسب حضرت؛ ۳. در نام‌گذاری وی؛ ۴. در کنیه و لقب او؛ ۵. در آنچه از پیامبر در حق او و دربارهٔ امامتش وارد شده است؛ ۶. در شجاعت و بزرگواری حضرت؛ ۷. در بخشش او؛ ۸. در بیان سخن او؛ ۹. فرزندان وی؛ ۱۰. عمر حضرت؛ ۱۱. در خروج حضرت به سوی عراق؛ ۱۲. در کشتن گاه وی.

بنا بر گفتهٔ خودش، جلد نخست این کتاب را، که مربوط به زندگانی پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین است، در سوم شعبان سال ۶۷۸ قمری<sup>۱</sup> و جلد دوم آن را، که مربوط به زندگی حضرت زهرا علیها السلام و امامان دیگر است، در سال ۶۸۲ قمری به پایان رسانده است.<sup>۲</sup> وی در نگاهش خود، از منابعی چون *مقتل الحسین واقیدی*، *ترجمه الحسین ومقتله ابن سعد*، *کتاب الفتوح ابن اعثم*، *ارشاد شیخ مفید*، *حلیة الاولیاء ابونعیم اصفهانی*، *تاریخ موالید الائمة ووفیاتهم ابن خشاب*، *مطالب السؤل محمدبن طلحة شافعی*، *معالم العترة الطاهرة عبدالعزيزبن اخضر جُنابذی* (گنابادی) بهره برده است؛ اما بسیاری از مطالب این بخش را از دو منبع اخیر، نقل کرده است.

از آنجا که شیوهٔ نگارش آرَبلی، گردآوری اخبار از منابع مختلف است، شیوهٔ تنظیم مطالب آن، بسته به منبع مورد استفاده، متفاوت است. او در برخی موارد، سلسلهٔ راویان خبر را آورده، و در موارد دیگر، مطالب را به شیوهٔ ترکیبی، گردآوری کرده است. نثر آرَبلی مُسَجَّع و ادیبانه است. او در برخی موارد نیز، بخشی از نگاهش کتاب *مطالب السؤل ابن طلحة شافعی* را، که نثر او نیز مُسَجَّع و ادیبانه است، نقل کرده و مطالب خود را پیش یا پس از او، همانند قلم و نثر وی، آورده است.<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۷۱.

۲. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۱۸، ص ۴۷.

۳. برای نمونه رک: علی بن عیسی آرَبلی، *کشف العتمه فی معرفة الائمة*، ج ۲، فصل‌های مربوط به علم، شجاعت و بخشش امام، ص ۲۲۴-۲۳۲.

۳۷. الکامل فی السقیفة (کامل بهائی)؛ حسن بن علی بن محمد بن علی بن حسن طبری، مشهور به «عمادالدین طبری» (زنده تا ۷۰۱ ق)

طبری چنان‌که خود گفته است، این اثر را در طول نزدیک به دوازده سال، تدوین و نگارش کرده و در سال ۶۷۵ قمری آن را به پایان رسانده است.<sup>۱</sup> این کتاب در ۲۸ باب، که هر بابی شامل چند فصل است، فراهم آمده است. او فصول پایانی کتاب را، یعنی فصل هفدهم و هجدهم از باب ۲۷ و شش فصل اول از هفت فصل باب ۲۸ را در قالب ۳۴ صفحه، به گزارش واقعه کربلا از آغاز تا فرجام، اختصاص داده است.

طبری در گزارش این واقعه، بدون آنکه از منابع محل استنادش سخنی به میان آورد، بیشتر همان گزارش‌های مشهور منابع کهن را آورده است؛ اما در مواردی، گزارش‌هایی آورده که در منابع کهن یافت نمی‌شود. برای نمونه، وی در گزارش خروج امام حسین (ع) از مدینه، نوشته است که آن حضرت همه بنی‌هاشم را به‌جز محمد حنفیه، بر ۲۵۰ شتر سوار کرد و به قیس بن سعد عباده<sup>۲</sup> فرمود که او با دویست نفر از عقب ایشان بیاید تا اگر مأموران حاکم مدینه درصدد دستگیری امام برآمدند، آنان به همراه حضرت بر فرستادگان حاکم مدینه یورش برده و همگی را بکشند!<sup>۳</sup> همچنین ماجرای بریدن سر امام از قفا،<sup>۴</sup> دفن بدن خربن‌یزید ریاحی توسط خویشانش در محل شهادتش،<sup>۵</sup> گزارش قول دیگر درباره دفن شهدا توسط یهودیان ساکن در نزدیکی کربلا،<sup>۶</sup> ورود اسرای اهل بیت (ع) در شانزدهم ربیع‌الاول به شام،<sup>۷</sup> وفات

۱. عمادالدین طبری، کامل بهایی، ج ۲، ص ۳۰۶.

۲. بر اساس گزارش‌های تاریخی، قیس بن سعد عباده در آخر خلافت معاویه از دنیا رفته و اصولاً در این زمان در قید حیات نبوده است (محمد بن سعد، الطبقات الکبری، ج ۶، ص ۵۳؛ ابن کثیر، البداية و النهایة، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۸، ص ۱۱۰).

۳. عمادالدین طبری، کامل بهایی، ج ۲، ص ۲۷۱.

۴. همان، ص ۲۸۷.

۵. همان.

۶. همان، ص ۲۸۸.

۷. همان، ص ۲۹۳.

حضرت ام‌کلثوم در دمشق<sup>۱</sup> و شهادت دختر چهارساله امام حسین علیه السلام<sup>۲</sup> (بدون ذکر نام وی) از دیگر گزارش‌هایی است که تنها در گزارش‌های عمادالدین طبری به چشم می‌خورد.

### مقطع دوم: قرن هشتم تا قرن چهاردهم

پیش از پرداختن به این دوره تاریخی، تذکر این نکته ضروری است که سه قرن هشتم، نهم و دهم، دوره افول مقتل نویسی و عاشورا نگاری است و به‌جز موارد معدودی که گزارش شده، آثار مهمی در این سه قرن، تدوین و نگارش نشده و اگر هم نگاشته شده باشد، افزون بر آنکه خود آن آثار موجود نیستند، نام و نشانه‌ای هم از آنها در نگاشته‌های بعدی ثبت نشده است. اوج مقتل نویسی در این دوره، مربوط به قرن چهاردهم است. البته روند تاریخی مقتل نویسی در قرن دوازدهم و سیزدهم یک‌سان بوده است.

با توجه به آنکه از قرن هشتم به بعد، بخشی از نگاشته‌های تاریخ عاشورا، برگرفته از همان اخبار و گزارش‌های کهن درباره واقعه عاشورا است، و بخش دیگر، نقل‌ها و گزارش‌هایی است که مآخذ چندان معتبری ندارد، ارائه فهرستی مفصل از این نگاشته‌ها، که از قرن دوازدهم به این سو، رو به فزونی داشته است، افزون بر آنکه کم‌فایده است، از حوصله این نگاشته هم بیرون است؛<sup>۳</sup> تا چه رسد به اینکه تک‌تک آنها معرفی شوند. از این رو در این بخش از نوشتار، ابتدا به معرفی پنج اثر که در این دوره نگاشته شده، و هر یک به نوعی در گزارش تاریخ عاشورا اهمیت داشته است، می‌پردازیم و سپس چند اثر مهم را که نقش مهمی در ارائه چهره تحریف‌گونه از حادثه عاشورا داشته‌اند، شناسایی و معرفی می‌کنیم.

۱. همان، ص ۳۰۲.

۲. همان، ص ۱۷۹.

۳. برای آگاهی از فهرست این نگاشته‌ها، رک: آقابزرگ تهرانی. *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، به‌ویژه جلد ۲۲: عبدالجبار رفاعی، *معجم ما کتب عن الرسول صلی الله علیه و آله واهل البیت*، ج ۷ و ۸؛ محمد اسفندیاری، *کتاب‌شناسی تاریخی امام حسین*.

### بخش اول: معرفی پنج نگاهشده مهم درباره تاریخ عاشورا

چنان‌که گفته شد، اگرچه پرداختن به بسیاری از نگاهشده‌های این دوره، تلاشی وقت‌گیر و کم‌فایده است، برخی از نگاهشده‌های این مقطع، ویژگی‌ها و امتیازات ویژه‌ای دارند که معرفی اجمالی آنها، مفید و در مواردی، لازم است که در ادامه، به آنها می‌پردازیم.

#### ۱. البِدَايَةُ وَالنَّهْيَاةُ؛ ابوالفداء اسماعیل بن کثیر دمشقی (۷۷۴ق)

ابن کثیر از مورخان شافعی مذهب در گزارش خود از قیام امام حسین علیه السلام، بیشترین اخبار خود را در این باره، از تاریخ طبری به‌اختصار، نقل کرده است.<sup>۱</sup> افزون بر این، او از برخی از مقاتل همانند مقتل احمد بن حنبل،<sup>۲</sup> ابن ابی‌الدنیا،<sup>۳</sup> بغوی<sup>۴</sup> و محدثانی چون شَعْبِي<sup>۵</sup> و یعقوب بن سفیان<sup>۶</sup> گزارش‌هایی را آورده است.

او چون شاگرد ابن تیمیّه<sup>۷</sup> (۷۲۸ق)، که فرقه وهابیت برخاسته از اندیشه‌های اوست، بوده است، از افکار ستیزه‌جویانه وی با شیعه، تأثیر پذیرفته و از این رو در نگاهشده خود، بر شیعه به دلیل عزاداری برای امام حسین، خرده گرفته و این کار را ریا دانسته است!<sup>۸</sup> وی حتی پا را از این هم فراتر گذاشته و در جایی از اثرش، با عنوان «قصة الحسين بن علي وسبب خروجه من مكة في طلب الإمارة و...»<sup>۹</sup> برداشت و تفسیر تحریف‌آمیز و

۱. ابن کثیر، البِدَايَةُ وَالنَّهْيَاةُ، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۸، ص ۱۵۶-۲۳۰.

۲. همان، ص ۲۰۶، ۲۱۶، ۲۱۸.

۳. همان، ص ۲۱۸.

۴. همان، ص ۲۱۷.

۵. همان، ص ۱۷۳.

۶. همان، ص ۱۷۴، ۱۸۳.

۷. سید کاظم موسوی بجنوردی و دیگران، دایرةالمعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۵۱۱.

۸. ابن کثیر، البِدَايَةُ وَالنَّهْيَاةُ، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۸، ص ۲۲۰-۲۲۱.

۹. همان، ص ۱۶۰.

وارونه از هدف و انگیزه قیام امام حسین علیه السلام ارائه کرده و حضرت را همانند انسان‌های بی‌ایمان قدرت‌طلب و ریاست‌خواه دانسته که نهضت خود را به انگیزه طلب حکومت و دستیابی به قدرت، برپا داشته است! او با این سخن، به این قیام الهی و دینی، ماهیتی سیاسی - دنیوی داده است.

افزون بر این، او گزارش حوادث سال ۶۱ قمری مربوط به قیام امام حسین علیه السلام را با عنوان «وهذه صفة مقتله مأخوذة من كلام أئمة هذا الشأن لا كما يزعمه أهل التشيع من الكذب» آغاز کرده و با این تعبیر، ناهمسویی و تقابل خود را با شیعه نشان داده است. وی در این قسمت، اگرچه همان گزارش‌های طبری<sup>۱</sup> را آورده است، در پایان آن، از اینکه طبری، اخبار ابو مخنف شیعی را آورده - در حالی که احادیث او نزد ائمه اهل سنت به‌رغم شمرده شدن وی از محدثان اهل ضبط، ضعیف شمرده شده است - بر او خرده گرفته و افزوده است که اگر طبری و امثال او، چنین اخباری را درباره قیام عاشورا نیاورده بودند، او آنها را بیان نمی‌کرد؛ هرچند در برخی از آنچه که آورده، مناقشه و نظر است.<sup>۲</sup>

همچنین ابن‌کثیر، اگرچه عقوبت دنیوی کشندگان امام حسین علیه السلام را پذیرفته و بر این باور است که افراد اندکی جان سالم از آن بدر بردند،<sup>۳</sup> حوادث خارق‌العاده پس از شهادت امام حسین علیه السلام، از قبیل سرخی آسمان و باریدن خون از آن، کسوف خورشید، جاری شدن خون از دیوارهای کاخ ابن‌زیاد و... را منکر شده و با آنکه اعتراف کرده که طبرانی و حاکم نیشابوری اخباری را در این باره آورده‌اند، مدعی شده است که شیعه، چنین احادیث دروغین آشکاری را جعل کرده است!<sup>۴</sup> پیداست که این‌گونه داوری، ناشی از تعصب أموی و ضدشیعی اوست و ارزش علمی ندارد.

۱. چنان‌که گذشت، طبری نیز بیشتر، از ابو مخنف و راویان دیگر، نقل کرده است.

۲. همان، ص ۲۲۰.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۱۹.

## ۲. تَسْلِيَةُ الْمُجَالِسِ وَزِينَةُ الْمَجَالِسِ؛ سیدمحمدبن ابی طالب حسینی موسوی حائری کرکی (متوفای قرن دهم)

نویسنده این کتاب از دانشوران گمنام قرن نهم و دهم است. از تاریخ ولادت و وفات او، اطلاع چندانی در دست نیست؛ اما در جایی از این کتاب، از زیارت مرقد شریف رسول خدا ﷺ در سال ۹۲۱ قمری یاد کرده است<sup>۱</sup> و در جای دیگر از همین اثر، از کتاب دیگرش به نام السجع النفیس فی محاورۃ الغلام (الدلام) و ابلیس یاد کرده<sup>۲</sup> که به گفته آقابزرگ تهرانی، این کتاب در سال ۹۵۵ قمری نگاشته شده است.<sup>۳</sup> بنابراین زمان نگارش تَسْلِيَةُ الْمُجَالِسِ پس از سال ۹۵۵ قمری است.

این کتاب در ده مجلس سامان یافته است که از این میان، مجلس اول (ج ۱، ص ۵۳-۱۳۹) و مجلس پنجم تا دهم (ج ۲، ص ۵۴۸-۸۵) درباره امام حسین ﷺ است. مجلس های دوم، سوم و چهارم، به ترتیب درباره پیامبر ﷺ، امیرالمؤمنین ﷺ و امام حسن ﷺ است. بنابراین چون بیشتر این کتاب مربوط به امام حسین است، به «مقتل الحسین ﷺ» نیز شهرت دارد.<sup>۴</sup> مؤلف، بدون تصریح به نام کتاب روضۃ الشهداء می گوید: «این اثر را همانند آن نگاشتم».<sup>۵</sup> اما با بررسی و مقایسه این نگاشته با روضۃ الشهداء، درمی یابیم که این اثر، نظم و تدوین روضۃ الشهداء را ندارد. البته از اندیشه و نگرشی که روضۃ الشهداء بر آن مبتنی است و بر اساس آن سامان یافته است، یعنی آمیخته شدن زندگی پیشوایان و اولیای الهی به بلا، تأثیر پذیرفته است.

این کتاب یک اثر تاریخی-روایی است و در گزارش قیام کربلا، کاملاً متأثر از گزارش های مقتل الحسین خوارزمی می باشد و بسیاری از گزارش های آن را با اندکی

۱. محمدبن ابی طالب حسینی، تَسْلِيَةُ الْمُجَالِسِ وَزِينَةُ الْمَجَالِسِ، تحقیق فارس تبریزیان و حسون کریم، ج ۱، ص ۲۱۲.

۲. همان، ص ۵۰.

۳. آقابزرگ تهرانی، الذریعة إلى تصانیف الشَّیخ، ج ۱۲، ص ۱۴۸.

۴. همان، ج ۲۲، ص ۲۷؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۱.

۵. محمدبن ابی طالب حسینی، تَسْلِيَةُ الْمُجَالِسِ وَزِينَةُ الْمَجَالِسِ، تحقیق فارس تبریزیان، حسون کریم، ج ۱، ص ۵۱.

تفاوت، آورده است. علامه مجلسی هم از این کتاب، بهره بسیاری در بحار الانوار برده است. مباحث مجالس مربوط به امام حسین علیه السلام به قرار ذیل است:

مجلس اول: در ستم‌هایی که بر امام حسین رفت و ثواب گریستن بر حضرت؛  
مجلس پنجم: در فضایل و مناقب امام حسین علیه السلام و روایات پیامبر درباره شهادت آن حضرت؛

مجلس ششم: خروج حضرت از مدینه و سکونت در مکه و فرستادن مسلم بن عقیل به کوفه؛

مجلس هفتم: حرکت امام به سوی کوفه و حوادث بین راه و رسیدن به کربلا تا شهادت حضرت و یارانش؛

مجلس هشتم: وقایع پس از عاشورا و بردن اسرا به کوفه و شام و خطبه‌های آنان؛  
مجلس نهم: مباحث پراکنده‌ای از قبیل تعداد جراحات امام حسین، روایات مربوط به شهادت حضرت، پاداش شهادت، بیان موضع حاکمان بنی امیه و بنی عباس نسبت به قبر امام حسین علیه السلام و قیام مختار؛  
مجلس دهم: فضیلت و پاداش زیارت امام حسین علیه السلام.

### ۳. بحار الانوار؛ محمدباقر مجلسی (۱۱۱۰ق)

علامه مجلسی به مناسبت پرداختن به زندگی ائمه علیهم السلام در بحار الانوار، بخشی از جلد ۴۴ (باب ۲۴، از صفحه ۱۷۴ به بعد) و تمام جلد ۴۵ (تا پایان باب پنجاه از چاپ جدید و جزء دوم و سوم جلد دهم از چاپ قدیم)، یعنی بیش از یک جلد و نیم از کتابش را به زندگانی امام حسین علیه السلام و مقتل او و حوادث پس از شهادت حضرت، در قالب ۲۷ باب، اختصاص داده است. به این بخش از کتاب بحار، «مقتل بحار الانوار» گفته می‌شود. تاریخ پایان تألیف این جلد (جلد دهم چاپ قدیم) ربیع‌الاول ۱۰۷۹ قمری است.<sup>۱</sup>

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۰۹.

برخی از عناوین مطالب این دو جلد از بحار الانوار، عبارت‌اند از: امامت آن حضرت و معجزات و مکارم اخلاق ایشان؛ احتجاجات آن حضرت با معاویه؛ آیات تأویل‌شده دربارهٔ شهادت ایشان؛ اخبار خدا به پیامبران دربارهٔ شهادت ایشان؛ اخبار پیامبر، امیرالمؤمنین و خود امام حسین (ع) از شهادت حضرت؛ پاداش گریستن بر مصیبت آن حضرت؛ حوادث پس از بیعت مردم با یزید تا شهادت آن حضرت؛ رخدادهای پس از شهادت امام؛ رخدادهای خارق‌العاده در جهان پس از شهادت آن حضرت (گریستن آسمان و زمین، خسوف و کسوف و...)؛ مرثیه‌هایی که در سوگ حضرت گفته شده است؛ مجازات قاتلان آن حضرت؛ احوال مردم در روزگار ایشان؛ همسران و فرزندان امام؛ احوال مختار و جور خلفا به قبر آن حضرت.

البته شایان توجه است که جلد ۹۸ بحار نیز دربارهٔ فضیلت و پاداش زیارت امام حسین (ع) و انواع زیارت‌های وارده دربارهٔ آن حضرت است.

مرحوم علامه مجلسی به سبب آنکه در این اثر، اخبار قیام عاشورا را از منابع مختلف گرد آورده است، و به علت اعتماد و خوش‌بینی خاصی که به اخبار داشته، در برخی موارد، از نقل گزارش‌های ضعیف، مرسل، بی‌مأخذ، یا مستند به مأخذ مجهول، مصون نمانده است؛<sup>۱</sup> چنان‌که محقق کتاب در مواردی، در تعلیقه خود، این امر را متذکر شده است.

بخش مقتل این کتاب با عنوان *محن الابرار فی ترجمهٔ مقتل بحار الانوار در معجزه و مصیبت نور دیدهٔ احمد مختار* به قلم محمدحسن هشتروندی تبریزی، ترجمه و منتشر شده است.<sup>۲</sup> همچنین همین بخش، به صورت مهذب با عنوان *المختار من مقتل بحار الانوار: عرض وثائقی موجز لأحداث ثورة الحسين (ع) به اهتمام محسن اراکی*، چاپ شده است.<sup>۳</sup>

۱. مانند قصه ساریان امام حسین (ع) و جنایت شرم‌آور او نسبت به بدن مطهر حضرت در شب یازدهم محرم (همان، ص ۳۱۶-۳۱۹) و قصهٔ مرد اسدی و شیری که شب‌های متوالی پس از عاشورا نزد جسد مطهر امام حسین (ع) رفت و آمد می‌کرده که در واقع، پدرش علی (ع) بوده است!! (همان، ص ۱۹۳-۱۹۴).

۲. خان‌بابا مشار، فهرست کتاب‌های چاپی فارسی، ج ۴، ص ۶۳۰.

۳. چاپ اول، مجمع الفکر الاسلامی، محرم ۱۴۱۱ق، در ۱۷۴ صفحهٔ رقعی.



همچنین مرحوم مجلسی بیش از یک‌سوم از کتاب فارسی *جلاء العیون* را، که مربوط به زندگانی چهارده‌معصوم علیهم‌السلام است، به اخبار و گزارش‌هایی درباره زندگی، مناقب، معجزات، اخبار غیبی درباره شهادت امام حسین علیه‌السلام و نهضت عاشورا و حوادث پس از آن، در قالب ۲۳ فصل، اختصاص داده است.<sup>۱</sup> وی در این اثر، گزارش‌های متعددی را از منابع کهن و متأخر آورده است. البته او در این کتاب همانند *بحار الانوار*، برخی از گزارش‌های ضعیف و جعلی را نیز آورده است.<sup>۲</sup>

#### ۴. مقتل الإمام الحسین علیه‌السلام؛ عبدالله بحرانی (۱۱۳۰ق)

عبدالله بحرانی از شاگردان برجسته علامه مجلسی است. وی جلد هفدهم از کتاب مفصل خود، *عوامل العلوم والمعارف والأحوال من الآیات والأخبار والأقوال* را همانند استادش مجلسی، در قالب ۲۷ باب، به شرح زندگانی و قیام امام حسین علیه‌السلام و حوادث پس از آن و از جمله قیام مختار، اختصاص داده است. ساختار، ابواب و عناوین *عوامل*، تقریباً همانند کتاب *بحار الانوار* است؛ چراکه وی همانند مجلدات دیگر *عوامل العلوم*، بیشتر مطالب خود را از همین بخش از کتاب استادش گرفته و در مواردی، بر آن مطالبی افزوده که این امر سبب شده است که نگاشته او نسبت به *بحار الانوار*، حدود صد صفحه حجیم‌تر شود. البته تبویب و فصل‌بندی این نگاشته، مناسب‌تر به نظر می‌رسد.

#### ۵. قَمَام زَخَّاز و صَمَّصام بَنّار؛ نگاشته فرهاد میرزا معتمدالدوله (۱۳۰۵ق)

نویسنده این اثر، فرزند عباس میرزا و نوه فتحعلی‌شاه، از دولتمردان عصر ناصری است.<sup>۳</sup> تاریخ آغاز تألیف کتاب، ۱۳۰۳ قمری و پایان آن، ذی‌الحجه ۱۳۰۴ قمری است.<sup>۴</sup> این اثر

۱. محمدباقر مجلسی، *جلاء العیون*، ص ۲۶۲-۴۴۷.

۲. برای نمونه رک: همان، ص ۳۷۰-۳۷۱، ۳۷۴، ۳۷۶-۳۷۷، ۳۸۷.

۳. درباره شرح حال و زندگی وی رک: اسماعیل نواب صفا، *شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله*.

۴. فرهاد میرزا معتمدالدوله، *قَمَام زَخَّاز و صَمَّصام بَنّار*، مقدمه عمادزاده، تصحیح محرمی زندی، ص ۴ و مقدمه

مؤلف، ص ۸ و ص ۸۵۳.

به فارسی نگاشته شده است و مؤلف آن به سبب تَفألّی که به قرآن زده و نذری که کرده بود، کتاب را نوشته است.<sup>۱</sup> وی تألیف خود را «مَقَام زَخَّار وَصَمَّصَام بَتَّار»، (دریای آکنده و شمشیر برنده)، نام نهاده است، که البته عنوانی است غریب و ناآشنا. این نگاشته، از مقتل‌های مهم است؛ زیرا چنان‌که خود نویسنده گفته، در نگارش این اثر، تتبع و تحقیق بسیار کرده و از آثار نگاشته‌شده پس از قرن یازدهم (به سبب عدم اعتبار آنها) استفاده نکرده است.<sup>۲</sup> از این رو نگاشته وی، نسبت به نگاشته‌های معاصر و حتی پیش از خود، از اعتبار خاصی برخوردار است.

این کتاب در دو جلد سامان یافته است. جلد نخست آن، شامل زندگی امام حسین علیه السلام و مباحثی همانند قیام مسلم بن عقیل و حوادث مربوط به قیام امام حسین علیه السلام از آغاز تا شهادت اصحاب در روز عاشورا است. جلد دوم به مباحثی از قبیل شهادت بنی‌هاشم و امام و حوادث پس از شهادت حضرت از قبیل اسارت اهل بیت و بردن آنان به کوفه و شام و بازگرداندن آنان به مدینه، عقوبت کشندگان امام علیه السلام، قیام توابین و مختار و بیان اشعاری در سوگ امام اختصاص دارد.

از نکات برجسته و تحقیقی این کتاب، ضبط درست اسامی اشخاص و مکان‌ها و ترجمه و توضیح صحیح معانی نام‌ها، مکان‌ها، لغات، اشعار و امثال در بسیاری از موارد، و در مواردی، معرفی و بیان شرح حال کوتاه برخی از افراد است.

**بخش دوم:** چند کتاب مهم مشتمل بر مطالب نامعتبر تاریخ عاشورا در قرون اخیر چنان‌که گفته شد، در قرون اخیر آثار بسیاری درباره قیام حضرت سیدالشهدا علیه السلام نگاشته شده است که در این میان، برخی از آنها به دلیل شهرت مؤلفشان یا به سبب برخی از ویژگی‌ها و امتیازات نگاشته، تأثیر بسزایی در تبلیغ و ترویج برخی از گزارش‌های

۱. همان، ص ۶۵.

۲. همان، ص ۸.

سست و ضعیف، و در مواردی موهن، در تاریخ عاشورا داشته‌اند. البته مطالعه و بررسی دربارهٔ زمینه‌ها، علل و عوامل نقل و ترویج گزارش‌های نامعتبر و نادر در تاریخ‌نگاری عاشورا، پژوهش مستقلی را می‌طلبد؛ اما آنچه در این نگاشتهٔ مختصر می‌توان به آن اشاره کرد، آن است که از قرن پنجم به بعد، عاشورانگاری به تدریج رو به افول گذاشت. این امر معلول عواملی از قبیل دور شدن از منابع کهن این موضوع و به فراموشی سپردن تدریجی آنها از یک‌سو، و بی‌توجهی و حتی حذف عمدی آنها از طرف برخی از فرقه‌های مذهبی متعصب از سوی دیگر و اقبال و توجه ویژهٔ جامعه به آگاهی بیشتر دربارهٔ جزئیات و تفصیل واقعه از سوی سوم بود. در نتیجه، نگارش آثار تحقیقی، جای خود را به نگاشته‌هایی با رویکردهای ادبی و اجتماعی داد که بیشتر متأثر از عواملی چون ذوق و سلیقه‌های شخصی و درونی مؤلفان، شرایط اجتماعی حاکم بر پدیدآورندگان آن آثار و توجه به سلیقه و خواست مخاطبان و خوانندگان بود.

به تعبیر دیگر، از دورهٔ یادشده، مقتل‌نویسان و تاریخ‌نگاران عاشورا از یک‌سو - به دلایلی که بیان شد - به روایات و گزارش‌های تاریخی کهن واقعهٔ عاشورا کمتر توجه داشتند، و از سوی دیگر، به سبب عظمت این حادثه و شیفتگی جامعهٔ شیعه و حتی سنی برای افزودن به آگاهی‌های خود دربارهٔ جزئیات این واقعه، زمینه را برای توسعه و شاخ و برگ دادن به برخی از اخبار این واقعه، فراهم دیده، بسته به ذوق و تعهد و تخصصشان در این حوزه، به حوادث و رویدادهای این واقعه افزودند؛ تا آنجا که از قرن دهم به این سو با نگارش *روضه الشهداء*، این رویکرد شتاب خاصی به خود گرفت و در طول چهار قرن بعد، نگاشته‌هایی از قبیل *منتخب طریحی*، *تظلم الزهرا قزوینی*، *مُحَرَّقِ القلوب نراقی*، *الدمعة الساکبة بهبهانی*، *معالی السبطين محمدمهدی حائری مازندرانی* و *تذکره الشهداء* ملاحظیب‌الله شریف کاشانی و از همه مهم‌تر، *اکسیر العبادات* فاضل دربندی پای به عرصهٔ وجود گذاشتند که چون نویسندگان آنها با بی‌توجهی به ریشه‌ها و ابعاد سیاسی حادثه و بدون بررسی انگیزه و فلسفهٔ قیام امام حسین علیه السلام و نتایج و آثار آن، بیشتر از دو زاویهٔ ابتلا

و آزمایش و نگاه کاملاً عاطفی و احساسی - که غم و اندوه، یکی از عناصر لازم و مهم این نوع نگاه است - به این حادثه نگریستند، در روایت و برداشت خود از این حادثه بزرگ، چندان به مصادر کهن و درخور اعتماد تاریخی پایبند نماندند؛ بلکه آنچه بیشتر مورد عنایت و تأکید آنان بود، تدوین و تألیف یک اثر صددرد صد عاطفی - احساسی و حزن‌آور و غم‌انگیز دربارهٔ این واقعه بود، تا مخاطبان و شنوندگان در مجالس روضه‌خوانی و سوگواری، هرچه بیشتر متألم و متأثر شوند، عزاداری کنند و اشک بریزند. از این رو به کارگیری مضامینی از قبیل مصیبت، حزن و غم، غربت و بی‌کسی، تشنگی، اسارت، بلا و ابتلا در این گونه برداشت، بسیار رایج و در مواردی، مبالغه‌آمیز بوده است. البته در این میان آنچه به چنین برداشتی از تاریخ عاشورا، بیشتر دامن زد و آن را بیشتر مورد تأکید و تأیید قرار داد، رویکرد سطحی و عوام‌پسند برخی از شاعران و تعزیه‌خوانان بود. البته بر اساس روایات بسیاری - که برخی از آنها در فصل چهارم از بخش اول این کتاب نقل می‌شود - گریه و عزاداری در سوگ امام حسین علیه السلام، از بالاترین پاداش‌ها برخوردار است؛ اما مشکل در اینجا بود که برخی از این مقتل‌نگاران برای رسیدن به چنان پاداشی، استخدام هر وسیله‌ای را روا دانستند؛ هرچند به قیمت نادیده گرفتن اعتبار معتبر دربارهٔ این حادثه باشد؛ چراکه بسیاری از اخبار یادشده با سلیقه و مذاق چنین برداشتی، ناهمگون بود و از تأمین چنین هدفی، ناتوان.

به هر تقدیر، نگاه اجمالی به اسامی برخی از آثاری که در تاریخ عاشورا از دورهٔ صفوی به بعد و بیشتر در عصر قاجار نگاشته شده است، این ادعا را به خوبی تأیید می‌کند؛ آثاری از قبیل: طریق البکاء، طوفان البکاء، عمان البکاء، محیط البکاء، امواج البکاء، ریاض البکاء، مفتاح البکاء، منبع البکاء، مخزن البکاء، معدن البکاء، مناهل البکاء، مجرى البکاء، سحاب البکاء، عین البکاء، کنز الباکین، بکاء العین، مبکی العیون، مبکی العینین، المبکیات، بحر البکاء فی مصائب المعصومین، بحر الحزن، بحر الدموع، بحار الدموع، فیض الدموع، عین الدموع، سحاب الدموع، ینبوع الدموع، منبع الدموع، دمع العین، مدامع العین، مخازن

الاحزان، بیت الاحزان، ریاض الاحزان، قبسات الاحزان، بحر غم، داستان غم، غمکده، ماتمکده، بستان ماتم، هم و غم، نشتر غم، کنز المصائب، مجمع المصائب، وجیزه المصائب، اکلیل المصائب، ابتلاء الاولیاء و بلا و ابتلا در رویداد کربلا.

اکنون در ذیل، چند کتاب مشتمل بر مطالب نامعتبر در تاریخ عاشورا با ارائه برخی از گزارش‌های نامعتبر و نادر آنها، شناسایی و معرفی می‌شوند. بسیاری از قضایای نه درخور اعتماد، یا تفصیل و جزئیات و شاخ و برگ‌های اضافی، که با معیارهای تاریخ‌نگاری علمی نمی‌توان آنها را قبول کرد، نخست در این منابع مطرح شده و سپس به کتاب‌های بعدی راه یافته و به تدریج در مقاتل و افواه رواج و شهرت یافته است. بر این اساس به متفردات این کتاب‌ها نمی‌توان اعتماد کرد. هنگام معرفی این چند کتاب، چند نمونه از متفردات آنها نیز نقل می‌شود.

#### ۱. روضة الشهداء

کمال‌الدین حسین بن علی واعظ کاشفی (۹۱۰ق)، استاد ادب پارسی و مؤلف کتاب روضة الشهداء، بلایا و مصائب انبیا را از آدم تا پیامبر اکرم ﷺ در این کتاب نگاشته و در ادامه، به مصائب امامان ﷺ پرداخته است. در این میان، او بیش از نیمی از کتاب را به زندگی امام حسین ﷺ و واقعه عاشورا و حوادث پس از آن، اختصاص داده است؛ یعنی چهار باب آن (باب هفتم تا دهم) درباره امام حسین ﷺ و خاندان و یارانش است. فهرست ابواب مربوط به امام حسین ﷺ چنین است:

باب هفتم: در مناقب امام حسین ﷺ از ولادت آن حضرت و بعضی از احوال وی بعد از برادر؛

باب هشتم: در شهادت مسلم بن عقیل بن ابی طالب و قتل بعضی از فرزندان او؛

باب نهم: در رسیدن امام حسین ﷺ به کربلا و محاربه نمودن با اعدا و شهادت آن

حضرت با اولاد و اقربا و سایر شهدا؛

باب دهم: در وقایعی که اهل بیت را بعد از واقعه کربلا پیش آمده و عقوبات مخالفان که مباشر (مرتکب) آن حرب (جنگ) شدند.<sup>۱</sup>

با توجه به آنکه کاشفی، مرام صوفیانه داشته، تحلیلی که از نهضت عاشورا کرده، بر بنیاد تحمل درد و رنج توسط اولیای خداست؛ به این معنا که خدا با ایجاد واقعه کربلا، یکی از بندگان برگزیده خود را گرفتار رنج و بلا کرد تا او را به مقامات عالیه برساند؛ چراکه این یک سنت الهی است که همه اولیا و مقربان الهی باید از جام بلا بنوشند:

آن که در این بزم مقرب تر است      جام بلا بیشترش می دهند  
و آن که ز دلبر نظر خاص یافت      داغ عنا بر جگرش می نهند<sup>۲</sup>

وی تا پایان کتاب، از ماهیت و ابعاد دیگر قیام عاشورا، به ویژه بُعد سیاسی آن، هیچ سخنی به میان نیاورده است.

کاشفی این کتاب را به درخواست یکی از اعیان و سادات بزرگ هرات با نام «مرشد بالله» معروف به «سیدمیرزا» در اواخر عمر خویش نگاشته است؛<sup>۳</sup> یعنی زمانی که «به واسطه کبر سن و دیگر موانع» نمی توانسته «رایت فصاحت در بلاغت» برافرازد.<sup>۴</sup> تاریخ نگارش این اثر سال ۹۰۷ (نه ۹۰۸) بوده است؛ چراکه خود گفته است: «از روز شهادت امام حسین (ع) تا تاریخ تألیف این کتاب که قریب به هشت صد و چهل و هفت سال است هرگاه که ماه محرم نو شود...»<sup>۵</sup>

درباره مذهب کاشفی، به یقین نمی توان سخن گفت. چون نامش حسین، و زادگاهش سبزوار بوده که از زمان های دور، به تشیع شهرت داشته است، شاید بتوان او را شیعه

۱. واعظ کاشفی، روضة الشهداء، تصحیح محمد رضانی، ص ۱۴-۱۵.

۲. همان، ص ۱۱.

۳. همان، ص ۱۴.

۴. همان.

۵. همان، ص ۳۵۴. از جمله اخیر دانسته می شود که این اثر پیش از محرم ۸۴۷، یعنی در سال ۸۴۶ نگاشته شده است که اگر به این تاریخ، ۶۱ سال افزوده شود، ۹۰۷ می شود، نه ۹۰۸ که بسیاری گفته اند.

دانست؛ اما برخی قراین و شواهد، بر سنی بودن او دلالت دارد؛ از جمله سکونت طولانی وی در هرات، و ارتباط و دوستی با افرادی همانند امیرعلی شیرنویبی و عبدالرحمن جامی که هر دو از صوفیان نقشبندیه بوده‌اند و چنان‌که می‌دانیم این فرقه، تنها فرقه‌ای است که ابوبکر را سرسلسله خویش می‌داند. بنابراین اگرچه آن دو به اهل بیت علاقه بسیار داشتند، از رفض بیزار بودند.<sup>۱</sup> از این رو می‌توان گفت کاشفی سنی حنفی مذهب بوده است؛ چنان‌که افندی از برخی فواید میرداماد، نقل کرده که کاشفی را حنفی مذهب دانسته است.<sup>۲</sup>

کاشفی اطلاعات زیادی درباره منابع کتابش ارائه نکرده است و در نقل گزارش‌های مهم، از ذکر منبع طفره رفته است. بسیاری از منابعی هم که معرفی کرده، نامشهور و نامعتبر است؛ چنان‌که افندی پس از آنکه به بهره‌مندی کاشفی از منابع شیعی چون *عیون اخبار الرضا*، *الإرشاد*، *إعلام الورى*<sup>۱</sup> و کتاب *الآل ابن خالویه* اشاره می‌کند، می‌افزاید: «اما بیشتر روایات این کتاب و حتی همه آنها، از کتاب‌های غیرمشهور و حتی غیر قابل اعتماد، گرفته شده است».<sup>۳</sup> دلیل بی‌اعتباری این کتاب

۱. برای آگاهی بیشتر درباره شرح حال و مذهب کاشفی و نیز کتاب *روضه الشهداء*، ر.ک: رسول جعفریان، «ملاحسین واعظ کاشفی و روضه الشهداء»، در: رسول جعفریان، *مقالات تاریخی*، ج ۱، ص ۲۱۰-۲۱۱. این مقاله قبلاً در دو منبع با تفاوت در عنوان آمده است: ۱. *آینه پژوهش*، سال ششم، ۱۳۷۴ش، ش ۳۳، ص ۲۰ به بعد؛ ۲. رسول جعفریان، *تأملی در نهضت عاشورا*، ص ۳۱۹-۳۵۹.

۲. ملاعبدالله افندی اصفهانی، *ریاض العلماء و حیاض الفضلاء*، تحقیق سیداحمد حسینی، ج ۲، ص ۱۸۶.

۳. همان، ص ۱۹۰. علامه میرزاابوالحسن شعرانی در دفاع از کاشفی و در جهت اثبات اعتبار *روضه الشهداء* می‌نویسد: «او مردی جامع، عالم و متبحر بود؛ در شهر هرات می‌زیست؛ معاصر صاحب *روضه الصفا* و امیرعلی شیر وزیر علم دوست بود. آن‌قدر کتب ادب و تواریخ و وسایل که آن‌وقت در هرات بود، در هیچ زمان در هیچ شهر فراهم نشد؛ از غایت حرص و ولعی که وزیر مزبور به علم، مخصوصاً به تواریخ داشت...» (شیخ عباس قمی، *ترجمه نفس المهموم*، ترجمه میرزاابوالحسن شعرانی، ص ۲۷۷-۲۷۸). یادآوری می‌شود که در اینجا کثرت منابع و وسایل در آن زمان در هرات و دسترسی کاشفی به آنها، و حتی استاد او به بیش از چهل منبع در *روضه الشهداء* (رسول جعفریان، *تأملی در نهضت عاشورا*، ص ۳۴۰-۳۴۵) محل بحث و انکار نیست. آنچه در اینجا محل بحث است، مستندات کاشفی در بخش مقتل امام حسین علیه السلام و حادثه عاشورا از کتاب *روضه الشهداء* است. چنان‌که در متن آمده، او در این بخش، کمتر منابع گزارش‌های خود را معرفی کرده (تا میزان اعتبار آنها سنجیده شود) و آنچه هم که نام برده، برای اثبات اعتبار آنها کفایت نمی‌کند؛ زیرا این منابع - چنان‌که از نام آنها پیداست - چندان معتبر نیستند و نمی‌توان به آنها اطمینان کرد و منابعی مانند *مقتل فارسی خوارزمی* (نور الأئمة) و *مقتل ابوالمفاخر رازی* که کاشفی از آنها نام برده، بیشتر در قالب شعر بوده است و دقیقاً معلوم نیست گزارش‌های منثور آنها چقدر بوده است؛ جز اینکه این منقولات در منابع متقدم نیامده است.

از لحاظ علمی، آن است که کاشفی برای ارائه گزارش این واقعه مهم، شیوه علمی تاریخ‌نگاری، که بنیاد آن بر منابع اصیل کهن تاریخی و نقد و پالایش گزارش‌های مربوط به این حادثه است، در پیش نگرفته است؛ بلکه به تعبیر یکی از محققان معاصر، *روضه الشهداء* کتابی تاریخی نیست، بلکه اثری ادبی و رمان تاریخی است<sup>۱</sup> که شرایط اجتماعی و علمی و فرهنگی حاکم بر روزگار حیات نگارنده، آن را فراهم ساخته بود. به تعبیر دیگر، این اثر محصول دوره‌ای است که نقد و بررسی علمی در مراکز علمی و آکادمیک ایران و ماوراءالنهر چندان وجود نداشته و متن‌های ادبی - داستانی همانند ابومسلم‌نامه‌ها و حمزه‌نامه‌ها در دسترس مردم بوده که با از بین رفتن متن‌های یادشده، کتاب کاشفی جای‌گزین آنها شده است.<sup>۲</sup>

یکی از نویسندگان معاصر نیز درباره شیوه و ارزش تاریخ‌نگاری این اثر، چنین نظر داده است: «*روضه الشهداء* پیش از آنکه کتابی تاریخی باشد، داستان‌پردازی تاریخی است و چون داستان‌پردازی است، تخیلی هم هست و چون نویسنده آن ادیب و انشانویس است، داستان‌آفرینی هم در آن مشاهده می‌شود».<sup>۳</sup>

پذیرش فراگیر و استقبال مناسب از چنین آثاری از سوی عامه مردم و حتی از سوی علما و دانشمندان، سبب شد تا این کتاب به سرعت جای خود را در محافل عزاداری شیعی و سنی باز کند؛ چندان‌که وعاظ و خطبا در ایران، در منابر و محافل، مصائب امام حسین و خاندانش را از روی این کتاب خوانده‌اند و تعبیر «روضه‌خوان» از این کتاب برای مجالس روضه‌خوانی، به عاریت گرفته شده است.<sup>۴</sup>

نکته آخر در این باره آنکه از این کتاب، نسخه‌های متعددی در کتابخانه‌ها

۱. رسول جعفریان، *تأملی در نهضت عاشورا*، ص ۳۵۴.

۲. همان.

۳. محمد اسفندیاری، *کتاب‌شناسی تاریخی امام حسین*، ص ۹۲.

۴. خوانساری، *روضات الجنات*، تحقیق اسدالله اسماعیلیان، ج ۳، ص ۲۳۰.



موجود است و این نگاه‌شده، چندین بار تلخیص و به چند زبان ترجمه شده که برخی از ترجمه‌های آن، منظوم است.<sup>۱</sup>

### برخی از نمونه‌ها

۱. پیوستن ده‌هزار نفر از شامیان به فرماندهی عامربن طَفَّیل به ابن‌زیاد!<sup>۲</sup> درحالی‌که به اتفاق مقتل‌نویسان و مورخان، هیچ سپاهی از شام در کربلا حضور نداشت.<sup>۳</sup>
۲. ذکر برخی از نام‌های جعلی از قبیل زَهِیربن حسان اَسَدی، سامر، حجر حَجَّار، حمادبن انس، وقاص‌بن مالک، شُرَیح‌بن عُبَید، قَیس‌بن مُنَبِّه، هاشم‌بن عُتْبَه، به‌عنوان اسامی افرادی در دو سپاه امام حسین علیه السلام و عمر سعد.<sup>۴</sup>
۳. عروسی حضرت قاسم بدون ذکر هیچ مأخذی.<sup>۵</sup> به نظر می‌رسد مقتل‌نویسان بعدی، این قصه را از این کتاب گرفته‌اند.

### ۲. الْمُتَنَخَّبُ فِی جَمْعِ الْمَرَاثِیِ وَالْخُطَبِ (مشهور به «الفخری»)

مؤلف الْمُتَنَخَّبُ، فخرالدین‌بن محمدبن علی طَرِیحی (۹۷۹-۱۰۸۵ق) است. طَرِیحی را عالمی فاضل، فقیهی نبیل، محدثی جلیل‌القدر، دانشمندی ادیب، لغوی، شاعر، و از بزرگان

۱. برای آگاهی از نسخه‌ها، تلخیص‌ها و ترجمه‌های این کتاب ر.ک: ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ترجمه یو. ا. برگل، ترجمه (فارسی) یحیی‌آرین‌پور و دیگران، ج ۲، ص ۹۰۳-۹۱۲؛ احمد منزوی، فهرست‌واره کتاب‌های فارسی، ج ۳، ص ۱۶۶۱-۱۶۶۴. گویا مؤثرترین عامل نشر و شیوع این کتاب، موقع‌شناسی نویسنده آن بوده است؛ زیرا شیعیان و درویشان صفوی در آن زمان نیاز شدیدی به چنین منبعی داشتند؛ هنوز تشیع فقاهتی در ایران رونق نگرفته و ارشاد شیخ مفید به فارسی ترجمه نشده بود. پس از رواج این کتاب، دیگر ترجمه ارشاد نمی‌توانست جای‌گزین روضه الشهداء شود که چنان بیان و نثر ادبی و شعرهای گزیده‌شده شیوا و دلپذیری داشت.

۲. واعظ کاشفی، روضه الشهداء، تصحیح محمد رمضانی، ص ۲۲۳.

۳. مسعودی، مَرُوجُ الدَّهَبِ، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۳، ص ۲۵۷؛ سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۶۱.

۴. واعظ کاشفی، روضه الشهداء، تصحیح محمد رمضانی، ص ۲۸۳، ۳۰۴.

۵. همان، ص ۳۲۱-۳۲۲.

علمای امامیه معرفی کرده‌اند. او صاحب آثار و تألیفات متعدد علمی و شروح و تعلیقاتی بر بعضی از آثار علمای گذشته در موضوعات اصولی، فقهی، حدیثی، رجالی، و... است که یکی از آنها *مَجْمَعُ الْبَحْرَيْنِ وَمَطْلَعُ النَّبِيِّينَ*<sup>۱</sup> در شرح لغات و مفردات قرآن و حدیث است. این کتاب نظیر *النَّهَائِيَّة فِي غَرِيبِ الْحَدِيثِ وَالْأَثَرِ* تألیف ابن اثیر، مجدالدین مبارک جَزْرِي (۶۰۶-۵۴۴ق) از علمای اهل سنت به‌شمار می‌رود و در موضوع خود، اثری ارزنده و ماندگار، و در محافل علمی همواره مورد استفاده محققان است.<sup>۲</sup>

*الْمُتَّخِب* را نمی‌توان یک نگاشته تاریخی درباره زندگی امام حسین (ع) یا تاریخ قیام عاشورا یا مقتل سیدالشهدا (ع) دانست؛ بلکه مجموعه‌ای از روایات و مرثیاتی حزن‌برانگیز و گریه‌آور است که در قالب نثر خطابی و شعر سامان یافته است. بیشتر مباحث این کتاب، درباره امام حسین (ع) و پاره‌ای از آنها درباره برخی امامان دیگر است و به‌صورت جنگ و کشکول، تدوین و نگارش یافته است. این اثر، دارای دو جزء و هریک، دارای ده مجلس و هر مجلس، شامل چند باب است. در هر مجلس و هر باب، مباحثی متعدد و بی‌ارتباط باهم مطرح شده است. وی در نگارش این کتاب بر نقلیات کتاب *روضه الشهداء* کاشفی اعتماد کرده و بسیاری از مطالب نادرست را از کتاب یادشده نقل کرده است. طُرَيْحِي برخلاف

۱. میرزا محمدعلی مدرس، *ريحانة الادب*، ج ۳، ص ۳۰-۳۱. نیز ر.ک: طُرَيْحِي، *مجمع البحرين*، تحقیق سیداحمد حسینی، مقدمه محقق. برای آگاهی بیشتر درباره نسب، سال تولد و وفات، شخصیت و آثار طُرَيْحِي ر.ک: همان، ج ۱، مقدمه محقق. حسینی در این مقدمه، منابعی که به ترجمه و شرح حال طُرَيْحِي پرداخته‌اند، فهرست کرده است که برخی از آنها عبارت‌اند از: افندی اصفهانی، *رياض العلماء و حياض الفضلاء*، تحقیق سید احمد حسینی، ج ۴، ص ۳۳۲-۳۳۵؛ خوانساری، *روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات*، تحقیق اسدالله اسماعیلیان، ج ۵، ص ۳۴۹-۳۵۳؛ شیخ عباس قمی، *الکنتی والالقباب*، مقدمه محمدهادی امینی، ج ۲، ص ۴۴۸.

۲. بنا به گزارش شیخ حر عاملی، طُرَيْحِي نگاشته دیگری با عنوان *مقتل الحسين* داشته که غیر از کتاب *المتتخب* است (محمدحسن خُر عاملی، *امل الامل*، تحقیق سیداحمد حسینی، ج ۲، ص ۲۱۵). این کتاب مخطوط و چاپ‌نشده است و آقابزرگ تهرانی، نسخه‌ای از آن را در کتابخانه محمدعلی خوانساری در نجف، دیده است (آقابزرگ تهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۲۲، ص ۲۷). گفته می‌شود که کتاب طُرَيْحِي درباره مقتل، به‌صورت کبیر و متوسط و صغیر بوده و کتاب *المتتخب*، همان مقتل متوسط است (طریحی، *مجمع البحرين*، تحقیق سیداحمد حسینی، مقدمه محقق).

سایر آثارش، در نگارش این کتاب، دقت علمی به خرج نداده است.<sup>۱</sup> مرحوم محدث نوری، یکی از عوامل راه یافتن مطالب دروغ و بی‌اساس در مقاتل را، تسامح علما در این زمینه دانسته، آن را چنین معرفی می‌کند: «استقرار سیره علما در مؤلفات خود بر نقل اخبار ضعیفه و ضبط روایات غیر صحیحه، در ابواب فضایل و قصص و مصائب، و مسامحه ایشان در این مقامات، خصوص مقام اخیر، چنان‌که مشاهده و محسوس است».<sup>۲</sup>

متن کتاب، نشانگر آن است که وی ابتدا مطالب آن را در ایام محرم در محافل و مجالس روضه‌خوانی می‌خوانده و سپس آن را در قالب مجالس‌نگاری، سامان داده است. اندیشمندان و حدیث‌شناسان، بر مؤلف این کتاب به سبب نقل گزارش‌ها و نقلیات غیر معتبر و بی‌اساس، خرده گرفته‌اند.<sup>۳</sup> با این وجود، این اثر جایگاه خود را به خوبی در میان روضه‌خوانان باز کرده و بسیاری از نقلیات آن، در مقاتل بعدی منعکس شده و در قرون اخیر، زمینه تحریفات بسیاری را در مقتل خوانی امام حسین علیه السلام فراهم ساخته است.

## برخی از نمونه‌ها

۱. آمار هفتاد هزار نفر برای سپاه عمر سعد؛<sup>۴</sup>
۲. انتساب جمله اسقونی شربة من الماء<sup>۵</sup> به امام حسین علیه السلام، در حالی که در منابع معتبر نقل نشده است؛

---

۱. طبق نقل بعضی از علمای مطلع ساکن نجف اشرف، مرحوم طریحی، این کتاب را در دوران جوانی، هنگام اقامت در روستای طریح، و پیش از ورود به حوزه علمیه نجف و کسب مراحل عالی علمی، نوشته بود و بعدها راضی به رونویسی و نشر آن نبود؛ اما دیگر فایده نداشت و ذاکران، آن را رونویسی می‌کردند و جمع‌آوری آن ممکن نبود. طبق این نقل، از نوادگان او، دو روحانی فاضل به نام‌های شیخ عباس و شیخ عبدالمولی در حوزه نجف بودند و شیخ عباس، به تدوین منتخب در دوران جوانی جدش در طریح تأکید داشت.

۲. محدث نوری، *لؤلؤ و مرجان*، ص ۱۸۷.

۳. میرزا محمد اشراقی، *الاربعین الحسینیة*، ص ۱۴، ۵۶، ۲۰۸.

۴. طریحی، *المنتخب للطریحی*، تصحیح فضال علی، ص ۳۷.

۵. همان، ص ۴۵۲.

۳. عروسی حضرت قاسم؛<sup>۱</sup>
۴. کشته شدن ده هزار نفر از سپاه دشمن به دست امام حسین (ع) که چون تعداد لشکریان بسیار بودند، این تعداد کشته در سپاه آنان شکاف ایجاد نکرد؛<sup>۲</sup>
۵. قصه ساربان امام و جنایت شرم‌آور او نسبت به بدن مطهر آن حضرت در شب یازدهم محرم؛<sup>۳</sup>
۶. گزارش قصه شیر گریان بر امام.<sup>۴</sup>

### ۳. مقتل الحسين (ع)؛ (منسوب به ابومخنف)

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، به سبب قدمت و اعتبار اخبار و گزارش‌های ابومخنف دربارهٔ حادثهٔ کربلا، از قرن ششم به بعد، برخی از اخبار جعلی و سست به این مورخ نسبت داده شده است که هیچ اثری از آنها، در منابع معتبر که به نقل گزارش‌های ابومخنف پرداخته‌اند، وجود ندارد. جعل اخبار دروغین و سست و بی‌محتوا و انتساب آن به ابومخنف در قرون بعدی تا آنجا پیش رفت که برخی در قرون اخیر، به نگارش کتابی با نام *مقتل الحسين المشتهر بابی مخنف* دست یازیده‌اند و آن را به این مؤلف بزرگ نسبت داده‌اند.

### برخی از نمونه‌ها

۱. گزارش اخبار مقتل از ابومخنف و او از هشام و او از پدرش محمدبن سائب کلبی! درحالی‌که هشام شاگرد ابومخنف است و او از ابومخنف روایت می‌کند؛<sup>۵</sup>

۱. همان، ص ۳۶۵-۳۶۷.

۲. همان، ص ۴۵۱.

۳. همان، ص ۹۰-۹۲.

۴. همان، ص ۳۲۲-۳۲۳.

۵. ابومخنف، *مقتل الحسين ومصراع اهل بيته وأصحابه فی کربلا*، تحقیق حسن غفاری، ص ۲.

۲. گزارش بازگشت امام حسین علیه السلام از راه کربلا به مدینه، هنگام شنیدن خبر کشته شدن مسلم و هانی، و پناه بردن حضرت به قبر جدش پیامبر و گریه کردن وی در آنجا،<sup>۱</sup> که هیچ سند تاریخی‌ای، آن را تأیید نمی‌کند؛
۳. سوار شدن امام علیه السلام بر هفت اسب و فرود آمدن از آنها به سبب توقف و نرفتن آنها به سوی کربلا،<sup>۲</sup> که به این صورت در هیچ مقتلی نیامده است؛
۴. جریان کشته شدن طرِمَاح بن عَدی در کربلا،<sup>۳</sup> با آنکه وی در کربلا حضور نداشت؛
۵. انتساب برخی از گفته‌ها به حضرت زینب همانند: «لَيْتَنِي كُنْتُ قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ عَمِيَاءَ وَ...» هنگام شهادت حضرت علی اکبر،<sup>۴</sup> که با شأن و مقام و صبر آن بانوی بزرگ سازگار نیست؛
۶. افزون بر اینها، ۲۵ تحریف یا تصحیف فاحش دیگر که در مقدمه و قَعَةُ الطَّفِ آمده است.

#### ۴. تَطَلُّمُ الزَّهْرَاءِ علیها السلام مِنْ إِهْرَاقِ دِمَاءِ آلِ الْعِبَاءِ

مؤلف این کتاب، رضی بن نبی قزوینی (زنده تا ۱۱۳۴ق) است. تاریخ تألیف آن، سال ۱۱۱۸ قمری است. نگارنده در مقدمه کتابش گفته است که این اثر، شرح کتاب *ملهوف* سیدبن طاووس است و بیشتر مآخذ آن، منابع بحار الانوار از قبیل *ملهوف*، *مجالس* (امالی) شیخ صدوق، *ارشاد شیخ مفید*، *منتخب طریحی*، *مُنیر الاحزان*، *مقاتل الطالبین*، *مناقب آل ابی طالب*، *تَسْلِيَةُ الْمُجَالِسِ* سید محمد بن ابی طالب حسینی است.<sup>۵</sup> این کتاب، همانند *ملهوف*، در سه مقدمه و سه مسلک و خاتمه سامان یافته است که هر مسلک و خاتمه، در بردارنده چند مجلس است:

۱. همان، ص ۳۹.
۲. همان، ص ۴۸-۴۹.
۳. همان، ص ۷۲.
۴. همان، ص ۸۲.
۵. سید رضی بن نبی قزوینی، *تَطَلُّمُ الزَّهْرَاءِ مِنْ إِهْرَاقِ دِمَاءِ آلِ الْعِبَاءِ*، ص ۶.

مقدمه نخست: برخی از معجزات و کرامات و مکارم اخلاقی و احتجاجات

امام حسین؛

مقدمه دوم: برخی از روایات در فضیلت گریستن و تباکی بر آن حضرت و

دیگر ائمه؛

مقدمه سوم: در روایات وارده در آداب عزاداری، به ویژه در تاسوعا و عاشورا؛

مسلك اول: در امور پیش از جنگ، که شامل شش مجلس است؛

مسلك دوم: در حوادث کربلا و شهادت امام حسین و یاران حضرت، که دارای

چهار مجلس است؛

مسلك سوم: اسارت اهل بیت و رفتن به کوفه و شام، گزارش حضور اهل بیت

در روز اربعین در کربلا و بازگشت آنان به مدینه، که دارای چهار مجلس است؛

خاتمه کتاب بیش از ۱۶۰ صفحه و شامل مباحثی همانند رجعت امام حسین در

عصر حضرت حجت عقوبت و عذاب کشندگان امام حسین، قیام مختار و

موضع حاکمان اموی و عباسی در برابر قبر امام حسین است.

واعظ تبریزی خیابانی افزون بر آنکه بر برخی از گزارش‌های این کتاب خرده گرفته

و مؤلف آن را به سبب نقل چنین اخباری سرزنش کرده، گفته است که برخی از

استنساخ‌کنندگان، در آن دست برده، دخل و تصرف‌هایی کرده‌اند.<sup>۱</sup>

### برخی از نمونه‌ها

۱. مجروح شدن طریم‌اح بن عدی در روز عاشورا و گزارش او،<sup>۲</sup> در حالی که طریم‌اح در

کربلا حضور نداشته است؛

۱. ر.ک: ملاعلی واعظ خیابانی تبریزی، وقایع الایام فی تمه محرم الحرام، تحقیق محمد الوان‌ساز خوبی، ج ۲،

۲. سیدرضی بن نبی قزوینی، تظلم الزهراء من اهرق دماء آل العباء، ص ۲۲۷.

۲. نقل گزارش منتخب طرّیحی درباره کشته شدن ده‌هزار نفر از سپاه دشمن به دست امام حسین علیه السلام و توجیه و تأیید آن؛<sup>۱</sup>

۳. زبان حال ذلیلانه و مرثیه بی‌اساس زنان اهل‌بیت بر بالین امام.<sup>۲</sup>

۵. إکسیر العبادات فی أسرار الشهادات، مشهور به «أسرار الشهادة»

مؤلف این کتاب، ملاآقا بن عابد بن‌رمضان‌بن‌زاهد شیروانی دزبندی حائری، معروف به فاضل دزبندی (۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ق)<sup>۳</sup> است. دزبندی را «شیخ فقیه نبیه، متکلم محقق مدقق، جامع معقول و منقول، عارف به فقه و اصول»<sup>۴</sup> معرفی کرده‌اند. دزبندی در این کتاب، به تفصیل به تشریح و تبیین حادثه عاشورا پرداخته است. او این اثر را در ۴۴ مجلس و دوازده مقدمه و یک خاتمه (که خاتمه نیز دارای سه مجلس است) نگاشته است. مدت نگارش این اثر، هجده ماه و تاریخ پایان نگارش آن، روز جمعه، پانزدهم ذی‌قعدة سال ۱۲۷۲ قمری بوده است.<sup>۵</sup>

این کتاب دارای ویژگی‌هایی است که در این میان، سه ویژگی آن برجسته به نظر می‌رسد:

۱. تحلیلی بودن آن: مؤلف این کتاب، تنها به تدوین اخبار و توصیف وقایع نپرداخته است؛ بلکه به سبب آشنایی با حکمت و معقولات، و داشتن ذهنی خلاق و نقاد، در مواردی به تحلیل گزارش‌ها و کیفیت جمع بین اخبار معارض نیز، پرداخته است.
۲. ضعیف و خرافه‌آمیز بودن بسیاری از مطالب آن: نویسندگان در این اثر، افزون بر آنکه گزارش‌های نادر و دور از واقعیت و در مواردی، خرافه‌آمیز نقل کرده، دست به توجیه آنها زده و دلایلی برای درستی آنها، بیان کرده است.

۱. همان، ص ۲۰۸.

۲. همان، ص ۲۱۸-۲۲۳.

۳. آقابزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۱۱، ص ۲۷۹.

۴. شیخ عباس قمی، الفوائد الرضویة فی أحوال علماء المذهب الجعفریة، ج ۱، ص ۵۴.

۵. فاضل دزبندی، إکسیر العبادات فی أسرار الشهادات، تحقیق محمد جمعه بادی و عباس ملاعطیه جمری، ج ۳، ص ۹۱۹.

۳. مفصل بودن آن: این کتاب تا عصر خود، مفصل‌ترین کتاب در تاریخ عاشورا

بوده است و تا آن تاریخ، نگاشته‌ای به این تفصیل، فراهم نشده بود.<sup>۱</sup>

اما درباره خود مؤلف، مرحوم محدث قمی می‌نویسد:

در مقام اخلاص کیشی نسبت به حضرت سیدالشهدا ارواحنا فداه و در

اقامه مصیبت و تعزیت و سوگواری آن مظلوم، بی‌اختیار بوده؛ به‌نحوی که

در بالای منبر، از شدت گریه، غش می‌کرده و بی‌اختیار عمامه بر زمین

می‌زده و گریبان چاک می‌کرده و نقل شده در روز عاشورا لباس خود را

از بدن می‌کند و لنگ می‌بست و خاک بر سر می‌ریخت و گل به بدن

می‌مالید و به همان هیئت بر منبر می‌رفت.<sup>۲</sup>

سخن درتندی درباره چگونگی بهره‌گیری وی از کتابی که متعلق به یکی از

روضه‌خوانان معاصر خود به نام سیدجعفر بوده، در واقع بیانگر اساس سست و بی‌پایه

او در نقل گزارش‌های مربوط به تاریخ عاشورا است.<sup>۳</sup>

این اثر به سبب داشتن اخبار و گزارش‌های سست و بی‌اساس، از همان آغاز هدف

نقد و خرده‌گیری معاصران نویسنده و اندیشمندان بعدی قرار گرفته است؛ چنان‌که

حدیث‌شناسان و اندیشمندانی همانند محدث نوری،<sup>۴</sup> تنکابنی،<sup>۵</sup> آقابزرگ تهرانی،<sup>۶</sup>

سیدمحسن امین<sup>۷</sup> و استاد مطهری<sup>۸</sup> بر این کتاب، ایرادهای بسیاری گرفته‌اند.

۱. محمد اسفندیاری، کتاب‌شناسی تاریخی امام حسین (ع)، ص ۱۱۱.

۲. شیخ عباس قمی، الفوائد الرضویة فی أحوال علماء المذهب الجعفریة، ج ۱، ص ۵۴.

۳. فاضل درتندی، اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، تحقیق محمد جمعه بادی و عباس ملاعطیه جمیری، ج ۲، ص ۳۰۶-۳۰۵.

۴. محدث نوری، لؤلؤ و مرجان، ص ۱۶۷-۱۶۹، ۱۹۵.

۵. میرزا محمد تنکابنی، قصص العلماء، ص ۱۰۸.

۶. آقابزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲، ص ۲۷۹.

۷. سیدمحسن امین، اعیان الشیعة، تحقیق حسن امین، ج ۲، ص ۸۸.

۸. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۱، ص ۵۵.



به گزارش آقابزرگ تهرانی، ذرَبندی خود، این کتاب را از فصل «مقام وحدة الحسين» به بعد در سیزده باب (که هر باب شامل چند مجلس است) ترجمه، و به نام ناصرالدین‌شاه، *سعادات ناصری* نام‌گذاری کرد که بارها چاپ شده است.<sup>۱</sup> همچنین شخصی به نام میرزای محمدحسین بن علی اکبر این کتاب را به فارسی برگرداند و با عنوان *انوار السعاده فی ترجمه اسرار الشهاده* در تبریز چاپ کرد.<sup>۲</sup> به سبب عربی بودن متن *اسرار الشهادات* و تفصیل آن، ذرَبندی بعدها مقتلی مختصر و فارسی با نام *سرمایه ایمان و جواهر ایقان* در ترجمه و شرح *اسرار الشهادات*<sup>۳</sup> نوشت که این نیز چاپ شده است.<sup>۴</sup>

شایان توجه است که چاپ قدیم *اکسیر العبادات*، مطالب خلاف واقع بیشتری دارد؛ اما در چاپ و تحقیق جدید آن، برخی از این‌گونه مطالب، حذف شده است.<sup>۵</sup> صرف‌نظر از اساس نادرست و غیرعلمی نویسنده، از کتابی با این گستردگی، با توجه به سرعت در تألیف آن، که گفته شده در هجده ماه نوشته شده است، و با توجه به امکانات اندک آن روزگار در شناسایی منابع معتبر، تا چه رسد به گزینش و استفاده از آنها، نمی‌توان انتظار دقت و موشکافی علمی در گزینش صحیح و ارائه گزارش‌های معتبر در نقل حادثه عاشورا داشت.

### برخی از نمونه‌ها

چنان‌که اشاره شد، این اثر گزارش‌های نادرست، موهن، عجیب و افسانه‌ای بسیاری

۱. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة إلى تصانیف الشیعة*، ج ۲، ص ۲۷۹ و ج ۱۲، ص ۱۷۹-۱۸۰.
۲. همان، ج ۲، ص ۴۲۹.
۳. همان، دیباچه کتاب، ص ۳، اما ناشر در آغاز کتاب، نام آن را «جواهر الایقان و سرمایه ایمان» نهاده است.
۴. همان، ج ۵، ص ۲۶۴.
۵. فاضل ذرَبندی، *اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات*، تحقیق محمد جمعه بادی و عباس ملاعطیه جمری، ج ۱، ص ۲۹. برای نمونه در چاپ قدیم (منشورات اعلی، تهران، [بی‌تا])، مجلس دهم، ص ۳۴۵، ذرَبندی آمار سپاه دشمن را به نقل از مقتل ابن‌عصفور بحرانی، ۴۶۰ هزار نفر گفته که ۳۳۰ هزار نفر آن به دست امام حسین علیه السلام، ۲۵ هزار نفر (غیر از مجروحان) به دست حضرت عباس، و ۲۵ هزار نفر دیگر به دست سایر بنی‌هاشم کشته شدند و از لشکر عمر سعد تنها هشتاد هزار نفر باقی ماند. این گزارش در چاپ جدید (ج ۲، ص ۵۴۵) حذف شده است.

دارد؛ چندانکه گزارش فهرست‌وار آنها، خود چند صفحه را دربرمی‌گیرد و از حوصله این نوشتار خارج است. از این رو تنها به ذکر چند نمونه اکتفا می‌کنیم:

۱. گزارش ناپذیرفتنی کیفیت خروج امام حسین علیه السلام به همراه خاندانش از مدینه با موکب مجلل و با شوکت و با چهل محمل حریر و دیباج همانند حاکمان و پادشاهان؛<sup>۱</sup>
۲. گزارش افسانه‌ای و خیالی آمار لشکر عمر سعد بالغ بر یک میلیون و شش صد هزار نفر<sup>۲</sup> و در جای دیگر، ۴۶۰ هزار نفر و کشته شدن ۳۳۰ هزار نفر از آنان به دست امام حسین علیه السلام و ۲۵ هزار نفر به دست حضرت عباس (به جز مجروحان) و ۲۵ هزار نفر به دست دیگر بنی‌هاشم و جان سالم بدر بردن تنها ۸۰ هزار نفر از آنان!<sup>۳</sup> وی در جای دیگر، تعداد کشته‌های دشمن را به دست امام حسین علیه السلام، به چهارصد هزار نفر و تعداد سپاه را به پانصد هزار نفر رسانده است؛<sup>۴</sup>
۳. هفتاد<sup>۵</sup> یا ۷۲ ساعت بودن روز عاشورا؛<sup>۶</sup>

۴. نام بردن از افرادی به‌عنوان یاران امام حسین علیه السلام یا افراد سپاه عمر سعد که در هیچ منبع معتبری نام آنان یافت نمی‌شود؛ از جمله عبدالله بن شقیق،<sup>۷</sup> اسحاق بن مالک اشتر،<sup>۸</sup> کثیر بن یحیی انصاری،<sup>۹</sup> مارد بن صدیف تغلبی،<sup>۱۰</sup> غلامی به نام «مبارک»،<sup>۱۱</sup> مسعود هاشمی<sup>۱۲</sup> و...؛

۱. همان، ج ۲، مجلس دهم، ص ۶۲۷-۶۲۹. در گزارش حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه، در این باره قدری توضیح خواهیم داد.

۲. همان، ج ۳، مجلس سیزدهم، ص ۴۳.

۳. همان، ص ۳۴۵ (چاپ قدیم). چنان‌که گفته شد، این نقل در چاپ جدید این اثر، حذف شده است (همان، ج ۲، ص ۵۴۵).

۴. همان، ج ۳، مجلس سیزدهم، ص ۳۹.

۵. همان، ص ۴۳.

۶. همان، ص ۴۰.

۷. همان، ج ۲، ص ۲۷۵.

۸. همان، ص ۲۸۴.

۹. همان، ص ۲۹۰.

۱۰. همان، ص ۴۹۹.

۱۱. همان، ص ۲۹۹.

۱۲. همان، ص ۲۹۸.

۵. قصه ساریان امام و جنایت او نسبت به بدن مطهر آن حضرت علیه السلام در شب یازدهم محرم.<sup>۱</sup>

## ۶. الدَّمْعَةُ السَّاكِبَةُ

محمدباقر بهبهانی (۱۲۸۵ق) نویسنده این کتاب است. وی زندگانی ائمه علیهم السلام را در چند جلد نگاشته است که دو جلد آن (جزء چهارم و پنجم) در چهارده فصل، به امام حسین علیه السلام و عاشورا اختصاص دارد. او از شاگردان و مریدان فاضل دربندی بوده و در این کتاب با تعبیر «قال الفاضل» از او نقل کرده است.

واعظ تبریزی خیابانی، از این نویسنده ستایش کرده و به نقل از شیخ محمود عراقی در کتاب *دار السلام فی من فاز بسلام الامام* درباره او گفته است: «ذکر مصائب می‌نمود؛ به طوری که در آن عصر و بلد (نجف) متعارف بود. از کتاب‌های مقتل فارسی مثل *روضه الشهداء* و *مُحَرِّقُ الْقُلُوبِ*<sup>۲</sup> و مانند اینها کتابی به دست می‌گرفت و می‌خواند و چون نیت خالص بود، تأثیری تمام می‌نمود».<sup>۳</sup>

بهبهانی، در نقل گزارش عاشورا، از کتاب *منتخب طُرُحِی* بسیار بهره برده است. منابع دیگر او عبارت‌اند از: *بحار الانوار*، *عوامل العلوم*، *تَظَلُّمُ الزَّهْرَاءِ*، *مسند البتول*، *تذکار الحزین*، *جامع الأخبار*، *نور العین*، *مهیج الاحزان*، *معدن البکاء* او *المصائب*، *مقتل منسوب* به *ابومخنف* و *تفسیر منسوب* به *امام عسکری* علیه السلام.

۱. همان، ج ۳، ص ۱۵۷-۱۶۲.

۲. *مُحَرِّقُ الْقُلُوبِ* تألیف مرحوم ملامهدی نراقی (۱۲۰۹ یا ۱۲۱۱ق)، پدر ملاحمد نراقی مؤلف *معراج السعادة* (در اخلاق اسلامی) است. مرحوم ملامهدی نراقی در عصر خود از علمای بزرگ و طراز اول شیعه در ایران بوده و آثار علمی متعددی دارد. فرزندش ملاحمد نیز در علم و فضل و وارستگی راه پدر را رفته است. در سال ۱۳۸۱ شمسی نکوداشتی برای این دو فاضل نراقی در حوزه علمیه قم برگزار گردید و تعدادی از آثار آنها احیا و تجدید چاپ شد. برخلاف سایر آثار مرحوم ملامهدی، *مُحَرِّقُ الْقُلُوبِ* در مقتل، از دقت علمی برخوردار نیست و شامل مطالبی بی‌اساس و ضعیف و نپذیرفتنی می‌باشد؛ چنان‌که هدف انتقاد مرحوم محدث نوری قرار گرفته است (محدث نوری، *لؤلؤ و مرجان*، ص ۱۶۳-۱۶۴). این کتاب، به زبان فارسی و مفصل است و دارای دو مقدمه و بیست مجلس می‌باشد.

۳. ملاعلی واعظ خیابانی تبریزی، *وقایع الایام فی تمه محرم الحرام*، تحقیق محمد الوائساز خوبی، ج ۲، ص ۴۸۵.

### برخی از نمونه‌ها

۱. سخنان امام حسین (ع) پس از شهادت حضرت عباس و طلب آب برای طفل شیرخوار، و اجابت حضرت علی اکبر برای آوردن آب؛ درحالی که مسلم است علی اکبر پیش از حضرت عباس شهید شده بود؛<sup>۱</sup>

۲. نقل گفت‌وگوی امام حسین (ع) با سکینه درباره شهادت حضرت علی اکبر و امر کردن سکینه به صبر و انتساب همه اینها به آثار شیخ مفید؛<sup>۲</sup> درحالی که در آثار شیخ مفید چنین مطلبی نیست؛

۳. باقی ماندن جنازه حضرت عباس در محل شهادتش به علت کثرت جراحات پیکر او، تا جایی که امام حسین (ع) نتوانست او را به محل جنازه‌های شهدای دیگر ببرد.<sup>۳</sup> درحالی که چنین مطلبی در هیچ‌یک از منابع معتبر نیامده است.

### ۷. ناسخ التواریخ

کتاب *ناسخ التواریخ* یک دوره تاریخ جهان از حضرت آدم تا عصر مؤلف است که محمدتقی سپهر (۱۲۱۶-۱۲۹۷ق) آن را نگاشته است. او به دستور محمدشاه قاجار (سومین شاه سلسله قاجار) و با حمایت حاج میرزا آقاسی (صدر اعظم محمدشاه) به نگارش تاریخ مفصل جهان همت گماشت. او این کار مهم را در سال ۱۲۵۸ قمری در اواسط سلطنت محمدشاه آغاز کرد و تألیف دو جلد اول آن به قطع رحلی تا سال ۱۲۶۳ قمری طول کشید. کتاب *ناسخ التواریخ* در چهار دوره تنظیم یافته است:

دوره اول: از هبوط آدم (ع) تا هجرت پیامبر اسلام (ص) (دو جلد): جلد اول از هبوط تا ولادت حضرت عیسی، و جلد دوم از ولادت حضرت عیسی تا هجرت پیامبر اسلام؛

۱. محمدباقر بهبهانی، *الدفعه الساکبه*، تصحیح حسین اعلمی، ج ۴، ص ۳۲۷.

۲. همان، ص ۳۳۲.

۳. همان، ص ۳۲۴.

دوره دوم: از هجرت رسول خدا به بعد (۶ جلد):

جلد اول: تاریخ و سیره پیامبر از سال اول هجرت تا سال یازدهم؛

جلد دوم: تاریخ خلفا مشتمل بر شرح خلافت ابوبکر و عمر و عثمان و شرح حال صحابه؛

جلد سوم: شرح حال حضرت علی علیه السلام؛

جلد چهارم: شرح حال حضرت فاطمه علیها السلام؛

جلد پنجم: شرح حال امام مجتبی علیه السلام؛

جلد ششم: شرح حال امام حسین علیه السلام؛

دوره سوم: که به دستور ناصرالدین شاه به تألیف آن پرداخت، شامل تاریخ قاجار

است (سه جلد).

دوره چهارم: تاریخ زندگانی ائمه اطهار علیهم السلام. هر چند محمدتقی سپهر قصد داشت

برای هر کدام از امامان معصوم علیهم السلام کتاب مستقلی بنویسد، اجل به او مهلت نداد. پس از

او یکی از دو فرزندش به نام عباسقلی خان که او را سپهر ثانی می خواندند، به تکمیل

کار پدر پرداخت و در عصر مظفرالدین شاه (۱۳۱۴-۱۳۲۴ق) کتاب های زیر را به عنوان

دوره چهارم *ناسخ* تألیف کرد:

- *ناسخ التواریخ*، طراز المذهب در شرح حال حضرت زینب علیها السلام؛

- *ناسخ التواریخ*، تاریخ زندگانی امام زین العابدین علیه السلام؛

- *ناسخ التواریخ*، تاریخ زندگانی امام موسی کاظم علیه السلام (سه جلد).

پس می توان گفت که *ناسخ التواریخ* در چاپ اول، شانزده جلد به قطع بزرگ رحلی بود

که یازده جلد آن را محمدتقی سپهر نوشته بود و پنج جلد آن را پسرش عباسقلی خان تألیف

کرد.<sup>۱</sup> محل بحث ما در اینجا، جلد مربوط به زندگانی و شهادت امام حسین علیه السلام است.

۱. برگرفته از: میرزا محمدتقی سپهر کاشانی، *ناسخ التواریخ*، امام حسین علیه السلام، باز نویسی و تهذیب و تکمیل محمد مهدی اشتهاردی، ص ۲۸-۳۱، مقدمه؛ آقابزرگ تهرانی، الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۲۴، ص ۶-۷. برای آگاهی بیشتر درباره شرح حال سپهر و کتاب *ناسخ التواریخ* رجوع شود به: یحیی آرین پور، *از صبا تا نیما*، ج ۱، ص ۱۸۹-۱۹۱.

### برخی از نمونه‌ها

۱. گزارش پراکنده شدن سپاه امام حسین (ع) در شب عاشورا و ماندن تنها خویشاوندان و خاصان حضرت؛<sup>۱</sup> درحالی که چنین ادعایی با هیچ‌یک از مستندات تاریخی، سازگار نیست؛
۲. گزارش افسانه‌ای طریم‌اح بن عدی از بازگشت سر امام (ع) به تن و دیدن پیغمبر در قتلگاه و...؛<sup>۲</sup> باینکه طریم‌اح در کربلا حضور نداشت و تنها در میانه راه با امام دیداری داشت و پیش از آنکه خود را به کربلا برساند، خبر شهادت امام را شنید و برگشت؛
۳. قصه ساریان امام و جنایت او که پیش‌تر از بعضی مقاتل تحریف‌گستر دیگر نیز نقل شد.<sup>۳</sup>

### ۸. تذکرة الشهداء

مؤلف این کتاب، آیت‌الله ملاحیب‌الله شریف کاشانی<sup>۴</sup> (۱۳۴۰ق) از علمای برجسته عهد قاجار است که تألیفات بسیاری در علوم مختلف دارد که یکی از آنها، کتاب مفصل *تذکرة الشهداء* در تاریخ عاشورا است. آثار علمی به‌جامانده از مرحوم آیت‌الله شریف کاشانی، که در سال‌های اخیر تعدادی از آنها با همت بعضی از بازماندگانش احیا و تجدید چاپ شده، بیانگر رتبه بالای علمی او است. برخلاف سایر آثار علمی آیت‌الله شریف کاشانی که نوعاً از دقت و عمق علمی برخوردارند، *تذکرة الشهداء* دارای برخی گزارش‌های ضعیف و مخدوش است. چنان‌که پیش‌تر در معرفی منتخب طریم‌احی گفته شد، گویا علت عدم دقت برخی از بزرگان علمی در نقل اخبار مربوط به مقتل، تسامح آنان در این مقوله بوده که مثل سایر علوم و مقوله‌ها، آن را درخور دقت و بررسی

۱. میرزا محمدتقی سپهر کاشانی، همان، ج ۶، ص ۲۳۷.

۲. همان، ص ۲۹۹.

۳. همان، ص ۴۳۴-۴۳۵.

۴. درباره شخصیت و آثار وی، ر.ک: عبدالله موحدی، ملاحیب‌الله شریف کاشانی فقیه فرزانه، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۶ش.

علمی نمی‌دانستند. بر اساس گفته مؤلف، او این کتاب را در سال ۱۳۰۶ قمری، یعنی در ۴۴ سالگی، برای مرثیه‌خوانان، مداحان و توده مردم نگاشته است.<sup>۱</sup>

### برخی از نمونه‌ها

۱. حضور چهارصد نفر از مفتی‌هایی که فتوا به قتل امام حسین علیه السلام داده بودند در کربلا؛ از جمله ظفر بن ملجم، و انداختن عصا به سوی امام علیه السلام به جای استفاده از نیزه و شمشیر؛<sup>۲</sup>

۲. نشان دادن سپر خونین حضرت عباس به مادرش ام‌البنین توسط حضرت زینب، و بی‌هوش شدن وی در مدینه؛<sup>۳</sup>

۳. درخواست سکینه از پدرش امام حسین علیه السلام هنگام وداع، که از اسب پیاده شود و او را همانند یتیمان نوازش کند که حضرت پذیرفت و او را در میان خیمه‌گاه و میدان در آغوش نشانید و نوازش کرد؛<sup>۴</sup> در حالی که این داستان در هیچ‌یک از منابع قدیمی نیامده است؛

۴. دادن یک رشته مروارید از سوی امام حسین علیه السلام به یکی از لشکریان دشمن، به این سبب که هنگام بیرون آمدنش از خانه، دختر آن دشمن به او گفته بود که از این سفر برایش سوغات بیاورد؛<sup>۵</sup>

۵. خودداری ذوالجناح از راه رفتن، هنگام سوار شدن امام بر آن، و حرکت با این شرط که حضرت در قیامت بر او سوار شده، امت گناهکار را شفاعت کند؛<sup>۶</sup>

۱. ملاحیب‌الله شریف کاشانی، *تذکره الشهداء*، ص ۴۵۳.

۲. همان، ص ۲۷۹-۲۸۰.

۳. همان، ص ۴۴۳.

۴. همان، ص ۳۱۱.

۵. همان، ص ۳۲۵.

۶. همان، ص ۳۱۲.

۶. پاره کردن بند قنطاق توسط طفل شیرخوار و خود را از گهواره به زمین انداختن، هنگام شنیدن صدای یاری خواستن امام حسین (ع).<sup>۱</sup>  
هیچ‌یک از این موارد، مستند تاریخی ندارد.

### ۹. معالی السبطين فی احوال السبطين الامامین الحسن والحسين (ع)

محمد مهدی حائری مازندرانی (۱۳۰۰-۱۳۸۵ق) مؤلف کتاب معالی السبطين فی احوال الحسن والحسين (ع)، هرچند این کتاب را در شرح حال امام حسن (ع) و امام حسین (ع) نگاشته، بیشتر آن را به زندگی امام حسین اختصاص داده است. او در نگارش این اثر، از منابع ضعیف و غیرقابل اعتماد، از جمله روضة الشهداء، منتخب طریحی، مقتل الحسين (ع) منسوب به ابو مخنف، مدینه المعجز، ناسخ التواریخ، اسرار الشهادات، تطلم الزهراء و... بهره برده و ناگزیر تحریفات بسیاری در نگاشته او راه یافته است.

### برخی از نمونه‌ها

۱. نسبت دادن سخن «لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیاء...» به حضرت زینب هنگام روبه‌رو شدن با جنازه حضرت علی اکبر؛<sup>۲</sup>

۲. حضور لیلا در کربلا و خارج شدن وی از خیمه با پا و سر برهنه هنگام شهادت علی اکبر؛<sup>۳</sup> در صورتی که هیچ سند تاریخی قدیمی درباره حضور او در کربلا وجود ندارد؛

۳. اینکه شمر سر امام (ع) را از قفا برید؛ چون حضرت به شمر گفت که شمشیر جای

۱. همان، ص ۲۲۰.

۲. محمد مهدی حائری مازندرانی، معالی السبطين فی احوال السبطين الامامین الحسن والحسين، ج ۱، ص ۲۵۲.

۳. همان، ص ۲۵۵.



بوسیدن پیامبر را نخواهد برید، و چون شمر هر رگ و استخوانی را از سر حضرت قطع می‌کرد، امام می‌گفت: «واجده، و ابالقاسماه...»<sup>۱</sup>

۴. قصه ساریان امام و جنایت او نسبت به بدن مطهر حضرت در شب یازدهم محرم.<sup>۲</sup>

#### ۱۰. نور العین فی مشهد الحسین

این کتاب منسوب به ابراهیم بن محمد بن ابراهیم بن مهران شافعی اشعری، معروف به ابواسحاق اسفراینی (۴۱۷ یا ۴۱۸ق) است. این اثر بدون فصل‌بندی و عنوان‌بندی است. نویسنده برای گزارش‌های خود سند ارائه نکرده و تنها هر گزارش را با تعبیر «قال الراوی» آغاز کرده است. از این رو سبک نگارشی آن شبیه داستان و عامه‌پسند است. برخی از محققان بر این باورند که کتاب یادشده، ساختگی و منسوب به اسفراینی است؛ چراکه اسلوب نگارش آن با نوشته‌های قرن چهارم، سازگاری ندارد.<sup>۳</sup> در تأیید این سخن، اضافه می‌کنیم که در متن کتاب عبارتی درباره محل دفن سر امام حسین علیه السلام وجود دارد که گمان متأخر بودن این اثر را به یقین تبدیل می‌کند و آن عبارت این است: «وروی عن طائفة الفاطمية الذی (الذین) حکموا مصر، ان الرأس وصلت اليهم ودفنوها فی مشهد (المشهد) المشهور». <sup>۴</sup> بر اساس

۱. همان، ج ۲، ص ۲۴.

۲. همان، ص ۳۵-۳۶.

۳. سیدعبدالعزیز طباطبایی، *اهل البيت فی المكتبة العربية*، ص ۶۵۵، ش ۸۳۹ در تأیید سخن فوق باید گفت که منابع متقدم که به شرح حال اسفراینی پرداخته‌اند، در فهرست آثار او، از چنین اثری یاد نکرده‌اند (ابن عساکر، *تبيين كذب المفتري*، تحقیق احمد حجازی السقا، ص ۲۴۰-۲۴۱؛ ابن خلکان، *وفیات الأعیان وأنباء أبناء الزمان*، تحقیق احسان عباس، ج ۱، ص ۲۸؛ عبدالوهاب بن علی شیکو، *طبقات الشافعية الكبرى*، تحقیق عبدالفتاح محمد حلو و محمود محمد طناحی، ج ۴، ص ۲۵۷؛ ذهبی، *سیر أعلام النبلاء*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۱۱، ص ۱۸۵-۱۸۷؛ ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۱۲، ص ۳۰). اسماعیل پاشا نخستین کسی است که به نقل از *وفیات الاعیان* این کتاب را به اسفراینی نسبت داده است (پاشا بغدادی، *هدیه العارفين*، ج ۱، ص ۸). با مراجعه به کتاب *وفیات*، مسلم شد چنین چیزی در آن وجود ندارد. پس از اسماعیل پاشا، یوسف البیان سرکیس (یوسف البیان سرکیس، *معجم المطبوعات العربية والمعریة*، ج ۱، ص ۴۳۶) و آقابزرگ تهرانی (آقابزرگ تهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۱۷، ص ۷۲-۷۳)، این کتاب را به اسفراینی نسبت داده‌اند که به نظر می‌رسد مستند آنان تنها گفته اسماعیل پاشا باشد.

۴. ابواسحاق اسفراینی، *نور العین فی مشهد الحسین*، ص ۹۹.

گزارش مورخان تاریخ فاطمیان، انتقال سر از عسقلان به مصر و دفن آن در قاهره مصر و ساختن بنای باشکوه بر آن، پس از سال ۵۴۸ بوده است؛<sup>۱</sup> یعنی ۱۳۰ سال پس از مرگ اسفرائینی! گزارش شده است که طلائع بن رزّیک، وزیر شیعی خلیفه فاطمی، فائز بالله، پس از انتقال سر به قاهره در سال ۵۴۹، بنای باشکوهی بر آن ساخت.<sup>۲</sup>

اما درباره اعتبار و ارزش گزارش‌های این کتاب، باید گفت: بسیاری از گزارش‌ها و مطالب آن ضعیف، جعلی و سخیف است و نزد محققان، هیچ اعتباری ندارد؛ چنان‌که شهید قاضی طباطبایی این کتاب را «از کتب بسیار ضعیف و غیر قابل اعتماد»<sup>۳</sup> و «مجموع و ضعیف و مجهول المؤلف»<sup>۴</sup> دانسته و بر این باور است که «مقتل اسفرائینی پر از جعلیات و نقلیات قصه‌سرایان است».<sup>۵</sup>

نکته آخر آنکه اگر در انتساب این کتاب به اسفرائینی تردید نکنیم، باید دانست که او یک سنی اشعری مسلک، و به اعتقاد صاحب‌بن‌عبّاد، یک آتش سوزنده بوده است.<sup>۶</sup> از این رو نمی‌توان به مطالب این کتاب اعتماد کرد.

### برخی از نمونه‌ها

۱. آمدن گروهی از فرشتگان و نیز جنیان مؤمن نزد امام حسین (ع) برای یاری، هنگام خروج حضرت از مدینه و پذیرفتن امام، که هیچ مستند تاریخی ندارد؛<sup>۷</sup>

۱. شهاب‌الدین احمد نویری، *نَهَائَةُ الْإِرْبَابِ فِي فَنُونِ الْأَدَبِ*، ج ۲۰، ص ۳۰۰.
۲. عبدالحسین احمد امینی، *الْمَدِيرُ*، ج ۴، ص ۳۴۹. البته دفن سر مطهر امام حسین (ع) در مصر، یکی از اقوال غیر قابل اعتماد در این باره است که در جلد دوم این کتاب، این اقوال، نقل و بررسی خواهد شد.
۳. قاضی طباطبایی، *تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهدا*، ص ۶۰.
۴. همان، ص ۲۲۱.
۵. همان، ص ۶۴۰.
۶. ابن عساکر، *تَبْيِيْنُ كَذِبِ الْمُفْتَرِي*، تحقیق احمد حجازی السقاء، ص ۲۴۱؛ عبد الوهاب بن علی شبکی، *طبقات الشافعية الكبرى*، تحقیق عبدالفتاح محمد حلو و محمود محمد طناسی، ج ۴، ص ۲۵۷؛ ذهبی، *سِيَرُ أَعْْلَامِ الْأَنْبِيَاءِ*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۱۱، ص ۱۸۶؛ شیخ عباس قمی، *الکُنَى وَالْألقاب*، مقدمه محمد هادی امینی، ج ۲، ص ۲۶.
۷. ابواسحاق اسفرائینی، *نور العین فی مشهد الحسین (ع)*، ص ۲۶-۲۵.

۲. گزارش‌های نادرست و محرّف از جریان قیام مسلم در کوفه، از جمله عدم اقدام مسلم به ترور ابن‌زیاد در خانه هانی (پس از پیشنهاد این امر توسط هانی) به این علت که یک منادی، او را از این کار بازداشته است<sup>۱</sup> و کشته شدن ۱۱۰۰ نفر از سپاه ۱۸۰۰ نفری ابن‌زیاد توسط مسلم در درگیری کوفه پیش از دستگیری مسلم<sup>۲</sup>؛
۳. کشته شدن ۱۶۰۰ نفر به دست امام حسین علیه السلام در روز عاشورا.<sup>۳</sup>

### زبان حال و تحریف

در تعریف زبان حال گفته‌اند: بیان حال و چگونگی شخص و دیگر موجودات از حیوانات و نباتات و جمادات است که اگر زبان داشتند یا می‌خواستند به زبان گفتار بگویند، همان را می‌گفتند که بیان شده است.<sup>۴</sup>

سخن گفتن به‌جای موجودات، به‌ویژه حیوانات و اشیا، سابقه دیرینه‌ای دارد؛ اما بر اساس گفته برخی از محققان معاصر، کاربرد اصطلاح «زبان حال» از قرن پنجم هجری رایج شده است. نخستین اندیشمندی که در آثارش این اصطلاح را به کار برده است و سعی کرده آن را تعریف کند و توضیح دهد، ابوحامد غزالی (۴۵۰-۵۰۵ ق) است.<sup>۵</sup> سبب توجه غزالی به این اصطلاح، بهره‌گیری از آن در تفسیر یا تأویل برخی از آیات قرآن است که در آنها سخن گفتن و شنیدن، به موجودات بی‌زبان و ماورای طبیعی نسبت داده شده است.<sup>۶</sup> اما به‌درستی معلوم نیست گزارش و بیان واقعه عاشورا در قالب زبان حال، از چه زمانی آغاز شده است؛ هرچند مسلم است که در چند قرن اخیر، رواج و شیوع بسیاری یافته است.

۱. همان، ص ۳۳.

۲. ر.ک: همان، ص ۳۷-۴۰.

۳. همان، ص ۶۷.

۴. در این باره ر.ک: نصرالله پورجوادی، «زبان حال در ادبیات فارسی»، فصلنامه نشر دانش، سال هفدهم، ش ۹۳، ص ۲۶؛ محمدصادق مزینانی، «روایت عاشورا و [معیارهای] روایی زبان حال»، نگاه حوزه، ش ۲۶۹، ص ۱۲.

۵. نصرالله پورجوادی، همان.

۶. همان.

بر این اساس، آنچه بایستی مورد توجه قرار گیرد، آن است که نباید گزارش‌های ضعیف و غیرمعتبر و موهن - که گاهی به «زبان مقال» و یا «زبان گفتار» بیان می‌شوند - با زبان حال یکی دانسته شود. اگر زبان حال در قالب شعر، قصه، ادبیات و هنرهای نمایشی و مواردی از این قبیل ارائه شود، به شرط آنکه ویژگی‌های ذیل را دارا باشد، تحریف و کذب محسوب نمی‌شود، و از این رو نه تنها مردود و مطرود نیست، بلکه ارزشمند هم هست؛ چراکه می‌تواند نقش بسیاری در رساندن پیام عاشورا و تأثیرگذاری خاصی در باورهای مخاطبان نسبت به واقعه عاشورا داشته باشد. معلوم است که زبان حال یکی از سبک‌های گزارشگری است. گرچه «زبان حال» مانند «زبان قال» صدق و کذب‌بردار نیست، اما باید با حال واقعی مطابقت داشته باشد، وگرنه نوعی تحریف واقعیت، و نادرست خواهد بود و ممکن است مایه وهن یا غلو شود. از این رو می‌توان گفت هر زبان حالی سزاوار نقل نیست، مگر آنکه ویژگی‌ها و شروط زیر را داشته باشد:

۱. همسو و همگون با سخنان و نامه‌های امام حسین علیه السلام و یاران و خاندانش باشد و در یک کلام، در تضاد با سیره و سنت و اهداف آن حضرت نباشد؛

۲. موافق و سازگار با شأن و منزلت امام حسین علیه السلام و دیگر اهل بیت باشد؛<sup>۱</sup>

۳. نبایستی با گزارش‌های معتبر تاریخی درباره عاشورا از یک سو، و مبانی و باورهای متقن و محکم کلامی و اعتقادی شیعه از سوی دیگر، در تهافت و تضاد باشد؛

۴. گوینده تصریح کند یا بیانی ایراد کند که مشعر به زبان حال باشد تا شنونده، آن را با زبان قال اشتباه نکند.

### بازشناسی، نقد و بررسی مهم‌ترین مقتل‌های قرن چهاردهم

در صد سال اخیر نیز مقتل‌نویسی همچنان کانون توجه مورخان و نویسندگان مسلمان،

۱. برای آگاهی بیشتر درباره زبان حال در تاریخ عاشورا، ر.ک: محمدصادق مزینانی، همان؛ و نیز درباره مقوله زبان حال در ادبیات فارسی، ر.ک: نصرالله پورجوادی، همان، ص ۲۵-۴۲.

به ویژه ایرانیان، بوده است. البته ویژگی برجسته نگاشته‌های این عصر، آن است که در کنار برداشت تراژیک و عاطفی و احساسی که هم میراث نگاشته‌های گذشته است و هم مقتضای این واقعه بزرگ، برداشت سیاسی از حرکت امام علیه السلام و توجه به بُعد ظلم‌ستیزی واقعه عاشورا، نیز محل تأکید گروهی از نویسندگان و مورخان تاریخ عاشورا قرار گرفته که یکی از مهم‌ترین عوامل این اقبال، درگیر شدن شیعیان با سیاست و در نتیجه، مبارزه و ظلم‌ستیزی آنان با حاکمان وقت بوده است.

به تعبیر دیگر، در این قرن نگاشته‌های مربوط به این واقعه، متأثر از شرایط و مقتضیات حاکم، به ویژه جنبش عدالت‌خواهی و مشروطه‌طلبی - که روح بیداری و آزادمنشی را در ایرانیان دمید - برداشت سیاسی از واقعه عاشورا را رقم زد و این برداشت، به ویژه در محافل مذهبی تجددخواه و نوگرا، جایگاه خاصی یافت و از آن زمان تاکنون، این برداشت با برداشت تراژیک یا حزن‌برانگیز و عاطفی - احساسی از این حادثه، دو قرائت مهم از حادثه عاشورا به حساب می‌آیند.

به هر تقدیر، در قرن چهاردهم چند اثر مهم درباره تاریخ قیام عاشورا و مقتل سیدالشهدا علیه السلام، نوشته شده است که به سبب اهمیت آنها و توجه اهل منبر و وعظ به آنها، به معرفی و نقد و بررسی اجمالی آنها پرداخته می‌شود:

#### ۱. نفس المهموم فی مصیبة سیدنا الحسین المظلوم علیه السلام

حاج شیخ عباس قمی (۱۳۵۹ق / ۱۳۱۹ش) این کتاب را به زبان عربی، نگاشته است. وی در این کتاب - بنا بر گفته خود - کوشیده است تا بر اساس کتاب‌های معتبر گذشتگان، کتابی معتبر بنگارد.<sup>۱</sup> بیشتر مطالب این اثر، نقل قول‌هاست و مباحث تحلیلی و نقد و بررسی در آن، چندان به چشم نمی‌خورد. این کتاب دارای یک مقدمه، پنج باب - که هر

۱. چنان که خود گفته است: جَمَعْتُ مِنَ الْكُتُبِ الْمَعْتَبَرَةِ الَّتِي عَلَيْهَا الْاِعْتِمَادُ وَالرُّكُونُ وَالِاسْتِثْنَاءُ (شیخ عباس قمی، نفس المهموم، تحقیق رضا استادی، ص ۴).

باب دارای فصل‌های متعدد است - و یک خاتمه است. مقدمه کتاب، کوتاه و درباره ولادت امام حسین (ع) است.

باب نخست درباره مناقب امام حسین (ع)، پاداش گریستن بر او، لعن کشندگان او و اخباری درباره شهادت اوست.

باب دوم، که مفصل‌ترین باب کتاب است، درباره قیام آن حضرت و شهادت او و یاران و خاندانش است و در آن، وقایع روز تاسوعا و عاشورا با تفصیل بیشتر بیان شده است.

باب سوم درباره حوادث پس از شهادت آن حضرت است؛ مانند ربودن جامه شهدا، غارت خیمه‌ها، دفن اجساد شهدا، ورود اهل بیت (ع) به کوفه، خطبه حضرت زینب در این شهر، و فرستادن سرهای شهدا به شام.

باب چهارم درباره حوادث خارق‌العاده‌ای است که پس از شهادت حضرت، روی داده است؛ همانند گریستن آسمان و زمین و مردم و فرشتگان در عزای حضرت و اشعاری که در سوگ وی سروده شده است.

باب پنجم به فرزندان و همسران امام و پاداش زیارت او و تعرض و ستم خلفا به قبر حضرت، اختصاص یافته است.

خاتمه درباره شرح حال توابین، قیام مختار و کشتن کشندگان امام حسین (ع) به دست وی و مرگ یزید است. مؤلف، این کتاب را در بیستم جمادی‌الثانی ۱۳۳۵ قمری (سالروز ولادت حضرت زهرا (ع)) به پایان رسانده است.<sup>۱</sup>

به پیوست *نفس المهموم*، کتاب *نفثة المصدور فیما یتجدد به حزن یوم العاشور* از همین مؤلف است که در آن بیشتر به مناقب امام حسین (ع) و یارانش پرداخته شده است. خاتمه این کتاب، اندرزهایی است که مؤلف به پیروی از استادش، محدث نوری در

کتاب *لؤلؤ و مرجان*، به اهل منبر و تعزیه‌خوانان داده است. تاریخ پایان نگارش کتاب، یازدهم ذی‌قعدة ۱۳۴۲ قمری (سالروز ولادت امام رضا علیه السلام) می‌باشد.<sup>۱</sup>

با وجود آنکه محدث قمی کوشش بسیار کرده است که اخبار و گزارش‌های غیرمعتبر و ضعیف را در این کتاب نیاورد، برخی از آنها به این کتاب نیز راه یافته است. برای نمونه، گزارش چگونگی به میدان رفتن و نبرد حضرت عباس،<sup>۲</sup> گزارش وداع امام علیه السلام با زنان اهل بیت علیهم السلام،<sup>۳</sup> جریان رفتن امام حسین علیه السلام با اسبش کنار شریعة فرات و تعارف کردن آب به یکدیگر،<sup>۴</sup> گزارش وداع دوم امام علیه السلام،<sup>۵</sup> نقل گزارش ابن‌شهر آشوب درباره کشته شدن ۱۹۵۰ نفر به دست امام علیه السلام و جریان مسلم جصاص (گچ‌کار) و نان و خرما دادن کوفیان به کودکان اهل بیت علیهم السلام،<sup>۶</sup> از گزارش‌های ضعیف و نامعتبر این کتاب، به حساب می‌آید.

*نفس المهموم*، در دهه‌های اخیر، با مقدمه محقق محترم سیداحمد حسینی و تحقیق آیت‌الله رضا استادی، چاپ شده است. همچنین این اثر به فارسی ترجمه شده است. نخستین ترجمه آن با حواشی و تعلیقات ارزشمند، به خامه آیت‌الله ابوالحسن شعرانی با عنوان *دمع السجوم: ترجمه نفس المهموم* چاپ شده است. ترجمه دیگر این کتاب و نیز کتاب *نفثة المصدور*، به قلم آیت‌الله محمدباقر کمره‌ای با نام *رموز الشهادة: ترجمه کامل نفس المهموم و نفثة المصدور*، چاپ شده است. افزون بر این، ترجمه اخیر با عنوان «در کربلا چه گذشت» نیز عرضه شده است.

۱. همو، *نفس المهموم و نفثة المصدور*، ترجمه محمدباقر کمره‌ای، ص ۶۹۲.

۲. همو، *نفس المهموم*، تحقیق رضا استادی، ص ۳۳۶-۳۳۷.

۳. همان، ص ۳۴۶.

۴. همان، ص ۳۵۵.

۵. همان.

۶. همان، ص ۳۵۴.

۷. همان، ص ۳۹۹-۴۰۱.

## ۲. منتهی الآمال فی تواریخ النبی والآل

حاج شیخ عباس قمی (۱۳۵۹ق / ۱۳۱۹ش) این کتاب دوجلدی را درباره فضایل و مناقب و حوادث دوران زندگانی چهارده معصوم در چهارده باب تدوین کرده است که هر باب، اختصاص به یک معصوم دارد. جلد نخست آن، از زندگی پیامبر ﷺ تا زندگی امام حسین ﷺ و جلد دوم از زندگی امام سجاد ﷺ تا امام دوازدهم ﷺ را شامل می‌شود.

باب پنجم که مربوط به امام حسین ﷺ است، نسبت به باب‌های دیگر، حجیم‌تر است و حدود یک پنجم کتاب را دربرمی‌گیرد. این باب دارای چهار مقصد و یک خاتمه است و هر مقصد دارای چندین فصل است. مقصد اول که چهار فصل است، درباره ولادت آن حضرت و برخی از مناقب وی و برخی از اخبار درباره ثواب گریستن بر حضرت و اخباری درباره شهادت وی است. مقصد دوم که دارای هفت فصل است، به قیام آن حضرت از آغاز تا ورود به کربلا و شهادت مسلم بن عقیل و دو کودکش پرداخته است. مقصد سوم که پنج فصل است، از ورود امام حسین ﷺ به کربلا تا شهادتش است. مقصد چهارم که دارای دوازده فصل است، به وقایع پس از شهادت امام ﷺ و بردن اسرا به شام و کوفه و خطبه‌های امام سجاد ﷺ و حضرت زینب و دیگران تا بازگشت اهل بیت ﷺ به مدینه و نیز برخی از مرثی‌ها درباره آن حضرت و نیز معرفی فرزندان امام ﷺ پرداخته است. خاتمه درباره مطالبی از قبیل اهمیت برپایی مجالس عزاداری و انتقاد از وضعیت روضه‌خوانی و عزاداری و چنان‌که در *نفس المهموم* نیز نگاشته است، پند و اندرزهایی به اهل منبر و ذاکران مصائب امام حسین ﷺ است. تاریخ پایان نگارش کتاب، شب ۲۳ رمضان سال ۱۳۵۰ قمری است.<sup>۱</sup>

با وجود آنکه این اثر، پس از *نفس المهموم* و در دهه آخر زندگی مؤلف نوشته شده و حاصل آخرین مطالعات، تأملات و بررسی‌های وی است، بخش مربوط به امام حسین ﷺ و گزارش قیام عاشورا - که مورد بررسی این نگاشته است - از نقل

۱. شیخ عباس قمی، *منتهی الآمال*، تحقیق ناصر باقری بیدهندی، ج ۳، ص ۲۱۴۸.



گزارش های ضعیف، مصون نمانده است. از این رو برخی از گزارش ها همانند گزارش چگونگی به میدان رفتن و نبرد حضرت عباس<sup>۱</sup>، گزارش وداع امام<sup>۲</sup> با زنان اهل بیت<sup>۳</sup>، جریان رفتن امام حسین<sup>۴</sup> با اسبش کنار شریعه فرات و تعارف کردن آب به یکدیگر،<sup>۵</sup> گزارش وداع دوم امام<sup>۶</sup>، نقل گزارش ابن شهر آشوب درباره کشته شدن ۱۹۵۰ نفر به دست امام<sup>۷</sup> و جریان مسلم جصاص<sup>۸</sup>، از منقولات ضعیف و غیر معتبر این کتاب هستند.

با این وجود، این اثر از آثار کم نظیر و ارزشمند در روایت تاریخ عاشورا است. از این رو از این نگاشته، استقبال بسیار شده و تاکنون چاپ های متعدد و گوناگونی از آن به بازار عرضه شده است. در سال های اخیر، یک چاپ سه جلدی با تصحیح و تحقیق آقای ناصر باقری بیدهندی، منتشر شده که بهترین چاپ است. همچنین این کتاب تاکنون دو بار به عربی ترجمه شده است؛ ترجمه نخست آن را نویسنده سوری دکتر نادر التقی، و ترجمه دوم را سید هاشم میلانی انجام داده اند.

### ۳. مقتل الحسین

سید عبدالرزاق موسوی مرقم (۱۳۹۱ق) از دیگر مقتل نویسان قرن چهاردهم می باشد که کتاب *مقتل الحسین* را به زبان عربی در چهار بخش نگاشته است. از جمله مباحث بخش اول - که تنها بخش تحلیلی کتاب است - می توان به این موارد اشاره کرد: لعن بر یزید، علم امام حسین<sup>۹</sup> به شهادت خود و عدم منافات آن با آیه تَهْلُکَه، پیروز شدن

۱. همان، ج ۲، ص ۸۸۲-۸۸۵.

۲. همان، ص ۸۸۷-۸۸۸.

۳. همان، ص ۸۹۸-۸۹۹.

۴. همان، ص ۸۹۹-۹۰۰. این گزارش برگرفته از گزارش مجلسی است. مقایسه شود با: محمدباقر مجلسی، *جلاء العیون*، ص ۳۷۴ و نیز مقایسه شود با: واعظ کاشفی، *روضه الشهداء*، ص ۴۳۳.

۵. همان، ص ۸۹۷.

۶. همان، ص ۹۳۶-۹۳۸. البته نویسنده در پایان، درستی این نقل را نپذیرفته است.

آن حضرت، بقای شریعت به وجود او، گریه بر او و سجده بر تربت وی، علت آنکه حضرت، زنان و فرزندان را همراه خود به کربلا برد.

در بخش دوم به حوادثی از جمله مرگ معاویه و بیعت خواهی یزید از امام حسین (ع)، خروج آن حضرت از مدینه و اقامت در مکه، اعزام مسلم به کوفه و قیام وی، خروج آن حضرت از مکه و حرکت به سوی کوفه و منازل و حوادث بین راه تا رسیدن به کربلا و حوادث روزهای اقامت در کربلا و نیز شب عاشورا، پرداخته شده است.

بخش سوم به حوادث روز عاشورا و مبارزه و نبرد اصحاب امام حسین (ع) و بنی هاشم و در نهایت مبارزه و شهادت حضرت و غارت لباس امام (ع) اختصاص داده شده است.

بخش چهارم، به حوادث پس از شهادت امام (ع) اختصاص دارد؛ از جمله برخی از حوادث خارق العاده، غارت خیمه گاه، اسب تاختن بر بدن مطهر امام (ع)، فرستادن سرهای شهدا به کوفه، حرکت اسرا به سوی کوفه، خطبه های اهل بیت (ع) در کوفه، دفن پیکر امام (ع)، اسرا در دارالاماره کوفه تا رفتن اهل بیت (ع) به شام و حوادث بین راه، حوادث شام و دربار یزید تا بازگشت اهل بیت (ع) از شام و حضور آنان در اربعین شهادت حضرت در کربلا و سرانجام بازگشت آنان به مدینه.

باینکه این کتاب از نظر ارائه بحث و ترتیب حوادث، از آثاری است که در چند دهه اخیر، مورد توجه و اعتنای محافل و مجالس وعظ و روضه خوانی قرار گرفته است، ولی مانند بسیاری از آثار دیگر این قرن - هر چند کمتر - از آفت اعتماد به گزارش های ضعیف و نامعتبر مصون نمانده است؛ چنان که گزارش هایی همانند انتساب یک نیایش به امام حسین (ع) در هنگام شهادت،<sup>۱</sup> انتساب تعبیر «الظلیمة الظلیمة، من أُمَّة قَتَلَتْ اِبْنَ بِنْتِ نَبِيهَا» به اسب امام حسین (ع) از زبان امام باقر (ع)،<sup>۲</sup> گزارش فریاد و ناله شیر در کنار

۱. محمدحسین مرقم، مقتل الحسين (ع)، ص ۲۸۳، به نقل از: اسرار الشهادة و ریاض المصائب.

۲. همان، ص ۲۸۳.

بدن مطهر امام<sup>۱</sup> بر روی دست قرار دادن بدن امام<sup>ع</sup> توسط حضرت زینب و نسبت دادن این سخن: «الهی تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ» به حضرت زینب هنگام عبور اسرا از کنار اجساد شهدا<sup>۲</sup> و جریان نان و خرما و گردو دادن کوفیان به کودکان اهل بیت<sup>ع</sup><sup>۳</sup>، از گزارش‌های ضعیف و نامعتبر این اثر است.

این کتاب نخستین بار به کوشش محقق گرانمایه عزیزالله عطاردی با عنوان «چهره خونین حسین سیدالشهدا<sup>ع</sup> یا داستان کربلا» در سال ۱۳۵۱ شمسی به فارسی ترجمه و چاپ شده است و بار دیگر، با عنوان «سالار کربلا حسین بن علی<sup>ع</sup>» به قلم مرتضی فهمی کرمانی و بار سوم با عنوان «مقتل مَقَرَّم یا روز واقعه» توسط محمدمهدی عزیزاللهی کرمانی، ترجمه و چاپ شده است.

#### ۴. لواعج الأشجان فی مقتل الحسین<sup>ع</sup>

سیدمحسن امین عاملی (۱۳۷۱ق) این کتاب را در سال ۱۳۲۹ قمری<sup>۴</sup> به زبان عربی نگاشته و در سال ۱۳۳۱ قمری در صیدا به چاپ رسانده است. مؤلف، این کتاب را بر اساس کتاب‌های مورد اطمینان و روایات درخور اعتماد نزد علما، نوشته است؛<sup>۵</sup> اما منابع خود را بیان نکرده است. بنا بر ادعای مؤلف، این کتاب مانندی ندارد و هر منصفی، امتیاز آن را نسبت به سایر کتاب‌ها می‌داند.<sup>۶</sup> شیوه نگارش کتاب، به جز یک فصل از خاتمه، کاملاً توصیفی و عاری از هرگونه تحلیل و تفسیر است.

این کتاب دارای یک مقدمه، سه مقصد و یک خاتمه است. در مقدمه، فضایل امام

۱. همان، ص ۳۱۸-۳۱۹.

۲. همان، ص ۳۰۷، به نقل از: محمدباقر آیتی قاینی، کبریت احمر.

۳. همان، ص ۳۱۰، به نقل از: فاضل دربندی، اسرار الشهادة و رضی‌الدین بن نبی قزوینی، تظلم الزهراء<sup>ع</sup>.

۴. سیدمحسن امین، لواعج الأشجان، ص ۲۵۸.

۵. همان، ص ۳.

۶. همان، ص ۲۵۸.

حسین علیه السلام، پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شهادت آن حضرت، پاداش گریستن بر او، خطبه و چند شعر از حضرت ذکر شده است. مقصد نخست درباره گزارش قیام حضرت تا ورود به کربلاست. مقصد دوم درباره وقایع کربلا تا شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش است. مقصد سوم درباره وقایع پس از شهادت، از جمله برخی از حوادث عجیب و خارق العاده و نیز رفتن اسرا به کوفه و شام و خطبه‌های امام سجاده، حضرت زینب و دیگران می‌باشد.

خاتمه، دارای دو فصل است. فصل اول درباره محل دفن سر امام حسین علیه السلام است که نویسنده هفت قول را در این باره بیان کرده است. فصل دوم، که تنها بحث تحلیلی کتاب است، ابتدا سه پرسش را مطرح کرده و سپس به آنها پاسخ گفته است.

نکته دیگر آنکه دو کتاب دیگر به نام‌های *أصدق الاخبار فی قصة الأخذ بالشار* از همین نویسنده و *نصاریات* که مشتمل بر مرثیه‌های شیخ محمد نصار عراقی است، با صفحات مستقل، ضمیمه این کتاب هستند.

کتاب *لواعج الاشجان* با عنوان *امام حسین علیه السلام و حماسه کربلا* به قلم ناصر پاکپور به فارسی ترجمه، و در سال ۱۳۶۶ شمسی چاپ شده است. همچنین این کتاب به تازگی با عنوان *اشک و ماتم در سوگ سبط خاتم* به قلم عباس جلالی و تصحیح سیدمنذر حکیم به فارسی برگردانده شده و انتشارات فقه آن را به چاپ رسانده است.

افزون بر این، مؤلف به مناسبت پرداختن به شرح حال امامان علیهم السلام در کتاب *أعیان الشیعة*<sup>۱</sup> بخشی از این نگاشته را به زندگی نامه امامان علیهم السلام و از جمله زندگی و قیام امام حسین علیه السلام اختصاص داده است. وی گزارشی نسبتاً جامع درباره زندگی و مناقب امام حسین علیه السلام و شرح قیام آن حضرت، حوادث روز عاشورا و پس از شهادت و بحثی درباره محل دفن سر امام علیه السلام و سرهای برخی دیگر از شهدا و برخی از مباحث دیگر، ارائه کرده

۱. سید محسن امین، *اعیان الشیعة*، تحقیق حسن امین، ج ۱، ص ۶۲۹-۵۷۸. بر اساس گفته آقابزرگ تهرانی، چاپ این کتاب از سال ۱۳۵۴ قمری آغاز شد (آقابزرگ تهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعة*، ج ۲، ص ۲۴۸).

است. همچنین این بخش از زندگی‌نامه امامان از *أعیان الشیعة* به صورت مستقل با عنوان *فی رحاب ائمة اهل البیت* در قالب یک مجموعه دوجلدی چاپ شده که با عنوان *سیره معصومان* به فارسی برگردانده شده و بیش از نیمی از جلد پنجم آن (بیش از صدوپنجاه صفحه) درباره امام حسین است.<sup>۱</sup>

## ۵. تاریخ سیدالشهدا

عباس صفای حائری (۱۳۵۷ش) نویسنده این کتاب است. این کتاب در سال ۱۳۳۵ شمسی برای نخستین بار چاپ شده است و چاپ جدید آن با ویرایش و تحقیق واحد تحقیقات مسجد جمکران، در سال ۱۳۷۹ به بازار آمد. این اثر از معدود کتاب‌هایی است که مؤلف آن کوشیده است تا بر اساس منابع معتبر کهن، به روایتگری تاریخ عاشورا و تحلیل پیشینه، فلسفه، پیامدهای قیام عاشورا و برخی مباحث دیگر درباره این واقعه بپردازد. از جمله مباحث این کتاب پس از مقدمه مؤلف، می‌توان به این موارد اشاره کرد: ولادت و نسب امام حسین، صفات و ویژگی‌های اخلاقی امام حسین، آثار سلطنت معاویه و منافقان، شخصیت یزیدبن معاویه، فلسفه صلح امام حسن با معاویه و جنگ امام حسین با یزید، قضایای حضرت مسلم، قضایای امام حسین، تعداد نفرات دو سپاه، وقایع شب و روز عاشورا، مبارزه امام با دشمن، وقایعی که پس از قتل امام اتفاق افتاد، مجلس ابن‌زیاد، روانه کردن اسیران با سرهای مقدس شهدا به سوی شام و مجلس یزید، بنی‌امیه و روز عاشورا، زیارت امام حسین و آمدن اهل‌بیت به کربلا و اقامه عزای نزد قبر سیدالشهدا. همچنین این کتاب، دارای خاتمه‌ای است که مشتمل بر دو فایده است. فایده اول: شخصیت سلیمان‌بن‌سُرد خزاعی و توابین؛ فایده دوم: شخصیت مختار و رفتار او با قاتلان امام شهید.

۱. سیدمحسن امین، *سیره معصومان*، امام حسن، امام حسین، امام زین‌العابدین، ترجمه حسین وجدانی، ص ۲۲۴-۷۱.

افزون بر این، نویسندگان در لابه‌لای تحلیل‌های خود، به برخی از پرسش‌ها و شبهات مطرح دربارهٔ این قیام، از جمله اینکه چرا امام حسین (ع) از مدینه خارج شد و در مکه نماند، و چرا حضرت، کوفه را برای قیامش انتخاب کرد و به یمن یا جبل طی نرفت، پاسخ داده است.

نکتهٔ آخر دربارهٔ این اثر آنکه نویسنده از اینکه مورخان و محدثان تاریخ عاشورا، از پرداختن به برخی از مسائل و وقایع مهم در تاریخ عاشورا طفره رفته‌اند، انتقاد کرده است؛ از جمله آنکه آمار کشتگان لشکر دشمن را اندک گزارش کرده‌اند<sup>۱</sup> یا شجاعت یاران امام (ع) را کتمان کرده‌اند<sup>۲</sup> و یا مورخانی همانند طبری و ابوالفرج اصفهانی، خطبه‌های امام سجاده (ع)، حضرت زینب و حضرت فاطمه صغری را منعکس نکرده‌اند.<sup>۳</sup>

### مقتل‌نگاری در قرن حاضر (پانزدهم)

در قرن پانزدهم نیز آثار بسیاری دربارهٔ تاریخ عاشورا نگاشته شده است. یکی از ویژگی‌های مهم آثار این قرن و تا حدودی آثار قرن چهاردهم، پرداختن به مباحث نظری و تحلیلی، از قبیل فلسفه و اهداف یا اسرار قیام عاشوراست. چنین بحث‌هایی در قرون پیش‌ازین، یا وجود نداشته و یا بسیار اندک، مطرح بوده است.<sup>۴</sup> اما با توجه به رویکرد و توجه جامعه به بحث‌های تحلیلی، از قبیل اهداف، فلسفه و چرایی قیام امام حسین (ع)، درس‌ها و عبرت‌های تاریخ عاشورا و تبیین الگوگیری از این قیام، نگارش آثاری در این باره، ضرورت یافت و در دهه‌های پایانی قرن چهاردهم که

۱. عباس صفایی حائری، *تاریخ سیدالشهدا (ع)*، تحقیق و ویرایش واحد تحقیقات مسجد مقدس جمکران، ص ۳۹۳.

۲. همان، ص ۴۶۵ به بعد.

۳. همان، ص ۵۴۳.

۴. همانند رسالهٔ «حکمت و فلسفهٔ شهادت امام حسین (ع)» (چاپ‌شده در: *مجموعهٔ رسائل اعتقادی*)، تحقیق سیدمهدی رجایی، ص ۱۸۵-۲۱۲ که علامه محمدباقر مجلسی، در اواخر عصر صفویه نگاشته است.

مصادف با دوران مبارزه و قیام ایرانیان بر ضد حکومت پهلوی و در نهایت پیروزی انقلاب اسلامی بود و با تأکید رهبر انقلاب و دیگر اندیشمندان دینی بر الگوگیری انقلاب اسلامی از قیام عاشورا و اقتدای آنان در مبارزه به امام حسین علیه السلام، مباحث یادشده، از استقبال بسیاری در جامعه، برخوردار شد و این مباحث در کنار روایت توصیفی از واقعه عاشورا، سبب افزایش کمی و کیفی آثار نگاشته‌شده در حوزه تاریخ عاشورا گردید.

به‌هر تقدیر، هم‌اکنون که حدود یک‌سوم از قرن پانزدهم می‌گذرد، شاهد آثار بسیاری در حوزه تاریخ عاشورا، به‌ویژه آثار نظری و تحلیلی درباره این واقعه هستیم؛ از جمله مجموعه شش‌جلدی «مع الרכب الحسینی من المدینة الی المدینة»، اثر محققان مرکز تحقیقات اسلامی سپاه؛ «عبرات المصطفین فی مقتل الحسین علیه السلام»<sup>۱</sup>، نگاشته محمدباقر محمودی؛ «مقتل امام حسین علیه السلام» (ترجمه بخشی از موسوعة شهادة المعصومین علیهم السلام)، کار گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم علیهم السلام؛ «تاریخ امام حسین علیه السلام یا موسوعة الامام الحسین علیه السلام» (مجموعه چندجلدی که مواد خام برای تحقیقات در تاریخ عاشورا را فراهم ساخته است)، جمع‌آوری و تدوین گروهی چند بانوی محقق؛ «قصه کربلا»، نوشته علی نظری منفرد و از آثار تحلیلی در این باره، «پس از پنجاه سال، پژوهشی تازه پیرامون قیام حسین علیه السلام»، اثر سیدجعفر شهیدی؛ «بررسی و تحقیق پیرامون نهضت حسینی»، نوشته سیدعلی فرحی و «نهضت امام حسین علیه السلام و قیام کربلا»، نگاشته غلام‌حسین زرگری‌نژاد؛ «دانشنامه امام حسین علیه السلام»، در چهارده جلد، حاصل کار محققان دار الحدیث (این مجموعه در نوع خود اثر ارزشمندی است که تدوین آن هم‌زمان با تدوین کتاب حاضر بود و در سال ۱۳۸۸ منتشر شد)، از آثار درخور توجه در حوزه تاریخ عاشورا هستند که مؤلفان هریک از این آثار، به سهم خویش کوشیده‌اند تا تحلیل‌ها و زوایای پنهان و

۱. غلام‌رضا جمشیدنژاد و عبدالحسین بینش این کتاب را با حذف اخبار و روایات تکراری آن، با عنوان سرشک خوبان در سوگ سالار شهیدان، به فارسی ترجمه کرده‌اند.

ناگفته‌هایی از تاریخ عاشورا را در آثارشان ارائه کنند. سعی همگان مشکور و توفیقات آنان روزافزون باد.

بی‌شک این میزان آثار فراوان دربارهٔ این رویداد تاریخی، اهمیت بسیار و تأثیر شگرف واقعهٔ عاشورا را در هر عصری نشان می‌دهد و حیات جاودانهٔ امام حسین (ع) و یارانش را می‌نمایاند.

**مقایسهٔ مقتل‌ها و نگاشته‌های تاریخ عاشورا در مقطع اول با نگاشته‌های مقطع دوم**  
از مقایسهٔ ویژگی‌های مقتل‌ها و نگاشته‌های مربوط به تاریخ عاشورا در دو مقطع گفته‌شده، نتایج ذیل را می‌توان گرفت:

۱. آثار مقطع نخست (از قرن دوم تا قرن هفتم)، مبتنی بر گزارش‌های کهن و معتبر است و کمتر در آنها اخبار ضعیف و غیرقابل اعتماد می‌توان یافت؛ اما در آثار مقطع دوم اگرچه اساس اخبار آنها همان گزارش‌های کهن است، اخبار ضعیف یا تفصیل یک جریان (که در منابع کهن به اختصار گزارش شده است) بسیار دیده می‌شود که از اعتبار این آثار کاسته است؛

۲. در آثار مقطع دوم (از قرن هشتم تا قرن چهاردهم) برخلاف مقطع نخست، به سبب تأثیرپذیری از برخی برداشت‌ها همانند برداشت عاطفی، حماسی و تقدیرگرایانه از واقعهٔ عاشورا، گزارش‌های ضعیف و دور از واقعیت بسیاری دیده می‌شود؛

۳. در آثار مقطع دوم، ذوق و سلیقه و گرایش نویسنده در نوع روایت از تاریخ عاشورا دخیل است. برای نمونه اگر نویسنده با نگاه عاطفی و احساسی به حادثهٔ عاشورا نگریسته، بیشتر اخبار و گزارش‌ها را با چنین رویکردی، در اثر خود گرد آورده است. اما در آثار مقطع نخست، نوع نگرش‌ها بیشتر متأثر از زیستگاه و گرایش فکری مورخ و مقتل‌نویس است. برای نمونه ابن‌عساکر، چنان‌که گذشت، چون در دمشق می‌زیسته، متأثر از افکار شامیان بوده است. از این رو به‌جای آنکه به گزارش ستم‌ها و



وحشی‌گری‌های سپاه یزید در برابر امام حسین علیه السلام و یارانش در کربلا، و یا به خطبه‌ها و اهداف امام حسین علیه السلام از قیام کربلا بپردازد، بیشتر اخبار حاشیه‌ای و کم‌ارزش درباره امام حسین علیه السلام و واقعه عاشورا آورده است.<sup>۱</sup>

بعد از اینکه با منابع متعلق به دو مقطع زمانی آشنا شدیم، اینک به بیان شخصیت امام حسین علیه السلام و چگونگی قیام ایشان (خالی از هرگونه تحریف) می‌پردازیم.

---

۱. در تدوین و نگارش این فصل، افزون بر منابع مورد استناد در پاورقی‌ها، در مواردی، از آثار محققان و عاشوراپژوهان محترم آقایان حاج‌شیخ‌محمد‌هادی یوسفی غروی، رسول جعفریان، محمد اسفندیاری، محمد صحتی سردودی و سیدحسن فاطمی استفاده کردیم. سعی‌شان مشکور باد. البته در همه ارجاع‌ها و استنادها، مستقیماً به خود منابع، مراجعه کرده‌ایم.



# فصل سوم

سیری در ادوار زندگی و شخصیت

امام حسین علیہ السلام





با توجه به اینکه یکی از بهترین و مطمئن‌ترین راه‌های شناخت ماهیت و ویژگی‌های هر انقلاب و نهضتی، شناخت رهبر و محرک اصلی آن است، در این فصل در قالب دو بحث، به اختصار، به این موضوع می‌پردازیم؛

بحث اول: سیری اجمالی در زندگی سیدالشهدا<sup>علیه السلام</sup> در دوران پیامبر<sup>صلی الله علیه و آله</sup> و نیز مهم‌ترین و برجسته‌ترین فعالیت‌ها و مبارزات ایشان در روزگار خلفای سه‌گانه، امیرالمؤمنین و امام حسن؛<sup>۱</sup>

بحث دوم: بررسی شخصیت، مقام و منزلت حضرت از نگاه پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> در روایات شیعه و اهل سنت و نیز از دیدگاه مسلمانان آن روزگار.

## ۱. سیری در زندگانی امام حسین<sup>علیه السلام</sup>

امام حسین<sup>علیه السلام</sup> فرزند برومند نخستین امام معصوم و نخستین حامی رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup>، یعنی امیرالمؤمنین علی<sup>علیه السلام</sup> و پسر بانوی معصوم عالم، حضرت فاطمه زهرا<sup>علیها السلام</sup> است. وی در سوم<sup>۲</sup> (یا پنجم)<sup>۳</sup>

۱. به دلیل گستردگی فعالیت‌ها و مبارزات امام حسین<sup>علیه السلام</sup> در عصر امامتشان (که مصادف با دهه آخر حکومت معاویه بود)، این موضوع در آینده، به‌طور مستقل طرح می‌شود.

۲. شیخ مفید، مسار الشیعة، تحقیق شیخ مهدی نجف در: مؤلفات الشیخ المفید، ج ۷، ص ۶۱؛ شیخ طوسی، مصباح المتجهّد وسلاح المتعبّد، ص ۸۲۶.

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، تحقیق احمد صقر، ص ۷۸؛ شیخ مفید، الإرشاد، تحقیق مؤسسة آل‌البیت، ج ۲، ص ۲۷؛ شیخ طوسی، مصباح المتجهّد وسلاح المتعبّد، ص ۸۵۲. همچنین عزالدین بن اثیر این قول را از زبیر بن بکار، نقل کرده است (ابن اثیر، أسدُ الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۴۹۶). برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک: محمدتقی نُستری (شوشتری)، «رسالة فی تواریخ النبى والآل»، در: قاموس الرجال، ج ۱۲ (آخر کتاب)، ص ۱۱۰-۱۱؛ محمدهادی یوسفی غروی، موسوعة التاریخ الإسلامی، ج ۲، ص ۴۳۹-۴۴۱.

شعبان سال چہارم<sup>۱</sup> ہجری در مدینہ دیدہ بہ جہان گشود۔ آن بزرگوار شش سال و چند ماہ از آغاز عمر خویش را در زمان پیامبر ﷺ گذراند و پس از رحلت ایشان، بہ مدت سی سال در کنار پدر بزرگوارش، زندگی کرد۔ حضرت در دہ سال امامت امام مجتبیٰ ﷺ، همچون یاری وفادار و دل‌سوز و پشتیبانی قوی برای برادر، در کنار وی روزگار گذراند و دہہ آخر عمر خود را کہ دوران امامت خویش بود، در عصر زمامداری معاویہ سپری کرد۔ با آغاز حکومت یزید و بیعت‌خواہی وی از امام ﷺ، آن بزرگوار با مخالفت و سر باز زدن از بیعت و خروج از مدینہ و اقامت در مکہ، قیام خویش را آغاز کرد و سرانجام در روز دہم محرم سال ۶۱ قمری، در نبردی نابرابر، بہ ہمراہ گروہی از خاندان و یارانش در سرزمین کربلا بہ شہادت رسید۔

#### الف) امام حسین ﷺ در زمان پیامبر ﷺ

چنان کہ اشارہ شد، امام حسین ﷺ سال‌های نخستین عمر خویش را، زیر نظر مقام نبوت و رسالت و در دامان مقام عصمت و طہارت سپری کرد۔ در این دوران، حسین ﷺ افزون بر بہرہ‌مندی از مهر و عطوفت پدر و مادر، از عنایت و ویژہ جلدش رسول خدا ﷺ نیز برخوردار بود۔ این توجہ خاص پیامبر ﷺ نسبت بہ نور دیدہ خویش، از همان آغازین روزهای ولادت، بہ صورت‌های مختلف، نمایان بود۔ اذان و اقامہ گفتن در گوش راست و چپ، نام‌گذاری حضرت بہ «حسین»، عقیقہ کردن، خواندن تعویذ<sup>۲</sup>، قرار دادن زبان یا انگشت خود در دہان او و مکیدن آن، و خبر دادن از این موضوع کہ خداوند مقام

۱. ابن سعد، «ترجمۃ الحسنین و مقتله»، فصلنامہ تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۲۷؛ محمدبن احمد دولابی، الذریۃ الطہارۃ، تحقیق سید محمد حسینی جلالی، ص ۱۰۲، ح ۹۶ و ص ۱۲۱، ح ۱۳۵؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراہیم، ج ۲، ص ۵۵۵؛ مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، ج ۲، ص ۲۹۵؛ ہمو، التنبیہ والإشراف، تحقیق عبداللہ اسماعیل الصاوی، ص ۲۱۳۔ اما شیخ کلینی تولد حضرت را در سال سوم ہجری نوشتہ است (الأصول من الکافی، ج ۱، ص ۳۸۵)۔

۲. ابن سعد، «ترجمۃ الحسنین و مقتله»، تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۳۹؛ سیدمرتضی حسینی فیروزآبادی، فضائل الخمسة من الصحاح الستہ، تحقیق المجمع العالمی لأهل البیت، ج ۳، ص ۲۰۳ بہ بعد۔

امامت را تنها در نسل حسین علیه السلام قرار داده است<sup>۱</sup> و... حاکی از آن بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به نوه‌اش، عشق و علاقه‌ای خاص داشته است.

یکی از حوادث مهم تاریخ زندگانی حسین بن علی علیه السلام در سال‌های پایانی عمر پیامبر صلی الله علیه و آله، شرکت حضرت در «مباهله» جدش با گروهی از مسیحیان نجران است که وقتی اُسقف آنان دید پیامبر صلی الله علیه و آله با خاندانش، یعنی علی علیه السلام، حضرت زهرا علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام برای مباهله آمده‌اند، از مباهله خودداری کرد.<sup>۲</sup> از عایشه نقل شده<sup>۳</sup> که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز مباهله، علی علیه السلام، زهرا علیها السلام و حسنین علیهما السلام را زیر عبای مشکی رنگ خطدار خویش جمع کرده، این آیه را تلاوت فرمود: *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا*؛ «همانا خداوند می‌خواهد از شما خاندان [پیامبر صلی الله علیه و آله] پلیدی را ببرد و به شما پاکی کامل ارزانی دارد».

حضور حسین علیه السلام همراه برادر در این حادثه تاریخی و قرار گرفتن آن دو در زمرة «اصحاب کساء»، نشان دیگری بر بزرگی، اعتبار و حقانیت آنان بود. در واقع رسول خدا صلی الله علیه و آله خواست در این برهه از مصاف حق و باطل، اوصیای خویش را که همیشه مدار و محور حق و حقیقت هستند، به مسلمانان و مسیحیان بشناساند.

### ب) امام حسین علیه السلام در روزگار خلفای سه‌گانه (۱۱-۳۵ق)

هنوز هفت بهار از عمر حسین بن علی علیه السلام نگذشته بود که وی با حوادث ناگوار و جان‌کاهی چون رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، جریان سقیفه بنی ساعده و تصرف ناحق و ظالمانه خلافت و زعامت اسلامی، غضب فدک، حمله به خانه پدرش علی علیه السلام و ضرب و توهین

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تحقیق یوسف البقاعی، ج ۴، ص ۵۷.

۲. ابن سعد، «ترجمة الحسين علیه السلام ومقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۳۹-۱۴۰؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۸۲-۸۳؛ شیخ مفید، الإرشاد، تحقیق مؤسسة آل‌البیت، ج ۱، ص ۱۶۶-۱۶۸.

۳. مسلم بن حجاج القشیری، صحیح مسلم، تحقیق احمد عمر هاشم و موسی شاهین لاشین، ج ۵، ص ۳۷؛ قندوزی حنفی، ینابیع المودة، ج ۱، ص ۳۱۹ و ج ۲، ص ۴۱، ۲۲۶.

۴. احزاب (۳۳)، ۳۳.

به مادرش حضرت زهرا<sup>ؑ</sup> و در نهایت شهادت آن بزرگوار و گستاخی به امیرالمؤمنین<sup>ؑ</sup> برای گرفتن بیعت اجباری از آن حضرت و در نهایت تهدید به کشتن در صورت عدم بیعت با خلیفه<sup>۱</sup> روبه‌رو شد.

امام حسین<sup>ؑ</sup> در حدود ۲۵ سال خلافت سه خلیفه اول، که شاهد و ناظر انحراف خلافت اسلامی از مسیر حقیقی خود بود، در برابر این کج‌روی، سکوت نکرد و از مواضع پدر بزرگوارش حمایت و پیروی کرد.

در دوره خلافت ابوبکر (۱۱-۱۳ق)، آن بزرگوار در کنار مادرش حضرت فاطمه<sup>ؑ</sup> و همراه برادرش حضرت مجتبی<sup>ؑ</sup> برای مطالبه فدک، نزد ابوبکر رفتند و به‌عنوان شاهد، گواهی دادند که فدک متعلق به مادرشان است. ابوبکر ابتدا پذیرفت؛ اما با مداخله عمر، گواهی آنان رد شد.<sup>۲</sup> همچنین در آغازین روزهای خلافت ابوبکر، وقتی امیرالمؤمنین<sup>ؑ</sup> با همسرش حضرت زهرا<sup>ؑ</sup> شبانه برای بحث و گفت‌وگو با انصار و مهاجران و جلب حمایت آنان در امر خلافت، به خانه آنان می‌رفتند، حسین بن علی<sup>ؑ</sup> و برادرش، پدر و مادر را در این امر همراهی می‌کردند.<sup>۳</sup>

در عصر خلافت عمر (۱۳-۲۳ق)، گزارش‌هایی درباره اعتراض حسین بن علی<sup>ؑ</sup> به خلیفه درباره تصرف غاصبانه خلافت در مآخذ تاریخی ثبت شده است؛<sup>۴</sup> بدین صورت

۱. ابن قتیبه دینوری، الإمامة والسیاسة، تحقیق علی شیری، ج ۱، ص ۳۰؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۳، ص ۲۰۲؛ سنن ابن قیس، کتاب سنن ابن قیس الهلالی، تحقیق محمدباقر انصاری زنجان، ص ۱۵۷؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، ص ۶۰؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۹۸-۳۰۱، ح ۴۸.

۲. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج ۴، ص ۲۰۰؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۲۹، ص ۳۴۷. در نقل مجلسی آمده است که ابوبکر شهادت آنان را رد کرد و فاطمه<sup>ؑ</sup> بر ابوبکر و عمر غضب کرد.

۳. سنن ابن قیس، کتاب سنن ابن قیس الهلالی، تحقیق محمدباقر انصاری زنجان، ص ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۴۷، ۳۰۲؛ طبری، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و محمد هادی‌به، ج ۱، ص ۲۰۶؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، ص ۴۷ و ج ۱۱، ص ۱۴.

۴. مشابه این جریان، اعتراض حسین<sup>ؑ</sup> به ابوبکر نیز نقل شده است: میرزا حسین نوری طبرسی، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، تحقیق مؤسسة آل‌البیت لاحیاء التراث، ج ۱۵، ص ۱۶۵.



که حضرت روزی وارد مسجد شد و عمر را دید که بر منبر جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله نشسته است. حسین علیه السلام با مشاهده این صحنه، بالای منبر رفته، به او گفت: از منبر پدرم پایین بیا و بالای منبر پدرت برو! عمر [که نمی دانست چه جواب دهد] گفت: پدرم منبر نداشت! آن گاه حضرت را در کنار خود نشانید و پس از پایین آمدن از منبر، او را به منزل خویش برد و پرسید: این سخن را چه کسی به تو آموخته است؟ حضرت پاسخ داد: هیچ کس!

در روزگار خلافت عثمان (۲۳-۳۵ق)، که امام حسین علیه السلام دوران جوانی خویش را می گذراند، حضرت در همراهی با پدر و برادر بزرگوارش، هیچ گاه سیره و روش عثمان را در امر خلافت، تأیید نکرد. وقتی عثمان، ابوذر غفاری، آن صحابی زاهد و پارسای رسول خدا صلی الله علیه و آله را به دلیل اعتراض به فساد حکومت وی، از مدینه به بیابان رتبه تبعید کرد، با وجود اینکه خلیفه دستور منع بدرقه ابوذر را صادر کرده بود، امیرالمؤمنین علیه السلام به همراه جمعی از یاران، از جمله حسنین علیهم السلام به بدرقه ابوذر رفتند و در همان هنگام، حسین علیه السلام پس از پدر، طی سخنانی خطاب به ابوذر، ضمن دل داری به وی، مخالفت خود را با سیاست های عثمان، چنین اعلام کرد:

عموجان؛ خدای متعالی تواناست که آنچه را می بینی، دگرگون سازد، و خدا هر روز در شأن و کاری است. آن قوم دنیای خود را از تو بازداشتند و تو دین خود را از آنان بازداشتی. از آنچه تو را بازداشتند، بی نیاز هستی؛ درحالی که به آنچه تو آنان را از آن بازداشتی، نیازمندتر هستند. از

۱. ابن سعد، «ترجمة الحسين علیه السلام ومقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۴۱؛ ابن شیهه نعتی، «تاریخ المدینة المنورة»، ج ۳، ص ۷۹۸-۷۹۹؛ ابن عساکر، «ترجمة الامام الحسين من تاریخ مدینة دمشق»، تحقیق محمدباقر محمودی، ص ۱۴۱-۱۴۲؛ ابن حجر عسقلانی، «الاصابة فی تمییز الصحابة»، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معروض، ج ۲، ص ۶۹. نمونه دیگر، احتجاج حضرت با عمر است درباره مسئله خلافت و اینکه ابوبکر و عمر این مقام را به ناحق، از علی ربوده اند (طبرسی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و محمدهادی به، ج ۲، ص ۷۸۷۷؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۴۷).

خدا صبر و نصرت بخواه و از بی تابی و آز، به خدا پناه ببر که شکیبایی، از دین و کرامت است. آزمندی [دستیابی به] روزی را جلوتر نمی‌اندازد و بی تابی، اجل و مرگ را به تأخیر نمی‌اندازد.<sup>۱</sup>

هرچند مشهور است که حسین بن علی (ع) همراه برادرش در برخی از فتوحات عصر خلفا (مانند فتح ایران) حضور داشته و همراه سپاه خلفا، به نبرد با کفار و مشرکان پرداخته‌اند؛ اما باید توجه داشت که اولاً چنین اخبار و گزارش‌هایی در منابع متقدم شیعی نیامده است؛ ثانیاً با بررسی روایات و گزارش‌هایی که در این باره در مآخذ اهل سنت آمده، روشن می‌شود که این روایات از لحاظ سند، دچار ضعف‌های جدی هستند و از لحاظ محتوا و دلالت نیز، مشکلات و نارسایی‌های اغماض‌ناپذیری دارند. از این رو نمی‌توان پذیرفت که حسین (ع) در برخی از نبردهای عصر خلفا حضور داشته‌اند.<sup>۲</sup>

### ج) امام حسین (ع) در زمان خلافت امیرالمؤمنین (ع)

در دوران خلافت امیر مؤمنان (ع) که با سه نبرد جمل، صفین و نهروان سپری شد، حسین بن علی (ع) همانند سربازی فداکار، دلاور و مطیع، در کنار پدر بزرگوارش، در صحنه‌های سیاسی و نظامی، حضور فعالانه داشت.<sup>۳</sup> وی در نبرد جمل، فرماندهی جناح چپ سپاه حضرت علی (ع) را عهده‌دار بود<sup>۴</sup> و در جنگ صفین، از یک سو با خطبه‌های

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۸، ص ۲۵۳-۲۵۴؛ سیدعلی خان مدنی شیرازی حسینی، الدرجات الرفیعة، مقدمه سیدمحمدصادق بحر العلوم، ص ۲۴۸-۲۴۹. مسعودی، تنها اشاره به جریان بدرقه امیرالمؤمنین و حسنین را نقل کرده است (مسعودی، مَسْرُوحُ الدُّعْبِ وَمَعَادِنُ الْجَوْهَرِ، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۲، ص ۳۵۰).

۲. برای آگاهی بیشتر در این زمینه، ر.ک: محسن رنجبر، «مواضع امام علی (ع) در برابر فتوحات خلفا»، فصلنامه تاریخ در آینه پژوهش، ش ۲، ص ۷۰-۷۵.

۳. ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة، تحقیق عادل احمد عبدالوجود و علی محمد معروض، ج ۲، ص ۶۹؛ ابن کثیر، البدایة والنهایة، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۸، ص ۱۶۱.

۴. شیخ مفید، المَجْمَل، تحقیق سیدعلی میرشریفی، ص ۳۴۸؛ ابن عساکر، ترجمة الامام الحسين من تاریخ مدینة دمشق، تحقیق محمدباقر محمودی، ص ۱۶۴.

مهیج و پرشور، مسلمانان را به مبارزه با سپاه شام ترغیب می‌کرد،<sup>۱</sup> و از سوی دیگر، با شرکت در پیکار با قاسطین، نقش مؤثری در این جنگ داشت.<sup>۲</sup> حضرت حسین بن علی علیه السلام در این پیکار چنان مؤثر و فعال بود که امیرالمؤمنین علیه السلام پیوسته مراقب بود به وی و برادرش، آسیبی نرسد.<sup>۳</sup> در جریان حکمیت هم، حسین بن علی علیه السلام از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام یکی از شاهدان این ماجرا بود.<sup>۴</sup>

#### د) امام حسین علیه السلام در عصر پیشوایی امام حسن علیه السلام

یکی از حوادث مهم و سرنوشت‌سازی که در عصر امامت امام مجتبی علیه السلام رخ داد و موجب رنجش و حتی اعتراض گروهی از یاران حضرت شد، جریان صلح امام علیه السلام با معاویه و واگذاری حکومت به وی بود.<sup>۵</sup>

در برخی از گزارش‌های تاریخی آمده که حسین بن علی علیه السلام با دیدگاه برادرش درباره صلح، مخالف بوده است!<sup>۶</sup> این سخن، تنها تهمت است از سوی بدخواهان امت و

۱. نصرین مزامح منقری، وثقفة صفین، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، ص ۱۱۴.

۲. همان، ص ۲۴۹، ۵۳۰.

۳. امیرالمؤمنین در نهج البلاغه در این باره می‌فرماید: املکوا عنی هذا الغلام لا یهدتہ فانی انفسُ بهذین یعنی الحسن والحسین علیه السلام - علی الموت، لئلا ینقطع بهما نسلُ رسولِ اللہ صلی اللہ علیہ وسلم: «از طرف من، جلوی این جوان (حسن بن علی علیه السلام) را بگیرد تا با مرگ خویش پشت مرا نشکند که من از رفتن این دو (حسنین علیه السلام) به میدان نبرد دریغ دارم؛ مبادا با مرگ آن دو، نسل رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم قطع شود» (نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ۲۰۷؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۲۴۴ و ج ۱۱، ص ۲۵؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ج ۲، ص ۳۸۶ و نزدیک به این تعابیر: شیخ مفید، الاختصاص، تصحیح و تحقیق علی اکبر غفاری، در: مصنفات شیخ مفید، ج ۱۲، ص ۱۷۹).

۴. نصرین مزامح منقری، وثقفة صفین، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، ص ۵۰۷.

۵. درباره علل و عوامل صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، مواد صلح‌نامه و فرجام و پیامدهای این صلح، ر.ک: راضی آل یاسین، صلح الحسن.

۶. بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۳، ص ۲۹۳؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۱۶۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۳۵؛ ابن عساکر، ترجمه الامام الحسن بن علی علیه السلام من تاریخ مدینة دمشق، ص ۱۷۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۶، ص ۲۳؛ ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون (العبر)، ج ۲، ص ۶۱۹.

کسانی که به اصل عصمت ائمه علیهم السلام اعتقادی ندارند؛ چراکه بنا بر یکی از مبانی اعتقادی شیعه، همه امامان علیهم السلام، معصوم و دور از خطا و لغزش هستند. از این رو آنان اشتباه نمی‌کنند تا به دنبال آن، اعتراض یا اختلاف با معصوم دیگر پدید آید.

افزون بر این، اگر پیشوای سوم با صلح برادر خویش مخالف بود، باید پس از شهادت امام حسن علیه السلام، بی‌درنگ به مبارزه مسلحانه با معاویه می‌پرداخت؛ اما (به دلیل موانعی که خواهیم نوشت) تا معاویه زنده بود، حضرت قیام مسلحانه نکرد<sup>۱</sup> و اعلام دیدگاه خود را درباره قیام و حرکت، به بعد از مرگ وی، واگذار نمود.<sup>۲</sup> از این رو آغاز قیام مسلحانه و انقلاب امام علیه السلام، با آغاز خلافت یزید، رقم خورد.<sup>۳</sup>

بنابراین پیمان صلح، مورد تأیید پیشوای سوم شیعیان نیز بود و ایشان در دوره ده‌ساله امامت برادرش امام حسن علیه السلام، کاملاً با مواضع و سیاست‌های برادر موافق بوده، از آنها دفاع می‌کرد. از این رو (چنان‌که خواهد آمد) در برابر درخواست‌های مکرر مردم عراق مبنی بر رفتن به کوفه و برپایی قیام بر ضد حکومت معاویه در عصر امامت برادر، پاسخ مثبت نداد و فرمود: «ابومحمد (حسن بن علی علیه السلام) راست گفته است. مادامی که این شخص (معاویه) زنده است، باید هریک از شما شیعیان ملازم خانه خود باشید...<sup>۴</sup> اگر او به هلاکت رسید و شما زنده بودید، امیدواریم خدا ما را برگزیده، رشد [و صلاح] ما را عطا کند و ما را به خود وانگذارد...»<sup>۵</sup>.

۱. البته امام حسین در دوران معاویه اقدامات غیرمسلحانه‌ای برای شناساندن و برملا کردن چهره واقعی معاویه و شیوه حکمرانی‌اش انجام داد که در آینده آنها را ذکر خواهیم کرد.

۲. بلاذری، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۳، ص ۳۶۶.

۳. درباره نقد گزارش‌های مخالفت امام حسین علیه السلام با امام حسن علیه السلام در مسئله صلح، رک: باقر شریف قرشی، *حیاه الإمام الحسن بن علی علیه السلام*، ج ۲، ص ۲۴۱ به بعد.

۴. ... صدق ابو محمد، فَلْيَكُنْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ حَلَسًا مِنْ أَخْلَاسِ بَيْتِهِ، مَا دَامَ هَذَا الْإِنْسَانُ حَيًّا (ابوحنیفه دینوری، *الاجبار الطوال*، تحقیق عصام محمد الحاج علی، ص ۳۲۶-۳۲۷).

۵. ... فَإِنْ يَهْلِكُ وَأَنْتُمْ أَحْيَاءُ رَجَعْتُمْ أَنْ يَخْتَارَ اللَّهُ لَنَا وَيُؤْتِيَنَا رُشْدَنَا وَلَا يَكِلُنَا إِلَى أَنْفُسِنَا... (بلاذری، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۳، ص ۳۶۵-۳۶۶).

این همسویی و رعایت جانب برادر، تنها منحصر به جریان صلح و حفظ تعهد او نمی‌شد؛ بلکه سیدالشهدا علیه السلام در امور دیگر نیز رعایت احترام برادر بزرگ خویش را می‌کرد؛ چنان‌که امام باقر علیه السلام فرموده: **مَا تَكَلَّمَ الْحُسَيْنُ بَيْنَ يَدَيِ الْحَسَنِ إِعْظَامًا لَهُ...<sup>۱</sup>** «حسین علیه السلام برای حفظ احترام حسن علیه السلام هیچ‌گاه در برابر او سخن نگفت».

همچنان‌که در بخشش به افراد نیز، امام حسین علیه السلام سروری برادر را بر خود حفظ کرده، احترام ایشان را بر خود لازم می‌دانست. بنا بر خبری از امام صادق علیه السلام، وقتی حسن بن علی علیه السلام به مستمندی پنجاه دینار بخشیدند، حسین علیه السلام به همان مستمند، ۴۹ دینار کمک کرد.<sup>۲</sup>

## ۲. جایگاه و منزلت امام حسین علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و مسلمانان

### الف) نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

چنان‌که گذشت، عشق و علاقه خاص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به حسین علیه السلام و جایگاه خاص و منزلت شخصیت ایشان نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، آن‌چنان بود که از روزی که آن بزرگوار چشم به سرای هستی گشود، خود را در دامان پرمهر و عطوفت جدش یافت. این عنایت ویژه و اظهار محبت‌های فراوان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به فرزند دختر خود، بر همه اصحاب نمایان بود؛ چراکه آن حضرت می‌کوشید با جملات و تعبیر متعدد و رفتارهای مختلف، مردم را از علاقه خود به حسنین علیه السلام آگاه کند تا شاید بتواند جلوی بی‌مهری‌ها، ستم‌ها و حق‌کشی‌هایی را که در آینده نزدیک در حق اهل بیتش روا خواهند داشت، گرفته، مسلمانان را به تلاش در حمایت از خاندان وحی و پیروی از سیره آنان وادارد. این تلاش‌ها در معرفی جایگاه و منزلت حسین علیه السلام، در اخبار فراوانی که در منابع حدیثی شیعه و سنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده، به‌خوبی نمایان است. این روایات را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تحقیق یوسف البقاعی، ج ۳، ص ۴۵۲؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۳، ص ۳۱۹.

۲. شیخ صدوق، الخصال، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ص ۱۳۵.

اول: سخنانی که رسول خدا ﷺ درباره مقام و موقعیت اهل بیت ﷺ (که یکی از آنان حسین ﷺ است) بیان کرده است؛

دوم: احادیثی که درباره مناقب و جایگاه حسنین ﷺ از نظر پیامبر ﷺ نقل شده است؛ سوم: روایاتی که در خصوص مقام و منزلت حسنین ﷺ از منظر رسول اکرم ﷺ، وارد شده است.

با توجه به رعایت اختصار در این فصل، پرداختن به روایات دسته اول در حوصله این نوشتار نیست.<sup>۱</sup> از این رو تنها به بیان نمونه‌هایی از روایات دسته دوم و سوم (البته با تکیه بیشتر بر منابع اهل سنت) اکتفا می‌کنیم:

برخی از روایات دسته دوم که درباره مناقب و منزلت حسنین ﷺ از پیامبر ﷺ رسیده، چنین است:

۱. روایاتی که در آن رسول خدا ﷺ، حسنین ﷺ را دو گل خوش‌بوی خوش در این دنیا خوانده است؛<sup>۲</sup>

۲. اخباری که در آن رسول خاتم ﷺ، حسن و حسین ﷺ را دو آقا و سرور جوانان بهشت خوانده است؛<sup>۳</sup>

۳. احادیثی که در آن پیامبر ﷺ دوست داشتن حسن ﷺ و حسین ﷺ را دوست داشتن خویش و دشمنی با آن دو را دشمنی با خود می‌داند؛<sup>۴</sup>

۱. در این باره می‌توان به این منابع مراجعه کرد: محمدی ری شهری، *اهل البيت فی الكتاب والسنة*، تحقیق

*دارالحدیث*؛ باقر شریف قرشی، *حیة الامام الحسین بن علی*، ج ۱، ص ۸۵-۷۷

۲. این حدیث با تعبیر مختلف نقل شده است؛ برای نمونه: ... ان الحسن والحسین هما ریحانای (سیدمرتضی حسینی فیروزآبادی، *فضائل الخمسة من الصحاح الستة*، ج ۳، ص ۲۲۰-۲۲۴؛ محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۳، ص ۲۶۲، ۳۱۵-۳۱۶).

۳. ... الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة (سیدمرتضی حسینی فیروزآبادی، همان، ص ۲۵۵-۲۶۴؛ محمدباقر مجلسی، همان، ص ۳۱۶).

۴. برای نمونه: ... من احبب الحسن والحسین فقد احببني ومن ابغضهما فقد ابغضني (حسینی فیروزآبادی، همان، ص ۲۴۳-۲۵۱).

۴. روایاتی که حسنین را دو امام معرفی می‌کند؛ چه قیام و مبارزه مسلحانه کنند و چه صلح؛<sup>۱</sup>

۵. اخباری که حسنین را محبوب‌ترین افراد اهل بیت نزد پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می‌کند؛<sup>۲</sup>

۶. احادیثی که دو فرزند امیرالمؤمنین علیه السلام را زینت‌دهنده بهشت می‌خواند؛<sup>۳</sup>

۷. روایاتی که از قول رسول خدا صلی الله علیه و آله، این دو برادر را بهترین مردم از لحاظ نسب

مادری، پدری، جد و جده معرفی می‌کند.<sup>۴</sup>

اما بعضی از روایاتی که درباره جایگاه و منزلت حسین بن علی علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله رسیده، چنین است:

۱. «حسین از من است و من از حسین؛ خدا دوستدار حسین را دوست ندارد»؛<sup>۵</sup>

۲. جابر بن عبدالله گفت: «هرکس می‌خواهد به سرور اهل بهشت نظر کند، به این شخص

- یعنی به حسین بن علی علیه السلام - نگاه کند. سپس گفت: من این را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم»؛<sup>۶</sup>

۱. ... الحسن والحسين امامان قاما او قعدا... (شیخ صدوق، *علل الشرایع*، ج ۱، باب ۱۵۹، ص ۲۴۹؛ شیخ مفید، *الارشاد*، تحقیق مؤسسة آل البيت، ج ۲، ص ۳۰؛ محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۴، ص ۲).

۲. عن انس بن مالك يقول: سئل رسول الله صلی الله علیه و آله ای اهل بیتک احب الیک؟ قال: الحسن والحسين... (سیدمرتضی حسینی فیروزآبادی، *فضائل الخمسة من الصحاح الستة*، تحقیق المجمع العالمي لأهل البيت، ج ۳، ص ۲۴۱-۲۴۲).

۳. عن عقیبة بن عامر قال قال رسول الله: لما استقر أهل الجنة فی الجنة قالت الجنة: یا رب ألیس وعدتني أن تزینني برکبتین من أركانک؟ قال: ألم أزیّنک بالحسن والحسين؟ قال فماست الجنة میساً کما تمیس العروس (همان، ص ۲۶۵-۲۶۶).

۴. قال رسول الله صلی الله علیه و آله: معاشر المسلمین ألا ادلکم علی خیر الناس جدّاً و جدّة؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: الحسن والحسين جدّهما رسول الله صلی الله علیه و آله خاتم المرسلین و جدّتهما خدیجة بنت خویلد سیدة نساء اهل الجنة، ألا ادلکم علی خیر الناس عمّاً و عمّة؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: الحسن والحسين عمتّهما أم هانی بنت ابي طالب، ایها الناس ألا ادلکم علی خیر الناس خالاً وخالّة؟ قالوا: بلی یا رسول الله. قال: الحسن والحسين خالهما القاسم بن رسول الله وخالتهما زینب بنت رسول الله. ثم قال: اللهم أنک تعلم ان الحسن والحسين فی الجنة وعتّهما فی الجنة وعتّهما فی الجنة ومن احبّهما فی الجنة ومن ابغضهما فی النار (همان، ص ۲۷۰-۲۷۲).

۵. ... حسین منی وانا من حسین، احب الله من احب حسیناً... (همان، ص ۳۱۶-۳۱۷؛ محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۳، ص ۳۱۶).

۶. من احب أن ینظر الی سید شباب اهل الجنة، فلینظر الی هذا - یعنی الحسين بن علی علیه السلام - قال سمعته من رسول الله صلی الله علیه و آله (سیدمرتضی حسینی فیروزآبادی، *فضائل الخمسة من الصحاح الستة*، تحقیق المجمع العالمي لأهل البيت، ج ۳، ص ۲۶۴).

۳. حُذَيْفَةُ بْنُ يَمَانَ می‌گوید: من دیدم که پیامبر ﷺ دست حسین را گرفته و فرمود: «ای مردم، این حسین بن علی است؛ او را بشناسید. سوگند به آن‌که جانم در دست او است، حسین و دوستدارانش و دوستدار دوستدارانش در بهشت جای دارند»<sup>۱</sup>؛  
 ۴. سلمان فارسی می‌گوید:

حضور پیامبر ﷺ رسیدم، درحالی‌که حسین بر روی زانویش نشسته بود و رسول خدا ﷺ به وی خیره شده و بین دو چشم او را می‌بوسید. حضرت خطاب به حسین فرمود: «تو آقا و بزرگ، فرزند مهتری؛ تو امام، فرزند امام و برادر امام و پدر امامانی؛ تو حجت خدا، فرزند حجت خدا، و پدر حجت‌های نه‌گانه خداوند از ذریه خود هستی که نهمین آنان قائم ایشان خواهد بود»<sup>۲</sup>؛

۵. امام جواد از پدرانش و آنان از حسین بن علی نقل کرده‌اند که آن حضرت فرمود: اَبِي بِنِ كَعْبٍ نَزِدُ رَسُوْلَ خُدا ﷺ بُوْدَ كِهْ مَن وَاْرَدَ شُدْم. رَسُوْلَ خُدا ﷺ بِهْ مَن فَرْمُوْد: اَفْرِيْنَ بَرِ تُو اَي اِبَاعِبْدَاللهِ اَي زِيْنَتِ اَسْمَانِهَا وَ زَمِيْنِ! اَبِي بِنِ كَعْبٍ كَفْت: اَي رَسُوْلَ خُدا ﷺ؛ چگونه کسی جز تو، زینت آسمان‌ها و زمین! ابي بن کعب تواند بود؟ پیامبر ﷺ فرمود: اَي اَبِي، سوگند به آن‌که مرا به حق به پیامبری برانگیخته، به راستی که حسین بن علی، در آسمان‌ها بزرگ‌تر از آن است که در زمین شناخته می‌شود. به راستی بر سمت راست عرش خدای عزوجل نوشته شده است: حسین، چراغ هدایت و کشتی نجات، پیشوای

۱. ... عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ يَمَانَ: رَأَيْتَ النَّبِيَّ آخِذًا بِيَدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ يَقُولُ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فَأَعْرِفُوهُ. فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ أَنَّهُ لَفِي الْجَنَّةِ وَمُحِبِّيهِ فِي الْجَنَّةِ وَمُحِبِّيهِ فِي الْجَنَّةِ (شيخ صدوق، الأملی، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثه، مجلس ۸۷، ج ۴، ص ۶۹۳).

۲. سَلْمَانَ بْنِ قَيْسِ الْهَلَلِيِّ، كِتَابُ سَلْمَانَ بْنِ قَيْسِ الْهَلَلِيِّ، تَحْقِيقُ مُحَمَّدِباقر انصاری زنجانی، ص ۴۶۱؛ خوارزمی، مقتل الحسين، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۴۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تحقیق یوسف البقاعی، ج ۴، ص ۷۸؛ قندوزی حنفی، نَبَائِعُ الْمُؤَدَّةِ، تَحْقِيقُ سیدعلی جمال اشرف حسینی، ج ۲، ص ۴۴، ۳۱۶ و ج ۳، ص ۲۹۱، ۳۹۴.



نیکی و برکت و عزت و افتخار و دریای دانش و گنج است. [چرا چنین نباشد] و حال اینکه خدای عزیز و جلیل، در صلب او، نسل پاک و پاکیزه و بابرکتی را قرار داده است که پیش از آنکه آفریده‌ای در رحم‌های زنان و آبی در صلب مردان بوده باشد، یا شب و روزی موجود باشد، این نسل آفریده شده بود.<sup>۱</sup>

این اخبار و روایات بسیاری از این قبیل که از قول پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده است، اهمیت مقام و منزلت این امام علیه السلام را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌رساند.

### ب) نزد معاصران خویش

حسین بن علی علیه السلام از چنان مقام و منزلتی در میان مسلمانان هم عصر خویش برخوردار بود که نظیرش را نمی‌توان در هیچ‌یک از معاصران و هم‌تایان وی یافت. حسن بصری در توصیف شخصیت حضرت گفته است: **كان الحسين بن علي سيّداً زاهداً ورعاً صالحاً ناصحاً حسن الخلق؛<sup>۲</sup> «حسین بن علی علیه السلام آقا و مهتر، پرهیزکار، پارسا، شایسته، اندرزگوی و دارای خلق و خوی نیکو بود».**

عبدالله بن عباس در ملاقاتش با امام علیه السلام در مکه با تعبیری چون: **انك سيّد اهل الحجاز؛<sup>۳</sup> «تو آقای اهل حجاز هستی»**، یا **انك رأس الفخار برسول الله صلی الله علیه و آله وابن نظیره البتول؛<sup>۴</sup> «تو سرآمد افتخار به رسول خدا صلی الله علیه و آله و پسر همانند مریم بتول علیها السلام [حضرت زهرا علیها السلام] هستی»**، از اباعبدالله علیه السلام خواست که به عراق نرود.

۱. شیخ صدوق، *کمال‌الدین و تمام النعمه*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ص ۲۶۵ و نیز با اندکی تفاوت: همو، *عیون اخبار الرضا علیه السلام*، تصحیح حسین اعلمی، ج ۲، باب ۳۱، ص ۶۲.
۲. خوارزمی، *مقتل الحسين*، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۵۳.
۳. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۴۸۳؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۳، ص ۳۷۴؛ ابوحنیفه دینوری، *الاخبار الطوال*، تحقیق عصام محمد الحاج علی، ص ۳۶۱.
۴. ابن‌اعثم، *کتاب الفتوح*، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۲۴؛ خوارزمی، *مقتل الحسين*، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۹۱.

عبدالله پسر عمر در دیدارش با حضرت، او را در بالاترین مرحله طهارت نفس و در نزدیک‌ترین جایگاه به رسول خدا ﷺ معرفی کرد و اظهار داشت:

... وليس مثلک فی طهارته وموضعه من الرسول، أن یسلم علی یزید بن معاویه باسم الخلافة، ولكن أخشى أن یضرب وجهک هذا الحسن الجمیل بالسیوف وترى من هذه الأمة ما لا تحب، فارجع معنا إلى المدینة وإن شئت أن لا تبایع فلا تبایع ابداً، واقعد فی منزلک؛<sup>۱</sup> «هرچند می‌دانم شخصیتی مانند تو که از لحاظ طهارت نفس و جایگاه، نزدیک به رسول خداست، هرگز با خلافت یزید بن معاویه راضی نشده و بیعت نمی‌کند، ترس من از آن است که این صورت زیبای تو با ضربات شمشیرها آزرده گردد و از این امت چیزهایی ببینی که خوشایند تو نباشد. پس همراه ما به مدینه برگرد؛ آن‌گاه اگر خواستی تا ابد بیعت نکن و در خانه خود بنشین».

عبدالله بن مطیع<sup>۲</sup> در راه مدینه به مکه، با این سخن که: **أین تُرید أبا عبد الله جعلنی الله فداک... أنت سید العرب فی دهرک هذا...<sup>۳</sup> ولن يعدل أهل الحجاز بک**

۱. خوارزمی، همان، ج ۱، ص ۱۹۲.

۲. عبدالله بن مطیع بن اسود کعبی قرشی غلوی در زمان پیامبر ﷺ متولد شد. وی در شجاعت و استقامت، از بزرگان قریش شمرده شده است. او در جریان قیام امام حسین (ع)، دو بار حضرت را ملاقات کرد؛ یکی، چنان‌که گفته شد، در راه مدینه به مکه (ابوحنیفة دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عصام محمد الحاج علی، ص ۳۳۸) و دیگری در مسیر مکه به کربلا (همان، ص ۳۶۴) و در هر دو بار حضرت را از رفتن به کوفه، منع کرد و حضرت را همراهی نکرد. در سال ۶۳ هجری که شورش اهل مدینه بر ضد حکومت یزید رخ داد و منجر به خلع یزید و اخراج امویان از مدینه شد، در میان شورشیان، فرماندهی قریشیان با او، و فرماندهی انصار با عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه بود. پس از آنکه سپاه اعزامی یزید بر مدینه مسلط شد و فاجعه مشهور «حرة» رخ داد، او به مکه متواری شد و چون از هواداران عبدالله بن زبیر بود، به وی پیوست. پسر مطیع در محاصره اول خانه خدا توسط سپاه یزید، در کنار ابن زبیر بود. او پس از مرگ یزید، از طرف ابن زبیر حاکم کوفه شد؛ اما با قیام مختار و تسلط وی بر کوفه، از آن شهر بیرون رانده شد و به مکه بازگشته، در کنار ابن زبیر ماند. ابن مطیع تا زمان عبدالملک، یعنی تا محاصره دوم خانه کعبه توسط حجاج، همراه ابن زبیر بود و با وی کشته شد (ابن اثیر، اسد الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۲۸۹-۲۹۰).

۳. ابن اعثم، کتاب الفتح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۲۲-۲۳؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۵۱.

احداً؛<sup>۱</sup> «کجا می‌روی ای اباعبدالله؟ خدا مرا فدایت کند... تو آقا و سرور همه عرب در این روزگار هستی و هیچ‌کس از اهل حجاز [در صفات و ویژگی‌های برجسته] با تو برابری نمی‌کند»، پایگاه اجتماعی بسیار بالای امام علیه السلام را بازگو کرد.

از دیدگاه پسر مطیع، موقعیت و منزلت اجتماعی امام علیه السلام در جامعه اسلامی تا آنجا بود که خطاب به امام گفت: «... لئن قتلوک لایهابون بعدک احداً اهداً...»<sup>۲</sup> «اگر بنی‌امیه تو را بکشند، دیگر در کشتن هیچ‌کس، هراسی نخواهند داشت». همچنین گفت: «... فوالله لئن هلکت لنسترقن بعدک...»<sup>۳</sup> «اگر تو کشته شوی، ما مسلمانان به بندگی و بردگی [بیزید] در خواهیم آمد»؛ چراکه شخصیت حسین بن علی مانع و خط قرمزی بود که کشتن وی، راه جسارت، گردنکشی و تجاوز امویان را به حقوق امت اسلامی باز می‌کرد و مسیر را برای هر جنایتی از سوی آنان، هموار می‌کرد تا آنجا که فریاد هرگونه اعتراضی به وضع حاکم، در نطفه خفه می‌شد.

فرزدق شاعر نیز در ملاقاتی که هنگام حرکت امام حسین علیه السلام به سوی کوفه با ایشان داشت، با تعبیر بآبی أنت و أمی یا بن رسول الله<sup>۴</sup> و در منزل «صفاح» با جمله أنت أحب الناس إلی الناس؛<sup>۵</sup> «تو محبوب‌ترین شخص در میان مردم هستی»، عشق و علاقه خود را نسبت به حضرت، ابراز نمود. بالاخره قیس بن مسهر صیداوی<sup>۶</sup> وقتی در چنگال

۱. بلاذری، *أنساب الأشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۳، ص ۳۶۸؛ ابوحنیفه دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۳۳۸؛ طبری، *تاریخ الأمم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۵۱.

۲. طبری، همان، ص ۳۹۵.

۳. همان، ص ۳۵۱؛ بلاذری، *أنساب الأشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۳، ص ۳۶۸.

۴. طبری، همان، ص ۳۸۶؛ شیخ مفید، *الإرشاد*، تحقیق مؤسسة آل‌البیت، ج ۲، ص ۶۷.

۵. ابن سعد، «ترجمة الحسين علیه السلام ومقتله»، فصلنامه *ترائنا*، سال سوم، ش ۱۰، ص ۱۷۱.

۶. قیس بن مسهر اسدی از شجاعان کوفه و از چهره‌های سرشناس و برجسته قبیله بنی‌اسد بود (سیدشرف‌الدین، *المجالس الفاخرة*، ص ۱۰۹). وقتی امام حسین از بیعت با یزید خودداری کرد و به مکه رفت، قیس یکی از کسانی بود که نامه‌های اهل کوفه را به امام حسین علیه السلام رساند. او همچنین به دستور امام، همراه با مسلم بن عقیل به کوفه رفت آن‌طور که از مضمون منابع تاریخی استفاده می‌شود، زمانی که مسلم نامه‌ای مبنی بر بیعت مردم برای امام نوشت و از آن حضرت برای ورود به کوفه دعوت کرد، حامل این نامه قیس بن مسهر بود (طبری، *تاریخ الأمم والملوک*، ج ۵، ص ۳۹۴-۳۹۵؛ شیخ طوسی، *رجال طوسی*، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، ص ۱۰۴؛ مصعب زبیری، *تسمیة من قتل مع الحسين*، ص ۱۵۲).

دژخیمان عبیدالله بن زیاد گرفتار آمد و از او خواستند در انظار مردم، از امام حسین (ع) بدگویی کرده، وی را دشنام دهد، او درباره حضرت گفت: **إِنَّ الْحَسِينَ بْنَ عَلِيٍّ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ!**<sup>۱</sup> «حسین بن علی (ع)، بهترین خلق خداست».

البته این موقعیت معنوی و اجتماعی ممتاز امام (ع) تنها در میان مردم حجاز و کوفه، که سال‌ها آن حضرت با آنان زندگی کرده بود، به چشم نمی‌خورد؛ بلکه اشراف و بزرگان شهر عثمانی مسلکی چون بصره هم از آن بزرگوار، به بزرگی یاد می‌کردند. یزید بن مسعود نَهْشَلی از اشراف بصره، وقتی خبر حرکت امام حسین (ع) را شنید، قبایل بنی تمیم، بنی حنظله و بنی سعد را گرد آورده، در سخنانی امام حسین (ع) را چنین توصیف کرد:

حسین بن علی پسر دختر رسول خدا (ص)، صاحب تبار و نژادی نیکو و خالص، و عقیده‌ای استوار است؛ از فضلی و وصف‌ناشدنی برخوردار و دانشش پایان‌ناپذیر است و او به سبب سابقه، سن بیشتر و خویشاوندی‌اش با پیامبر (ص) به این امر (خلافت) شایسته‌تر است. وی بر خردسال ترحم کرده، به بزرگسال مهر می‌ورزد... پس از نور حق محروم نمائید و در ورطه و پرتگاه باطل گرفتار نشوید.<sup>۲</sup>

وی در نامه‌اش به امام (ع) نوشت: «شما حجت خدا بر خلقش و امانت الهی در زمین هستید که از درخت [پربرکت و منشأ روشنایی و بی‌خاروخاشاک] زیتون احمدی منشعب شده‌اید. رسول خدا (ص) ریشه آن درخت و شما شاخه‌اش هستید».<sup>۳</sup>

منزلت و جایگاه درخشان پیشوای سوم تنها در نگاه مسلمانان دوستدار اهل بیت (ع) یا بی‌طرف خلاصه نمی‌شد؛ بلکه معاویه نیز - که عصاره نفاق و کفر

۱. بلاذری، *أنساب الأشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۳، ص ۳۷۸؛ طبری، همان، ص ۳۹۵.

۲. سید بن طاووس، *المناقب علی قتل الطغوف*، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۱۱۰-۱۱۱.

۳. همان، ص ۱۱۳.

پنهان و از پلیدترین و دشمن‌ترین افراد نسبت به خاندان بنی‌هاشم و به‌ویژه امامان علیهم السلام بود. از ایشان با عنوانِ أَحَبِّ النَّاسِ إِلَى النَّاسِ؛<sup>۱</sup> «محبوب‌ترین شخص نزد مردم» یاد می‌کرد. همچنین معاویه در وصیتش به یزید با بیان موقعیت و مقام حسین بن علی علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، از وی خواست به حضرت احترام گذارد و با وی مدارا کند.<sup>۲</sup>

---

۱. ابن‌عساکر، ترجمه الامام الحسین علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمدباقر محمودی، ص ۱۹۹.  
۲. ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۴، ص ۳۵۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۷۶.



# فصل سوم

شهادت امام حسین علیه السلام

در گفتار پیامبران و امامان علیهم السلام







انبیای الهی و اهل بیت علیهم السلام و برخی از اصحاب خاص آنان، در روایات فراوانی از امور غیبی و حوادث آینده خبر داده‌اند. حتی برخی از اندیشمندان اهل سنت نیز این روایات را نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup> اخبار از شهادت امام حسین علیه السلام نیز از این مقوله است؛ زیرا روایات فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام نقل شده است که از شهادت امام حسین علیه السلام خبر می‌دهد. این روایات از لحاظ قوت سند و روشنی دلالت و مفهوم، یکسان نیستند. برخی از آنها (که با بقیه روایات اشتراک مضمونی دارند) از لحاظ سند، صحیح،<sup>۲</sup> و برخی دیگر، موثق<sup>۳</sup> هستند؛ اما در مجموع، از نظر کثرت، تواتر معنوی دارند و از گذشته، علمای اسلام آنها را پذیرفته‌اند. البته این موضوع (چنان‌که خواهد آمد) یکی از مسائل مشهور و مسلم در تاریخ زندگانی امام حسین علیه السلام است؛ چنان‌که در توقیع حضرت مهدی علیه السلام برای وکیل خود قاسم بن علاء درباره تعلیم دعای روز سوم شعبان (سالروز ولادت آن بزرگوار)، چنین آمده است: ... **اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ، الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَوِلَادَتِهِ...؛**<sup>۴</sup> «...خداوندا از تو درخواست می‌کنم به حق مولودی که در این روز متولد شده و قبل از تولد و ورودش [به این دنیا] وعده شهادتش داده شده است...».

- 
۱. مثلاً ابن‌ابی‌الحدید فصل مبسوطی را به اخبار غیبی امام علی علیه السلام اختصاص داده است (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۷، ص ۴۷، ذیل خطبه ۹۲ و ج ۱۰، ص ۱۳، ذیل خطبه ۱۷۶).
  ۲. مانند حدیث دوم از احادیث اخبار جبرئیل در این فصل که از طریق ابویصیر از امام صادق علیه السلام نقل شده است.
  ۳. مانند حدیث پنجم، یازدهم و دوازدهم منقول از امام حسین علیه السلام در این فصل.
  ۴. شیخ طوسی، مصباح‌المتعبد و سلاح‌المتعبد، ص ۸۲۶.

در این فصل نمونه‌هایی از روایاتی را که در این باره در متون و منابع کهن حدیثی و تاریخی شیعه و اهل سنت آمده و مفهوم و مضمون روشنی دارد، می‌آوریم و ابتدا از پیشگویی‌های پیامبران پیشین آغاز می‌کنیم.

### الف) پیشگویی‌های پیامبران پیشین

آگاهی از شهادت امام حسین (ع) در میان انبیای الهی و امت‌های گذشته، سابقه طولانی داشته است. در این باره اخبار بسیاری در کتاب‌های تاریخی و حدیثی شیعه و سنی وجود دارد که نمونه‌هایی از آنها را در اینجا ذکر می‌کنیم:

۱. ابن عباس از امیرالمؤمنین (ع) حدیثی را درباره عبور حضرت عیسی (ع) از سرزمین کربلا نقل می‌کند که حضرت (در بخشی از این حدیث) می‌فرماید: «عیسی (ع) [هنگام عبور از کربلا] نشست و شروع به گریه کرد و حواریون نیز با وی نشستند و گریه کردند؛ اما علت گریه حضرت عیسی (ع) را نمی‌دانستند. از این رو به حضرت گفتند: ای روح و کلمه خدا، سبب گریه شما چیست؟ حضرت فرمود: آیا می‌دانید اینجا چه سرزمینی است؟ گفتند: نه. فرمود: اینجا زمینی است که در آن، فرزند رسول خدا (ص) احمد و فرزند آزادزن پاک و مبرا از هرگونه پلیدی و آلودگی، که شبیه مادرم [مریم] است، کشته شده و در آن دفن می‌شود...»<sup>۱</sup>

۲. سَمَاعَةَ بْنِ مَهْرَانَ می‌گوید که از امام صادق (ع) شنیدم که فرمود: «آن کسی که خداوند در کتابش درباره او فرموده: **وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا**» و در این کتاب از اسماعیل یاد کن؛ زیرا که او درست‌وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود»

۱. ... عن ابن عباس، عن امير المؤمنين (ع) [في حديث يذكر فيه مرور عيسى (ع) بأرض كربلاء] قال: «فجلس عيسى (ع) و جلس الحواريون معه، فبكى وبكى الحواريون وهم لا يدرون لم جلس ولم بكى؟! فقالوا: يا روح الله وكلمته، ما يبكيك؟ قال: أتعلمون أي أرض هذه؟ قالوا: لا. قال: هذه أرض يقتل فيها فرخ الرسول احمد وفرخ الحرّة الطاهرة البتول شبيهة أمي، ويلحد فيها...» (محمدجواد محمودی، ترتیب الامالی، ج ۵، ص ۱۵۸، ۱۷۷؛ شیخ صدوق، الامالی، تحقیق قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، ص ۶۹۵، مجلس ۸۷ ح ۵).

پیامبری از پیامبران بوده [که خدا او را به سوی قومش برانگیخت]، پس قومش بر او مسلط شده، پوست سروصورتش را کندند. آن‌گاه خدا فرشته‌ای را نزد او فرستاد و گفت: پروردگار جهانیان به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: آنچه را قومت با تو کردند، دیدم. پس هرچه می‌خواهی، از من بخواه. اسماعیل علیه السلام گفت: ای پروردگار جهانیان حسین بن علی بن ابی‌طالب [در ابتلا به بلاها و مصیبت‌ها]، برای من اسوه و الگوست. امام صادق فرمود: او پیامبری غیر از اسماعیل پسر ابراهیم [خلیل] بوده است.<sup>۱</sup>

### ب) اخبار جبرئیل از جانب خدا درباره شهادت امام حسین علیه السلام

۱. ام سلمه می‌گوید: «حسن علیه السلام و حسین علیه السلام در خانه من نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بازی می‌کردند که جبرئیل آمد و گفت: ای محمد؛ پس از تو، امت تو این فرزندات را خواهند کشت و با دستش اشاره به حسین علیه السلام کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گریه کرد و او (حسین) را در آغوش کشید...»<sup>۲</sup>

۲. ابوبصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: «هنگامی که حسین علیه السلام نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بود، ناگاه جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و عرضه داشت: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آیا او را دوست داری؟ حضرت فرمود: آری. جبرئیل گفت: امت تو او را خواهند کشت. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از این سخن بسیار غمگین شد. پس جبرئیل گفت: آیا دیدن خاکی که حسین علیه السلام

۱. ... عن سماعة بن مهران قال: سمعت ابا عبد الله جعفر بن محمد يقول: ان الذي قال الله في كتابه: «وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا» (مریم، ۵۴)؛ سَلَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ قَوْمَهُ، فَكَشَطُوا وَجْهَهُ وَفَرَفَرُوا رَأْسَهُ، فَبَعَثَ اللَّهُ إِلَيْهِ مَلَكًا فَقَالَ لَهُ: إِنَّ رَبَّ الْعَالَمِينَ يَرْفُكُ السَّلَامَ وَيَقُولُ [إِنَّهُ] قَدْ رَأَيْتَ مَا صَنَعَ بِكَ قَوْمِكَ، فَسَلِّتْنِي مَا شِئْتَ. فقال: يا رب العالمين لي بالحسين بن علي بن ابي طالب اسوة. قال ابو عبد الله ليس هو اسماعيل بن ابراهيم (شيخ مفيد، الامالي، تحقيق حسين استاد ولي و علي اكبر غفاري، ص ۳۹-۴۰، مجلس ۵، ح ۷ با کمی تفاوت در تعبيرات و تفصيل بيشتري و اختلاف در سندها اين قوليه قمی، كامل الزيارات، تحقيق نشر الفقاهه، باب ۱۹، ص ۱۳۷-۱۳۹).

۲. ... عن أم سلمة قالت كان الحسن والحسين - رضی الله عنهما - يلعبان بين يدي النبي صلی الله علیه و آله و سلم في بيتي، فنزل جبرئيل علیه السلام فقال: يا محمد إن أمتك تقتل ابنك هذا من بعدك، فأوماً بيده الى الحسين علیه السلام فيكي رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم وضمه الى صدره... (طبرانی، المعجم الكبير، تحقيق حمدي عبدالمجيد سلفي، ج ۳، ص ۱۰۸). نزديك به اين مضامين، روايات بسياري از ام سلمه نقل شده است (ر.ك: همان، ص ۱۰۸-۱۱۰؛ محمدجواد محمودی، ترتيب الامالي، ج ۵، ص ۱۶۱؛ شيخ صدوق، الامالي، تحقيق قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة العتبة، ص ۲۰۳، مجلس ۲۹، ح ۳).

روی آن کشته می‌شود، تو را شادمان می‌کند؟ حضرت فرمود: بلی. پس جبرئیل فاصله بین محل نشستن رسول خدا ﷺ و کربلا را فرو برد؛ به طوری که این دو قطعه زمین این گونه به هم متصل شدند (و دو انگشت سیبایه خویش را به هم چسباند). آن گاه جبرئیل با دو بال خود، مقداری از تربت کربلا را برداشته و به رسول خدا ﷺ داد. سپس به یک چشم بر هم زدن، زمین را گستراند (و به حالت اول برگرداند). رسول خدا ﷺ فرمود: خوشا بر تو ای خاک، و خوشا به حال کسی که در تو [ای کربلا] کشته می‌شود.<sup>۱</sup>

۳. ابوسلمه از عایشه نقل می‌کند: «رسول خدا ﷺ حسین را بر زانوی خود نشانده بود و او را می‌بوسید. جبرئیل عرضه داشت: آیا این پسر تو را دوست داری؟ حضرت فرمود: آری. جبرئیل گفت: امت تو بعد از تو او را خواهند کشت. در این هنگام چشمان رسول خدا ﷺ پر از اشک شد. جبرئیل عرض کرد: آیا می‌خواهی خاکی را که حسین بر روی آن کشته خواهد شد، نشانت دهم؟ حضرت فرمود: بلی. آن گاه جبرئیل قدری از خاک زمینی را که حسین بر روی آن کشته خواهد شد، به پیامبر ﷺ نشان داده و گفت: این زمین، طُف خوانده می‌شود.<sup>۲</sup>

۴. محمد بن صالح می‌گوید: «هنگامی که جبرئیل به رسول خدا ﷺ خبر داد که امتش

۱. ... عن ابی بصیر: عن ابی عبد الله قال: سمعته یقول: «بینا الحسین عند رسول الله اذا اتاه جبرئیل فقال: یا محمد، اتحبّه؟ قال: نعم. قال: أما ان اُتکت ستقلته. فحزن رسول الله لذلك حزناً شديداً، فقال جبرئیل: ایسرک ان اُریک التربة التي یقتل فیها؟ قال: نعم. فخسف جبرئیل ما بین مجلس رسول الله الی کربلاء حتی التقت القطعتان هكذا - وجمع بین السبایتین - فتناول بجناحیه من التربة، فناولها لرسول الله، ثم دحا الارض من طرف العین. فقال رسول الله: طوبی لک من تربة، وطوبی لمن یقتل فیک» (محمدجواد محمودی، همان، ص ۱۶۲؛ شیخ طوسی، الامالی، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثه، ص ۳۱۴، مجلس ۱۱، ح ۸۵ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، تحقیق نشر الفقاهه، باب ۱۷، ص ۱۲۹-۱۳۰، ح ۵؛ با کمی تفاوت محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۲۸، ۲۳۵).

۲. ... عن ابی سلمه عن عایشه: ان رسول الله اجلس حسیناً علی فخذہ فجعل یقبّله، فقال جبرئیل: «اتحب اینک هذا؟ قال: نعم. قال: فان اُتکت ستقلته بعدک. فدمعت عینا رسول الله، فقال له: ان شئت اُزیتک من تربته اتسی یقتل علیها؟ قال: نعم. فأراه جبرئیل تراباً من تراب الارض التي یقتل علیها، وقال: ندعی الطُف» (محمدجواد محمودی، همان، ص ۱۶۶؛ شیخ طوسی، همان، ص ۳۱۶-۳۱۷، مجلس ۱۱، ح ۸۹؛ به همین مضمون ابن سعد، ترجمه الحسین و مقتله، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۵۵. برای آگاهی بیشتر از مأخذ این حدیث رک: محمدجواد محمودی، همان، پاورقی ص ۱۶۶). «طُف» به معنای کناره رود و ساحل آن است و در اینجا، مقصود سرزمینی در ساحل فرات است که امام حسین با یارانش در آنجا به شهادت رسیده‌اند.

حسین بن علی علیه السلام را خواهند کشت، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آیا این تقدیر برگشت پذیر نیست؟ جبرئیل گفت: نه، چون این امری است که خداوند آن را مقدر کرده است.<sup>۱</sup>

۵. ابن عباس می گوید: «فرشته ای که محضر رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و حضرت را از شهادت حسین علیه السلام آگاه کرد، جبرئیل روح الامین بود. او درحالی که بال هایش را باز کرده بود و گریه و فریاد می کرد، مقداری از تربت حسین علیه السلام را که بویی چون مشک داشت، با خود آورده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آیا امتی که فرزند مرا (و یا فرمودند فرزند دختر مرا) می کشند، رستگار می شوند؟ جبرئیل عرض کرد: خداوند آنها را دستخوش اختلاف می کند و دل هایشان یکی نمی شود».<sup>۲</sup>

### ج) پیشگویی های پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که از طریق اخبار الهی، از شهادت فرزندش حسین علیه السلام در آینده خبر داشت، در مناسبت های مختلف، از این موضوع سخن گفته و حتی در بعضی از احادیث به صراحت نام قاتل فرزندش حسین را متذکر شده است.

۱. انس بن حارث می گوید: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله می فرمود: «همانا این فرزند من (حسین علیه السلام) در زمینی از عراق کشته می شود. پس هر کس از شما آنجا بود، باید او را یاری کند».<sup>۳</sup>

۱. ... عن محمد بن صالح: أن رسول الله صلی الله علیه و آله حين أخبر جبرئيل أن أمته ستقتل حسين بن علي علیه السلام. فقال صلی الله علیه و آله: يا جبرئيل، أفلا أراجع فيه؟ قال: لا، لأنه امرٌ قد كتبه الله (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، ج ۱۴، ص ۱۹۶؛ همو، ترجمه الامام الحسین علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمدباقر محمودی، ص ۱۸۵).

۲. ... عن ابن عباس قال: الملك الذي جاء إلى محمد صلی الله علیه و آله يخبره بقتل الحسين علیه السلام كان جبرئيل الروح الامين منشور الأجنحة باكياً صارخاً قد حمل من تربة الحسين علیه السلام وهي نفوح كالمسك؛ فقال رسول الله صلی الله علیه و آله وتطلع أمة تقتل فرخي أو قال فرخي أبتني؟ فقال جبرئيل: يضرها الله بالاختلاف فتختلف قلوبهم (ابن قولويه قمي، کامل الزیارات، تحقیق نشر الفقاهه، باب ۱۷، ص ۱۳۱، ح ۷؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۳۷).

۳. ... عن أنس بن الحارث يقول: سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول: «إن أبتني هذا - يعني الحسين - يقتل بأرض من العراق فسن أذكره منك فليصبره» (طبري، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، ص ۱۴۶؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۸، ص ۲۱۷؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، تحقیق علی عاشور الجنوبی، ج ۱۴، ص ۲۱۷؛ همو، ترجمه الامام الحسین من تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمدباقر محمودی، ص ۲۳۹؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۴۷. برای آگاهی از منابع بیشتر این خبر، رک: ابن سعد، «ترجمه الحسین ومقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، پاورقی ص ۱۶۱).

۲. امام باقر (ع) از ام سلمه نقل می‌کند که رسول خدا (ص) فرمود: «حسین زمانی کشته می‌شود که سفیدی مو بر او چیره شود».<sup>۱</sup>

۳. ابن عباس از رسول خدا (ص) روایتی را نقل می‌کند که در بخش پایانی آن، حضرت می‌فرماید: «به خدا سوگند، بعد از من فرزندم حسین را خواهند کشت. خداوند شفاعت مرا هرگز نصیب آنان نگرداند».<sup>۲</sup>

۴. عبدالله بن محمد صنعانی از امام باقر (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمود: «هرگاه حسین (ع) نزد پیامبر (ص) می‌رفت، حضرت او را به [سینه] خود می‌چسباند و سپس به امیرالمؤمنین (ع) می‌فرمود: او را نگاه دار و آن‌گاه خم شده، او را می‌بوسید و می‌گریست. حسین (ع) می‌پرسید: ای پدر، چرا گریه می‌کنی؟ پیامبر (ص) می‌فرمود: ای پسر عزیزم؛ جای شمشیرها را می‌بوسم و گریه می‌کنم. حسین (ع) گفت: ای پدر، من کشته می‌شوم؟ رسول خدا (ص) فرمود: آری به خدا سوگند، تو، پدر، و برادرت کشته خواهید شد. عرض کرد: قتلگاه ما از هم جدا خواهد بود؟ پیامبر (ص) فرمود: آری پسر عزیزم».<sup>۳</sup>

۵. امام حسین دوساله بود که پیامبر به سفر رفتند. در میان راه در محلی توقف کردند و کلمه استرجاع را بر زبان راندند و چشمانشان پر از اشک شد. از ایشان علت آن را سؤال کردند. فرمودند: جبرئیل درباره زمین که در کنار فرات قرار دارد و نامش کربلاست، برایم خبر آورد که فرزندم حسین پسر فاطمه در آن کشته می‌شود. به ایشان

۱. عن ابی جعفر (ع) عن ام سلمة قالت: قال رسول الله (ص): «يَقْتُلُ الْحُسَيْنَ (ع) حِينَ يَلْعَوُ الْقَتِيرَ» (طبرانی، الْمُعْجَمُ الْكَبِيرُ، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی، ج ۳، ص ۱۰۵). طبرانی در ذیل این خبر می‌گوید: «قتیر» به معنای «سفیدی مو» است.

۲. عن ابن عباس قال: قال رسول الله (ص)... وایم الله ليقتلن بعدی ابنی الحسین، لا انالهم الله شفاعتی (محمدجواد محمودی، ترتیب الامالی، ج ۵، ص ۱۶۷؛ با اندکی تفاوت ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ص ۱۴۶. برای اطلاع از منابع بیشتر این حدیث، رک: محمدجواد محمودی، همان، پاورقی ص ۱۶۷-۱۶۸).

۳. ... عن عبد الله بن محمد الصنعانی، عن ابی جعفر (ع) قال: «كان رسول الله (ص) اذا دخل الحسین (ع) جذبه اليه، ثم يقول لاميرالمؤمنین (ع): امسكه، ثم يقع عليه فيقبله ويبيكي. فيقول: يا ابه لم تبكي؟ فيقول: يا بني اقبل موضع السيف منك وابكي، قال: يا ابه واقتل [؟] قال: اي والله وابوك واخوك وانت. قال: يا ابه فمصارنا شتى؟ قال: نعم يا بني...» (ابن قولویه قمی، همان، باب ۲۲، ص ۱۴۶-۱۴۷؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۶۱ و ج ۹۷، ص ۱۱۹).

گفتند: چه کسی او را می‌کشد ای رسول خدا؟ فرمود: مردی به نام یزید و گویا من محل به خاک افتادن و محل دفن او را می‌بینم.<sup>۱</sup>

#### د) پیشگویی‌های امیرالمؤمنین علیه السلام

۱. از علی بن ابی طالب نقل شده که فرمود: من و فاطمه و حسن و حسین در محضر پیامبر بودیم که ناگاه رو به سوی ما کرد و گریه کرد. من گفتم: ای رسول خدا؛ چه چیزی شما را به گریه آورد؟ فرمود: «می‌گریم برای ضربت خوردن تو و سلی ای که بر گونه فاطمه می‌خورد و زخمی که بر ران حسن وارد می‌شود و سمی که به او نوشانده می‌شود و برای کشته شدن حسین علیه السلام». در این هنگام همه اهل خانه گریه کردند.<sup>۲</sup>

۲. جَوَیْرِیَّةُ بنِ مُسَیْنِ عَدِی می‌گوید: چون با امیرالمؤمنین علیه السلام به طرف صفین حرکت کردیم و در کناره‌های فرات به کربلا رسیدیم، حضرت در یک سوی لشکر ایستاد و سپس به سمت راست و چپ نگاه کرده، اشک ریخت و آن‌گاه فرمود: به خدا سوگند اینجا منزلگاه و جایگاه فرود و محل مرگ آنان است. گفتند: ای امیرالمؤمنین؛ نام این مکان چیست؟ فرمود: اینجا کربلاست. قومی در آن کشته می‌شوند که بدون حساب وارد بهشت می‌شوند. سپس سفر خویش را ادامه داد و مردم معنای سخن حضرت را نمی‌فهمیدند تا جریان حسین بن علی علیه السلام و یارانش در

۱. لَمَّا أَتَى عَلَى الْحُسَيْنِ سَنَانٌ مِنْ مَوْلِدِهِ خَرَجَ النَّبِيُّ فِي سَفَرٍ لَهُ فَوَقَفَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَاسْتَرْجَعَ وَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ. فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: هَذَا جَبْرَيْلُ يُغَيِّرُنِي عَنْ أَرْضِ بَشَطِّ الْفَرَاتِ يُعَالُ لَهَا كَرْبَلَاءَ يُقْتَلُ بِهَا وَكَلْدَى الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ فَقِيلَ لَهُ مَنْ يَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: رَجُلٌ اسْمُهُ يَزِيدٌ وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَصْرَعِهِ وَوَدَفْنِهِ (سید بن طاووس، الملهوف علی قبلی الطفوف، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۹۳؛ با اندکی اختلاف ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۴، ص ۳۲۵).

۲. عن علی بن ابی طالب بینا أنا وفاطمة والحسن والحسين عند رسول الله إذ التفت الينا فبکی. فقلت: ما يبکیک یا رسول الله؟ فقال: أبکی مما یصنع بکم بعدی. فقلت: وما ذاک یا رسول الله؟ قال: أبکی من ضربتک علی القرن ولطم فاطمة خدھا وطعنة الحسن فی الفخذ والسم الذی یسقی وکتل الحسن. قال: فبکی أهل البيت جميعاً... (شیخ صدوق، همان، ص ۱۹۷، ح ۲۰۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تحقیق یوسف البقاعی، ج ۲، ص ۲۳۸؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۴۹).

کربلا رخ داد. پس آن زمان، کسانی که سخن علی علیه السلام را شنیده بودند، مصداق پیشگویی حضرت را شناختند.<sup>۱</sup>

۳. اسماعیل بن زیاد می‌گوید: علی علیه السلام روزی به براء بن عازب فرمود: «ای براء؛ پسر من حسین کشته می‌شود در حالی که تو زنده هستی و او را یاری نمی‌کنی». چون حسین بن علی علیه السلام کشته شد، براء می‌گفت: «به خدا سوگند علی بن ابی طالب علیه السلام راست گفت؛ حسین علیه السلام کشته شد و من او را یاری نکردم». وی آن‌گاه از این امر، اظهار حسرت و ندامت می‌کرد.<sup>۲</sup>

۴. هانی بن هانی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «به یقین حسین کشته خواهد شد و من زمینی را که نزدیک دو نهر [فرات و علقمه] است و حسین در آن کشته می‌شود، می‌شناسم».<sup>۳</sup>

۱. ... عن جُوَيْرِيَةَ بنِ مُشَيْرِ العَبْدِيِّ قال: لَمَّا تَوَجَّهْنَا مَعَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بنِ ابِي طَالِبٍ علیه السلام اِلَى صَفِينِ، فَبَلَّغْنَا طُفُوفَ كَرْبَلَاءَ، وَقَفَّ علیه السلام نَاحِيَةً مِنَ العَسْكَرِ، ثُمَّ نَظَرَ يَمِينًا وَشِمَالًا وَاسْتَعْبَرَ ثُمَّ قال: «هَذَا - وَاللهِ - مَنَاحٌ رَكَابُهُمْ وَمَوْضِعٌ مَنِيَّتُهُمْ». فَقِيلَ لَهُ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، مَا هَذَا المَوْضِعُ؟ قال: «هَذَا كَرْبَلَاءُ، يَقْتَلُ فِيهِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ» ثُمَّ سَارَ. فَكَانَ النَّاسُ لَا يَعْرِفُونَ تَأْوِيلَ مَا قال، حَتَّى كَانَ مِنَ امْرِ الحُسَيْنِ بنِ عَلِيِّ علیه السلام وَاصْحَابِهِ بِالطَّغْفِ مَا كَانُ، عَرَفَ حِينَئِذٍ مَنَ سَمِعَ مَقَالَهَ مَصْدَاقَ الخَيْرِ فِيما أَنبَأَهُمْ بِهِ (شيخ مفيد، الارشاد، تحقيق مؤسسة آل البيت، ج ۱، ص ۳۳۲؛ محمدباقر مجلسي، بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۸۶). اين خبر در منابع متعدد و فراوان شيعه و سنی و با تعابير مختلف و اسناد متفاوت، نقل شده است. برای نمونه، منقری اين خير را با تعابير و اسناد مختلف و متعدد آورده است (نصيربن مزاحم منقری، وثقعة صفين، تحقيق و شرح عبدالسلام محمدهارون، ص ۱۴۰-۱۴۱). شيخ صدوق علیه السلام و ديگران نيز اخبار ديگري را از اميرالمؤمنين علیه السلام در اين باره با جزئيات بيشتري آورده‌اند (شيخ صدوق، الامالي، تحقيق قسم الدراسات الاسلاميه مؤسسة البعثة، ص ۱۹۹، مجلس ۲۸، ح ۷، ص ۶۹۴، مجلس ۸۷، ح ۵؛ محمدجواد محمودی، ترتيب الامالي، ج ۵، ص ۱۷۴-۱۷۹ و پاوروقی‌های ص ۱۷۳-۱۷۴؛ سيدمرتضی حسيني فيروزآبادی، فضائل الخمسة من الصحاح الستة، ج ۳، تحقيق مجمع العالمي لأهل البيت، ص ۳۳۶-۳۳۴).

۲. ... عن اسماعيل بن زياد قال: ان علياً علیه السلام قال للبراء بن عازب يوماً: يا براء؛ يقتل ابني الحسين وانتي حى لا تنصروه. فلما قتل الحسين بن علي علیه السلام، كان البراء بن عازب يقول: صدق والله علي بن ابى طالب علیه السلام، قتل الحسين علیه السلام ولم انصره. ثم يظهر الحسرة على ذلك والندم (شيخ مفيد، الارشاد، تحقيق مؤسسة آل البيت، ج ۱، ص ۳۳۱؛ ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، ج ۱۰، ص ۱۵؛ محمدباقر مجلسي، بحار الانوار، ج ۴، ص ۲۶۲).

۳. ... عن هاني بن هاني، عن علي (رضي الله عنه)، قال: لَيُقْتَلَنَّ الحُسَيْنُ قَتْلًا، وَأَنْتَ لِأَعْرِفَ التُّرْبَةَ الَّتِي يَقْتَلُ فِيهَا قَرِيبًا مِنَ النَهْرِينِ (ابن سعد، ترجمة الحسين ومقتله، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۵۸؛ طبراني، المعجم الكبير، تحقيق حمدي عبدالمجيد سلفي، ج ۳، ص ۱۱۰-۱۱۱؛ ابن قولويه قمی، كامل الزيارات، تحقيق نشر الفقاهه، باب ۲۳، ص ۱۵۰؛ ابن عساکر، ترجمة الامام الحسين من تاريخ مدينة دمشق، تحقيق محمدباقر محمودی، ص ۱۸۸؛ همو، تاريخ مدينة دمشق الكبير، تحقيق علي عاشور الجنوبي، ج ۱۴، ص ۱۹۷؛ محمدباقر مجلسي، همان).



۵. ابو جبره می‌گوید: روزی با علی - که خدا از او خشنود باد - همراه بودم تا اینکه حضرت به کوفه آمد و بر منبر بالا رفته، بعد از حمد و ثنای الهی فرمود: «چگونه خواهید بود وقتی فرزندان پیامبر شما را در بین شما فرود آورند؟» کوفیان گفتند: «در آن زمان، در راه خدا درباره آنان، به نیکی از عهده آزمایش برمی‌آیم». حضرت فرمود: «قسم به کسی که جانم در دست او است، به یقین آنان بین شما فرود خواهند آمد و مسلماً شما به سوی آنان رفته، آنان را خواهید کشت». سپس [این شعر را] خواندند: «کوفیان» آنان را با نیرنگ دعوت کردند، و با آنها رفتار ننگ‌آوری کردند. گویا می‌خواستند با این دعوت از وضعیت بد خود نجات یابند؛ اما نه نجات یافتند و نه عذری داشتند.<sup>۱</sup>

۶. جابر نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علیه السلام به حسین علیه السلام فرمود: «ای اباعبدالله؛ تو از قدیم اسوه و مقتدای [جاویدان] خلق هستی». حسین علیه السلام گفت: «فدایت شوم [در این صورت] وضع من چگونه است؟» علی علیه السلام فرمود: «آنچه را که مردم به آن جاهل هستند، تو می‌دانی و شخص دانا از آنچه می‌داند، بهره‌مند خواهد شد. فرزند عزیزم؛ پیش از آنکه این امر برایت پیش آید، بشنو و ببین. سوگند به کسی که جانم در دست اوست، به یقین بنی‌امیه خون تو را خواهند ریخت؛ ولی نمی‌توانند تو را از دینت جدا کرده، یاد پروردگارت را از خاطرت ببرند». حسین علیه السلام گفت: «قسم به کسی که جانم در دست اوست، همین قدر مرا کافی است که به آنچه خدا نازل فرموده، اقرار کرده‌ام و گفتار پیامبر خدا را تصدیق می‌کنم و سخن پدرم را تکذیب نمی‌کنم».<sup>۲</sup>

۱. ... عن أبي حبرة قال: صحبت علياً - رضي الله عنه - حتى أتى الكوفة فصدع المنبر فحمد الله وأثنى عليه، ثم قال: كيف أنتم إذا نزل بذرية نبيكم بين ظهرائيكم؟ قالوا: إذا نبلي الله فيهم بلاءً حسناً. فقال: والذي نفسي بيده لينزلن بين ظهرائيكم ولتخرجن إليهم فلقتنهم، ثم أقبل يقول:

هم أوزدوهم بالفرورِ وعرذوا  
أحبوا نجاة لا نجاة ولا عذر

(طبرانی، همان، ص ۱۰۱).

۲. ... عن جابر، عن أبي عبد الله علیه السلام قال: قال علي علیه السلام للحسين علیه السلام: يا ابا عبد الله، أسوة أنت قديماً، فقال: جعلت فداك ما خالي؟ قال: علمت ما جهلوا وسيتعلم عالم بما علم، يا بني اسمع وأبصر من قبل أن يأتيك، فوالذي نفسي بيده ليسفكن بنو أمية ذك نم لا يزالونك عن دينك، ولا يسونك ذكر ربك، فقال الحسين علیه السلام والذي نفسي بيده، حسبي أقررت بما أنزل الله وأصدق قول نبي الله، ولا أكذب قول أبي (ابن قولوبه قمی، کامل الزیارات، تحقیق نشر الفقاهه، باب ۲۳، ص ۱۴۹-۱۵۰؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۲).

۷. در جریان تخلف شَبَث بن رِئِعی و عمرو بن حُرَیث از همراهی با سپاه امیرالمؤمنین (ع) در نبرد با خوارج، حضرت خطاب به این دو فرمود: «به خدا سوگند ای شَبَث و ای پسر حُرَیث؛ به یقین با پسر حسین خواهید جنگید. رسول خدا (ص) به من چنین خبر داده است.»<sup>۱</sup>

### ه) پیشگویی‌های امام حسن (ع)

مفضل بن عمر از امام صادق (ع) و او از پدرش امام باقر (ع)، و آن حضرت از جدش نقل می‌کند که روزی حسین بن علی (ع) به محضر [امام] حسن (ع) وارد شد. چون نگاه حسین بن علی (ع) به [امام] حسن (ع) افتاد، گریه کرد. [امام] حسن (ع) به ایشان فرمود: ای اباعبدالله، چه چیز شما را به گریه واداشت؟ حضرت پاسخ داد: گریه می‌کنم برای رفتاری که با تو شده است. [امام] حسن (ع) فرمود: «رنج و مصیبتی که برای من پیش آمده، به علت زهری است که با نیرنگ به من داده می‌شود و به سبب آن، کشته می‌شوم؛ اما ای اباعبدالله؛ هیچ روزی مانند روز تو نیست. سی هزار نفر از مردمی که ادعا می‌کنند از امت جد ما محمد (ص) هستند و دین اسلام را به خود نسبت می‌دهند، تو را محاصره کرده، برای کشتن و ریختن خون تو، هتک حرمت تو، اسیر کردن خاندان و زنان و غارت دارایی‌هایت، اقدام می‌کنند. در این زمان است که بنی‌امیه مستوجب لعن خدا می‌شوند و از آسمان، خاکستر و خون می‌بارد و هر چیزی، حتی درندگان در بیابان‌ها و ماهیان در دریاها بر تو می‌گریند.»<sup>۲</sup>

۱. ... اما والله یا شَبَث و یا بن حُرَیث، لَتَقَاتِلَنَّ ابْنِی الْحَسَنِ، هَكَذَا أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ (قطب‌الدین راوندی، الخرائج والجرائع،

تحقیق مؤسسه الامام المهدي، ج ۱، ص ۲۲۶؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۳۳، ص ۳۸۴).

۲. ... عن الفضل بن عمر: عن الصادق جعفر بن محمد، عن ابيه، عن جده (ع) أن الحسين بن علي بن ابي طالب (ع) دخل يوماً إلى الحسن (ع)، فلما نظر إليه، بكى، فقال له: ما يبكيك يا أبا عبد الله؟ قال: أبكي لما يصنع بك. فقال له الحسن (ع): إن الذي يؤتى إلى سم يذس إلى فأقتل به، ولكن لا يوم كيومك يا أبا عبد الله، يزدلف إليك ثلاثون ألف رجل، يدعون أنهم من أمه جدنا محمد (ع)، ويتحلون دين الإسلام، فيجتمعون على قتلك، وسفك دمك، وانتهاك حرمتك وسبي ذراريك وتساكنك، وانتهاك قلبك، فعندها تحل بني أمية اللعنة، وتنفطر السماء رماداً ودماً، ويبكي عليك كل شيء حتى الوحوش في الفلوات والعيان في البحار (شيخ صدوق، الامالي، تحقيق قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، مجلس ۲۴، ج ۳؛ محمدجواد محمودی، ترتیب الامالي، ج ۵، ص ۱۸۰).

## و) پیشگویی‌های سیدالشهدا علیه السلام

افزون بر آنکه امام حسین علیه السلام در مراحل مختلف قیامش، در قالب خطبه‌ها، نامه‌ها و گفت‌وگوهای مختلفی که با برخی از بنی‌هاشم و دیگر مسلمانان داشته، از فرجام قیام کربلا خیر داده است، سال‌ها قبل، حتی از زمان حیات رسول خدا، از شهادت خود آگاه بوده و درباره آن آگاهی داده است. نمونه‌هایی را از هر دو دسته این اخبار می‌خوانیم:

۱. حُذِیْقَه می‌گوید: از حسین بن علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «به خدا سوگند ستمگران بنی‌امیه برای کشتن من اجتماع می‌کنند و عمر سعد بر آنان فرماندهی می‌کند.» [حُذِیْقَه می‌گوید:] این اظهارات، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله بود. من به حسین بن علی علیه السلام گفتم: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله تو را به این امر خبر داده است؟ فرمود: نه. پس خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم و جریان را به ایشان گفتم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دانش من، دانش اوست و دانش او دانش من است و ما به حوادث آینده، قبل از وقوع آنها آگاهی داریم!»<sup>۱</sup>

۲. امام حسین علیه السلام در برابر تقاضای ام‌سلمه از ایشان برای نرفتن به عراق (چون از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده بود که حسین بن علی علیه السلام در سرزمین کربلا کشته خواهد شد) فرمود: «به خدا سوگند همان‌گونه که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود، من کشته می‌شوم؛ حتی اگر به عراق هم نروم، باز مرا خواهند کشت!»<sup>۲</sup>

۳. فَضِیْل بن یَسَار از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: چون امام حسین علیه السلام آهنگ عراق<sup>۳</sup> کرد، وصیت‌نامه، کتاب‌ها [ی امامت] و چیزهای دیگر را به ام‌سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله سپرد و فرمود: هرگاه بزرگ‌ترین فرزندانم نزد تو آمد، آنچه به تو داده‌ام، به او بسپار. پس از

۱. ... عن الاعمش قال: سمعت ابا صالح التمار يقول: سمعت حُذِیْقَه يقول: سمعت الحسين بن علي يقول: والله ليجمعن علي قتل طغاة بني امية ويقدمهم عمر بن سعد وذلك في حياة النبي صلی الله علیه و آله فقلت له: انبأك بهذا رسول الله؟ قال: لا. فأتيت النبي صلی الله علیه و آله فأخبرته، فقال صلی الله علیه و آله: علمي وعلمه وعلمه علمي وأنا لعلم بالكانن قبل كينوته (طبری، دلائل الامامة، ص ۷۵).

۲. ... والله اني مقتول كذلك، وان لم اخرج الي العراق يقتلونني ايضاً... (قطب‌الدین راوندی، الخرائج والجرائع، تحقيق مؤسسة الامام المهدي، ج ۱، ص ۲۵۳؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۹).

۳. مقصود این است که سفر حضرت سرانجام به عراق منتهی شد؛ وگرنه روشن است که حضرت، از مدینه به قصد مکه حرکت کرد.

شهادت امام حسین علیه السلام، علی بن الحسین علیه السلام نزد ام سلمه آمد و او هر چه را که امام حسین علیه السلام به او داده بود، به وی سپرد؛<sup>۱</sup>

۴. سیدبن طاووس از امام صادق علیه السلام نقل می کند که در جریان مخالفت محمدبن حنفیه با رفتن امام علیه السلام به عراق، حضرت در پاسخ وی فرمود: «... رسول خدا [به خوابم] آمد و به من فرمود: ای حسین؛ بیرون برو؛ چون خدا خواسته است تو را کشته ببیند (ان الله شاء أن يراكَ قتيلاً)».

محمد گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». اگر چنین است پس چرا این زنان را همراه خود می بری؟» فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله به من گفت: خدا خواسته است آنان را اسیر ببیند (ان الله قد شاء أن يراهنَّ سباياً)».

آن گاه با محمدبن حنفیه خداحافظی کرد و رهسپار عراق شد؛<sup>۲</sup>

۵. امام حسین علیه السلام در نامه ای که از مکه به برادرش محمدبن حنفیه و دیگر بنی هاشم نوشت، اعلام کرد: «هرکس با من همراه شود، شهید خواهد شد و هرکس از من کناره گیرد (یا به من نپیوندد)، به پیروزی نخواهد رسید»؛<sup>۳</sup>

۱. ... عن الفضيل بن يسار قال: قال لي ابو جعفر عليه السلام: لما توجه الحسين عليه السلام الى العراق دفع الي ام سلمة زوجة النبي صلى الله عليه وآله الوصية والكتب وغير ذلك وقال لها: «اذا اتاك اكير ولدى فادفعي اليه ما [قد] دفعت اليك» فلما قتل الحسين عليه السلام، أتى علي بن الحسين عليه السلام ام سلمة فدعت اليه كل شئ اعطاها الحسين عليه السلام (شيخ طوسي، كتاب التتبية، تحقيق عبادالله تهراني و علي احمد ناصح، ص ۱۹۵-۱۹۶، ح ۱۵۹).

۲. ... اتاني رسول الله صلى الله عليه وآله بعد ما فارقتك، فقال: يا حسين، اخرج، فان الله قد شاء أن يراك قتيلاً. فقال محمد بن الحنفية: اننا لله واننا اليه راجعون. فما معني حملك هؤلاء النساء معك وانت تخرج علي مثل هذا الحال؟ قال: فقال له: قد قال لي: ان الله قد شاء ان يراهن سبايا وسلم عليه ومضى (سیدبن طاووس، الملهوف على قتلى الطموف، تحقيق فارس تبريزيان، ص ۱۲۷-۱۲۸). مسعودی تنها جمله پایانی گفت و گوی امام علیه السلام با محمدبن حنفیه را آورده است. وخرج محمد بن الحنفية يشيعه فقال عبدالوداع: يا ابا عبد الله، الله الله في حرم رسول الله. فقال له: أي الله إلا أن يكن سبايا (مسعودی، اثبات الوصية، ص ۱۶۶). تفصیل این گفت و گو در فصل دوم از بخش سوم این کتاب (امام حسین علیه السلام در مکه) خواهد آمد.

۳. عن زرارة عن ابي جعفر... فان من لحق بي استشهد ومن لم يلحق بي لم يذرك الفتح، والسلام (ابن قولويه قمی، كامل الزيارات، تحقيق نشر الفقاهه، باب ۲۳، ص ۱۵۷؛ طبرسی، دلائل الامامة، ص ۷۷؛ صفار قمی، بصائر الدرجات، تصحيح محسن كوجه باغي تبریزی، ص ۴۸۲، ح ۵؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۳۰).

۶. حسین بن علی علیه السلام هنگام خروج از مکه، ضمن خطبه‌ای که خواند، حاضران را از شهادت خویش چنین آگاه کرد:

مرگ، همچون گردن‌بند دختران، آویزه گلوی فرزندان آدم است. من مشتاق و شیفته دیدار پیشینیان خود هستم؛ آن‌گونه که یعقوب پیامبر علیه السلام مشتاق دیدار فرزندش یوسف علیه السلام بود. برای من قتلگاهی انتخاب شده است که به آنجا می‌روم. گویا می‌بینم گرگ‌های بیابان‌ها بین نوایس<sup>۱</sup> و کربلا مفاصل مرا از هم جدا کرده و شکم‌های گرسنه و انبان‌های خالی خود را از من پُر می‌کنند. از روزی (سرنوشتی) که قلم قضا رقم زده است، چاره و گریزی نیست.

در پایان این خطبه فرمود: «هرکس می‌خواهد خون خویش را در راه ما نثار کند و خود را برای ملاقات با خدا آماده کند، با ما کوچ کند که من ان‌شاءالله بامداد کوچ خواهم کرد»؛<sup>۲</sup>

۱. «نوایس» جمع «ناووس» و به معنای مقبره‌های نصاراست (ابن منظور، *لسان العرب*، تحقیق امین محمد عبدالوهاب و محمدصادق العبدی، ج ۱۴، ص ۳۲۶). این منطقه در شمال غربی کربلا قرار دارد و اکنون به آن اراضی، جمالیّه می‌گویند (علی هاشمی، *الحسین فی طریقه الی الشهادة*، ص ۱۳۵). یاقوت حَتموی می‌گوید: ناووس و قبر به یک معناست (همان؛ حموی، *مُعْجَم البلدان*، تحقیق فرید عبدالعزیز الجندی، ج ۵، ص ۲۹۵). در حفاری‌هایی که در منطقه کربلا انجام شده، تعداد زیادی از اجساد مردگان درون ظرف‌های سفالین پیدا شده که تاریخ دفن آنها به پیش از عهد حضرت مسیح علیه السلام برمی‌گردد (جعفر الخلیلی، *موسوعة العتبات المقدسة*، ج ۸، ص ۱۶. برای اطلاعات تفصیلی، ر.ک: بخش سوم همین کتاب، فصل چهارم، بحث خطبه امام قبل از ترک مکه، پاورقی).

۲. حُطَّ الْمَوْتُ عَلَيَّ وَوَلَدَ آدَمَ مَخْطُ الْفَلَاةِ عَلَيَّ جِيدَ الْفَتَاةِ وَمَا أَوْلَهْنِي إِلَى أَسْلَافِي اسْتِيَاقِي كَاسْتِيَاقِي يَعْقُوبَ إِلَى يَوْسُفَ، وَخَيْرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لِأَقْبِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَنْقَطِعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَايسِ وَكِرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْقًا وَأَجْرِيَّةً سَعْبًا، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ حُطَّ بِالْقَلَمِ... مَنْ كَانَ بَاذِلًا فَيُنَا مَهْجَتَهُ وَمَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرَحِلْ فَإِنِّي رَاحِلٌ مُضْبِعًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ (آبی، *نثر الدر فی المحاضرات*، تحقیق خالد عبدالغنی محفوظ، ج ۱، ص ۲۲۸؛ سیدین طاووس، *المُلهوف علی قتلی الطُّفُوف*، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۱۲۶؛ آرَبلی، *کشف العُمّة فی معرفة الائمه*، ج ۲، ص ۲۳۹؛ محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۴، ص ۳۶۶-۳۶۷؛ نزدیک به این عبارات در: *خوارزمی، مقتل الحسین*، تحقیق محمد سماوی، ج ۲، ص ۵).

۷. ابو مخنف می گوید: حسین بن علی (ع) در پاسخ به پیشنهاد عبدالله بن زبیر درباره ماندن در مکه فرمود:

به خدا سوگند اگر یک وجب بیرون حرم کشته شوم، برایم خوش تر است تا آنکه یک وجب داخل حرم کشته شوم. به خدا قسم اگر من در سوراخ خزنده‌ای از خزندگان باشم، آنان مرا بیرون خواهند آورد تا به خواسته‌ای که درباره من دارند (بیعت یا کشتن من)، برسند.<sup>۱</sup> به خدا سوگند در حق من تعدی و تجاوز خواهند کرد؛ همان‌گونه که یهود در روز شنبه، [از حق خود] تجاوز کردند؛<sup>۲</sup>

۸. سیدالشهدا (ع) در پاسخ درخواست عمرو بن لودان درباره رفتن به عراق فرمود: «به خدا سوگند حاکمان بنی‌امیه مرا رها نمی‌کنند تا آنکه خون مرا بریزند. وقتی چنین کاری را کردند، خدا کسی را بر آنان مسلط می‌کند که آنان را خوار خواهد کرد؛ آن‌گونه که خوارترین گروه امت‌ها خواهند بود»؛<sup>۳</sup>

۹. امام (ع) درباره علت سفرش به کوفه فرمود: «این، نامه‌های مردم کوفه به من است؛

۱. ... والله لئن أقتل خارجاً منها بشر أحب إلي من أن أقتل داخلها منها بشير وإيم الله، لو كنت في جحر هامة من هذه الهوام، لاستخرجوني حتى يقضوا في حاجتهم. والله ليغتندن علي كما اغتذت اليهود في السبت (طبری، تاریخ الأمم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۸۵). ابن اعثم این پاسخ را در جواب عبدالله بن جعفر آورده است (ابن اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۶۷).

۲. ابن سعد، «ترجمه الحسین (ع) ومقتله»، فصلنامه تراثنا، سال سوم، ش ۱۰، ص ۱۶۰؛ طبری، همان؛ ابن اعثم، همان؛ ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین من تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمدباقر محمودی، ص ۲۱۱؛ همو، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، تحقیق علی عاشورالجنوبی، ج ۱۴، ص ۲۱۱.

۳. ... والله لا يدعوني حتى يستخرجوا هذه العلقه من جوفی، فاذا فعلوا [ذلك] سَطَّ اللهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُدْلَهُمْ حَتَّى يَكُونُوا أَذْلَ فِرْقِ الْأُمَّمِ (شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسه آل‌البیت، ج ۲، ص ۷۶؛ ابن سعد، همان؛ طبری، همان؛ ص ۳۹۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، تحقیق علی عاشورالجنوبی، ج ۱۴، ص ۲۱۱؛ همو، ترجمه الامام الحسین من تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمدباقر محمودی، ص ۲۱۱). در نقل ابن سعد، طبری و ابن عساکر، به جای تعبیر اذل فرق الامم تعبیر اذل من فرم آمده است که بنا بر این تعبیر، معنای فرمایش حضرت چنین خواهد بود: «آن‌گونه که آنان پست تر از کهنه حیض کنیزان می‌شوند».

هرچند می‌دانم که آنان کشنده من هستند، و زمانی که این کار را بکنند، هیچ کدام از حرمت‌های الهی را وانمی‌گذارند، مگر اینکه آن را هتک کنند. پس خدا نیز شخصی را بر آنها مسلط می‌کند که چنان خوارشان سازد که از کهنه حیض کنیزان نیز خوارتر گردند؛<sup>۱</sup>

۱۰. امام حسین علیه السلام در راه کوفه بعد از حرکت از منزلگاه «قصر بنی‌مقاتل» به خواب سبکی رفت، سپس از خواب پرید، درحالی‌که آیه استرجاع را می‌خواند و خدا را حمد می‌کرد. علی اکبر علیه السلام پرسید: چرا بعد از بیداری از خواب، آیه بازگشت به سوی خدا را بر زبان جاری کردی و خدا را حمد نمودی؟ حضرت فرمود: «پسر عزیزم؛ من به خواب سبکی رفته بودم که (ناگاه) اسب‌سواری را دیدم که نزد من ایستاد و گفت: این قوم در حرکت هستند، درحالی‌که مرگ به استقبال آنان می‌آید. دانستم که به ما، خبر کشته شدنمان داده شد»؛<sup>۲</sup>

۱۱. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: چون حسین علیه السلام [در راه کوفه] از گردنه بطن بالا رفت، به یارانش فرمود: «خود را جز کشته نمی‌بینم. یاران گفتند: ای اباعبدالله، برای چه؟ فرمود: به سبب رؤیایی که در خواب دیدم. گفتند: آن رؤیا چیست؟ فرمود: در خواب سگ‌هایی را دیدم که مرا گاز می‌گرفتند؛ بدترین آنها، سگ لک‌داری بود»؛<sup>۳</sup>

۱. ... هذه كتب أهل الكوفة إلى، ولا أراهم إلا قاتلي، فإذا فعلوا ذلك لم يدعوا لله حرمة إلا انتهكوا فيسلط الله عليهم من يذلهم حتى يكونوا أذل من قرم الأمة (ابن سعد، همان؛ ص ۱۷۳؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، تحقیق علی عاشوری الجنوبی، ج ۱۴، ص ۲۱۱؛ همو، ترجمه الامام الحسین من تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمدباقر محمودی، ص ۲۱۱؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۸، ص ۱۸۳).

۲. ... قال یا بنی ائی خفتت برأسی خفتة فتن لی فارس علی فارس فقال: القوم یسیون والنایا تسری الیهم، فقلمت [أنها] أنفسنا قد نعتت الینا (طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۴۰۷؛ شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسه آل‌البیت، ج ۲، ص ۸۲ این خبر با تفاوت‌هایی، در این منابع نیز آمده است: ابن‌اعثم، کتاب الفسوح، ج ۵، ص ۷۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۲۲۶؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷ و ج ۵۸، ص ۱۸۲).

۳. ... عن شهاب بن عبد ربّه عن ابی عبد الله علیه السلام أنه قال: لنا صد الحسین علیه السلام عقبة البطن، قال لاصحابه: «ما أرانی إلا مقتولاً» قالوا: وما ذاک یا ابا عبد الله؟ قال: رؤیا رأيتها فی المنام. قالوا: وما هی؟ قال: رأیت کلاباً تنهشنی، اشدّها علیّ، کلباً أتبع (ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، تحقیق نشر الفقاهه، باب ۲۳، ص ۱۵۷؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۵، ص ۸۸۷).

۱۲. طلحة بن زید از امام صادق علیه السلام از پدرش، از جدش، از حسین بن علی علیه السلام نقل می‌کند که حضرت فرمود: «سوگند به کسی که جان حسین در دست اوست، پادشاهی بنی‌امیه به پایان نمی‌رسد، مگر آنکه مرا کشته باشند؛ آنان کشندگان من هستند...»<sup>۱</sup>

۱۳. سالم بن ابی حفصه گوید: روزی عمر بن سعد به حسین بن علی علیه السلام گفت: «نزد ما مردمی نابخرد هستند که می‌پندارند من تو را می‌کشم». حضرت فرمود: «آنان نابخرد نیستند؛ بلکه خردمند هستند. آگاه باش که آنچه چشم مرا روشن می‌کند، این است که تو پس از من، جز کمی از گندم عراق نمی‌خوری».<sup>۲</sup>

اخباری که نقل شد، نمونه‌های اندکی از اخبار فراوانی است که درباره آگاهی و خبر دادن معصومان علیهم السلام از شهادت سیدالشهدا علیه السلام در مآخذ تاریخی و حدیثی کهن شیعه و اهل سنت آمده است.<sup>۳</sup>

افزون بر این روایات، جریان شهادت امام حسین علیه السلام از سال‌ها قبل از وقوع آن، در میان اصحاب و دیگر مسلمانان نیز، شهرت داشته است؛ چنان‌که شیخ صدوق علیه السلام نقل

۱. ... عن طلحة بن زید، عن ابی عبد الله علیه السلام، عن ابيه، عن جده، عن الحسين بن علی علیه السلام قال: قال: والذی نفسُ حسین بیده لاینتهی بنی امیة ملکهم حتی یقتلونی، وهم قاتلی... (ابن قولویه قمی، همان؛ ص ۱۵۶، ج ۱۷؛ محمدباقر مجلسی، همان، ص ۸۸).  
 ۲. روی سالم بن ابی حفصه، قال: قال عمر بن سعد للحسین: یا ابا عبد الله، ان قتلنا ناساً سفهاء یزعمون انی اقتلک. فقال له الحسین علیه السلام: انهم لیسوا بسفهاء ولکنهم حلماء، اما إنه یقر عینی ألتأکل برُ العراق بعدی إلا قلیلاً (شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسه آل‌البیت، ج ۲، ص ۱۳۲؛ ازبلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۲۱۸؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۲۶۳).

۳. برای آگاهی بیشتر از کمیت و کیفیت این اخبار، ر.ک: محمدجواد محمودی، ترتیب الامالی، ج ۵، ۱۶۱-۱۸۰؛ طبرانی، المعجم الکبیر، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی، ج ۳، ص ۱۰۵-۱۱۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سعادی، ج ۱، ص ۱۵۸-۱۷۰؛ ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین من تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمدباقر محمودی، ص ۱۶۵-۱۹۱، ۲۱۱؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۲۲۳-۲۶۷. همچنین از محققان معاصر، مرحوم علامه امینی و علامه عسکری بخشی از این اخبار را جمع‌آوری کرده‌اند (عبدالحسین امینی، سیرتنا و سنتنا، ص ۴۹-۱۵۰؛ سیدمرتضی عسکری، معالم المدرستین، ج ۳، ص ۲۶-۴۴). استاد محمودی نیز این اخبار را با مصادر جدیدتر آورده است (محمدباقر محمودی، عبرات المصطفین فی مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۵۸-۲۲۴). درباره علم امام حسین علیه السلام به شهادت خویش و اخبار به آن، به این منبع مراجعه کنید: موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، معهد تحقیقات باقرالعلوم، ص ۲۹۰ به بعد.



می‌کند که جَبَلَه مکیه می‌گوید: از میثم تمّار شنیدم که می‌گفت: «به خدا سوگند این امت، پسر پیامبر خود را در ده روز که از محرّم بگذرد، می‌کشند».<sup>۱</sup>

همچنین در خبر دیگری، میثم تمّار و رشید هَجْری از شهادت حبیب‌بن‌مظاھر در رکاب امام حسین و گرداندن سرش در کوفه و اینکه مقرّری آورنده سر او صد درهم افزایش می‌یابد، خبر داده‌اند.<sup>۲</sup>

ابن عباس می‌گوید: «ما اهل بیت علیهم السلام - که بسیار بودیم - تردید نداشتیم که حسین بن علی در (سرزمین) طَف شهید می‌شود».<sup>۳</sup>

البته آگاهی یاران ائمه علیهم السلام مانند میثم تمّار، رشید هَجْری و عبدالله بن عباس از طریق آن بزرگواران بوده است. عبدالله بن شریک عامری می‌گوید: «از اصحاب علی علیه السلام می‌شنیدم که هروقت عمر بن سعد از در مسجد وارد می‌شد، به او می‌گفتند: این [مرد] کشته شده حسین علیه السلام است. [عبدالله می‌گوید:] این جریان، خیلی وقت پیش از کشته شدن حسین علیه السلام بود».<sup>۴</sup>

چنان‌که در آغاز این فصل نیز گفته شد، ممکن است سند بعضی از این روایات، صحیح نباشد و برخی دیگر دلالت صریحی نداشته باشند؛ اما افزون بر صحت سند و قوّت دلالت تعدادی از این روایات، کثرت و تنوع این اخبار، آن‌قدر چشمگیر و درخور توجه است که می‌توان گفت محتوای آنها دارای تواتر معنوی است. از این رو جای شبهه و تردیدی نیست که نه تنها معصومان علیهم السلام از وقوع و کیفیت تحقق این حادثه کاملاً آگاه

۱. ... والله لَتَقْتُلَنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ ابْنَ نَبِيِّهَا فِي الْمَحْرَمِ لَقَسْرَ مَضِينٍ مِنْهُ... (شیخ صدوق، الامالی، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثه، مجلس ۲۷، ص ۱۸۹، ح ۱؛ همو، علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۶۲، ص ۲۶۷، ح ۳؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۵، ص ۲۰۲، ح ۴).

۲. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، تصحیح حسن مصطفوی، ص ۷۸-۷۹، ش ۱۳۳.

۳. عن ابن عباس قال: ما كنا نَشْكُ اهل البيت وهم متوافرون انّ الحسين بن علي علیه السلام يُقْتَلُ بِالطَّفِّ (حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۳، ص ۱۹۷؛ خوارزمی، مقتل الحسين، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۶۰).

۴. روی عبد الله بن شریک العامری قال: كنتُ اسمع اصحاب علی علیه السلام اذا دخل عمر بن سعد من باب المسجد يقولون: هذا قاتل الحسين بن علي علیه السلام وذلك قبل قتله بزمان (شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسه آل‌البیت، ج ۲، ص ۱۳۱-۱۳۲؛ ارنبلی، كشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۲۱۸؛ محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۶۳، ح ۱۹).

بوده و از آن خبر داده‌اند، بلکه طبق برخی از روایات، پیامبر ﷺ، امیرالمؤمنین، امام حسین و حتی امثال میثم تمّار، برخی از جزئیات آن را هم شرح داده‌اند. بنابراین گفته برخی از نویسندگان معاصر مبنی بر اینکه امام حسین ﷺ به اجمال می‌دانست که سرانجام شهید می‌شود؛ اما نمی‌دانست در همین سفر و در عاشورای سال ۶۱ شهید خواهد شد، نادرست و نپذیرفتنی است.

# فصل چهارم

فضیلت کریمت و عزاداری برای امام حسین علیه السلام

و تخلیص درباره آن





روایات فراوانی از پیامبر ﷺ و امامان معصومین دربارۀ ثواب عزاداری و گریستن بر مصائب امام حسین ﷺ و اهل بیت آن حضرت نقل شده که در آنها شیعیان به این امر تشویق و ترغیب شده‌اند. این احادیث در کتب حدیثی مهم شیعه، مانند کامل الزیارات، امالی، ثواب الاعمال، خصال صدوق و وسائل الشیعه نقل شده‌اند. در این فصل، برای نمونه به نقل برخی از این احادیث در دو بخش «ثواب گریه بر امام حسین ﷺ» و «ثواب سرودن شعر در رثای آن حضرت» می‌پردازیم و در ادامه، تحلیلی درباره پاداش گریه بر امام حسین ﷺ ارائه می‌کنیم.

### فضیلت گریستن بر امام حسین ﷺ

۱. ریان بن شیبب می‌گوید: روز اول ماه محرم به محضر امام رضا ﷺ رسیدم. حضرت (در خلال حدیث مفصلی) فرمود:

ای پسر شیبب، محرم، ماهی است که در عهد جاهلیت [هم]، آن را محترم می‌شمردند و ظلم و جنگ در آن را حرام می‌دانستند؛ اما این امت، نه حرمت این ماه را نگه داشتند و نه حرمت پیامبر را. در این ماه فرزندان پیامبر را کشتند و زنان او را اسیر کردند و اثاث او را غارت کردند. خداوند هرگز این جرم آنها را نبخشد. ای پسر شیبب؛ بر حسین گریه کن که او را مثل گوسفند سر بریدند و هجده نفر از مردان خاندانش با او کشته شدند که در روی زمین مانند ندارند و آسمان‌های هفت‌گانه و زمین‌ها در قتل او گریستند... ای پسر شیبب؛ اگر بر حسین ﷺ گریه کنی چندان که اشک تو بر

گونه‌های روان گردد، خداوند هر گناهی که کرده باشی، کوچک یا بزرگ، اندک یا بسیار، می‌آمرزد... ای پسر شیبیب؛ اگر دوست داری در درجات بالای بهشت با ما باشی، به سبب حزن ما محزون، و برای شادمانی ما شاد باش.<sup>۱</sup>

۲. امیرالمؤمنین (در حدیثی شامل چهارصد خصلت) می‌فرماید: «هر دیده‌ای روز قیامت، گریان و هر چشمی [از روی نگرانی] بیدار است، مگر چشم کسی که خداوند او را بر کرامت خود اختصاص داده باشد و بر هتک حرمتی که از حسین و خاندان پیامبر می‌شود، گریسته باشد».<sup>۲</sup>

۳. امام باقر روایت می‌کند که امام سجاد فرمود:

هر مؤمنی که برای کشته شدن امام حسین گریان شود به طوری که اشک بر صورتش جاری شود، خداوند متعال غرفه‌هایی در بهشت برای او آماده می‌کند که مدتی طولانی در آنها ساکن باشد، و هر مؤمنی که به دلیل آزار و اذیتی که از دشمنان در دنیا به ما رسیده، گریان شود، به گونه‌ای که اشک بر صورتش جاری شود، خدای متعالی در بهشت، او را در جایگاه صدق ساکن می‌گرداند، و هر مؤمنی که به خاطر ما اذیتی به او رسیده باشد و به سبب این اذیت و آزار، چشمانش گریان و اشکش بر گونه‌اش جاری شود، خداوند هر آزار و اذیت را از او برگرداند و روز قیامت او را از خشم خود و آتش جهنم ایمن سازد.<sup>۳</sup>

۱. یا بن شیبیب! ان ینکت علی الحسین حتی تصیر دموعک علی حدیک، غفر الله لک کل ذنب اذبتہ صغیراً کان او کبیراً، فلیلاً کان او کبیراً... یا بن شیبیب، ان سرک ان تکون معنا فی الدرجات الثلی من الجنان، فاخذن معنا لفرحنا وافرح لفرحنا (شیخ صدوق، الامالی، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسة البعثة، مجلس ۲۷، ص ۱۳۰، ح ۵).

۲. عن امیرالمؤمنین (فی حدیث اربعمئة) قال: کل عین یوم القیامة باکیة وکل عین یوم القیامة ساهرة الا عین من اختصه الله بکرامته ویکى علی ما ینتھک من الحسنین و آل محمد (همو، الخصال، تصحیح علی اکبر غفاری، حدیث اربعمئة، ص ۶۲۵).

۳. ... عن محمد بن مسلم عن ابي جعفر قال: کان علی بن الحسین یقول: ایما مؤمن دمعت عیناه لقتل الحسین بن علی دمعة حتی تسیل علی خده بواءه الله بها فی الجنة عرفاً یسکنها احباباً وایما مؤمن دمعت عیناه حتی تسیل علی خده فینا لأذی مستنا من غدونا فی الدنیا بواءه الله بها فی الجنة موباً صدیق وایما مؤمن سته اذی فینا فدمعت عیناه حتی تسیل علی خده من مضاضة ما اودی فینا، صرف الله عن وجهه الاذی وامنه یوم القیامة من سطحه والنار (ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، تحقیق نشر الفقاهه، باب ۳۲، ص ۲۰۱، ح ۱؛ شیخ صدوق، ثواب الاعمال وعقاب الاعمال، تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۱۱۰-۱۱۱).

۴. علی بن ابی حمزه نقل می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «گریه و بی تابی برای انسان مکروه است، جز برای حسین بن علی علیه السلام، که موجب اجر و پاداش است»<sup>۱</sup>.
۵. ابوهارون مکفوف<sup>۲</sup> روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «هرکس که نزد او از حسین علیه السلام یاد شود و به اندازه بال مگسی از چشمانش اشک جاری شود، ثواب او بر عهده خدای عزوجل است و خدای متعالی به کمتر از بهشت برای او راضی نمی شود»<sup>۳</sup>.
۶. امام باقر علیه السلام می فرماید: «هر مؤمنی که برای کشته شدن حسین علیه السلام اشک بریزد تا بر گونه اش جاری شود، خداوند او را در غرفه های بهشتی جای می دهد که مدتی طولانی در آنها ساکن باشد»<sup>۴</sup>.

۷. مِسمَع بن عبدالملک بصری روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: «(ای مِسمَع) آیا مصائب حسین علیه السلام را یاد می کنی؟» عرض کردم: «آری». فرمود: «آیا بی تابی (و گریه) می کنی؟» عرض کردم: «بلی به خدا قسم طوری گریه می کنم که اهل و عیالم اثر آن را در [سیمای] من مشاهده می کنند، و از خوراک امتناع می کنم؛ چندان که اثر گرسنگی در صورتم مشاهده می شود». حضرت فرمود: «رحمت خداوند بر اشک های تو؛ آگاه باش که تو از گریه کنندگان بر ما محسوب می شوی و از کسانی هستی که در شادی ما شاد، و در حزن ما محزون، و در هنگام ترس ما ترسان، و در زمان ایمنی ما، ایمن هستند. هنگام مرگ خواهی دید که پدران من نزد تو حاضر شده، سفارش تو را به ملک الموت می کنند و [از این بالاتر آنکه] تو را [به بهشت] بشارت می دهند و ملک الموت از هر مادر مهربان بیشتر به تو مهربانی کند. [تا آنکه فرمود:] هیچ کس به خاطر دلسوزی به ما و به سبب مصائبی که بر ما

۱. عَنْ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الْبُكَاءَ وَالْجَزَعَ مَكْرُوهٌ لِلْعَبْدِ فِي كُلِّ مَا جَزَعَ مَا خَلَا الْبُكَاءَ وَالْجَزَعَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِنَّهُ فِيهِ مَا جُورَ (ابن قولویه قمی، همان، ح ۲).

۲. «مکفوف» به معنای نابیناست و چون وی نابینا بوده، به این نام شهرت داشته است.

۳. ... عَنْ أَبِي هَارُونَ الْمَكْفُوفِ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ لَهُ وَمَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عليه السلام عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذِبَابٍ كَانَ تَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَتَمَّ يَرْضَى لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ (همان، ص ۲۰۲، ح ۳).

۴. عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عليه السلام دَمَعَةً حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَيْهِ بَوَّأَهُ اللَّهُ عُرْقًا فِي الْجَنَّةِ يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا (همان، ص ۲۰۷، ح ۱۱).

وارد شده، گریه نمی‌کند، مگر آنکه قبل از آمدن اشک از چشمش، خدا او را رحمت می‌کند. پس وقتی اشک‌ها بر گونه‌اش جاری شد، اگر قطره‌ای از آن در جهنم بیفتد، گرمای جهنم را از بین می‌برد تا آنجا که دیگر برای آن حرارتی باقی نمی‌ماند... هیچ چشمی برای ما گریه نمی‌کند، مگر آنکه از نعمت نظر کردن به [حوض] کوثر بهره‌مند می‌شود و با کسانی که ما را دوست دارند، از آن سیراب می‌شود.<sup>۱</sup>

۸. امام صادق (ع) در حدیثی طولانی فرمود: «به‌راستی حسین (ع) کسی را که برای او گریه می‌کند، می‌بیند و از روی رحمت و دل‌سوزی برایش طلب آمرزش می‌کند».<sup>۲</sup>
۹. امام صادق (ع) فرمود: «هرکس که نزد او یادی از ما شود و اشک چشمانش جاری گردد، خدا آتش جهنم را بر صورتش حرام می‌کند».<sup>۳</sup>

### فضیلت گریاندن و سرودن شعر در رثای امام حسین (ع)

درباره ثواب سرودن شعر در عزای امام حسین (ع)، احادیثی از ائمه اطهار (ع) نقل کرده‌اند که برای نمونه، برخی از آنها را بیان می‌کنیم.

۱. ابوهارون مکفوف می‌گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: ای اباهارون، برای من در

۱. عَنْ مَسْعُودِ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ كُرْدِ بْنِ الْبَصْرِيِّ (فِي حَدِيثٍ)، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (ع): أَمَا تَذَكُرُ مَا صَنَعَ بِهِ [بِعْنَى بِالْحُسَيْنِ (ع)]؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَتَجَزَعُ؟ قُلْتُ: أَيْ وَاللَّهِ وَأَسْتَعْبِرُ لِدَلِكِ حَتَّى يَرَى أَهْلِي أَتَرَ ذَلِكَ عَلَيَّ فَمَا تَتَّبِعُ مِنَ الطَّعَامِ حَتَّى يَسْتَبِينَ ذَلِكَ نَفْسِي وَجَهِي. قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ، أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِينَ يُعَدُّونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا وَالَّذِينَ يَفْرَحُونَ لِفِرْحَانَا وَيَخْزَنُونَ لِبُخْرَانَا وَيَخَافُونَ لِبُخْرَانَا وَيَأْمَنُونَ إِذَا أَمِنَّا، أَمَا إِنَّكَ سَتَرِي عِنْدَ مَوْتِكَ خُضْرُ آبَائِي لَكَ وَوَصِيَّتُهُمْ مَلِكُ الْمَوْتِ بِكَ وَمَا يَلْقَوْنَكَ بِهِ مِنَ الْبِشَارَةِ أَفْضَلُ وَمَلِكُ الْمَوْتِ أَرَقُّ عَلَيْكَ وَأَشَدُّ رَحْمَةً لَكَ مِنَ الْأُمَّةِ الشَّقِيَّةِ عَلَيَّ وَكَيْفَا [إِلَى أَنْ قَالَ]: مَا بَكَى أَحَدٌ رَحْمَةً لَنَا وَلِمَا لَقِينَا أَلَّا رَحِمَهُ اللَّهُ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ الدَّمْعَةُ مِنْ عَيْنَيْهِ، فَإِذَا سَأَلْتَ دَمْعَةَ عَلَيَّ خَدَّهُ، فَلَوْ أَنَّ قَطْرَةً مِنْ دَمْعِهِ سَقَطَتْ فِي جَهَنَّمَ لَأَطْفَأَتْ حَرَّهَا حَتَّى لَا يُوْجِدَ لَهَا حَرًّا... (همان، ص ۲۰۳-۲۰۵، ج ۷؛ با اندکی تفاوت: شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، تصحیح و تحقیق میرزا عبدالرحیم ربانی شیرازی، ج ۱۰، ص ۳۹۷، ح ۱۶).

۲. قَالَ الصَّادِقُ (ع): إِنَّهُ (ع) لَيُنْظَرُ مِنْ بَيْكِيهِ فَيَسْتَفْرِهُ لَهُ رَحْمَةً لَهُ (ابن قولویه قمی، همان، ص ۲۰۶؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۳۷۶).

۳. عَنْ فَضِيلِ بْنِ فَضَّالَةَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: مَنْ ذَكَرْنَا عَنْهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ حَرَمَ اللَّهِ وَجَهَهُ عَلَيَّ النَّارَ (ابن قولویه قمی، همان، ص ۲۰۷، ح ۱۲؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۲۸۵).



مرثیه حسین علیه السلام شعری بخوان. من شروع به خواندن کردم. پس حضرت گریه کرد. سپس فرمود: آن چنان که برای خود می خوانی (یعنی با آهنگ محزون و رقت آور)، برایم بخوان. پس من شروع به خواندن کردم و گفتم:

أَمُرُّ عَلَى جَدَّتِ الْحُسَيْنِ فَقُلُّ لِعَظْمِهِ الزَّكِيَّةِ...

«بر مزار حسین علیه السلام بگذر و به استخوان های پاک پیکرش بگو...».

حضرت گریست. سپس فرمود: بیشتر بخوان. من قصیده دیگری را خواندم. حضرت باز گریست و (من) صدای گریه [زنان] را از پشت پرده شنیدم. چون از خواندن فارغ شدم، فرمود: «ای اباهارون؛ هرکس شعری در سوگ حسین علیه السلام بخواند و خود بگیرد و ده تن را بگیراند، بهشت برای آنان نوشته می شود، و هرکس در سوگ حسین علیه السلام بخواند و خود بگیرد و پنج نفر را بگیراند، بهشت برای آنان ثبت گردد، و هرکس در سوگ حسین علیه السلام شعری بخواند، و خود بگیرد و یک نفر را بگیراند، بهشت برای آن دو نوشته می شود، و هرکس نزد او یادی از حسین شود و از چشمانش به اندازه بال مگسی اشک بیرون آید، پاداش او بر عهده خداوند عزوجل است، و او جز به بهشت برای وی راضی نمی شود!»<sup>۱</sup>

۲. زید شحام می گوید: امام صادق علیه السلام به جعفر بن عقیان طائی فرمود: ای جعفر؛ به من خبر رسیده که تو در مرثیه حسین علیه السلام نیکو شعر می گویی. عرض کرد: آری، خدا مرا فدای شما گرداند. فرمود: شعری بخوان. پس او شعری خواند. آن حضرت و کسانی که گرد

۱. عَنْ أَبِي هَارُونَ الْمَكْفُوفِ، قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا أَبَا هَارُونَ، أَنْشَدْتَنِي فِي الْحُسَيْنِ عليه السلام، قَالَ: فَأَنْشَدْتُهُ، فَبَكَى، وَقَالَ: أَنْشَدْتَنِي كَمَا تُنْشَدُونَ - يَعْنِي بِالرَّقَّةِ - قَالَ: فَأَنْشَدْتَنِي: أَمُرُّ عَلَى جَدَّتِ الْحُسَيْنِ فَقُلُّ لِعَظْمِهِ الزَّكِيَّةِ... قَالَ: فَبَكَى، ثُمَّ قَالَ: زِدْنِي، قَالَ: فَأَنْشَدْتُهُ الْقَصِيدَةَ الْأُخْرَى، قَالَ: فَبَكَى، وَسَمِعْتُ الْبُكَاءَ مِنْ خَلْفِ السُّرِّ، قَالَ: فَلَمَّا فَرَعْتُ، قَالَ لِي يَا أَبَا هَارُونَ! مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عليه السلام شِعْرًا فَبَكَى وَأَبَكَى، كَتَبْتُ لَهُ الْجَنَّةَ، وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عليه السلام شِعْرًا فَبَكَى وَأَبَكَى، كَتَبْتُ لَهُ الْجَنَّةَ، وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عليه السلام شِعْرًا فَبَكَى وَأَبَكَى، وَاحِدًا كَتَبْتُ لَهُمَا الْجَنَّةَ، وَمَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِنَ الدَّمُوعِ مِقْدَارَ جَنَاحِ ذَبَابٍ، كَانَ ثَوَابَهُ عَلَى اللَّهِ وَلَمْ يَرُضْ لَهُ بِذُنُوبِ الْجَنَّةِ (ابن قولويه قمی، همان، باب ۳۳، ص ۲۰۸، ح ۱؛ شیخ صدوق، نواب الاعمال و عقاب الاعمال، تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۱۱۱).

او بودند، گریستند و اشک بر صورت و محاسن آن حضرت جاری شد. آن‌گاه فرمود: ای جعفر؛ به خدا سوگند، ملائکه مقرب خدا حاضر بودند و سخن تو را درباره حسین (ع) می‌شنیدند، و همچون ما، بلکه بیشتر از ما گریستند. خداوند در این ساعت تمام [نعمت‌های] بهشت را بر تو واجب گردانید و تو را آمرزید. ای جعفر؛ آیا بیش از این بگویم؟ عرض کرد: آری ای سرور من. فرمود: هرکس درباره حسین (ع) شعری بگوید و بگرید و بگریاند، خداوند بهشت را بر او واجب گرداند و او را بیمارزد؛<sup>۱</sup>

۳. ابوعمارۀ نوحه‌سرا گوید: امام صادق (ع) به من فرمود: ای اباعماره؛ شعری در سوگ حسین (ع) برایم بخوان. من خواندم و حضرت گریست. باز خواندم و آن حضرت گریست، و باز خواندم و باز امام گریست. به خدا قسم، پیوسته شعر می‌خواندم [و آن حضرت می‌گریست]، تا آنکه از اندرون خانه صدای گریه شنیدم. در این هنگام امام (ع) فرمود: «ای اباعماره؛ هرکس در سوگ حسین (ع) شعری بخواند و پنجاه نفر را بگریاند، بهشت پاداش اوست، و هرکس در سوگ حسین (ع) بخواند و چهل نفر را بگریاند، بهشت اجر اوست، و هرکس در سوگ حسین (ع) بخواند و سی نفر را بگریاند، بهشت برای اوست، و هرکس در سوگ حسین (ع) بخواند و بیست تن را بگریاند، بهشت از آن اوست، و هرکس در سوگ حسین (ع) بخواند و ده نفر را بگریاند، بهشت برای اوست، و هرکس در سوگ حسین (ع) بخواند و یک نفر را بگریاند، بهشت برای اوست، و هرکس در سوگ حسین (ع) بخواند و

۱. ... عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ [فِي حَدِيثِ، أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ لَجَعْفَرِ بْنِ عَفَّانِ الطَّائِي]: يَا جَعْفَرُ، قَالَ: لِيَكْ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، قَالَ: تَلَّنِي أَنْتَ تَقُولُ الشَّعْرَ فِي الْحُسَيْنِ (ع) وَتُجِيدُ، فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، قَالَ: قُلْ: فَانْتَدَهُ [فَبَيَّنِّي هُوَ] وَمَنْ حَوْلَهُ، حَتَّى صَارَتْ لَهُ الدَّمُوعُ عَلَى وَجْهِهِ وَلِحْيَتِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا جَعْفَرُ وَاللَّهِ لَقَدْ شَهِدَكَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ، هَاهُنَا يَسْمَعُونَ قَوْلَكَ فِي الْحُسَيْنِ (ع) وَلَقَدْ بَكَوْنَا كَمَا بَكَيْنَا أَوْ أَكْثَرَ، وَلَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ يَا جَعْفَرُ فِي سَاعَتِهِ الْجَنَّةَ بِأَسْرَاهَا وَغَفَّرَ اللَّهُ لَكَ. فَقَالَ: يَا جَعْفَرُ أَلَا أَرِيدُكَ! قَالَ: نَعَمْ يَا سَيِّدِي، قَالَ: مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِي الْحُسَيْنِ (ع) شِعْرًا فَبَيَّنِّي وَأَبَيَّنِّي بِهِ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَغَفَّرَ لَهُ (شيخ طوسی، اختیار معرفت الرجال (رجال الکشی)، تصحیح حسن مصطفوی، ص ۲۸۹؛ و با اندکی تفاوت در لفظ: شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، تصحیح و تحقیق میرزا عبدالرحیم ربانی شیرازی، ج ۱۰، ص ۴۶۴، ح ۱).

خود بگرید، بهشت از آن اوست، و هرکس در عزای حسین شعری بخواند و تباکی کند، بهشت از برای اوست»<sup>۱</sup>.

منظور از تباکی این است که اگر به انسان حالت گریه دست نداد، خود را به گریه وادارد؛ چنان‌که ابن‌اثیر آن حالت را «تکلف البكاء» معنی می‌کند و در تفسیر جمله فان لم تجدوا بکاء فتابکوا می‌گوید: «أی تکلفوا البكاء»<sup>۲</sup>.

در فرهنگ شیعه، توصیه به تباکی، تنها برای عزاداری نیست؛ بلکه برخی روایات، تباکی را در نماز واجب یا هنگام درخواست حاجت از خداوند متعالی نیز، توصیه کرده‌اند؛ چنان‌که کُلینی در باب «دعا» احادیثی نقل کرده است که به این امر توصیه می‌کنند؛ از آن جمله:

امام صادق علیه السلام فرمود: «[هنگام دعا] اگر گریهات نیامد، خود را به گریه وادار کن»<sup>۳</sup>.  
سعید بن یسار می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: هنگام دعا، گریه‌ام نمی‌گیرد؛

۱. عَنْ أَبِي عُمَارَةَ الْمُشَدِّدِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ لِي: يَا أَبَا عُمَارَةَ، أَنْشَدْتَنِي فِي الْحُسَيْنِ علیه السلام قَالَ: فَاتَّشَدَّدْتُ، فَبَكَيْتُ، ثُمَّ أَنْشَدْتُهُ فَبَكَيْتُ، ثُمَّ أَنْشَدْتُهُ فَبَكَيْتُ. قَالَ فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ أَنْشُدُهُ وَيَبْكِي حَتَّى سَمِعْتُ الْبُكَاءَ مِنَ الدَّارِ، فَقَالَ لِي: يَا أَبَا عُمَارَةَ، مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ علیه السلام شِعْرًا فَبَكَيَ خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَيَ ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَيَ عَشْرِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَيَ عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَيَ وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَيَ فَلَهُ الْجَنَّةُ (ابن قولوبه قمی، کامل الزیارات، تحقیق نشر الفقاهه، باب ۳۳، ص ۲۰۹، ج ۲؛ شیخ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ص ۱۱۲).

۲. از نظر کارشناسی حدیثی و رجالی، سند بعضی از این احادیث، صحیح است (مانند حدیث اول به روایت زین‌ابن شیبب از امام رضا علیه السلام) و سند برخی دیگر را می‌توان تصحیح کرد (مانند روایت دوم و سوم درباره گریه بر امام حسین علیه السلام و دو حدیث ابوهارون مکهفوف) و اگر سند برخی دیگر ضعیف یا تضعیف‌شده باشد، یا وثاقت و راویان آنها محل بحث باشد، با روایات صحیح تأیید، و ضعف آنها جبران می‌شود.

۳. ابن‌اثیر، النهایة فی غریب الحدیث والأثر، تحقیق طاهر احمد الزاوی و محمود محمد الطنحانی، ج ۱، ص ۱۵۰، مدخل بکاء.

۴. عَنْ عَنَسِيهِ [بن بجاد] العابد قال: قال ابو عبد الله علیه السلام: ان لم تكن بكاء فبكاء كلبني، الاصول من الكافي، تحقیق علی‌اکبر غفاری، ج ۲، ص ۳۵۰. مرحوم علی‌اکبر غفاری در توضیح مفهوم این حدیث در تعلیقه خود می‌نویسد: والتباکی حمل النفس علی البكاء والسعی فی تحصیله.

[اما] خود را وادار به گریه می‌کنم. فرمود: اشکالی ندارد. گریه کن؛ هرچند به اندازه سر یک مگس باشد.<sup>۱</sup>

امام صادق (ع) به ابوبصیر فرمود: اگر از پیشامدی می‌ترسی یا حاجتی داری، با نام خدا آغاز کن و او را چنان‌که شایسته است، تمجید و ثنا کن. آن‌گاه بر پیامبر (ص) درود فرست و سپس حاجت را بخواه و خود را وادار به گریه کن؛ هرچند به اندازه سر یک مگس باشد. امام صادق (ع) افزود: پدرم می‌فرمود: نزدیک‌ترین حالتی که یک بنده نسبت به پروردگار پیدا می‌کند، آن است که در حال سجده گریه کند.<sup>۲</sup>

### تحلیلی درباره پاداش گریه بر امام حسین (ع)

از روایاتی که پیش‌تر به نقل از ائمه اطهار (ع) آوردیم، روشن شد که در سوگ امام حسین (ع) گریستن، گریاندن و خود را به گریه واداشتن، پاداش‌هایی عظیم دارد و مایه دستیابی به رحمت الهی، سعادت‌مندی، و دخول در بهشت جاویدان می‌شود. در برخی از روایات، تصریح شده است که پاداش‌های مذکور در برابر گریه‌ای اندک، به فرد گریه‌کننده عطا می‌شود. بی‌گمان این روایات در برپایی عزاداری امام حسین (ع)، بقا و تداوم آن نقشی فراوان داشته، همواره مایه تشویق سوگواران حسینی بوده است. حال در این باره، پرسش‌هایی مطرح است:

۱. آیا اعطای پاداش در برابر گریه برای امام حسین (ع)، شامل هر گریه‌کننده‌ای، با هر نیتی و با هرگونه عملکردی می‌شود؟

۲. چگونه اندکی گریه می‌تواند مایه سعادت‌مندی انسان و دخول در بهشت جاویدان شود؟

۱. عن سعید بن یسار بیاع السابری قال: قلت لابی عبد الله (ع): انی اتیایک فی الدعاء ولیس لی بکاء؟ قال: نعم ولو مثل رأس الذباب (همو، الاصول من الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، ج ۲، ص ۳۵۰، ح ۹).

۲. فقال ابو عبد الله (ع) لابی بصیر: ان خفت امرأ أو حاجة تریدها فابدأ بالله ومجده وأثن علیه كما هو اهلہ وصل علی النبی (ع) وسل حاجتک وتیاک ولو مثل رأس الذباب، إن أبی (ع) کان یقول: إن أقرب ما یکون العبد من الرب عزوجل وهو ساجد بک (همان، ح ۱۰-۱). در سند این سه حدیث اخیر، خدشه‌ای نیست؛ حدیث اول و دوم موثق، و حدیث سوم صحیح است.

در پاسخ به چنین پرسش‌هایی، ابتدا باید اذعان کرد که گریه بر امام حسین علیه السلام در جایگاه یک عمل عبادی که درخور اجر و ثواب فراوانی است، همچون سایر عبادات، ارتباطی تنگاتنگ با نیت افراد پیدا می‌کند؛ به طوری که اگر اولاً خالصانه و به قصد تقرب به خداوند انجام شود، و ثانیاً با معرفت و شعور همراه باشد، به بالاترین درجه پذیرش می‌رسد و فرد را به بالاترین پاداش‌ها می‌رساند. همچنین شکی نیست که خداوند هرگز گریه از روی ریاکاری و خودنمایی را نمی‌پذیرد. برخی به اشتباه پنداشته‌اند ریا در گریه برای امام حسین علیه السلام استثنا شده و حرام نیست و گمان کرده‌اند که تباکی، تجویزی برای ریاکاری است. درحالی که همان‌گونه که پیش‌تر در بیان مفهوم تباکی گذشت، «تباکی» خود را به گریه واداشتن است که اگر از روی اخلاص و معرفت باشد، قطعاً اجر فراوانی دارد.

افزون بر این، باید بر این نکته نیز پای فشرده که در پیشگاه خداوند، همه اعمال محاسبه می‌شوند، و این همه فضیلت که برای گریه بر امام حسین علیه السلام بیان شده و اینکه اشک چشم، آتش دوزخ را فرومی‌نشانند و غمگین شدن در سوگ شهیدان کربلا ایمنی از عذاب است، در صورتی است که گناه، فسق و آلودگی انسان به قدری نباشد که مانع رسیدن این فیض‌های الهی شود.<sup>۱</sup> بنابراین سزاوار است که عزادار حسینی درباره عزاداری خود، و نیز نیتش، دچار شک و تردید و خدای ناکرده ناامیدی نشود و همواره بکوشد تا هم معرفت خود را به امام حسین علیه السلام و هم مراتب اخلاصش را بیفزاید. در این باره باید دانست که هدف اصلی از تشکیل مجالس و محافل حسینی، زنده نگاه داشتن مکتب ابا عبد الله الحسین علیه السلام است. بر این اساس، شایسته است عزاداران امام حسین علیه السلام به گونه‌ای رفتار کنند که این هدف تأمین شود، و شکی نیست که با تسامح در ارتکاب گناه، یا با ریاکاری نمی‌توان به چنان هدف مقدسی دست یافت.

شایسته است متولیان مجالس و محافل عزای امام حسین علیه السلام و نیز واعظان، خطیبان و مداحان اهل بیت علیهم السلام، به این هدف اساسی توجه کامل داشته باشند و بدانند که گریستن

۱. جواد محدثی، فرهنگ عاشورا، ص ۴۱۳-۴۱۴.

و برپایی عزای امام حسین علیه السلام، نه تنها ابراز مودت، بلکه وسیله‌ای برای حفظ نهضت و آرمان‌های اباعبدالله الحسین علیه السلام است. شکی نیست که اگر این مجالس همراه با اخبار و مطالب سست و ضعیف، و چه بسا کذب و نادرست و وهن‌آمیز، برپا شود، هرگز به آرمان‌های امام حسین علیه السلام منتهی نمی‌شود. استاد شهید مطهری در این باره می‌فرماید:

گریه بر شهید، شرکت در حماسه او و هماهنگی با روح او و موافقت با نشاط و حرکت اوست... امام حسین علیه السلام به واسطه شخصیت عالی قدرش، به واسطه شهادت قهرمانانه‌اش، مالک قلب‌ها و احساسات صدهامیلیون انسان است، و اگر کسانی که بر این مخزن عظیم و گران‌قدر احساسی و روحی گمارده شدند، یعنی سخنرانان مذهبی [و مداحان اهل‌بیت علیهم السلام] بتوانند از این مخزن عظیم در جهت هم‌شکل کردن و هم‌رنگ کردن و هم‌احساس کردن روح‌ها با روح عظیم حسینی بهره‌برداری صحیح کنند، جهانی اصلاح خواهد شد.<sup>۱</sup>

## یادآوری

گفتنی است اخباری که دربارهٔ ثواب و فضیلت عزاداری برای امام حسین علیه السلام یا سرودن شعر در سوگ آن حضرت، از معصومان علیهم السلام رسیده است، در واقع در صدد نفی دیگر تکالیف و وظایف یک مسلمان یا جای‌گزینی آنها نیست؛ بلکه گویای این است که این اعمال، شأن و اقتضای چنان پادشاهی را دارد. طبعاً انجام احکام و تکالیف شرعی دیگر - طبق اصطلاح پذیرفته‌شدهٔ اصول فقهی نزد علمای اسلام - نوعی مقید لُبی (قید و شرط عقلی) برای این روایات محسوب می‌شود.

توضیح اینکه آیه شریفه إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ<sup>۲</sup> دلالت بر این دارد که شرط قبولی

۱. مرتضی مطهری، قیام و انقلاب مهدی به ضمیمه شهید، ص ۱۲۱-۱۲۲.

۲. مانند (۵)، ۲۷.

اعمال، تقوای الهی است. از این رو وصول به پاداش عزاداری بر امام حسین علیه السلام، مشروط و «مقیّد» به این است که عزاداران، تقوای الهی پیشه کنند و در زمره متقین باشند. بر این اساس، عزاداری برای امام حسین علیه السلام همچون دیگر عبادات یا صالحات و سنن و مستحبات مانند دعا، صدقه، زیارت، توسل و... برای رسیدن به بهشت جاویدان و قرب به پروردگار، در حد «مقتضی» است و هنگامی «فعلیت» می یابد که عزاداران، از معاصی و گناهان که نقش «مانع» را دارند، به دور باشند و در صورت آلودگی، توبه کنند.<sup>۱</sup>

بر این اساس عزادار حسینی، با رعایت ضوابط دینی، در پرتو پیوند عاطفی و اتصال روحی با راه و فکر و خط امامان علیهم السلام و شهدا، خویشتن را از زشتی، پلیدی و گناه حفظ می کند و در طریق کمال گام می نهد.

به خواست خدا در جلد دوم این کتاب، فصلی درباره فلسفه عزاداری برای امام حسین علیه السلام ارائه می شود و در آنجا بیشتر در این باره بحث خواهیم کرد.

---

۱. برخی از محققان، روایات مربوط به فضیلت گریه و عزاداری بر امام حسین علیه السلام را به گونه ای دیگر تفسیر و توجیه کرده اند (رک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۹۲-۲۹۶، تعلیقه محقق کتاب).





# فصل پنجم

ریشه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی

قیام امام حسین علیه السلام





## مقدمه

پدیده‌های اجتماعی مانند انقلاب‌های بزرگ و موج‌آفرین معمولاً دارای یک علت نیستند؛ بلکه در وقوع آنها یک سلسله عوامل و انگیزه‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دخالت دارد و دارای ریشه‌های دور و نزدیک بسیاری هستند که بدون توجه به آنها، تحقیق درباره آنها منطقی نیست. نهضت عظیم عاشورا نیز از این قاعده مستثنا نیست. این واقعه حماسی و شگفت‌انگیز از منظر ژرف‌کاوی تاریخی و جست‌وجو در ریشه‌های آن، بس تأمل برانگیز است. اینکه چرا و چگونه گروهی از امت اسلامی، دستان خود را به خون پاک سلاله رسول خدا ﷺ آغشتند و دست به جنایتی زدند که در جامعه اسلامی سابقه نداشت، درخور بحث و بررسی دقیقی است.

با درک و فهم ریشه‌های فاجعه کربلا، هم مسیر و روند انحطاط امت اسلامی پس از رحلت رسول خدا ﷺ روشن می‌شود، و هم امکان بررسی دقیق زمینه‌ها و شالوده‌های قیام کربلا و حماسه عاشورا (با نگاه پدیدارشناسی) فراهم می‌آید. در این فصل بر آنیم که روشن کنیم از زمان وقوع سقیفه تا سال شصت هجری، چه وقایعی اتفاق افتاد و چه انحراف‌ها و بدعت‌هایی پدید آمد که در پی آن، فاجعه‌ای به عظمت قتل امام حسین ﷺ رخ داد و جامعه آن را تحمل کرد. در یک جمع‌بندی، می‌توان ریشه‌های تاریخی عاشورا را در سه حوزه جست‌وجو کرد که در پی می‌آید.

## ۱. ریشه‌های سیاسی

### الف) سقیفه؛ سرآغاز انحراف

هرچند با ظهور اسلام و تلاش‌های رسول خدا ﷺ، روابط محکمی میان قبایل عرب بر اساس ایمان و عقیده مشترک پدید آمد و اسلام توانست روح سرکشی و ستیزه‌جویی آنان نسبت به یکدیگر را مهار کند، پس از رحلت پیامبر، دیری نپایید که روح عصبیت قبیله‌ای دوباره ظهور کرد و خود را در سقیفه نشان داد و درهای فتنه را به روی مسلمانان گشود.

جریان سقیفه در واقع، تبلور غلبه خُلق و خو و رقابت جاهلی و قبیلگی عرب، بر ارزش‌های اسلامی بود. مرور گفت‌وگوی گردانندگان سقیفه به‌خوبی نمایانگر آن است که ارزش‌های قبیلگی و جاهلی که در زمان رسول خدا ﷺ مثل آتشی زیر خاکستر باقی مانده بود، با رحلت آن حضرت، به‌خوبی مجال حضور و بروز یافت؛ چنان‌که برخی از قریشیان و گروهی از انصار، درحالی‌که پیکر مطهر پیامبر ﷺ بر زمین، و علی رضی الله عنه مشغول تجهیز آن بود، به رقابت سیاسی پرداختند.<sup>۱</sup>

در این رقابت، از ملاک‌های ارزشی سخن به میان نیامد؛ بلکه بیشتر، گروه‌بندی جناحی و قبیلگی (مهاجر و انصاری بودن) نمایان گردید و بحث منّا و منکم مطرح شد<sup>۲</sup> و ابوبکر سرانجام با معیارهای قبیلگی به حکومت رسید.<sup>۳</sup> در صورتی‌که با وجود نص صریح رسول خدا ﷺ دربارهٔ جانشینی علی رضی الله عنه<sup>۴</sup> نوبت به انتخاب خلیفه با ملاک‌های

۱. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: ابن سعد، *الطبقات الکبری*، تصحیح محمدبن صامل مسلمی، ج ۲، ص ۲۸۰-۲۸۱؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۳، ص ۲۱۱، ۲۱۸-۲۲۳؛ کُلینی، *الروضة من الکافی*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج ۸، ص ۳۴۳.

۲. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۱۲۳؛ طبری، همان، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۱۹.

۳. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: رسول جعفریان، *تاریخ تحول دولت و خلافت*، ص ۹۰.

۴. ر.ک: طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، ص ۳۲۰-۳۲۱؛ عبدالحسین احمد امینی، *الغدیر*، ج ۱، ص ۹-۱۱ و ج ۲، ص ۲۷۸-۲۷۹؛ سیدعبدالحسین شرف‌الدین موسوی، *المراجعات*، تحقیق شیخ حسین راضی، ص ۴۱۴ به بعد.

دیگر نمی‌رسید. از این رو آنچه را که در سقیفه روی داد، باید نخستین انحراف حکومت در اسلام دانست، که نتیجه آن در درازمدت، روی کار آمدن بنی‌امیه بود.

گروه مخالف بنی‌هاشم، در روزهای آخر عمر پیامبر صلی الله علیه و آله نوعی توطئه، یا حداقل تفاهم و هماهنگی، برای دور کردن علی علیه السلام از خلافت داشتند و کار آنان در جریان سقیفه، که به شکل‌گیری دستگاه خلافت انجامید، متکی بر قرآن و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله نبود. اصحاب سقیفه فرمان الهی را نادیده گرفتند و شرایط رهبری را فراموش کردند و جناح حق را به انزوا کشاندند و حاصل این کار، انکار امامت و تداوم یافتن روش انتخاب خلیفه با معیارهای سلیقه‌ای و عرفی بود.

بخشی از گردانندگان سقیفه (مهاجران) با استناد به حدیث الائمة من قریش<sup>۱</sup> و با این احتجاج که ما اقوام و عشیره رسول خدا صلی الله علیه و آله هستیم و در پیوند خویشاوندی از دیگران به آن حضرت نزدیک‌تریم،<sup>۲</sup> انصار را از صحنه خارج کردند و با پیروزی مهاجران، نه تنها قریش غلبه یافت، بلکه نظریه انحصار خلافت در قریش نیز پیروز شد و این، سرآغاز انحراف ریشه‌ای بود. سخن علی علیه السلام و موضع آن حضرت در برابر سقیفه، ماهیت این حرکت انحرافی را روشن می‌کند: «شگفتا! خلافت از راه صحابی بودن پیامبر به دست می‌آید؛ اما از راه صحابی بودن و قرابت به دست نمی‌آید؟!» او خلیفه منتخب سقیفه را چنین استیضاح می‌کند: «اگر با شورا کار آنان را به دست گرفتی، چه شورایی بود که رأی دهندگان در آنجا نبودند؟! و اگر از راه خویشاوندی بر مدعیان حجت آوردی، دیگری از تو به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌تر و سزاوارتر بود».<sup>۳</sup>

سیاستی که در سقیفه اجرا شد، یعنی تکیه بر خویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله، بعدها

۱. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، تحقیق علی عاشور الجنوبی، ج ۳۲، ص ۱۸۸.

۲. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، تحقیق علی شیری، ج ۱، ص ۲۳؛ ابن عبدربه، المعتمد القرید، تحقیق علی شیری، ج ۴، ص ۲۴۵-۲۴۶.

۳. وأغیباً! أنکون الخلفاء بالهشابة ولا أنکون بالهشابة والقرابة؟ (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۸، ص ۴۱۶، حکمت ۱۹۰).

مبنای عمل معاویه و خلفای دیگر بنی‌امیه قرار گرفت و آنان در تضعیف اهل‌بیت و برکناری آنان از صحنه سیاسی تا جایی پیش رفتند، و به قدری برای اثبات خویشاوندی بنی‌امیه با پیامبر ﷺ تبلیغ کردند و افکار عمومی را فریفتند که بعدها ده تن از فرماندهان بزرگ سپاه شام، سوگند یاد کردند که جز بنی‌امیه نزدیکانی برای پیامبر ﷺ سراغ ندارند.<sup>۱</sup> اروی دختر عبدالمطلب فریب‌کاری بنی‌امیه را در این زمینه، به معاویه گوشزد کرد و گفت: پیامبر ﷺ از ما بود که پیروز شد؛ اما پس از او، شما بر ما مسلط شدید و احتجاج کردید که با رسول خدا ﷺ قرابت و خویشاوندی دارید.<sup>۲</sup>

در این رابطه نباید پیوند سیاسی و همکاری نزدیک ابوبکر و عمر را نیز از نظر دور داشت؛ چنان‌که علی ﷺ فرمود: «چه سخت دو پستان [شتر] خلافت را بین خود تقسیم کردند [و به نوبت خلافت را قبضه کردند]». <sup>۳</sup> نیز آن حضرت در همان روزهای سقیفه به عمر فرمود: «ای عمر! امروز از پستان [شتر خلافت] شیری بدوش که بخشی از آن برای تو باشد. امروز سخت به طرف‌داری او باش تا فردا به تو بازگرداند.»<sup>۴</sup>

نتیجه آنکه در سقیفه عملاً با انکار امامت و ممانعت از تداوم یافتن رهبری الهی که در غدیر طراحی شده بود، شرایطی را برای جامعه اسلامی پیش آوردند که به تدریج حاکمیت بنی‌امیه، این دشمنان دیرینه اسلام را موجب شده، زمینه صعود آنان را برای تکیه بر پست‌های کلیدی فراهم کردند؛ چنان‌که بعدها معاویه در پاسخ به نامه محمدبن‌ابی‌بکر (کارگزار علی ﷺ در مصر) که او را به سبب ادعای خلافت، به انتقاد گرفته بود، از نقش خلیفه اول در شکستن حریم امامت و هموار شدن راه برای سلطه بنی‌امیه یاد کرد و نوشت:

۱. مسعودی، مروج الذهب، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۳، ص ۴۳؛ مقریزی، النزاع والتخاصم فیما بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم، ص ۲۷؛ ذہبی، سیر أعلام النبلاء، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۵، ص ۳۴۹.

۲. ابن‌عبدربه، العقد الفرید، تحقیق علی شیری، ج ۱، ص ۳۴۶-۳۴۷.

۳. لَسَدَ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا (نهج البلاغه، خطبه ۳).

۴. إِخْلَبَ يَا عَمْرُؤُ خَلْبًا لَكَ شَطْرُهُ وَأَشَدُّهُ لَه الْيَوْمَ لِيَرُدَّ عَلَيْكَ غَدًا (ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، تحقیق علی شیری، ج ۱، ص ۲۹. نیز ر.ک: بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۲، ص ۲۶۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۱۱؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۸۳).

پدر تو و فاروق او (عمر) نخستین کسانی بودند که حق علی علیه السلام را گرفتند و با او به مخالفت پرداختند... پس ای فرزند ابی‌بکر؛ برحذر باش و وَجِبْ خود را به اندازه خود بگیر (از حد خود تجاوز نکن)؛ زیرا پدر تو مستبدانه چنین کرد و ما شریکان جرم او هستیم و اگر نبود آنچه را که پدرت پیش از این انجام داد، ما با فرزند ابوطالب مخالفتی نداشتیم و تسلیم او می‌شدیم؛ ولی ما که دیدیم پیش از این پدرت چنان کرد، با پسر ابوطالب مخالفت نمودیم و از کار پدرت پیروی کردیم. [حال] با آنچه به نظرت می‌رسد یا از پدرت عیب‌جویی کن و یا رها کن.<sup>۱</sup>

اگر سقیفه شکل نمی‌گرفت و با غضب حق علی علیه السلام، انحرافات پدید نمی‌آمد<sup>۲</sup> و زمینه‌های تسلط امویان بر سرنوشت امت اسلامی فراهم نمی‌شد، واقعه عاشورا رخ نمی‌داد. نقل شده که «امیری از سیدی پرسید: حسین علیه السلام را کجا کشتند؟ گفت: در کربلا. گفت اشتباه می‌کنی؟ آن حضرت را در سقیفه بنی‌ساعده کشتند»<sup>۳</sup>؛ چراکه ظلم به اهل‌بیت علیهم السلام و مهجوریت آنان، از سقیفه آغاز، و این توطئه با کشتن امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام کامل شد.

### ب) خلافت عمر

خلافت عمر در واقع با نظر شخص خلیفه اول و با وصیت او شکل گرفت. ابوبکر به

۱. فَكَانَ أَبُوكَ وَفَارُوقُهُ أَوَّلَ مَنْ ابْتَزَهُ حَقَّهُ وَخَالَفَهُ عَلِيٌّ أَمْرَهُ... فَخَذَ خَذْرُكَ يَا ابْنَ أَبِي بَكْرٍ، وَبَسَّ بِشَبْرِكَ وَيَبْتَرِكَ... فَأَبُوكَ اسْتَبَدَّ بِهِ وَنَحْنُ شُرَكَاءُهُ وَلَوْلَا مَا فَعَلَ أَبُوكَ مِنْ قَبْلِ مَا خَالَفْنَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَاسْتَلَمْنَا إِلَيْهِ، وَلَا كُنَّا رَأَيْنَا أَبَاكَ فَعَلَّ ذَلِكَ بِهِ مِنْ قَبْلِنَا، فَخَالَفْنَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ... وَأَقْتَدَيْنَا بِفِعَالِهِ فَعَمِبَ أَبَاكَ بِمَا بَدَأَكَ أَوْ ذَعَّ ذَلِكَ... (مسعودی، مَرْوَجُ الدَّهَبِ، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۳، ص ۲۱-۲۲؛ نصر بن مزاحم مَنْقَرِي، وَوَقَعَةُ صَفِينِ، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، ص ۱۱۹-۱۲۱).

۲. برای نمونه ابوذر گفت: اگر امارت کسی را که خدا او را مقدم داشته بود، می‌پذیرفتید، هیچ واجبی از واجبات الهی ضایع نمی‌گردید (طبرسی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و محمد هادی‌به، ج ۱، ص ۳۶۷). مشابه چنین سخنی از ابن عباس نیز نقل شده است (شیخ مفید، الامالی، تحقیق حسین استاد ولی و علی‌اکبر غفاری، ص ۴۸).

۳. عمادالدین طبری، کامل بهایی، ج ۲، ص ۳۰۴.

انتقاد برخی از صحابه نسبت به خشونت عمر توجهی نکرد.<sup>۱</sup> بیعت مردم با عمر، تنها اعلام رضایتی در برابر عمل انجام شده بود، نه ابراز رأی و نظر در انتخاب خلیفه. عمر از انتخاب ناگهانی ابوبکر انتقاد می کرد و آن را امری ناگهانی معرفی می نمود که خدا سر آن را حفظ کرد؛<sup>۲</sup> اما درباره نحوه روی کار آمدن خود سخنی نگفت.<sup>۳</sup>

این خلیفه روش ناهمگونی داشت. او در عین سخت گیری بر کارگزارانش، اعمال خلاف برخی از آنان را نادیده می گرفت.<sup>۴</sup> معاویه یکی از آن کارگزاران متخلف بود. باآنکه عمر تغییر دادن کارگزاران خود را دوست داشت، معاویه را بر جای خود نگاه داشت<sup>۵</sup> و هرگز او را عزل نکرد. از این رو زمینه را برای حکومت امویان فراهم ساخت. عمر نه تنها در مقابل معاویه ایستادگی نکرد، بلکه با چشم پوشی از اعمال و کردار او، روح بلندپروازی را در معاویه دمید و او را برای حکومت مهیا کرد. معاویه خود را نماینده منصوب از طرف عمر و عثمان می دانست<sup>۶</sup> و اعمال خود را متناسب به تأیید خلیفه دوم می کرد.

به قدرت رساندن بنی امیه در میان سیاست های عمر بسیار برجسته بود؛ تا جایی که وی از کسانی که نزد او به ملامت معاویه می پرداختند، ملول می شد.<sup>۷</sup> روی کار آوردن عثمان نیز مؤید این سیاست است. می گویند عمر به سعید بن عاص اُموی گفت: «از منی

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، تصحیح محمد بن صامل سلمی، ج ۳، ص ۱۹۹؛ نیز ر.ک: ابن قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، تحقیق علی شیری، ج ۱، ص ۳۸۳۷.

۲. ... کانت ینمة ابي بكر قلته وقي الله شرها... (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۸؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۳، ص ۲۰۵).

۳. ر.ک: رسول جعفریان، تاریخ تحول دولت و خلافت، ص ۱۰۰.

۴. چنان که از جرایم فرد فاجری مثل مُغیره بن شعبه چشم پوشید (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۴۶).

۵. طه حسین، علی و فرزندانش، ص ۵۹.

۶. نصر بن مزاحم منقري، وقعة صفین، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، ص ۳۲؛ ابن اعثم، الفتح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی، تصحیح مجد طباطبایی، ج ۲، ص ۴۲۸.

۷. ر.ک: ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، ج ۳، ص ۴۷۲؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۸، ص ۱۳۳.



که به تو بخشیدم، برایت بس است، به زودی پس از من کسی به خلافت می‌رسد که با تو خویشاوندی دارد و به تو نیکی خواهد کرد.<sup>۱</sup> مقصود وی عثمان بود.

هرچند عمر در آستانه وفاتش خطر معاویه را به اعضای شورای شش نفری برای انتخاب خلیفه، گوشزد کرد و گفت: «اگر به یکدیگر حسودی و بدخواهی و کینه‌ورزی کنید، معاویه همه را کنار زده، امور را قبضه می‌کند»<sup>۲</sup> پرسش این است که چه کسی به معاویه آن همه قدرت بخشید که او از موضع یک استاندار، بتواند اصحاب بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله را کنار بزند؟ آیا جز این بود که خلیفه دوم، او را سال‌ها در حکمرانی شام باقی گذاشت، لقب کسرای عرب را به او داد،<sup>۳</sup> از اقدامات و قدرت‌گیری‌های او جلوگیری نکرد و در برابر انحراف‌های وی سکوت نمود؟ درباره انگیزه خلیفه در میدان دادن به بنی‌امیه، جای بحث بسیار است. گاهی به نظر می‌رسد که این امر نوعی باج‌دهی و دادن حق‌السکوت به امویان بود تا از کارشکنی‌های آنان آسوده‌خاطر شود؛ اما انگیزه هر چه بود، یک نتیجه بیش نداشت: سلطه دشمنان دیروز اسلام بر مسلمانان.

### ج) عثمان، تکیه‌گاه بنی‌امیه

عمر در روزهای آخر عمر خود، برای انتخاب خلیفه بعدی، یک شورای شش نفری تشکیل داد.<sup>۴</sup> این شورا ترکیب خاصی داشت. عثمان، به همراه شوهرخواهرش عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص، که هر دو از قبیله بنی زُهره بودند، مثلثی را پدید

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، تصحیح محمد بن شامل سلمی، ج ۵، ص ۳۱.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۱۸۷؛ متقی بن حسام‌الدین هندی، کنز العمال، تصحیح صفوة السقا، ج ۵، ص ۳۳۵.

۳. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، تحقیق علی عاشور الجنوبی، ج ۶۲، ص ۸۰؛ ابن اثیر، أَسَدُ الْغَابَةِ فی معرفة الصَّحَابَةِ، ج ۴، ص ۴۳۴؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تمييز الصحابة، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، ج ۶، ص ۱۲۱.

۴. درباره علت و چگونگی تشکیل این شورا، رک: ابن سعد، الطبقات الکبری، تصحیح محمد بن شامل سلمی، ج ۳، ص ۳۴۲ به بعد؛ طبری، تاریخ الأمم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴، ص ۲۲۷ به بعد.

آورده بود که احتمال انتخاب علی علیه السلام را پایین می آورد. با چنین شرایطی، عمر دستور داده بود در صورت تساوی آراء، نظر گروهی مقدم شود که عبدالرحمن در آن حضور دارد. این امتیاز ویژه، زمینه انتخاب حتمی عثمان را فراهم آورد. هرچند عمر اعتقاد داشت که اگر علی علیه السلام بر سر کار آید، مردم را به راه حق هدایت خواهد کرد،<sup>۱</sup> به گونه ای هدفمند، اعضای شورا را به ترتیبی چید که علی علیه السلام به خلافت نرسد؛ چنان که امام علی علیه السلام هم، پیش از رأی گیری برای انتخاب خلیفه، نتیجه آن را اعلام کرد.<sup>۲</sup>

حذف امام نشان داد که اشراف قریش، ابزار تجدید حیات امویان شدند و زمینه سلطنت آنان را فراهم کردند. گذشت ایام و سال ها ثابت کرد که تنها نتیجه شورای شش نفره، حذف علی علیه السلام و به قدرت رسیدن عثمان نبود؛ بلکه حاصل آن شورا در واقع پذیرش سلطنت اموی و رأی به تجدید حیات اشرافیت عربی بود؛ یعنی واسطه ای برای تبدیل تدریجی اوضاع و شرایط مطلوب برای پسر ابوسفیان و قدرت گیری قاتلان آینده شهدای کربلا.<sup>۳</sup> عثمان برگزیده شورایی محدود بود و دیگران ناچار بدان تن دادند. کسانی مانند امام علی علیه السلام تهدید شدند که در صورت بیعت نکردن، به قتل خواهند رسید.<sup>۴</sup> از این رو بیعت امام در واقع از روی اکراه بوده است.

ابوسفیان در همان روز که بنی امیه برای انتخاب عثمان در منزل او گرد آمده بودند، خطاب به آنان گفت: «ای بنی امیه؛ [حال که حکومت به دست شما افتاده است] آن را همچون گوی به یکدیگر پاس دهید و نگذارید از خاندان شما خارج شود. سوگند یاد

۱. عبدالرزاق، *المُصَنَّف*، ج ۵، ص ۴۴۶؛ ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۱۸۶.

۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴، ص ۲۲۹-۲۳۰؛ ابن ابی الحدید، همان، ج ۱، ص ۱۹۱-۱۹۲؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق مکتب التراث، ج ۲، ص ۲۲۱.

۳. ر.ک: غلامحسین زرگری نژاد، *نهضت امام حسین علیه السلام و قیام کربلا*، ص ۵۴-۵۵.

۴. بلاذری، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۶، ص ۱۲۸؛ *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۱۹۴.

می‌کنم به آنچه عقیده دارم، که نه عذابی در کار است و نه حسابی، نه بهشتی هست و نه جهنمی، و نه برانگیختنی هست و نه قیامتی»<sup>۱</sup>.

عثمان به این نصیحت جامه عمل پوشاند و بنی‌امیه را بر مردم مسلط کرد و تمام مراکز قدرت و مناطق زرخیز را به دست خویشاوندان خود سپرد. جرج جرداق در تعبیری کوتاه و کارآمد می‌گوید: «در زمان عثمان، بنی‌امیه هم کلید بیت‌المال را در دست داشتند و هم شمشیر سلطان را»<sup>۲</sup>. امویان به اتکای او به آرزوی دیرینه خود که ریاست بر مردم بود، رسیدند و از هر حیث تقویت شدند و برای قبضه کردن کامل امور به تکاپو افتادند و عثمان را به سوی منزلگاه مرگ کشاندند تا به خونخواهی او برخیزند.<sup>۳</sup> امیر مؤمنان علیه السلام درباره فرصت‌طلبی بنی‌امیه برای قبضه کردن قدرت و چپاول بیت‌المال در زمان خلافت می‌فرماید:

... تا آنکه سومی (عثمان) به خلافت برخاست، درحالی‌که [همانند شتری] دو پای خود را در میان محل سرگین و علفزار گشوده بود و فرزندان نیاکان او همراه او برخاستند که مال خدا (بیت‌المال) را می‌جویدند و می‌خوردند؛ همانند شترانی که گیاهان بهاری را می‌چوند. تا آنکه بافته او از هم گسیخت و عملکردش کار او را یک‌سره کرد و شکم‌بارگی‌اش او را واژگون و نابود ساخت.<sup>۴</sup>

امویان، انتخاب انحصاری کارگزاران عثمان از خویشاوندانش را، نه تنها موفقیت

۱. ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج ۹، ص ۵۳. نیز ر.ک: مسعودی، *مُرُوجُ الدُّهُبِ*، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۲، ص ۳۵۱-۳۵۲؛ ابن‌عساکر، *الاستیعاب فی معرفة الاصحاب*، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، ج ۴، ص ۲۴۰؛ مقریزی، *النزاع والتخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم*، ص ۱۷-۱۸.

۲. جرج جرداق، *الامام علی صوت العدالة الانسانیة*، ج ۱، ص ۱۵۴.

۳. غلامحسین زرگری‌نژاد، *نهضت امام حسین علیه السلام و قیام کربلا*، ص ۵۷.

۴. *إِلَىٰ أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِعًا حَضِيئَةً بَيْنَ نَيْلِهِ وَمُعْتَلِفِهِ وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ خِصْمَةَ الْإِبِلِ نَبْئَةَ الرَّبِيعِ إِلَىٰ أَنْ انْتَكَبَ عَلَيْهِ قَتْلُهُ وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَكَيْتَ بِهِ بِبَطْنَتِهِ (نهج البلاغه، خطبه ۳).*

شخصی عثمان، بلکه پیروزی تمام طایفه خویش دانستند.<sup>۱</sup> از همان آغاز خلافت عثمان، مشخص شد که او نقابی است که امویان در پشت آن پنهان شده بودند. مؤذودی، دانشمند معاصر پاکستانی از اهل سنت، ذیل عنوان «از خلافت راشدین تا ملوکیت» دربارهٔ عملکرد عثمان در سپردن ولایات مهم به خویشاوندانش، این‌گونه اظهار نظر می‌کند که حکومت این عناصر که بیشترشان از «طلقا» بودند، نوعی حکومت قبیلگی بر جامعهٔ مسلمانان بوده است. وی یکی از اشتباهات عثمان را، واگذاری تمام شامات به معاویه و نگه داشتن او برای چندین سال در حکومت آن ناحیه می‌داند که سبب استقلال معاویه و عدم پیروی او از حکومت مرکزی شد و او توانست هرچه بیشتر قدرت کسب کند.<sup>۲</sup>

عثمان خود یک اشرافی، اما با سوابق اسلامی بود. از این‌رو در زمان وی، حکومت قدم‌به‌قدم به سوی حاکمیت اشرافی قریش و معیارهای قبیلگی در انتخاب کارگزاران پیش رفت. عثمان پسرعمو و دامادش، مروان را در مقام مشاور عالی خلیفه نصب کرد و او تمام همت خویش را برای اجرای خواسته‌های اشرافیت اموی به کار بست.

در این دوره، استبداد شدیدتر شد و عثمان نظر خود را حتی در امور دینی، نافذ می‌شمرد و به مسلمانان دربارهٔ مخالفت با خود هشدار می‌داد. وی در پاسخ به اعتراض‌های مردم دربارهٔ بها دادن‌های بیجای او به بنی‌امیه گفت: اگر کلیدهای بهشت نیز در دست من بود، آنها را به بنی‌امیه می‌دادم تا همه وارد بهشت شوند.<sup>۳</sup> البته صحابهٔ برجسته‌ای چون علی (ع)، ابوذر و عمار، با سیاست‌های نادرست او مخالفت می‌کردند. برخی از آنان چون ابوذر، به دلیل عدالت‌طلبی و امر به معروف و نهی از منکر، تبعید

۱. دربارهٔ انتخاب کارگزاران عثمان از میان خویشاوندانش، ر.ک: مسعودی، *مُرُوجُ الدُّعْب*، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۲، ص ۳۴۳-۳۴۴. ابوسفیان نیز در موارد متعدد، به بنی‌امیه تذکر می‌دهد که از موقعیت به‌دست‌آمده، کمال استفاده را ببرند و هرگز آن را به دیگران واگذار نکنند (ر.ک: ابوالفرج اصفهانی، *الاعانی*، تحقیق علی محمد بجاوی، ج ۶، ص ۳۵۶-۳۵۵).

۲. ابوالاعلیٰ مؤذودی، *خلافت و ملوکیت*، ص ۶۴-۶۵، ۷۸.

۳. احمد بن حنبل، *المسند للامام احمد بن حنبل*، تصحیح محمد جمیل العطار، ج ۱، باب مسند عثمان بن عفان، ص ۱۳۶، ش ۴۳۹.

شدند<sup>۱</sup> و برخی دیگر چون عمار به شدت کتک خوردند؛<sup>۲</sup> اما سیاست‌های خشن حکومت، سکوت در مقابل انحرافات را فراگیر کرد.

سرانجام عملکرد نادرست عثمان و کارگزارانش و رواج بدعت‌ها، مردمان برخی شهرها را بر ضد وی شوراند. با وجود تلاش امویان در مدت شورش برای انتقال عثمان به مکه<sup>۳</sup> یا شام،<sup>۴</sup> که دورنمایی از یک خلیفه ضعیف و آلت دست را تصویر می‌کرد، عثمان در محاصره قرار گرفت و سرانجام به قتل رسید. کشته شدن او سکوی پرش معاویه برای رسیدن به قدرت کامل بود. معاویه که در دوران محاصره این خلیفه به تقاضای کمک و استغاثه او پاسخی نداد،<sup>۵</sup> پس از قتل او، به خون‌خواهی‌اش برخاست و علی علیه السلام را متهم به قتل او کرد. بنابراین خلافت عثمان عملاً نردبانی برای افزایش قدرت دشمنان قدیمی اسلام و زمینه‌سازی برای به خلافت رسیدن معاویه و پسرش یزید بود.

#### د) ستیز با حکومت برحق امیر مؤمنان علی علیه السلام

پس از قتل عثمان، مسلمانان با اصرار فراوان، علی علیه السلام را به خلافت انتخاب کردند؛ اما هنوز خلافت امام استوار نشده بود که آن حضرت خود را میان دشمنان و مخالفان دید. نفاق اموی و فرهنگ قبیله‌گرایی این دشمنان، مانع از آن بود که امام بتواند بر مبنای فرهنگ و ارزش‌های اسلامی اعمال حاکمیت کند و جامعه را از عدالت اجتماعی ایده‌آل

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۱-۱۷۲؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴، ص ۲۸۳-۲۸۴؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۲، ص ۳۷۳ به بعد.
۲. ابن شبه، تاریخ المدینة المنورة، تحقیق فهیم محمد شلتوت، ج ۳، ص ۱۰۹۹؛ بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۶، ص ۱۶۱؛ شیخ مفید، الجمل، تحقیق سیدعلی میرشریفی، ص ۱۸۵.
۳. شیخ مفید، همان، ص ۱۴۶.
۴. ابن خلدون، تاریخ ابن خلدون (العبر)، ج ۲، ص ۵۶۸.
۵. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۵. نیز ر.ک: ابن اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۲، ص ۴۱۶-۴۱۷، ۴۹۵.

اسلامی برخوردار سازد. علی علیه السلام پس از یک دوره تبعیض و رفاه‌زدگی جامعه و بازگشت آنها به سنت‌های اشرافی جاهلی و برخی انحراف‌ها از اصول قرآنی و سنت نبوی، به خلافت رسید. از این رو در آغاز خلافت خود، درباره ضرورت دگرگونی ارزش‌های رایج، ضمن سخنانی فرمود:

آگاه باشید تیره‌روزی‌ها و آزمایش‌ها همانند زمان بعثت پیامبر بار دیگر به شما روی آورده است. سوگند به خدایی که پیامبر را به حق مبعوث کرد، سخت آزمایش می‌شوید و مانند دانه‌هایی که در غربال می‌ریزند، غربال شده، مانند غذا درون دیگ جوشان زیرورو خواهید شد، تا آنکه پایین شما بالا، و بالایی‌ها پایین رود، و کسانی پیشی خواهند گرفت که پیش‌ازین عقب مانده بودند و کسانی که پیش‌ازین پیشی گرفته‌اند، عقب خواهند ماند...<sup>۱</sup>

در نتیجه آن حضرت چاره‌ای جز تغییر بنیادها و اصلاح واقعی نظام خلافت اسلامی نداشت. اما جامعه اسلامی به دلیل سیاست‌های نادرستی که کارگزاران عثمان پیش از آن حضرت در پیش گرفته بودند، دچار شکاف‌های عمیق اجتماعی و اقتصادی شده بود که روزبه‌روز بیشتر می‌شد و آن حضرت نمی‌توانست فساد ۲۵ ساله را در چند سال از بین ببرد.

نبرد جمل که با انگیزه رقابت سیاسی به وجود آمد و بر امام علی علیه السلام تحمیل شد، از پیامدهای شورای شش نفری عمر بود. *طُلْحَه* و *زُبَیْر* هم که از اعضای آن شورا بودند، پنداشتند که پس از عثمان، لیاقت خلافت را دارند. کشته شدن هزاران تن از مسلمانان در این جنگ،<sup>۲</sup> موجب از بین رفتن روح برادری، و باز شدن درهای فتنه و فساد، و

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶.

۲. درباره رقم تلفات این جنگ میان مورخان اختلاف است. مسعودی رقم آن را هجده هزار و ابن‌اثیر ده هزار نفر ثبت کرده‌اند (مسعودی، *مُرُوجُ الدَّعْب*، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۲، ص ۳۶۰؛ ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق مکتب التراث، ج ۲، ص ۳۴۶).

شعله‌ور گشتن آتش نبرد صفین شد و سرانجام همه اینها به سود معاویه پایان یافت. اصولاً محرک اصلی جنگ جمل همان بود. او با نامه‌ای، زُبیر را به شورش بر ضد امیر مؤمنان تحریک کرد. زبیر نامه را به طَلْحَه نشان داد و آن‌گاه هر دو به قصد شورش، از مدینه خارج شدند.<sup>۱</sup> معاویه که در این نبرد، بی‌طرف می‌نمود، در واقع به دنبال تقویت خود بود. او امام علی علیه السلام را فردی معرفی می‌کرد که به جنگ حواریان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ام‌المؤمنین عایشه رفته است. وی با تبلیغات دامنه‌دار خود، افراد جاهل و دست‌پرورده خویش را در گمراهی بیشتر فرو برد و با شعار خون‌خواهی عثمان، همه مخالفان امام را زیر یک پرچم گرد آورد. با وجود آنکه عثمان پسران و دخترانی داشت که اولیای دم او بودند، معاویه خود را ولی دم عثمان معرفی کرد.<sup>۲</sup> گویا او از قبل پیش‌بینی همه چیز را کرده و نقشه دقیق‌تری طرح کرده بود. از این‌رو معاویه و دیگر بزرگان بنی‌امیه مانند مروان بن حکم و ولید بن عُقْبَه، نه تنها از بیعت با علی علیه السلام خودداری کردند،<sup>۳</sup> بلکه با متهم کردن آن حضرت به قتل عثمان، در سازمان‌دهی نبردهای دوران خلافت آن حضرت، پیش‌گام و خط‌دهنده بودند؛ به گونه‌ای که مانع تراشی‌ها و مشکل‌آفرینی‌های فراوان آنان، مانع اجرای افکار عدالت‌خواهانه امام شد.

اختلافات شدیدی که پس از جنگ صفین و ماجرای حکمیت در سپاه امام علی علیه السلام ایجاد شد و خوارج از دل آن پدید آمدند، بنی‌امیه را برای رسیدن به قدرت امیدوارتر کرد. در نتیجه، آنان پس از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام در سال چهارم هجری، با دسیسه‌ها و

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۳۱۰.

۲. ابن‌ابی‌الحدید در این باره سخنی منصفانه دارد؛ او می‌نویسد: «امیر مؤمنان علیه السلام انتظار داشت که معاویه و دیگران از او اطاعت کنند و فرزندان عثمان نزد آن حضرت رفته، درباره قتل پدرشان اقامه دعوا کنند. اما در واقع چنین اتفاقی رخ نداد؛ زیرا معاویه و اهل شام، عسیان و سریجی کردند و وارثان خون عثمان، به معاویه پناه بردند و از حوزه علی مفارقت و جدایی کردند و قصاص را از راه شرعی درخواست نکردند؛ بلکه آن را از راه زور و غلبه خواستند و معاویه آن را از راه عصیبت جاهلی پی گرفت. پس هیچ‌کدام کار را از راه آن، وارد نشدند» (همان، ج ۹، ص ۲۹۳).

۳. یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۸؛ مسعودی، مروج الذهب، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۲، ص ۳۶۲.

توطئه‌های فراوان، از راه صلح با امام حسن علیه السلام حکومت جهان اسلام را از آن خود کردند و بدین‌گونه خلافت از خاندان نبوت به خاندان بنی‌امیه انتقال یافت.<sup>۱</sup>

#### ه) حکومت بنی‌امیه

##### یک. سوابق بنی‌امیه

تاریخ، دفتر شگفتی‌هاست. در واپسین ساعات قدرت قریش در مکه، هنگامی که ابوسفیان و فرزندش معاویه پس از سال‌ها جبهه‌گیری در مقابل رسول خدا صلی الله علیه و آله به‌ناچار اسلام آوردند و طُلُقاً خوانده شدند، هیچ‌کس گمان نمی‌کرد که حدود سی سال بعد، مسند ریاست به معاویه برسد؛ اما او با ترفندهای سیاسی و فرصت‌طلبی‌های دور از اخلاق، بدان دست یافت.<sup>۲</sup>

بی‌مناسبت نیست نیم‌نگاهی به گذشته داشته باشیم و سابقه دشمنی آنها را با اسلام یادآور شویم. امویان از جمله تیره‌های قریشی بودند که بیش از دیگران، به دلیل ظهور پیامبری از نسل هاشم بن عبد مناف، به او رشک می‌بردند. آنان چون پیامبری رسول خدا صلی الله علیه و آله را موجب برتری موقعیت بنی‌هاشم نسبت به خود می‌دانستند، بر مبنای عصبیت قبیلگی و از سر حسادت و برای پیروزی ابوسفیان در رقابت رهبری، مواضع سختی بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله اتخاذ کردند. رد پای سران بنی‌امیه و دیگر تبارهای عبد شمس در بیشتر اقدامات قریش در مقابل آن حضرت آشکار است. آنان برای مهار دعوت اسلامی، از هر راهکاری که می‌توانستند، بهره جستند. همراهی با مشرکان دیگر مکه

۱. یکی از دانشمندان بزرگ آلمانی، در پایتخت عثمانی، در حضور یکی از شریفان مکه به چند نفر مسلمان گفت: شایسته است مجسمه طلایی معاویه را در فلان میدان پایتخت (برلین) نصب کنیم! از وی پرسیدند: به چه علت؟ پاسخ داد: معاویه بود که نظام حکومت دمکراسی اسلام را به نظام سلطه و استبداد تبدیل کرد، و اگر این امر نبود، اسلام همه عالم را فرامی‌گرفت و امروز ما آلمانی‌ها و همه ملت‌های اروپایی، مسلمان عرب بودیم (محمد رشیدرضا، تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۲۶۰).

۲. ر.ک: امیرعلی، تاریخ عرب و اسلام، ترجمه فخر داعی گیلانی، ص ۷۸-۷۹؛ جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۲، ص ۳۵۱.



در محاصره اقتصادی بنی‌هاشم در مکه<sup>۱</sup> و توطئه دارالندوة<sup>۲</sup> برای قتل رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن جمله‌اند.

پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به یثرب، امویان خانه و کاشانه برخی از مهاجران هم‌پیمان خود در عصر جاهلی چون «بنوجحش» را مصادره کردند.<sup>۳</sup> ابوسفیان رئیس بنی‌امیه نیز، در نامه‌ای مردم یثرب را به دلیل پناه دادن به رسول خدا صلی الله علیه و آله نکوهش کرد.<sup>۴</sup> از آن‌پس، ابوسفیان جزر در نبرد بدر، در تمام توطئه‌ها و اقدامات سیاسی- نظامی قریش بر ضد پیامبر صلی الله علیه و آله، فرماندهی آنان را بر عهده داشت.<sup>۵</sup>

در پی پیروزی مسلمانان در نبرد بدر و کشته شدن جگرپاره‌های قریش از جمله عقبه بن ابی معیط<sup>۶</sup> اموی و فرزند ابوسفیان، خنظله و نیز کشته شدن عقبه، شیبه و ولید از بنی‌عبد شمس<sup>۱</sup> و به اسارت درآمدن حدود دوازده تن از بنی‌امیه و هم‌پیمانان ایشان از جمله عمرو بن ابی سفیان و دیگر نوادگان عبد شمس،<sup>۷</sup> فضای مناسبی در اختیار ابوسفیان قرار گرفت تا علاوه بر رهبری بنی‌امیه، از نفوذ خود در رهبری قریش نیز بهره‌برد.<sup>۸</sup> از این‌رو وی در غزوات بزرگی چون احد و خندق، سپاه قریش را فرماندهی می‌کرد.<sup>۹</sup>

۱. ر.ک: ابن‌هشام، السیره النبویه، تحقیق مصطفی سقاء و ابراهیم آبیاری و شلبی، ج ۱، ص ۳۷۵-۳۷۷.
۲. ر.ک: همان، ج ۲، ص ۱۲۵؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، ص ۳۷۰؛ ابن‌خلدون، تاریخ ابن‌خلدون (العبر)، ج ۲، ص ۴۰۸.
۳. ابن‌هشام، السیره النبویه، تحقیق مصطفی سقاء و ابراهیم آبیاری و شلبی، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۵؛ محمد بن عبدالله ازرقی، اخبار مکه، تحقیق رشدی صالح ملحس، ج ۲، ص ۲۴۴.
۴. محمد بن حبیب، الْمُحْتَبَر، تصحیح ابوزه لیختن شتیتز، ص ۲۷۱.
۵. بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۵، ص ۱۲.
۶. ابن‌هشام، السیره النبویه، تحقیق مصطفی سقاء و ابراهیم آبیاری و شلبی، ج ۲، ص ۲۷۷، ۲۹۸؛ واقعی، اَلْمَعَارِی، تحقیق مارسدن جونس، ج ۱، ص ۶۹؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۵، ص ۱۹۹؛ ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، تحقیق علی عاشور الجنوبی، ج ۶، ص ۱۵۲.
۷. صالحی شامی، سبیل الهدی والرشاد، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، ج ۴، ص ۷۸.
۸. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۳۳۴.
۹. ر.ک: ابن‌سعد، الطبقات الکبیر، تصحیح محمد بن صامل سلمی، ج ۲، ص ۶۶؛ ابن‌خلدون، تاریخ ابن‌خلدون (العبر)، ج ۲، ص ۴۲۱، ۴۲۷.

فرزند او معاویه نیز پابه پای پدر بر ضد رسول خدا حرکت می‌کرد. دیگر چهره‌های اموی نیز در رکاب آنان به ستیزه‌جویی با مسلمانان مشغول بودند؛ چنان‌که در غزوه احد، معاویه بن مغیره اموی از مثله‌کنندگان بدن حمزه سیدالشهدا بود و بینی حمزه را جدا کرد.<sup>۱</sup> در سال چهارم هجرت، ابوسفیان طرح ترور رسول خدا را ریخت که به نتیجه نرسید.<sup>۲</sup>

پس از صلح حدیبیه در سال ششم هجرت و پیمان‌شکنی قریش و تلاش‌های بی‌ثمر سرکرده آنان ابوسفیان برای تجدید پیمان، زمینه‌های فتح مکه فراهم گردید و سرانجام، این شهر در سال هشتم هجری فتح شد. در پی این واقعه مهم، رسول خدا ﷺ گذشت فراوانی نسبت به قریش و بنی‌امیه و دیگر دشمنان کینه‌توز و دیرپای اسلام، از خود نشان داد و با بلندنظری، از دشمنی‌های پیشین ایشان چشم‌پوشی کرد و در این راه کرامت و بزرگواری فراوانی نمود و حتی به توصیه عباس بن عبدالمطلب، خانه ابوسفیان را از مکان‌هایی اعلام کرد که مشرکان در صورت پناهندگی بدان، در امان خواهند بود.<sup>۳</sup> رسول خدا پس از ورود به مکه، با فرمان عفو عمومی، قریش و از جمله بنی‌امیه را طلقاً نامید<sup>۴</sup> و بدین ترتیب با گذشت ۲۱ سال از بعثت آن حضرت، و عناد و دشمنی مستمر بنی‌امیه با پیامبر ﷺ ایشان با رسول خدا ﷺ بیعت کرده، به‌ظاهر اسلام آوردند. همچنین نبی مکرم در غزوه حنین که به دنبال فتح مکه رخ داد، برای جذب دل‌های برخی اشراف قریش، از جمله بنی‌امیه، به چند تن از آنان، از جمله ابوسفیان و دو تن از پسرانش یزید و معاویه و برخی دیگر از امویان،

۱. ابن کثیر، *البدایة والنہایة*، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۹، ص ۷۷.

۲. ابن سعد، *الطبقات الکبری*، تصحیح محمد بن صامل سلمی، ج ۲، ص ۹۳-۹۴؛ ابن عساکر، *تاریخ مدینة دمشق الکبیر*، تحقیق علی عاشور الجنوبی، ج ۴۸، ص ۲۹۰-۲۹۱.

۳. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۳، ص ۵۴؛ ابوالفرج اصفهانی، *کتاب الاغانی*، تحقیق علی محمد سجاوی، ج ۶، ص ۳۵۴؛ ابن عساکر، همان، ج ۲۵، ص ۳۰۴.

۴. محمد بن حبان تمیمی بستی، *کتاب الثقات*، ج ۲، ص ۵۶؛ طبری، همان، ج ۳، ص ۶۱؛ ابن کثیر، *البدایة والنہایة*، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۴، ص ۳۴۴.

سهمی از غنایم بخشید.<sup>۱</sup> از این رو آنان در زمرة *المؤلفة قلوبهم*<sup>۲</sup> قرار گرفتند. بعدها مسلمانان این اقدام رسول خدا (ص) را در حق بنی‌امیه، تحقیر آنان تلقی می‌کردند.

## دو. نکوهش بنی‌امیه در روایات

چنان‌که در فصل هفتم خواهد آمد، رسول خدا (ص) از آینده بنی‌امیه بر امت اسلامی، به شدت نگران بود و بارها در این خصوص به مردم هشدار داده، فرموده بود: *وَيْلٌ لِّبَنِي أُمِيَّةٍ*<sup>۳</sup> «وای بر بنی‌امیه». همچنین آن حضرت فرمود: «هرگاه تعداد فرزندان ابوالعاص (از بنی‌امیه) به سی یا چهل تن برسد، سرزمین خدا را ملک خود، و بندگان خدا را بردگان خود قرار داده، دین خدا را به نفاق خواهند گرفت».<sup>۴</sup> آن حضرت امویان را فاجرترین طایفه قریش و شرورترین<sup>۵</sup> و دشمن‌ترین قبایل عرب نسبت به بنی‌هاشم<sup>۶</sup> معرفی کرد.

امیر مؤمنان علی (ع) نیز مخوف‌ترین فتنه‌ها را فتنه بنی‌امیه دانست که همه‌جا را فرا خواهد گرفت و تنها اهل بصیرت از آن رهایی خواهند یافت.<sup>۷</sup> آن حضرت، آفت امت اسلامی را

۱. ر.ک: ابن‌هشام، *السيرة النبوية*، تحقیق مصطفی سقاء و ابراهیم آبیاری و شبلی، ج ۴، ص ۱۳۵-۱۳۶؛ واقدی، *المغنازی*، تحقیق مارسدن جونس، ج ۳، ص ۹۴۴-۹۴۵؛ ابن‌خیاط، *تاریخ خلفة بن خیاط*، تحقیق سهیل زکار، ص ۴۳.
۲. واقدی، همان، ص ۹۴۴؛ ابن‌سعد، *الطبقات الكبرى*، تصحیح محمدبن‌صامل سلمی، ج ۴، ص ۲۴۶؛ ابن‌خیاط، همان.
۳. قندوزی، *ینابیع المودة*، تحقیق سیدعلی جمال اشرف حسینی، ج ۲، ص ۸۴؛ ابن‌اتیر، *أسدُ الغابة فی معرفة الصحابة*، ج ۱، ص ۵۲۸.
۴. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۷۲؛ ابن‌اعثم، *کتاب الفتنوح*، تحقیق علی شیری، ج ۲، ص ۳۷۴؛ حاکم نیشابوری، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، ج ۴، ص ۵۲۷؛ متقی‌بن‌حسام‌الدین هندی، *کنزُ العمال*، تصحیح صفوة السقاء، ج ۱۱، ص ۱۶۵، ۳۵۹.
۵. قندوزی، *ینابیع المودة*، ج ۲، ص ۷۶؛ عبدالحسین احمد امینی، *الغدیر*، ج ۸، ص ۲۵۰.
۶. حاکم نیشابوری، *المستدرک علی الصحیحین*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطاء، ج ۴، ص ۵۳۴؛ صالحی شامی، *سیل الهدی والرشاد*، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، ج ۱۰، ص ۱۵۲؛ قندوزی، همان، ص ۴۶۹.
۷. *نهج البلاغه*، خطبة ۹۳؛ ابراهیم‌بن‌محمد تقی، *الفارات*، ج ۱، ص ۸۷؛ متقی‌بن‌حسام‌الدین هندی، *کنزُ العمال*، تصحیح صفوة السقاء، ج ۱۱، ص ۳۶۴-۳۶۵. امام حسن (ع) نیز در مجلسی که باران معاویه برای توهین به ایشان ترتیب داده بودند، خطاب به معاویه می‌گوید: آیا به یاد نداری روزی را که پدرت بر شتر سرخ‌مویی سوار بود که افسارش به دست تو بود و برادرت عتبه در پی شما می‌آمد و رسول خدا با دیدن شما فرمود: *اللَّهُمَّ افْنِ الرَّأْکِبَ وَالْقَائِدَ وَالسَّائِقَ*. امام همچنین به معاویه و یارانش گوشزد می‌کند که پیامبر خدا (ص) در هفت مورد یقینی، که توان انکار هیچ‌یک از آنها را ندارید، پدرت ابوسفیان را لعنت کرده است (ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۶، ص ۲۸۹-۲۹۰).

بنی امیه می دانست.<sup>۱</sup> از این رو در معرفی آنان فرمود: «آنها بیشترند و بیشتر اهل منکرات و اهل مکر و حيله‌اند و ما فصیح‌تر و خوش‌روتر و با سخاوت‌تر هستیم».<sup>۲</sup>

گویا امام، در نامه ۱۶ نهج البلاغه هم به بنی امیه اشاره دارد: مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ أَسْتَسْلَمُوا وَأَسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَاناً عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ؛ «اینان مسلمان نشدند؛ بلکه تسلیم اسلام شدند و کفر را پنهان داشتند و آن‌گاه که یارانی بر آن (کفر) یافتند، پدیدارش نمودند».

### سه. تبدیل خلافت اسلامی به سلطنت موروثی

چنان‌که گذشت، امویان به تدریج و با شگردها و دسیسه‌هایی توانستند حکومت را به دست بگیرند. در نتیجه، معاویه پایه‌گذار حکومتی شد که با دوره قبل از خود، تفاوت‌های فاحشی داشت و سیاست او، سرمشق خلفای پس از وی شد؛ حکومتی که هیچ‌گونه سنخیتی با حکومت پیامبر و حتی شیخین نداشت.<sup>۳</sup>

معاویه حکومت اسلامی را به یک سازمان سیاسی دنیوی بدل کرد و خلافت پیامبر ﷺ را به صورت قدرت دنیوی درآورد.<sup>۴</sup> حکومت او به معنای بازگشت به حاکمیت جناح اصلی قریش بود که زمانی با اسلام درگیر بودند. از این رو دوران جدیدی از حکم‌فرمایی در میان مسلمانان آغاز شد و حکومتی تجمل‌گرا و پرزرق‌وبرق، و با نظم سیاسی ویژه‌ای شکل گرفت که تنها بر پایه مصالح و منافع دنیوی خاص خود استوار شده بود. به عبارت دیگر در این دوره، تعصب جاهلی و توحش، به جای اسلام حکومت می‌کرد و زیربنای این نظام حکومتی، مبتنی بر عصبیت موروثی عربی و انحراف از

۱. قاضی نعمان تمیمی مغربی، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، تحقیق سیدمحمد حسینی جلالی، ج ۲، ص ۵۲۹؛ متقی‌بن حسام‌الدین هندی، همان، ص ۳۶۴.

۲. سئل علیؑ عن بنی امیه وبنی هاشم، فقال: هم اکثر وانکر وامکر ونحن اضع واصبح واسمع (ر.ک: ابن عبدربه، العقد المفرد، تحقیق علی شیری، ج ۳، ص ۲۷۹؛ مقریزی، النزاع والتخاصم فیما بین بنی امیه و بنی هاشم، ص ۲۸).

۳. طه حسین، الاسلامیات، ص ۱۴۸.

۴. فیلیپ حتّی، ادوارد جرجی و جبرائیل جتور، تاریخ العرب، ج ۱، ص ۲۵۸.

دستورهای قرآن، و عدول از سنت نبوی بود. جنبه فزاینده غیردینی در دولت اموی، موجب شد که مسلمانان دولت ایشان را نه خلافت، بلکه سلطنت بدانند.<sup>۱</sup>

در دوره اسلامی، معاویه را نخستین پادشاه<sup>۲</sup> نامیده‌اند. او برای تثبیت حکومتش از حیل‌های سیاسی و از هر ابزاری استفاده می‌کرد.<sup>۳</sup> سیاست‌های ضداسلامی او موجب پدید آمدن فجایع و بدعت‌های بسیاری شد. انتخاب فرزند ناخلفش یزید برای ولیعهدی، و موروثی کردن حکومتش، از بزرگ‌ترین بدعت‌های نامشروعی بود که او با تطمیع و تهدید به انجام رساند<sup>۴</sup> و برای تحقق بخشیدن آن، سال‌ها تلاش کرد؛ چراکه به عللی چون پیمان صلح با امام حسن علیه السلام (که در آن تصریح شده بود که پس از معاویه حکومت به دست حسن بن علی علیه السلام و بعد از آن به دست حسین بن علی علیه السلام خواهد بود)، بی‌سابقه بودن چنین کاری در اسلام، و شخصیت فاسد یزید، ممکن بود مردم به آسانی خلافت او را نپذیرند. باین‌وجود، معاویه این بدعت (ولیعهدی) را پدید آورد و همه خلفای پس از او، این سیاست را استمرار بخشیدند. در اینجا این پرسش اساسی مطرح می‌شود که وظیفه امام حسین علیه السلام در برابر چنین بدعت آشکاری چه بود؟ آیا می‌توانست ساکت باشد و انحراف امت اسلامی را با بی‌تفاوتی نظاره کند؟ چنان‌که در فصل «بررسی ماجرای ولیعهدی یزید» به تفصیل بحث خواهد شد، امام حسین علیه السلام در برابر این بدعت بزرگ ایستاد و ولیعهدی یزید را به رسمیت نشناخت و سرانجام با روی کار آمدن یزید، قیام کرد.

## ۲. ریشه‌های اجتماعی

### لغزش خواص

از زمینه‌های اجتماعی نهضت عاشورا، لغزش‌هایی بود که از بعضی خواص امت

۱. کمبریج، تاریخ اسلام کمبریج، ترجمه احمد آرام، ص ۱۲۴.

۲. یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۶-۲۱۷.

۳. ر.ک: جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۱، ص ۸۲ به بعد.

۴. برای اطلاعات بیشتر، ر.ک: فصل سوم از بخش دوم همین کتاب (بررسی ماجرای ولیعهدی یزید).

پیامبر ﷺ در صدر اسلام سر زد. مقصود از خواص در آن زمان کسانی هستند که به دلیل امتیازاتی چون سبقت در پذیرش اسلام، هجرت قبل از فتح مکه، شرکت در جنگ‌های نخست صدر اسلام مانند بدر و أحد، قرابت با پیامبر خدا ﷺ، کتابت وحی و اساساً درک محضر آن حضرت و یا اشتها به زهد و عبادت، و بهره‌مندی از دانش‌های فقه و حدیث، و داشتن مناصب و مقامات حکومتی و نظامی، در میان جامعه اسلامی نفوذ داشتند. این گروه پس از رحلت نبی مکرم، اندک‌اندک سلوک دینی و زندگی ارزشی خود را فراموش کرده، به تسامح دینی و رخوت و سستی در وفاداری به آرمان‌های اسلام مبتلا شدند و به دنبال آن، این روحیه به توده مردم، به‌ویژه نومسلمانان نیز منتقل شد و زمینه زوال ارزش‌ها و حذف شخصیت‌های وارسته و لایق از صحنه حکومت، و سلطه افراد فاسد و بی‌عقیده بر جامعه اسلامی فراهم آمد.

راز این انحراف را باید در دنیاگرایی برخی از خواص جست‌وجو کرد. مقصود از دنیاگرایی، دل‌بستگی به دنیا و لذت‌های آن چون ریاست و مال است. دنیاگرایی بزرگ‌ترین نگرانی پیامبر ﷺ درباره امتش بود. ابوسعید خدری از رسول خدا ﷺ نقل می‌کند: بیشترین نگرانی من بر شما برکاتی است که خداوند از زمین به شما عنایت می‌کند. پرسیدند: مقصود شما از برکات چیست؟ حضرت فرمود: زیبایی دنیا.<sup>۱</sup> این لغزش در طول تاریخ اسلام دامن‌گیر بسیاری از خواص شده است؛ کسانی که حق را می‌شناختند، اما دنیاگرایی، آنان را به طرف‌داری از باطل کشاند. دنیاگرایی دارای جلوه‌های مختلفی است که به چند نمونه آن اشاره می‌شود.

### الف) ریاست‌طلبی

جاه‌طلبی و ریاست‌خواهی از عوامل مهم اعراض از حق محسوب می‌شود. انحراف

۱. بخاری، صحیح بخاری، تحقیق قاسم الشماعی الرفاعی، ج ۸، ص ۴۵۸؛ بیهقی، کتاب الاربعون الصغری، تحقیق

ابواسحاق حوینی اثری، ص ۹۳.

خلافت از جایگاه اصلی خود، که خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را تعیین کرده بودند، و نیز عملکرد دنیاخواهان از سقیفه تا مرگ عثمان، معلول دنیاگرایی و ریاست‌خواهی برخی از خواص بود. یکی از انگیزه‌های مخالفان برای مقابله و رویارویی با امیر مؤمنان علیه السلام در زمان خلافت او نیز همین بوده است. کسانی که هدفشان از بیعت با حضرت، رسیدن به پست و مقام بود، مدت چندانی طول نکشید که به خاطر برآورده نشدن خواسته‌هایشان، در مقابل آن حضرت جبهه گرفتند. طلحه و زبیر پس از گذشت چند روز از بیعت با علی علیه السلام خدمت ایشان رسیدند و گفتند: «ای امیر مؤمنان، حتماً از ستمی که در حکومت عثمان بر ما رفت، آگاهید و نیز خوب می‌دانید که عثمان به بنی‌امیه توجه داشت و اینک خداوند خلافت را بعد از عثمان به تو داده است. خواسته ما این است که بعضی از کارهای خود را به ما واگذار کنی».

امام فرمود: «به همان بهره‌ای که خداوند برایتان معین فرموده، راضی باشید تا من درباره خواسته شما بیندیشم. بدانید که من در این امامتی که خدا به من سپرده، جز انسان‌هایی که از دینشان راضی‌ام و از امانت‌داری‌شان خرسندم و لیاقت آنها را احراز کرده‌ام، کسی را شریک نمی‌کنم».<sup>۱</sup>

طلحه و زبیر به هوس ریاست و شرکت در امر حکومت با علی علیه السلام بیعت کرده بودند و زمانی که پایداری او را در دین و دقت و سازش‌ناپذیری وی را در انتخاب کارگزاران دیدند و مشاهده کردند که علی علیه السلام مصمم است خط اصلی حکومتش را بر مبنای کتاب و سنت پیامبر گرامی اسلام قرار دهد، سر به شورش گذاشتند.<sup>۲</sup> امیر مؤمنان علی علیه السلام در تحلیل اقدام جاه‌طلبانه آنان فرمود: «اینان آن‌چنان ریاست‌طلب‌اند که هرکدام تنها ریاست مطلقه خود را می‌خواهند و بس! بر این اساس بین خود کشمکش دارند و به یکدیگر کینه می‌ورزند».<sup>۳</sup>

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۲۳۱.

۲. همان، ج ۱۱، ص ۱۰.

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۴۸.

طلّحَه و ژبیر پس از تصرف بصره، دربارهٔ اینکه کدام یک در مسجد جامع این شهر بر مردم نماز جماعت بخواند، اختلاف داشتند و با میانجیگری عایشه رضایت دادند که فرزندانشان محمد و عبدالله، به نوبت برای مردم نماز بخوانند. طلّحَه از عایشه خواست که به مردم امر کند به او با عنوان «امیر» سلام دهند، و ژبیر نیز همین تقاضا را داشت. عایشه دستور داد به هر دو با عنوان «امیر» سلام دهند. آن دو در جنگ جمل (در کنار بصره) و در فرماندهی جنگ نیز باهم اختلاف داشتند.<sup>۱</sup> چنین انسان‌هایی برای رسیدن به ریاست، حاضرند همهٔ اصول و ارزش‌ها را کنار بگذارند؛ همچنان‌که در واقعهٔ کربلا، عمر بن سعد هم با علم به حقانیت امام حسین (ع) حاضر شد برای رسیدن به ملک ری با ایشان بجنگد.<sup>۲</sup>

### ب) مال‌پرستی

گرایش به مال‌پرستی در خواص، دو عامل اصلی داشت که یکی زمینه‌ساز بروز دیگری بود؛ گسترش فتوحات اسلامی که سبب سرازیر شدن غنایم بی‌شمار به پایتخت - خلافت شد، تغییر نگرش افراد را نسبت به زندگی دنیا در پی داشت. به تدریج تمام هم و غم بسیاری از مسلمانان، به‌ویژه خواص، ترجیح آمال و آرزوهای دنیایی بر مقاصد اخروی شد.

فتح سرزمین‌های پهناور و ثروتمندی چون ایران و روم و مصر، ثروت‌های کلانی را وارد جامعهٔ اسلامی کرد؛ به طوری‌که برای نمونه در دوران خلفا تنها از سرزمین‌های فتح‌شدهٔ عراق، سالانه ۱۲۰ میلیون درهم جزیه و خراج، وارد خزانهٔ بیت‌المال می‌شد.<sup>۳</sup> هنگامی که عمرو بن عاص مصر را فتح کرد، مبلغ دومیلیون [درهم] خراج و جزیه به

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۹، ص ۱۱۰.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۴۰۹-۴۱۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تحقیق یوسف البقاعی، ج ۴، ص ۱۰۶.

۳. محمد بن حسین فرّاء و علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیة والولايات الدینیة، تحقیق محمد حامد الفقی،



مدینه فرستاد. بعدها در زمان حکمرانی عبدالله بن سعد بن ابی سرح در مصر، این مبلغ به چهار میلیون رسید.<sup>۱</sup>

اگر این ثروت‌ها عادلانه در میان مسلمانان تقسیم می‌شد و برای تقویت بنیه دینی و اخلاقی، و رشد فکری و فرهنگی، و برقراری عدالت اجتماعی و اقتصادی در جامعه اسلامی هزینه می‌شد، یقیناً ثمرات ارزشمندی برای مسلمانان به بار می‌آورد. ولی متأسفانه خلیفه دوم و پس از او خلیفه سوم، با تقسیم نابرابر آنها در میان اصحاب و مسلمانان، زمینه اختلاف طبقاتی و پیدایش تجمل‌گرایی و رفاه‌زدگی در میان بزرگان اصحاب را فراهم آوردند و انحراف خواص از همین جا آغاز شد.

چنان‌که در جای خود ثابت شده، به دنبال جمع شدن عواید فتوحات، خلیفه دوم در صدد تأسیس دفتر حقوق و مقرری برآمد. سرانجام در سال بیستم هجری با پیشنهاد ولید بن هشام بن مغیره<sup>۱</sup> به تقلید از رومیان، دیوانی ترتیب داد<sup>۲</sup> و در آن سهمیه سالیانه مسلمانان را به گونه‌ای تبعیض‌آمیز و بر اساس سوابق و موقعیت اجتماعی آنان تعیین نمود؛ بدین‌گونه که سابقان در اسلام را بر دیگران، مهاجران را بر انصار، قریش را بر غیر قریش، مهاجران قریش را بر غیر مهاجران، عرب را بر عجم، و خانواده‌های مشهور را بر خانواده‌های گمنام ترجیح داد؛<sup>۳</sup> برای مهاجران شرکت‌کننده در جنگ بدر، پنج‌هزار درهم، و برای انصار بدری چهارهزار درهم،<sup>۴</sup> و برای فرزندان بدری‌ها نیز، دوهزار درهم حقوق معین کرد؛<sup>۵</sup> عمر برای مردانی که پیش از فتح مکه هجرت کرده بودند، سه‌هزار درهم، ولی برای مردان مسلمان‌شده در روز فتح،

۱. بلاذری، فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان، ص ۲۱۷.

۲. ر.ک: همان، ص ۴۳۵-۴۳۶؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۳.

۳. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۸، ص ۱۱۱.

۴. محمد بن حسین فرآء و علی بن محمد ماوردی، الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، تحقیق محمد حامد الفقی، ج ۱، ص ۲۳۸.

۵. بلاذری، فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان، ص ۴۳۷.

دو هزار درهم و برای فرزندان جوان مهاجران، سهمی برابر با سهم مسلمانان روز فتح مکه تعیین نمود.<sup>۱</sup>

وی کل قریش را بر غیرقریش ترجیح داد؛ برای سران قریش چون ابوسفیان و معاویه، پنج هزار درهم، و برای هریک از زنان پیامبر، سهم ویژه شش هزار درهمی مقرر کرد و در میان آنها برای عایشه دختر ابوبکر، ام حبیبه دختر ابوسفیان، و خُصَّه دختر خودش، دوازده هزار درهم و برای صفیه و جُوَیْرَیَّه پنج هزار درهم معین کرد،<sup>۲</sup> و برای مکیان غیرمهاجر شش صد و هفت صد و برای اهل یمن چهارصد، برای مُضَرّ سیصد، و برای ربیعہ دو بیست درهم مقرری وضع کرد.<sup>۳</sup>

او سپس بر اساس منزلت مسلمانان و توانایی‌شان در قرائت قرآن و جهاد در راه خدا، سهمیه‌ای به هریک اختصاص داد. آن‌گاه برای هریک از مردان مسلمان مدینه ۲۵ درهم، و برای هر مرد از اهالی یمن و شام و عراق، بین دو هزار تا سیصد درهم تعیین کرد.<sup>۴</sup>

این‌گونه امتیازبندی‌ها، از یک سو مزیت دینی را موجب مزیت دنیوی قرار داد و از سوی دیگر موجب طبقه‌بندی اجتماعی شد. چون بیشتر امتیازها به نفع قریش و مهاجران و بزرگان اصحاب بود و چون آنان از اموال عمومی بیشتر بهره‌مند شدند، روحیه رفاه‌طلبی و اشرافیگری در آنها اوج گرفت.

در اثر ادامه فتوحات در زمان عثمان، سهمیه سالانه اصحاب افزایش یافت<sup>۵</sup> و این روند موجب افزایش روزافزون تفاوت مسلمانان در اموال و درآمدها شد.

افزون بر تبعیض‌های عمر که زمینه‌ساز شکل‌گیری نوعی اشرافیگری در میان خواص شد، در زمان خلافت عثمان، انحراف دیگری نیز رخ داد و آن بذل و

۱. همان.

۲. برای ملاحظه اقوال گوناگون در این زمینه، رک: همان، ص ۴۳۷-۴۴۳.

۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۵۳.

۴. بلاذری، فتوح البلدان، تحقیق رضوان محمد رضوان، ص ۴۳۸.

۵. همان.

بخشش‌های کلان و بی‌حساب او از بیت‌المال به بنی‌امیه و گروهی از بزرگان صحابه مانند ابوسفیان، حَکَم‌بن‌عاص، مروان‌بن‌حَکَم، یَعْلَى‌بن‌امیه، عبدالله‌بن‌ابی‌سَرَح، سعدبن‌ابی‌وقاص، ولیدبن‌عُقبه، حارث‌بن‌حَکَم، طَلْحَه، زُبَیر و زیدبن‌ثابت بود.<sup>۱</sup> وی «مهروز» را که محل بازاری در مدینه، و وقف مسلمانان بود، به حارث‌بن‌حَکَم بخشید؛<sup>۲</sup> فدک را به مروان، و چراگاه‌های مدینه را به امویان اختصاص داد.<sup>۳</sup>

عثمان صد هزار درهم به حَکَم‌بن‌عاص<sup>۴</sup> و همین مقدار به پسر او مروان بخشید.<sup>۵</sup> خمس غنایم فتح افریقا از طرابلس تا طنجه را به برادر رضاعی خود عبدالله‌بن‌ابی‌سَرَح اختصاص داد<sup>۶</sup> و صد هزار درهم به سعیدبن‌عاص اموی هدیه داد.<sup>۷</sup>

خلیفه سوم خودش هم زندگی مرفهی داشت؛ چنان‌که خانه‌های هفت‌گانه او در مدینه مشهور است. او خانه‌ای برای همسرش نائله، و خانه‌ای برای همسر دیگرش عایشه داشت و منازل دیگری در اختیار دختران و خویشاوندانش گذاشته بود.<sup>۸</sup> او قصری به نام زوراء بنا کرد<sup>۹</sup> و رفاه‌طلبی را به جایی رسانید که عبدالرحمن‌بن‌عوف در مجلس ولیمه او گفت: «ای پسر عَفَّان، آنچه را که درباره تو دروغ می‌پنداشتم، اکنون باور می‌کنم و از بیعت با تو، به خدا پناه می‌برم».<sup>۱۰</sup>

عثمان رمه‌های اسب و شتر و املاک فراوانی در وادی القری و حنین داشت. به تبع

۱. ر.ک: عبدالحسین امین امینی، *الغدیر*، ج ۸، ص ۲۸۶.

۲. ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۱۹۸.

۳. همان، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۴. ر.ک: عبدالحسین امین امینی، *الغدیر*، ج ۸، ص ۲۴۲.

۵. ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۱۹۹.

۶. همان.

۷. همان، ج ۳، ص ۳۵.

۸. عبدالحسین امین امینی، *الغدیر*، ج ۹، ص ۱۷؛ ابن‌قُتیبَه دِینَوَری، *الامامة والسیاسة*، تحقیق علی شیری، ج ۱، ص ۵۰.

۹. ابن‌سعد، *الطبقات الکبری*، تحقیق محمدبن‌صامل سلمی، ج ۳، ص ۵۷؛ یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۶۶؛

ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱، ص ۱۹۶.

۱۰. ابن‌ابی‌الحدید، همان؛ عبدالحسین امین امینی، *الغدیر*، ج ۹، ص ۸۷.

او افراد دیگر طبقه جدید اشرافیت نیز، بر سرمایه‌های خود افزودند و به رقابت در گردآوری اموال روی آورده،<sup>۱</sup> اموال و املاک فراوانی در بصره و کوفه بر جای گذاشتند.<sup>۲</sup> در این دوره بیت‌المال به ملک شخصی تبدیل شد؛ تا جایی که عثمان گفت: نیازمان را از این غنایم برمی‌گیریم؛ هرچند برخلاف میل مردم باشد.<sup>۳</sup> امام علی (ع) در برابر این روند، سکوت را شکست و به عثمان فرمود: «آیا نمی‌خواهی دست بنی‌امیه را از آبرو و اموال مسلمانان کوتاه کنی؟»<sup>۴</sup>

بنابراین مجموع این عوامل باعث شد خواص، به ثروت‌اندوزی بپردازند و در کام دنیاپرستی فرورفته، عوام را هم بدان سو بکشند.<sup>۵</sup>

رفتار اینان و طرز زندگی‌شان، ابتدا توده امت پیامبر و سپس نومسلمانان را که اصحاب نامدار پیامبر (ع) را دارای قداست ویژه‌ای می‌دانستند و برخی با نیت خالصی در سرزمین‌های دور از مرکز، در شرایط سخت مشغول جهاد بودند، ناراحت و متأثر کرد.

روزی یکی از رزمندگان اسلام از اهالی شام، به حجاز آمد و پس از مشاهده زندگی اشرافی عبدالرحمن بن عوف، به او گفت: چه شده است که ما در دنیا زاهدانه زندگی می‌کنیم؛ درحالی‌که شما به دنیا رغبت نشان می‌دهید؟! ما در رفتن به جهاد شتاب می‌کنیم؛ ولی شما سستی می‌ورزید و در جهاد شرکت نمی‌کنید؛ درحالی‌که شما جزو اسلاف و برگزیدگان ما و اصحاب پیامبر هستید؟

۱. برای آگاهی بیشتر، رک: ابن‌ابی‌الحدید، همان، ص ۱۹۸-۱۹۹.

۲. مسعودی، *مُرُوجُ الدَّهَبِ*، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۲.

۳. ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۳، ص ۴۹.

۴. همان، ج ۹، ص ۱۵.

۵. توجه به این نکته مهم است که در عصر رسول خدا (ص) با دوپست درهم، یک زندگی به‌دور از فقر فراهم می‌شد. حتی برخی گفته‌اند کسی که پنجاه درهم داشت، غنی به‌شمار می‌آمد و زکات به او تعلق نمی‌گرفت؛ زیرا وقتی از رسول خدا پرسیدند: حد بی‌نیازی چیست؟ فرمود: غنا آن است که شخص، پنجاه درهم داشته باشد (رک: سرخسی، *المبسوط*، تحقیق گروهی از علما، ج ۳، ص ۱۳-۱۴؛ عبدالله بن قدامه، *المغنی*، ج ۲، ص ۵۲۳)؛ درحالی‌که پس از رسول خدا (ص) آنچه از طریق غنایم و عطا به دست مسلمانان می‌رسید، ده‌ها برابر این مقدار بوده است.

عبدالرحمن در پاسخ این مرد شامی، رمز این زندگی اشرافی را بی‌پرده افشا کرد و گفت: این‌طور نیست که چیزی (از رسول خدا) به ما رسیده باشد که به شما نرسیده (که ما به سبب آن، این زندگی را انتخاب کرده باشیم) و این‌طور نیست که ما چیزی (از اسلام بدانیم) که شما ندانید (و بدان دلیل این روش را برگزیده باشیم)؛ بلکه ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله با سختی آزمایش شدیم و صبر کردیم، ولی (امروز) با راحتی و آسایش آزموده شدیم و صبر را از کف دادیم.<sup>۱</sup>

با چنین اعتراف‌های تکان‌دهنده‌ای و با تغییر محسوسی که در سیره و سخن خواص نمایان شد، اندک‌اندک سیمای پنهان آنان رخ نمود و مردم پنداشتند که آنچه دربارهٔ فضیلت زهد و تقوا و جهاد به آنها گفته شده یا گفته می‌شود، مربوط به دورانی است که سپری شده و دیگر دوران رفاه و کام‌جویی افزون‌تر از دنیا فرارسیده است. بدین‌سان وقتی عوام، راهبران خود را متغیر یافتند، تغییر مسیر دادند؛ به‌گونه‌ای که حال جهاد و شهادت در راه خدا از میان سپاهیان اسلام رخت بریست و سستی و زبونی بر رزمندگان عارض شد.

### ج) خودپرستی و تکبر

جلوهٔ دیگر دنیاگرایی، خودپرستی است؛ یعنی خود و متعلقات خود را حق دیدن، و بی‌چون‌وچرا و بدون منطق، از آرا و نظریات خود دفاع کردن، و آن را محور حب و بغض قرار دادن. یکی از اصلی‌ترین عوامل مخالفت با انبیا در طول تاریخ، همین خودپرستی بوده است؛ خودپرستی کسانی که با به رخ کشیدن مال و ثروت خود و هواداران‌شان، خود را برتر، و انبیا را حقیر می‌شمردند. این روحیهٔ ضدانسانی، با تعالیم قرآنی و نبوی در میان عرب‌ها فروکش کرد؛ اما پس از رحلت آن حضرت، به دلیل تقویت روحیهٔ ریاست‌طلبی و مال‌پرستی در میان خواص، روحیهٔ اشرافیگری و نوعی برتری‌طلبی مستکبران و تفاخر جاهلانه دوباره رخ نمود و موجب شد صمیمیت برادرانه

۱. ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، تحقیق علی عاشور الجنوبی، ج ۷، ص ۲۱، ذیل عنوان «ابراهیم بن عبدالرحمن بن عوف».

و اخوت دینی مسلمانان، تبدیل به روابط بالادست با فرودست، مولی با عبد، و مالک با برده شود. رفته رفته در اثر رفاه و تنعم تبعیض آمیز، برتری طلبی به یک عادت ثانوی برای خواص مبدل شد؛ به طوری که مقابله با آن به قدری دشوار شد که وقتی امیر مؤمنان آن را به وضع زمان رسول خدا برگرداند، با اعتراض سختی مواجه شد و همین امر، یکی از عوامل جدایی بسیاری از خواص از آن حضرت بود. برای نمونه طَلْحَه و زُبَیْر در آغاز حکومت علی (ع) به تقسیم مساوی بیت المال اعتراض کردند؛ درحالی که هیچ نیازی به حقوق پرداختی از طرف علی (ع) نداشتند؛ ولی از اینکه حضرت آنها را با مردم دیگر همسان قرار داده بود، احساس کسر شأن می کردند. سخنان بر سر نیازمندی و احتیاج نبود؛ بلکه می گفتند چرا ما را با سایر مردم مساوی قرار داده ای، درحالی که سوابق ما، در اسلام، نزدیکی ما به رسول خدا (ص) و خدمات ما، بیش از دیگران بوده است. به دنبال این سخن، حضرت از آنها اقرار گرفت که خودش هم در سوابق، هم در نزدیکی به رسول خدا و هم در خدمت به اسلام، بر آنان مقدم بوده است. آن گاه فرمود: «قسم به خدا من و این کارگرم در بهره مندی از این مال یکسان هستیم».<sup>۱</sup>

این روحیه، به برخی از بنی هاشم هم سرایت کرد؛ چنان که عقیل چون خود را دارای حسب و نسب برتری در میان قبایل عرب می پنداشت، به برادر اعتراض کرده، گفت: «آیا مرا با سیاهی از سیاهان مدینه مساوی قرار می دهی؟»<sup>۲</sup>

روحیه برتری طلبی جاهلانه، ثمره بسیار تلخی بود که شجره خبیثه اشرافیت و ثروت های بادآورده، به بار آورده بود و همین موجب فاصله دل ها از یکدیگر، و از بین رفتن وحدت و همدلی امت اسلامی شد و مردم را به دست و پا کردن ابزارهای تفاخر و تظاهر و فراهم کردن مظاهر فریبنده دنیا تشویق کرد.

۱. فواکه ما انا واجیری هذا فی هذا المال الا بمنزلة واحدة (ابوحنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی، دعائم الاسلام، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، ج ۱، باب قسم الغنائم من کتاب الجهاد، ص ۳۸۴، ح ۱).  
 ۲. آنچه من و آسوداً من سودان المدینة واحداً (ر.ک: شیخ مفید، الاختصاص، تصحیح و تحقیق علی اکبر غفاری، ص ۱۵۱؛ محمدباقر محمودی، نهج السعادة، ج ۱، ص ۲۱۲).

بنابراین لغزش خواص تنها در رشد روحیه ثروت‌اندوزی متوقف نشد، بلکه در زمینه‌هایی چون برتری‌طلبی، جاه و جلال، شهرت و مقام، و زندگی آرام و راحت گسترش یافت و همین امر سبب شد افزون بر ثروتمندان، زاهدنمایان و برخی از علما و محدثان و وابستگان به خاندان‌های مشهور چون عایشه، عبدالله بن عمر، أسامة بن زید، ابوموسی اشعری، عبدالله بن شقیق، مُطَرَف بن عبدالله، مُرَّة بن شراحیل، علاء بن زیاد و زید بن ارقم نیز در زمره خواص منحرف قرار گیرند و با انحراف خود، جامعه را به انحراف بکشانند.

به موازات رشد دنیاگرایی، غیرت و حساسیت دینی خواص از بین رفت؛ عنصر امر به معروف و نهی از منکر به فراموشی سپرده شد و همین روحیه به توده مردم منتقل شد؛ به گونه‌ای که وقتی امام حسین علیه السلام فرمود: «آیا نمی‌نگرید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌گردد»،<sup>۱</sup> عوام از یاری‌اش خودداری کردند و این بی‌مبالاتی نسبت به هتک اسلام و نابودی ارزش‌ها، غم‌بارترین پیامد انحراف خواص بود که دامن‌گیر امت پیامبر شد.

در یک جمع‌بندی می‌توان گفت پس از رحلت نبی اکرم صلی الله علیه و آله، امواج فتنه‌ها و انحراف‌ها به سوی جامعه اسلامی روی آورد؛ ولی در نخستین گام، گروهی از نخبگان و برگزیدگان بودند که خود را تسلیم این موج کردند و دین و نبوت و ولایت را به سکه‌ها و جواهر و پست و مقام و نام و نشان دنیا فروختند و به دنبال آنها بیشتر مردم دست از دامن قرآن و عترت کشیده، در پی یک زندگی خوش و راحت، و جست‌وجوی نام و نان دویدند و پیشوایان جبهه حق را در میدان مبارزه با باطل تنها گذاردند. به همین دلیل، برخی از بزرگان اصحاب و دین‌داران نامدار پیشین، یعنی کسانی که در راه اسلام مراتب‌ها کشیده بودند، دوران جوانی‌شان را کنار پیامبر در

۱. الأتروان أن الحق لا یعمل به وأن الباطل لا یتناهی عنه (ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۴۰۴؛ ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمد باقر محمودی، ص ۲۱۴؛ سیدابن طاووس، الملتفوف علی قتلی الطفوف، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۱۳۸).

میدان‌های جهاد و شهادت یا در شرایط زهد و تنگ‌دستی به تحصیل علم و تقوا سپری کرده بودند، و برای یاری اسلام از جان و مال و عمر و آبرو و زن و فرزند خویش مایه گذاشته بودند، به افراد دنیاطلبی تبدیل شدند که با مال و منال خویش چون سران قریش در دوران جاهلیت به دیگران فخر می‌کردند و از مجاهدت‌های خود چون ابزاری برای کسب امتیازهای دنیایی بیشتر بهره می‌جستند.

از این رو آنان از درگیری با جبهه باطل خودداری کرده، حق را یاری نمی‌کردند؛ نه خودشان از ارزش‌ها دفاع می‌کردند و نه به کسانی که برای احیای ارزش‌ها برمی‌خاستند، یاری می‌رساندند. این روند تا دوران امامت حضرت سیدالشهدا (ع) ادامه داشت؛ به گونه‌ای که حضرت درباره مردمان معاصرش فرمود: *إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا وَالَّذِينَ نُعِقُّ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَانِسُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَاتُونَ؛* «مردم بندگان دنیایند و دین، لقلقه زبان آنهاست. تا زمانی که معیشت آنها برقرار باشد، دین دارند؛ اما هرگاه در امتحان افتند، متدینان اندک خواهند بود».

این سخن ابی‌عبدالله (ع) نشانگر آن است که او درد اصلی امت پیامبر را در دلدادگی به دنیا می‌دید و گناه آن بر گردن خواصی بوده که با لغزش‌های خود، بنیان ارزش‌ها را سست کردند.

### ۳. ریشه‌های فرهنگی

#### الف) اجتهاد در برابر نص

در اینجا مقصود از اجتهاد، مفهوم خاص آن است؛ یعنی شخصی حکمی شرعی را تنها با فکر و رأی خویش، بدون توجه به نصوص دینی مخالف آن، استنباط کند.<sup>۱</sup>

۱. ابن‌شُبَّه، *تَحْفَ الْعُقُول*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، ص ۲۴۵؛ خوارزمی، *مقتل‌الحسین*، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۲۳۷.  
 ۲. *إِعْمَالُ الرَّأْيِ فِي التَّمَسُّكِ بِالْحُكْمِ الشَّرْعِيِّ مَعَ إِغْفَالِ النَّصِّ الْقَائِمِ عَلَى خِلَافِهِ* (عبدالحسین شرف‌الدین، *النص والإجتهاد*، مقدمه سیدمحمدتقی حکیم، ص ۱۴، ذیل مقدمه).



تاریخچه و ریشه اجتهاد در برابر نص، به دوران پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌رسد که برخی صحابه با نادیده گرفتن فرمان‌های ایشان، در برابر اوامر آن حضرت اجتهاد می‌کردند؛ درحالی‌که خداوند فرمود: **وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا**<sup>۱</sup> «و آنچه را رسول خدا برای شما آورده، بگیرید (و اجرا کنید) و از آنچه نهی کرده، خودداری کنید»؛ چراکه پیامبر هرگز از روی هوا و هوس سخن نمی‌گوید؛ بلکه آنچه می‌گوید، وحی الهی است.<sup>۲</sup>

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، عمر بن خطاب، به‌طور جدی اجتهاد در برابر نص را به کار بست. او بر اساس مصالح مورد نظر خویش، در برابر نصوص مسلم، اجتهاد می‌کرد؛ چنان‌که متعه حج و متعه زنان را که رسول خدا صلی الله علیه و آله حلال معرفی کرده بود، نامشروع اعلام کرد و حلیت آنها را در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، از باب ضرورت قلمداد کرد.<sup>۳</sup> این خلیفه، پرداخت یا منع خمس به مستحقان آن را، یک امر اجتهادی تلقی می‌کرد. از این رو خمس اهل بیت علیهم السلام را منع کرد.<sup>۴</sup> همچنین عبارت **حَيَّ عَلَى خَيْرِ الْعَمَلِ** را از اذان، حذف کرد.<sup>۵</sup>

بدعت‌های عمر، تبدیل به سنت رسمی و رایج در جامعه شد و هرکس به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل می‌کرد، مورد ضرب و شتم قرار می‌گرفت.<sup>۶</sup>

احمد امین مصری در مقایسه سیاست پیروز عمر و معاویه با سیاست امام علی علیه السلام، راز این پیروزی را در این مطلب می‌داند که آن دو، خود را در برابر نصوص دینی آزاد

۱. حشر (۵۹)، ۷.

۲. **وَمَا يَنْطَلِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَخْيُ يُوحَىٰ** (نجم، ۴۳).

۳. ابن‌شبه، *تاریخ المدینة المنورة*، تحقیق فهیم محمد شلتوت، ج ۱، ص ۷۱۶-۷۲۰؛ عبدالحسین امین امینی، *الغدیر*، ج ۶، ص ۱۹۸-۲۱۳.

۴. عبدالحسین شرف‌الدین، *النص والاجتهاد*، مقدمه سیدمحمدتقی حکیم، ص ۷۹-۸۲.

۵. همان، ص ۲۰۰-۲۰۲.

۶. ر.ک: عبدالرزاق صنعانی، *المُصَنَّف*، تحقیق حبیب‌الرحمان اعظمی، ج ۲، ص ۴۳۳. درباره اجتهادهای عمر، ر.ک: سیدمحمد تیجانی سماوی، *از آگاهان پیرسید*، ترجمه سیدمحمدجواد مهری، ص ۳۹۳-۴۱۵.

می‌دانستند؛ در حالی که علی علیه السلام به نصوص دینی پایبند بود.<sup>۱</sup> شیوهٔ عمر و همفکران او در عمل به احکام فقهی و سیاسی به‌گونهٔ دلخواه، موجب رواج قیاس شد و شریعت محمدی را دچار استحاله کرد. اصحاب قیاس، شریعت جدیدی را ارائه کردند<sup>۲</sup> که با گسترش آن، حلال به حرام تبدیل شد. عثمان در سال ۲۹ قمری در صحرای منا، نماز خود را برخلاف سیرهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای گذشته، چهار رکعت خواند. بنا به نوشتهٔ ابن ابی الحدید، ابوالدرداء صحابی به معاویه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هر کس در ظروف طلا و نقره بیاشامد، درون خود را از آتش دوزخ انباشته است. معاویه گفت: اما من در این قضیه اشکالی نمی‌بینم!!<sup>۳</sup>

علامه امینی، علامه شرف‌الدین و علامه عسکری، ابعاد و پیامدهای چنین اجتهادهایی را به تفصیل و با دقت بررسی کرده‌اند.<sup>۴</sup> این نظریه، پشتوانهٔ استبداد و ابزار سرکوب مردم بود.

### ب) منع کتابت و نقل حدیث

با وجود توصیهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله دربارهٔ حفظ گفته‌های آن حضرت و انتقال آن به دیگران،<sup>۵</sup> پس از سقیفه، خلفا از کتابت و نقل حدیث جلوگیری کردند؛ چنان‌که ذهبی از دانشمندان اهل سنت می‌گوید: ابوبکر با این استدلال که قرآن را داریم، با جمع‌آوری

۱. احمد امین، *ظهر الاسلام*، ج ۴، ص ۳۸.

۲. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۲، ص ۸۴.

۳. همان، ج ۵، ص ۱۳۰.

۴. عبدالحمین امین امینی، *الغدیر*، ج ۶، ص ۸۳ به بعد (ایشان ضمن برشمردن اجتهادات عمر، در مواردی هم به بررسی آنها می‌پردازد. برای نمونه ر.ک: ص ۲۱۳ به بعد)؛ عبدالحمین شرف‌الدین، *النص والاجتهاد*، مقدمه سیدمحمدتقی حکیم؛ سیدمرتضی عسکری، *معالم المدرستین*، ج ۲، ص ۲۲ به بعد، برخی از اجتهادات، و از ص ۲۸۴ به بعد، برخی از مناقشات آمده است.

۵. عبدالله بن زبیر حمیدی، *مسند حمیدی*، تحقیق حبیب‌الرحمان اعظمی، ج ۱، ص ۴۷؛ ابویعلی موصلی، *مسند ابی یعلی*، تحقیق حسین سلیم اسد، ج ۱۳، ص ۴۰۸؛ محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲، ص ۱۴۸، ۱۵۲.

حدیث، مخالفت کرد.<sup>۱</sup> عایشه می‌گوید: «پدرم با این توجیه که شاید حدیثی که نوشته‌ام، اصل نداشته باشد، پانصد حدیث گردآوری‌شده مرا سوزاند».<sup>۲</sup>

پس از ابوبکر، عمر نیز با جدیت جلوی نقل و کتابت حدیث را گرفت. او به شهرها بخش‌نامه کرد که هرکس حدیثی نوشته است، باید آن را نابود کند. وی پس از جمع‌آوری بسیاری از احادیث، دستور داد آنها را بسوزانند.<sup>۳</sup> در زمینه سیاست منع نقل حدیث، بزرگان صحابه در مدینه حبس شده بودند و فقط افراد معینی اجازه نقل حدیث داشتند.<sup>۴</sup> عثمان نیز به مردم هشدار داد که هیچ‌کس مجاز نیست حدیثی را روایت کند که در زمان دو خلیفه اول شنیده نشده باشد.<sup>۵</sup>

برخی معتقدند صاحبان قدرت، می‌ترسیدند که در صورت رواج نقل حدیث، نصوص مربوط به خلافت که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را اعلام کرده بود، به شهرهای مجاور و دور سرایت کند و بطلان خلافتشان برای مردم کشف شود و مردم بفهمند که این خلافت، شرعی نبوده، بلکه غاصبانه بوده است.<sup>۶</sup> آنان در عین منع نقل حدیث یا کتابت آن، قصه‌پردازان را به نقل اسرائیلیات تشویق کردند.<sup>۷</sup>

جریان منع کتابت و نقل حدیث موجب شد پرده سنگینی از شک و تردید بر روی هزاران حدیثی که می‌گفتند نزد حافظان یا در میان کتاب‌ها محفوظ است، کشیده شود.<sup>۸</sup> با

۱. ذهبی، *تذکره الحفاظ*، ج ۱، ص ۲، ۳.

۲. همان، ص ۵.

۳. *أمر بتحریقها* (ابن سعد، *الطبقات الكبرى*، تصحیح محمدبن صامل سلمی، ج ۵، ص ۱۸۸).

۴. سیدجعفر مرتضی عاملی، *الصحيح من سيرة النبي الاعظم*، ج ۱، ص ۶۶-۶۷؛ عبدالحمین شرف‌الدین، *النص والاجتهاد*، مقدمه سیدمحمدتقی حکیم، ص ۱۳۷.

۵. سیدجعفر مرتضی عاملی، همان، ص ۶۷-۶۸.

۶. سیدمحمد تیجانی سماوی، *از آگاهان بپرسید*، ترجمه سیدمحمدجواد مهری، ص ۹۷.

۷. احمد امین، *فجر الاسلام*، ص ۱۵۸-۱۶۲؛ عبدالحمی کتانی، *التراتب الاداریه*، ج ۲، ص ۲۲۴.

۸. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: ابن حجر عسقلانی، *لسان المیزان*، ج ۳، ص ۴۰۵؛ ذهبی، *تذکره الحفاظ*، ج ۲، ص ۴۳۰، ۴۳۴.

گذشت زمان، محدودیتی که خلفا در نقل حدیث ایجاد کردند، زمینه را برای تحریف و جعل فراهم کرد و با تلاش صدها جاعل حدیث، هزاران حدیث جعل شد.<sup>۱</sup> از این روست که حدیث‌شناسان به کذب و ساختگی بودن ده‌ها هزار حدیث حکم می‌کنند.<sup>۲</sup>

جعل حدیث، به دستور حکام، آن‌هم برای توجیه کارهای ناشایستشان و فضیلت‌سازی برای آنان انجام می‌گرفت. اجرای سیاست منع نقل حدیث، می‌توانست این دستاوردها را داشته باشد: کسی به اعتبار قول و روش پیامبر ﷺ، منتقد عمل و رفتار حکومت‌ها نباشد؛ ارزش و فضایل عترت رسول خدا ﷺ در جامعه مطرح نشود و حادثه غدیر و داستان آشکار بیعت عمومی مسلمانان با علی ﷺ فراموش شود.

با روی کار آمدن بنی‌امیه، معاویه برای فریب مردم و ایجاد انحراف در اعتقاد آنان، دست به اقداماتی زد که در بخش دوم (امام حسین ﷺ و معاویه) آنها را به تفصیل ذکر خواهیم کرد.

### نتیجه

فرایند انحراف‌ها، لغزش‌ها و بدعت‌هایی که از سقیفه آغاز شده بود، روزبه‌روز گسترش یافت و موجب انحراف کلی جامعه از آموزه‌های اسلام، و رواج فساد و فقر فرهنگی، و دوری از ارزش‌ها و اصالت‌ها شد، و این انحراف‌ها در عصر امام حسین ﷺ به اوج رسید. در چنین فضایی، امام ﷺ می‌دید که برای مبارزه با آن‌همه انحراف، تمام راه‌ها و راه‌حل‌ها به بن‌بست رسیده است؛ تبلیغات در دل‌وجان مردم اغفال‌شده تأثیر ندارد؛ نامه‌ها و هشدارها بی‌اثر است؛ کرسی‌های وعظ و خطابه در اختیار آل‌ابی‌سفیان است و تنها راه باقی‌مانده، قیام و مبارزه با آن نظام فاسد تا مرز شهادت است تا انحراف‌های

۱. ر.ک: ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۱، ص ۴۵؛ عبدالحسین امین امینی، الغدیر، ج ۵، ص ۲۷۵-۲۷۶.

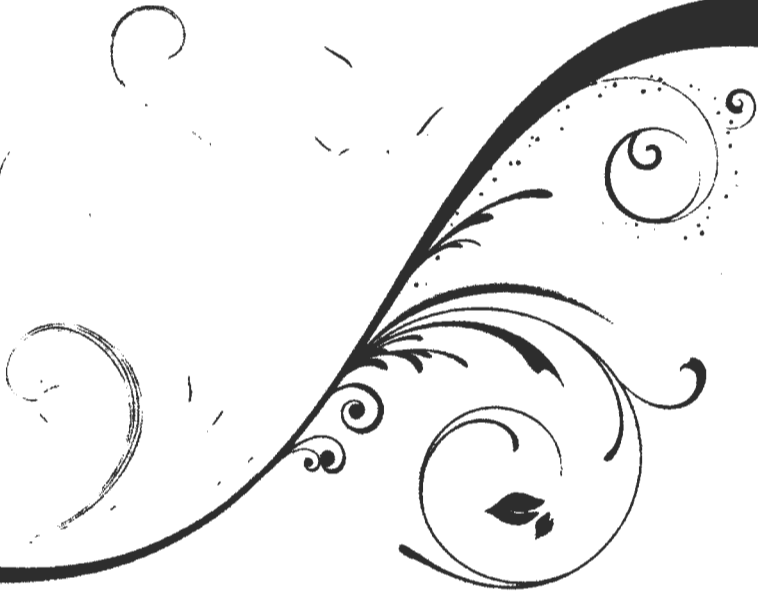
۲. ر.ک: ذہبی، میزان الاعتدال، تحقیق علی محمد البجاوی، ج ۱، ص ۱۴۹.

بنیادین برای همیشه محکوم و رسوا شده، ارزش‌های اسلامی احیا گردد. از این رو حضرت تنها وسیله را برای بیدار کردن اجتماع آن روز، اعلام نامشروعی حکومت اموی و ایستادگی و قیام در برابر آن، با همه خطرهایش دید. بدین گونه بود که فاجعه خونین کربلا رخ داد و فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله با بی‌رحمی تکان‌دهنده به شهادت رسید و خاندان او به اسارت گرفته شدند. اگر نبود انحراف‌های دهه‌های پیش‌تر، زمینه چنین جنایت بزرگی فراهم نمی‌شد و جامعه، آن را تحمل نمی‌کرد. از این رو می‌توان گفت که حادثه دل‌خراش کربلا را زنجیره‌ای از حوادث پدید آورد که یک سر آن در سقیفه و سر دیگر آن در دمشق بود.



فصل ششم

فلسفہٴ قیام امام حسینؑ







از زمانی که قیام امام حسین علیه السلام اتفاق افتاده، پرسش‌هایی در میان نخبگان و اندیشمندان و حتی مردم عادی مطرح بوده است؛ پرسش‌هایی از قبیل اینکه انگیزه اصلی امام علیه السلام از اقدام به چنین کاری چه بوده است؟ آیا دعوت کوفیان، علت قیام آن حضرت بوده یا قیام امام، علت دعوت کوفیان؟ آیا غایت نهایی این نهضت، دستیابی به حکومت بوده است یا اصلاح وضعیت امت و جامعه اسلامی، و اگر هدف این بود، آیا حضرت نمی‌توانست به شیوه مسالمت‌آمیز به هدف خویش جامعه عمل بپوشاند؟

چنین پرسش‌هایی، حاکی از نگرش‌ها و دیدگاه‌های خاص افراد به این حادثه است. البته یکی از علل فزونی پرسش‌ها و دیدگاه‌ها درباره فلسفه قیام حضرت را باید در پیچیدگی خاص و چندبُعدی بودن این نهضت جست‌وجو کرد؛ نهضتی که در طول تاریخ اسلام، نمی‌توان نظیری برای آن یافت.

نکته دیگری که تحلیل چنین حادثه‌ای را مشکل می‌کند، عکس‌العمل دور از انتظار و باورنکردنی بسیاری از مسلمانان آن روز، در برابر این قیام بوده است؛ چراکه نه تنها کوفیان که خود طلایه‌دار دعوت حضرت بودند، بلکه مردم دیگر شهرهای اسلامی، به‌ویژه مکه و مدینه هم، واکنش مناسب و پاسخ مثبت در برابر این حادثه از خود نشان ندادند و با وجود آنکه هنوز بیش از نیم‌قرن از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگذشته بود، شاهد چنین جنایت و فاجعه‌ای بر ضد خاندان او بودند و عکس‌العمل درخور توجهی از جانب آنها صورت نپذیرفت.

تحلیلگر تاریخ عاشورا وقتی حضور تعدادی از صحابه و گروه بسیاری از تابعان را در

آن روزگار به یاد می‌آورد و می‌بیند که از حریم خاندان پیامبر ﷺ هیچ‌گونه دفاعی نمی‌کنند. درحالی‌که همچنان ادعای دین‌داری می‌کنند، با تناقضی توجیه‌ناپذیر مواجه می‌شود؛ چراکه از یک سو، ادعای دین‌داری و دین‌باوری این دسته را می‌بیند و از سوی دیگر، به صحت حرکت فرزند پیامبر ﷺ ایمان دارد؛ شخصیتی که در دامن رسول خدا ﷺ و دُخت بزرگوارش فاطمه زهرا ﷺ و امام اول شیعیان و چهارمین خلیفه مسلمانان حضرت علی ﷺ بزرگ شده است. اکنون پژوهشگر تاریخ کربلا با این مشکل دست‌به‌گریبان است که چگونه این دو واکنش متضاد را بپذیرد و تضاد آن دو را توجیه کند؟!<sup>۱</sup>

با عنایت به چنین واکنش دوگانه و متضادی، از زمان وقوع این حادثه تا به امروز، هر اندیشمند مسلمانی که با تاریخ عاشورا سروکار داشته، به فراخور فهم و برداشت خویش از این واقعه، درباره این حادثه بزرگ و اهدافش، سخن گفته است.

البته در این میان، برخی از مورخان و اندیشمندان اهل سنت به علل مختلفی از جمله سلايق و انگیزه‌های سیاسی و مذهبی، تأثیرپذیری از اوضاع سیاسی و گرایش خاص جامعه خویش، و از همه مهم‌تر، عدم سنخیت میان شخصیت واقعه‌نگار و ابعاد شخصیتی رهبر و قهرمان حادثه، دچار استنتاج‌های نادرست و لغزش‌های مهم درباره تاریخ عاشورا و به‌ویژه درباره فلسفه این نهضت شده‌اند؛ همچنان‌که برخی از نویسندگان و اندیشمندان شیعه نیز به سبب نگاه یک‌سویه و تک‌بعدی به واقعه عاشورا و عدم توجه به ابعاد مختلف این قیام، به‌ویژه شخصیت و رهبر این قیام به‌مثابه امام معصوم و شخصی که اطاعتش واجب است، دچار تحلیل‌های نادرست یا ناقص پیرامون این حادثه بزرگ تاریخ اسلام شده‌اند.

بنابراین اگر تحلیلگر نهضت عاشورا بخواهد در تحلیل خویش منصفانه داورى کرده، به دور از آسیب‌های فکری به نتایج درستی برسد، لازم است اولاً، شناخت لازم

۱. بخش علی قنبری، فلسفه عاشورا از دیدگاه اندیشمندان مسلمان، ص ۲۲ (با اقتباس و تصرف). آقای دکتر

شهیدی نیز به این موضوع اشاره کرده است (سیدجعفر شهیدی، قیام حسین ﷺ، ص ۱۵).

درباره آن حضرت پیدا کرده، سنخیتی بین خود و رهبر نهضت ایجاد کند تا روح و رفتار امام حسین علیه السلام را با جان و دل لمس کند، و ثانیاً، در بررسی ابعاد و زوایای قیام کربلا، به شخصیت امام حسین علیه السلام به مثابه امام معصوم و کسی که اطاعتش واجب است، عنایت کامل داشته باشد. در این صورت می‌توان امیدوار بود که پژوهشگر تاریخ کربلا در تحلیل خویش درباره انگیزه قیام کربلا، به تحلیل نسبتاً صحیح و جامعی دست یابد. با عنایت به این مقدمه، در ابتدا به بیان و نقد و بررسی مهم‌ترین و مشهورترین آرا و دیدگاه‌های اندیشمندان مسلمان پیرامون فلسفه قیام امام حسین علیه السلام می‌پردازیم و سپس به انگیزه قیام از زبان خود حضرت، از لابه‌لای وصیت‌نامه، خطبه‌ها، بیانات و نامه‌های آن حضرت از آغاز نهضت در مدینه تا فرجام آن در کربلا، خواهیم پرداخت. البته از سخنان امامان دیگر نیز درباره فلسفه قیام کربلا که در برخی از زیارت‌نامه‌ها وارد شده است، استفاده خواهیم کرد.

### مهم‌ترین و مشهورترین دیدگاه‌ها درباره فلسفه قیام کربلا

#### ۱. دیدگاه و برداشت دنیاگرایانه

یکی از دیدگاه‌های مهم درباره فلسفه قیام عاشورا، برداشت دنیاگرایانه از نهضت اباعبدالله علیه السلام است. در اینجا مقصود از دنیاگرایی، طلب قدرت و حرکت برای به دست آوردن حکومت و ریاست دنیوی است. این برداشت از همان آغاز نهضت در برخوردهایی که امام با برخی از بزرگان و افراد سرشناس در مدینه و مکه داشت، در سخنان آنان نمایان است. آنان به این گمان که حسین بن علی علیه السلام برای دستیابی به ریاست و حکومت دنیوی قیام کرده است، حرکت حضرت را تخطئه کرده، در لباس خیرخواهی، کوشش می‌کردند امام علیه السلام را به هر شکل ممکن، از این سفر بازدارند؛ چراکه فکر می‌کردند این حرکت به شکست منجر خواهد شد و دستیابی به حکومت، خیالی بیش نیست. برای نمونه دو نفر از آنان را معرفی می‌کنیم:

۱. نمونه بارز این گروه، عبدالله بن عمر بود. او با چنین نگاهی چندین بار کوشید تا حضرت را از هدف خود منصرف سازد.<sup>۱</sup> عبدالله بن عمر در یکی از گفت‌وگوهایش با امام (ع) برای منصرف ساختن حضرت از رفتن به کوفه، وی را چنین نصیحت می‌کند: لا تخرج فأن رسول الله (ص) خير الله بين الدنيا والآخرة فاختار الآخرة، وأنتك بضعة منه ولا تعاطها (لاتنالها) - یعنی الدنيا؛<sup>۲</sup> «قیام نکن؛ چراکه خداوند، رسول خدا (ص) را در انتخاب دنیا و آخرت مخیر کرد و پیامبر (ص) آخرت را برگزید. تو [ای حسین] پاره تن او هستی؛ پس در طلب دنیا نباش و سرگرم آن نشو».

۲. عبدالله بن مطیع (یکی از شخصیت‌های مهم آن روز که بعداً او را معرفی خواهیم کرد) نیز با چنین اعتقادی، از امام (ع) می‌خواهد که از تصمیم خویش منصرف شود؛ چنان‌که در دیدارش با حضرت چنین گفت: «شما را به خدا ای پسر رسول خدا (ص)؛ مگذار حرمت اسلام شکسته شود! شما را به خدا، حرمت رسول خدا (ص) و حرمت عرب را حفظ کن! به خدا سوگند، اگر در پی آنچه [امروز] در دست بنی‌امیه است (یعنی حکومت) باشی، تو را می‌کشند و اگر شما را بکشند، بعد از شما هرگز از کسی نمی‌هراسند».<sup>۳</sup>

چنین اندیشه‌ای محدود به عصر امام حسین (ع) نشد؛ بلکه در قرون بعدی نیز، برخی از مورخان و اندیشمندان اهل سنت ضمن تأیید و پذیرش و ترویج تفکر یادشده، به ارائه تفسیر سطحی و دنیاگرایانه از انگیزه قیام اباعبدالله (ع) و در نتیجه ارائه چهره‌ای تحریف‌شده و دگرگون از نهضت پرداختند. نمونه این‌گونه دانشمندان ابن تیمیّه و ابن کثیرند که به نقل و نقد دیدگاه‌هایشان می‌پردازیم:

۱. ابن‌اعثم، کتاب الفتح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۲۳-۲۵؛ خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۹۰-۱۹۳؛ ابن‌عساکر، ترجمة الامام الحسین من تاریخ قدینه دمشق، تحقیق محمدباقر محمودی، ص ۲۰۰-۲۰۱؛ تقی‌الدین احمد بن علی المقریزی، النزاع والتخاصم فیما بین بنی‌امیه و بنی‌هاشم، مقدمه سیدمحمد بحرالعلوم، ص ۴۴؛ جلال‌الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، تحقیق قاسم شماعی و محمد عثمانی، ص ۲۳۰.

۲. ابن‌سعد، «ترجمة الحسین (ع) ومقتله»، تحقیق سیدعبدالعزیز طباطبایی، فصلنامه تراثنا، سال سوم، ۱۴۰۸ق، ش ۱۰، ص ۱۶۶؛ ابن‌عساکر، همان، ص ۲۰۱.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۹۵.

۱. ابن تیمیّه (۷۲۸ق)، که چند قرن بعد، فرقه وهابیت بر بنیاد اندیشه‌های او پدید آمد، نظریه جواز خروج حسین بن علی علیه السلام بر یزید را باطل می‌داند. او بر این باور است که مفسده چنین خروجی از مصلحتش بیشتر بوده و در خروج و قیام حسین، هیچ‌گونه مصلحت دنیایی و دینی وجود نداشته است؛ چراکه حسین آنچه را که از کسب خیر و دفع شر در نتیجه قیامش دنبال می‌کرد، به دست نیآورد و حتی با قیام و کشته شدنش، خوبی کاهش یافت و بدی فزونی گرفت؛ بلکه قتل حسین از کارهایی بود که فتنه‌های بسیاری را دامن زد؛<sup>۱</sup>

وی در جای دیگر در بحث مقایسه‌ای بین قتل عثمان و شهادت امام حسین علیه السلام می‌نویسد: «بی‌تردید اجر و ثواب عثمان نزد خدا بیشتر، و گناه قتلش بیشتر از گناه کشتن کسی است که حاکم و زمامدار مسلمانان نبوده، اما برای دستیابی به حکومت خروج کرده است؛ چراکه عثمان صبر پیشه کرد و برای حفظ جان خویش با قاتلاتش نجنگید...»<sup>۲</sup>

۲. ابن کثیر (۷۷۴ق) از علمای شافعی‌مذهب و شاگرد ابن تیمیّه،<sup>۳</sup> در کتاب *البدایة والنّهایة* در فصلی با عنوان «قصه الحسین بن علی و سبب خروجه بأهله من مکه الی العراق فی طلب الامارة و کیفیة مقتله»<sup>۴</sup> به جریان قیام کربلا پرداخته است. وی با انتخاب این عنوان، هدف نهضت امام حسین را طلب حکومت و دستیابی به قدرت (طلب الامارة) بیان نموده و با این سخن به این قیام، ماهیتی سیاسی- دنیوی داده است. افزون بر این، از مجموع مقتل امام حسین علیه السلام فقط نامه‌نگاری کوفیان را مطرح کرده است.

### بررسی و نقد

اینها نمونه‌هایی از دیدگاه دنیاگرایانه برخی از مورخان و دانشمندان اهل سنت درباره فلسفه قیام عاشورا است. این نگرش از چند جهت قابل خدشه و نقد است:

۱. ابن تیمیّه، *منهاج السنّة*، ج ۲، ص ۲۴۰-۲۴۱.

۲. همان، ص ۲۴۰.

۳. سید کاظم موسوی بجنوردی و دیگران، *دایرةالمعارف بزرگ اسلامی*، ج ۴، ص ۵۱۱.

۴. ابن کثیر، *البدایة والنّهایة*، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۸، ص ۱۶۰.

اول، چگونه می‌توان پذیرفت که امام حسین علیه السلام برای طلب دنیا و ریاست‌طلبی اقدام به قیام کرد؛ درحالی‌که آن بزرگوار طبق آیه شریفه *إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً*<sup>۱</sup> مانند جد، پدر، مادر و برادرش، مبرا از هرگونه پلیدی است. این آیه که به اعتقاد شیعه و اهل سنت درباره پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نازل شده، بهترین دلیل بر عصمت این پنج تن از هر نوع پلیدی است که از مهم‌ترین آنها، پلیدی دنیاپرستی و ریاست‌طلبی است.

از این گذشته، اگر انگیزه حضرت دستیابی به حکومت چندروزه این دنیا بود، رسول خدا صلی الله علیه و آله امر به یاری او نمی‌کرد؛ درحالی‌که روایاتی حتی از طرق اهل سنت وارد شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمان به یاری حسین علیه السلام داده است؛ از جمله انس بن حارث نقل می‌کند که پیامبر فرمود: *إِنَّ ابْنِي هَذَا يَعْنِي الْحُسَيْنَ يَقْتُلُ بِأَرْضٍ مِنَ الْعِرَاقِ فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ*<sup>۲</sup> «این فرزند من، یعنی حسین علیه السلام در زمینی از عراق کشته می‌شود. پس هرکس از شما او را درک کرد، باید او را یاری کند». همچنان‌که آن حضرت، کشندگان امام علیه السلام را نیز لعن کرده<sup>۳</sup> و آنان را از شفاعت خویش در قیامت محروم ساخته است.<sup>۴</sup> اینها شواهد دیگری بر پاکی و قداست انگیزه امام حسین علیه السلام است.

دوم، اگر حسین بن علی علیه السلام به دنبال ریاست و حکومت بود، باید مانند بسیاری از رهبران سیاسی دیگر که برای مغلوب کردن دشمن، به هر وسیله‌ای چنگ می‌زنند و از هرگونه دروغ و حيله و تزویر، برای پیشبرد اهداف خویش بهره می‌گیرند، عمل می‌کرد و از هیچ کوششی در جلب نیرو و همکار، فروگذاری نکرده، هرگز از شکست خود و

۱. احزاب (۳۳)، ۳۳؛ «همانا خداوند می‌خواهد از شما خاندان (پیامبر صلی الله علیه و آله) پلیدی را ببرد و به شما پاکی کامل ارزانی دارد».

۲. محب‌الدین احمد طبری، *ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی*، ص ۱۴۶؛ ابن کثیر، *البدایة و النهایة*، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۸، ص ۲۱۷؛ محمدباقر مجلسی، *بحار الأنوار*، ج ۴۴، ص ۲۴۷.

۳. ابن قولویه قمی، *کامل الزیارات*، تحقیق نشر الفقاهه، ص ۱۴۴؛ محمدباقر مجلسی، همان، ص ۲۵۰-۲۵۱، ۲۶۴.

۴. محمدبن فروخ صفار قمی، *بصائر الدرجات*، تصحیح محسن کوچه‌باغی تبریزی، ص ۴۸-۵۱؛ محمدباقر مجلسی، همان، ص ۲۵۱، ۲۵۹.

پیروزی ظاهری دشمن سخن نگوید؛ همچنین نباید از اینکه آینده‌ای دهشتناک در انتظارشان است، حرفی بزند و لشکر را از اطراف خویش پراکنده کند و از مکان امنی که نزد همگان محترم است و هتک آن برای دشمن گران تمام می‌شود، بیرون رود. در حالی که (چنان‌که خواهد آمد) حضرت از آغاز تا پایان قیام، در بسیاری از خطبه‌ها و بیاناتشان، سخن از شهادت می‌زد و پایان کار خویش را شهادت و اسارت اهل بیت علیهم السلام اعلام می‌کرد. از این رو، بسیاری از افرادی که به انگیزه‌های دنیوی حضرت را همراهی می‌کردند، هنگام شنیدن این سخنان از اطراف حضرت پراکنده شدند.

سوم، چنان‌که خواهیم نوشت، مطالعه و تأمل در خطبه‌ها، نامه‌ها و سخنان امام علیه السلام در زمان نهضت و حتی قبل از آغاز آن، در اواخر عمر معاویه، درباره انگیزه قیام و فعالیت‌های حضرت، چنین دیدگاهی را به روشنی مردود می‌شمارد. گویا امام حسین علیه السلام فضای تبلیغاتی بعد از شهادت خویش را می‌دید که چگونه جنایت‌کاران اموی و قلم‌به‌مزه‌های آنان و حتی نسل‌های بعد (که تأمین و تضمین نان‌و آبشان در گرو تأیید و ترویج چنین افکار و برداشت‌های وارونه از نهضت عاشورا بوده است) این حادثه و اهداف آن را تحریف می‌کنند. از این رو امام علیه السلام در سخنرانی هشداردهنده و نصیحت‌آمیزی که در سال‌های آخر حکومت معاویه در مکه و در جمع نخبگان و دانشمندان شهرهای اسلامی داشت، انگیزه‌های ریاست‌طلبانه و دنیاگرایانه را از اقدامات و فعالیت‌های خویش بر ضد نظام حاکم اموی این‌گونه رد کرد: **اَللّٰهُمَّ اَنْتَ تَعْلَمُ اَنْهٗ لَمْ يَكُنْ مَا كُنَّا مِمَّا تَنَافَسُوْا فِى سُلْطٰنٍ وَّلَا التَّمٰسَا مِنْ فُضُوْلِ الحُطٰمِ**؛ «خدایا، تو می‌دانی که آنچه ما انجام داده‌ایم (از اقدامات و مبارزات بر ضد دستگاه حاکم) به سبب سبقت‌جویی در فرمانروایی و افزون‌خواهی در دستیابی به متاع ناچیز دنیا نبوده است».

حضرت در وصیت‌نامه خود به برادرش محمدبن حنفیه در مدینه (پیش از ترک این

۱. حسن بن شعبه حرانی، *تُخَفُّ الْعُقُولُ عَنِ آلِ الرَّسُولِ*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، ص ۲۳۹؛ محمدباقر مجلسی،

شهر) با رد پیشاپیش چنین اتهامی، انگیزه قیام خویش را چنین بیان می‌کنند: «من از روی سرمستی و گستاخی و تبهکاری و ستمگری از مدینه خارج نشدم. بلکه برای طلب اصلاح در امت جدم حرکت کرده‌ام؛ می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم و به سیره جدم و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام عمل کنم».<sup>۱</sup>

بنابراین با وجود چنین تصریحات و روشن‌گویی‌هایی از جانب خود حضرت درباره فلسفه حرکت خویش، چگونه می‌توان ادعاهای غیرمستدل و سست دیدگاه فوق را پذیرفت و نهضت امام را تخطئه کرد و زیر سؤال برد؟

گفتنی است در میان کسانی که به قیام امام حسین علیه السلام از منظر دنیاگرایی نگریسته‌اند، تعدادی هستند که هرچند به صراحت چنین نظری نداده‌اند، ولی اظهار نظرهای آنان نیز به گونه‌ای، همین دیدگاه را تأیید می‌کند. این گروه با بررسی گزاره‌های تاریخی درباره این نهضت، گاهی گمان کرده‌اند که آن حضرت در ارزیابی نیروی کوفیان و میزان مساعدت و وفاداری آنان، دچار اشتباه شد و به وعده‌های آنان اعتماد کرد، و از طرف دیگر از توان نظامی و قدرت تشکیلاتی حکومت یزید غفلت ورزید. گاهی می‌گویند: او به عمق دشمنی بنی‌امیه با بنی‌هاشم توجه نداشت و در ارزیابی‌های خود، این امر را به حساب نمی‌آورد که بنی‌امیه برای شکست دادن او، تا چه اندازه مصمم هستند؟ برخی نیز با توجه به پیامدهای این حرکت، و به پندار مشروعیت خلافت یزید، آن را شورش قلمداد کرده، زبان به اعتراض گشوده‌اند.

برخی از قایلان این نظریه عبارت‌اند از: قاضی ابوبکر ابن عربی اندلسی مالکی (۵۴۳ق)، عبدالرحمن بن خلدون (۸۰۸ق)، شیخ محمد طنطاوی مصری (۱۲۷۷ق)، و محب‌الدین الخطیب مصری (۱۳۸۹ق).<sup>۲</sup>

۱. ابن‌اعثم، کتاب الفتح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۲۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۳۲۹. متن کامل این وصیت‌نامه، در فصل اول از بخش سوم این کتاب، در جریان ملاقات امام حسین علیه السلام با محمد بن حنفیه خواهد آمد. و توضیحات لازم در آنجا داده خواهد شد.

۲. برای آشنایی بیشتر با دیدگاه‌های این گروه، به ترتیب به این منابع مراجعه کنید: ابن‌العربی، العواصم من القواصم، ص ۳۳۲؛ ابن‌خلدون، تاریخ ابن‌خلدون (المقدمه)، ج ۱، ص ۲۲۸؛ العواصم من القواصم، ص ۲۳۱، پاورقی محب‌الدین الخطیب.



صاحبان چنین منطقی و اندیشه‌ای، قدرت مادی را که تجسم آن، امکانات و قوای زمینی است و با جسم انسان سروکار دارد، اصل به حساب آورده‌اند؛ اما احساس وظیفه و تکلیف و دغدغه مصلحت دین را، فرع و حتی هیچ پنداشته‌اند. از این رو در مقوله نهضت کربلا، چون امکانات و قوای مادی امام علیه السلام را اندک، و هدف حضرت را نیز دستیابی به قدرت و حکومت پنداشته‌اند، حرکت حضرت را، حرکتی نسنجیده و عجولانه قلمداد کرده، معتقدند در صورتی قیام حضرت معقول بود که وی نیروی نظامی کافی و امکانات مادی فراوان در اختیار داشت. غافل از آنکه امام علیه السلام، چنان‌که خواهیم نوشت، از قدرت مادی و نظامی بنی‌امیه کاملاً آگاه بود و قساوت قلب و سوابق دشمنی این خاندان را با دودمان رسالت از یاد نبرده و سابقه بی‌وفایی مردم کوفه هم، در خاطر او باقی بود. اما حسین بن علی علیه السلام مصلحت حفظ دین و جامعه اسلامی را بر مصالح دنیوی خویش ترجیح داد و مسئولیت پاسداری از دین نزد وی (همانند جد، پدر و برادر بزرگوارش) بسیار خطیر بود. از این رو نمی‌توانست برای حفظ مصالح دنیوی خود و خاندان و یارانش، از مصالح دینی و اخروی چشم‌پوشی کند.<sup>۱</sup>

## ۲. نگرش عارفانه و صوفیانه

برای آنکه با نگرش عارفانه و صوفیانه درباره قیام امام حسین علیه السلام آشنا شویم، لازم است نخست مکتب عرفان را مروری کرده، نگاهی به اندیشه عرفان و تصوف بیفکنیم. در مکتب عرفان، عقل تحقیر می‌شود و آنچه ارزش می‌یابد، دل و عشق (البته عشق خدایی) است:

در سر عارف سواد و حرف نیست      جز دل اسپید همچون برف نیست

۱. هریک از دیدگاه‌های یادشده، از جهات دیگر نیز درخور نقد و خدشه است؛ اما چون این امر، فرصت و مجال بیشتری می‌طلبد و چندان با این بحث ارتباط ندارد، از طرح آنها صرف‌نظر کردیم. اما کتاب‌های مستقلی در این باره نوشته شده است. برای نمونه رک: محمد بیومی مهران، الامام الحسين بن علی علیه السلام، فصل نهم.

عرفا عشق را محور قرار داده، آن را در همه چیز ساری و جاری می‌دانند؛ چنان‌که حافظ می‌گوید: «حریم عشق را درگه، بسی بالاتر از عقل است». مولوی نیز می‌گوید:

عشق بحری، آسمان بر وی کفی چون زلیخا در هوای یوسفی<sup>۱</sup>

از سوی دیگر، عرفا جوهرهٔ انسان را ملکوتی و نفخهٔ الهی می‌دانند که از اصل خود دور افتاده و در این جهان مادی و در پیکر جسمانی زندانی شده است و همواره از درد فراق و هجران، یعنی هجران از اصل ملکوتی خود می‌نالند و همواره در تب‌وتاب است تا از کالبد جسمانی آزاد شده، به اصل خود برگردد. در آن موقع است که به کمال می‌رسد. حافظ می‌گوید:

رهرو منزل عشقیم و ز سرحد عدم تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم<sup>۲</sup>

عرفا گاهی این معنا را در قالب مثل‌هایی همچون طوطی‌ای که از هندوستان دور افتاده و در قفس افتاده بود و می‌خواست از قفس آزاد شده، به سوی هندوستان پربکشد، یا همچون نی که از نیستان بریده شده و از آن دور افتاده، ترسیم می‌کنند؛ چنان‌که مولوی می‌گوید:

بشنو از نی چون حکایت می‌کند وز جدایی‌ها شکایت می‌کند

کز نیستان چون مرا بریده‌اند از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند<sup>۳</sup>

عرفا و صوفیه از این بینش، که در اصل آن مناقشه‌ای نیست، نتیجه‌ای ناقص می‌گیرند و از کل قیام امام حسین (ع) و حادثهٔ کربلا، بیشتر، شهادت آن حضرت را، بدون توجه به مقدمات و اسباب و علل سیاسی و انگیزه‌های دینی آن، کانون توجه خود قرار داده، البته غالباً به زبان شعر و ادبیات عرفانی، تفسیر و ترسیم می‌کنند و میدان کربلا و صحنهٔ شهادت امام حسین (ع) را، نه صحنهٔ «جدال حق و باطل» یا «رویارویی

۱. جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد آلین نیکلسون، دفتر پنجم، ص ۹۰۳.

۲. حافظ شیرازی، دیوان حافظ، به اهتمام سید ابوالقاسم انجوی شیرازی، ص ۱۹۸.

۳. جلال‌الدین محمد بلخی، مثنوی معنوی، تصحیح رینولد آلین نیکلسون، دفتر اول، ص ۵.

۴. دربارهٔ اصول و پایه‌های دیدگاه عرفا، رک: مرتضی مطهری، انسان کامل، ص ۸۵-۶۴، ص ۱۲۳-۱۲۴، ۱۷۲-۱۷۷.

کفر و ایمان»، بلکه صحنه «جدال عقل و عشق» و پیروزی عشق معرفی می‌کنند و شهادت آن حضرت را عشق‌بازی با معشوق می‌دانند؛ اما اینکه چرا امام حسین علیه السلام به کربلا رفت و چرا خود را به خطر افکند، و چگونه کار به آنجا رسید که پسر پیامبر توسط اشقیای کشته شد، پاسخی جز عشق ندارد که عقل در برابر آن مات است.

برای نمونه عمان سامانی (۱۳۲۲ق) از عرفا و صوفیانی است که حادثه عاشورا را بر اساس همین نگرش تفسیر و تحلیل کرده است. او عاشورا را میدانی برای سلوک سالکان و امام حسین علیه السلام را قطب عارفان و مرشد سالکان و اصحاب او را مریدان و رهپویان وصال دانسته و چنین سروده است:

نواز معشوق و نیاز عاشقی	جور عذرا و رضای وامقی
گفت اینک آمد من ای کیا	گفت: از جان آرزومندم، بیا
گفت بنگر، برزدستم آستین	گفت من هم برزدم دامان، ببین
لاجرم زد خیمه، عشق بی‌قرین	در فضای ملک آن عشق‌آفرین
بی‌قرینی با قرین شد هم‌قران	لامکانی را، مکان شد لامکان

از طرف دیگر، او می‌گوید: خدا قاتلان حسین علیه السلام را هم برانگیخت تا با وی درآویزند و بر او تیغ بکشند و خون او را بریزند:

داد مستان شقاوت را خیر کاینک آمد آن حریف دربه‌در<sup>۱</sup>

همچنین میرزا حسن اصفهانی، ملقب به «صفی‌علی‌شاه» (۱۳۱۶ق) در کتاب *زبده الاسرار* که درباره اسرار شهادت حضرت سیدالشهدا نوشته، بر اساس همان دیدگاه عشق‌محوری، قتلگاه کربلا را صحنه جدال عقل و عشق، و شهادت امام را جلوه‌گری عاشقانه ترسیم می‌کند:

آفتاب عشق میدان‌تاب شد	عقل آنجا برف بود و آب شد
عقل تنها نی دم از هیهات زد	عشق را هم بهت برد و مات زد <sup>۲</sup>

۱. عمان سامانی، *گنجینه الاسرار*، به‌اهتمام محمدعلی مجاهدی، ص ۷۳-۷۵. در نگارش این قسمت، از کتاب *فلسفه عاشورا از دیدگاه اندیشمندان مسلمان*، نوشته آقای قنبری (ص ۲۰۷، ۲۱۰، ۲۱۱)، استفاده شده است.  
 ۲. میرزا حسن صفی‌علی‌شاه، *زبده الاسرار*، ص ۵۶.

### بررسی و نقد

نگاه صوفیانه و عارفانه به قیام عاشورا، به سبب همسویی آن با «زبان دل»، مقبولیت و جذابیت خاصی دارد. بی‌تردید یکی از اساسی‌ترین جنبه‌های پرجاذبه حادثه عاشورا، جنبه پاک‌بازی امام حسین (ع) در راه معبود است که صوفیان و عارفان، آن را به صورتی زیبا و دل‌نشین تصویر کرده‌اند؛ اما این نگاه، پیراسته از تأمل و اشکال نیست. مهم‌ترین نقدی که متوجه این نگاه است، یک‌سونگری آن است؛ زیرا، چنان‌که اشاره شد، تنها شهادت امام حسین (ع) را در کانون توجه قرار داده و به مقدمات و اسباب و علل سیاسی و انگیزه‌های دینی آن توجه نکرده است؛ درحالی‌که این حادثه بی‌ظنیر تاریخ را باید همه‌جانبه و با توجه به ابعاد گوناگون آن بررسی کرد، و نباید از اهمیت بُعد سیاسی و اجتماعی و تکلیف شرعی مربوط به آن، و نیز عبرت‌آموزی‌های آن غفلت کرد. البته دیدگاه بسیاری از متصوفه در سایر امور اجتماعی هم از چنین آفتی مصون نبوده است. درهرصورت آنچه در سخنان این گروه موج می‌زند، «تولی» است؛ اما از «تبری» و محکوم کردن یزید و یزیدیان خبری نیست.

### ۳. بینش مسیحیانه یا کلیسایی

یکی از اصول اعتقادات مسیحیت درباره حضرت عیسی (ع) که مسیحیان در اصطلاح آن را «آموزه نجات»<sup>۱</sup> می‌خوانند، این است که آن حضرت به صلیب کشیده شد تا فدایی<sup>۲</sup> و کفاره گناهان بشر باشد. بنا بر چنین باوری: «عیسی (ع)، رنج‌ها و مرگ خود را با آزادی کامل پذیرفت، تا به نمایندگی از بشر، کفاره تمام گناهانی باشد که مردم مرتکب شده و بر اثر آن، به خدا بی‌حرمتی کرده‌اند».<sup>۳</sup>

۱. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: مصطفی آزادیان، *آموزه نجات از دیدگاه علامه طباطبائی: با نگاهی به دیدگاه رایج مسیحیت*، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، قم، ۱۳۸۵ش.

۲. «الفادی» لقب السید المسیح الذی فدی البشر یدمه الکریم (کوئیس مغلوف، المنجد، ماده فدی، ص ۵۷۳). برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: جیمس آنس، *نظام‌التعلیم فی علم اللاهوت القوریم* (بیروت، مطبعة الامیرکان)، ج ۲، ص ۲۵۷-۲۵۹.

۳. توماس میشل، *کلام مسیحی*، ترجمه حسین توفیقی، ص ۸۹.

برخی از افراد با نگرش سطحی و با تفسیری شبیه این اصل اعتقادی در مسیحیت، می‌پندارند امام حسین علیه السلام برای کشته شدن قیام کرد تا خود را فدای امت جدش کند و دوستان اهل بیت علیهم السلام را که مرتکب گناہانی شده‌اند، در قیامت شفاعت نماید. اینان معتقدند گریه و اندوهشان کفاره گناہانشان می‌شود.

تفاوت این نگرش با دیدگاه مسیحیان این است که صاحبان این پندار عامیانه گمان می‌کنند گریه و عزاداری بر امام حسین علیه السلام برای برخورداری از شفاعت آن حضرت در آخرت، کافی است؛ هرچند آنها بسیار گناہکار باشند. برخی از نویسندگان متأخر، در آثارشان و بعضی شعرا و تعزیه‌خوانان در لابه‌لای اشعار و متون تعزیه‌خوانی، با این نگرش به موضوع انگیزه قیام امام حسین علیه السلام پرداخته و بخشی از ادبیات عاشورا را با این اندیشه تحریف‌آمیز، آلوده کرده‌اند.

ممکن است از ظاهر برخی عبارات بعضی از بزرگان مانند مرحوم ملامهدی نراقی و ملاحیب‌الله شریف کاشانی نیز چنین برداشتی شود؛ ولی وجه صحیح آن است که این‌گونه عبارات را حمل بر تعبیرات ادیبانه کنیم. مرحوم نراقی در کتاب *مُحَرَّقُ الْقُلُوبِ* نوشته است: «امام حسین... برای رسیدن به شفاعت کبری<sup>۱</sup> که مقتضی استخلاص همهٔ محبان و موالیان باشد...، به شهادت راضی شد تا این مرتبه از برای او باشد و بدون شهادت، وصول به این مرتبه از برای او ممکن نبود؛ زیرا که رفع کدورت معاصی امت و شفاعت ایشان، موقوف بر خون و تألم ایشان است»<sup>۱</sup>.

ملاحیب‌الله شریف کاشانی در این باره نگاشته است:

... و خداوند جمیع آنها (انبیا و اولیا) را گواه گرفته بود که چون اول قطره از خون گلوی حسین علیه السلام بر زمین بچکد، از گناہان شیعیان او درگذرد، و از این جهت بود که در آن حال که شمر به روی سینه‌اش نشست و شروع کرد به جدا کردن سرش، عرض کرد که هل وافیت بعهدی؛ آیا ای

۱. مهدی نراقی، *مُحَرَّقُ الْقُلُوبِ*، ص ۴.

خداوند، من به عهدی که در عالم ذر با تو کردم، وفا کردم و از عهدهٔ این کار برآمدم؟ یعنی ای محبوب من؛ تو هم به عهد خود وفا کن. پس گناهان شیعیان مرا به من ببخشا. پس در آن حال، ندایی از عالم بالا به گوشش رسید که یا حسین؛ دل خوش دار که ما هم به وعدهٔ خود وفا کردیم. پس این قدر از دوستان تو را بیمارزیم که تو خشنود گردی!... پس چون این غرقه به خون، این سخن بشنید، تبسم کرد و گفت: الان طاب لى الموت؛ حالا مردن برایم گوارا شد؛ چه غم برای شیعیان بود و اینک به این مژده، از دلم زدوده شد.<sup>۱</sup>

شریف طباطبایی نیز نگاشته است:

... و لکن چون [امام حسین] می‌خواست که کشته شود از برای اینکه مؤمنین اولین و آخرین، بر او جزع کنند و گریه و زاری نمایند و تمنای این کنند که کاش با او بودند و به فوز شهادت فایز بودند تا به این واسطه، گناهان ایشان آمرزیده شود و گریه و اندوه ایشان، کفارهٔ گناه ایشان باشد و این گریه و اندوه بدون شهادت چنین بزرگواری صورت وقوع نمی‌یافت. پس در واقع، شهادت آن بزرگوار، کفارهٔ گناه جمیع گناهکاران است.<sup>۲</sup>

با توجه به عظمت علمی این بزرگان و آگاهی و احاطهٔ آنها به مبانی علمی و دینی، بعید است که مقصودشان ظاهر همین عبارات باشد. چنان‌که اشاره شد، این سخنان باید بر تعبیرات ادیبانه حمل شود و گفته شود که مقصودشان این بوده که امام حسین (ع) شهادت را انتخاب کرد تا مردم به برکت آن، حق را بشناسند و با تأثر و عزاداری در سوگ آن بزرگوار، رابطهٔ خود را با خدا تقویت کنند و در نتیجه، حقایق اسلام را بهتر

۱. ملاحیب‌الله شریف کاشانی، تذکرة الشهداء، ص ۱۳.

۲. میرزا محمدباقر شریف طباطبایی، اسرار شهادة آل الله (ع)، ص ۱۳۳-۱۳۴.

بشناسند و در سایه عمل کردن به آن، مستحق شفاعت کسی شوند که شهادت او منشأ هدایت آنان گردیده است و در نتیجه، مشمول شفاعت شوند. پس می‌توان گفت شهادت را انتخاب کرد تا شیعیان را شفاعت کند: *وَيَذَلَّ مُهْجَتَهُ فَبِكَ لَا يَسْتَنْقِدُ عِبَادَكَ مِنْ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ*<sup>۱</sup> «و خون پاکش را در راه تو به خاک ریخت تا بندگان را از نادانی و گمراهی نجات دهد».

در حال به نظر می‌رسد آنچه به رواج این تفکر نادرست بیشتر دامن زده، سروده‌های تعدادی از شاعران، به‌ویژه اشعار تعزیه است. شاید بتوان گفت سرایندگان این اشعار، خود به چنین نگرشی (مسیحیانه) معتقد نبودند و با اخلاص و حسن نیت می‌خواستند مقام بالای شفاعت را، که ریشه قرآنی دارد، در پرتو جانبازی بزرگ امام حسین علیه السلام در راه دین، برای آن حضرت ثابت کنند؛ اما در حال عملاً سروده‌های آنان با تعبیری که به کار برده‌اند، بینش مسیحیانه را القا می‌کند و می‌تواند بدآموزی داشته باشد. در ادبیات عاشورا از این‌گونه اشعار، بسیار است که در پی، نمونه‌هایی از آنها را می‌آوریم.

سروش اصفهانی از شاعرانی است که در قالب زبان حال امام علیه السلام، با نگاه مسیحیانه به نهضت کربلا نگریسته است؛ چنان‌که می‌گوید:

من سیرم از حیات و گرنه کنم روان      در هر قدم به روی زمین چشمه حیات  
بهر شفاعت گنه دوستان خویش      کردیم سینه را هدف تیر حادثات<sup>۲</sup>

قائنی شیرازی از دیگر شاعرانی است که در این باره سروده است:

خنجر برید خنجر او را نکرد      کرد، از چه سر برید؟ نپذیرفت ازو قضا  
بهر چه؟ بهر آنکه شود خلق را      شرط شفاعتش چه بود؟ نوحه و بکا<sup>۳</sup>

۱. شیخ عباس قمی، *مفاتیح الجنان*، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، زیارت اربعین.

۲. سروش اصفهانی، *دیوان سروش اصفهانی*، به‌اهتمام محمدجعفر محبوب، ج ۲، ص ۷۳۹؛ حسن گل‌محمدی، *عاشورا و شعر فارسی*، ص ۱۵۱.

۳. قائنی شیرازی، *دیوان حکیم قائنی شیرازی*، مقدمه و تصحیح محمدجعفر محبوب، ص ۹۴۸.

وصال شیرازی سروده است:

ولی می‌خواست یزدان تا سرش زیب سنان گردد  
که در هنگامه محشر شفیع عاصیان گردد<sup>۱</sup>

میرزا محمد اشراقی نیز در این باره گفته است:

گفت من با این گروه بدستیز      دادخواهی دارم اندر رستخیز  
کربلا گردیده قربانگاه من      هست هفتاد و دو تن همراه من  
گر بمانم من به جای خویشتن      پس که مدفون گردد اندر قبر من؟  
تا پناه خیل ژواران شود      شافع جرم گنهکاران شود<sup>۲</sup>

فتحعلی شاه گفته است:

بادا فدای خاک رهش صدهزار جان

چون کرد جان به امت عاصی فدا حسین<sup>۳</sup>

چنان‌که اشاره شد، در متون تعزیه‌خوانی نیز چنین نگاهی به فلسفه قیام امام (ع) وجود داشته و در این قالب، نسبت‌های ناروای فراوانی به حضرت داده شده است. برای نمونه برخی از آنچه را که از قول امام حسین (ع) خطاب به افراد مختلف سروده‌اند، می‌آوریم. خطاب به حضرت زینب (ع):

اگر قربان نسازم جان به راه خالق رحمت

ز سویش کی نجات آید به محشر بهر این امت<sup>۴</sup>

خطاب به عمر سعد:

نمودم با خدا عهدی شفیع امتان کردم

عوض بدهد خدا بر من کلید خلد و رضوان را<sup>۵</sup>

۱. سید عبدالحمید ضیائی، نگرشی انتقادی - تاریخی به ادبیات عاشورا، ص ۱۳۵.

۲. میرزا محمد اشراقی، الاربعین الحسینیة، ص ۳۹؛ شیخ عباس قمی، منتهی الآمال، تحقیق ناصر باقری بیدهندی، ج ۲، ص ۷۰۷.

۳. سید عبدالحمید ضیائی، نگرشی انتقادی - تاریخی به ادبیات عاشورا، ص ۱۳۵.

۴. حسن صالحی راد، مجالس تعزیه، ج ۱، ص ۳۶۹.

۵. همان، ص ۳۷۲.



خطاب به حضرت زهرا علیها السلام:

توقع دارم ای غم‌دیده مادر  
چو من بر امت جدم فدایم  
گذارم روی دامنات دمی سر  
تو ای مادر بیندی چشم‌هایم<sup>۱</sup>

### بررسی و نقد

چنین پنداری، ناشی از برداشت نادرست و تصویر وارونه درباره مسئله شفاعت، که ریشه قرآنی دارد و در متون معتبر حدیثی نیز روایات فراوانی درباره‌اش وجود دارد، است؛ اما شفاعت چیزی همانند واسطه‌گری‌ها، ملاحظات و محافظه‌کاری‌های برخی از انسان‌ها در این دنیا نیست؛ بلکه برخورداری از شفاعت ائمه علیهم السلام و انبیا و اولیا، شروطی دارد که در جای خود از آنها بحث شده است.<sup>۲</sup> پس این‌گونه نیست که اگر کسی برای امام حسین علیه السلام گریه و عزاداری کند، در روز قیامت بی‌هیچ قید و شرطی تمام گناهانش بخشوده شود.

از طرف دیگر، گویا این گروه، نظر به روایاتی دارند که در فضیلت گریستن بر حضرت سیدالشهدا و تشویق و ترغیب به عزاداری بر آن حضرت صادر شده‌اند و پاداش آن را آموزش گناهان و ورود به بهشت معرفی می‌کنند.<sup>۳</sup> ما نمونه‌هایی از این روایات را در فصل چهارم از بخش اول این کتاب آوردیم.

اما باید توجه داشت که شفاعت امام حسین علیه السلام در قیامت برای عزاداران گناهکار، با کشته شدن برای بخشایش گناهان امت، تفاوت بسیاری دارد و نباید این دو مطلب باهم خلط و اشتباه شود.

بنا بر نگرش دوم، به‌ناچار باید صفحه سیاه و تاریک این حادثه خوانده شود و

۱. همان، ص ۳۹۳.

۲. رک: جعفر سبحانی، شفاعت در قلمرو عقل و قرآن و حدیث.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۸-۲۹۶، باب ثواب البكاء علی مصیبت.

به منظور بهره‌مندی از شفاعت آن حضرت در روز قیامت، تنها موضوع عزاداری در کانون توجه باشد؛<sup>۱</sup> همچنان‌که چنین باوری دربارهٔ نهضت عاشورا، منجر به مسخ کلی اهداف این نهضت می‌شود و در نتیجه قیام عاشورا به صورت سنگر گنهکاران و کفارهٔ اعمال بد آنان جلوه می‌کند؛ یعنی امام حسین علیه السلام کشته شد تا گنهکاران از عذاب الهی بیمه شوند.<sup>۲</sup> این دیدگاه، نوعی اباحه‌گری را به دنبال دارد؛ گویا با گریه و اقامهٔ ماتم برای سیدالشهدا، راه برای ارتکاب هر گناه و خلافی باز است. از این رو چنین بینشی، موجب شده برخی زبان به طعن و استهزا دربارهٔ عزاداری باز کنند.<sup>۳</sup>

از اینها گذشته، قیام امام حسین علیه السلام برای اقامهٔ نماز و روزه و زکات و امر به معروف و نهی از منکر و دیگر واجبات الهی بوده است. آن حضرت قیام کرد تا اسلام ساخته و پرداختهٔ امویان را به مردم معرفی کرده، بدعت‌های آنان را برای مردم نمایان سازد تا مردم با این کشتی نجات‌بخش، به سوی سنت واقعی و سیره و روش پیامبر صلی الله علیه و آله

۱. مرتضی مطهری، حماسهٔ حسینی، ج ۱، ص ۱۲۷.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۵۶. البته برخی از نویسندگان معاصر، این‌گونه برداشت و تفسیر را از این دیدگاه مردود دانسته و کوشیده‌اند موضوع فدیة را بازسازی کرده، به گمان خود، تصویر و تفسیری معقول و پذیرفتنی از این نظریه ارائه دهند؛ چنان‌که نوشته‌اند: «ختی کردن بار گناهان در قیامت یا بخشیده شدن گناهان، قولی نیست که هیچ‌کس بدان قایل شده باشد؛ بلکه مسئله، بر عهده گرفتن بار گناهان و فدیة گناهان بشری شدن است. شهید در هر شکل آن، نماد مبارزه با پدیده‌هایی است که حاصل و عصارهٔ گناهان جمعی و فردی انسان‌هاست و شهید، قربانی گناهان می‌شود. گویی که بار آنها را با خون و جان خویش بر عهده گرفته است. بدین لحاظ نباید چهرهٔ دینی و اسطوره‌ای این تفسیر را تعبیری ابتدایی، زشت و ناعادلانه جلوه داد... [شهید] بدین نیست به مسلخ نمی‌رود که به مردم بگوید ما قربانی شدیم تا شما آزادانه گناه کنید؛ بلکه سخن این است که ما فدیة تبلور گناهان شما، یعنی نظام جابرانه و غفلت شما شدیم و مصیبت ما همانا مصیبت گناهان شما و مصیبت غفلت شماست» (مجید محمدی، «فرهنگ عاشورا در عصر سکولار»، در: حسین نورانی‌نژاد و دیگران، عاشورا در گذار به عصر سکولار، ص ۲۲۴-۲۲۵).

در پاسخ به چنین تفسیری باید گفت: با اندکی تأمل در نوشته‌ها، اشعار و متون تعزیه در این‌باره (که برای نمونه به برخی از آنها در متن اشاره شد) روشن می‌شود که چنین تفسیری، به‌هیچ‌رو با منقولات طرفداران این نظریه، سازگار نیست. همچنین در نقد این دیدگاه، رک: محمد اسفندیاری، از عاشورای حسین تا عاشورای شیعه، ص ۲۹، پاورقی.

۳. رک: مرتضی مطهری، همان، ص ۲۵۸-۲۵۹ که اشعاری طنزآمیز از دیوان مکرم نقل کرده است.

حرکت کنند. او قیام کرد تا دین زنده بماند و با عمل به احکام الهی، بساط گناه و منکرات از جامعه برچیده شده، روحیه تقوا و دین محوری در بین امت اسلامی زنده گردد. او قیام کرد تا مردم از نافرمانی خدا بیشتر بترسند و از آثار گناه که در دنیا و آخرت دامن گیر گنهکاران می شود، برحذر باشند. از این رو هدف از گریه و عزاداری برای سالار شهیدان، نگاه داشتن اساس اسلام است تا مردم با تأسی به آن امام همام، به یاد خداوند بوده، هر چه بیشتر پایبند به برپایی فرایض و حدود الهی باشند.

در حالی که نتیجه چنان نگرشی به واقعه عاشورا آن است که گریستن و گریاندن در عزای امام حسین علیه السلام خود اصالت یافته، هدف نهضت عاشورا قلمداد می شود. در نتیجه هدف اصلی فراموش می گردد و شور و حرکتی که در این حادثه وجود دارد، به خمودی و سکوت می گراید. آن گاه نهضتی که همواره برای جباران تاریخ خطر ساز بوده، به عاملی برای تخدیر جوامع تبدیل می شود و دیگر تمام ستمگران یزیدی از خطر عاشورا و خاطره جان فشانی امام حسین علیه السلام مصون خواهند ماند. از این رو این دیدگاه یکی از بدترین انواع تحریف درباره هدف نهضت عاشورا است.

باید توجه داشت که اگر شاعری می خواهد در رثای سیدالشهدا شعر بسراید، باید ابتدا به درستی، امام و هدف او را از قیام بر ضد نظام اموی بشناسد و سپس اشعاری مناسب با مقام و شأن امام علیه السلام و اهدافش بسراید. در این صورت است که شعرش هدف دار، حماسی، عزت بخش و حرکت آفرین خواهد بود؛ همانند کمیت آسدی و دَعْبِل خُزاعی از شعرای مرثیه خوان عصر ائمه علیهم السلام که در حضور ایشان مرثیه سرایی می کردند و امامان هم آنان را تشویق و دعای خیر می فرمودند. در جلد دوم این کتاب، در فصل «سیر تاریخی عزاداری بر امام حسین علیه السلام» نمونه هایی در این باره نقل خواهیم کرد. بدون شک اگر اشعار شاعرانی چون کمیت و دَعْبِل با اشعار برخی از شعرای قرون متأخر مقایسه شود، به روشنی تفاوت دیدگاه ها نمایان می شود.

آن دسته از شعرا چنان با بصیرت و آگاهی از حماسه عاشورا سخن می گفتند که

هرکس به شعر آنان گوش فرامی داد، بی اختیار تحت تأثیر قرار گرفته، صحنه کربلا در ذهنش تداعی می شد و به حقیقت ماجرا بصیرت پیدا می کرد؛ چنان که کمیت اسدی درباره علت وقوع حادثه عاشورا می گوید:

يُصِيبُ بِهِ الرَّأْمُونَ عَنْ قَوْسٍ غَيْرِهِمْ  
فَيَا آخِرًا اسْدَى لَهُ الْغَيَّ أَوَّلُ<sup>۱</sup>

«تیراندازان از کمان دیگران بر او تیر می انداختند و چه بسا فرد آخری که شخص اولی زمینه گمراهی او را فراهم کرده است.»

کمیت در این بیت، به ریشه یابی جریان عاشورا پرداخته و بر این باور است که زمینه چنین ستمی را افراد دیگری به وجود آوردند و یزید آن را عملی کرد.

همچنین وی در اشعارش، حاکمان اموی را مسئول شهادت امام حسین علیه السلام و جنایات دیگر دانسته و خطاب به آنان گفته است:

فَتَلْكَ مُلُوكَ السُّوءِ قَدْ طَالَ مُلْكُهُمْ  
وَمَا ضُرِبَ الْاِمْتَالُ فِي الْجَوْرِ قَبْلَنَا  
فَحَتَّى مَ حَتَّى مَ الْعَنَاءُ الْمُطَوَّلُ  
لِاجْوَرٍ مِّنْ حُكَامِنَا الْمُتَمَثِّلُ<sup>۲</sup>

«اینها خلیفه رسول خدا صلی الله علیه و آله نیستند؛ بلکه [آنان شاهان ستمگری هستند که مدت حکومتشان به درازا کشیده است. پس تا کی و تا کجا این رنج طولانی ادامه خواهد داشت؟ ستمگرانی که پیش از ما، در ستم ضرب المثل بودند، هیچ وقت از حاکمان عصر ما ستمکارتر نبودند [اما این بنی امیه روی همه آنان را سفید کردند].»

ولی در مقابل، شاعرانی هم بودند که حادثه کربلا را فقط از جنبه عاطفی، احساسی و رثایی می نگریستند و به جای حکومت ستمگر اموی، چرخ و فلک را عامل شهادت امام حسین علیه السلام می دانستند؛ چنان که وصال شیرازی سروده است:

ای چرخ از کمان تو تیری رها نشد  
کازاده ای نشان خدنگ بلا نشد<sup>۳</sup>

۱. کمیت بن زید اسدی، الروضة المختارة (القصائد الهاشميات)، گردآوری صالح علی صالح، ص ۶۴-۶۶؛ ابوالفرج اصفهانی، کتاب الاغانی، تحقیق علی محمد بجای، ج ۱۷، ص ۲۴، ۳۱.

۲. کمیت بن زید اسدی، همان، ص ۶۴.

۳. سید عبدالحمید ضیایی، نگرشی انتقادی - تاریخی به ادبیات عاشورا، ص ۱۳۷.

و در متون تعزیه‌خوانی از قول امام علیه السلام نقل شده است:

امان ز چرخ که یک عهد استوار ندارد

که بی‌وفا بود و هیچ اعتبار ندارد

حسین که غاشیه‌داری‌اش جبرئیل نمودی

کنون به وقت سواری رکاب‌دار ندارد<sup>۱</sup>

و نیز:

ای چرخ بر حسین ستم بی‌شماره کن

ای بی‌وفا، جفای پیاپی نظاره کن

ای آسمان زنانِ پسر کشته مرا

وارد به شهر شام به ساز و نقاره کن<sup>۲</sup>

بدون تردید چنین اشعاری که با مضامینی احساسی و جبرگرایانه تنظیم و سروده شده است، نه تنها در ترسیم چهره‌ای ظلم‌ستیز از حماسه‌ جاویدان عاشورا که الگودهنده نسل‌های آینده باشد، توفیقی ندارد؛ بلکه سیمای قهرمان این نهضت را، سیمایی منفعل، مجبور و بی‌اراده، غیرتأثیرگذار و بی‌هدف می‌نمایاند که به‌سادگی تن به چنین سرنوشت و فرجامی داده است!

به تعبیر دیگر، نتیجه این تفکر، تسلیم و وادادگی است که به‌طور کلی و به لحاظ ماهیت، با مفهوم «رضا» در فرهنگ اصیل اسلامی، متفاوت است. تسلیم و رضای جبرگرایانه، اندیشه و عمل انسان را فلج می‌سازد و میوه آن ذلت‌پذیری، بی‌اندیشه بودن و بی‌طراوتی است. این نگرش همانند زهری فلج‌کننده در کالبد فرهنگ عاشورا نفوذ

۱. حسن صالحی راد، مجالس تعزیه، ج ۱، ص ۳۷۵.

۲. همان، ص ۳۹۷. حتی محتشم کاشانی هم که با سرودن دوازده بند خود، یاد و خاطره عاشورا را در زبان فارسی چندین قرن است که ماندگار ساخته و سروده سوزناک او زینت‌بخش در و دیوار مجالس حسینی است، از این لغزش مصون نمانده است: چنان‌که در بند یازدهم (دیوان مولانا محتشم کاشانی، ص ۳۲) می‌گوید:

تا چرخ سفله بود خطایی چنین نکرد / بر هیچ آفریده جفایی چنین نکرد

کرده، آن را به رکود، انفعال و جمود می‌کشاند و درس‌آموزی و پندگیری از این واقعه، و حسینی و زینبی عمل کردن را از آدمی می‌گیرد.<sup>۱</sup>

#### ۴. قیام برای نیل به شهادت

دیدگاه دیگری که ممکن است دربارهٔ انگیزهٔ قیام امام حسین علیه السلام مطرح شود، قیام به انگیزهٔ شهادت است.<sup>۲</sup> این نظریه ممکن است از سخنان دو عالم عارف و زاهد و نامدار شیعه در قرن هفتم، یعنی ابن‌نما در کتاب *مُتَبِّرُ الْأَحْزَانِ* و سیدبن طاووس در کتاب *المُهَوَّبُ عَلٰی قَتْلِ الطُّغُوفِ* برداشت شود و توهم شود که امام حسین علیه السلام قیام کرد تا با شهادتش به بالاترین مقام قرب الهی و درجات سعادت و معنویت برسد. البته هیچ‌کدام از این دو عالم بزرگ، قیام برای اصلاح امور امت اسلامی و به‌منظور امر به معروف و نهی از منکر را، نفی نکرده‌اند. ابن‌نما در این باره نگاشته است:

پس خدا آنان (امام حسین علیه السلام و یارانش) را در آن زمان به فرمان‌بری فراخواند تا با کسانی که از راه و رسم سنت الهی منحرف شده بودند، جهاد کنند؛ از

۱. علی آقاجانی قناد، «فرهنگ عاشورا، آسیب‌ها و تحریف‌ها»، بگانه حوزه، ۱۳۸۳ش، ش ۱۵۵، ص ۱۸ (با اقتباس و تلخیص). گفتنی است که در حادثهٔ عاشورا اشعاری از امام حسین نقل شده است به این صورت:

يا دهرُ أف لك من خليلٍ كم لك بالإشراق والأصيل

«أف بر تو ای روزگار که چه بد رفیقی هستی! چه اندازه در هر صبح و شام یاران و طالبانت کشته می‌شوند.» ممکن است ظاهر این اشعار، با آن اشعار جبرگرایانه یک‌سان انگاشته شود؛ اما با دقت در مجموع موضع‌گیری‌ها و سخنان و اشعار منقول از آن حضرت، روشن می‌شود که مراد امام از بیان این اشعار این نیست که مشکلات و مصیبت‌ها را به گردن روزگار بیندازد؛ یعنی حضرت حوادث زمان خود را به فلک نسبت نمی‌دهد؛ بلکه تنها یک امر طبیعی را بیان می‌کند و اظهار می‌دارد که هر زنده‌ای، همین راه را می‌رود که من می‌روم (یعنی بالاخره می‌میرد) و خطاب به زمانه می‌فرماید: این جریان‌ها در تو واقع می‌شود و تو به کسی وفاداری نمی‌کنی و نمی‌توانی حوادث را تغییر دهی. این، نسبت عجز و عدم به زمانه است، نه نسبت اثبات و وجود، اعم از خیر و شر و نیک و بد، و این، همان نسبت مشهور «بی‌وفایی» به دنیاست که در عرف مسلمانان و در متون دینی نیز بسیار به چشم می‌خورد. از طرف دیگر امام در ادامه، عامل مهم و مؤثر را خدای جلیل دانسته، تکیه‌گاه خود را او معرفی می‌کند و می‌گوید: *وَأِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ*؛ «سرنوشت به دست خدای بزرگ است» و این، با مفهوم اشعار بدآموز مورد بحث در متن، بسیار متفاوت است.

۲. به نظر می‌رسد قدیمی‌ترین تقریر از این نظریه را، مرحوم شیخ‌یوسف بحرانی ارائه کرده است (یوسف‌بن‌احمد البحرانی، *الذَّرُّ النَّجْفِيَّة*، ص ۸۶-۸۵).

مشرق بصیرتشان بر آنان تجلی کرد، تا اینکه آنان با آب صفا، غبار از آینه دلشان شستند و جان‌هایشان را از ورود در حزب گمراهی دور کرده، با مقابله کردن با وحشت‌ها، به جنگ با لشکر مرگ، مشتاق شدند. شگفتا! عاشورا چه نعمتی بود که برای یاران خدا -جل جلاله- شادی را به ارمغان آورد و روشنی‌بخش چشمانشان شد. پس با لب‌هایی تشنه مکیدن از سینه سعادت و با ارواحی در اشتیاق شهادت و مواجهه با دشمن، به پا خاستند. شادمان از سودای سودمندشان در روز تفکیک جوایز از جرایم، می‌دانستند به خلعت عالی نرسند، مگر ردای زندگی از دوش برافکنند و لباس مرگ بپوشند...<sup>۱</sup>

سیدبن طاووس رضی الله عنه که به نظر می‌رسد از ابن‌نما تأثیر پذیرفته است،<sup>۲</sup> در مقدمه کتابش در این باره می‌نگارد:

همین‌که اولیای خدا ببینند زندگی دنیا مانع اطاعت از حضرت حق است و ماندن در این دنیا بین آنان و بخشش‌های الهی حایل است، بی‌درنگ لباس ماندن را از تن به دور می‌اندازند و درهای ملاقات با حق را می‌کوبند و در این راه از اینکه نجات و رستگاری را حتی تا مرز ایثار جان به دست آورند و بدن‌های خود را آماج نیزه‌ها و شمشیرهای بران و خطرناک قرار دهند، لذت می‌برند. شهدای کربلا به انگیزه نیل به چنین شرافتی، قفس تن شکستند و به پرواز درآمدند و در جانبازی از یکدیگر سبقت گرفته و بدن‌هایشان را هدف نیزه‌ها و شمشیرها قرار دادند.<sup>۳</sup>

وی در جای دیگر برای توجیه اینکه شهادت، خود می‌تواند به‌تنهایی یک هدف به‌شمار

آید، می‌نویسد:

۱. ابن‌نما حلی، *مُثیر الاحزان*، تحقیق مدرسة الامام المهدی، ص ۱۱-۱۲. در ترجمه این عبارات از ترجمه آقای صحتی سردرودی استفاده شد (ر.ک: محمد صحتی سردرودی، *شهید فاتح در آینه اندیشه*، ص ۲۰۶).  
۲. چنان‌که گزارش‌های دیگرش هم درباره تاریخ عاشورا، از گزارش‌های ابن‌نما متأثر است.  
۳. سیدبن طاووس، *المُتَهَوِّف علی قَتْلِ المُتَهَوِّف*، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۸۲.

من می‌گویم شاید برخی از کسانی که پی نبرده‌اند به ارزش و عظمت سعادت‌تی که از طریق شهادت نصیب مجاهد در راه خدا می‌شود، چنین می‌پندارند که با این‌گونه کارها خدا را نتوان پرستش کرد. گویا این افراد کلام خدا را در قرآن صادق نشنیده‌اند که گروهی با کشتن خود، به عبادت خدا پرداختند؛ آنجا که خداوند می‌فرماید: «به‌سوی خدایان بازگردید و خود را بکشید که این کار برای شما نزد پروردگارتان شایسته‌تر است»،<sup>۱</sup> و شاید آنان بر این باورند که مراد از آیه شریفه و لا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ<sup>۲</sup> کشته شدن و شهادت است. در صورتی که

۱... فَتُورُوا إِلَىٰ أَيْدِيكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِيكُمْ... (بقره، ۵۴).

۲. وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (بقره، ۱۹۵)؛ «و در راه خدا انفاق کنید و خود را با دست خود به هلاکت نیفتانید و نیکی کنید که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

این آیه در ردیف آیات جهاد و دنباله آنهاست (آیات ۱۹۰ تا ۱۹۴). چنان‌که ملاحظه می‌کنید، استقبال از خطر و هلاکت که در این آیه از آن نهی شده، هلاکت و خطری است که در اثر کوتاهی مسلمانان از پرداخت هزینه جهاد و کوتاهی در برابر دشمن، دامن‌گیر آنان می‌شود، نه خطر جهاد. خداوند در این آیه به کسانی که از بدل مال خود در راه مبارزه با دشمنان اسلام خودداری می‌کنند، هشدار می‌دهد که در اثر این سستی و دریغ از انفاق مال در راه خدا، خود را گرفتار مهلکه نکنند؛ زیرا در صورت سستی و عدم آمادگی برای مبارزه، دشمنان بر آنان مسلط شده، آنان را نابود می‌کنند و در این صورت، مسبب این هلاکت خود آنان خواهند بود (سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۲، ص ۶۴). ابویوب انصاری، یکی از یاران بزرگ پیامبر اسلام، در جنگ مسلمانان با رومیان در قسطنطنیه شرکت داشت. در یکی از روزهای جنگ، صف بزرگی از سپاه روم از شهر بیرون آمدند و مسلمانان در برابر آنان صف‌آرایی کردند. در این هنگام یکی از مسلمانان از صف بیرون آمده، خود را به سپاه دشمن زد و صفوف آنان را شکافت. گروهی از مسلمانان با مشاهده این صحنه، فریاد کردند: این مرد، خود را به هلاکت افکند؛ در صورتی که خداوند در قرآن می‌فرماید: وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ. ابویوب که در آنجا حضور داشت، گفت: ما به معنای این آیه داناتریم و شما آن را نادرست تأویل می‌کنید. این آیه درباره ما انصار که افتخار پذیرایی و یاری پیامبر را داشتیم، نازل شده است. زمانی که اسلام رونق یافت، ما در یاری پیامبر سستی کردیم و پیش خود گفتیم: اکنون که اسلام رواج پیدا کرده و عزیز شده است، قدری به زن و فرزند خود برسیم، و با این فکر، در یاری پیامبر کوتاهی کردیم. در این هنگام این آیه نازل شد: وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ. بنابراین هلاکت نتیجه پرداختن به زن و فرزند و عاقبت خودداری از جهاد است، نه تاختن به دشمن و شکافتن صف آنان! (بیهقی، السنن الکبری، ج ۹، ص ۴۵؛ ابن عساکر، تهذیب تاریخ مدینه دمشق الکبیر، تهذیب عبدالقادر بدران، ج ۵، ص ۴۵؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، تصحیح زین‌رظن شیخ خلیل المیس، ج ۱، ص ۲۰۰). برای آگاهی بیشتر در این باره ر.ک: سیدمحمدرضا حسینی جلالی، «علم الائمة» بالغیب والاعتراض علیه بالانقاء الی التهلکة والاجابات عنه عبر التاريخ، فصلنامه تراث، سال نهم، ۱۴۱۴ق، ش ۳۷، ص ۱۰۸۷.



چنین نیست، بلکه پرستش خدا به سبب شهادت، و اینکه انسان به دستور خدا خود را به کشتن بدهد، از بالاترین درجات سعادت است.<sup>۱</sup>

علامه حلی (۷۲۶ق) اندیشمند دیگری است که از مجموع سخن وی در این باره می‌توان چنین برداشت کرد که قیام امام حسین علیه السلام از بُعد اجتماعی، یک حرکت کاملاً انتخابی بوده است، و از دیدگاه شرعی نیز هیچ الزامی نداشته است. آن حضرت همانند برادر بزرگوارش، امام مجتبی علیه السلام می‌توانست صلح کند؛ ولی خواست قلبی حضرت این بود که بجنگد تا با شهادتش به ملاقات پروردگار برسد و این خواست نیز منطبق بر موازین کلی و ضوابط شرعی و همراه با مصلحت بوده است.<sup>۲</sup>

آیت‌الله صافی گلپایگانی نیز در این باره می‌نویسد:

تعبد به شهادت و کشته شدن، یکی از اموری است که به صورت‌های مختلف در شرایع و ادیان، سابقه دارد و صحت تکلیف و تعبد به آن، نه خلاف عقل است و نه خلاف نقل؛ خصوص درباره انبیا و اولیا که عِبَادٌ مُكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ<sup>۳</sup> در حق آنها هم، مانند فرشتگان صادق است و عمال خدا و مجاری و وسایل اجرای مشیت و سنن و امتحانات الهیه می‌باشند.<sup>۴</sup>

### بررسی و نقد

اگر این دیدگاه را به صورتی که گذشت، بپذیریم، ملاحظاتی درباره آن به نظر می‌رسد.

۱. سیدین طاووس، *المُلهوف علی قتلى الطفوف*، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۱۰۰، پاورقی.
۲. علامه حلی، *تذکره الفقهاء*، ج ۱، ص ۴۴۷؛ با کمی تفاوت در عبارات: همو، *منتهی المطالب*، مقابله حسن پیشنهاد، ج ۲، ص ۹۷۴. مرحوم شهید ثانی نیز در کتاب *مسالك الافهام* تنها به بازگویی دیدگاه علامه حلی اکتفا کرده که می‌تواند به مفهوم پذیرش ضمنی این قول نیز باشد (برای اطلاع بیشتر در این باره، ر.ک: شهید ثانی، *مسالك الافهام الی تنقیح شرایع الاسلام*، تحقیق مؤسسه معارف اسلامی، ج ۳، ص ۸۲).
۳. انبیاء (۲۱)، ۲۶-۲۵.
۴. لطف‌الله صافی گلپایگانی، حسین علیه السلام شهید آگاه و رهبر نجات‌بخش اسلام، ص ۲۶-۲۷، ۲۳۵.

هر چند گفتیم که دانشمندان بزرگ یادشده، جنبه اجتماعی و سیاسی قیام امام حسین (ع) را نفی نکرده‌اند، باز هم دقت بیشتری لازم است.

اولاً، اگرچه هر انسان مؤمنی، به ویژه اولیای الهی، اشتیاق فراوان دارد که دفتر عمرش با شهادت بسته شود، منحصر کردن هدف و کارِ سترگ سیدالشهدا (ع) در رسیدن به محضر معبود و درک وصال محبوب با کشته شدن به دست دشمن، و بی‌توجهی به جوانب اجتماعی این نهضت، به یقین اذهان را از اهداف اصلی قیام آن حضرت منحرف می‌کند. قیام و شهادت امام حسین (ع) بیش از آنکه یک امر شخصی و فردی باشد، یک نهضت و «قیام» بوده که در «اجتماع» اتفاق افتاده است.

البته عشق به شهادت و رسیدن به دیدار معشوق، پیوسته از ویژگی‌های اولیای الهی بوده است؛ چنان‌که امیر مؤمنان (ع) در پایان نامه خود به مالک اشتر برای خود و او از خدا می‌خواهد تا آخرین برگ زندگی‌شان با شهادت در راه خدا ورق بخورد: وَأَنْ يَخْتَمَ لِي وَلِكِ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ<sup>۱</sup> «[از خدا می‌خواهم که] پایان زندگی من و تو را قرین به سعادت و شهادت کند»؛ اما این برداشت از قیام عاشورا به گونه‌ای که امام (ع) را از هرگونه مسئولیت دینی فارغ نماید، توجیه‌پذیر نیست. از سوی دیگر سیره و روش رسول خدا (ص) و امیر مؤمنان (ع) در نبردهای عصرشان این بود که تا جای ممکن، جان خود را حفظ کنند تا بیشتر بتوانند از دین و ایمان دفاع کنند، نه آنکه خود را به کشتن دهند تا به لقای پروردگار خویش نایل شوند.

ثانیاً، اگر نهضت حسین (ع) تنها برای درک مقام شهادت بود، چرا آن بزرگوار از آغاز نهضت خویش در مدینه تا آخرین لحظات حیاتش در روز عاشورا، از مردم برای یاری کردن خویش کمک می‌خواست و حتی وقتی با ممانعت لشکر خُر برای رفتن به کوفه مواجه شد، از وی خواست بگذارد به حجاز بازگردد؟ و چرا حضرت در روز عاشورا، قبل از آغاز نبرد تا آخرین لحظات، به نصیحت دشمن پرداخت تا از هرگونه جنگ و خونریزی

۱. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، نامه ۵۳.

جلوگیری کند؟ و اصولاً چرا حضرت، جناب مسلم بن عقیل را در پاسخ دعوت کوفیان به کوفه فرستاد؟ این شواهد و دهها قرینه دیگر، حاکی از آن است که نمی‌توان فلسفه قیام حضرت را منحصر و خلاصه در شهادت و رسیدن به مقامات عالی الهی کرد.

### توجیه و تبیین این دیدگاه

به نظر می‌رسد این نظریه ناخواسته قیام عاشورا را یک اقدام و عمل بی‌هدف و بی‌نتیجه به حساب آورده، آن را مانند بسیاری از امور تعبدی، تعبد محض می‌داند؛ به گونه‌ای که نتوان برای آن، فلسفه و اهداف دیگری را تصور کرد؛ بلکه مراد این بوده که هدف امام علیه السلام را از این حرکت، تنها اطاعت امر خدا و جلب خشنودی حضرت حق و در نتیجه ادای تکلیف خویش معرفی کند؛ چنان‌که با وجود آثار و نتایج فراوانی که بر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مترتب می‌شود، گفته می‌شود هدف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از رسالتش، فرمان‌بری از حکم الهی و ادای تکلیف بوده است. بنابراین چنین نگرشی به حادثه عاشورا در صدد بیان این است که پذیرش شهادت از طرف معصومان علیهم السلام به فرمان الهی، امری مطابق با موازین شرعی و عقلی بوده و عقل و شرع آن را برای مصالح مهم تجویز کرده است؛ بدون آنکه زیر سؤال بردن اهداف دیگر قیام یا حتی انکار آنها مطرح باشد؛ چنان‌که در هیچ‌یک از آیات<sup>۱</sup> و اخبار<sup>۲</sup> فراوانی که درباره جهاد و شهادت وجود دارد، مسئله رجحان و ترتب پاداش فراوان بر جهاد، مشروط و مقید به عدم شهادت و آگاهی از پیروزی، نشده است؛ بلکه نبرد با دشمن و جانبازی در راه احیا و اعلائی کلمه حق، امری راجح و دارای پاداش فراوان و از نشانه‌های ایمان به شمار آمده است؛<sup>۳</sup> چنان‌که در دعاها نیز، درخواست شهادت و اشتیاق به آن، از فضایل بزرگ

۱. برای نمونه رک: نساء (۴)، ۷۴؛ توبه (۹)، ۱۱۱-۱۱۲؛ محمد (۴۷)، ۶۴. مرحوم مجلسی هم، همین آیات را ذکر کرده است (محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۶۱).

۲. برای نمونه رک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۷، ص ۷-۱۵؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعة، تصحیح و تحقیق میرزا عبدالرحیم ربانی، ج ۱۱، باب ۱، ص ۶-۱۲.

۳. توبه (۹)، ۱۱۱.

شمرده شده است. بر این اساس است که رسول خدا ﷺ خود، مردم را از این امر باز نمی‌داشت.<sup>۱</sup> همچنین پیامبر ﷺ به امام حسین ﷺ فرمود: «إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ»<sup>۲</sup> «برای تو در بهشت مقامات و درجاتی است که تنها با شهادت به آن می‌رسی». از این رو می‌توان گفت این دیدگاه ضمن اذعان به اینکه قیام امام حسین ﷺ کاملاً آگاهانه و به انگیزه دفاع از اسلام و احیای سنت جدش بوده است، بر این باور نیز است که این حرکت از جانب حضرت، برای دستیابی به آن مقامی بوده که خداوند در بهشت برای او در نظر گرفته بود و تنها راه رسیدن به آن، بنا بر فرمایش پیامبر ﷺ، «شهادت» بوده است. این مطلب با توجه به منزلت و جایگاه خاص شهادت در فرهنگ اسلامی و آموزه‌های دینی، کاملاً درست، و برای هر مسلمانی پذیرفتنی است.

گویا منشأ این دیدگاه، برخی روایات است که در کتب روایی ما آمده است. یکی از آنها، روایتی است از امام باقر ﷺ که فرمود: «خدای تعالی نصرت خود (یعنی ملائکه) را بر امام حسین ﷺ فرورستاد تا آنجا که بین آسمان و زمین قرار گرفت. سپس او را مخیر کرد که میان پیروزی یا دیدار خدا، یکی را انتخاب کند و حضرت، ملاقات خدا را اختیار کرد».<sup>۳</sup>

۱. برای نمونه می‌توان به قضیه عمرو بن جُحُوح انصاری در جنگ احد اشاره کرد. وی چون لنگ بود، پسرانش او را از شرکت در جنگ منع می‌کردند و می‌گفتند: خداوند تو را معذور داشته است. این در حالی بود که او آرزوی شهادت می‌کرد. عمرو خدمت پیامبر ﷺ رسید و گفت: «پسرانم مرا از شرکت در جهاد منع کرده‌اند. به خدا سوگند من می‌خواهم با همین پای لنگ وارد بهشت شوم». پیامبر ﷺ فرمود: «خداوند تو را از جهاد معاف کرده است». اما چون عمرو قانع نشد، پیامبر فرمود: «ما عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَمْتَنِعُوا، لَقَدْ اللَّهُ يَرْزُقُهُ الشَّهَادَةَ؛ «باکی نیست بر شما از اینکه او را منع نکنید؛ شاید خداوند شهادت را نصیب و روزی او کند». عمرو در جنگ شرکت کرد و به درجه رفیع شهادت رسید (عبدالملک بن هشام، السيرة النبوية، تحقيق مصطفى سقاء و ابراهيم آبياري و شبلي، ج ۳، ص ۹۶؛ محمد بن عمر بن واقد، آلفغازي، تحقيق مارسدن جونس، ج ۱، ص ۲۶۶؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، ج ۱۴، ص ۲۶۱). بنابراین اگر شهادت به خودی خود امری مطلوب نبود، پیامبر ﷺ چنین اجازه‌ای به عمرو نمی‌داد.
۲. شيخ صدوق، الامالی، تحقيق قسم الدراسات الاسلامية مؤسسة البعثة، مجلس سی ام، ص ۲۱۷؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، تحقيق علی شیری، ج ۵، ص ۱۹؛ خوارزمی، مقتل الحسين، تحقيق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۸۷.
۳. عدة من اصحابنا، عن احمد بن محمد، عن علی بن الحكم، عن سيف بن عميرة، عن عبدالملك بن اعين، عن ابي جعفر ﷺ قال: انزل الله تعالی النصر علی الحسين ﷺ حتى كان [ما] بين السماء والأرض ثم خير النصر، أو لقاء الله؛ فاختر لقاء الله تعالی (كَلْبَنِي، الاصول من الكافي، تحقيق علی اكبر غفاری، تصحيح نجم الدين عاملي، ج ۱، ص ۲۰۳).

## ۵. نظریه قیام برای تشکیل حکومت

یکی دیگر از دیدگاه‌های مهم درباره قیام امام حسین علیه السلام که به‌ویژه در سه دهه اخیر مطرح شده، دیدگاه «قیام به انگیزه پیروزی نظامی و تشکیل حکومت» است. بر اساس این نظریه:

پیروزی نظامی (تشکیل حکومت اسلامی) برای امام علیه السلام، مطلوب درجه یک و صلح شرافتمندانه، مطلوب درجه دو و شهادت، مطلوب درجه سه بوده است. با این تفاوت که آن حضرت، اول برای پیروزی نظامی و بعداً برای صلح فعالیت کرد؛ ولی برای کشته شدن هیچ‌گونه فعالیتی نکرد؛ بلکه این عمال حکومت ضد اسلام بودند که فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتند و چنین خسارت بزرگی را بر جهان اسلام وارد ساختند.<sup>۱</sup>

در این نظریه تأکید بسیاری شده است بر اینکه هدف از نهضت امام حسین علیه السلام، شهادت نبوده و دیدگاه قیام برای نیل به شهادت، از قرن هفتم با تألیف کتاب *المهوف* (المهوف) شایع شده است.<sup>۲</sup> صاحب این نظریه، روایاتی را که دیدگاه «تعبد به شهادت» را تأیید می‌کند، بررسی و نقد کرده،<sup>۳</sup> ضمن نادرست شمردن چنین برداشتی از انگیزه قیام سیدالشهدا علیه السلام، یادآور می‌شود که برخی از علما و فقهای برجسته قرن چهارم و پنجم هجری، همانند شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی نیز بر این باور بودند که هدف از قیام امام حسین، شهادت نبوده است و حضرت نمی‌دانست در راه سفر به کوفه شهید می‌شود. این قول در حدود سه قرن بین علما و اندیشمندان شیعه مشهور بوده و هیچ‌یک از عالمان شیعه با این دیدگاه مخالفت نکرده است. اما در قرن هفتم، سیدبن طاووس با تألیف کتاب *المهوف علی قتلی الطّفوف* نظریه «قیام برای

۱. نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، شهید جاوید، ص ۱۵۹.

۲. همان، ص ۱۰۶.

۳. همان، ص ۱۰۶-۹۷، ۳۶۷-۳۷۰.

نیل به شهادت» را مطرح کرد و از آن زمان به بعد این نظریه به یک باور مشهور تبدیل شده است.<sup>۱</sup>

### بررسی و نقد

این نظریه بر این باور استوار است که اگرچه ارزیابی امام در موازنه قوا و شرایط قیام، مطابق با واقع بوده، اما از حوادث پیش‌بینی نشده و پشت پرده آگاه نبوده و این امر منجر به شکست نهضت شد.<sup>۲</sup> بنابراین امام (ع) از نگاه این نظریه، شخصی است که حتی به اندازه افرادی که از روی دل‌سوزی از وی می‌خواستند از رفتن به عراق و برپایی نهضت در آنجا منصرف شود، دارای قدرت لازم برای پیش‌بینی حوادث غیرمترقبه نبوده است! در حالی که روشن است اگر حتی امام، فاقد علم غیب فرض شود، باز نمی‌شود او را آنقدر اشتباه‌کار دانست که در مسائل بسیار مهمی که با مصالح خود، خاندان و جامعه‌اش ارتباط حیاتی داشته، حتی به میزان نصیحت‌گویان، قدرت تشخیص حوادث آینده را ندارد. اگر امام این‌قدر اشتباه‌کار باشد، دیگر نمی‌توان او را شایسته امامت و زمامداری مسلمانان دانست.<sup>۳</sup>

افزون بر این، دلایل و شواهد تاریخی فراوانی وجود دارد که صحت نظریه فوق را مخدوش و انکار می‌کند. برای نمونه می‌توان پاسخ‌های امام (ع) را به اعلام خطرهای نصیحت‌گویان یادآوری کرد. حضرت در برابر هشدارهای آنان نه تنها نفرمود: اعلام خطرهای شما درست نیست، یا من به پیروزی خویش اطمینان دارم؛ بلکه برعکس، اعلام خطرهای آنان را با این‌گونه جملات، تصدیق کرد: **صَدَقْتُ؛** «راست می‌گویی»، **تَكَلَّمْتَ**

۱. همان، ص ۴۵۵. برای آگاهی بیشتر درباره این دیدگاه، رک: همان، ص ۴۶-۵۰ و ۱۰۱-۱۰۵.

۲. همان، ص ۵۶، ۹۷.

۳. سیدعلی فرحی، بررسی و تحقیق پیرامون نهضت حسینی، ص ۳۲۲.

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۸۶؛ شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسه آل‌البیت، ج ۲، ص ۶۷؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۷۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۲۲۱.

بِعَقْل؛<sup>۱</sup> «از روی اندیشه سخن می‌گویی» و اِنَّه لَيْسَ يَخْفَى عَلَيَّ الرَّأْيُ مَا رَأَيْتَ؛<sup>۲</sup> «آنچه می‌گویی [بر من نیز مخفی نیست]». همچنین در منزل تَعْلِيَّه، حضرت به مردی کوفی، که ظاهراً می‌خواست ایشان را از رفتن به کوفه به سبب کشته شدن در آنجا منع کند، فرمود: «ای مرد کوفی! سرچشمه دانش نزد ماست. آیا آنان (مردم) [سرنوشت آینده ما را] می‌دانند و ما نمی‌دانیم! این امر ممکن نیست».<sup>۳</sup> این گونه پاسخ‌های صریح به‌خوبی نشان می‌دهد که حسین علیه السلام از نظر پیش‌بینی مسائل خطرناک آینده، فراتر از نصیحت‌کنندگان بود؛ بلکه تفاوت اساسی حضرت با آنها در این بود که او به‌اندازه‌ای به حفظ مصالح اسلام و حمایت از دین جدش اهتمام می‌ورزید که حاضر بود برای حفظ خط اصیل اسلام که از جدش به پدر و برادر بزرگوارش رسیده بود و آنان به او سپرده بودند، جهاد کند؛ هرچند فرجام این جهاد به شهادتش منجر شود. از این رو در برابر اعلام خطر آنها می‌فرمود: وَاللَّهِ اِنِّي لَارْجُو اَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَّا ارَادَ اللهُ بِنَا قَتْلِنَا اَمْ ظَفَرْنَا؛<sup>۴</sup> «به خدا سوگند امید دارم آنچه خدا درباره ما اراده کرده، خیر باشد؛ چه کشته شویم و چه پیروز شویم».

نکته دیگر آنکه بر اساس چنین دیدگاهی، جهاد اسلامی همانند نبردهای دیگر حکومت‌ها و ملل غیراسلامی با پیروزی‌ها و شکست‌های ظاهری ارزیابی می‌شود و بُعد اساسی جهاد، که هدایت انقلابی جامعه اسلامی بر ضد قدرت‌های ستمگر و فاسدی باشد، مورد غفلت قرار گرفته است؛ درحالی‌که انسان‌های الهی همچون حسین بن علی علیه السلام، بُعد اصلی جهاد را ملاک حرکت خویش قرار می‌دهند. از این رو در شرایط ضروری با تمام توان خویش برای تحریک مردم به جهاد، اقدام می‌کنند؛ هرچند خودشان را در معرض خطر و

۱. طبری، همان، ص ۳۸۲.

۲. همان، ص ۳۹۹؛ شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسة ال البيت، ج ۲، ص ۷۶.

۳. الکلینی، الاصول من الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تصحیح نجم‌الدین عاملی، ج ۱، ص ۳۲۸؛ صفار قمی، بصائر الدرجات، تصحیح محسن کوچه‌باغی تبریزی، ص ۱۲؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۶، ص ۱۵۷ و ج ۴۵، ص ۹۴-۹۳.

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۵.

کشته شدن، و حکومت‌های ستمگر را در ظاهر پیروزمند ببینند؛<sup>۱</sup> چراکه آنان به آثار معنوی نهضتشان، اگرچه دیررس باشد، اهمیت خاصی می‌دهند. از دیدگاه آنان انجام تکلیف در صورت فراهم بودن شرایط آن، بزرگ‌ترین پیروزی به حساب می‌آید؛ هرچند آن تکلیف، نتیجه‌ظاهری نداشته باشد و حتی پیامدها و مشکلات دنیایی فراوانی را به بار آورد. اشتباه طرف‌داران این نظریه، ظاهربینی‌شان است که تصور کرده‌اند هدف از نهضت‌های الهی، تنها رسیدن به پیروزی ظاهری و نظامی است و بر این اساس معتقدند که ممکن نیست مردان خدا، همچون حسین (ع) بدون اطمینان به پیروزی نظامی نهضت کنند و با نثار جان خویش مردم را برای مبارزه با حاکمان دین‌ستیز اموی تهییج کنند. از این‌رو پیروان این دیدگاه می‌کوشند سخنان، خطبه‌ها، نامه‌ها و وصیت‌نامه‌ی امام (ع) را، که درباره‌ی اهداف قیامش بیان کرده یا نوشته است، با قراین و شواهد تاریخی ضعیف و گاه توجیهات سست، حمل بر اطمینان حضرت به پیروزی ظاهری و تشکیل حکومت اسلامی به شیوه‌ی پدرش علی (ع) کنند و شواهد و دلایل مخالف را تا جای ممکن مردود جلوه دهند. البته ریشه‌ی این کژاندیشی را باید در عدم درک حقیقت و باطن نهضت حسینی جست.

ممکن است با خوش‌بینی گفته شود اگر امام حسین (ع) به کوفه می‌رسید، می‌توانست قوایی فراهم کند و در مجموع، با ایجاد امید در قلوب مخالفان یزید، کفه‌ی نظامی را به سوی خود سنگین کند، و در نهایت به تشکیل حکومت دست یازد؛ اما واقعیت این است که پس از اقدامات معاویه در دو دهه، برای ترویج و احیای ارزش‌های جاهلی و ستیز با ارزش‌های اصیل اسلامی، بسیار به دور از باور بود که قیام آن حضرت به چنین نتیجه‌ای نایل شود. قیام ایشان، گرچه انجام «تکلیف» بود و هرگز به «کسب قدرت» در

۱. این مطلب در عصر امام علی (ع) نیز شواهدی دارد. برای نمونه حضرت از یک‌سو، به مردم عراق می‌فرمود: سَيَطْرَهُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْعُومِ مُنْدَحِقِ الْبَطْنِ يَأْكُلُ مَا يَجِدُ وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ؛ «به زودی مردی گلوگشاده و شکم‌بزرگ بر شما مسلط خواهد شد که هرچه بیابد، می‌خورد و هرچه ندارد، تلاش می‌کند به دست آورد»، و از سوی دیگر، در ادامه فرمایش قبل می‌فرماید: فَأَقْتُلُوهُ وَكُنْ تَقْتُلُوهُ؛ «پس او را بکشید، ولی هرگز او را نمی‌کشید» (تهجج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ۵۷).



جایگاه «نتیجه قیام» نظر نداشت، تأمین‌کننده نتیجه بسیار مهم‌تری بود که در گفتار یکی از محققان، به درستی این‌گونه بیان شده است:

مطالعه و تجزیه و تحلیل دقیق حوادث کربلا به‌طور کلی، این حقیقت را نشان می‌دهد که حسین علیه السلام از همان آغاز، نقشه ایجاد انقلاب کامل در وجدان مذهبی مسلمین را می‌کشید. تمام اعمال و کردار حسین علیه السلام نشان می‌دهد که وی کاملاً از این حقیقت آگاه بود که پیروزی از طریق قدرت و امکانات نظامی همیشه موقتی است؛ زیرا قدرت نیرومندتری وجود دارد که بتواند آن را در جریان زمان نابود کند...<sup>۱</sup>

اگر روحیه شهادت‌طلبی نباشد، حتی پیروزی در جهاد ممکن نیست. از سوی دیگر دستیابی به پیروزی، ممکن است در کوتاه‌مدت محقق نشود. عقلای تحول‌خواه عالم، با استقبال از مرگ و آمادگی برای کشته شدن، توانسته‌اند کامیاب شوند؛ ولی کامیابی، همیشه در پیروزی نظامی و به‌طور فوری حاصل نمی‌شود؛ چه‌بسا شهادت‌هایی که زمینه‌ساز پیروزی‌های بزرگ برای آیندگان شده است.

اما درباره دیدگاه برخی از علمای متقدم، همچون شیخ مفید، سید مرتضی و شیخ طوسی علیهم‌السلام درباره قیام امام حسین علیه السلام و استناد به آن باید گفت:

اولاً، به نظر می‌رسد این اندیشمندان در مقام پاسخ‌گویی به اهل سنت، چنین دیدگاهی را مطرح کرده‌اند؛ چراکه اهل سنت بر این باورند که امام علیه السلام هم مانند مردم دیگر بر پایه گمان خویش عمل می‌کند و به دلیل اجتهادش، چه به صواب رفته باشد و چه به خطا، شایسته پاداش است؛ جز اینکه پاداش او در انتخاب صواب، بیشتر است.

۱. سیدحسین محمد جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سیدمحمدتقی آیت‌اللهی، ص ۲۴۰.  
۲. برای آگاهی از دیدگاه‌های این اندیشمندان درباره نهضت امام حسین علیه السلام، ر.ک: شیخ مفید، «المسائل العکبریة»، تحقیق علی‌اکبر الهی خراسانی، در: مجموعه مصنفات الشیخ المفید، ج ۶، ص ۷۱؛ سید مرتضی، تنزیه الانبیاء و الائمة، تحقیق فارس حسون کریم، ص ۲۶۹-۲۷۲؛ شیخ طوسی، تلخیص الشافی، تحقیق سیدحسین بحرالعلوم، ج ۴، ص ۱۸۱-۱۸۸.

بنابراین هدف این اندیشمندان این بوده که به ایرادهایی که به قیام امام حسین (ع) می‌شده، با معیارهای کلی و ظاهری پاسخ دهند تا فرقه‌های غیرشیعی هم که امام حسین (ع) را امام نمی‌دانستند و به قیام وی معترض بودند، قانع شوند؛ چراکه آنان در شرایط و جامعه‌ای به سر می‌بردند که افکار اهل سنت حاکم بود و اندیشه‌های شیعی در انزوا قرار داشت. از این رو از نظر اجتماعی و سیاسی ناچار بودند که قیام امام حسین (ع) را نه به منزله یک قیام شیعی، بلکه به مثابه قیام یک شخصیت اسلامی که اوضاع را ظاهراً مناسب دید و قیام کرد، تشریح کنند تا آن را از آماج تهمت‌های گوناگون برخی از فرقه‌های اسلامی برهانند.<sup>۱</sup> شاهد این مدعا، سخن سید مرتضی در آغاز کتاب *تنزیه الانبیاء* است؛ آنجا که می‌گوید: «خدایت توفیقی نیکو دهد که از من خواستی کتابی را درباره عصمت پیامبران و امامان (ع) از همه گناهان کوچک و بزرگ و ردیه‌ای را بر مخالفان این مسئله، با وجود اختلاف آرا و تعدد مذاهب آنان، املا کنم».<sup>۲</sup> ثانیاً، با اذعان به عظمت علمی این اندیشمندان بزرگوار و احترام به دیدگاه آنان، باید توجه داشت در مسائل نظری و تحلیل حوادث و جریان‌های تاریخی، همواره باب بحث و بررسی باز است، و نمی‌توان هیچ محققى را ملزم کرد که بدون بررسی مبانی نظری و شواهد و ادله تاریخی نظریه‌ای، و تنها با اتکا به عظمت علمی صاحب دیدگاه، به‌طور تعبدی آن را بپذیرد و به لوازم آن ملتزم شود؛ همچنان‌که خود آنان نیز در بسیاری از این‌گونه موارد، باهم اتفاق نظر نداشته‌اند و برخی از آنان نظریات استادان خود را نقد کرده‌اند.<sup>۳</sup> بنابراین خود آنان نیز همانند دیگر محققان منصف، اذعان دارند

۱. سیدعلی فرحی، بررسی و تحقیق پیرامون نهضت حسینی، ص ۳۱۲-۳۱۳. ناگفته نماند که منابع یادشده در باورقی پیشین، درواقع به‌منظور پاسخ‌گویی به شبهات و اشکال‌های اهل سنت درباره تشیع تدوین یافته است؛ چنان‌که کتاب *تلخیص الشافی* تألیف شیخ طوسی، خلاصه کتاب *الشافی فی الامامة* تألیف سید مرتضی است که این کتاب نیز خود پاسخ به جلد بیستم کتاب *المغنی* تألیف قاضی عبدالجبار معتزلی است.

۲. سید مرتضی، *تنزیه الانبیاء والائمة*، تحقیق فارس حسون کریم، ص ۳۳.

۳. مانند نقد شیخ مفید به کتاب *الاعتقاد* استادش شیخ صدوق (ع)؛ و نقدهای شیخ طوسی (ع) درباره برخی از دیدگاه‌های استادش سید مرتضی (ع) در کتاب *تلخیص الشافی*.

که ممکن است در اندیشه‌ها و اجتهاداتشان جای ملاحظه وجود داشته باشد و نیز معترف‌اند که اجتهاد مجتهدان حتی در مسائل فقهی، برای فقهای دیگر حجت نیست تا چه رسد به اظهار نظر درباره جریان‌ها و حوادث تاریخی که حتی برای غیرمجتهدان هم الزام‌آور نیست و هرکس در حد توان و استعدادش می‌تواند با مطالعه و تعمق در حوادث تاریخی و ارائه شواهد و استدلال‌های متقن، نظریه‌ای را درباره آنها، انتخاب و تأیید، یا حتی رد کند.

### ۶. نظریه تکلیف ویژه بودن قیام

دیدگاه مهم دیگر درباره فلسفه قیام امام حسین علیه السلام، این است که نهضت امام علیه السلام، عمل به یک دستور خصوصی و محرمانه از جانب خداوند، و جریان عاشورا قضیه و تکلیفی شخصی بوده که تنها شخص امام حسین علیه السلام مکلف به انجام آن بوده است. طبق این برداشت، مقتضای روایات آن است که حادثه کربلا جریانی بوده که از ابتدای خلقت رقم خورده بود و این تکلیف سیدالشهدا بود که بر اساس فرمان ازلی الهی، عمل کرده، خود را قربانی کند.<sup>۱</sup>

۱. باید توجه داشت که این نظریه با نظریه «قیام برای نیل به شهادت» (که در صفحات قبل، از آن سخن به میان آمد) تفاوت دارد؛ زیرا اگرچه تنها درباره امام حسین علیه السلام نتیجه این دو دیدگاه، در عمل یکی است که همان شهادت باشد، درباره دیگرانم علیه السلام نتیجه این دو نظریه مختلف است؛ چون بنا بر دیدگاه نخست، چنان‌که علامه حلی به آن تصریح کرده بود، شهادت به‌عنوان یک تکلیف شرعی برای حضرت مطرح نیست؛ بلکه عشق و خواست قلبی امام علیه السلام به دیدار معشوق و معبود خویش، وی را بر آن داشت تا شهادت در راه خدا را انتخاب کند که البته چنین انتخابی، کاملاً منطبق و موافق با موازین کلی شرع نیز بوده است. بنابراین نظریه مزبور، نگاهی عارفانه به واقعه کربلا دارد و نقش‌آفرین اصلی را، که امام علیه السلام باشد، عاشقی شوریده‌حال معرفی می‌کند که تنها به وصال معشوق می‌اندیشد و دنیا را همچون قفسی می‌پندارد. پس با ابزار شهادت آن را می‌شکند و به‌سوی معشوق پر می‌کشد. اما بنا بر این دیدگاه، امام علیه السلام خود را مکلف به نبرد و قیام خونین بر ضد نظام حاکم می‌دید و تنها او بود که باید چنین کاری را انجام می‌داد و مسلمانان دیگر، موظف به این تکلیف در آن زمان نبودند و در آینده نیز نخواهند بود؛ بنابراین در دیدگاه «قیام برای نیل به شهادت»، سخن از به‌جا آوردن تکلیف و انجام وظیفه نیست؛ برخلاف نظریه «تکلیف ویژه» که این امر از مقومات آن است.

این دیدگاه، مبتنی بر این اصل است که امام علیه السلام به ظاهر، حرکتی برخلاف اصول و چهارچوب‌های فقهی و حقوقی انجام داده است؛ زیرا اقدام به امری پرخطر و هلاکت‌بار کرده است؛ اما مقام عصمت امام علیه السلام اقتضا می‌کند که در ورای چنین حرکتی، علت و سرّی باشد که موجب تکلیف برای آن حضرت شده باشد؛ اما برای دیگران تکلیفی ایجاد نمی‌کند. با توجه به همین ملاک‌ها و برخی ظواهر ادله بود که گروهی می‌کوشیدند تا حضرت را از این اقدام بازدارند و برخی نیز تا آنجا پیش رفتند که عمل امام علیه السلام را از مصادیق القا در تهلکه (خود را به هلاکت انداختن) شمردند.

در این باره مرحوم علامه مجلسی بعد از نقل دیدگاه سید مرتضی علیه السلام دربارهٔ حادثهٔ عاشورا، در پاسخ و نقد آن می‌نویسد: «در کتاب الامامة و کتاب الفتن اخبار بسیاری نقل شده که دلالت دارد بر اینکه هر یک از امامان علیهم السلام مأموریت‌های ویژه‌ای داشتند که در صحیفه‌های آسمانی نازل شده بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نوشته شده بود و آنان همان مأموریت‌ها را انجام دادند. بنابراین شایسته نیست که احکام مربوط به آنان را با معیارهای احکام خودمان بسنجیم...»<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می‌گوید: «احوال پیشوایان دین را به احوال خود قیاس نباید کرد و تکلیف ایشان، تکلیف دیگر است»<sup>۲</sup>.

مرحوم صاحب جواهر نیز می‌نویسد: «آنچه از امام حسین علیه السلام واقع شد، با آنکه (باید پذیرفت) از اسرار پروردگار و علم غیب الهی است، شاید روش امام علیه السلام، تنها راه (برای انجام تکلیف الهی) بود... البته تکلیف ویژهٔ حضرت نیز بود که به آن عمل کرد و مبادرت به پذیرش آن کرد و امام علیه السلام مصون و پاک از خطاست. از این رو بر گفتار و کردارش خرده نمی‌توان گرفت...»<sup>۳</sup>

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹۸.

۲. همو، مجموعهٔ رسائل اعتقادی، تحقیق سیدمهدی رجایی، ص ۱۹۹.

۳. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۹۵.

آنچه از بیان صاحب جواهر برداشت می‌شود، این است که:

۱. حرکت امام و حادثه کربلا از اسرار الهی و گنجینه علم پنهان است؛
۲. امام علیه السلام تکلیف ویژه‌ای داشت که به آن عمل کرد و چون معصوم از خطاست، بر گفتار و کردارش، نمی‌توان خرده گرفت؛
۳. شاید امام جز این راهی نداشته است.

محمدتقی سپهر نیز، گویا به پیروی از سخنان دانشمندان پیشین شیعه، در این باره نگاهشته است: «حسین علیه السلام عالماً ادراک شهادت را تصمیم عزم داد، به حکم مصلحتی که سر آن را جز خدا کس نداند... و نتوان گفت که چرا دانسته خود را به تهلکه افکند؛ زیرا که تکلیف امام علیه السلام بیرون تکالیف خاص و عام است»<sup>۱</sup>.

و نیز در جای دیگری می‌گوید: «تکلیف پیامبران و امامان علیهم السلام، بیرون از تکالیف دیگر مردم است»<sup>۲</sup>.

علامه طباطبایی علیه السلام در این باره می‌نویسد:

سیدالشهدا علیه السلام نظر به رعایت مصلحت اسلام و مسلمین، تصمیم قطعی بر امتناع از بیعت و کشته شدن گرفت و بی‌محابا مرگ را بر زندگی ترجیح داد و تکلیف خدایی وی نیز، امتناع از بیعت و کشته شدن بود، و این است معنای آنچه در برخی از روایات وارد است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب به او فرمود: خدا می‌خواهد تو را کشته ببیند و نیز آن حضرت به بعضی از کسانی که از نهضت منعی می‌کردند، فرمود: خدا می‌خواهد مرا کشته ببیند.<sup>۳</sup>

اندیشمند بزرگ دیگری در این زمینه نگاهشته است:

برحسب اخبار معتبره، برنامه کار و دستورالعمل دوران امامت هریک از

۱. محمدتقی سپهر، *ناسخ التواریخ (در احوالات حضرت سیدالشهدا علیه السلام)*، بازنویسی و تکمیل و تهذیب محمد محمدی اشتهاردی، ج ۱، ص ۲۶۶.

۲. همان، ص ۲۶۵.

۳. سیدمحمدحسین طباطبایی، «بخش کوتاه درباره علم امام»، در: رضا استادی، *بیست مقاله*، ص ۴۴۲.

امامان، قبلاً تعیین شده و توسط پیغمبر ﷺ به آنها سپرده شده و هر کدام در عصر خود مکلف به وظایفی بودند و تعهداتی داشتند که طبق آن رفتار کردند... تکلیف این بزرگواران علی‌التحقیق غیر از روش و تکلیف مردم عادی است. اینها حجج و بینات و صنایع پروردگارانند و کسی از این امت با ایشان قیاس نمی‌شود.<sup>۱</sup>

و در جای دیگر می‌نگارد: «از نظر اصول مذهب شیعه و احادیث معتبره، هریک از امامان ﷺ موظف به اجرای برنامه‌ای بودند که از طرف خدا به وسیله پیغمبر ﷺ به آنها رسیده بود و به صریح این اخبار، برنامه امام حسین ﷺ این نبود که قیام کند و حکومت اسلامی را تأسیس نماید؛ بلکه برنامه او قیام و شهادت بود و امام، عالم به این برنامه بود».<sup>۲</sup>

مرحوم آیتی بیرجندی با استناد به کلام امام ﷺ که فرمود: «وَحَيَّرَ لِي مَصْرَعًا أَنَا لَا قِيَهَ» می‌گوید: «از این جمله باید فهمید که این نقشه، نقشه‌ای خدایی است و نقشه‌ای نیست که با دست حسین ﷺ طرح شده باشد؛ یعنی خدای جهان از ازل برای چنین انحرافی و در چنین فساد و اجتماع خطرناکی و برای این وضع ناهنجار و نامساعد، رسم شهادت و راه جانبازی را در عهده من نهاده است».<sup>۳</sup>

و نیز در تفسیر و توضیح سخن حضرت که فرمود: «لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ» می‌گوید: «باز سخن همان است. این نقشه‌ای خدایی است و اوست که علاج و وسیله

۱. لطف‌الله صافی گلپایگانی، حسین ﷺ شهید آگاه و رهبر نجات‌بخش اسلام، ص ۲۶.

۲. همان، ص ۸۰. نیز، ر.ک: همان، ص ۳۳، ۱۰۵، ۱۸۳، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۳۷.

۳. «(از طرف خدا) برای من شهادتگاهی انتخاب شده است و من به آنجا می‌روم» (سیدبن طاووس، *الْمُهَيَّبُ عَلِي قَتْلِي الطُّغُوفِ*، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۱۲۶).

۴. محمدابراهیم آیتی بیرجندی، بررسی تاریخ عاشورا، مقدمه علی اکبر غفاری، ص ۸۵ همچنین مرحوم علی اکبر غفاری در مقدمه خویش بر این کتاب چنین دیدگاهی را با توجه به روایت خُثْران شیبانی تأیید کرده است (ر.ک: همان، ص ۱۴).

۵. سیدبن طاووس، *الْمُهَيَّبُ عَلِي قَتْلِي الطُّغُوفِ*، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۱۲۶.

اصلاح این وضع موجود را شهادت من دانسته است. از آنچه با قلم تقدیر نگارش یافته است، چاره‌ای نیست»<sup>۱</sup>.

### خاستگاه این نظریه

منشأ این دیدگاه درباره قیام کربلا، برخی از اخبار و نیز سخنان امام حسین علیه السلام درباره انگیزه حرکت و سفر خویش است که نمونه‌ای از آنها چنین است:

۱. امام حسین علیه السلام در پاسخ عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید که می‌خواستند وی را از سفر به عراق بازدارند، فرمود: «من خوابی دیدم که در آن رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا مأمور به امری کرد که به انجام خواهم رساند؛ چه به ضرر من و چه به نفع من باشد». آن دو به حضرت گفتند: آن خواب چه بوده؟ حضرت فرمود: «(تاکنون) برای کسی نقل نکرده‌ام و تا زمانی که پروردگارم را ملاقات نکنم، (برای کسی) نقل نخواهم نکرد»<sup>۲</sup>. آن حضرت در جمع فرستادگان کوفیان<sup>۳</sup> و نیز در پاسخ عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر نیز همین مطلب را فرمود.<sup>۴</sup>

۱. محمد ابراهیم آیتی بیرجندی، بررسی تاریخ عاشورا، مقدمه علی اکبر غفاری، ص ۸۲ همچنین میرزا ابوالفضل زاهدی قمی در این باره کتابی با عنوان مقصد الحسین علیه السلام در رد کتاب شهید جاوید نوشته است: وی معتقد است که «در اطراف واقعه کربلا به جز تکلیف شخصی، کلام دیگری نمی‌شود گفت» (میرزا ابوالفضل زاهدی قمی، مقصد الحسین علیه السلام، ص ۱۰).
۲. ابن سعد، ترجمه الحسین علیه السلام ومقتله، تحقیق سید عبدالعزیز طباطبایی، ترانس، سال سوم، ۱۴۰۸ق، ش ۱۰، ص ۱۶۸؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۸۸؛ شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسه آل‌البیت، ج ۲، ص ۶۹؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۶۷؛ ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق، تحقیق محمد باقر محمودی، ص ۲۰۲؛ ابن کثیر دمشقی، البداية والنهاية، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۸، ص ۱۷۶؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۶.
۳. ابن اعثم، همان، ص ۳۰.
۴. سید بن طاووس، المعروف علی قتلی الطوف، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۱۰۱؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۴. همچنین شیخ صدوق، ابن اعثم و خوارزمی، تفصیل خوابی را در کتاب‌هایشان آورده‌اند (شیخ صدوق، الامالی، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثه، مجلس سنی، ص ۲۱۷، ح ۱؛ ابن اعثم، همان، ص ۱۹؛ خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۸۶-۱۸۷). البته گزارش این سه منبع اخیر را نمی‌توان پذیرفت؛ چراکه در برخی از روایات معتبر دیگر (چنان‌که نوشته شد) حضرت تصریح می‌کند درباره مأموریتی که جدش در خواب به او داده است، سخن نخواهد گفت، درحالی‌که سه منبع اخیر از محتوای خواب، خبر داده‌اند.

۲. امام باقر (ع) در پاسخ به حُمران بن اَعْتِن که درباره قیام امام علی (ع) و حسنین (ع) از حضرت پرسیده بود: «چگونه آنان برای یاری دین خدا خروج و قیام کردند، درحالی که ستمگران در حق آنان مصیبت‌های فراوان روا داشتند تا آنجا که بر آنان پیروز شدند و امامان کشته و مغلوب شدند»، فرمود: «ای حُمران! خدای متعال آن مصیبت‌ها را برای آنان مقدر فرمود و از مرحله قضا و امضا و حتمیت گذراند و آنان را در پذیرش آن مخیر ساخت و چون آنان، مصائب را اختیار کردند، خدا هم آن را اجرا کرد».<sup>۱</sup>

۳. روایاتی از امام صادق (ع) نقل شده که حضرت فرموده است: «جبرئیل از طرف خدا یک نامه آسمانی برای رسول خدا (ص) آورد که در آن برای هر امامی یک مَهر وجود داشت تا هر امامی مَهر مربوط به خود را باز کند و به آنچه زیر آن نوشته شده بود، عمل نماید. وقتی نوبت به امام حسین (ع) رسید و مَهر را گشود، زیر آن نوشته شده بود: قَاتِلْ فَأَقْتُلْ وَتُقْتَلْ وَأَخْرُجْ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ؛<sup>۲</sup> جنگ کن و بکش و کشته خواهی شد و با مردمی برای شهادت بیرون برو که شهادت آنان جز با تو نخواهد بود».

۴. طبق نقل سیدبن طاووس، امام حسین (ع) در شبی که بامدادش می‌خواست از مکه به سوی کوفه حرکت کند، در گفت‌وگو با برادرش محمدبن حنفیه، که تفصیل آن ضمن گزارش حرکت امام از مکه خواهد آمد، به وی فرمود: «... رسول خدا (ص) نزد آمده، فرمود: ای حسین! بیرون برو چون خدا خواسته است تو را کشته ببیند».<sup>۳</sup>

چنان‌که ملاحظه می‌شود، گرچه در برخی از این روایات، مأموریتی که رسول خدا (ص) به امام حسین (ع) داده، مشخص نشده، ولی از مجموع روایات معلوم می‌شود که مأموریت آسمانی حسین بن علی (ع)، قیام و شهادت بوده و چنین کاری در آن مقطع زمانی تنها وظیفه آن حضرت بوده است و هیچ‌یک از امامان بعدی و حتی پیروان آنان

۱. کلینی، الاصول من الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تصحیح نجم‌الدین عاملی، ج ۱، ص ۲۲۱-۲۲۲.

۲. همان، ص ۲۲۰؛ نعمانی، کتاب الغنیه، ص ۵۲-۵۳.

۳. إن الله شاء أن يراك قتيلًا (سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلى الطموف، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۱۲۸).



در زمان‌های بعد، مکلف به انجام چنین امری نبوده‌اند و نخواهند بود. از این رو تکلیف آن حضرت از باب «قضیه فی واقعه» بوده است که قابل تکرار و الگوگیری برای پیروان و شیفتگان آن حضرت نیست!

### بررسی این دیدگاه

این نگرش در نگاه نخست به دلایل ذیل، درست و تمام به نظر نمی‌رسد:

#### الف) وظیفه همگانی بودن قیام از دیدگاه امام علیه السلام

جملاتی از امام حسین علیه السلام در دست است که به صراحت نشان می‌دهد آن حضرت، قیام بر ضد حکومت اموی را وظیفه ویژه خویش ندانسته، بلکه آن را تکلیف هر مسلمانی می‌دانسته است. از این رو همه مسلمانان را به این امر فرامی‌خواند. برای نمونه، حضرت هنگام خروج از مکه، در نامه‌ای به بنی‌هاشم نوشت: وَمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحُ! «هر که به من نپیوندد، به پیروزی و رستگاری نرسیده است».

و هنگامی که با سپاه هزارنفری خُر رودرو شد، در سخنانی فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحْلًا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يَغَيِّرْ عَلَيْهِ بِنْفَلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ...! «ای مردم، رسول خدا ﷺ فرمودند: کسی که فرمانروای ستمگری را ببیند که حرام

۱. همان، ص ۱۲۱، پاورقی؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، تحقیق نشر الفقاهه، ص ۱۵۷؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۱ و ج ۴۴، ص ۳۳۰ و ج ۴۵، ص ۸۵

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۴۰۳. متن کامل این سخنان امام، به زودی در صفحات آینده خواهد آمد. ابن‌اعثم و خوارزمی، این خطبه را با اندکی تفاوت در عبارات، در قالب نامه‌ای که حضرت، خطاب به اشراف و بزرگان کوفه نوشته‌اند، آورده‌اند (ابن‌اعثم، کتاب الفتح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۸۲-۸۱ خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۵؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۳۸۱-۳۸۲). شاید حضرت، این پیام را چندین بار و در قالب‌های مختلف، مطرح می‌کرده است.

خدا را حلال کرده و پیمان الهی را شکسته و با سنت رسول خدا ﷺ مخالفت ورزیده و در میان بندگان خدا با گناه و تجاوزگری رفتار می‌کند، ولی در برابر او با کردار و گفتار خود برنخیزد، بر خدا است که او را در جایگاه (عذاب آور) آن ستمگر قرار دهد».

خطاب اِيْهَا النَّاسُ و استشهاد به کلام رسول خدا ﷺ که به طور مطلق فرمودند: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ... دلالت بر عمومیت تکلیف مبارزه و مخالفت با حکومت اموی، و عدم اختصاص آن به امام ﷺ و اولیای دین می‌کند.

ایشان همچنین در منزل «ذَوْحُسَم» ضمن سخنانی فرمود: أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا...؛<sup>۱</sup> «آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل بازداشته نمی‌شود؟ (در چنین شرایطی) باید مؤمن (نه فقط امام و بزرگان دین)، به حق خواهان دیدار خدا باشد».

بنا بر سخن فوق، امام ﷺ قیام و مبارزه را وظیفه هر مؤمنی می‌داند؛ نه فقط وظیفه خویش، از آن رو که امام است. به همین دلیل نفرموده است: ليرغب الحسين او ليرغب الامام؛ بلکه فرموده: ليرغب المؤمن.

همچنین وقتی مروان در مدینه از حضرت خواست که با یزید بیعت کند، وی در پاسخ مروان فرمود: فَمِثْلِي لَا يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ؛<sup>۲</sup> «مانند من با مثل یزید بیعت نمی‌کند»؛ یعنی شخصیتی مانند من با شخص پلید و آلوده‌ای مثل یزید بیعت نمی‌کند. گویا مقصود امام این بود که تنها من نیستم که با یزید بیعت نمی‌کنم؛ بلکه هر کس که در اعتقاد به مبانی اصیل دینی، مانند من باشد، زیر بار بیعت افرادی مانند یزید نمی‌رود.

افزون بر این، دعوت امام ﷺ از افراد مختلف برای اینکه با او همراه شوند نیز، مؤید

۱. طبری، همان، ص ۴۰۴؛ خوارزمی، همان، ج ۲، ص ۵ (با اندک تفاوتی در عبارات)؛ سیدبن طاووس، الْمَلْهُوفِ عَلَى قَتْلِي الطُّفُوفِ، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۱۳۸.

۲. ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۱۴؛ خوارزمی، همان، ج ۱، ص ۱۸۴.

این مطلب است که او قیام را وظیفه همه مسلمانان می‌دانست، نه تکلیف اختصاصی خود و اولیای دین؛ به‌ویژه آنکه برخی از افراد دعوت شده مثل «عبیدالله بن حُرّ جُعفی» نه تنها جزء بزرگان دین نبودند، بلکه سابقه بدی داشتند.<sup>۱</sup>

### ب) قابلیت الگوگیری و پیروی از قیام عاشورا

اگر بپذیریم که قیام امام حسین علیه السلام تکلیف خاص آن حضرت بوده است، دیگر قیام حسینی نمی‌تواند الگودهنده و سازنده باشد؛ زیرا آنچه ویژه امام علیه السلام است، نمی‌تواند حتی در ضمیر و وجدان معاصران او تأثیر گذارد، چه رسد به آنکه اثر آن تا قرن‌ها بعد باقی بماند. به تعبیر دیگر، اگر مردم فهم عقلانی و بشری از قضیه‌ای نداشته باشند، خود را مشمول خطاب آن نخواهند دانست، و حق دارند که بپرسند به چه دلیل باید با آن همسو و هم‌نوا شوند یا آن جریان چگونه می‌تواند بر آنان تأثیرگذار باشد.<sup>۲</sup>

از این‌رو بیرون بردن برخی از فعالیت‌های اجتماعی معصومان، همچون قیام سیدالشهدا علیه السلام، از حوزه درک بشر عادی و محال شمردن فهم آن، با استناد به برخی از روایات و چهارچوب‌های دیگری که در مذهب تشیع وجود دارد، ادعایی است که فهم و پذیرش آن دشوار است. به تعبیر دیگر، لازمه چنین برداشتی آن است که قیام، منحصر به امام علیه السلام باشد و نتوان از نهضت عاشورا، هیچ آموزه عام دیگری از قبیل امر به معروف و نهی از منکر، شهادت‌طلبی و ستم‌ستیزی را استخراج کرد. آری؛ ممکن است انسان متأثر بشود و بر امام حسین علیه السلام بگریزد؛ اما از قیام وی درس عبرت نمی‌آموزد و نمی‌تواند آن را الگوی

۱. ابن حبیب می‌نویسد: عبیدالله اموال سواد (عراق) را غارت می‌کرد (محمد بن حبیب بغدادی، *المَحَبَّر*، تصحیح ایلزه لیختن شیتیر، ص ۲۳۰). ابن خزم می‌نگارد: عبیدالله از هواداران عثمان بود که از کوفه خارج شد و با پیوستن به معاویه، به خدمت وی درآمد. او در جنگ صفین، در صف لشکریان معاویه، با علی علیه السلام جنگید (ابن خزم *الاندلسی، جمره انساب العرب*، ص ۴۱۰).

۲. در نگارش این بخش، از مقاله «نهضت سیدالشهدا؛ اهداف و انگیزه‌ها» نوشته عبدالله امینی (فصلنامه حکومت اسلامی، سال هفتم، ش ۲۵، پاییز ۱۳۸۱ش، ص ۳۹۳-۳۹۵) استفاده کردیم.

رفتاری خویش قرار دهد، و درک نمی‌کند که خودش هم مسئولیتی دینی - اجتماعی دارد؛ چراکه می‌پندارد آنچه امام علیه السلام انجام داده، تکلیف ویژه آن حضرت بوده است. درحالی‌که نهضت حسینی در طول تاریخ، از بزرگ‌ترین عوامل تأثیرگذار و سازنده بر جوامع اسلامی بوده و هنوز نیز هست و خواهد بود؛ به‌ویژه در جنبه سیاسی که پذیرش هرگونه ذلت و سلطه ظالمانه را که حاکمان ستمگر برای مردم و جامعه می‌خواستند، برنمی‌تابد. بنابراین تأکید بر این نکته که «امام را تکلیفی خاص بوده است و دیگران را تکلیفی دیگر»، پذیرفتنی به نظر نمی‌رسد.

علامه شهید، مرتضی مطهری در رد این نظریه می‌گوید:

یکی از اموری که موجب می‌گردد داستان کربلا از مسیر خود منحرف گردد و از حوزه استفاده و بهره‌برداری عامه خارج شود و بالاخره از آن هدف کلی که از امر به عزاداری آن حضرت در نظر است منحرف گردد، این است که می‌گویند حرکت سیدالشهدا علیه السلام معلول یک دستور خصوصی و محرمانه به نحو قضیه شخصی بوده است و دستوری خصوصی در خواب یا بیداری به آن حضرت داده شده است؛ زیرا اگر بنا باشد که آن حضرت یک دستور خصوصی داشته که حرکت کرده، دیگران نمی‌توانند او را مقتدا و امام خود قرار دهند و نمی‌توان برای حسین، مکتب قایل شد؛ برخلاف اینکه بگوییم حرکت امام حسین علیه السلام از دستوره‌های کلی اسلام، استنباط و استنتاج شد و امام حسین علیه السلام تطبیق کرد با رأی روشن و صائب خودش که هم حکم و دستور اسلام را خوب می‌دانست و هم به وضع زمان و طبقه حاکمه زمان خود، آگاهی کامل داشت؛ تطبیق کرد آن احکام را بر زمان خودش و وظیفه خودش را قیام و حرکت دانست...

ولی معمولاً گویندگان برای اینکه به خیال خودشان مقام امام حسین علیه السلام را بالا ببرند، می‌گویند دستور خصوصی برای شخص امام حسین علیه السلام برای

مبارزه با شخص یزید و ابن زیاد بود و در این زمینه از خواب و بیداری هزارها چیز می گویند... .

در نتیجه قیام امام حسین را از حوزه عمل بشری قابل اقتدا و اقتفا که لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ<sup>۱</sup> خارج می کنند و به اصطلاح از زمین به آسمان می برند... . هر اندازه در این زمینه خیال بافی بیشتر بشود، از جن و ملک و خواب و بیداری و دستوره‌های خصوصی زیاد گفته شود، این نهضت را بی مصرف‌تر می کند...<sup>۲</sup>.

و در جای دیگر می نویسد:

احتیاجی به دستور خصوصی نیست. آخر دستور خصوصی را در جایی می گویند که دستوره‌های عمومی وافی نباشد. امام حسین علیه السلام در کمال صراحت فرمود: اسلام دینی است که به هیچ مؤمنی (حتی نفرمود به امام) اجازه نمی دهد که در مقابل ظلم، ستم، مفاسد و گناه بی تفاوت بماند. امام حسین علیه السلام مکتب به وجود آورد؛ ولی مکتب عملی اسلامی؛ مکتب او همان مکتب اسلام است... . ما این حادثه را از مکتب بودن خارج کردیم. وقتی از مکتب بودن خارج شد، دیگر قابل پیروی نیست. ... آیا خیانتی از این بالاتر هم در دنیا وجود دارد؟<sup>۳</sup>

### تفسیر و توجیه این نظریه

اگر طرفداران این دیدگاه بر این باور باشند که تکلیف امام حسین علیه السلام این بود که به دنیا بیاید و بعد کشته شود و به هدف و آرزوی خویش، یعنی شهادت و رسیدن به

۱. احزاب (۳۳)، ۲۱.

۲. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۳، ص ۸۶۸.

۳. همان، ج ۱، ص ۷۸.

بالاترین درجات قرب الهی برسد، بدون آنکه پیروی و درس گرفتن از حرکت آن حضرت، برای مسلمانان ممکن باشد، این تفسیر پذیرفتنی نخواهد بود؛ اما به نظر می‌رسد بسیاری از طرفداران این نظریه، درصدد نفی بُعد الگوگیری از حادثه عاشورا و اسوه بودن نهضت حضرت نبوده‌اند؛ بلکه هدفشان از طرح چنین دیدگاهی (چنان‌که در بحث توجیه نظریه قیام برای نیل به شهادت نوشتیم)، درواقع اثبات نادرستی نظریه‌ای است که هدف آن حضرت را از قیام، تنها تشکیل حکومت اسلامی معرفی می‌کند و اخباری را که دلالت بر علم تفصیلی امام (ع) به زمان حادثه کربلا دارند، ضعیف و مجعول می‌داند؛ همچنان‌که برخی همانند صاحب جواهر در کنار قایل شدن به تکلیف ویژه امام حسین (ع)، یکی از دستاوردهای نهضت حضرت را، حفظ شریعت، و فاش شدن کفر دشمنان می‌داند<sup>۱</sup> که بی‌شک اعتقاد به این قدر ثمره برای قیام کربلا، منطقی بودن حرکت امام (ع) و انطباق آن را بر اصول و ظواهر ادله، اثبات می‌کند.

البته این مطلب را نیز نمی‌توان انکار کرد که بر اساس برخی از اخبار، برنامه کار و دستورالعمل دوران امامت هریک از امامان (ع)، قبلاً از طرف خداوند تعیین، و توسط رسول خدا (ص) به آنها ابلاغ شده بود و هرکدام از ائمه در عصر خود، مکلف به وظایفی بودند که می‌بایست انجام دهند؛ چنان‌که در کتاب کافی بابی است با عنوان «انّ الائمة (ع) لم یفعلوا شیئاً ولا یفعلون الا بعهد من الله عزّ وجلّ و امر منه لایتجاوزونه».<sup>۲</sup> اما باید توجه داشت که اینکه هر امامی آگاه به تکلیف و فرجام کار خویش باشد و در نتیجه با توجه به اوضاع و شرایط روزگار امامت خویش، مأمور به اجرای یک برنامه خاص باشد، منافاتی ندارد با اینکه عمل آن امام، برای پیروانش الگو باشد؛ چنان‌که در طول تاریخ چنین بوده است؛ بلکه اینها، دو روی یک سکه هستند؛ یعنی هر امامی برای ارائه

۱. چنان‌که می‌نویسد: ... مضافاً الی ما ترتب علیه من حفظ دین جدّه (ع) و شریعت و بیان کفرهم لدی المخالف والمؤلف (محمدحسن نجفی، جواهر الکلام، ج ۲۱، ص ۲۹۵-۲۹۶).

۲. امامان هیچ کاری را نکردند و نمی‌کنند، جز بر اساس امر خدا و پیمانی که با او دارند و هرگز از آن تجاوز نمی‌کنند (کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۴).

الگوی خاص به جامعه اسلامی، متناسب با اوضاع جامعه و روزگار، مکلف به امری بوده است، و در مجموع، انمه الگوهای مناسبی برای شرایط مختلف، ارائه کرده‌اند.

### فلسفه و اهداف قیام عاشورا از دیدگاه امام حسین علیه السلام

از آنچه درباره اهداف و فلسفه قیام عاشورا از نگاه‌های مختلف گفتیم و نقد و بررسی کردیم، روشن شد که برخی از این نظریات، تصویری وارونه یا حداقل نامناسب با شأن رهبر قیام ارائه کرده‌اند و هیچ‌کدام از آنها، در ارائه یک تصویر روشن و جامع از انگیزه‌های قیام امام حسین علیه السلام توفیق نداشته‌اند.

پژوهشگر تاریخ عاشورا اگر بخواهد به ماهیت و جوهره قیام عاشورا پی ببرد، باید در گام نخست، با نگاه جامع و مطالعه کامل درباره امام حسین علیه السلام، از زندگی، شخصیت و مقام ایشان در جایگاه امام معصوم، شناخت لازم و کافی پیدا کند و سپس با مطالعه و تعمق در بیانات و گفتارهایی که آن حضرت در مقاطع مختلف قیام و حتی پیش از آغاز آن، درباره انگیزه حرکت خویش بیان کرده است، فلسفه و ماهیت قیام آن حضرت را بشناسد.

اکنون با این مقدمه و با توجه به اینکه بهترین و مطمئن‌ترین سند برای شناخت فلسفه و اهداف نهضت سیدالشهدا علیه السلام، کلمات خود آن حضرت یا امامان دیگر در این باره است، مجموع خطبه‌ها، سخنان، نامه‌ها و وصیت‌نامه امام حسین علیه السلام را که درباره اهداف و انگیزه‌های قیام عاشورا است و نیز برخی از تعبیر زیارت‌نامه‌های متعدد و مختلف را که از امامان دیگر، برای زیارت آن حضرت رسیده و در آنها به انگیزه قیام پرداخته شده است، مطالعه و بررسی می‌کنیم و سپس با استخراج فهرست‌وار اهداف قیام، به تفسیر و تحلیل آنها می‌پردازیم:

۱. امام حسین علیه السلام در جمع گروهی از علما و نخبگان مناطق مختلف اسلامی در مکه با ایراد خطبه‌ای شورانگیز و کوبنده، ضمن یادآوری وظیفه سنگین و تکلیف خطیر علما و بزرگان شهرها برای پاسداری از کیان دین و اعتقادات مسلمانان و

پیامدهای سکوت در برابر جنایات امویان، از خاموشی آنان در برابر سیاست‌های دین‌ستیزانه حاکمان اموی انتقاد کرده و هرگونه همراهی و سازش با آنان را گناه نابخشودنی دانست. حضرت در پایان سخنان خود، هدف از اقدامات و فعالیت‌هایش را بر ضد نظام ستمگر حاکم، که چند سال بعد خود را در قالب یک نهضت نشان داد، چنین اعلام کرد:

... أَللَّهُمَّ أَنْتَ تَعَلَّمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِی سُلْطَانٍ، وَلَا التَّمَاثُا مِنْ فُضُولِ الحُطَامِ، وَلَكِنْ لِنُرِيَّ (لِنَرِدَّ) المَعَالِمَ مِنْ دِینِكَ، وَنُظْهِرَ الاِصْلَاحَ فِی بِلَادِكَ، وَیَأْمَنَ المَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَیُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ...<sup>۱</sup> «خدایا تو می‌دانی آنچه ما انجام داده‌ایم (از قبیل سخنان و اقدامات بر ضد حاکمان اموی)، به دلیل رقابت و سبقت‌جویی در فرمانروایی و افزون‌خواهی در متاع ناچیز دنیا نبوده است؛ بلکه برای این بوده که نشانه‌های دینت را (به مردم) نشان دهیم (بر پا گردانیم) و اصلاح در سرزمین‌هایت را آشکار کنیم. می‌خواهیم بندگان ستم‌دیده‌ات در امان باشند و به واجبات و سنت‌ها و احکامات عمل شود».

۱. ابن‌شعبه حرانی، *تخف العقول*، تحقیق علی‌اکبر غفاری، ص ۲۳۹؛ محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۹۷، ص ۸۱-۸۰ درباره این خطبه تذکر دو نکته ضروری است: اول: در برخی از کتاب‌ها این خطبه را از قول امیر مؤمنان (ع) نقل کرده‌اند که شاید علت آن، تشابه قسمت آخر خطبه با بخشی از خطبه ۱۳۱ *نهج البلاغه* است. به نظر می‌رسد صرف مشابهت، نمی‌تواند دلیل قانع‌کننده‌ای برای طرح چنین نظری باشد؛ زیرا احتمال دارد امام حسین (ع) به‌عنوان استشهد، عباراتی از خطبه پدر بزرگوارش را بر زبان جاری کرده باشد. شاید هم او قصد استشهد نداشته است و این تشابه، ناشی از آن باشد که امامان (ع) همگی نور واحد هستند و یک گونه می‌اندیشند؛ دوم: در مصادر این خطبه اشاره نشده است که امام حسین (ع) این خطبه را پس از شروع قیام خویش و زمان اقامت در مکه ایراد فرموده یا پیش از آن و یا در سال‌های آخر عمر معاویه؛ اما برخی از نویسندگان از ظاهر عبارات آخر خطبه که امام می‌فرماید: اللَّهُمَّ أَنْتَ تَعَلَّمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنَّا تَنَافُسًا فِی سُلْطَانٍ چنین برداشت کرده‌اند که امام (ع) این خطبه را پس از شروع نهضتش ایراد فرموده و ظاهر عبارت ما کان منا اشاره به قیام حضرت دارد (ر.ک: محمد نعمة السماوی، *الثورة الحسينية*، ج ۴، ص ۱۸۳).



با دقت در این جملات می‌توان به چهار هدف اصلی امام حسین علیه السلام از اقدامات و فعالیت‌هایی که در عصر حاکمیت یزید برای قیام انجام داد، پی برد:

(الف) احیای مظاهر و نشانه‌های اسلام اصیل و ناب محمدی؛

(ب) اصلاح و بهبود وضع مردم سرزمین‌های اسلامی؛

(ج) تأمین امنیت مردم ستم‌دیده؛

(د) فراهم کردن بستری مناسب برای عمل به احکام و واجبات الهی.

۲. چنان‌که در گزارش حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به تفصیل خواهد آمد، امام حسین علیه السلام در وصیت‌نامه‌ای که هنگام خروج از مدینه و در زمان وداع با برادرش محمدبن حنفیه برای وی نوشت، هدف از حرکت خویش را چنین بازگو کرد:

انّی لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، وَأِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ  
الاصلاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَّتْ مُحَمَّدٌ علیه السلام أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ  
وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدَّتِي مُحَمَّدٍ علیه السلام وَأَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام...<sup>۱</sup> «من نه از روی  
سرمستی و گستاخی و نه برای فساد و ستمگری حرکت کردم؛ بلکه تنها  
برای طلب اصلاح در امت جدم حرکت کردم. می‌خواهم امر به معروف و  
نهی از منکر کنم و به سیره جدم و پدرم علی بن ابی‌طالب عمل کنم».

و در جای دیگر می‌فرماید: اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَاَكْرَهُ الْمُنْكَرَ؛<sup>۲</sup> «خدایا من به معروف اشتیاق، و از منکر تنفر دارم».

در زیارت‌های مختلف که درباره امام حسین علیه السلام از امامان علیهم السلام وارد شده، این تعابیر فراوان دیده می‌شود: اَشْهَدُ اَنْكَ قَدْ اَقَمْتَ الصَّلٰوةَ وَاَتَيْتَ الزَّكٰوةَ وَاَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ

۱. ابن‌اعثم، کتاب الفتح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۲۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۸۹-۱۸۸؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۲۹-۳۳۰؛ نزدیک به این تعابیر: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تحقیق یوسف البقاعی، ج ۴، ص ۹۷. البته در نقل ابن شهر آشوب، امام علیه السلام این جملات را در پاسخ ابن عباس می‌فرماید، نه در جواب ابن حنفیه، آن‌هم پاسخ شفاهی، نه در قالب وصیت‌نامه.

۲. ابن‌اعثم، همان، ص ۱۹؛ خوارزمی، همان، ص ۱۸۶.

عَنِ الْمُتَنَكِّرِ<sup>۱</sup> «گواهی می‌دهم که تو نماز را به پا داشتی و زکات دادی و امر به معروف و نهی از منکر کردی».

از این عبارات، می‌توان اهداف ذیل را برای قیام حضرت برشمرد:

(الف) طلب اصلاح در امور امت پیامبر ﷺ؛

(ب) امر به معروف؛

(ج) نهی از منکر؛

(د) عمل به سیره رسول خدا ﷺ و امیر مؤمنان ﷺ، همانند برپایی نماز و پرداخت زکات.

۳. حضرت در نامه‌ای که هنگام اقامت خویش در مکه برای پاسخ به دعوت‌نامه‌های

اشراف و بزرگان کوفه برای آمدن به کوفه نوشت، فلسفه قیام خود را چنین بیان فرمود:

فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ، وَالْآخِذُ بِالْقِسْطِ، وَالذَّائِنُ بِالْحَقِّ، وَالْحَابِسُ نَفْسَهُ

عَلَى ذَاتِ اللَّهِ. وَالسَّلَامُ<sup>۲</sup> «به جانم سوگند، پیشوا کسی است که به کتاب خدا عمل

کند، عدل و داد را محقق سازد، معتقد به حق باشد، و خود را به آنچه در راه خدا

هست، پایدار بدارد».

۱. کلینی، الفروع من الکافی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج ۴، ص ۵۷۸؛ ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، تحقیق نشر الفقاهه، ص ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۸، ۳۸۰، ۴۰۲، ۵۱۸؛ سیدین طاووس، اقبال الاعمال، تحقیق جواد قیومی اصفهانی، ج ۲، ص ۶۳ و ج ۳، ص ۱۰۳؛ شیخ طوسی، مصباح المتعبد وسلاح المتعبد، ص ۷۲۰؛ همو، تهذیب الاحکام، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج ۶، ص ۶۷. همچنین ر.ک: شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ترجمه مهدی الهی قمش‌ای، زیارت مخصوصه امام حسین ﷺ، ص ۷۵۸. زیارت‌های مطلقه امام حسین ﷺ، ص ۷۷۵، ۷۷۷، ۷۷۸-۷۷۹، ۷۸۳. زیارت امام حسین ﷺ در نیمه رجب، ص ۸۰۷. زیارت امام حسین ﷺ در شب‌های قدر، ص ۸۱۱. زیارت امام حسین ﷺ در روزهای عید فطر و قربان، ص ۸۱۶. زیارت امام حسین ﷺ در روز عرفه، ص ۸۲۵. ناگفته نماند «شهادت دادن» در اینجا به مفهوم متعارف آن، یعنی گواهی کردن و تأیید یک موضوع مادی و حقوقی نیست؛ بلکه بیان یک حقیقت معنوی و اعتراف به یک واقعیت است که با انگیزه معنوی صورت گرفته است، یعنی من این واقعیت را درک می‌کنم که نهضت تو به انگیزه امر به معروف و نهی از منکر بوده است، نه به علت دعوت کوفیان یا علل دیگر. بنابراین اگر تلاش‌ها و کارهای دیگری صورت گرفته است، همه برای رسیدن به آن هدف و آرمان بزرگ بوده است.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۵۳؛ شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسه آل‌البیت، ج ۲، ص ۳۹؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳۴-۳۳۵؛ با کمی تفاوت در عبارات: ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۳۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۹۵-۱۹۶.

امام علیه السلام در این نامه، هدف از قیام را، تلاش برای برپایی حکومتی می‌داند که رهبر و پیشوای آن، صفات و امتیازات ذیل را دارا باشد:

(الف) بر اساس کتاب خدا حکم کند؛

(ب) عدالت را در جامعه حاکم کند؛

(ج) متدین و معتقد به دین خدا باشد؛

(د) خود را وقف خدا و اهداف الهی کند.

۴. حسین بن علی علیه السلام در نامه‌ای که برای دعوت از بزرگان بصره برای همیاری و همراهی با خود نوشته، علت و هدف نهضت خویش را چنین بیان می‌کند: **أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِّيَّتْ وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَّتْ؛** <sup>۱</sup> «من شما را به کتاب خدا و سنت پیامبرش می‌خوانم. همانا سنت پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از بین رفته و بدعت زنده شده است».

حضرت در جواب عبدالله بن مطیع هم فرمود: **إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ لِمَا رَجَوْا مِنْ أَحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَإِمَاتَةِ الْبِدْعِ؛** <sup>۲</sup> «کوفیان به من نامه نوشته و از من خواسته‌اند به نزدشان بروم؛ چون امیدوارند (که با رهبری من) نشانه‌های حق زنده و بدعت‌ها نابود شود».

ایشان همچنین در نامه‌ای که به شیعیان بصره نوشت، فرمود: **فَأَنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى أَحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَإِمَاتَةِ الْبِدْعِ؛** <sup>۳</sup> «من شما را به زنده کردن نشانه‌های حق و نابود کردن بدعت‌ها می‌خوانم».

از مجموع نامه‌ها و پاسخ‌های حضرت، این اهداف را می‌توان برای نهضت عاشورا

استفاده کرد:

۱. طبری، همان، ص ۳۵۷؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۲، ص ۳۳۵.

۲. ابوحنیفه دینوری، *الاخبار الطوال*، تحقیق عصام محمد الحاج علی، ص ۳۶۴.

۳. همان، ص ۳۴۲-۳۴۳.

الف) دعوت (و عمل) به کتاب خدا و سنت پیامبر ﷺ؛

ب) احیای سنت پیامبر ﷺ که از بین رفته است، و برپایی مظاهر حق و حقیقت؛

ج) از بین بردن بدعت‌هایی که جای‌گزین احکام خدا و سنت پیامبر ﷺ شده بود.

۵. اباعبدالله در خطبه‌ای که پس از برخورد با حربن‌یزید ریاحی در منزل «بَيْضَه»

ایراد فرمود، انگیزه قیام خود را با استناد به فرمایش پیامبر ﷺ، چنین بیان کرد:

أَيُّهَا النَّاسُ؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا مُسْتَحْلِلًا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ. أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفُسَادَ، وَعَظَّلُوا الْحُدُودَ، وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَيْ، وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ، وَأَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيْرِي؛<sup>۱</sup> «ای مردم؛ رسول خدا ﷺ فرمودند: کسی که فرمانروای ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و پیمان الهی را شکسته و با سنت رسول خدا ﷺ مخالفت ورزیده و در میان بندگان خدا با گناه و تجاوزگری رفتار می‌کند، ولی در برابر او با کردار و گفتار خود برنخیزد، بر خداست که او را در جایگاه (پر عذاب) آن ستمگر قرار دهد. هان (ای مردم) بدانید که اینها تن به فرمان‌بری از شیطان داده و اطاعت از فرمان الهی را رها کرده و فساد را نمایان ساخته و حدود خدا را تعطیل نموده‌اند؛ درآمدهای عمومی (بیت‌المال)

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۴۰۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۳، ص ۳۸۱. بلاذری این خطبه را از عبارت آن هؤلاء... به بعد نقل کرده است. ابن‌اعثم، خوارزمی و مجلسی، این خطبه را با اندکی تفاوت در عبارات، در قالب نامه‌ای که حضرت، خطاب به اشراف و بزرگان کوفه نوشته، آورده‌اند (ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۸۲۸۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سموی، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۵؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۲). اما ابن جوزی این نقل را در قالب گفت‌وگوی حضرت با فرزندش آورده است (سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۴۰).

مسلمانان را به خود اختصاص داده‌اند و حرام خدا را حلال، و حلالش را حرام کرده‌اند و من شایسته‌ترین فرد برای تغییر دادن (سرنوشت و امور مسلمانان) هستم».

از این خطبه، می‌توان علت قیام سیدالشهدا علیه السلام را این امر دانست که حاکمان بنی‌امیه (به‌ویژه یزید) اقدامات ضد‌دینی زیر را انجام داده بوده‌اند:

الف) اطاعت از شیطان و ترک فرمان‌بری از خدا؛

ب) آشکار کردن فساد در زمین؛

ج) تعطیل کردن حدود الهی؛

د) اختصاص دادن بیت‌المال به خود؛

ه) حلال کردن حرام خدا و بالعکس.

از این رو در زیارت امام حسین علیه السلام، شهادت می‌دهیم که او احکام الهی و سنت

پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین را بر پا کرده است:

أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ حَلَلْتَ حَلَالَ اللَّهِ وَحَرَّمْتَ حَرَامَ اللَّهِ وَأَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَأَتَيْتَ  
الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَدَعَوْتَ إِلَى سَبِيلِكَ بِالْحِكْمَةِ  
وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ؛<sup>۱</sup> «شهادت می‌دهم که تو حلال خدا را حلال، و حرام  
خدا را حرام کردی و نماز را به پا داشتی و زکات دادی و امر به معروف و  
نهی از منکر کردی و (مسلمانان را) با پسند و اندرز نیکو، به راه و روش  
خود فراخواندی».

همچنین می‌گوییم: أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَمَرْتَ بِالْعَدْلِ وَالْقِسْطِ وَالْعَدْلُ وَدَعَوْتَ إِلَيْهِمَا؛<sup>۲</sup>  
«شهادت می‌دهم که تو به عدل و داد امر کردی و (مسلمانان را) به سوی این دو  
دعوت نمودی».

۱. شیخ عباس قمی، کلیات مفاتیح الجنان، ترجمه مهدی الهی قمش‌های، زیارت مطلقه امام حسین، ص ۷۷۹.

۲. همان، ص ۸۰۳.

۶. پیشوای سوم، در منزل «ذَوْحَسَم» علت حرکت خویش را چنین بیان فرمود:

أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ؟ لِيرَغَبِ الْمُؤْمِنِ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا شَهَادَةً وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرْمًا!<sup>۱</sup>  
 «آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل بازداشته نمی‌شود؟ (در چنین شرایطی) باید مؤمن، به حق خواهان دیدار خدا باشد. من چنین مرگی را جز شهادت، و زندگی با ظالمان را جز ننگ و خواری نمی‌بینم».

امام دربارهٔ ذلت‌ناپذیری خود به منزلهٔ هدف دیگر قیام، بیانات دیگری نیز دارد؛ از جمله در مقابل پیشنهاد عبیدالله که حضرت را بین کشته شدن و بیعت کردن با یزید، مخیر کرده بود، فرمود: ... هِيَهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ يَا بِيَّ اللَّهِ ذَلِكَ لَنَا وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ...<sup>۲</sup> «از ما دور است ذلت؛ چراکه خدا و رسولش و مؤمنان، از چنین ننگی برای ما ابا دارند». و نیز فرمود: هِيَهَاتَ مِنَّا اخذ الدِّيَةِ؛ أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ...<sup>۳</sup> «از ما دور باد که پستی را پیشهٔ خود کنیم؛ (چراکه) خدا و رسول او از آن ابا دارند».

نکتهٔ شایان توجه در این فراز این است که امام حسین (ع) ذلت‌ناپذیری خود را مستند به امر خدا و سیرهٔ رسول خدا (ص) و مؤمنان می‌داند؛ چراکه مؤمن واقعی با پیروی از فرمان خدا و تأسی به سیرهٔ رسول خدا (ص) به هیچ‌رو تن به ذلت در نمی‌دهد.

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۴۰۴؛ ابوالقاسم سلیمان بن احمد طبرانی، المعجم الکبیر، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی، ج ۳، ص ۱۱۵؛ خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۲، ص ۵ (با اندک تفاوتی در عبارات). در نقل طبرانی و خوارزمی به جای کلمهٔ «شهادة»، تعبیر «سعاده» آمده است که البته تعبیر نخست صحیح به نظر می‌رسد؛ چراکه عبارت فائمی لاری الموت... علت برای جملهٔ قبلی است که چرا مؤمن باید به مرگ اشتیاق داشته باشد؛ یعنی چون از دیدگاه امام حسین (ع) چنین مرگی شهادت در راه خداست، باید انسان معتقد و متدین، به چنین مردنی رغبت داشته باشد.

۲. مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۱۶۶؛ طبرسی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و محمد هادی به، ج ۲، ص ۹۹؛ ابن‌نما، مَثْبُورِ الاحزان، تحقیق مدرسة الامام المهدي، ص ۴۰؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۳، ص ۲۵۰؛ سیدین طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۱۵۶.

۳. خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۲، ص ۷.

آن حضرت در جای دیگری نیز فرموده است: لا والله لا اعطيكم بيدي اعطاء الذليل ولا افر فرار العبيد<sup>۱</sup> «به خدا سوگند، من دستم را (به نشانه بیعت) همانند شخص خوار به آنان (پیروان یزید) نمی‌دهم و همانند بردگان، فرار نمی‌کنم». و باز فرمود: موت في عز خير من حياة في ذل<sup>۲</sup> «مرگ در عزت، بهتر از زندگی در ذلت است».

از مجموع این سخنان، این اهداف را می‌توان استفاده کرد:

(الف) ترویج حق و عمل به آن؛

(ب) نهی از ترویج باطل و بازداشتن از عمل به آن؛

(ج) نپذیرفتن زندگی ذلت‌بار و ننگین دنیا، و انتخاب زندگی باسعادت آخرت.

۷. امام صادق علیه السلام در زیارت اربعین، هدف از نهضت حسینی را چنین بیان می‌فرماید: وَبَدَلَ مَهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسْتَقْدَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَخَيْرَةَ الضَّلَالَةِ<sup>۳</sup> «(حسین بن علی علیه السلام) جان خویش را در راه تو (خدا) فدا کرد تا بندگانت را از بی‌خبری و سرگردانی گمراهی نجات دهد».

از دیدگاه امام ششم، سیدالشهدا علیه السلام با نهضت عاشورا، اهداف زیر را تعقیب می‌کرد:

(الف) نجات مسلمانان از بی‌خبری نسبت به احکام دین و وظایفشان در برابر پروردگار؛

(ب) رهایی بندگان خدا از گمراهی، با آگاه کردن آنان به لزوم پیروی از رهبران

واقعی دین.

۱. همان، ج ۱، ص ۲۵۳؛ شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسة آل البيت، ج ۲، ص ۹۸؛ طبرسی، اِغْلَامُ الْوَزِيِّ بِالْغْلَامِ الْهَلْدِيِّ، تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۲۳۸؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تحقیق یوسف البقاعی، ج ۴، ص ۷۵؛ ابن نما، مَثْبُورُ الْاِحْزَانِ، ص ۵۱. طبری، و به پیروی از او ابن کثیر، فراز دوم این جمله را چنین نوشته‌اند: ولا اقر اقرار العبيد؛ «من همانند بردگان، اقرار (به مشروعیت حکومت یزید) نمی‌کنم» (طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۴۲۵؛ ابن کثیر، البدایة والنہایة، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۸، ص ۱۹۴).

۲. ابن شهر آشوب، همان.

۳. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، تصحیح علی اکبر غفاری، ج ۶، ص ۱۲۶؛ همو، مصباح المتعبد، ص ۷۸۸؛ محمد بن جعفر المشهدی، العزاز الكبير، تحقیق جواد القیومی الاصفهانی، ص ۵۱۴؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱؛ شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ترجمه مهدی الهی قمشه‌ای، زیارت اربعین، ص ۸۵۶. همچنین قریب به این عبارات، در «زیارت امام حسین در روز عید فطر و قربان» آمده است.

## نتیجه بحث

با اندکی دقت در اهداف استخراج شده از این بیانات، ملاحظه می‌شود که امام حسین علیه السلام علت و انگیزه قیام خویش را، مبارزه با منکرات فراوان در جامعه اسلامی و تبلیغ و ترویج معروف در بین مسلمانان، اعلام می‌کند. بنابراین فلسفه اصلی و نهایی نهضت حضرت را می‌توان در یک هدف جامع و کلی، یعنی «احیای فرهنگ اسلام اصیل و ناب محمدی صلی الله علیه و آله و سلم و زدودن زنگارهای تحریف و بدعت از دین جدشان» خلاصه کرد. البته حضرت، راهکار و ابزار لازم برای عملی کردن این هدف را، در عنصر «امر به معروف و نهی از منکر» می‌داند. از این رو در وصیت نامه خود به محمدبن حنفیه می‌نویسد: *أُرِيدُ أَنْ أُمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ* و چنان که گذشت، در زیارت نامه‌های مربوط به آن حضرت آمده است: *... وَأَمَرْتُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ*. توضیح مطلب آنکه: اگر امام حسین علیه السلام علت حرکت خویش را مبارزه با اموری همچون رواج بدعت‌ها، مخالفت با کتاب خدا و حلال و حرام الهی، نابودی سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، شیطان‌محوری و ترک خدامحوری، فساد، ظلم، بی‌عدالتی و ناامنی در جامعه اسلامی، تعطیلی حدود الهی، و در انحصار گرفتن و تاراج بیت‌المال مسلمانان می‌داند، تمام این امور حاکی از فراوانی و شیوع امری به نام «منکر» در جامعه اسلامی بود، که آن حضرت، خود را موظف به نهی از آن می‌دانست. همچنین اگر اباعبدالله علیه السلام جامعه اسلامی را به اموری از قبیل عمل به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، احیای مظاهر و نشانه‌های حق، ایجاد امنیت، و اصلاح و بهبودی امور امت فرامی‌خواند، این مسئله نشانگر آن است که امری به نام «معروف» در جامعه از بین رفته، یا دست‌کم در حال نابودی بوده است. از این رو اگر امام، از بیعت با یزید امتناع کرد و با این عمل، از یک سو، آمادگی خود را برای شهادت و مقاومت در برابر حکومت یزید اعلام نمود، و از سوی دیگر، تلاش خود را برای برانداختن حکومت یزید و تأسیس حکومت اسلامی به کار گرفت. در واقع سر باز زدن از بیعت، به معنای نهی از منکر، ترویج معروف و اتمام حجت با مسلمانان درباره



حرمت سکوت در برابر بدعت‌ها و جنایات بنی‌امیه بود؛ چنان‌که بیعت یا حتی سکوت در مقابل چنین حکومتی، افزون بر آنکه ترویج منکر و مبارزه با معروف بود، عذر و بهانه‌ای نیز برای افراد عادی در همکاری با حاکمان اُموی می‌شد.

به دیگر سخن، آنچه در سیره حسین بن علی علیه السلام به منزله امام معصوم، مسلم و تردیدناپذیر به نظر می‌رسد، آن است که شخصیتی همانند وی حاضر نبود با شخصی همچون یزید بیعت کند و حکومت او را به رسمیت بشناسد؛ چراکه حضرت با مشاهده و بررسی عمق انحرافات امت اسلامی در عصر حکومت معاویه و سپس حکومت یزید، به این نتیجه رسیده بود که دیگر نمی‌توان با موعظه و خطبه‌های آتشین و سخنرانی‌های تهدیدآمیز و تحریک‌کننده، انحرافی را که در مبانی اعتقادی و سیاسی جامعه اسلامی و نیز در دستگاه خلافت رسوخ کرده بود، از بین برد. پس تنها راه درمان و نجات امت اسلامی در نظر امام، برپایی یک نهضت فراگیر بود که بازتاب و گستره آن، افزون بر آنکه فرامکانی باشد، فرازمانی نیز بوده، در گستره زمان، الگویی برای آزادمردان تاریخ باشد. البته در مقابل، یزید کسی نبود که بدون بیعت گرفتن از امام علیه السلام، ساکت بنشیند؛ چراکه به رسمیت نشناختن حکومت از سوی افرادی همچون حسین بن علی علیه السلام، به معنای رد مشروعیت آن، و آمادگی برای مبارزه با حکومت بود و یزید به‌خوبی از این موضوع آگاهی داشت.

### نقش دعوت و بیعت کوفیان در قیام عاشورا<sup>۱</sup>

برخی از اندیشمندان و نویسندگان، مسئله «دعوت و بیعت مردم کوفه با امام حسین علیه السلام» را در کنار هدف اصلی یادشده، یکی از علل و عوامل مهم نهضت عاشورا تلقی کرده‌اند و برای این امر، نقش و اهمیتی بیش از اندازه در برپایی قیام در نظر گرفته‌اند؛ اگرچه بر این اعتقاد نیز هستند که این نقش نمی‌تواند چون عنصر اصلی قیام باشد.

۱. در نگارش این قسمت، از مقاله‌ای با عنوان «جایگاه تکلیف الهی و بیعت در قیام امام حسین علیه السلام» نوشته آقای محمدجواد ارسطو استفاده شد (ر.ک: فصلنامه حکومت اسلامی، سال هفتم، پاییز ۱۳۸۱ ش، ش ۲۵، ص ۱۳۳-۱۳۹).

در پاسخ به این نظر می‌گوییم باید دعوت کوفیان را در جایگاه واقعی خود قرار داد و نباید آن را دارای نقش تعیین‌کننده تصور کرد. بیشترین اثری که دعوت و بیعت کوفیان داشت، این بود که آن حضرت، احساس وظیفه و تکلیف کرد که در ادامه نهضت خود، به سوی آنان حرکت کند و از یاری‌شان (که وعده‌اش را داده و بر انجامش بیعت کرده بودند) برای تحقق اهداف الهی‌اش، بهره‌مند شود. همچنین رهبری و هدایت مردمی را بر عهده گیرد که با اصرار، خواستار آمدن امام علیه السلام بوده، خود را نیازمند رهبری وی می‌دانستند؛ چنان‌که نوشتند: «ما پیشوایی نداریم. پس به سوی ما بیا؛ امید آنکه خدا ما را به وسیله تو گرد حق جمع کند».<sup>۱</sup> آنان تأکید می‌کردند که به سوی ما بشتاب؛ چراکه مردم انتظارت را می‌کشند و جز تو کسی را امام خود نمی‌دانند. پس در حرکت به سوی ما تعجیل کن: *فَحْيٰ هَلَّا، فَاِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُوْنَكَ، وَلَا رَاٰی لَهُمْ فِيْ غَيْرِكَ، فَالْعَجَلُ فَالْعَجَلُ. وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ.*<sup>۲</sup> بنابراین دعوت کوفیان را نمی‌توان یکی از علل قیام به حساب آورد؛ بلکه باید آن را علت انتخاب کوفه به عنوان مرکز قیام به‌شمار آورد. برای اثبات این ادعا، می‌توان به دلایل زیر، استناد کرد:

**اول:** امام حسین علیه السلام از همان آغاز که برای بیعت با یزید فراخوانده شد، به‌صراحت اعلام فرمود که با یزید بیعت نمی‌کند؛ چراکه یزید آشکارا مرتکب فسق و فجور و گناهان کبیره می‌شود و چنین شخصی به‌هیچ‌وجه شایستگی جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ولایت بر امت اسلامی را ندارد؛ چنان‌که امام در پاسخ ولید بن عتبّه، استاندار مدینه، که وی را به بیعت با یزید فراخواند، فرمود: «ای امیر؛ ما خاندان نبوت و سرچشمه رسالت و محل رفت‌وآمد فرشتگان و جایگاه رحمت الهی هستیم و خداوند با ما آغاز نمود و با

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۵۲؛ سیدبن طاووس، *المُتَهَوِّفُ عَلٰی قَتْلِ الطُّغُوْفِ*، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۱۰۴.

۲. طبری، همان، ص ۳۵۳؛ شیخ مفید، الارشاد، تحقیق موسسه آل‌البیت، ج ۲، ص ۳۸؛ طبرسی، *اِعْلَامُ الْوَرَى بِاِعْلَامِ الْهَدٰی*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ص ۲۲۱.

ما نیز ختم کرد. یزید مردی است شراب‌خوار، کشنده انسان‌های محترم (و پاک) که آشکارا گناه می‌کند، و کسی چون من با چون او بیعت نمی‌کند»<sup>۱</sup>.

امام علیه السلام زمانی این سخنان را ایراد فرمود که یزید تازه به خلافت رسیده بود و نامه‌هایی برای کارگزاران خود به نقاط مختلف کشور اسلامی فرستاده و به آنان فرمان داده بود که برای وی از مردم بیعت بگیرند و در نامه خود به حاکم مدینه، تأکید کرده بود که به‌طور ویژه در بیعت گرفتن از امام حسین علیه السلام و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر (که در دوران معاویه حاضر پذیرش با ولیعهدی یزید نشده بودند) شدت به خرج دهد: «حسین، و عبدالله پسر عمر، و عبدالله پسر زبیر را دستگیر کن و آنان را رها نکن تا بیعت کنند»<sup>۲</sup>. این حوادث زمانی بود که هنوز از دعوت مردم کوفه خبری نبود.

فردای روزی که امام علیه السلام این سخنان را فرمود، مروان را دید. او نیز به حضرت پیشنهاد کرد که با یزید بیعت کند و گفت که این کار به نفع دین و دنیای امام است! حضرت در پاسخ وی فرمود: «زمانی که امت اسلامی به رهبری همچون یزید دچار شود، باید فاتحه اسلام را خواند... من از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: خلافت بر خاندان ابوسفیان حرام است»<sup>۳</sup>.

بنابراین سیدالشهدا به صراحت، خلافت یزید را برای امت اسلامی، مصیبتی بزرگ اعلام کرد که در صورت استمرار آن، اصل اسلام از بین خواهد رفت: **عَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ...**

امام حسین علیه السلام در موارد متعددی سخنانی شبیه سخنان فوق فرموده و به صراحت اعلام کرده که به‌هیچ‌رو با یزید بیعت نخواهد کرد؛ حتی اگر در دنیا هیچ جا و پناهگاهی نداشته

۱. ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۱۴؛ خوارزمی، مقتل الحسين، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۸۴؛ سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۹۸؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۲۵.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۳۸؛ خوارزمی، همان، ص ۱۸۰؛ همان، ص ۳۲۴-۳۲۵.

۳. ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۱۷؛ خوارزمی، همان، ص ۱۸۴؛ سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۹۹.

باشد؛ چنان‌که به برادرش محمد حنفیه فرمود: **يَا أَخِي وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلْجَأٌ وَلَا مَأْوَىٰ لَمَا بَايَعْتُ وَاللَّهِ يَزِيدُ بَنَ مَعَاوِيَةَ اِبْدَاءً...!**<sup>۱</sup> «ای برادر؛ به خدا قسم اگر در دنیا هیچ ملجأ و پناهگاهی نداشته باشم، باز هم با یزید بن معاویه بیعت نخواهم کرد».

روشن است که امتناع از بیعت با یزید، و فاسق دانستن وی، به معنای قیام بر ضد حکومت بود. از سوی دیگر، حکومت اموی هیچ‌گاه وجود شخصی را با موقعیت و منزلت ممتاز امام حسین علیه السلام، که آشکارا پرچم مخالفت برافراشته باشد، برنمی‌تابید؛ زیرا بی‌تردید آزاد بودن چنین شخصی، موجب تضعیف و در نهایت، سرنگونی حکومت می‌شد.

دوم: چنان‌که به تفصیل خواهد آمد، نخستین نامه‌هایی که کوفیان برای امام حسین علیه السلام فرستادند، در روزگار خلافت یزید و زمانی بود که حضرت، قیام خویش را با رفتن به سوی مکه آغاز کرده و در آنجا اقامت گزیده بودند. در این زمان بود که شیعیان در منزل سلیمان بن صُرْد خزاعی گرد هم جمع شدند. سلیمان به آنان گفت: حسین بن علی علیه السلام از بیعت با یزید خودداری کرده و رهسپار مکه شده است و شما شیعیان او و پدرش هستید. پس اگر می‌دانید که او را یاری می‌کنید و با دشمنانش می‌جنگید، برایش نامه بنویسید؛ ولی اگر از ضعف و سستی خود می‌ترسید، وی را فریب ندهید. آنان گفتند: نه؛ ما با دشمنانش می‌جنگیم و جانمان را در راهش فدا می‌کنیم. سلیمان گفت: پس برای آن حضرت نامه بنویسید، و آنها برای امام نامه نوشتند.<sup>۲</sup>

همچنین حضرت پس از آغاز قیام، در ابتدا به سوی کوفه حرکت نکرد؛ بلکه، چنان‌که خواهیم گفت، به مکه رفت و تنها پس از دریافت نامه‌های مردم کوفه و اعزام جناب مسلم بن عقیل به سوی آنان و بیعت آنان با مسلم، به سمت کوفه رهسپار

۱. ابن‌اعثم، همان، ص ۲۱؛ خوارزمی، همان، ص ۱۸۸.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۵۲؛ شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسه آل‌البیت، ج ۲، ص ۳۶؛ طبرسی، إغلام الوری بأغلام الهدی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ص ۲۲۱؛ سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، تحقیق فارس تبریزیان، ص ۱۰۳.

شد.<sup>۱</sup> بنابراین اگر دعوت مردم کوفه در اصل قیام امام علیه السلام نقش داشت، دست کم امام این عامل و انگیزه را برای برخی از نزدیکان مثل محمدبن حنفیه، بازگو می کرد؛ در حالی که چنین گزارشی در منابع تاریخی ثبت نشده است.

پس اگر دعوت مردم کوفه نقشی در اصل قیام امام علیه السلام داشت، باید حضرت در ابتدا که وی را به بیعت با یزید فراخواندند، آشکارا از بیعت طفره نمی رفت و آنچنان بی پرده یزید را فاسق و فاجر معرفی نمی کرد؛ بلکه لازم بود به گونه ای امر بیعت را به تأخیر بیندازد تا از دعوت مردم کوفه باخبر شود و آمادگی آنان را برای حمایت از خود و قیام بر ضد حکومت احراز کند. اگر دعوت کوفیان نقشی در برپایی قیام حضرت داشت، دیگر این سخن حضرت معنایی نداشت که بفرماید: «اگر حتی در دنیا جایگاه و پناهگاهی نداشته باشم، باز هم با یزید بیعت نخواهم کرد»؛ بلکه باید می فرمود: اگر یاورانی داشته باشم، با یزید بیعت نخواهم کرد.

**سوم:** اگر دعوت کوفیان در شکل گیری نهضت امام حسین علیه السلام نقش داشت، لازم بود حضرت تا زمانی که صددرصد و عملاً یقین به همراهی آنان پیدا نکرده، دعوتشان را پاسخ ندهد. به تعبیر دیگر، امام علیه السلام باید در این باره به پیشنهاد نصیحتگران و دل سوزانی همچون عبدالله بن عباس عمل می کرد. ابن عباس وقتی تصمیم امام علیه السلام را برای رفتن به کوفه شنید، خدمت حضرت رسید و به ایشان گفت: اگر کوفیان امیرشان را کشته اند و شهرشان را در اختیار خویش گرفته و دشمنانشان را از شهرشان بیرون کرده اند، به نزد آنان برو؛ اما اگر فرماندارشان هنوز فرمانروایی می کند و عاملان او در شهرها از مردم مالیات می ستانند و در این حال از شما دعوت کرده اند، (در حقیقت) شما را به جنگ و کشت و کشتار خوانده اند.<sup>۲</sup>

۱. حتی بر اساس برخی از گزارش ها، حضرت در ابتدای قیام، قصد رفتن به کوفه نداشته است؛ چنان که در جواب محمدبن حنفیه که از احتمال کشته شدن حضرت، نگران بود، فرمود: «من قصد رفتن به مکه دارم؛ اگر در آنجا امنیت داشتم، می مانم؛ اگر نه به دره ها و دشت ها پناه می برم تا ببینم چه می شود» (سلیمان بن ابراهیم قندوزی، *ینابیع العمود*، تحقیق سیدعلی جمال اشرف حسینی، ج ۳، ص ۵۴).

۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۸۳-۳۸۴.

چهارم: اگر بیعت کوفیان یکی از علل قیام امام علیه السلام بود، باید زمانی که حضرت از نقض بیعت کوفیان و شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه آگاه شد، از ادامه قیام منصرف شده، از باب اضطرار و حفظ جان، با یزید بیعت می کرد؛ چراکه یاوران هم پیمانان خود را از دست داده بود و با وجود این شرایط، تکلیف از او ساقط شده بود؛ در حالی که بنا بر گزارش های تاریخی، امام علیه السلام از ادامه قیام خویش منصرف نشد؛ بلکه به اجبار از رفتن به کوفه منصرف شد؛ همچنان که هنگام رویارویی با لشکر خربن یزید در دو نوبت به آنان فرمود: اگر شما مرا نمی خواهید، من برمی گردم. یکی قبل از نماز ظهر بود که خطاب به سپاهیان خرب فرمود: «اگر از آمدن من خشنود نیستید، به جایی که از آنجا آمده ام، باز می گردم»<sup>۱</sup>؛ و دیگری بعد از نماز عصر، که با لشکریان خرب چنین سخن گفت: «... اگر شما (از پذیرش حق ما ابا دارید و) از ما ناخشنود هستید و حق ما را نمی شناسید و رأی و خواسته تان اکنون، غیر آن چیزی است که در دعوت نامه هایتان نوشته اید و فرستادگانتان برای آن نزد من آمدند، من از آمدن به سوی شما منصرف می شوم»<sup>۲</sup>.

در این تعبیر امام علیه السلام باید دقت کرد که می فرماید: «اگر حق ما را نمی پذیرید و از نظر گذشته خویش برگشته اید، از آمدن به نزد شما منصرف می شوم» و فرموده: از نهضت خویش دست برمی دارم. این امر نیز شاهد روشنی بر این ادعاست که دعوت عراقیان، علت انتخاب کوفه برای مرکزیت قیام بوده است، نه یکی از علل برپایی نهضت کربلا. بنابراین دعوت مردم کوفه و حرکت امام علیه السلام به سوی آنان، در واقع یک امر فرعی بود که در اثنا قیام پیش آمد؛ بدون آنکه در اصل شکل گیری نهضت حسینی نقشی داشته باشد؛ چنان که پیمان شکنی آنان نیز در جلوگیری از ادامه نهضت حضرت، هیچ تأثیری

۱. همان، ص ۴۰۱؛ شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسة آل البيت، ج ۲، ص ۷۹؛ طبرسی، اعلام الوزی باعلام الهدی، تصحیح علی اکبر غفاری، ص ۲۲۹.

۲. طبری، همان، ص ۴۰۲؛ شیخ مفید، همان، ص ۸۰.

نداشت. در واقع امام حسین علیه السلام با پذیرش دعوت کوفیان و حرکت به سوی آنان، به هر دو وظیفه خویش عمل کرد؛ یکی، استمرار امر به معروف و نهی از منکر در برابر حکومت فاسد و بدعت گذار اموی؛ دیگری، اجابت دعوت شیعیانی که به سبب نداشتن رهبری شایسته، از وی خواستند که امامت آنان را به عهده بگیرد.

### بررسی مسئله علم امام علیه السلام به شهادت، و تلاش برای تشکیل حکومت

یکی از پرسش‌هایی که هر پژوهشگر تاریخ کربلا در بررسی نهضت حسینی با آن روبه‌روست، این است که آیا امام علیه السلام از سرانجام حرکت خویش آگاهی داشت یا نه، و اگر داشت، آیا این آگاهی به صورت تفصیلی و کامل بود یا حضرت اجمالاً می‌دانست که روزی کشته خواهد شد؛ اما از اینکه سرانجام قیامش، در سال ۶۱ قمری در راه سفر به کوفه با شهادت او، خاندان و یارانش و اسارت زنان اهل بیت علیهم السلام رقم خواهد خورد، آگاهی نداشت.

پیش از پاسخ‌گویی به پرسش فوق، تذکر این نکته از باب مقدمه، ضروری است که همه اندیشمندان شیعه، معتقدند که امامان علیهم السلام همانند پیامبر با اذن خداوند، دانشی وسیع و فراتر از علم افراد عادی داشتند و با آن، از اموری آگاه بودند که افراد عادی از آنها خبر ندارند. اما در اینکه گستره علم امام علیه السلام چقدر است، بین علمای شیعه، دو نظر وجود دارد:

۱. دیدگاه شیخ مفید<sup>۱</sup>، سید مرتضی<sup>۲</sup> و شیخ طوسی<sup>۳</sup>؛ بر اساس این دیدگاه، مقتضای

ادله، بیش از این نیست که امام علیه السلام باید به همه احکام دینی و مسائل مورد نیاز مردم علم

۱. شیخ مفید، *مصنفات الشیخ المفید*، ج ۶، ص ۶۹-۷۱.

۲. سید مرتضی، *تنزیه الانبیاء*، تحقیق فارس حسون کریم، ص ۲۷۰؛ شیخ طوسی، *تلخیص الشافی*، تحقیق سید حسین بحر العلوم، ج ۴، ص ۱۹۰.

۳. شیخ طوسی، همان، ج ۱، ص ۲۵۲. البته چنان‌که اشاره شد، مرحوم شیخ طوسی در جلد ۴، صفحه ۱۹۰ این قول را به سید مرتضی نسبت می‌دهد و خود تصریح می‌کند که در این مسئله نظر و اشکال دارد: وهذا المذهب هو الذی اختاره المرتضی فی هذه المسألة ولی فی هذه المسألة نظر.

داشته باشد؛ ولی دلیلی بر آگاهی امامان علیهم السلام از تمامی حوادث گذشته و حال و آینده وجود ندارد.<sup>۱</sup> بنابراین ائمه علیهم السلام به اجمال و سر بسته از امور آینده، و از جمله سرنوشت خویش، آگاه بودند؛ چنان که امام حسین علیه السلام می دانست که سرانجام شهید خواهد شد؛ اما نمی دانست در سال ۶۱ قمری در راه سفر به کوفه، شهید خواهد شد؛

۲. دیدگاه مرحوم کلینی و مشهور علما بر اساس یک سلسله روایات: ائمه علیهم السلام افزون بر علم به احکام شریعت، به تمامی حوادث گذشته، حال و آینده علم داشتند؛ مگر اموری که از اختصاصات علم الهی است؛<sup>۲</sup> مانند زمان فرارسیدن قیامت یا علم به هفتاد و سومین حرف اسم اعظم،<sup>۳</sup> و نیز اموری که در دایره بدائات<sup>۴</sup> قرار می گیرد. از این رو امامان علیهم السلام از تمام حوادث و جزئیات آینده و از جمله اینکه در چه زمان و مکانی و به دست چه کسی یا کسانی شهید خواهند شد، آگاه بودند؛<sup>۵</sup> اما این علم غیب (مانند معجزه برای پیامبران) از

۱. البته در این میان، برخی از اندیشمندان همانند سید مرتضی و ابن شهر آشوب، بر این باورند که نه تنها دلیلی بر علم غیب مطلق امام علیه السلام وجود ندارد، بلکه علم تفصیلی امام علیه السلام به غیب، مستلزم محذور عقلی است (سید مرتضی، رسائل المرتضی، تحقیق سید احمد حسینی، ج ۳، ص ۱۳۱؛ ابن شهر آشوب، منشاه القرآن ومختلفه، ج ۱، ص ۲۱۱).  
 ۲. البته با این تفاوت که علم خداوند ذاتی است؛ اما علم پیامبر و امام علیهم السلام با اذن خداوند و ناشی از تعلیم و اعطای الهی است.

۳. کلینی، الاصول من الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تصحیح نجم الدین عاملی، ج ۱، ص ۱۷۹، ح ۱.  
 ۴. «بدهاء» بر وزن سماء، اسم مصدر از «بدو» است و در لغت به دو معنا به کار رفته است: ۱. ظهور یک شیء پس از پنهان بودن آن؛ ۲. آشکار شدن و حاصل شدن رأی و نظر دیگر در کاری. بدهاء در اصطلاح، رفع امر تکوینی است که در ظاهر استمرار دارد. به تعبیر دیگر، اظهار واقع جدید برخلاف انتظار. بر این اساس، بدهاء در امور تکوینی، همان نسخ در امور تشریحی است. بنابراین بدهاء و نسخ در اینکه اظهار امری است از سوی خدا برخلاف آنچه مورد انتظار است، باهم مشترک اند؛ با این تفاوت که نسخ در امور تشریحی است و بدهاء در امور تکوینی. شهید مطهری بدهاء را چنین توضیح داده است: «بدهاء در مورد خداوند به این معناست که خدا چیزی را مطابق اوضاع و شرایطی مقرر دارد و سپس به واسطه تغییر اوضاع و شرایط، آن را تغییر دهد» (مرتضی مطهری، انسان و سرنوشت، ص ۶۹. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۲۲-۱۳۴؛ مهدی نصیری، «بررسی مسئله بدهاء در آرای کلامی شیعه»، فصلنامه شیعه شناسی، سال چهارم، ش ۱۴، ص ۱۳۹-۱۶۲).

۵. ر.ک: کلینی، الاصول من الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، تصحیح نجم الدین عاملی، ج ۱، ص ۲۰۱، باب «ان الائمة علیهم السلام اذا شازوا ان يعلموا علموا». البته علم تفصیلی ائمه علیهم السلام در صورتی است که بخوانند و مشیت الهی بر منع این علم تعلق نگیرد.



ابزارهای امامت بود و برای امام علیه السلام ایجاد تکلیف نمی‌کرد؛ بلکه امام علیه السلام موظف بود طبق ظواهر امر و مجاری طبیعی و عادی عمل کند (در صفحات آینده، در این باره توضیح بیشتری خواهیم داد).

طرف‌داران نظریه اول چون بر این باورند که علم امام حسین علیه السلام به شهادتش اجمالی و سر بسته بوده، مشکل چندان‌ی در پاسخ‌گویی به پرسش‌هایی که مطرح خواهیم کرد، ندارند؛ چرا که بر اساس این دیدگاه، امام علیه السلام همانند هر رهبر سیاسی، با محاسبات و برآوردها، به این نتیجه رسیده بود که احتمال پیروزی‌اش بر دشمن، احتمالی قوی و عقلایی و در نتیجه درخور اعتناست. از این رو بر اساس تدابیر معقولانه، رهبری نهضت را بر عهده گرفت؛ اما در میانه راه حوادثی پیش‌بینی نشده رخ داد که به شکست نهضت انجامید.

اشکال و شبهه در صورتی است که دیدگاه دوم را بپذیریم؛ یعنی بپذیریم که حضرت آگاهی کامل به سرنوشت خویش (شهادت) داشت. در این صورت، پرسش این است که این آگاهی چگونه با مشی و سیر طبیعی حضرت در مراحل مختلف نهضت و در نهایت تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی، سازگار است؟ به دیگر سخن، اگر امام علیه السلام به فرجام کار و سرنوشت خویش آگاهی کامل داشت، چرا به دعوت کوفیان پاسخ مثبت داد و در نتیجه جناب مسلم را به کوفه فرستاد و سپس به گزارش اولیه مسلم اعتماد کرد؟ به چه دلیل حضرت در مراحل مختلف قیام، به هرکس که برخورد می‌کرد، از او دعوت به همیاری و شرکت در قیام می‌کرد؟ مگر نه این است که حضرت می‌دانست که این تلاش‌ها به نتیجه‌ای نخواهد رسید و پایان این قیام به شهادت خود، خاندان و یارانش می‌انجامد. پس چرا طبق آنچه آگاهی داشت، عمل نکرد و چنین کوشش‌های به ظاهر بی‌نتیجه‌ای را کرد؟ آیا جایز است امام علیه السلام دانسته خود را به کشتن دهد و به دست خویش، زمینه را برای وقوع یکی از زشت‌ترین جنایات‌ها در طول تاریخ بشریت، فراهم آورد؟

برخی از نویسندگان و تحلیلگران معاصر تاریخ عاشورا، برای فرار از این شبهه و نیز ارائه تفسیری از نهضت عاشورا که منطبق با موازین و قواعد فقهی باشد، تنها راه‌حل

این مشکل را در پذیرش دیدگاه نخست درباره علم ائمه علیهم السلام دانسته‌اند و منکر علم تفصیلی امام علیه السلام به فرجام قیامش (نه علم اجمالی به اصل شهادت) شده‌اند؛<sup>۱</sup> چراکه بر اساس چنین دیدگاهی، معنا ندارد که حتی یک انسان عادی که تصمیم به انجام کاری می‌گیرد و آگاهی کامل به سرانجام و پیامدهای کار خویش دارد، در همان زمان، تصمیم به انجام کار دیگری بگیرد که پیامدهای آن، با پیامدهای کار اولش منافات داشته باشد؛ چه رسد به امام معصوم که بنا بر باور مسلم شیعه، از خطا و اشتباه مصون است.<sup>۲</sup> بنابراین در قضیه عاشورا نمی‌توان پذیرفت که امام حسین علیه السلام از آنچه برایش رخ داد، اطلاع کامل داشت؛ چراکه لازمه اعتقاد به آگاهی تفصیلی امام علیه السلام از شهادت خویش، آن است که همه فعالیت‌های امام علیه السلام در راستای جذب و مشارکت مسلمانان در نهضت عاشورا - نعوذ بالله - عبث و بی‌معنا باشد. پس معنا ندارد که امام علیه السلام از یک سو، به شهادت خویش یقین داشته باشد و از سوی دیگر، مسلمانان را برای یاری خویش در برپایی قیام بر ضد نظام ستمگر و سلطه‌گر اموی دعوت بکند.

در ارزیابی این دیدگاه باید گفت: در جوامع حدیثی شیعه در ابواب علم ائمه علیهم السلام، احادیث متعددی درباره علم تفصیلی امامان علیهم السلام به حوادث روزگار خویش و از جمله به فرجام کارشان موجود است،<sup>۳</sup> و نیز احادیث فراوانی درباره آگاهی معصومان علیهم السلام به جفر، جامعه و مصحف فاطمه (مجموعه‌های حاوی مطالب غیبی) خبر داده‌اند.<sup>۴</sup> همچنین

۱. نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، شهید جاوید، ص ۴۵۵-۴۵۶؛ همو، «تطبیق قیام امام حسین علیه السلام با موازین فقهی»، در: چشمه خورشید (مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام خمینی علیه السلام و فرهنگ عاشورا)، دفتر اول، ص ۴۰۵-۴۰۷.

۲. همو، نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، ص ۱۴۹-۱۵۰، ۱۸۳-۱۹۰؛ همو، «تطبیق قیام امام حسین علیه السلام با موازین فقهی»، در: چشمه خورشید (مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام خمینی علیه السلام و فرهنگ عاشورا)، ص ۴۲۰-۴۲۱.

۳. ر.ک: صفار قمی، بصائر الدرجات، تصحیح محسن کوچه‌باغی تبریزی، ص ۱۱۴-۱۶۱؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۱۹۹-۲۰۷ و ۲۲۰-۲۲۴؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۶، باب ۶، ص ۱۰۹-۱۱۷.

۴. صفار قمی، همان، ص ۱۷۰-۱۸۱؛ کلینی، همان، ص ۱۸۵-۱۸۸؛ محمدباقر مجلسی، همان، ص ۱۸ به بعد. جهت آگاهی از محتوا و حقیقت جفر، ر.ک: اکرم برکات العاملی، حقیقه الجفر عند الشيعة.

(چنان‌که در فصل سوم از بخش اول این کتاب نوشته شد) در منابع تاریخی و حدیثی شیعه و اهل سنت، اخبار فراوان و متعددی درباره آگاهی و خبر دادن پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و انبیای پیشین، امیر مؤمنان و امام حسن علیهما السلام از شهادت امام حسین علیه السلام وجود دارد؛<sup>۱</sup> همچنان‌که روایات متعدد دیگری نیز در حد تواتر معنوی، در مآخذ تاریخی، کلامی و حدیثی کهن وجود دارد که به روشنی نشان می‌دهد امام حسین علیه السلام از فرجام کار خویش کاملاً آگاه بوده و در مقاطع مختلف قیام با تعبیرات و شیوه‌های مختلف از آن خبر داده است.<sup>۲</sup> افزون بر این، اموری همانند ضرورت اتمام نعمت، و شاهد بودن پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علیه السلام بر احوال امت نیز، مقتضی آگاه بودن امامان علیهم السلام از جزئیات حوادث است.

### علم ظاهری و علم باطنی

بسیاری از اندیشمندان شیعه، بر این باورند که علم غیب امام علیه السلام، علم تفصیلی و علم به جزئیات است. بنابراین به نظر می‌رسد مناسب‌ترین پاسخ درباره شبهه فوق، این باشد: انبیا و امامان معصوم علیهم السلام دو گونه علم و آگاهی داشتند: علم ظاهری و علم باطنی. آنان در مقام علم ظاهری، مکلف به رعایت ظاهر هستند و وظایف اجتماعی خویش را بر اساس این تکلیف انجام می‌دهند؛ اما در مقام آگاهی باطنی، بر اساس علمی که خداوند برای انجام رسالت و امامت در اختیار آنان قرار داده، از پایان حوادث و جریانات روزگار و از جمله سرنوشت خویش، باخبر هستند. اما این آگاهی، جایگاه‌های ویژه‌ای برای استفاده دارد؛ چنان‌که پیامبران همه‌جا از علم غیب استفاده نمی‌کردند. از سوی دیگر،

۱. ر.ک: طبرانی، *المعجم الکبیر*، تحقیق حمدی عبدالمجید سلفی، ج ۳، ص ۱۰۵-۱۱۱؛ محمدجواد محمودی، ترتیب *الامالی*، ج ۵، ص ۱۶۱-۱۸۰؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۵۸-۱۷۰؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۴۴، ص ۲۲۳-۲۶۷. مرحوم علامه امینی و علامه عسکری بخشی از این اخبار را جمع‌آوری کرده‌اند (عبدالحسین احمد امینی، *سیرتنا وستنا*، ص ۴۹-۱۵۰؛ سیدمرتضی عسکری، *معالم القادسیّین*، ج ۳، ص ۲۶، ۴۴). محقق معاصر، محمودی نیز این اخبار را با مصادر جدیدتر آورده است (محمدباقر محمودی، *عبرات المصطفیّین فی مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۱۹۵-۲۲۵).

۲. ر.ک: موسوعه کلمات الامام الحسین علیه السلام، معهد تحقیقات باقرالعلوم، ص ۲۹۰ به بعد.

تکلیف در جایی معتبر است که اختیار باشد؛ در حالی که علم غیب امامان علیهم السلام، به اعتقاد برخی از اندیشمندان بزرگ شیعه، علم به لوح محفوظ است که تخلف ناپذیر می باشد. از این رو امام علیه السلام دیگر اختیاری ندارد تا خلاف آن علم، عمل کند. تقسیم و تفکیک علم، به ظاهری و باطنی و تکلیف آور نبودن علم غیب، امری است که بسیاری از علما و متکلمان شیعی آن را پذیرفته اند. علامه مجلسی رحمته الله در این باره می نویسد:

کسی که به علل و اسباب مقدرات واقعی آگاهی ندارد، می تواند از آنها دوری کند و به اجتناب مکلف شود؛ اما کسی که به جمیع حوادث و پیشامدها عالم است، چگونه می توان او را به اجتناب از آن مکلف کرد؟ اگر چنین تکلیفی ممکن باشد، لازم می آید که هیچ یک از مقدرات، برای وی رخ ندهد. پس امامان علیهم السلام (به همه حوادث و بلاهایی که برای آنان واقع می شود، عالم هستند؛ اما) تکلیف ندارند که در بیشتر این تکالیف، طبق این علم عمل کنند (و از آن بلاها اجتناب و دوری کنند)... امام حسین علیه السلام می دانست که اهل عراق با او نیرنگ بازی و پیمان شکنی می کنند و او را با اولاد و اصحابش می کشند و بارها از این مطلب خبر می داد؛ ولی مکلف نبود که به این علم عمل کند (و با نرفتن به عراق، جان خود را حفظ کند)؛ بلکه مکلف به ظاهر امر بود؛ چراکه کوفیان نهایت یاری شان را بذل کردند و برای حضرت نامه نوشتند و با او مکاتبه کردند و وعده بیعت به وی دادند و از مسلم بن عقیل علیه السلام پیروی کردند.<sup>۱</sup>

علامه مجلسی در جای دیگری، با پذیرش علم امامان علیهم السلام به جزئیات امور و حوادث آینده می گوید:

و باید ایشان (انبیا و امامان علیهم السلام) به علم واقع مکلف نباشند، و در تکالیف ظاهره با سایر ناس شریک باشند؛ چنانچه ایشان در باب طهارت و

۱. محمدباقر مجلسی، مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول، تصحیح سیدهاشم رسولی، ج ۳، ص ۱۲۴-۱۲۵.

نجاست اشیا و ایمان و کفر عباد، به ظاهر مکلف بودند، و اگر به علم واقع مکلف می‌بودند، بایست که با هیچ‌کس معاشرت نکنند و همه چیز را نجس دانند... پس حضرت امام حسین علیه السلام به حسب ظاهر مکلف بود که با وجود اعوان و انصار، با منافقان و کفار جهاد کند و با وجود بیعت زیاده از بیست‌هزار کس و وصول زیاده از دوازده‌هزار نامه از کوفیان بی‌وفا، اگر حضرت تقاعد می‌ورزید و اجابت ایشان نمی‌نمود، ایشان را به ظاهر بر حضرت حجت بود و حجت الهی بر ایشان تمام نمی‌شد.<sup>۱</sup>

مرحوم علامه طباطبایی نیز، علوم ائمه علیهم السلام را به دو نوع علم غیبی و موهبتی، و علم عادی تقسیم کرده و درباره علم غیب بر این باور است که «تأثیری در عمل و ارتباطی با تکلیف ندارد».<sup>۲</sup> او در این باره می‌نویسد:

... این گونه علم موهبتی، به موجب ادله عقلی و نقلی که آن را اثبات می‌کند، قابل هیچ‌گونه تخلف نیست و تغییر نمی‌پذیرد؛ سر مویی به خطا نمی‌رود و به اصطلاح، علم است به آنچه در لوح محفوظ ثبت شده است و آگاهی است از آنچه قضای حتمی خداوندی به آن تعلق گرفته [است] و لازمه این مطلب، این است که هیچ‌گونه تکلیفی به متعلق این گونه علم - از آن جهت که متعلق این گونه علم است و حتمی الوقوع است - تعلق نمی‌گیرد و همچنین قصد و طلبی از انسان با او ارتباط پیدا نمی‌کند؛ زیرا تکلیف همواره از راه امکان، به فعل تعلق می‌گیرد و از راه اینکه فعل و ترک، هر دو در اختیار مکلف‌اند، فعل یا ترک خواسته می‌شود و اما از جهت ضروری الوقوع و متعلق قضای حتمی بودن آن، محال است مورد تکلیف قرار گیرد.<sup>۳</sup>

۱. همو، مجموعه رسائل اعتقادی، تحقیق سید مهدی رجایی، ص ۲۰۰.

۲. سید محمد حسین طباطبایی، «بחי کوتاه درباره علم امام علیه السلام»، در: رضا استادی، بیست مقاله، ص ۴۳۴.

۳. همان.

وی در جای دیگر می‌نویسد: «امام [حسین] در این موارد و نظایر آنها (فرستادن مسلم به کوفه، حرکت به سوی کوفه و...) به علومی که از مجاری عادت و از شواهد و قراین به دست می‌آید، عمل فرموده و برای رفع خطر واقعی که می‌دانست، هیچ‌گونه اقدامی نکرده؛ زیرا می‌دانست تلاش سودی ندارد و قضا حتمی [است] و تغییرپذیر نیست»<sup>۱</sup>.

استاد شهید مطهری بعد از اذعان به این نکته که از نظر ظواهر امور و قراین و شواهد تاریخی، نمی‌توان رفتن امام حسین به سوی کوفه را به انگیزه تشکیل حکومت اسلامی انکار کرد، می‌نویسد: «درعین حال این جهت منافات ندارد با جهت دیگر و آن اینکه امام در یک سطح دیگر که سطح معنویت و امامت است، می‌دانسته که عاقبت به کربلا نزول خواهد کرد و همان جا شهید خواهد شد»<sup>۲</sup>.

مرحوم شیخ جعفر شوشتری نیز ضمن آنکه یکی از ویژگی‌های امام حسین را مکلف بودن به دو تکلیف می‌داند، در این باره می‌نویسد:

امام دو تکلیف داشت؛ تکلیف واقعی که موافق با تکلیف خاص حضرت بوده و وظیفه ظاهری که هماهنگ با تکلیف سایر مردم بود. وظیفه واقعی، او را وادار کرد تا به شهادت تن دهد و آگاهانه زناش را در معرض اسارت و کودکانش را در معرض کشتن قرار دهد... اما وظیفه ظاهری امام حکم می‌کرد که به هر وسیله ممکن در حفظ جان خود و فرزندانش بکوشد...<sup>۳</sup>.

گرچه از نیمه نخست سخنان مرحوم شوشتری برمی‌آید که گویا او نیز طرف‌دار نظریه «تکلیف ویژه» بوده که بحث آن گذشت، نظرش بی‌شبهت به بحث علم غیبی و علم ظاهری هم نیست؛ زیرا دو تکلیف باید برخاسته از دو گونه علم باشد. نکته دیگری که در این باره شایان توجه است، این است که با این‌گونه تقسیم و

۱. همان، ص ۴۳۷.

۲. مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج ۳، ص ۱۸۹.

۳. شیخ جعفر شوشتری، الخصائص الحسينية، ص ۴۳-۴۴ (با مختصری تصرف در عبارت).

تمایزی که درباره تکالیف ائمه علیهم السلام گفته شد، هیچ‌گونه تناقضی هم به وجود نمی‌آید؛ چراکه در تناقض، بایستی «وحدت در جهت» که مقتضای طبع تناقض است، وجود داشته باشد.<sup>۱</sup> درحالی‌که در اینجا، دو تکلیف با دو جهت مطرح است: تکلیف به شهادت از جهت باطن، و تکلیف به تلاش برای تشکیل حکومت اسلامی از جهت ظاهر.

بنابراین حرکت امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از آنجا به سوی کوفه و... همه بر اساس تکلیف ظاهری آن حضرت بوده است؛ اگرچه تکلیف باطنی آن بزرگوار، شهادت در راه خدا بوده است.

یکی از اموری که می‌توان گفت آگاهی امام علیه السلام را از لوح محفوظ (که تخلف‌ناپذیر است) تأیید می‌کند، نگرش به حادثه کربلا از زاویه امتحان و ابتلاست؛ یعنی لازمه این باور که حادثه عاشورا در سطح بالاتری برای خود امام حسین علیه السلام نیز آزمونی سنگین و پرمخاطره بوده،<sup>۲</sup> این است که امام علیه السلام باید کاملاً به جزئیات سرانجام کار خویش آگاه باشند و احتمال خلاف آن را ندهند تا معلوم شود که حضرت با اینکه آگاهی کامل و تخلف‌ناپذیر از فجایع و جنایات عاملان یزید نسبت به خود، خاندان و یارانش دارد، آیا به پیمان خویش در انجام این آزمون سترگ، پایبند خواهد ماند؟

پس درست است که اعطای چنین علمی از جانب خدای متعال به ولی امرش، نشانگر آن است که امام علیه السلام از چنان مقام قرب و منزلتی نزد خداوند برخوردار بوده که مشمول لطف خاص پروردگار، و شایسته آگاه شدن از اسرار و امور نهانی الهی شده است؛ اما از سوی دیگر، برخوردار از علم غیب، مسئولیت و تکلیف امام علیه السلام را بسیار دشوارتر کرده است؛ به این معنا که هرچند امام علیه السلام از سرنوشت خویش کاملاً آگاه است، باید تن به چنین مصیبت‌ها و بلایایی بدهد تا در مقام عمل با سرافراز درآمدن از این آزمون بزرگ

۱. محمد رضا مظفر، المنطق، ص ۱۹۱.

۲. همچنان‌که این جریان در سطح پایین‌تری، امتحانی بزرگ برای آزمون مسلمانان در آن مقطع زمانی بوده تا معلوم شود آیا آنان ولی خدا را یاری خواهند کرد یا او را تنها خواهند گذاشت؛ چنان‌که از زاویه الگودهی نهضت نیز، آزمونی سترگ برای مسلمانان در طول تاریخ بوده و خواهد بود.

الهی، نهایت عبودیت و سرسپردگی را به معبود خویش نشان دهد. البته اجر تحمل و موفقیت در چنین آزمون دشواری آنقدر زیاد بود که خدا در مقابل، مقدر فرمود که: اولاً، امام حسین (ع) به درجات و مقاماتی که خدا وعده آن را به حضرت داده بود، برسد؛<sup>۱</sup> ثانیاً، امامت در اولاد امام حسین (ع)، شفا در تربت حضرت و اجابت دعا نزد قبر ایشان مقدر شود و مدت زمان رفت، اقامت و برگشت زائر امام (ع)، از عمر او حساب نشود؛<sup>۲</sup> و ثالثاً، یاد و خاطره این نهضت و الگو بودن آن در طول تاریخ بشریت، مانا و جاویدان باشد.

### لازمه الگودهنده‌گی، عمل به تکلیف ظاهری است

تبیین و تفسیر دیگری که درباره نسبت و رابطه علم غیب امامان (ع) با مکلف بودنشان به عمل کردن به ظواهر امور در زندگی شخصی و اجتماعی شان شده، این است که هرچند معصومان (ع) در پرتو روح ولایت، به مسائل پشت پرده و ماورای طبیعی آگاه‌اند، به علل مختلف، از جمله دلایل تربیتی، مجاز نیستند از این علم در امور شخصی و اجتماعی خویش استفاده کنند؛ چراکه این‌گونه بهره‌برداری سبب می‌شود تبلیغ عملی آنان خدشه‌دار شود و دیگر نتوانند صبر در مصائب و گرفتاری‌ها را به دیگران توصیه کنند. کسی که در میدان جهاد و شهادت در راه خدا از این علم، بهره‌گیری کند و هر نوع تیر بلا را از اصابت به هدف بازدارد و پیوسته خود را از حوزه بیماری‌ها و گرفتاری‌ها و ناراحتی‌ها برهاند، دیگر نمی‌تواند امت را به استقامت و تحمل سختی‌ها دعوت کند؛ زیرا با اعتراض پیروانی مواجه خواهد شد که می‌گویند: کسی می‌تواند ما را به مسائل معنوی و سازنده توصیه کند که خود نمونه‌ای از این صفات برجسته انسانی باشد. بنابراین انسان‌های الهی چون سرمشق و الگودهنده به انسان‌های دیگر هستند، در برابر مشکلات و ناگواری‌ها همانند

۱. شیخ صدوق، الامالی، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثة، مجلس سی‌ام، ص ۲۱۷؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتح، تحقیق علی شیری، ج ۵، ص ۱۹؛ خوارزمی، مقتل الحسین، تحقیق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۸۷.  
 ۲. شیخ طوسی، الامالی، تحقیق قسم الدراسات الاسلامیه مؤسسه البعثة، مجلس یازدهم، ص ۳۱۷، ح ۹۱.



همه مردم، تلاش می‌کنند و از اسباب و ابزارهای عادی برای رفع آنها کمک می‌گیرند و چه بسا به دلیل نارسایی و کمبود امکانات، کوشش آنان عقیم بماند. شاهد این ادعا، سیره و بعضی از سخنان پیشوایان دین در این باره است که به دو نمونه از آنها، اشاره می‌کنیم:

۱. هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام ابو موسی اشعری را به «دومة الجندل» برای حکمیت می‌فرستاد، به او چنین فرمود: «با کتاب خدا داوری کن و از دستورات آن پا فراتر مگذار». چون ابو موسی به راه افتاد، امام علیه السلام فرمود: «می‌بینم که او فریب خواهد خورد». عبیدالله بن ابی‌رافع، منشی حضرت که ناظر جریان بود، به امام علیه السلام گفت: چرا او را می‌فرستید، در حالی که می‌دانید او فریب خواهد خورد؟ حضرت فرمود: «فرزندم؛ اگر بنا باشد خدا دربارهٔ بندگان خود به علم خویش عمل کند، نباید با فرستادن پیامبران بر آنان احتجاج کند»<sup>۱</sup> (زیرا او می‌داند گروهی هستند که چه برای آنان پیامبر بفرستد، چه نفرستد، به او ایمان نخواهند آورد. باین حال پیامبرانی اعزام می‌کند).

۲. در روایات آمده است که معیار داوری‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام، همان اصول قضایی اسلام، یعنی اقامهٔ شهود یا سوگند بوده است، نه علم غیب و آگاهی‌های خارج از مجاری طبیعی؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: **أَمَّا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْيَمِينِ وَالْإِيمَانِ وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ، فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتَ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئًا فَإِنَّمَا قَطَعْتَ لَهُ بِهٍ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ**؛<sup>۲</sup> «من میان شما با شاهد و قسم داوری می‌کنم و برخی از شما در ادعای خود، زیرک‌تر است. پس هر مردی که از مال برادرش به سود او گرفتم و به او دادم، آن مال همانند پاره‌ای از آتش است».<sup>۳</sup> مقصود این است که هرکس بر ادعای خویش شاهد داشت یا سوگند یاد کرد، من به نفع او داوری می‌کنم؛ چه راست بگوید و چه دروغ. البته اگر با دروغ، مالی را به دست آورد، آن مال همانند پاره‌ای از آتش جهنم است.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، تحقیق یوسف البقاعی، ج ۲، ص ۲۹۶.

۲. کلینی، الفروع من الکافی، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج ۷، ص ۴۱۴، ح ۱؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج ۶، ص ۲۵۶.

۳. جعفر سبحانی، پرسش‌ها و پاسخ‌ها، ص ۱۶۱-۱۶۵.

بنابراین در قضیه عاشورا نیز می‌توان گفت امام حسین (ع) در مراحل گوناگون قیام خویش مأمور به سیر و حرکت طبیعی بوده، تا برای مسلمانان «اتمام حجت» شده باشد؛ چراکه هرچند فرجام حرکت امام (ع) «شهادت» بود، چنین مقدر شده بود که این حرکت، همانند بسیاری از آزمون‌های الهی، به‌گونه‌ای انجام شود که تجلی یکی از بزرگ‌ترین آزمایش‌ها در نظام هستی باشد و پس از عرضه حقیقت به مردمان، صف رادمردان خداجو، از دنیاپرستان و مدعیان دروغین، جدا شود. بدیهی است جامعه عمل پوشاندن به چنین هدفی با توجه به بُعد بشری امام (ع) و الگو بودن حرکت ایشان برای تمام بشریت تا ابد، تنها از این راه میسر بود که حضرت حرکت خویش را از طریق مجاری طبیعی و عادی به نمایش بگذارد؛ همچنان‌که چون سطح درک و بینش افراد یک‌سان نبود و بسیاری از مسلمانان، توان درک اسرار و بطون حقایق را نداشتند، امام (ع) مجبور بود مطالب و حقایق نهضت را در سطح ظاهری بیان کند، تا فهم و هضم آن برای همگان ممکن باشد.

از مجموع آنچه گذشت، روشن شد که علم امام (ع) به موضوعات و حوادث جهان، علم تفصیلی به لوح محفوظ (نه لوح محو و اثبات، و نه در دایره بدائات که امام، احتمال خلاف در آنها می‌دهد) است. با این توضیح، این ادعا که «امام (ع) به‌اجمال و سربسته می‌دانست که پایان حیاتش با شهادت رقم خواهد خورد، اما اینکه در سال ۶۱ قمری و در راه سفر به کوفه شهید خواهد شد، برای حضرت معلوم نبود»، ادعایی است که منابع حدیثی و تاریخی دست‌اول و دیدگاه بسیاری از علما و اندیشمندان بزرگ شیعه آن را تأیید نمی‌کند.

در اینجا دیدگاه دیگری را نیز می‌توان مطرح کرد و آن این است که امام به هرچه بخواهد، می‌تواند علم داشته باشد (إِذَا شَاءُوا عَلِمُوا) و خواست ایشان تابع خواست خداست (إِنَّ قُلُوبَنَا أَوْعِيَةٌ مَشِيَّةٌ لِلَّهِ). به تعبیر دیگر، علم فعلی و آگاهانه و مورد توجه امامان، منوط به خواست خداست که در قلب ایشان ظاهر می‌شود. در نتیجه ممکن است بعضی از جزئیات در بعضی از حالات، مورد توجه آگاهانه ایشان نباشد.

# فصل هفتم

پیشگویی باویشدارهای معصومان علیهم السلام  
در باره تسلط بنی امیه





پس از بعثت پیامبر اسلام ﷺ، سال‌ها، مشرکان و بت‌پرستان جزیره‌العرب و نیز یهود، در برابر پیشرفت اسلام ایستادند و به مخالفت و دشمنی پرداختند و از ایجاد هیچ‌گونه فشار، توطئه و تحمیل جنگ بر مسلمانان کوتاهی نکردند. رهبری و فرماندهی مشرکان را قریش، و در رأس آنان شاخهٔ اُموی این طایفه، به سرکردگی ابوسفیان به عهده داشت. تا آنکه به ارادهٔ خداوند و رهبری‌ها و زحمات پیامبر اسلام ﷺ و جانبازی‌های مسلمانان، اسلام رشد کرد و با سقوط مکه (دژ اصلی مشرکان) در سال هشتم هجری، قدرت طاغوتی مشرکان در هم شکست و آنان فهمیدند که دیگر اسلام ازین رفتنی نیست و تلاش‌هایشان به جایی نمی‌رسد. ازین‌رو در روز فتح مکه زمانی که شمشیرها را بالای سر خود دیدند، ناگزیر اظهار اسلام کردند و به فرمودهٔ امیر مؤمنان علیؑ با بی‌ربطی به اسلام روی آوردند.<sup>۱</sup> بااین‌حال چون اسلام را قائم به شخص پیامبر اسلام ﷺ می‌دانستند، به انتظار درگذشت او نشستند.

در سال دهم هجرت که پیامبر اسلام ﷺ هنگام بازگشت از حجة‌الوداع در غدیر خم، علیؑ را پیشوا و رهبر آیندهٔ مسلمانان معرفی کرد، این امید و انتظار آنان نیز به یأس مبدل شد و خداوند اعلام کرد: **الْيَوْمَ يَسِّرُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ**؛<sup>۲</sup> «امروز، کافران از (نابودی) آیین شما ناامید شدند. بنابراین از آنان ترسید و از (مخالفت و نافرمانی) من بترسید». آن روز مشرکان، و از جمله اعضای حزب پلید اُموی، در یأس و ناامیدی فرورفتند؛ زیرا مشاهده کردند مردی که از نظر علم و تقوا و قدر و عدالت، بعد از پیامبر ﷺ، در

۱. ... وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ إِلَّا كَرِهًا... (نهج البلاغه - نامهٔ ۶۴).

۲. مانده (۵)، ۳.

میان مسلمانان بی‌نظیر است، به جانشینی پیامبر ﷺ منصوب، و به مسلمانان معرفی شد و فهمیدند که با این وضع دوام و بقای اسلام تضمین شده و با درگذشت پیامبر ﷺ از بین نمی‌رود. از آن روز دیگر دشمنی آشکار و نظامی مشرکان مطرح نبود؛ بلکه آنان تصمیم گرفتند از درون به اسلام ضربه بزنند و به‌ویژه در دستگاه رهبری اسلام نفوذ کرده، آن را قبضه کنند یا به انحراف و آشفته‌گی بکشانند.

از این رو با توجه به ماهیت دین‌ستیزانه بنی‌امیه و سابقه دشمنی‌ها و کارشکنی‌های آنان در برابر دعوت پیامبر ﷺ، و نیز نفاق خطرناک آنان بعد از فتح مکه، این خطر هرگز از نظر پیامبر اسلام ﷺ، امیر مؤمنان علی ﷺ و امام حسن ﷺ پنهان نبود و آنان در هر مناسبتی در زمان حیات خود، در مورد خطر حاکمیت امویان بر شئون جامعه اسلامی در آینده، به مسلمانان هشدار می‌دادند و آنان را از تن دادن به چنین حکومتی بر حذر می‌داشتند. اما با وجود این اعلام خطرها و هشدارها، مسلمانان چنین خطری را نادیده گرفته، یا چندان جدی تلقی نمی‌کردند. از این رو سران منافق حزب ضداسلامی اموی در زمان سه خلیفه اول، حرکت خزنده‌ای را برای نفوذ در دستگاه رهبری اسلام آغاز کردند و در نیمه دوم حکومت عمر بن خطاب که به فرمان وی، پای یزید پسر ابوسفیان به‌عنوان حکمران دمشق، به شام باز شد<sup>۱</sup> و پس از مرگ او برادرش معاویه به‌جای او منصوب گشت،<sup>۲</sup> جان تازه‌ای گرفتند؛ چنان‌که همه آشنایان با تاریخ آن دوره می‌دانند در زمان خلافت دوازده‌ساله عثمان بن عفان (از تیره بنی‌امیه) با فراهم شدن اوضاع و شرایط برای مقاصد آنان، توانستند همه مناصب مهم دولتی را قبضه کنند.<sup>۳</sup> این جریان‌ها به‌صورت زنجیره‌ای، منتهی به قدرت یافتن معاویه بن ابی‌سفیان در شام شد و به دنبال آن، پیشگویی‌های آن بزرگواران درباره مناصب ناشی از تسلط این گروه بر مسلمانان، تحقق یافت.

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴، ص ۶۷، ذیل حوادث سال ۱۷ق.

۲. همان، ص ۶۲، ۲۴۱، ۲۸۹.

۳. همان، ص ۴۲۱؛ نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ۳؛ ابن‌قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، تحقیق علی شیری،

این هشدارها و اعلام خطرهای پیشوایان اسلام، با تعابیر مختلف و متعدد، در روایات و گزارش‌های تاریخی منعکس شده که در این فصل، به نقل مهم‌ترین آنها می‌پردازیم.

### پیشگویی‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

۱. در مآخذ تاریخی و حدیثی کهن و نیز در تفاسیر شیعه و اهل سنت، اخبار متعدد و فراوانی با این مضمون وجود دارد که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خواب دید بنی‌امیه از منبرش بالا می‌روند. طبق برخی از روایات، آنان را به شکل میمون‌هایی دید و این خواب را به زمامداری بنی‌امیه بر جامعه اسلامی، و انحراف مسلمانان از مسیر اسلام حقیقی و ناب محمدی در آینده نزدیک، تفسیر کرد و به مردم از وقوع چنین پیشامد و بلایی، هشدار داد. نمونه‌ای از این روایات را در ادامه می‌آوریم.

امام صادق علیه‌السلام می‌فرماید:

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در خواب بنی‌امیه را دید که بعد از رحلتش، از منبرش بالا می‌روند و مردم را (از راه راست) گمراه کرده، به عقب می‌برند. چون صبح شد، درحالی‌که حضرت اندوهگین و ناراحت بود، جبرئیل نازل شد و گفت: ای رسول خدا، چه شده که تو را ناراحت و غمگین می‌بینم؟ حضرت فرمود: دیشب (در خواب) دیدم که بنی‌امیه بعد از من، از منبرم بالا می‌رفتند و مردم را (از راه راست) گمراه کرده، به عقب می‌بردند...

۱. ... عن ابی عبد الله علیه‌السلام قال: «رأی رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فی منامه بنی امیة یصعدون علی منبره من بعده ویضلون الناس عن الصراط القهقری، فأصبح کئیباً حزیناً. قال: فهبط علیه جبرئیل علیه‌السلام فقال: یا رسول الله ما لی اراک کئیباً حزیناً؟ قال: یا جبرئیل، انی رأیت بنی امیة فی لیلتی هذه یصعدون منبری من بعدی، ویضلون الناس عن الصراط القهقری... (کلینی، *الاصحاح من الکافی*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج ۴، ص ۱۵۹؛ محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۸، ص ۷۷). مشابه این روایت را زراره از امام باقر یا امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است. البته در این خبر، افزون بر بنی‌امیه، از بنی‌تیم و بنی‌عدی نیز یاد شده است (کلینی، *الروضة من الکافی*، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج ۸، ص ۳۴۵؛ محمدباقر مجلسی، همان، ص ۲۵۷-۲۵۸). همچنین مشابه این اخبار، روایاتی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و همچنین از امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که آن حضرت نیز از قول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده است (سلیم‌بن قیس هلالی، *کتاب سلیم‌بن قیس الهلالی*، تحقیق محمدباقر انصاری زنجانی، ص ۳۰۳، ۳۰۸-۳۰۹، ۴۲۷، ۴۴۲-۴۴۳؛ محمدباقر مجلسی، همان، ج ۳۳، ص ۱۵۲، ۱۵۶-۱۵۷).

همچنین مفسران و اندیشمندان شیعه<sup>۱</sup> و سنی<sup>۲</sup> در تفسیر آیاتی همچون وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أُرِيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ...<sup>۳</sup> و إنا أنزلناه في ليلة القدر،<sup>۴</sup> اخبار متعددی را نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ در خواب، میمون‌هایی را دید که از منبرش بالا می‌رفتند، و بعد از بیداری، از حاکمیت خاندان ابوسفیان در آینده اظهار ناراحتی و نگرانی می‌کردند.

۲. آنس بن مالک می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: «به زودی مردی از امت من بر مردم چیره می‌شود که فراخ‌روده و گشاده‌گلوست؛ می‌خورد، ولی سیر نمی‌شود؛ گناه جن و انس را به دوش می‌کشد؛ روزی به جست‌وجوی فرمانروایی برمی‌آید. هرگاه بر او دست یافتید، شکمش را پاره کنید».

انس می‌گوید: «در دست رسول خدا ﷺ چوب‌دستی بود که نوک آن را به شکم معاویه نهاده بود».<sup>۵</sup>

۳. ابوهریره می‌گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که فرمود: «هلاکت امت من، به دست جوانکانی از قریش است».<sup>۶</sup>

۱. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمدحبيب قیصرالعاملی، ج ۶، ص ۴۹۴؛ طبرسی، مجمع البیان، تحقیق لجنة من العلماء و المحققین الاخصائین، ج ۶، ص ۲۶۶؛ العروسی الحویزی، تفسیر نور الثقلین، تحقیق سیدهاشم رسولی محلاتی، ج ۳، ص ۱۸۰-۱۸۱ و ج ۵، ص ۶۲۲-۶۲۳؛ سیدمحمدحسین طباطبایی، المیزان، ج ۱۳، ص ۱۴۸-۱۴۹ و ج ۲۰، ص ۳۳۴.  
 ۲. ر.ک: طبری، جامع البیان، تخریج صدقی جمیل العطار، ج ۱۵، ص ۱۴۱ و ج ۳۰، ص ۳۳۰؛ سیوطی، الدرر المنتشور، ج ۴، ص ۱۹۱ و ج ۶، ص ۳۷۱ و نیز به نقل از تفاسیر اهل سنت: سیدمرتضی حسینی فیروزآبادی، فضائل الخمسة من الصحاح الستة، تحقیق مجمع العالمی لأهل البیت، ج ۳، ص ۲۹۸-۳۰۱.  
 ۳. اسراء (۱۷)، ۶۰؛ «و ما آن رؤیایی را که به تو نشان دادیم، تنها برای آزمایش مردم بود؛ همچنین شجره ملعونه (درخت نفرین‌شده) را که در قرآن ذکر کرده‌ایم».  
 ۴. قدر (۹۷)، ۱.

۵. ... عن انس بن مالک، قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «يظهر على الناس رجل من امتي، عظيم السرّم، واسع البعوم، يأكل ولا يشبع، يحمل وزر الثقلین، يطلب الامارة يوماً، فاذا أدر كمّوه فابقروا بطنه». قال: وكان في يد رسول الله ﷺ قضيبٌ، قد وضع طرفه في بطن معاوية (ابن‌ابی‌الحديد، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴، ص ۱۰۸). سیدبن طاووس پیشگوی و خبر دادن پیامبر ﷺ از حکومت‌خواهی معاویه و امر به کشتن وی را در قالب چند خبر آورده است (سیدبن طاووس، الملاحم والفتن، ص ۱۰۰).

۶. ... قال ابو هريرة، سمعت الصادق المصدوق يقول: هلكة امتي على يدي غلبت من قريش... (بخاری، صحيح البخاری، تحقیق قاسم الشماعی الرفاعی، ج ۹، باب ۱۰۷۰، ص ۶۷۵-۶۷۶).



ابن حجر در شرح این حدیث می‌گوید: ابوهزیره در بازار راه می‌رفت و می‌گفت: «خدا یا! مرا به سال شصت (که در آن) حکومت کودکان (را شاهد باشم) نرسان.» ابن حجر می‌نویسد: مراد ابوهزیره، خلافت یزید در سال شصت هجری بود.<sup>۱</sup>

۴. ابوسعید خدری می‌گوید: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم درباره سرنوشت خاندان خویش (در زمان حاکمیت بنی‌امیه) فرمود: «به‌زودی بعد از من امتم، خاندانم را گرفتار کشته شدن و آوارگی خواهند کرد. بی‌تردید دشمن‌ترین و کینه‌توزترین قوم ما نسبت به ما، بنی‌امیه، بنی‌مغیره و بنی‌مخزوم هستند».<sup>۲</sup>

### پیشگویی‌های امیرالمؤمنین علیه‌السلام

امیر مؤمنان علی علیه‌السلام که عملاً شاهد قدرت یافتن بنی‌امیه بود، در خطبه‌ها و سخنان بسیاری، مسلمانان را از پیامدها و آثار شوم تسلط بنی‌امیه بر جامعه اسلامی آگاه کرده، آنان را به مبارزه و مقابله با سیطره حاکمان اُموی فرامی‌خواند. در اینجا نمونه‌هایی از مهم‌ترین هشدارها و اعلام خطرهای امام علیه‌السلام را می‌آوریم.

### الف) خبر از فتنه<sup>۳</sup> و بلای بنی‌امیه در آینده

آگاه باشید! به نظر من ترسناک‌ترین فتنه‌هایی که بر شما وارد می‌شود،

۱. ابن حجر العسقلانی، فتح الباری، ج ۱۳، ص ۸۷.
۲. ... قال ابو سعید الخدری، قال رسول الله: ان اهل بيتي سيلقون من بعدی من امتی قتلًا وتشريدًا وان اشد قوما لنا بغضًا، بنو امية وبنو المغيرة وبنو مخزوم (حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۴، ص ۵۳۴، ح ۸۵۰۰؛ صالحی الشامی، سبل الهدی والرشاد، تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض، ج ۱۰، ص ۱۵۲).
۳. «فتنه» در لغت به معنای امتحان و ابتلا است و در اصل، به داخل کردن طلا در آتش اطلاق می‌شود تا جنس خوب آن از بد آن تمیز داده شود (راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، تحقیق صفوان عرفان داودی، ص ۶۲۳، ماده «فتن»؛ ابن منظور، لسان العرب، تحقیق امین محمد عبدالوهاب و محمدصادق العیبدی، ج ۱۰، ص ۱۷۸، ماده «فتن») و چون در فتنه که ابتلا و امتحان است و در آن سختی و حتی راحتی وجود دارد، جوهر و ماهیت هر انسانی به منصف ظهور می‌رسد، از این رو درباره انسان نیز به کار می‌رود.

فتنه بنی‌امیه است که فتنه‌ای است کور و ظلمانی. سیطره‌اش همه‌جا را فرا می‌گیرد و بلای آن دامن‌گیر افراد صاحب بصیرت می‌شود؛ اما کسانی که فاقد بصیرت بوده، کورکورانه زندگی می‌کنند، از آن در امان خواهند ماند. به خدا سوگند بعد از من خواهید دید بنی‌امیه برای شما زمامداران بدی خواهند بود؛ همانند شتر سرکشی که با دهان گاز گرفته، دست بر زمین می‌کوبد و با لگد زدن مانع از دوشیدن شیرش می‌شود. آنان همچنان بر شما حکومت می‌کنند تا کسی از شما را باقی نگذارند؛ جز آن‌کس که برای آنان سودمند باشد یا (حداقل) ضرری به آنها نرساند. فتنه و بلای آنها همچنان دامن‌گیر شما خواهد بود تا جایی که انتقام‌گیری یکی از شما از آنان، همچون انتقام‌گیری برده از ارباب یا انتقام‌گیری انسان از همراهش خواهد بود (که به‌آسانی مقدور نیست). فتنه آنها همانند فتنه‌های زشت و ترسناک جاهلیت بر شما وارد می‌شود؛ به‌گونه‌ای که نه نور هدایتگری در آن به چشم می‌خورد و نه نشانه و علامت نجاتی.<sup>۱</sup>

### (ب) پیشگویی دربارهٔ ستمگری‌های بنی‌امیه

به خدا سوگند آنها [بر حکومت] همچنان باقی می‌مانند تا جایی که هیچ حرامی را باقی نمی‌گذارند، مگر آنکه آن را حلال می‌شمارند و هیچ عهد

۱. ... أَلَا وَإِنَّ أَوْفَرَ الْقَتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فَتْنَةٌ بَنِي أُمَيَّةٍ فَإِنَّهَا فَتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُظْلِمَةٌ عَمَّتْ حَقَّتْهَا وَخَصَّتْ بَلِيَّتَهَا وَأَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا وَأَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا وَأَيْمُ اللَّهِ لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمَيَّةٍ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوءٍ يَغْدِي، كَالثَّأْبِ الضُّرُوسِ، تَعْدُمُ فِيهَا وَتَخِيْطُ بِيَدِهَا وَتَرْبِيْ بِرِجْلِهَا وَتَمْنَعُ ذَرْعًا، لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَتْرُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ. وَلَا يَزَالُ بِلَاؤُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ أَنْتَصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانْتَصَارَ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ، وَالصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَضْحِيهِ، تَرُدُّ عَلَيْكُمْ فَتْنَتَهُمْ شَوْهَاءَ مَخْشِيَةً وَقَطْعًا جَاهِلِيَّةً، لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ هُدَى وَلَا عِلْمٌ يُرَى... (نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ۹۳؛ ابراهیم تقی کوفی اصفهانی، الغارات، تحقیق سیدعبدالزهره حسینی، ص ۸۷؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۳۶۷ و ج ۴۱، ص ۳۴۹).

و پیمانی را باقی نمی‌گذارند، مگر آنکه آن را نقض می‌کنند و هیچ خانه و خیمه‌ای باقی نمی‌ماند، مگر آنکه ظلمشان در آنجا راه یابد و فساد و بدی سیاستشان مردم را از خانه‌های خویش فراری می‌دهد (خانه‌ها ویران و بی‌صاحب می‌شود)، تا آنکه (در حکومتشان) دو گروه بگیرند: گروهی برای دین خود (که آن را از دست داده‌اند) و دسته‌ای برای دنیای خود (که به آن نرسیده‌اند)، و یاری یکی از شما به آنان، همانند کمک برده به اربابش خواهد بود که (از ترس) در حضور او، اطاعت، و در غیاب او بدگویی می‌کند. (در این حکومت) هرکس به خدا امیدوارتر باشد، بیش از همه در رنج خواهد بود. پس اگر خداوند به شما عافیت و سلامت بخشید، پذیرا باشید و اگر به بلا و گرفتاری مبتلا شدید، شکیا باشید که فرجام کار، با پرهیزکاران است.<sup>۱</sup>

### ج) وضعیت اسلام و مسلمانان در عصر حاکمیت بنی‌امیه

پس از تسلط فرزندان بنی‌امیه، هیچ خانه و خیمه‌ای باقی نمی‌ماند، جز آنکه ستمگران [بنی‌امیه]، اندوه و غم را به آنجا بکشاند و کینه‌توزی را در آن داخل کنند. پس در آن روز، برای آنها نه عذرآوری در آسمان باقی خواهد ماند و نه یاور در زمین. آری شما ناهلان را به حاکمیت برگزیده، زمامداری را در غیر محل آن قرار دادید.<sup>۲</sup>

۱. وَاللّٰهِ لَا يَزَالُونَ حَتّٰى لَا يَدْعُوْا لِلّٰهِ مُحْرَمًا اِلَّا اسْتَحْلَوْهُ وَلَا عَقْدًا اِلَّا اسْتَحْلَوْهُ وَحَتّٰى لَا يَبْقٰى اَبِيْتًا مَدْرٍ وَلَا وَبْرٍ اِلَّا دَخَلَتْ طَلْمُهُمْ وَنَبَاٌ بِهِ سُوْءٌ وَغَيْبُهُمْ (رعبت‌هم) وَحَتّٰى يَقُوْمَ الْبٰتِكِيّٰنَ بِنَبِيْكَانِ: بَاكٍ يَّبْكِيْ لِدِّيْنِهِ وَبَاكٍ يَّبْكِيْ لِدُنْيَاہُ وَحَتّٰى تَكُوْنَ نَصْرَةٌ اَحَدِكُمْ مِّنْ اَحَدِهِمْ كُنُصْرَةً الْعَبْدِ مِّنْ سَيِّدِهِ، اِذَا شَهِدَ اطَاعَةً وَاِذَا غَابَ اِغْتَابَهُ وَحَتّٰى يَكُوْنَ اَعْظَمَكُمْ فِيْهَا عَنَاءً اَحْسَنَكُمْ بِاللّٰهِ طَنًا فَاِنْ اَتَاكُمْ اللّٰهُ بِعَاقِبَةٍ فَاَقْبَلُوْا وَاِنْ اِبْتَلَيْتُمْ فَاصْبِرُوْا، فَاِنْ الْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِيْنَ (سج البلاغه، خطبه ۹۸).

۲. ... فَعِنْدَ ذٰلِكَ لَا يَبْقٰى اَبِيْتًا مَدْرٍ وَلَا وَبْرٍ اِلَّا وَاَدْخَلَتْ الطَّلْمَةُ تَرْحَةً، وَاَوْلَجُوا فِيْهِ نَقْمَةً فَيُوْمِنْدِلِ لَا يَبْقٰى لَّهُمْ فِي السَّمَآءِ عَاذِرٌ وَلَا فِي الْاَرْضِ نَاصِرٌ. اَصْبَيْتُمْ بِاللَّأْسْرِ غَيْرَ اَهْلِهِ، وَاُوْرَدْتُمُوْهُ غَيْرَ مَوْرَدِهِ... (همان، خطبه ۱۵۸).

پیشوای اول شیعیان در نامه‌ای که به اهل مصر نوشت، نگرانی خویش را از حاکمیت بنی‌امیه (و بنی‌مُعَیْط) چنین اعلام فرمود:

لکن از این اندوهناکم که امر این امت (حکومت) را بی‌خردان و تبه‌کاران قبضه کنند؛ آن‌گاه مال خدا را دست‌به‌دست بگردانند و بندگان او را به بردگی کشند. با نیکوکاران در جنگ، و با فاسقان همراه باشند؛ زیرا (آنها همان کسانی هستند که) برخی از آنان شراب نوشیده‌اند و حد بر آنها جاری شده، و بعضی دیگر اسلام را نپذیرفتند تا اینکه هدیه‌هایی (از جانب اسلام و مسلمانان) به آنها عطا شد.<sup>۱</sup>

حضرت در سخنی با امام حسن (علیه السلام) اوضاع مسلمانان، به‌ویژه شیعیان را در روزگار حکومت معاویه چنین ترسیم می‌فرماید:

... چگونه خواهی بود وقتی بنی‌امیه این امر (حکومت) را به دست بگیرند؟ درحالی که حاکم آن، فردی گلوگشاده و فراخ‌روده خواهد بود که بسیار می‌خورد، ولی سیر نمی‌شود؛ می‌میرد، درحالی که نه در آسمان یاری‌کننده‌ای خواهد داشت و نه در زمین عذرآوری؛ بر غرب و شرق استیلا خواهد یافت؛ بندگان مطیع او می‌شوند و پادشاهی او طول می‌کشد؛ از سنت‌های اهل بدعت و گمراهی پیروی می‌کند و حق و سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را نابود می‌کند؛ بیت‌المال را بین دوستان و کارگزارانش تقسیم کرده، کسی را که شایسته‌تر به آن است، محروم

۱. وَلَكِنَّنِي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سَفَهَاءُهَا وَقَجَارَهَا، فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُولًا وَعِبَادَهُ خَوْلًا وَالصَّالِحِينَ حَرْبًا وَالْقَاسِمِينَ حِزْبًا. قَبْلَ أَنْ يَمُنُّهُمْ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمْ الْعُرَامَ وَجَلَّدَ خَدَّ فِي الْأِسْلَامِ وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسَلِّمْ حَتَّى رَضِخَتْ لَهُ عَلَى الْأِسْلَامِ الرَّضَائِغُ... (همان، نامه ۶۲: محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۳، ص ۵۹۷؛ نزدیک به این تعابیر: همان، ص ۵۷۲-۵۷۳؛ ابراهیم تقفی کوفی اصفهانی، الغارات، تحقیق سیدعبدالزهره حسینی، ص ۲۱۰). ابن‌ابی‌الحدید می‌گوید: «مراد از کسی که شراب نوشید و حد بر او جاری شد، ولیدبن عُقْبَةَ بن‌ابی‌مُعَیْط و مقصود از کسانی که با دریافت بخشش‌ها، اسلام را پذیرفتند، ابوسفیان، و دو پسرش معاویه و یزید است» (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۷، ص ۲۲۶-۲۲۷).

می‌کند. در حکومت وی، مؤمن خوار، و فاسق حمایت و تقویت می‌شود. مال را بین یارانش دست‌به‌دست می‌گرداند و بندگان خدا را به بردگی می‌گیرد. حق در حکومت وی، کهنه شده، باطل ظاهر می‌گردد (و غلبه می‌کند) و صالحان لعن می‌شوند، و هرکسی را که بر سر حق با او مخالفت و دشمنی کند، می‌کشد و به هرکس که به خاطر باطل، او را دوست داشته باشد، پاداش می‌دهد.<sup>۱</sup>

یحیی بن هانی مرادی از قول مردی از قوم خود به نام زیاد بن فلان نقل می‌کند که گفت: ما و گروهی از شیعیان و خواص علی در خانه‌ای با او بودیم. امام علیه‌السلام به اطراف نگرست؛ چون هیچ بیگانه‌ای ندید، فرمود: «این قوم (بنی‌امیه) به‌زودی بر شما چیره می‌شوند؛ دست‌هایتان را قطع کرده، بر چشم‌هایتان میل خواهند کشید». مردی از میان ما گفت: ای امیرالمؤمنین؛ تو در آن زمان زنده خواهی بود؟ حضرت فرمود: خداوند مرا از آن حفظ نماید.<sup>۲</sup>

۱. ... یا حسن... کَفَّ بِكَ إِذَا وَلِيَّ هَذَا الْأَمْرَ بُرْهَانِيَّةً؟ وَأَمِيرُهَا الرَّحِيبُ الْبُلْغُومُ، الرَّاسِعُ الْأَعْفَاجُ، يَأْكُلُ وَلَا يَشْبَعُ، يَمُوتُ وَكَيْسَ لَهُ فِي السَّمَاءِ نَاصِرٌ، وَلَا فِي الْأَرْضِ عَازِرٌ، ثُمَّ يَسْتَوِلِي عَلَى غَرْبِهَا وَشَرْقِهَا، تَدِينُ لَهُ الْعِبَادُ، وَيَطُولُ مُلْكُهُ، يَسْتَنْ بِسُنَنِ أَهْلِ الْبِدْعِ وَالضَّلَالِ، وَيُمِيتُ الْحَقَّ وَسُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَقْسِمُ الْمَالَ فِي أَهْلِ وَلَايَتِهِ، وَيَنْتَعَهُ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ، وَيَذِلُّ فِي مَلِكِهِ الْمُؤْمِنُ، وَيَقْوَى فِي سُلْطَانِهِ الْفَاسِقُ، وَيَجْعَلُ الْمَالَ بَيْنَ أَنْصَارِهِ دَوْلًا، وَيَتَّخِذُ عِبَادَ اللَّهِ حَوْلًا، وَيَذْرُسُ فِي سُلْطَانِهِ الْحَقَّ، وَيُظْهِرُ الْبَاطِلَ، وَيُلْفَنُ الصَّالِحِينَ، وَيَقْتُلُ مَنْ نَاوَاهُ عَلَى الْحَقِّ، وَيَدِينُ مَنْ وَاوَاهُ عَلَى الْبَاطِلِ (شیخ حر عاملی، *انبات الهداة*، تحقیق سیدهاشم رسولی، ترجمه احمد جنتی، ج ۴، ص ۵۳۲-۵۳۳؛ سیدحسن القبانچی، *مسند الامام علی علیه‌السلام*، تحقیق طاهر اسلامی، ج ۸، ص ۴۱۳). قریب به این عبارات را، امام حسن علیه‌السلام از قول پدرش نقل کرده است (سیدبن طاووس، *الملاحم والفتن*، ص ۹۹). همچنین حضرت علی علیه‌السلام خطاب به مردم عراق درباره معاویه می‌فرماید: أَمَا إِنَّهُ سَيُظْهِرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلًا رَحِبَ الْبُلْغُومِ مُذْحَقُ الْبُظْنِ يَأْكُلُ مَا يَجِدُ وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ، فَاقْتُلُوهُ وَلَنْ تَقْتُلُوهُ... (به‌زودی مردی گلوگشاده و شکم‌بزرگ بر شما مسلط خواهد شد که هرچه بیابد، می‌خورد و هرچه ندارد، تلاش می‌کند به دست آورد. او را بکشید، ولی هرگز نمی‌توانید او را بکشید» (*نهج البلاغه*، تحقیق صبحی صالح، خطبه ۵۷).

۲. ... عن يحيى بن هاني المرادي، عن رجل من قومه يقال له زياد بن فلان، قال: كنا في بيت مع علي عليه‌السلام ونحن وشيعته وخواصه، فالتفت فلم ينكر منا احداً، فقال: «ان هؤلاء القوم سيظهرون عليكم فيقطعون ايديكم ويسلمون اعينكم». فقال رجل منا: وانت حي يا امير المؤمنين؟ قال: اعاذني الله من ذلك... (ابن‌ابی‌الحديد، شرح *نهج البلاغه*، تحقيق محمد ابوالفضل ابراهيم، ج ۴، ص ۱۰۹).

علی (ع) در یک جای دیگر درباره وضعیت اسلام در روزگار بنی امیه چنین خبر داده است: «ای مردم؛ به زودی بر شما زمانی فرامی رسد که اسلام در آن وارونه (و از محتوا خالی) می شود؛ همانند ظرف واژگون شده ای که از محتویاتش تهی می شود»<sup>۱</sup>. مقصود پیشوای اول از این سخن، آن است که بنی امیه، اسلام را از محتوا خالی می کنند و تعالیم انسان ساز و تعالی بخش آن را کنار گذاشته، تنها پوسته و ظاهر آن را باقی می گذارند.

#### د) آثار سرپیچی از حکومت حق

امام علی (ع) مردم را از پیامدهای نافرمانی از حق، چنین باخبر کرد: «... ای مردم؛ من شما را به حق دعوت کردم، از من دوری جستید و شما را با چوب تعلیمی تأدیب کردم، مرا خسته کردید. آگاه باشید! بعد از من حاکمانی بر شما فرمانروایی می کنند که از شما به این اندازه، خشنود نمی شوند، مگر آنکه با تازیانه ها و آهن (غل و زنجیر یا شمشیر) شما را عذاب کنند»<sup>۲</sup>.

همچنین وقتی حضرت، سستی یاران خویش را در رفتن به جنگ با معاویه دید، فرمود: ... آگاه باشید بعد از من با ذلتی فراگیر و شمشیری بران سروکار خواهید داشت، و به استبدادی دچار خواهید شد که ستمگران، آن را در میان شما روش حکومت قرار خواهند داد. آن گاه جمع شما را پراکنده و چشمانتان را گریان کرده، فقر را در خانه هایتان داخل خواهند کرد، و به زودی آرزو

۱. ... أَيُّهَا النَّاسُ، سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يَكْفَأُ فِيهِ الْإِسْلَامُ، كَمَا يَكْفَأُ الْإِتَاءُ بِمَا فِيهِ... (نهج البلاغه، خطبه ۱۰۳).

۲. ... عن زيد بن علي، قال: قال علي (ع): أَيُّهَا النَّاسُ، أُنِّي دَعَوْتُكُمْ إِلَى الْحَقِّ فَتَوَلَّيْتُمْ عَنِّي فَتَلَوْتُمْ عَلَيَّ، وَضَرَبْتُمْ بِالذَّرَّةِ فَاعْتَبْتُمُونِي؛ أَمَا إِنَّهُ سَيَلِيكُم بَعْدِي وَلَاؤُهُ لَا يَرْضَوْنَ عَنْكُمْ بِذَلِكَ حَتَّى يُعَذِّبُوكُم بِالسَّيَاطِ وَالْحَدِيدِ... (ابراهيم نفیسی کوفی اصفهانی، الغارات، تحقیق سید عبدالزهرا حسینی، ص ۳۱۶؛ شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسة آل البيت، ج ۱، ص ۳۲۲؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، ص ۳۰۶). «دره» چوب دستی کوتاهی بوده که معمولاً خلفا آن را در دست می گرفتند و از شنون ظاهری آنها محسوب می شده است. شاید بتوان معادل آن را در فارسی «چوب تعلیمی» معنا کرد.

می‌کنید که مرا ببینید و یاری‌ام کنید. به‌زودی درستی آنچه را که من برای شما بازگو کردم، خواهید دانست...<sup>۱</sup>

#### ه) فلسفه پذیرش خلافت از سوی حضرت

حبيب بن ابی‌ثابت می‌گوید: علی علیه‌السلام فرمود: «... به خدا سوگند من عهده‌دار خلافت نشدم، مگر از ترس آنکه بز نری<sup>۲</sup> از بنی‌امیه، بر این امر (حکومت) خیز گرفته، کتاب خدا را به بازی بگیرد».<sup>۳</sup>

در خبر دیگری آمده است که حضرت فرمود: «به خدا قسم من (با معاویه) ن‌جنگیدم، مگر از بیم آنکه بز نری از بنی‌امیه بر کرسی خلافت بجهد و دین خدا را به بازی بگیرد».<sup>۴</sup>

#### پیشگویی‌های امام حسن علیه‌السلام

۱. معاویه پس از انعقاد پیمان صلح با امام حسن علیه‌السلام، از امام خواست که برای مردم سخنرانی کند. امام ابتدا نپذیرفت؛ اما چون با اصرار معاویه روبه‌رو شد، ضمن ایراد سخنانی درباره پیامدهای حاکمیت بنی‌امیه فرمود: «به خدا سوگند تا زمانی که سران و رهبران امت محمد بنی‌امیه باشند، این امت روی رفاه و آسایش را نخواهد دید. خداوند

۱. ... أما انکم ستلقون بندي ذلًا شاملاً وستيقاً قاطعاً. وأثره يتخذها الظالمون فيكم سنة، فيفرقُ جماعتكم ويبيكي عيونكم ويدخلُ الفقر بيوتكم وتنتون عن قليل أنكم رأيتموني فصرتموني، فستعلمون حق ما أقول [لكم]... (بلاذري، انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زرکلي، ج ۳، ص ۱۵۵؛ يعقوبي، تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۱۹۳). از جمله فيفرقُ جماعتكم... به بعد در نسخه‌های نهج البلاغه نیست (ر.ک: نهج البلاغه، خطبه ۵۸).

۲. بز نر معمولاً پیشاپیش بزهای گله حرکت می‌کند و آنها را به دنبال خود می‌برد. این تعبیر، کنایه از نادانی معاویه و برای تحقیر وی است.

۳. ... والله ما تقدمت عليها الا خوفاً من أن ينزو على الامر تيس من بني امية، فيلعب بكتاب الله عز وجل (بلاذري، انساب الاشراف، تحقيق سهيل زكار و رياض زرکلي، ج ۲، ص ۳۵۳).

۴. ... والله ما قاتلت الا مخافة ان ينزو فيها تيس من بني امية فيتلاعب بدین الله (ابراهيم ثقفی کوفی اصفهانی، الغارات، تحقيق سيد عبدالزهرا حسینی، ص ۱۱۵).

به سبب فرمانبرداری تان از افراد سرکش و گرایش تان به شیطان‌های تان، فتنه‌ای را بر شما فرستاده که از آن رهایی نمی‌یابید تا نابود شوید»<sup>۱</sup>.

۲. زمانی که امام حسن (ع) از خیانت کوفیان، و پیوستن آنان به سپاه معاویه آگاه شد، کوفیان را مجدداً برای نبرد با معاویه، به اردوگاه نُخَيْلَه<sup>۲</sup> فراخواند. در مدت ده روز فراخوانی، وقتی حضرت دید که تنها چهارهزار نفر در نُخَيْلَه گرد هم آمده‌اند، به کوفه بازگشت و در خطبه‌ای عتاب‌آمیز خطاب به آنان فرمود:

وای بر شما! به خدا سوگند معاویه به هیچ‌یک از وعده‌هایی که در برابر کشتن من به شما داده، وفا نخواهد کرد. اگر من دست به دست او داده، با او آستی کنم، مرا رها نمی‌کند تا (در ارشاد و هدایت جامعه) تابع دین جدم باشم. من می‌توانم به تنهایی عبادت پروردگار را به‌جا بیاورم؛ اما به خدا قسم اگر امر حکومت را به معاویه واگذارم، هرگز در حکومت بنی‌امیه شادمانی به خود نخواهید دید و آنها شما را به عذاب‌ها و گرفتاری‌ها، دچار خواهند کرد. گویا به چشم خود می‌بینم که (فردا) فرزندان شما بر درِ خانه فرزندان آنان ایستاده، درخواست آب و غذایی را خواهند کرد که خداوند (از بیت‌المال) برایشان قرار داده است؛ ولی به آنان، آب و غذا نمی‌دهند. اگر من یارانی داشتم، حکومت را به معاویه واگذار نمی‌کردم؛ چراکه خلافت بر بنی‌امیه حرام است...<sup>۳</sup>.

۱. ... وایم الله لاتری امة محمد خفصاً ما كانت سادتهم وقادتهم فی بنی امیة، ولقد وجه الله اليكم فتنة لن تصدروها عنها حتی تهلكوا؛ لطاعتكم طواغیتكم، وانضوائكم الی شیاطینکم... (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۶، ص ۲۸).

۲. اردوگاهی در بیرون کوفه که رزمندگان، نخست در آنجا گرد می‌آمدند و سپس به سوی میدان جنگ حرکت می‌کردند.  
 ۳. ... ویلکم والله ان معاویه لا یفی لاحد منکم بما ضمنه فی قتلی، واتی ان وضعت یدی فی یده فأسأله، لم یترکنی اذین بدین جدی واتی أقدر ان أعبد الله - عز وجل - وحدی وایم الله لئن سلمت الامر لمعاویه لا ترون فرحاً أبداً مع بنی امیة ولیسومونکم سوء العذاب، کأنتی أنظر الی أبنائکم واقفین علی أبواب أبنائهم یتسقونهم یتستعمونهم بما جعله الله لهم، فلا یسقون ولا یطعمون، ولو وجدت أوعاناً ما سلمت له الامر، لان الخلافة محرمة علی بنی امیة... (سیدعبدالله شبر، جلاء العیون، تحقیق سیدعلی شبر، ج ۱، ص ۳۴۵-۳۴۶). شیخ صدوق و مجلسی نیز این روایت را به‌اختصار آورده‌اند (شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، باب ۱۶۰، ص ۲۵۹؛ محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۳).



آنچه آوردیم، بخشی از روایات مربوط به هشدارهای رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و امام حسن علیه‌السلام<sup>۱</sup> درباره پیامدهای زمامداری بنی‌امیه بر مسلمانان بود که در مآخذ تاریخی و حدیثی شیعه و سنی آمده است. این اعلام خطرهای معصومان علیهم‌السلام، حاکی از اهمیت موضوع بود؛ زیرا چنان‌که در عمل ثابت شد، فتنه زمامداری بنی‌امیه، فتنه‌ای مخرب و جان‌کاه برای جامعه اسلامی بود. از این‌رو آنان مردم را از خطرها و آثار منفی این امر، آگاه کرده، بر حذر می‌داشتند و از آنان می‌خواستند با پذیرش ولایت خاندان عصمت و طهارت و پیروی از آنان، از بروز چنین فتنه‌ای جلوگیری کنند؛ اما سوگمندان باید گفت امت پیامبر صلی الله علیه و آله به این هشدارها توجه نکردند و شد آنچه نباید می‌شد.

---

۱. هشدارها و موضع‌گیری‌های امام حسین علیه‌السلام که تمام دوران امامتش در زمان حکومت بنی‌امیه سپری شد، در فصل دوم از بخش دوم تحت عنوان «مواضع امام حسین علیه‌السلام در برابر حکومت معاویه و مبارزات سیاسی آن حضرت» خواهد آمد.

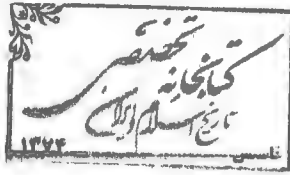


بخش دوم

امام حسین علیه السلام و معاویہ







## فصل اول

مواعظ قیام امام حسین علیه السلام

بر ضد معاویه





مواضع سیاسی امام حسین علیه السلام در ده سال آخر حکومت معاویه، از شهادت امام حسن علیه السلام و آغاز امامت امام حسین علیه السلام تا مرگ معاویه، یکی از مباحثی است که برای ریشه‌یابی علل و عوامل حرکت امام حسین علیه السلام، باید به آن پرداخت. این بحث در قالب دو پرسش مطرح می‌شود که ما در این فصل به پرسش اول، و در فصل بعدی به پرسش دوم به تفصیل پاسخ می‌دهیم. این دو پرسش اساسی عبارت‌اند از:

۱. چرا امام حسین علیه السلام در دوران امامت ده‌ساله خویش در عصر معاویه، حرکت و قیام مسلحانه‌ای بر ضد معاویه نکرد؟

۲. می‌دانیم که به هر دلیلی امام حسین علیه السلام در زمان معاویه قیام نکرد؛ اما آیا آن حضرت سکوت اختیار کرد یا مواضع و سیاست‌هایی را در برابر حاکمیت معاویه اتخاذ کرد و به مبارزه سیاسی پرداخت؟

ضرورت طرح این بحث از آنجا ناشی می‌شود که به دلیل عظمت خیره‌کننده حادثه عاشورا، بیشتر مردم به غلط تصور می‌کنند آغاز قیام آن حضرت، از شروع خلافت یزید بوده است و از آن دهه، غفلت می‌کنند؛ در حالی که سابقه مبارزه امام حسین علیه السلام با حکومت بنی‌امیه، به سال‌ها پیش از خلافت یزید برمی‌گردد.

در پاسخ پرسش نخست، در اینجا به اجمال باید گفت که در آن دوره به سبب وجود یک سلسله عوامل و موانع، امام حسین علیه السلام قیام مسلحانه بر ضد حاکمیت دین‌ستیز معاویه را نه مقدور، و نه برای جامعه اسلامی سودمند می‌دانست و همانند برادر بزرگوارش امام

مجتبی (ع) از اقدام نظامی بر ضد معاویه امتناع می‌ورزید. اما باید توجه داشت نتیجه این سیاست حضرت، آن نبود که ایشان از تلاش‌ها و فعالیت‌های غیرمسلحانه برای شناساندن و برملا کردن چهره واقعی معاویه و شیوه حکمرانی‌اش، طفره رود و هیچ‌گونه اقدامی در این زمینه انجام ندهد.

بنابراین در پاسخ پرسش نخست باید گفت به دلیل وجود یک رشته مصالح و موانع، هر نوع حرکت مسلحانه و نظامی امام، نه مفید بود و نه مقدور که در این میان، عوامل ذیل، مهم‌تر به نظر می‌رسد:

#### ۱. شخصیت و شیوه حکومت‌داری معاویه

اگر امام حسین (ع) نهضت خویش را در عصر حاکمیت معاویه به راه می‌انداخت، آن شور و حماسه و آن بازتاب دینی، اجتماعی و سیاسی که در عصر یزید داشت، حاصل نمی‌شد. یکی از علل این امر، سیمای معاویه و روش خاص وی در حل مشکلات و رفع موانع حکومتش بود.

معاویه شخصیت عجیب و پیچیده‌ای داشت. او در حيله‌گری و دسیسه‌چینی سرآمد روزگار خویش بود. مورخان، درباره نیرنگ‌بازی‌های معاویه، گزارش‌ها نوشته‌اند. معاویه در زمان جنگ با امام حسن (ع) از یک‌سو، در میان سپاه قیس بن سعد (فرمانده طلابه امام حسن (ع)) شایع کرد که آن حضرت صلح کرده، و از سوی دیگر در پشت جبهه، در محل اقامت امام حسن (ع) شایعه سازش قیس با معاویه را پخش کرد<sup>۱</sup> و با این شگرد، خط مقدم و پشت جبهه سپاه امام را نسبت به یکدیگر دل‌سرد و بدبین کرد و تفرقه و پراکندگی را در لشکر امام حسن (ع) حاکم ساخت. درحالی‌که هر دو خبر، از پایه بی‌اساس و دروغ بود.

همچنین او از یک طرف، ده دینار به مستمری کوفیان افزود؛ ولی از طرف دیگر،

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۴.



نعمان بن بشیر عثمانی مخالف شیعه را بر آنان حاکم کرده بود که هرچه آنان بر پنخس آن دینارها اصرار می‌کردند، او توجهی به آن درخواست‌ها نمی‌کرد!<sup>۱</sup>

معاویه در این زمینه تا آنجا پیش رفت که حتی بین کارگزاران خویش که گروهی از آنان خویشاوندانش بودند، تفرقه و اختلاف می‌انداخت تا از این راه، هم رقبای احتمالی خویش را از میان بردارد و هم کاری کند که آنان، او را پناهگاه و هسته مرکزی حل مشاجرات و اختلافات خود بدانند. برای نمونه او مروان بن حکم و سعید بن عاص را که هر دو از خاندان اموی بودند، به تناوب، حاکم مدینه می‌کرد. آن‌گاه نامه‌هایی جداگانه و محرمانه برای آنها می‌نوشت. او در نامهٔ محرمانه‌اش به سعید، دستور داد که خانهٔ مروان (حاکم سابق مدینه) را ویران، و تمام اموال و املاک او را مصادره کند و فدک را که معاویه به او بخشیده بود، از او بگیرد. هنگامی که معاویه سعید را از حکومت مدینه عزل کرد و مروان را حاکم کرد، به او نوشت که خانهٔ سعید را ویران، و تمامی اموال و املاک او را مصادره کند! چون مروان در صدد اجرای فرمان معاویه برآمد، سعید گفت: ای اباعبدالملک؛ می‌خواهی خانهٔ مرا خراب کنی؟ گفت: آری. سعید گفت: «معاویه به من دستور داده بود خانهٔ تو را ویران کنم؛ اما من چنین نکردم و حتی تو را از این جریان آگاه نکردم». سپس او نامه و فرمان معاویه را دربارهٔ تخریب خانهٔ مروان به او نشان داد. مروان در نامه‌ای به معاویه نوشت: شگفت است از رفتاری که امیرالمؤمنین با ما دارد. درحالی‌که خویشاوند ماست، می‌خواهد آتش کینه را در میان ما بیفروزد.<sup>۲</sup>

این ویژگی و صفت بارز، به صورت‌های دیگری نیز در معاویه بروز و نمود داشت. گاهی این خصلت در قالب دورویی خود را نمایان می‌ساخت؛ چنان‌که او می‌توانست در نهایت خشم و طوفان درونی، در برون لبخند بزند و خود را شادمان نشان دهد. در

۱. ابوالفرج اصفهانی، *الاعانی*، تحقیق علی محمد بجاوی، ج ۱۶، ص ۲۹.

۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۲۹۴؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق مکتب التراث، ج ۲، ص ۵۰۴-۵۰۵ (ذیل حوادث سال ۵۰۴ق).

روزگار خلافت عمر، از معاویه که والی شام بود، شکایت کردند. عمر گفت: از نکوهش جوانمرد(!) قریش دست بردارید؛ کسی که می‌تواند به هنگام خشم، تبسم کند.<sup>۱</sup> در بسیاری از موارد، حيله‌گری معاویه، در لباس حلم و بردباری ظاهر می‌شد. این صبر و بردباری چنان در ظاهر مثبت جلوه کرده که بیشتر مورخان را به اشتباه انداخته که آن را یکی از صفات مثبت معاویه دانسته‌اند.<sup>۲</sup>

اما عملکرد و موضع‌گیری‌های معاویه، نشانگر آن است که این خصلت روحی او، بیش از آنکه صبغه اخلاقی و دینی داشته باشد، رنگ سیاسی داشته و یکی از ابزارهای مهم او، برای پیشبرد اهداف و مقاصد سیاسی‌اش و نیز مشروعیت بخشیدن به حکومت و سلطنت خویش بوده است؛ چنان‌که عقیل در گفت‌وگویی با معاویه، به او گفت: ای پسر صَخْر؛ نرمی شما (بنی‌امیه) مکر است.<sup>۳</sup>

جالب است که معاویه خود، در مواردی پرده از راز شکیبایی و ریاکاری خویش برداشته و تصریح کرده است که این صفت، چیزی بیش از یک حربه سیاسی برای خلع سلاح بیشتر مخالفانش نبوده و او با این کار در پی مصالح سیاسی و حکومتی‌اش بوده است. از این رو آنجا که حکومتش را در خطر می‌دید، در برابر معترضان و مخالفان سیاسی هیچ انعطاف و نرمشی از خود نشان نمی‌داد؛ چنان‌که می‌گفت: اَنْتِی لَا اَحُولُ بَيْنَ النَّاسِ وَبَيْنَ اَلْسِنَتِهِمْ مَا لَمْ يَحْوُلُوْا بَيْنَنَا وَبَيْنَ سُلْطَانِنَا؛<sup>۴</sup> «تا زمانی که مردم، میان ما و سلطنت ما حایل نشوند، من میان آنان و زبانشان حایل نمی‌شوم (و جلوی انتقادشان را نمی‌گیرم)».

۱. ابن‌عبدالبر قُرْطُبِي، الاستيعاب، تحقيق علي محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، ج ۳، ص ۴۷۲.

۲. يعقوبی، تاريخ اليعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۸؛ سيوطی، تاريخ الخلفاء، تحقيق قاسم شماعی و محمد عثمانی، ص ۲۱۷-۲۲۷؛ ابن‌عديريه، العقد الفريد، تحقيق علي شيري، ج ۴، ص ۳۳۹.

۳. ابراهيم تقي كوفي اصفهانی، الغارات، تحقيق سيدعبدالزهره حسینی، ج ۲، ص ۳۸۰؛ خوارزمی، مقتل الحسين، تحقيق محمد سماوی، ج ۱، ص ۱۲۲.

۴. ابن‌قتيبة دینوری، عيون الاخبار، ج ۱، ص ۹.

معاویه در جای دیگری گفته است: «به خدا قسم من بر ضد کسی که شمشیر به همراهش نیست، شمشیر به کار نمی‌برم، و اگر (آنچه که به من گفته می‌شود) چیزی نبوده جز سخنی که یک کینه‌توز (برای آرامش کینه‌های درونی خود) خواسته است با آن انتقام بگیرد، من آن سخن را زیر پا و پشت گوشم قرار می‌دهم».<sup>۱</sup>

بر همین اساس است که معاویه در جایی که می‌دید سکوت و بردباری، موجب سستی پایه‌های حکومتش می‌شود، هرگز چنین رفتاری نمی‌کرد؛ چنان‌که در برابر کلمات انتقادآمیز و سرانجام، قیام حُجْرَبْنِ عَدَى تاب نیاورد و دستور داد او و یارانش را با دستان زنجیرشده به قتل برسانند.<sup>۲</sup> همچنین دستور دستگیری عمرو بن حَمِق را نیز صادر کرد که منجر به کشته شدن عمرو شد و در نهایت، سر او را برای معاویه فرستادند؛<sup>۳</sup> همچنان‌که سال‌ها پیش در عصر خلافت عثمان نیز، نظیر این برخورد را با ابوذر کرده بود؛ هنگامی که معاویه نتوانست در برابر سخنان اعتراض‌آمیز ابوذر در شام طاقت بیاورد، به دستور عثمان، ابوذر را از شام تا مدینه بر مرکبی سرکش و بی‌جهاز سوار کرد. ابوذر در حالی به مدینه رسید که گوشت ران‌هایش ریخته بود.<sup>۴</sup> باز در زمان همین معاویه صبور و حلیم! بود که سردار رشید اسلام، محمد بن ابی‌بکر به دست معاویه بن حُدَیج به طرز فجیعی به شهادت رسید و سر مبارکش برای معاویه فرستاده شد!<sup>۵</sup>

همچنین معاویه در جریان درخواست بیعت از سران و شخصیت‌های بانفوذ مدینه

۱. ابوالعباس مبرّد، *الکامل فی اللغة والادب*، تحقیق عبدالحمید هندوای، ج ۱، ص ۱۱۹؛ ذهبی، *سیر اعلام النبلاء*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۴، ص ۷۵.
۲. ابن عبدالبر قرطبی، *الاستیعاب*، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، ج ۱، ص ۳۸۹.
۳. همان، ج ۳، ص ۲۵۸؛ ابن اثیر، *أسدُ الغابة فی معرفة الصحابة*، ج ۳، ص ۷۱۵.
۴. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۱۷۲؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکارو ریاض زرکلی، ج ۶، ص ۱۶۷-۱۶۸؛ ابن ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۸، ص ۲۵۸.
۵. ابن تغری بردی، *الأنجوم الزاهرة فی اخبار ملوک مصر والقاهرة*، ج ۱، ص ۱۱۰؛ عبدالحسین احمد امینی، *الغدیر*، ج ۱۱، ص ۶۷.

برای یزید، وقتی نتوانست به شیوه‌های گوناگون نظر آنان را جلب کند، به صراحت گفت: هرکس با این امر مخالفت کند، پاسخ او با شمشیر است: «من پیش‌تر (چنین رفتاری داشتم که) در میان شما سخنرانی می‌کردم و یکی از شما برمی‌خواست و مرا تکذیب می‌کرد؛ من تحمل می‌کردم و از او می‌گذشتم. اینک می‌خواهم به سخنرانی برخیزم. به خدا سوگند می‌خورم که اگر در این جایگاه، کسی گفتارم را به من برگرداند، واژه دیگر بر زبان خود نراند، مگر آنکه شمشیر سرش را جدا کرده باشد»<sup>۱</sup>. این شیوه و منش سیاسی معاویه، حتی بر معاصران و رقبای وی مخفی نمانده بود. عبدالله بن زبیر، یکی از رقبای سرسخت معاویه در امر خلافت، در جواب نامه معاویه (که از عبدالله خواسته بود با یزید بیعت کند) شعری نوشت و در یکی از بیت‌های آن، بردباری معاویه را این‌چنین زیر سؤال برد:

عَرَّكَ أَنْ قَالُوا حَلِيمٌ بِغَيْرَةٍ      وَكَيْسَ بَدِي حِلْمٍ وَلَكِنْ تَحَلَّمًا<sup>۲</sup>

«آیا از این مغرور شده‌ای که به تو گفته‌اند: حلیم هستی؛ درحالی‌که تو بردبار نیستی؛ بلکه خود را به بردباری زده‌ای».

بنابراین آنچه در تاریخ به‌عنوان حلم و صبر معاویه، بر آن تأکید شده، یک سنجیه و ملکه اخلاقی یا یک باور دینی نبوده است؛ بلکه خود را به صبوری زدن و بردبار نشان دادن بوده که نمادی از حيله‌گری و نیرنگ‌بازی معاویه بود که او برای فریفتن افراد سطحی‌نگر و ظاهرین و نیز تقویت و تثبیت حکومت و فرمانروایی خود و جان‌شینی پسرش به کار می‌گرفت. از این‌رو هرگاه نسبت به حاکمیتش احساس خطر می‌کرد، هرگونه بانگ اعتراضی را به شدیدترین شیوه‌ها در نقطه خفه می‌کرد؛ به گونه‌ای که کسی در برابر اعمال ضددینی معاویه حتی نمی‌توانست با زبان اعتراض کند، چه برسد به آنکه نهضت و قیام مسلحانه بر ضد وی به راه بیندازد.

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، تحقیق مکتب التراث، ج ۲، ص ۵۱۳.

۲. ابن قتیبه دینوری، *الامامة والسیاسة*، تحقیق علی شیری، ج ۱، ص ۲۰۲.

۲. اقدامات معاویه برای ترسیم چهره فریبنده از خود، و سیمای مخدوش از اهل بیت علیهم السلام معاویه برای اینکه چهره‌ای دروغین از خود نشان دهد و از طرفی سیمای محبوب اهل بیت علیهم السلام را مخدوش کند، اقدامات زیر را انجام داد:

### الف) جعل حدیث در مدح خود

معاویه برای آنکه بتواند مشروعیت سلطنت خویش را بر گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله استوار کند، با استخدام گروهی از جاعلان حدیث، آنان را واداشت تا اخبار و احادیثی را در مدح و ستایش او در منطقه شام جعل کنند. شایان توجه است که جعل حدیث در شام به آسانی انجام می‌گرفت؛ زیرا شام فاصله بسیاری با مدینه و مکه داشت و بسیاری از صحابه رضی الله عنهم در شام حضور نداشتند. صحابه‌ای هم که در شام زندگی می‌کردند، یا در خدمت معاویه بودند، یا خاموش و منزوی روزگار می‌گذراندند. در ادامه چند نمونه از احادیث فراوانی را که کارگزاران معاویه در ستایش وی جعل کرده‌اند، می‌آوریم.<sup>۱</sup>

۱. معاویه می‌گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به من گفت: زمانی که پادشاه شدی، عفو کن و آسان بگیر.<sup>۲</sup>

۲. علی رضی الله عنه پس از بازگشت از صفین، به یاران خود گفت: از حاکمیت معاویه

ناخشنود نباشید!<sup>۳</sup>

۳. اعمش از مجاهد نقل کرده: اگر معاویه را ببینید، می‌گویید او مهدی است!<sup>۴</sup>

دستگاه تبلیغاتی معاویه در این باره تا آنجا پیش رفت که معاویه را واجب‌الاطاعة معرفی کرد و حتی حدیثی به این مضمون جعل کردند که مردم باید به فرمان خداوند،

---

۱. مرحوم علامه امینی در کتاب *گران سنگ‌الغدیر*، جلد ۱۱، صفحه ۷۴ تا ۱۰۲ احادیث جعلی فراوانی را که در فضل و مناقب معاویه روایت شده، نقل کرده و در همه این احادیث با استدلال، خدشه می‌کند.

۲. ابن‌عساکر، *تاریخ مدینه دمشق الکبیر*، تحقیق علی‌عاشور الجنوبی، ج ۶۲، ص ۴۲.

۳. همان؛ ذهبی، *سیر أعلام النبلاء*، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۴، ص ۷۴.

۴. طبرانی، *المعجم الکبیر*، تحقیق حمدی عبدالحمید سلفی، ج ۱۹، ص ۳۰۸؛ ابن‌عساکر، همان، ص ۱۱۹؛ ابن‌کثیر، *البدایة والنهائة*، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۸، ص ۱۴۳.

معاویه را دوست بدارند. حدیث چنین بود: جَاءَ جَبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ بِوَرَقَةٍ آسَ أَخْضَرَ مَكْتُوبٌ عَلَيْهَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، حُبُّ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ قَرَضٌ مِنْنِي عَلَى عِبَادِي؛<sup>۱</sup> «جبرئیل برگه سبزی نزد پیامبر آورد که بر روی آن نوشته بود: خدایی جز خدای یگانه نیست؛ دوستی معاویه پسر ابوسفیان بر بندگان من واجب است».

معاویه حتی دربارهٔ احادیثی که در مذمت و قدح او و بنی‌امیه در میان مردم وجود داشت و صحابه آنها را نقل می‌کردند، دستور داد تا با تحریف یا تصحیف عبارات، معانی واقعی آنها را دگرگون کنند. نمونه‌هایی از این دسته روایات و نقد آنها را در آثار عالمان بزرگواری همچون علامه امینی و علامه سیدمرتضی عسکری می‌توان یافت. برای نمونه روایتی را که ابن‌حبان از پیامبر ﷺ نقل کرده است، در اینجا می‌آوریم: اِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مَنْبَرِي فَأَقْبَلُوهُ؛ «چنانچه معاویه را بر منبر من دیدید، او را بکشید».

علامه امینی سلسلهٔ راویان این حدیث را بررسی کرده و نشان داده که همگی مورد اعتماد و وثوق هستند؛ به‌ویژه عبدالله بن مسعود، صحابی معروف که این خبر را بی‌واسطه از پیامبر ﷺ نقل کرده است؛ اما این روایت را این‌گونه تحریف و تصحیف کردند: اِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ يَخْطُبُ عَلَى مَنْبَرِي فَأَقْبَلُوهُ، فَإِنَّهُ آمِنٌ مَأْمُونٌ؛<sup>۲</sup> «اگر دیدید معاویه بر منبر من خطبه می‌خواند، او را پذیرا باشید و تصدیق کنید که او امین و مأمون است».

ذهبی یکی از رجال‌شناسان بزرگ اهل سنت، هر دو صورت درست و تحریف‌شدهٔ این حدیث را آورده و حکم به جعلی بودن حدیث دوم، کرده است.<sup>۳</sup>

### ب) ترسیم سیمای مشروع و مقبول از خود

از دیگر اقدامات دستگاه تبلیغاتی معاویه در راستای نشان دادن چهرهٔ مقبول و موجه از

۱. ابن‌عساکر، همان، ص ۶۳؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۴، ص ۶۸.

۲. عبدالحمین احمد امینی، القدیر، ج ۱۰، ص ۱۴۵-۱۴۷؛ ابن‌عساکر، همان، ص ۱۰۹؛ سیدمرتضی عسکری، عبدالله بن سبأ و اساطیر آخری، ج ۲، ص ۱۶۱-۱۶۶.

۳. ذهبی، سیر أعلام النبلاء، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۴، ص ۷۶؛ ابن‌عساکر، همان.

وی، استخدام گروهی از قصه‌گویان و افسانه‌پردازان و اصحاب حکمت و شعر و مثل بود تا دربارهٔ صبر، حکمت، بخشش و شجاعت معاویه، داستان‌های حکمت‌آمیز و عبرت‌آموز بسازند و در سراسر قلمرو اسلامی، به‌ویژه شام، منتشر کنند. کارگزاران معاویه این برنامه را چنان ماهرانه تنظیم و اجرا کردند که توانستند معاویهٔ خشن، قسی‌القلب و ترسو را، نماد صبر، حکمت و شجاعت معرفی کنند. برای نمونه، عبید بن شریبه که اهل صنعا (یمن) بود و در قصه‌گویی و داستان‌سرایی شهرت فراوانی داشت، پیوسته ملازم معاویه بود و برای وی داستان می‌گفت و معاویه دستور می‌داد که داستان‌ها و امثال او را تدوین کنند.<sup>۱</sup>

بر اساس گزارش دیگری، هنگامی که معاویه پس از صلح امام حسن علیه السلام میان نخجیله و دارالرزق نزدیک کوفه فرود آمد، گروهی از قصه‌گویان و قاریان شام او را همراهی می‌کردند.<sup>۲</sup>

کار دیگری که قصه‌گویان اختصاصی خلفای اموی مأمور انجام آن بودند، لعن و سب بر مخالفان بنی‌امیه، به‌ویژه بنی‌هاشم بود. آنان مردم را نیز به این کار وامی‌داشتند؛ چنان‌که در گزارشی آمده معاویه شخصی را که بعد از نماز صبح و مغرب قصه می‌گفت، مأمور کرد تا برای او و اهل شام دعا، و به مخالفان خود و تمامی مشرکان نفرین کند.<sup>۳</sup>

افزون بر این، معاویه با استخدام، فریفتن یا خریدن شاعرانی همانند اخطل، مسکین دارمی، عبدالله بن همام سلولی و عقیبه الاسدی<sup>۴</sup> و با بخشش‌های بی‌حد و حساب، راه تمجید و ستایش از خویش، و مشروع و قانونی جلوه دادن حکومت بنی‌امیه را هموار

۱. ابن ندیم، کتاب الفهرست، تحقیق رضا تجدد، ص ۱۰۲؛ جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۸۳ (پاورقی) و ص ۱۱۵.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۳، ص ۲۸۷.

۳. تقی‌الدین ابوالعباس احمد بن علی مغربزی، المواعظ والاعتبار (المعروف بالخَطَطِ المَغْرِبِیَّةِ)، ج ۴، ص ۱۸.

۴. ابن اعثم، کتاب الفتح، تحقیق علی شیری، ج ۴، ص ۳۳۰-۳۳۱؛ محمد مهدی شمس‌الدین، ثورة الحسین، ص ۹۵-۹۶، ۱۲۰-۱۲۲.

و افکار عمومی را برای سر فرود آوردن و تسلیم‌پذیری در برابر اعمال جنایت‌کارانه خویش کاملاً مهیا کرد.

### ج) مخدوش کردن سیمای اهل بیت

هنگامی که بنی‌امیه روی کار آمدند، کوشیدند با جعل حدیث، خلفای پیشین را برتر از علی (ع) جلوه دهند.<sup>۱</sup> معاویه شماری از صحابه و تابعان را بر آن داشت تا بر ضد امیر مؤمنان احادیثی روایت کنند. ابوهریره، عمروعاص، مُغیره بن شُعْبَه و عروه بن زُبَیْر از کسانی بودند که به خواسته معاویه، جامه عمل پوشاندند.<sup>۲</sup>

امویان خود را «شجره رسول الله» معرفی کرده، درباره خود به فضیلت‌سازی پرداختند.<sup>۳</sup> متأسفانه تبلیغات معاویه در مناطقی چون شام بسیار مؤثر بود و مردم آنجا فکر می‌کردند پیامبر (ص) خویشاوندان و خاندانی جز بنی‌امیه ندارد.<sup>۴</sup>

معاویه به کارگزارانش نوشت که در منبرهایشان علی را لعن کنند و آنها چنین کردند.<sup>۵</sup> ابوهریره با دریافت پاداش فرمانداری مدینه از معاویه، درباره علی (ع) و بنی‌امیه روایاتی را به پیامبر (ص) نسبت داد که خوشایند معاویه بود.<sup>۶</sup> این‌گونه احادیث، انتشار یافت و بر فراز منابر بازگو شد و معلمان و نویسندگان به کودکان و نوجوانان تعلیم دادند. همین سبب شد روحیه قیام و انقلاب بر ضد امویان، از بیشتر مخالفان گرفته شود و چهره تابناک اهل بیت پیامبر، از دید بسیاری پوشیده بماند و مردم معیار دقیقی برای ارزیابی عملکرد بنی‌امیه و تطبیق آن با اسلام راستین، در اختیار نداشته باشند.

۱. احمد امین، فجر الاسلام، ص ۲۱۳، ۲۷۵.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴، ص ۶۳.

۳. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، تحقیق علی عاشور الجنوبی، ج ۲۶، ص ۶۳.

۴. مسعودی، مروج الذهب، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۳، ص ۴۳.

۵. ابن عبدربه، المفکر القریب، تحقیق علی شیری، ج ۴، ص ۳۴۲.

۶. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴، ص ۶۹-۶۴.



گستره تحریف و جعل حدیث، قلمرو دیگری نیز داشت و آن واژگون تفسیر کردن آیات قرآن، و تحریف احادیث پیامبر ﷺ، متناسب با مطامع و منافع معاویه و کارگزاران او بود. ابن ابی الحدید در این باره می نویسد: معاویه به سمره بن جندب پیشنهاد کرد که صد هزار درهم بگیرد و به مردم بگوید آیه شریفه وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ درباره علی علیه السلام، و آیه وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ<sup>۲</sup> درباره ابن ملجم نازل شده است. سمره در نهایت چهار صد هزار درهم گرفت و چنین روایتی را جعل کرد.<sup>۳</sup>

نمونه روشن دیگری از تحریف حدیث، تحریف سخن پیامبر ﷺ درباره شهادت «عمار» است که فرموده بود: تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ؛<sup>۴</sup> «او را گروهی سرکش و ستمگر خواهند کشت».

وقتی عمار در جنگ صفین توسط سپاه معاویه به شهادت رسید، فرمایش پیامبر ﷺ درباره عمار و گروهی که او را به قتل می رسانند، مطرح شد. معاویه که قادر به انکار آن نبود، چاره ای جز پناه بردن به دامن تأویل نداشت. از این رو گفت: کشته او کسی است که او را به میدان جنگ آورده است و مرادش علی بود. امام علی علیه السلام در پاسخ وی فرمود:

۱. بقره (۲)، ۲۰۴-۲۰۵؛ «و از مردم کسانی هستند که گفتار آنان، در زندگی دنیا مایه اعجاب تو می شود؛ (در ظاهر، اظهار محبت شدید می کنند) و خدا را بر آنچه در دل دارند، گواه می گیرند؛ (در حالی که) آنان سرسخت ترین دشمنان اند و هنگامی که از نزد تو خارج می شوند، برای فساد در زمین می کوشند و زراعت ها و چهارپایان را نابود می کنند. (با اینکه می دانند) خدا فساد را دوست ندارد».

۲. بقره (۲)، ۲۰۷؛ «و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد، و خدا نسبت به [این] بندگان مهربان است». این آیه شریفه در مدح و ستایش امام علی علیه السلام به دلیل جانبازی آن حضرت در لیلۃ المبيت، نازل شده است.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۴، ص ۷۳.

۴. ابن حدیث، مشهور و متواتر است و در مسند احمد به طرق متعدد و با تعابیر مختلف نقل شده است (ر.ک: احمد بن حنبل، المستند، تصحیح جمیل العطار، ج ۲، ص ۶۵۴، ح ۶۹۴۳، ج ۴، ص ۴۰۴، ح ۱۱۱۶۶ و ج ۶، ص ۲۲۹، ح ۱۷۷۸۱ و ج ۸، ص ۲۰۲، ح ۲۱۹۳۲، ص ۳۷۹-۳۸۰، ح ۳-۲۲۶۷۲، ج ۱۰، ص ۱۹۰، ح ۲۶۶۲۵).

در این صورت، حمزه را نیز پیامبر ﷺ به قتل رسانده است!<sup>۱</sup> (زیرا پیامبر ﷺ او را به جنگ أخذ برد).

معاویه با استفاده از ابزار جعل، تحریف و تأویل حدیث، هر روز که از عمر خلافت خویش را سپری می‌کرد، زمینه مناسب‌تری را برای حذف پیشوایان و حافظان واقعی دین و جامعه اسلامی، و جای‌گزین کردن حاکمان دنیاطلب و دین‌ستیز همسان خود، فراهم می‌ساخت.

ابن‌ابی‌الحدید روایتی را از امام باقر ﷺ نقل می‌کند که به‌وضوح، نشانگر آن است که معاویه چگونه با استفاده از حربۀ راه‌گشا و کارساز «حدیث‌سازی» در مخدوش جلوه دادن سیمای اهل‌بیت ﷺ در دوران امامت امام حسین ﷺ، گام برمی‌داشت. بخشی از این حدیث چنین است: دروغ‌گویان و منکران فضیلت ما، برای دروغ و انکار خود، دستاویزی هم یافتند و آن تقرب جستن به دوستان خود و حاکمان و قاضیان بدسرشت و کارگزاران ناستوده در هر شهر و دیار بود. برای آنان احادیث ساختگی و دروغ روایت کردند و از ما چیزهایی را نقل کردند که نه ما گفته بودیم و نه انجام داده بودیم. این کار برای آن بود که کینه مردم را بر ضد ما برانگیزند و زمان رواج و اوج این عمل، روزگار معاویه و پس از شهادت امام حسن ﷺ بود.<sup>۲</sup>

سیاست دروغ‌سازی و دروغ‌پراکنی دستگاه تبلیغاتی معاویه در سراسر حوزه اسلامی، به‌ویژه منطقه شام، چنان مؤثر و کارگر افتاد که حتی بر دین‌مداران نیز حقیقت مشتبه شد؛ تا آنجا که آنان این دروغ‌پردازی‌ها را درست و حق تلقی کرده، آنها را روایت کردند. این در حالی بود که اگر به کذب بودن آن روایات پی می‌بردند، هرگز آنها را روایت نمی‌کردند و به آن معتقد نمی‌شدند.<sup>۳</sup>

۱. ذهبی، سیر أعلام النبلاء، تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا، ج ۳، ص ۱۴۲، پاورقی.

۲. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۱، ص ۴۳.

۳. همان، ص ۴۶۴۵.

### ۳. ترویج تفکر انحرافی و تخدیری

همه این برنامه‌ها از جعل، تحریف و تصحیف حدیث و تأویل آیات و احادیث گرفته تا تنظیم امثال، حکم، قصص و شعر، همگی بخشی از کار معاویه برای موجه و مشروع نشان دادن سلطنت خویش بود. اما باید توجه داشت که برنامه‌های یادشده، بدون پشتوانه فکری لازم، نمی‌توانست در درازمدت به اهداف پلید معاویه جامعه عمل پوشانند. او برای این منظور نیز طرحی ریخته بود و با ترویج دو اندیشه و باور «ارجاء» و «جبر»، که همچون سیستم اعصاب، فرهنگ و ارزش‌های جاهلی و سلطنتی بنی‌امیه را حیات و حرکت می‌داد، آنچه را که در پی آن بود، در درازمدت جامعه عمل پوشانند. بنا به نقل ابن‌ابی‌الحدید، معاویه آشکارا از اندیشه «ارجاء» و «جبر» طرف‌داری می‌کرد.<sup>۱</sup>

اینک به توضیح هریک از دو اندیشه می‌پردازیم:

#### الف) ارجاء

برخی معتقدند مُرَجَّه نامشان را از آیه شریفه *وَأَخْرُونَ مُرْجُونَ لِمَا رَأَى اللَّهُ لِمَا يَعْذِبُهُمْ* و *وَأَمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ*<sup>۲</sup> گرفته‌اند.<sup>۳</sup> احمد امین در وجه نام‌گذاری مُرَجَّه، نوشته است: مُرَجَّه، گرفته‌شده از ارجاء، به معنای تأخیر انداختن است؛ زیرا آنان امر گروه‌هایی را که باهم اختلاف داشتند و خون یکدیگر را می‌ریختند، به روز قیامت وامی‌گذاشتند و درباره هیچ‌یک از دو طرف، داوری نمی‌کردند. عده‌ای، مُرَجَّه را مشتق از ارجاء، به معنای امیدوار کردن می‌دانند؛ زیرا آنان می‌گفتند با داشتن ایمان، گناه آسیبی نمی‌رساند؛ چنان‌که با وجود کفر

۱. همان، ج ۱، ص ۳۴۰.

۲. توبه (۹)، ۱۰۶؛ «او عده‌ای دیگر [کارشان] موقوف به فرمان خداست؛ یا آنان را عذاب می‌کند یا توبه آنها را می‌پذیرد».

۳. فخرالدین طریحی، مجمع البحرین، تحقیق سیداحمد حسینی، ج ۱، ص ۱۷۶، ماده «رجاء».

نیز، اطاعت سودی نخواهد داشت. از این رو آنان هر مؤمن گناهکاری را امیدوار می‌کردند.<sup>۱</sup>

فرقهٔ مُرجئه، ایمان را اعتقاد قلبی محض می‌دانستند و هیچ‌گونه عمل حاکمی از این اعتقاد را، لازم نمی‌شمردند. حتی گروهی از آنان پا را از این هم فراتر گذاشته، معتقد بودند که: «ایمان، اعتقاد قلبی است؛ اگرچه به زبان اظهار کفر کند یا بت پرستد و یا آنکه در کشور اسلامی به روش یهود و نصاری رفتار کرده، صلیب پرستد و قایل به تثلیث شود! چنین شخصی اگر در این حال بمیرد، نزد خدا دارای ایمان کامل، اهل بهشت و از بندگان محبوب خدا به‌شمار می‌آید».<sup>۲</sup>

نتیجهٔ روشن و محتوم اندیشهٔ ارجاء و نفی عمل و واگذاری امور به خدا و تسلیم مطلق در برابر حاکم، تأیید بنی‌امیه بود؛ چراکه بر اساس این اعتقاد، امویان هر قدر هم که مرتکب گناه و جنایت می‌شدند، باز مؤمن و مسلمان بودند! از این رو باور ارجاء نه‌تنها در مبارزه با امویان و از میان بردن آنان، موافق خوارج و شیعه نبود، بلکه در خدمت دستگاه اموی نیز بود؛ زیرا بر اساس عقیدهٔ مُرجئه، حکومت بنی‌امیه یک حکومت اسلامی و شرعی بود و مخالفت با آن به‌هیچ‌وجه جایز نبود. آنان بر این اعتقاد بودند که خودداری خلفای بنی‌امیه از تطبیق اعمال خود با موازین دینی، موجب نمی‌شود که آنان از امتیازاتی که به‌عنوان «اولوالامر» و زمامداران اسلامی برخوردار بودند، محروم شوند.<sup>۳</sup>

بنی‌امیه با تبلیغ و ترویج چنین اندیشه‌ای در سطح عمومی جامعه، افکار عمومی را تخدیر، و آنان را از همکاری با رهبران انقلاب ضداموی منصرف کردند. همچنین در سطح بالا و نخبهٔ جامعه، فرهیختگان و نخبگان را وادار به زهد و انزوی سیاسی نمودند و زمینه

۱. احمد امین، فجر الاسلام، ص ۲۷۹.

۲. همان، ص ۲۸۱؛ ابن خزم الاندلسی، الفصل فی الملل والاهواء والنحل، ج ۴، ص ۲۰۴.

۳. محمدمهدی شمس‌الدین، ثورة الحسین، ص ۱۱۶.

تثبیت و استقرار سلطنت امویان را فراهم ساختند. معاویه با به کار بستن چنین تفکری، به این نتیجه رسید که هر جنایتی را می‌تواند در حق امت انجام دهد و مسلمانان حق هیچ‌گونه اعتراضی ندارند؛ چنان‌که مونتگمری وات<sup>۱</sup> در این باره می‌نویسد: «این‌گونه طرز تفکر (اندیشه ارجاء) در زمینه سیاسی به این نتیجه‌گیری منجر شد که خلافت اموی با همه معاصی و گناهانش، از جانب خدا مقدر شده و مسلمانان نباید با آن مخالفت کنند».<sup>۲</sup>

اندیشه ارجاء چنان در خدمت حکومت اموی قرار گرفت که معاویه توانست ادعا کند: *الارض لله وانا خليفة الله فما آخذ من مال الله فهو لي وما تركت منه كان جائزاً لي*<sup>۳</sup>؛ «زمین از آن خداست و من جانشین خدا هستم. آنچه از مال خداوند برمی‌دارم، از آن من است و در آنچه صرف‌نظر می‌کنم، مجازم».

اکنون روشن شد که باور ارجاء، ظرفیت و کشش لازم را داشت تا یک پشتوانه نظری برای مشروعیت حاکمیت بنی‌امیه باشد.<sup>۴</sup>

۱. استاد مطالعات عربی و اسلامی دانشگاه ادینبورگ انگلستان.

۲. ویلیام مونتگمری وات، *فلسفه و کلام اسلامی*، ترجمه ابوالفضل عزتی، ص ۴۷-۴۸.

۳. مسعودی، *مُرُوجُ الدُّعْبِ ومَعَادِنُ الجَوْهَرِ*، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۳، ص ۵۲؛ عبدالحسین احمد امینی، *الغدیر*، ج ۸، ص ۳۴۹.

۴. البته این امر باعث شد که مرجئه هرچه بیشتر به بنی‌امیه نزدیک شوند و جزء مقربان آنان قرار گیرند. نزدیکی آنان به بنی‌امیه، باعث دوری و حتی انزجار آنان از اهل‌بیت علیهم السلام شد؛ به‌گونه‌ای که یکی از شاعران شیعی، صرف‌نام بردن از علی رضی الله عنه و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل‌بیت علیهم السلام را باعث مرگ مرجئی دانسته، می‌گوید:

إِذَا الْمُرْجِيُّ مُسْرِكٌ أَنْ تَسْرَاهُ      يَمُوتُ بَدَانَهُ مِنْ قَبْلِ مَوْتِهِ  
فَجَدُّهُ عِنْدَهُ ذِكْرِي عَلِيٌّ      وَصَلَّ عَلَيَّ النَّبِيُّ وَأَلَّ يَتِيهِ

«اگر دوست داری ببینی یک مرجئی با بیماری و مرگ زودرس بمیرد، نام و یاد علی را نزد او تجدید کن و بر پیغمبر صلی الله علیه و آله و آل او صلوات بفرست».

روایتی نیز از امام باقر علیه السلام هست که گویای انزجار و نفرت مرجئه از ائمه علیهم السلام و اهل‌بیت پیامبر صلی الله علیه و آله است. حضرت در این روایت، از طلب آموزش برای آنان نهی فرموده است: ... *وإذا ماتوا فلا تستنقروا لهم فأننا إذا ذكرنا عندهم اشمازت قلوبهم وإذا ذكر الذين من دوننا إذا هم يستبشرون*؛ «وقتی مرجئه می‌میرند، برای آنان طلب آموزش نکنید؛ چراکه هر زمان نام و یاد ما نزد آنان مطرح می‌شود، دل‌هایشان آکنده از نفرت و ناخشنودی می‌شود و وقتی غیر ما (مخالفان ما) را یاد می‌کنند، شادمان می‌شوند» (محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۳، ص ۳۶۲).

## ب) جبرگرایی

پشتوانه فکری دیگری که در مشروعیت بخشیدن به حاکمیت معاویه و خلفای دیگر بنی‌امیه نقش بسزایی ایفا کرد، اندیشه «جبرگرایی» بود.

بر اساس این عقیده، تحولات سیاسی و اجتماعی، تقدیر و مشیت خداوند تلقی می‌شد و مبارزه و مخالفت با حکومت، امری خلاف شرع به حساب می‌آمد. ترویج چنین عقیده‌ای، شیوه دیگری از گمراه‌سازی و انحراف دینی بود که بنی‌امیه با شدت بدان پرداختند. قاضی عبدالجبار معتزلی به نقل از استادش ابوعلی جبایی می‌نویسد:

نخستین کسی که قایل به جبر شد و آن را آشکار کرد، معاویه بود. او می‌گفت که آنچه انجام می‌دهد، با قضای الهی و از آفریده‌های اوست، تا برای کارهایش عذری بتراشد و چنین بنمایاند که او در آن کارها به صواب عمل کرده و اینکه خداوند او را امام (خلیفه) قرار داده و امور (مسلمانان) را به تولیت او وانهاده است. سپس این سخن در میان پادشاهان بنی‌امیه شیوع و رواج یافت.<sup>۱</sup>

معاویه پس از صلح با امام حسن (ع) ضمن خطبه‌ای که در جمع کوفیان در نُخَیله خواند، با استدلال به تفکر جبرگرایی، تسلط خود را بر مسلمانان، مرتبط با خواست خدا معرفی کرد و گفت: «من فقط به این خاطر با شما جنگ کردم که بر شما حکمرانی کنم و زمام امر شما را به دست گیرم و اینک خدا مرا به این خواسته نایل کرد؛ هر چند شما به این امر راضی نیستید».<sup>۲</sup>

از وی نقل شده که می‌گفت عمل و کوشش، هیچ نفعی ندارد؛ چون همه کارها به دست خداست. او همچنین می‌گفت این خلافت، امری از امور خداوند و قضایی از قضایای الهی است. کارگزاران معاویه نیز به پیروی از او عقیده جبر را در مناطق تحت حاکمیتشان رواج می‌دادند.

۱. قاضی ابوالحسن عبدالجبار، المغنی فی ابواب التوحید والعدل، تحقیق توفیق الطویل و سعید زاید، ج ۸، ص ۴.

۲. شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسة آل‌البیت، ج ۲، ص ۱۴.

همچنین زمانی که معاویه با تهدید و تطمیع، گروهی از مهاجران و انصار را به بیعت با یزید وادار کرد و اعتراض عایشه و عبدالله بن عمر را برانگیخت، در پاسخ گفت: ان امر یزید قد کان قضاءً من القضاء و لیس للعباد الخیرة من امرهم؛<sup>۱</sup> «خلافت یزید قضا و خواست خدا بود و بندگان خدا در آن، حق اختیار و انتخاب ندارند».

معاویه در سخنرانی خود در جمع مردم مدینه نیز برای ستاندن بیعت برای یزید، خطاب به حسین بن علی علیه السلام گفت: «پدر تو (ای حسین) پدر یزید را به حکمیت فراخواند؛ اما خدا به نفع پدر یزید و به ضرر پدر تو، حکم کرد».<sup>۲</sup>

یزید نیز پس از مرگ معاویه و به دست گرفتن قدرت، در اولین نامه خود به حاکم مدینه نوشت: «پدرم بنده‌ای از بندگان خدا بود. خداوند او را اکرام کرد و خلافت بخشید و اکنون نیز خداوند حکومت را بر عهده ما نهاده است».<sup>۳</sup>

همچنین زیاد بن ابیه والی عراقین (بصره و کوفه و سرزمین‌های فتح‌شده ایران) در خطبه‌ای گفت: «ای مردم؛ ما سیاست‌مدار و مدافع شما هستیم و در بین شما با سلطنتی که خداوند به ما داده، حکمرانی می‌کنیم».<sup>۴</sup>

مسکین دارمی، شاعر خودفروخته درباری، درباره بیعت گرفتن برای ولیعهدی یزید چنین سروده است:

بنی خلفاء الله مهلاً فإِنَّمَا  
یُیَوِّئُهَا الرَّحْمَنُ حِیْثُ یَرِیدُ  
اِذَا الْمَنْبَرُ الْغَرْبِیَّ خَلَّاهُ رُبُّهُ  
فِیْ اَمْرِ الْمُؤْمِنِیْنَ یَزِیدُ

«ای فرزندان خلفای خدا؛ آرام باشید؛ زیرا خداوند خلافت را به هر جا که بخواهد،

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، تحقیق علی شیری، ج ۱، ص ۲۰۵، ۲۱۰؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق الکبیر، تحقیق علی عاشور الجنوبی، ج ۲۱، ص ۱۳۸.

۲. ابن قتیبه دینوری، همان، ص ۲۱۱.

۳. همان، ص ۲۲۵؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۳۳۸؛ بلاذری، انساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۵، ص ۳۱۳.

۴. ابن اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۴، ص ۳۰۴؛ طبری، همان، ص ۲۲۰.

می‌رساند. هرگاه که صاحب منبر غربی (یعنی معاویه در شام) آن منبر (خلافت) را فروگذارد، یزید امیر مؤمنان خواهد بود.<sup>۱</sup>

عبدالله بن همّام سَلُولی یکی دیگر از شاعران دربار اموی، در ابیاتی خطاب به یزید بن معاویه اظهار می‌دارد که او را خداوند برای حکومت بر مسلمانان برگزیده است:

إصبر یزیدُ فارقَتْ ذائقةً      واشکرُ عطاءَ الَّذی بالمُلکِ أَصفاکا

«ای یزید؛ بر از دست دادن مردی مورد اعتماد، صبوری کن و بر انتخاب به حکومت از سوی خداوند، سپاسگزار باش!»<sup>۲</sup>

آنان عقیده جبر را که در عرصه سیاست با اهدافشان سازگاری داشت، تبلیغ و ترویج می‌کردند. در این شیوه، به مردم چنین القا می‌شد که وجود بنی‌امیه و کارگزارانشان هرچند ستمگرانه و عجیب باشد، سرنوشت محتوم آنان است و خداوند از ازل حکم کرده است که این خانواده به قدرت برسد.<sup>۳</sup>

یکی از نویسندگان معاصر عرب در این باره می‌نویسد:

معاویه و دیگر خلفای بنی‌امیه با حمایت از این اندیشه و ترویج آن در جامعه اسلامی، این‌گونه تبلیغ می‌کردند که خداوند آنان را برای خلافت برگزیده و حاکمیت آنان، عطیه‌ای الهی است و آنان به اراده خداوند حکم می‌رانند و به خواست و مشیت او، در امور دخل و تصرف می‌کنند. بدین ترتیب خلافت خود را در هاله‌ای از قداست قرار داده، خویشتن را به بسیاری از صفات مذهبی متّصف کردند؛ چنان‌که معاویه

۱. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، تحقیق علی محمد سجای، ج ۲۰، ص ۲۱۲؛ محمد مهدی شمس‌الدین، ثورة الحسين ص ۹۶، ۱۲۲، پاورقی.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۵، ص ۳۰۴؛ ابوالعباس میرد، الکامل فی اللغة والادب، تحقیق عبدالحمید هندوای، ج ۳، ص ۳۰۰؛ ابوعثمان عمرو بن بحر الجاحظ، البیان والتبیین، ج ۲، ص ۱۱۶؛ حسین عطوان، الفریق الاسلامیه فی بلاد الشام فی العصر الاموی، ص ۲۱۷.

۳. فاروق عمر، ملیحه رحمة الله و مفید محمد نوری، النظم الاسلامیه، ص ۲۷-۲۸.



در نظر هواداران بنی امیه «خلیفه در زمین» و «امین و مأمون» بود و یزید، عنوان «پیشوای مسلمانان» را داشت.<sup>۱</sup>

ترویج چنین اندیشه‌ای در جامعه اسلامی، باعث شد اعمال ستمکارانه معاویه، جزء قضا و قدر و خواست الهی تلقی، و در نتیجه مبارزه و مخالفت با آن، درحقیقت ستیز با خدا قلمداد شود. این تفکر نیز به تدریج روحیه امر به معروف و نهی از منکر را در جامعه اسلامی از بین برد و از انعقاد نطفه هر نهضت و جنبشی بر ضد مفساد بنی امیه جلوگیری کرد.

تثبیت اعتقاد به لزوم خضوع در مقابل حاکم و سلطان، هرچند ظالم و ستمگر باشد،<sup>۲</sup> از اصلی ترین اهداف آنان بود و آنان برای رسیدن به این هدف، احادیث فراوانی از زبان رسول خدا صلی الله علیه و آله جعل کردند.<sup>۳</sup>

بنی امیه در هرجا، عرف و عادت یا مذهب را مانع امیال خود می دیدند، از حق دروغین الهی که برای خود قایل بودند، بهره می جستند و هرگونه اقدام خود را قداستی دینی و روحانی می بخشیدند. مفتیان مزدور و فقهای سیاست پیشه نیز بر رأی و نظر خلیفه صحه می گذاشتند؛ تا آنجا که در حادثه عاشورا، کشتار فرزندان رسول خدا و دیگر مبارزان آزادی، امری مباح و حتی واجب معرفی شد!

#### ۴. احیای تعصبات قبیله‌ای و ارزش‌های جاهلی

احیا و ترویج فرهنگ و تعصبات جاهلی، یکی دیگر از روش‌های معاویه برای تضعیف و خلع سلاح مخالفان حکومتش بود. او و کارگزارانش با سخنان و رفتارشان، تعصب قبایل عربی را برمی انگیزتند. معاویه از یک سو، دوستی قبایل قدرتمند را از طریق دوستی با رؤسای آنها جلب می کرد و از سوی دیگر، هر وقت قدرت و نفوذ آنان

۱. حسین عَطَوَان، *الفرق الاسلامیة فی بلاد الشام فی العصر الاموی*، ص ۲۰۷.

۲. احمد بن حسین بیهقی، *سنن بیهقی*، ج ۸، ص ۱۵۷-۱۵۹؛ مسلم بن حجاج قُشَیری، *صحیح مسلم*، تحقیق احمد عمر هاشم و موسی شاهین لاشین، ج ۴، ص ۱۱۹ به بعد.

۳. ر.ک: مسلم بن حجاج قُشَیری، همان.

حکومت وی را تهدید می‌کرد، آنان را به جان هم می‌انداخت. معاویه بدین منظور از روش‌های خاصی بهره می‌جست. وی با به خدمت گرفتن بعضی از شاعران، آنان را تشویق می‌کرد تا دربارهٔ موضوعاتی مانند تفاخر قبیلگی، خودستایی، و هجو قبایل رقیب که در عصر جاهلیت مرسوم بود، شعر بسرایند تا از این راه ابتدا خود شعرا و سپس قبایل آنها به جان هم بیفتند. وی می‌کوشید با تحریک کینه‌هایی که از دوران جاهلیت میان دو قبیلهٔ اَوس و خَزْرَج بود، بین آنها تفرقه انداخته، آنان را به جان هم بیندازد. او همچنین مغنیان و آوازه‌خوان‌ها را وامی‌داشت تا اشعار دوران جاهلیت را که قبایل پیش از اسلام یکدیگر را با آنها هجو می‌کردند، بخوانند.

ابوالفرج اصفهانی می‌نگارد: «(عیسی بن عبدالله معروف به) «طُوَیس»<sup>۱</sup> (یکی از آوازه‌خوان‌های مشهور عرب متوفای ۹۲ق) به اشعاری که اَوس و خَزْرَج در زمان جاهلیت، در جنگ‌ها برای هم می‌خواندند، علاقه نشان می‌داد و هدف وی تحریک آنان علیه یکدیگر بود. کمتر مجلسی بود که طُوَیس با حضور افراد دو قبیله، شعری بخواند و اختلافی بروز نکند.... او از این طریق، اختلافات و کینه‌های قدیمی میان این دو قبیله را دوباره زنده می‌کرد»<sup>۲</sup>.

معاویه خود نیز در شام بیکار ننشست و با نزدیک کردن خویش به قبیلهٔ یمنی کَلْب، با میسون مادر یزید، دختر بَجْدَل بن اَنَیف کَلْبی ازدواج کرد و برای پسرش یزید نیز از این طایفه زن گرفت تا از این راه حمایت این قبیله را که زن عثمان نیز از آن بود، جلب کند. معاویه در نقشهٔ خود موفق شد و در جنگ‌ها و توطئه‌های خود، از قدرت این قبیله و قبایل یمنی دیگر مثل قبیلهٔ «عک»، «سکاسک»، «سکون» و «عَسَّان» استفاده می‌کرد.<sup>۳</sup>

معاویه و دستیارانش در این راستا حتی در هر امر کم‌اهمیتی مانند پذیرفتن افراد به

۱. دربارهٔ شرح حال و اشعار او، رک: ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، تحقیق علی محمد سجای، ج ۳، ص ۲۷-۴۳.

۲. همان، ص ۳۹.

۳. محمد مهدی شمس‌الدین، ثورة الحسین، ص ۹۵.

دربار خویش، از گرایش قبیلگی استفاده می‌کردند و جامعه اسلامی را به پیروی از ملاک‌ها و ارزش‌های قبیلگی ترغیب می‌نمودند؛ چنان‌که گزارش شده گروهی از انصار برای ملاقات با معاویه به دربار او رفتند و به سعد ابودرة (پرده‌دار معاویه) گفتند: برو و برای گروه انصار اذن دخول بگیر. سعد داخل شد و گفت: عده‌ای از انصار برای ملاقات آمده‌اند. عمر بن العاص که نزد معاویه بود، اعتراض کرد و گفت: ای امیرالمؤمنین؛ این چه لقبی است؟ هر قوم را به نسب‌هایشان بخوان. معاویه گفت: من از قباحت و پیامدهای این عمل می‌ترسم. مروان گفت: تو این کار را بکن؛ یا پذیرفته می‌شود، که در این صورت آنها را کوچک کرده‌ای، یا نمی‌شود و این اسم (انصار) به آنها برمی‌گردد. معاویه به سعد گفت: برو و بگو هرکس از فرزندان عمرو بن عامر در اینجا هست، داخل شود. وقتی سعد این مطلب را گفت، همه داخل شدند مگر انصار. در این زمان معاویه نگاهی از روی انکار به مروان کرد و به او گفت: تو خیلی از قضیه دوری. سپس به سعد گفت: برو و بگو هرکس از قبیله اؤس و خزرج در اینجا هست، داخل شود. وقتی سعد این ندا را داد، هیچ‌کس وارد نشد. معاویه گفت: برو و صدا بزن هرکس از انصار هست، داخل شود. تا سعد این مطلب را گفت، همه داخل شدند و نعمان بن بشیر انصاری که در جلوی آنها حرکت می‌کرد، این شعر را در اعتراض به کار معاویه سرود:

یا سعد لا تعد الدعاء فما لنا      نَسَبٌ نجیب به سوی الانصار  
نَسَبٌ تخیره الإله لقومنا      اثقل به نسباً الی الکفار

«ای سعد دیگر دعوت ما را تکرار نکن که ما به جز "انصاری"، نسبی نداریم که با آن اجابت کنیم.

آن نسبی که خداوند برای قوم ما انتخاب نموده است، وه که چه نسب سنگینی است بر کافران»<sup>۱</sup>.

۱. ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، تحقیق علی محمد سجاوی، ج ۱۶، ص ۴۲، ۴۸؛ جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، ج ۱، ص ۴۸۴.

معاویه چنین رویه و سیاستی را دربارهٔ خاندان اموی و حتی خویشاوندان خویش نیز اعمال می‌کرد تا از این رهگذر، قدرت و نفوذ آنان را نیز در هم شکند؛ چنان‌که ابن ابی‌الحدید از قول جاحظ می‌نویسد: «معاویه دوست داشت قریش را بر ضد یکدیگر تحریک کند».<sup>۱</sup> همچنین جریان ایجاد کدورت بین مروان و سعیدبن عاص و دستور مخفیانهٔ معاویه به هریک از آن دو برای تخریب خانهٔ دیگری و ضبط اموالش،<sup>۲</sup> که شرح آن پیش‌تر آمد، نمونهٔ بارزی در این زمینه است.

وقتی رفتار و منش معاویه با خاندان و اقوام خودش چنین بوده، طبیعی است با قبایل دیگر که او همیشه از قدرت آنان بیمناک بود، رفتاری جز تفرقه‌اندازی و اختلاف نداشته است؛ چراکه اگر آنان باهم متحد می‌شدند، به‌احتمال قوی، خطری برای حکومت معاویه به‌شمار می‌رفتند.

از معاویه که بگذریم، کارگزارانش نیز به پیروی از وی، همین سیاست را در مناطق تحت حاکمیتشان تعقیب می‌کردند و هیچ‌گونه مجال و فرصتی را برای اعتراض و انتقاد بر ضد حکومت مرکزی باقی نمی‌گذاشتند؛ چنان‌که زیادبن سمیه برای دستگیری حُجْر بن عدی کندی، محمدبن‌اشعث کندی را مأمور بازداشت وی کرد تا از این راه تخم اختلاف و تفرقه را در میان قبیلهٔ کنده، که از قبایل یمنی‌الاصل سرشناس و بانفوذ کوفه بود، بکارد و یازان حُجْر و محمدبن‌اشعث را به جان همدیگر انداخته، بهره‌برداری لازم را از این حادثه بکند. اما حُجْر با تسلیم زودهنگام خود به مأمورین زیاد، هشیارانه این توطئه را خنثی کرد.<sup>۳</sup>

زیادبن‌سمیه از این شیوه در سرکوبی مخالفان، به‌ویژه شیعیان بهرهٔ فراوانی برد؛ چندان‌که به اعتقاد ولهاوزن:

زیاد، نهضت شیعه را در کوفه، فقط با قدرت نظامی و پلیسی خویش

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۱، ص ۱۹.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۵، ص ۳۹؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۲۹۴.

۳. طبری، همان، ص ۲۶۴.

سرکوب نکرد؛ بلکه به یاری خود قبایل شکست داد... رقابت و تعصب میان قبایل به او امکان داد که آنها را به جان هم بیندازد. زیاد می دانست چگونه قبایل را به جان هم انداخته، مطیع خود سازد و آنان را در مسیر هدف های خود به فعالیت وادارد و در این باره موفق هم شد.<sup>۱</sup>

مُغِیرَةُ بن شُعْبَةَ، استاندار معاویه در کوفه نیز عیناً همین روش را به کار بست. او در زمان حکمرانی خویش، به ایجاد کدورت میان خوارج و شیعه همت گماشت و از این راه، کوفیان را از مبارزه مؤثر با امویان بازداشت.<sup>۲</sup> او همچنین می کوشید تا بزرگان شیعه را در کوفه و بصره، به جنگ خوارج وادار نموده، سپاهی از آنان به این منظور بسیج کند.<sup>۳</sup>

این تعصب و ورزی های قبیله ای و نژادی، زمانی رنگ دینی به خود گرفت که هریک از قبایل، اقدام به جعل احادیث از زبان پیامبر صلی الله علیه و آله درباره برتری و شرافت خود کردند. چون این قبایل بر سر ریاست و شرف و افتخارات باهم رقابت می کردند و در پی آن بودند که از احادیث مانند شعر، برای اثبات افتخارات خود استفاده کنند، احادیث دروغ فراوانی درباره فضیلت قریش، انصار، جُهَیْنَةَ، مُزَیْنَةَ، اَسْلَمَ، غِفَارَ، اشعری ها و حَمِیْرِی ها جعل شد؛ چنان که احادیث فراوانی نیز در برتری عرب از عجم و رومی ها جعل شد.<sup>۴</sup>

معاویه با اجرای چنین سیاستی از یک سو، آتش کینه ها و دشمنی های قدیمی بین قبایل را شعله ور کرده، توجه آنان را از مبارزه با دشمن حقیقی شان (امویان) منحرف، و به کینه های کوچک و بی اهمیت میان خود آنها معطوف کرد و از سوی دیگر، تمام

۱. محمد مهدی شمس الدین، *ثورة الحسين*، ص ۹۷-۹۸، به نقل از: یولیوس و لهاوزن، *الدولة العربية وسقوطها*، ص ۱۰۶-۱۰۷، ۲۰۷.

۲. کارل بروکلمان، *تاریخ الشعوب الاسلامیة*، تعریب نبیه امین فارس و منیر البعلبکی، ص ۱۲۲.

۳. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۱۹۳-۱۹۴.

۴. احمد امین، *فجر الاسلام*، ص ۲۱۳.

تلاش‌های رسول خدا ﷺ، امام علی (ع) و دو فرزند بزرگوارش را برای الغای هرگونه برتری جویی نژادی و رقابت‌های قبیله‌ای (فرهنگ جاهلی)، نادیده گرفت و به محو و نابودی آنها همت گماشت.

### ۵. فشار اقتصادی، شکنجه و آزار مخالفان

از حرب‌های مهم دیگری که معاویه برای تثبیت و استقرار حاکمیت خویش بهره جست، قتل و شکنجه و آزار، فشار اقتصادی و سیاسی، و تحمیل فقر و گرسنگی بر معترضان و مخالفان حاکمیتش، به‌ویژه شیعیان و دوستان خانندان علی (ع) بود. وی همان‌گونه که علی (ع) پیش‌بینی کرده بود،<sup>۱</sup> در دوره استیلای خویش، قساوت با مخالفان و تعقیب ناراضیان را به درجهٔ اعلا رساند. او با گماشتن کارگزاران و استخدام فرماندهان خون‌ریزی چون سمرهٔ بن جندب، زیاد بن ابیه و بُسَربن اَرْطَاطَه بر بعضی از مناطق حساس قلمرو اسلامی، چنان وحشت و اختناق بر مسلمانان حاکم کرده بود که حتی ذکر نام آنها، لرزه بر اندام مردم می‌افکند. بُسَربن اَرْطَاطَه که از فرماندهان خون‌ریز معاویه بود، در حملاتش به مناطق مختلف قلمرو حکومت علی (ع)، غیر از افرادی که سوزانید، سی‌هزار تن را به قتل رسانید.<sup>۲</sup> او پس از سرکوب قبیلهٔ همدان که شیعه بودند، زنانشان را به اسارت گرفت و برای فروش به بازارها فرستاد و اینها نخستین مسلمانانی بودند که در اسلام فروخته شدند.<sup>۳</sup> او تنها به اتهام تشیع، مؤمنان را به شهادت می‌رساند.<sup>۴</sup> معاویه، شخصی همچون زیاد را که به احوال شیعیان آگاهی داشت، بر عراق حاکم کرد و او ایشان را در هر جا می‌یافت، به قتل می‌رساند، دست‌ها و پاهایشان را قطع می‌کرد و

۱. نهج البلاغه، خطبهٔ ۹۳.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۲، ص ۱۷. برای آگاهی بیشتر از جنایات «بُسر» به همین مأخذ، صفحات ۳ تا ۱۸ مراجعه کنید.

۳. ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبدالوجود، ج ۱، ص ۲۴۳.

۴. رک: ابن اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۴، ص ۲۳۶.

چشم‌هایشان را از حدقه درمی‌آورد.<sup>۱</sup> او حُجْر بن عَدی و یارانش را به جرم حق‌گویی و دفاع از شخصیت و حریم علی علیه السلام بازداشت کرد و نزد معاویه فرستاد و او دستور قتل آنان را صادر کرد.<sup>۲</sup> این اقدام معاویه، حتی عایشه را به انتقاد از او واداشت.<sup>۳</sup> هنگامی که زیاد بن ابیه (که والی کوفه و بصره بود) می‌خواست به کوفه برود، سَمْرَة بن جُنْدَب را جانشین خود در بصره قرار داد و او در این مدت بسیاری از مردم را به قتل رساند؛ به طوری که وقتی شخصی از انس بن سیرین پرسید: آیا سَمْرَة بن جُنْدَب کسی را کشته بود؟ وی جواب داد: «مگر تعداد کسانی که به دست سَمْرَة کشته شده بودند، شمردنی است؟ سَمْرَة هشت‌هزار نفر از اهالی بصره را کشت و چون زیاد بن ابیه از وی پرسید: نمی‌ترسی که در میان آنان شخص بی‌گناهی را کشته باشی؟ وی در جواب گفت: اگر هشت‌هزار نفر دیگر را نیز به قتل برسانم، باکی ندارم.»<sup>۴</sup> ابوسوار عدوی می‌گوید: سَمْرَة ۴۷ نفر از خویشان مرا که همه حافظ قرآن بودند، در یک صبحگاه به قتل رسانید.<sup>۵</sup> ابن ابی‌الحدید در این باره می‌نویسد: «معاویه در بخش‌نامه‌ای به همه کارگزاران خویش در تمام شهرها نوشت: بنگرید؛ اگر با دلیل ثابت شد که کسی علی و خاندانش را دوست دارد، نامش را از دیوان حذف، و مقرری سالیانه و عطایش را قطع کنید... هر که را به دوستی این قوم متهم می‌دانید، شکنجه دهید و خانه‌اش را ویران سازید.»<sup>۶</sup>

قتل فجیع عَمْر و بن حَمَقِ خَزاعی، از یاران علی علیه السلام، و فرستادن سر بریده او به شام نیز در راستای همین سیاست سرکوب بود.<sup>۷</sup> معاویه با بهره‌گیری از قضیه حکمیت در جنگ

۱. همان، ص ۳۱۶؛ محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۳۳۱؛ احمد امین، فجر الاسلام، ص ۲۷۴.
۲. ابن سعد، الطبقات الكبرى، تصحیح محمد بن صامل سلمی، ج ۶، ص ۲۱۹؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عصام محمد الحاج علی، ص ۳۳۰-۳۳۱؛ مسعودی، مَروءُ النَّبِّ، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۳، ص ۱۲-۱۳.
۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۱.
۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۲۳۶-۲۳۷.
۵. همان.
۶. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۱، ص ۴۵.
۷. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۱-۲۳۲.

صفین و سپس صلح با امام حسن علیه السلام، چنان بر اقتدار خویش افزود که به عنوان حاکم بلامنازع و شکست‌ناپذیر جهان اسلام مطرح، و نزد افکار عمومی پذیرفته شد. معاویه این فشار و اختناق را بعد از شهادت امام حسن علیه السلام، یعنی در ده سال امامت امام حسین علیه السلام، به شدت افزایش داد. در اینجا مناسب است قسمت دیگری از روایت ارزنده و پرمحتوای امام باقر علیه السلام را که (پیش‌تر به بخشی از آن اشاره کردیم و) به خوبی بیانگر وضعیت شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم السلام در این دوره است، بخوانیم. حضرت در این باره می‌فرماید: «شیعیان ما، در هر شهری که بودند، به قتل می‌رسیدند. بنی‌امیه به محض اینکه گمان می‌بردند فردی از شیعیان ماست، دست و پای او را قطع می‌کردند. اگر کسی اظهار می‌کرد که دوستدار ماست، او را به زندان افکنده، اموالش را غارت، و خانه‌اش را ویران می‌کردند».<sup>۱</sup>

ابن‌ابی‌الحدید در این باره می‌افزاید:

چون حسن بن علی رحلت کرد، گرفتاری و فتنه، روزافزون شد و از این گروه (شیعه) هیچ‌کس باقی نماند، جز آنکه در زمین، سرگشته و بر جان خود بیمناک بود.<sup>۲</sup> در حکومت اموی، سیاست اختناق آن قدر شدت یافته بود که افراد، به خادم و همسر خود نیز اعتماد نداشتند و اگر بنا بود سخنی در انتقاد از حکومت بگویند، قبلاً آنان را قسم می‌دادند که آنچه را می‌شنوند، به حکومت منتقل نکنند.<sup>۳</sup>

معاویه در مقابل این سخت‌گیری‌ها و فشارهای اقتصادی و سیاسی‌ای که بر شیعیان و پیروان خاندان علوی وارد می‌کرد، به کارگزاران و وابستگان خویش و به طبقه اشراف و رؤسای قبایل و همه کسانی که به گونه‌ای در به قدرت رسیدن معاویه نقش داشتند و او در

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۱، ص ۴۳.

۲. همان، ص ۴۶.

۳. همان، ص ۴۵.



توطئه‌ها و جنگ‌ها از نفوذ سیاسی یا دینی آنان استفاده می‌کرد، بخشش‌های بی‌حسابی می‌کرد که همه از بیت‌المال بود؛ تا جایی که او را پرهزینه‌ترین یا پرخرج‌ترین خلیفه دانسته‌اند.<sup>۱</sup>

## ۶. تظاهر به دین‌داری

معاویه با اتخاذ چنان روش‌ها و سیاست‌هایی همه گروه‌ها را به شیوه خاصی، با حکومتش همسو و موافق می‌کرد و اگر کسی دست به اعتراض و جنبش می‌زد، او را از میان برمی‌داشت. با این حال او می‌کوشید برای همه کارهایش، توجیه‌های دینی و شرعی بتراشد و آنها را مطابق اسلام و قرآن جلوه دهد. معاویه با تظاهر به دین‌داری، آشکارا مرتکب اعمال خلاف اسلام نمی‌شد و در ظاهر طوری وانمود می‌کرد که مردم خیال کنند او احکام دین و دستورهای پیامبر اسلام را به‌خوبی اجرا می‌کند.

او خطاب به اهل شام، خود را در کنار انبیا، و از بندگان صالح خدا که خداوند آنان را در شام مکان داده و نیز از مدافعان دین و احکام آن، قلمداد کرد.<sup>۲</sup>

این در حالی است که تاریخ گواهی می‌دهد معاویه شخصی کاملاً بی‌اعتقاد و بی‌دین بوده است. او نه اعتقادی به اصول اعتقادات داشت و نه به احکام و فروع دین پایبند بود؛ چنان‌که امام علی علیه السلام ضمن خطبه‌ای در صفین، از اینکه معاویه مدافع دین شده، اظهار شگفتی کرده، فرمود: «از عجیب‌ترین عجایب این است که معاویه بن‌ابی‌سفیان و عمرو بن‌عاص، مردم را به خیال خود، به طلب دین تحریک می‌کنند!»<sup>۳</sup>

الحاد معاویه و بی‌اعتقادی او به اصل نبوت پیامبر صلی الله علیه و آله از داستانی که مُطَرِّف پسر مُغِیرَة بن شُعْبَة از قول پدرش درباره معاویه نقل کرده، به‌خوبی روشن می‌شود.

مُطَرِّف می‌گوید: با پدرم مُغِیرَة نزد معاویه رفتیم. پدرم پیش او می‌رفت و با او

۱. ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، *العثمانیة*، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، ص ۹۵.

۲. نصر بن مزاحم منقَری، *وَقَعَةُ صَفِين*، تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون، ص ۳۱-۳۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، *نرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۳، ص ۷۷.

۳. نصر بن مزاحم منقَری، همان، ص ۲۲۴.

گفت و گو می‌کرد و پیش من برمی‌گشت و با شگفتی از معاویه و ذکاوت او سخن می‌گفت. اما یک شب که از نزد معاویه آمد، شام نخورد. دیدم اندوهگین است. ساعتی صبر کردم و چنین پنداشتم که شاید از ما و یا از کار ما ناراحت است. لذا از او پرسیدم: چه شده که امشب تو را غمگین می‌بینم؟ گفت: پسر! من از نزد خبیث‌ترین و پلیدترین مردم آمده‌ام. پرسیدم: چطور؟ پاسخ داد: به معاویه آهسته گفتم: ای امیر مؤمنان؛ تو دیگر سن و سالت بالا رفته است. چه خوب است عدل و نیکی را گسترش دهی و با خویشاوندان هاشمی خود، به محبت و نیکی رفتار کنی؛ زیرا الآن دیگر آنها برای تو خطری ندارند که بترسی. گفت: هیهات؛ هیهات؛ آن برادر تیمی (ابوبکر) به حکومت رسید و عدالت کرد و چنین و چنان کرد. همین‌که مُرد، از یادها رفت و تنها نامی از او باقی مانده است که کسی بگوید: ابوبکر. پس از او برادر بنی‌عدی (عمر) حکومت کرد. او هم ده سال تلاش کرد و همین‌که مُرد، از یادها رفت و تنها نامی از او باقی مانده است که کسی بگوید: عمر. بعد از او برادر ما عثمان که کسی در حسب و نسب به رتبه او نمی‌رسید، حکومت کرد و چون مُرد، نام او نیز مُرد. اما این برادر هاشمی، هر روز پنج بار به نام او بانگ می‌زنند که **أَشْهَدُ أَنْ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ**. با وجود این، دیگر چه چیزی باقی می‌ماند؟ ای بی‌مادر! به خدا سوگند، وقتی به خاک رفتیم، دیگر رفته‌ایم.<sup>۱</sup>

معاویه یک بار دیگر نیز کفر و الحاد خویش را نمایان ساخته است. احمد بن طاهر در کتاب *اخبار الملوک* آورده است: «وقتی معاویه صدای مؤذن را شنید که می‌گوید: **أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ**، گفت: ای پسر عبدالله؛ خدا پدرت را بیامرزد. چه بلندهمت بودی که برای خود نپسندیدی، مگر اینکه نامت مقارن با نام پروردگار جهانیان باشد!»<sup>۲</sup>

۱. مسعودی، *مُرُوجُ الدُّعْب*، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۴، ص ۴۱؛ با اندکی تفاوت در: ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۱۲۹-۱۳۰.

۲. ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج ۱۰، ص ۱۰۱.

همچنان که ارتکاب اعمال شنیع و زشتی از قبیل شراب‌خواری، رباخواری، پوشیدن لباس‌های حریر و زربافت، به خدمت گرفتن مستشاران مسیحی، بیعت گرفتن برای ولیعهدی یزید فاجر و فاسق و بی‌دین، و پایه‌گذاری سلطنت موروثی، ترویج سب و لعن بر امیرالمؤمنین علیه السلام و جنگ با آن بزرگوار، مسموم کردن امام مجتبی علیه السلام، مخالفت با فرمان پیامبر<sup>۱</sup> و ملحق کردن زیادبن سمیه به پدر خودش ابوسفیان، قتل گروهی از شیعیان و یاران مخلص و برجسته امام علی و امام مجتبی علیه السلام همچون خُجْر و یارانش، تعطیل کردن حدود، و وارد نمودن بسیاری از بدعت‌ها در امور و احکام دین،<sup>۲</sup> به‌روشنی نشانگر آن است که معاویه هیچ اعتقادی به دین اسلام و رسالت پیامبر نداشته است.

این اعمال و رفتار معاویه باعث شده است که حتی دانشمندان و بزرگان معتزله، او را به کفر و زندقه متهم کنند؛<sup>۳</sup> همچنان که سال‌ها پیش از سلطنت معاویه، در روزگار خلافت عثمان، ابوذر، صحابی جلیل‌القدر رسول خدا، معاویه و پدرش را دشمنان خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و مسمول لعن و نفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله معرفی کرد که در ظاهر اسلام آورده؛ اما در باطن به کفر و الحاد خویش باقی مانده‌اند.<sup>۴</sup>

حال با توجه به این تحلیل و تبیین اجمالی از شخصیت و شیوه حکومت‌داری معاویه و تظاهر وی به دین‌داری، اگر امام حسین علیه السلام در عصر معاویه دست به مبارزه مسلحانه می‌زد، نهضت وی هرگز نمی‌توانست چنین شور و حماسه‌ای را که در تاریخ ثبت شده، داشته

۱. *أَلَا تَلْمِزُ لِلْفِرَاشِ، وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ*؛ «فرزند به پدر ملحق می‌شود و زناکار باید سنگسار شود». معنای حدیث این است که اگر مردی با زن شوهرداری زنا کند و بچه‌دار شود، فرزند متعلق به شوهر آن زن است، و مرد زناکار از نظر ملحق شدن فرزند به او بی‌نصیب است.

۲. در این باره، رک: ابن‌ابی‌الحدید، *شرح نهج البلاغه*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۱۳۰-۱۳۱؛ عبدالحسین احمد امینی، *الغدیر*، ج ۱۰، ص ۱۷۸ به بعد و ج ۱۱، ص ۷۱-۷۴؛ محمدبن عقیل علوی حضرمی، *النصایح الکافیة لمن يتولى معاویه* (اندرز به هواداران معاویه)، ترجمه عزیزالله عطاردی.

۳. ابن‌ابی‌الحدید، همان، ج ۱، ص ۳۴۰ و ج ۱۰، ص ۱۰۱.

۴. همان، ج ۸، ص ۲۵۷-۲۵۸. امام علی علیه السلام نیز در نامه‌ای به معاویه، این نکته را یادآوری کرده است: *وما أسلم مسلمکم الا کرها*؛ «و از شما (خاندان بنی‌امیه) کسی اسلام اختیار نکرد، مگر از روی کراهت» (*نهج البلاغه*)، تحقیق صبحی صالح، نامه ۶۴).

باشد؛ چراکه معاویه با ابزارهای یادشده، آثار قیام آن بزرگوار را خشی می‌کرد و نهضت آن حضرت را شورش بر ضد خلیفه برحق جلوه داده، افکار عمومی را بر ضد این حرکت بسیج می‌کرد و در نهایت هنگامی که ارزش حرکت امام، از دید عموم جامعه اسلامی می‌افتاد، با روش دیگری، که باید آن را ترور و مرگ بی‌سروصدا خواند، امام حسین را نیز مانند برادر بزرگوارش امام مجتبی مسموم و شهید می‌کرد؛ چنان‌که سعدبن ابی وقاص<sup>۱</sup> را، که مدعی حکومت بود، و نیز عبدالرحمن بن خالد بن ولید<sup>۲</sup> را، که مردم شام به وی تمایل داشتند،<sup>۳</sup> با همین روش از میان برداشت. یکی از محققان در این زمینه می‌نویسد:

به گمان قوی، اگر حسین در زمان معاویه قیام می‌کرد، روشی که معاویه برای در هم شکستن انقلاب او اتخاذ می‌کرد، این بود که قبل از آنکه حسین بتواند انقلاب خود را عملی سازد و قبل از آنکه انعکاس و طنین انقلاب حسین (علی‌رغم تمایل معاویه به ادامه سکوت اجتماع)، جامعه اسلامی را متلاطم سازد، حسین را مسموم می‌کرد و بدین وسیله خود را از مهلکه نجات می‌بخشید.<sup>۴</sup>

علامه طباطبایی نیز، یکی از علل عدم قیام امام حسین در عصر معاویه را همین امر می‌داند: «... [معاویه] با نیرنگ مخصوص به خودش، به آسانی می‌توانست حضرت امام حسین را به دست کسان خودش بکشد و بعد به خون‌خواهی وی برخیزد و از قاتلان وی انتقام بکشد و مجلس عزا نیز برایش بر پا کند و عزادار شود»<sup>۵</sup>

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، تحقیق احمد صقر، ص ۷۳.

۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۲۲۷.

۳. ابن اثیر می‌نویسد: زمانی که معاویه می‌خواست برای یزید بیعت بگیرد، برای مردم شام سخنرانی کرد و گفت: «ای اهل شام؛ سن من بالا رفته و مرگم نزدیک شده است و تصمیم دارم برای مردی بیعت بگیرم که موجب انسجام شما باشد». مردم شام بر عبدالرحمن بن خالد بن ولید اتفاق کردند و این امر بر معاویه گران آمد؛ ولی آن را در درون خود پنهان داشت تا اینکه عبدالرحمن مریض شد و بنا بر قولی معاویه، ابن‌آثال نصرانی را امر کرد تا او را مسموم کند و از سر راه بردارد (ابن‌اثیر، *اسد الغابة فی معرفة الصحابة*، ج ۳، ص ۳۳۶).

۴. محمد مهدی شمس‌الدین، *ارزیابی انقلاب امام حسین (ثورة الحسین)*، ترجمه مهدی پیشوایی، ص ۱۴۸.

۵. سید محمد حسین طباطبایی، «بحثی کوتاه درباره علم امام»، در: رضا استادی، *بیست مقاله*، ص ۴۴۰.

بنابراین نهضت و انقلاب اباعبدالله علیه السلام در عصر معاویه، نه تنها نمی توانست هیچ بهره یا لاقبل اثر مثبت و درخور توجهی برای جامعه اسلامی داشته باشد، بلکه با سرکوب آن و شهادت آن بزرگوار، این اندیشه قوت می یافت که هیچ کس قادر به مقاومت در برابر اعمال ضدانسانی و ضددینی معاویه نیست و او قادر است هر بلایی را که بخواهد، بر سر مخالفان خود بیاورد.

### ۷. تقویت روحیه عافیت طلبی و سازش در جامعه اسلامی

یکی دیگر از موانع مهم قیام امام حسین علیه السلام در عصر معاویه، حاکمیت روحیه صلح و سازش و عافیت طلبی، و در نتیجه عدم آمادگی جامعه اسلامی برای قیام بود. همین امر بود که موجب شد امام حسن علیه السلام مجبور به صلح با معاویه شود.

جامعه آن روز عراق در اثر جنگ های داخلی عصر امیرالمؤمنین علیه السلام و امام حسن علیه السلام (۳۵-۱۴۱ق) کاملاً خسته شده بود؛ کشته ها و تلفات این جنگ ها، نوعی سستی در مردم عراق به وجود آورده بود. بعد از جریان حکمیت، معاویه برای تضعیف حکومت امام علی علیه السلام، به عوامل مزدور خویش همچون بُسَربن اَرْطَاة، ضحاک بن قیس و سفیان بن عَوْف غامدی دستور داد که در قلمرو حکومت امام علی علیه السلام، به ویژه عراق، دست به کشتار، غارت و ایجاد ناامنی بزنند. از سوی دیگر، نبردهای دوران امام علی علیه السلام با جنگ های عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تفاوت داشت؛ هرچه جنگ های عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، همچون جنگ های بدر و احزاب و خیبر، شیرین و به یادماندنی بود، جنگ های جمل و صفین و نهروان، تلخ و فرساینده بود. در روزگار پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، ایمان و شرک آشکارا در برابر هم قرار می گرفتند. از این رو مسلمانان، شهدای خود را با افتخار تشییع و دفن می کردند و در صورت پیروزی، غنایمی می گرفتند. برخلاف نبردهای دوران امیرالمؤمنین علیه السلام که چون طرف مقابل نیز مسلمان بود، به جای غنیمت و احساس افتخار، تنها تلفات جنگ و احساس برادرکشی بر جای می ماند. مجموعه این عوامل باعث شده بود که بیشتر

عراقی‌ها در اواخر حیات امیرالمؤمنین علیه السلام، نظر مثبت و مساعدی به جنگ و مبارزه نداشته باشند.

البته چنان‌که قبلاً اشاره شد، اقدامات دیگر معاویه، همچون ترویج اندیشه ارجاء و جبر، که مسلمانان را به پیروی بی‌چون و چرا از خلیفه و عدم انتقاد از خلفا سوق می‌داد و هر درگیری و قیامی را در جامعه اسلامی منفور و مطرود می‌کرد، و نیز دیگر ابزارهای قدرت معاویه و ترفندهای مختلف وی که برشمردیم، هریک در ایجاد روحیه سازش و راحت‌طلبی و در نتیجه کشاندن جامعه به سکوت و تسلیم بی‌تأثیر نبود. همین روحیه باعث شد که امام علی علیه السلام در خطبه‌ها و سخنان اواخر عمرش، بارها از یارانش انتقاد کند و گاهی آنان را مردنمایان نامرد بخواند<sup>۱</sup> و اعلام کند که حاضر است ده تن از آنان را با یکی از یاران معاویه مبادله کند.<sup>۲</sup> البته نباید فراموش کرد عامل مهم‌تری که باعث می‌شد آنان در همراهی آن حضرت کوتاهی کنند، ضعف ایمان و اراده و سستی اعتقادات آنان بود.

به‌رحال نتیجه حاکمیت چنین روحیه‌ای آن بود که اگر حرکت و قیامی بر ضد حاکمیت بنی‌امیه صورت می‌گرفت، در همان آغاز در نطفه خفه می‌شد؛ چنان‌که قیام حُجْر بن عدی که در راستای احقاق حقوق الهی و اهل بیت علیهم السلام بود، به راحتی سرکوب شد؛ بدون آنکه جامعه اسلامی بتواند واکنش درخور توجهی نشان دهد؛ درحالی‌که حُجْر، مسلمانی بسیار پارسا و وارسته، از شب‌زنده‌داران و روزه‌داران دائمی، و حتی مستجاب‌الدعوة بود و از بزرگان اصحاب امیرالمؤمنین به‌شمار می‌آمد. او از شخصیت‌های برجسته و بانفوذ قبیله کنده بود؛ تا آنجا که امام علی علیه السلام می‌خواست او را به سالاری این قبیله بگمارد.<sup>۳</sup>

۱. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ۲۷.

۲. لَوْ دَدْتُ وَاللَّهِ أَنْ مُعَاوِيَةَ صَارَتْ بِي بِكُمْ صَرْفَ الدَّيْنَارِ بِالدَّرْهَمِ فَأَخَذَ مِنِّي عَشْرَةَ مِنْكُمْ وَأَعْطَانِي رَجُلًا مِنْهُمْ! (همان، خطبه ۹۷).

۳. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عصام محمد الحاج علی، ص ۳۳۱؛ ابن عبدالبر قرطبی، الاستیعاب، تحقیق علی محمد معرض و عادل احمد عبدالموجود، ج ۱، ص ۳۹۱؛ ابن اثیر، اسنن الغابة فی معرفة الصحابة، ج ۱، ص ۴۶۱-۴۶۲.

## ۸. تحمیل معاهده صلح بر امام حسن علیه السلام

پیمان صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، از موانع مهم قیام مسلحانه اباعبدالله علیه السلام در برابر نظام طاغوتی معاویه بود؛ چراکه بر اساس این معاهده، امام حسین علیه السلام نیز مانند برادر بزرگوارش امام مجتبی علیه السلام، متعهد بود بدان پایبند باشد. بنابراین اگر امام حسین علیه السلام نهضت خویش را در عصر معاویه بر پا می‌داشت، معاویه به راحتی می‌توانست افکار عمومی مردم را بر ضد امام حسین علیه السلام بسیج کند؛ چون همه مردم می‌دانستند که امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام متعهد شده‌اند که تا معاویه زنده است، به حکومت وی تن دهند. از این رو هرگونه حرکت امام حسین علیه السلام موجب می‌شد که معاویه بتواند حضرت را شخصی پیمان‌شکن، آشوبگر و تفرقه‌انداز معرفی کند؛ چنان‌که وقتی به معاویه خبر دادند حسین بن علی در تدارک قیام بر ضد اوست، در نامه‌ای خطاب به حضرت نوشت:

... درباره تو خبرهایی به من رسیده که از تو انتظار نداشتم؛ زیرا شخصیتی همچون تو با آن همه عظمت و شرافت و منزلتی که خدا برایش قرار داده، سزاوارترین مردم برای وفاداری به بیعتش است. پس کاری نکن که ما (روابطمان را با تو) قطع کنیم. از خدا بترس و این امت را به فتنه برمگردان، و به فکر صلاح خود و دین خود و امت محمد باش و زنها؛ کسانی که یقین ندارند، تو را به سبک‌سری و اندازند (و از راه منحرف نکنند).<sup>۱</sup> و<sup>۲</sup>

البته امام حسین علیه السلام پاسخی کوبنده و دندان‌شکن به نامه معاویه داد که آن را در صفحات آینده خواهیم آورد. اما افزون بر این، قیام امام حسین علیه السلام در روزگار معاویه،

۱. وَلَا يَسْتَحْفِظُكَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ (روم، ۶۰).

۲. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، تحقیق علی شیری، ج ۱، ص ۲۰۱؛ با اختلاف در الفاظ: بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۵، ص ۱۲۸؛ شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، تصحیح حسن مصطفوی، ص ۴۹-۴۸؛ با تفاوت در متن: ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عصام محمد الحاج علی، ص ۳۳۲.

این ذهنیت را نیز برای مردم ایجاد می‌کرد که آن بزرگوار با صلح برادرش امام حسن (ع) موافق نبوده است؛ درحالی‌که امام حسین (ع) همواره اصرار داشت که نشان دهد با این صلح کاملاً موافق بوده و هیچ‌گونه ناخشنودی از آن نداشته است. شاهد این مطلب، جواب آن حضرت به علی بن محمد بن بشیر همدانی و سفیان بن لیلی است. آن دو در زمان حیات امام حسن (ع)، به حسین بن علی (ع) گفتند: «گروهی از طرف داران قیام، نزد امام حسن (ع) رفته و از آن حضرت تقاضا کرده‌اند که بر ضد معاویه قیام کند؛ ولی او از قبول پیشنهاد آنها خودداری کرده و به آنان فهمانده که جامعه اسلامی آمادگی چنین قیامی را ندارد». امام حسین بن علی (ع) در جواب فرمود: «ابومحمد (حسن بن علی (ع)) راست گفته است. مادامی‌که این شخص (معاویه) زنده است، باید هریک از شما شیعیان، ملازم خانه خود باشید».<sup>۱</sup>

البته باید توجه داشت که وفا به این معاهده برای امام حسین (ع) لازم نبود؛ زیرا وفا به پیمان، در صورتی واجب است که طرف مقابل هم بدان پایبند باشد؛ اما تاریخ گواهی می‌دهد که معاویه نه تنها به هیچ‌کدام از مواد پیمان‌نامه عمل نکرد، بلکه برای نقض هریک از مواد آن، از هیچ کوششی فروگذار نکرد؛ چنان‌که خود، قبل از عمل به مواد پیمان‌نامه، از نقض آن خبر داد. معاویه پس از انعقاد پیمان صلح، در محلی به نام نُخَیله، نزدیک کوفه، در خطبه‌ای گفت: «آگاه باشید! هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی بسته‌ام، زیر پاهای من است و به هیچ‌کدام از آنها وفا نخواهم کرد».<sup>۲</sup>

بنابراین خود معاویه پیمان صلح را از اعتبار انداخته بود؛ اما اگر امام حسین (ع) قیام می‌کرد، معاویه با ابزار تبلیغاتی و قدرتی که در اختیار داشت، می‌توانست افکار عمومی را بر ضد آن حضرت بشوراند. به همین دلیل آن بزرگوار مراقب بود که چنین بهانه‌ای

۱. ابوحنیفه دینوری، همان، ص ۳۲۶-۳۲۷.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، تحقیق احمد صقر، ص ۶۹؛ شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسة آل‌البیت، ج ۲، ص ۱۴.



به دست معاویه ندهد. در نتیجه هرگاه بعضی از شیعیان، به وی پیشنهاد قیام مسلحانه می‌دادند، حضرت آنان را به صبر و شکیبایی دعوت می‌کرد و به آنان وعده می‌داد که بعد از مرگ معاویه قیام خواهد کرد.

بنابراین با عنایت به وجود موانعی که آنها را برشمردیم و تبیین کردیم، قیام مسلحانه امام حسین علیه السلام در روزگار معاویه، نه مفید بود و نه مقدور، و صبر و انتظار اعتراض‌آمیز آن بزرگوار، حکیمانه و حساب‌شده بود.

حال با توجه به چنین اوضاع و شرایطی و حاکمیت چنان روحیه و نگرشی به قیام، لازم بود که امام حسین علیه السلام قبل از هر اقدام مسلحانه‌ای، جامعه را برای قیام و انقلاب، آماده کند. لذا امام در این مدت، با مبارزات سیاسی، زمینه را برای قیام فراهم کرد. نقض پیمان و جنایات معاویه نیز به این امر کمک کرد و بیداری و جنبش در میان شیعیان شکل گرفت و فکر انقلاب بر ضد حکومت اُموی در پایان حکومت معاویه گسترش یافت و سرانجام نظریه لزوم قیام و انقلاب بر ضد حاکمیت بنی‌امیه به پیروزی رسید. دکتر طه حسین، دانشمند عرب در این‌باره می‌نویسد: «کسار شیعه در ده سال آخر حکومت معاویه، بزرگ شد و به شکل عجیبی در خاور دولت اسلامی و در جنوب بلاد غربی انتشار پیدا کرد. هنگامی که معاویه مُرد، بسیاری از مردم، به‌ویژه همه اهل عراق، دشمنی با بنی‌امیه و دوستی اهل‌بیت علیهم‌السلام را از دین و آیین خویش می‌شمردند»<sup>۱</sup>.

آمادگی مردم برای قیام تا آنجا پیش رفت که تنها دو ماه پس از مرگ معاویه، در ایام اقامت امام حسین علیه السلام در مکه، دو خرجین پر از نامه برای حسین بن علی علیه السلام آمد که نویسندگان آنها همگی خواهان قیام بر ضد امویان بودند.<sup>۲</sup> برخی از آنان نوشتند: صد هزار نفر با تو همراهی خواهند کرد.<sup>۳</sup>

۱. طه حسین، انقلاب بزرگ علی و دو فرزند بزرگوارش، ترجمه احمد آرام، ص ۲۱۶.

۲. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عصام محمد الحاج علی، ص ۳۴۰.

۳. شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسة آل‌البیت، ج ۲، ص ۷۱.

رخ دادن چنین حرکت‌هایی، نشانگر آن است که اقدامات و فعالیت‌های امام مجتبی علیه السلام و امام حسین علیه السلام برای بیدار کردن و آگاه ساختن افکار و اذهان جامعه اسلامی از جنایات و فجایع امویان و ضرورت نهضت و انقلاب بر ضد آنان، بسیار مؤثر بوده است و همین زمینه را برای انقلاب عاشورا کاملاً فراهم کرده بود.

# فصل دوم

مواضع امام حسین علیه السلام در برابر حکومت معاویه  
و مبارزات سیاسی آن حضرت





در فصل پیشین به این سؤال پاسخ داده شد که چرا امام حسین علیه السلام در دوران امامت دهساله خویش در عصر معاویه، بر ضد او قیام مسلحانه نکرد. همچنین روشن شد که در عصر معاویه، قیام مسلحانه برای امام حسین علیه السلام، نه مقدور بود و نه مفید. اکنون نوبت پاسخ گویی به پرسش دوم است که آیا امام حسین علیه السلام در برابر اعمال و رفتار معاویه سکوت اختیار کرد یا مواضع و سیاست‌هایی را در برابر حاکمیت معاویه اتخاذ کرد و به مبارزه سیاسی پرداخت؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت: گرچه قیام و حرکت نظامی بر ضد معاویه برای امام حسین علیه السلام مقدور و سودمند نبود، این امر بدان معنا نبود که آن حضرت در برابر معاویه و روش حکومت‌داری‌اش، هیچ حرکت و مبارزه‌ای نکند و همانند بسیاری از مسلمانان که سکوت و حتی تأیید و همراهی با حکومت معاویه را بر اعتراض و حرکت بر ضد وی ترجیح دادند، به گوشه‌خانه خویش، پناه برده، سرنوشت جامعه اسلامی، به‌ویژه جامعه شیعه را به حال خود رها کند؛ چراکه آن حضرت همچون جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، صیانت و پاسداری از مبانی و ارزش‌های اصیل دین و مبارزه با بدعت‌ها، فسادها و انحراف‌ها را، وظیفه و رسالت الهی خویش می‌دانست و در راه تحقق این هدف، از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کرد. بنابراین آن بزرگوار در شرایط مناسب و مقتضی، با موضع‌گیری‌های بجای و درست خویش، جامعه اسلامی را نیز به پیروی از چنین سیره و روشی در مبارزات سیاسی با معاویه و کارگزارانش فرامی‌خواند. در منابع و مآخذ تاریخی و حدیثی، اخبار و گزارش‌های فراوانی در این باره ثبت و ضبط شده است که اکنون به مهم‌ترین آنها در قالب محورهای ذیل اشاره می‌کنیم:

## ۱. مخالفت با ولیعهدی یزید

بآنکہ بر اساس یکی از بندهای پیماننامہ صلحی کہ معاویہ با امام حسن ؓ بستہ بود، او حق انتخاب جانشین برای خود نداشت، او بہ این بند ہم مانند بندهای دیگر عہدنامہ<sup>۱</sup> عمل نکرد و چنانکہ خود در جمع کوفیان اظهار داشت، ہمہ آنها را زیر پا گذاشت.<sup>۲</sup>

چنانکہ در فصل مستقلی بہ تفصیل خواهیم نوشت، معاویہ در راستای موروثی کردن حکومتش، با پیشنهاد و مساعدت بعضی از کارگزارانش در دہ سال آخر زمامداری، تلاش‌ها و اقدامات بسیاری را برای طرح و تثبیت جانشینی پسرش یزید انجام داد. او برای این منظور بہ بعضی از مناطق حوزہ اسلامی مسافرت کرد و از نزدیک و بہ طور مستقیم با ترفندا و شگردهای ویژه‌ای، مسئلہ جانشینی یزید را مطرح کرد و با تہدید یا تطمیع از مردم برای یزید بیعت گرفت. او در سفری کہ بہ مدینہ داشت، علاوہ بر گرفتن بیعت از مردم این شہر، بہ دنبال آن بود کہ از شخصیت‌های بانفوذ و بزرگ این شہر کہ در رأس آنان امام حسین ؓ قرار داشت، بیعت بگیرد. از این رو پس از ورود بہ این شہر، با حسین بن علی ؓ و عبداللہ بن عباس و برخی دیگر از بزرگان، دیدار کردہ، پس از طرح موضوع، تلاش کرد تا موافقت آنان را در این بارہ جلب کند. امام حسین ؓ در پاسخ بہ درخواست معاویہ، پس از مقدمہ‌ای فرمود:

آنچہ درباره یزید گفتی کہ او بہ حد کمال رسیدہ و می‌تواند امت محمد را اداره کند، دریافتم. می‌خواہی با این سخنان، مردم را درباره او بہ اشتباہ اندازی. گویا می‌خواہی درباره شخصی ناشناختہ سخن گویی، یا غایبی را بستایی و یا اینکه خبر از چیزی بدہی کہ گویا بہ طور خصوصی

۱. شیخ صدوق، *علل الشرایع*، باب ۱۵۹، ص ۲۵۰؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراہیم، ج ۵، ص ۱۵۸-۱۶۰. برای آگاہی بیشتر درباره مواد پیماننامہ صلح، ر.ک: شیخ راضی آل یاسین، *صلح الحسن*، ص ۲۵۹-۲۶۱.

۲. ابوالفرج اصفہانی، *مقاتل الطالبین*، تحقیق احمد صقر، ص ۶۹؛ شیخ مفید، *الارشاد*، تحقیق مؤسسہ آل البیت، ج ۲، ص ۱۴؛ شیخ راضی آل یاسین، همان، ص ۳۰۰-۳۶۰.

و ویژه‌ای به دست آورده‌ای! در صورتی که یزید (با رفتارش)، ما را بر جایگاه رأی و نظرش راهنمایی کرده است! پس یزید را به گونه‌ای وصف کن که خود در پیش گرفته است؛ دربارهٔ دنبال کردن سگ‌های شکاری در حین درگیری و کبوترانی که با همگنانشان مسابقه می‌دهند و کنیزکان نوازنده، و نیز دربارهٔ چگونگی نواختن آلات موسیقی از او پرس که او را آگاه می‌یابی و این کاری را که تو در صدش هستی (ولایت‌عهدی)، رها کن. به چه درد تو می‌خورد که با بیش از آنچه (از حقوق مردم) بر دوش خود داری (در روز قیامت) با خدا، ملاقات کنی.

به خدا سوگند تو پیوسته باطل و خشم را برای ستم و بیدادگری اختیار کرده‌ای؛ تا آنجا که جام تبهکاری‌ات لبریز شده و حال آنکه بین تو و مرگ، جز یک چشم بر هم نهادن فاصله نیست که پس از آن بر عمل ثبت‌شدهٔ خود برآیی، در روزی که همه حاضرند و آن روز جای جنبش و گریزی نیست! و می‌بینم تو را که ما را از این امر (خلافت) دور کردی و (این‌گونه) ما را از ارث پدرانمان بازداشتی؛ با اینکه به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت نَسَبی برای ما به ارث گذارده است و تو اکنون حاجتی را که ما در برابر حاکم پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه و آله بر پا کردیم، بر ضد ما اقامه کرده‌ای!...<sup>۱</sup>

معاویه وقتی چنین موضع‌گیری صریحی را از امام حسین علیه السلام دربارهٔ ولایت‌عهدی یزید دید، حقوق و مستمری همهٔ بنی‌هاشم را از بیت‌المال قطع کرده، پرداخت سهم آنان را مشروط به بیعت آن حضرت با یزید کرد تا به این وسیله بنی‌هاشم حسین بن علی علیه السلام را تحت فشار قرار دهند و او را به بیعت راضی کنند. اما او با این شیوه نتوانست از امام حسین علیه السلام بیعت بگیرد و با درخواست و سپس تهدیدهای عبدالله بن عباس، مجبور به

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، تحقیق علی شیری، ج ۱، ص ۲۰۸-۲۰۹.

پرداخت سهمیه بنی هاشم شد؛ البته این در حالی بود که امام حسین علیه السلام از دریافت سهم خویش خودداری کرد.<sup>۱</sup>

## ۲. نامه کوبنده و افشاگرانه به معاویه

پس از شهادت حُجْر بن عَدی، مروان بن حکم، حاکم معاویه در مدینه، طی نامه‌ای به معاویه نوشت:

طبق اخبار واصله از عمرو بن عثمان، گروهی از شخصیت‌ها و بزرگان عراق و حجاز، نزد حسین رفت و آمد می‌کنند و او گفته است مطمئن نیستم که حسین قیام نکند. من نیز خود در این باره تحقیقاتی کرده‌ام و فهمیده‌ام که او فعلاً قصد قیام ندارد؛ اما مطمئن نیستم که در آینده نیز چنین قصدی نداشته باشد. اینک نظر خود را در این باره بنویس. والسلام.<sup>۲</sup>

معاویه پس از دریافت گزارش مروان، علاوه بر پاسخ نامه وی، نامه‌ای جداگانه به امام حسین علیه السلام نوشت و در آن به خیال خود، امام را از فتنه‌انگیزی و ایجاد تفرقه بر حذر داشت و امام را تهدید به قطع رابطه کرد. او در این نامه نوشت:

... از تو خبرهایی به من رسیده است که اگر صحیح باشد، از تو توقع چنین کارهایی نداشتم، و اگر صحیح نباشد، تو سزاوارترین شخص به دوری از آنها هستی که در این صورت به نصیب خود رسیده و به عهد الهی وفا کرده‌ای. پس من را به قطع پیوند و سوء رفتار با خودت وادار مکن؛ زیرا هرگاه من تو را سرزنش می‌کنم، تو نیز مرا سرزنش می‌کنی

۱. ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، تحقیق علی شیری، ج ۴، ص ۳۴۱.

۲. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، تصحیح حسن مصطفوی، ص ۴۷-۴۸؛ ابوحنیفة دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عصام محمد الحاج علی، ص ۳۲۱-۳۲۲.



و هرگاه به من نیرنگ می‌زنی، من نیز به تو نیرنگ می‌زنم. پس ای حسین؛ از اینکه اتحاد این امت را شکسته، آنها را به فتنه بازگردانی، برحذر باش.<sup>۱</sup>

امام حسین علیه السلام در جواب نامه معاویه، پاسخی نوشت که نقطه آغاز انقلاب و قیام عاشورا بود؛ پاسخی که به تعبیر شیخ عبدالله علایی [همچنان در طول تاریخ] فریادی است در برابر بیهودگی، بازیگری و تجاوز سلطه‌جویان.<sup>۲</sup> حضرت در ابتدای نامه با رد و تکذیب اخبار و گزارش‌های عمال معاویه درباره قیام خویش بر ضد او نوشت:

من قصد جنگ و اختلاف ندارم؛ اما از جنگ نکردن با تو و حزب تو که از قاسطان، و حزب ستمگر و یاران شیطان هستید، به خدا پناه می‌برم. آیا تو قاتل حُجْر و یاران او که اهل زهد و عبادت بودند و برای از میان بردن بدعت و انجام امر به معروف و نهی از منکر قیام کردند، نیستی؟! تو از روی ظلم و تجاوزگری، پس از آنکه با آنان پیمان‌های محکم و میثاق‌های مؤکد بستی، پیمان‌ت را شکستی و آنان را کشتی، و با این کار بر خدا گستاخی کرده، پیمان او را سبک شمردی. آیا تو کشنده عَمْرُوبن حَمَق که از بسیاری عبادت، چهره و بدنش لاغر و فرسوده شده بود، نیستی که پس از دادن امان و بستن پیمان - پیمانی که اگر به آهوان بیابان می‌دادی، از قله‌های کوه‌ها پایین می‌آمدند- او را کشتی؟!<sup>۳</sup>

آیا تو ادعا نکردی که زیاد فرزند ابوسفیان است؛ درحالی‌که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: «فرزند به شوهر ملحق می‌شود و زناکار باید سنگسار شود»؟!<sup>۳</sup>

۱. بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۳، ص ۳۶۷.

۲. عبدالله علایی، الامام الحسین، ص ۳۳۶.

۳. أَلُوکْتُ لِلْفَرَّاشِ، وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرِ. معنای این حدیث را در صفحات گذشته بیان کردیم.

سپس او را بر مردم مسلط کردی. او (بر مسلمانان سخت گرفته) دست‌وپای آنان را قطع کرد، و بر شاخه‌های نخل به دار آویخت. ای معاویه؛ گویی از این امت نیستی و آنها هم از تو نیستند...

و گفتمی که من مردم را در فتنه نیندازم، و حال اینکه من فتنه‌ای برای مردم بزرگ‌تر از حکومت تو نمی‌بینم، و گفتمی که درباره خودم و دینم و امت محمد ببیندیشم. به خدا قسم من کاری برتر از جهاد با تو نمی‌بینم که اگر با تو بجنگم، به خدا تقرب جسته‌ام و اگر از نبرد با تو بازایستم، از خدا طلب آمرزش می‌کنم و از خدا می‌خواهم مرا به آنچه موجب رضا و خشنودی اوست، ارشاد و هدایت کند، و گفتمی اگر به من نیرنگ بزنی، به تو نیرنگ خواهم زد. ای معاویه؛ هر نیرنگی که می‌خواهی به من بزن. به جان خودم سوگند از دیرباز، نیرنگ‌بازان با شایسته‌کاران چنین کرده‌اند و من امید آن دارم که زیان آن به خودت برسد و عملت را تباه گرداند. پس هر کاری که می‌توانی، بکن.

ای معاویه؛ از خدا بترس و بدان که خداوند، کتاب و پرونده‌ای دارد که هر عمل بزرگ و کوچکی را در آن ثبت می‌کند و بدان که خداوند جنایات تو را که به صرف ظن و گمان، مردم را می‌کشی و به محض اتهام، آنان را به بند می‌کشی و گرفتار می‌کنی و کودکی شراب‌خوار و سگ‌باز را زمامدار مسلمانان کرده‌ای، هرگز فراموش نخواهد کرد. تو با این کارها، خود را به هلاکت افکنده، دینت را تباه، و حقوق مردم را پای مال کردی.<sup>۱</sup>

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، تحقیق علی شیری، ص ۲۰۲-۲۰۴؛ با اندکی اختلاف: بلاذری، أنساب الأشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۵، ص ۱۲۸-۱۳۰؛ شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، تصحیح حسن مصطفوی، ص ۵۱-۴۹؛ طبرسی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و محمدهادی به، ج ۲، ص ۸۹-۹۲.

این نامه سه جهت گیری اساسی داشت:

(الف) با نظریه سلطنت معاویه که اطاعت محض از سلطان را القا می کرد، اعلام مخالفت کرد؛

(ب) معاویه را کشنده انسان های باایمان و بااخلاصی همچون خُجَربن عَدی و عمروبن حَمِق معرفی کرد؛

(ج) بر ضرورت جهاد با معاویه که «دین» را نابود کرده، تأکید نموده است.

نکته اصلی این نامه، همین جهت گیری سوم است. معاویه به امام حسین علیه السلام گفته بود: به فکر دین و امت محمد صلی الله علیه و آله باش و فتنه گری نکن. اما حسین علیه السلام در جواب فرمود: حکومت تو که دین را نابود کرده، بزرگ ترین فتنه برای مردم است.

عبدالله علایلی به این تعبیر امام حسین علیه السلام در پاسخ به نامه معاویه توجه خاصی نموده است که: **كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَتَيْسُؤُوا مِنْكَ**؛ «گویا تو از این مردم نیستی و آنان هم از تو نیستند». او در این باره می نویسد: «حسین علیه السلام با این سخن، در واقع می خواهد بفرماید که معاویه، فردی تنها و بریده از طایفه و مردم و سرزمین خویش است»<sup>۱</sup>.

پاسخ حسین بن علی به شکل دیگری نیز نقل شده است؛ پاسخی کوتاه و فشرده در چند سطر؛ اما گویا، پرمحتوا و تعیین کننده: **مَا أَظُنُّ [أَنْ] لِي عِنْدَ اللَّهِ عِذْرًا فِي تَرْكِ جِهَادِكِ! وَمَا أَعْلَمُ فِتْنَةَ أَعْظَمَ مِنْ وَلَايَتِكَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ**<sup>۲</sup>؛ «گمان ندارم که برای پیکار نکردن با تو نزد خدا عذری داشته باشم و من برای این امت، هیچ فتنه ای بزرگ تر از زمامداری تو بر این مردم سراغ ندارم».

وقتی معاویه نامه امام حسین علیه السلام را خواند، **شَعَلَهُ حَقْدٌ وَ كِينَهُ** در سینه اش زبانه کشید. یزید و عبدالله بن عمرو عاص به معاویه توصیه کردند که پاسخی به نامه امام

۱. عبدالله علایلی، الامام الحسين، ص ۳۳۸.

۲. ابن عساکر، ترجمة الامام الحسين من تاريخ مدينة دمشق، تحقيق محمد باقر محمودی، ص ۱۹۸، ح ۲۵۴.

حسین علیه السلام بدهد که شامل تحقیر و توهین به آن حضرت و پدرش باشد. معاویه در جواب پیشنهاد آنان گفت: «... به خدا سوگند هیچ گونه عیبی در حسین سراغ ندارم. به نظرم رسید نامه تهدیدآمیزی به او بنویسم؛ سپس (به مصلحت) دیدم که این کار را نکرده، او را به ستیزه‌جویی تحریک نکنم».<sup>۱</sup>

### آیا امام حسین علیه السلام هدایای معاویه را می‌پذیرفت؟

آنچه نوشته شد، اخبار و گزارش‌های موثق و معتبری است که عمق مخالفت امام حسین علیه السلام با معاویه و تیرگی روابط بین آن دو را نشان می‌دهد. اما بعضی از گزارش‌ها حاکی از آن است که رفتار معاویه با امام حسین علیه السلام و نیز امام حسن علیه السلام، نیکو و شایسته بوده و او آنان را از هدایا و جوایز خویش بهره‌مند می‌کرده است؛ چنان‌که ابومنصور طبرسی در این باره می‌نگارد: «معاویه برای امام حسین علیه السلام چیزی که ناراحتش کند، نوشت و آنچه را به او می‌داد، قطع نکرد. او در هر سال علاوه بر کالاهای هدایای گوناگون، یک میلیون درهم برای او می‌فرستاد».<sup>۲</sup>

ابوحنیفه دینوری پا را از این هم فراتر گذاشته و در این باره نوشته است: «گویند در مدت زندگی معاویه، هیچ‌گونه بدی یا کار ناپسندی از او نسبت به حسن و حسین سر نزد، و او هیچ‌چیز از اموری را که شرط کرده بود، از آنان دریغ نداشت و در نیکی کردن به آنان، تغییر روش نداد».<sup>۳</sup>

بدیهی است که یکی از مصادیق بارز نیکی از دیدگاه دینوری و امثال او، عطایا و بخشش‌های معاویه به افراد مختلف است. درباره ارسال عطایا و جوایز از جانب معاویه و قبول کردن امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، گزارش‌های زیر نیز نقل شده است:

۱. شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال (رجال کشی)، ص ۵۲؛ طبرسی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و محمدهادی به، ج ۲، ص ۹۳.

۲. تصحیح حسن مصطفوی، طبرسی، همان.

۳. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، تحقیق عصام محمد الحاج علی، ص ۳۳۲.

۱. امام حسن و امام حسین علیهما السلام جوایز و عطایای معاویه را قبول می‌کردند؛<sup>۱</sup>
  ۲. معاویه در دیداری با امام حسن علیه السلام و امام حسین علیهما السلام، دویست هزار درهم به آنها عطا کرد؛<sup>۲</sup>
  ۳. یک بار معاویه اول ماه، یک میلیون درهم برای امام حسن علیه السلام، و نهصد هزار درهم برای امام حسین علیه السلام فرستاد.<sup>۳</sup>
- چنین گزارش‌هایی را به سادگی نمی‌توان پذیرفت. درباره هدایا و وجوه نقدی باید گفت شاید انگیزه معاویه از این کار آن بوده که از حجم اقدامات و اعتراض‌های آن دو بزرگوار بر ضد خویش بکاهد و در صورت امکان، آنان را با سیاست‌ها و شیوه حکومت‌داری‌اش همراه و موافق بکند. اما اینکه امام حسن و امام حسین علیهما السلام آن هدایا و پول‌ها را پذیرفته و گرفته باشند، محل تأمل است و جای تحقیق و بررسی دارد؛ زیرا:
- اولاً، در مقابل گزارش‌های یادشده، اخبار و گزارش‌های معارضی وجود دارد؛ چنان‌که از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که: «امام حسن و امام حسین علیهما السلام، جوایز معاویه را نمی‌پذیرفتند».<sup>۴</sup> همچنین (چنان‌که گذشت) پس از مسافرت معاویه به مدینه جهت بیعت گرفتن برای یزید از بزرگان و شخصیت‌های سرشناس این شهر از جمله امام حسین علیه السلام، زمانی که معاویه مجبور به پرداخت مستمری عقب‌افتاده بنی‌هاشم شد، امام حسین علیه السلام از دریافت سهم خویش استنکاف کرد.<sup>۵</sup>

---

۱. ابوالعباس عبدالله بن جعفر الحمیری، *قرب الإسناد*، ص ۶۱؛ شیخ حر عاملی، *وسائل الشیعه*، تصحیح و تحقیق میرزا عبدالرحیم ربانی، ج ۱۲، باب ۵۱ از ابواب ما یکتب به، ص ۱۵۷، ح ۴؛ محمدباقر مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۴، ص ۴۱ و ج ۷۲، ص ۳۸۲.

۲. ابن عساکر، *تاریخ مدینه دمشق الکبیر*، تحقیق علی عاشور الجنوبي، ج ۶۲، ص ۱۳۲-۱۳۳؛ ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، تحقیق مکتب تحقیق التراث، ج ۸، ص ۱۶۱.

۳. طبری، *دلائل الامامة*، ص ۶۷.

۴. ابو عمران موسی بن ابراهیم مروزی، *مسند الامام موسی بن جعفر*، مقدمه و تعلیق محمدحسین حسینی جلالی، ص ۴۸، ح ۳۴.

۵. ابن اعثم، *کتاب الفتوح*، تحقیق علی شیری، ج ۴، ص ۳۴۱.

ثانیاً، بر فرض صحت سند و قبول چنین گزارش‌هایی، عمل آن بزرگواران در پذیرش چنین هدایا و جوایزی، کاری مجاز بوده است؛ چنان‌که امام باقر (ع) در پاسخ به پرسشی دربارهٔ دریافت عطایا و جوایز حاکمان ستمگر، با استناد به رفتار امام حسن (ع) و امام حسین (ع)، قبول چنین جوایزی را مجاز اعلام کرد و فرمود: «حسن و حسین (ع) عطایای زورمندانی همچون معاویه را می‌پذیرفتند؛ زیرا آنان شایستگی و حق آنچه را که از معاویه دریافت می‌کردند، داشتند»<sup>۱</sup>.

شیخ طوسی در توجیه این کار می‌نویسد:

اما دریافت هدایا جایز، بلکه واجب است؛ چراکه بر امام و تمام مسلمانان فرض است که هرچه در دست فرد غالب و ستمگر و مسلط بر امت باشد، به هر شکل ممکن، چه با رغبت و چه با اکراه، از دست وی بگیرند و در جای خود به مصرف برسانند. از این‌رو چون گرفتن تمام آنچه از اموال خدا در دست معاویه بود، امکان نداشت، بر امام واجب بود بخشی از آن اموال را که معاویه از باب هدیه، به امام (ع) عطا می‌کرد، از وی بگیرد و حق خود را برداشته، بقیه را بین مستحقان تقسیم کند.<sup>۲</sup>

ابن‌ابی‌الحدید در پاسخ به این پرسش که چرا حسنین، هدایای معاویه را می‌پذیرفتند، نوشته است: «هرگز حسن و حسین نپذیرفته‌اند. پناه بر خدا که آن دو، صلۀ معاویه را پذیرفته باشند؛ بلکه آنان بخشی از حقوق خود را از بیت‌المال که معاویه به

۱. حضرت در ادامهٔ روایت، یک معیار و ملاک کلی در این‌باره ارائه کرده و فرموده‌اند: «آنچه در اختیار زورمندان است، بر خود آنان حرام است؛ ولی برای مردم در صورتی که در امور خیر (و اطاعت) صرف کنند و حق دریافت آن را داشته باشند، حلال است». امام صادق نیز در این‌باره می‌فرماید: «عطایای آنان بر کسانی که در نافرمانی خدا به آنان خدمت می‌کنند، حرام و نارواست». در این‌باره رک: ابوحنیفه نعمان بن محمد بن منصور تمیمی مغربی، دعائم الاسلام، تحقیق آصف بن علی اصغر فیضی، ج ۲، ص ۳۲۱-۳۲۲، ح ۱۲۲۳.

۲. شیخ طوسی، تلخیص الشافی، تحقیق سیدحسین بحرالعلوم، ج ۴، ص ۱۷۹.

آنان می‌پرداخت، می‌پذیرفتند؛ چون سهم ذوی‌القربی که در قرآن به آن تصریح شده است، به آنان تعلق داشت و غیر از آن‌هم، سهم دیگری از غنایم اسلام داشته‌اند.<sup>۱</sup>

**ثالثاً**، اگر هم امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام عطایا و جوایز یادشده را می‌گرفتند، آنها را برای خود و خانواده‌شان هزینه نمی‌کردند و به مصرف نیازمندان و فقرای بنی‌هاشم و دیگر افراد مستمند و یتیم جامعه اسلامی می‌رساندند؛ چنان‌که روایت شده است: «حسن و حسین این اموال (عطایا و جوایز) را از معاویه می‌گرفتند؛ اما حتی به اندازه آنچه مگس در دهان خود می‌گیرد، برای خود و خاندان خود هزینه نمی‌کردند».<sup>۲</sup>

از این رو ارسال یک میلیون درهم از جانب معاویه برای امام حسن علیه السلام (چنان‌که اخبار دلائل الامامة و الاحتجاج از آن حکایت می‌کند) و پذیرفتن امام حسن علیه السلام از این باب بوده است؛ بدین معنا که معاویه مطابق یکی از مواد معاهده صلح با امام حسن علیه السلام، موظف بود که یک میلیون درهم از محل خراج دارابجرده<sup>۳</sup> (دارابگرد) برای تقسیم بین بازماندگان شهدای جمل و صفین به امام حسن علیه السلام پرداخت کند<sup>۴</sup> و پذیرش آن از سوی حضرت (البته اگر بپذیریم که معاویه گاهی برای آنکه در ظاهر خود را متعهد و پایبند به مواد صلح‌نامه نشان دهد، چنین کاری انجام می‌داده است) نیز طبعاً بدون اشکال و کاملاً مشروع بوده است؛ زیرا آن را برای مصارف مشروعی می‌گرفته‌اند.

اما ادعای اینکه رفتار معاویه با امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام نیکو بوده است، نه تنها

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۱، ص ۲۴۹.

۲. محمدباقر مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۳.

۳. شهری است در منطقه فارس نزدیک اهواز. در فارسی قدیم جَرْد (گرد) یا جراد (گراد) به معنای «شهر» بوده است. بنابراین «دارابجرده» یعنی شهر داراب (شیخ راضی آل‌یاسین، صلح الحسن علیه السلام، ص ۲۶۰).

۴. همان. برخی محققان و صاحب‌نظران معاصر به مسئله تعهدات مالی معاویه ضمن پیمان صلح، با بدبینی نگریسته و این فراز از تاریخ را تحریف‌شده می‌دانند و آن را نیازمند بازنویسی منصفانه می‌شمارند. اما با وجود این، برخی از خاورشناسان یا نویسندگان شرقی، این مسئله را بزرگ کرده، آن را وسیله اتهام به وجود مقدس امام حسن علیه السلام قرار داده‌اند که محققان اسلامی در جای خود به نقد و پاسخ آن پرداخته‌اند (ر.ک: احمد زمانی، حقایق پنهان، ص ۲۲۰، ۳۳۲؛ مهدی پیشوایی، «نقد دیدگاه تاریخی یک شرق‌شناس»، تاریخ در آیین پژوهش، سال دوم، تابستان ۱۳۸۴، ش ۲).

شاهدی ندارد، بلکه تاریخ گواه است معاویه از هر فرصتی که به دست می‌آورد، برای خدشه‌دار کردن چهرهٔ امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل‌بیت علیهم السلام و در نهایت حذف آنان، استفاده می‌کرد. او نه تنها با علی و خاندانش سر ناسازگاری و مخالفت داشت، بلکه با شیعیان او نیز به جرم پیروی و ابراز عشق و ارادت به آنان، رفتار وحشتناک و هولناکی داشت.<sup>۱</sup> نمونهٔ بارز آن، چنان‌که پیش‌تر هم گفتیم، قتل بی‌رحمانهٔ حُجربن عدی کنندی، یکی از اصحاب بزرگ علی علیه السلام و یاران مخلص او بود که منابع تاریخی به تفصیل از آن سخن گفته‌اند.<sup>۲</sup> پس چگونه می‌توان ادعا کرد رفتار معاویه با امام حسن علیه السلام نیکو بوده است، درحالی‌که او آن حضرت را با دسیسه مسموم کرد<sup>۳</sup> و به شهادت رساند و حاکم او، مروان بن حکم، از دفن جنازهٔ مطهر آن بزرگوار در کنار مرقد جد بزرگوارش جلوگیری کرد.<sup>۴</sup> عدم پایبندی معاویه به مواد پیمان‌نامهٔ صلح و زیر پا قرار دادن آن نیز (همان‌طور که خود در جمع کوفیان از آن خبر داد) دلیل روشنی بر کذب و نادرستی گفتار دیئوری است.

با شیوه‌ای که معاویه در امر حکومت‌داری در پیش گرفته بود، با امام حسین علیه السلام نیز نمی‌توانست رفتار شایسته و پسندیده‌ای داشته باشد. او در نامه‌ای که شرح آن گذشت، به امام حسین علیه السلام نوشت: «با تو از در مکر وارد خواهم شد». به گمان قوی، مراد وی از روش مکارانه، روش معمولش در برخورد با مخالفان، یعنی ترور و

۱. برای دیدن نمونه‌هایی در این باره، ر.ک: ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۱، ص ۶۴۳.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۵، ص ۲۵۳-۲۵۷؛ مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجواهر، تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید، ج ۳، ص ۱۲-۱۳؛ ابن‌عبدالبرّ قُرطبی، الاستیعاب، تحقیق علی محمد معوض و عادل احمد عبدالموجود، ج ۱، ص ۳۸۹-۳۹۱؛ ابن‌اثیر، أسئله الغائبه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۴۶۲.

۳. بلاذری، انساب الاشراف، تحقیق سهیل زکار و ریاض زرکلی، ج ۳، ص ۲۹۵؛ شیخ مفید، الارشاد، تحقیق مؤسسه آل‌البیت، ج ۲، ص ۱۵-۱۶؛ مسعودی، همان، ص ۵؛ طبری، دلائل الامامه، ص ۶۱؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، تحقیق احمد صقر، ص ۷۳؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، تحقیق یوسف البقاعی، ج ۴، ص ۴۷؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۱۶، ص ۴۹.

۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵؛ بلاذری، همان، ص ۲۹۷-۲۹۹؛ شیخ مفید، همان، ص ۱۸؛ ابوالفرج اصفهانی، همان، ص ۷۴؛ طبری، همان، ص ۶۱-۶۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، همان، ص ۵۰؛ ابن‌شهر آشوب، همان، ص ۵۰.



مسمومیت با زهر بوده است؛ چنان که پیش تر هم، از همین شیوه برای از میان برداشتن مخالفانی همچون مالک اشتر، امام حسن علیه السلام، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن خالد بن ولید، بهره جسته بود.<sup>۱</sup>

### ۳. تبیین جایگاه و منزلت اهل بیت علیهم السلام

اگرچه معاهده صلح با معاویه، یکی از عوامل مهم بازدارنده قیام و نهضت مسلحانه اباعبدالله علیه السلام بود، اما این امر و امثال آن، امام حسین علیه السلام را از بیان حق و تبیین مقام و منزلت خویش و اهل بیت علیهم السلام باز نمی داشت. از این رو در هر موقعیت مناسبی که پیش می آمد، به امر به معروف و نهی از منکر پرداخته، فضایل و مناقب خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را یادآور می شد و از آنان که محور حق بودند، دفاع می کرد. دو نمونه ذیل، شاهد این مدعاست:

موسی بن عقبه می گوید: به معاویه گفتند: «مردم چشمشان را به حسین علیه السلام دوخته اند. کاش به او فرمان می دادی تا به منبر برود و سخنی گوید؛ چراکه در او ناتوانی است». معاویه گفت: «ما چنین پنداری درباره حسن نیز داشتیم؛ ولی او پیوسته در چشم مردم بزرگ شد و ما رسوا شدیم».

این گذشت تا روزی معاویه به حسین گفت: ای اباعبدالله! ای کاش منبر می رفتی و سخنی می گفتی! حسین علیه السلام بر منبر رفته، حمد و ثنای خدا فرمود و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد. ناگاه شنید کسی می گوید: این شخص کیست که سخن می گوید.

امام حسین علیه السلام ضمن معرفی خویش و اهل بیت علیهم السلام به منزله یکی از دو چیز گران بها که رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را در میان امتش به یادگار گذاشته است و لذا آنان مرجع تفسیر و تأویل قرآن هستند، با استدلال به چند آیه از قرآن کریم، اطاعت از اهل بیت علیهم السلام را همانند اطاعت از خدا و رسول وی واجب اعلام کرد و مردم را از گوش فرادادن به ندا و وسوسه های شیطان برحذر داشت.

۱. به مستندات قتل افراد یادشده، در صفحات پیشین اشاره شده است.

معاویه تا چنین بیاناتی را از آن بزرگوار شنید، دیگر نتوانست تحمل کند. از این رو گفت: ای اباعبدالله! بس است. مقصود خود را رساندی.<sup>۱</sup>

نمونه دوم، سخنان آن حضرت در مجلس معاویه است که فرمود: «من فرزند کسی هستم که در پاکی، همانند آب آسمان است و در زمین ریشه دارد. من فرزند کسی هستم که در اصل و تبار فاخر، شرافت والا و نیکنامی دیرین خانوادگی، بر همه اهل دنیا سروری و آقایی دارد. من فرزند کسی هستم که خشنودی او، خشنودی خدای رحمان، و خشم او، خشم خدای رحمان است».

سپس معاویه را مخاطب قرار داده، فرمود: «آیا پدر تو همچون پدر من است؟ آیا پیشینه تو همانند پیشینه من است؟ اگر بگویی نه؛ شکست خورده‌ای، و اگر بگویی آری، دروغ گفته‌ای».

معاویه گفت: سخن تو درست نیست. امام حسین علیه السلام فرمود: «حق روشن و آشکار است و راه (تشخیص و شناخت) آن، کژی ندارد و خردمندان آن را می‌شناسند».<sup>۲</sup>

در شرایطی که حذف مقام و منزلت اهل بیت علیهم السلام، در دستور کار اصلی معاویه و کارگزارانش قرار گرفته بود و آنان با تمام وجود تلاش می‌کردند که این عمل را به صورت یک فرهنگ در جامعه اسلامی ترویج کنند و جا بیندازند، بیانات پیشوای سوم از ارزش و اعتبار خاص خود برخوردار بوده است.

#### ۴. سخنرانی تاریخی و افشاگرانه امام حسین علیه السلام در اجتماع بزرگ حج

در سال ۵۹ (یا ۵۸) هجری یعنی یک (یا دو) سال پیش از مرگ معاویه، در زمانی که فشار معاویه بر شیعیان و در نتیجه خفقان بیداد می‌کرد، امام حسین علیه السلام به زیارت خانه خدا مشرف شد. در این سفر عبدالله بن جعفر و عبدالله بن عباس، آن بزرگوار را همراهی

۱. طبرسی، الاحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری و محمدهادی به، ج ۲، ص ۹۴-۹۵.

۲. سیدنورالله حسینی مرعشی نُستری، احقاق الحق، ج ۱۱، ص ۵۹۵.

می کردند. امام حسین علیه السلام در مکه، از صحابه و تابعان و فرزندانانش، که در جامعه اسلامی به پاکی و درستی شهرت داشتند، و نیز از همه مردان و زنان بنی هاشم دعوت کردند که در چادر او واقع در «منی» اجتماع کنند.

در میان جمعیت گردآمده که افزون بر هزار نفر<sup>۱</sup> بودند، دویست نفر از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله به چشم می خوردند. در این هنگام امام حسین علیه السلام به پا خاست و پس از حمد و ثنای الهی فرمود:

... این شخص ستمگر (معاویه) درباره ما و شیعیان ما اعمالی را روا داشت که دیدید و دانستید و شاهد بودید. می خواهم مطالبی را با شما در میان بگذارم. اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر دروغ گفتم مرا تکذیب کنید. سخن مرا بشنوید و گفتارم را بنویسید؛ سپس به شهرها و قبایل خود برگردید و هرکس را که به او ایمان و اطمینان دارید، به آنچه درباره ما و حق ما می دانید دعوت کنید؛ چون بیم دارم این امر<sup>۲</sup> کهنه شود و حق از بین رفته مغلوب گردد. «خدا نور خود را به اتمام می رساند، اگرچه کافران را خوش نیاید».<sup>۳</sup>

سپس حضرت آیاتی را که خدا در شأن علی علیه السلام و خاندان وی نازل کرده بود، قرائت و تفسیر کرد و نیز هرچه را پیامبر صلی الله علیه و آله درباره پدر و برادر و مادر و خود و خاندانش فرموده بود، نقل کرد، و همواره اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می گفتند: آری به خدا؛ این سخنان را شنیدیم و شهادت می دهیم، و تابعان می گفتند: به خدا سوگند این سخنان را اصحابی که آنان را به راست گویی و امانت داری می شناسیم، برای ما نقل کردند. آن گاه حضرت فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم که (پس از بازگشت

۱. ابومنصور طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۸۷؛ اما در نقل «سلیم بن قیس» آمار جمعیت، افزون بر هفت صد نفر آمده است.

۲. گویا مراد از «این امر» در اینجا و جاهای مشابه آن «حکومت» است.

۳. وَاللَّهُ مَتِّمٌ تُوْرِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (صف، ۸).

به سرزمین‌هایتان) این سخنان را برای هرکس که به او و به دینش اطمینان دارید، نقل کنید»<sup>۱</sup>.

سفارش آخر امام علیه السلام به خوبی حاکی از خفقان شدید حکومت معاویه و فشار آن بر پیروان علی علیه السلام و دشمنی دیرینه و سرسختانه معاویه با خاندان نبوت است که امام حسین علیه السلام توصیه می‌کند شنوندگان، این گفتار را تنها برای افراد مورد اعتماد نقل کنند. در شرایطی که دشنام و توهین به علی علیه السلام و خاندان وی، جریان اصلی تبلیغات حکومت معاویه بوده است، امام حسین علیه السلام در مراسم حج به دو فریضه مهم و مقدس الهی، یعنی امر به معروف و نهی از منکر، اقدام و ضمن بیداری اذهان حاضران، سفارش می‌کند که دیگران را نیز با رعایت احتیاط آگاه کنند و خیانات و فجایع بنی‌امیه را به آنان گوشزد نمایند.

نکته بااهمیت در این جریان آن است که امام علیه السلام با این تدبیر و با توجه به امکانات آن روز، در میان حاضران موج و حرکتی ایجاد کرد تا حاضران پیام امام علیه السلام را در بازگشت به سرزمین‌هایشان، به دیگران منتقل کنند و زمینه بیداری آنان را فراهم آورند.

۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۸۷ خطبه دیگری از آن حضرت در کتاب *تحف العقول* نقل شده است که به نظر می‌رسد آن نیز در منی ایراد شده است (ر.ک: ابن شعبه حرانی، *تحف العقول عن آل الرسول* علیهم السلام، ص ۲۳۷-۲۳۹). با توجه به آنکه امام حسین علیه السلام تقریباً هر سال به حج مشرف می‌شده، به نظر می‌رسد که آن بزرگوار خطبه نقل شده *تحف العقول* را در سال دیگری خوانده باشد. این احتمال را دو امر تقویت می‌کند: اول، محتوای خطبه: در نقل *سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ* و طبرسی، محتوای خطبه، بیشتر ذکر مناقب و فضایل اهل بیت علیهم السلام و شاهد گرفتن و شهادت دادن جمعیت به آن فضایل و مناقب است و در پایان، حضرت از مخاطبان می‌خواهد که سخانش را به افراد مورد اعتمادشان برسانند. برخلاف خطبه *تحف العقول* که محتوای آن بیشتر تحریک و تشویق مخاطبان به عدم سکوت در مقابل جنایات حاکمان اموی، و بیان پیامدهای سکوت و تأیید اعمال آنان است. افزون بر این، این خطبه فاقد دعوت صریح آن حضرت از مخاطبان برای نقل پیام و بیانات وی به دیگر افراد است. دوم، مخاطبان خطبه: گزارش *سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ* و احتجاج حاکی از آن است که مخاطبان، اصحاب و تابعان و خویشاوندان آن حضرت بوده‌اند. در حالی که در *خبر تحف العقول* سخنی از ترکیب جمعیت حاضر به میان نیامده است؛ بلکه تنها حاکی از آن است که همه یا لااقل اکثر حاضران، از علما و شخصیت‌های برجسته مناطق اسلامی، و هریک در منطقه خود، صاحب رأی و نفوذ بوده‌اند.

## ۵. ممانعت از ازدواج یک دختر هاشمی با یزید

چنانکه گفته شد، معاویه از هر اقدام و کوششی برای تثبیت و تقویت پایه‌های زمامداری خویش بهره می‌جست. از این رو (گویا) او برای کاهش انتقاد و مخالفت بنی‌هاشم، به‌ویژه سرور آنان حسین بن علی علیه السلام، به شیوه حکومت‌داری‌اش، توطئه دیگری را سازمان‌دهی کرد. معاویه از مروان بن حکم، حاکم مدینه، خواست که دختر عبدالله بن جعفر را که مادرش زینب کبری علیها السلام بود، برای یزید خواستگاری کند. مروان موضوع را با عبدالله بن جعفر در میان گذاشت. عبدالله گفت: بزرگ و تصمیم‌گیرنده خانواده ما حسین بن علی علیه السلام است. مروان نزد امام حسین علیه السلام رفت و او را از دستور معاویه آگاه کرد. حضرت فرمود: «از خدای متعال خیر (دختر) را خواهانم. خدایا خشنودی خود از آل محمد را برای این دختر فراهم ساز». پس چون مردم در مسجد جمع شدند، مروان درباره مهریه صحبت کرد که چنین و چنان خواهد بود و هر میزان که پدر بخواهد، مقبول است و اینکه این ازدواج باعث از میان رفتن کدورت‌ها بین دو تیره بنی‌هاشم و بنی امیه خواهد بود و با این ازدواج، کسانی که به حال شما غبطه می‌خورند، بیشتر از کسانی خواهند بود که به حال یزید غبطه می‌خورند. آن‌گاه درباره خصوصیات یزید صحبت کرد که همتایی ندارد و «ابرها به برکت وجود او می‌بارند»<sup>۱</sup> و بدین‌گونه شعری را که درباره پیامبر صلی الله علیه و آله سروده شده بود، در مدح یزید خواند و افزود: قرض‌های عبدالله [توسط معاویه] ادا خواهد شد. امام حسین علیه السلام تمامی صحبت‌های مروان را یکی‌یکی چنین پاسخ داد:

۱. به جانم قسم چنانچه بخواهیم عقدی ببندیم، از سنت پیامبر خدا درباره

---

۱. و بوجه يُسْتَسْقَى الْعَمَام. این تعبیر، برگرفته از یک مصراع از قصیده لایمه معروف و مشهور جناب ابوطالب است که در شأن و منزلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله سروده است. اصل بیت این است:

وَأَبْيَضُ يُسْتَسْقَى الْعَمَامُ بَوَجْهِهِ نِمَالُ التَّمَامِ عِصْمَةٌ لِلْأَرَامِلِ

«سبیدچهره‌ای که به آبروی او از ابر طلب باران می‌شود، (او) حامی و پشتیبان یتیمان و بیوه‌زنان است»

(در این باره ر.ک: ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۲۹۵-۳۰۰؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۴، ص ۷۹-۸۱).

دختران و زنان و خاندان خود نمی‌گذریم، و آن دوازده اوقیه است که چهارصد و هشتاد درهم می‌شود؛

۲. اما اینکه گفתי به اضافه‌ی ادای قرض‌های پدرش؛ چه وقت بوده که زنانمان از طرف ما قرض‌های ما را ادا کنند؟!

۳. و اما اینکه میان این دو طایفه صلح و سازش شود؛ ما مردمی هستیم که در راه خدا با شما دشمنی کرده‌ایم و لذا برای دنیا با شما صلح و سازش نخواهیم کرد. و به جانم سوگند (بین ما و شما) خویشاوندی نَسَبی عاجز مانده است؛ تا چه رسد به خویشاوندی سببی؛

۴. اما اینکه گفתי شگفتا که از یزید مهریه خواسته شود؛ پس (بدان) از کسی که هم از خود یزید و هم از پدر و جدش بهتر بوده، مهریه خواسته شده است؛

۵. اما اینکه گفתי یزید همتای کسانی است که همتا ندارند؛ پس هر کس پیش از امروز همتای او بوده، امروز نیز همتای اوست (یزید، هم در گذشته همتا داشته و هم امروز همتا دارد) حکومت او در جهت کفایت و همتایی او چیزی نیفزوده است؛

۶. و اما اینکه گفתי به برکت آبروی او از ابرها بارش می‌خواهند؛ پس آن‌کس که آبرویش چنین بوده، پیامبر خدا بوده است؛

۷. اما اینکه گفתי (اگر چنین شود) کسانی که از چنین ازدواجی به حال ما غبطه می‌خورند، بیش از کسانی خواهند بود که به او رشک می‌برند؛ پس (بدان) تنها جاهلان و نادانانند که به حال ما غبطه می‌خورند که او داماد ما شده؛ اما عاقلان و خردمندان به حال او رشک می‌برند که داماد ما شده است (اگر بشود).

حضرت بعد از پاسخ‌گویی به تمام سخنان مروان، فرمود: «همگی شاهد باشید که من ام‌کلثوم دختر عبدالله بن جعفر را به عقد پسر عمویش قاسم بن محمد بن جعفر با مهریه

۴۸۰ درهم درآوردم و زمین حاصلخیز خود را در مدینه (یا در عقیق) که درآمد آن سالیانه هشت هزار دینار است، به او بخشیدم و ان شاء الله بی نیازی آنها در آن است.<sup>۱</sup>

با توجه به سنت های قبیله ای که در آن ازدواج می توانست باعث پیوند و هم بستگی دو قبیله شود و کدورت ها و حتی خون های ریخته شده را به دست فراموشی بسپارد، امام حسین (ع) کاملاً در این اندیشه بود که دو جریان امامت و سلطنت باهم آمیخته نشوند تا دستاویزی به دست معاویه نیفتد که از اعتبار خاندان پیامبر (ص) به نفع حکومت خویش و بنی امیه بهره برداری کند. این مطلب زمانی بهتر روشن می شود که بدانیم معاویه درباره یزید و مسئله جانشینی اش نگرانی زیادی داشت و تلاش می کرد به هر وسیله ممکن، زمینه خلافت و سلطنت وی را به گونه ای فراهم کند که دیگر کسی نتواند مقاومت و اعتراض چندانی در برابر آن بکند. شاید یکی از بهترین راه ها از دیدگاه وی برای نیل به این هدف، تزویج یزید با ام کلثوم دختر عبدالله بن جعفر بود که بعد از امام حسین (ع) شاخص ترین خانواده بنی هاشم بود. این ازدواج به یزید اعتبار ویژه ای می بخشید؛ لکن امام حسین (ع) با درایت و فراست و دید الهی خویش به مخالفت با معاویه برخاست و توطئه او را نقش بر آب کرد.

## ۶. ضبط اموال دولتی

یک سال اموالی را از بیت المال یمن که شامل پارچه ها و عطریات و اموال دیگر بود، از طریق مدینه برای معاویه می بردند. هنگامی که این بار به مدینه رسید، امام حسین (ع) آن اموال را ضبط، و میان اهل بیت و وابستگان خویش تقسیم کرد. سپس در نامه ای طعن آمیز، این مسئله را به اطلاع معاویه رساند.

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۴؛ میرد، الکامل فی اللغة والادب، ج ۳، ص ۴۵-۴۶ (به اختصار)؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۲۰۷-۲۰۸. این جریان را به امام حسن (ع) نیز نسبت داده اند: مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۱۹-۱۲۰، ح ۱۳.

معاویه که از این اقدام امام به شدت خشمگین شده بود، نامه تند و تهدیدآمیزی به حضرت نوشت.<sup>۱</sup> بدیهی است که این کار امام (ع) در آن شرایط وحشتناک و پراختناق که هر بانگ اعتراضی در نطفه خفه می‌شد، یکی دیگر از حرکتهای اعتراض‌آمیز آن حضرت بر ضد اعمال ننگین معاویه، که در تصرف و مالکیت غاصبانة بیت‌المال و اموال عمومی جامعه اسلامی تبلور یافته بود، به شمار می‌آید. گرچه دانشمندان اهل سنت که بازیگری سیاسی معاویه را به حلم او حمل می‌کنند و او را فردی حلیم می‌پندارند، این قضیه را با حلم و تحمل او ارتباط داده‌اند، اما اگر نقل ابن‌ابی‌الحدید را بپذیریم باید بگوییم که معاویه در برابر عمل انجام‌شده قرار گرفت و راهی جز تهدید لفظی و چشم‌پوشی از یک واکنش نافرجام نداشت.

#### ۷. امتناع از فروش صدقات و املاک به معاویه

سیره و روش امام حسین (ع) و نگاه او به دنیا، مثل نگاه پدرش علی (ع) بود. از این رو مال در کف او قرار نمی‌یافت. معاویه هم حسابگرانه می‌خواست از این وضعیت به نفع خلافت خویش بهره‌گیری کند. یک بار که آن حضرت بسیار در فشار مالی قرار گرفته بود، معاویه پیشنهاد خرید چشمه و قنات «ابی نَبِزْر»<sup>۲</sup> را به امام حسین (ع) داد. این چشمه برای امام حسین (ع) یک خاطره و یادگار ارجمند بود. پدر بزرگوارش آن را به دست خویش حفر، و وقف فقرای مدینه و ابن‌السبیل کرده بود. امام حسین (ع) در برابر پیشنهاد معاویه فرمود: «من آن چشمه را به هیچ قیمتی به تو نخواهم فروخت».<sup>۳</sup>

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۸، ص ۴۰۹ (ذیل حدیث آلة الریاسة سفة الصذر).

۲. ابوالعباس میرد می‌نویسد: محمد بن هشام می‌گوید: «ابونبزر» از فرزندان یکی از پادشاهان عجم بوده است؛ اما نرد من صحیح آن است که وی از فرزندان نجاشی (پادشاه حبشه) بود که در کودکی به اسلام تمایل پیدا کرد و نزد رسول خدا (ص) اسلام آورد. وی با آن حضرت زندگی می‌کرد و بعد از وفات رسول خدا (ص) با فاطمه (ع) و فرزندان وی بود (الکامل فی اللغة والادب، ج ۳، ص ۴۴).

۳. همان، ص ۴۵.



شاید انگیزه دیگر معاویه این بود که با خرید این چشمه، امام علیه السلام را در افکار عمومی زیر سؤال ببرد و چنین القا کند که امام، چشمه موقوفه برای فقراى مدینه را فروخته و پول آن را برای امور شخصی استفاده کرده است. اما آن حضرت با تدبیر و درایت ویژه خویش، این نیرنگ معاویه را نیز خشتی و بی اثر نمود.

## ۸. اعلام کفر پیروان معاویه

چنان که گذشت، معاویه از هر فرصتی که برایش فراهم می شد، به آزار و اذیت بنی هاشم و در رأس آنان حسین بن علی علیه السلام می پرداخت. نمونه ذیل، شاهدی بر گفتار ماست. در سفر حجی که معاویه در اواخر عمرش رفت، با امام حسین علیه السلام ملاقات کرد و به آن حضرت گفت: آیا خبر رفتار ما با حُجْر و یارانش و شیعیان پدرت به تو رسیده است؟ امام علیه السلام فرمود: با آنها چه رفتاری داشتی؟ معاویه گفت: آنان را کشتیم، حنوط و کفنشان کردیم و بر آنان نماز خواندیم. معاویه عبارات را به گونه ای انتخاب کرده بود که عمق جان امام حسین علیه السلام را بسوزاند. اما حضرت درحالی که لبخندی بر لب داشت، چنین پاسخ دندان شکنی به معاویه داد: «ای معاویه؛ حجت آنان بر تو چیره شد (که مسلمان بوده اند و به همین علت کفنشان کردید و بر آنان نماز خواندید). اما اگر ما پیروان تو را بکشیم، آنان را کفن و دفن نمی کنیم و بر آنان نماز نمی خوانیم...!»<sup>۱</sup>

## ۹. مبارزه امام حسین علیه السلام با کارگزاران معاویه

امام حسین علیه السلام در برابر اعمال و رفتار دست نشاندهگان معاویه نیز سکوت نمی کرد و در هر فرصت و شرایط مناسبی که فراهم می آمد، با شیوه های درست و مقتدرانه، عملکرد ضداسلامی آنان را زیر سؤال برده، به افکار عمومی جامعه اسلامی می فهماند که اینان

۱. ابومنصور طبرسی، الاحتجاج، ص ۸۸-۸۹؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۱.

حتی لحظه‌ای شایستگی زمامداری و سرپرستی جامعه اسلامی را ندارند. در این باره نمونه‌هایی از برخورد آن حضرت را با مروان بن حکم و ولید بن عتبّه بن ابی سفیان که تاریخ موفق به ضبط آن شده است، می‌آوریم.

### الف) مبارزه با مروان، حاکم مدینه

مروان بن حکم همانند پدر ناپاکش، دشمنی دیرینه و کینه کهنه‌ای نسبت به رسول خدا ﷺ و خاندان هاشمی به‌ویژه امام علی ﷺ و دو فرزند بزرگوارش امام مجتبی ﷺ و امام حسین ﷺ داشت. او زمانی که گمان کرد امام حسین ﷺ قصد دارد جنازه مطهر برادر بزرگوارش امام مجتبی ﷺ را در کنار مرقد پاک پیامبر ﷺ دفن کند، با همراهی مأمورانش درحالی که شمشیرهای‌شان کشیده بود، مانع این کار شد. اگرچه امام حسین ﷺ بر اساس وصیت برادر نمی‌توانست اقدام مسلحانه‌ای بر ضد مروان بکند، در برابر این عمل مروان سکوت نکرد و فرمود: «به خدا سوگند اگر وصیت برادرم حسن ﷺ به ممانعت از خون‌ریزی نبود، که فرمود: مبادا برای دفن من به اندازه شیشه حجامت، خون ریخته شود، قطعاً می‌فهمیدید که چگونه شمشیرهای خدا جای خود را از شما می‌گرفت (و حق خویش را از شما می‌ستاند)؛ عهدی را که باهم بسته بودیم، به هم زدید و شرطهایی را که از ما بر شما بود، باطل کردید».<sup>۱</sup>

همچنین زمانی مروان از امام سجاد ﷺ پرسید: اسمت چیست؟ فرمود: علی. گفت: اسم برادرت چیست؟ حضرت فرمود: علی. مروان گفت: علی و علی؛ پدر تو نمی‌خواهد فرزندان خود را جز علی بنامد!! وقتی علی بن‌الحسین ﷺ جریان را برای امام حسین ﷺ بازگو کرد، امام حسین ﷺ فرمود: «وای بر فرزند آن زاغ چشم دباغ پوست! اگر صد فرزند هم داشتم، نام تمامی آنان را جز علی نمی‌گذاشتم».<sup>۲</sup>

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۸-۱۹.

۲. کلینی، الفروع من الکافی، ج ۶، ص ۱۹.

زمانی به ارزش این موضع گیری امام علیه السلام و نیز اقدام عملی آن حضرت در نام گذاری سه تن از پسران خویش به نام های علی اکبر، (و بنابر برخی از گزارش های منابع متأخر) علی اوسط و علی اصغر، بیشتر پی می بریم که بدانیم آن بزرگوار این کارها را در شرایطی انجام داده است که سخنوران هر منطقه بر فراز منابر به سب و لعن علی علیه السلام و تبری جستن از وی و خاندانش می پرداختند؛<sup>۱</sup> صالحان، عابدان و دین داران دنیا طلب و خود فروخته آن روزگار با دشمنی نسبت به علی علیه السلام و دوستی با دشمنان آن حضرت، به بنی امیه و کارگزارانشان تقرب می جستند<sup>۲</sup> و از نام گذاری فرزندان خود به نام «علی» خودداری می کردند.

یک بار دیگر مروان به حسین بن علی گفت: اگر شما افتخار فاطمه را نداشتید، با چه چیز خود به ما افتخار می کردید؟! امام حسین علیه السلام که دید هدف مروان از طرح این پرسش، تخفیف خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است، با دستان قوی خویش، گلوی مروان را گرفت و فشرده و دستار وی را چنان به دور گردنش پیچید که مروان از حال رفت؛ سپس او را رها کرد و آن گاه با جماعتی از قریش، درباره فضایل و مناقب خود و امام مجتبی علیه السلام سخن گفت. همه جمعیت، سخنان حضرت را تصدیق کردند. سپس حضرت درباره مروان و پدرش سخنرانی کرد و آن دو را ملعون ترین انسان ها نزد خدا و دشمن ترین مردم به رسول خدا صلی الله علیه و آله و خاندانش معرفی کرد.<sup>۳</sup>

### ب) مبارزه با ولید بن عتبه یکی از مهره های بنی امیه

یکی از تلاش های حکومت بنی امیه برای به تسلیم واداشتن خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله، گرفتن و ربودن امکانات مالی این خاندان بود تا ضمن آنکه شیعیان و پیروان آنان از

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۱، ص ۴۴.

۲. همان، ص ۴۶-۴۷.

۳. ... وقال فی آخر کلامه: ... والله ما بین جابرسا وجابلقا رجل ممن یتتحل الاسلام اعدی الله و لرسوله ولاهل بینه منک ومن ابیک... (ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۵۸؛ ابومنصور طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۹۶-۹۷).

خانواده پیامبر ﷺ قطع امید می‌کنند، خود خاندان هاشمی و در رأس آنان امام حسین ﷺ نیز برای امرار معاش و گذران امور زندگی، دست نیاز به سوی حکام اموی دراز کنند و به این سبب مجبور به همسویی و تأیید، یا لاقفل سکوت در برابر جنایات و ستم‌های بنی‌امیه در حق مسلمانان شوند. از این رو به هر دلیل و بهانه ای، اموال یا املاک امام حسین ﷺ را مصادره می‌کردند. جریان ذیل، شاهدی برای این مدعاست. محمد بن ابراهیم بن حارث تیمی می‌گوید:

میان حسین بن علی ﷺ و ولید بن عتبّه بن ابی سفیان (که در آن روز از طرف معاویه حاکم مدینه بود) دربارهٔ ملکی که در «ذی المَرُوه» داشتند، نزاع بود. ولید چون بر سریر قدرت تکیه زده بود، از پرداختن حق امام حسین ﷺ گستاخانه امتناع می‌ورزید. امام حسین ﷺ در برابر این برخورد ولید فرمود: «به خدا سوگند یا حق مرا عادلانه می‌پردازم یا شمشیرم را گرفته در مسجد رسول خدا ﷺ می‌ایستم و مردم را به حِلْفُ الْفُضُولِ می‌خوانم».

عبدالله بن زبیر که پدرش از امضاکنندگان مهم حِلْفُ الْفُضُولِ بود، نزد ولید حضور داشت. او وقتی سخن امام حسین ﷺ را شنید گفت: به خدا سوگند! اگر حسین ﷺ چنین کند، من نیز شمشیرم را گرفته، کنار او می‌ایستم تا عادلانه حَقش پرداخت شود یا همگی بمیریم. مَسُور بن مَخْرَمَه و عبدالرحمن بن عثمان بن عبیدالله (از فرزندان اعضاء حِلْفُ الْفُضُولِ) نیز چون این جریان را شنیدند، همان‌گونه سوگند یاد کردند. هنگامی که

۱. «حِلْفُ الْفُضُولِ» که آن را ارزشمندترین پیمان‌های قریش در جاهلیت خوانده‌اند، میان سران چند تیره از قریش بسته شد. آنها پیمان بستند که برای یاری و گرفتن حق هر غریبه ستم‌دیده‌ای در مکه هم‌داستان شده، اجازه ندهند در مکه بر احدی ستم شود. این پیمان در آن زمان همواره پناهگاه مظلومان و بی‌پناهان بود و بعدها در چند مورد نیز افراد غریبه و مظلوم، با استمداد از بنیان‌گذاران آن، از چنگ زورمندان مکه رهایی یافتند (ر.ک: مهدی پیشوایی، تاریخ اسلام، ص ۱۱۵-۱۱۷)؛ دربارهٔ وجه تسمیه حِلْفُ الْفُضُولِ گفته‌اند: این پیمان پیش از قریش در میان قبیلهٔ جرهم آغاز شد؛ بدین گونه که سه نفر از این قبیله به نام‌های فضل بن فضاله، فضل بن وداعه و فضیل بن حارث باهم بر سر مسئله‌ای قسم یاد کردند و چون نام آنها فَضْل یا فَضِیل بود، آن پیمان حِلْفُ الْفُضُولِ نامیده شد و از آنجاکه پیمان قبیلهٔ قریش نیز شبیه پیمان قبیلهٔ جرهم بود، آن عهد را حِلْفُ الْفُضُولِ نامیدند. البته وجه تسمیه دیگری نیز ذکر شده است که مجال بیان آنها در این نوشتار نیست (ر.ک: ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۴۰-۱۴۱، باورقی).

ولید این اوضاع را دید، از بیم آشفته شدن فضا، حق آن حضرت را پرداخت تا اینکه آن حضرت راضی شد.<sup>۱</sup>

ولید یک بار دیگر، از رفت و آمد مردم عراق به نزد امام حسین علیه السلام جلوگیری کرد. امام حسین علیه السلام در برابر این اقدام وی نیز سکوت نکرد و روزی به او فرمود: «ای کسی که بر خود ستم روا داشته و از پروردگارت سرپیچی نموده‌ای؛ چرا میان من و مردمی که حق مرا می‌شناسند، مانع می‌شوی؟ همان حقی که تو و عمویت (معاویه) آن را انکار کرده‌اید».<sup>۲</sup>

آنچه نوشته شد، نمونه‌هایی از موضع‌گیری‌ها و مبارزات امام حسین علیه السلام در دهه آخر حاکمیت معاویه بود که بی‌تردید حکایت از روحیه تسلیم‌ناپذیری و ظلم‌ستیزی آن حضرت در برابر اعمال ضداسلامی و جنایات معاویه و دستیاران وی دارد. چنین مواضع و برخوردهایی از آن امام همام در روزگاری که جامعه اسلامی در زندان جهل، غفلت، بی‌عدالتی و خفقان امویان گرفتار بود و حاکمان اموی با حربه زر و زور اقدامات دین‌ستیزانه خویش را به اوج رسانده بودند، همانند دم مسیحایی در کالبد نیمه‌جان و روبه‌مرگ جامعه اسلامی کارگر افتاد و به تدریج افکار و اذهان عمومی مسلمانان را برای برپایی نهضت آن بزرگوار در عصر یزید آماده کرد. قیام و نهضتی که از سال‌ها پیش، زمینه‌های آن فراهم آمده بود؛ اما به علت موانع و مصالحی که ذکر شد، تا محرم سال ۶۱۱ ق به تأخیر افتاد.

---

۱. ابن هشام، السیره النبویه، ج ۱، ص ۱۴۲؛ ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۷، ص ۲۹۵. ابن شهر آشوب جریان دیگری را نیز از برخورد تند و برخاسته از موضع قدرت امام حسین علیه السلام با ولیدبن غنّبه، زمانی که او غاصبانه ملکی از آن حضرت را تصرف کرده بود، نقل کرده است (مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۷۵) مشابه جریان برخورد امام حسین علیه السلام با ولیدبن غنّبه و فراخوانی مردم به حلف الفضول، موضع‌گیری و برخورد امام علیه السلام درباره زمینی است که معاویه تصرف کرده بود. حضرت در اینجا نیز یکی از راه‌هایی را که برای باز پس گرفتن ملک خویش از دست معاویه مطرح کرد، فراخواندن مردم به پیمان حلف الفضول بود (ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، ج ۱۷، ص ۲۹۶-۲۹۷).  
۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۱۷.



# فصل سوم

## قضیه و لیهدی نرید







یکی از اقدامات معاویه برای تثبیت و تحکیم پایه‌های زمامداری موروثی سلسلهٔ اموی و نیز استمرار اهداف دین‌ستیزانهٔ خویش، طرح «ولیعهدی یزید» بود. البته به نظر می‌رسد با توجه به وصیت ابوسفیان به خاندان بنی‌امیه در اوایل خلافت عثمان مبنی بر چرخاندن گوی خلافت در بین خود و موروثی کردن آن برای بنی‌امیه<sup>۱</sup> و نیز با تأمل در شخصیت و منش حکومتی معاویه، که پیش‌تر از آن سخن گفتیم، وی از همان سال‌های آغازین حاکمیتش، به جانشینی یزید می‌اندیشید؛ اما خود به‌خوبی می‌دانست که عملی شدن این کار، مشکلات و موانع فراوانی دارد. یکی از دلایل دشواری این کار را باید در شخصیت منفی و تبهکار یزید جست‌وجو کرد؛ زیرا یزید جوانی لاًبالی، فاسق، هرزه، بی‌بندوبار، آلوده و در یک‌کلام، بی‌دین بود و افکار عمومی و به‌ویژه صحابه و مسلمانان برجسته‌ای که هنوز زنده بودند و روش و منش رسول خدا ﷺ را از یاد نبرده بودند، به‌سادگی چنین شخصی را به‌عنوان خلیفهٔ مسلمانان نمی‌پذیرفتند. از سوی دیگر، بنا به یکی از بندهای پیمان صلح میان امام حسن رضی الله عنه و معاویه، خلافت بعد از معاویه، از آن حسن بن علی رضی الله عنه و

---

۱. مسعودی در این باره می‌نویسد: ابوسفیان گفت: ای بنی‌امیه؛ قسم به کسی که ابوسفیان به او سوگند می‌خورد، من پیوسته امید داشتم خلافت به شما برسد و (اکنون که رسیده است) میان جوانان شما موروثی می‌شود (مسعودی، *مُروُجُ الدَّهَبِ وَمَعَادِنُ الجَوْهَرِ*، ج ۲، ص ۳۵۱-۳۵۲). افزون بر این، توجه به این نکته که یکی از مواد پیمان‌نامهٔ صلح امام حسن رضی الله عنه با معاویه آن بود که خلافت بعد از معاویه از آن حسن بن علی رضی الله عنه است و معاویه حق انتخاب جانشین برای خود ندارد، روشن می‌شود که احتمال چنین اقدامی از سوی معاویه دور از واقع نبوده که امام حسن رضی الله عنه را واداشته تا این ماده را به پیمان‌نامه بیفزاید.

۲. ابن قتیبه *دِبْتُوْرِي، الامامة والسياسة*، ج ۱، ص ۱۸۴؛ جلال‌الدین سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، ص ۲۱۳.

اگر برای وی اتفاقی افتاد، از آن حسین بن علی علیه السلام بود<sup>۱</sup> و معاویه حق نداشت کسی را به عنوان جانشین بعد از خود، انتخاب کند.<sup>۲</sup> از این رو تا امام مجتبی در قید حیات بود، معاویه با مانع بزرگی برای انتخاب جانشین مواجه بود. افزون بر اینها تا آن زمان، هیچ یک از خلفای پیشین، فرزند خود را به عنوان جانشین انتخاب نکرده بود و اصولاً خلافت، یک منصب موروثی نبود تا بعد از مرگ پدر، پسر بر جای وی تکیه زند.

معاویه چون خود نیز به این موانع و مشکلات واقف بود و می دانست که طرح چنین پیشنهادی در بدو امر و بدون انجام مقدماتی، با واکنش منفی جامعه اسلامی روبه رو خواهد شد و در نتیجه تنش ها و چالش ها و پیامدهای منفی و زیان باری را برای حکومت وی در پی خواهد داشت، در ابتدا از طرح آن، به طور آشکار و گسترده خودداری کرد و برای عملی شدن این هدف، با صبر و انتظار برای فراهم شدن زمینه لازم، تدابیری اندیشید و سلسله اقداماتی را انجام داد. وی برای این منظور کوشش های فراوان کرد، سفرها رفت، نامه ها نوشت، افراد بسیاری را با تطمیع یا تهدید و ارباب با خود همراه کرد یا از بین برد. به هر حال، معاویه هرگونه ترفند و حيله ای که ممکن و لازم بود، به کار بست تا به تدریج شرایط لازم را برای انجام چنین کاری فراهم کند. او سرانجام در سال های آخر عمرش توانست جامعه اسلامی را آماده پذیرفتن این امر کند. گفتنی است منابع تاریخی متقدم، در ارائه ترتیب زمانی حوادث و تصویری منسجم و منظم از فعالیت های معاویه در این باره، توفیق چندانی نداشته و به طور آشفته و مضطرب و حتی در برخی از موارد، متناقض، به نقل گزارش های این واقعه پرداخته اند. از این رو برای بازسازی و کشف ترتیب حوادث و سیر زمانی این جریان، و در یک کلام، دستیابی به آنچه واقعاً در آن روزگار اتفاق افتاده، باید تا جای ممکن از قراین و شواهد

۱. ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۲؛ جمال الدین احمد (ابن عنبه)، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب علیه السلام، ص ۶۳.

۲. ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۴، ص ۲۹۱؛ علی بن محمد مالکی (ابن صبیح مالکی)، الفصول المهمة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۷۲۹. برای آگاهی بیشتر در این باره، ر.ک: راضی آل یاسین، صلح الحسن علیه السلام، ص ۲۵۹-۲۶۱.

دیگر تاریخی، بهره جست. بنابراین، برای ترسیم صحیح این جریان در این فصل، به ترتیب ذیل پیش می‌رویم.

## آغاز ماجرا

مآخذ تاریخی کهن، آغاز طرح جانشینی یزید و بیعت ستاندن برای وی را در نیمهٔ دوم دههٔ پنجم هجری، و طراح آن را مُغِیرَة بن شُعْبَة<sup>۱</sup> (یکی از چهار داهیهٔ عرب)<sup>۲</sup> می‌دانند. یعنی زمانی که معاویه دید اوضاع کوفه آرام شده و امور این شهر بر وفق مراد وی، سامان یافته است، ترجیح داد ادارهٔ شهر کوفه را، که بیش از مناطق و شهرهای دیگر مرکز تجمع و ازدحام پیروان علی علیه السلام بود، به فردی از خاندان بنی‌امیه بسپارد. بنابراین وی درصدد برآمد که مُغِیرَة بن شُعْبَة را از استانداری کوفه عزل و به‌جای وی، سعید بن عاص را بگمارد. مُغِیرَة که فردی جاه‌طلب بود و حاضر بود ریاست چندروزهٔ دنیا را حتی به قیمت گمراهی و بدبختی امت پیغمبر صلی الله علیه و آله بخرد، دید اگر در این باره اقدامی نکند، حکومت کوفه را از کف خواهد داد؛ لذا به شام رفت و با یزید به ملاقات و گفت‌وگو پرداخت و به او گفت: «اصحاب برجستهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله و بزرگان و سال‌خوردگان قریش از دنیا رفته و تنها فرزندانشان به‌جای مانده‌اند و تو در این میان، برترین، ژرف‌اندیش‌ترین و آگاه‌ترینشان به سیاست و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله هستی. نمی‌دانم چه چیز مانع شده که امیرالمؤمنین برای تو بیعت نمی‌گیرد». یزید پرسید: به نظر تو این کار ممکن است؟ مُغِیرَة گفت: آری.

۱. مترجم کتاب الفتوح، نخستین پیشنهاددهندهٔ ولیعهدی یزید را «عمرو عاص» دانسته است و در این باره جریانی را نوشته است (ابن اعثم، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، ص ۷۹۲). اما با توجه به آنکه مرگ عمرو عاص بنا بر مشهور، در سال ۴۳ هجری بوده است، این گزارش درست به نظر نمی‌رسد.

۲. شُعْبَة در این باره می‌گوید: زیرکان نیرنگ‌باز عرب، چهار نفر بودند: معاویه، عمرو عاص، زیاد و مُغِیرَة بن شُعْبَة (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، ج ۲۱، ص ۱۲۷-۱۲۸؛ ابن کثیر، البدایة والنہایة، ج ۸، ص ۵۳). افراد یادشده به سرکردگی معاویه، صحنه‌گردان اصلی جریان‌های سیاسی و تاریخی روزگار خویش بودند و معاویه، از سه نفر دیگر برای پیشبرد اهداف خویش، به‌خوبی استفاده می‌کرد.

یزید آنچه را که مُغیره گفته بود، به پدرش معاویه گزارش کرد. معاویه مُغیره را فراخواند و گفت: یزید چه می‌گوید؟ مُغیره گفت: ای امیرالمؤمنین، خود می‌دانی که پس از عثمان چه اختلاف و فتنه‌ای دامن‌گیر این امت شد! مرگ تو نزدیک است. من از آن ترسانم که همان مصیبت‌هایی که مردم پس از مرگ عثمان در آن افتادند، بعد از تو باز تکرار شود! پس از خود، کسی را به‌عنوان رهبر و زمامدار برای مردم انتخاب کن که ملجأ و پناه آنان باشد. یزید جانشین توست. برای او بیعت بستان که اگر برای تو پیشامدی رخ دهد، او پناه مردم و جانشین تو باشد و خونی ریخته نشود و آشوبی به راه نیفتد. معاویه گفت: چه کسی مرا در این کار یاری می‌دهد؟ مُغیره گفت: کوفه را من برایت رام می‌کنم و بصره را زیادبن‌ابیه؛ پس از این دو شهر، کسی نیست که با تو از در ناسازگاری درآید.<sup>۱</sup> معاویه گفت: بر سر کارت بازگرد و با کسانی که به آنان اعتماد داری در این باره گفت‌وگو کن؛ تو پیامد را بنگر و ما فرجام کار را می‌سنجیم. مُغیره نزد یارانش بازگشته به آنان گفت: پای معاویه را به زیان امت محمد چنان در حلقه رکاب امری نافرجام نهادم که هرگز از آن به درنیاید و در میان مسلمانان شکافی افکندم که هرگز پر نشود.<sup>۲</sup>

مُغیره روانه کوفه شد و با افرادی که مورد اعتمادش و پیرو بنی‌امیه بودند، درباره کار یزید به کنکاش پرداخت. آنان پذیرفتند که با یزید بیعت کنند. مُغیره از میان ایشان، ده<sup>۳</sup> نفر را انتخاب کرد و به هریک از آنان سی‌هزار درهم داد و پسرش موسی<sup>۴</sup> را سرپرست آنان قرار داد و آنها را روانه دربار معاویه کرد. چون این هیئت نزد معاویه رفت، مسئله بیعت را در نظر معاویه آراست و او را به استوار ساختن آن سفارش کرد.

۱. ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۰۸. ابن‌قتیبه و طبری این جریان را به‌اختصار نقل کرده‌اند: ابن‌قتیبه دینوری، *الإمامة والسیاسة*، ج ۱، ص ۱۸۷؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۰۱-۳۰۲.

۲. ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۰۸.

۳. ابن‌اثیر در گزارش دیگری، چهل نفر نوشته است. (همان).

۴. ابن‌اثیر در نقل دیگر، غرّوه نوشته است (همان).

معاویه به آنان گفت: در آشکار کردن این راز شتاب نکنید و بر رأی خود باقی باشید. سپس به موسی پسر مُغیره گفت: پدرت دین آنان را به چه قیمتی خریده است؟ گفت: به سی هزار [درهم] (یا چهارصد دینار). معاویه گفت: دینشان برای ایشان بسی خوار گشته است (که این قدر آن را ارزان فروخته‌اند).<sup>۱</sup> سپس به آنان گفت: درباره پیشنهاد شما تأمل می‌کنم و خدا هر آنچه را اراده کرده باشد، به آن حکم خواهد کرد و شکیبایی و پایداری بهتر از شتابزدگی است.<sup>۲</sup>

### رایزنی معاویه با زیاد

بعد از این جریان‌ها، معاویه با انگیزه و جرئت بیشتری موضوع ولیعهدی یزید را پیگیری کرد. از این رو کسی را نزد زیاد بن سمیه فرستاد و نظر وی را در این باره جویا شد. زیاد با شخصی به نام عُبَید بن کعب ثُمَیری که طرف مشورت و معتمد وی بود، در این باره رایزنی کرد. عُبَید گفت: «نظر من آن است که من نزد یزید بروم و به وی بگویم که معاویه برای زیاد نامه‌ای نگاشته و او را به رایزنی فراخوانده است؛ چون می‌خواهد برای جانشینی تو از مردم بیعت بستاند؛ اما زیاد می‌ترسد که مردم به سبب بسیاری از خرده‌گیری‌هایی که بر تو دارند، با تو ناسازگاری کنند؛ از این رو، او بهتر می‌بیند که تو دست از آن کارها برداری تا حجت به سود تو در نزد مردم استوار شود و آنچه او می‌خواهد به فرجام رسد». عُبَید سپس خطاب به زیاد گفت: تو با این کار، هم از خیرخواهی برای معاویه دریغ نکرده‌ای و هم از ترس فرجام امر امت آسوده شده‌ای.

یزید پیشنهاد عُبَید را پسندید و عُبَید نزد یزید رفت و آنچه را که قرار شده بود بگوید، با وی در میان گذاشت. یزید (موقتاً برای حفظ ظاهر و جلب نظر مردم) بسیاری از کارهای زشت خود را کنار گذاشت. آن‌گاه زیاد، عُبَید را همراه نامه‌ای پیش معاویه

۱. یا چنین گفت: او دریافت که دین ایشان در نظرشان ارزان است (همان، ص ۵۰۹).

۲. همان.

فرستاد. زیاد در آن نامه به معاویه نوشته بود که در این امر درنگ و شکیبایی ورزد و از شتابزدگی دوری گیرند. معاویه سخن زیاد را پذیرفت.<sup>۱</sup>

اما یعقوبی در این باره می‌نویسد: وقتی نامه معاویه به دست زیاد بن ابیه رسید و او آن را مطالعه کرد، یکی از اطرافیان خود را که به دانایی و فهم او اطمینان داشت، نزد خود فراخواند و به او گفت: می‌خواهم تو را بر چیزی امین قرار دهم که حتی درون نامه‌ها را نیز بر آن امین قرار نداده‌ام. به نزد معاویه برو و به او بگو: «نامه تو به دست من رسید. آیا می‌دانی اگر مردم را برای بیعت با یزید فراخوانیم، چه می‌گویند؟ در حالی که او با سگ‌ها و میمون‌ها بازی می‌کند و جامه‌های رنگین پوشیده، پیوسته شراب می‌نوشد و با ساز و آواز، روزگار می‌گذراند؟ این در حالی است که اشخاصی مانند حسین بن علی و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر در محضر و منظر مردم هستند.<sup>۲</sup> لذا اگر تو او را امر کنی که یک یا دو سال خود را متعلق به اخلاق آنها کند، شاید بتوانیم امر را بر مردم مشتبه سازیم». وقتی این نامه به دست معاویه رسید، گفت: وای بر من به من خبر رسیده که در گوش او خوانده‌اند که امیر بعد از من او خواهد بود. به خدا سوگند او را به مادرش سمیه و پدرش عبید بازمی‌گردانم.<sup>۳</sup>

معاویه در ادامه این کارها یک سلسله اقدامات و فعالیت‌ها را تا سال‌های پایانی عمرش انجام داد، تا توانست خلافت یزید را بر جامعه اسلامی تحمیل کند. گزارش این اقدامات و کوشش‌ها را می‌توان در قالب ذیل ارائه کرد.

۱. همان؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۰۲-۳۰۳. طبری تاریخ این حادثه را سال ۵۶ هجری نوشته است؛ در حالی که بنابر نقل خود او، زیاد در سال ۵۳ هجری از دنیا رفته است. پس این حادثه بایستی سال‌ها پیش از مرگ زیاد، و در اوایل جریان بیعت‌گیری رخ داده باشد.

۲. ابن‌کثیر نیز گزارش عدم تمایل و مخالفت زیاد را بیان کرده است. (ابن‌کثیر، *البدایة والنہایة*، ج ۸، ص ۸۶).

۳. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۲۰. چنان‌که در تاریخ اسلام مشهور است، معاویه برای استفاده سیاسی از وجود زیاد، او را به خانواده ابوسفیان ملحق کرد و برادر خود خواند. این امر در آن زمان به سود زیاد نیز بود؛ زیرا به خانواده حاکم پیوسته بود. در اینجا معاویه تهدید کرد که او را از این نسب ساختگی محروم می‌کند.

## سفرهای معاویه به مدینه

معاویه برای گرفتن بیعت برای یزید و جلب خشنودی مردم مدینه، به‌ویژه بزرگان و شخصیت‌های ممتاز این شهر، دو بار به مدینه سفر کرد. این سفرها زمانی صورت گرفت که معاویه برای حج یا عمره، شام را به مقصد حجاز، ترک می‌کرد. بنابراین برای آنکه روشن شود معاویه چه سال‌هایی برای بیعت ستاندن از مردم مدینه به این شهر رفته است، باید دید او در چه سال‌هایی به حج یا عمره رفته است. با مراجعه به منابع اولیه تاریخی، چنین به دست می‌آید که معاویه در مدت زمامداری بیست‌ساله خویش، دو بار حج به جا آورد. یکی سال ۴۴ق و دیگری سال ۵۰ق.<sup>۱</sup> وی در سال ۵۶ق نیز به سفر عمره رفته<sup>۲</sup> و چند روزی در مدینه توقف کرده است.

چنان‌که نگاشته شد، مسئله ولایتعهدی یزید را مغیره در نیمه دوم دهه پنجم هجرت مطرح کرد. از این رو سال ۴۴ از موضوع بحث خارج است. بنابراین سفرهای معاویه به مدینه برای بیعت ستاندن، بایستی در سال‌های ۵۰ و ۵۶ صورت گرفته باشد، که در این نوشتار طبق ترتیب زمانی، از آنها به سفر اول و سفر دوم تعبیر می‌کنیم.

## سفر نخست معاویه

نخستین سفر معاویه به مدینه جهت زمینه‌سازی برای بیعت‌گیری از مردم و سران و بزرگان مدینه در سال ۵۰ق بود. ابن قتیبه دینوری گزارش نسبتاً مفصلی از ملاقات و گفت‌وگوی معاویه با سران و شخصیت‌های برجسته مدینه گزارش کرده است که در اینجا آن را می‌آوریم:

۱. ابن سعد، ترجمه الامام الحسن، ص ۹۷؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۸؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۲۱۵؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، ج ۲۳، ص ۸۹، ۹۱. البته در اینکه دومین سفر حج معاویه در سال ۵۰ یا ۵۱ بوده، بین مورخان اختلاف است (ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۲۴۰؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، ج ۶۲، ص ۱۱۰-۱۱۱؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۱۴۲).

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۸؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۰۱؛ ابن کثیر، البدایه والنهایه، ج ۸، ص ۸۵.

چون معاویه در مدینه در محل اقامتش مستقر شد، شخصیت‌های بانفوذ این شهر یعنی عبدالله بن عباس، عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر را احضار کرد. هنگامی که آنان نزد معاویه آمدند، وی به دربان خود دستور داد تا زمانی که آنان نزد وی هستند، کسی را به داخل راه ندهد. چون آنان نشستند، معاویه آغاز سخن کرد.

معاویه بعد از حمد و ستایش خدا و گواهی به رسالت پیامبر ﷺ، خطاب به آنان گفت: «من به سن پیری رسیده‌ام و استخوان‌هایم سست شده و اجلم نزدیک است. بیم آن دارم که هر لحظه، به سوی حق خوانده شوم. تصمیم گرفته‌ام پس از خود، یزید را خلیفه معرفی کنم. از شما می‌خواهم که به این کار خشنود باشید. شما عبدالله‌های قریش و بهترین آنان و فرزندان بهترین آنان هستید. آنچه باعث شد حسن و حسین را فرانخوانم، این است که آنان فرزندان علی هستند؛ بآنکه به آن دو با دید مثبت می‌نگرم و آنان را بسیار دوست دارم. پس از شما می‌خواهم که به من پاسخ نیکو دهید. خدا شما را رحمت کند»<sup>۱</sup>.

### پاسخ بزرگان مدینه

عبدالله بن عباس در پاسخ سخنان معاویه، بعد از حمد و ستایش خدا و شهادت به رسالت رسول خدا ﷺ و درود فرستادن بر آن حضرت و خاندانش، گفت: «سخنانی بر زبان راندی و ما سکوت کردیم؛ گفتم و شنیدیم [اما بدان که] خداوند، محمد ﷺ را برای رسالتش برگزید و به او وحی کرد و شرافت و برتری بر خلقش را به او عطا فرمود. شریف‌ترین مردم کسی است که به واسطه او، شریف شد و سزاوارترین آنان به امر (خلافت و حکومت) نزدیک‌ترین آنان به او می‌باشد. بر مردم است که در برابر پیامبر ﷺ تسلیم باشند؛ زیرا خداوند او را برای آنان برگزیده است...».

سپس عبدالله بن جعفر گفت: «... اگر در این خلافت، حکم قرآن لحاظ شده است،

۱. ابن قتیبة دینوری، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۹۴.



پس در کتاب خدا، برخی از خویشاوندان، از بعضی دیگر سزاوارترند؛<sup>۱</sup> و اگر سنت رسول خدا ﷺ معیار است، خاندان ایشان به این امر شایسته‌ترند؛ و اگر در این امر، سنت ابوبکر و عمر ملاک عمل است، پس چه کسی برتر و کامل‌تر و سزاوارتر از خاندان رسول خدا ﷺ به این کار است؟ به خدا سوگند اگر خاندان پیامبر را بعد از رحلت او عهده‌دار خلافت کرده بودند، خلافت در جایگاه خود قرار گرفته و خداوند اطاعت شده بود و از شیطان پیروی نمی‌شد و هیچ اختلافی حتی بین دو نفر به وجود نمی‌آمد و شمشیری بین آنها به کار نمی‌افتاد. پس ای معاویه، از خدا بترس! تو حاکم هستی و ما تحت حکومت (تو)؛ در کار مردم تحت زمامداری‌ات بنگر؛ فردا باید در برابر آنان پاسخ‌گو باشی. اما درباره‌ی دو پسرعمویم گفتمی و آنان را به اینجا نخواندی. به خدا سوگند که به حق رفتار نکردی؛ درحالی‌که خلافت برای تو بدون آنان جایز نمی‌گردد، و تو می‌دانی که آن دو، سرچشمه‌های دانش و بزرگواری هستند...».

عبدالله بن زبیر نیز درباره‌ی پیشنهاد معاویه گفت: «... این خلافت تنها از آن قریش است که با افتخارات درخشان و کارهای نیکی که دارند، آن را به دست می‌گیرند. علاوه بر این، آنان پدرانی بزرگوار و فرزندانی بخشنده دارند. ای معاویه؛ تقوای الهی را پیشه خود کن و (در این باره) انصاف را رعایت کن. این عبدالله بن عباس، پسرعموی رسول خدا ﷺ است، و این نیز عبدالله است؛ پسر جعفر [طیار] که دارای دو بال بهشتی و پسرعموی پیامبر ﷺ است، و من عبدالله بن زبیر، پسرعمه رسول خدا ﷺ هستم. علی، حسن و حسین را به یادگار گذاشته و تو می‌دانی که آن دو چه کسانی هستند و شخصیتشان چگونه است. ای معاویه؛ از خدا بترس، تو داور میان ما و خود هستی».<sup>۲</sup>

عبدالله بن عمر نیز در پاسخ معاویه چنین سخن راند: «... این خلافت همانند سلطنت

۱. الأرحام بعضهم أولى ببعض في كتاب الله (انفال، ۷۵).

۲. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۹۴-۱۹۵.

هرقل (امپراتور روم شرقی)، قیصر (امپراتور روم غربی) و کسری<sup>۱</sup> (شاهنشاه ایران) نیست که پسران، آن را از پدران به ارث ببرند. اگر چنین بود، من باید بعد از پدرم به این کار اقدام می‌کردم. به خدا قسم، پدرم مرا به همین دلیل، عضو شورای شش نفره نکرد؛ زیرا خلافت (پدر) شرط کافی برای کاندیدا شدن پسر جهت خلافت نیست؛ بلکه خلافت تنها متعلق به قریش است و مخصوص کسی است که شایستگی آن را داشته باشد و مسلمانان او را که پرهیزکارتر و بیش از همه مورد رضایت باشد، برای خود بیسندند، و اگر قصد داری یکی از جوانان قریش را [برای این امر] انتخاب کنی، به جانم سوگند، [هرچند] یزید یکی از جوانان قریش است، ولی بدان که یزید تو را از خدا بی‌نیاز نمی‌کند»<sup>۱</sup>.

#### سخنان مجدد معاویه

معاویه در پاسخ آنان گفت: «من گفتم؛ شما نیز گفتید. پدران رفتند و فرزندان باقی ماندند و من پسر را بیش از پسرانشان دوست دارم. اگر با پسر هم صحبت شوید، خواهید دید که او اهل سخنوری است. این امر (خلافت) از آن فرزندان عبدمناف است؛ زیرا آنان خویشاوند رسول خدا ﷺ هستند. وقتی رسول خدا ﷺ درگذشت، مردم، ابوبکر و عمر را بدون آنکه آنان از نژاد پادشاهی و خلافت باشند، به خلافت رساندند. باین همه، آن دو به سیره نیکو عمل کردند. سپس حکومت، به فرزندان عبدمناف برگشت و تا روز قیامت در دست آنان ماندگار خواهد بود. ای پسر زبیر و ای پسر عمر؛ خدا شما را از آن محروم کرده است. اما این دو پسر عمومیم (عبدالله بن عباس و عبدالله بن جعفر) اگر خدا بخواهد، از امر خلافت محروم نخواهند بود».

معاویه پس از این سخنان، دستور داد کاروانش را ببرندند و از مدینه حرکت کرد و

دیگر تا سال ۵۱ از بیعت گرفتن برای یزید سخنی نگفت. همچنین هدایا و بخشش‌های خود به این چهار تن را قطع نکرد.<sup>۱</sup>

اما یعقوبی، بیعت‌خواهی معاویه را برای یزید مربوط به پس از شهادت امام مجتبی‌علیه‌السلام می‌داند و می‌نویسد: «چهار نفر یعنی حسین بن علی<sup>علیه‌السلام</sup>، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابی بکر، از بیعت سر باز زدند». وی اگرچه دربارهٔ مسافرت معاویه به مدینه گزارش نیاورده، مخالفت عبدالله بن عمر را در این باره چنین بیان کرده است: «اگر با کسی که با میمون‌ها و سگ‌ها بازی می‌کند و شراب می‌نوشد و فسق و فجور را آشکارا انجام می‌دهد، بیعت کنیم، چه عذری در پیشگاه خداوند داریم؟»<sup>۲</sup>

یعقوبی پاسخ ابن زبیر را چنین نگاشته است: «در نافرمانی خالق، نباید زیر فرمان مخلوق رفت، در حالی که آن مخلوق، دین ما را تباہ کرده است».<sup>۳</sup>

البته یعقوبی در ادامه نگاشته است که معاویه در آن سال حج به جا آورد و از مردم دلجویی کرد و آنان را مجبور به بیعت نکرد.<sup>۴</sup>

### حمایت نمایشی از ولیعهدی یزید در دمشق<sup>۵</sup>

یکی دیگر از اقدامات معاویه برای اجرای طرح جانشینی یزید، فراخوانی نمایندگان سایر مناطق اسلامی به شام بود تا طبق یک برنامه از پیش طراحی شده، موافقت خود را از نزدیک با ولیعهدی یزید اعلام کنند. در پاسخ به این دعوت، گروه‌هایی از همهٔ شهرها از جمله

۱. همان، ص ۱۹۶.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۸.

۳. همان.

۴. همان، ص ۲۲۹.

۵. دربارهٔ تاریخ وقوع این قضیه، بین مورخان اختلاف است: ابن‌اعثم (کتاب الفتوح، ج ۴، ص ۳۳۲) و ابن‌عبدربه اندلسی (العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۴۴) آن را در سال ۵۵ق، ابن‌اثیر (الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۱۰) در سال ۵۶ق و مسعودی (مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۳۶) در سال ۵۹ق دانسته‌اند.

کوفه، بصره، مکه، مدینه، مصر و جزیره<sup>۱</sup> نزد معاویه رفتند. در میان افراد دعوت شده به دمشق، «احنف بن قیس»<sup>۲</sup> یکی از فقهای عصر معاویه<sup>۳</sup> نیز بود. معاویه در دربار خود، در جمع نمایندگان شهرهای یادشده، درباره بیعت با یزید با آنان به مشورت پرداخت. مردی از مدینه به نام محمد بن عمرو برخاست و گفت: «ای معاویه، یزید شایستگی آنچه را که تو خواسته‌ای برایش ترسیم کنی، دارد. به جانم سوگند، او از جهت ثروت، فردی متمکن و نیز دارای بهترین نسب است؛ اما خداوند از هر زمامداری درباره مردم تحت حکومتش بازخواست می‌کند. پس ای معاویه، از خدا بترس و بنگر امر امت محمد [ﷺ] را به چه کسی می‌سپاری!». معاویه نفس عمیقی کشید و سپس گفت: «ای پسر عمرو، تو مرد خیرخواهی هستی. نظرت را بیان کردی و غیر از این هم از تو انتظار نمی‌رفت؛ اما از فرزندان صحابه تنها پسر من و پسران آنان باقی مانده‌اند و نزد من، پسر من از پسران آنان محبوب‌تر است». مردم ساکت شدند و جلسه خاتمه یافت.<sup>۴</sup>

فردای آن روز، معاویه، «ضحاک بن قیس فهّری» را نزد خود فراخواند و به او گفت: «من قصد سخنرانی دارم. پس وقتی مجلس از مردم پر شد و مرا ساکت دیدی، تو [برخیز و] من را به گرفتن بیعت برای ولایتعهدی یزید دعوت کن و مرا بر این امر تشویق و ترغیب کن».<sup>۵</sup>

معاویه سپس عبدالرحمن بن عثمان ثقفی، عبدالله بن مسعوده فزاری، ثور بن معن سلمی و

۱. مقصود از جزیره در آن ایام، قسمتی از عراق بوده که بین دجله و فرات قرار داشته است.

۲. ابویحر احنف بن قیس (تمیمی) از بزرگان بصره بود و آن قدر آراسته به حلم و بردباری بود که از این نظر در میان عرب ضرب المثل بود (شیخ عباس قمی، *سنة البحار*، ج ۲، ص ۴۷۴). شیخ طوسی وی را از اصحاب پیامبر ﷺ و امیرالمؤمنین ﷺ و امام حسن ﷺ شمرده است (*رجال الطوسی*، ص ۲۶، ۴۱، ۵۷، ۹۳). در جنگ جمل برای آنکه بتواند عشیره خود را که متمایل به ناکثان بودند، بی طرف نگه دارد، با موافقت امیرالمؤمنین ﷺ در جنگ حضور پیدا نکرد؛ اما در جنگ صفین در رکاب آن حضرت با معاویه جنگید. باین همه گفته‌اند که او درباره نبرد صفین گفت: «عرب به هلاکت رسید». برای آگاهی بیشتر درباره او، رک: *نصر بن مزاحم منقری، وثقه صفین*، ص ۳۸۷؛ محمدتقی توستری، *قاموس الرجال*، ج ۱، ص ۶۹۱؛ ابن عبدالبر قرطبی، *الاستیعاب*، ج ۲، ص ۲۷۱-۲۷۲.

۳. یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۴۰.

۴. ابن اعثم، *کتاب الفتح*، ج ۴، ص ۳۳۲؛ ابن عبدربه، *العقد القرید*، ج ۴، ص ۳۴۵.

۵. ابن اعثم، *کتاب الفتح*، ج ۴، ص ۳۳۲.

عبدالله بن عَصام اشعری را فراخواند و به آنان امر کرد که بعد از سخنان ضحاک برخیزند و سخنان وی را تأیید کنند و از معاویه بخواهند تا برای یزید بیعت بگیرد.<sup>۱</sup>

ابن قتیبه تمامی اظهارات بازیگران این نمایشنامه را که نویسنده آن خود معاویه بود، آورده است. بدیهی است هدف معاویه از تشکیل چنین اجتماعی، گرفتن موافقت علنی از حاضران و مرعوب ساختن و درنهایت تسلیم کردن برخی از افراد بود که احتمالاً در ابتدا چندان از جانشینی یزید خشنود نبودند. بنابراین، معاویه با ترتیب دادن این نمایش حساب شده و سخنرانی چند نفر (که از پیش آنها را برای این کار اجیر کرده بود) در ستایش از وی و بیان مناقب و کمالات یزید، توانست فضای جلسه را به نفع خویش هدایت کند. سپس معاویه از آنان پرسید: آیا با جانشینی یزید موافق هستید؟ و آنان پاسخ مثبت دادند. باین همه، افرادی مانند اَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ نظر مثبتی به خلافت یزید نداشتند. از این رو، معاویه سراغ احنف بن قیس را که در میان جمعیت بود، گرفت و از او خواست که در این باره سخن بگوید. احنف در بخشی از سخنانش، خطاب به معاویه گفت: «ای امیرالمؤمنین، متوجه باش که امر خلافت را بعد از خودت به چه کسی واگذار می کنی؛ آن گاه پیشنهادی را که به تو می کنند، رد کن. مبادا افرادی که تو را (به این امر) رهنمون کرده اند، قصد فریب تو را داشته باشند و در کارت دقت نظر نشان ندهند؛ درحالی که تو در امر جماعت، بیناتر و به پایداری در اطاعت، داناتر هستی. از این گذشته، تا زمانی که حسن علیه السلام زنده است، مردم حجاز و عراق به چنین کاری رضایت نمی دهند و با یزید بیعت نمی کنند».

سخنان احنف که شک و دودلی را در میان جمعیت حاضر برانگیخته بود، ضحاک را خشمگین کرد و او را واداشت تا در رد سخنان احنف زبان بگشاید. وی در نكوهش مردم عراق گفت: «[این] مردم منافق، همگی اهل عراق هستند... آنها رهبرشان را شیطان

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۸۸. ابن ابی الحدید مشابه این جریان را به اختصار آورده است. او در این گزارش، تنها به سخنان «عمرو بن سعید بن اشوق» اشاره کرده است (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۷، ص ۴۶۵).

قرار داده‌اند و شیطان، آنها را حزب خود قرار داده است... برای حسن و خاندانش از سلطنتی که خداوند به معاویه در زمین داده است، چه بهره و حقی است؟ هیهات که هیچ‌گاه خلافت، موروثی نیست...».

أخْنَفُ در رد سخنان ضحاک، برای بار دوم به سخنرانی پرداخت و گفت: «ای معاویه، تو خود می‌دانی که عراق را به نیروی سپاه نگشودی و با جنگ و کشتار بر آن دست نیافتی؛ بلکه با حسن بن علی پیمان بستی و طبق یکی از مواد آن، خلافت بعد از تو باید به حسن برسد. اگر به این پیمان وفا کنی، مردی وفاداری و اگر بخواهی نیرنگ بزنی، باید بدانی که در پشت سر حسن، سپاهیان ارزنده و بازوانی نیرومند و شمشیرهایی تیز هست که اگر بخواهی یک وجب از روی فریب و خیانت پیش بیایی، یاوران فراوانی پشت سر او خواهی یافت. تو خود می‌دانی که مردم عراق از زمانی که تو را دشمن می‌دانند، تو را دوست ندارند و از وقتی که علی (ع) و حسن (ع) را دوست دارند، با آنان دشمنی نمی‌کنند. اکنون هیچ تغییری در آنها رخ نداده است و همان شمشیرهایی که عراقی‌ها در صفین به رویت کشیدند، به دوش دارند و همان دل‌های سرشار از کینه نسبت به تو، در نهاد آنان قرار دارد. به خدا سوگند، مردم عراق حسن را از علی بیشتر دوست دارند».

این بار عبدالرحمن بن عثمان به دفاع از معاویه برخاست و با باطل دانستن گفته‌های احنف، سخنانی در تشویق و تحریک معاویه به این کار، بر زبان جاری ساخت. معاویه که دید فضای مناسب برای اعمال تهدید و زور فراهم شده است، سخنان تهدیدآمیز و هراسناکی گفت. سپس چون در مجموع از نتیجه کار و بحث، خشنود بود، ضحاک را به پاس این خوش خدمتی، والی کوفه و عبدالرحمن بن عثمان را استاندار جزیره<sup>۱</sup> کرد. در ادامه، شخصی به نام یزید بن مُقَنَع هم برخاست و گفت: «ای امیر مؤمنان، ما تحمل زبان‌آوری و سخن‌گویی قبیله مُضَر را نداریم. تو امیر مؤمنان هستی. وقتی مُردی، بعد از تو یزید امیر مؤمنان است. هرکس هم امتناع کند (درحالی‌که شمشیرش را از نیام کشیده

۱. مقصود از جزیره در آن ایام، قسمتی از عراق بوده که بین دجله و فرات قرار داشته است.

بود و به آن اشاره می‌کرد)، سروکارش با این (شمشیر) است!». <sup>۱</sup> معاویه به او گفت: تو زبان‌آورترین و گرامی‌ترین این مردم هستی! <sup>۲</sup>

أخْتَفَبْنِ قَيْسٍ چون دید معاویه دست‌بردار نیست و به هر قیمتی شده می‌خواهد جانشینی یزید را به مسلمانان بقبولاند، برای سومین بار برخاست و گفت: «اگر راست بگوییم، از تو می‌ترسیم، و اگر دروغ بگوییم، از خدا، <sup>۳</sup> و تو ای امیرالمؤمنین، از ما به شب و روز یزید آگاه‌تری و آشکار و پنهان وی را بهتر می‌دانی. اگر می‌دانی که او برای تو بهتر است، پس او را جانشین خود برگزین، و اگر می‌دانی که او شر است، او را بر دنیا حاکم نکن؛ درحالی که خود به سرای آخرت روان هستی؛ چراکه تنها از آنچه خوشایند است، در آخرت بهره‌ای داری. بدان که تو نزد خدا حجت و دلیلی نداری که یزید را بر حسن و حسین برتری دهی؛ درحالی که می‌دانی آن دو چه کسانی هستند و چگونه شخصیتی دارند. ما تنها می‌توانیم (این آیه را) بگوییم: «شنیدیم و فرمان بردیم. پروردگارا! آموزش تو را خواهیم و بازگشت (ما) به سوی توست.» <sup>۴</sup> سپس مردم بیعت کردند و به خانه‌هایشان بازگشتند. <sup>۵</sup>

### تطمیع، تهدید و سرکوب مخالفان

یکی از موانع معاویه در راه تثبیت جانشینی یزید، وجود رقیبانی سرشناس و بانفوذ بود که حاضر نبودند تن به خلافت یزید دهند؛ چراکه وی را به هیچ‌روی شایسته چنین منصبی

۱. فقال: ايها الناس! ان اميرالمؤمنين هذا - و اشار بيده الي معاويه - قاد الملك [فاذا] مات فوارث الملك هذا - اشار بيده الي يزيد - فمن ابا فهذا - و اشار بيده الي السيف.

۲. ابن اعثم، كتاب الفتوح، ج ۴، ص ۳۳۳؛ ابن عبد ربه، العقبه القريه، ج ۴، ص ۳۴۶؛ ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۱۱. اما در كتاب الامامة والسياسة (ج ۱، ص ۱۹۳)، نام اين شخص «ابوخنيف» ذكر شده است و مسعودی او را «مردی از قبیله ازده» معرفی کرده است (مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۷).

۳. ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۱۱.

۴. سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (بقره، ۲۸۵).

۵. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۹۴؛ ابن اعثم، كتاب الفتوح، ج ۴، ص ۳۳۳-۳۳۴؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۳۶۳-۳۶۵؛ ابن عبد ربه، العقبه القريه، ج ۴، ص ۳۴۵-۳۴۶؛ ابن اثير، الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۱۱. به جز مأخذ نخست، بقیه مأخذ داستان را به اختصار آورده‌اند.

نمی‌دیدند و خود یا دیگری را در این امر، مقدم می‌دانستند. اشخاص سرشناسی همانند حسن بن علی علیه السلام، حسین بن علی علیه السلام، عبدالله بن جعفر، عبدالله بن عباس، سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر، مروان بن حکم، عبدالرحمن بن خالد بن ولید، زیاد بن سُمیه و سعید بن عثمان با زمامداری یزید مخالف بودند. معاویه که وجود چنین رقبا و مخالفانی را مانعی بزرگ و سدی سترگ بر سر راه طرح و تثبیت ولیعهدی یزید می‌دید، با تهدید و در نهایت کشتن افرادی همچون امام حسن علیه السلام، سعد بن ابی وقاص و عبدالرحمن بن خالد، هدف خویش را پیش برد. ابن عبدالبر درباره چگونگی کشته شدن عبدالرحمن می‌نویسد:

معاویه در یکی از سخنرانی‌هایش برای مردم شام، از آنان خواست که برایش جانشین انتخاب کنند و آنان عبدالرحمن بن خالد بن ولید را پیشنهاد کردند. این نظر بر معاویه گران آمد؛ اما به روی خود نیاورد. پس از چندی عبدالرحمن مریض شد و معاویه، طبیب یهودی دربار خود را مأمور کرد تا به او شربت بنوشاند که دیگر زنده نباشد. آن طبیب شربت بی به او خوراند و او بر اثر خوردن آن سم، مُرد.<sup>۱</sup>

ابوالفرج اصفهانی نگاشته است: «معاویه خواست از مردم برای پسرش یزید بیعت بگیرد؛ پس هیچ چیز برای او گران‌تر از مخالفت حسن بن علی علیه السلام و سعد بن ابی وقاص نبود؛ از این رو با نیرنگ، سمی به آنان خوراند و آن دو در اثر آن درگذشتند».<sup>۲</sup>

مُغیرة بن مِقْسَم در این باره می‌گوید: «حسن بن علی علیه السلام و سعد بن ابی وقاص در مدت یک هفته از دنیا رفتند و مردم می‌گفتند: معاویه این دو را باهم، سم خوراند است».<sup>۳</sup>

همچنین معاویه با تهدید زیاد بن سُمیه به ملحق کردن وی به پدر و مادرش،<sup>۴</sup> عزل

۱. ابن عبدالبر قُرطبی، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۲، ص ۲۷۳.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۳.

۳. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۳۶.

۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰.



مروان از استانداری مدینه، تطمیع سعید بن عثمان با سپردن حکومت خراسان به وی<sup>۱</sup> و بخشش صد هزار درهم به عبدالله بن عمر<sup>۲</sup> و تطمیع یا تهدید باقی افراد یاد شده به کشتن شدن در صورت عدم همراهی، جانشینی یزید را ترویج و تثبیت کرد. البته چنین امری به سرعت انجام نشد و یک دهه طول کشید تا معاویه توانست ولیعهدی یزید را به جامعه اسلامی بقبولاند. با این همه، وی توانست از حسین بن علی علیه السلام بیعت بستاند؛ از این رو، با مرگ معاویه، آن حضرت عکم مخالفت را برافراشت و قیام خویش را بر ضد حکومت اموی آغاز کرد.

### شهادت امام حسن علیه السلام و تحرک مجدد معاویه

چنان که گذشت، وجود امام مجتبی علیه السلام و صلح نامه بین او و معاویه، طرح جانشینی یزید را با مشکل جدی روبه رو کرده بود. معاویه به روشنی می دانست تا زمانی که امام علیه السلام زنده است، اجرای طرح یاد شده، هزینه های فراوان و چه بسا تحمل ناپذیری دارد. ابن عبدالبر در این باره می نویسد: «معاویه در زمان حیات حسن، قصد بیعت گرفتن برای یزید را داشت و اشاره هایی به آن می کرد؛ ولی پس از مرگ حسن آن را آشکار کرد و تصمیم جدی بر آن گرفت»<sup>۳</sup>.

بر این اساس، معاویه پس از مذاکره با سران و شخصیت های مدینه در نخستین سفرش به این شهر، دیگر تا هنگام شهادت حضرت، طرح جانشینی یزید را مطرح نکرد. اما با مسموم کردن امام حسن علیه السلام، و سرانجام شهادت حضرت در سال ۵۰ ق،<sup>۴</sup> گشایشی در کار

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۱۴؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، ج ۲۳، ص ۱۵۸-۱۵۹.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۰۹.

۳. ابن عبدالبر قرطبی، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۱، ص ۴۴۱.

۴. ابن سعد، ترجمه الامام الحسن علیه السلام، ص ۹۱؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۴۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۵؛ طبرسی، اِغْلَامُ الْوَرَى بِأَغْلَامِ الْهَدَى، ص ۲۰۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴. درباره سال شهادت حضرت، قول های دیگری نیز هست: ابن سعد (ترجمه الامام الحسن علیه السلام، ص ۹۸۹۷)، بلاذری (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۲۹۹-۳۰۰) و یعقوبی (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۵) سال ۴۹ را گفته اند. اما ابن قتیبه دینوری (الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۹۶) و ابوالفرج اصفهانی در جای دیگر (مقاتل الطالبیین، ص ۷۹) سال ۵۱ را نوشته اند.

معاویه و یزید پدید آمد. از این رو، معاویه بعد از مدت کوتاهی توانست از مردم شام برای یزید بیعت بگیرد. او در این باره، نامه‌هایی نیز به گوشه و کنار شهرهای اسلامی فرستاد.

### عزل مروان از حکومت مدینه

معاویه در نامه‌اش به مروان حاکم مدینه، ضمن آگاه کردن او از اینکه مصر، عراق و شام با جانشینی یزید موافقت و بیعت کرده‌اند،<sup>۱</sup> نوشت:

من پیر شده‌ام و استخوانم نرم شده است و می‌ترسم که امت، پس از من دچار ناسازگاری و پراکندگی شود؛ از این رو، بر آن شدم که برای آنان کسی را برگزینم که بعد از من زمامداری آنان را در دست بگیرد. من نخواستم بدون مشاوره با تو، به این کار اقدام کنم. این موضوع را به مردم آن شهر عرضه کن و آنچه را به تو پاسخ می‌دهند، برای من بازگو کن.<sup>۲</sup>

مآخذ تاریخی، موضع مروان را در برابر طرح ولیعهدی یزید متفاوت نوشته‌اند. ابن قتیبه در این باره نگاشته است: وقتی مروان نامه معاویه را خواند، به همراه قریش از انجام فرمان معاویه سر باز زد. آن‌گاه در نامه‌ای به معاویه نوشت: «قوم تو از بیعت با یزید سربیزی کرده‌اند و من نظر تو را در این باره جویا هستم». چون نامه مروان به معاویه رسید، معاویه دانست که این نافرمانی از جانب خود مروان بوده است؛ از این رو، طی نامه‌ای به مروان، او را از استانداری مدینه عزل کرد و به او خبر داد که سعید بن عاص را به جایش منصوب کرده است.

چون نامه معاویه به مروان رسید، با ناراحتی نزد خاندان و خویشانش رفت. پس از آن نزد دایی‌های خود (که از قبیله بنی‌کنانه بودند) رفت و آنچه بین او و معاویه درباره بیعت برای یزید اتفاق افتاده بود، با آنان در میان گذاشت. آنان در پاسخ وی گفتند: «ما

۱. ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۴، ص ۳۳۴-۳۳۵؛ ابن عبدربه، العقد الفرید، ج ۴، ص ۳۴۶.

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۰۹.

تیری در دست تو و شمشیرت در نیام هستیم، ما را به سوی هرکس که پرتاب کنی، به او خواهیم خورد و ما را به هرکجا بزنی قطع خواهیم کرد. نظر، نظر تو است. ما در اختیار تو هستیم».

مروان با گروهی از خاندان و بستگانش رهسپار دمشق شد و در دیدار با معاویه، ضمن سخنانی درباره عظمت و قدرت خداوند و سیره خلفای گذشته، از ولیعهدی یزید انتقاد کرد و معاویه را از این کار برحذر داشت. معاویه بآنکه از سخنان مروان برآشفته و خشمگین شده بود، خشم خود را به سبب دوراندیشی‌اش فرو برد و پس از ستایش از مروان و خاندانش، هزار دینار برای وی و صد دینار برای خانواده‌اش در هر ماه، مقرر تعیین کرد<sup>۱</sup> و با این کار دهان او را بست!

ناگفته پیداست که مخالفت افرادی همچون مروان با ولیعهدی یزید، نه از سر دل‌سوزی نسبت به سرنوشت مسلمانان بود و نه به سبب دغدغه حفظ و پاسداری از ارزش‌های الهی و دینی در جامعه اسلامی؛ بلکه مخالفت وی از این رو بود که او خود را به منزله یک رقیب سیاسی، مقدم بر یزید و شایسته‌تر از او در امر خلافت می‌دانست. از این رو، با جانشینی یزید مخالفت می‌کرد.

مسعودی نیز درباره واکنش مروان نوشته است: وقتی مروان نامه معاویه را خواند، خشمگین شد و خاندان و خویشانش را، که از بنی‌کنانه بودند، جمع کرده، با آنان به شام نزد معاویه رفت و چون به جایی رسید که معاویه سخنش را می‌شنید، بر وی سلام کرد و سخن بسیار گفت. مروان در سخنانش پس از نکوهش معاویه گفت: «ای پسر ابوسفیان؛ کارها را به درستی انجام بده و از حکومت دادن به کودکان چشم‌پوش. بدان که در قوم تو مردانی همسان تو هستند که در کارهای مهم تو را یاری کنند». معاویه (از روی فریب‌کاری) گفت: «تو همانند امیر مؤمنانی و در حوادث سخت، معتمد و حامی و پشتیبان او و نفر دوم پس از ولیعهد هستی». آن‌گاه معاویه او را ولیعهد یزید قرار داد و به

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۹۷-۱۹۹.

مدینه فرستاد. پس از آن، وی را از حکومت مدینه عزل کرد و ولید بن عتبّه بن ابوسفیان را به جای او گمارد و به وعده خود مبنی بر ولیعهدی مروان برای یزید، عمل نکرد.<sup>۱</sup>

اما در تعدادی از منابع چنین آمده است: مروان، درخواست معاویه را در میان مردم مطرح کرد. مردم گفتند: به خواسته‌اش رسید و کامیاب شد. درخواست ما، که کسی را برای ما برگزیند و در این کار سستی نکند، اجابت شد. مروان این خبر را برای معاویه نوشت. معاویه در پاسخ مروان، نام یزید را به میان آورد. مروان در میان مردم سخنرانی کرد و گفت: «امیرالمؤمنین برای شما کسی را برگزیده و سستی و کوتاهی نکرده است. او پسرش یزید را به جانشینی خویش برگزیده است.» در این هنگام عبدالرحمن بن ابی بکر برخاست و گفت: «ای مروان، به خدا سوگند تو دروغ گفتی و معاویه نیز دروغ گفت. شما خیر و خوبی را برای امت محمد ﷺ نخواسته‌اید؛ بلکه (با این کار) می‌خواهید خلافت را به شیوه هرقلی (پادشاهی) کنید که هر وقت هرقلی مرد، هرقل دیگری (که پسرش باشد) به جای وی برخیزد». مروان که نتوانست سخنان عبدالرحمن را تحمل کند، در پاسخ با اشاره به وی گفت: این شخص کسی است که قرآن در مذمتش گفته است: «آن‌که به پدر و مادرش گفت: اُف بر شما».<sup>۲</sup> عبدالرحمن از سخن مروان برآشفست و او را دشنام داد و گفت: «ای زاده زن چشم‌زاغ»<sup>۳</sup>

۱. مسعودی، مَروُجُ الذَّهَبِ وَمَعَادِنُ الْجَوْهَرِ، ج ۳، ص ۳۷-۳۸. طبری تنها عزل مروان از استانداری مدینه را گزارش کرده و به علت آن نپرداخته است (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۲۳۲).

۲. وَالَّذِي قَالَ لَوْلَا دَيْتُهُ اُفًا لَكُمَا (احقاف، ۱۷).

۳. چشم‌زاغ، تَرْجَمَةُ «زُرْقَاء» است و زُرْقَاء صفتی بوده که به مادر مروان داده‌اند. از آنجاکه رومیان دارای چشمانی به رنگ روشن بودند، عرب آن را منفروض‌ترین و مبغوض‌ترین رنگ چشم می‌دانست. از این‌رو، برای تحقیر و اهانت به صاحب آن، این واژه را به کار می‌بردند (فخرالدین طُرَيْحِي، مجمع البحرین، ج ۵، ص ۱۷۶، ماده «زرق»؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۲۵۲). ابن جوزی ذیل سخن امام حسین (ع) که به مروان فرمود: یا بن الزُّرْقَاءِ الدَّاعِيَةِ اِلَى نَفْسِهَا بِسَوْقِ ذِي الْمِجَازِ... نوشته است: اصمعی می‌گوید: درباره گفته حسین (ع) (خطاب به مروان): ای پسر زنی که مردان را به خود فرامی‌خواند، ابن اسحاق نقل کرده است که مادر مروان، به نام «امیه» در زمان جاهلیت از زنان روسپی و بدکاره بود و مانند دامپزشکان دارای پرچمی بود که با آن شناخته می‌شد و به نام «ام حبتل الزُّرْقَاء» (زن بدکاره زاغ‌چشم) خوانده می‌شد. برای «مروان» پدری شناخته نشد؛ لذا او را به «حکَم» نسبت دادند؛ چنان‌که «عمرو» را به «عاص» نسبت دادند (ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۴۶-۴۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۰۹، پاورقی و ج ۴۹، ص ۲۵۲-۲۵۳).

درباره ما قرآن را تأویل می‌کنی، درحالی‌که تو خود رانده‌شده و نیز پسر رانده‌شده هستی؟ سپس به سوی او شتافت و پایش را گرفت و به او گفت: «ای دشمن خدا، از این منبر پایین بیا. شخصی مانند تو شایستگی ندارد که بر چوب‌های این منبر بالا رفته، چنین سخنانی را بر زبان جاری (و قرآن را تأویل) کند». عایشه (خواهر پدری عبدالرحمن) که گفتار مروان را شنیده بود، از پس پرده برخاست و گفت: <sup>۱</sup> «ای مروان! ای مروان». مردم خاموش شدند و مروان روی خود را به سوی عایشه کرد. عایشه گفت: این تو بودی که به عبدالرحمن گفتی آیه‌ای در نکوهش او نازل شده است؛ دروغ گفتی. او پسر فلان بن فلان است؛ اما تو ملعون زاده هستی... <sup>۲</sup>.

حسین بن علی علیه السلام برخاست و ولیعهدی یزید را رد کرد و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر نیز چنین کردند. مروان این واکنش‌ها و مخالفت‌ها را طی نامه‌ای به معاویه گزارش کرد. <sup>۳</sup>

مروان گرچه خود را مقدم بر یزید می‌دانست، در این مرحله، پس از دریافت مقرری‌های کلان از معاویه، این طرح را پذیرفته بود.

۱. گویا مذاکرات در مسجد بوده و عایشه در حجره خود در کنار مسجد، از پشت پرده، سخنان مروان را شنیده بوده است.

۲. ... ولکنک أنت فضض من لعنة نبي الله (ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۱۰-۵۰۹). این سخن عایشه اشاره به لعنتی است که پیامبر اسلام، نثار پدر مروان، حکم بن ابی العاص کرده است. مجدالدین محمد بن اثیر می‌نویسد: فضّ به معنای شکستن چیزی، یا قطعه و پاره‌ای از چیزی است. آن‌گاه دنباله سخنان عایشه درباره مروان را بدین گونه نقل می‌کند: إن النبي لعن أبابك وانت فضض من لعنة الله ای قطعة وطائفة منها (النهاية فی غریب الحدیث والأثر، ج ۳، ص ۴۵۴، مادة "فضض"). ابن اعثم دنباله سخنان عایشه خطاب به مروان را چنین نقل می‌کند: أشهد لقد لعن الله أبابك ولعنك وأنت الطريد بن الطريد (الفتوح، ج ۴، ص ۳۳۵) که اشاره به لعن مروان و پدرش توسط پیامبر اسلام و تبعید آن دو توسط آن حضرت می‌باشد.

۳. ابن اعثم، *کتاب الفتوح*، ج ۴، ص ۳۳۵؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۰۹-۵۱۰؛ ابن عبدبریه، *المعتمد الأقرید*، ج ۴، ص ۳۴۶-۳۴۷. احتمالاً این گزارش مربوط به مرحله دوم حکمرانی مروان در مدینه است که در ادامه، در پاورقی به آن اشاره شده است.

### بیعت خواهی از مردم مدینه

معاویه در ادامه اقداماتش، در نامه‌ای به ولید بن عُتبّه بن ابوسفیان<sup>۱</sup> کارگزار جدید خویش در مدینه، به او فرمان داد از مردم مدینه برای یزید بیعت بگیرد. وقتی حاکم مدینه، نامه معاویه را خواند، مردم را به این امر فراخواند. در این میان، از بنی هاشم، حتی یک نفر دعوت حاکم را اجابت نکرد. عبدالله بن زبیر از کسانی بود که با این بیعت به شدت مخالفت کرد. حاکم مدینه که در اجرای فرمان معاویه ناکام مانده بود، در نامه‌ای برای معاویه نوشت: «تو مرا فرمان داده بودی که مردم را به بیعت با یزید فراخوانم و برایت بنویسم که چه کسی در این امر شتاب، و چه کسی کندگی کرد. به تو خبر می‌دهم که مردم در این باره کندگی می‌کنند و به ویژه از خاندان بنی هاشم، تاکنون کسی این دعوت را اجابت نکرده و از آنان اخباری به من رسیده که بیانش را ناخوش دارم. اما کسی که در این میان دشمنی و خودداری خویش را از بیعت نمایان کرده، عبدالله بن زبیر است. من بدون استفاده از مردان جنگی نمی‌توانم از آنان بیعت بگیرم؛ مگر اینکه خود بیایی و نظرت را در این باره بیان کنی».

### نامه‌های معاویه به شخصیت‌های برجسته مدینه و پاسخ آنان

هنگامی که معاویه چنین پاسخی را از استاندار مدینه دریافت کرد، نامه‌هایی برای عبدالله بن عباس، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن جعفر و حسین بن علی<sup>علیه السلام</sup> نوشت و به حاکم مدینه فرمان داد نامه‌ها را به این افراد برساند و جواب آنان را برایش بفرستد. او در پاسخ حاکم مدینه چنین نوشت:

۱. ابن قتیبه دینوری، حاکم جدید را «سعید بن عاص» دانسته است (الإمامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۹۸-۱۹۹)؛ اما با توجه به نقل ابن عبدالبر (الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۴۵) و ابن اثیر (أشبه الغایة فی معرفة الصحابة، ج ۴، ص ۳۶۹) که مروان دو بار از حکومت مدینه عزل شده است، یکی در سال ۴۸ که بعد از وی سعید بن عاص تا سال ۵۴ حاکم مدینه بوده است و دیگری بعد از عزل سعید در سال ۵۴ که باز مدتی حکومت مدینه را عهده‌دار بوده و سپس معاویه او را عزل کرد و این بار ولید بن عُتبّه را به استانداری مدینه برگزید و نیز با توجه به این نکته که اقدامات معاویه درباره جانشینی یزید از سال ۵۳ شدت یافت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که جریان یادشده در بار دوم عزل بوده است که حاکم بعدی در این صورت، ولید بن عُتبّه بوده است، نه سعید بن عاص.

نامه تو را دریافت کردم و دانستم که مردم، به ویژه بنی هاشم، برای بیعت با یزید به کندی حرکت می کنند و نیز آنچه را که عبدالله بن زبیر گفته است، دانستم. من نامه هایی به بزرگان نوشته ام؛ آنها را به آنان بده و پاسخشان را برایم بفرست تا نظر خود را در این باره بیان کنم....  
مخصوصاً مراقب حسین باش؛ مبادا از تو به او بدی برسد؛ زیرا او خوشاوند است و حق بزرگی بر گردن ما دارد که هیچ مرد و زن مسلمانی منکر آن نیست. او همانند شیری در بیشه است و می ترسم اگر با او بحث و مجادله کنی، نتوانی بر او چیره شوی. اما آن کس که با درندگان راه می آید و هرگاه به آب وارد می شوند، وارد می شود و هرگاه عقب نشینی کنند، عقب نشینی می کند، عبدالله بن زبیر است. از او به شدت پرهیز کن. اگر خدا بخواهد، من به نزد تو خواهم آمد.<sup>۱</sup>

نامه معاویه به عبدالله بن عباس چنین بود:

خبر سستی تو در بیعت با یزید به من رسیده است. اگر تو را به خاطر عثمان بکشم، حق خود می دانم. زیرا تو از کسانی بودی که مردم را برای کشتن او گرد آوردی. تو از طرف من در امان نیستی تا از این راه، مطمئن و خشنود باشی و عهدی بین ما نیست تا مایه سکون و آرامش تو باشد. وقتی که نامه من به تو رسید، به مسجد برو و کسانی را که عثمان را کشته اند، لعن و نفرین کن و با فرماندار من بیعت کن....

ابن عباس به او چنین پاسخ داد:

آنچه گفתי که من نزد تو امان نخواهم داشت، به خدا سوگند ای معاویه، هیچ گاه از تو امان خواسته نمی شود؛ بلکه امان تنها از پروردگار جهانیان

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۹۹-۲۰۰.

خواسته می‌شود. اما اینکه از کشتن من سخن گفتی، به خدا قسم اگر مرا بکشی، به دیدار خدا خواهم شتافت، در حالی که محمد - که درود خدا بر او باد - دشمن توست و کسی که رسول خدا دشمن او باشد، هرگز رستگار و پیروز نخواهد شد... .

معاویه به عبدالله بن جعفر نیز چنین نوشت: «می‌دانی که من تو را بر دیگران ترجیح می‌دهم و به تو و خانواده‌ات نظر مثبتی دارم. خبرهایی از تو به من رسیده است که از آنها ناخشنودم. اگر بیعت کنی، از تو تشکر و قدردانی خواهد شد و اگر امتناع کنی، مجبور خواهی شد».<sup>۱</sup>

عبدالله بن جعفر در پاسخ وی نوشت: «... اینکه گفته‌ای مرا به بیعت با یزید مجبور خواهی کرد، اگر مرا وادار به بیعت کنی، ما هم تو و پدرت را بر اسلام آوردن مجبور کردیم و شما را با اکراه به اسلام وارد کردیم؛ بدون آنکه در درون اطاعت کنید».<sup>۲</sup>

معاویه به حسین بن علی علیه السلام نیز چنین نگاهت: «درباره تو اخباری به من رسیده است که هرگز گمان نمی‌کردم به آنها گرایش داشته باشی. شایسته‌ترین مردم در وفاداری به آنچه بیعت کرده است، در بزرگی و شرافت و منزلت کسی همانند توست. در امر خلافت منازعه نکن. از خدا بترس و این امت را در فتنه مینداز و متوجه خود و دین خود و امت محمد باش».

این آیه قرآن هم، پایان بخش نامه معاویه بود: «وَلَا يَسْتَخَفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ»<sup>۳</sup> و زنه‌ار کسانی که یقین ندارند، تو را به سبک‌سری و اندازند (و از راه منحرف نکنند)».<sup>۴</sup>

حضرت در جواب نامه معاویه، پاسخی نوشت که نشانگر آن بود که به‌زودی نهضتی را بر ضد دستگاه حاکم به راه خواهد انداخت.<sup>۵</sup>

۱. همان، ص ۲۰۰-۲۰۱.

۲. همان، ص ۲۰۱.

۳. روم (۳۰)، ۶۰.

۴. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۰۱ و با اختلاف در الفاظ: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۱۲۸؛

شیخ طوسی، اختيار معرفة الرجال (رجال الکشي)، ص ۴۸-۴۹.

۵. پاسخ امام علیه السلام در فصل دوم از بخش دوم گذشت.



معاویه برای عبدالله بن زُبَیر، اشعاری به این مضمون نوشت:

مردان بزرگواری را دیدم که اگر از راه بردباری، از (لغزش) آنها چشم  
پپوشند، آنان نسبت به کسی که بردباری کرده است، حق شناسی می‌کنند؛  
به‌ویژه اگر آن شخص بردبار، در منصب قدرت باشد، که در این صورت  
باید بیشتر از وی حق شناسی و تجلیل کرد. تو درخور ملامت و سرزنش  
نیستی که اگر شخص دیگری به‌دلیل رفتار [بدتر]ش اهل ملامت و  
سرزنش بیشتر شد، موجب عذر تو شود. بلکه حيله‌گری هستی که کاری  
جز نیرنگ‌بازی نمی‌شناسی و شیطان پیش از این، آدم را فریفت. اما با  
این کار در واقع خود را گول زد. پس لعنت و نفرین شد؛ باینکه در  
گذشته عزیز و محترم بود. من می‌ترسم آنچه را که [با کردارت] به‌دنبال  
آن هستی (کیفر) به تو بدهم، آن‌گاه خداوند آن‌کس را که ستمکارتر  
است، به کیفرش برساند.

پسر زُبَیر در پاسخ معاویه، اشعاری به این مضمون نوشت:

بدان، خداوندی که من بنده او هستم، سخت را شنید. او که خدای خلق  
است، آن‌کس را که ستمکارتر است و در برابر خدای حلیم، گستاخی  
می‌نماید و از کسان دیگر، برای تبهکاری و ارتکاب گناهان شتاب‌زده‌تر  
است، رسوا کرد. آیا از این مغرور شده‌ای که به تو گفته‌اند: بآنکه قدرت  
داری، حلیم هستی؛ درحالی‌که تو بردبار نیستی، بلکه خود را به بردباری  
زده‌ای. اگر تصمیمی را که درباره من داری عملی کنی، خواهی دید که شیر  
میدان پیکارم. سوگند می‌خورم که اگر نبود بیعتی که من با تو کرده‌ام و اینکه  
نمی‌خواهم آن را زیر پا بگذارم، جان سالم از دستم به در نمی‌بردی.<sup>۱</sup>

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۰۱-۲۰۲.

### سفر دوم به مدینه

چنان‌که نوشته شد، سفر دوم معاویه به مدینه، در سال ۵۶ق بود. مورخان نوشته‌اند که چون مردم مدینه با ولیعهدی یزید مخالفت کردند، معاویه در نامه‌ای به حاکم مدینه، به وی دستور داد تا با خشونت و شدت عمل، از مردم برای یزید بیعت بستاند و هیچ‌یک از انصار و مهاجران و فرزندان‌شان را بدون بیعت رها نکند. از طرف دیگر، از وی خواست که چند نفر یادشده (حسین بن علی، ابن عباس و...) را تحریک نکند. والی مدینه طبق فرمان معاویه، به انواع تهدیدها و خشونت‌ها متوسل شد؛ با این وجود، هیچ‌کس به بیعت با وی حاضر نشد؛ از این رو در نامه‌ای به معاویه نوشت که هیچ‌یک از مردم بیعت نکردند. مردم پیرو آن چند نفر هستند، اگر آنان بیعت کنند، همه مردم بیعت خواهند کرد.

معاویه در پاسخ حاکم مدینه نوشت: «آنان را تا رسیدن من به مدینه تحریک نکن». آن‌گاه پس از آنکه اعمال عمره را به جا آورد، رهسپار مدینه شد. چون به نزدیکی مدینه رسید، مردم به استقبال وی شتافتند. معاویه در منطقه «جُرف» حسین بن علی علیه السلام و ابن عباس را ملاقات کرده، ضمن برخورد نرم و ملامت‌آمیز همراه با ستایش با آنان، درباره آنان به مردم مدینه گفت: این دو نفر، بزرگان پسران عبدمناف هستند. سپس حسین بن علی علیه السلام به خانه‌اش، و ابن عباس به مسجد رفت.<sup>۱</sup>

### موضع عایشه

معاویه در ابتدا با عایشه دیدار کرد و درباره جانشینی یزید به وی گفت: این امر به تقدیر و قضای الهی بوده و بندگان خدا در (رد یا انتخاب) آن اختیاری ندارند! وی افزود: مردم بر این امر پیمان بسته و بیعت کرده‌اند و تو (ای عایشه) می‌خواهی آنان پیمان خود را بشکنند؟ عایشه چون چنین شنید، دانست که معاویه به زودی این امر را به انجام خواهد رساند؛ از این رو به معاویه گفت: «اما آنچه درباره عهدها و پیمان‌ها

گفتی، درباره این جماعت از خدا بترس، و با آنان با شتاب رفتار و قضاوت نکن. شاید آنان تنها آنچه را که تو دوست داری، انجام می‌دهند.<sup>۱</sup> سپس معاویه برخاست و بعد از سخنان دیگری که بین او و عایشه ردوبدل شد، به محل اقامتش برگشت. آن‌گاه معاویه به دنبال حسین بن علی علیه السلام، عبدالله بن زبیر، عبدالله بن عمر و عبدالرحمن بن ابوبکر فرستاد و در نشست‌های جداگانه به سه نفر اول گفت که همه مردم آماده بیعت هستند، جز پنج نفر از قریش که مخالفت می‌کنند. او به امام حسین علیه السلام گفت: رهبری آن چهار نفر دیگر بر عهده توست. معاویه این سخن را به پسر عمر و پسر زبیر نیز گفت و به هر سه نفر سفارش کرد که از این نشست و گفت‌وگو با کسی سخن نگویند. معاویه با این کار می‌خواست هریک از آنان گمان کند که در موضع رهبری است و معاویه تنها او را دارای اهمیت دانسته است. اگرچه این ترفند معاویه درباره حسین بن علی علیه السلام اشتباه بود، پیداست سخنان معاویه چه تأثیری در روحیه عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر داشت. اما معاویه در دیدارش با عبدالرحمن گفت: با چه نیرو و توانی از من نافرمانی می‌کنی؟ عبدالرحمن گفت: امیدوارم که این امر (فقدان قدرت و نیرو) برای من بهتر باشد. معاویه گفت: به خدا سوگند تصمیم گرفته‌ام که تو را بکشم. عبدالرحمن گفت: اگر چنین کنی، خدا در دنیا تو را گرفتار خواهد کرد و در آخرت به دوزخ در خواهد آورد. سپس عبدالرحمن از نزد معاویه بیرون رفت و معاویه در بقیه روز، به اعیان و خواص بخشش کرد و به نکوهش مردم توجهی نکرد.<sup>۲</sup>

۱. همان، ص ۲۰۶-۲۰۵. اما ابن اثیر واکنش عایشه را در برابر ولیمهدی یزید، چنین نوشته است: معاویه از دست حسین و یارانش به عایشه شکایت کرد. عایشه او را اندرز داد و گفت: شنیده‌ام که آنان را به مرگ تهدید کرده‌ای. معاویه گفت: ای مادر مؤمنان! آنان گرامی‌تر از این امر هستند. اما من و دیگران با یزید بیعت کرده‌ایم. آیا نظر شما آن است که بیعتی که استوار شده، بشکنم؟ عایشه گفت: با آنان به نرمی رفتار کن که به خواست خدا، به آنچه دوست داری، گرایش یابند! معاویه گفت: چنین کنم (همان، ج ۲، ص ۵۱۲). ابن اعثم نیز مشابه همین پاسخ را با تفصیل بیشتری آورده است (کتاب الفتح، ج ۴، ص ۳۳۷).

۲. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۰۶-۲۰۷؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۰۳-۳۰۴. چنان‌که ملاحظه می‌شود در گزارش یادشده، از دیدار معاویه با ابن عباس سخنی به میان نیامده است، و این جای ابهام و سؤال است.

چون روز دوم فرا رسید، معاویه فرمان داد تا جایگاهش را بیارایند و خود را آراسته کرد؛ لباس‌های فاخر پوشید و به خود عطر زد و فرمان داد هیچ‌کس را حتی از نزدیکان به داخل راه ندهند. پس از آن، دنبال حسین بن علی علیه السلام و عبدالله بن عباس فرستاد. ابن عباس زودتر آمد. معاویه از او پرسش‌هایی کرد و ابن عباس پاسخ‌هایی به او داد، تا اینکه حسین بن علی علیه السلام وارد شد. معاویه وقتی حسین علیه السلام را دید، او را در سمت راست خود نشاند و از او دربارهٔ حال برادرزادگانش پرسید. حسین علیه السلام او را از احوال آنان آگاه کرد و سپس ساکت شد. معاویه آغاز سخن کرد و بعد از ستایش خدا و شهادت به وحدانیت او و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و سخن از خلافت سه خلیفه، گفت:

دربارهٔ یزید از پیش آگاهی دارید. خدا می‌داند که با این کار می‌خواهم درهای اختلاف را به روی مردم ببندم و با ولیعهدی یزید، چشم‌ها بیدار شوند و کارها نیکو شود. دربارهٔ یزید هدفی جز این ندارم. شما دو نفر، از فضیلت خویشاوندی (با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم) و از دانش و جوانمردی برخوردار هستید و من در برخوردها و نشست و برخاست‌هایی که با یزید داشته‌ام، ویژگی‌هایی را در او یافته‌م که در شما دو نفر و غیر شما نیافته‌ام. او نیز سنت‌شناس و قرآن‌خوان و چنان بردبار است که سنگ سخت را نرم می‌کند. شما می‌دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دارای عصمت در رسالت بود، در جنگ «سلاسل»، مردی<sup>۱</sup> را بر ابوبکر و عمر و دیگر اصحاب بزرگ و مهاجران اولیه مقدم داشت و او را فرمانده کرد؛ با آنکه آن شخص نه از جهت خویشاوندی، نزدیک و نه از حیث سابقه و روش گذشته‌اش، هم‌رتبهٔ افراد یادشده بود؛ اما این مرد بر آنان فرماندهی کرد و نماز آنان را امامت کرد و غنایم را برای آنان نگه‌داری کرد و چون فرمانی می‌داد، هیچ‌کس چون و چرا

۱. منظور معاویه، عمرو بن عاص بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم او را به فرماندهی این جنگ منصوب کرد و سپس ابوبکر، عمر و ابو عبیدة جراح را به کمک او فرستاد (ر.ک: ابن هشام، السیرة النبویة، ج ۴، ص ۲۷۲).

نمی‌کرد. رسول خدا ﷺ سرمشق نیکوی ماست. ای فرزندان عبدالمطلب؛ آرام باشید. من و شما مصالح مشترک داریم و من امیدوارم که در این جلسه، سخن به انصاف گویند؛ زیرا هیچ‌کس نیست که گفته شما را برتر و بااهمیت نشمارد. بنابراین، در جواب من سخن از روی بصیرت بگویند. از خدا برای خود و شما دو نفر طلب آموزش می‌کنم.

معاویه با استدلال به عمل رسول خدا ﷺ (که از دیدگاه وی، حضرت مفضول را بر فاضل برتری داده است و سیره ایشان، الگو برای تمام مسلمانان است و باید از آن پیروی کرد) امامت مفضول بر فاضل را جایز شمرده، خلافت یزید را از این باب، جایز و مشروع دانست! ابن عباس خواست پاسخ معاویه را بدهد که حسین بن علی ؑ به او اشاره کرد و فرمود: مراد معاویه من بودم و سهم من از اتهامات او بیشتر است. سپس امام حسین ؑ پاسخ معاویه را چنین داد:

ای معاویه، هر سخنوری درباره شخصیت و ویژگی‌های رسول خدا ﷺ سخن بگوید، هرچند گفتارش به درازا بکشد، باز هم نمی‌تواند همه صفات و ویژگی‌های ایشان را بازگو کند... سپیده صبحگاهی، سیاهی شب را رسوا کرده و نور خورشید پرتو چراغ را خیره کرده است. تو در گفتارت راه افراط پیمودی و در خودخواهی و خودپسندی‌ات بسیار مفاخره کردی و در منع حقوق مسلمانان، راه بخل را پیشه کردی و آنقدر پیش‌تاختی که به تجاوز پرداختی و بهره‌ای برای حق‌داران باقی نگذاشتی، تا آنجاکه شیطان از کردارت سودی فراوان و بهره‌ای شایان به دست آورد.

آنچه درباره یزید گفتمی که خود به حد کمال رسیده و می‌تواند امت محمد را اداره کند، دریافتم. می‌خواهی با این سخنان، مردم را درباره او به اشتباه اندازی. گویا می‌خواهی درباره شخصی ناشناخته سخن بگویی یا غایبی را بستایی و یا اینکه خبر از چیزی بدهی که گویا به‌طور

خصوصی و ویژه‌ای به دست آورده‌ای؛ در صورتی که یزید، خود بر موضع رأی و نظرش ما را راهنمایی کرده است! پس یزید را با چیزی وصف کن که خود در پیش گرفته است؛ از پی‌گیری سگ‌های شکاری در حین درگیری و کبوترانی که با همگانشان مسابقه می‌دهند و درباره کنیزکان نوازنده، و از چگونگی نواختن آلات موسیقی از او پرس که او را آگاه می‌یابی و این کاری که تو در صدش هستی (ولایت‌عهدی) را رها کن. به چه درد تو می‌خورد که با خدا (در روز قیامت) با بیش از آنچه (از حقوق مردم) بر دوش خود داری، ملاقات کنی.

به خدا سوگند تو پیوسته باطل و خشم را برای ستم و بیدادگری اختیار کرده‌ای؛ تا آنجاکه جام تبهکاری‌ات لبریز شده و حال آنکه بین تو و مرگ، جز یک چشم بر هم نهادن فاصله نیست که پس از آن در روزی که همه حاضرند و آن روز جای جنبش و گریزی نیست، بر عمل ثبت‌شده خود درآیی! و تو را می‌بینم که ما را از این امر (خلافت) دور کردی و (این‌گونه) ما را از ارث پدرانمان بازداشتی، با اینکه به خدا سوگند رسول خدا صلی الله علیه و آله از جهت نَسَبی برای ما به ارث گذارده است و تو اکنون حجتی که ما بر حاکم پس از فوت پیغمبر صلی الله علیه و آله [ابوبکر] برپا کردیم، بر ما آورده‌ای!...

تو درباره مردی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او مأموریت داد، سخن گفتی؛ آری؛ چنین است. در آن زمان عمرو بن عاص از امتیاز هم‌نشینی با پیامبر صلی الله علیه و آله و بیعت با وی برخوردار بود. به خدا سوگند تا او فرمانده شد، مردم از این امر اظهار ناخشنودی کردند که چرا او بر دیگران مقدم شمرده شده است؛ از این رو کارهای او را بر شمرند. در نتیجه پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ای گروه مهاجران؛ از این پس هیچ‌کس جز من فرمانده شما نخواهد بود. پس چگونه به آنچه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را ملغی کرده، در

مهم‌ترین و برترین احکام، استناد می‌کنی؛ درحالی‌که بر نادرستی آن اتفاق و اجماع وجود دارد؟<sup>۱</sup> تو چگونه با کسی دمساز می‌شوی که حتی اطرافیان به او ایمان ندارند و به دینداری و خویشاوندی‌اش اعتماد نمی‌کنند؟ تو مردم را رها کرده و به شخصی مسرف و فریفته روی آورده‌ای. تو (با این کار) می‌خواهی مردم را به اشتباه بیندازی و به گناهی واداری که بازماندگان در دنیا کامیاب شوند و خودت در آخرت به بدبختی بیفتی. این زیانی آشکار است...<sup>۲</sup>.

معاویه به ابن عباس نگاه کرد و گفت: این گفته‌ها چیست؟ حتماً آنچه تو می‌خواهی بگویی تلخ‌تر و مصیبت‌بارتر از گفته‌های حسین است. ابن عباس گفت: به خدا سوگند، او از خاندان پیامبر ﷺ و یکی از اصحاب کساست و در خانه پاک به دنیا آمده است. از هدف صرف‌نظر کن... .

معاویه گفت: من همیشه بردبار بوده‌ام و بهترین بردباری آن است که نسبت به خویشاوندان صورت گیرد. بروید در پناه خدا. وی آن‌گاه به دنبال عبدالرحمن بن ابی‌بکر<sup>۳</sup> و عبدالله بن عمر و عبدالله بن زبیر فرستاد.

معاویه به عبدالله بن عمر گفت: «تو همیشه می‌گفتی دوست نداری شبی را بی آنکه بیعت پذیرفته جماعت بر گردنت باشد، به سر آوری؛ هرچند دنیا و آنچه در آن است، از آن تو باشد. من تو را منع می‌کنم از اینکه بخواهی وحدت مسلمانان را بر هم بزنی و در راه تفرقه آنان بکوشی و خون آنان را بریزی. کار یزید قضا و قدر الهی بود که انجام

۱. عبارت متن چنین است: «... بالمجمع علیه من الصواب». اما به نظر می‌رسد تعبیر صحیح این باشد: «... علی المجمع علیه من غیر الصواب».

۲. ابن قتیبه دینوری، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۲۰۸-۲۰۹.

۳. ابن اثیر می‌نویسد: صحت جریان دیدار معاویه با عبدالرحمن در صورتی است که سال مرگ عبدالرحمن بعد از سال ۵۳ باشد. بنابراین اگر سال مرگ وی را ۵۳ ق بدانیم، این جریان صحت نخواهد داشت (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۱۳-۵۱۴).

گرفت و مردم در این باره اختیاری ندارند. مردم بیعتشان را بر گردنشان محکم کرده و بر این امر عهدها و پیمانها داده‌اند.

پسر عمر در پاسخ معاویه گفت: «ای معاویه، پیش از تو خلفایی بودند و پسرانی داشتند که پسر تو بهتر از آنان نیست؛ اما آنان نظری را که تو درباره پسر ت داری، درباره پسرانشان نداشتند و در امر حکومت، علاقه و دوستی کسی را دخالت ندادند؛ بلکه برای زمامداری این امت، هر کس را که شایسته‌تر می‌دانستند، برگزیدند. اینکه مرا از بر هم زدن وحدت مسلمانان و ریختن خونشان بر حذر می‌داری، (اگر خدا بخواهد) من چنین کاری نمی‌کنم؛ بلکه اگر مردم، هم‌رأی شدند، آنچه را پسندیده و مورد اتفاق امت محمد ﷺ بود، می‌پذیرم!». معاویه گفت: «خدا تو را رحمت کند؛ تو مخالفتی نداری». سپس شبیه آنچه را که به پسر عمر گفته بود، به عبدالرحمن بن ابی‌بکر گفت. او در پاسخ گفت: به خدا سوگند، با این گستاخی که درباره کار یزید کردی، تو را به خدا وامی‌گذارم. قسم به کسی که جانم در دست اوست، باید تعیین خلافت را به شورا و گذاری و گرنه آن را زیور و خواهم کرد». سپس برخاست که برود. معاویه گوشه لباسش را گرفت و گفت: «آرام باش. خدایا، شر او را هر طور که می‌خواهی دفع کن». آن‌گاه به او گفت: «مبادا نظرت را برای شامیان بیان کنی، چون می‌ترسم آسیبی به تو برسانند».

سپس معاویه به پسر ژبیر گفت: «تو روباه حيله‌گری هستی که از این سوراخ به آن سوراخ می‌روی. تو این دو نفر را تحریک کردی و به مخالفت کشاندی». پسر ژبیر گفت: «تو می‌خواهی برای یزید بیعت بگیری؟ اگر با او بیعت کردیم، باید از کدام‌یک از شما دو نفر فرمان ببریم؟ از تو یا او؟ اگر از خلافت خسته شده‌ای، از آن کناره بگیر و با یزید بیعت کن تا ما هم با او بیعت کنیم». بعد از آن، سخنان بسیاری بین معاویه و ابن‌زبیر ردوبدل شد. سرانجام معاویه آنان را مرخص کرد و سه روز از دیدار مردم خودداری کرد و از محل اقامتش بیرون نیامد. روز چهارم از خانه خارج شد و به منادیان دستور داد مردم را برای یک کار عمومی در مسجد گرد آورند. مردم اجتماع کردند. آن چند نفر نیز کنار منبر نشستند.



معاویه بعد از حمد و ستایش خدا، از فضل و کمال و قرآن خواندن یزید یاد کرده، سپس گفت: «ای مردم مدینه، من تصمیم دارم برای یزید بیعت بگیرم و در این باره شهر و دهی نگذاشته‌ام که تقاضای بیعت برای آن نفرستاده باشم. مردم همه بیعت کرده و تسلیم شده‌اند و مردم مدینه بیعت خود را به تأخیر انداخته‌اند. (با خود) گفتم که مردم این شهر اصل و خویش یزید هستند و کسانی هستند که بر آنان (به سبب عدم بیعتشان) هراسان نیستم. کسانی که از بیعت امتناع کردند، شایسته‌ترین افراد برای بیعت با یزید هستند. به خدا سوگند، اگر بدانم کسی بهتر از یزید برای مسلمانان است، با او بیعت می‌کنم».

در این هنگام امام حسین علیه السلام برخاست و فرمود: تو کسی را که از جهت پدر و مادر و شخصیت بهتر از یزید است، رها کرده‌ای. معاویه پرسید: گویا خود را اراده کرده‌ای؟ حسین علیه السلام فرمود: آری. معاویه گفت: «اکنون من تو را خبر می‌دهم. اما گفته‌تو مبنی بر اینکه مادرت از مادرش بهتر است، به جانم سوگند مادرت بهتر از مادرش است، و اگر مادر تو تنها یک زن قرشی بود، برترین زن قرشی بود، تا چه رسد به اینکه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و در دین و سابقه دین‌داری‌اش بی‌همتا است. بنابراین مادرت برتر از مادر اوست. اما درباره پدرت؛ پس پدرت، پدرش (معاویه) را برای داوری به پیشگاه خدا برد و خدا به نفع پدرش و به ضرر پدرت حکم کرد».<sup>۱</sup> حسین علیه السلام فرمود: همین نادانی تو را بس که زندگی زودگذر دنیا را بر سرای جاویدان ترجیح می‌دهی.

معاویه ادامه داد: اما اینکه گفتی تو شخصاً از یزید بهتری، به خدا یزید از تو برای امت محمد بهتر است. حسین علیه السلام فرمود: این سخن تو بهتان و دروغ است. یزید شراب‌خوار و اهل بیهودگی و هوس‌باز، از من بهتر است؟! معاویه گفت: از دشنام‌گویی به پسر عمویت دست بردار؛ چون اگر پیش او از تو بدگویی کنند، او از تو بد نخواهد گفت.

سپس معاویه رو به مردم کرد و گفت: «ای مردم؛ شما می‌دانید که وقتی رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت، کسی را جانشین خود نکرد. پس مسلمانان چنین مصلحت دیدند که با ابوبکر

۱. مقصود معاویه، ماجرای حکمیت در صفین بود که در آن، عمروعاص به نفع وی رأی داد.

بیعت کنند و بیعتی که با وی شد، بیعت هدایت (طبق موازین شرع) بود و او به قرآن و سنت عمل کرد و وقتی اجلش فرا رسید، عمر را به جانشینی خود تعیین کرد و او نیز به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل کرد و چون مرگش فرا رسید، تصمیم گرفت که تعیین جانشین را به شورای شش نفره که از میان مسلمانان انتخاب کرده بود، واگذارد. بنابراین ابوبکر به شیوه‌ای عمل کرد که پیامبر ﷺ عمل نکرد و عمر به گونه‌ای عمل کرد که ابوبکر عمل نکرد، و هر یک به مصلحت مسلمانان چنان کردند. من نیز چنین مصلحت دیدم که چون سابقاً اختلاف و کشمکش‌هایی در این خصوص بروز کرد، و باید با مردم به انصاف برخورد کرد، برای یزید بیعت بگیرم»<sup>۱</sup>.

در این هنگام عبدالله پسر زبیر در پاسخ سخنان معاویه گفت: رسول خدا ﷺ رحلت کرد و مردم را (در انتخاب جانشین بعد از خویش) به کتاب خدا وا گذاشت. مسلمانان ابوبکر را به‌عنوان خلیفه انتخاب کردند. سپس ابوبکر، عمر را جانشین خود کرد؛ درحالی‌که عمر از جهت نسب، پایین‌ترین درجه را در میان قریش داشت. عمر تعیین خلیفه را در شورای شش نفره‌ای که از مسلمانان انتخاب کرده بود، قرار داد. در آن شورا، عبدالله بن عمر نیز حضور داشت که از فرزند تو بهتر بود. پس اگر می‌خواهی، همانند رسول خدا ﷺ عمل کن و کار را به دست مسلمانان بسپار تا کسی را به‌عنوان خلیفه برگزینند، یا همچون ابوبکر یک نفر را از قریش برای جانشینی برگزین، یا مانند عمر رفتار کن و گروهی از مسلمانان را انتخاب کن، و (در هر صورت) خلافت را از پسر ت دور کن»<sup>۲</sup>.

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۰۹-۲۱۲.

۲. همان، ص ۲۱۲. ابن اعثم و ابن اثیر جریان این ملاقات را با تفاوت‌هایی در مکه نوشته‌اند (ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۴، ص ۳۳۹-۳۴۱، ابن اثیر، الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۱۲-۵۱۳). همچنین بنا بر گزارش ابن اثیر، پیشنهاد دیدار با معاویه، از طرف این چند نفر بوده است: «معاویه چندانی که خواست خدا بود، در مدینه ماند. سپس راهی مکه شد و مردم به دیدار او آمدند. آن چند نفر گفتند: با وی دیدار کنیم؛ شاید از آنچه از او سر زد، پشیمان شده باشد. آنان در بطن مَرِّ با او دیدار کردند...». تعدادی از مورخان، در جریان تلاش‌های معاویه برای ولایتعهدی یزید، صحنه دیگری از دسیسه‌های مزورانه معاویه را در این زمینه آورده‌اند که از ذکر آنها صرف‌نظر کردیم. علاقه‌مندان می‌توانند به این منابع مراجعه کنند: ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۱۲-۲۱۳؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۳۴۳؛ ابن عبدربه، العمد القرید، ج ۴، ص ۳۴۹-۳۴۸؛ ابن اثیر، الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۱۳.

## اقدامات تبلیغی و فرهنگی معاویه

افزون بر آنچه دربارهٔ تلاش‌های معاویه برای طرح و تثبیت ولیعهدی یزید گذشت، اقدامات تبلیغی و فرهنگی معاویه در این راستا نیز درخور توجه و تأمل است. چند نمونه ذیل شاهدهی برای این مدعاست.

### الف) ترویج و بهره‌برداری از عقاید و باورهای باطل

یکی از اصول سیاست بنی‌امیه، ترویج و حمایت از اندیشه‌ها و باورهایی بود که کارهای ضد دینی و عوام‌فریبانهٔ آنان را توجیه کند. بر این اساس، معاویه برای پذیراندن جانشینی یزید به مسلمانان، از باور و اندیشهٔ انحرافی «جبرگرایی» بهرهٔ لازم را برد. چنان‌که گذشت، وقتی کسانی همچون عایشه<sup>۱</sup> و عبدالله بن عمر<sup>۲</sup> در این باره به معاویه اعتراض کردند، او با تمسک به اندیشهٔ جبرگرایی، این امر را به قضا و قدر الهی مستند کرد تا به مردم وانمود کند که در آن هیچ اختیاری ندارند. همچنین معاویه در ملاقاتش با شخصیت‌های بانفوذ مدینه، درحالی‌که از مخالفت آنان با جانشینی یزید به شدت خشمگین بود، به آنان گفت: شما کاری را می‌خواستید؛ اما خداوند آن را نمی‌خواست.<sup>۳</sup> معاویه با این شیوه، توانست برخی از افراد یادشده را تا اندازه‌ای قانع و مجاب کند.

### ب) استخدام شاعران

معاویه برای تبلیغ و ترویج ولیعهدی یزید، شاعرانی را که نظر خوشایندی به خلافت یزید نداشتند و حتی در ابتدا وقتی از این جریان آگاه شدند، در نكوهش آن اشعاری سروده بودند، به خدمت گرفت و با فرستادن کیسه‌های درهم و دینار برایشان، چنان آنان را تطمیع و همسو و موافق کرد که نه تنها دست از مخالفت با جانشینی یزید

۱. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسياسة، ج ۱، ص ۲۰۵.

۲. همان، ص ۲۱۰.

۳. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۴، ص ۳۳۶.

کشیدند، بلکه در حمایت از این اقدام معاویه و نیز محاسن و خوبی‌های یزید، شعر سرودند! چنان‌که وقتی خبر ولیعهدی یزید به عبدالله بن همّام سَلُولی شاعر اهل کوفه و از مخالفان ولیعهدی یزید رسید، در مذمت و انکار این عمل، چنین سرود:

اگر رمله یا هند را بیاورند ما به‌عنوان امیر مؤمنان با آنان بیعت می‌کنیم!  
اگر خسروی بمیرد، خسروی دیگر به پا خیزد، ما سه خسرو را در یک  
نسق می‌شماریم.

افسوس که اگر ما غیرتمندی می‌داشتیم و از وضعی که داشتیم  
برنمی‌گشتیم، در آن صورت شما (با شمشیرهای ما) زده می‌شدید تا به  
مکه برگردید و کاسه سَخین<sup>۱</sup> را می‌لیسیدید.

ما چنان جام خشم از شما را سر کشیدیم که اگر خون بنی‌امیه را سر  
کشیم، سیراب نمی‌شویم.

مردم تحت حکومت شما نابود شده‌اند؛ درحالی‌که شما در بی‌خبری و  
غفلت به شکار خرگوش مشغول هستید.<sup>۲</sup>

اما معاویه برای جلب رضایت عبدالله، ده‌هزار درهم<sup>۳</sup> برای او فرستاد. عبدالله با  
دریافت آن پول، این بار در ستایش یزید چنین سرود:

۱. اهل مکه در ایام حج، خون‌های گوسفندان قربانی را خشک می‌کردند و در سال‌های قحطی آن خون‌ها را  
می‌جوشاندند و می‌خوردند که به آن خون‌ها سَخین می‌گفتند.

۲.

فَإِنْ تَأْتُوا بِرَمْلَةٍ أَوْ بَهْدٍ	تُبَايِعُهَا أَمِيرَةً مُؤْمِنِينَ
إِذَا مَا مَاتَ كَسْرِي قَامَ كَسْرِي	نَعْدُ ثَلَاثَةَ مُنَاسِقِينَ
فَيَا لَهْفًا لَوْ أَنَّ لَنَا آتُوفًا	وَلَكِنْ لَا نَعُودَ كَمَا عَنِينَا
إِذَا لَضْرِبْتُمْ حَتَّى تَعُودُوا	بِمَكَّةَ تَلْعَقُونَ بِهَا السَّخِينَا
حَسْبُنَا الْغَيْظُ حَتَّى لَوْ شَرَبْنَا	دَمَاءَ بَنِي أُمَيَّةَ مَا رُوِينَا
لَقَدْ ضَاعَتْ رَعِيَّتُكُمْ وَأَنْتُمْ	تَصِيدُونَ الْأَرَابَ غَافِلِينَ

(مسعودی، مُرُوجُ الدَّهَبِ، ج ۳، ص ۳۷).

۳. در متن گزارش آمده است: «فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةَ بِنْدَرَةَ» و با توجه به اینکه گنجایش هر بِنْدَرَةَ (کیسه) در آن زمان  
ده‌هزار درهم بوده، در ترجمه فارسی، همین مقدار ذکر شد.

کتاب خدا به سویم آمد و دین بر پا شد؛ درحالی که در شام نه حکمی بود و نه عدالتی.

مراد من امیرالمؤمنین (معاویه) است؛ چون او بر همهٔ زمانه، فضل و بخشش دارد. پس ای جماعت انصار (که مبعوض معاویه هستید) به بخشش او امیدوار باشید و بیابان‌نشینان بیچاره نیز که خشک‌سالی به آنان ضرر رسانده است، به او امید دارند. (ای معاویه) پس از آنکه ما دسته‌های پراکنده بودیم، تو پایه‌های دین را پابرجا کردی و پراکندگی (ما) جمع شد.

کدام دسته از مردم هستند که ارتکاب جنایت بر آنان سنگینی کرده باشد و آن سنگینی (با لطف و کرم تو) از گردن آنان برطرف نشده باشد؟ (ای) ابوخالد، گرامی دار کسی را که ما را به ابری از نیکی بهره‌مند کرد که در پی آن ابر، ابری دیگر است.

او (یزید) امروز ولیعهد است و هرگاه خلیفه با سن کامل از دنیا برود، او در میان ما خلیفه خواهد بود.<sup>۱</sup>

همچنین عقیبهٔ اسدی شاعر اهل بصره، ابتدا از بیعت با یزید نفرت داشت و در مذمت آن نیز شعر سرود. معاویه از این جریان آگاه شد و برای بستن دهانش، ده‌هزار درهم برایش فرستاد. او چون این مبلغ را گرفت، در مدح یزید چنین سرود:

۱. ابن‌اعثم، این اشعار را مفصل‌تر آورده است: (کتاب الفتح، ج ۴، ص ۳۳۰-۳۳۱).

اتانی کتاب الله والدین قائم	وبالشام أن لا فیه حکم [و لا] عدل
أریید أمیرالمؤمنین فإنسه	علی کل أحوال الزمان له الفضل
فهاتیکم الأنصار یرجون فضله	وهناک اعراب اضر بها المحل
ومن بعدها کنا عبادید شردا	أقمت قناة الدین واجتمع السمل
فائی اناس اقلقتهم جنایة	فما انفک عن اعتناقهم ذلک الثقل
ابوخالد أخلیق به ان یصینا	بسجل من المعروف یتبعه سجل
هو الیوم ذوعهد وینا خلیفة	إذا فارق الدنیا خلیفتنا الکهل

(ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۴، ص ۳۳۱).

هرگاه جای منبر (تخت حکومت) غربی (شام) خالی گشت، در آن صورت فرمانروای مؤمنان، یزید است.

(گویی) خلافت او (از جهت اقبال) بر بال پرنده خوش‌یمن سوار است و بخت او بالاست، (چنان‌که) همه مردم پرنده بخت و اقبال دارند. (پس ای یزید) از جهت مقام برترین مردم باشی و پیوسته مردم گروه‌گروه به سوی تو روان باشند.

ای کاش می‌دانستم (عبدالله) ابن عامر (بن کریز) یا سعید (بن عاص) درباره مروان چه می‌گوید.

(ای) فرزندان جانشینان خدا! آرام باشید؛ چون (خدای) رحمان، خلافت را هر جا که بخواهد قرار می‌دهد.

معاویه چون این اشعار را شنید، ده‌هزار درهم دیگر به او بخشید.<sup>۱</sup>

### ج) نمایش سیمای مذهبی و پذیرفتنی از یزید

چنان‌که گذشت، وقتی معاویه در نامه‌ای به زیادبن سمیه، حاکم بصره، فرمان داد تا از مردم آن سامان برای پسرش یزید بیعت بگیرد، زیاد به وی نوشت: چون بزرگان و شخصیت‌های بانفوذی همچون حسین بن علی (ع) و ابن عباس در میان مردم هستند و آنان برای خلافت بسیار شایسته‌تر از یزیدند، مناسب است که به یزید فرمان بدهی که یک یا دو سالی به اخلاق آنان درآید تا بتوان امر را بر مردم مشتبه کرد.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد با توجه

۱.

فان امیر المؤمنین یزید	اذ المنبر الغربی حلّ مکانه
لکل أناس طائر وجدود	علی الطائر المیون والجدّ صاعد
وفود یسامیها الیک وفود	فلازلت اعلی الناس کعبا ولم تزول
لمروان ام ماذا یقول سعید	ألا لیت شعری ما یقول ابن عامر
ینوء بها الرحمن حیث یرید	بنی خلفاء الله مهلاً فأنما

۱. (ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۴، ص ۳۲۹-۳۳۰).

۲. یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰.

به این پیشنهاد زیاد و اینکه در دوران خلفا نیز رسم چنین بود که پیوسته افراد موجه و بانفوذی از طرف آنان به‌عنوان مسئول برگزاری مراسم حج انتخاب می‌شدند، معاویه برای آنکه سیمای دینی و معنوی از یزید در جامعه اسلامی ترسیم کند و به تعبیر زیاد بن ابیه، چهره واقعی یزید بر مردم مشتبه شود، در سال ۵۱،<sup>۱</sup> و بنابر بعضی گزارش‌ها، سال‌های ۵۲ و ۵۳ق،<sup>۲</sup> یزید را از طرف خود امیرالحاج قرار داد تا چهره‌ای معنوی و مقدس و دوست‌داشتنی از یزید در ذهن مسلمانان نقش بریندد. یزید در این سفر، اموال بسیاری بین مردم تقسیم کرد و با این کار، دل‌های مردم را خرید.<sup>۳</sup> افزون بر این، معاویه به کارگزارانش نوشت: یزید را در میان مردم، مدح و ثنا گویند و او را به‌خوبی و شایستگی توصیف کنند و از شهرستان‌ها هیئت‌هایی را به‌سوی او بفرستند.<sup>۴</sup> این اقدامات معاویه را می‌توان ترفند دیگری برای ترویج و تثبیت ولیعهدی یزید دانست.

#### د) تکیه بر شایستگی جوانان هاشمی برای خلافت

در جامعه عرب پیش از اسلام، یکی از شروط عهده‌دار شدن ریاست قبیله، کهن‌سالی شخص بود که این باور بعد از اسلام نیز عملاً در بین مسلمانان تا حدود زیادی باقی ماند؛ تا آنجاکه خلفای مسلمانان بعد از پیامبر ﷺ، از افراد مسن بودند. یکی از شواهد این امر، گفته ابو عبیده جراح درباره علیؑ است. او یکی از علل اصلی انتخاب نشدن امیرالمؤمنینؑ را به‌عنوان خلیفه مسلمانان، کم‌سن‌وسال بودن حضرت نسبت به دیگر رقبای

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۲۸۶؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، ج ۲۳، ص ۸۹ و ج ۶۹، ص ۱۸۵.

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، ج ۲۳، ص ۸۹ و ج ۶۹، ص ۱۸۵. اما طبری امیرالحاج را در سال‌های ۵۲ و ۵۳ هجری سعید بن عاص دانسته است (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۲۸۷، ۲۹۲).

۳. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۴، ص ۳۲۹. مترجم کتاب الفتوح نیز در این باره می‌نویسد: «یزید در آن سال [سال شهادت امام حسنؑ] به زیارت مکه آمده، به جهت تحصیل نام نیکو اموال بسیار در مکه و مدینه خرج نموده، دل‌ها به دست آورد و نام او به سخاوت و مروت در افواه افتاد» (همان، ص ۷۹۲).

۴. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۱۰.

خلافت می‌دانست.<sup>۱</sup> به هر تقدیر، چون به دست گرفتن رهبری جامعه اسلامی، در آن زمان، مستلزم داشتن تجارب فراوان بود و این امر نیز با گذشت سال‌ها عمر به دست می‌آمد، طبیعی بود مسلمانان فردی همچون یزید را صرف‌نظر از آلودگی‌هایی که داشت، به علت کمی سن و در نتیجه عدم برخورداری از تجارب ارزشمند برای اداره امور مسلمانان، شایسته زمامداری جامعه اسلامی ندانند. از این رو معاویه می‌بایست برای حل این مشکل نیز تدبیری می‌اندیشید. به اعتقاد برخی از محققان، اینکه معاویه گاهی اوقات از جوانان قریش و به ویژه جوانان هاشمی ستایش و تمجید می‌کرد، چنان‌که می‌گفت: علی اکبر از همه شایسته‌تر به خلافت است،<sup>۲</sup> به این انگیزه بود که با این سخن (که در ظاهر ستایش از فرد مخالف بود) می‌خواست تصویر خلافت سال‌خوردگان را از خاطره‌ها بزدايد و به جامعه اسلامی چنین القا کند که جوانان نیز می‌توانند خلیفه مسلمانان شوند، تا روزی که خواست یزید را به جانشینی خویش انتخاب کند، مردم چنین کاری را امری عادی بپندارند.<sup>۳</sup>

آنچه به نگارش آمد، دورنمایی از فعالیت‌ها و کوشش‌های معاویه برای طرح و تثبیت جانشینی یزید در سرتاسر قلمروی حکومت اسلامی بود که مآخذ تاریخی آن را ثبت کرده‌اند. شاید معاویه تلاش‌های دیگری نیز در این راستا داشته که یا تاریخ موفق به ثبت آن نشده و یا دستان تحریفگر برخی از مورخان وابسته و همسو با مطامع حاکمان وقت، به حذف یا تحریف و وارونه نوشتن آنها، پرداخته‌اند.

و اما اینکه امام حسین (ع) قیام خود را از چه زمانی رسماً و عملاً آغاز کرد، موضوعی است که در بخش سوم به تفصیل از آن بحث شده است.

۱. چنان‌که وقتی او خودداری علی (ع) را از بیعت با ابوبکر دید، به حضرت گفت: ای پسرعمو، تو کم‌سن‌وسال هستی و آنان بزرگان قوم تو هستند. تو به اندازه آنان تجربه و آشنایی با امور (خلافت و اداره جامعه) را نداری. ابوبکر در کار خلافت از تو نیرومندتر است و کارها را از همه جوانب، بررسی می‌کند. پس امر خلافت را به او واگذار... (ابن قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۹). البته امیرالمؤمنین پاسخ این سخن را داد.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۸۰.

۳. سیدجعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۸۷.



مجلس سوم

نہضت عاشوراء از آغاز تا ورود

امام حسین علیہ السلام بہ کربلا





# فصل اول

امام حسین علیه السلام در مدینه





## مرگ معاویه و نامه یزید به حاکم مدینه

معاویه در آن بیماری که به مرگش منجر شد، فرزندش یزید را طلبید و به او گفت: پسر من؛ من کار تو را آسان کردم و همه چیز را برایت آماده و دشمنان را برایت رام و گردنکشان عرب را در مقابلت خاضع ساختم و همه را تحت لوای تو جمع کردم و اینک از هیچ کس درباره حکومتی که برایت فراهم کرده ام نمی ترسم، مگر از چهار نفر؛ حسین بن علی، عبدالله بن عمر، عبدالله بن زبیر و عبدالرحمن بن ابی بکر. اما عبدالله بن عمر مردی است که عبادت بر او چیره شده و او را از پای درآورده است و اگر هیچ کس جز او باقی نماند (و خود را تنها ببیند) با تو بیعت می کند. اما حسین بن علی، اهل عراق، او را رها نمی کنند تا اینکه او را وادار به قیام کنند؛ اما اگر قیام کرد و تو بر او چیره شدی، از او بگذر؛ زیرا او از خویشاوندان نزدیک است و حق بزرگی دارد. اما پسر ابوبکر، مردی است که هر کاری اطرافیانش انجام بدهند، همان کار را می کند و تنها کارش معاشرت با زنان و خوش گذرانی است. اما کسی که مانند شیر برایت کمین کرده و مانند روباه با تو حيله می کند و تا فرصتی بیابد به تو حمله می کند، پسر زبیر است، که اگر چنین کرد و تو بر او چیره شدی، او را قطعه قطعه کن.<sup>۱</sup>

معاویه پس از این وصیت، در نیمه رجب سال شصت هجری، بعد از نوزده سال و سه ماه حکومت، در ۷۸ سالگی در شهر دمشق از دنیا رفت.<sup>۲</sup> پسرش یزید (یک روز قبل از

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۲۲-۳۲۳؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۲۳.

۲. درباره سن معاویه هنگام مرگش اقوال دیگری مانند ۷۳، ۷۵، و حتی ۸۰ و ۸۵ سالگی نیز نقل شده است (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۲۵).

مرگش) برای شکار به منطقه حوارین، که یکی از مناطق شام بود، رفته و به ضحاک بن قیس (از درباریان بانفوذ و وفادار معاویه) گفته بود: مواظب حال پدرم باش تا چیزی از وضع او بر من مخفی نماند و هرچه شد من را در جریان بگذار. وقتی معاویه از دنیا رفت، ضحاک به مسجد اعظم دمشق رفت و مردم را آگاه کرد و نامه‌ای نیز به یزید نوشت و او را از مرگ پدرش مطلع کرد و ضمن آن نوشت: «... وقتی نامه مرا خواندی، برای گرفتن بیعت مجدد از مردم عجله کن». وقتی یزید نامه را خواند، گریه کرد و دستور داد مرکبش را آماده کنند و به سوی دمشق حرکت کرد. بعد از سه روز که از دفن پدرش گذشته بود به آنجا رسید. مردم برای استقبال از او بیرون آمدند و با او همدردی کردند. بعضی از شعرا اشعاری را در مرگ معاویه سرودند. آن‌گاه یزید برای مردم سخنرانی کرد و ضمن آن حکومت خود را اعلام نمود و مردم با او بیعت کردند. سپس یزید در خزانه بیت‌المال را گشود و اموال فراوانی را بین اهل شام تقسیم کرد<sup>۱</sup> و به حاکمان همه شهرها از جمله مدینه نوشت که برای او از مردم بیعت بگیرند. در آن زمان ولید بن عتبّه بن ابی سفیان برادرزاده معاویه حاکم مدینه بود.<sup>۲</sup>

محتوا و متن نامه یزید به ولید بن عتبّه، مختلف گزارش شده است. طبق گزارش ابن سعد و ابن عساکر، یزید تنها نام امام حسین (ع) را آورده و به والی مدینه دستور داده بود که از مردم بیعت بگیرد و برای این کار از بزرگان قریش شروع کند و نخستین کس حسین (ع) باشد.<sup>۳</sup> اما طبق نقل یعقوبی، در نامه یزید، نام امام حسین (ع) و عبدالله بن زبیر ذکر شده بود. متن نامه طبق نقل یعقوبی چنین است:

۱. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۴، ص ۳۵۳-۳۵۱ و ج ۵، ص ۹۰۵؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۷۷-۱۷۹.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۳۸؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۸؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ سید بن طاووس، الملتفوف علی قتلی الطفوف، ص ۹۶؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۲۹. البته طبق برخی گزارش‌ها، هنگام مرگ معاویه، مروان بن حکم حاکم مدینه بود و یزید پس از به قدرت رسیدن، او را برکنار کرد و ولید بن عتبّه را حاکم مدینه قرار داد (ر.ک: شیخ صدوق، الامالی، ص ۲۱۶، مجلس سسی ام؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۹؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۷۹).

۳. ابن سعد، «ترجمه الحسین و مقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۶۴؛ ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین (ع) من تاریخ مدینه دمشق، ص ۱۹۹، ح ۲۵۵.

وقتی که نامه‌ام به تو رسید، حسین بن علی و عبدالله بن زبیر را احضار کن و از آنان برای من بیعت بگیر. اگر امتناع کردند گردنشان را بزن و سرهایشان را نزد من بفرست. از مردم نیز بیعت بگیر و هر کس امتناع کرد، این حکم را درباره او اجرا کن؛ مخصوصاً درباره حسین بن علی و عبدالله بن زبیر. والسلام<sup>۱</sup>

اما طبری<sup>۲</sup> و ابن اثیر<sup>۳</sup> نوشته‌اند: یزید از حاکم مدینه خواسته بود از امام حسین علیه السلام و عبدالله بن عمر<sup>۴</sup> و عبدالله بن زبیر بیعت بگیرد و بر آنها سخت‌گیری نماید. ولی طبق نقل ابن اعثم<sup>۵</sup>، خوارزمی<sup>۶</sup> و ابن شهر آشوب<sup>۷</sup>، یزید به او دستور داده بود: هر کدام از آنها که

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۸۰؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۶.
۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۳۸.
۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۲۹. نیز ر.ک: دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۳۵.
۴. عبدالله بن عمر از کسانی بود که با علی علیه السلام بیعت نکرد؛ اما بعدها وقتی خنّاج به فرماندهی سپاه عبدالملک اموی به مکه حمله کرد و ابن زبیر را به درختی مصلوب کرد، نزد خنّاج آمد و گفت: دستت را دراز کن تا بیعت کنم؛ چون رسول خدا فرمود: هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است. خنّاج پایش را دراز کرد و گفت: پایم را بگیر؛ فعلاً دستم مشغول است. ابن عمر گفت: مرا مسخره می‌کنی؟ خنّاج به او گفت: ای احمق! تو آن روز با علی بیعت نکردی؛ ولی امروز می‌گویی هر کس بمیرد و امام زمانش را نشناسد با مرگ جاهلیت مرده است؟ آیا علی امام زمان تو نبود؟ به خدا قسم حدیث رسول خدا تو را به اینجا نیاورد؛ بلکه آن درختی که ابن زبیر به آن مصلوب است، تو را به اینجا آورد (محمد بن الحسن القمی، العقد النضید والدر الفرید، ص ۵۳؛ شیخ عباس قمی، الکنز والالقباب، ج ۱، ص ۳۶۳). او در مکه با خنّاج بن یوسف نماز می‌خواند. وقتی که او نماز را از اول وقت به تأخیر انداخت، در نماز او شرکت نکرد و از مکه بیرون رفت (ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۱۴۹). او معتقد بود که اگر بن دو گروه جنگ درگرفت، نباید از هیچ‌کدام طرف‌داری کرد؛ بلکه باید کنار نشست. هر طرف که پیروز شد او برحق است و باید از او تبعیت کرد؛ هر چند که باطل باشد! (برای اطلاع بیشتر، ر.ک: عبدالحسین احمد امینی، القادیر، ج ۱۰، ص ۴۶). همچنین علامه امینی در القادیر نقل می‌کند که ابن عمر بسیار شهوت‌ران بود و به این صفتش افتخار می‌کرد. او آن قدر در این امر زیاده‌روی می‌کرد که وقتی در یکی از جنگ‌ها می‌خواست از پدرش عمر اجازه شرکت در جهاد بگیرد، پدرش از این امر آکراه داشت و به او گفت: من می‌ترسم (بروی و) به زنا مبتلا شوی (همان).
۵. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰.
۶. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۸۰.
۷. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۶.

بیعت نکرد، گردنش را بزن و سرش را برایم بفرست. <sup>۱</sup> طبق نقل سیدبن طاووس و ابن‌نما، یزید تنها درباره امام حسین علیه السلام تأکید کرده بود و در نامه‌اش فرمان داده بود که: مخصوصاً از حسین بیعت بگیر، و اگر امتناع کرد، گردنش را بزن و سرش را برایم بفرست. <sup>۲</sup>

از برخی منابع برمی‌آید که پیک یزید شبانه وارد مدینه شده و نامه او را به حاکم مدینه تسلیم کرده و او نیز شبانه به دنبال امام حسین و ابن‌زبیر فرستاده است. <sup>۳</sup> وقتی نامه یزید به دست ولیدبن عتبّه رسید و او آن را خواند، گفت: انا لله وانا الیه راجعون... من را با حسین، فرزند فاطمه چه کار؟ <sup>۴</sup> سپس کسی را نزد مروان بن حکم فرستاد و نامه را به او نشان داد. او نیز بعد از خواندن نامه، آیه استرجاع را خواند. ولید به او گفت: به نظر تو، من درباره این قوم چه کنم؟ مروان گفت: همین الان دنبال آنها بفرست و آنان را به بیعت و اطاعت از یزید دعوت کن؛ اگر پذیرفتند از آنها قبول کن؛ ولی اگر ابا کردند، پیش از آنکه از مرگ معاویه آگاه شوند، گردن آنها را بزن؛ زیرا اگر از این موضوع باخبر شوند، هر کدام به گوشه‌ای رفته، اظهار مخالفت می‌کنند و مردم را به سوی خود فرامی‌خوانند؛ <sup>۵</sup> مگر عبدالله بن عمر که او در امر خلافت هیچ نزاعی با کسی ندارد. پس

۱. در سه منبع دیگر، افزون بر آن سه تن، نام عبدالرحمن بن ابی‌بکر نیز در نامه یزید آمده تا برای بیعت گرفتن از او سخت‌گیری شود (ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۰؛ ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۹۶-۹۵؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۸۰). اما به گفته برخی از مورخان و رجال‌نویسان، عبدالرحمن بن ابی‌بکر پیش از این زمان، از دنیا رفته بود (ابن‌قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۱۳؛ ابن‌اثیر، اشد الغایبه فی معرفة الصحابة، ج ۳، ص ۳۶۴. همچنانکه نام او در گزارش طبری هم نیامده است).

۲. ان اشتهع علیک فاضرب عنقه وابعث برأسه الی (سیدبن طاووس، الملهوف، ص ۹۶-۹۷؛ ابن‌نما، منیر الاحزان، ص ۲۳).

۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۲؛ ابن‌قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۲۰۴. چنانکه زُزَیق. غلام معاویه می‌گوید: من شب وارد مدینه شدم و به پرده‌دار ولید گفتم: اذن دخول می‌خواهم. او نیز اجازه داد. من داخل شدم و نامه را به ولید دادم. او وقتی نامه را خواند و از مرگ معاویه آگاهی یافت، بسیار ناراحت شد و به جزع و فزع پرداخت؛ گاهی می‌ایستاد و گاهی خود را بر روی بستر پرتاب می‌کرد تا اینکه به دنبال مروان فرستاد (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۱۷۰؛ ابن‌منظور، مختصر تاریخ دمشق، تألیف ابن‌عساکر، ج ۹، ص ۳۸).

۴. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۸۰.

۵. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۵، ص ۳۳۹؛ ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۲۹.



ابن عمر را رها کن و دنبال حسین بن علی و عبدالله بن زبیر بفرست و آنها را به بیعت دعوت کن؛ با اینکه می دانم حسین بن علی هرگز خواسته تو را مبنی بر بیعت با یزید نمی پذیرد....<sup>۱</sup>

ولید بعد از گفت و گو با مروان، عبدالله بن عمرو بن عثمان بن عفان را، که جوانی بیش نبود، به دنبال امام و ابن زبیر فرستاد. او به خانه های آنان رفت؛ ولی آنها در خانه هایشان نبودند؛ سرانجام آنان را در مسجد النبی یافت و به آنان گفت: امیر شما را خواسته است. او را اجابت کنید. آنها گفتند: تو برگرد. ما خود می آییم. امام و ابن زبیر از این پیام که عجولانه و بی موقع بود، تعجب کردند و حضرت چنین اظهار نظر کرد که اتفاق مهمی رخ داده و طاغوت ایشان (معاویه) هلاک شده است.<sup>۲</sup>

ابن اعثم می گوید: عبدالله بن زبیر رو به حسین بن علی علیه السلام کرد و گفت: ای اباعبدالله؛ این ساعتی نیست که ولید بن عتبّه برای ملاقات با مردم بنشیند. من از این کار او و دنبال ما فرستادنش در این ساعت و فراخواندن ما در این وقت واهمه دارم؛ به نظر شما ما را برای چه امری خواسته است؟ امام حسین علیه السلام فرمود: من گمان می کنم معاویه مرده است؛ زیرا من دیشب در رؤیا دیدم که منبر معاویه و ازگون شده و خانه اش آتش گرفته است و این را چنین تأویل کردم که او مرده است.

ابن زبیر گفت: همین طور است (تأویل صحیحی است). سپس پرسید: اگر برای بیعت با یزید فراخوانده شدی، چه کار خواهی کرد؟ امام فرمود: من هرگز با او بیعت نخواهم کرد؛ زیرا حکومت بعد از برادرم حسن، از آن من است و معاویه با برادرم حسن پیمان بسته که بعد از خودش هیچ کدام از فرزندان را جانشین نکند و اگر من زنده باشم خلافت را به من برگرداند. آیا من با یزید بیعت کنم، در حالی که او مردی

۱. ابن اعثم و خوارزمی، نام عبدالرحمن بن ابی بکر را نیز آورده اند؛ اما در پاورقی صفحه قبل اشاره شد که وی قبل از این جریانات از دنیا رفته بود (ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۱-۱۰۲؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۸۱).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۳۹.

فاسق است که آشکارا فسق و فجور می‌کند و شراب می‌خورد و با سگ‌ها و یوزپلنگ‌ها بازی می‌کند و بازماندگان پیامبر را دشمن می‌دارد؟! به خدا قسم هرگز با او بیعت نخواهم کرد.

در این هنگام فرستادهٔ ولید دوباره نزد آنان آمد و از ایشان خواست نزد ولید بروند که او منتظر آنان است. امام فرمود: تو به نزد امیرت برگرد. هرکدام از ما بخواهد، نزد او خواهد آمد و من همین ساعت می‌آیم. وقتی که فرستادهٔ ولید نزد او برگشت و به او خبر داد که حسین علیه السلام به زودی می‌آید، مروان که حاضر بود گفت: به خدا قسم او به عهدش وفا نمی‌کند (و نمی‌آید). ولید گفت: ساکت باش. حسین کسی نیست که سخنی بگوید و عمل نکند.

امام حسین علیه السلام در مسجد به حاضران گفت: من به نزد این مرد می‌روم تا ببینم چه خبر است و چه می‌خواهد.

ابن زبیر گفت: من می‌ترسم که تو را بازداشت کنند و نگذارند خارج شوی، مگر اینکه بیعت کنی یا کشته شوی.

امام فرمود: «من به تنهایی نزد او نمی‌روم؛ بلکه یاران، خادمان و اهل حق از شیعیانم را جمع می‌کنم و به آنها می‌گویم که هرکدام شمشیری را زیر لباس ببندند و همراه من بیایند و آن‌گاه که من به آنها اشاره کردم و گفتم ای آل رسول داخل شوید، داخل شوند و آنچه دستور می‌دهم انجام دهند تا بتوانم امتناع کنم و خود را خوار و ذلیل نکنم...». سپس امام به منزل رفت و آب خواست و تطهیر کرد و برخاست و دو رکعت نماز خواند...<sup>۱</sup> سپس گروهی از دوستانش را فراخواند و به آنها فرمان داد که با خود سلاح بردارند و فرمود: اینک ولید من را احضار کرده و احتمال می‌دهم من را به امری وادار کند که نتوانم آن را اجابت کنم؛ لذا احساس امنیت نمی‌کنم؛ پس شما با من باشید و وقتی من وارد

۱. ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱-۱۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۸۱.

دارالاماره) شدم، در کنار درب بنشینید. پس اگر شنیدید که صدایم را بلند کردم، داخل شوید تا مانع (خواستۀ) او نسبت به من شوید.<sup>۱</sup>

### امام حسین علیه السلام در مجلس ولید

به دنبال این مذاکرات، امام حسین علیه السلام در حالی که چوب تعلیمی (درۀ) رسول خدا را در دست داشت، به همراه سی نفر از جوانان بنی هاشم به دارالاماره رفت و آنان را بیرون در نشانند.<sup>۲</sup> امام داخل شد و بر ولید سلام کرد. مروان نیز نزد او بود. امام بدون اینکه وانمود کند از مرگ معاویه مطلع است، فرمود: ارتباط و دوستی، بهتر از قهر و جدایی است. خداوند میان شما را اصلاح کند.<sup>۳</sup> آنها در این مورد هیچ جوابی به امام ندادند. امام نشست و ولید نامه یزید را خواند و خبر مرگ معاویه را به امام داد و او را به بیعت فراخواند. امام حسین فرمود: «انا لله وانا اليه راجعون... اما اینکه مرا به بیعت فراخواندی، باید بگویم شخصی مثل من سزاوار نیست پنهانی بیعت کند و فکر نمی‌کنم تو نیز به چنین بیعتی راضی باشی؛ بلکه می‌خواهی در حضور مردم و به صورت علنی باشد». ولید گفت: بلی. امام فرمود: هرگاه مردم را به بیعت فراخواندی، ما را نیز همراه آنها دعوت کن تا کار یک‌جا انجام گیرد. ولید که شخص عافیت‌طلبی بود گفت: پس در امان خدا برگرد، تا اینکه همراه بقیۀ مردم نزد ما بیایی. مروان به ولید گفت: به خدا

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۲-۳۳؛ و رک: ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۱-۱۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲. پیش‌تر نیز گفتیم که درۀ چوب‌دستی کوتاهی بوده که معمولاً خلفا آن را در دست می‌گرفتند و از شتون ظاهری آنها محسوب می‌شد و شاید بتوان معادل آن را در فارسی «چوب تعلیمی» معنا کرد.

۳. ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۸۳.

۴. در آن زمان میان مروان و ولید، کدورتی وجود داشت و به همین دلیل با هم رفت‌وآمد نداشتند (ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۳) درباره ریشه کدورت میان آن دو می‌گویند: مروان قبل از ولید حاکم مدینه بود. هنگامی که ولید به حکمرانی مدینه منصوب شد، مروان حضور او را خوش نداشت و با اکراه نزد او رفت‌وآمد می‌کرد. وقتی ولید این رفتار او را دید، از او بدگویی کرد. این سخن به گوش مروان رسید و مروان با او قهر و قطع رابطه کرد (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۳۸؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۲۹).

قسم اگر اینک از تو جدا شود و بیعت نکند، هرگز نمی‌توانی چنین موقعیتی پیدا کنی؛ مگر اینکه کشته‌های بسیاری بین تو و او واقع شود. او را حبس کن و نگذار از نزد تو خارج شود، تا اینکه یا بیعت کند و یا گردنش را بزنی. در این هنگام امام برآشفست و از جا جست و فرمود: ای پسر زرقاء! تو مرا می‌کشی یا او؟! به خدا قسم دروغ گفستی و مرتکب گناه شدی.<sup>۲</sup>

طبق بعضی از گزارش‌ها، سپس رو به ولید کرد و فرمود:

ای امیر، ما اهل بیت نبوت و معدن رسالت و جایگاه آمدوشد ملائکه و محل نزول رحمت هستیم. خدا با ما شروع کرده و با ما ختم نموده است. یزید مردی فاسق، شراب‌خوار، آدم‌کش است که آشکارا گناه می‌کند و کسی مثل من با شخصی چون او بیعت نمی‌کند؛ ولی بگذارید امشب را صبح کنیم و بنگریم که کدام‌یک از ما برای خلافت و بیعت سزاوارتر است.<sup>۳</sup>

سپس از آنجا خارج شد و همراه اصحابش حرکت کرد تا به منزل رسید.

مروان به ولید گفت: با من مخالفت کردی. به خدا قسم دیگر هرگز نمی‌توانی او را بیایی. ولید گفت: «ای مروان؛ مرا توییخ نکن. تو برای من چیزی می‌خواهی که نابودی دین من در آن است. به خدا قسم دوست ندارم آنچه از مال و ملک دنیا که خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند، از آن من باشد و من در مقابل آن، حسین را بکشم. سبحان‌الله!

۱. همان‌طور که پیش‌تر در فصل سوم از بخش دوم (بررسی ماجرای ولیعهدی یزید) ذکر شد، زرقاء صفتی بوده که به مادر مروان داده‌اند. برای اطلاع بیشتر به آن فصل مراجعه کنید.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۳۹-۳۴۰؛ و نیز با اندکی تفاوت در عبارات: شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۰.

۳. ایها الامیر! انا اهل بیت النبوة ومعدن الرسالة ومختلف الملائكة ومحل الرحمة وبنّا فتح الله وبنّا ختم ویزید رجل فاسق شارب خمر قاتل النفس المحرمة؛ مغلن بالفسق، ومثلی لا یباع لمثلہ ولكن نصیح وتصحون وتنتظرون ائنا احق بالخلافة والبیعة (ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۴؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۸۴؛ و با اندکی تفاوت: سیدبن طاووس، المأثور علی قتلی الطوف، ص ۹۸).

آیا حسین را فقط به دلیل اینکه می‌گوید بیعت نمی‌کنم، بکشم؟! به خدا قسم، من گمان می‌کنم کسی که به سبب خون حسین اعمالش محاسبه شود، کفه اعمالش در روز قیامت نزد خدا سبک باشد». مروان گفت: «اگر نظرت این است پس تصمیم درستی گرفته‌ای». او اگرچه این حرف را زد، درحقیقت به این تصمیم راضی نبود.<sup>۱</sup>

ابن سعد و به تبع او ابن عساکر نقل کرده‌اند که ابتدا ولید سخنان درشتی به امام حسین علیه السلام گفت و حضرت نیز در پاسخ او سخنان تندی گفت و عمامه او را از سرش برداشت. ولید گفت: **ان هجنا بابی عبدالله الا أسداً**<sup>۲</sup> «تحریک کردن حسین مانند این است که شیری را بر ضد خود تحریک کنیم».<sup>۳</sup>

ابن اعثم و خوارزمی نیز می‌افزایند: در این هنگام جوانان بنی‌هاشم با شنیدن صدای امام خواستند شمشیرها را بکشند، و به داخل خانه هجوم ببرند؛ اما در همان لحظه امام از آنجا خارج شد و از آنها خواست که به خانه‌هایشان بروند و خود نیز به خانه رفت.<sup>۴</sup> ولید بعد از ملاقات و گفت‌وگو با امام حسین علیه السلام، چندبار بیک‌هایی نزد ابن زبیر فرستاد و او را احضار کرد. ابن زبیر به آنان گفت: به من مهلت دهید و عجله نکنید. خود به نزد شما می‌آیم. ولی آنان اصرار داشتند که او را نزد حاکم ببرند؛ تا جایی که او را شماتت و تهدید کردند و به او گفتند: «ای پسر زن کاهلیه! یا نزد امیر بیا و یا او تو را به قتل می‌رساند» و تا شب این کار خود را ادامه دادند. بالاخره او مجبور شد برادرش جعفر را نزد ولید بفرستد تا از او مهلت بگیرد. جعفر به ولید گفت: رحمت خدا بر تو باد! دست از برادرم بردار که با فرستادن مأموران پی‌درپی او را به وحشت انداخته‌ای. ان شاء الله فردا

۱. طبری. تاریخ الامم والملوک. ج ۵. ص ۳۴۰؛ شیخ مفید، الارشاد. ج ۲. ص ۳۳-۳۴؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ. ج ۲. ص ۵۳۰.

۲. در بعضی از منابع آمده است که ولید گفت: **ان هجنا بابی عبدالله الا شراً** (ابن کثیر، البیایة و النهایة. ج ۸. ص ۱۷۵).  
۳. ابن سعد، «ترجمة الحسين و مقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۶۴؛ ابن عساکر، ترجمة الامام الحسين من تاریخ مدینه دمشق. ص ۲۰۰.

۴. ابن اعثم، کتاب الفتوح. ج ۵. ص ۱۴؛ خوارزمی، مقتل الحسين. ج ۱. ص ۱۸۴.

صبح به نزدت می‌آید. ولید با شنیدن این سخن، دیگر کسی را به سراغ او نفرستاد. بعد از اینکه مأموران از اطراف خانه او رفتند، ابن زُبَیر از تاریکی شب استفاده کرد و همراه برادرش جعفر از راه‌های غیراصلی و بیراهه (از طرف قریه‌ای به نام فَرْع در اطراف مدینه) به سوی مکه حرکت کرد. صبح که شد ولید شخصی را فرستاد تا او را احضار کند؛ اما او را نیافت و به پیشنهاد مروان، هشتاد نفر را به سرکردگی شخصی به نام حبیب بن کرّه<sup>۱</sup> که از موالیان بنی‌امیه بود، به تعقیب او فرستاد؛ اما به او دست نیافتند.<sup>۲</sup>

### آخرین روزهای اقامت امام در مدینه

درباره اینکه امام حسین علیه السلام پس از خروج از مجلس ولید چه مدت در مدینه مانده است، میان مورخان اختلاف است؛ بنا به نقل یعقوبی، امام بعد از خروج از مجلس ولید، تنها همان شب را در مدینه ماند و صبح آن شب به سوی مکه روانه شد.<sup>۳</sup> ولی با توجه به ملاقات‌هایی که امام با بعضی از خویشان و بزرگان مدینه داشته است و نیز مدت زمانی که برای تهیه مقدمات سفر لازم بوده، این مدت، معقول به نظر نمی‌رسد. بنا به نقل شیخ مفید و سبط ابن جوزی،<sup>۴</sup> امام حسین علیه السلام در شب دوم از مدینه حرکت کرده است؛ شیخ مفید می‌گوید: امام شب ملاقات با والی را در منزل خود اقامت نمود که شب شنبه، سه روز مانده از ماه رجب سال شصت هجری بود و حاکم مدینه به دلیل تعقیب ابن زُبَیر از امام دست برداشت... و امام در شب یکشنبه، دو روز مانده از ماه رجب، به سوی مکه روانه شد.<sup>۵</sup> این

۱. در بعضی نقل‌ها حبیب بن کزبر ثبت شده است (ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۵).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۴۰-۳۴۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۴؛ برخی تعداد مأموران را ۳۰ نفر نوشته‌اند (ر.ک: ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۵-۱۶؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۳۷).

۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱.

۴. وخرج الحسين فی الليلة الائمة بأهله وفتیانہ وقد اشتغلوا عنه یابن الزبیر فلقح بمكة (ابن زبیر، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۳۲).

۵. فأقام الحسين علیه السلام فی منزله فی تلك الليلة وهی لیلة السبت لثلاث یقین من رجب سنة ستین... فخرج علیه السلام من تحت لیلته وهی لیلة الاحد لیومین بقیا من رجب متوجها نحو مكة... (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۴ و قریب به همین مضمون در: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۴۱؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۳۷؛ ابن اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۰؛ سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطوف، ص ۱۰۱؛ ابن کثیر، البداية و النهایة، ج ۸، ص ۱۵۸).

گزارش، پذیرفتنی به نظر می‌رسد. ولی بنا به نقل ابن‌اعثم<sup>۱</sup> و خوارزمی<sup>۲</sup>، امام حسین علیه السلام بعد از ملاقات با ولید و چندین شب اقامت در مدینه، به سوی مکه روانه شده است.<sup>۳</sup> اما با توجه به فشاری که برای گرفتن بیعت بر امام بود، اقامت چندین شب، بعید به نظر می‌رسد.

## دیدار با مروان

از جمله وقایع این مدت، ملاقات و گفت‌وگوی امام حسین علیه السلام در بیرون از منزل، با مروان بن حکم بود. ابن‌اعثم و خوارزمی نقل کرده‌اند: امام حسین علیه السلام فردای رسیدن خبر مرگ معاویه به مدینه، از منزل بیرون آمد تا از اخبار تازه باخبر شود که با مروان برخورد کرد. مروان گفت: ای اباعبدالله! من خیرخواه تو هستم. سخن مرا بپذیر که به نفع توست. امام فرمود: سخن تو چیست؟ بگو می‌شنوم. مروان گفت: من به تو امر می‌کنم که با امیرالمؤمنین یزید، بیعت کنی که این کار به صلاح دین و دنیای توست. امام فرمود:

انا لله وانا اليه راجعون. هنگامی که مردم به حاکمی مثل یزید مبتلا شوند، باید فاتحهٔ اسلام را خواند. وای بر تو! آیا می‌گویی با یزید بیعت کنم؟ درحالی که او مردی فاسق است؟! سخن بسیار بیجایی گفتی؛ ای صاحب

۱. ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۹-۲۱.

۲. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۸۶-۱۸۹.

۳. از میان منابع قدیمی، در فتوح ابن‌اعثم آمده است که امام حسین علیه السلام پیش از خروج از مدینه، شبی به زیارت قبر جدش، مادرش و برادرش رفت و در کنار قبر جدش، از جفاکاری‌های امت در حق خود، به آن حضرت شکوه کرد. شب دوم باز هم به زیارت قبر جدش رفت و آنجا در رؤیا، آن حضرت را دید و پیامبر از شهادت او خبر داد... (ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۹-۲۱). این حادثه را مرحوم صدوق نیز به‌اختصار و به‌طور مُسند نقل کرده است (الامالی، مجلس ۳۰) و این گزارش در طول زمان از طریق این دو منبع به منابع بعدی نیز راه یافته است. اما چون اصل این قضیه شامل برخی مطالب تاریخی خلاف مشهور است و مورد مناقشه و رد و قبول واقع شده است و از جهات مختلف جای بحث و بررسی دارد (ر.ک: نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، شهید جاوید، ص ۳۶۸-۳۷۷؛ لطف‌الله صافی، حسین شهید آگاه، ص ۱۷۴-۱۸۲) از نقل تفصیلی آن صرف نظر کردیم.

لغزش‌های بزرگ! ولی من تو را برای این سخن ملامت نمی‌کنم؛ زیرا رسول خدا ﷺ تو را لعنت کرد، زمانی که در صلب پدرت حکم‌بن‌ابی‌العاص بودی، و از کسی که رسول خدا ﷺ او را لعنت کرده، سخنی جز این بر نمی‌آید که به بیعت یزید فرابخواند. ... ای دشمن خدا؛ این را از من بشنو: ما خاندان رسول خدا ﷺ هستیم؛ حق در میان ماست و زبان ما به حق گویاست و من از رسول خدا شنیدم که فرمود: «خلافت بر خاندان ابی‌سفیان و بر طلقا و فرزندان طلقا حرام است. وقتی که معاویه را بر فراز منبر من دیدید، شکمش را بشکافید». ولی به خدا سوگند، مردم مدینه هنگامی که معاویه را بر منبر جدم دیدند، دستور پیامبر ﷺ را اجرا نکردند و خدای متعالی آنها را به یزید مبتلا کرد که خدا عذابش را در آتش مضاعف گرداند.<sup>۱</sup>

### ملاقات‌های امام حسین (ع) در مدینه پیش از ترک این شهر

آن‌گونه که از منابع تاریخی برمی‌آید، در خلال اقامت کوتاه امام حسین (ع) در مدینه پس از خروج از مجلس ولید، آن حضرت با تعدادی از مردان و زنان بنی‌هاشم و بزرگانی از اصحاب پیامبر، ملاقات کرده است. آنان در این دیدارها با نهایت حزن و اندوه، با ایشان وداع کرده، ایشان را از رفتن به سوی عراق برحذر می‌داشتند؛ از جمله دو برادر آن

۱. انا لله وانا اليه راجعون وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ اذْ قَدْ بَلَّغْتَ الْأُمَّةَ بِرَاعٍ مِثْلُ يَزِيدٍ. ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَيْنَ عَلِيَّ مِرْوَانَ وَقَالَ: وَيْحَكَ! أَتَأْتِرُنِي بِيَعِيَّةِ يَزِيدٍ وَهُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ! لَقَدْ قَلَّتْ شَطَطًا مِنَ الْقَوْلِ يَا عَظِيمَ الزَّلْزَلِ! لَا أَلُومَكَ عَلَيَّ قَوْلِكَ لِأَنَّكَ اللَّعِينُ الَّذِي لَعَنَكَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنْتَ فِي صُلْبِ أَبِيكَ الْحَكَمِ بْنِ أَبِي الْعَاصِ، فَإِنَّ مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لَا يُمْكِنُ لَهُ وَلَا مِنْهُ [إِلَّا] أَنْ يَدْعُوَ إِلَى بَيْعَةِ يَزِيدٍ. ثُمَّ قَالَ: الْيَكُ عَنِّي يَا عَدُوَّ اللَّهِ! فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْحَقُّ فِينَا وَبِالْحَقِّ تَنْطِقُ أَلْسِنَتُنَا وَقَدْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَيَّ آلِ أَبِي سَفْيَانَ، وَعَلَى الطَّلَقَاءِ أَبْنَاءِ الطَّلَقَاءِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَيَّ مِنْبَرِي فَافْقَرُوا بَطْنَهُ». فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَى أَهْلَ الْمَدِينَةِ عَلَيَّ مِنْبَرٍ جَدِّي فَلَمْ يَفْعَلُوا مَا أَمَرُوا بِهِ، فَاتْلَهُمْ [فَابْتَلَاهُمْ] اللَّهُ بِابْنِهِ يَزِيدٍ! زَادَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَذَابًا (ابن‌اعثم، كتاب الفتوح، ۵، ص ۱۷؛ خوارزمي، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۱۸۴-۱۸۵؛ و نیز ر.ک: سيدبن طاووس، الملهوف على قتلى الطموف، ص ۹۹).



حضرت، یعنی عمر بن علی<sup>۱</sup> و محمد بن حنفیه<sup>۲</sup> و نیز ام سلمه، از همسران رسول خدا، که تفصیل آنها در زیر می آید.

### ملاقات با عمر بن علی بن ابی طالب

به نقل سید بن طاووس، عمر نسابه در پایان کتاب خود *الشفافی فی النسب* از جد خود محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب چنین نقل کرده است: از پدرم عمر بن علی بن ابی طالب

۱. سید بن طاووس، *المُتَهَوِّف علی قَتْلِ الطُّغُوف*، ص ۹۹-۱۰۰، پاورقی. عمر بن علی بن ابی طالب که به عمر الاطرف معروف بود، آخرین پسر حضرت علی علیه السلام بود. مادرش صهباء تغلیبه بود. عمر الاطرف با خواهرش رقیه دوقلو بودند. او فردی سخنور و فصیح و بخشنده بود (ابن عنبه، *عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب*، ص ۳۶۱). او کسی است که بعدها درباره صدقات پیامبر و علی علیه السلام، با امام سجاده علیه السلام منازعه کرد و آن حضرت را اذیت نمود؛ باین وجود آن حضرت دختر خود خدیجه را به پسر او محمد بن عمر بن علی. تزویج کرد (ابن شهر آشوب، مناقب *آل ابی طالب*، ج ۴، ص ۱۸۶). او در کربلا نبود؛ اما پس از سال ۶۶ که میان سپاهیان عبدالله بن زبیر و سپاه مختار جنگ در گرفت، به لشکر مُصَنَّب بن زبیر پیوست و در جنگی که بین او و مختار در گرفت، به قتل رسید. گفته شده که عمر الاطرف نزد مختار رفت. مختار از او پرسید: آیا نامه (وکالت) از محمد حنفیه داری؟ عمر گفت: نه. لذا مختار او را از خود طرد کرد و او نزد مُصَنَّب بن زبیر رفت. مُصَنَّب از او استقبال کرد و صد هزار درهم به او داد. او در کنار مُصَنَّب ماند تا زمانی که در جنگ کشته شد (ابوحنیفه دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۴۴۶-۴۴۷). برخی گفته اند: کسی که همراه مُصَنَّب در جنگ با مختار کشته شد، عبیدالله بن علی بوده است، نه عمر بن علی (ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، ص ۱۲۵؛ ابن قتیبه دینوری، *المعارف*، ص ۱۲۷). در بعضی منابع آمده است که عمر بن علی ۸۵ سال عمر کرد و نصف میراث علی علیه السلام را به دست آورد و در بنبع درگذشت (ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۴۴۰).

۲. ابن اعثم، *کتاب الفتوح*، ج ۵، ص ۲۰-۲۱؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۳۴؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۳۱؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۴۱. محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام بود و حنفیه لقب مادرش خوله دختر جعفر بن قیس بن مسلمه بود. درباره مادر محمد بن حنفیه بین مورخان اختلاف است. اما طبق نقل بلاذری، قول صحیح آن است که در زمان خلافت ابوبکر، طایفه بنی اسد بر قوم بنی حنفیه حمله بردند و در این میان خوله را اسیر کردند و او را به مدینه بردند. علی علیه السلام او را از آنها خرید. وقتی این خبر به قوم بنی حنفیه رسید، به مدینه رفته، جریان را برای علی علیه السلام بازگو کردند و موقعیت خوله را در بین قومش مطرح ساختند. علی علیه السلام نیز بلافاصله او را آزاد کرد و بعد از تعیین مهریه با او ازدواج کرد (بلاذری، *انساب الأشراف*، ج ۲، ص ۴۲۲). برای آگاهی بیشتر و اطلاع از سایر اقوال، رک: ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱، ص ۲۴۴-۲۴۵؛ تستری، *قاموس الرجال*، ج ۹، ص ۲۴۶. درباره زندگانی محمد بن حنفیه و علت عدم حضورش در کربلا، به خواست خدا در جلد دوم این کتاب بحث خواهیم کرد.

شنیدم که به فرزندان عقیل (دایی‌های من) می‌گفت: وقتی برادرم حسین از بیعت کردن با یزید امتناع کرد، من نزد او رفتم و دیدم که تنها نشسته است. به ایشان گفتم: فدایت شوم ای اباعبدالله، برادرت حسن بن علی از پدرش علی حدیثی را برای من نقل کرد. تا این را گفتم، دیگر نتوانستم خود را کنترل کنم و شروع به گریه کردم و صدای ناله‌ام بلند شد. حسین من را به سینه چسباند و گفت: او به تو حدیث کرد که من شهید می‌شوم؟ گفتم: خدا نکند ای پسر رسول خدا. گفت: تو را به حق پدرت سوگند می‌دهم که آیا از کشته شدن من خبر داد؟ گفتم: بلی، چه خوب بود که بیعت می‌کردی. گفت: پدرم برای من حدیث کرد که رسول خدا به او خبر داد که پدرم و من کشته می‌شویم و قبر من، نزدیک قبر او خواهد بود.<sup>۱</sup> آیا گمان می‌کنی آنچه را که تو می‌دانی من اطلاع ندارم؟ من هرگز تن به پستی نمی‌دهم، و روزی که فاطمه علیها السلام پدرش را ملاقات می‌کند، شکایت آنچه را که فرزندانش از این امت تحمل کرده‌اند، به حضرتش خواهد کرد و هیچ‌کدام از کسانی که دل فاطمه علیها السلام را درباره فرزندانش آزده‌اند، به بهشت داخل نمی‌شوند.<sup>۲</sup>

### ملاقات با محمد بن حنفیه

هنگامی که محمد بن حنفیه از تصمیم حضرت برای خروج از مدینه آگاه شد، به ایشان عرض کرد: ای برادر؛ تو محبوب‌ترین و عزیزترین افراد نزد من هستی و از همه شایسته‌تری که من آنچه را پند و اندرز می‌دانم، برای تو بیان کنم. با یزید بیعت نکن و در شهرها (ی بزرگ) نمان؛ بلکه به روستاها و کوه‌ها برو و سفیرانی را به سوی مردم روانه کن و آنها را به بیعت با خود دعوت کن. اگر با تو بیعت کردند، خدای را حمد و سپاس گو، و اگر با شخص دیگری غیر از تو بیعت کردند، هیچ نقصانی در دین و عقل تو پدید نمی‌آید و فضل و کمال تو محفوظ می‌ماند. من می‌ترسم به شهری از این شهرها بروی و گروهی

۱. شاید اشاره دارد به نزدیک بودن نجف و کربلا نسبت به حجاز.

۲. سید بن طاووس، *المُتَهَوِّفُ عَلٰی قَتْلِ الطُّغْرَفِ*، ص ۹۹-۱۰۰، پاورقی.

اطراف تو را بگیرند (و با تو بیعت کنند)؛ سپس بین آنها اختلاف بیفتد؛ عده‌ای به طرف‌داری تو، و عده‌ای بر ضد تو به پا خیزند و بین آنها جنگ و قتال شود و تو نخستین کسی باشی که هدف قرار می‌گیری که در این صورت خون کسی را که از لحاظ شخصیت و از لحاظ پدر و مادر، بهترین این امت است، هدر می‌رود و خاندانش را خوار می‌کنند.

امام حسین علیه السلام فرمود: ای برادر؛ من عازم سفرم. محمدبن حنفیه گفت: پس به مکه برو. اگر آنجا برای تو امن بود، راه نجاتی برای تو هست و اگر جایی مطمئن برای تو نبود، به کوه و صحرا رفته، از شهری به شهر دیگر مسافرت کن تا ببینی عاقبت این امر به کجا می‌انجامد، و در آن وقت تصمیم مناسب خواهی گرفت؛ زیرا تو در زمانی که امور به سوی تو روی می‌آورند، (اگر قبل از ورود به جریان، تصمیم‌گیری کنی) بهترین تصمیم و صحیح‌ترین عمل را در پیش می‌گیری و وقتی امور را پشت سر می‌گذاری، (و بدون تصمیم قبلی وارد جریان شوی) هیچ امری مشکل‌تر از آن برای تو باقی نخواهد ماند.<sup>۱</sup> حضرت فرمود: ای برادر؛ پند و اندرز خود را بیان کردی و مهربانی و شفقت خود را ابراز نمودی؛ امیدوارم که نظر تو صائب و همراه با موفقیت باشد.<sup>۲</sup> امام در ادامه فرمود: اما تو ای برادر؛ مانعی نیست که در مدینه بمانی و در غیاب من، آمدورفت بنی‌امیه را زیر نظر بگیری و مرا از کارها و امور آنها مطلع کنی.<sup>۳</sup>

امام بعد از این گفت‌وگو، کاغذ و قلم خواست و وصیت معروفش را نوشت و به جناب محمدبن حنفیه تسلیم کرد. متن وصیت‌نامه این است:

بسم الله الرحمن الرحيم. این وصیت حسین بن علی است به برادرش

۱. محمدبن حنفیه برای اینکه کلامش صورت امری و دستوری پیدا نکند و در مقابل امام، رعایت ادب شده باشد، بیان مذکور را انتخاب کرده است؛ اما درحقیقت می‌خواهد به امام بگوید: اگر پیش از ورود به جریان تصمیم بگیری، تصمیم بهتر و صحیح اتخاذ می‌کنی؛ ولی اگر بعد از ورود به جریان بخواهید تصمیم‌گیری کنید، به دلیل فشارهایی که در آن زمان بر شما تحمیل می‌شود، نمی‌توانید تصمیم درستی بگیرید.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۴۲-۳۴۱.

۳. ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۰-۲۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۸۷.

محمد، معروف به ابن حنفیه؛ حسین بن علی گواهی می‌دهد به توحید و یگانگی خداوند و گواهی می‌دهد که برای خدا شریکی نیست و شهادت می‌دهد که محمد بنده و فرستاده اوست و آیین حق (اسلام) را از جانب خدا (برای جهانیان) آورده است، و شهادت می‌دهد که بهشت و دوزخ حق است و روز جزا بدون شک به وقوع خواهد پیوست و خداوند همه انسان‌ها را در چنان روزی زنده خواهد کرد. و من برای خوش‌گذرانی و از روی خودخواهی و برای فساد و ستمگری خروج نکردم؛ بلکه هدف من، اصلاح فسادهایی است که در امت جدم به وجود آمده است. می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کرده، به سنت جدم و راه و روش پدرم علی بن ابی‌طالب و خلفای راشدین<sup>۱</sup> عمل کنم. پس هرکس این حقیقت را از من بپذیرد (و از من پیروی کند) راه خدا را پذیرفته است و هرکس رد کند (و از من پیروی نکند) من با صبر و استقامت (راه خود را) در پیش خواهم گرفت تا خدا میان من و میان این مردم به حق داوری کند و او بهترین داوران است. ای برادر؛ این وصیت من است به

۱. اصطلاح «خلفای راشدین»، یک اصطلاح رایج در میان دانشمندان اهل سنت است و مقصودشان از آن، به استناد حدیثی که از پیامبر اسلام نقل می‌کنند، چهار خلیفه اول پس از رحلت رسول خداست؛ و با این تعبیر، آنان را از نظر صلاح و رشاد، از خلفای بعدی جدا می‌کنند (ر.ک: عبدالرحمن سیوطی، *تاریخ الخلفاء*، ص ۱۶). برخی از علمای عامه، امام حسن مجتبی<sup>ع</sup> را نیز جزء آنان دانسته، تعداد آنان را پنج نفر معرفی می‌کنند؛ چنان‌که این حجر هبتمی (۹۷۴ق) می‌نویسد: حسن [بن علی] آخرین خلیفه راشدین است. (ر.ک: احمد بن حجر هبتمی مکی، *الصواعق المحرقة فی الرد علی اهل البدع والزندقة*، ص ۱۳۵). این اصطلاح بسیار دیرتر از عصر خلفای یادشده و عصر امام حسین<sup>ع</sup>، و به گفته برخی از محققان، در زمان خلافت ابوالعباس سفاح (نخستین خلیفه عباسی) یعنی بعد از سال ۱۳۲ق رایج شده است (ر.ک: هلال بن محسن صابنی، *رسوم دار الخلافة*، ص ۱۲۹؛ فاروق عمر، *بحوث فی التاریخ العباسی*، ص ۲۰۰) و هیچ سند تاریخی در دست نیست که سابقه این اصطلاح را پیش از عصر عباسیان اثبات کند. با این توضیح چون امیرالمؤمنین علی<sup>ع</sup> نیز طبق این اصطلاح، جزء آن چهار نفر است، معنا ندارد که خلفای راشدین بر نام آن حضرت عطف شود. با توجه به آنچه گفته شد، به نظر می‌رسد این جمله را بعدها به سخنان امام حسین<sup>ع</sup> اضافه کرده‌اند.

تو و توفیق فقط از طرف خداست و بر او توکل می‌کنم و به‌سوی او بازمی‌گردم. و درود بر تو و بر کسانی که راه هدایت را پیش گرفتند و هیچ توان و قدرتی نیست مگر از ناحیه خداوند برتر و بزرگ.<sup>۱</sup>

### ملاقات با ام‌سلمه

طبق روایتی، هنگامی که امام حسین علیه السلام عازم عراق بود، ام‌سلمه به او گفت: به عراق نرو؛ من از رسول خدا شنیدم که می‌فرمود: فرزندم حسین در عراق کشته می‌شود. ام‌سلمه افزود: نزد من خاکی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را درون شیشه‌ای به من داده است. امام حسین علیه السلام فرمود: سوگند به خدا، من کشته خواهم شد. اگر به عراق هم نروم، مرا خواهند کشت. سپس فرمود: اگر خواستی قبر خود و محل کشته شدن اصحابم را به تو نشان می‌دهم. آن‌گاه دست خود را به صورت ام‌سلمه کشید. خداوند شعاع دید چشم او را گستراند و او همه اینها را دید. امام، خاکی از آنجا گرفت و در شیشه‌ای دیگر به او سپرد و فرمود: هر وقت این خاک آغشته به خون شد، بدان که من کشته شده‌ام. بعد از ظهر عاشورا وقتی ام‌سلمه به دو مشت خاکی که پیامبر و امام حسین علیه السلام به او داده بودند نگریست، مشاهده کرد که آغشته به خون شده‌اند. آن‌گاه فریاد برآورد.<sup>۲</sup>

۱. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بِنِ عُلَى بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِأَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْعَنْبَيْتَةِ الْمَعْرُوفِ وَكَدَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَخَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ. جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ، وَأَنَّ الْعَبْتَةَ حَقٌّ وَالنَّارِحِقُّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ. وَإِنِّي لَمْ أُخْرَجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَأَنَا حَرَجْتُ لَطَلِبِ النَّجَاحِ وَالصَّلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدَى مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَغْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمَنْكَرِ وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَسِيرَةِ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَسِيرَةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَيَّبِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَإِنَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضَى [اللَّهُ] بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَيَعْنُكُم بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ [بِالسَّلَامِ] وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ. هَذِهِ وَصِيَّتِي إِلَيْكَ يَا أَحِي! وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ. وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ (ابن‌اعثم، كتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۱؛ خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹). ابن‌شهر آشوب بخشی از این سخنان را در جواب شفاهی امام حسین علیه السلام به ابن‌عباس آورده است (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۷).

۲. قطب‌الدین راوندی، الخرائج والجرائع، ج ۱، ص ۲۵۳-۲۵۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۹، ح ۲۷.

فَضَّيْلَ بْنِ يَسَارٍ از امام باقر<sup>ع</sup> نقل کرده است: چون امام حسین<sup>ع</sup> آهنگ عراق<sup>۱</sup> کرد، وصیت‌نامه، کتاب‌ها(ی امامت) و چیزهای دیگر را به ام‌سلمه همسر پیامبر<sup>ص</sup> سپرد و فرمود: «هرگاه بزرگ‌ترین فرزندم نزد تو آمد، آنچه به تو داده‌ام، به او بسپار». پس از شهادت امام حسین<sup>ع</sup>، علی بن الحسین<sup>ع</sup> نزد ام‌سلمه آمد و او هرچه را که امام حسین<sup>ع</sup> به او داده بود، به وی سپرد.<sup>۲</sup>

ابوبکر حضرمی نیز از امام صادق<sup>ع</sup> نقل می‌کند که فرمود: امام حسین که صلوات خدا بر او باد، وقتی خواست به سوی عراق حرکت کند، کتاب‌ها(ی امامت) و وصیت‌نامه را به ام‌سلمه سپرد. بعد از شهادت امام حسین، وقتی امام علی بن الحسین به او مراجعه کرد، آنها را به ایشان تحویل داد.<sup>۳</sup>

### اظهار تأثر و اندوه زنان بنی‌عبدالمطلب

این قولویه از جابر نقل می‌کند که امام محمد باقر<sup>ع</sup> فرمود: وقتی امام حسین<sup>ع</sup> قصد خروج از مدینه را داشت، عده‌ای از زنان بنی‌عبدالمطلب اجتماع کرده، مشغول عزاداری و نوحه‌خوانی شدند تا اینکه امام حسین<sup>ع</sup> نزد آنان رفت و فرمود: شما را به خدا قسم، مبدا اظهار این کار، موجب نافرمانی خدا و رسولش شود. زنان بنی‌عبدالمطلب گفتند: پس گریه‌ها و نوحه‌ها را برای چه کسی نگاه‌داریم، درحالی که امروز برای ما مانند روزی

۱. طبعاً مقصود از آهنگ عراق این است که سفر حضرت، در نهایت به عراق منتهی شد؛ وگرنه مسلم است که حضرت، از مدینه به قصد مکه حرکت کرد.

۲. ... عن الفضَّيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ: لَمَّا تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ ع إِلَى الْعِرَاقِ دَفَعَ إِلَى امِّ سَلْمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ ع الْوَصِيَّةَ وَالْكِتَابَ وَغَيْرَ ذَلِكَ وَقَالَ لَهَا: «إِذَا آتَاكَ أَكْبَرُ وَوَدَى فَادْفَعِي إِلَيْهِ مَا [قد] دَفَعْتُ إِلَيْكَ» فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ ع، آتَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع امِّ سَلْمَةَ فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَاهَا الْحُسَيْنُ ع (شیخ طوسی، کتاب النِّعَةِ، ص ۱۹۵-۱۹۶، ح ۱۵۹). ظاهر روایت نشان می‌دهد که امام سجاد<sup>ع</sup> از علی اکبر شهید بزرگ‌تر بوده است. در غیر این صورت، شاید مقصود، اکبر فرزندان موجود پس از شهادت امام بوده است.

۳. ... ابی بکر الحضرمی عن ابی عبد الله<sup>ع</sup> قال: انَّ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا صَارَ إِلَى الْعِرَاقِ اسْتَوْدَعَ امَّ سَلْمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا الْكِتَابَ وَالْوَصِيَّةَ، فَلَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع دَفَعَهَا إِلَيْهِ (كَلْبِي، الاصول من الكافي، ج ۱، ص ۲۴۲).

است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام و رقیه و زینب و ام کلثوم (دختران پیامبر) از دنیا رفتند. ای محبوب نیکویان از دست رفته؛ خدا ما را قربانی تو در برابر مرگ قرار دهد. تو را به خدا قسم می‌دهیم [خود را از مرگ دور گردان]. یکی از عمه‌های امام نیز گریه کرد و به امام عرض کرد: ای حسین؛ من شنیدم که جنیان نیز بر تو نوحه می‌خواندند و می‌گفتند:

کشته سرزمین طف از آل‌هاشم موجب شد که قریش (به واسطه این عمل) ذلیل و خوار گردند.

محبوب رسول خدا تبهکار نبود. مصیبت تو بزرگ بود و بینی‌ها را برید. <sup>۱</sup>

سپس (زن‌ها) اشعاری به این مضمون خواندند:

بر حسین می‌گیریم که آقا و سرور است و در سوگ او موها سپید می‌گردد  
و در زمین زلزله می‌شود و ماه می‌گیرد.

و افق‌های آسمان در هنگام غروب و سحر سرخ گشته، خورشید شهرها  
غبار آلود می‌شود و همه‌جا تاریک می‌گردد.

او پسر فاطمه است که همه مخلوقات و بشریت در مرگ او مصیبت‌زده  
هستند و شهادت او موجب خواری ما و بریده شدن سر بینی‌ها و فریب  
خوردن ما می‌شود. <sup>۳</sup>

۱.

فَإِنْ قِيلَ الطَّنْفُ مِنْ آلِ هَاشِمٍ      أَدَّلَ رِقَاباً مِنْ قُرَيْشٍ فَذَلَّتْ  
حَيْبُ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَكْ فَا حِشَا      أَبَاتُ مُصَيَّبِكَ الْأَثُوفُ وَ جَلَّتْ

۲. در قدیم مرسوم بوده که وقتی مصیبت بزرگی به مردم می‌رسید و عزادار می‌شدند، بعضی از آنها نوک بینی خود را می‌بریدند. البته این عمل در اسلام تحریم شد.

۳.

أَبْكَى حُسَيْنًا سَيِّدًا لَقَتْلِهِ شَابَ الشَّعْرُ      وَتَقَتْلِهِ زُلْزَلْتُمْ وَتَقَتْلِهِ انْكَسَفَ الْقَمَرُ  
وَاحْتَرَّتْ آفَاقُ السَّمَاءِ مِنَ الْغَشِيَةِ وَالسَّحَرِ      وَتَغَيَّرَتْ شَمْسُ الْبِلَادِ بِهِمْ وَأَطْلَمَتِ الْكُورُ  
ذَاكَ ابْنُ فَاطِمَةَ الْمَصَابِ بِه الْخَلَاتِقُ وَالْبَشَرُ      أَوْزُنْنَا ذُلًّا بِهِ جَدْعُ الْأَثُوفِ مَعَ الْفَرَرِ

(ابن قولویه قمی، کامل الزیارات، ص ۱۹۵، باب ۲۹).

## کاروان امام حسین (ع) در راه مدینہ بہ مکہ

امام حسین (ع) یکشنبه ۲۸ رجب سال شصت ہجری، شب ہنگام بہ ہمراہ جمعی از بنی ہاشم و برادران، بہ جز محمد بن حنفیہ، و برادرزادگان و عموزادگان کہ تعدادشان بہ ۲۱ نفر می رسید،<sup>۱</sup> از شہر مدینہ خارج شد و بہ سوی مکہ حرکت کرد.<sup>۲</sup> از میان مورخان، ابوحنیفہ دینوری با تفصیل بیشتری دربارہ ہمراہان امام گزارش دادہ است:

وقتی کہ روز بہ پایان رسید و شب، سیاهی خود را گستراند، حسین - رضی اللہ عنہ - بہ سوی مکہ روانہ شد. در این سفر دو خواہرش ام کلثوم و زینب و فرزندان برادرش و برادرانش ابوبکر، جعفر، عباس و عموم افراد خاندانش کہ در مدینہ بودند، بہ جز محمد حنفیہ او را ہمراہی کردند. اما عبداللہ بن عباس چند روز قبل از آن بہ مکہ رفتہ بود.<sup>۳</sup>

وقتی کہ امام حسین (ع) از مدینہ خارج شد، این آیہ را خواند: فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ؛<sup>۴</sup> «آن گاہ (موسی) از آنجا

۱. شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۰.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۴؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۴۱؛ ابومخنف، وَقَعَةُ الطُّف، ص ۸۵؛ ہر چند بسیاری از مورخان فقط محمد بن حنفیہ را استثناء کردہ اند (مانند: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۴۱؛ ابوحنیفہ دینوری، اخبار الطوال، ص ۳۳۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۴؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۱)؛ اما عمر بن علی را نیز باید استثناء کرد؛ زیرا ابن قتیبہ در المعارف، ص ۱۲۷ احوالات او را بیان کردہ، ولی او را جزء شہدای کربلا نیاوردہ است. همچنین ابوالفرج اصفہانی در مقاتل الطالبیین، ص ۸۴ خبر از نزاع وی با عبیداللہ فرزند حضرت ابوالفضل العباس (ع) بر سر ارت بردن از آن حضرت می دہد کہ حاکی از عدم ہمراہی با امام می باشد.

۳. ابوحنیفہ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۳۷.

۴. قصص (۲۸)، ۲۲. این آیہ و آیہ بعدی (وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ) کہ متعاقباً در فصل «ورود امام بہ مکہ» ذکر خواہد شد، آغاز حرکت حضرت موسی از مصر را حکایت می کند کہ چون در برابر زورگویی های قبطی ها (ہم نژادہای فرعون) در نزاع بین یک قبطی و یک سبطی (اسرائیلی)، از سبطی حمایت کرد و در این ماجرا یک قبطی کشتہ شد، مأموران فرعون بسیج شدند تا او را دستگیر کنند و او با بیم و امید دور از چشم فرعونیان مصر را ترک کرد.



(مصر) ترسان و نگران بیرون رفت (و) گفت پروردگارا مرا از قوم ستمکار نجات بده.<sup>۱</sup>

امام حسین علیه السلام برخلاف ابن زبیر از بیراهه نرفت؛ بلکه از جاده اصلی طی طریق کرد و در جواب مسلم بن عقیل که پیشنهاد داد آن حضرت نیز مانند ابن زبیر از بیراهه برود، فرمود: «من تا خانه‌های مکه را مشاهده نکنم، از این راه جدا نمی‌شوم، یا خدای تعالی به آنچه راضی است و دوست دارد، حکم کند».<sup>۲</sup> آن گاه به شعر یزید بن مفرغ حمیری تمثیل جست:

۱. مرحوم میرزا آقا ذر بندی در کتاب *اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات* (ج ۲، ص ۶۲۷) به نقل از یک نسخه مجهول المؤلف از طریق عبدالله بن سنان کوفی از جد او گزارشی نقل می‌کند مبنی بر اینکه او آن شب شاهد حرکت امام بوده و مشاهده کرده که صدنلی‌هایی را آوردند و امام روی یکی از آنها نشست و بنی‌هاشم اطراف امام ایستاده بودند و در آن طرف، چهل محمل دیده که با پارچه‌های حریر و دیبا زینت شده بود. آن گاه امام به بنی‌هاشم امر کرد که بانوان محرم را سوار بر محمل‌ها کنند...؛ مؤلف *معالی السبطین* نیز عیناً این گزارش را آورده است (ص ۱۳۶). این گزارش نه تنها با خروج سریع و پنهانی امام حسین علیه السلام از مدینه، همراه با بیبم و امید، سازگار نیست، بلکه اشکال‌های متعدّد دیگری نیز دارد؛ از جمله: الف) حرکت امام از مدینه به مقصد عراق و کربلا معرفی شده است؛ در حالی که حضرت از مدینه عازم مکه بود؛ ب) از امام حسین علیه السلام با عنوان پادشاه حجاز یاد شده و برای او موبک مجلل شاهانه تصویر شده است؛ به طوری که کجاوه‌ها با پارچه‌های حریر و دیبا پوشیده شده بوده است؛ ج) بعضی از بانوان، جزء همراهان کاروان حسینی، آورده شده که حضور آنها در کربلا محل بحث است و حضور بعضی از آنها در هیچ منبع دیگری ذکر نشده است؛ د) گروهی تماشاچی از بنی‌هاشم تصویر شده که شاهد حرکت امام بوده و برای وداع آمده بودند و اهل مدینه یک پارچه در وداع امام ناله و فریاد سرداده و گریه کرده‌اند، که این مستلزم حرکت آشکار و آزادانه امام است؛ ه) نامه‌نگاری اهل کوفه به امام و دعوت او از مدینه به عراق، که در هیچ منبع قدیمی نیامده است. درباره‌ی آغاز نامه‌نگاری کوفیان با امام، به خواست خدا در فصل سوم همین بخش از کتاب، تحت عنوان «ساختار سیاسی - مذهبی کوفه» به تفصیل بحث خواهیم کرد. با توجه به آنچه گفته شد، این گزارش نمی‌تواند درست باشد.

۲. شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۳۵؛ ابن‌اعثم، *کتاب الفتح*، ج ۵، ص ۲۲؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۱۸۹.

۳. نام کامل او ابوعثمان یزید بن زیاد بن ربیع بن مفرغ حمیری است. مفرغ لقب جد او بوده است؛ زیرا او شرط بسته بود که قدامت بزرگی شیر را بنوشد و نوشید تا قدامت خالی شد؛ از این رو او را مفرغ خالی‌کننده گفتند (یا قوت حتمی، *معجم الادباء*، ج ۲۰، ص ۴۳؛ ابن‌خلکان، *وفیات الأعیان و انباء ابناء الزمان*، ج ۶، ص ۳۴۲). یزید بن مفرغ شاعری خوش طبع و حماسه‌سرا بود و اشعاری نیکو می‌سرود (ابن‌خلکان، همان و ص ۳۵۲). او ابتدا با حکومت بنی‌امیه ارتباط و پیوستگی داشت. حتی در لشکرکشی عباد بن زیاد (برادر عبدالله بن زیاد مشهور) همدم او بود؛ اما از او رنجیده شد و در هجو او شعری سرود و چون از طرف او مطرود و مغموض شد، دودمان بنی‌امیه را با اشعار نغزی هجو کرد. مخصوصاً زنازادگی زیاد بن ابیه و برادر خواندگی فضاحت‌بار او را با معاویه مطرح کرد و به این

لَا ذَعَرْتُ السُّوَامَ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ مُغَيْرًا وَلَا دُعَيْتُ زَيْدًا  
يَوْمَ أُعْطِيَ مِنَ الْمَهَابَةِ ضِمًّا وَالْمَنَانِيَا يَرُصِدُنِي أَنْ أُحِيدًا<sup>۱</sup>

امام حسین علیه السلام، ۲۸ رجب از مدینه حرکت کرد و سوم شعبان به مکه رسید.<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد آن حضرت این مسیر را بسیار سریع طی کرده است.<sup>۳</sup>

اما در پاسخ به اینکه چرا امام حسین علیه السلام مانند ابن زبیر از بیراهه نرفت و اصرار داشت که از جاده اصلی طی طریق کند، می‌توان گفت علاوه بر اینکه از بیراهه

علت از طرف حکمرانان یزیدین معاویه مخصوصاً عبدالله بن زیاد تحت تعقیب قرار گرفت و ناگزیر زندگی مخفی اختیار کرد. اما همه جا آنها را با اشعار هجایی رسوا می‌کرد. سروده‌های او بر سر زبان‌ها می‌افتاد و خشم امویان را برمی‌انگیخت. سرانجام او را در بصره دستگیر کردند و بعد از رفتارهای ناجوانمردانه او را زندانی کردند (ابن خلکان، وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ص ۳۴۹-۳۴۴؛ یاقوت حمّوی، معجم الادباء، ج ۲۰، ص ۴۴-۴۳؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۱۷-۳۲۱؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۲۰-۵۲۲). او در زندان عبدالله بن زیاد اشعاری حماسی سرود که دو بیت آخر آن همان است که امام حسین علیه السلام به آنها تمثّل جست. مردم وقتی این دو بیت را از آن حضرت شنیدند، پی بردند که او بر ضد یزید قیام خواهد کرد (ابن قتیبه، الشعر والشعراء، ص ۲۰۹-۲۱۲؛ ابن خلکان، همان، ص ۳۵۳). یزید بن مفرغ در سال ۶۹ق درگذشت (ابن خلکان، وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان، ص ۳۵۴؛ یاقوت حمّوی، همان، ص ۴۵). سید اسماعیل حمّیری (ابو هاشم اسماعیل بن محمد بن یزید، ملقب به سید حمّیری)، شاعر حماسه‌سرای شیعی و مدافع ولایت علی علیه السلام و از شعرای غدیر، نوه دختری یزید بن مفرغ بوده است (سید مرتضی، رسائل الشریف المرتضی، ج ۴، ص ۱۳۹؛ عبدالحسین امینی، القدر، ج ۲، ص ۲۳۱-۲۳۳ به نقل از مرزبانی؛ همچنین ر.ک: ابوالفرح اصفهانی، کتاب الاغانی، ج ۷، ص ۲۲۹ به بعد). برای آگاهی بیشتر از زندگانی یزید بن مفرغ، ر.ک: مقاله آقای آذرتاش آذرنوش در دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۴۵۴-۴۵۸.

۱. من آن قهرمان دلیر نباشم که هنگام حمله‌ام (به دشمن) در سپیده صبح، حیوانات بیابان به وحشت می‌افتادند، و اسم من یزید مفرغ نباشد؛ اگر از بیم مرگ، دست بیعت در دست دشمن بگذارم؛ چه آنکه راه گریزی از مرگ نیست و هرچه از مرگ فرار کنم، مرگ در کمین من خواهد بود.

۲. (ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۲؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴) البته طبری این اشعار را مربوط به روز اول از دو روزی که امام در مدینه ماندند، ذکر کرده و می‌نویسد: حضرت در حالی که به مسجد مدینه وارد می‌شد، این اشعار را می‌خواند (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۴۲).

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۴-۳۵.

۴. کاروان‌ها در اعصار گذشته و با وسایل نقلیه آن زمان، این مسافت را که با جاده کنونی در حدود پانصد کیلومتر است، در حدود ده روز طی می‌کردند. چنان‌که به نقل واقدی، سپاه قریش در جنگ اُحُد، در عرض ده روز این راه را طی کرد (کتاب المغازی، ج ۱، ص ۲۰۶)؛ همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام هجرت، در عرض هشت روز این راه را طی کرد (ر.ک: ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۳۲-۲۳۳).

رفتن نوعی فرار تلقی می‌شد و با شأن آن حضرت سازگار نبود، از جاده اصلی رفتن، به نحوی تبلیغ برای حرکت آن حضرت نیز به شمار می‌آمد و قافله‌های مسافران میان راه مکه و مدینه، خروج آن حضرت را از مدینه مشاهده می‌کردند و خبر خروج ایشان در سرزمین‌های مختلف پراکنده می‌شد و برای مردم این پرسش پیش می‌آمد که چرا امام حسین علیه السلام با خاندان و اهل و عیال، از وطن خود و حرم جدش بیرون آمده و به سوی مکه روانه است؟

در هر حال برخلاف داستان فرار ابن زبیر، این بار حاکم مدینه کسی را به تعقیب امام نفرستاد. شاید این مسئله از روحیه ولید ناشی شده باشد که سعی داشت با امام حسین علیه السلام درگیر نشود؛ چنان‌که نقل شده است: شب اول، ولید شخصی را به منزل امام حسین علیه السلام فرستاد تا ببیند ایشان از مدینه بیرون رفته است یا نه. وقتی آن شخص برگشت و خبر داد که حسین را نیافته است، ولید گمان کرد امام از مدینه خارج شده است. لذا خوش‌حال شد و گفت: حمد خدای را که او رفته و ما به خون او مبتلا نشدیم. ولی صبح که شد امام به خانه برگشت.<sup>۱</sup>

به نقل ابن اعثم و خوارزمی، بعد از اینکه امام حسین علیه السلام و ابن زبیر به سوی مکه رفتند، ولید نامه‌ای به یزید نوشت و در آن، اوضاع اهل مدینه و ابن زبیر را گزارش کرد و همچنین درباره حسین بن علی علیه السلام نوشت: او با ما، در امر خلافت بیعت نکرده است. وقتی این نامه به دست یزید رسید، بسیار عصبانی شد؛ به گونه‌ای که چشمانش منقلب شد (زیرا وقتی یزید خشمگین می‌شد، چشمانش لوچ می‌گشت). سپس در جواب او نوشت: ... هنگامی که نامه من به دست تو رسید، برای اطمینان خاطر، بیعت مجددی از اهل مدینه بگیر و عبدالله بن زبیر را رها کن؛ زیرا او تا زنده است، نمی‌تواند از دست ما نجات یابد؛ ولی باید سر حسین بن علی با جواب این

۱. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۸؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۸۶.

نامه همراه باشد. اگر این کار را انجام دادی، جایزه بزرگی نزد من داری و از بهره فراوان برخوردار هستی.<sup>۱</sup>

بالاخره یزید تصمیم گرفت ولید بن عُتْبَه را به دلیل ناتوانی اش در جلوگیری از خروج امام، از حکومت مدینه عزل، و عمرو بن سعید اشدق را به جای او نصب کند.<sup>۲</sup> این چنین او هم‌زمان والی هر دو شهر مکه و مدینه شد.

### ملاقات با عبدالله بن مُطِیع<sup>۳</sup>

امام حسین (ع) در راه مدینه به مکه با عبدالله بن مُطِیع ملاقات کرد. او در این هنگام در ملک خود، سر راه مدینه و مکه مشغول کردن چاهی بود تا زمین خود را با آن آبیاری کند. وقتی امام (ع) به او رسید، وی از آن حضرت خواست از آب چاه او نوشیده، دعایی کند تا چاه، آبادار شود. امام نیز خواسته او را اجابت کرد.<sup>۴</sup> آن‌گاه عبدالله از امام پرسید: قصد کجا را دارید؟ امام فرمود: در حال حاضر به مکه می‌روم. عبدالله گفت: خداوند برایت خیر قرار دهد. اما من نیز رأی و نظری دارم که دلم می‌خواهد برای شما بازگو کنم. امام فرمود: نظر تو چیست؟ عبدالله گفت: پس از ورود به مکه وقتی خواستی از آنجا به شهر دیگری بروی، به کوفه نزدیک نشو؛ زیرا کوفه شهری شوم و محنت‌زاست.<sup>۵</sup> در کوفه پدرت کشته و برادرت تنها رها شد، و ضربه مهلکی بر او وارد شد. از

۱. ابن‌اعثم، همان؛ خوارزمی، همان، ص ۱۸۵.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۴۳؛ ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۲.

۳. در فصل دوم از بخش اول این کتاب، در بحث «جایگاه و منزلت امام حسین نزد پیامبر (ص) و مسلمانان»، مختصری از زندگانی عبدالله بن مطیع در پاورقی بیان شد.

۴. ابن‌سعید، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۱۴۴-۱۴۵. ابن‌عساکر، ترجمه الامام الحسین من تاریخ مدینه دمشق، ص ۱۵۵.

۵. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۳۸.

مکه جدا نشو؛ زیرا شما سرور و آقای عرب هستی و به خدا قسم اگر کشته شوید، خاندان شما نیز هلاک می‌شوند.<sup>۱</sup>

هنگامی که امام به مکه رسید، این آیه را تلاوت کرد: **وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ**<sup>۲</sup>؛ «و چون (موسی پس از خروج از مصر) رو به سوی مدین نهاد، گفت: باشد که پروردگارم مرا به راه راست راهنمایی کند».<sup>۳</sup>

---

۱. همان؛ ابن‌عثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۲۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۸۹. به نظر می‌رسد امام حسین علیه السلام دو ملاقات با عبدالله بن مطیع داشته است؛ یکی هنگام رفتن از مدینه به مکه (که در متن آوردیم) و دیگری هنگام رفتن از مکه به سوی عراق که در هر دو ملاقات، عبدالله بن مطیع با آن حضرت گفت‌وگو کرده است. ولی تنها در گفت‌وگوی دوم، سخن از قصد امام برای رفتن به عراق مطرح شده است. ولی ابن‌عبدربه و ابن‌عساکر این دو گفت‌وگو را با هم خلط کرده‌اند و گفت‌وگوی امام حسین علیه السلام با عبدالله بن مطیع در ملاقات دوم را، در ملاقات اول ذکر کرده‌اند (ابن‌عبدربه، المعتمد الفرید، ج ۴، ص ۳۵۲؛ ابن‌عساکر، ترجمه الامام الحسین من تاریخ مدینه دمشق، ص ۱۵۵، ح ۲۰۱). ابن‌عبدربه می‌گوید: «حسین از جاده اصلی به سوی مکه متوجه شد... و در راه از کنار عبدالله بن مطیع که در ملک خود و کنار چاه آبش اقامت کرده بود، گذر کرد و در آنجا فرود آمد. عبدالله بن مطیع گفت: ای اباعبدالله! خدا بعد از تو آب گوارایی را برای ما نوشاند؛ به کجا می‌روی؟ حسین علیه السلام گفت: به سوی عراق. عبدالله گفت: سبحان الله! چرا؟ ایشان پاسخ داد: معاویه مرده و بیش از یک بار شتر، نامه از مردم عراق برای من آمده است. عبدالله گفت: یا اباعبدالله! این کار را انجام نده. به خدا سوگند آنان (حرمت) پدرت را حفظ نکردند؛ درحالی‌که بهتر از تو بود؛ پس چگونه (حرمت) تو را حفظ خواهند کرد؟ به خدا سوگند اگر تو کشته شوی بعد از تو حرمتی باقی نخواهد ماند». باید توجه داشت که ممکن است امام دو بار با عبدالله بن مطیع دیدار کرده باشد. اما چاه و مزرعه او، طبعاً در دو جا نبوده است؛ یا بین مکه و مدینه بوده و یا بین مکه و کوفه؛ درحالی‌که در هر دو دیدار، سخن از چاه آب نیز به میان آمده است. این امر هم نشان می‌دهد که گزارش دو دیدار با هم خلط شده است.

۲. قصص (۲۸)، ۲۲. درباره این آیه و آیه قبلی اندکی پیش توضیح داده شد.

۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۵.



# فصل دوم

امام حسین علیه السلام و مکه







## فعالیت‌های امام حسین علیه السلام در ایام اقامت در مکه

امام حسین علیه السلام در روز سوم شعبان سال شصت هجری وارد مکه شد<sup>۱</sup> و در محلی به نام شِعب علی نزل اجلال کرد<sup>۲</sup> و تا هشتم ذی‌الحجه این سال در این شهر اقامت داشت.<sup>۳</sup> مدت چهار ماه و پنج روز اقامت ایشان در مکه، بیشترین مدت عمر نهضت آن حضرت می‌باشد. محل اقامت امام، ابتدا خیمه بزرگی بود که بیرون از خانه‌های مکه و به تعبیر خوارزمی در منطقه بالای مکه برپا شده بود. بعد از مدتی امام با دعوت عبدالله بن عباس به خانه او که به «دارالعباس» معروف بود، نقل مکان کرد و در آنجا ساکن شد.<sup>۴</sup>

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۵. در بعضی منابع، روز سوم شعبان را روز خروج امام از مدینه دانسته‌اند که بسیار بعید به نظر می‌رسد (سیدبن طاووس، المتهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۱؛ ابن‌نما، مثير الاحزان، ص ۲۵).
۲. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۳۸.
۳. ر.ک: شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۵، ۶۶؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۱؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۶۹؛ ابن‌نما، مثير الاحزان، ص ۳۸.
۴. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۱۹۰. اندکی پیش گذشت که امام پس از ورود به مکه در شِعب علی فرود آمد و این تناقضی با سکونت امام در دارالعباس ندارد؛ زیرا بر اساس بررسی‌های جدید، شِعب علی در واقع همان شِعب ابی‌طالب بوده است (ر.ک: سیدعلی قاضی‌عسکر، «تحقیق پیرامون شعب ابی‌طالب»، فصلنامه میقات حج، ش ۳، ص ۱۴۹-۱۷۱). شِعب ابی‌طالب در اصل، متعلق به عبدالمطلب بوده است. هنگامی که چشمان او کم‌سو شد، آن را در میان فرزندان خود تقسیم کرد (یاقوت حَمَوی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۳۹۳) و طبقاً عباس نیز سهم خود را گرفت. از این رو خانه او در آنجا قرار داشته است. بنابراین می‌توان گفت امام پس از اندکی سکونت در خیمه، به دارالعباس که در شِعب علی (شعب ابی‌طالب) قرار داشته، منتقل شده است. البته شِعب ابی‌طالب در نزدیکی مسجدالحرام و کنار کوه صفا و دماغه شمالی کوه صفا قرار داشته است (سیدعلی قاضی‌عسکر، همان). این نقطه در سال‌های اخیر، تسطیح و سنگ‌فرش شده است و گاهی دامنه صفوف نماز جماعت، در شمال مسعی، تا آنجا کشیده می‌شود.

انتخاب شهر مکه توسط امام حسین علیه السلام انتخاب سنجیده‌ای بود؛ زیرا مکه حرم امن بود و احتمال تعرض از ناحیه دشمنان بسیار ضعیف بود. از طرف دیگر ورود امام به مکه، در آستانه موسم حج بود و از این رو مکه، محل اجتماع مسلمانان از سراسر قلمرو اسلامی و مناسب‌ترین نقطه برای رساندن پیام به افکار عمومی بود. با ورود امام حسین علیه السلام به مکه، مردم گروه‌گروه خدمت ایشان شرفیاب می‌شدند و دیگر ابن‌زبیر را رها کردند. ابن‌زبیر نیز که بیشتر اوقات روز در کنار کعبه، به نماز یا طواف مشغول بود، دو روز پیایی یا هر دو روز یک بار، نزد امام می‌آمد و پیوسته به او مشورت می‌داد. اما وجود امام حسین در مکه بیشتر از همه برای او سنگین بود؛ زیرا می‌دانست تا امام در مکه حضور دارد، مردم مکه با او بیعت نمی‌کنند؛ بلکه امام در نزد آنها عظیم‌تر است و همه از او اطاعت می‌کنند.<sup>۱</sup>

نکته درخور توجه از مدت حضور حسین علیه السلام در مکه، استقبال مردم از آن حضرت است. اگرچه بیشتر مردم ساکن مکه از تیره‌های قریش بودند که به علت رقابت‌های قبیلگی دیرینه، چندان میانه خوبی با خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله نداشتند، ولی چنان‌که گذشت به سبب موقعیت مذهبی مکه و نزدیک شدن موسم حج، مردم از سایر سرزمین‌های اسلامی در آن حضور داشتند. همچنین به دلیل شخصیت منفور یزید، که بسیاری از مسلمانان با خلافت او موافق نبودند، امام با استقبال گرم مردم مواجه شد. شیخ مفید می‌گوید: مردم مکه و کسانی که برای انجام عمره در آنجا به سر می‌بردند و سایر مردم خدمت ایشان می‌رسیدند.<sup>۲</sup> ابوحنیفه دینوری می‌نویسد: مردم نزد حسین بن علی رفت‌وآمد می‌کردند و حلقه حلقه به دور او می‌نشستند.<sup>۳</sup> ابن‌اعثم و خوارزمی برای

۱. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۳۸؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۶.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۶؛ و ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۸؛ ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۳.

۳. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۳۸.

توصیف نحوه استقبال مردم مکه از امام و خوش حالی آنان از ورود آن حضرت، تعبیر «فرح شدید» را به کار برده‌اند و افزوده‌اند که مردم، صبح و شب به نزد او می‌رفتند.<sup>۱</sup> این اثر می‌نویسد: وقتی حسین بن علی علیه السلام وارد مکه شد و استقرار یافت، اهالی آنجا به همراه کسانی که برای عمره آمده بودند و افراد مختلف از اطراف و اکناف، نزد او رفت و آمد می‌کردند.<sup>۲</sup> این کثیر نیز می‌نگارد: مردم در مکه نزد حسین علیه السلام می‌رفتند و اطرافش می‌نشستند و سخن او را می‌شنیدند.<sup>۳</sup> او پس از اشاره به حضور ابن زبیر و موقعیت خوب او می‌گوید: اما باین حال او در نظر مردم، عظمت حسین را نداشت. مردم تنها به حسین تمایل داشتند؛ زیرا او سرور بزرگ، و پسر دختر پیامبر بود و آن روز در روی زمین هیچ کس هم‌تراز و هم‌شان او نبود؛ لکن حکومت یزید همواره با او خصومت و رقابت داشت.<sup>۴</sup> یکی از برنامه‌های روزمره امام در مکه، برپا داشتن نماز جماعت بود.<sup>۵</sup> وقتی عمرو بن سعید (اشدق) والی مکه این استقبال و رفت و آمدها را به نزد امام دید، نامه‌ای به یزید نوشت و در آن از نزول و استقرار امام و اهل بیتش در مکه و اجتماع و رفت و آمد مردم نزد ایشان گزارش کرد.<sup>۶</sup>

### استمداد یزید از ابن عباس

یکی از اقدامات حکومت شام برای جلوگیری از قیام امام حسین علیه السلام در زمان اقامت آن حضرت در مکه، فرستادن نامه به بزرگان و شخصیت‌های برجسته جامعه آن روز، به ویژه بنی‌هاشم بود؛ با این امید که بتوانند توسط آنها در تصمیم‌گیری امام تأثیر

۱. ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۰.

۲. ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۳.

۳. ابن‌کثیر، البدایة والنہایة، ج ۸، ص ۱۶۲.

۴. وَمَعَ هَذَا كُلِّهِ لَيْسَ هُوَ مُعْظَمًا عِنْدَ النَّاسِ مِثْلَ الْحُسَيْنِ، بَلِ النَّاسُ أَمَّا مِثْلَهُمْ إِلَى الْحُسَيْنِ لِأَنَّهُ السَّيِّدُ الْكَبِيرُ، وَابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَلَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ يُسَامِيهِ وَلَا يُسَاوِيهِ، وَلَكِنَّ الدَّوْلَةَ الْيَزِيدِيَّةَ كَانَتْ كُلُّهَا تُنَاوِيهِ (ابن‌کثیر، البدایة والنہایة، ج ۸، ص ۱۶۲).

۵. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۰.

۶. همان.

بگذارند. برای نمونه منابع تاریخی در این باره، نامه‌ای از یزید به ابن عباس ثبت کرده‌اند. ابن سعد و ابن عساکر در این باره نوشته‌اند:

یزید نامه‌ای به عبدالله بن عباس نوشت و در آن از رفتن امام به مکه خبر داد و گفت: ما گمان می‌کنیم مردانی از مشرق نزد او رفته‌اند و او را به طمع خلافت انداخته‌اند. تو درباره آنان آگاهی و تجربه داری. اگر حسین چنین کرده است، رابطه خویشاوندی را شکسته و قطع کرده است و تو بزرگ خاندانت و کانون توجه آنان هستی. او را از کوشش برای ایجاد تفرقه بازدار.

یزید در پایان نامه‌اش، اشعاری را در این زمینه برای ابن عباس و کسانی از قریش که در مکه و مدینه بودند، اضافه کرده بود. ابن عباس در پاسخ نوشت: امیدوارم خروج حسین به سبب امری نباشد که خوشایند تو نیست. من نیز در امر خیرخواهی او نسبت به آنچه خداوند به وسیله آن ایجاد الفت می‌کند و آشوب و فتنه را فرو می‌نشاند، کوتاهی نمی‌کنم.<sup>۱</sup> سبط ابن جوزی نامه یزید و پاسخ ابن عباس را مفصل آورده است و مفاد آن، قدری با گزارش گذشته فرق دارد.<sup>۲</sup>

### پاسخ امام به نامه یزید

ابن اعثم نوشته است: یزید نامه‌ای همراه اشعاری به مردم مدینه و قریش، به ویژه بنی هاشم نوشت. مردم مدینه چون آن نامه را دیدند، آن را به امام حسین رساندند. چون امام حسین (ع) در نامه نگریست و دانست که از یزید بن معاویه است، در پاسخ آن، آیه‌ای که گویای جدایی اسلام از کفر و تبری متقابل پیامبر (ص) با کفار و منکران خداست، نوشت: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلِكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا

۱. ابن سعد، «ترجمة الحسين ومقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۶۸-۱۶۹؛ ابن عساکر، ترجمة الامام الحسين (ع) من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۰۳-۲۰۴.

۲. سبط بن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۳۴-۱۳۶؛ و ر.ک: ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۷۷.

تَعْمَلُونَ؛<sup>۱</sup> «و اگر تو را تکذیب کردند، بگو کردار من برای خودم و کردار شما برای خودتان است؛ شما از آنچه من می‌کنم، بیزارید و من (نیز) از آنچه شما می‌کنید، بیزارم».<sup>۲</sup>

## اقدامات و فعالیت‌های دیگر امام

از دیگر اقدامات مهم امام در این مدت، نامه‌نگاری به مردم کوفه و بصره و بعضی از شخصیت‌ها، و نیز فرستادن سفیرانی به کوفه و بصره بود که در منابع تاریخی آمده است و اکنون به‌طور مفصل مورد بررسی قرار می‌گیرند.

## نامه امام حسین علیه السلام به اهالی بصره

امام حسین از مکه نامه‌ای به هریک از بزرگان بصره، از جمله مالک‌بنِ مَسْمَع بکری،<sup>۳</sup> اَحْنَفِ بنِ قَیْس،<sup>۴</sup> مُنْذِرِ بنِ جَارُود،<sup>۵</sup> مَسْعُودِ بنِ عمرو،<sup>۶</sup> قَیْسِ بنِ هِیْثَم<sup>۷</sup> و عمرو بن عبیدالله بن مَعْمَر<sup>۸</sup> به این مضمون نوشت:

۱. یونس (۱۰)، ۴۱.

۲. ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۶۹؛ و رک: خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۱۹. طبری آورده است: هنگام حرکت امام حسین علیه السلام از مکه به سمت کوفه، حضرت ابن آیه را خطاب به سربازان والی مکه (عمرو بن سعید بن عاص) که مانع حرکت حضرت شده بودند، خواند که در جای خود به آن اشاره خواهیم کرد (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۵). تکرار استناد امام به ابن آیه، مبنای نهضت او را نشان می‌دهد که ماهیت حکومت بنی‌امیه را ماهیت کفر (پنهان) می‌دانسته است.

۳. مالک‌بن‌مسّمع به بنی‌امیه گرایش داشت و در جنگ جمل، به مروان پناه داد (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۱۱۰).

۴. شرح حال احنف در فصل سوم از بخش دوم، «بررسی ماجرای ولیمهدی یزید» گذشت.

۵. مُنْذِرِ بنِ جَارُودِ عبدی، کسی است که امیرالمؤمنین علیه السلام در زمان خلافتش او را حاکم یکی از شهرها (اصطخر) کرد: ولی او خیانت کرد و امام وی را در نامه‌ای نکوهش کرد (تهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، نامه ۷۱ و رک: یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۰۳؛ ابراهیم نقفی کوفی اصفهانی، الفارات، ص ۳۵۸).

۶. مسعود بن عمرو بن عدی ازادی در جنگ جمل یکی از فرماندهان ازاد، در سپاه عایشه بود (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۵۰۵).

۷. قَیْسِ بنِ هِیْثَمِ سَلْمی کارگزار معاویه در خراسان بود (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۱۷۲). هنگام یاری خواستن عثمان از بصریان، او برخاست و مردم را به یاری او تشویق کرد و مردم به یاری عثمان شتافتند؛ ولی با آگاهی از قتل او، بازگشتند (محمد هادی یوسفی غروی، وَثَقَةُ الطِّفْلِ، ص ۱۰۶-۱۰۷، پاورقی).

۸. گرچه ابوحنیفه دینوری اینها را از شیعیان معرفی می‌کند، با توجه به سوابق آنها، به نظر می‌رسد آنان شیعه و پیرو اهل بیت نبودند؛ بلکه دعوت امام از آنها، گویا از باب اتمام حجت و به این ملاحظه بوده است که از بزرگان شهر و تأثیرگذار بودند.

اما بعد، خداوند محمد ﷺ را از میان مخلوقات خویش برگزید و او را با نبوت خویش کرامت داد و به پیامبری خویش انتخاب کرد و آن‌گاه وی را به‌سوی خویش برد، درحالی‌که بندگان را اندرز داده و رسالت خویش را رسانده بود و ما، خاندان و دوستان و جانشینان و وارثان وی بودیم و از همه مردم به مقام و جایگاه او در میان مردم شایسته‌تر بودیم؛ اما قوم ما این جایگاه را به خود اختصاص داده، ما را کنار زدند و ما (اجباراً) رضایت دادیم و تفرقه را خوش نداشتیم و (صلح و) سلامت را دوست داشتیم؛ در صورتی‌که می‌دانستیم ما به این کار از کسانی که عهده‌دار آن شدند، شایسته‌تریم... اینک فرستاده خویش را به همراه این نامه به‌سوی شما روانه کردم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر او ﷺ دعوت می‌کنم؛ زیرا سنت مرده و بدعت زنده شده است. اگر سخنان مرا گوش دهید و دستور مرا اطاعت کنید، شما را به راه راست هدایت می‌کنم. سلام بر شما و رحمت و برکات خدا.<sup>۱</sup>

امام حسین ﷺ این نامه را به همراه شخصی به نام سلیمان که کنیه‌اش ابارزین بود،<sup>۲</sup> برای آنها فرستاد. همه آنها این نامه را پنهان کردند، مگر مُنذر بن جارود که دخترش

۱. اما بعد فإن الله اصطفى محمداً ﷺ على خلقه وأكرمته بنبوته واختاره لرسالته ثم قبضه الله وقد نصح لعباده وتبلغ ما أرسل به وكنا أهله وأوليائه وأوصيائه وورثته وأحق الناس بمقامه في الناس فاستأثر علينا قوماً بذلك فرضينا وكرهنا الفرقة وأحببنا العافية ونحن نعلم أنا أحق بذلك الحق المستحق علينا ممن تولاها... وقد بعثت رسولي إليكم بهذا الكتاب وأنا أدعوكم إلى كتاب الله وسنة نبيه ﷺ فإن السنة قد أميتت وإن البدعة قد أحييت وإن تسموا قولي وتطيفوا أشرى أهدكم سبيل الرشاد. والسلام عليكم ورحمة الله (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۷). در بعضی منابع مضمون نامه به گونه‌ای دیگر و مختصرتر آمده است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مَالِكِ بْنِ سَمْعَانَ وَالْأَخْنَفِ بْنِ قَيْسٍ وَالْمُنْذِرِ بْنِ الْجَارُودِ وَمَسْفُودِ بْنِ عَمْرٍو وَقَيْسِ بْنِ الْهَيْثَمِ. سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، أَمَا بَعْدُ، فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى أَحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَإِمَامَةِ الْبِدْعِ، فَإِن تَجِيبُوا تَهْتَدُوا سُبُلَ الرَّشَادِ، وَالسَّلَامِ (ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۲-۳۴۳). در بعضی دیگر از منابع، فقط به وجود چنین نامه‌ای اشاره شده است و از مضمون آن چیزی ذکر نشده است (ابن‌اعثم، کتاب الفتن، ج ۵، ص ۳۷؛ خواری، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۹).

۲. سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۱۰؛ ابن‌نما، مشیر الاحزان، ص ۲۷.

حومه<sup>۱</sup> همسر عبدالله بن زیاد حاکم بصره بود. او ترسید که این نامه یکی از دسیسه‌های عبدالله باشد؛ لذا در همان شبی که فرمایش عبدالله قصد عزیمت به کوفه را داشت، نامه را نزد او برد و به او نشان داد. عبدالله گفت: سفیر حسین به بصره چه کسی است؟ مُنذر گفت: شخصی به نام سلیمان. عبدالله گفت: او را نزد من بیاورید. در آن وقت سلیمان خود را بین شیعیان بصره مخفی کرده بود. او را نزد ابن زیاد بردند. عبدالله بدون آنکه با او صحبتی کند، دستور داد گردنش را زدند و او را مصلوب کردند.<sup>۲</sup>

### اقدام یزید بن مسعود برای یاری امام

ابن‌نما و سید بن طاووس با اشاره به نامه امام حسین به بزرگان بصره، یکی از آنها را یزید بن مسعود نَهَشَلی معرفی می‌کنند و می‌نویسند: وقتی نامه امام به دست

۱. در بعضی منابع نام وی، بحره یا بحریه نقل شده است (ر.ک: خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۱۹۹؛ سید بن طاووس، *المُتَهَوِّفُ عَلٰی قَتْلِ الطُّغُوْفِ*، ص ۱۱۳؛ شیخ عباس قمی، *نفس المهموم*، ص ۸۹).
۲. ابن‌اعثم، *کتاب الفتح*، ج ۵، ص ۳۷؛ سید بن طاووس، *المُتَهَوِّفُ عَلٰی قَتْلِ الطُّغُوْفِ*، ص ۱۱۳؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۱۹۹. طبری این جریان را به اختصار گزارش کرده است (*تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۵۷). به نظر می‌رسد در این گزارش، مُنذرین جارود، به صورت غیر مستقیم تیره شده است؛ اما با توجه به اقدامات نادرست او در حکومت امیر مؤمنان، که اندکی پیش گذشت، احتمالاً او قصد یاری امام حسین علیه السلام را نداشته و از باب خوش خدمتی به دامادش، چنین گزارش سیاسی مهمی را رایگان در اختیار او گذاشته است. گزارش ابوحنیفه دینوری پرده از این ماجرا برمی‌دارد. او می‌نویسد: چون دختر مُنذر، همسر عبدالله بود، مُنذر او را در جریان این امر قرار داد (*الاحبار الطوال*، ص ۳۴۳). مرحوم کمره‌ای پس از ذکر این مطلب، در ترجمه *نفس المهموم* چنین توضیح می‌دهد: «با آنکه مُنذرین جارود برادرزن عبدالله بوده است، بسیار دور است که نسبت به او آن قدر بدگمان بوده [باشد] که درباره او دسیسه کند و نامه قلابی بفرستد و این، مخالف سیاست هم بوده که در چنین موقعی، حاکم وقت در مقام تحریک مردم برآید؛ به حساب آنکه آنها را بیازماید، و این عذر بسیار ضعیف است و مُنذر مرتکب خطای بزرگ و خلاف مروّتی سترگ شده است و اعلامیه‌ای که ابن زیاد هنگام حرکت از بصره صادر کرده است، وضع حکومت بنی‌امیه را روشن می‌کند و حرکت او از بصره در چنین موقعیتی دلالت بر تسلط عجیبی از طرف حکومت وقت بر اوضاع دارد که پسر زیاد با یک اعلامیه، تمام قبایل بصره را میخ‌کوب کرد و با خاطری آسوده برای کوفه که ده‌ها فرسنگ مسافت دارد، حرکت کرد» (شیخ عباس قمی، *نفس المهموم و نفثه المصدر*، ترجمه محمدباقر کمره‌ای). البته طبق گزارش منابع، مُنذر، پدرزن عبدالله بوده، نه برادرزن او که این در اصل قضیه تأثیری ندارد.

یزید بن مسعود رسید، او افراد قبیله‌های تمیم و حنظله و سعد را جمع کرد. وقتی همه حاضر شدند گفت: ای بنی تمیم؛ جایگاه و شخصیت مرا در میان خود چگونه می‌بینید؟ گفتند: به‌به! قسم به خدا تو به منزله ستون فقرات و سرآمد افتخارات ما هستی؛ در مرکز دایره شرافت و بزرگواری فرود آمده و از همه ما پیشی گرفته‌ای. گفت: من شما را به این دلیل در اینجا جمع کرده‌ام تا درباره امری با شما مشورت کرده، از شما در پیشرفت کار کمک بگیرم. گفتند: به خدا قسم ما خیر خواه تو هستیم و سعی خواهیم کرد آنچه به نظر ما صواب می‌رسد در اختیار تو بگذاریم. پیشنهاد خود را بیان کن تا گوش کنیم. او گفت:

معاویه مرده است و به خدا سوگند که مردن و از دست رفتنش بسیار بی‌اهمیت است. آگاه باشید که در خانه ظلم و گناه با مرگ او شکسته شد و پایه‌های ستم متزلزل گردید. از جنایات او بیعتی بود که (برای ولیعهدی پسرش) از مردم گرفت و به گمان خود عقد آن را استوار کرد؛ ولی هرگز به مقصود خود نرسید. به خدا قسم، کوشش او بی‌نتیجه ماند و از مشورت، رسوایی دید. فرزند خود، یزید شراب‌خوار و سرآمد تبهکاران را به جای خود نشانده که اینک مدعی خلافت بر مسلمین است و بدون اینکه راضی باشند بر آنان حکومت می‌کند. این پسر با بردباری اندک و دانش کمی که دارد، حتی به اندازه جای قدم‌هایش حق را نمی‌شناسد. پس به خداوند سوگند یاد می‌کنم، سوگندی راست، که مبارزه با این مرد برای پیشرفت دین، از مبارزه با مشرکان افضل است. حسین بن علی، پسر دختر پیامبر است؛ دارای شرافت ریشه‌دار و تدبیر اساسی است؛ فضیلتش بالاتر از توصیف، و دانشش بی‌پایان و از همه سزاوارتر به مسند خلافت؛ اوست که هم سابقه‌اش بهتر و هم سنش بیشتر، و از خاندان رسالت است. با زیردستان، مهربان است و بزرگان را



احسان می‌نماید؛ او چه بزرگوار نگهبانی برای مردم و پیشوایی برای اجتماع است که خداوند به وسیله او حجتش را بر همه مردم تمام، و موعظه‌اش را کامل فرموده است. بنابراین از مشاهده نور حق کور نباشید و در پست نمودن باطل ساکت ننشینید. در جنگ جمل، صخر بن قیس<sup>۱</sup> شما را از یاری (علی) بازداشت (و لکه ننگی را بر دامن شما افکند)؛ امروز با رفتن به یاری پسر پیامبر، آن لکه ننگ را از دامن خود بشویید. به خدا قسم هرکس که از یاری او کوتاهی کند، خداوند ذلت موروثی در فرزندان وی و کمبود در فامیل او قرار می‌دهد. هان اکنون این منم که برای جنگ، وسایلش را به تن کرده‌ام و زره آن را پوشیده‌ام. هرکس که کشته نشود، بالاخره خواهد مرد و هرکس از جنگ فرار کند، از چنگال مرگ نجات نخواهد یافت. خداوند شما را رحمت کند. سخنان مرا پاسخ دهید.<sup>۲</sup>

قبیله حنظله به سخن درآمدند و گفتند: ای اباخالد؛ ما همگی تیرهای ترکش تو و سواران فامیل تو هستیم. اگر به وسیله ما به دشمن خویش تیر بیندازی، به هدف خواهد خورد و اگر با ما به جنگ روی، پیروز خواهی شد. به خدا قسم، به هر گردابی که تو فرو روی، ما نیز فرو رویم و هر سختی که تو با آن روبه‌رو شوی، ما نیز روبه‌رو می‌شویم. به خدا قسم با شمشیرهای خود یار و یاور تو هستیم و بدن‌های ما سپر بلا برای توست. هر تصمیمی که داری، عملی کن.

آن‌گاه قبیله سعد بن یزید نیز به سخن درآمدند و گفتند: ای اباخالد؛ مبعوض‌ترین

۱. گویا مقصود، احنف بن قیس است که نام اصلی او صخر و به گفته برخی، ضحاک بوده است (ابن خلکان، وفیات الأعیان و انباء ابناء الزمان، ج ۲، ص ۴۹۹). درباره خودداری احنف از یاری علی علیه السلام در جنگ جمل، و اعلام بی‌طرفی وی در این جنگ، در فصل سوم از بخش دوم تحت عنوان «اجرای حمایت‌نمایی از ولیعهدی یزید در دمشق»، در پاورقی توضیح دادیم.

۲. ابن‌نما، مشیر الاحزان، ص ۲۸؛ سید بن طاووس، الملهوف علی قتل الطوف، ص ۱۱۲.

چیز در نزد ما، مخالفت تو و سرپیچی از رأی توست؛ اما صخر بن قیس، او خود به ما دستور ترک جنگ داد. ما نیز دستوری را که داده شده بود، ستودیم و عزت ما همچنان باقی است. اکنون تو ما را مهلتی ده تا بازگردیم و مشورتی نموده، نتیجه را اعلام کنیم.

آن‌گاه قبیلهٔ عامر بن تمیم به سخن درآمدند و گفتند: ای اباخالد؛ ما برادران تو و هم‌پیمانان تویم. در موردی که تو خشمناک گردی، ما رضایت ندهیم و از محلی که تو کوچ کنی، ما آنجا را وطن نگیریم. اختیار ما دست توست. ما را بخوان که اجابت خواهیم کرد و دستور بده تا فرمان بریم. هر وقت تصمیم بگیری ما در اختیار تو هستیم. یزید بن مسعود گفت: ای بنی‌سعد؛ به خدا قسم اگر با من مخالفت کنید، خداوند هرگز شمشیر را از میان شما برنخواهد داشت و همیشه شمشیرهای شما در ریختن خون یکدیگر به کار خواهد رفت.

سپس نامه‌ای به امام حسین (ع) با این مضمون نوشت:

بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، نامه‌ات به من رسید که مرا دعوت کرده و از من خواسته بودی که بهرهٔ خود را از فرمان‌بری تو به دست آورم و به نصیبی که از یاری تو دارم، نایل آیم، و اینکه خداوند هیچ‌وقت روی زمین را از کسی که خیر انجام دهد و یا رهبر راه رستگاری باشد، خالی نمی‌گذارد و اینکه امروز حجت الهی بر خلقش و امانت او در زمینش شماست، و از شاخهٔ همان درخت زیتون احمدی هستید که او ریشهٔ آن است و شما شاخه‌های آن. تشریف بیاور که طایر اقبال بر سرت بال گشوده است. من قبیلهٔ بنی‌تمیم را برای امثال امرت مطیع کرده‌ام و آنان در پیروی از فرمان تو شتابان‌تر از شترانی هستند که پس از تشنگی و با شکم پر به‌سوی سرچشمهٔ آب هجوم می‌برند. قبیلهٔ سعد را نیز مطیع فرمان تو کرده‌ام و آلودگی سینه‌هایشان

را با آب بارانی شسته‌ام که از ابر سفید فرو ریزد؛ ابری که از درخشش

برق، سفید نماید.<sup>۱</sup>

امام حسین علیه السلام وقتی نامه را خواند، فرمود: «...خداوند در روز ترس [قیامت]، آسوده‌خاطرت فرماید و تو را عزیز کند و در روزی که تشنگی به نهایت رسد [روز قیامت]، سیرابت فرماید».

ولی همین که یزید بن مسعود آماده حرکت به سوی حسین علیه السلام شد، پیش از حرکت، به او خبر رسید که آن حضرت کشته شده است. وی برای از دست رفتن این سعادت، بسیار متأثر و ناراحت شد.<sup>۲</sup>

اما احنف بن قیس در جواب نامه امام علیه السلام تنها این آیه را نوشت: **فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ؛** «شکیبایی پیشه کن که وعده خدا حق است و زنهاری کسانی که یقین ندارند، تو را به سبک‌سری وا ندارند».<sup>۳</sup>

### پیوستن یزید بن نبیط از بصره به امام

ابومخنف می‌گوید: شیعیان بصره در منزل زنی از قبیله عبدالقیس به نام ماریه دختر سعد (یا

۱. بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. اَمَا بَعْدُ. فَقَدْ وَصَلَ إِلَيَّ كِتَابُكَ وَفَهَيْتَ مَا نَدَيْتَنِي إِلَيْهِ وَدَعَوْتَنِي لَهُ، مِنْ الْإِخْذِ بِحَظِّي مِنَ طَاعَتِكَ وَالْقَوْزِ بِنَيْبِي مِنْ نَصْرَتِكَ وَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَخُلِ الْأَرْضَ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ. وَدَلِيلٌ عَلَى سَبِيلِ النِّجَاةِ، وَأَنْتُمْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَوَدَّعْتَهُ نَفْسِي أَرْضِهِ، تَفَرَّعْتُمْ مِنْ زَيْتُونَةِ اِحْمَدِيَّةٍ هُوَ أَصْلُهَا وَأَنْتُمْ فَرَعُهَا. فَأَقْدَمُ سَعْدَتِ بَأْسَعْدِ طَائِرٍ فَقَدْ ذَلَلْتُ لَكَ أَعْنَاقَ بَنِي تَمِيمٍ وَتَرَكْتَهُمْ أَشَدَّ تَتَابِعاً لَكَ مِنَ الْأَهْلِ الطَّمَاءِ يَوْمَ خَمْسِيَا لورود الماءِ وَقَدْ ذَلَلْتُ لَكَ رِقَابَ بَنِي سَعْدٍ وَغَسَلْتُ لَكَ دَرْنَ صُدُورِهَا بِمَاءِ سَحَابَةِ مِزَنٍ حَتَّى اسْتَهْلَ بَرَقَهَا. فُلَعَم (سیدین طاووس، الْمَلْهُوفُ عَلَى قَتْلِي الطُّغُوفِ، ص ۱۱۳؛ ابن‌نما، مَثِيرُ الْأَحْزَانِ، ص ۲۹).

۲. از پاسخ یزید بن مسعود استنباط می‌شود که احتمالاً نامه امام به او جداگانه، و مضمونش نیز با مفاد نامه حضرت به بزرگان بصره، متفاوت بوده، و ابن‌نما و سیدین طاووس، آن را به نامه دوم آمیخته‌اند.

۳. فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ علیه السلام الْكِتَابَ، قَالَ: مَا لَكَ أَمْنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ وَأَعْرَكَ وَارِوَاكَ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ. فَلَمَّا تَجَهَّزَ الْمَشَارُ إِلَيْهِ لِلْخُرُوجِ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام بَلَغَهُ قَتْلُهُ قَبْلَ أَنْ يَسِيرَ فَجَزَعَ مِنْ انْقِطَاعِهِ عَنْهُ (ابن‌نما، مَثِيرُ الْأَحْزَانِ، ص ۲۹؛ سیدین طاووس، الْمَلْهُوفُ عَلَى قَتْلِي الطُّغُوفِ، ص ۱۱۳).

۴. روم (۳۰)، ۶۰.

۵. ابن‌نما، مَثِيرُ الْأَحْزَانِ، ص ۲۷. بلاذری بدون آنکه از نامه امام یاد کند، تنها نامه احنف را آورده و گفته است که چون احنف مطلع شد که حسین بن علی تصمیم به قیام گرفته، چنین نامه‌ای نوشت (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۵).

مُنْقَذ) جمع می‌شدند. او از شیعیان بود و منزلش محل تجمع و گفت‌وگوی شیعیان بود. وقتی خبر حرکت امام حسین به ابن‌زیاد (که به حکمرانی کوفه منصوب شده بود) رسید، نامه‌ای به کارگزارش در بصره نوشت و از او خواست با استخدام دیده‌بان‌ها دقیقاً راه‌ها را کنترل کند. در همین اثنا مردی از شیعیان کوفه به نام یزیدبن نُبَیْط که از قبیله عبدالقَیْس بود و ده پسر داشت، تصمیم گرفت به سوی امام حسین (ع) حرکت کند. لذا رو به فرزندانش کرد و گفت: کدام‌یک از شما با من همراه می‌شوید؟ دو نفر از پسرانش به نام‌های عبدالله و عبیدالله اظهار آمادگی کردند. یزیدبن نُبَیْط به منزل آن زن شیعی رفت و به دوستانش گفت: من قصد خارج شدن (به سوی حسین را) دارم. آنها گفتند: ما برای تو نگرانیم؛ زیرا اصحاب ابن‌زیاد همه‌جا هستند. او گفت: اگر پاهای این دو فرزندم در راه‌ها استوار باشد (و طاقت همراهی داشته باشند)، دیگر اهمیت ندارد که کسی ما را تعقیب کند. سپس به همراه پسرانش خارج شد و با سرعت و جدیت راه پیمود تا اینکه خود را به کاروان امام حسین (ع) رساند و در منزل ابطح به آنها ملحق شد. وقتی به امام خبر دادند که یزیدبن نُبَیْط به ما ملحق شده، بلافاصله به جست‌وجوی او پرداخت. یزیدبن نُبَیْط نیز به سوی محل اقامت امام حرکت کرد. وقتی به آنجا رسید، به او گفتند: امام به استقبال تو رفت. یزید با شنیدن این حرف به سرعت به جست‌وجوی امام رفت. از آن طرف وقتی امام او را نیافت، در همان‌جا منتظر او نشست تا اینکه یزیدبن نُبَیْط آمد و دید امام منتظر او نشسته است. سلام کرد و نزد امام نشست و اخباری را که می‌دانست به اطلاع ایشان رساند و دعای خیر کرد. او پیوسته با امام بود تا اینکه هم خود و هم پسرانش، در رکاب امام به شهادت رسیدند.<sup>۱</sup>

### دیدارهای شخصیت‌ها با امام حسین (ع) و دیدگاه‌های آنها

یکی دیگر از فعالیت‌های امام حسین (ع) در مدت اقامت در مکه، دیدارهای آن حضرت با تعدادی از شخصیت‌ها و بزرگان حاضر در آن شهر بود که هرکدام به گونه‌ای درباره

قیام حضرت اظهار نظر می‌کردند. نظر همه این افراد به جز عبدالله بن زبیر، درباره رفتن امام به سوی عراق منفی بود. ولی عبدالله بن زبیر چون خود در فکر خلافت بود و امام را تنها مانع توجه مردم حجاز به خود می‌دید، از رفتن آن حضرت به سوی عراق استقبال می‌کرد؛ زیرا با خارج شدن امام از مکه، او می‌توانست بدون وجود رقیب، نیات ریاست طلبانه خود را در حجاز عملی کند. همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، در مدت اقامت امام حسین علیه السلام در مکه، او دیدارها و گفت‌وگوهایی با حضرت داشته است؛ از جمله در روزهای آخر اقامت امام حسین علیه السلام در مکه، خدمت ایشان رسید و گفت‌وگویی میان او و امام رخ داد که در تاریخ بدین‌گونه منعکس شده است:

### گفت‌وگوی عبدالله بن زبیر با امام حسین علیه السلام

ابن زبیر نزد حسین علیه السلام رفت و ساعتی با هم سخن گفتند. آن‌گاه او (خطاب به حسین علیه السلام) گفت: من نمی‌دانم چرا این مردم را رها کردیم و از آنان دست برداشتیم، در حالی که ما فرزندان مهاجران و متولیان واقعی این امر (حکومت) هستیم نه آنها (بنی‌امیه) به من خبر ده که چه کار می‌خواهی بکنی؟ حسین گفت: در فکر رفتن به کوفه هستم؛ زیرا شیعیانم و اشراف و بزرگان آنجا به من نامه نوشته‌اند و در این باره از خدا طلب خیر می‌کنم. عبدالله گفت: اگر من نیز در آنجا شیعیان و پیروانی مثل تو داشتم، هرگز از این کار صرف‌نظر نمی‌کردم. آن‌گاه چون ترسید که متهم شود، گفت: اما اگر در حجاز نیز بمانی و در اینجا این کار (قیام) را انجام دهی، هرگز با تو مخالفت نمی‌کنیم؛ بلکه یاری‌ات می‌کنیم و دست بیعت به تو می‌دهیم و خیر خواه تو می‌شویم. حسین گفت: پدرم به من فرموده است: «حرمت اینجا با کشته شدن مردی شکسته می‌شود» و من دوست ندارم آن مرد باشم.<sup>۱</sup> عبدالله گفت: در اینجا اقامت کن و اگر خواستی مرا بر این کار بگمار که فرمان تو اطاعت شود و نافرمانی

۱. این سخن امام نوعی پیشگویی از آینده ابن زبیر بود که پس از شهادت امام حسین علیه السلام در مکه قیام کرد و سرانجام شکست خورد و در آنجا کشته شد.

از دستور تو نباشد. حسین علیه السلام گفت: من این را نیز نمی‌خواهم. سپس آن دو آهسته سخن گفتند و کسی سخنانشان را نشنید. در این هنگام حسین علیه السلام به کسانی که اطرافش بودند، رو کرد و گفت: فهمیدید او چه گفت؟ مردم گفتند: نه. گفت: او می‌گوید: در این مسجد اقامت کن تا من مردم را اطراف تو جمع کنم. آن‌گاه خطاب به ابن‌زبیر گفت: «به خدا سوگند، یک وجب بیرون حرم کشته شوم، بهتر از این است که در حرم کشته شوم. به خدا سوگند، اگر به لانه حشرات نیز پناه ببرم، آنان مرا خارج کرده، کار خود را به انجام خواهند رساند. به خدا سوگند، آنان در حق من تجاوز خواهند کرد، همچنان‌که یهودیان درباره‌ی شنبه تجاوز کردند»<sup>۱</sup> در این هنگام ابن‌زبیر از نزد او بیرون رفت. بعد از رفتن او، حسین علیه السلام گفت: در دنیا چیزی نزد او محبوب‌تر از این نیست که من از حجاز خارج شوم؛ زیرا او می‌داند که مردم، او را همسان من نمی‌دانند؛ لذا دوست دارد که من از اینجا بیرون روم تا اینجا برای او خالی بماند.<sup>۲،۳</sup>

۱. مرحوم دکتر محمدابراهیم آیتی بیرجندی (از صاحب‌نظران معاصر در تاریخ اسلام) در بحث‌های خود، در جواب این سؤال که چرا امام علیه السلام بیعت نکرد و تن به کشتن داد؟ به این نکته اشاره کرده است که عده‌ای، از این سخنان امام حسین علیه السلام برداشت نادرستی کرده و پنداشته‌اند که: چون امام حسین علیه السلام دید که اگر با یزید بیعت کند، کشته می‌شود و اگر هم بیعت نکند، [باز هم] کشته می‌شود، پس [به این نتیجه رسید:] حالا که علی‌ای حال کشته خواهد شد و به هر صورت بنی‌امیه دست از وی برنمی‌دارند، بهتر [این است] که به‌صورت آبرومندی کشته شود (بررسی تاریخ عاشورا، ص ۷۸-۷۷). اما همان‌طور که دکتر آیتی در کتاب یادشده، گفته واضح است که این برداشت، برداشتی نادرست است؛ بلکه تفسیر صحیح سخن امام این است که آن حضرت عمق کینه و دشمنی امویان را با خود می‌دانست. چنان‌که در همان مدینه دستور قتل او از طرف یزید صادر شده بود. از طرف دیگر او هرگز حاضر به سکوت و تسلیم در برابر حکومت ضد اسلامی اموی نبود و تا حد مرگ و شهادت در این راه جدی بود و پیدا بود که این راه، به قتل و شهادت او منتهی می‌شد.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۳؛ ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴۶.

۳. چنان‌که در فصل «بررسی ماجرای ولیعهدی یزید» گذشت، عبدالله بن‌زبیر یکی از چند نفری بود که از بیعت با یزید سر باز زد. پدر عبدالله، پسرعمه رسول خدا و مادرش اسماء ذات‌النظاقین، دختر ابوبکر بود (ابن‌اثیر، اسد الغابۃ، ج ۳، ص ۱۳۸). وی در برپایی غائله جنگ جمل، نقش مهمی داشت و پدرش زبیر را به جنگ واداشت و خاله‌اش عایشه را برای رفتن به بصره تشویق کرد (ر.ک: شیخ مفید، الجمل، ص ۲۲۹-۲۳۰، ۳۲۶، ۳۵۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۵۲؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۴، ص ۷۹). او در جنگ جمل به شدت زخمی شد. امیر مؤمنان از مکان او اطلاع یافت؛ اما متعرض او نشد (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۵۸). پدرش از جنگ کناره‌گیری کرد؛ اما فردی به نام عمرو بن جرموز او را کشت (بلاذری، همان، ج ۳، ص ۵۳). امیرالمؤمنین درباره‌ی او فرمود: زبیر از ما اهل بیت بود تا آنکه پسرش عبدالله بزرگ شد و او را فاسد کرد (ابن‌عبدالبر قُوطبی، الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۰؛ ابن‌اثیر، اسد الغابۃ، ج ۳).

دیدارها و گفت‌وگوهای عبدالله بن عباس با امام حسین علیه السلام

چنان‌که گذشت، برخلاف ابن زبیر، سایر شخصیت‌ها و بزرگانی که در مکه حضور داشتند، امام را از رفتن به سوی عراق بر حذر می‌داشتند و پیش‌بینی می‌کردند که حرکت حضرت، موفقیت و پیروزی ظاهری به دنبال نداشته باشد؛ از این رو در ملاقات‌هایی که در ایام اقامت آن حضرت در مکه و هنگام انتشار تصمیم امام مبنی بر رفتن به عراق با ایشان داشتند، این موضوع را با او مطرح می‌کردند. اما حضرت هر بار اراده قاطع خود را درباره قیام ابراز می‌داشت.

ابی‌مخنف نقل کرده است، وقتی امام حسین علیه السلام تصمیم گرفت به کوفه برود، عبدالله بن عباس خدمت ایشان رسید و عرض کرد: «ای پسرعمو! در میان مردم شایع شده که شما قصد رفتن به عراق را دارید. برای من بیان کنید چه کار می‌خواهید بکنید». حضرت فرمود: «به خواست خدا تصمیم گرفته‌ام در این یکی دو روز حرکت کنم». ابن عباس گفت: «به من

ج ۳، ص ۱۳۹؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۹). عبدالله فردی جاه‌طلب و ظاهرالصلاح بود و چنان‌که نگاشته شد، او پیش از امام حسین وارد مکه شد و در این شهر فعالیت‌های سیاسی خود را آغاز کرد؛ اما حضور امام حسین در مکه، مانع بزرگی برای پیشبرد اهدافش بود؛ زیرا تا زمانی که حضرت در این شهر بود، مردم به ابن زبیر توجه و تمایلی نداشتند (ر.ک: شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۶). از این رو او برای زمانی که حضرت مکه را ترک کند، لحظه‌شماری می‌کرد. پس از شهادت امام حسین، زمینه برای فعالیت‌های او فراهم شد. از این رو در برابر یزید، غلم مخالفت برافراشته، خود را خلیفه خواند و چون رقیبی در حجاز نداشت، پیروانی را گرد خود جمع کرد (تلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۳۱۹-۳۲۰) و حجاز، عراق، یمن و خراسان را مطیع خود ساخت (ابن عبدالبر قرطبی، الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۰؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۴۰). یزید تا پایان خلافتش (سال ۶۴ق) و خلفای اموی دیگر پس از او، تا سال ۷۳ق نتوانستند او را شکست دهند و او تا آن تاریخ بر مناطق یادشده خلافت کرد (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۷؛ ابن عبدالبر قرطبی، الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۰؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۴۰). وی در زمان خلافتش در مکه، درود بر پیامبر را از آغاز خطبه‌اش حذف کرد و چون علت این کار را از او پرسیدند، گفت: پیامبر خویشتان‌اندان بدی دارد که هنگام یاد کردن نامش، گردن خویش را برمی‌افرازند (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۶۱؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۲ و ج ۱۹، ص ۹۲ و ج ۲۰، ص ۱۲۷). او به اعتراف خود، چهل سال بغض اهل بیت را در دل داشت (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۶۲ و ج ۲۰، ص ۱۴۸). او بخیل، بداخلاق، حسود، پرمنزعه (ابن عبدالبر قرطبی، الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۰) فحاش و بسیار دشنام‌گو، و با بنی‌هاشم دشمن بود و امیرالمؤمنین علیه السلام را لعن می‌کرد (ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۷۹ و ج ۲۰، ص ۱۰۷). با توجه به چنین سوابقی، سخنان و اظهار نظرهای امام درباره او مفهوم پیدا می‌کند.

بفرمایید آیا به سوی مردمی می‌روی که فرمانروایشان را کشته‌اند و سرزمین‌شان را در اختیار گرفته‌اند و دشمنشان را از شهرشان رانده‌اند؟ اگر این کار را کرده‌اند به سوی آنان برو. اما اگر آنان تو را دعوت کرده‌اند، ولی هنوز فرمانروایشان بر ایشان مسلط است و کارگزارانشان مالیات آنجا را می‌گیرند، در این صورت آنان تو را به جنگ و پیکار فراخوانده‌اند و من برای تو از ناحیهٔ آنان احساس امنیت نمی‌کنم. مبادا تو را فریب دهند و تکذیب کنند و با تو مخالفت نمایند و خواریت کنند و به پیکار تو بیایند و بدرفتارترین مردم به تو باشند». امام حسین علیه السلام فرمود: از خدا طلب خیر می‌کنم و منتظر می‌شوم تا ببینم چه می‌شود.<sup>۱</sup>

### گفت‌وگوی دوم

به نقل ابومخنف روز بعد نیز ابن عباس خدمت امام حسین علیه السلام رسید و گفت: ای پسرعمو؛ من می‌خواهم صبر کنم؛ ولی نمی‌توانم. می‌ترسم در این راه مستأصل شوی و از بین بروی. اهل عراق مردمی پیمان‌شکن هستند؛ پس به آنان نزدیک نشو. در این شهر (مکه) اقامت کن؛ زیرا تو سرور اهل حجاز هستی. اگر اهل عراق آن‌گونه که ادعا می‌کنند تو را می‌خواهند، به آنان بنویس که دشمنشان را از شهرشان برانند، سپس نزد آنان برو؛ و اگر چاره‌ای نداری جز اینکه از این شهر خارج شوی، به سوی یمن روانه شو؛ زیرا در آنجا قلعه‌ها و دره‌های زیادی هست و آنجا سرزمین پهناوری است، و پدرت در آنجا شیعیانی دارد و تو در سرزمینی دور از مردم قرار می‌گیری. در این هنگام به مردم نامه می‌نویسی و مبلغانت را می‌فرستی. در این صورت امیدوارم بتوانی در عافیت به هدفت برسی.

امام حسین علیه السلام به او فرمود: ای پسرعمو! به خدا سوگند من می‌دانم که شما خیرخواه و مهربان هستید؛ ولی من تصمیم خود را برای حرکت گرفته‌ام.<sup>۲</sup> ابن عباس گفت: پس

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۳؛ و با کمی تفاوت: ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۰؛

ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۶۵؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۱۶.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۳-۳۸۴.



اگر قصد رفتن داری، زن‌ها و بچه‌ها را با خود نبر؛ زیرا به خدا قسم می‌ترسم تو کشته شوی و آنان نظاره کنند...<sup>۱</sup>

سپس ابن عباس گفت: اگر تو حجاز را خالی بگذاری و بروی، چشم ابن ژبیر را روشن کرده‌ای. امروز با وجود تو، کسی به او توجه نمی‌کند. به خدای بی‌همتا سوگند، اگر می‌دانستم با گرفتن موی سر و پیشانی‌ات، به گونه‌ای که مردم بر گرد من و تو اجتماع کنند، سخنم را می‌پذیری، این کار را می‌کردم!<sup>۲</sup> آن‌گاه ابن عباس از نزد امام خارج شد و نزد ابن ژبیر رفته و به او گفت: ای پسر ژبیر؛ چشمت روشن! سپس چنین سرود:

يَا لَكَ مِنْ قُبْرَةٍ بِمَعْمَرٍ      خَلَا لَكَ الْجَوَّ فَبِيضِي وَأَصْفَرِي  
وَتَقْرِي مَا شِئْتَ أَنْ تَنْقَرِي      أَنْ ذَهَبَ الصَّائِدُ عَنكَ فَأَبْشَرِي  
قَدْ رُفِعَ الْفُحْ فَمَا مِنْ حَذَرٍ      قَدْ رُفِعَ الْفُحْ فَمَا مِنْ حَذَرٍ<sup>۳</sup>

«ای چکاوک؛ چه چکاوکی در خرابه آبادی هستی! فضا برای تو خالی شد؛ پس (هرچه می‌خواهی) تخم بگذار و سرو صدا کن؛ و هر آوازی می‌خواهی بخوان، و مژده باد که صیاد از تو دور شد. دام برچیده شد و ترسی در کار نیست. این حسین رفتنی است؛ پس آزاد باش.»

### گفت‌وگویی محمدبن حنفیه با امام

محمدبن حنفیه نیز در مکه به حضور حسین بن علی علیه السلام رسید و ضمن گفت‌وگویی، با سفر امام به عراق مخالفت کرد؛ اما حسین علیه السلام از او نپذیرفت.<sup>۴</sup>

۱. همان و نیز رک: ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۴؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۶۶-۶۵؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۱۶.
۲. والله الذی لا اله الا هو لو أعلم أنك اذا أخذت بشعرک وناصیتک حتی یجتمع علی وعلیک الناس أطمعتی لقلعت ذلک.
۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۳-۳۸۴؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۱۷.
۴. ابن سعد، «ترجمه الحسین ومقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۷۰؛ ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۰۴، ج ۲۵۶؛ ابن کثیر، البدایة والنہایة، ج ۸، ص ۱۷۸. گفتنی است که آمدن محمد حنفیه به مکه برای برگزاری مراسم حج و خداحافظی با امام حسین علیه السلام، منافاتی با وداع او با امام در مدینه و دستور امام به او مبنی بر اینکه در مدینه بماند و عامل اطلاعاتی او باشد، ندارد؛ زیرا به نظر می‌رسد او بعد از چند ماه، در موسم حج، وارد مکه شده است.

سیدبن طاووس می‌نویسد: شبی که صبحش امام حسین علیه السلام قصد داشت از مکه خارج شود، محمد حنفیه خدمت برادر رسید و عرض کرد: ای برادر! اهل کوفه مردمی هستند که شما مکر و حيلة ایشان را به پدر و برادر خود می‌دانی. من می‌ترسم که حال شما نیز مانند گذشتگان گردد. اگر در مکه بمانی گرامی‌ترین فرد در آن خواهی بود.

امام فرمود: «می‌ترسم که یزید مرا ترور کند و اول کسی باشم که با قتلش حرمت خانه خدا شکسته شود» (چون خون‌ریزی در حرم امن الهی، به هر علت ممنوع و حرام است).

محمد گفت: اگر این‌گونه است پس به یمن برو یا به بعضی از نواحی دور دست بیابان اعزام شو؛ زیرا در آنجا از همه مردم گرامی‌تر خواهی بود و کسی نخواهد توانست به تو دست یابد. امام فرمود: در این باره فکر می‌کنم. چون صبح شد، کاروان امام حرکت کرد؛ وقتی این خبر به گوش محمدبن حنفیه رسید، به خدمت امام شتافت و زمام ناچه آن حضرت را گرفت و عرض کرد: ای برادر؛ آیا وعده نفرمودی که در آنچه عرضه داشته بودم، تأمل کنی؟

امام حسین علیه السلام فرمود: آری چنین است.

محمد حنفیه گفت: پس اکنون چه چیزی تو را واداشت که با این سرعت از مکه خارج شوی؟

امام فرمود: «وقتی که از تو جدا شدم، رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد و به من فرمود: ای حسین! (به جانب عراق) خارج شو؛ خواست خدا بر این قرار گرفته که تو را کشته ببیند».

محمد حنفیه گفت: انا لله وانا اليه راجعون. حال که چنین است پس چرا زنان [و بچه‌ها] را همراه می‌بری؟

امام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود که خواست خدا بر این قرار گرفته که ایشان را اسیر ببیند».<sup>۱</sup>

۱. سیدبن طاووس، *المُلهوف علی قتلی الطُّوف*، ص ۱۲۷-۱۲۸. به نقل از کتاب محمدبن داوود قمی که وی مسنداً از امام صادق علیه السلام نقل کرده است. درباره اراده خدا بر شهادت امام و اقدام آگاهانه آن حضرت به شهادت، در فصل ششم از بخش اول، تحت عنوان «فلسفه قیام امام حسین علیه السلام» به تفصیل بحث شده است.

در منابع حدیثی کهن شیعه، نامه کوتاهی از امام به بنی هاشم در مدینه نقل شده است. حمزه بن حُمران می‌گوید: در حضور امام صادق علیه السلام درباره خروج امام حسین و تخلف محمد بن حنفیه سخن به میان آمد. امام صادق علیه السلام فرمود: ای حمزه؛ اینک برای تو حدیثی می‌گویم؛ ولی بعد از این مجلس دیگر درباره آن سؤال نکن. امام حسین علیه السلام به بنی هاشم در مدینه نامه‌ای نوشت به این مضمون: «بسم الله الرحمن الرحيم. از حسین بن علی به بنی هاشم؛ اما بعد، هر کس به من ببیند، به شهادت می‌رسد<sup>۱</sup> و هر کس از من تخلف کند، به پیروزی دست نیافته است. والسلام»<sup>۲</sup>.

### گفت‌وگوی عمر بن عبدالرحمن با امام

عمر بن عبدالرحمن بن الحارث بن هشام<sup>۳</sup> که یکی از بزرگان قریش بود و بعدها در قیام عبدالله بن زبیر با او همکاری کرد و از سوی او حاکم کوفه شد،<sup>۴</sup> از دیگر شخصیت‌هایی بود که خدمت امام رسید و از آن حضرت خواست که از رفتن به عراق منصرف شود. طبری گفت‌وگوی او را با امام حسین علیه السلام بدین گونه آورده است:

وقتی که حسین بعد از رسیدن نامه‌های مردم عراق تصمیم گرفت به کوفه برود، عمر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام در مکه خدمت ایشان رسید و گفت: ...ای پسرعمو؛

۱. گویا در اینجا، مقصود این بوده که افراد باقی مانده از بنی هاشم در مدینه، در صورت پیوستن به امام، به شهادت می‌رسند، و بیان امام شامل همراهان امام در کربلا نبوده که برخی از آنها عملاً زنده ماندند.
۲. حمزه بن حُمران. عن ابی عبدالله علیه السلام قال: ذکرنا خروج الحسین علیه السلام وتخلف ابن الحنفیه عنه فقال ابوعبدالله علیه السلام: یا حمزة انی ساحتک بحدیث لاتسل عنہ بعد مجلسنا هذا. ان الحسین علیه السلام لما فصل متوجهاً. امر بقرطاس وکتب: بسم الله الرحمن الرحيم. من الحسین بن علی الی بنی هاشم؛ اما بعد، فانه من لعق بی منکم استشهد ومن تخلف عنی لم یبلغ الفتح. والسلام (محمد بن حسن بن فروخ صفار قمی، بصائر الدرجات، جزء ۱۰، باب ۹، ص ۴۸۲؛ و نیز ر.ک: ابن قولویه، کامل الزیارات، باب ۲۳، ح ۲۰، ص ۱۵۷؛ ابن نما، مشیر الاحزان، ص ۳۹؛ سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۹، پاورقی).
۳. ابن سعد نام و نسب این شخص را ابوبکر بن عبدالرحمن بن حارث بن هشام، و مسعودی، ابوبکر بن حارث بن هشام ذکر کرده است (ر.ک: ابن سعد، «ترجمة الحسین ومقتله»، فصلنامه تراث، ش ۱۰، ص ۱۶۷؛ مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۶).
۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۶، ص ۷۱-۷۲.

آمده‌ام که از باب خیرخواهی مطلبی را به شما بگویم. اگر شما مرا خیرخواه می‌دانید، مطلبم را مطرح کنم؛ وگرنه (برگردم و) چیزی نگویم. حضرت فرمود: بگو. به خدا قسم من شما را بدبین و بدخواه در گفتار و کردار نمی‌بینم.

عمر گفت: به من خبر رسیده که شما می‌خواهید به عراق بروید. من برای شما از این راهی که برگزیده‌اید، نگرانم. شما به شهری می‌روید که کارگزاران و امیران یزید در آن هستند و بیت‌المال در دست آنهاست و مردم، بندهٔ درهم و دینارند. می‌ترسم کسانی که به شما وعدهٔ یاری داده‌اند و اظهار دوستی شما را می‌کنند، با شما پیکار کنند.

امام حسین علیه السلام فرمود: ای پسرعمو! خدا به شما جزای خیر دهد. به خدا سوگند، دانستم که شما از روی خیرخواهی اینجا آمده‌ای و از روی عقل و درایت سخن می‌گوی؛ ولی هرگاه قضای الهی به کاری تعلق گیرد، محقق خواهد شد؛ چه مطابق نظر شما عمل بکنم یا نکنم. شما نزد ما مشاوری پسندیده و خیرخواه‌ترین پنددهنده‌ای.<sup>۱</sup>

غیر از کسانی که به آنها اشاره شد، افراد دیگری نیز مانند: اوزاعی، ابوواقد لیشی، ابوسعید خُدَری، سعیدبن مُسَیب، ابوسلمة بن عبدالرحمن با رفتن امام حسین به کوفه مخالف بودند و حتی بعضی مانند مَسُور بن مَخْرَمَه، یزیدبن اصم و عُمَره دختر عبدالرحمن با نامه می‌خواستند مانع رفتن امام به عراق شوند، که نقل آنها لازم به نظر نرسید.<sup>۲</sup>

### نامه‌نگاری اهل کوفه به امام

در مدتی که امام حسین علیه السلام در مکه اقامت داشت، مردم کوفه به آن حضرت نامه نوشتند

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴۵.  
 ۲. برای آگاهی بیشتر، رک: ابن سعد، «ترجمة الحسین ومقتله»، فصلنامهٔ تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۶۶-۱۶۷؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۶۵، ص ۱۲۷؛ محمدبن جریربن رستم طبری، دلائل الامامة، ص ۷۵. با توجه به یکسان بودن مضامین بعضی از گفته‌ها و نامه‌های مذکور، برخی از محققان معاصر، احتمال داده‌اند بعضی از این گفته‌ها و نامه‌ها، به سفارش حکومت وقت باشد (رک: رسول جعفریان، تأملی در نهضت عاشورا، ص ۷۶).

و بنا به نقل منابع تاریخی متعدد، وقتی که شیعیان کوفه از مرگ معاویه مطلع شدند، در منزل سلیمان بن صُرَد خُزاعی اجتماع کردند. سلیمان که از بزرگان شیعه در کوفه بود، طی سخنانی خطاب به آنان گفت: «معاویه از دنیا رفته و حسین بن علی از بیعت با یزید امتناع کرده و به مکه رفته است و شما، شیعیان او و شیعیان پدرش هستید. اگر یقین دارید که او را یاری و با دشمنانش پیکار می‌کنید، به او نامه بنویسید؛ ولی اگر از سستی خود می‌ترسید، او را فریب ندهید». در این هنگام حاضران گفتند: «نه؛ بلکه ما با دشمنانش می‌جنگیم و در کنار او کشته می‌شویم».

آن‌گاه با صلاح‌دید سلیمان، نامه‌ای به شرح زیر به امام نوشتند:

بسم الله الرحمن الرحيم. از سلیمان بن صُرَد و مُسَيَّب بن نَجَبَه<sup>۱</sup> و رُفَاعَة بن شَدَّاد و حبيب بن مُظَاهِر و شیعیان مؤمن و مسلمان از اهل کوفه به حسین بن علی علیه السلام؛ سلام عليك. در پیشگاهت خدا را ستایش می‌کنیم؛ خدایی که جز او خدایی نیست. اما بعد؛ حمد سزاوار خدایی است که دشمن سلطه‌گر و معاندت را درهم شکست؛ دشمنی که همواره بر ضد این امت شرارت می‌کرد و به آنها نیرنگ می‌زد؛ بیت‌المال را غصب می‌کرد و بدون رضایتشان بر آنها حکم می‌راند. برگزیدگانشان را می‌کشت و اشرارشان را باقی می‌گذارد و مال خدا را بین جباران و اغنیا دست‌به‌دست می‌گرداند. لعنت خدا بر او باد همچنان‌که قوم ثمود لعنت شدند. ما پیشوایی نداریم. نزد ما بیا تا شاید خداوند به واسطه شما ما را بر محور حق گرد آورد.

۱. مُسَيَّب بن نَجَبَه بن ربيعة از قدمای تابعان و بزرگان آنها و از شخصیت‌های اصحاب علی علیه السلام به شمار می‌رفت (سید محسن امین، *اعیان الشیعة*، ج ۱۰، ص ۱۲۵). امیرالمؤمنین او را فردی معتمد و دوراندیش معرفی کرد (یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۹۶). آن حضرت او و عبدالرحمن بن محمد کندی را برای گردآوری صدقات و زکات کوفه برگزید و از کار آنها اظهار رضایت کرد (بلادری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۲۰۹-۲۱۰). او یکی از بزرگان توأیین بود که برای گرفتن انتقام خون امام حسین قیام کردند (یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۵۷) و در سال ۶۵ق در جزیره (منطقه موصل) در روایی توأیین با سپاه عبیدالله بن زیاد پس از جنگ نمایانی کشته شد (ذهبی، *تاریخ الاسلام*، ج ۵، ص ۲۴۸، ش ۱۰۲).

نُعمان بن بشیر (حاکم کوفه) در قصر حکومتی لانه کرده است (ولی ما) روز جمعه با او نماز نمی‌گزاریم و برای نماز عید همراهش خارج نمی‌شویم. اگر بفهمیم شما نزد ما می‌آیید او را (از کوفه) بیرون، و به شام روانه می‌کنیم، ان شاء الله. والسلام علیک ورحمة الله.<sup>۱</sup>

آنان این نامه را توسط عبدالله بن مسنم (سبیح) همدانی و عبدالله بن وال تمیمی برای امام حسین (ع) فرستادند و آن دو نفر روز دهم ماه رمضان سال شصت هجری در مکه خدمت امام رسیدند.<sup>۲</sup> دو روز بعد از آن، قیس بن مسهر صیداوی و عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی و عماره بن عبید سلولی با ۱۵۰ نامه از مردم کوفه، خدمت امام رسیدند که هر نامه از سوی یک یا دو یا چهار نفر بود.<sup>۳</sup>

همچنین آنان دو روز دیگر توسط هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبدالله حنفی

نامه‌ای به شرح زیر برای امام حسین (ع) فرستادند:

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۶-۳۷؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۹؛ ابن اعثم و بلاذری «نام عبدالله بن وال» را نیز بر نویسندگان نامه افزوده‌اند (ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۸؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۰).

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۶-۳۷؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۲.

۳. شیخ مفید، ابن اعثم، ابن اثیر و خوارزمی، تعداد نامه‌ها را ۱۵۰ نوشته‌اند (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۴؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۴-۱۹۵). ابوحنیفه دینوری تعداد آنها را صد نامه نوشته است (الاجابار الطیوال، ص ۳۳۹). ولی طبری ۵۳ نامه و بلاذری پنجاه نامه ذکر کرده‌اند (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۰). عبارت طبری در این باره چنین است: ... فعملوا معهم نحواً من ثلاثة و خمسين صحيفة... البته برخی از محققان معاصر، تعبیر «ثلاثة» را تصحیف «مائة» دانسته و گزارش طبری را نیز همان ۱۵۰ نامه تلقی کرده‌اند و شاهد آن را نقل شیخ مفید، ابن اعثم، خوارزمی و... گرفته‌اند که تعداد نامه‌ها را ۱۵۰ نوشته‌اند که احتمالاً همه آنان از ابومخنف نقل کرده‌اند (محمد هادی یوسفی غروی، وثقة الطف، ص ۹۳). یعقوبی بدون اشاره به تعداد نامه‌ها، می‌گوید: «فرستادگان کوفیان، پشت سر هم خدمت امام می‌رسیدند» (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱)؛ ولی به نقل سید بن طاووس و ابن نما تعداد نامه‌های رسیده به دست امام حسین (ع) در نوبت‌های مختلف بالغ بر ۱۲ هزار نامه می‌شد و در یک روز شش صد نامه رسیده بود (سید بن طاووس، المأثور علی قتلی الطغفوف، ص ۱۰۵؛ ابن نما، مشیر الاحزان، ص ۲۶). ولی این آمار درست به نظر نمی‌رسد؛ گویا میان تعداد نامه‌ها و آمار بیعت‌کنندگان با حضرت مسلم در کوفه، اشتباه شده است.

بسم الله الرحمن الرحيم. از شیعیان مؤمن و مسلمان حسین بن علی علیه السلام به آن حضرت؛ عجله کن؛ چراکه مردم منتظر شما هستند و جز شما به کسی توجه ندارند. عجله، عجله، عجله! باز هم عجله، عجله! و سلام بر تو باد.<sup>۱</sup>

سپس شَبْتِ بْنِ رَبِيعِي، حَجَّارِ بْنِ أَبَجَرٍ، یزید بن حارث بن یزید بن زُوَیْمِ،<sup>۲</sup> عَزْرَةَ بْنِ قَيْسِ، عمرو بن حَجَّاجِ زُبَيْدِي، مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو تَمِيمِي<sup>۳</sup> و قَيْسِ بْنِ اشْعَثِ<sup>۴</sup> در نامه‌ای مستقل نوشتند: «باغ و بستان‌ها سبز شده، میوه‌ها رسیده و نهرها لبریز گردیده است. پس اگر مایلی، به سپاهی که برایت آماده شده، ملحق شو».<sup>۵</sup>

این گونه امام علیه السلام با انبوه نامه‌های کوفیان مواجه شد که در آن پیغام داده بودند: «اگر نزد ما نیایی گنهکار هستی».<sup>۶</sup> حضرت از یک طرف تحت فشار حکومت بنی امیه بود که خواستار بیعت او با یزید بودند و او با رد این بیعت، ناخواسته از موطن خود،

---

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۳. منابع دیگر نیز این نامه را با مقداری تفاوت ذکر کرده‌اند (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۲؛ ابن اعمش، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۹؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۰).

۲. برخی از مورخان همانند ابن اعمش و خوارزمی این نام را ترکیبی از نام دو نفر دانسته‌اند؛ یکی یزید بن حارث و دیگری یزید بن زُوَیْمِ (ابن اعمش، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۴۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۵)؛ اما طبق تصحیح و تحقیق برخی از محققان معاصر، این شخص یک نفر یعنی یزید بن حارث بوده و یزید بن زُوَیْمِ جدا او بوده است (یوسفی غروی، وثقعة الطّف، ص ۹۴؛ و ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸).

۳. نام او در برخی منابع، محمد بن غَمَیْرِینِ عطارد آمده است (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۰؛ ابن اعمش، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۴۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۵).

۴. مورخان نام قَيْسِ بْنِ اشْعَثِ را جزء نویسندگان نامه نیاورده‌اند؛ اما چون امام در یکی از سخنرانی‌های خود در صحرا کربلا، او را جزء نویسندگان نامه معرفی کرده است (ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۸)، ما نیز نام او را در اینجا ذکر کردیم.

۵. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸. چنان‌که در فصل «ساختار سیاسی - مذهبی کوفه» بیان خواهد شد، این چند نفر، از شیعیان نبودند؛ بلکه از ریاست‌طلبان و دنیاپرستان بودند و نامه‌نگاری آنان به امام در واقع، نوعی موج‌سواری و هماهنگی با حرکت انقلابی شیعیان کوفه به شمار می‌رفت که تمام شهر را فرا گرفته بود.

۶. سبط ابن جوزی، تذکرة الخواصر، ج ۲، ص ۱۳۶.

مهاجرت کرده بود و اینک در حرم الهی نیز در معرض خطر قرار داشت؛ از طرف دیگر با این حجم فراوان از نامه‌های دعوت کوفیان مواجه بود که باید پاسخ روشنی به این نامه‌ها می‌داد؛ زیرا جمعیت انبوه دعوت‌کننده کوفه، حجت را بر امام تمام کرده بود و پاسخی شایسته می‌طلبید.

### انتخاب مسلم بن عقیل برای اعزام به کوفه

سابقه بد مردم کوفه و شناختی که امام از آنها داشت، امام را بر آن داشت که ابتدا اطمینان پیدا کند آیا این دعوت‌ها از روی صداقت و آگاهی است یا نه. بر این اساس لازم بود شخصی را برای بررسی اوضاع و شرایط کوفه به آنجا بفرستد. برای این منظور می‌بایست شخصی را برمی‌گزید که هم از جهت پرهیزگاری و پرواپیشگی، هم از نظر اندیشه و دیدگاه‌های اجتماعی و هم در زمینه سیاست و هوشمندی، معتمد باشد. بر این اساس، شخص مورد اعتماد و امین خود، مسلم بن عقیل را، که به همراه امام حسین (ع) از مدینه به مکه آمده بود، به عنوان نماینده انتخاب کرد. امام حسین (ع) پس از انتخاب مسلم به عنوان نماینده خود، نامه‌ای بدین مضمون برای کوفیان مرقوم فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم. نامه‌ای است از حسین بن علی به گروه مؤمنان و مسلمانان؛ اما بعد؛ هانی و سعید آخرین فرستادگان شما بودند که نامه‌هایتان را به من رساندند و من همه آنچه را که مطرح کردید و یادآور شدید، فهمیدم. سخن اکثر شما این بود که ما امام و پیشوایی نداریم؛ پس به سوی ما بیا؛ شاید خداوند به وسیله تو ما را به سوی حق و هدایت رهنمون کرد. من، هم‌اکنون برادرم و پسرعمویم و شخص مورد وثوق و اطمینان از اهل بیتم، مسلم بن عقیل را به سوی شما فرستادم، و او را مأمور کردم که وضع و نظراتان را برایم بنویسد. اگر



مسلم برای من نوشت که رأی و اندیشه شما و خردمندان و دانایانتان همانند سخن فرستادگان شما و آنچه در نامه‌هایتان خواندم است، ان شاء الله به زودی نزد شما خواهم آمد. به جان خودم سوگند، امام و پیشوا کسی نیست، مگر آن کس که به کتاب خدا عمل (و حکم) کند و به دادگستری و عدالت اقدام کند و به دین حق ملتزم باشد و خود را وقف خدا کند. والسلام.<sup>۱</sup>

انتخاب مسلم و فرستادن این پیام به کوفه، پاسخی به همه نامه‌ها و دعوت‌ها و طومارها بود. محتوای پیام امام در چند محور خلاصه می‌شود:

۱. تأیید کامل مسلم به عنوان برادر، پسرعمو و نماینده مورد اطمینان؛
۲. محدوده و مسئولیت مسلم در کوفه برای ارزیابی وحدت کلمه و صداقت مردم؛
۳. پاسخ به دعوت‌های مکرر، برای اتمام حجت؛
۴. درخواست از مردم برای حمایت و اطاعت از مسلم.

اما باید دید حامل نامه امام چه کسی بود؟ خود مسلم یا شخصی دیگر؟ اینکه نامه امام برای اهل کوفه را خود مسلم برای آنان برده باشد، از متن بسیاری از منابع کهن تاریخی، همچون *انساب الاشراف*، *تاریخ طبری*، *الاخبار الطوال* و *الارشاد* به دست نمی‌آید؛ بلکه در این منابع آمده است:

حضرت جواب خود را به آخرین فرستادگان آنها (هانی بن هانی سُبَیعی و سعید بن عبدالله حنفی) داد<sup>۲</sup> و به آنان اعلام کرد که مسلم را نزد آنان می‌فرستد تا او اطاعت آنان را بیازماید و حالات و نظریات آنان را برای امام بنویسد. سپس

---

۱. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۵۳؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۳۹؛ و با اندکی تفاوت: ابوحنیفه دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۳۴۰؛ ابن اعمش، *کتاب الفتوح*، ج ۵، ص ۳۰؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۵۳؛ ابوحنیفه دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۳۴۰؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۳۸-۳۹.

مسلم بن عقیل را فراخواند و او را همراه قیس بن مُسَهر صیداوی<sup>۱</sup> و عماره بن عبید سلولی و عبدالرحمن بن عبدالله بن کدین اَزَحَبی، روانه کوفه کرد و او را به تقوای الهی، کتمان مأموریت خود، و مدارا فرمان داد و اضافه کرد: «چنانچه دیدی مردم متحد و هم‌رأی هستند، این مطلب را به سرعت به من برسان».<sup>۲</sup> آن‌گاه در حق او این‌گونه دعا فرمود: «امیدوارم من و تو در درجه شهیدان باشیم». سپس ادامه داد: «پس به یاری خداوند حرکت کن تا به کوفه برسی». آن‌گاه حضرت، مسلم را در آغوش کشید و با او خداحافظی کرد.<sup>۳</sup> و بدین‌گونه مأموریت حساس مسلم آغاز شد.

### آغاز مأموریت مسلم

مسلم رضی الله عنه به‌عنوان نماینده ویژه امام، در نیمه ماه رمضان از مکه خارج شد<sup>۴</sup> تا در مدینه با خانواده خود خداحافظی کند.<sup>۵</sup> ابتدا برای اینکه بنی‌امیه از این مأموریت مطلع نشوند،

۱. قیس بن مُسَهر صیداوی پیش از رسیدن امام به کربلا چندین بار از امام مأموریت گرفته و حامل پیام‌ها و نامه‌هایی بدین ترتیب بوده است:

الف) چنان‌که گذشت، حامل نامه‌های کوفیان در مرحله دوم برای امام حسین رضی الله عنه در مکه (ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۲؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲؛ ص ۳۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۰؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۲۹)؛

ب) همراهی با مسلم بن عقیل به سمت کوفه (ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۹؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۰)؛

ج) پیک مسلم به امام حسین از منطقه «بطن خُبَیْت» (یکی از نقاط بین مدینه و مکه)، که اندکی بعد خواهد آمد (ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۰)؛

د) پیک امام از منطقه «حاجر» به سمت کوفه و حامل نامه حضرت برای کوفیان، که در جای خود خواهد آمد (ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۴-۳۹۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۸؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۳).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸-۳۹؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۰.

۳. ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۳۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۶.

۴. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴.

۵. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۰.

مخفیانه به سوی مدینه حرکت کرد.<sup>۱</sup> پس از ورود به مدینه به مسجدالنبی صلی الله علیه و آله رفت و در آنجا نماز خواند، و با خاندان خود خداحافظی کرد. آن‌گاه دو راهنما اجیر کرد و به طرف کوفه روانه شد.<sup>۲</sup> آنها از بیراهه حرکت کردند؛<sup>۳</sup> از این رو یک شب راه را گم کردند، و آن دو راهنما گرفتار تشنگی شدید شدند؛ به گونه‌ای که از تشنگی و حرارت هوا، از راه رفتن بازماندند.<sup>۴</sup> و پس از اینکه نشانه‌هایی از راه را یافتند و احتمال دادند که به مسیر اصلی رهنمون شوند، آن را به مسلم نشان دادند، و گفتند: از این مسیر برو، شاید نجات یابی.<sup>۵</sup> سپس هر دو بر اثر تشنگی جان سپردند.<sup>۶</sup> مسلم که خود نیز دچار عطش شدید شده بود و هیچ رمقی برایش نمانده بود، با همراهانش طبق راهنمایی آن دو، پس از پیمودن مسافتی، به آبی در محلی به نام مَضِیق<sup>۷</sup> متعلق به قبیله خُبَیْت رسید و از همین نقطه در نامه‌ای برای امام نوشت:

من از مدینه با دو راهنما حرکت کرده بودم؛ ولی آن دو از مسیر منحرف شدند و راه را گم کردند. تشنگی به ما فشار آورد تا جایی که چیزی نگذشت که آن دو جان سپردند؛ ولی ما به راهنما ادامه دادیم تا اینکه به آب رسیدیم و با اندک جانی که برایمان باقی مانده بود، نجات پیدا کردیم. آن آب در محلی به نام مَضِیق در بطن الخُبَیْت<sup>۸</sup> است. من به این

۱. ابن اعمش، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۳۲؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۶.
۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۹؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۰.
۳. انتخاب بیراهه شاید برای کوتاه‌تر شدن مسیر، یا به دلیل مخفی ماندن مأموریت بوده است.
۴. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۱؛ همچنین ر.ک: ابن اعمش، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۳۲؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۶.
۵. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۱.
۶. ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۴.
۷. نام روستایی است بین مکه و مدینه (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۵، ص ۱۷۱).
۸. بطن به قسمت سخت زمین گفته می‌شود (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۱، ص ۵۳۱) و خُبَیْت مصغر خُبَیْت است و خُبَیْت نام صحرایی است بین مکه و مدینه (همان، ج ۲، ص ۳۹۳). ظاهراً چون آنها راه را گم کرده بودند، به جای اینکه از مدینه به طرف عراق بروند، به طرف مکه رفتند؛ لذا سر از منطقه خُبَیْت در آوردند (محمد سماوی، ایصار العین فی انصار الحسین، ص ۴۰؛ یوسفی غروی، وثقة الطّف، ص ۹۷).

سفر فال بد زده‌ام؛ اگر صلاح می‌دانی، مرا از این سفر معاف کن و شخص دیگری را (به کوفه) بفرست؛ والسلام.

نامه را قیس بن مُسَیْبِ صَیْدَاوی، در مکه به امام رساند.<sup>۱</sup> امام نامهٔ مسلم را خواند؛ ولی عذر او را نپذیرفت و او را به ادامهٔ راه فرمان داد. متن نامهٔ امام به مسلم بدین شرح است: «اما بعد؛ من خوف آن دارم که انگیزهٔ تو برای این نوشته، چیزی جز ترس و دلهره نباشد؛ بنابراین راه خود را ادامه بده و مأموریتی را که بر عهدهٔ تو نهاده‌ام، به پایان برسان».<sup>۲</sup>

چون نامهٔ امام به دست مسلم رسید و آن را خواند گفت: «من برای خود بیمناک نیستم». پس حرکت کرد و در مسیر کوفه به آبگیر قبيله طیّ رسید. قدری توقف کرد. هنگام حرکت به مردی برخورد که مشغول تیراندازی برای شکار بود و آهویی را با تیر زد و به زمین انداخت... مسلم با مشاهدهٔ آن صحنه، آن را به فال نیک گرفت و گفت: ان شاء الله بر دشمن مسلط می‌شویم.<sup>۳</sup> به نظر می‌رسد موضوع ترس مسلم که در این گزارش آمده، صحت نداشته باشد؛ چراکه: اولاً، عَمَّار دُهْنی همین خبر را به نقل از امام باقر (ع) بیان کرده است؛ اما در خبر یادشده چنین سخنی از امام حسین نقل نشده و تنها به نپذیرفتن استعفای مسلم از جانب امام اشاره شده است؛ ثانیاً،

۱. ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۰؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۳۲-۳۳ با کمی تفاوت.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۰؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۳۲-۳۳.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۰-۴۱. مرحوم مقرّم دربارهٔ فال بد زدن مسلم، که اندکی پیش در متن گذشت، به تفصیل مطالبی را مطرح کرده است و با استناد به آیات و روایاتی که حاکی از مذمومیت فال بد زدن است، می‌گوید با توجه به روحیه و تربیت والای مسلم، چنین چیزی از او سر نزده است. وی همچنین دربارهٔ فال نیکو زدن به بحث و بررسی پرداخته و معتقد است: «در دیانت اسلام، تطیّر و فال بد زدن نفی شده است؛ اما دربارهٔ فال نیکو زدن به نام‌های خوب سفارش شده است. نکتهٔ این توصیه‌ها آن است که فال نیکو زدن، شور و شوق انسان را به تلاش و کوشش و پیگیری برمی‌انگیزد و این همان چیزی است که پروردگار بزرگ از بندگان خواسته است» (سید عبدالرزاق موسوی مقرّم، الشّهِید مسلم بن عقیل، ص ۱۱۵-۱۳۴).

شخصیت بزرگ و مورد اعتماد مسلم نزد امام و نیز سابقه لیاقت نظامی وی،<sup>۱</sup> مانع از آن است که این گزارش پذیرفته شود. بنابر گزارش بلاذری، مسلم، قوی‌ترین و شجاع‌ترین فرد از فرزندان عقیل بود.<sup>۲</sup> همچنین توصیف محمد بن اشعث از دلاوری و شجاعت حضرت مسلم در کوفه، چنان‌که نگاشته خواهد شد، شایان توجه است. زمانی که ابن‌زیاد، پسر اشعث را به سبب هلاکت گروهی از نیروهایش در ماجرای دستگیری مسلم نکوهش کرد و به او گفت: «من تو را مأمور دستگیری یک نفر (نه یک گروه) کردم؛ اما تو نیروهای بسیاری را برای دستگیری او تلف کردی!»، محمد به او پاسخ داد: «آیا نمی‌دانی که مرا برای دستگیری شیری ژیان و دلاوری سلحشور که شمشیر برنده‌ای در کف دارد، فرستاده‌ای؟»<sup>۳</sup> افزون بر این، چگونه می‌توان پذیرفت که امام حسین شخصی ضعیف و به تعبیر گزارش یادشده ترسو را برای چنین مأموریت حیاتی و حساسی برگزیده و او را به کوفه گسیل کرده باشد؟ لذا برخی از محققان معاصر، در این جریان تردید کرده‌اند.<sup>۴</sup>

### مسلم در کوفه

مسلم بن عقیل در روز پنجم شوال وارد شهر کوفه شد.<sup>۵</sup> اینک وی با شهری حادثه‌خیز و با گرایش‌ها و افکار مختلف مواجه است؛ شهری که اگرچه به ظاهر آرام است، آرامش قبل از طوفان را می‌گذراند. او پس از ورود به کوفه به خانه مختار بن ابی عبید

۱. مسلم در جنگ صفین در کنار حسین علیه السلام و عبدالله بن جعفر، یکی از فرماندهان میمنه (جناح راست) سپاه علی علیه السلام بود (ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۱۹۷).

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۴.

۳. ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۵۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۹؛ ابن شهر آشوب؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۱.

۴. ر.ک: نجم‌الدین طیبی، با کاروان حسینی از مدینه تا مدینه، ترجمه عبدالحسین بینش، ج ۲، ص ۴۹-۵۲.

۵. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴.

تقفی<sup>۱</sup> وارد شد.<sup>۲</sup> خبر آمدن او به کوفه، شایع شد و شیعیان شروع به رفت و آمد نزد او کردند.<sup>۳</sup>

وقتی شیعیان کوفه نزد مسلم جمع شدند، او نامه امام را برای آنان قرائت کرد. آنها با شنیدن محتوای نامه به گریه افتادند. پس از قرائت نامه، عابس بن ابی شیبب شاکری<sup>۴</sup> از جای برخاست و پس از حمد و ثنای الهی گفت:

«من از طرف مردم به شما خبر نمی‌دهم؛ (چون) نمی‌دانم در دلشان چه می‌گذرد؛ (از این رو) شما را از ناحیه آنها فریب نمی‌دهم؛ ولی قسم به خدا، آنچه می‌گویم قراری است که با خود گذاشته‌ام. به خدا قسم اگر دعوتم کنید به خوبی شما را اجابت می‌کنم و در کنارتان با دشمنان می‌جنگم و همراهتان شمشیر می‌زنم تا به لقای خدا برسم و در این کار جز آنچه را که نزد خداوند است، نمی‌طلبم».

آن‌گاه حبیب بن مظاهر فَعْقُسی آسَدی از جا بلند شد و به عابس گفت: «رحمت خدا بر تو باد؛ با سخنی کوتاه آنچه را در دل داشتی بیان کردی. قسم به خدایی که جز او خدایی نیست، من هم همین قرار را با خود گذاشته‌ام».<sup>۵</sup>

۱. یکی از کسانی که پنهانی با مسلم بیعت کرد، مختار بود. اما او روز خروج مسلم، در ملکش واقع در خَطْرِئَه در بیرون کوفه بود و در شهر حضور نداشت (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۳۷۶). ان‌شاء الله در آینده مفصلاً درباره این شخصیت مطالبی را بیان خواهیم کرد.
۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۴ و ج ۶، ص ۳۷۶؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۱؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۳۳. ابن سعد نوشته است: امام به او دستور داد به خانه هانی بن عروه برود («ترجمة الحسین ومقتله»، فصلنامه ترانس، ش ۱۰، ص ۱۷۳). به گفته سبط ابن جوزی و مسعودی، مسلم به خانه مردی به نام عَوْسَجَه رفت (سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ج ۲، ص ۱۴۱؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴).
۳. رک: ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۱؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۱.
۴. وی از شخصیت‌های بزرگ شیعه، دلیر، سخنور، عابد و شب‌زنده‌دار بود. اصولاً بنی‌شاکر از مخلصان و ارادتمندان به امیر مؤمنان<sup>علیه السلام</sup> بودند. به خواست خدا تفصیل زندگانی او در جلد دوم این کتاب، در فصل زندگی نامه یاران امام حسین<sup>علیه السلام</sup> خواهد آمد.
۵. رک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۵؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۳۴؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۷.

پس از این دو، سعید بن عبدالله خنقی برخاست و همان جملات را تکرار کرد.<sup>۱</sup> شیعیان دیگر نیز یکی پس از دیگری، بدین گونه سخن گفتند. سپس همه اموالشان را در اختیار مسلم گذاشتند؛ اما او نپذیرفت.<sup>۲</sup>

این سخنان مخلصانه، حکایت از صفای باطن و عشق و ارادت عمیق این بزرگواران به اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام داشت. اما آیا این اخلاص و آمادگی برای ایثارگری و دفاع از حریم اهل بیت علیهم السلام، در همه آن مردم و کسانی که برای امام نامه نوشته بودند، وجود داشت؟ و آیا آمادگی و توانایی رویایی با شرایط سخت را داشتند؟ گرچه حوادث آینده جواب این سؤالات را داد، از ورای همان جملات هم می‌توان پاسخ این سؤال را دریافت. راوی (حجاج بن علی) می‌گوید: به محمد بن بشر همدانی (که در آن جلسه حضور داشته و راوی این وقایع بوده است) گفتم: آیا تو نیز، [همانند آنان] چیزی گفتی؟ او گفت: من دوست می‌داشتم که خداوند یارانم را با ظفر و پیروزی عزت دهد؛ اما دوست نداشتم که کشته شوم و دروغ گفتن را نیز خوش نداشتم.<sup>۳</sup>

به‌رحال مسلم با شهری مواجه بود که گرایش‌های مختلف در آن وجود داشت و او مأمور بررسی اوضاع بود. نخستین اقدامی که او پس از ورود به کوفه انجام داد، گرفتن بیعت از مردم بود. در نحوه گرفتن بیعت، در منابع تاریخی هیچ سخنی به میان نیامده است. چنان‌که در شمار بیعت‌کنندگان نیز مورخان یک‌گونه گزارش نکرده‌اند. برخی منابع، تعداد آنها را دوازده هزار نفر<sup>۴</sup> و برخی دیگر هجده هزار نفر<sup>۵</sup> و حتی ۲۵ هزار<sup>۶</sup> و

۱. رک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۵.

۲. ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۳۴؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۷.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۵.

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۴۸-۳۴۷؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۴.

۵. ابن‌سعد، «ترجمة الحسین ومقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۷۴؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۵۹.

۶. ۳۴۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۱.

۷. ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۹. ابن‌اعثم تعداد بیعت‌کنندگان را «بیست و چند هزار» نفر ذکر

می‌کند (کتاب الفتح، ج ۵، ص ۴۰).

چهل هزار نفر<sup>۱</sup> نیز گفته‌اند که ان‌شاءالله این آمار را در جلد دوم، در فصل «عاشورا در آینه اعداد و ارقام» نقد و بررسی خواهیم کرد.

### گزارش مسلم به امام

جناب مسلم بعد از رسیدن به شهر کوفه و بیعت مردم با او، نامه‌ای مبنی بر بیعت مردم آنجا با وی، به امام نوشت و این نامه را ۲۷ روز پیش از شهادتش،<sup>۲</sup> توسط عابس بن ابی شیبب شاکری خدمت امام حسین علیه السلام در مکه فرستاد. این نامه اواخر ماه ذی‌قعدة به دست امام رسید. در تاریخ طبری متن نامه چنین آمده است:

اما بعد؛ فرستاده قوم، به اهل خود دروغ نمی‌گوید. هجده هزار نفر از اهل کوفه با من بیعت کردند. وقتی که نامه مرا خواندی سریعاً به سوی کوفه روانه شو که همه مردم با تو هستند و به خاندان معاویه اعتقاد و تمایلی ندارند. والسلام؛<sup>۳</sup> شیخ مفید می‌گوید: مردم کوفه همراه نامه مسلم که ضمن آن خبر بیعت آنان را به اطلاع امام می‌رساند، نامه‌ای بدین مضمون به امام نوشتند: «اینجا صد هزار شمشیرزن منتظر تو هستند. تأخیر مکن».<sup>۴</sup>

۱. ابن‌نما، *تیسیر الاحزان*، ص ۲۶؛ ابن‌عبدربه اندلسی نیز تعداد بیعت‌کنندگان را بیش از سی هزار نفر ذکر کرده است (*العقد الفرید*، ج ۴، ص ۳۵۴).

۲. با توجه به اینکه روز ورود مسلم به کوفه، پنجم شوال و روز شهادتش نهم ذی‌الحجه بوده است، مدت اقامتش در کوفه حدود ۶۴ روز بوده است. حال اگر این ۲۷ روز را از آن کم کنیم معلوم می‌شود که جناب مسلم بعد از حدود ۳۷ روز تحقیق و تفحص درباره روحیات و صداقت مردم کوفه، در نامه‌ای امام را به کوفه فراخواند.

۳. شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۷۱؛ بلاذری این مدت را «بیست و چند روزه» بیان کرده است (*انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۷۸).  
۴. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۷۵. مضمون نامه مذکور در بعضی منابع اندکی تفاوت دارد و در اکثر آنها تصریح شده که هجده هزار نفر با او بیعت کرده‌اند (ر.ک: ابوحنیفه *دینوری*، *الاخبار الطوال*، ص ۳۵۹؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۷۸).

۵. شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۷۱. ابن‌اعثم و خوارزمی نیز متن نامه‌ای را نقل کرده‌اند که جناب مسلم برای امام حسین علیه السلام نوشته بود و عبدالله بن یقطر آن را به سوی مکه می‌برد؛ ولی مأموران ابن‌زیاد او را دستگیر و نامه را کشف کردند و او را به همراه نامه نزد ابن‌زیاد بردند. اما هرچه کردند، او نام نویسنده نامه را افشا نکرد و در نهایت به دست ابن‌زیاد به شهادت رسید (ابن‌اعثم، *کتاب الفتوح*، ج ۵، ص ۴۵؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۲۰۳).



موضع گیری نَعْمَان بن بَشِير<sup>۱</sup>

پس از فزونی رفت و آمد مردم نزد مسلم، مکانش مشخص شد و این خبر را به نعمان، حاکم کوفه، گزارش کردند.<sup>۲</sup> نَعْمَان بن بَشِير با اطلاع از ورود جناب مسلم به کوفه و بیعت مردم با وی، در مسجد کوفه حاضر شد و برای مردم سخنرانی کرد و چنین گفت: «ای بندگان خدا، از خدا بترسید و فتنه جویی نکنید و باعث تفرقه نشوید که این عمل موجب نابودی مردان و ریختن خون‌ها و به غارت رفتن اموال می‌شود. من با کسی که با من جنگ ندارد، هرگز نبرد نخواهم کرد و بر کسی که گردنکشی نکنند، دست بلند نمی‌کنم. شما را دشنام نخواهم داد و تحریکتان نمی‌کنم و به مجرد تهمت و افترا هم کسی را گرفتار نخواهم کرد؛ ولی اگر شما رو برگردانید و بیعت خود را نقض کرده

۱. گفته‌اند نعمان نخستین فرزندی بود که بعد از هجرت پیامبر به مدینه، در بین انصار متولد شد (محمد بن حبیب، کتاب الْمُحْتَبَر، ص ۲۷۶؛ ابن اثیر، أَسَدُ الْغَابَةِ فِي مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ، ج ۴، ص ۵۵۰). همچنان که عبدالله بن زُبَیْر نخستین فرزند مهاجران بود که پس از هجرت، در مدینه تولد یافت (محمد بن حبیب، الْمُحْتَبَر، ص ۲۷۵؛ ابن اثیر، أَسَدُ الْغَابَةِ فِي مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ، ج ۳، ص ۱۳۸). پدر نعمان، بشیر بن سعد، (به سبب حسادتش نسبت به سعد بن عبادة)، نخستین کس از انصار بود که در سفینه با ابوبکر بیعت کرد (ابن اثیر، أَسَدُ الْغَابَةِ فِي مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ، ج ۱، ص ۲۳۱) و بقیة انصار نیز از او تبعیت کردند. نَعْمَان از طرف داران عثمان بود و پس از قتل وی، پیراهن خونین وی را برای معاویه در شام برد که همان پیراهن تبدیل به یکی از ابزارهای تبلیغاتی معاویه برای ایجاد فتنه بر ضد علی علیه السلام شد (محمد بن حبیب، الْمُحْتَبَر، ص ۲۹۴). وی آشکارا با علی علیه السلام دشمنی می‌ورزید و در جنگ‌های جمل و صفین با آن حضرت جنگید و یک بار فرماندهی گروهی از اشرار معاویه را برای حمله به عراق به عهده گرفت و مردم عراق را به وحشت انداخت (ابن هلال ثقفی کوفی اصفهانی، الْغَارَات، ص ۳۰۷). وی پس از عبدالرحمن بن حکم، از طرف معاویه حاکم کوفه شد؛ سپس در زمان یزید نیز، چنان‌که در متن آمده، همان منصب و سمت را داشت. نَعْمَان تا زمان خلافت مروان بن حَکَم عمر کرد. او زمانی که والی حمص بود، مردم را به بیعت با عبدالله بن زُبَیْر فراخواند؛ اما اهل حمص با او مخالفت کردند و او از آنجا خارج شد و مردم او را تعقیب کردند و بالاخره در سال ۶۴ق به دست اهل حمص کشته شد (ابن عبدالبر قرطبی، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۴، ص ۶۰-۶۳؛ ابن اثیر، أَسَدُ الْغَابَةِ فِي مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ، ج ۴، ص ۵۵۲).

نعمان از وفادارترین یاران معاویه بود و در سلسله غارت‌ها و شیخون‌هایی که نظامیان معاویه، پس از ماجرای حکمیت، به مناطق مختلف قلمرو حکومت امیر مؤمنان علیه السلام داشتند، شرکت می‌کرد و با دوهزار نفر سپاهی، به عین التمر یورش برد و با پروان علی علیه السلام جنگید (ابراهیم ثقفی کوفی اصفهانی، الْغَارَات، ص ۳۱۰-۳۱۱). همچنین او در جنگ صفین همراه معاویه بود. در این جنگ، جز او و محمد بن مسلمه، کسی از انصار همراه معاویه نبود (نصر بن مزاحم منقری، وقعة صفین، ص ۴۴۵).

۲. ابوحنیفة دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۱.

عهد خویش را بشکنید و با زمامدار خود به ستیز برخیزید، به خدا قسم شما را با شمشیر خود خواهم زد، تا زمانی که قبضه آن در دست من باشد؛ اگرچه از میان شما هیچ یآوری نیابم. ولی من امیدوارم عده کسانی که به حق آشنا هستند، بیشتر از کسانی باشد که باطل موجب هلاکت آنها می شود و حق پرستان، فزون تر از باطل جویان باشند». عبدالله بن مسلم بن سعید خضرمی که با بنی امیه هم پیمان بود، بر این نحوه سخن گفتن مسالمت جویانه اعتراض کرد<sup>۱</sup> و گفت: این کار درست نخواهد شد، مگر با سخت گیری و خشونت. این روشی که تو در پیش گرفته ای، راه مردم سست عنصر و ضعیف است. نَعْمَان پاسخ داد: من در اطاعت خدا ضعیف و ناتوان باشم، بهتر است از اینکه در معصیت خداوند قدرتمند باشم. سپس از منبر پایین آمد.<sup>۲</sup>

سخنان نَعْمَان اگرچه ظاهری تهدیدآمیز داشت، همان طور که عبدالله بن مسلم نیز به وی گفت، همراه با نرمش و مسالمت جویی بود، و تهدیدی جدی محسوب نمی شد. اما مردم آن را بر ضعف و ناتوانی نَعْمَان حمل می کردند. درباره نرمش و مسامحه نَعْمَان در برخورد با مسلم بن عقیل و یارانش چند علت مطرح شده است:

۱. یزید به شدت با انصار دشمنی می نمود و آنان را هجو می کرد. از این رو نَعْمَان با یزید مخالف بود و حکومت یزید خوشایندش نبود؛<sup>۳</sup>
۲. دخترش عَمْرَه، همسر مختار بن ابی عُبَیْد ثقفی بود که مسلم بن عقیل به خانه او وارد شده بود. این پیوند در نرمش نَعْمَان بی تأثیر نبوده است؛<sup>۴</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۶؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۳۵؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۵؛ شیخ مفید نیز شخص معترض را عبدالله بن مسلم بن ربیعہ خضرمی معرفی کرده است (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۱) که قابل انطباق با گزارش چند مورخ یادشده است. اما ابوحنیفه دینوری و خوارزمی، نام او را مسلم بن سعید خضرمی ذکر کرده اند (الانخبار الطوال، ص ۳۴۲؛ مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۷) که احتمالاً نام پسر را انداخته و به جای آن نام پدر را ذکر کرده اند.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۶-۳۵۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۲؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۳۵؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۵؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۷-۱۹۸.

۳. باقر شریف القرشی، حیاة الامام الحسین، ج ۲، ص ۱۸۸-۱۹۰.

۴. همان، ص ۳۴۹.

۳. نعمان همانند معاویه معتقد به سیاست پرهیز از مقابله رودررو با امام حسین علیه السلام بود.<sup>۱</sup> شاید هم نعمان عمداً از خود نرمش و مدارا نشان می‌داد تا با پسر دختر پیامبر و ریحانه رسول‌الله صلی الله علیه و آله درگیر نشود. به همین دلیل این موضع‌گیری به ظاهر تهدیدآمیز را انتخاب کرد تا با اعتراضات هم‌پیمانان بنی‌امیه مواجه نشود. اگرچه وی هیچ پیوندی با خاندان عصمت و طهارت نداشت و در صف دشمنان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داشت و عثمانی بود،<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد از عظمت و حقانیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بی‌اطلاع نبوده است. چنان‌که در یک مجلس خصوصی گفته بود: پسر دختر پیامبر صلی الله علیه و آله در نظر ما محبوب‌تر از پسر بخذل<sup>۳</sup> (یزید) است.<sup>۴</sup> اما آیا هم‌پیمانان بنی‌امیه در کوفه هم همین روش نعمان را در پیش گرفتند و ساکت نشستند؟ قطعاً چنین نبود؛ آنها بعد از اینکه از برخورد جدی نعمان با مسلم ناامید شدند، خود دست‌به‌کار شدند.

### انتصاب عبیدالله بن زیاد به حکمرانی کوفه

عبدالله بن مسلم بن سعید خضرمی، و عماره بن عقیبه بن ابی‌مُعِیْط که هر دو جاسوس یزید در کوفه بودند،<sup>۵</sup> و همچنین عمر بن سعد و محمد بن اشعث،<sup>۶</sup> برای یزید نامه نوشتند و او را از آمدن مسلم بن عقیل به کوفه آگاه کردند.

عبدالله بن مسلم در نامه‌ای که برای یزید فرستاد، چنین نوشت:

مسلم به شهر کوفه وارد شده و شیعیان حسین بن علی با او بیعت کرده‌اند. حال اگر می‌خواهی کوفه همچنان تحت فرمان تو باشد، باید مردی مقتدر

۱. ر.ک: نجم‌الدین طبری، مع الרכب الحسینی من المدینة الی المدینة، ج ۲، ص ۱۲۶-۱۳۰.

۲. ابراهیم تقفی کوفی اصفهانی، الغارات، ص ۳۱۱.

۳. مادر یزید، «میسون»، دختر بخذل بن آنیف بن ولجه بوده است (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۲۹).

۴. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، ج ۲، ص ۸.

۵. ابوحنیفه دینوری، الاختیار الطوال، ص ۳۴۲.

۶. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۵.

و بانفوذ برای حکومت کوفه برگزینی، تا همانند تو با دشمنانت رفتار

کند؛ زیرا نَعْمَان بن بَشیر مرد ناتوانی است یا خود را به ناتوانی می زند.

پس از او عُمارة بن عَقَبَة و سپس عمر بن سعد بن ابی وقاص نامه هایی به همین مضمون برای یزید نوشتند.<sup>۱</sup> وقتی نامه ها به فاصله دو روز پس از یکدیگر به دست یزید رسید و باخبر شد که امام به طرف کوفه حرکت کرده است، نگران شد<sup>۲</sup> و سِرْجُون<sup>۳</sup> غلام معاویه را احضار کرد و گفت: «نظر تو چیست؟ حسین به سوی کوفه حرکت کرده و مسلم بن عقیل در کوفه برای حسین بن علی بیعت می گیرد. شنیده ام نَعْمَان بن بَشیر ضعیف است و سخن ناروا گفته است». آن گاه از او خواست نامه ها را بخواند و به او گفت: به نظر تو چه کسی را به امارت کوفه بگمارم؟ سرجون، عبیدالله بن زیاد را پیشنهاد کرد؛ اما یزید از عبیدالله آزرده خاطر و خشمگین بود<sup>۴</sup> و حتی قصد داشت او را از حکومت

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۲؛ ابن اعمش کوفی، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۳۶، ۳۵؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۸.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۴۰۷.

۳. چنان که بعضی از دانشمندان گفته اند، ظاهراً سِرْجُون مُعَرَب «سرژیوس» است (قاضی طباطبایی، تحقیق درباره اولین اربعین حضرت سیدالشهدا، ص ۶۵۳). وی رومی و جزء مشاوران مسیحی دربار معاویه بوده است. ابوعلی منکویته می نویسد: سِرْجُون بن منصور رومی، منشی دیوان مالیات حکومت معاویه بود (تَجَارِبُ الْاِمَمِّ وَتَقَاتِبُ اَلْهَمَمِّ، ج ۲، ص ۲۷). خوارزمی نام وی را سِرْجُون آورده است (مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۹۸).

۴. شاید علت ناراحتی یزید از ابن زیاد، همان علت ناراحتی معاویه از زیاد بن ابیه پدر ابن زیاد باشد، که در بخش دوم کتاب در بحث ولیعهدی یزید بیان کردیم و آن اینکه یعقوبی می نویسد: وقتی نامه معاویه مبنی بر ولیعهدی یزید به دست زیاد رسید و آن را مطالعه کرد، یکی از اطرافیان خود را که به دانایی و فهم او اطمینان داشت، نزد خود فراخواند و به او گفت: می خواهم تو را بر چیزی امین قرار دهم که حتی درون نامه ها را نیز بر آن امین قرار ندادم. نزد معاویه برو و به او بگو: «نامه تو به دست من رسید. آیا می دانی اگر مردم را برای بیعت با یزید فراخوانیم چه می گویند، درحالی که او با سگ ها و میمون ها بازی می کند و جامه های رنگین پوشیده، پیوسته شراب می نوشد و با ساز و آواز روزگار می گذرانند؟ و حال آنکه اشخاصی مانند حسین بن علی و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر در محضر و منظر مردم هستند (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰). و با تفاوت: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۰۲، ۳۰۳؛ لذا اگر تو او را امر کنی که یک یا دو سال خود را متخلّق به اخلاق آنها کند، شاید بتوانیم امر را بر مردم مشتبه کنیم». وقتی این نامه به دست معاویه رسید، گفت: وای بر من! به من خبر رسیده که در گوش او خوانده اند که امیر بعد از من او خواهد بود. به خدا سوگند او را به سوی مادرش سمیه و پدرش عُبَید بازمی گردانم! (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۲۰).

بصره عزل کند.<sup>۱</sup> سِرْجُون گفت: اگر معاویه زنده بود، مطابق رأی او عمل می‌کردی؟ گفت: بلی. سِرْجُون فرمان معاویه درباره امارت عبيدالله بر کوفه را آورد و گفت: این نامه معاویه برای نصب عبيدالله بر حکمرانی کوفه است. او وقتی در حال مرگ بود، دستور نوشتن این نامه را داد و من آن را نوشتم و او مهر کرد. ولی از دنیا رفت و این نامه پیش من باقی ماند.<sup>۲</sup>

پس یزید به رأی وی عمل کرد و دو شهر کوفه و بصره را تحت فرمان عبيدالله درآورد و در نامه‌ای برای او چنین نوشت:

دوستانان من در کوفه به من گزارش کرده‌اند که مسلم بن عقیل در کوفه مردم را گرد آورده و آنها می‌خواهند وحدت مسلمانان را بر هم بزنند. پس وقتی نامه مرا خواندی، به سوی کوفه حرکت کن و ابن عقیل را بجوی، چنان‌که مهره تسبیح را می‌جویند تا اینکه او را پیدا کنی و (سپس او را) در بند افکن یا به قتل برسان و یا از کوفه بیرون کن. والسلام.<sup>۳</sup>

یزید این نامه را توسط مسلم بن عمرو باهلی به بصره فرستاد. وی نزد عبيدالله رفت و نامه و حکم امارت را به او داد، عبيدالله با قرائت نامه، همان ساعت دستور داد وسایل سفر را فراهم کردند تا روز بعد برای رفتن آماده شوند.<sup>۴</sup>

عبيدالله قبل از حرکت به کوفه، ابتدا دستور داد سلیمان حامل نامه امام به مردم بصره

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۴۸؛ ابوعلی مسکویه، تجارب الامم و تفاعیب الهیتم، ج ۲، ص ۴۲؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۱۶۴.

۲. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۱۹۸.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۷، ۳۵۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۲، ۴۳؛ و به همین مضمون: ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۲؛ ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۳۷، ۳۶. همچنین طبق بعضی نقل‌ها، در نامه یزید خطاب به ابن زیاد آمده است: «فان کان لک جناحان فطرح حتى تسبق اليها؛ حتی اگر بال داری با آن پرواز کن و خود را زودتر از حسین به کوفه برسان». این به اهمیت سبقت بر امام در رسیدن به کوفه اشاره دارد (ابن سعد، ترجمه الحسين ومقتله، فصلنامه تراث، ش ۱۰، ص ۱۷۴).

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۳.

را گردن زده، مصلوب کردند. سپس در اجتماع مردم در مسجد بزرگ بصره حاضر شد و سخنان تهدیدآمیزی به زبان آورد و چنین گفت: «...ای اهل بصره؛ امیرالمؤمنین یزید مرا به فرمانداری کوفه برگزیده است و من فردا به سوی این شهر خواهم رفت، و عثمان بن زیاد بن ابی سفیان را جانشین خود در این شهر کرده‌ام و شما را از آشوب و فتنه برحذر می‌دارم. سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، اگر به من گزارش شود که یکی از مردان شما سر ناسازگاری دارد، او و تمام دوستان و هم‌پیمانانش را به قتل خواهم رساند و نزدیک را به جای دور می‌گیرم (اگر به فرد خاطی دست نیابم، نزدیکانش را دستگیر خواهم کرد) تا مطیع من شوید و میان شما مخالف و منازعه‌گری باقی نماند. من پسر زیاد هستم و بیشتر از هر کس که قدم بر زمین نهاده به او شبیه‌ترم و شباهت دایی و پسرعمو<sup>۱</sup> مرا از او جدا نکرده است»<sup>۲</sup>.

### عبیدالله در کوفه

صبح روز بعد، عبیدالله پانصد نفر از اهالی بصره، از جمله: عبدالله بن الحارث بن نوفل و شریک بن أعور را (که از شیعیان علی علیه السلام محسوب می‌شد<sup>۳</sup> و در جنگ جمل و صفین در رکاب علی علیه السلام جنگیده بود)<sup>۴</sup> انتخاب کرد. برخی منابع، به همراهی مسلم بن عمرو باهلی و مُنذر بن جارود نیز اشاره کرده‌اند.<sup>۵</sup> در بین راه عده‌ای از همراهان از راه ماندند؛ اما

۱. از آنجاکه مادرش مرجانه عجم بود، گویا مرادش این بوده که من مانند دایی‌ام که عجم بود، ترسو نیستم و همچنین به پسرعموی عثمان که فردی راحت‌طلب و ست‌عنصر بود و در خانه نشست تا او را کشتند، شباهتی ندارم؛ بلکه مانند پدرم فردی سختگیرم.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۸؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۳۸، ۳۷.

۳. ابن‌سعد، «ترجمة الحسين ومقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۷۴؛ ابوحنیفة دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۵؛ ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۶. طبری و ابوالفرج اصفهانی درباره‌ی او نوشته‌اند: وکان شدید التشیع (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۳؛ مقاتل الطالبیین، ص ۹۸).

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۷؛ و ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۱.

۵. ر.ک: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۶؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۳۸.

عبیدالله توقف نکرد و از بیم آنکه مبادا حسین بن علی علیه السلام قبل از او وارد کوفه شود، همچنان با سرعت به راه خود ادامه داد. شریک اولین کسی بود که از ادامه راه بازماند.<sup>۱</sup> در بعضی منابع آمده است که او عمداً این کار را کرد و عده‌ای نیز با او ماندند و سپس عبدالله بن حارث نیز با عده‌ای دیگر خود را برای ادامه راه ناتوان جلوه دادند؛ به این امید که عبیدالله نگران آنها شود (و معطل گردد) و در نتیجه امام حسین علیه السلام زودتر از او به کوفه برسد. اما ابن زیاد به هیچ کدام از آنها التفات نکرد و (با بقیه افراد) به راه خود ادامه داد تا به قادسیه رسید. در آنجا غلامش مهران نیز از ادامه راه ناتوان شد. عبیدالله به او گفت: اگر با این حال به راه خود ادامه دهی تا به قصر برسیم، صد هزار (درهم) به تو می‌دهم. اما او گفت: به خدا سوگند دیگر نمی‌توانم ادامه دهم. ابن زیاد پیاده شد و لباسی یمنی پوشید؛ نقابی بر صورت زد و دوباره سوار بر استرش شد و (گویا چون استرش از رفتن بازماند) پیاده شد و با پای پیاده، راه را ادامه داد و به هر زحمتی بود خود را به کوفه رساند.<sup>۲</sup> مردم کوفه که شنیده بودند امام حسین علیه السلام به سوی ایشان حرکت کرده است، همگی از خانه‌هایشان (برای استقبال) بیرون آمدند. همین که عبیدالله (و افرادش) را دیدند، گمان کردند حسین بن علی علیه السلام (با یارانش) است. لذا به استقبال او رفته و به وی می‌گفتند: خوش آمدی ای پسر رسول خدا. عبیدالله از اینکه می‌دید مردم به او با عنوان حسین علیه السلام خوشامد می‌گویند، ناراحت شد. ولی هیچ سخنی نگفت و به راه خود ادامه داد تا با این هیئت از جلوی نگهبانان دارالاماره گذشت. هر کس به او نظر می‌کرد بی‌شک او را حسین می‌پنداشت.

نُعمان بن بشیر با مشاهده آن صحنه، در دارالاماره را به روی او و همراهانش بست. برخی از همراهان عبیدالله فریاد زدند: در را باز کنید. نُعمان که گمان می‌کرد حسین علیه السلام آمده است، از بالای بام قصر فریاد زد: «تو را به خدا سوگند می‌دهم که از اینجا دور

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۳۶.

۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۵۹.

شو؛ زیرا من امانتی که در دست دارم، به تو نخواهم سپرد و حاضر به جنگ با تو هم نیستم». عیدالله که تا آن موقع ساکت بود، نزدیک شد و گفت: «در را باز کن که خدا توفیقت ندهد تا دری به روی خود بگشایی. شب گذشته است». یکی از اهل کوفه خطاب به مردمی که به دنبال عیدالله آمده بودند، ولی می‌پنداشتند او امام حسین علیه السلام است گفت: ای مردم! به خدا سوگند این مرد، پسر مرجانه است. در این هنگام نَعْمَان در را باز کرد و عیدالله وارد قصر شد و مردم پراکنده شدند.<sup>۱</sup>

### سخت‌گیری عیدالله بر مردم

عیدالله پس از استقرار در دارالاماره، دستور داد مردم در مسجد کوفه تجمع کنند. با اجتماع مردم در مسجد کوفه، عیدالله در میان آنان حاضر شد و به ایراد سخن پرداخت و گفت: ای مردم کوفه؛ امیرالمؤمنین مرا بر شهر شما و مرزها و بهره‌های شما (از بیت‌المال) فرمانروا کرده، و به من دستور داده با ستم‌دیدگانتان با انصاف رفتار کنم و به محرومان شما بخشش کنم و به آنان که مطیع دستورات هستند، مانند پدری مهربان نیکی کنم. اما تازیانه و شمشیرم بر ضد کسی است که از دستورم سرپیچی کند و با پیمان من مخالفت کند. پس هرکس باید بر خود بترسد. **الصَّدَقُ يُنْبِئُ عَنْكَ لَا الْوَعِيدُ؛**<sup>۲</sup> «کار صحیح و درست، ماهیت شخص را نشان می‌دهد؛ نه وعده‌های او».<sup>۳</sup>

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۳، ۴۴؛ و با کمی تفاوت: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۹-۳۶۰؛ و همچنین ر.ک: ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۳۸-۳۹. اما محمدبن سعد جریان ورود عیدالله به کوفه را به گونه‌ای دیگر نقل کرده است (ر.ک: «ترجمة الحسين ومقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۷۴؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۳-۳۴۴). پس از ورود عیدالله به کوفه، نَعْمَان بن بشیر که از حکمرانی کوفه عزل شده بود، به سوی وطنش در شام حرکت کرد (ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۴).

۲. این جمله ضرب‌المثلی بوده که در میان عرب به کار می‌رفته است.

۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۴؛ و با کمی تفاوت: ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۳۹؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۷؛ و به همین مضمون: بلاذری، انساب‌الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۶. در بعضی منابع آمده است که ابن‌زیباد در آخر سخنانش گفت: «این گفتار مرا به آن مرد هاشمی (یعنی مسلم بن عقیل) برسانید تا خود را از آتش غضب من حفظ کند. سپس از منبر پایین آمد (ابن‌نعمان، منبر الاحزان، ص ۳۰؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴، ص ۳۴۰).



عبیدالله با چنین تهدیدهایی تصمیم داشت جوّ رعب و وحشت ایجاد کند و با شناختی که از کوفیان داشت، می دانست این تهدیدها بی تأثیر نیست و با اقداماتی که در روزهای بعد انجام داد، توانست تا حدودی بر اوضاع کوفه مسلط شود.

پسر مرجانه با اختیارات تامی که یزید به او داده بود و با خوی بی رحمی و جنایت کارانه‌ای که داشت، حکومت در کوفه را با تهدید مردم و سختگیری به بزرگان شهر آغاز کرد. او رؤسا و بزرگان و سرشناسان شهر را احضار کرد و تحت فشار قرار داد و به آنها گفت: نام اشخاص غریب و سرشناسان و افراد تحت تعقیب امیرالمؤمنین یزید و هرکس از خوارج در میان شما هست و آن دسته از افراد مشکوک را که کارشان ایجاد دودستگی و اختلاف در بین مردم است، برای من بنویسید. پس هرکه ایشان را نزد ما بیاورد، در امان است و هرکس نام ایشان را نوشت، باید ضمانت کند کسانی که در محدوده او و تحت نظر او هستند با ما مخالفت نکنند و بر ما یاغیگری نمایند. و هرکس از شما این کار را نکرد، در امان نخواهد بود و جان و مالش بر ما مباح و حلال است و هر عریفی<sup>۱</sup> که در میان عرافه‌اش (مردم محدوده خود)، از دشمنان یزید کسی را بشناسد و او را نزد ما نیاورد، بهره‌اش از بیت‌المال قطع خواهد شد، و (آن شخص) بر در خانه عریف به دار آویخته خواهد شد و (آن عریف) به منطقه عمان زاره تبعید خواهد شد.<sup>۲</sup>

ورود عبیدالله به کوفه و ایجاد جوّ خفقان، بسیاری از مردم را به وحشت انداخت.

۱. عریف به کسی گفته می‌شد که مستقیماً تحت فرماندهی رئیس عُشر خدمت می‌کرد و مسئول توزیع عطایی به مقدار صد هزار درهم بین افراد تحت امر خود بود. مجموع افراد تحت امر یک عریف، سالانه عطایی به این مقدار داشتند، که اگر برای مثال عطای هر فرد را به‌طور متوسط دوهزار درهم در سال در نظر بگیریم، عریف، مسئولیت پنجاه نفر را به عهده داشت. توضیح مفصل این مطلب در بحث «ساختار سیاسی - مذهبی کوفه» می‌آید.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۳۶؛ و با کمی تفاوت: شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۴-۴۵.

عبیدالله که مردی بی‌رحم و خون‌آشام بود با پشتوانه محکمی که از شام او را حمایت می‌کرد و با تمهیدهایی که به کار برد، سبب شد فعالیت مسلم در کوفه شکل دیگری به خود گرفته، رو به ضعف بگذارد. مسلم که تا آن زمان در خانه مختار سکونت داشت، با اطلاع از وضعیت به وجود آمده و سختگیری‌های عبیدالله به رؤسا و سرشناسان کوفه، تصمیم گرفت به دلایل امنیتی، به خانه هانی بن عروّه<sup>۱</sup> نقل مکان کند.<sup>۲</sup> لذا در نیمه‌شب از خانه مختار خارج شد و به خانه هانی بن عروّه رفت.<sup>۳</sup> پس از ورود مسلم به خانه هانی، شیعیان به دور از چشم مأموران عبیدالله، به نزد وی رفت‌وآمد می‌کردند و مکان او را مخفی نگه می‌داشتند.<sup>۴</sup>

### طرح ترور عبیدالله

حضور عبیدالله در کوفه و نشستن بر مسند قدرت، بسیاری از مردم و خصوصاً شیعیان را نگران و مضطرب کرد و نهضتی را که با استقبال پرشور مردم در حال گسترش بود، ناگهان از جنب‌وجوش انداخت؛ به گونه‌ای که شیعیان مجبور شدند مخفیانه کار را دنبال کنند.

۱. هانی بن عروّه بیش از چهل سال زمان حیات پیامبر را درک کرده بود. هرچند حدیثی از پیامبر نقل نکرده است و دیدار او با آن حضرت ثابت نشده است (ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۶، ص ۴۴۵، ش ۹۰۵۱). او از یاران خاص علی<sup>علیه السلام</sup> بود (همان). هانی بزرگ قبیله مراد و رئیس آن بود و با چهارهزار سرباز مسلح سواره و هشت‌هزار پیاده حرکت می‌کرد و اگر هم پیمانانش از قبیله کُنده و غیر آن نیز به او می‌پیوستند، با سی‌هزار مرد مسلح حرکت می‌کرد (مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۹). شاید علت انتقال مسلم از خانه مختار، که در آن زمان رهبر قبیله‌ای نبود، به خانه هانی همین بوده است. وی موقع شهادت بیش از نود سال داشته است (ابن سعد، «ترجمه الحسین ومقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۷۵). تفصیل زندگانی او در آخر جلد دوم این کتاب خواهد آمد.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۵؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۴؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۲.

۳. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۴۰.

۴. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۵.

هم‌زمان با حضور مسلم در خانهٔ هانی، شریک بن اَعُوْر<sup>۱</sup> به خانهٔ هانی وارد شد.<sup>۲</sup> همان‌طور که قبلاً گفته شد شریک از بزرگان شیعیان علی علیه السلام در بصره بود که در جنگ‌های جمل و صفین در رکاب علی علیه السلام حضور داشت. شریک بن اَعُوْر با هانی بن عُرْوَه دوستی دیرینه داشت و به همین علت، هانی او را به خانهٔ خود برد و در اتاقی که مسلم اقامت داشت، سکونت داد.<sup>۳</sup> او هانی را برای همکاری با مسلم تشویق می‌کرد.<sup>۴</sup> شریک (پس از چند روز) به سختی بیمار شد. چون این خبر به ابن‌زیاد رسید، پیغام فرستاد که به عیادتش می‌آید.<sup>۵</sup> شریک (با شنیدن این پیغام، طرحی به ذهنش آمد و تصمیم گرفت آن را با مسلم در میان بگذارد و) به مسلم گفت: «هدف اصلی تو و شیعیان، نابودی این ستمگر است و خداوند وسیلهٔ این کار را برای تو فراهم کرده است. او به‌زودی به عیادت من می‌آید. تو در پستوی این اتاق مخفی شو. چون او نزد من قرار گرفت، بیرون بیا و او را بکش و به قصر حکومتی برو و آن را تصرف کن و همان‌جا مستقر شو. هیچ‌یک از مردم در این‌باره با تو مخالفت و ستیزی نخواهد کرد. من هم در صورت سلامت و عافیت، بصره را با تو همراه می‌کنم و مردم آن را به بیعت تو درمی‌آورم».

هانی که شاهد این گفت‌وگو بود گفت: من دوست ندارم که ابن‌زیاد در خانهٔ من کشته شود. شریک به او گفت: «چرا؟ به خدا سوگند، کشتن او موجب تقرب به خداوند است». شریک باز به مسلم تاکید کرد که در این کار کوتاهی نکنند. در این

۱. قبلاً گفتیم که شریک با گروهی، از بصره همراه عبیدالله به قصد کوفه حرکت کردند؛ اما شریک و چند نفر دیگر بر اثر خستگی، در راه بازماندند؛ ولی پسر زیاد با شتاب، خود را به کوفه رساند.

۲. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۲، ص ۳۳۷؛ ابوالفرج اصفهانی، *مقائل الطالبیین*، ص ۹۷؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۶۱.

۳. ابو حنیفه دینوری، *الانخبار الطوال*، ص ۳۴۵.

۴. همان.

۵. اما برخی از مورخان، از مریض بودن هانی و عیادت عبیدالله از وی، خبر داده‌اند. (یعقوبی، *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۲۴۳؛ ابن‌عبدربه اندلسی، *العتقَة الفرید*، ج ۴، ص ۳۵۴؛ ابن‌قتیبه دینوری، *الامامة والسیاسة*، ج ۲، ص ۹۷۸).

هنگام که هنوز سخن ادامه داشت و تصمیم نهایی گرفته نشده بود، خبر دادند عیدالله به در خانه رسیده است. مسلم وارد پستوی خانه شد و عیدالله نزد شریک آمد و از او احوالپرسی کرد. آن‌گاه که گفت و گوی آنها به درازا کشید و شریک متوجه شد که مسلم در کار خود تأخیر کرده است، به گونه‌ای که مسلم بشنود شروع به خواندن این شعر کرد:

مَا تَنْظُرُونَ بِسَلْمِيْ عِنْدَ فِرْصَتِهَا فَقَدْ وَهَىٰ وَدَّهَا وَاسْتَوْسَقَ الصَّرْمَ

«اینک که فرصت به دست آمده است، چرا درباره سَلْمِيْ انتظار می‌کشید؟ (پیوند) دوستی او سست شده و بریدن او از ما محکم و استوار گشته است.»<sup>۱</sup>

شریک پیاپی این شعر را می‌خواند. ابن‌زیاد از هانی پرسید: آیا شریک هذیان می‌گوید؟ هانی گفت: آری؛ از صبح تا کنون پیوسته همین شعر را می‌خواند. عیدالله برخاست و بیرون رفت. در این هنگام مسلم از پستوی بیرون آمد. شریک گفت: چیزی مانع کار تو نشد، مگر ترس و سستی.

مسلم گفت: دو چیز مانع شد؛ اول اینکه هانی مایل نبود ابن‌زیاد در خانه او کشته شود و دوم این سخن از رسول خدا ﷺ که فرمود: «إِنِّ الْإِيْمَانَ قَيْدَ الْفِتْكَ، فَلَا يَفْتُكُ مُؤْمِنٌ»<sup>۲</sup> «ایمان از ترور و کشتن غافل‌گیرانه منع کرده است. مؤمن کسی را غافل‌گیرانه و ناگهانی نمی‌کشد».

۱. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۶؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۴۲. در دو مأخذ یادشده ...فقد وهى<sup>۱</sup> و دها آمده است؛ اما بعضی از دانشمندان که در ادبیات عرب صاحب‌نظرند، معتقدند که فقد وهى<sup>۱</sup> که به معنای «سست شده است» می‌باشد، در اینجا مناسب‌تر است؛ لذا ما هم شعر را با همین مضمون ترجمه کردیم.

۲. این حدیث را احمد بن حنبل در المسند، (ج ۱، ص ۳۵۱-۳۵۲، ح ۱۴۲۶) و با کمی تفاوت علامه مجلسی در مرآة العقول (ج ۲۴، ص ۲۱۳، ح ۱۶) نقل کرده‌اند. به نظر می‌رسد این حدیث در آن زمان رایج و مشهور بوده است و صحابه آن را نقل می‌کرده‌اند. چنان‌که نقل شده است که در جریان جنگ جمل، یکی از سپاهیان ژبیر به او گفت: «آیا اجازه می‌دهی علی را بکشم؟» ژبیر پرسید: «چگونه می‌کشی درحالی‌که او در میان سپاه خویش است؟» او پاسخ داد: «خود را به او نزدیک می‌کنم و در فرصت مناسب، او را ترور می‌کنم.» ژبیر گفت: «از پیامبر شنیدم که فرمود: إِنْ الْإِيْمَانَ قَيْدَ الْفِتْكَ، فَلَا يَفْتُكُ مُؤْمِنٌ» (بتلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۵۰).

شریک گفت: به خدا سوگند اگر او را کشته بودی، امرت استوار، و حکومت برقرار می‌شد.<sup>۱</sup>

به‌رحال شریک سه روز پس از این جریان از دنیا رفت و عیدالله بر جنازه او نماز خواند. بعدها وقتی عیدالله مطلع شد که شریک، مسلم را به کشتن او تشویق کرده بود، گفت: به خدا سوگند، بعد از این بر جنازه هیچ عراقی نماز نخواهم خواند و افزود: اگر قبر زیاد (پدرم) در عراق و در میان عراقی‌ها نبود، قبر شریک را نبش می‌کردم.<sup>۲</sup>

۱. ابوحنیفه دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۳۴۵ - ۳۴۷؛ طبری این کلام را از قول هانی چنین نقل کرده: «به خدا قسم اگر او را کشته بودی، گویا یک شخص فاسق فاجر کافر و خائن را کشته بودی؛ اما من کراهت داشتم که او در خانه من کشته شود». همچنین به گفته طبری، مسلم گفت: «... دوم حدیثی است که مردم از رسول خدا نقل می‌کنند که فرمود: *إِنَّ الْإِيمَانَ...*» (طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۶۳؛ و با کمی تفاوت: ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۹۸-۹۹؛ ابن‌اعثم، *کتاب الفتح*، ج ۵، ص ۴۲، ۴۳). گفتنی است که بلاذری و طبری، طرح ترور عیدالله را، هم در دیدار وی با هانی و هم در ملاقاتش با شریک بن‌أغور در دو جلسه جداگانه، گزارش کرده‌اند (بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۲، ص ۳۳۷؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۶۳). از این رو برخی از محققان معاصر، به سبب آشفتگی و اضطرابی که در گزارش‌های طبری از این جریان هست، منکر اصل طرح ترور شده‌اند (عباس صفایی حائری، *تاریخ سیدالشهداء* علیه السلام، ص ۳۰۳-۳۰۸)؛ برخی دیگر نیز تنها اصل بیماری را پذیرفته‌اند و آمدن عیدالله به خانه هانی را منکر شده‌اند و تنها گزارش شیخ مفید را در این باره پذیرفته‌اند (ر.ک: غلامحسین زرگری‌نژاد، *نهضت امام حسین* علیه السلام و *قیام کربلا*، ص ۱۵۴-۱۵۷).

۲. اکثر منابع، مخالفت هانی را یکی از علل اقدام نکردن مسلم دانسته‌اند. ابن‌اعثم در این باره می‌نویسد: هانی، مسلم را از این کار بازداشت و گفت در خانه‌ام دختر بچه و کنیز هست و من از اینکه برای آنسان اتفاقی رخ دهد، ایمن نیستم (ابن‌اعثم، *کتاب الفتح*، ج ۵، ص ۴۲). اما برخی منابع، به مخالفت همسر هانی اشاره کرده و نوشته‌اند: وقتی عیدالله از منزل هانی بیرون رفت، شریک بن‌أغور علت اقدام نکردن مسلم را پرسید. مسلم پاسخ داد: «من به دو دلیل این کار را نکردم؛ اول، گفتار پیامبر صلی الله علیه و آله *إِنَّ الْإِيمَانَ...* و دوم اینکه همسر هانی قبل از ورود این‌زاید، مرا سوگند داد که این کار را در خانه او انجام ندهم و ملتسمانه از من خواست که مرتکب قتل این‌زاید نشوم». هانی از این کار همسرش آزرده‌خاطر شد و گفت: وای بر او که با این کارش، هم مرا به کشتن داد و هم جان خود را به خطر انداخت، و او در چیزی که از آن فرار می‌کرد، گرفتار شد! (ابن‌نسا، *مشیر الاحزان*، ص ۳۱، ۳۲).

۳. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۶۳-۳۶۴؛ ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۲۸.

## نقد و بررسی

در اینجا لازم است مسئله خودداری مسلم از ترور عبیدالله را بیشتر بررسی کنیم. مرحوم کمره‌ای در این باره چنین می‌نویسد:

سجیة عربی (حرمت حریم) باعث شد که هانی، مسلم را پناه داد و در معارضة با حکومت به استقامت واداشت. پس چگونه این سجیة، هانی را در مهمان‌کشی آسوده بگذارد؟ کسی که به محض ورود (مهمان) در منزل وی، ذمه‌دار پذیرایی است، مگر حاضر می‌شود به مهمان‌کشی معرفی شود؟ بلکه همین سجیة، طبعاً مسلم را به احترام خاطر چنین میزبان و حفظ حیثیت او، وادار می‌کند. مگر در شرع مقدس، حتی روزه گرفتن بی‌اجازه میزبان، محل مناقشه نیست؟<sup>۱</sup>

اضافه می‌کنیم که رعایت مسائل اخلاقی از ویژگی‌های برجسته اهل بیت و پیروان آنها بوده است. در تأیید این مطلب، یادآوری می‌کنیم که امیرالمؤمنین علی در وقتی در گرماگرم نبرد صفین با جرثومه فساد و یکی از عوامل اصلی فتنه صفین، عمروبن عاص مواجه شد، نیزه‌ای به سوی او پرتاب کرد که او را به زمین انداخت. چون عمروبن عاص خود را در آستانه مرگ دید، پاهای خود را بالا برد و با این کار عورت خود را آشکار کرد. امام از سر حیا و بزرگواری، روی خود را از او گرداند و او را به حال خود واگذاشت.<sup>۲</sup>

همین حیلۀ را بُسْرِبِنِ اَرْطَاة (جنایت‌کاری که پس از جنگ صفین با شیبیخون‌هایی که به قلمرو حکومت علی زد، شیعیان بسیاری را به کام مرگ فرستاد) در مواجهه با علی به کار برد و امام از کشتن او منصرف شد.<sup>۳</sup> درحالی‌که با کشتن این دو،

۱. میرزاخلیل کمره‌ای، مسلم‌بن عقیل و اسرار پایتخت طوفانی، ص ۵۴۳.

۲. نصرین مُزَاحِمِ مَنقَری، وَتَعَمَّهَ صَفِین، ص ۴۰۷؛ ابن قتیبة دینوری، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۲۷.

۳. نصرین مُزَاحِمِ مَنقَری، وَتَعَمَّهَ صَفِین، ص ۴۶۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۹۶-۹۵.

بسیاری از فتنه‌ها و جنایت‌ها رخ نمی‌داد، و آنچه مانع چنین اقدامی شد، سنجیه اخلاقی و منش آن امام بزرگوار بود. مسلم هم پرورش یافته مکتب همین بزرگوار بود؛ لذا هرگز منش اخلاقی خود را فراموش نمی‌کرد و هرچند می‌دانست که با کشتن عیدالله بسیاری از فتنه‌ها رخ نخواهد داد، هیچ‌وقت بر این عقیده نبود که هدف، وسیله را توجیه می‌کند.

از این گذشته، بر فرض که هانی و همسرش موافق بودند که این قتل در منزل آنها انجام شود، مسلم با آن سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که قبلاً ذکر شد چه می‌کرد و همچنین با این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

الْإِيمَانُ قَيْدَ الْفِتْكَ، مَنْ أَمَّنَ رَجُلًا عَلَى دَمِهِ فَقَتَلَهُ، فَأَنَا بَرِيءٌ مِنَ الْقَاتِلِ وَإِنْ كَانَ الْمَقْتُولُ كَافِرًا؛<sup>۱</sup> «ایمان مانع از ترور است. من از کسی که دیگری را امان دهد، و سپس او را بکشد، بیزارم؛ اگرچه آن مقتول کافر باشد».

هنگامی که مهمان وارد خانه کسی می‌شود، به نوعی در امان است؛ حداقل در عرف، این نوعی امان تلقی می‌شود و کشتن او خیانت شمرده می‌شود؛ اگرچه آن شخص کافر بوده باشد. مرحوم کمره‌ای در این باره چنین توضیح می‌دهد:

شاید گفته شود عیدالله نه مثل یک نفر کافر عادی بود، نه یک تن یهودی بی‌آزار یا ارمنی بی‌آزار که میان کوچه سر به‌زیر و به‌دنبال کار خود باشد تا قانون حراست خون او را مطرح نمود، بی‌اعلان جنگ نتوان او را کشت و باز امید به هدایت او داشت. عیدالله، کافرکشی بود که هرچند کارهای آتیه‌اش مکشوف نگشته بود، اما آن قدر که مکشوف گشته بود، قتل او را ایجاب می‌کرد و هیچ جنبه‌ای در عیدالله نبود که به او و به خون او ارزش بدهد...

جواب داده می‌شود که اقدام به این‌گونه کارها، مستبدانه به نظر

۱. ابن‌سلامه، *مسند الشهاب*، ج ۱، ص ۱۳۰.

می‌رسد و برای مصالح خلق باید جلوگیری شود و قانون الهی نباید به آن راه دهد؛ برای آنکه مقتدر همیشه مسلم نیست. مستبدین با این بهانه راه برای ریختن خون مردم باز می‌کنند. گذشته از آنکه قانون حفظ خون‌ها و حرمت ترور هم مثل هر قانونی، در وضع، ملاحظه ارزش و بسی‌ارزشی یک نفر را نمی‌کند... بی‌وزنی و سبک‌وزنی عیب‌الله کافرکیش، منافاتی با سنگینی وزن قانون حراست جان‌ها ندارد. بگذار در پرتو قانون عدالت، خون یک بَعُوضَه (پشه) هم محفوظ بماند. هرچند آن خود ارزش ندارد؛ اما ارزش عدالت به دست می‌آید و معلوم می‌شود که حتی برّ و فاجر از توسعه آن در امان‌اند.<sup>۱</sup>

ترور از نظر شرع مقدس اسلام، امری ناپسند و مذموم و ممنوع شمرده شده است. منابع روایی شیعه و سنی هم بر این مطلب صحّه گذاشته‌اند و روایات متعددی درباره ممنوع بودن ترور نقل شده است که مهم‌ترین آنها، همان روایتی است که مسلم رضی نیز بدان استناد کرد و بر اساس آن، اقدام به ترور نمود.

### گماردن جاسوس برای یافتن مخفیگاه مسلم

ابن‌زیاد برای خنثی کردن فعالیت‌های مسلم و شکست دادن او، دو نقشه کلی را به اجرا گذاشت؛ نخست، تهدید سران شهر و چهره‌های بانفوذ و سخت‌گیری درباره آنها، که تفصیل آن گذشت؛ دوم، جست‌جو و تعقیب مسلم و طرف‌دارانش. راهی که ابن‌زیاد برای پی بردن به مخفیگاه مسلم و اطلاع از قرارها و برنامه‌ها و شناختن عوامل مؤثر در نهضت مسلم، در پیش گرفت، استفاده از یک عامل نفوذی بود که با جاسوسی، اخبار نهضت مسلم را به حکومت برساند. این عامل نفوذی شخصی به نام مَعْقِل، از اهالی شام بود. ابن‌زیاد او را نزد خود فراخواند و کیسه‌ای را که حاوی

۱. میرزاخیلی کمره‌ای، مسلم‌بن‌عقیل و اسرار پایتخت طوفانی، ص ۵۳۸-۵۳۹.



سه هزار درهم بود به او داد و گفت: «این سه هزار درهم را بگیر و به جست و جوی مسلم بن عقیل برو؛ یاران او را پیدا کن و این سه هزار درهم<sup>۱</sup> را به آنان بده و بگو این پول را برای جنگ با دشمنان (حسین علیه السلام) آورده‌ام و چنین وانمود کن که تو از آنان هستی؛ زیرا وقتی پول را به آنها دادی، از تو مطمئن خواهند شد و به تو اعتماد خواهند کرد. سپس صبح و عصر نزد ایشان برو تا مکان مسلم بن عقیل را پیدا کرده، به نزد او بروی.»

مَعْقِل پول را گرفته، به مسجد کوفه رفت و در گوشه‌ای از مسجد نشست و در این فکر بود که چگونه این کار را به انجام برساند، تا اینکه چشمش به مردی افتاد که در گوشه‌ای از مسجد مشغول نماز است. پیش خود گفت: شیعیان، بسیار نماز می‌خوانند و گمان می‌کنم این شخص نیز از آنهاست؛ لذا به او نزدیک شد و وقتی او از نماز فارغ شد، به وی گفت: «ای بنده خدا! من از اهل شام هستم و خداوند نعمت دوستی اهل بیت و دوستانشان را به من ارزانی داشته است» و آن‌گاه به دروغ گریه کرد و گفت: «همراه من سه هزار درهم است و می‌خواهم مردی از ایشان را دیدار کنم. به من گفته‌اند آن مرد به این شهر آمده و برای پسر دختر رسول خدا، از مردم بیعت می‌گیرد. کسی را نیافتم که مرا راهنمایی کند. آیا می‌توانی مرا نزد او راهنمایی کنی تا این پول را به او تحویل بدهم و او هرگونه که صلاح می‌داند برای امور شیعه استفاده کند؟» آن مرد گفت: «در این مسجد غیر از من هم وجود داشت. چرا تو به سراغ من آمدی؟» مَعْقِل گفت: «زیرا در سیمای تو خیر و نیکی دیدم و امیدوار شدم که تو از دوستان اهل بیت پیامبر هستی». آن مرد گفت: «درست حدس زدی. من یکی از برادران تو هستم و اسم من مسلم بن عَوْسَجَه است و از دیدار تو خوشوقتم. اما از اینکه توانستی مرا بشناسی ناراحت شدم؛ زیرا من مردی از شیعیانم و از ابن زیاد

۱. ابن‌نما به نقل از *اعلام‌الوزری* می‌نویسد: «ابن‌زیاد به مَعْقِل چهار هزار درهم داد». درحالی‌که در نسخه موجود *اعلام‌الوزری* سیصد درهم آمده است (ر.ک: ابن‌نما، *مثیر الاحزان*، ص ۳۲ و طبری، *اعلام‌الوزری بأعلام‌الهمتی*، ص ۲۲۳).

ستمگر خوفناکم. پس با من عهد کن که این سر را از همه مردم پوشیده داری». مَعْقِل نیز به دروغ عهد و پیمان بست که این راز را مخفی نگه دارد. سپس مسلم بن عَوْسَجَه به او گفت: «امروز برو و فردا به منزل من بیا تا با هم نزد مسلم بن عقیل برویم و من تو را به او برسانم».

مَعْقِل رفت و فردا به خانه مسلم بن عَوْسَجَه مراجعه کرد و باهم نزد مسلم بن عقیل رفتند. مسلم بن عَوْسَجَه قضیه را برای مسلم شرح داد و مرد شامی نیز آن مال را به مسلم داد و با او بیعت کرد.<sup>۱</sup> آن پول به دستور مسلم به ابوثمامه صیداوی تحویل داده شد. ابوثمامه مسئولیت دریافت کمک‌های نقدی و تهیه سلاح و تجهیزات را بر عهده داشت. مَعْقِل از آن پس، نزد مسلم رفت و آمد می‌کرد؛ تا جایی که نخستین کسی که نزد مسلم می‌آمد و آخرین کسی که بیرون می‌رفت، او بود، و هر شب مخفیانه نزد ابن زیاد می‌رفت و تمام قضایا و آنچه را که در آن روز گفته بودند و آنچه را که انجام داده بودند، برای ابن زیاد گزارش می‌کرد.<sup>۲</sup> بدین گونه عیدالله بن زیاد علاوه بر تسلط نسبی بر اوضاع کوفه، از نقل و انتقال و مخفیگاه مسلم و تصمیم‌گیری‌ها و برنامه‌ریزی‌هایی که شیعیان می‌کردند، اطلاع می‌یافت و تمام تحرکات را زیر نظر داشت.

### احضار هانی به قصر عبیدالله و بازداشت او

عبیدالله بعد از اینکه فهمید پایگاه مخفی مسلم در منزل هانی است، به این نتیجه رسید که تا هانی در خانه خود باشد، با نیروهایی که در اختیار دارد، امکان دستیابی به مسلم میسر نیست. لذا تصمیم گرفت با توطئه‌ای حساب شده، هانی

۱. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۷-۳۴۸.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۵، ۴۶؛ و با کمی تفاوت: ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۷-۳۴۸؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۴، ۳۶۵؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۴۴، ۴۱؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۸-۹۷؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۱-۲۰۲.

را به دارالاماره بکشاند. بر این اساس به اطرافیانش گفت: چه شده که هانی را نمی‌بینیم؟ گفتند: او بیمار است. گفت: اگر می‌دانستم، به عیادتش می‌رفتم؛ اما شنیده‌ام که بهبود یافته است و روزها بر در خانه‌اش می‌نشیند. آن‌گاه محمد بن اشعث و اسماء بن خارجه و عمرو بن حجاج را نزد خود فراخواند و گفت: می‌خواهم هانی را نزد من بیاورید؛ زیرا من دوست ندارم مانند او از بزرگان عرب، نزد من حقش تباه گردد.

آن چند نفر نزد هانی رفتند و او را بر در خانه‌اش یافتند. به او گفتند: امیر تو را نزد خود فراخوانده است. هانی گفت: کسالت دارم. گفتند: امیر شنیده است بهبود یافته‌ای و هر روز و شام بر در خانه می‌نشینی و پنداشته است که از رفتن به نزدش تعلل می‌ورزی، و بی‌مهری چیزی نیست که حاکم آن را تحمل کند. پس اکنون تو را سوگند می‌دهیم که برخیزی تا نزد امیر برویم.

هانی به ناچار برخاست و جامهٔ خویش را پوشید و سوار بر استرش شد و به طرف قصر حرکت کرد. وقتی نزدیک قصر رسیدند، هانی نگران شد و احساس کرد وضع خطرناک است. به حسان بن اسماء بن خارجه گفت: فرزند برادر، به خدا سوگند من از این مرد هراس و اندیشهٔ بد دارم. تو چگونه فکر می‌کنی؟ حسان گفت: عموجان، من هیچ‌گونه ترسی بر تو ندارم، اندیشهٔ بد به دل راه نده. حسان نمی‌دانست ابن‌زیاد هانی را برای چه طلبیده است.<sup>۱</sup> اما محمد بن اشعث می‌دانست.<sup>۲</sup>

به هر ترتیب هانی وارد دارالاماره شد؛ بی‌آنکه بداند عییدالله چه دامی برایش گسترده است. وقتی وارد مجلس عییدالله شد، او به کنایه گفت: با پای خود

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۶، ۴۷؛ و با کمی تفاوت: ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۹-۳۵۰؛

ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۴۶۵.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۵.

به‌سوی مرگ آمدی، و سپس رو به شُرَیح قاضی<sup>۱</sup> که در حضورش نشسته بود کرد و [خطاب به خود] گفت: من بخشش به او را می‌خواهم و او اراده کشتن

۱. شُرَیح بن حارث بن قیس بن جَهْم از قبیله کُنده بود (ابن سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۶، ص ۱۳۲) درباره اینکه او جزء صحابه پیامبر بوده یا جزء تابعان، بین مورخان اختلاف است. ذهبی صحابی بودن او را رد می‌کند (ذهبی، *سیر* *الاعلام النبویه*، ج ۴، ص ۳۵۹). او در زمان ابوبکر مقام قضا را در مدینه به عهده گرفت و در زمان عمر چهل ساله بود که برای تصدی منصب قضاوت در کوفه برگزیده شد (ابن سعد، همان: ابن حجر عسقلانی، *الاصابة فی تمييز الصحابة*، ج ۳، ص ۲۷۱) و تا زمان قیام مختار، این منصب را حفظ کرد. او جزو کسانی بود که با نوشتن نامه، امام را به کوفه دعوت کرد؛ ولی با آمدن عبدالله به کوفه، نزد او رفت و یکی از مشاوران او شد (طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۶۱-۳۶۵). ابن زیاد نیز که برای رسیدن به مقاصد خود به حمایت اشخاصی همچون شُرَیح قاضی نیاز داشت، از او استقبال کرد و او را آلت دست قرار داد، از وجهه او برای فرو نشاندن خشم و احساسات قبیله مذحج استفاده ابرازی کرد. درباره سال تولد و سال وفات او در منابع، اختلاف وجود دارد؛ ولی اکثر منابع معتبر، سال وفات او را ۷۸ یا ۸۰ق و سن او را در هنگام مرگ ۱۰۶ یا ۱۱۰ سال دانسته‌اند (ابن سعد، همان، ص ۱۴۴-۱۴۵؛ ابن حجر، همان؛ برای اطلاع بیشتر درباره او، رک: سیدعلی اکبر خدایی، «شُرَیح قاضی، زندگی‌نامه و عملکرد»، *فصلنامه تاریخ اسلام*، سال دوم، ش ۷، ص ۹۹-۱۱۵). اما فتوای شُرَیح قاضی درباره قتل امام حسین (ع) که شهرت یافته، سند معتبر تاریخی ندارد و تنها برخی از متأخران یا معاصران، چنین مطلب غیرمعتبر و محرفی را در کتاب‌هایشان آورده‌اند؛ مثلاً ملاحیب‌الله شریف کاشانی (۱۳۴۰ق) درباره این فتوا چنین نوشته است: «گروهی از مفتی‌ها که چهارصد نفر از آنان در کربلا حضور داشتند، چنین فتوا داده بودند که چون حسین بن علی بر امام زمانش خروج کرده، دفعش واجب و جهادش بر همه مردم لازم است. عمرسعد این فتوا را بر لشکرش خواند تا مبادا کسی از کشتن فرزند فاطمه اندیشه نماید و از جدش شرم کند» (*تذکره الشهداء*، ص ۲۷۹). همچنین نقل شده است که شیخ عبدالنبی عراقی نجفی (۱۹۶۵م) در این باره نوشته است: «شُرَیح با وعده صدهزار دینار نپذیرفت تا فتوای حلیت خون امام حسین را صادر کند؛ اما ابن‌زیاد با ترفند شوم خود به منزل او رفته و پول‌ها را در برابر چشمانش به نمایش درآورد و از این راه دل شُرَیح را تسخیر کرد و او با دیدن آن پول‌ها تسلیم شد و فتوای قتل امام را صادر کرد» (*ره‌نوشه راهیان نور*، انتشارات دفتر تبلیغات، ج ۶، ص ۲۲۶)؛ و نیز این جریان را حسن اشرف الواعظین در کتاب خود به نام *جواهر الکلام وسوانح الایام* (ص ۲۸۸-۲۸۹) به نقل از کتاب *مزامیر الاولیاء* (ج ۱، ص ۱۳۵) تألیف سیدمحمدباقر موسوی اصفهانی گنجوی (۱۳۳۵ق) آورده است؛ درحالی‌که این کتاب‌ها متعلق به قرن چهاردهم است و هیچ‌یک نمی‌تواند منبع معتبر باشد؛ چنان‌که محقق برجسته استاد شهید قاضی طباطبایی به نقد این قضیه پرداخته و اثبات کرده است که چنین مطلبی در منابع قدیمی نیامده است (تحقیق درباره *اول اربعین حضرت سیدالشهدا*، ص ۶۱-۶۲). احتمال دارد که ابن‌زیاد با سوءاستفاده از نظر کلی شُرَیح که معتقد بود: «هرکس بر ضد خلیفه رسمی پیامبر قیام کند و آرامش جامعه را به هم بزند، جهاد بر ضد او واجب، و خونش مباح است»، آن را تبدیل به فتوایی برای برانگیختن مردم بر ضد امام حسین کرده و شُرَیح نیز به دلیل عافیت‌طلبی و ترس از ابن‌زیاد، در مقابل این سوءاستفاده سکوت اختیار کرده باشد.

مرا دارد. چه کسی عذر تو را (ای ابن زیاد) درباره دوست مرادی تو می خواهد؟<sup>۱</sup>  
(کنایه از اینکه او هیچ عذری ندارد.)

هانی گفت: منظورت چیست؟ مگر چه شده است؟ عبیدالله گفت: دست بردار هانی! این کارها چیست که تو در خانهات بر ضد یزید و همه مسلمانان می کنی؟ مسلم بن عقیل را به خانه خود برده ای و سلاح و لشکر در خانه های اطراف خود فراهم می کنی و گمان کرده ای که این کارها بر من پوشیده می ماند؟ هانی گفت: من چنین کاری نکرده ام و مسلم بن عقیل نزد من نیست. ابن زیاد گفت: چرا، چنین است.

هنگامی که گفت و گو بین آن دو طولانی شد ابن زیاد مَعْقِل را فراخواند. مَعْقِل آمد و در مقابل او ایستاد. ابن زیاد با اشاره به هانی، از مَعْقِل پرسید: آیا او را می شناسی؟ گفت: بلی. هانی با مشاهده مَعْقِل لحظاتی گیج و مبهوت شد و پی برد که او جاسوس عبیدالله بوده است. پس از مدتی، وقتی حالش بهتر شد، خطاب به پسر زیاد گفت: سخنانم را گوش کن و باور کن که راست می گویم. من مسلم را به خانه خود دعوت نکردم، و هیچ گونه اطلاعی از کارهای او نداشتم، تا اینکه به خانه ام آمد و از من خواست که او را به مهمانی بپذیرم و من شرم کردم که او را نپذیرم. بدین جهت از او پذیرایی کردم و پناهش دادم. اکنون اگر می خواهی پیمان محکمی با تو می بندم که اندیشه بدی درباره تو نداشته باشم و باز می گردم و به مسلم می گویم که به جای دیگر برود.<sup>۲</sup>

۱. اُرَيْدُ حِبَاءَهُ وَ يُرِيدُ قَتْلِي - عَذِيرِكِ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۶ و ۴۷؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۹-۳۵۰). اصل این شعر از عمرو بن معدی کَرَبْ ژبیدی است و در میان عرب مثل شده است و درباره کسی به کار می رود که در برابر خیرخواهی کسی، دشمنی می کند (ابوالفرج اصفهانی، کتاب الاغانی، ج ۱۵، ص ۲۲۷).  
۲. در بعضی منابع آمده است که وقتی هانی بن غرّوه، مَعْقِل را دید و فهمید که او از جاسوسان ابن زیاد بوده است، به ابن زیاد گفت: ای امیر، آنچه به تو خبر داده درست است؛ اما من زحمت های تو را ضایع و بی جواب نمی گذارم. به همین دلیل تو و خانوادهات در امانید و به هر کجا که می خواهید بروید [یعنی من و قبیله ام آن قدر قدرتمندیم که می توانیم به تو امان بدهیم]. (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۱؛ ابن اثیر این مطلب را به عنوان «قیل» آورده است: الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۹؛ مسعودی نیز شبیه به همین مطلب را از هانی نقل می کند: مَروُجُ الدَّهَبِ، ج ۳، ص ۶۷).

ابن زیاد گفت: بہ خدا ہرگز دست از تو بر نمی‌دارم تا او را نزد من بیاوری. ہانی گفت: «من ہرگز چنین کاری نخواہم کرد، مہمان خود را بیاورم تا او را بکشی؟». سخن بہ درازا کشید، مسلم بن عمرو باہلی برخاست و از ابن زیاد تقاضا کرد تا اجازہ دہد با ہانی صحبت کند. لذا او را بہ کناری کشید؛ بہ گونه‌ای کہ ابن زیاد ہر دو را می‌دید و صدایشان را می‌شنید، و بہ او گفت: «تو را بہ خدا قسم می‌دہم کہ خود را بہ کشتن ندہ و قبیلہات را بہ مصیبت و گرفتاری مبتلا نکن. آنها با ہم پسرعمو ہستند و بہ او زیبانی نمی‌رسانند و او را نمی‌کشند، مسلم را بہ ایشان بسیار، عیب و نقصی بر تو نیست، چون او را بہ حاکم سپردہ‌ای». ہانی گفت: «بہ خدا قسم برای من موجب سرافکندگی و ننگ است کہ مہمان خود را بہ دشمن بسپارم؛ درحالی کہ زندہ و تندرست ہستم و می‌بینم و می‌شنوم و بازوانم محکم و یاورانم بسیارند. بہ خدا اگر تنها ہم باشم و هیچ یآوری نداشتہ باشم، باز او را بہ شما نمی‌سپارم، تا در راہ او بمیرم».

ابن زیاد سخنان او را شنید و او را نزد خود خواند و گفت: یا باید او را پیش من بیاوری، یا گردنت را خواہم زد. ہانی گفت: در این صورت شمشیرهای بُرنده در اطراف قصرت بسیار خواہد شد. عبیداللہ گفت: مرا از شمشیرهای بُرنده می‌ترسانی؟ سپس دستور داد او را نزدیکش بردند و با چوب‌دستی‌اش آن قدر بہ سروصورت ہانی زد، تا اینکہ بینی او را شکست و خون او بر لباسش ریخت و گوشت صورت و پیشانی‌اش بر محاسنش پنخس شد و چوب‌دستی شکست. ہانی دست بہ قبضہ شمشیر یکی از سربازان برد تا از خود دفاع کند؛ اما آن مرد مانع شد و شمشیر را نگہ داشت. ابن زیاد گفت: آیا پس از این مدت، شورش شدی؟ خون تو بر ما مباح و کشتن تو بر ما حلال شد. آن گاہ دستور داد او را در یکی از اتاق‌های قصر حبس کنند.<sup>۱</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۵-۳۶۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۷-۵۰؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۴۶-۴۸؛ ابن شہر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۰؛ سید بن طاووس، الملقوف علی قتلی الطغوف، ص ۱۱۵-۱۱۸؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۴-۲۰۵.

وقتی کار به اینجا کشیده شد، اسماء بن خارجه (و به روایتی حسان بن اسماء) برخاست و گفت: ما فرستادگان خیانت بودیم! به ما گفتی این مرد را پیش تو بیاوریم و چون او را آوردیم صورتش را درهم شکستی و خونسش را بر ریشش جاری ساختی و گفتی که او را خواهی کشت! عیب‌الله گفت: تو هنوز اینجایی؟ و دستور داد او را گرفتند و آزار دادند؛ سپس به زندان انداختند. اما محمد بن اشعث گفت: هر چه رأی امیر باشد؛ چه به نفع ما، چه به ضرر ما، خشنودیم؛ زیرا امیر تأدیب می‌کند.<sup>۱</sup> بدین‌گونه هانی در دست عیب‌الله سرکش گرفتار شد.<sup>۲</sup>

### تحرکات قبیله مَذْحِج بعد از بازداشت هانی

هانی به دستور عیب‌الله زندانی شد. پس از گرفتاری هانی به دست ابن‌زیاد، در بین قبیله‌اش (مَذْحِج) شایع شد که هانی کشته شده است. این خبر مردان قبیله را به خشم آورد و آنان به یک‌باره به سرکردگی عمرو بن حجاج زُبَیدی قصر عیب‌الله را محاصره کردند. عمرو بن حجاج ندا داد: «من عمرو بن حجاجم و اینها نیز یکه‌سواران و بزرگان مَذْحِج‌اند؛ نه از طاعت خارج شده‌ایم و نه از جماعت جدایی گرفته‌ایم. مَذْحِجیان خبر یافته‌اند که یارشان را می‌کشند و این را بزرگ دانسته‌اند».

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۰؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۴۸؛ و با اندکی تفاوت: ابن‌اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۵؛ ابن‌نما، منیر الاحزان، ص ۳۴.

۲. ممکن است این پرسش به ذهن خواننده خطور کند که چرا هانی بن عروه با آن همه تجربه و با شناختی که از ابن‌زیاد داشت، هنگام رفتن نزد او، گروهی از افراد قبیله مَذْحِج را با خود نبرد تا پشتیبان و محافظ او باشند و یا چرا به شرط امان نرفت؟ در جواب باید گفت یکی از افرادی که ابن‌زیاد به دنبال هانی فرستاد، عمرو بن حجاج، پدرزن هانی بود (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۴۷) و بقیه، همگی رؤسای قبائل بودند؛ پس اصلاً به ذهن هانی خطور نکرد که بعضی از آنها خائن هستند و از ماجرا خبر دارند و همچنین نمی‌دانست که ابن‌زیاد از محل اختفای مسلم خیر دارد؛ لذا اگر او گروهی از قبیله مَذْحِج را با خود می‌برد یا به شرط امان می‌رفت، کار خراب‌تر می‌شد و خود، علامت جرم بود. پس گزارش‌هایی که می‌گویند: «هانی به شرط امان رفت» و نیز گزارش‌هایی که می‌گویند: «فرستاده‌ها به ابن‌زیاد گفتند: هانی به اینجا نمی‌آید مگر به شرط امان»، ضعیف به نظر می‌رسد (نجم‌الدین طبری، مع الرکب الحسینی من المدینة الی المدینة، ج ۳، ص ۱۰۱ به بعد).

به عبیدالله خبر دادند که قوم مَذْحِج بر در دارالاماره اجتماع کرده‌اند. حضور جمعیت محاصره‌کننده در اطراف قصر، عبیدالله را به وحشت انداخت و او به فکر چاره‌ای برای خلاصی افتاد. وی برای فریب محاصره‌کنندگان و شکستن محاصره، از عنصری خود فروخته، ترسو و درعین حال مورد اعتماد مردم، یعنی همان شُرَیْح قاضی، خواست که به نزد هانی برود و او را مشاهده کند و سپس به نزد قبیله‌اش برود و بگوید هانی را ملاقات کرده و او زنده است.

عبدالرحمن پسر شُرَیْح قاضی می‌گوید: شنیدم پدرم به اسماعیل بن طَلْحَه می‌گفت: نزد هانی رفتم و چون مرا دید گفت: «ای مسلمانان آیا عشیره من مرده‌اند؟ دین‌داران کجایند؟! اهل شهر کجا رفته‌اند؟ نابود شده‌اند و مرا با دشمنان و پسر دشمنان وا گذاشته‌اند؟!» این در حالی بود که خون بر محاسنش روان بود. در این وقت چون سروصدایی از بیرون قصر شنید، من بیرون آمدم و او نیز به دنبال من آمد و گفت: «گمان می‌کنم این صداها مَذْحِج است و مسلمانانی که یاران من‌اند. اگر ده تن از اینها پیش من بیایند، مرا رها خواهند کرد». شُرَیْح می‌گوید: من به سوی آنها رفتم. حمید بن بکر احمری نیز با من بود. ابن‌زیاد او را با من فرستاده بود و او از نگهبانانی بود که بالای سر ابن‌زیاد می‌ایستاد. به خدا سوگند اگر او نبود، چیزی را که هانی به من گفته بود، به یارانش می‌گفتم. وقتی به نزد قبیله هانی آمدم به آنها گفتم: چون امیر از آمدن شما و سخنان شما درباره دوستتان مطلع شد، مرا به نزد او (هانی) فرستاد تا او را ببینم. من هانی را دیدم، و به من امر کرده است که شما را ملاقات کرده، آگاهتان سازم که او زنده است، و اینکه گفته‌اند کشته شده است، دروغ است. عمرو بن حَجَّاج و همراهانش گفتند: اکنون که کشته نشده است، سپاسگزاریم! و برگشتند.<sup>۱</sup>

عبیدالله با استفاده از این ترفند ساده و البته با همراهی شُرَیْح، از این مهلکه نجات

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۱، ۵۰؛ و با کمی تفاوت: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۸، ۳۶۷؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۴۸-۴۹؛ ابن‌نما، مئیر الاحزان، ص ۳۴.



یافت. متأسفانه در همه موارد، مکر و حيلة عبيدالله و عدم هوشیاری کوفیان، قضایا را به نفع عبيدالله خاتمه می داد. اگر در هریک از این موارد، کوفیان اندکی هوشیاری و درایت و کنجکاوای به خرج می دادند، به طور قطع می توانستند بر عبيدالله و تعداد اندک یارانش، غلبه کنند. اما زودباوری و ناهوشیاری و بی دقتی، همیشه آنها را مغلوب می کرد. در دوران حکومت امیرالمؤمنین علیه السلام و امام مجتبی علیه السلام هم، یکی از نقاط ضعف آنها، همین زودباوری و عدم هوشیاری شان بود که باعث می شد آنها به راحتی فریب مکر و حيلة دسیسه بازان دستگاه بنی امیه را بخورند، و از همین ناحیه بود که ضربات جبران ناپذیری بر آنها وارد شد.

در هر حال پس از این بحران چون عبيدالله از شورش مردم بیم داشت، با جمعی از بزرگان کوفه و اطرافیان به مسجد آمد و برای مردم چنین سخن گفت: «ای مردم! خدا و زمامدارتان را پیروی کنید؛ تفرقه و اختلاف ایجاد نکنید؛ در غیر این صورت پراکنده و هلاک می شوید، و خوار و ذلیل و آواره می گردید».

آن گاه این مثل را باز گفت: «برادرت کسی است که از روی صدق و راستی با تو سخن گوید و کسی که بیم دهد، عذر خود را گفته است (وظیفه خود را انجام داده است)» و همین که خواست از منبر پایین بیاید، نگهبانان با سرعت از طرف درِ خرمافروشان وارد مسجد شدند و گفتند: اینک مسلم بن عقیل به همراه یارانش می رسند. ابن زیاد بی درنگ وارد قصر شد و در را به روی خود بست!

## قیام مسلم

مسلم بن عقیل با اطلاع از دستگیری هانی، به این نتیجه رسید که اگر اقدامی فوری بر ضد

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۱؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۰؛ و با اندکی تفاوت: ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۴۹؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۵-۲۰۶؛ و به همین مضمون: مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۰-۱۰۱.

عبیدالله انجام ندهد، ممکن است کار مشکل تر شود. از این رو اگرچه همه یارانی که اعلام آمادگی کرده بودند، حضور نداشتند، مسلم برای اینکه فرصت هرگونه اقدامی را از عبیدالله بگیرد، با همان تعداد یارانی که در اختیار داشت، آماده حمله به قصر عبیدالله شد.

عبیدالله بن خازم<sup>۱</sup> می گوید: به خدا سوگند من فرستاده مسلم بن عقیل به قصر ابن زیاد بودم تا آنچه را بر هانی بن عروه می گذرد، به او گزارش کنم. وقتی ابن زیاد، هانی را ضرب و شتم و حبس کرد، من سوار بر اسب شدم و به سوی مسلم حرکت کردم و نخستین کسی بودم که این خبر را به او رساندم. ناگاه دیدم عده ای از زنان قبیله مراد اجتماع کرده، فریاد می زنند: «ای وای بر عشیره ما؛ ای وای بر داغ مصیبت». مسلم به من دستور داد یارانش را خبر کنم؛ زیرا تمام خانه های اطراف، از یاران او پر شده بود و تا آن زمان حدود هجده هزار نفر با او بیعت کرده بودند؛ اما فقط چهار هزار نفر در خانه های اطراف مستقر بودند. مسلم گفت ندای «یا منصور اُمّت»<sup>۲</sup> را سر دهم و من نیز چنین کردم، و اهل کوفه اطراف او اجتماع کردند.<sup>۳</sup>

پس از اینکه چهار هزار نفر<sup>۴</sup> در اطراف خانه هانی اجتماع کردند و شعار «یا منصور اُمّت» را سر دادند، مسلم پرچم را به عبیدالله بن عمرو بن عزیز کندی<sup>۵</sup> داد و او را فرمانده گروه کننده و ربیعه کرد و گفت: تو پیشاپیش من با سواران حرکت کن. مسلم پرچم

۱. ابوالفرج اصفهانی و شیخ مفید، نام پدر وی را حازم ثبت کرده اند (مقاتل الطالبيين، ص ۱۰۰؛ الارشاد، ج ۲، ص ۵۱).

۲. این شعار را پیامبر در جنگ بدر به مسلمانان آموخت و معنایش این است: «ای کسی که از جانب خدا (به وسیله ملائکه) یاری شده ای؛ دشمن را بمیران».

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۸.

۴. ابن سعد، همراهان مسلم را چهارصد نفر نوشته است («ترجمة الحسين ومقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۷۵)؛ مسعودی و ابن اعثم هجده هزار نفر نوشته اند (مُروُجُ الدَّهَب، ج ۳، ص ۶۷؛ کتاب الفتح، ج ۵، ص ۴۹)؛ و ابن شهر آشوب هشت هزار نفر نوشته است (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۱).

۵. ابوالفرج اصفهانی نام وی را عبدالرحمن بن عزیز، و ابوحنیفه دینوری، نام او را عبدالرحمن بن کرئیز ثبت کرده است (مقاتل الطالبيين، ص ۱۰۰؛ الاخبار الطوال، ص ۳۵۱). این گونه اختلاف های جزئی، در موارد تشابه لفظی و نگارشی در نام ها، در تاریخ فراوان است.

دیگری را به مسلم بن عوسجّه داد و او را فرمانده مَدْحِج و بنی اسد کرد و گفت: تو همراه پیادگان حرکت کن و پرچم سوم را به ابوثمامه صیداوی داد و او را بر تمیم و همدان امیر کرد. مسلم، همچنین عباس بن جَعْدَه جَدلی را بر مردم مدینه فرمانده نمود. در این هنگام آنها به طرف قصر عبیدالله حرکت کردند.<sup>۱</sup>

بدین گونه مسلم قیام خود را آغاز کرد و این امیدواری وجود داشت که بر عبیدالله پیروز شود. ابن زیاد در دارالاماره پناه گرفته و درها را به روی خود بسته بود<sup>۲</sup> و قدرت مقاومت نداشت؛ تنها سی نفر نگهبان و بیست نفر از اشراف شهر و افراد خاندان و مهربانش با او بودند.<sup>۳</sup>

اندکی نگذشت که مسجد و بازار، مملو از جمعیت شد و همچنان مردم به هم می پیوستند و هر لحظه کار بر عبیدالله دشوارتر می شد. اصحاب مسلم قصر را محاصره کرده، سنگ می افکندند و بر ابن زیاد و پدرش دشنام می دادند.<sup>۴</sup> نهایت تلاش عبیدالله این بود که از در قصر، نگهبانی شود (تا مبادا مردم به قصر بریزند). گروهی از سرکردگان (و هواداران بنی امیه) که در قصر نبودند (و از قیام مسلم آگاهی یافته بودند) و از اطراف می خواستند به عبیدالله بپیوندند، از طرف درِ نزدیک خانه رومیان (در پشت قصر) وارد قصر شدند.<sup>۵</sup> مأموران عبیدالله به صورت سواره داخل جمعیت شدند و درگیری شدیدی بین آنها صورت گرفت و ابن زیاد و اشراف، از بالای قصر شاهد بودند.<sup>۶</sup> افراد درون قصر روی دیوارهای قصر رفته، از آنجا با سنگ، مردم را می زدند و

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۸-۳۶۹.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۱.

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۸؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴۱. ابوحنیفه دینوری، جمعیت همراه عبیدالله را دو بیست نفر گزارش کرده است (الانخبار الطوال، ص ۳۵۲).

۴. ر.ک: ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۴۹؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۶؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴۱.

۵. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۲.

۶. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۴۹؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۶.

از نزدیک شدن آنها به دیوار قصر جلوگیری می‌کردند و این کار تا شب ادامه داشت.<sup>۱</sup> عبیدالله، کثیربن شهاب (از قبیله مذحج) را فراخواند و به او دستور داد به همراه آن دسته از قبیله مذحج که فرمان‌بردار او هستند، بیرون رود و در میان شهر کوفه گردش کند و مردم را از یاری مسلم بازدارد و از جنگ بترساند و آنها را از عقوبت دولت برحذر دارد. او به محمدبن اشعث بن قیس نیز دستور داد با آن دسته از قبیله کننده و حضرموت که مطیع او هستند، بیرون برود و پرچم امان برای پناهندگان ترتیب دهد و مانند همین دستور را به قَعْقَاعِ بْنِ شَوْرٍ ذُهَلِی،<sup>۲</sup> شَبَّثِ بْنِ رَبِیعِی تمیمی، حَجَّارِ بْنِ أَبِی جَر و شمر بن ذی الجوشن نیز داد و بقیه سران را نزد خود نگاه داشت؛ زیرا از مردم (محاصره‌کننده) می‌ترسید و شمار مردمی که با او در قصر بودند، اندک بود.<sup>۳</sup>

در تَذْکِرَةِ النِّوَاصِ آمده: وقتی قصر محاصره شد، سران و اشراف کوفه نزد ابن زیاد بودند؛ او بدان‌ها امر کرد: بروید و اقوام خود را از اطراف مسلم پراکنده کنید و گرنه گردنتان را می‌زنم.<sup>۴</sup> (لذا) آنها از روی دیوارهای قصر با مردم سخن گفتند.<sup>۵</sup>

محمدبن اشعث، کثیربن شهاب، قَعْقَاعِ ذُهَلِی و شَبَّثِ بْنِ رَبِیعِی، مردم را از پیوستن به مسلم بن عقیل بازمی‌داشتند و آنها را از عقوبت دولت می‌ترساندند؛ تا آنکه گروه بسیاری از قوم و قبیله آنان و مردم دیگر به نزد آنها آمدند و از طرف درِ رومیان وارد قصر شدند.<sup>۶</sup>

۱. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۵۲.

۲. قَعْقَاعِ در زمان حکومت علی علیه السلام از کارگزاران آن حضرت بود. علی علیه السلام بعد از قدامت بن عجلان، قَعْقَاعِ را کارگزار کسب کرد؛ اما او کارهای خلافی انجام داد که مورد انتقاد امام قرار گرفت؛ از جمله اینکه او با زنی ازدواج کرد و مهریه او را صد هزار درهم قرار داد. اما زمانی که فهمید امام از کارهای خلافش مطلع شده، از ترس به سوی معاویه فرار کرد و به او ملحق شد و از آن زمان همچنان در خدمت دستگاه حکومت اموی بود. (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۸۷).

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۲.

۴. سبط ابن جوزی، تَذْکِرَةُ النِّوَاصِ، ج ۲، ص ۱۴۳.

۵. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۵۲؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۵۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۶.

۶. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۳.

عبیدالله همچنین بزرگان شهر را احضار کرد و به ایشان گفت: نزد مردم بروید و هر کس را که با ما همکاری کند، وعده احسان و پاداش بدهید و آنان را که نافرمانی کنند، از محرومیت و عقوبت بترسانید و آنان را آگاه کنید که لشکر شام به زودی از راه خواهد رسید.<sup>۱</sup> با تحول اوضاع، کسانی که خود، برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته و ایشان را به کوفه دعوت کرده بودند. در میدان عمل و در لحظات سرنوشت ساز، در جبهه مخالف قرار گرفتند و اتحاد مردم را بر هم زده، دل‌ها را می‌لرزاندند و مردم را تهدید می‌کردند.

عبدالله بن خازم (که قبلاً گفتیم از افراد مسلم بود) می‌گوید: اشراف کوفه برای متفرق کردن مردم، نزد ما می‌آمدند. در ساعات آخر روز، کثیرین شهاب آمد و برای ما چنین سخن گفت: «ای مردم، به خانواده‌های خود بپیوندید و به سوی شربتاب نکنید و خود را به کشتن ندهید. هم‌اکنون سپاهیان مجهز یزید، (از شام) در راه هستند و امیر عبیدالله بن زیاد با خدای خود عهد کرده که اگر جنگ با او را ادامه دهید (و مقاومت کنید) و تا همین شامگاه به خانه‌های خود برنگردید، دودمانتان را از مقرری بیت‌المال محروم کند و جنگجویانتان را بدون حقوق و مزایا، به جنگ‌های اطراف مرز شام بفرستد؛ بی‌گناه را به جرم خطاکار و حاضر را به جای غایب بگیرد، تا هیچ کس از اهل عصبان نماند، مگر اینکه ویتال کار خویش را ببیند».

دیگر سران شهر نیز سخنانی نظیر سخنان کثیر بن شهاب گفتند و همین سخنان موجب پراکندگی مردم شد. در این هنگام زن می‌آمد و دست پسر یا برادرش را می‌گرفت و به او می‌گفت: مردم به جای تو هستند و نیازی به کمک تو نیست، و مرد می‌آمد و دست فرزند یا برادر خود را می‌گرفت و به او می‌گفت: فرداست که سپاه شام می‌رسد؛ تو را با این جنگ و بلوا چه کار؟ بیا و از معرکه دور شو!<sup>۲</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۳.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۱-۳۷۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۳، ۵۴؛ ابوالفرج اصفهانی،

مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۱.

بدین ترتیب پسر زیاد و مزدوران بنی‌امیه با تهدیدهای توخالی و با استفاده از سستی‌های مردم کوفه، آنها را متفرق و از صحنه بیرون کردند.

### تنهایی و غربت حضرت مسلم

خیانت سران قبایل و افراد بانفوذ کوفه و تهدیدهای توخالی مزدوران پسر زیاد، اثر خود را گذاشت و سبب پراکندگی مردم از اطراف مسلم شد. رعب و وحشتی که در دل مردم افتاد، سبب شد آنان پیمان‌های خود را فراموش کنند و هرکدام به بهانه‌ای راه خانه را در پیش گیرند و همچنان پراکنده شدند تا شب شد. هنگام نماز مغرب، تنها سی نفر<sup>۱</sup> در کنار مسلم بودند و با او نماز خواندند. پس از نماز، مسلم حرکت کرد که به طرف محلهٔ قبیلهٔ کُنده برود. وقتی به آن محله رسید، عدهٔ همراهانش از ده نفر تجاوز نمی‌کرد و چون از آنجا گذشت، هیچ‌کس با او نبود.<sup>۲</sup> مسلم که تنها مانده بود، سرگردان در تاریکی شب به راه خود ادامه داد و بدون اینکه بداند به کجا می‌رود، به خانه‌های بنی‌جَبَلَه (تیره‌ای از قبیلهٔ کُنده) رسید و در کوچه‌ها پیش رفت تا به خانهٔ زنی رسید به نام طوعه که کنیز آزادشدهٔ اشعث بن قیس بود و اُسَید حَضْرَمی او را به همسری اختیار کرده و از او صاحب پسری به نام بلال شده بود.

بلال با دوستان خود بیرون رفته بود و در آن هیاهوی کوفه، مادر، در کنار در خانه به انتظار او نشسته بود. مسلم خسته و تشنه جلو آمد و به آن زن سلام کرد و از او کمی آب خواست. طوعه برای مسلم آب آورد و سپس به داخل خانه رفت. وقتی برگشت، دید او همچنان کنار خانه نشسته است. گفت: بندهٔ خدا مگر آب نیاشامیدی؟ مسلم گفت: بلی. گفت: پس به سوی خانواده‌ات برو. مسلم سکوت کرد. آن زن سخن

۱. ابن‌اعثم افراد باقی‌مانده را ده نفر و مسعودی صد نفر گزارش کرده‌اند. (کتاب الفتح، ج ۵، ص ۵۰؛ مَرْوَجُ الدَّقَب، ج ۳، ص ۶۷).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۴؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۲.

خود را دو بار دیگر تکرار کرد و دید او از جای خود حرکت نمی‌کند. گفت: سبحان الله! ای بنده خدا برخیز و از اینجا برو؛ نشستن تو در اینجا صحیح نیست و من راضی نیستم اینجا بنشینم. مسلم گفت: ای زن؛ من در این شهر فامیل و خانواده‌ای ندارم. آیا ممکن است به من نیکی کنی تا شاید بعداً جبران کنم؟ گفت: چه کاری؟ گفت: من مسلم بن عقیل هستم که این مردم به من دروغ گفتند و فریب دادند و از خانه خود آواره‌ام کردند. طوعه (با ناباوری) گفت: تو مسلم بن عقیل هستی؟ گفت: بلی. گفت: پس داخل شو. سپس او را در اتاقی غیر از اتاق نشیمن خود جای داد و به گرمی از او پذیرایی کرد و برای او چراغ و غذا برد؛ اما مسلم غذایی نخورد. این زن فداکار به مردان پیمان شکن و سست‌عنصر و ترسو، درس شهامت و وفا آموخت و دین خود را به مکتب امام حسین علیه السلام ادا کرد و به وظیفه‌اش در قبال سفیر و نماینده آن حضرت عمل نمود.

چیزی نگذشت که پسرش به خانه آمد و متوجه شد که مادرش به اتاق دیگر بسیار رفت و آمد می‌کند و گاهی گریه می‌کند.<sup>۱</sup> ظنین شد و گفت: ای مادر؛ امشب رفت و آمد تو، به آن اتاق مرا به شک و تردید انداخته است. حتماً قضیه‌ای پیش آمده که تو را چنین می‌بینم. مادرش گفت: پسر من؛ از این مسئله صرف‌نظر کن. گفت: مادر تو را به خدا قسم می‌دهم که مرا از این امر آگاه کنی. طوعه گفت: به کار خود مشغول باش و در این باره از من چیزی پرس. اما پسر اصرار کرد تا اینکه مادرش گفت: این قضیه را با تو می‌گویم؛ اما مبادا آن را برای کسی بازگو کنی. گفت: قول می‌دهم. سوگندها خورد و تعهد کرد که برای کسی نگوید. مادر جریان را برای پسرش تعریف کرد. وقتی پسر از قضیه باخبر شد، چیزی نگفت و به بستر رفت و خوابید.<sup>۲</sup>

۱. ابن‌عثم. کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۵۱؛ خوارزمی. مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۸.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۲؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۱-۳۷۲؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۴-۵۵.

دربارهٔ روحیات پسر طوعه نقل شده که او شخصی منزوی و طرد شده بوده است و حتی عده‌ای گفته‌اند: با دوستانش به شراب‌خواری می‌پرداخته است.<sup>۱</sup> در آن هنگام که مسلم به خانهٔ طوعه پناه آورده بود و طوعه کمال محبت و مهمان‌نوازی را به عمل می‌آورد، عبیدالله در قصر دارالاماره نشسته بود و هنوز از موفقیت خود مطلع نبود و شاید باور نمی‌کرد که مردم کوفه تا این اندازه سست‌عنصر، ترسو و بی‌وفا باشند و به این سرعت از اطراف مسلم پراکنده شوند و او را تنها بگذارند.

مدتی (از شب) گذشت. وقتی عبیدالله دیگر هیاهوی مردمی را که به یاری مسلم آمده بودند نشنید، گمان کرد مردم داخل مسجد (مخفی) شده‌اند؛ لذا به اطرافیان خود گفت: دقت کنید که آیا کسی را داخل مسجد می‌بینید؟ مسجد در مجاورت قصر قرار داشت.<sup>۲</sup> آنها از بالای قصر نگاه کردند و کسی را ندیدند. گفت: خوب بنگرید شاید در زیر سایه‌بان‌ها و سقف‌ها کمین کرده باشند. پس (به جست‌وجو برخاستند و) به فضاهای مسجد مشرف شدند و شعله‌های آتشی که در دست داشتند به پایین می‌فرستادند؛ سپس نگاه می‌کردند که آیا کسی در زیر سایه‌بان‌ها هست یا خیر؛ اما چون شعله‌ها گاهی نور می‌داد و گاهی آن‌طور که می‌خواستند نور نمی‌داد، چراغ‌ها را از سقف آویزان کردند و دسته‌های نی را با طناب محکم بستند و آنها را آتش زده، به پایین آویزان کردند تا به زمین رسید. این عمل را در ابتدا و انتها و وسط تاریکی انجام دادند. حتی برای سایه‌بانی که در آن منبر قرار داشت، این کار را انجام دادند و وقتی کسی را ندیدند (خبر پراکنده شدن مردم را) به اطلاع عبیدالله رساندند.

عبیدالله (پس از اطمینان از اینکه دیگر کسی در کنار مسلم باقی نمانده است)، یکی از درهایی را که به مسجد باز می‌شد گشود و همراه با اصحابش نزدیک وقت

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۲.

۲. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۵۳.



عشا وارد مسجد شد و بالای منبر رفت و اصحابش اطراف او نشستند؛ آن گاه به عمر بن نافع دستور داد اعلام کند: «آگاه باشید! من مسئولیت و امان خود را نسبت به هر مردی از سربازان و رؤسا و بزرگان شهر و جنگجویانی که [امشب] نماز عشا را در مسجد نخواند، برداشتم». ساعتی نگذشت که مسجد پر از جمعیت شد. حُصَین بن تمیم از ابن زیاد خواست که برای رعایت مسائل امنیتی و به دلیل احتمال ترور، در مسجد نماز نخواند؛ اما ابن زیاد به او دستور داد که به نگهبانان امر کند پشت سرش بایستند (و مواظب باشند کسی ناگهانی به او حمله نکند) و بدین ترتیب تحت تدابیر شدید امنیتی نماز عشا را با مردم خواند و پس از نماز عشا، برای آنان سخنرانی کرد و گفت:

پسر عقیل، آن سفیه نادان، چنان کرد که دیدید و اختلاف و تفرقه میان مردم انداخت. پس ذمه خدا را از کسی که مسلم در خانه اش پیدا شود، برداشتم (یعنی او در امان نیست و خونش مباح است) و هر کس او را به ما تحویل دهد، پول خون او (مسلم) را به او خواهیم داد. ای بندگان خدا! از خدا بترسید و به اطاعت و بیعت خود پایبند باشید و راه عقوبت بر خود نگشایید.

سپس (به حُصَین بن تمیم رئیس پلیس کوفه) گفت: ای حُصَین بن تمیم؛<sup>۱</sup> مادرت به عزایت بنشیند، اگر دری از دروازه های کوفه باز بماند، یا این مرد از شهر بیرون برود و او را نزد من نیاوری. من تو را بر تمام خانه های کوفه مسلط کردم. پس برای کوچه ها نگهبان بفرست، و چون صبح شد، خانه ها را تفتیش کن تا این مرد را نزد من بیاوری. سپس (از منبر) پایین آمد<sup>۲</sup>

۱. در بعضی نسخه ها حُصَین بن تمیم آمده است (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۷؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۵۴).

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۲-۱۰۳؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۲-۳۷۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۷-۵۵؛ ابن اعثم و خوارزمی سخنرانی ابن زیاد و ادامه ماجرا را مربوط به صبح روز بعد دانسته اند (کتاب الفتح، ج ۵، ص ۵۱-۵۲؛ مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۸).

و داخل قصر شد و برای عمروبن خُرَیث<sup>۱</sup> پرچمی بست و او را به فرمانروایی مردم گماشت.<sup>۲</sup>

مختاربن ابی عُبَیْد ثقفی و عبدالله بن حارث نیز از کسانی بودند که در روز قیام مسلم بن عقیل، قصد ملحق شدن به او را داشتند. مختار پرچم سبز و عبدالله بن حارث پرچم قرمزی را برافراشت.<sup>۳</sup> مختار در آن روز در روستایی به نام خَطْرَنِیْه بود و هنگام ظهر بود که خبر قیام مسلم به او رسید... او با طرفدارانش (برای یاری مسلم) حرکت کرد و در هنگام غروب به باب الفیل رسید و این زمانی بود که عبیدالله پرچمی را برای عمروبن خُرَیث برپا کرده بود. [وقتی مختار باخبر شد که قیام مسلم شکست خورده است] به نزد عمروبن خُرَیث رفت و به او سلام کرد و در زیر پرچم او نشست تا اینکه صبح شد... مختار را نزد ابن زیاد بردند. عبیدالله به او گفت: تو با عده‌ای راه افتاده‌ای تا مسلم را

۱. عمروبن خُرَیث کسی است که در سال ۲۱ق از سائب بن اقرع ثقفی، که در لشکر مسلمانان در فتح نهاوند نویسنده و حسابدار بود، دو صندوقه نسبتاً بزرگ از غنایم را که در آن دانه‌های لؤلؤ و یاقوت و زبرجد بود، به دو میلیون [درهم] خرید. سپس آنها را به داخل سرزمین ایران برد و به چهارمیلیون فروخت؛ لذا پیوسته ثروتمندترین مردم کوفه بود (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۱۱۷) و در سال ۳۴ق جانشین امیر کوفه سعید بن عاص بود و مردم را از شورش بر ضد عثمان آرام می‌کرد (همان، ص ۳۳۲) و در سال ۵۱ق جانشین امیر کوفه زیاد بن سمیه شد و یازان خُجْر بن عَدی هنگام سخنرانی او به سویس سنگ‌ریزه پرتاب کردند (همان، ج ۵، ص ۲۵۶) و در کوفه مسئول محله اهل مدینه بود و بر ضد خُجْر بن عَدی و یازان او شهادت داد (همان، ص ۲۶۸) و در سال ۶۴ق مجدداً جانشین ابن زیاد در کوفه شد و آن‌گاه که یزید به هلاکت رسید و ابن زیاد مردم را به [امارت] خود دعوت کرد، عمروبن خُرَیث از او طرف‌داری کرد؛ لذا مردم کوفه مجدداً او را بر فراز منبر با سنگ‌ریزه نشانه گرفتند. (همان، ص ۵۲۴-۵۲۵) و از دارالاماره بیرون کردند (همان، ص ۵۶۰) از این رو در سال ۶۶ق در نهضت مختار ثقفی از مردم کناره گرفت و بیابان‌نشین شد (همان، ج ۶، ص ۳۰)؛ اما در سال ۷۱ق از مقربان عبدالملک مروان شد (همان، ص ۱۶۷). در سال ۷۳ق امیر کوفه بشر بن مروان او را جانشین خود کرد (همان، ص ۱۹۴). آب دادن او به مسلم آن‌گاه که مسلم بن عقیل در کنار درب دارالاماره آب خواست (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۶) و شفاعت او از حضرت زینب نزد ابن زیاد (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۷) تنها از روی تعصب و حمیت قرشی بود (نه برای خدا). او در سال ۸۵ق به هلاکت رسید (ابن عبدالبر قُرطبی، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۳، ص ۲۵۶).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۲-۳۷۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۵-۵۷.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۱.

یاری کنی؟ مسلم گفت: من چنین نکردم؛ بلکه آمدم و زیر پرچم عمرو بن حُرَیث قرار گرفتم. عمرو نیز گفت: او راست می گوید. ابن زیاد چوب دستی خود را برداشت و با آن به صورت مختار زد؛ به گونه ای که چشم او را معیوب کرد و گفت: به خدا قسم اگر شهادت عمرو (به طرفداری تو) نبود، گردنت را می زدم. سپس دستور داد او را زندانی کردند.<sup>۱</sup> او همچنان در زندان بود تا زمانی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید.<sup>۲</sup>

### دستگیری جناب مسلم

صبح روز بعد، عیدالله در مجلس خویش نشست و اجازه ورود به مردم داد. مردم دسته دسته وارد شدند. محمد بن اشعث نیز وارد شد. چون عیدالله او را دید، گفت: «خوش آمدی! تو در دوستی ما دورویی نکردی و متهم به دشمنی با ما نیستی» و او را کنار خود نشانید.<sup>۳</sup>

از طرف دیگر چون صبح شد، بلال (پسر طوعه) نزد عبدالرحمن، پسر محمد بن اشعث که نوجوانی نزدیک به بلوغ بود، رفت و به او اطلاع داد که مسلم در خانه مادرش است. عبدالرحمن بلافاصله به قصر عیدالله رفت و جریان را آهسته به اطلاع پدرش رساند. ابن زیاد پرسید: پسر آهسته به تو چه گفت؟ ابن اشعث گفت: به من خبر داد که پسر عقیل در یکی از خانه های ماست. ابن زیاد گفت: برخیز و هم اکنون او را نزد من

۱. ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۵۶۹-۵۷۰. ابن قتیبة دینوری و محمد بن حبيب بغدادی نیز علت معیوب شدن چشم مختار را برخورد عیدالله با وی دانسته اند (المعارف، ص ۳۲۴؛ کتاب المَحَبَّر، ص ۳۰۲-۳۰۳).
۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۵۶۹-۵۷۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۳۷۷. مختار در زندان، نامه ای برای زانده بن قدامه نوشت و از او خواست تا به مدینه نزد عبدالله بن عمر برود و از او بخواهد که نامه ای به یزید بنویسد تا به ابن زیاد دستور دهد او را آزاد کند. زانده نزد عبدالله رفت و نامه مختار را به او داد و صفیه خواهر مختار که همسر عبدالله بود، از ماجرا باخبر شد و گریه و زاری کرد. عبدالله بن عمر وقتی وضع را چنین دید، نامه ای به یزید نوشت و از او خواست تا به ابن زیاد دستور دهد مختار را آزاد کند و یزید نیز چنین کرد. بدین ترتیب مختار از زندان آزاد شد [و مقدمات قیام خود را فراهم کرد] (ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ص ۵۷۱-۵۷۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۶، ص ۳۷۷).
۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۳؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۷؛ ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۵۲؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۸.

بیاور.<sup>۱</sup> وقتی ابن اشعث برخاست که ابن عقیل را بیاورد، ابن زیاد شخصی را نزد عمرو بن حُرَیث<sup>۲</sup> که نایب او در مسجد بود فرستاد و گفت: «شصت یا هفتاد نفر را که همگی از قیس (عرب عدنانی، قرشی) باشند، به همراه محمد بن اشعث بفرست». او نمی‌خواست آنها از قوم اشعث باشند؛ زیرا می‌دانست که هر قومی کراهت دارد و می‌ترسد با شخصی همچون مسلم بن عقیل روبه‌رو شود. پس عیدالله شصت یا هفتاد نفر را، که همگی از عرب قیسی بودند، به سرکردگی عمرو بن عیدالله بن عباس سلمی به همراه محمد بن اشعث برای دستگیری مسلم فرستاد.<sup>۳</sup> مقصود از عرب قیسی، عرب عدنانی است که در واقع همان قرشی‌ها بودند، و چون محمد بن اشعث از قبیله کُنده (یکی از قبایل یمنی) و از عرب جنوب بود، ابن زیاد برای جلوگیری از هرگونه اختلاف و فتنه بین دو دسته از عرب شمال (عدنانی) و عرب جنوب (قحطانی) می‌خواست فقط از نیروهای قیسی (قرشی) به جنگ مسلم بفرستد. ابوحنیفه دینوری این نکته را به‌وضوح بیان می‌کند و می‌نویسد:

عیدالله گفت: صد نفر از قریش بفرست. او نگران بود که افراد غیرقرشی را برای بازداشت مسلم بفرستد و می‌ترسید که در اثر تعصب قبیلگی، برخورد و درگیری به وجود آید.<sup>۴</sup> این نشان می‌دهد که پسر زیاد، از روحیات عشایر، به‌خوبی آگاه بود.

هنگامی که مسلم صدای سم اسب‌ها و هیاهوی مردان را شنید، فهمید که برای دستگیری او آمده‌اند؛ دعاها و تعقیباتی را که مشغول خواندن آنها بود، با سرعت تمام کرد<sup>۵</sup> و اسبش را زین کرد و لگام زد. لباس رزم پوشید و عمامه بر سر گذاشت و شمشیر خود را حمایل کرد. دشمنان، خانه را سنگ‌باران کردند و دسته‌های نی را آتش زده، به

۱. ابوحنیفه دینوری. *الاخبار الطوال*، ص ۳۵۴-۳۵۵؛ ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، ص ۱۰۳؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۷۳؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۵۷.

۲. ابوحنیفه دینوری نام وی را عُبَید بن حُرَیث آورده است. (*الاخبار الطوال*، ص ۳۵۵).

۳. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۷۳؛ و نیز رک: ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، ص ۱۰۳-۱۰۴.

۴. ابوحنیفه دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۳۵۵.

۵. عمادالدین طبری، *کامل بهایی*، ج ۲، ص ۲۷۵؛ شیخ عباس قمی، *نفس المهموم*، ص ۱۰۸.

درون خانه پرتاب می کردند. مسلم تبسمی کرد و خطاب به خود گفت: «ای نفس خارج شو به سوی مرگی که هیچ چاره‌ای از آن نیست». سپس رو به طوعه کرد و فرمود: تو آن‌گونه که شایسته بود، به من نیکی کردی. امیدوارم که از شفاعت رسول خدا صلی الله علیه و آله بهره‌مند شوی.<sup>۱</sup> همچنین به او گفت: رحمت خدا بر تو باد و خدا جزای خیر به تو دهد؛ بدان آنچه اینک به من می‌رسد، از پسر توست. در را باز کن.<sup>۲</sup>

طوعه در را باز کرد و مسلم مانند شیری خشمگین به سوی لشکر محمد بن اشعث حمله برد و در برابر هجوم آنها به خانه آن زن، بیرون خانه به مقابله با مهاجمان پرداخت و آنها را عقب زد (تا خانه آن شیرزن متعهد، آسیبی نبیند)؛ آنان مجدداً هجوم آوردند. مسلم نیز بر آنها حمله‌ور شد و آنان را از خانه بیرون راند.<sup>۳</sup> مسلم چون شیری غران به دشمنان حمله کرد و با شمشیر به نبرد با ایشان پرداخت و تعدادی از آنها را به هلاکت رساند.<sup>۴</sup>

نیروهای حکومتی خود را از مقابله رودر رو با آن قهرمان، ناتوان دیدند؛ لذا عده‌ای به پشت بام‌ها رفته و بر سرش آتش و سنگ می‌ریختند.<sup>۵</sup> ولی حماسه مسلم، همچنان ادامه داشت و آن ترسوها از مقابل حمله‌هایش می‌گریختند.

درگیری ادامه داشت و مسلم یک تنه در مقابل تعداد فراوان دشمنان مقاومت می‌کرد و دشمن را به عجز وادار کرده بود؛ به‌گونه‌ای که محمد بن اشعث برای دستگیری مسلم، درخواست نیروی کمکی کرد. عیدالله پیغام فرستاد: «ما تو را برای دستگیری یک نفر فرستاده‌ایم، و اینک او به تنهایی در میان شما چنین شکاف ایجاد کرده است! پس اگر تو را به جنگ مردی نیرومندتر از او (یعنی امام حسین علیه السلام) بفرستیم چه خواهی کرد؟» محمد بن اشعث در جواب پیام داد: «ای امیر؛ آیا گمان کرده‌ای مرا به جنگ بقالی از بقالان کوفه یا کفاشی از

۱. عمادالدین طبری، کامل بهایی، ج ۲، ص ۲۷۵.

۲. ابن اعمش، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۵۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۹.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۲۷۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۸.

۴. ابن اعمش، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۵۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۹.

۵. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۸؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۸.

کفاشان حیره (عراق) فرستاده‌ای؟ آیا نمی‌دانی که مرا به‌سوی شیرین نیرومند و دلاوری باهمت فرستاده‌ای که در دستش شمشیری برآن است و از آن مرگی ناگهانی می‌بارد؟»<sup>۱</sup>

آن روز کسی را توان مقابلهٔ تن‌به‌تن با مسلم نبود. دشمنان همچنان بر سر مسلم آتش و سنگ می‌ریختند و مسلم همچنان با آنها می‌جنگید، تا آنکه محمدبن‌اشعث جلو آمد و گفت: تو در امان هستی؛ بی‌دلیل خود را به کشتن نده.<sup>۲</sup>

پیشنهاد امان دادن به دستور ابن‌زیاد بود؛ زیرا وقتی او دید اعزام نیروی کمکی نیز کاری از پیش نخواهد برد، برای محمدبن‌اشعث پیغام فرستاد: به او امان بده که جز با امان دادن به او دست نخواهی یافت.<sup>۳</sup> مسلم فرمود: من نیازی به امان حيله‌گران ندارم. سپس شعری با این مضمون خواند:

من سوگند یاد کرده‌ام که جز آزاده کشته نشوم؛ اگرچه مرگ را چیز ناپسندی می‌شمارم.

هر مردی روزی با شر و بدی برخورد خواهد کرد و آب خنک زندگی خود را با آب داغ و تلخ (مرگ) مخلوط می‌کند.

بیم و نگرانی که در دل بود، از بین رفت و دل و جان آرامش یافت. من از این می‌ترسم که به من دروغ گفته شود یا مرا فریب دهند.<sup>۴</sup>

۱. ایها الامیر! أَنْظَنُ أَنْتَ بَعَثْتَنِي إِلَى بَقَالٍ مِنَ بَقَالِ الْكُوفَةِ أَوْ جَرْمَقَانِي مِنَ جَرَامِقَةِ الْحِيرَةِ، أَفَلَا تَعْلَمُ أَيُّهَا الْإِمِيرُ أَنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى أَسَدٍ ضَرْغَامٍ وَبَطْلٍ خَمَامٍ فِي كَفِّهِ سَيْفٌ حَمَامٌ يَقَطِّرُ مِنْهُ الْمَوْتَ الزَّوَامَ (خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۲۰۹).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۴، ۳۷۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۸.

۳. ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۵۳؛ خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۲۰۹.

۴.

أَقْسَنْتُ لَا أَقْتَلُ إِلَّا حُرًّا      وَإِنْ رَأَيْتَ الْمَوْتَ فَيُنَا نَكْرًا  
كُلُّ امْرِئٍ يَوْمًا سَلَاقٌ شَرًّا      وَيُخَلِّطُ الْبَارِدَ سُخْنًا مَرًّا  
رَدُّ شُعَاعِ النَّفْسِ فَاسْتَقْرًا      أَخَافُ أَنْ أَكْذِبَ أَوْ أَغْرًا

(طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۸). ابن‌اشعار در الملهوف، با تفاوت‌هایی ذکر شده است (سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۲۰). گفتنی است که در تاریخ طبری و ارشاد مفید، در مصراع پنجم رجز حضرت مسلم، به جای «نفس»، «شمس» ذکر شده است که از نظر مفهوم و معنای رجز، متناسب به نظر نمی‌رسد و گویا تصحیف رخ داده است؛ اما در ابصار العین (ص ۸۲) نفس ذکر شده است. به همین دلیل، در متن رجز، نفس آوردیم.

محمد بن اشعث صدا زد: «وای بر تو؛ به تو دروغ گفته نشده و حيله‌ای در کار نیست؛ این قوم قاتل تو نیستند و نمی‌خواهند تو را بکشند؛ پس خود را به کشتن نده». اما مسلم هیچ التفاتی به سخنان او نکرد و پیوسته می‌جنگید تا (به سختی) مجروح، و از مبارزه ناتوان شد. لشکریان بر او حمله آوردند و سنگ و تیر بر او پرتاب کردند. مسلم گفت: «وای بر شما! چه شده که مرا سنگ‌باران می‌کنید، همچنان که کفار را سنگ‌باران می‌کنید؟ در حالی که من از خاندان پیامبران نیکو هستم. وای بر شما! آیا حق رسول خدا و ذریه‌اش را مراعات نمی‌کنید؟» سپس لشکریان با وجود ضعف او، باز بر او حمله بردند. اما مسلم آنها را در هم کوبید و متفرق کرد و به جای خویش برگشت و بر در خانه‌ای تکیه زد. دوباره لشکر دشمن به او یورش برد. محمد بن اشعث صدا زد: او را رها کنید تا با او صحبت کنم. سپس به مسلم نزدیک شد و در مقابلش ایستاد و گفت: «وای بر تو ای پسر عقیل! خود را به کشتن نده. تو در امانی و خون تو بر ذمه من و حفظ جانت بر گردن من است». مسلم به او گفت: «ای پسر اشعث؛ آیا خیال می‌کنی من دست سازش به شما می‌دهم؟ هرگز؛ و حال اینکه من هنوز بر مبارزه توانا هستم. نه به خدا قسم، هرگز چنین مباد». سپس بر او حمله‌ور شد و او را وادار به عقب‌نشینی به سمت لشکریانش کرد و دوباره به جایگاه خویش برگشت و گفت: «خدایا تشنگی بر من غالب شده است». اما هیچ‌کس جرئت نزدیک شدن و آب دادن به او را نداشت.

محمد بن اشعث رو به لشکریان کرد و گفت: «وای بر شما! این ننگ و سستی شماست که این‌گونه در دستگیری یک نفر عاجز مانده‌اید. همگی باهم یک حمله دسته‌جمعی به او بکنید». همگی به او حمله بردند و مسلم نیز بر آنها حمله برد. یک نفر از اهالی کوفه به نام بُکَیْر بن حُمَرن احمری به سوی او تاخت و بین آنها دو ضربه ردوبدل شد. بُکَیْر ضربه‌ای بر لب بالای مسلم زد و مسلم نیز ضربه‌ای بر پی گردن او وارد کرد که نزدیک بود او را به هلاکت

برساند.<sup>۱</sup> در این هنگام یکی از دشمنان از پشت سر آمد و چنان ضربتی بر مسلم زد که آن بزرگوار به زمین افتاد و در همین لحظه، از هر سو به طرف او آمدند و او را اسیر کردند.<sup>۲</sup>

اما بنا بر گزارش‌های مورخان متقدم، مسلم که بر اثر سنگ‌باران آن پیمان‌شکنان سخت زخمی و ناتوان شده بود، به دیوار آن خانه تکیه داد. محمدبن‌اشعث نزدیک آمد و گفت: در امان هستی. مسلم گفت: آیا به راستی در امان هستیم؟ گفت: آری در امان هستی. مردم نیز همگی گفتند: آری. به غیر از عمرو بن عبیدالله بن عباس سلمی که گفت: من کاره‌ای نیستم که امان بدهم یا ندهم و آن‌گاه خود را کنار کشید. مسلم گفت: اگر مرا امان ندهید، دست در دست شما نخواهم گذاشت (و این نشانه قبول امان بود). در این هنگام استری آوردند و او را بر آن سوار کردند و اطراف او را گرفته، شمشیر از دستش کشیدند...<sup>۳</sup> و بدین ترتیب مسلم را دستگیر کردند.

به نظر می‌رسد با شناختی که مسلم از خیانت‌ها و بی‌وفایی مردم کوفه پیدا کرده بود، فریب امان دادن آنها را نخورده است و مقاومت کرده و در آخر با مکر و حيله یا پس از ضعف و جراحت فراوان و از دست دادن توان مقاومت، اسیر شده است.

مورخانی که می‌گویند مسلم با امان گرفتن، تسلیم شد، اضافه می‌کنند: مسلم این جریان را که دید، گویا از خود ناامید شد و اشکش سرازیر شد و فرمود: این نخستین فریب‌کاری شما بود. محمدبن‌اشعث گفت: امید است باکی بر تو نباشد. مسلم فرمود:

۱. ابن شهر آشوب و خوارزمی نوشته‌اند: بُکَیْر بن حُمَرن احمری ضربه‌ای به لب بالای مسلم زد و مسلم نیز ضربه‌ای بر شکم او فرود آورد و او را به هلاکت رساند (ر.ک: مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۲؛ مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۱۰). ابن اعثم نیز خبر از کشته شدن بُکَیْر بن حُمَرن داده است (کتاب الفتح، ج ۵، ص ۵۴).

۲. ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۵۴-۵۵؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۲؛ سیدبن طاووس، المَکْشُوف علی قَتْلِ الطُّغُوف، ص ۱۲۰؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۱۰.

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۴-۱۰۵؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۸-۵۹.



جز امیدی که گفתי چیزی در کار نیست. چه شد امان شما؟ اَنَا لِلَّهِ وَاَنَا اِلَيْهِ راجِعُونَ، و سپس گریست. عمرو بن عبیدالله بن عباس سلمی گفت: هرکس خواهان چیزی باشد که تو جویای آن بودی (یعنی امارت و ریاست)، وقتی آنچه بر سر تو آمد به سرش بیاید، نباید گریه کند (یعنی آن آرزوها، این پیشامدها را هم دارد!)

مسلم گفت: «به خدا سوگند برای خودم گریه نمی‌کنم و بر مرگ خویش باکی ندارم؛ گرچه به قدر یک چشم بر هم زدن هم در اندیشه به مرگ افکندن خویش نبودم. بلکه گریه‌ام برای خاندان و نزدیکانم است که به سوی من می‌آیند. گریه می‌کنم برای حسین و خاندان او». سپس رو کرد به محمد بن اشعث و گفت: «تو توان دفاع از امان خویش نخواهی داشت؛ اما آیا می‌توانی کار خیری برایم انجام دهی؟ پیکی را بفرست که از جانب من برای حسین پیام برساند؛ زیرا می‌بینم که او امروز و فردا همراه با خاندانش به سوی شما حرکت می‌کند و گریه‌ام برای همین است. آن پیک به ایشان بگوید که مسلم درحالی که خود اسیر دست قوم شده بود و هر لحظه انتظار کشته شدن را داشت، مرا به سوی شما فرستاد تا از جانب او بگویم: با خاندانت برگرد و وعده مردم کوفه تو را فریب ندهد. اینها همان مردم روزگار پدرت امیرالمؤمنین هستند که او از دست آنها آرزوی مرگ داشت. مردم این شهر به تو و من دروغ گفتند و از در نیرنگ و فریب وارد شدند و شخص دروغ‌گو، رأی و نظرش درخور اعتماد نیست».

محمد بن اشعث گفت: «به خدا سوگند پیام تو را خواهم رساند و به امیر کوفه خواهم گفتم که تو در امان هستی».<sup>۱</sup> سپس محمد بن اشعث آنچه را مسلم وصیت کرده بود در نامه‌ای نوشت و آن را به شخصی به نام آیاس بن العتّل الطائنی داد، و زاد و توشه و مرکب و نفقه عیال برایش مهیا کرد و به او گفت: این نامه را به حسین

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۴، ۳۷۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۹، ۶۰؛ و نیز رک: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۵.

برسان. او نیز حرکت کرد و در منزل زبالہ امام حسینؑ را ملاقات کردہ و نامہ را بہ ایشان داد.<sup>۱</sup> گزارش این نامہ در جای خود خواهد آمد.

### مسلم در دارالامارہ کوفہ

مسلم را پس از دستگیری حرکت دادند و بہ دارالامارہ بردند. بر در قصر، گروہی، از جملہ عمارۃ بن عُقبۃ بن ابی مُعِیْط، عمرو بن حُرَیْث، مسلم بن عمرو باہلی و کثیر بن شہاب، در انتظار دریافت اجازۃ ورود بہ حضور عبیداللہ بودند. در کنار در دارالامارہ، کوزۃ آب خنکی بود. مسلم کہ بہ شدت تشنہ بود، گفت: مرا از این آب سیراب کنید. مسلم بن عمرو باہلی گفت: می دانی این آب چقدر گواراست؟! بہ خدا سوگند از آن قطرہای نخواہی نوشید تا در آتش دوزخ از آب جوشان بجشی. مسلم گفت: وای بر تو! تو کیستی؟ پاسخ داد: «من پسر آن کسی ہستم کہ وقتی تو حق را انکار کردی، او آن را شناخت و هنگامی کہ تو با پیشوای وقت خود بہ ناسازگاری برخاستی، او خیرخواہ امام خود بود، و زمانی کہ نافرمانی و عصیان او کردی، او فرمان وی را بہ جان خرید و او را فرمان برداری کرد. من مسلم بن عمرو باہلی ہستم».

مسلم فرمود: مادرت بہ عزایت بنشیند؛ چقدر جفاکار، خشن، سخت دل و بی رحمی، ای پسر باہلہ! تو، بہ آب جوشان دوزخ و جاوید بودن در آتش سزاوارتر هستی.

آن گاہ بر زمین نشست و بہ دیوار تکیہ داد. عمرو بن حُرَیْث، غلامش را کہ سلیمان نام داشت فرستاد کہ برای مسلم آب بیاورد. غلام کوزہ ای آب با دستمال و ظرفی آورد و آب را در ظرف ریخت و بہ مسلم داد. مسلم آب را بہ نزدیک دہان آورد، ظرف پر از خون دہانش شد. آب را بہ زمین ریخت و مجدداً در ظرف آب ریختند و آن را بہ نزدیک دہانش آورد و باز ظرف پر از خون شد. در دفعہ سوم نیز چنین شد و دندان پیشین آن بزرگوار در ظرف آب افتاد. پس گفت: لَوْ كَانَ لِي مِنَ الرِّزْقِ

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۵؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۱۱.

المَقْسُومِ شَرِيَّةً؛ «حمد خدای را؛ اگر روزی من بود، نوشیده بودم». در همین موقع فرستاده ابن‌زیاد از قصر بیرون آمد و اجازه ورود به قصر را به آنها داد.<sup>۱</sup>

هنگامی که مسلم را بر ابن‌زیاد وارد کردند، باکمال بی‌اعتنایی داخل شد و به عیدالله سلام نکرد. یکی از نگهبانان گفت: آیا بر امیر سلام نمی‌کنی؟ مسلم گفت: اگر قصد کشتن مرا دارد، هرگز سلام من بر او مباد و اگر چنین قصدی ندارد، سلام من بر او باد.<sup>۲</sup> عیدالله به او گفت: به جانم سوگند (سلام بکنی یا نکنی) تو کشته خواهی شد. مسلم گفت: واقعا چنین است؟ گفت: بلی. مسلم (وقتی شهادت خود را قطعی دید) گفت: پس بگذار تا به بعضی از خویشانم وصیت کنم. لذا نگاهی به حاضران در قصر عیدالله انداخت و نگاهش به عمر بن‌سعد افتاد. فرمود: ای عمر؛ بین من و تو رابطه خویشاوندی هست.<sup>۳</sup> اینک به تو حاجت و وصیتی سرّی و پنهانی دارم که از تو می‌خواهم آن را انجام دهی. عمر سعد اجازه نداد که او وصیتش را مطرح کند. عیدالله گفت: از شنیدن وصیت پسرعمویت امتناع نکن. پس عمر سعد برخاست و با مسلم در گوشه‌ای نشست؛ به گونه‌ای که ابن‌زیاد او را می‌دید.

مسلم (سه موضوع را در وصیت خود مطرح کرد و) گفت: وقتی وارد کوفه شدم هفت صد درهم<sup>۴</sup> قرض کردم که هنوز مدیونم و تو آن را از طرف من ادا کن؛ و (چون

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۵، ۳۷۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۰، ۶۱؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۸؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۵-۱۰۶.

۲. در بعضی نسخه‌ها آمده که مسلم در جواب آن نگهبان گفت: ساکت باش؛ وای بر تو! او امیر من نیست (ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۵۵؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۱۱).

۳. از آن‌رو مسلم، عمر سعد را خویشاوند دانست که او نیز از قریش (از تیره بنی‌زهره) بود و تیره‌های قریش با هم خویشاوند محسوب می‌شدند. پس علت انتخاب عمر سعد همین بود که او از نظر قرشی بودن، فامیل مسلم بود و ابن‌زیاد قرشی نبود؛ نه آنکه عمر سعد بهتر از ابن‌زیاد بود (عباس صفایی حائری، تاریخ سید الشهداء، ص ۳۳۶-۳۳۷).

۴. ابوحنیفه دینوری، هزار درهم گفته است (الاخبار الطوال، ص ۳۵۶) و ابوالفرج اصفهانی نوشته است: مسلم به عمر سعد گفت: قرض مرا ادا کن تا از فروش غلات من در مدینه به تو بازگردانده شود (مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۷).

کشته شدم) جسد مرا از ابن زیاد تحویل بگیر و دفن کن؛ و کسی را نزد حسین بن علی بفرست که او را (از این سفر) بازگرداند؛ زیرا من (در نامه‌ای) برای او نوشتم که مردم (کوفه) با او هستند و می‌دانم که او به سوی کوفه حرکت می‌کند.<sup>۱</sup>

عمرسعد به ابن زیاد گفت: آیا می‌دانی او به من چه گفت؟ او چنین و چنان گفت. عیب‌الله به عمرسعد گفت: شخص امین خیانت نمی‌کند؛ ولی گاهی مرد خائن، امین قرار داده می‌شود! و اضافه کرد: «اما اموالت در اختیار توست؛ ما از آن جلوگیری نمی‌کنیم؛ هرطور دوست داری با آن رفتار کن (و با آن دین او را ادا کن)؛ و اما حسین اگر او با ما کار نداشته باشد، ما نیز با او کاری نداریم؛ ولی اگر او قصد ما را کرد، دست از او برنمی‌داریم». <sup>۲</sup> شیخ مفید آورده است: عیب‌الله گفت: ما پس از کشتن او کاری با بدنش نداریم که با آن، چه خواهی کرد. <sup>۳</sup> محمد بن سعد می‌گوید: عمرسعد قرض مسلم را ادا کرد و پیکر او را از ابن زیاد گرفت و کفن و دفن کرد و مردی را به سوی امام حسین علیه السلام فرستاد و به او مرکب سواری و نفقه عیال داد و گفت: برو و آنچه را مسلم بن عقیل گفت، به اطلاع حسین برسان. او رفت و امام را ملاقات کرد و خبر را به ایشان رساند. <sup>۴</sup> (که گزارش آن در جای خود خواهد آمد).

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۱. در برخی منابع آمده است: مسلم گفت: من در کوفه هفت صد درهم مقروض هستم؛ اسب و سلاح مرا بفروش و قرض‌های مرا ادا کن (ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۵۷).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۹؛ در نقل ابوالفرج اصفهانی آمده: عمرسعد به ابن زیاد گفت: می‌دانی او به من چه گفت؟ ابن زیاد: آنچه را به تو گفت نگاه دار. عمرسعد برای بار دوم گفت: می‌دانی به من چه گفت؟ ابن زیاد گفت: هرگز [نمی‌خواهم بدانم]؛ امین خیانت نمی‌کند و خائن هم امین شمرده نمی‌شود. اما عمرسعد گفت: او به من چنین و چنان سفارش کرد (ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۷). در بعضی نقل‌ها آمده است که ابن زیاد گفت: و اما درباره بدنش، شفاعت تو را نمی‌پذیریم؛ زیرا بدن مسلم شایسته این کار (تدفین) نیست. او با ما مبارزه و مخالفت نموده و برای نابودی ما تلاش کرده است (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۳۹). باید گفت یا این نقل نادرست است و یا اینکه ابن زیاد از سخن اولیه‌اش برگشته و راضی به دفن پیکر مطهر مسلم بن عقیل شده است.

۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۱.

۴. ابن سعد، «ترجمة الحسين ومقتله»، فصلنامه تراث، ش ۱۰، ص ۱۷۶.

ابن زیاد به مسلم گفت: «ای پسر عقیل، در اینجا مردم دارای انسجام و وحدت کلمه بودند و تو آمدی که آنها را پراکنده کنی و بین آنها تفرقه بیندازی و عده‌ای را مقابل عده‌ای دیگر قرار دهی». مسلم گفت: «من هرگز برای این کار نیامدم؛ ولی اهالی این شهر معتقدند که پدر تو، نیکان آنها را کشت و خونشان را ریخت و در بین ایشان، اعمال کسری<sup>۱</sup> و قیصر را انجام داد. پس ما آمدیم تا امر به عدالت کنیم و به حکم کتاب خدا دعوت کنیم». ابن زیاد گفت: «ای فاسق، تو را چه به این کارها! آیا ما این کارهایی را که می‌گوییم در بین مردم انجام نمی‌دادیم؛ در حالی که تو در مدینه شراب می‌نوشیدی؟» مسلم (که شاگرد مکتب اهل بیت علیهم السلام)، و از این‌گونه اعمال مبرا بود)، جواب داد: «آیا من شراب می‌نوشیدم؟! به خدا قسم، خداوند می‌داند که تو دروغ و سخن بدون آگاهی گفتی. من آن‌طور که گفتم نیستم. کسی به نوشیدن شراب سزاوارتر است که پوزه در خون مسلمانان فرو می‌برد و نفوس محترمه‌ای را که خداوند کشتن آنها را حرام کرده است، بدون دلیل می‌کشد و مردم را به غیر قصاص می‌کشد و خون‌های محترم را می‌ریزد و مردم را به صرف غضب و دشمنی و سوءظن، به قتل می‌رساند و سپس چنان به لهو و لعب مشغول می‌شود که گویا هیچ اتفاقی نیفتاده است.<sup>۱</sup>

ابن زیاد (که در مقابل جواب‌های دندان‌شکن مسلم در مانده شده بود، باز زبان به شتمات گشود و) گفت: ای فاسق؛ نفست تو را واداشت تا آرزوی چیزی (یعنی خلافت) را کنی که خدا بین تو و آن حایل شد و تو را اهل آن ندانست (بلکه آن را به دست اهلش سپرد). مسلم گفت: ای پسر زیاد؛ پس چه کسی اهل آن است؟ ابن زیاد گفت: امیرالمؤمنین یزید [شایسته آن است]. مسلم فرمود: در همه حال خداوند را سپاس؛ ما راضی هستیم که خداوند داور میان ما و شماست. عبیدالله گفت: گویا گمان

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۲؛ و نیز ر.ک. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۵۶؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ص ۲۱۲.

می کنی شما در حکومت، بهره و نصیبی دارید؟ مسلم پاسخ داد: به خدا سوگند، نه گمان، بلکه یقین دارم.<sup>۱</sup>

ابن زیاد (وقتی خود را در مقابل مسلم ناتوان یافت و هرچه گفت، پاسخ کوبنده دریافت کرد، زبان به تهدید گشود و) گفت: خدا مرا بکشد، اگر تو را نکشم. تو را به شیوه‌ای می کشم که تاکنون کسی در اسلام به آن شیوه کشته نشده است. مسلم فرمود: تو شایسته‌ترین فرد برای ایجاد بدعت در اسلام هستی، و دیگر لازم نیست که تو از بدی کشتن‌های ناگوار، زشتی مثله کردن، بدی رفتار و پیروزی حقیرانه و پست بگویی، و برای این کارها، هیچ کس از تو سزاوارتر نیست.<sup>۲</sup>

ابن اعثم می گوید: مسلم (جواب داد: اگر تو مرا بکشی، تازگی ندارد؛ زیرا (در گذشته) بدتر از تو، بهتر از مرا کشته است. عیدالله با عصبانیت گفت: ای تفرقه‌انداز؛ ای وحدت‌شکن؛ تو بر پیشوایت خروج کردی و صف وحدت مسلمانان را در هم شکستی و فتنه و آشوب ایجاد کردی.

مسلم که در مکتب عموی گرامی‌اش امیرالمؤمنین (ع) پرورش یافته بود، با صراحت لهجه و بدون هیچ واهمه‌ای جواب داد: ای پسر زیاد؛ دروغ گفتی. به خدا سوگند معاویه با اجماع امت به خلافت نرسید؛ بلکه با نیرنگ و به ناحق، بر علی (ع) وصی پیامبر (ص) غلبه، و خلافت را غصب کرد. فرزندش یزید نیز چنین است؛ اما تو و پدرت زیاد، فتنه را بارور ساختید. سپس ادامه داد: من امیدوارم که خدا شهادت را به دست بدترین خلق نصیب سازد؛ به خدا قسم نه مخالفت کردم و نه کفر ورزیدم و نه در دین خدا تبدیلی ایجاد کردم. بلکه من در اطاعت حسین بن علی (ع)، فرزند فاطمه (ع) دختر پیامبر (ص) هستم و ما از معاویه و فرزندش و آل زیاد به خلافت، سزاوارتریم.<sup>۳</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۲؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۵۶؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ص ۲۱۲.

۲. همان منابع و نیز رک: ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۰.

۳. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۵۶؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۱۱-۲۱۲.

## شهادت مسلم

در این هنگام ابن‌زیاد شروع به دشنام دادن به او و امام حسین و حضرت علی و جناب عقیل کرد و مسلم، دیگر با او صحبت نکرد.<sup>۱</sup> ابن‌زیاد گفت: او را بالای قصر ببرید و گردنش را بزنید و جسدش را به دنبال سرش پایین بیندازید. مسلم گفت: ای ابن‌زیاد؛ به خدا قسم اگر بین من و تو ارتباط خویشاوندی بود، من را نمی‌کشتی. ابن‌زیاد گفت: کجاست آن شخصی که مسلم با شمشیر به سر و گردن او ضربه زده است. پس بُکَیْر بن حُمَرن را که از مسلم ضربه خورده بود، فراخواندند و ابن‌زیاد به او گفت: بالا برو و همان کسی باش که گردن او را می‌زند.<sup>۲</sup>

بُکَیْر بن حُمَرن، مسلم را بالای بام قصر برد؛ درحالی که مسلم تکبیر می‌گفت و استغفار می‌کرد و بر ملائکه و رسولان الهی درود می‌فرستاد و می‌گفت: «بار خدایا! میان ما و آن مردمی که ما را فریب دادند و به ما دروغ گفتند و دست از یاری ما کشیدند، داوری فرما». سپس او را به پشت‌بام قصر برده، در برابر چشمان مردمی که بیرون درب قصر جمع شده بودند، گردنش را زدند<sup>۳</sup> و بدنش را به پایین قصر انداختند. وقتی بُکَیْر بن حُمَرن پایین آمد،

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۳. در بعضی منابع آمده است: عیبالله که دیگر به شدت خشمگین شده بود، زبان به دشنام‌گویی گشود و به علی بن ابی‌طالب و امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام دشنام داد. مسلم به او گفت: تو و پدرت به دشنام سزاوارترید؛ هر کاری می‌خواهی بکن ای دشمن خدا! بلا بر ما خاندان نوشته شده است (ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۵۸؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۱۳).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۸؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۳. در بعضی منابع آمده است که مسلم گفت: به خدا قسم ای ابن‌زیاد، اگر از قریش بودی یا بین من و تو قرابتی بود، مرا نمی‌کشتی. اما تو پسر پدرت هستی (یعنی معلوم نیست پدرت کیست). در اینجا عصبانیت و خشم ابن‌زیاد بیشتر شد و یکی از اهالی شام را که مسلم به او ضربه‌ای وارد کرده بود، فراخواند و به او گفت: مسلم را همراه خود به بالای قصر ببر و با دست خود، گردنش را بزَن تا شغای برای قلبت باشد (ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۵۸؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۱۳).

۳. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۵۷. در برخی از منابع آمده است که او را مشرف به بازار کفش‌دوزان گردن زدند (ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۱۰۲؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۳؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۰). اما طبری از محل قصابان خبر داده است (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۸). این اختلاف تعبیر از آن‌روست که در زمان تألیف این کتاب‌ها، آن محل بازار کفش‌دوزان یا بازار قصابان بوده است.

ابن زیاد به او گفت: او را کشتی؟ گفت: بله. از او سؤال کرد: وقتی که بالا می‌رفتید چه می‌گفت؟ جواب داد: الله اکبر و سبحان الله می‌گفت و استغفار می‌کرد و هنگامی به او نزدیک شدم تا به قتلش برسانم، گفت: **اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِ كَذِبُونَا وَعَرُونَا وَخَذَلُونَا وَقَتَلُونَا**. به او گفتم: «نزدیک شو. سپاس خدایی که قصاص مرا از تو گرفت». سپس ضربه‌ای به او زد که مؤثر واقع نشد. به من گفت: ای بنده؛ آیا این خراشی که وارد کردی، در مقابل خون تو کافی نیست؟ ابن زیاد گفت: آیا هنگام مرگ هم فخرفروشی و گردن‌فرازی می‌کرد؟ بکثیر گفت: سپس ضربه دیگری به او زد و او را کشتم.<sup>۱</sup>

برخی از مورخان دیگر گزارش داده‌اند که قاتل پس از آن جنایت، ترسان و هراسان از بام قصر فرود آمد. عیب‌الله پرسید: تو را چه می‌شود؟ او را کشتی؟ گفت: آری؛ خداوند امیر را به سلامت دارد؛ اما برایم اتفاقی افتاد که از آن هراسانم. عیب‌الله پرسید: چه اتفاقی؟ گفت: هنگامی که مسلم را گردن می‌زد، مردی زشت‌رو، سیاه و پرمو را در کنار خودم دیدم که انگشت خود را به دندان می‌گزید، و من چنان ترسیدم و وحشت کردم که تاکنون آن‌گونه نترسیده بودم. عیب‌الله تبسمی کرد و گفت: شاید دهشت‌زده شده‌ای؛ زیرا با این امر آشنایی نداری و قبلاً بدان عادت نکرده‌ای.<sup>۲</sup>

شهادت مسلم در روز چهارشنبه، نهم ذی‌الحجه (روز عرفه) سال شصت هجری قمری

اتفاق افتاد.<sup>۳</sup>

۱. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۷۸؛ مسعودی، *مُرُوجُ الدَّهَبِ*، ج ۳، ص ۶۹-۷۰؛ و قریب به این مضمون: ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۱۰۷؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۲، ص ۳۴۰؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۶۳.  
 ۲. ابن‌اعثم، *کتاب الفتوح*، ج ۵، ص ۵۸، ۵۹؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۲۱۳؛ سیدبن طاووس، *الْمُتَهَوِّفُ عَلٰی قَتْلِ الطُّغُوْفِ*، ص ۱۲۲.

۳. شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۶۶. برخی از مورخان، روز خروج مسلم را هشتم ذی‌الحجه دانسته‌اند؛ پس با توجه به اینکه مسلم یک روز پس از قیامش دستگیر شد و به شهادت رسید، می‌توان گفت که از نظر اینان نیز، روز شهادت مسلم نهم ذی‌الحجه بوده است (رک: بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۷۱؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۸۱؛ مسعودی، *مُرُوجُ الدَّهَبِ*، ج ۳، ص ۷۰). اما ابوحنیفه دینوری شهادت مسلم را روز سه‌شنبه سوم ذی‌الحجه گزارش کرده است (*الاحبار الطوال*، ص ۳۵۹).



## شهادت هانی بن عروه

پس از شهادت مسلم، عیدالله دستور داد هانی را نیز بکشند. محمد بن اشعث خواستار عفو هانی شد و به گفت: تو از منزلت و مقام هانی در این شهر آگاهی و منزلت خاندانش را در میان قبیله اش می دانی و قوم او می دانند که من و رفیقم (اسماء بن خارجه) او را به نزد تو آوردیم. پس تو را به خدا سوگند او را به من ببخش؛ چون من از دشمنی خاندان او که قدرتمندترین اهل شهر [کوفه] و پرجمعیت ترین اهل یمن هستند، بیمناکم.<sup>۱</sup>

عیدالله [ابتدا] وعده داد که هانی را عفو کند؛ اما بعد از قضیه مسلم، از تصمیم خود برگشت و دستور داد او را به بازار ببرند و در آنجا گردن بزنند. هانی را به بازار بردند. وقتی به مکانی از بازار رسیدند که در آنجا گوسفند می فروختند، هانی، که دست هایش را به پشت کتف هایش بسته بودند، فریاد می زد: «ای قبیله مذحج؛ امروز من قبیله مذحج ندارم! ای قبیله مذحج! کجاست قبیله مذحج؟! و چون دید کسی یاری اش نمی کند، دست خود را کشید و آن را از ناحیه کتف باز کرد و گفت: «آیا عصابی، خنجری، سنگی یا استخوانی در اینجا یافت نمی شود که با آن، مردی از خود دفاع کند؟! [مأموران] بر سرش ریختند و دستان او را محکم بستند و (تصمیم گرفتند او را در همان جا به شهادت برسانند)؛ لذا به هانی گفتند: گردنت را جلو بیاور. او گفت: من چنین بخشنده و سخاوتمند نیستم و هرگز شما را در کشتن خود یاری نمی کنم. پس غلام عیدالله که رشید (یا راشد) نام داشت و ترک تبار بود، جلو آمد و با شمشیر، ضربه ای به او زد؛ اما مؤثر واقع نشد. هانی گفت: اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اَللّٰهُمَّ اِلٰی رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ؛ «بازگشت به سوی خداست؛ خدایا به سوی رحمت و خشنودی تو». پس رشید شمشیر دیگری به او زد و او را به شهادت رساند.<sup>۲</sup> سن شریف آن پیرمرد مجاهد در آن موقع نود و چند سال بوده است.<sup>۳</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۸؛ و نیز رک: شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۳.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۹-۳۷۸؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۴، ۶۳.

۳. ابن سعد، «ترجمة الحسين ومقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۷۵.

بدین ترتیب شیعه‌ای مخلص، یاری باوفا و باحمیت و کسی را که در رکابش چهارهزار سواره و هشت‌هزار پیاده حرکت می‌کردند، در حضور مردم، مردمی سست‌عنصر و ترسو و بی‌وفا به شهادت رساندند و یک نفر از آن دوازده‌هزار نفر پابه‌رکاب، جلو نیامد و به حمایت از هانی برنخاست و برای نجات او قدمی برنداشت تا برگ دیگری از خیانت، بزدلی و بیچارگی را از خود در تاریخ ثبت کنند.

### پس از شهادت

شهادت مسلم و هانی، جوئی پر از رعب و وحشت در کوفه ایجاد کرد. اما عبیدالله که وجودش آمیخته با بی‌رحمی و قساوت قلب بود، به کشتن این دو بزرگوار اکتفا نکرد و برای آنکه وحشت بیشتری در مردم ایجاد کند تا کسی جرئت عکس‌العمل و انتقام‌جویی نیابد، دست به جنایت دیگری زد. پس از شهادت این دو بزرگوار، عبیدالله دستور داد پیکرهای بی‌سر آنان را از پا به ریسمان بستند و در کوچه و بازار کوفه به زمین کشاندند<sup>۱</sup> و پس از آن، در نزدیک دارالاماره بدن‌های آنان را واژگونه به دار آویختند.<sup>۲</sup> اولین کشته بنی‌هاشم که پیکرش مصلوب شد، مسلم بود.<sup>۳</sup>

عبیدالله سرمست از این پیروزی و موفقیت، سر مسلم و هانی را همراه نامه‌ای توسط هانی بن ابی‌حئیّه و زُبَیر بن اَرواح تمیمی، به شام فرستاد. او در نامه نوشته بود:

حمد و سپاس خدایی را که حق امیر مؤمنان (یزید) را گرفت، و او را از گزند دشمن کفایت کرد. امیر مؤمنان را آگاه کنم بر اینکه مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروّه مرادی پناهنده شد. من جاسوس‌هایی بر آنان

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۹؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۴.

۲. ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۶۲؛ ابن‌شهر آشوب فقط مصلوب کردن پیکر هانی را ذکر کرده است. (مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۱۰۲).

۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۰؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ج ۲، ص ۱۴۵.

گماشتم و مردانی را در کمین آن دو نهادم و نقشه‌هایی برای آن دو کشیدم، تا آنها را از خانه بیرون کشیدم و خداوند مرا بر آن دو مسلط و چیره کرد. پس آنها را احضار کرده، گردن هر دو را زدم و اینک سرهای آنها را توسط هانی بن ابی حنیّه و زُبَیر بن اَرْوَح به سوی تو فرستادم.<sup>۱</sup> این دو نفر، از فرمان‌بران و پیروان ما و خیرخواهان [بنی‌امیه] هستند؛ پس امیر مؤمنان هرچه (درباره مسلم و هانی) دوست دارد، از این دو پرسد؛ زیرا اینها اطلاع کافی دارند و صادق و فهیم و باورع هستند. والسلام.<sup>۲</sup>

این دو پیک، نامه را همراه سرهای مقدس مسلم و هانی برای یزید به شام بردند. یزید دستور داد که سرها را بر دروازه دمشق آویزان کنند<sup>۳</sup> و پس از اطلاع از اتفاقات کوفه و سؤالاتی که از فرستاده‌های عبیدالله کرد، نامه‌ای برای عبیدالله فرستاد و از او تقدیر و تشکر کرد و او را ستود و در نامه چنین نوشت:

اما بعد؛ تو همان‌طور که دوست می‌داشتی، عمل کردی و رفتارت دوراندیشانه و حملات با قوت قلب و شجاعانه بود. مرا از اندیشه بی‌نیاز کردی و دشمن را کافی بودی و با این کارت گمان و رأی من درباره‌ات درست از آب درآمد. من دو پیک و فرستاده‌ات را فراخواندم و از آنان سؤالاتی پرسیدم و با ایشان گفت‌وگو کردم. رأی، فضل و فرزاندگی آنها همان بود که تو نوشته بودی. پس با آنان به نیکی رفتار کن. به من خبر رسیده که حسین بن علی به قصد عراق حرکت کرده است. پس تو مکان‌های استراتژیک را زیر نظر بگیر و [افراد را] با ظن و گمان، دستگیر

۱. سر مسلم، نخستین سر از بنی‌هاشم بود که از شهری به شهری حمل شد (مسعودی، *مُروُجُ الدَّهَبِ*، ج ۳، ص ۷۰؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۲؛ سبط ابن جوزی، *تَذْکِرَةُ الخَوَاصِّ*، ج ۲، ص ۱۴۴-۱۴۵).  
۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۸۰؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۶۵.  
۳. ابن‌اعثم، *کتاب الفتح*، ج ۵، ص ۶۳؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۲۱۵؛ ابن‌شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۴، ص ۱۰۲.

و حبس کن؛ ولی فقط کسی را بکش که با تو به جنگ برمی‌خیزد و اخبار روزانه، اعم از خیر و شر را، برای من بنویس. والسلام.<sup>۱</sup>

جسد شریف مسلم را در خارج و یا در مقابل یکی از درهای قصر کوفه (دارالاماره) به خاک سپردند تا قبرش زیر نظر نگهبانان قصر باشد... مسجد جامع کوفه در شرق مرقد شریف مسلم قرار دارد و در پس هر دو (مرقد و مسجد) ویرانه‌های قصر واقع شده است. این مثلث شگفت، حرف‌های بسیاری برای گفتن دارند و گوش دل می‌جویند تا رازهای خود را بی‌پروا با آنان در میان بگذارند.<sup>۲</sup>

عبدالله بن زیاد آسندی این ابیات را در شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه سرود:

فَبَانَ كُنْتُ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَاَنْظُرِي	اَلِي هَانِيءٍ فِي السُّوقِ وَاِبْنِ عَقِيلِ
اَلِي بَطَّلَ قَدْ هَشَّمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ	وَاٰخَرَ يَهْوِي مِنْ طَمَارٍ قَتِيلِ
اَصَابَهُمَا اَمْرُ الْاَمِيرِ فَاَصْبَحَا	اَحَادِيثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيلِ
تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ	وَتَضَعُ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلَّ مَسِيلِ
فَتَى هُوَ اَحْيَى مِنْ فَتَاةٍ حَيَّةٍ	وَاَقْطَعُ مِنْ ذِي شَفْرَتَيْنِ صَقِيلِ
اَيُرَكَّبُ اَسْمَاءُ الْهَمَالِيحِ اَمْنًا	وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَذْحِجٌ بِذُخُولِ
تُطِيفُ حَوَائِثِهِ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ	عَلَى رَقَبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَمَسْئُولِ
فَبَانَ اَنْتُمْ لَمْ تَتَّارُوا بِاٰخِيكُمْ	فَكُونُوا بَغَايَا اَرْضِيَتْ بِقَلِيلِ <sup>۳</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۰-۳۸۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۶، ۶۵؛ و به همین مضمون: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۲، ص ۳۴۲.

۲. محمدعلی عابدین، مبعوث الحسین، ص ۲۵۱.

۳. «اگر معنای مرگ را نمی‌دانی، به [بیکر] هانی بن عروه و مسلم بن عقیل در بازار نگاه کن.»

«بنگر به قهرمانی که شمشیر صورتش را مجروح کرده است و به قهرمان دیگری که از بالای بلندی انداخته شده.»  
«فرمان امیر (ملعون) آن دو را به این سرنوشت دچار کرد؛ به گونه‌ای که مسافران، در راه‌ها داستان آنها را برای هم نقل می‌کنند.»

«جسدی را می‌بینی که مرگ، رنگ آن را تغییر داده و جوشش خونی را می‌بینی که در هر رگی جریان دارد.»  
«جوانمردی را می‌بینی که از یک دختر جوان نیز باحیاط‌تر و (در شجاعت) از شمشیری که دو لبه آن صیقل داده شده، برنده‌تر بود.»

امام حسین علیه السلام در مسیر کوفه و در منزل تعلیبه، از شهادت مسلم و هانی و اینکه در بازار کوفه جسدشان را روی زمین می کشیدند، مطلع شد.<sup>۱</sup> گزارش این مطلب، در جای خود ذکر خواهد شد.

### انتقام گیری ابن زیاد از حامیان امام حسین علیه السلام

زمانی که ابن زیاد دستور قتل مسلم و هانی را داد و آنها را به شهادت رساند، شروع به انتقام گیری از انقلابی‌هایی کرد که در این مدت به مسلم کمک کرده بودند؛ از جمله:

۱. **عبدالاعلی بن یزید کلبی** را که در روز قیام مسلم و محاصره قصر، در محله بنی فقیان دستگیر شده بود، فراخواند و به او گفت: بگو چرا تو را دستگیر کرده‌اند؟ عبدالاعلی گفت: من آن روز بیرون آمدم تا ببینم مردم چه می‌کنند؛ ناگاه کثیر بن شهاب مرا دستگیر کرد. عیدالله گفت: سوگند محکم بخور که تو فقط برای این کاری که می‌گویی بیرون آمدی و قصد دیگری نداشتی. عبدالاعلی از ادای سوگند خودداری کرد و ابن زیاد دستور داد گردن او را بزنند.<sup>۲</sup>

۲. **عُمارة بن صلحَب آزدی** که در روز قیام مسلم قصد یاری او را داشت؛ اما محمد بن اشعث او را دستگیر، و زندانی کرده بود. ابن زیاد به او گفت: اهل کجایی؟ گفت: اهل آزد. ابن زیاد دستور داد او را به نزد قومش برده، گردنش را بزنند.<sup>۳</sup>

---

«آیا اسماء [بن خارجه مذحجی] با خیالی آسوده، سوار بر اسب‌ها می‌شود (و آسوده راه می‌رود) در حالی که قبیله مذحج، خون هانی را از او طلب می‌کنند؟»

«قبیله مراد نیز اطراف او (اسماء) می‌گردند و همه چشم به راه‌اند که او بیاید و از او سؤال کنند و یا سؤال شوند.»  
«پس اگر شما [قبیله مذحج و مراد] انتقام خون برادر خود (هانی) را نگیرید، [مانند] زنان بدکاره‌ای هستید که به اندک چیزی راضی گشته‌اند.» ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۱۰۸؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۷۹-۳۸۰؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۶۴. ابوحنیفه دینوری از این اشعار، فقط چهار بیت را نقل کرده است (*الاخبار الطوال*، ص ۳۵۷-۳۵۸).

۱. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۹۷.

۲. همان؛ محمد تقی نستری، *قاموس الرجال*، ج ۶، ص ۵۳-۵۴.

۳. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۷۹؛ بلاذری در گزارش خود افزوده است: عیدالله سر او را همراه سر مسلم و هانی، نزد یزید فرستاد (*انساب الاشراف*، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۴۲).

### شهادت میثم تمّار

یکی دیگر از نمونه‌های بارز شدت عمل و سختگیری عبیدالله بن زیاد به شیعیان کوفه پس از ورود امام حسین علیه السلام به کربلا، ماجرای دستگیری و شهادت جانگداز میثم تمّار به دستور اوست. ابن زیاد پس از ورود به کوفه، اقدام به دستگیری، زندانی کردن و کشتن برخی از بزرگان شیعه و ایجاد جو رعب و وحشت کرد و از جمله میثم تمّار را نیز دستگیر کرد. با توجه به نزدیکی زمان شهادت میثم با واقعه عاشورا، که ده روز پیش از ورود امام حسین علیه السلام به عراق بود، به نظر می‌رسد شهادت میثم با اقدامات عبیدالله بن زیاد برای ایجاد فضای امنیتی و کنترل شدید شیعیان کوفه، ارتباط نزدیک داشته است. همچنان‌که افرادی نظیر مختار، از بزرگان شیعه کوفه، نیز در این زمان در زندان به سر می‌بردند و میثم در این برهه با مختار در زندان دیدار داشته و او را از حوادث آینده آگاه کرده است.<sup>۱</sup> دیدار و گفت‌وگوی میثم با مختار در زندان، نشان می‌دهد که میثم مدتی در زندان بوده است.

درباره دستگیری و شهادت این یار وفادار امیرالمؤمنین، در منابع رجالی و تاریخی آمده است که وی در همان سال شهادتش، برای انجام عمره به مکه رفت.<sup>۲</sup> سپس به مدینه سفر کرد و از آنجا به سوی کوفه به راه افتاد.<sup>۳</sup> با توجه به جایگاه میثم در میان شیعیان و هراس بنی‌امیه از اینکه میثم به کانون قیام و مبارزه بر ضد بنی‌امیه تبدیل شود، عبیدالله بن زیاد دستور داد او را پیش از آنکه وارد کوفه شود، دستگیر کنند. از این رو به عریف<sup>۴</sup> قبیله میثم دستور داد میثم را دستگیر کند و به ابن زیاد تحویل دهد. ماموران میثم را بازداشت کرده و نزد ابن زیاد بردند و او را یکی از نزدیک‌ترین و برگزیده‌ترین یاران علی معرفی کردند. عبیدالله به میثم گفت: باید از علی تبراً بجویی و از او به زشتی

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۳۲۳.

۲. همان.

۳. همان.

۴. منظور از عریف، بزرگ و نماینده قبیله، و مسئول امور قبیله در برابر حکومت است.

یاد کنی؛ وگرنه دست و پاهایت را بریده، تو را به دار می‌آویزم. میثم در برابر این تهدید گفت: علی به من خبر داده بود که تو مرا به دار می‌آویزی. ابن‌زیاد گفت: با سخنان علی درخواهم افتاد (یعنی تو را به‌گونه دیگری خواهم کشت تا حرف علی دروغ از آب در آید). میثم گفت: چگونه؟ درحالی‌که این خبر را علی از پیامبر و او از جبرئیل و جبرئیل از طرف خدا بیان کرده است. به خدا سوگند از مکانی هم که در آن به دار آویخته می‌شوم، به‌خوبی آگاهم و می‌دانم که در کجای کوفه است، و من نخستین مسلمانی هستم که در راه اسلام بر دهانم لجام زده می‌شود.<sup>۱</sup>

سرانجام ابن‌زیاد دستور داد دست و پای میثم را قطع، و او را بر درختی آویزان کنند. میثم با بیان شیوا و زبان‌گویا و بُرنده خود، بر فراز دار به نشر فضایل و مناقب اهل‌بیت علیهم‌السلام و رسوا کردن بنی‌امیه پرداخت. وقتی به عیدالله، خبر سخنرانی‌های آتشین میثم را دادند، دستور داد تا بر دهان او لجام زنند و سپس دستور داد تا زبانش را قطع کنند. میثم به همان حالت بر دار بود تا آنکه از بینی و دهان او خون غلیظ آمد و طبق پیشگویی خودش موی سفید صورتش با خون سرخ خضاب شد و سرانجام با نیزه‌ای که به شکم او زدند، مظلومانه به شهادت رسید.<sup>۲</sup> چنان‌که قبلاً اشاره شد، با توجه به تاریخ شهادت میثم که ده روز پیش از ورود امام حسین علیه السلام به عراق رخ داد،<sup>۳</sup> می‌توان ماجرای دستگیری و قتل بی‌رحمانه و خشونت‌بار او را، از حلقه‌های متصل به فاجعه عاشورا دانست.

### جمع‌بندی و نگاهی به خلاصه آنچه گذشت

در اینجا با نگاهی به خلاصه آنچه گذشت، حوادثی را که پس از ورود عیدالله به کوفه رخ داد، جمع‌بندی می‌کنیم.

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۳۲۴. محمدبن حسن طوسی، اختیار معرقة الرجال، ص ۸۳، ۸۴؛ ابن‌حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۶، ص ۲۵۰.
۲. همان مأخذ پیشین.
۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۳۲۵؛ تقی کوفی، الغارات، ج ۲، ص ۷۹۷؛ ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۲۹۴.

هنگامی که عیدالله از مخفیگاه مسلم آگاه شد و درصدد دستگیری وی برآمد، مسلم ناچار شد نیروهای خود را فراخوانده، همراه چهارهزار مرد مسلح که گرد او را گرفته بودند، به دارالاماره کوفه یورش ببرد. عیدالله که با پنجاه<sup>۱</sup> یا دویست<sup>۲</sup> نفر در قصر بود، به چاره‌اندیشی پرداخت و مجموعه اقدامات ذیل را برای پراکندن نیروهای پیرامون مسلم و در نهایت دستگیری وی انجام داد:

۱. به کثیربن‌شهاب که از سران کوفه بود، دستور داد به داخل شهر برود و از طایفه مذحج، عده‌ای را که مطیع ابن‌شهاب بودند، گرد آورد و به‌وسیله آنان، در کوچه‌ها و خیابان‌های کوفه گردش کند و با سخنرانی و تحریک احساسات عمومی بر ضد مسلم، مردم را از یاری مسلم برحذر دارد و از مخالفت و جنگ با حکومت، بترساند؛<sup>۳</sup>

۲. به پنج نفر از افراد سرشناس کوفه از جمله «محمدبن‌اشعث» و «شمربن‌ذی‌الجوشن» دستور داد که از قصر خارج شوند و هر یک، گروهی از مردم را که فرمان‌بر آنان هستند، گرد آورده، هر کدام از آنان در یک نقطه از شهر مستقر شود و در پناه نیروهای گردآوری شده، پرچم‌های امانی را برافرازد و با سخنرانی‌های خود، به مردم گوشزد کند که هر کس می‌خواهد از مجازات حکومت در امان باشد، زیر یکی از این پرچم‌ها وارد شود، که این کار انجام شد؛<sup>۴</sup>

۳. دو نفر از طرفداران مسلم که می‌خواستند به وی بپیوندند و یکی از آن دو، قصد داشت با گروهی از «بنی‌فتیان» مسلم را یاری کند، توسط کثیربن‌شهاب و محمدبن‌اشعث دستگیر، و به فرمان عیدالله زندانی شدند.<sup>۵</sup> این اقدام که سبب پراکنده‌شدن جمعیت بنی‌فتیان شد، در مرعوب کردن طرفداران مسلم، اثر بارزی گذاشته، باعث تضعیف روحیه آنان شد؛

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۹.

۲. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۵۲.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۲.

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۲-۵۳.

۵. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۹-۳۷۰.



۴. پس از آنکه کثیربن شهاب و پنج نفری که مأمور برافراشتن پرچم امان بودند، سخنرانی‌هایی بر ضد مسلم و به نفع ابن زیاد در داخل شهر کردند، سه نفر از آنان یعنی کثیربن شهاب و محمدبن اشعث و قَعْقَاع بن شُور با افراد فراوانی از پیروان خود از سمت «دارالرومیین» (خانه یا محله رومیان) به قصر برگشته،<sup>۱</sup> عبیدالله بن زیاد را که از کمی نیرو نگران بود، تقویت کردند؛

۵. افزون بر این عبیدالله، اشراف کوفه را به قصر فراخوانده، به آنان گفت: «میان مردم بروید و افراد فرمان بر را به افزایش حقوق و مقرری و رعایت احترامشان نوید دهید و افراد نافرمان را به محرومیت از مقرری و مجازات، تهدید کنید و به آنان اعلام نمایید که لشکریان شام برای سرکوبی آنان در راه هستند». در پی این فرمان، کثیربن شهاب سخنان تهدیدآمیزی بر ضد مسلم ایراد کرد.<sup>۲</sup> همکاران دیگر کثیر نیز سخنرانی‌هایی مشابه وی ایراد کردند. چون کوفیان گفته‌های اشراف را شنیدند، از گرد مسلم پراکنده شده و به خانه‌هایشان بازگشتند.<sup>۳</sup>

اقدامات عبیدالله با همیاری و همدستی اشراف، تأثیر خود را به سرعت نشان داد و چرخ حوادث به سود عبیدالله چرخید؛ تا آنجا که هر زنی نزد پسر و برادرش می‌رفت و می‌گفت: «بازگرد؛ مردم جایت را پر می‌کنند». و هر مردی نزد پسر یا برادرش می‌رفت و می‌گفت: «فردا سپاه شام می‌آید؛ در آن صورت با جنگ و شری که روی خواهد داد، چه خواهی کرد؟ برگرد»، و آن‌گاه او را با خود می‌برد. پس مردم پیوسته پراکنده و از هم جدا شدند تا اینکه شب فرا رسید و مسلم در حالی نماز مغرب را در مسجد جامع کوفه به جا آورد که تنها سی نفر او را همراهی کردند و چون از مسجد خارج شد و به در خانه‌های قوم کُنده رسید، تنها ده نفر با او باقی مانده بودند و وقتی از آنجا خارج

۱. همان؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۳.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۰۱؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۰-۳۷۱.

۳. ابوالفرج اصفهانی، همان؛ طبری، همان، ص ۳۷۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۴.

شد، دیگر هیچ کس او را همراهی نکرد! مسلم در کوچه‌های کوفه تنها و سرگردان ماند و در نهایت به خانه زنی به نام «طوعه» پناه برد...<sup>۱</sup>

### پاسخ به دو ابهام تاریخی

در اینجا دو نقطه ابهام هست که در نگاه نخست، درایت و کاردانی مسلم را زیر سؤال می‌برد؛ اما با دقت نظر و بررسی زوایای تاریک حادثه، روشن می‌شود که مسلم و یاران نزدیک او کوتاهی یا غفلی نکرده‌اند.

اول: چرا در جریان یورش سپاه مسلم به قصر و محاصره آن، آنان راه خروجی قصر را از طرف محله رومی‌ها که به «دارالرومیین» شهرت داشت، کنترل نکردند و از رفت و آمد به داخل و خارج قصر جلوگیری نمودند تا عیدالله فرصت تماس با اشراف را پیدا نکند و آن اقدامات یادشده را برای سرکوب قیام مسلم انجام ندهد؟

پاسخ این پرسش، با توجه به دو نکته روشن می‌شود:

الف) چنان‌که گذشت، مسلم تنها مأمور بررسی اوضاع کوفه و دادن گزارش به امام حسین علیه السلام بود؛ از این رو هر روز انتظار ورود امام را به کوفه می‌کشید، تا تمام کارها با نظارت مستقیم حضرت انجام بگیرد. به نظر می‌رسد همین دلیل موجب شد مسلم بیت‌المال کوفه را در اختیار نگیرد و این کار را نیز به آمدن امام موکول کند. بنابراین قیام او، ناگهانی و در واقع واکنشی به اقدامات و حرکات عیدالله برای سرکوبی تلاش‌های مسلم بود، و اصولاً مسلم فرصتی برای طرح نقشه نبرد و تنظیم مقررات نظامی پیدا نکرد، و از این رو سپاه او دارای سازمان‌دهی و نظم و انضباط لازم نبود. بنابراین محاصره قصر نیز بدون پیش‌بینی و آمادگی قبلی، و برای جلوگیری از غافل‌گیری صورت گرفت.<sup>۲</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۴.

۲. در این باره ر.ک: نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، شهید جاوید، ص ۷۸۷.

ب) گویا دارالرومیین یک در مخفی بوده است که به سمت محل سکونت اهل ذمه باز می شده است و ابن زیاد برای اجرای نقشه خود، فریب کارانه از این در استفاده کرد؛<sup>۱</sup> پس شاید مسلم از وجود این در آگاه نبوده است، یا اگر هم آگاه بوده، به علت وجود آن در قسمت اهل ذمه، شاید امکان استفاده از آن برای او میسر نبوده است؛ زیرا اگر مسلم از وجود این در آگاه بود یا امکان استفاده از آن برایش میسر بود، قطعاً برای کنترل و محافظت آن اقدام می کرد.

دوم: زمانی که یاران مسلم از گرد او پراکنده شدند و مسلم تنها در کوچه های کوفه سرگردان و بی پناه ماند، افرادی همانند حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و ابو ثمامه صیداوی کجا بودند؟ به ویژه آنکه دو نفر اخیر، از فرماندهان سپاه مسلم بودند.<sup>۲</sup> آیا افراد یاد شده که از سران شیعیان کوفه بودند و از صفات و امتیازات والای انسانی و اخلاقی یک مسلمان واقعی و متعهد، همچون ایمان، شجاعت، جوانمردی و ایثار و فداکاری برخوردار بودند (و این موضوع را چند روز بعد با پیوستن به اردوی امام حسین علیه السلام و در نهایت شهادت در رکاب وی، ثابت کردند)، مسلم را تنها گذاشتند و به خانه های خود پناه بردند؟! در مراحل اخیر بحران کوفه چه شرایط خاصی به وجود آمد و عیب الله و همفکرانش چه اقدامات دیگری انجام دادند که ارتباط مسلم با افراد یاد شده قطع شد و آنان نتوانستند در آن شب، مسلم را به جای امنی راهنمایی کنند؟

شاید اگر رابطه مسلم با آن افراد و دیگر رهبران جنبش کوفه قطع نمی شد، آنان می توانستند با برگزاری جلسه اضطراری و سری، به ارزیابی و بررسی امکانات خود در شرایط پیش آمده بپردازند و در صورت امکان، با رؤسای کوفه ارتباط برقرار کنند و آنان را مجدداً به یاری کردن مسلم فراخوانند، و اگر این امر مقدور نبود، حتی المقدور گروهی از سواران زبده و سلحشور را انتخاب می کردند و با همراهی مسلم، کوفه را

۱. یوسفی غروی، وثقة الطّف، ص ۱۲۳، پاورقی دوم.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۹.

ترک کرده، خود را به امام حسین (که در آن زمان در راه کوفه بود) برسانند و شرایط جدید پیش آمده را برای او بازگو کنند تا حضرت با توجه به اوضاع جدید، تصمیم مقتضی را بگیرند.<sup>۱</sup>

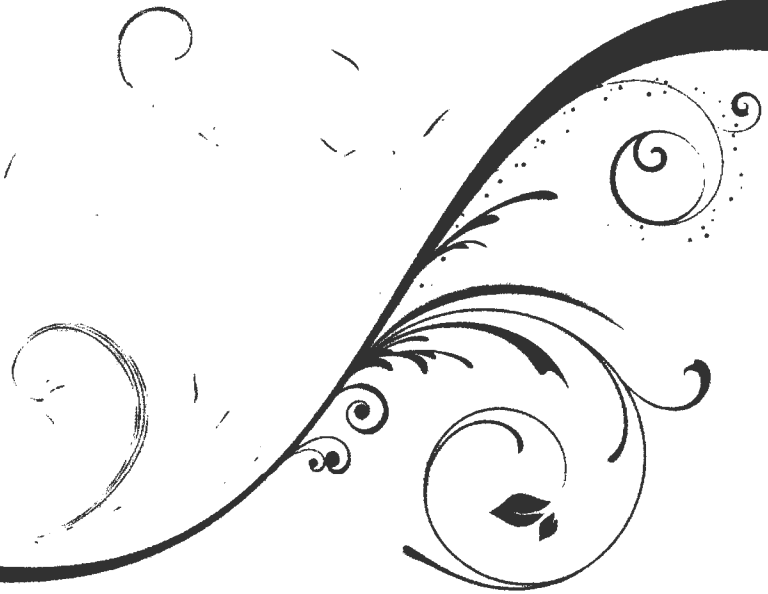
**پاسخ:** برای دستیابی به شناختی صحیح و مبتنی بر واقعیت از کفایت و قابلیت افراد، باید به مجموع عملکرد و زندگی آنها توجه داشت. شخصیت‌هایی چون حبیب‌بن مظاهر و مسلم‌بن عوسجه و ابوثمامه صیداوی و برخی دیگر، کسانی هستند که در نهضت عاشورا امتحان خوبی پس دادند. آنان به هر طریق ممکن خود را به کربلا رساندند و آگاهانه راه شهادت در رکاب امام حسین را برگزیدند. بدین رو نمی‌توان به آسانی، عملکرد آنان را هنگام تنهایی و دستگیری مسلم، ناشی از سستی و کوتاهی قلمداد کرد. توجه به شرایط بحرانی کوفه در آن برهه، احتمالات متعددی را فراروی ذهن یک تحلیل‌گر می‌نشانند. برای مثال، شاید آنان در شب تنهایی مسلم، در مسجد کوفه، یا اصلاً در کوفه نبوده‌اند؛ یا اینکه پس از مشاهده بی‌وفایی مردم، به دستور مسلم، برای پیوستن به امام و رساندن خبرهای کوفه، از کوفه خارج شده باشند؛ چراکه با توجه به شرایط پیش آمده، حفظ نیروهای مخلص و رهانیدن آنان از اسارت و کشته شدن، شرط عقل، و به مصلحت بود.

۱. ر.ک: نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، شهید جاوید، ص ۷۹-۸۰.

# فصل سوم

ساختار سیاسی-مذہبی کوفہ

(پس از شہادت امیر المؤمنین ؑ تا خلافت زید)





هنگام تحلیل واقعه عاشورا، همواره این پرسش و شبهه رخ‌نمایی می‌کند که چرا باوجود پیشینه سستی کوفیان در زمان حکومت امیر مؤمنان علیه السلام و نیز سابقه سستی و حتی خیانت آنها در زمان حکومت کوتاه‌مدت امام حسن علیه السلام، این دعوت آنان توانست امام حسین علیه السلام را به سوی کوفه بکشاند؟ درحالی‌که بزرگان سیاسی آن زمان همانند عبدالله بن عباس<sup>۱</sup> پیشینه فریب‌کاری و خدعه و نیرنگ کوفیان را به آن حضرت یادآور شده، او را از تکیه بر آنان بر حذر داشتند؟

در مرحله بعد این پرسش پدید می‌آید که آیا همین دعوت‌کنندگان نبودند که به لشکر عمر بن سعد پیوسته، در خون امام شریک شدند؟ در این صورت آیا صحیح نیست که بگوییم: امام حسین علیه السلام را سپاه شام و نیروی ابن‌زیاد نکشت؛ بلکه در واقع او را شیعیانش کشتند؟

پاسخ‌گویی دقیق به این پرسش‌ها در گرو تحلیل وضعیت جامعه آن روز کوفه و نیز بررسی علل و عوامل نامه‌نگاری‌های فراوان کوفیان و دعوت آنها از امام حسین علیه السلام است. همین تحلیل، علل روی‌گردانی کوفیان را از پیوستن به امام حسین علیه السلام و نیز شرکت در سپاه عمر بن سعد، به ما نشان خواهد داد.

به نظر می‌رسد برای هرچه روشن‌تر شدن زوایای مختلف بحث، باید آن را در قالب پرسش‌های مشخص مطرح کرده، به آنها پاسخ داد؛ اگرچه ممکن است بعضی از این

---

۱. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبيين*، ص ۱۰۹؛ ابوحنيفة دینوری، *الاکخبار الطوال*، ص ۳۶۰-۳۶۱؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۸۳.

پرسش‌ها، ارتباط مستقیم با بحث نداشته باشد، می‌تواند ما را در هرچه بهتر فهمیدن مسئله یاری کند.

### ۱. نامه‌نگاری کوفیان به امام حسین (ع) از چه زمانی آغاز شد؟

آنچه از لابه‌لای کتب تاریخی استفاده می‌شود این است که عده‌ای از کوفیان، از صلح امام حسن (ع) با معاویه ناخشنود، و به دنبال فرصتی برای نبرد با معاویه بوده‌اند. تعدادی از آنها که در قالب خوارج سامان یافته بودند، قیام‌هایی را بر ضد معاویه در کوفه برانگیختند؛ اما شیعیان در زمان حیات امام حسن (ع) اقدامی نکردند.

پس از شهادت امام حسن (ع)، تعدادی از شیعیان به تصور تغییر شرایط، دور هم جمع شده، به این نتیجه رسیدند که با نامه‌نگاری به امام حسین (ع)، او را برای قیام بر ضد معاویه، به کوفه دعوت نمایند و آمادگی و همراهی خود را تا پای مرگ به او اعلام کنند.

یکی از نخستین نامه‌ها در این زمان، که نویسنده آن یکی از شخصیت‌های بزرگ

کوفه به نام جَعْدَةُ بِنِ هُبَيْرَةَ (پسرعمه امام حسین (ع)) بوده، چنین است:

۱. جَعْدَةُ بِنِ هُبَيْرَةَ، سلحشوری دلیر، فقیهی دانشمند و ناطقی زبردست بود (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص ۷۷؛ نُستری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۹۳). او در میان قریش، شخصیتی بزرگ و ممتاز داشت؛ تا آنجا که محبوب‌ترین شخص نزد امیرالمؤمنین (ع) بود (نصربن سزاجم منقری، وَتَعَةُ صَفِینِ، ص ۴۶۳). پدر جَعْدَةُ هُبَيْرَةُ بِنِ ابی‌وهب، از قبیله بزرگ و معروف بنی‌مخزوم، و مادرش ام‌هانی خواهر امیر مؤمنان (ع) از طایفه قریش بود. جَعْدَةُ، در یکی از اشعارش این چنین به انتساب خود به دودمان پیامبر (ص) و دایی بزرگوار خود علی (ع) افتخار کرده است: «اگر از نسب من بی‌رسی، پدرم از بهترین قبیله، یعنی بنی‌مخزوم و مادرم از بهترین قبیله یعنی بنی‌هاشم است. کیست که با داشتن دایی خوب و بافضیلتی همانند علی و عقیل بتواند به من فخر بفرشد؟» (ابن‌عبدالبرّ قرطبی، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۱، ص ۳۱۱؛ ابن‌اثیر، اَشْهُدُ الْعُتْبَانِيَةَ فِي مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ، ج ۱، ص ۳۴۰). امیرالمؤمنین (ع) نیز به جَعْدَةُ توجه ویژه‌ای داشت و یکی از دخترانش را به نام ام‌الحسن به وی تزویج کرد (مُصَنَّبُ الزُّبَيْرِيِّ، کتاب نسب قریش، ص ۳۴۵؛ نُستری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۵۹۴). منابع تاریخی از حضور نقش‌آفرین و فعال جَعْدَةُ در نبرد صفین خبر داده‌اند (منقری، وَتَعَةُ صَفِینِ، ص ۴۶۴-۴۶۵). افزون بر این، در شب نوزدهم ماه رمضان که علی (ع) ضربه خورد، حضرت ابتدا تصمیم گرفت که جَعْدَةُ را برای امامت نماز به مسجد بفرستد؛ اما بعد تصمیم گرفت خود به مسجد برود و فرمود: نمی‌توان از مرگ فرار کرد (شیخ مفید، الارشاد، ج ۱، ص ۱۶). این جریان، منزلت و مقام بلند جَعْدَةُ را نزد پیشوای اول می‌رساند.



تعدادی از شیعیانان در اینجا تمایل فراوان به شما دارند و هیچ کس را در خور مقایسه با شما نمی دانند. آنها قبلاً دیدگاه برادرت حسن رضی الله عنه را در باز ایستادن از جنگ دانسته اند و تو را به نرمی با دوستان و شدت با دشمنان در راه خدا می شناسند. اگر می خواهی این امر (حکومت) را به دست آوری، نزد ما بیا که ما خود را برای مرگ همراه تو آماده کرده ایم.<sup>۱</sup>

امام در جواب چنین نوشت:

من در این زمان به این مطلب (حکومت) اعتقاد ندارم. پس شما که رحمت خداوند بر شما باد، تا زمانی که معاویه زنده است، حرکتی نکنید و در خانه ها مخفی شوید و از برانگیختن بدگمانی [حکومت] پرهیزید. اگر اتفاقی برای او افتاد (از دنیا رفت) و من زنده بودم، آن هنگام نظر خود را برای شما خواهم نوشت.<sup>۲</sup>

پس از این جواب و نیز به دنبال ملاقات های حضوری گروهی از کوفیان با امام، که گزارش آن در نامه مروان به معاویه آمده است،<sup>۳</sup> کوفیان از اینکه امام در آن شرایط دست به اقدامی بزنند، ناامید شده، دیگر دعوت و نامه نگاری را ادامه ندادند.

اما در زمان معاویه اتفاقی افتاد که کوفیان باز با تصور تغییر شرایط، به نامه نگاری

---

۱. اما بعد، فان من قبلنا من شیعتك مُتَطَلِّعَة انفسهم الیک، لایعدلون بک احداً وقد کانوا عرفوا رأی الحسن اذیک فی دفع الحرب و عرفوک باللین لأولیائک و العظمة علی اعدائک و الشدة فی امرالله فان کنت تُحِبُّ أَنْ تَطْلُبَ هَذَا الامر فاقدم علينا فقد وطننا انفسنا علی الموت معک (ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۲۸). بلاذری نیز نامه ای به همین مضمون را به فرزندان جعده نسبت داده است (ر.ک: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۶).

۲. ... اما آنا فلیس رأیی الیوم ذلک فالصقوا رحمکم الله بالارض و اکمنوا فی البيوت و احترسوا من الظنة مادام معاویه حیاً فلن (فان) یحدث الله به حدثاً وانا حی کتبت الیکم برأیی و السلام (ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۲۸ و نیز به همین مضمون در: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۶).

۳. نامه مروان چنین بوده است: ان رجلاً من اهل العراق قدموا علی الحسن بن علی و هم مقيمون عنده یختلفون الیه فاکتب الی بالذی تری (ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۳۱-۳۳۲)؛ بلاذری نیز به این نامه اشاره کرده: اما متن آن را نیآورده است (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۷).

دست زدند، و آن اعلام و لיעهدی یزید و فشار جهت بیعت گرفتن برای او بود.<sup>۱</sup> این اقدام معاویه دقیقاً برخلاف مفاد صلح‌نامه<sup>۲</sup> او با امام حسن علیه السلام بود که در آن حق انتخاب جانشین از معاویه سلب شده بود.<sup>۳</sup> کوفیان که ظاهراً از مخالفت امام حسین علیه السلام با این بیعت آگاه شده بودند، نامه‌ای به امام نوشته، از او خواستند که بر ضد معاویه قیام کند؛ اما حضرت این درخواست را نیز نپذیرفت.<sup>۴</sup>

علت جواب منفی امام به این دعوت‌ها (چنان‌که قبلاً در فصل دوم از بخش اول و فصل اول از بخش دوم این کتاب نوشته شد)، علاوه بر آنکه می‌تواند ریشه در مسائلی همچون وجود صلح‌نامه (که مورد تأیید امام حسین علیه السلام نیز بود) و قدرت و شخصیت معاویه، و نیز پذیرش عمومی حکومت او از سوی جامعه آن روز داشته باشد، همچنین می‌تواند ناشی از عواملی همچون عدم اقبال عمومی شیعیان کوفه، که نامه‌نگاری‌های آنها برخلاف سال شصت به صورت گسترده نبود، و نیز روشن نبودن انگیزه‌های آنها باشد.

پس از مرگ معاویه در ۱۵ رجب سال ۶۰ق و ورود امام حسین علیه السلام به مکه به دنبال خودداری از بیعت با یزید در مدینه، کوفیان تلاش گسترده‌ای آغاز کردند تا نظر امام را برای رفتن به کوفه و به عهده گرفتن رهبری قیام بر ضد یزید جلب کنند. به نوشته مورخان، نخستین نامه‌هایی که در دهم ماه رمضان سال ۶۰ق به امام حسین علیه السلام در مکه رسید، از فقدان رهبری کوفیان و ضعف امارت نعمان بن بشیر در کوفه و نیز درخواست ورود امام به کوفه، حکایت داشت.<sup>۵</sup>

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۰۸-۵۰۹.

۲. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۲۸۷؛ ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۶، ص ۲۲؛ ابن صباغ مالکی، *الفصول المهمة فی معرفة الائمة*، ج ۲، ص ۷۲۹؛ راضی آل یاسین، *صلح الحسن علیه السلام، ص ۲۵۹-۲۶۰.*

۳. ابن سعد، «ترجمة الحسين ومقتله»، *فصلنامه تراثنا*، ش ۱۰، ص ۱۶۲؛ ابن عساکر، *ترجمة الامام الحسين علیه السلام *من تاریخ مدینة دمشق*، ص ۱۹۷؛ ابن کثیر دمشقی، *البدایة والنهایة*، ج ۸، ص ۱۷۴.*

۴. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۶۹، ۳۷۰؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۵۲.

پس از آن و تنها به فاصله دو روز، میزان نامه‌نگاری‌ها به شدت افزایش یافت؛ تا جایی که خبر از رسیدن ۱۵۰ نامه که هر نامه از یک تا چهار امضا داشت، به امام رسید.<sup>۱</sup> امام حسین علیه السلام این نامه‌ها را در سفر به کوفه، همراه خود داشت،<sup>۲</sup> و چنان‌که گذشت، به دنبال دریافت این نامه‌ها بود که امام، مسلم‌بن عقیل را به عنوان معتمد و نماینده خود معرفی، و به کوفه اعزام کرد و اجابت دعوت آنها را مشروط به تأیید مسلم از محتوای نامه‌ها درباره یک‌پارچگی کوفیان در حمایت از امام دانست.<sup>۳</sup>

## ۲. نامه‌نگاران چه کسانی بودند؟

برای پاسخ به این پرسش لازم است در آغاز، شناختی از وضعیت گرایش‌های سیاسی-عقیدتی مسلمانان کوفه در آن زمان داشته باشیم.

شیخ مفید در یک تحلیل جامعه‌شناسانه اجمالی، گرایش‌های سیاسی کوفیانی را که در سپاه امام حسن علیه السلام در سال ۴۱ق بودند، این چنین دسته‌بندی کرده است: ۱. شیعیان؛ ۲. خوارج (محکمه) که در صدد مقابله با معاویه بودند؛ ۳. فتنه‌جویان و غنیمت‌طلبان؛ ۴. دودل‌ها (شکاکان)؛ ۵. متعصبان قبیله‌ای، که بدون آنکه در جهت خواسته دین حرکت کنند، گوش به فرمان رؤسای قبایل خود بودند.<sup>۴</sup>

برخی از معاصران نیز با توجه به اوضاع اجتماعی کوفه، افزون بر گروه‌های یادشده، دو گروه دیگر را نیز افزوده‌اند: الف) هواداران امویان؛ ب) موالی (الحمراء).<sup>۵</sup>

---

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸-۳۷؛ ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۲۹؛ ابن اثیر، الكامل فی التاريخ، ج ۲، ص ۵۳۴.  
۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۷؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۲؛ ابوعلی مستکوته، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ج ۲، ص ۵۹.  
۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۹.  
۴. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰. عبارت او چنین است: ثم خف مع [ای مع الحسن علیه السلام] اخلاط من الناس بعضهم شیعة له ولایه علیه السلام وبعضهم محکمة یؤثرون قتال معاویه بکل حيلة وبعضهم اصحاب فتن وطمع فی الفتنائم وبعضهم شکاک وبعضهم اصحاب عصبية اتبعوا رؤساء قبائلهم لایرجعون الی دین.  
۵. راضی آل یاسین، صلح الحسن علیه السلام، ص ۶۸-۷۳ با تلخیص.

اکنون با توجه به همین تقسیم‌بندی، به بررسی تحولات شهر کوفه از دوران صلح امام حسن علیه السلام در سال ۴۱ق تا زمان نامه‌نگاری کوفیان در سال ۶۰ق می‌پردازیم:

### هواداران امویان

در دوره بیست‌ساله حکومت معاویه (سال ۴۰-۶۰ق) و به‌دنبال اعمال سیاست‌های تشویقی او برای طرف‌دارانش، این گروه در کوفه بسیار قوی شده بود و شاید بتوان گفت در این زمان، قوی‌ترین گروه اجتماعی بود که تعدادی از بزرگان و اشراف و رؤسای قبایل در آن قرار داشتند و طبیعتاً تعداد بسیاری از مردم کوفه به‌دنبال آنها دارای این تمایل گشته بودند. البته درست است که گرایش‌های شیعی، پیش از ورود حضرت علی علیه السلام به کوفه، به گونه‌های مختلف در میان مردم این شهر وجود داشت و پس از ورود آن حضرت، و در مدت خلافتش، این گرایش‌ها شدت گرفت، به گونه‌ای که کوفه یکی از نخستین مراکز تشیع شناخته شد؛ اما باید توجه داشت که در بیست سال حکومت معاویه و تحت فشار حکمرانانی چون مُغیره بن شُعْبَة و زید بن ابیه، این گرایش کاهش یافت و در مقابل، بر اثر تشویق‌های حکومت، گرایش اموی قوی‌تر شد.<sup>۱</sup>

از سران این گروه در این زمان، می‌توانیم کسانی همچون عبدالله بن مسلم، عماره بن عُقبه، و بالاخره عمر بن سعد بن ابی وقاص (فرزند فرمانده سپاه اسلام در جنگ قادسیه) را نام ببریم.

همین افراد بودند که با احساس خطر از قدرت گرفتن روزافزون مسلم بن عقیل در کوفه، به نَعمان بن بَشیر فرماندار کوفه به دلیل ضعف و سستی‌اش در مقابله با مسلم اعتراض کردند و وقتی از او نومید شدند، مستقیماً وارد عمل شده، با یزید بن معاویه در

۱. برای اطلاع بیشتر از چگونگی شکل‌گیری گروه هواداران امویان در کوفه و مقدار تأثیر آنها در حوادث مختلف، ر.ک: محمدرضا هدایت‌پناه، *جریان‌شناسی فکری معارضان قیام کربلا*. گفتنی است مؤلف این کتاب، از این گرایش اجتماعی، با عنوان مذهب عثمانی یاد می‌کند.

شام نامه‌نگاری کردند و در نامه‌های خود ضمن بیان ضعف نَعْمَان و اشاره به قدرت گرفتن مسلم، از یزید خواستند فردی قوی را که در مقابل شعیبان، عملکردی همانند خود او داشته باشد، بفرستد.<sup>۱</sup>

اما جالب آن است که به دنبال شدت گرفتن نامه‌نگاری کوفیان با امام حسین علیه السلام نام تعدادی از بزرگان این طیف در فهرست نامه‌نگاران دیده می‌شود که از آن جمله می‌توانیم از افرادی همچون شَبَّابِ بْنِ رَبِيعِ، حَجَّارِ بْنِ أَبِی جَرَّاحِ، یزید بن حارث، عَزْرَةَ بْنِ قَيْسِ (فرمانده سواره‌نظام سپاه عمر بن سعد در کربلا)، عمرو بن حَجَّاجِ زُبَیْدِی و مُحَمَّدِ بْنِ عُمَيْرِ تَمِیمِ یاد کنیم که عاطفی‌ترین و حماسی‌ترین نامه‌ها را هم‌اینان نگاشتند که در آن ضمن یادآوری سرسبز شدن باغ‌ها و به ثمر نشستن درختان، فوران کردن آب‌ها، از امام می‌خواستند تا به کوفه درآید و رهبری لشکری آماده را بر عهده گیرد.<sup>۲</sup>

طبری نگاشته است که هنگام وقوف امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا و صف‌آرایی سپاه کوفیان به رهبری عمر بن سعد در مقابل او، ابن سعد که در آغاز، قصد برپایی صلح را داشت، از عَزْرَةَ بْنِ قَيْسِ خواست که او نزد امام علیه السلام رفته، قصد او را از آمدن به این سرزمین جویا شود؛ اما عَزْرَةَ چون خود از نامه‌نگاران و دعوت‌کنندگان امام حسین علیه السلام بود و به خوبی قصد آن حضرت علیه السلام را می‌دانست، شرمگین شد و از انجام این مأموریت عذر خواست. سپس عمر بن سعد از دیگر رؤسای سپاه خود چنین درخواستی کرد؛ اما همه آنها به همین دلیل، از انجام این مأموریت کراهت داشتند.<sup>۳</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۶؛ برای مثال نامه عبدالله بن مسلم به یزید چنین است: اما بعد؛ فان مسلم بن عقیل قد قدم الکوفة، فبايعته الشيعة للحسين بن علي فان كان لك بالکوفة حاجة فابعث اليها رجلاً قوياً ينفذ امرک ويعمل مثل عملک في عدوک، فان النعمان بن بشير رجل ضعيف او هو يتضعف.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸. متن نامه اینها چنین است: اَمَّا بَعْدُ؛ فَقَدْ اخْضَرَّ الْجَنَابُ، وَابْتَعَتِ الثَّمَارُ وَطَلَمَتِ الْجِمَامُ فَأَدَا شَيْئًا فَأَقْدَمَ عَلَيَّ جُنْدٌ لَكَ مُجْتَدِدٌ؛ وَالسَّلَامُ عَلَيَّكَ.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۴-۸۵.

امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، هنگامی که برای اتمام حجت با سپاه کوفه، در مقابل آنان به ایراد سخن پرداخت، نام چند تن از اینان، از جمله شَبَّث بن رَبِیع، حَجَّار بن أَبَجْر، یزید بن حارث و قَیس بن اشعث را برد و با اشاره به نامه‌های آنان، علت صف‌آرایی آنان را در مقابل خود جویا شد؛ اما آنها با پرویی تمام، نامه‌نگاری را انکار کردند.<sup>۱</sup>

### خوارج

خوارج که پس از جنگ نهروان رو به افول رفته بودند، در زمان معاویه به‌ویژه با گسترش سیاست‌های ضد اسلامی و ضد عراقی او، در کوفه قدرت یافتند و توانستند قیام‌هایی را بر ضد او سامان دهند؛ چنان‌که در سال‌های ۴۳ و ۵۸ق، به رهبری مُسْتَوْرِذ بن عُلْفَه و حَیَّان بن ظَبَّیان در دوره حکمرانی مُغیره بن شُعْبَه و زیاد بن ابیه قیام کردند که البته هر دو به شکست انجامید.

این گروه در دوره حکمرانی زیاد بن ابیه و فرزندش عبیدالله بن زیاد که هر دو سیاست خشن و سرکوبگرانه‌ای را در پیش گرفته بودند، به شدت سرکوب شده، تلفات فراوانی دادند.<sup>۲</sup>

بنابراین با توجه به گرایش اینان و موضع خصمانه آنها در مقابل حکومت اموی و نیز شفاف شدن موضع آنها درباره مسئله رهبری، که در آن اهل بیت علیهم السلام جایگاه خاصی نداشتند، و همچنین در پیش نگرفتن مشی مدارا و سازش در طول دوران حیاتشان، نباید درباره آنان، احتمال نامه‌نگاری به امام حسین علیه السلام و نیز حضور در سپاه عبیدالله بن زیاد را داد؛ چنان‌که تاریخ نیز نام اینان را در این دو عرصه ثبت نکرده است.

۱. طبری، همان، ص ۴۲۵؛ شیخ مفید، همان، ص ۹۸.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۱۲-۳۱۳؛ شوقی ضیف، تاریخ الادب العربی العصر الاسلامی، ج ۲،

ص ۱۸۶؛ و نیز ر.ک: ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۹۹.

## فرصت طلبان

گرچه فرصت طلبانی که تعدادشان در کوفه کم نبوده، نقش فعالی در رهبری جریان‌های سیاسی ایفا نمی‌کردند، ولی همیشه می‌توانستند توازن قوا را در معادلات سیاسی به هم زنند.

آنها همواره با برآوردی اجمالی از اوضاع، هنگامی که نفع خود را در ورود به جریانی می‌دیدند به آن می‌پیوستند و بنا بر مصلحت‌سنجی‌هایشان، به مقابله با جریان‌های دیگر می‌پرداختند.

همین‌ها بودند که وقتی کفه پیشرفت سیاسی مسلم‌بن عقیل را سنگین دیدند، گروه‌گروه به او پیوستند؛ اما همین‌که اوضاع عوض شد، آنها هم پراکنده شدند.

## موالی (الحمراء)

به گروه‌های غیرعرب که بیشترشان ایرانی بودند، موالی می‌گفتند. حدود بیست‌هزار نفر<sup>۱</sup> از آنان، ایرانیانی بودند که قبل از جنگ قادسیه به سپاه اسلام پیوسته و در کوفه ساکن شده بودند و بعدها ایرانیان دیگر نیز به آنها ملحق شده بودند.

آشنایی آنها با اسلام در سطح پایینی بود و در جریان‌های مختلف سیاسی، بیشتر منافع خود را در نظر می‌گرفتند. گاهی، تعداد آنان در کوفه به قدری فزونی گرفته بود که کوفه به نام آنها «کوفه الحمراء»<sup>۲</sup> خوانده می‌شد. موالی از همان آغاز پذیرش اسلام و ورود به جامعه مسلمانان و سکنی‌گزیدن در کوفه، سعی کردند با بستن پیمان «ولاء» با قبایلی همچون بنی تمیم، پایگاه اجتماعی خود را مستحکم کنند.<sup>۳</sup> آنان این انتظار به حق را داشتند که با توجه به مساوات بین مسلمانان و بی‌توجهی اسلام به نژاد و رنگ و

۱. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۴۲۴.

۲. راضی آل یاسین، صلح الحسن رضی الله عنه، ص ۷۲.

۳. ر.ک: بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۷۹.

زبان، و نیز با توجه به حدیث نبوی **مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْهُمْ**<sup>۱</sup> «موالی هر قومی، همانند افراد آن قوم هستند»، مسلمانان عرب آنان را همانند خود دانسته و تمامی حقوقی را که اسلام برای یک مسلمان لحاظ کرده، برای آنان نیز در نظر گیرند. اما به عللی، همچون سیاست آلوده به تعصب عربی حاکمان، و نیز زدوده نشدن رسوبات تعصب‌های قبیله‌ای عربی، موالی در واقع از حقوق مساوی برخوردار نبودند و با آنان همچون شهروند درجه دو برخورد می‌شد.

می‌توان گفت نخستین گام‌های تبعیض درباره موالی و تحقیر آنان، در زمان عمر، خلیفه دوم برداشته شد. او هنگام تأسیس دیوان حقوق و مرتب کردن مقرری مسلمانان، در تعیین مقدار آن، ملاک‌هایی مانند سبقت در پذیرش اسلام، شرکت در جنگ‌های نخست همانند بدر، هجرت از مکه به مدینه و بالاخره ملاک شرف قبیله‌ای را مد نظر قرار داد و برای دارندگان مزیت‌های یادشده، بیش از دیگران مقرری تعیین کرد.<sup>۲</sup> او در پرداخت مقرری، عرب را بر عجم ترجیح داد.<sup>۳</sup>

عمر ممنوع کرد که کسی از عجم‌ها ارث ببرد؛ مگر عجمی که در سرزمین عربی به دنیا آمده باشد.<sup>۴</sup> او به پسران غیرعرب که به سن بلوغ رسیده بودند، اجازه ورود به مدینه نمی‌داد.<sup>۵</sup>

پس از ورود حضرت علی (ع) به کوفه و انتقال مرکز حکومت آن حضرت به این شهر، بارقه‌ای در دل موالی درخشیدن گرفت و آنها از رفتار تبعیض‌آمیز عرب‌ها، نزد آن

۱. احمد حنبل، مسند، ج ۷، ص ۱۸، ح ۱۹۰۱۴؛ جرجی زیدان، تاریخ التمدن الاسلامی، ج ۲، ص ۳۲۹.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۳، ص ۶۱۴؛ و نیز رک: بلاذری، فتوح البلدان، ص ۴۴۱ به بعد.

۳. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۸، ص ۱۱۱.

۴. حدیثی عن مالک، عن الثقی، انه سمع سعید بن السائب یقول: ابی‌عمر بن الخطاب ان یورث احداً من الاعاجم الا اُخذاً ولید فی القرب (مالک بن انس، الموطأ، ج ۲، ص ۵۲۰ و نیز رک: سنن ابن قیس، کتاب سنن ابن قیس، ص ۲۸۲).

۵. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۲، ص ۱۸۵؛ جلال‌الدین سیوطی، تاریخ الخلفاء، ص ۱۴۹. در شرح نهج البلاغه به جای تعبیر «سبی» (با سین) که به معنای اسیر است، «صبی» (با صاد) آمده که نادرست است. مسعودی نیز می‌نویسد: عمر به هیچ‌یک از عجم‌ها اجازه ورود به مدینه نمی‌داد (مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۲۹).



حضرت عیسیٰ شکایت بردند. آن حضرت بزرگان عرب را سرزنش کرد و از آنها خواست با موالی، برخورد مساوی داشته باشند. اما بزرگان عرب برآشفتنند و فریاد زدند: ما هرگز چنین نمی‌کنیم. امام علی عیسیٰ درحالی‌که از برخورد آنها خشمناک شده بود، موالی را دل‌داری داد.<sup>۱</sup>

از طرف دیگر، آن حضرت از بیت‌المال سهمی مساوی با عرب‌ها به آنها عطا می‌کرد که همین امر مورد اعتراض شدید کوفیان عرب واقع شد؛ اما امام از موضع خود دست برنداشت.<sup>۲</sup>

می‌توان گفت بیشترین ضربه اجتماعی بر موالی، در دوران حکومت بنی‌امیه وارد آمد؛ زیرا حکومت اموی به شدت به تعصبات قبیله‌ای پایبند بود و از این‌رو آنها را از بسیاری حقوق اجتماعی‌شان محروم کرد؛ برای نمونه درحالی‌که عطا و حقوق مالی برخی از مسلمانان عرب، در سال به ده‌هزار درهم می‌رسید، معاویه برای هریک از موالی، تنها در بخشی از سال، فقط پانزده درهم تعیین کرد که آن هم البته به آنها پرداخت نشد!<sup>۳</sup>

در زمان تسلط معاویه بر جهان اسلام، او که می‌دانست سیاست‌های تبعیض نژادی‌اش، خشم موالی را برانگیخته است و از طرف دیگر، با جمعیت روزافزون موالی، که در آن زمان تعدادشان به بیست‌هزار نفر رسیده بود، مواجه شد، قصد کشتار دسته‌جمعی موالی را کرد؛ اما به توصیه مشاوران و اطرافیان از این قصد بازگشت.<sup>۴</sup>

ولی برای آنکه از خطر آنان در کوفه، که مرکز انقلاب‌ها و شورش‌ها بر ضد حکومت بنی‌امیه بود، در امان بماند، به حاکم کوفه زیاد بن ابیه دستور داد بسیاری از آنان

۱. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۶، ۴۷.

۲. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ۱۲۶.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۶، ص ۵۵۹؛ محمدحسین زبیدی، الحیاة الاجتماعیة والاقتصادیة فی الکوفه فی

القرن الاول الهجری، ص ۸۸

۴. ابن عبدربه اندلسی، العقد الفرید، ج ۳، ص ۳۷۸.

را به شام و بصره منتقل کنند.<sup>۱</sup> می‌توان گفت موالی در زمان بنی‌امیه، بدترین دورهٔ حیات خود را در جامعهٔ اسلامی سپری می‌کردند.

آنچه دربارهٔ موالی گفتیم، بیانگر ظلم و تعدی فراوان امویان به آنان است. از این‌رو انتظار می‌رفت که این گروه، از نهضت حسینی و طلیعهٔ آن در کوفه، یعنی حرکت حضرت مسلم، حمایت کنند؛ باین‌حال در جریان قیام امام حسین علیه السلام، در نامه‌نگاری‌ها، و نیز در سپاه مسلم و همچنین در سپاه عمر بن سعد، نقش چندانی از موالی نمی‌بینیم، و این می‌تواند تا اندازه‌ای ناشی از اتخاذ نوعی سیاست بی‌طرفانه باشد؛ زیرا آنان از سویی به علت ظلم و فشار بنی‌امیه، نمی‌خواستند در سپاه آنان وارد شوند و از سوی دیگر، گویا به علت ترس از حکومت اموی و برای ندادن بهانه به دست آنان و نیز عدم شناخت کافی از امام، نمی‌توانستند عواقب خطرناک حمایت از امام را بپذیرند. البته شاید پایگاه نازل اجتماعی آنان، باعث بی‌توجهی مورخان به نقش آنان شده باشد؛ یعنی چه‌بسا آنان نیز جزء امضاکنندگان نامه‌ها بوده‌اند یا در برخی از صحنه‌ها حضور داشته‌اند؛ اما ذکری از نام آنان به میان نیامده است.<sup>۲</sup>

### شیعیان

شیعیان (طرف‌داران و دوستداران حضرت علی علیه السلام و خاندانش)، در آن زمان اکثریت جامعهٔ کوفه را تشکیل می‌دادند؛ چنان‌که می‌توانیم این نکته را با کلمات کوفه‌شناسان آن زمان، همانند فرزدق تأیید کنیم که خطاب به امام حسین علیه السلام می‌گوید: **قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ وَاسِيَاْفُهُمْ عَلَيْكَ**؛<sup>۳</sup> «دل‌های مردمان با تو و شمشیرهای آنان بر ضد توست». همچنین می‌توانیم به سخنان مُجَمَّع بن عبدالله عاندی، یکی از چهار نفری که هنگام

۱. بلاذری، فتوح البلدان، ص ۲۷۹.

۲. اما پس از شهادت امام حسین علیه السلام شاهد نقش محوری موالی در قیام مختار در سال ۶۶۶ هستیم. چون مختار با اتخاذ سیاست حمایت از موالی و ایجاد امید به رهایی از سیاست تبعیض نژادی اموی، بخش عظیمی از سپاه خود را از موالی تشکیل داد (محمدحسین زبیدی، الحیة الاجتماعية والاقتصادية فی الکوفة، ص ۸۰).

۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۷.

رویارویی امام با سپاه حُر به آن حضرت پیوست و در کربلا شهید شد، استناد کنیم که وقتی امام از او دربارهٔ اوضاع کوفه پرسید، او ضمن تقسیم‌بندی کوفیان به اشراف و توده مردم، دربارهٔ توده مردم چنین اظهار نظر کرد: «وَأَمَّا سَائِرُ النَّاسِ بَعْدَ، فَلِإِنَّ أَفْئِدَتَهُمْ تَهْوِي إِلَيْكَ وَسَيُوقِفُهُمْ غَدًا مَشْهُورَةٌ عَلَيْكَ»<sup>۱</sup> «دل‌های توده مردم، به سوی تو متمایل است؛ ولی فردا شمشیرهایشان بر ضد تو کشیده خواهد شد»<sup>۲</sup>.

نقل شده است که در روز عاشورا، عده‌ای (از سپاه عمر بن سعد) در گوشه‌ای ایستاده و نظاره‌گر قتل امام حسین علیه السلام بودند و اشک می‌ریختند و دعا می‌کردند و می‌گفتند: خدایا حسین را یاری کن.<sup>۳</sup> ریشهٔ این محبت را می‌توان در عواملی همچون جایگاه امام حسین علیه السلام به منزلهٔ تنها نوادهٔ موجود پیامبر صلی الله علیه و آله در آن زمان، شخصیت ممتاز امام علیه السلام و نیز فرزندی امام علی علیه السلام جست‌وجو کرد.

اما واضح است که دوستی تنها نمی‌تواند کارساز باشد؛ بلکه حُبّی می‌تواند کارآمد

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۵.

۲. دکتر علی الوردی از نویسندگان معاصر عراقی، از این پدیدهٔ اجتماعی در جامعهٔ عراق با عنوان «المجتمع المزدوج» یعنی جامعه‌ای با شخصیت دوگانه و متضاد یاد می‌کند. او در این باره می‌نویسد: «در محیط‌های اجتماعی مترقی، رابطهٔ محکمی بین دوست داشتن فرد و احترام او مشاهده کردم. مردم این محیط‌ها وقتی کسی را دوست بدارند، او را محترم داشته و بر قدر و منزلتش می‌افزایند؛ اما در محیط اجتماعی ما شاید عکس آن صدق کند. علت این تفاوت میان این دو محیط به گمان من، باید از همین دوگانگی که در تکوین شخصیت ما دخالت داشته است، ناشی شده باشد؛ چون ما (عراقی‌ها) در کردار خود بدویانی هستیم که ضعیف را حقیر می‌دانیم و به نیرومند احترام می‌گذاریم. اندیشه‌های ما افلاطونی بوده و در دنبال همان مُثُل افلاطونی می‌باشند. بنابراین وقتی کسی را دوست بداریم، دل‌های ما با او و شمشیرهایمان بر ضد او کشیده می‌شود؛ اما هرگاه کسی را محترم داشتیم، غالباً این شخص یا یکی از دُرُخیمان است یا از دُرُخیم‌زادگان؛ به همین علت قلباً از او بدمان می‌آید؛ ولی به زبان، به او احترام می‌گذاریم» (علی الوردی، نقش وعاظ در اسلام، ترجمهٔ محمدعلی خلیلی، ص ۶۷-۶۶).

پژوهشگر معاصر دیگری دربارهٔ اخلاق و روحیات کوفیان آن روز می‌نویسد: «...گاهی که وضع سیاسی آشفته می‌شد، از نهان‌خانه‌ها بیرون می‌آمدند و گروه‌ها و جمعیت‌ها تشکیل می‌دادند یا پشت سر یکی از فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله می‌ایستادند، او را پیش می‌انداختند و چون برایشان مسلّم می‌شد که تاب پایداری ندارند، او و پیروان راستین او را برابر دشمن رها می‌کردند و دیگر بار به خانه‌های خویش می‌رفتند و انتظار می‌بردند چه وقت مناسب پیدا شود» (سیدجعفر شهیدی، تاریخ تحلیلی اسلام، ص ۱۶۷).

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۴.

باشد که به دنبال عقیده راسخ دینی و نیز آمادگی کامل برای دفاع از آن عقیده پدید آمده باشد و این نوع حُب، تنها در اندکی از مردمان آن زمان کوفه وجود داشت و تنها آنان را می‌توانیم شیعیان واقعی حضرت به حساب آوریم که از آن میان می‌توان به افرادی همچون حبیب بن مظاهر، مسلم بن عوسجه، ابوثمامه صیداوی، مُجمَع بن عبدالله عانِذی و بُرَیْر بن خُصَیْر اشاره کرد که تشیع خالص خود را در صحنه کربلا به نمایش گذاشتند.

همچنین می‌توان افرادی همچون سلیمان بن صُرَد خُزاعی و مُسَیَّب بن نَجَبه فِزارِی و رُفَاعَة بن شَداد را از شیعیانی به حساب آورد که رهبری جریان نامه‌نگاری و دعوت از امام حسین (ع) را به عهده داشتند. در منابع تاریخی چنین آمده است که سلیمان بن صُرَد خُزاعی هنگام اجتماع شیعیان در خانه‌اش برای تبادل نظر درباره نامه‌نگاری، از آنان با عنوان شیعیان امام حسین (ع) و پدرش یاد کرد.<sup>۱</sup>

### ۳. علل نامه‌نگاری و دعوت کوفیان

گرچه از لابه‌لای مباحث قبل، اجمالاً علل این نامه‌نگاری روشن شد، در اینجا برای وضوح بیشتر، این علل را با توجه به دسته‌بندی‌های یادشده در زیر بیان می‌کنیم:

الف) گروهی از نامه‌نگاران، افرادی مانند حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه از شیعیان خاص حضرت علی (ع) بودند که حکومت را حق اهل بیت (ع) می‌دانستند و به دنبال کوچک‌ترین فرصت برای بازپس‌گیری حکومت از خاندان اموی و بازگرداندن آن به محل شایسته خود بودند. آنان شخصیت امام حسین (ع) و استنکاف وی از بیعت با یزید را بهترین فرصت برای انجام این خواسته دانستند؛

ب) تعداد بسیاری از مردم کوفه، هنوز دوران حکومت عدل حضرت علی (ع) در کوفه را به خاطر داشتند و در مقایسه آن با حکومت ظلم و جور و فشار و اختناق بیست‌ساله امویان، به خوبی جایگاه والای آن حکومت را درک می‌کردند و از این‌رو

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۲.

درصد پیدا کردن کوچک‌ترین فرصت برای اعاده آن حکومت بودند که مظهر آن را در رهبری امام حسین علیه السلام جست‌وجو می‌کردند؛

ج) کوفه در زمان حکومت حضرت علی علیه السلام، مرکز حکومت اسلامی بود، و مردم عراق در رقابتی دیرینه با شامیان، درصدد اعاده مرکزیت دنیای اسلام به سوی خود بودند.

واضح است که مرکزیت این شهر، علاوه بر اهمیت سیاسی، فواید اجتماعی و اقتصادی فراوانی نیز برای اهالی آن در برداشت؛ اما پس از تسلط معاویه بر مقدرات مملکت اسلامی و به دنبال سیاست کاستن از اهمیت کوفه، این شهر به شهری عادی تبدیل شده بود. از این رو با مرگ معاویه، مردم به یاد دوران خوش پایتختی این شهر افتاده، به تلاش برای بازگرداندن عظمت از دست‌رفته‌ای که در زمان خود، قدر آن را ندانسته بودند، پرداختند. در ارزیابی‌های آنان پیروزی امام حسین علیه السلام بر یزید، این آرزو که در دوران بیست‌ساله حکومت معاویه به شدت سرکوب شده بود، برآورده می‌شد. از این رو آنان به صورت گسترده در نامه‌نگاری دعوت از امام علیه السلام شرکت کردند؛<sup>۱</sup>

د) با شروع نامه‌نگاری، شور و هیجان بی‌اندازه‌ای در کوفه ایجاد شد و عده بسیاری از نان‌به‌نرخ‌روزخوران نیز تحت تأثیر این حالت به این نهضت پیوستند؛

۱. برای اطلاع بیشتر، رک: دکتر سیدجعفر شهیدی، *پس از پنجاه سال، پژوهشی تازه پیرامون قیام حسین علیه السلام*. در این کتاب چنین می‌خوانیم: «...می‌توان گفت بیشتر مردم کوفه که علی را در جنگ بصره یاری کردند، سپس در نبرد صفین در کنار او ایستادند، برای آن بود که می‌خواستند مرکز خلافت اسلامی از حجاز به عراق منتقل شود تا با به دست آوردن این امتیاز، بتوانند ضرب شستی به شام نشان دهند. رقابت شامی و عراقی تازگی نداشت. اختلاف مردم این دو منطقه گذشته از ستیزه‌های قبیله‌ای، از منشأ سیاسی و اقتصادی نیز ریشه می‌گرفت. پیش از اسلام، عراق که بر سر راه تجارت اقیانوس هند قرار داشت، واسطه بازرگانی آن منطقه بود و شام بر دریای متوسط (مدیترانه) نظارت می‌کرد؛ عراق همچون حلقه‌ای این دو راه بزرگ تجارتی را به یکدیگر پیوند می‌داد. از سوی دیگر، پادشاهان حیره دست‌نشانده ساسانیان بودند و غسانیان در شام، از امپراتوری روم فرمان می‌بردند. رقابت این دو دولت بزرگ در افروختن آتش دشمنی بین مردم این دو منطقه، اثری بزرگ نهاده بود. پس از اسلام نیز این رقابت همچنان بر جای ماند...» (ص ۱۰۳-۱۰۴) و درباره علل و انگیزه‌های نامه‌نگاری کوفیان آمده است: «... پس از مرگ معاویه تنها ایالتی که سرنگون شدن رژیم دمشق را می‌خواست و برای اجرای آن منظور، عملاً به کار پرداخت، کوفه بود... همه آنان که برای حسین علیه السلام نامه نوشتند و او را به عراق خواندند و به او وعده یاری دادند، درد دین نداشتند؛ در پی این دعوت به ظاهر دینی، غرض‌های سیاسی نیز نهفته بود. عراق باید به شام ضرب شست نشان دهد و اگر بتواند مرکز خلافت را از دمشق به کوفه منتقل گرداند...» (ص ۱۰۵).

ه) عده‌ای از سران و متنفذان قبایل همانند شَبَث بن رَبِیع و حَجَّار بن أَبَجَر که میانه خوبی با اهل بیت علیهم‌السلام نداشتند و حتی از گروه مخالفان ایشان به شمار می‌رفتند، برای آنکه از قافله عقب نمانند و در حکومتی که امام حسین علیه‌السلام تشکیل می‌دهد، نفوذ و ریاست خود را حفظ کنند، در این نهضت نامه‌نگاری شرکت کردند.<sup>۱</sup>

#### ۴. نامه‌نگاران چه میزان از جامعه کوفه را تشکیل می‌دادند؟

این پرسش به این دلیل اهمیت می‌یابد که غالباً تصور می‌شود که اکثریت قریب به اتفاق جامعه کوفه آن روز، به امام حسین علیه‌السلام نامه نوشتند؛ بنابراین روی گردانی آنها از نهضت، چون یک معضل تاریخی مطرح می‌شود. برای پاسخ به این پرسش، لازم است نخست برآوردی هرچند اجمالی از جمعیت آن روز کوفه داشته باشیم:

کوفه در سال هفده هجری به دستور خلیفه دوم و به دست سعد بن ابی وقاص به منظور برپایی یک پادگان نظامی برای پیگیری هرچه بیشتر فتوحات مسلمانان در جبهه شرقی (کشور ایران) بنیان نهاده شد.<sup>۲</sup> عمر دستور داده بود مسجد این شهر دارای چنان مساحتی باشد که تمام جمعیت جنگجو و مجاهد را در خود جای دهد و مسجدی که طبق این دستور پی‌ریزی شد، گنجایش چهل هزار نفر را داشت.<sup>۳</sup>

اگرچه گزارش فوق، به صراحت گویای این نیست که آمار سپاهیان و مجاهدان کوفه در زمان ساخت مسجد کوفه، چهل هزار نفر بوده است، اگر بر فرض آمار یادشده را درباره مجاهدان بپذیریم، می‌توان به این نتیجه رسید که با احتساب همسران و فرزندان مجاهدان، جمعیت این شهر را بایستی دست‌کم، صد هزار نفر به حساب آورد؛ چراکه اگر هر خانواده را به طور متوسط پنج نفر حساب کنیم که با احتساب سرپرست

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰-۴۱.

۳. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۵۸.

خانواده، دو تا سه نفر آن، مجاهد و مرد جنگجو باشند و جزء همان چهل هزار نفر به شمار آیند، شمار بقیه افراد که شامل کودکان، زنان و دختران و سال خوردگان می شود و به طور کلی جمعیت غیرمجاهد کوفه را تشکیل می دهد، بین چهل تا شصت هزار نفر خواهد بود که مجموعاً با جمعیت چهل هزار نفری مجاهدان، حدود صد هزار نفر خواهد شد. این آمار، منطبق با گزارشی است که طبری به نقل از عمر، در حوادث سال ۲۲ ق آورده است.<sup>۱</sup>

کوفه پس از تأسیس، به علت آب و هوای خوش و نزدیکی به ایران و وضعیت اقتصادی مناسبی که از راه غنایم و خراج سرزمین های فتح شده به دست آورده بود، پذیرای سیل مهاجرت اقوام و گروه های مختلف از سرتاسر مملکت وسیع اسلامی آن روز شد؛ به گونه ای که تنها پس از مدت اندکی، شهرهای بزرگ اطراف خود مانند حیره، انبار و مدائن را تحت الشعاع قرار داد و شاهد مهاجرت های فراوان از این شهرها بود.

این مهاجرت ها به ویژه در سال ۳۶ ق که حضرت علی علیه السلام این شهر را مرکز حکومت کشور اسلامی آن روز قرار داد، شدت بیشتری به خود گرفت؛ به گونه ای که تعداد سپاهیان آن حضرت را در جنگ صفین در سال ۳۷ ق، بالغ بر نود هزار نفر ذکر کرده اند.<sup>۲</sup> گرچه تعدادی از این سپاهیان، از قبایل اطراف کوفه بودند، می توان حدس زد که حدود هفتاد هزار نفر آنان، از خود کوفه بودند. بر این اساس با احتساب خانواده های آنها، که با توجه به نهاده شدن سکونت در این شهر، متوسط هر خانواده را سه نفر به حساب می آوریم، می توان کل جمعیت کوفه را در این زمان، حدود دویست هزار نفر تخمین زد. اندکی پس از انعقاد پیمان صلح امام حسن علیه السلام با معاویه در سال ۴۱ ق، برخی از یاران امام علیه السلام برای اعتراض به این صلح، سخن از وجود سپاه صد هزار نفری اهل کوفه به میان می آوردند.<sup>۳</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۱۶۵.

۲. مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۸۴؛ شهاب الدین احمد نویری، نهائیه الازب فی فنون الأدب، ترجمه دکتر محمود مهدوی دامغانی، ج ۵، ص ۲۰۴. در این دو منبع، تعداد سپاه علی علیه السلام نود هزار ذکر شده است.

۳. ابن قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، ج ۱، ص ۱۸۵.

این رقم نزدیک به رقمی است که اندکی بعد زیادبن ابیه در جواب نامهٔ تهدیدآمیز معاویه<sup>۱</sup> ذکر کرد، و در آن سپاه امام حسن<sup>علیه السلام</sup> و عبدالله بن عباس (فرماندهٔ سپاه اعزامی از طرف امام حسن) را حدود نودهزار دانست.<sup>۲</sup>

در سال پنجاه هجری، پس از مرگ مُغیرَةَ بن شُعْبَةَ حاکم کوفه، معاویه علاوه بر حکمرانی بصره، امارت کوفه را نیز به زیادبن ابیه داد و به دلیل فراوانی شیعیان علی<sup>علیه السلام</sup> در کوفه و ترس از انقلاب بر ضد حکومت اموی، دست به انتقال عظیم نیروی انسانی از کوفه به شام و خراسان و نقاط دیگر زد. گفته‌اند او مردم کوفه را که سرآمد انقلابی‌ها از لحاظ تشیع بودند، و تعداد بسیاری از بادیه‌نشینان را که تعدادشان به پنجاه‌هزار نفر می‌رسید، به خراسان کوچاند.<sup>۳</sup> بلاذری نیز گزارشی را نقل کرده که حاکی از وجود شصت‌هزار نیروی جنگی و هشتاد‌هزار نفر خانواده‌های آنها در سال پنجاه در کوفه است؛<sup>۴</sup> به گونه‌ای که زیادبن ابیه هنگامی که اقدام به گسترش مسجد کوفه نمود، آن را به اندازهٔ گنجایش شصت‌هزار نفر وسعت داد.<sup>۵</sup>

در سال شصت، و به دنبال مرگ معاویه، برخی از کوفیان با نوشتن نامه به امام حسین<sup>علیه السلام</sup>، از صد‌هزار نیروی آماده‌به‌خدمت سخن گفتند<sup>۶</sup> که گویا مراد آنها، کل نیروی

۱. بعد از شهادت علی<sup>علیه السلام</sup>، معاویه در نامه‌ای از زیادبن ابیه، که از طرف علی<sup>علیه السلام</sup> در منطقهٔ (اصطخر فارس برای سرکوبی کردهای شورشی مأموریت داشت، خواست انوالی را که در اختیارش است برای او بفرستد. اما زیاد منکر شد و در نامه‌ای برای معاویه نوشت که مقداری از آن اموال خرج شده و بقیه به علی برگردانده شده است (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۱۶۸) و ظاهراً نامهٔ تهدیدآمیز معاویه در همین رابطه بوده است. وقتی زیاد نامهٔ تهدیدآمیز معاویه را خواند، برخاست و در خطبه‌ای گفت: در تعجبم که چگونه فرزند خورندهٔ جگرها و ریشهٔ نفاق در بین احزاب، در نامهٔ خود، من را تهدید می‌کند؛ درحالی که بین من و او، پسرعموی رسول خدا، یعنی عباس، و حسن بن علی با نودهزار سرباز ایستاده‌اند که شمشیرهایشان را حمايل گردن‌ها کرده‌اند... (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۱۶۷، ۱۷۰).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۱۷۰.

۳. کارل بُروکلیمان، تاریخ الشعوب الاسلامیة، ترجمهٔ عربی به قلم نبیه امین فارس و منیر البعلبکی، ص ۱۲۳.

۴. بلاذری، فتوح البلدان، ۳۴۵.

۵. یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۵۵۸.

۶. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۱.



مجاهد حاضر در کوفه بوده است و این نشانگر رشد جمعیت کوفه از زمان زیادبن ابیه تا این زمان به رغم فشارها و اختناق‌های امویان می‌باشد.

با این حساب اگرچه تعداد جمعیت بیعت‌کننده با مسلم را بین دوازده هزار تا چهل هزار نفر نوشته‌اند،<sup>۱</sup> در حدیثی از امام باقر علیه السلام این تعداد بیست هزار نفر ذکر شده است.<sup>۲</sup> بنابراین درصد طرفداران مسلم نسبت به کل جمعیت مجاهد، یک پنجم می‌شود. از اینجا روشن می‌شود که رقم سی هزار نفری لشکر عمر بن سعد که در دو روایت از امام سجاده علیه السلام و امام صادق علیه السلام به آن اشاره شده است،<sup>۳</sup> با توجه به بسیج عام

۱. ابن نما، *مثیر الاحزان*، ص ۲۶.

۲. ابن ابی الحدید، *شرح نهج البلاغه*، ج ۱۱، ص ۴۳. در برخی از منابع به جای بیست هزار، هجده هزار بیان شده است (ر.ک: سلیم بن قیس، *کتاب سلیم بن قیس*، تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی، ص ۱۸۸؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۲۷، ص ۲۱۲) که در نتیجه بحث، چندان تأثیر ندارد.

۳. متن روایت یادشده که مرحوم صدوق، آن را با سند خود نقل کرده، و ما نیز در فصل سوم از بخش اول همین کتاب آن را آوردیم، چنین است: حدیثنا احمد بن هارون القاسمی قال: حدیثنا محمد بن عبدالله بن جعفر بن جامع الحمیری، قال: حدیثنا ابی عن احمد بن محمد بن یحیی عن محمد بن سنان عن المفضل بن عمر عن الصادق جعفر بن محمد عن ابیه عن جدّه علیه السلام [أَنَّ الْحَسِينَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ دَخَلَ يَوْمًا إِلَى الْحَسَنِ علیه السلام فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى، فَقَالَ لَهُ: مَا يَبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَبْكِي لِمَا يَصْنَعُ بَك. فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ علیه السلام: إِنَّ الَّذِي يُؤْتِي أَلِيَّ سَمٌ يَدْسُ أَلِيَّ فَاقْتُلْ بِهِ، وَلَكِنْ لَا يَوْمَ كِيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ. يَزْدَلِقُ الْيَكِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدْعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدْنَا مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله وَيَتَحَلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ فِيَجْتَمِعُونَ عَلَيَّ قَتْلِكَ وَسَفْكَ دَمِكَ وَانْتِهَاكَ حَرَمَتِكَ وَسَيِّئَ ذَرَارِيكَ وَتَسَانِكَ وَانْتِهَابَ ثَقْلِكَ فَعَدْنَا تَعْلِيَّ بَنِي أُمَيَّةِ اللَّعْنَةَ وَتَمْطُرُ السَّمَاءُ رَمَادًا وَدَمًا وَيَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوَحْشُ فِي الْفَلَوَاتِ وَالْحَيْثَانُ فِي الْبِحَارِ (شیخ صدوق، *الامالی*، ص ۱۷۷، مجلس ۲۴، ح ۳).

همچنین شیخ صدوق علیه السلام حدیث مشابه دیگری به این صورت نقل کرده است: حدیثنا ابوعلی احمد بن زیاد الهمدانی قال: حدیثنا علی بن ابراهیم بن هاشم عن محمد بن عیسی بن عبید الیقطنی عن یونس بن عبدالرحمن عن ابن اسباط عن علی بن سالم عن ابیه عن ثابت بن ابی صفیه، قال: نَظَرَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحَسَنِ علیه السلام إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَاسْتَعْبَرَ، ثُمَّ قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ أَشَدَّ عَلَيَّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ يَوْمٍ أَحَدٍ، قُتِلَ فِيهِ عَنْهُ حَزْرَةُ بْنُ عَبْدِ الْمَطْلَبِ أَسَدُ اللَّهِ وَأَسَدُ رَسُولِهِ، وَيَعْدُهُ يَوْمَ مُؤْتَةَ قُتِلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. ثُمَّ قَالَ: وَلَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحَسَنِ علیه السلام إِذْ ذَلَقَ إِلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ بِدَمِهِ... (شیخ صدوق، *الامالی*، ص ۵۴۷، مجلس ۷۰، ح ۱).

این دو حدیث با صرف نظر از اشکال سندی که با وجود احمد بن هارون قاسمی، احمد بن محمد بن یحیی، محمد بن سنان، و علی بن سالم در سلسله روایات دارند، می‌توانند شاهد این باشند که سی هزار نفر که به جنگ امام حسین علیه السلام رفتند، در واقع عثمانیان و اموی مسلک‌ها بودند که از نظر مرام و اعتقاد، دشمن اهل بیت علیهم السلام و طرفدار بنی‌امیه بودند؛ اما همه اهل کوفه اینها نبودند؛ بلکه اینها تنها درصد چشمگیری از مجموع مردم کوفه را تشکیل می‌دادند. البته این در صورتی است که قصد قربت آنها را به قصد جدی حمل کنیم، نه قصد ظاهری برای توجیه دینی ناروای مقاصدی که داشتند؛ وگرنه حدیث، شاهد این بحث نخواهد بود.

ابن زیاد، رقمی معقول به نظر می‌رسد که باز هم تعداد آن به نصف جمعیت مجاهد کوفه نمی‌رسد.

در اینجا می‌توان این احتمال را تقویت کرد که تعداد بسیاری از این سپاهیان، از نامه‌نگاران و هواداران مسلم نبوده‌اند؛ زیرا بعدها همین کوفیان در سال ۶۶ ق سپاه شصت هزار نفری مختار را تشکیل دادند.<sup>۱</sup> پس با توجه به اینکه بیشتر سپاهیان مختار از افرادی غیر از شرکت‌کنندگان در سپاه عمر بن سعد در کربلا بودند، می‌توانیم این احتمال را تقویت کنیم؛ به‌ویژه آنکه می‌توانیم تعداد سپاه چهارهزار نفری تواین را نیز به این عده بیفزاییم.

تا اینجا روشن شد که گرچه تعداد نامه‌نگاران کوفی، فراوان بوده و مسلم بن عقیل توانسته بود تعداد بسیاری از مردم کوفه را به سوی خود جذب کند، هنوز این تعداد، فاصله زیادی تا کل جمعیت مجاهد و نظامی کوفه داشته و اکثریت مطلق کوفیان در نامه‌نگاری و نهضت مسلم شرکت نداشته‌اند.

بنابراین در اینجا این سؤال مطرح است که چرا و چگونه امام حسین (ع) با شناختی که از مردم کوفه و جریان‌های حاکم در این شهر داشت، با اعتماد به دعوت گروهی که کمتر از نصف جمعیت این شهر را تشکیل می‌دادند، عازم کوفه شد؟

در پاسخ باید گفت: نباید جمعیت بیعت‌کننده را نسبت به کل جمعیت کوفه سنجید و چنین نتیجه گرفت که جمعیت بیعت‌کننده نسبت به کل جمعیت کوفه، اندک بوده است؛ از این رو امام حسین (ع) نباید به چنین جمعیتی اعتماد می‌کرد و کوفه را برای آغاز قیام خود برمی‌گزید؛ چراکه آنچه لازم و مهم بود و می‌توانست شیعیان را برای یک حرکت آماده سازد، فراهم آمدن تعداد چشمگیری از نیروهای کارآمد و وفادار بود که بتواند در مقابل مخالفان، آمادگی روحی و جسمی خود را اعلام کند؛ هرچند نیروی طرف مقابل در برخی موارد، دو یا چند برابر باشد.

۱. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۴۴۴. متن دینوری چنین است: وبلغ المختار ذلک فعد لاحمر بن سلیط فی ستین الف رجل من اصحابه...

در ماجرای دعوت کوفیان، اگرچه کل جمعیت کوفه نسبت به تعداد بیعت کنندگان، چند برابر بود، اما اولاً شمار بیعت کنندگان آن قدر چشمگیر بود که اگر آنان بر پیمان خود باقی می ماندند و از گرد مسلم پراکنده نمی شدند، می توانستند سرنوشت قیام امام علیه السلام را به گونه دیگری رقم بزنند؛ ثانیاً، بسیاری از کسانی که با مسلم بیعت نکرده بودند، لزوماً مخالف و دشمن مسلم و امام علیه السلام نبودند و در نهایت، یا افرادی بی طرف و بی انگیزه و حتی عافیت طلب بودند که به دنبال راحتی و آسایش خود و خانواده شان بودند، و یا فرصت طلبانی بودند که ممکن بود جذب وعده و وعیدهای هریک از دو طرف بشوند. از این رو جمعیت بیعت کننده می توانست در برابر افراد مقابل که جمعیت آنان در ابتدا بسیار اندک بود و بعدها در برابر تهدیدهای شدید و خشونت آمیز ابن زیاد، رو به فزونی گذاشت، به سادگی مقابله کند و نگذارد ابن زیاد بر کوفه مسلط بشود و حوادث بعدی را رقم بزند.

## ۵. علل کوتاهی کوفیان در دفاع از نهضت

همیشه برای تحلیل گران تاریخ نهضت امام حسین علیه السلام این سؤال مطرح بوده است که کوفیان چگونه مردمانی بودند که با شور و شوق فراوان، در مدت کوتاهی، آن همه نامه های حماسی و پرشور، در دعوت از امام حسین علیه السلام نگاشتند و حدود بیست هزار نفر با شوق فراوان با مسلم بن عقیل نماینده آن حضرت، بیعت کردند و حدود چهار هزار نفر در حرکت برای محاصره قصر عبیدالله بن زیاد (به منظور آزادی هانی بن عروه)، مسلم را همراهی کردند؛<sup>۱</sup> اما تنها پس از چند ساعت، همگی از اطراف مسلم پراکنده شدند و او را تک و تنها و غریب، در کوچه های کوفه، در حالی که حیران و سرگردان و شگفت زده از این مردم بی وفا بود، رها کردند.<sup>۲</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۸، ۳۶۹.

۲. همان، ص ۳۶۹-۳۷۱.

در پاسخ این پرسش باید گفت: گرچه هنوز ناگشوده‌های فراوانی در این زمینه وجود دارد، اما می‌توان به‌طور اجمال، علل اصلی این روی‌گردانی را در چند عامل خلاصه کرد:

الف - یک سلسله ویژگی‌های منفی روحی و روانی؛

ب - ساختار ناهمگون اجتماعی؛

ج - ساختار اقتصادی.

پیشاپیش باید توجه داشت که اولاً، ویژگی‌های منفی یادشده (که تفصیل آنها در ادامه خواهد آمد) از آن همه کوفیان نبود؛ بلکه بیشتر آنها چنین بودند. اما چون در عمل، این ویژگی‌ها در این شهر بروز کرد، منتسب به همه مردم این شهر شد.

ثانیاً، این ویژگی‌ها تنها در مقاطعی خاص از تاریخ بروز می‌کرد و چه‌بسا در زمان‌های دیگر در میان کوفیان، به این صفات برخورد نکنیم. اکنون به توضیح علل فوق‌می‌پردازیم.

## الف) ویژگی‌های منفی روحی و روانی

### اول. غلبه خستگی از جنگ و عافیت‌طلبی

همان‌طور که پیش‌تر گفتیم، هسته اولیه جمعیت کوفه را مردمانی تشکیل می‌دادند که برای جنگ با امپراتوری قدرتمند ایران، از شبه جزیره عربستان به سوی مرزهای ایران گسیل شده بودند.<sup>۱</sup> همچنین گفتیم که این شهر نخست به‌صورت پادگان و مرکز نظامی تأسیس شد و مجاهدان را در خود جای داد. آنها با ابتدایی‌ترین سلاح‌ها در مقابل سپاه تا دندان مسلح ایران با شجاعت تمام جنگیدند و در معرکه‌هایی همانند قادسیه، نهاوند و جلولا سپاهیان ایرانی را شکست دادند و سرانجام این امپراتوری قدرتمند را به ورطه سقوط کشانیدند. حضرت علی علیه السلام در هنگام حرکت به سمت بصره، وقتی کوفیان در

۱. برای آگاهی از قبایل مختلف شرکت‌کننده در جنگ قادسیه و تعداد آنها، ر.ک: هشام جعیت، کوفه بیدایش شهر

اسلامی، ترجمه ابوالحسن سرو قد مقدم، ص ۴۰-۴۱.

«ذی‌قار» به او پیوستند، به آنها خوشامد گفته، شجاعت آنان را در شکستن شوکت عجم ستود.<sup>۱</sup> کوفیان در جنگ جمل و صفین تا پیش از جریان حکمیت، و نیز جنگ نهروان، شجاعانه به یاری آن حضرت آمده، موفقیت‌هایی را برای آن حضرت، و سرافرازی‌هایی را برای عراقیان فراهم آوردند. ایمان و حمیت دینی آنها چنان بود که آن حضرت قبل از جنگ جمل، علت کمک خواستن خود از کوفیان را، ایمان آنان که در محبت و دوستی آنان با خدا و رسولش جلوه‌گر شده، عنوان فرمود.<sup>۲</sup>

اما جنگ‌های سه‌گانه حضرت علی علیه السلام که شهدا و مجروحان زیادی به‌دنبال داشت، در کنار اینکه سپاهیان آن حضرت علیه السلام مجبور به رویارویی با خویشان و نزدیکان و افراد قبیله خود شده بودند، نوعی خستگی از جنگ را بر کوفیان مستولی کرد؛ به‌گونه‌ای که عنصر شجاعت کم‌کم از دست رفت و سستی و عافیت‌طلبی جای سلحشوری را گرفت. به همین علت، کوفیان در مقابل غارت‌ها و شیخون‌های شامیان به مناطق مختلف قلمرو حکومت علی علیه السلام در سال ۳۹ق، سستی کردند و همین امر باعث توییح و شکوه حضرت علی علیه السلام از آنان شد؛ به‌گونه‌ای که امام، آنان را به گفتارها و سوسمارهایی تشبیه کرد که هنگام احساس خطر به لانه‌های خود می‌خزند.<sup>۳</sup> این خستگی از جنگ،

۱. امیر مؤمنان علیه السلام به کوفیان فرموده بود: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، أَنْتُمْ وَكَيْتُمْ شَوْكَةُ الْعَجَمِ وَمَلُوكُهُمْ وَقَضَضْتُمْ جُسُوعَهُمْ، حَتَّى صَارَتْ أَلَيْكُمْ مَوَارِيَهُمْ فَأَغْتَيْتُمْ حَوَزَتَكُمْ وَأَعْتَمْتُمُ النَّاسَ عَلَى عَدُوِّهِمْ وَقَدْ دَعَوْتُمْ لِتَشْهَدُوا مَعَنَا إِخْوَانِنَا مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، فَإِنْ يَرْجِعُوا فَذَاكَ مَا تُرِيدُ وَإِنْ يَلْجِئُوا دَاوِيْنَاهُمْ بِالرِّفْقِ وَبِأَيْتَاهُمْ حَتَّى يَبْدُوْنَا بظلم وَكُنْ نَدْعُ أَمْرًا فِيهِ صِلَاحٌ إِلَّا آثَرْنَا عَلَى مَا فِيهِ الْفَسَادُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ؛ شما بر شوکت عجم و شاهانشان مسلط شدید و اجتماعات (لشکریان) آنها را پراکنده کردید تا آنکه میراث آنها را از آن خود کردید و حوزه خود را بی‌نیاز ساختید و مسلمانان را بر ضد دشمنانشان یاری کردید، و من شما را دعوت کردم تا همراه ما، در رویارویی با برادرانمان از اهل بصره باشید؛ پس اگر از آنچه اکنون در پیش گرفته‌اند بازگردند، این خواسته ماست، و چنانچه بر کار خود اصرار ورزند با مدارا معالجه‌شان می‌کنیم و از جنگ با آنها خودداری می‌کنیم؛ مگر اینکه آنان ستم را بر ما آغاز کنند. قطعاً چیزی را که به صلاح باشد، بر آنچه مشتمل بر فساد باشد، ترجیح خواهیم داد؛ ان شاء الله ولا قوة الا بالله (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۸۷).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۷۷.

۳. همان، ج ۵، ص ۱۳۳-۱۳۴. حضرت علی علیه السلام در بیانات خود به این مطلب، چنین اشاره می‌فرماید: ... كَسَائِي أَنْظَرُ إِلَيْكُمْ نَكْشُونَ كَشِيشَ الضَّبَابِ لَا تَأْخُذُونَ حَقًّا وَلَا تَمْتَنُونَ ضِمَامًا... (نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبة ۱۲۳).

پس از شهادت علی علیه السلام نیز ادامه یافت؛ هنگامی که امام حسن علیه السلام برای بسیج سپاه، جهت رویارویی با معاویه، سخنرانی آتشی در مسجد ایراد کرد و مردم را به اردوگاه نُخَيْلَه فراخواند، به زحمت از سپاه چندده هزار نفری صفین، چهارهزار نفر در این اردوگاه جمع شدند؛<sup>۱</sup> تا جایی که امام خود در «مدائن» به این تفاوت کمی و کیفی، میان سپاه خود و سپاه حضرت علی علیه السلام در صفین (قبل از جریان حکمیت) اشاره کرده، در تحلیل این دگرگونی فرمود: «وقتی که به جنگ صفین روانه می‌شدید، دین خود را بر منافع دنیا مقدم می‌داشتید؛ ولی امروز منافع خود را بر دین خود مقدم می‌دارید».<sup>۲</sup>

در پایان همین سخنرانی هنگامی که امام، درباره پیشنهاد معاویه، دو گزینه صلح با ذلت، یا جنگیدن با عزت را با کوفیان در میان گذارد، مردم از هر طرف با فریاد «الْبُقْیَة البُقْیَة» (می‌خواهیم زنده بمانیم) عافیت‌طلبی را ترجیح دادند.<sup>۳</sup> این وضع اسفبار یک بار دیگر پس از استقرار عبیدالله در کوفه نمایان شد و کوفیان از خود سستی نشان دادند. در واقع آن روز کوفیان، هم زمامدار عادل و حکومت حق را می‌خواستند، و هم راحتی و حفظ منافعشان را، و این امکان‌پذیر نبود؛ لذا هر چندگاه یک بار، گرد پرچم حق جمع می‌شدند؛ اما وقتی منافعشان به خطر می‌افتاد، آن را رها می‌کردند.

## دوم. دنیاطلبی

از سال‌ها پیش‌تر از حادثه کربلا، به‌ویژه در دوران خلافت خلیفه سوم، به‌دلیل سیاست‌های غلط خلفا، ارزش‌های معنوی به‌تدریج رو به فراموشی رفت و مردم به دنیاطلبی گرایش پیدا کردند. این وضع، برای حکومت علی علیه السلام که در صدد بازگرداندن ارزش‌های معنوی بود، مشکلات بسیاری فراهم کرد. از همین روست که بسیاری از

۱. قطب‌الدین راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۴.

۲. ابن اثیر، أَسَدُ الْغَابَةِ فی معرفة الصَّحَابَةِ، ج ۱، ص ۴۹۱؛ ابن جوزی، تَذْکِرَةُ الْخَوَاصِّ، ج ۲، ص ۲۵.

۳. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۴۷.

خطبه‌های امام در نهج‌البلاغه، در نکوهش دنیاپرستی است؛ زیرا بسیاری از مردم، به‌ویژه خواص، به کام دنیاداری و دنیاپرستی فرو رفته بودند. این وضع در دهه‌های بعدی، به‌ویژه در حکومت بیست‌ساله معاویه، بدتر شد؛ به‌گونه‌ای که امام حسین علیه السلام آن را وجه غالب گرایش مردم عصر خود معرفی کرده، می‌فرماید:

النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالدِّينُ لِعِقِّ عَلَى الْأَسِنَّتِهِمْ، يَحُوطُونَ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ فَأَذَا مُحْضُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ؛ «مردم بندگان دنیاند و دین، تنها بر زبان آنها جاری است. تا زمانی که معیشت آنها برقرار باشد، دین دارند؛ اما هرگاه در امتحان افتند، متدینان اندک خواهند بود».

افزون بر اینها، از همان آغاز جنگ‌های مسلمانان با ایرانیان، گروه‌هایی از قبایل مختلف عرب به طمع گردآوری غنایم، همراه سپاه مسلمانان راه افتادند.<sup>۲</sup> طبعاً این عده که پس از بنیان شهر کوفه در آن ساکن شده بودند، این روحیه را حفظ کرده، بر دیگران نیز تأثیر گذاشته بودند. وجود این خصیصه در کوفیان باعث شده بود آنان روحیه «نان‌به‌نرخ‌روزخوردن» را داشته باشند و از هر جریان و حکومتی که حدس می‌زدند می‌تواند دنیای آنان را تأمین کند، طرف‌داری نمایند. حوادث مختلف تاریخی این شهر، مؤید این مدعاست. از این‌رو گرچه بیان گذشته امام حسین علیه السلام عام است، بیشتر بر کوفیان تطبیق می‌کند.

در قضیه بیعت گرفتن مسلم از کوفیان، این وضع به‌خوبی نمایان شد؛ زیرا پس از آنکه تعدادی از افراد مخلص پیش‌قدم شده، با مسلم بیعت کردند، دنیاطلبان که به عللی چون ضعف حکومت مرکزی، جوانی یزید، و ضعف امارت نَعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ، پیروزی را از

۱. ابن شعبه حرانی می‌نویسد: حضرت در مسیرش به سمت کربلا، این سخن را فرمود *(تُخَفُّ الْعُقُولُ)*، ص ۲۴۵. برخی دیگر این سخن امام را مربوط به زمان ملاقات ایشان با فَرَزْدَق می‌دانند (ر.ک: محمدبن حسین حلوانی، *نُزْهَةُ النَّاطِرِ وَتَنْبِيهِ الْخَاطِرِ* (مجموعه ورام)، ص ۸۷؛ علی‌بن عیسی آریلی، *كَشْفُ الْعَمَةِ فِي مَعْرِفَةِ الْأئِمَّةِ*، ج ۲، ص ۲۴۱-۲۴۲).

۲. هشام جَعْفِيّ، کوفه، پیدایش شهر اسلامی، ص ۱۲۹.

آن مسلم می‌دانستند، مصلحت خود را در پیروی از فضای حاکم دیده، گروه‌گروه به او پیوستند. حتی پس از ورود عبیدالله به کوفه و تلاش او برای سرکوبی نهضت، باز هم عده فراوانی امید پیروزی داشتند و لذا سپاهی چهارهزار نفری را در کنار مسلم برای محاصره قصر عبیدالله بن زیاد تشکیل دادند.<sup>۱</sup> اما پس از آنکه با تبلیغات وسیع ابن زیاد و اطرافیان او مبنی بر تهدید دنیای آنان و نشر شایعه حرکت سپاه شام روبه‌رو شدند، مسلم را رها کرده، هریک به سوراخی خزیدند.<sup>۲</sup>

آنان همان گروهی هستند که امام صادق (ع) درباره آنها می‌فرماید:

وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مَنْ غَرَّتْهُ الدُّنْيَا وَبَاعَ حَظَّهُ بِالْأَرْضِ ذَلِ الْأَذْنَى وَشَرَى  
 آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْكَسِ وَتَغَطَّرَسَ وَتَرَدَّى فِي هَوَاهُ...<sup>۳</sup> «بر ضد او (امام  
 حسین (ع)) کسانی، همدست شدند که دنیا آنان را فریفت و بهره خود را  
 به قیمت ناچیز و پستی معامله کردند و آخرتشان را به بهای ناچیز  
 فروختند و تکبر و گردن‌فرازی کردند و اسیر هوای نفس خود شدند».

### سوم. نظام‌ناپذیری

پیش‌تر گفتیم که نخستین ساکنان کوفه، مجاهدانی بودند که برای جنگ با امپراتوری ایران از عربستان به سوی ایران حرکت کرده بودند، و چون بیشتر مردم جزیره عربستان، قبایل بادیه‌نشین بودند، بیشتر ساکنان عرب کوفه را در دهه‌های بعد، مردمانی تشکیل می‌دادند که قبلاً در میان قبایل خود، در صحراها و بیابان‌ها زندگی کرده بودند و بدویت عربی بر آنها حکم‌فرما بود و اینک در کوفه، نخستین بار بود که شهرنشینی را تجربه می‌کردند.<sup>۴</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۹.

۲. همان، ص ۳۷۰-۳۷۱.

۳. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۲۶؛ همو، مصباح‌المتجهد و سلاح‌المتعبد، ص ۷۸۸؛ ابن‌المشهدی، المزار الکبیر، ص ۵۱۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۳۳۱.

۴. ر.ک: هشام جعیت، کوفه پیدایش شهر اسلامی، ص ۸۰-۸۱.



از سوی دیگر یکی از ویژگی‌های این صحرانشینان و کوچ‌نشینان، آزادی بی‌حد و مرزی بود که در صحرا و بیابان داشتند. همین باعث شده بود آنها در مقابل قوانین یک نظام منسجم، تاب تحمل کمتری داشته باشند و به همین دلیل درست در نقطه مقابل شامیان بودند که قرن‌ها از شهرنشینی آنها می‌گذشت و از این‌رو در مقابل حکومت، مردمی مطیع و رام بودند.<sup>۱</sup> این ویژگی کوفیان باعث می‌شد آنان همواره با امیران و والیان خود در نزاع و نافرمانی باشند. همین ویژگی باعث شده بود در طول تاریخ این شهر، کج‌مداران آنان با امیران و فرماندهان خود ناسازگاری کنند.

شاید بتوان گفت حضور صحابه و قاریان فراوان در کوفه، یکی از عوامل تشدیدکننده این خُلق و خوی بود؛ زیرا آنان خود را در مقابل حکومت، مجتهد و صاحب‌نظر به حساب می‌آوردند و تا آن هنگام که می‌توانستند و بر جان خود بیم نداشتند، در مقابل حکومت قد علم می‌کردند که نمونه بارز آن را در جنگ صفین مشاهده می‌کنیم. مورخان جمع‌کنیری از خوارج نهروان را نیز قاریان و حافظان قرآن معرفی کرده‌اند.<sup>۲</sup>

چنین جامعه‌ای، امیری عادل و ضابطه‌مند را بر نمی‌تابد. در این جامعه، افراد، از اوامر این‌گونه امیران سرپیچی می‌کنند و در مقابل آنها به معارضة برمی‌خیزند. در این جامعه تنها امیری می‌تواند به راحتی خواسته‌های خود را به پیش ببرد و موفق باشد که با استبداد و دیکتاتوری به قلع و قمع و سرکوب آنان اقدام کند.

#### چهارم. پیروی از احساسات

این خصیصه را می‌توانیم با مطالعه مقاطع مختلف حیات کوفیان مشاهده کنیم. در

۱. گرچه جمعیت شام نیز، بیشتر از غیربومیان مهاجر تشکیل می‌شد، معاویه با چهار دهه تسلط بر شام، از طریق اعمال سیاست‌های گوناگون، توانسته بود شامیان را به مردمی کاملاً مطیع و آرام تبدیل کند.

۲. مسعودی، *مُرُوجُ الدُّهَبِ*، ج ۲، ص ۴۰۵.

بسیاری از جریان‌های تاریخی، شاهد آنیم که کوفیان تحت تأثیر احساسات، تحریک می‌شوند و با شنیدن یک سخنرانی، دست به کاری می‌زنند؛ اما پس از فروکش کردن احساسات، از عزم خود برگشته، از ادامه آن کار منصرف می‌شوند.

پس هرگاه دشمن می‌توانست از ابزار تحریک‌کننده احساسات استفاده کند، قادر بود موج را به سمت خود هدایت کند. نمونه آشکار آن را در جنگ صفین، هنگام برافراشتن قرآن بر سرنیزه‌ها شاهدیم.<sup>۱</sup> همچنین اگر طرف مقابل به نحوی آبسردی بر این احساسات پرشور می‌ریخت، به‌راحتی نیروی عظیمی را که در جبهه حق گرد آمده بود، پراکنده می‌کرد. پیش‌تر دیدیم چگونه قبیله مذحج که در اعتراض به دستگیری هانی‌بن‌عروه، قصر حکومتی عبیدالله را محاصره کرده بود، تنها با یک سخن مبهم شریح قاضی، به‌سرعت پراکنده شد؛ به همین ترتیب ابن‌زیاد نیز با تبلیغات خود، به‌راحتی توانست احساسات مردم را سرد کند و آنها را از اطراف مسلم پراکنده سازد.<sup>۲</sup> هم‌اندکی بعد توانست این احساسات را به سمت خود کشانده، نیرویی عظیم را در مقابله با امام حسین (ع) رهسپار کربلا کند.

### پنجم. فریبکاری و غددر

در مطالعه تاریخ کوفه، به عباراتی از شخصیت‌های بزرگ برخورد می‌کنیم که کوفیان را مردمی فریب‌کار توصیف می‌کند. حضرت علی (ع) اهل عراق را گروهی فریب‌کار معرفی کرده<sup>۳</sup> و عبدالله بن عباس در گفت‌وگو با امام حسین (ع) از روی خیرخواهی می‌گوید: انّ اهل العراق قومٌ غُدُرٌ فلا تقرّبهم؛<sup>۴</sup> «عراقیان (اهل کوفه و بصره) گروهی فریب‌کارند؛ پس مبادا به آنها نزدیک شوی».

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۸.

۲. همان، ص ۳۷۱، ۳۷۰.

۳. ... انّهم قومٌ خُدع... (ابن‌عساکر، ترجمه الامام علی بن ابی طالب (ع) من تاریخ مدینه دمشق، ج ۳، ص ۱۹۹).

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۳.

امام حسین علیه السلام نیز در آخرین ساعات حیات خود (پس از شهادت خُر) می‌گفت: **اللَّهُمَّ اِنَّ اَهْلَ العِراقِ عَرَبٌ وَّعَرَبٌ**؛ «خدایا اهل عراق (کوفه) مرا فریب دادند و خدعه کردند».

مسلم بن عقیل نیز گرفتار همین خوی کوفیان شد و در گفت‌وگو با طوعه - زن باایمانی که در لحظات سرگردانی مسلم در کوچه‌های کوفه او را پناه داد - گفت: **انا مسلم بن عقیل کذیبی هولاء القوم و عرونی**؛<sup>۱</sup> «من مسلم بن عقیل هستم که این گروه به من دروغ گفته (یا مرا تکذیب کرده)، فریبم دادند».

مسلم در آخرین لحظات حیات خود، کوفیان را چنین نفرین کرد: «خدایا تو خود میان ما و گروهی که ما را فریب دادند و تکذیب کردند و آن‌گاه ما را خوار کردند و کشتند، حکم فرما».<sup>۲</sup>

## ب) ساختار اجتماعی قبیله‌ی

برای آگاهی از چگونگی تأثیر عوامل اجتماعی، باید بافت اجتماعی کوفه آن زمان را بشناسیم. با آنکه کوفه در آن هنگام به صورت یک شهر درآمد بود، هنوز بافت قبیله‌ی را از دست نداده بود و قبایل مختلف یمانی و عدنانی (جنوبی و شمالی) که از جزیره‌العرب به آنجا کوچیده بودند، در محله‌های جداگانه زندگی می‌کردند. با مطالعه دقیق منابع تاریخی، حتی می‌توان محل استقرار آنها را به صورت تقریبی در نقشه کوفه مشخص کرد.<sup>۳</sup>

پس از تأسیس شهر کوفه، سعد بن ابی وقاص، نظام اسباع را برقرار کرد. در این نظام،

۱. ابن سعد، «ترجمه‌ی الحسین علیه السلام و مقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۸۱.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۱.

۳. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۶۹.

۴. برای اطلاع بیشتر، ر.ک: لویی ماسینیون، *خَطَطُ الكوفة وشرح خَرِيْطَتِها*، ترجمه عربی به قلم: تقی محمد مصعبی؛ کاظم جنابی، *تخطيط مدينة الكوفة عن المصادر التاريخية والاثريّة*؛ هشام جعيط، *كوفة*، پیدایش شهر اسلامی.

کل جمعیت عرب کوفه به هفت قسمت تقسیم شد. در هر قسمت با استفاده از نظر کارشناسی نسب‌شناسان عرب مانند سعید بن نمران و مَشْعَلَةُ بن نُعَیم، قبایل و تیره‌های نزدیک به هم، در یک نقطه جای گرفتند و سعد برای هریک، فرمانده و رهبری تعیین کرد<sup>۱</sup> (فرمانده و رهبر، غیر از رئیس هر قبیله، و برتر از او بود).

این نظام در دوران عمر و عثمان و نیز حکومت حضرت علی (ع) باقی بود. در این نظام، نصب و عزل رؤسای اسباج، به دست حکومت بود. این رؤسا معمولاً از میان افرادی که دارای نفوذ و موقعیت ویژه در میان قبایل و تیره‌های تشکیل‌دهنده هر سُبُج بودند، برگزیده می‌شدند. وظیفه اصلی آنان در هنگام جنگ، رهبری واحدهای تحت امر خود بود. در هنگام نبرد، فرماندهان قسمت‌های مختلف سپاه، همانند میمنه، میسره و قلب، به وسیله رؤسای اسباج، با افراد قبایل ارتباط برقرار می‌کردند. در هنگام صلح نیز، اداره امور قبایل و نیز داوری بین افراد قبیله یا قبایل تحت نظر، در مراعات اجتماعی، به عهده رؤسای اسباج بود؛ آنان در کنار این کارها، همواره وظیفه اصلی خودشان یعنی ارتباط بین حکومت مرکزی و افراد قبایل را مد نظر داشتند.<sup>۲</sup>

یکی از مهم‌ترین وظایف آنان در این دوران، تحویل گرفتن عطا و مقررری نقدی و غیرنقدی از بیت‌المال، و تقسیم آن بین افراد قبایل خود بود.<sup>۳</sup> در هنگام بروز بحران‌های سیاسی در داخل شهر، وظیفه کنترل قبایل نیز، به عهده این سران بود. به‌طورکلی می‌توان گفت آنان مسئولیت همه فعالیت‌های سیاسی افراد را در مقابل حکومت به عهده داشتند. از این رو آنان سعی می‌کردند تا جای ممکن در محدوده مسئولیت خود، آرامش را برقرار کنند تا حکومت را از خود راضی نموده، موجبات بقای منصب خود را فراهم آورند.

نظام اسباج تا زمان حکومت زیاد بن ابیه در سال ۴۹ یا پنجاه قمری برقرار بود؛ اما او

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۸.

۲. محمدحسین زبیدی، الحیة الاجتماعیة والاقتصادیة فی الکوفة فی القرن الاول الهجری، ص ۴۸.

۳. ابن‌عساکر، ترجمه علی بن ابی طالب (ع) من تاریخ مدینة دمشق، ج ۳، ص ۱۸۰.

به منظور کنترل بیشتر بر شهر و جلوگیری از اتحاد قبایل همخون بر ضد وی و تضعیف بعضی از قبایل، آن را تغییر داده، به نظام ارباع تبدیل کرد؛ یعنی کل قبایل کوفه را به چهار قسمت تقسیم کرد و برای هر رُئع، رئیسی که از هواداران حکومت اموی بود، نصب کرد.<sup>۱</sup> رؤسای ارباع نیز، همان اختیارات و مسئولیت‌های رؤسای اسباع را داشتند. این نظام در زمان حکومت ابن زیاد بر کوفه نیز، باقی بود و او از رهگذر فشار بر رؤسای ارباع، توانست آنان را کاملاً تحت تسلط خود درآورد.

منصب دیگری که در بافت اجتماعی کوفه در آن زمان، اهمیت فراوانی داشت و حکومت اموی به خوبی از آن بهره‌برداری کرد، منصب «عرفت» بود که به متولی آن «عرفی» می‌گفتند. با شکل‌گیری نظام اسباع و پس از آن نظام ارباع، عرفی تحت نظر رئیس سُبُع یا رُئع، به انجام وظایف خود می‌پرداخت. در این دوره با توجه به کمتر شدن فتوحات، وظایف عرفی، بیشتر درون‌شهری و اداری بود تا برون‌شهری و نظامی. محققان وظایف زیر را برای هر عرفی بر شمرده‌اند:

۱. گرفتن عطا از رؤسای اسباع یا ارباع، و تقسیم آن بین افراد؛
  ۲. تنظیم اسامی گیرندگان عطا، اعم از زن و مرد و کودک، و مواظبت بر ثبت نام افراد تازه متولد شده، و نیز محو نام مردگان؛
  ۳. مراقبت تام در برقراری امنیت در حوزه عرفت خود؛
  ۴. معرفی افراد مخالف حکومت؛
  ۵. تشویق و تشجیع مردم برای شرکت در جنگ؛ با توجه به اینکه جنگ‌های این دوره، بیشتر جنگ‌های داخلی بین مسلمانان بود.<sup>۲</sup>
- گفتنی است که وظایف سه‌گانه اخیر، در زمان حکومت زیاد بن ابیه به عرفیان واگذار شد؛ زیرا وی اهمیت فراوانی به عرفیان می‌داد؛ تا جایی که برخلاف دوره‌های قبل، او

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۴، ص ۴۸.

۲. محمدحسین زبیدی، الحیاة الاجتماعية والاقتصادية فی الکوفة فی القرن الاول الهجرى، ص ۵۱-۵۲.

مستقیماً به نصب عریفان می‌پرداخت.<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد عریفان در این زمان، در مقابل خود او و نه رئیس رُبع، جواب‌گو بودند. عبیدالله بن زیاد نیز به خوبی اهمیت این منصب و نقش آن را در تحولات و بحران‌های اجتماعی می‌دانست. از این رو هنگام ورود به کوفه، چنان‌که گذشت، در اولین اقدام اساسی خود، عریفان را احضار کرده، با توییح و تهدید از آنان خواست افراد غریب و بیگانه حوزه‌های خود را، که او خیال می‌کرد شورش، کار آنهاست، معرفی کنند و نیز اسامی موافقان و مخالفان حکومت یزید را در حوزه عرافت خود برای او بنویسند و سپس به آنها گفت:

هرکس چنین کرد با او کاری ندارم؛ اما هر عریفی که چنین نکند، باید مسئولیت حوزه عرافت خود را به عهده گیرد و ضمانت دهد که هیچ مخالفت و شورش بر ضد ما، در حوزه عرافت او نباشد و اگر چنین ضمانتی نداد، خون و مال او بر ما حلال است. و اگر در میان عرافتی، شخصی از مخالفان امیرالمؤمنین (یزید) یافت شود که عریف او، نامش را برای ما نوشته باشد، او را بر در خانه عریف می‌آویزیم و آن حوزه عرافت را از عطا و حقوق محروم می‌کنیم.<sup>۲</sup>

این اقدام عبیدالله در استفاده از عریفان، که به علت آشنایی نزدیکشان با افراد تحت نظرشان، به خوبی می‌توانستند آنان را کنترل کنند، بسیار مؤثر افتاد؛ به گونه‌ای که می‌توان آن را یکی از مهم‌ترین عوامل موفقیت ابن‌زیاد در فرو نشاندن شور و احساسات کوفیان، و تسلط بر اوضاع کوفه به حساب آورد.

### ج) ساختار اقتصادی

در بررسی ساختار اقتصادی کوفه، باید توجه داشته باشیم که در آن زمان، حکومت

۱. خالد کاظم جنابی، تنظیمات الجیش العربی الاسلامی فی العصر الاموی، ص ۲۲۳-۲۲۴.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۹؛ ابوعلی منکونه، تجارب الامم و تعاقب الهمم، ج ۲، ص ۴۳.

کوفه از نظر درآمد وضعیت بسیار مناسبی داشت؛ زیرا خراج بسیاری از مناطق و شهرهای ایران همانند قزوین، زنجان، طبرستان، آذربایجان، ری، کابل، سیستان، قُومس، نهاوند و انبار که کوفیان فتحشان کرده بودند، و والی کوفه آنها را اداره می‌کرد،<sup>۱</sup> مستقیماً به کوفه می‌رسید. بنابراین حاکم کوفه از قدرت مانور فراوانی در امور اقتصادی برخوردار بوده است و این قدرت هنگامی به اوج خود می‌رسید که یک حاکم به حکومت دو شهر بزرگ کوفه و بصره منصوب می‌شد؛ در این هنگام ولایت بر این دو شهر، به معنای حکومت بر کل ایران و سرزمین‌های اطراف بود که مردمان این دو شهر آنها را گشوده بودند.

عبیدالله بن زیاد یکی از معدود فرماندارانی بود که بر هر دو شهر، و به عبارت دیگر بر کل عراق حکومت داشت و بیت‌المال عظیمی را در اختیار گرفته بود؛ به گونه‌ای که مقدار کل درآمد او را از خراج در سال ۶۰ ق، ۱۳۵ میلیون درهم برآورد کرده‌اند<sup>۲</sup> که تقریباً چهل درصد آن از خراج سرزمین‌های تابع کوفه بوده است. تازه این تنها درآمد حکومت از خراج بود؛ درحالی که حکومت، منابع مهم مالی دیگری همچون صدقه (زکات)، جزیه، غنایم جنگی و مالیات بر تاجران نیز داشت که رقم چشمگیری را در میان درآمدهای حکومت تشکیل می‌داد.

در زمان مورد بحث ما، بیشتر درآمد مردم عرب کوفه، از عطا یا رزقی بود که در مقابل تعهد خود برای حضور در میدان‌های جنگ در هنگام لزوم، از حکومت دریافت می‌کردند و از این طریق کاملاً به حکومت وابسته شده بودند؛ زیرا مردم عرب از یک سو با کارهای کشاورزی و صنعتی که بیشتر منبع درآمد موالی را تشکیل می‌داد، آشنایی نداشتند، و از سوی دیگر اشتغال به این امور را کسر شأن خود می‌دانستند.<sup>۳</sup>

۱. فاروق عمر فوزی، تاریخ العراق فی عصور الخلافة العربية الإسلامية، ص ۲۱-۲۲؛ محمدحسین زبیدی، الحیة الاجتماعية والاقتصادية فی الکوفة فی القرن الاول الهجری، ص ۲۲۱ به بعد.

۲. ابوالقاسم اجتهادی، بررسی وضع مالی و مالیة مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی، ص ۲۳۹.

۳. محمدحسین زبیدی، الحیة الاجتماعية والاقتصادية فی الکوفة فی القرن الاول الهجری، ص ۸۱-۸۲.

عطا، مقدار پرداخت نقدی‌ای بود که حکومت کوفه، هر سال یک‌جا یا در چند قسط، به مردم می‌داد. ارزاق، مقرری کالایی ماهیانه‌ای بود که شامل غذاهای محلی مردم مانند گندم، روغن، خرما و سرکه می‌شد.<sup>۱</sup> نظام عطا و ارزاق را عمر بن خطاب پایه‌گذاری کرد. بدین ترتیب که عمر برای برپا داشتن یک لشکر همیشه آماده، و به‌منظور جلوگیری از اشتغال مجاهدان به کارهای دیگر، تأمین هزینه‌های زندگی آنها را بر عهده حکومت گذاشت و معیارهای خاصی همانند صحابی بودن، شرافت خانوادگی، و تعداد شرکت در جنگ‌ها را در پرداخت لحاظ کرد.

حضرت علی (ع) پس از به دست گرفتن حکومت، اصل این نظام را ابقا کرد؛ اما ملاک‌های عمر را لغو نمود و بیت‌المال را به‌طور مساوی بین مسلمانان تقسیم کرد که همین امر، اعتراض‌های فراوان اشراف و اعراب را در پی داشت.<sup>۲</sup>

در زمان حکومت امویان، دوباره نظام طبقاتی عطا برقرار شد؛ اما این بار به‌جای ملاک‌های عمر، ملاک‌هایی همچون میزان تقریب به دستگاه اموی و مقدار سرسپردگی به حکومت، مد نظر قرار گرفت.<sup>۳</sup>

در این زمان حکومت از وابستگی شدید مردم به این نظام، به‌منزله مهم‌ترین نقطه ضعف مردم بهره‌برداری می‌کرد و به‌گونه‌های مختلف، مخالفان سیاسی خود را تهدید به قطع عطا می‌کرد و گاهی هم این تهدیدها را عملی می‌نمود. چنان‌که دیدیم عبیدالله بن زیاد در اولین دیدار خود با عریقان، آنان را تهدید به قطع عطا کرد. همچنین هنگامی که مسلم بن عقیل به همراه سپاه خود، قصر عبیدالله را محاصره کرد و او را با همراهانش در قصر حکومتی تحت فشار شدید قرار داد، یکی از شگردهای موفق عبیدالله در ناکام گذاشتن این اقدام مسلم، فریب دادن و امیدوار کردن مردم و اطرافیان

۱. ابوالقاسم اجتهادی، بررسی وضع مالی و مالیه مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی، ص ۲۶۹.

۲. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، خطبه ۱۲۶.

۳. خالد جاسم جنابی، تنظیمات الجیش العربی الاسلامی فی العصر الاموی، ص ۹۲.



مسلم با وعده افزایش مقدار عطا در صورت پراکنده شدن و نیز تهدید به قطع عطا در صورت ادامه شورش بود؛ این شگرد به سرعت تأثیر کرد و باعث پراکنده شدن سریع اطرافیان مسلم شد.<sup>۱</sup> عبيدالله با همین شیوه توانست لشکر عظیمی را بر ضد امام حسین علیه السلام تدارک ببیند که بسیاری از افراد آن لشکر، در دل طرفدار امام بودند.

افزون بر این، از نصوص تاریخی برمی آید که حکومت اموی، علاوه بر استفاده ابزاری از بیت المال به صورت تشویق و تهدید، رشوه های کلانی هم به اشراف و بزرگان عرب می پرداخت تا بتواند زودتر رضایت آنان را جلب کند. مُجَمَّعُ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ عَائِدِي در هنگام پیوستن به امام حسین علیه السلام در مسیر کربلا، گزارش حال اشراف کوفه را برای امام چنین بیان کرد:

أَمَّا أَشْرَافُ النَّاسِ فَقَدْ أَغْظَمْتَ رَشْوَتَهُمْ وَمَلَأْتَ غَرَائِرَهُمْ يُسْتَمَالُ وَدُهُمُ وَيُسْتَخْلَصُ بِهِ نَصِيحَتُهُمْ فَهُمْ أَلْبٌ وَاحِدٌ عَلَيْكَ؛<sup>۲</sup> «به اشراف کوفه هم، رشوه های کلانی پرداخت شده است. حکومت، جواهرهای آنان را پر کرده تا مودت آنان را به سوی خود جلب کند و خیرخواهی آنان را برای خود تضمین کند و آنها یک پارچه بر ضد تو هستند».

### تحلیل شکست حضرت مسلم از منظر جامعه شناسی تاریخی

اگر مأموریت حضرت مسلم و استقبال اولیه کوفیان از او، و سپس روی گردانی آنان و شکست او را از منظر جامعه شناسی تاریخی تحلیل کنیم، هرچند به همان نتیجه ای که گفته شد می رسیم، باز هم مسئله روشن تر می شود. لذا در پایان این فصل، این قضیه را از این منظر بررسی می کنیم.

با نگاه جامعه شناسانه، در این مورد دو سؤال اساسی خودنمایی می کند:

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۷۰.

۲. همان، ص ۴۰۵.

۱. چگونه ضعف حکومت، به قوت تبدیل شد و از آن طرف، قوت جنبش مردمی - مذهبی حمایت از مسلم، به ضعف بدل شد؟
  ۲. چرا بسیج مردمی<sup>۱</sup> کوفه در حمایت از حرکت مسلم (قیام حسینی) تداوم نیافت؟ این پرسش‌ها از آنجا ناشی می‌شود که می‌دانیم جنبش در ابتدا بسیار امیدوارانه پیش می‌رفت؛ معاویه که سیاست‌مداری حیل‌گر بود، از میان رفته بود و پسرش یزید، که فردی بدنام و خوش‌گذران بود، جانشین او شده بود. در این شرایط، حسین بن علی<sup>ع</sup> به منزله رهبری بانفوذ و درستکار، حمایت گسترده مردم کوفه را با خود داشت. صدها دعوت‌نامه از کوفه برایش آمد و حدود هجده هزار تن در کوفه با فرستاده او، مسلم بن عقیل، بیعت کردند.<sup>۲</sup>
- پاسخ دو پرسش بالا با ملاحظه نقش حکومت و نقش مردم که در پی می‌آید، روشن می‌شود.

### نقش حکومت

اگر بخواهیم نقش حکومت را در این زمینه بررسی کنیم، باید کل جنبش را به دو مقطع «قبل و بعد از ورود عبیدالله بن زیاد به کوفه» تقسیم کنیم. در این زمینه احتمال بسیج مردمی و متغیرهای آن را، در هر دو مقطع بررسی می‌کنیم.

جامعه‌شناسان احتمال بسیج مردمی را حاصل ضرب «احتمال دستیابی به هدف» در «انتظار فایده از حرکت جمعی» می‌دانند. از طرف دیگر، اصولاً از نگاه جامعه‌شناسی هرچه تعداد افراد بیشتری در جامعه احساس محرومیت و بی‌عدالتی نسبی داشته باشند و هرچه هزینه دستیابی به هدف (احتمال دستگیری، مجروح یا کشته شدن) کمتر باشد،

۱. مفهوم بسیج در جامعه‌شناسی، عبارت است از منابع مالی، تکنیکی، انسانی یا سایر منابعی که برای کنش جمعی در اختیار یک قدرت قابل قبول قرار گرفته باشد (کی‌زوشه، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، ص ۲۷۸).

۲. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۷.

در آن صورت، فایده بسیج از نظر مردم بیشتر می‌شود. متغیر دیگر، فاصله قدرت بین گروه حاکم و گروه انقلابگر است. هرچه فاصله قدرت گروه حاکم از گروه‌های انقلابی بیشتر باشد، احتمال درگیری بین آن دو گروه کمتر می‌شود؛ اما اگر تفاوت قدرت این دو گروه کم شود و افراد گروه انقلابی هم آن را درک کنند، آن‌گاه انقلابی‌ها، هم بیشتر انتظار موفقیت دارند و هم هزینه مورد انتظار برای رسیدن به هدف را، کمتر ارزیابی می‌کنند. در نتیجه احتمال بسیج نیرو در گروه انقلابی و در پی آن، وقوع درگیری بیشتر می‌شود.<sup>۱</sup> اکنون برگردیم به وضع کوفه؛

هم قبل از ورود عبیدالله به کوفه و هم بعد از آن، احساس محرومیت و بی‌عدالتی نسبی در مردم کوفه وجود داشت (هرچه فاصله بین انتظارات و امکانات ارضای آنها بیشتر باشد، احساس محرومیت نسبی بیشتر می‌شود).<sup>۲</sup> شهر آنان در زمان عمر همواره مورد ستایش خلیفه بود و او کوفه را قبة الاسلام (برج اسلام) و مردم آن را سرور مسلمین خطاب می‌کرد.<sup>۳</sup> در خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام نیز کوفه مرکز خلافت بود؛ اما کوفیان بعد از این دوره تحت سلطه شام قرار گرفتند و همواره بنی‌امیه آنها را تحقیر می‌کردند. خراج کوفه به دمشق فرستاده می‌شد و هنگام تقسیم بیت‌المال، شامیان مقدم بودند. لذا بازگشت به دوره درخشان پیشین، یکی از آرزوهای کوفیان بود.

قبل از ورود عبیدالله به کوفه، هزینه شرکت در جنبش (هزینه دستیابی به هدف) بسیار پایین بود. علت این امر، رفتار حاکم کوفه بود. نعمان بن بشیر، حاکم کوفه در این مقطع، برخلاف عبیدالله، مردی آرام و بردبار بود. وی فعالیت شیعیان و آمدن مسلم به کوفه را با دیده اغماض می‌نگریست. وقتی مسلم به کوفه آمد و خبر رفت و آمد شیعیان

۱. فرامرز رفیع پور، توسعه و تضاد، ص ۵۴-۵۵.

۲. برای اطلاع بیشتر از مفهوم محرومیت نسبی، ن.ک: نظریات تدگور (Ted Gurr) در این منابع: فرامرز رفیع پور،

توسعه و تضاد، ص ۴۴؛ لونس کوزر و برنارد روزنبرگ، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی، ص ۶۲۰.

۳. سیدحسین جعفری، تشیع در مسیر تاریخ، ص ۱۳۴.

نزد او به نَعْمَان رسید، وی گفت: «من جز با کسی که به من حمله کند نزاع نخواهم کرد و کسی را به تهمت و سوءظن نگیرم؛ ولی هرکس بیعت خود را بشکند و آشکارا رویاروی من قرار گیرد، با او جنگ خواهم کرد».<sup>۱</sup>

از طرف دیگر، بزرگان شیعه کوفه نیز نَعْمَان را احترامی نکرده، به نمازش نمی‌رفتند. در نامه سلیمان بن صُرَد و حیب بن مُظَاهِر به امام چنین آمده است: «امروز ما را نه امیری است و نه امامی که در جمعه‌ها و اعیاد به او اقتدا کنیم. نَعْمَان بن بَشیر از طرف یزید اینجاست. او را حرمت و جاهی نیست. شب‌ها در کوشکِ امارت می‌نشیند؛ اما نه خراجی به او می‌دهند و نه او را خدمتی می‌کنند. اگر کسی را بخواند اجابت نکنند و امیری است بی حرمت».<sup>۲</sup> از این جملات می‌توان فهمید که در زمان نَعْمَان، مردم کوفه از اینکه همراه جنبش شوند، هراسی نداشتند؛ چون می‌دانستند تا وقتی که دست به شمشیر نبرند، نَعْمَان به آنها کاری نخواهد داشت. لذا هزینه دستیابی به هدف در این مقطع بسیار پایین بود. همچنین در این زمان، فاصله قدرت بین گروه حاکم و گروه انقلابی بسیار کم شده بود. اگر در این زمان حسین بن علی (ع) به کوفه می‌رسید، مسلماً با استقبال کوفیان مواجه می‌شد. شاهد تاریخی برای اثبات این ادعا آن است که وقتی عبیدالله از یزید حکم امارت کوفه را گرفت و عازم این شهر شد، در نزدیکی کوفه، مدتی توقف کرد تا هوا تاریک شود؛ سپس با چهره‌ای پوشیده وارد شهر شد. مردم کوفه به گمان اینکه حسین بن علی (ع) وارد شهر شده است، به استقبالش آمدند و پیوسته می‌گفتند: «ای پسر پیغمبر خوش آمدی. اینجا لشکرهای آماده و گوش‌به‌فرمان، منتظر تو هستند».<sup>۳</sup> پس اگر در آن زمان واقعاً حسین بن علی (ع) به جای عبیدالله وارد کوفه شده بود، مردم هم از او حمایت می‌کردند.

۱. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۴۱-۳۴۲.

۲. ر.ک: ابن‌اثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۲۸.

۳. سیدجعفر شهیدی، پس از پنجاه سال، پژوهشی تازه پیرامون قیام حسین (ع)، ص ۱۲۶.

بعد از ورود عبیدالله به کوفه، هزینه شرکت در جنبش و دستیابی به هدف برای مردم بسیار بالا رفت؛ به طوری که هزینه آن تقریباً مرگ بود. اقداماتی که عبیدالله برای بالا بردن هزینه شرکت در جنبش انجام داد، عبارت‌اند از:

۱. ورود عبیدالله به کوفه با چهره‌ای پوشیده، مردم را به اشتباه انداخت و آنها به گمان اینکه امام حسین علیه السلام آمده به او خوشامد گفتند. او با این ترفند توانست برآوردی از محبوبیت امام حسین به دست آورد و حامیان او را شناسایی کند. این کار موجب غافل‌گیری و انفعال کوفیان شد و آنها را هرچه بیشتر از عبیدالله ترساند؛

۲. عبیدالله در خطبه‌ای کوتاه و کوبنده مردم را از نافرمانی بیم داد و به مطیعان وعده بخشش داد؛<sup>۱</sup>

۳. وی با کمک غلام مخصوص خود مَعْقِل و با حیل و فریب، مخفیگاه مسلم‌بن عقیل را شناسایی کرد و به این ترتیب ضربه روحی دیگری به جنبش زد؛<sup>۲</sup>

۴. هانی بن عروه، میزبان مسلم‌بن عقیل و بزرگ قبیله بنی‌مذحج را در عین ناباوری کوفیان، دستگیر و مضروب کرده، سپس به زندان افکند.<sup>۳</sup> این کار، جسارت بسیار و شدت خشونت عبیدالله را نمایاند؛ چراکه در آن زمان بین عرب رسم آن بود که اگر کوچک‌ترین گزندی به بزرگ قبیله‌ای وارد می‌شد، همه آن قبیله برای انتقام بسیج می‌شدند. عبیدالله بی‌هیچ ترسی از این عکس‌العمل، هانی را در کمال خون‌سردی به زندان افکند. این اقدام جسورانه نیز ترسی مضاعف در دل مردم کوفه از پیوستن به جنبش ایجاد کرد؛

۵. وقتی پس از دستگیری هانی، مسلم با چهارهزار نفر، عبیدالله را به همراه حدود پنجاه تا دویست تن از یارانش<sup>۴</sup> در قصر حکومتی محاصره کرد، عبیدالله خود

۱. همان، ص ۱۲۸.

۲. ابوحنیفه دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۳۴۸-۳۴۷.

۳. مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۶۷.

۴. طبری این رقم را ۵۰ و دینوری آن را ۲۰۰ نفر نقل کرده است (طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۶۹؛ ابوحنیفه دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۳۵۲).

را نباخت و ناامید نشد؛ بلکه با برنامه‌ریزی دقیق و زیرکانه، تبلیغاتی وسیع بر ضد مسلم و جنبش وی ترتیب داد. این تبلیغات شامل فعالیت‌های زیر بود:

الف) کثیرین شهاب را که از سران کوفه بود، مأمور کرد با عده‌ای از طایفه مذحج که طرف‌دار او بودند، در شهر بگردد و با تبلیغ زبانی مردم را از حمایت مسلم بازدارد؛

ب) برافراشتن «پرچم‌های امان» در پنج نقطه از کوفه و تبلیغ اینکه هرکس در پناه این پرچم‌ها قرار گیرد، از عقوبت عیدالله در امان خواهد بود؛

ج) سخنان تهدیدآمیز اطرافیان عیدالله از بالای قصر، و شایع کردن اینکه سپاه شام به سمت کوفه حرکت کرده و اگر کسی تا شب در خارج از خانه خود با مسلم بماند، عیدالله دودمان او را از بیت‌المال محروم می‌کند و او را می‌کشد.<sup>۱</sup>

ابن‌اعثم کوفی نقل می‌کند: جماعتی که با مسلم بیعت کرده بودند، وقتی این سخنان را شنیدند، ترسیدند و آهسته‌آهسته (ده نفر، بیست نفر) فرار کردند.<sup>۲</sup> در هنگام غروب آفتاب تنها سی تن با مسلم مانده بودند و پس از نماز شام هیچ‌کس با او نبود.<sup>۳</sup> بدین ترتیب عیدالله، آخرین ضربه را به جنبش زد. با اقدامات عیدالله ورق برگشت. مردم کوفه مردّد و مرعوب این تبلیغات حکومتی شدند؛ لذا هزینه دستیابی به اهداف، بسیار بالا رفت. همچنین چون مردم کوفه خود را نه در برابر سربازان عیدالله، بلکه در برابر سپاه شام دیدند، «فاصله قدرت» آنها با حکومت آن‌قدر بالا رفت که دیگر کسی جرئت مخالفت نداشت؛ در نتیجه «انتظار فایده» از بسیج، در نظر مردم کوفه کاهش یافت و در نهایت بسیج مردم بسیار ضعیف شد.

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۹-۳۷۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۵۲-۵۳.

۲. ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۵۰.

۳. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۵۳.

### نقش مردم

بعد از ورود عبیدالله به صحنه، همبستگی اجتماعی مردم کوفه از هم پاشید و یک حالت ناهنجاری یا آشفتگی در بین مردم ایجاد شد و دیگر هیچ نوع هنجار (قاعده عمل) مورد توافق عموم وجود نداشت. این حالت با ورود عبیدالله به تدریج شروع شد و بعد از کشته شدن مسلم به اوج رسید. بعد از شهادت مسلم، حالت بی‌هنجاری کامل حکم فرما شد؛ چراکه مردم ارتباط خود را با رهبر جنبش از دست دادند و وظیفه و تکلیف خود را نمی‌دانستند. حکومت از این حالت بی‌هنجاری استفاده کرد و مردم را به زور و تهدید به نبرد با حسین بن علی علیه السلام فرستاد.<sup>۱</sup>

---

۱. هادی سعیدی رضوانی، «جامعه‌شناسی تاریخی قیام عاشورا»، مشکوة، ش ۷۹، ص ۱۰۰، (با تلخیص و اقتباس).





# فصل چہارم

امام حسین ؑ در راہ کوفہ



Handwritten text in the top left corner, possibly a name or title.

Handwritten text in the center of the page, possibly a date or a short note.



## خروج امام حسین علیه السلام از مکه

امام حسین علیه السلام که در معرض بازداشت و ترور مأموران امنیتی بنی‌امیه در شهر مقدس مکه بود، در روز سه‌شنبه هشتم ذی‌الحجّة سال شصت هجری از آنجا خارج شد و به‌سوی عراق حرکت کرد.<sup>۱</sup> چنان‌که ابو مخنف می‌گوید: حسین علیه السلام خانه خدا را طواف کرد و سعی بین صفا و مروه را انجام داد و مویش را کوتاه کرد و از احرام عمره خارج شد.<sup>۲</sup> شیخ مفید می‌گوید: وقتی امام حسین علیه السلام خواست به‌سوی عراق روانه شود، طواف کعبه کرد و سعی بین صفا و مروه را انجام داد و از احرامش خارج شد و آن را عمره قرار داد؛ چون قادر به انجام حج کامل نبود. زیرا می‌ت رسید [توسط مأموران بنی‌امیه] دستگیر و به نزد یزید فرستاده شود؛ لذا

۱. مورخان درباره روز خروج امام حسین علیه السلام اختلاف نظر دارند؛ ابوحنیفه دینوری و سیدبن طاووس سوم ذی‌الحجّه را روز خروج امام از مکه می‌دانند. ابن‌قولویه و سبط ابن‌جوزی روز هفتم ذی‌الحجّه را ذکر کرده‌اند. ابن‌سعد و ابن‌عساکر دهم ذی‌الحجّه را روز خارج شدن امام حسین علیه السلام از مکه گزارش کرده‌اند. اما اکثر مورخان، هشتم ذی‌الحجّه را روز خروج امام ذکر کرده‌اند؛ به‌ویژه اینکه در نامه دوم امام که از راه عراق به مردم کوفه فرستاد، آمده است: «...وَقَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَةِ لِئِمَانِ مُضِينَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ...»... من سه‌شنبه هشتم ذی‌الحجّه، روز ترویبه از مکه بیرون آمده، به‌سوی شما روانه شدم...» (ابوحنیفه دینوری، *الآخبار الطوال*، ص ۳۵۹؛ سیدبن طاووس، *المناقب*، ص ۱۲۴؛ ابن‌قولویه، *کامل الزیارات*، ص ۱۵۲؛ سبط ابن‌جوزی، *تذکرة الخوارج*، ج ۲، ص ۱۴۰؛ ابن‌سعد، «ترجمه الحسین و مقتله»، فصلنامه *تراثنا*، ش ۱۰، ص ۱۷۰؛ ابن‌عساکر، *ترجمه الحسین* علیه السلام من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۰۵؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۷۱؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۸۱؛ مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۷۰؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۶۶؛ ابن‌عثم، *کتاب الفتوح*، ج ۵، ص ۶۹؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۲۲۰؛ ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۴۷).

۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۸۵.

عمره به جا آورد و همراه اعضای خاندان، فرزندان و شیعیانش که به او پیوسته بودند، از مکه خارج شد.<sup>۱</sup>

تهدیدهایی که بر جان امام در مکه وجود داشت، در سخنان آن حضرت فراوان منعکس شده است؛ چنان که در آخر فصل سوم، از بخش اول ضمن گفت‌وگوی امام با عبدالله بن زبیر گذشت. همچنین امام حسین علیه السلام درباره بنی امیه فرمود: «به خدا سوگند آنان مرا رها نخواهند کرد، تا اینکه روحم را از بدنم جدا کنند و آن‌گاه که این کار را کردند، خدای تعالی کسی را بر آنان مسلط کند که آنان را ذلیل و خوار کند و [آن‌گاه] بی‌ارزش‌تر از کهنه پارچه حیض زنان گردند».<sup>۲</sup>

امام به برادرش محمد حنفیه نیز فرمود: «ای برادر می‌ترسم که یزید بن معاویه مرا در حرم غافل‌گیر کند و من کسی باشم که احترام حرم با کشتن او از بین می‌رود».<sup>۳</sup>

بعدها ابن عباس در نامه‌ای که در جواب یزید نوشت، از این حقیقت پرده برداشت. او خطاب به یزید نوشت: «من فراموش نمی‌کنم که چگونه حسین را از حرم رسول صلی الله علیه و آله به حرم خدا راندی و اینکه به مأموران دستور دادی تا او را [در حرم] به قتل برسانند».<sup>۴</sup>

البته پیش از آن نیز یزید دستور قتل آن حضرت را به‌طور رسمی صادر کرده بود؛ آن‌گاه که یزید از امتناع آن حضرت از بیعت با او (در مدینه) آگاه شد، در نامه‌ای به حاکم مدینه دستور داد که ابن زبیر را رها کند و با او کاری نداشته باشد؛ ولی حسین را

۱. شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۶۷.

۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۹۴؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۴۷. این سخنان امام حسین علیه السلام در واقع پیشگویی از شکست و نابودی حکومت امویان است که عملاً در مدتی نه‌چندان دور بعد از حادثه عاشورا تحقق یافت و این سلسله فاسد و پلید در سال ۱۳۲ق با خفت و خواری شکست خورد و نابود شد، و در انقراض آن، شهادت امام حسین علیه السلام و مظلومیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله مهم‌ترین نقش را داشت که در جای خود به اثبات رسیده است.

۳. سیدبن طاووس، *المأثور علی قتلی الطوف*، ص ۱۲۸.

۴. یعقوبی، *تاریخ الیعقوبی*، ج ۲، ص ۲۴۸-۲۴۹.

به قتل برسانند.<sup>۱</sup> او حتی ولید بن عتبّه را (به دلیل ناتوانی اش در جلوگیری از خروج امام) از حکومت مدینه عزل کرد و عمرو بن سعید اشدق را به جای او گماشت.<sup>۲</sup> لذا از آن زمان به بعد مأموران بنی امیه در صدد به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام بودند و برای عملی کردن هدف شومشان، دنبال فرصت مناسب می گشتند؛ ولی آن گاه که امام از بیعت مردم کوفه با جناب مسلم آگاه شد و قصد عزیمت به آن شهر را کرد، آنها به کار خود سرعت بخشیدند و کوشیدند تا قبل از اتمام مناسک حج، امام را به قتل برسانند؛ از این رو حضرت پیش از آنکه مأموران بنی امیه بتوانند نقشه خود را عملی کنند، در روز هشتم ذی الحجّه از مکه خارج شد. چنان که وقتی فرزدق شاعر از امام پرسید: چرا عجله کرده و حجتان را کامل به جا نیاوردید؟ فرمود: «اگر عجله نمی کردم دستگیر می شدم».<sup>۳</sup>

### حج ناتمام؟

در اینجا این سؤال مطرح می شود که آیا امام حسین علیه السلام آن سال، به احرام عمره تمتع

۱. ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۸.
۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۴۳؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۳۲.
۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۶؛ سیط ابن جوزی، تذکره الخواص، ج ۲، ص ۱۴۰. در بعضی از نسخه های معروف آمده است: در روز ترویه عمرو بن سعید [اشدق] به همراه سپاهی وارد مکه شد. بزید به او دستور داده بود که اگر توانست، حسین را به قتل برساند. از این رو امام روز ترویه از مکه خارج شد (ر.ک: سید بن طاووس، المؤلف علی قتلی الطائف، ص ۱۲۷، پاورقی). البته در متن نقل سید بن طاووس به جای عمرو بن سعید، عمر بن سعد آمده است؛ ولی عمر بن سعد در این زمان در کوفه به سر می برد و به احتمال زیاد اشتباه از ناسخ بوده که به جای عمرو بن سعید، عمر بن سعد نوشته است.
۴. گفتنی است چنان که مرحوم استاد دکتر محمد ابراهیم آیتی بیرجندی در بحث های خود یادآوری کرده (بررسی تاریخ عاشورا، ص ۷۹) از مجموع سخنان و نوشته های امام حسین علیه السلام مخصوصاً با توجه به ترتیب تاریخی آنها استفاده می شود که امام از اول، سر قیام و نهضت خود را به طور صریح و بی پرده نمی گفت و هر چه به سوی هدف پیش می رفت، تدریجاً مردم را با روح نهضت و موجبات و علل قیام خود آشنا می کرد. از این رو به نظر می رسد بسیاری از پاسخ های امام، بر حسب مورد و طبق ظرفیت و فهم مخاطبان بوده است. از این رو در بررسی حادثه عاشورا باید مجموعه آنها را در کنار هم نهاد و جمع بندی کرد.

مُحَرَّم شده بود و چون در اثر خطرهای امنیتی، انجام حج مقدور نشد، حج را به عمره مفرده تبدیل کرد؟، یا آنکه عمره‌ای که به آن مُحَرَّم شده بود، از ابتدا عمره مفرده بود و چون با نزدیک شدن ذی‌الحجه خطرها بیشتر می‌شد، امام اصلاً برای حج تمتع مُحَرَّم نشد و پس از انجام عمره مفرده، مکه را ترک کرد.

**پاسخ:** گزارش برخی از مورخان، و عبارات بعضی از محدثان، احتمال اول را تقویت می‌کند؛ یعنی امام، حج را به عمره مفرده تبدیل کرده است؛ چنان‌که ظاهر گزارش طبری<sup>۱</sup> از طریق ابو مخنف و عبارات مرحوم شیخ مفید که اندکی پیش گذشت، حاکی از همین معناست.

اما شواهدی هست که نشان می‌دهد این‌گونه نبوده که امام حسین (ع) مُحَرَّم به احرام عمره تمتع شده و آن را به عمره مفرده تبدیل کرده باشد، یا مُحَرَّم به احرام حج تمتع گردیده و آن را به‌عنوان مصدود، به عمره مفرده مبدل کرده باشد؛ بلکه حضرت با احرام عمره مفرده وارد مکه شده و با انجام اعمال عمره مفرده در ماه ذی‌الحجه بدون تبدیل

۱. ... نطف الحسین بالبیت و بین الصفا و العروة و قَصَّ مِنْ شَعْرِهِ وَحَلَّ مِنْ عُنْتِهِ ثُمَّ تَوَجَّهَ نَحْوَ الْكُوفَةِ (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۲۸۵). علامه مجلسی نیز پس از نقل توطئه بنی‌امیه برای بازداشت یا ترور امام حسین (ع) در موسم حج آن سال، اضافه می‌کند: فلما علم الحسین (ع) بذلك حلَّ من احرام الحج وجعلها عمره مفرده؛ وقتی حسین (ع) از این توطئه آنان آگاه شد، از احرام حج خارج شد و آن را عمره مفرده قرار داد (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹۹). شیخ مفید می‌نویسد: ولما اراد الحسین (ع) التوجه الى العراق طاف بالبیت وسعی بین الصفا و العروة وأحلَّ من اهرامه وجعلها عمره لانه لم يتمكن من تمام الحج مخافة أن یقبض علیه... (الارشاد، ج ۲، ص ۶۷). چنان‌که برخی از محققان معاصر تذکر داده‌اند (یوسفی غروی، وثيقة الطیف، ص ۱۴۹) این معنا (تبدیل به عمره مفرده) در صورتی استفاده می‌شود که نسخه اصلی عبارت ارشاد، «اتمام الحج» باشد (چنان‌که در بعضی از نسخه‌های ارشاد چنین است). همچنین در نسخه موجود روضه الواعظین و إعلام الوری که در پی می‌آید، چنین است. در این صورت معنا چنین خواهد بود که امام، به حج تمتع مُحَرَّم شده بود، و آن را به عمره تبدیل کرد. این تفاوت، بر اساس تفاوت معنای تمام و اتمام است. چنان‌که در آیه اكمال دین، (مانند، ۳) «أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي» آمده است. طبری تقریباً عین عبارت مفید را آورده است: لما اراد الخروج الى العراق طاف بالبیت وسعی بین الصفا و العروة، وأحلَّ من اهرامه وجعلها عمره لانه لم يتمكن من اتمام الحج مخافة أن یقبض علیه بمكة... (إعلام الوری بإعلام الهدی، ص ۲۲۷)؛ فتال نیشابوری نیز چنین می‌نویسد: وأحلَّ من اهرامه وجعلها عمره لانه لم يتمكن من اتمام الحج... (روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۷۷)؛ اما در نسخه تحقیق شده چند سال پیش ارشاد، «تمام الحج» آمده است که افاده عمره مفرده می‌کند؛ یعنی چون امام احساس خطر کرد، عمره مفرده انجام داد و مکه را ترک کرد.

نیت، از مکه خارج شده است. از جمله شواهد این امر، دو روایت صحیح است که از امام صادق علیه السلام نقل شده، و در این دو روایت، عمل امام حسین علیه السلام به عنوان سنت، مورد استناد قرار گرفته است.

روایت اول، صحیحہ ابراهیم بن عمر الیمانی است. ابراهیم می گوید: از امام صادق علیه السلام درباره شخصی سؤال شد که در ماه های حج، عمره به جا آورده، آن گاه به شهر خود بازگشته است. حضرت فرمود: جایز است، و اگر در همان سال، حج به جای آورد و افراد انجام دهد، قربانی بر او واجب نیست. آن گاه حضرت افزود: حسین بن علی علیه السلام روز ترویبه به جانب عراق رفت؛ در حالی که به عمره مفرده محرم شده بود.<sup>۱</sup>

روایت دوم صحیحہ معاویه بن عمّار است. او می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: فرق عمره تمتع با عمره مفرده چیست؟ فرمود: عمره تمتع با حج مرتبط است؛ اما کسی که عمره مفرده را انجام می دهد، هنگامی که آن را به پایان رساند، می تواند به هرجا که بخواهد برود. چنان که حسین بن علی علیه السلام در ذی الحجّه، عمره [مفرده] به جای آورد، و سپس در روز ترویبه به سمت عراق رفت؛ در حالی که مردم به سوی منی<sup>۱</sup> می رفتند، و کسی که نمی خواهد حج به جای آورد، جایز است که در ماه ذی الحجّه، عمره [مفرده] انجام دهد.<sup>۲</sup>

۱. ابراهیم بن عمر الیمانی آنه سئل عن رجل خرج فی اشهر الحج معتمراً، ثم رجع الی بلاده، قال: لا بأس وإن حجّ فی عامه ذالک وأفرد الحجّ فلیس علیه دم فإنّ الحسین بن علی علیه السلام خرج قبل الترویبه بیوم الی العراق وقد کان دخل معتمراً (کلینی، فروع کافی، ج ۴، ص ۵۳۵، ح ۳؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۸۱، ح ۱۶۲؛ شیخ طوسی، استبصار، ج ۲، ص ۳۲۷، ح ۱۱۶۰؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۴۶، باب ۷، ح ۲). علامه مجلسی این حدیث را از لحاظ سند، حسن همچون صحیح (حسن کالصحیح) معرفی کرده است (مرآة العقول، ج ۱۸، ص ۲۳۴).

۲. قال قلت لأبی عبد الله علیه السلام: من أين افترق المتمتع والمعتمر؟ فقال: إنَّ المتمتع مرتبط بالحج، والمعتمر إذا فرغ منها ذهب حيث شاء وقد اعتمر الحسین بن علی علیه السلام فی ذی الحجّه ثم راح یوم الترویبه الی العراق والناس یروّحون الی منی، ولایأس بالعمرة فی ذی الحجّه لمن لا یرید الحج (کلینی، فروع کافی، ج ۴، ص ۵۳۵، ح ۴؛ شیخ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۰، ص ۲۴۶، باب ۷، ح ۳).

چنان‌که گفته شد، این دو حدیث از نظر سند صحیح است (اولی به دلیل وجود ابراهیم بن عمر یمانی و دومی به دلیل وجود معاویه بن عمّار). فقهای شیعه به این دو روایت استناد می‌کنند و طبق عمل امام حسین (به منزله سنت) فتوا می‌دهند. برای نمونه:

۱. آیت‌الله سید محسن طباطبایی حکیم، با اشاره به دو روایت مورد بحث، می‌فرماید: ... «در مقابل اخبار یادشده که اهل بیت روایت کرده‌اند، نمی‌توان به آنچه در بعضی از کتب مقتل آمده که امام حسین عمره خود را عمره مفرده قرار داد، اعتماد کرد. مفاد کتب مقتل این است که عمره امام عمره تمتع بوده و آن را به افراد تبدیل کرد»<sup>۱</sup>

۲. مرحوم آیت‌الله سید ابوالقاسم خویی می‌فرماید: «شکی نیست که از دو روایت گذشته (روایت ابراهیم یمانی و معاویه بن عمّار) استفاده می‌شود که خروج امام حسین در روز ترویبه، طبق قاعده بوده؛ نه به دلیل اضطرار... کسی که نمی‌خواهد حج انجام دهد، برای او خروج از مکه، حتی در روز ترویبه، جایز است»<sup>۲</sup>.

گفتنی است که از روایت اول استفاده می‌شود امام هنگام ورود به مکه (سوم شعبان)، مُحَرَّم به احرام عمره مفرده بوده و همان زمان عمره را انجام داده است؛ اما از روایت دوم استفاده می‌شود که حضرت پیش از خروج از مکه (روزهای اول ذی‌الحجه) عمره مفرده انجام داده است و جمع این دو (یعنی انجام دو عمره در ظرف چهار ماه اقامت امام در مکه) ممکن است. علاوه بر دو روایت گذشته، شواهد فقهی دیگر نیز گواهی می‌دهد عمره‌ای که امام حسین انجام داد، عمره مفرده بوده است. آن شواهد از این قرارند:

۱. اگر امام در ماه ذی‌الحجه، مُحَرَّم به احرام تمتع شده بود، باید برای بستن احرام

۱. سید محسن طباطبایی حکیم، مستمسک العروة الوثقی، ج ۱۱، ص ۱۹۲.

۲. سید رضا خلخالی، معتمد العروة الوثقی، کتاب الحج، ج ۲، ص ۲۳۷.



به یکی از میقات‌های پنج‌گانه (مسجد شجره، جُحْفَه، يَلْمَلَم، قُرْنُ الْمَنَازِل و وَادِي الْعَقِيق) می‌رفت که هرکدام فرسنگ‌ها تا مکه فاصله دارد؛ اما حضور امام در هیچ‌یک از آنها در تواریخ یا جوامع روایی ذکر نشده است؛

۲. در فقه حج، ثابت شده است که اگر کسی پس از احرام عمره یا حج، مصدود شود (یعنی دشمن یا شخص دیگری او را از رفتن به مکه یا عرفات منع کند و راه دیگری هم نداشته باشد)، باید در همان محلی که ممنوع شده، قربانی کند و از احرام خارج شود؛ پس تنها با نیت تبدیل به عمره، از احرام خارج نمی‌شود. اگر امام حسین علیه السلام پس از احرام، مصدود شده بود، می‌بایست به همین کیفیت قربانی می‌کرد؛ درحالی‌که چنین امری در تاریخ یا کتب حدیث ثبت نشده است.<sup>۱</sup>

### خطبه امام

امام حسین علیه السلام پیش از آنکه از مکه خارج شود و به سوی عراق حرکت کند، خطبه‌ای خواند و در آن، خروج خود را اعلام کرد. ترجمه خطبه چنین است:

سپاس برای خداست. آنچه خدا بخواهد همان خواهد بود و هیچ نیرویی حکم فرما نیست، جز به اراده خداوند، و درود و سلام خداوند بر فرستاده خویش. مرگ بر فرزندان آدم نوشته شده است؛ همانند اثر گردن‌بند که لازمه گردن دختران است، و چقدر به دیدار نیاکانم اشتیاق دارم؛ آن‌چنان که یعقوب به دیدار یوسف اشتیاق داشت، و برای من قتلگاهی معین شده است که در آنجا فرود خواهم آمد و گویا با چشم خود می‌بینم که گرگ‌های بیابان‌ها (لشکریان کوفه) در

۱. برای آگاهی بیشتر، ر.ک: نجم‌الدین طبسی، مع الکرکب الحسینی من المدینه الی المدینه، ج ۲، ص ۹۳-۹۸؛ باقر شریف قرشی، حیات الامام الحسین، ج ۳، ص ۵۰-۵۲؛ یوسفی غروی، وثقه الطّف، ص ۱۴۸-۱۴۹، پاورقی؛ ابراهیم ابراهیمی، «حج نیمه‌تمام»، میقات حج، ش ۵۳، ص ۱۰۰.

سرزمینی در میان نوایس<sup>۱</sup> و کربلا، اعضای مرا قطعه‌قطعه و شکم‌های گرسنه خود را سیر و انبان‌های خالی خود را پُر می‌کنند. از پیشامدی که با قلم قضا نوشته شده است، چاره و گریزی نیست. ما اهل بیت به آنچه خدا راضی است، راضی و خشنودیم. در مقابل بلا و امتحان او، صبر و استقامت می‌ورزیم و او اجر صبرکنندگان را به ما عنایت خواهد فرمود. بین پیامبر و پاره‌های تن وی (فرزندانش) هیچ‌گاه جدایی نخواهد افتاد و آنان در بهشت برین در کنار او

۱. نوایس جمع ناووس و به معنای مقابر نصاراست (ابن‌منظور، *لسان‌العرب*، ج ۱۴، ص ۳۲۶). در گذشته استعمال این کلمه به معنای مقبره، در مناطق مختلف جهان (مثل منطقه‌ای در نزدیکی همدان، در عراق در هفت فرسخی شهر هیت و همچنین شمال آفریقا در شهر اسکندریه) متداول بوده است (ر.ک: زکریابن‌محمدبن‌محمود قزوینی، *آثار البلاد و اخبار العباد*، ص ۴۶۴؛ یاقوت حموی، *معجم البلدان*، ج ۵، ص ۲۹۵؛ محمدبن‌ابی‌بکر زهری، *کتاب الجغرافیه*، ص ۴۶-۴۷). با توجه به سکونت برخی از مسیحیان در اطراف نینوا (محمدبن‌حوقل، *کتاب صورة الارض*، ص ۲۱۷) پیش از فتح این منطقه توسط مسلمانان، وجود مقابر مسیحیان در آن محل، منطقی است. درباره موقعیت جغرافیایی محلی به نام ناووسه در عراق، منابع جغرافیایی گفته‌اند: ناووسه منطقه‌ای در کنار رود فرات بوده است (محمدبن‌عبدالمنعم حمیری، *الروض المقطر فی خبر الاقطار*، ص ۴۰۵، ذیل کلمه "عانات"). بلاذری از فتح این محل و مناطق اطراف آن به دست «عثمترین سعد» در زمان «عمر بن خطاب» خبر داده است. وی نوشته است: «چون عثمیر از کار تلیس و عانات فارغ شد، به ناووسه و آوسه و هیت رفت و عماربن‌یاسر را در آنجا بیافت. وی آن زمان عامل عمر بن خطاب بر کوفه بود» (بلاذری، *فتوح البلدان*، ص ۱۸۳). روایتی که مرحوم شیخ طوسی درباره تشریف شخصی به نام ابوسوره (محمدبن‌حسن بن عبدالله تمیمی) به محضر حضرت مهدی (عج) نقل کرده، تایید می‌کند که نوایس در حوالی کوفه محلی شناخته شده بوده است. ابوسوره می‌گوید: «...جوانی خوش‌سیما را دیدم. باهم به سمت مشرعه [فرات] حرکت کردیم. او از من پرسید: عازم کجا هستی؟ گفتم: عازم کوفه. شبانه باهم طی راه کردیم تا آنکه به مقابر مسجد سهله رسیدیم... و هنگام سحر به نوایس رسیدیم و در آنجا به استراحت پرداختیم...» (شیخ طوسی، *کتاب الغیبه*، ص ۲۷۰). محدث بزرگ حاج میرزا حسین نوری، مؤلف مستدرک الوسائل، که در عراق (نجف) مقیم بوده و اطلاعات دقیقی از محیط آنجا داشته، در کتاب خود درباره سلمان (*نفس الرحمان فی فضائل السلیمان*) به دنبال بحث درباره گذشتن سلمان از کربلا و پیشگویی او از شهادت امام حسین (ع) و یارانش در آن سرزمین، با اشاره به خطبه امام حسین (ع) که نام نوایس در آن آمده نوشته است: «چنان‌که در حاشیه مصباح کفعمی، در غرة ذی‌الحجه آمده، نوایس، مقابر نصاراست. شنیده‌ایم که نوایس همان‌جاست که مزار حربن‌یزید ریاحی، از شهدای طف در آنجا قرار دارد، و این مزار بین غرب و شمال کربلا واقع شده است (*نفس الرحمان فی فضائل السلیمان*، ص ۶۱).

خواهند بود؛ زیرا چشم او به آنها روشن خواهد شد و وعده او نیز به وسیله آنان تحقق خواهد یافت. هرکس از شما که حاضر است در راه ما از خون خویش بگذرد و جانش را در راه شهادت و لقای پروردگار نثار کند، با ما حرکت کند که من فردا صبح حرکت خواهم کرد، ان شاء الله.<sup>۱</sup>

امام روز هشتم ذی‌الحجه، مکه را به عزم عراق ترک کرد. هنگام حرکت کاروان امام حسین علیه السلام به سوی عراق، مأموران عمرو بن سعید، حاکم مکه و مدینه، به فرماندهی برادرش یحیی بن سعید، کوشیدند مانع خارج شدن کاروان امام شوند. لذا به امام علیه السلام گفتند: کجا می‌روی؟ برگرد! ولی امام به آنها اعتنا نکرد و با همراهانش به راه خود ادامه داد. مأموران پیوسته مانع می‌شدند؛ ولی آن حضرت و یارانش سرسختانه مقاومت می‌کردند و در نتیجه ضرباتی با تازیانه بین آنها ردوبدل شد.<sup>۲</sup> اما چون مأموران درگیری با امام علیه السلام را در منطقه مکه به مصلحت حکومت بنی‌امیه نمی‌دیدند، از این کار اجتناب کردند. به نقل دینوری، خود عمرو بن سعید به سبب ترس از ایجاد درگیری، به مأمورانش دستور داد که خود را کنار بکشند.<sup>۳</sup> از این رو به همین بسنده کردند که با صدای

۱. الحمد لله ما شاء الله ولا قوة الا بالله؛ وَ خَطَّ الْمَوْتَ عَلَى وِلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقَلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ وَمَا أَوْلَهُنَّ إِلَى اسْتِثْقَاءِ أَسْلَافِي اسْتِثْقَاءُ يَعْقُوبَ إِلَى يَوْسُفَ وَخَيْرَ لِي مَضْرَعٌ أَنَا لَأَقِيه؛ کاتبی باوصالی تَقَطَّعَهَا ذَنَابُ الْفُلُوتِ بَيْنَ السَّوَابِسِ وَكَرِبَلَاءَ؛ فَيَسْلَانُ مَنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَأَجْرَبَةً سَفِيًّا لَا مَحِيصَ عَن يَوْمٍ خَطَّ بِالْقَلَمِ رَضِيَ اللهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصِيرَ عَلَى بِلَاثِهِ وَيُوفِينَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ لَنْ تَشُدُّ عَن رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَحْمَتُهُ بَلْ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهْ فِي حَضِيرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَيُنْجِزُ بِهِمْ وَعْدَهُ مَن كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَنَةً وَمَوْطِنًا عَلَى لِقَاءِ اللهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُضْبِحًا إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى (ابوسعبد منصور بن حسین آبی، نثر الدر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۲۸؛ ابن نما، مشیر الاحزان، ص ۴۱؛ حسین بن محمد حلوانی، نزهة الناظر وتنبيه الحاضر (مجموعه ورام)، ص ۸۶؛ سید بن طاووس، المشهور علی قتلی الطمرف، ص ۱۲۶؛ علی بن عیسی آریلی، کشف القمعة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۲۳۹).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۵.

۳. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۱-۳۶۲.

بلند به امام حسین علیه السلام بگویند: ای حسین! آیا از خدا نمی ترسی که از جماعت مسلمین خارج می شوی و میان امت تفرقه می افکنی؟! امام در جواب آنها این آیه را خواند: لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلِكُمْ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ<sup>۱</sup> و به راه خود ادامه داد.<sup>۲</sup>

### تلاش های عبدالله بن جعفر<sup>۳</sup>

همچنین طبق گزارش منابع تاریخی، یکی از کسانی که سعی داشت مانع رفتن امام حسین علیه السلام به عراق شود، عبدالله بن جعفر طیار، پسر عموی امام، و همسر حضرت زینب کبری<sup>۱</sup> بود. امام علی بن الحسین اقدام عبدالله بن جعفر را چنین نقل می فرماید: وقتی ما از مکه خارج شدیم، عبدالله بن جعفر دو پسرش، عون و محمد را همراه نامه ای نزد حسین بن علی فرستاد که در آن نوشته بود:

اما بعد؛ شما را به خدا سوگند، از شما می خواهم وقتی که نامه ام را ملاحظه کردی، بازگردی. من از راهی که برگزیده ای، برایت نگران هستم که مبادا به قتل خود و ریشه کن شدن خاندانت منجر شود. امروز اگر شما از دست بروی، نور زمین خاموش خواهد

۱. یونس (۱۰)، ۴۱؛ و اگر تو را تکذیب کردند، بگو کردار من برای خودم و کردار شما برای خودتان است، شما از آنچه من می کنم بیزارید و من (نیز) از آنچه شما می کنید، بیزارم». امام این آیه را در جواب نامه یزید نیز نوشت، که قبلاً در فصل دوم از بخش سوم (امام حسین در مکه) تحت عنوان «استمداد یزید از ابن عباس»، گذشت.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۵.

۳. عبدالله بن جعفر طیار برادرزاده علی علیه السلام و مادرش اسماء بنت عمیس بود. پدر و مادر عبدالله، در سال های اول بعثت، از مکه به حبشه هجرت کردند و عبدالله در آنجا متولد شد و در سال هفتم از هجرت، همراه پدر و مادرش به مدینه رفت. عبدالله یکی از سخاوتمندترین مردان عرب بود. وی در سال ۸۰ق از دنیا رفت (ابن اثیر، *أسد الغابۃ فی معرفة الصحابة*، ج ۳، ص ۹۶-۹۷).

شد؛ زیرا شما نشانه و ارشاد کننده رهیافتگان و امید مؤمنان هستی. پس در رفتن عجله نکن که من به دنبال این نامه خواهم آمد. والسلام.<sup>۱</sup>

سپس نزد عمرو بن سعید، حاکم مکه و مدینه، رفت و با او صحبت کرد و به او گفت: به حسین نامه بنویس و در آن به او امان بده و او را به نیکی و احسان خود امیدوار کن و از او بخواه که برگردد؛ شاید نامهات باعث شود که او به آن اطمینان کند و بازگردد.

عمرو بن سعید به عبدالله بن جعفر گفت: هر چه می‌خواهی بنویس و بیاور تا من آن را مَهر کنم. آن‌گاه عبدالله بن جعفر نامه‌ای را [از زبان حاکم مکه] به امام نوشت<sup>۲</sup> و نزد عمرو بن سعید آورد و به او گفت: این نامه را مَهر کن و به وسیله برادرت یحیی بن سعید [نزد حسین] بفرست؛ زیرا وجود او بیشتر موجب اطمینان خاطرش می‌شود و می‌فهمد

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۷. امام در جواب نامه او نوشت: «اما بعد؛ نامه تو به دست من رسید و آن را خواندم و آنچه نوشته بودی فهمیدم؛ ولی به تو می‌گویم که من جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و او مرا از مأموریتم آگاه کرد و من آن را به انجام خواهم رساند؛ چه به ضرر من باشد و چه به نفع من. به خدا سوگند ای پسرعمو؛ اگر به سوراخ حشرات نیز فرو روم، آنها مرا خارج کرده، خواهند کشت. ای پسرعمو؛ به خدا سوگند آنان به حق من تعدی و ظلم می‌کنند، چنان‌که یهود درباره روز شنبه تجاوز کردند (ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۶۷؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۱۷-۲۱۸). ابن‌سعد نامه عبدالله بن جعفر و پاسخ امام علیه السلام را به‌اختصار آورده است ("ترجمة الحسین و مقتله"، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۶۸).

۲. شیخ مفید می‌گوید: عمرو بن سعید خود، به توصیه عبدالله بن جعفر به امام نامه نوشت (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۹). ابن‌اعثم از نامه نوشتن سعید بن عاص در مدینه سخن به میان آورده است (ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۶۷)؛ درحالی‌که او پیش از این زمان و در سال ۵۹ هجری از دنیا رفته بود (ابن‌اثیر، أسنن الأئمة فی معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۲۳۹-۲۴۱). خوارزمی نیز گفته است: عمرو بن سعید در این زمان در مدینه بود و هنگامی که شنید امام قصد رفتن به سوی عراق را دارد، نامه‌ای به امام نوشت و توسط برادرش یحیی بن سعید نزد امام فرستاد. اما شواهد نشان می‌دهد که عمرو در آن زمان در مکه بوده است. همچنین در نامه‌ای که ابن‌اعثم و خوارزمی نقل کرده‌اند، سخن از شهادت مسلم به میان آمده است (خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۱۸؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۶۷)؛ درحالی‌که شیخ مفید تصریح می‌کند جناب مسلم یک روز پس از خروج امام از مکه، یعنی روز نهم ذی‌الحجه به شهادت رسیده بود (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۶).

که این نامه واقعاً از ناحیه توست. او نیز چنین کرد. عمرو بن سعید در آن هنگام عامل یزید در مکه بود.<sup>۱</sup>

امام علی بن الحسین می‌افزاید: عبدالله بن جعفر و یحیی، خودشان را به امام حسین رساندند و بعد از اینکه یحیی بن سعید نامه را برای امام قرائت کرد، نزد عمرو برگشتند و چنین گزارش دادند: «ما نامه را برای او خواندیم و خیلی اصرار کردیم تا او را از رفتن به عراق منصرف کنیم؛ اما او [نپذیرفت و] یکی از عذرهایی که برای ما آورد این بود که: من جدم را در عالم رؤیا دیدم و در آن رؤیا به کاری مأمور شده‌ام که باید آن را انجام بدهم؛ چه به ضرر من تمام شود و چه به نفعم». [طبق نقل امام علی بن الحسین] آنها پرسیدند: آن رؤیا چیست؟ امام فرمود: آن رؤیا را تا به حال برای احدی نقل نکرده‌ام و نقل هم نمی‌کنم تا زمانی که خدا را ملاقات کنم. لذا آن دو مجبور شدند نزد عمرو بن سعید برگردند و گزارش دهند که نتوانستند امام را از رفتن منصرف کنند.<sup>۲</sup>

متن آن نامه چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم. از عمرو بن سعید به حسین بن علی؛ اما بعد؛ از خدا می‌خواهم که تو را از آنچه هلاکت می‌کند، منصرف سازد و به آنچه موجب هدایت توست، راهنمایی کند. به من خبر رسیده که تو به سوی عراق روانه هستی. من تو را از اختلاف و تفرقه افکنی بر حذر می‌دارم و می‌ترسم که این کار موجب نابودی تو بشود؛ لذا عبدالله بن جعفر و یحیی بن سعید را به سوی تو فرستادم. پس به همراه آنان نزد من بیا که به یقین در امان خواهی بود و برای تو در نزد من پاداش و نیکی و خوش رفتاری خواهد بود و خدا را درباره رعایت این امور نسبت به تو شاهد و کفیل و وکیل می‌گیرم. والسلام علیک.

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۸.

۲. همان.

امام در پاسخ نوشت:

به تحقیق کسی که به خدای عزّ و جلّ دعوت می‌کند و عمل صالح انجام می‌دهد و می‌گوید من از مسلمین هستم، با خدا و رسولش مخالفت نمی‌ورزد. تو من را به امان داشتن و نیک رفتاری و بخشش و کرم دعوت کرده‌ای؛ اما بهترین امن، امان خداوند است؛ زیرا کسی که در دنیا از او نهراسد، خداوند روز قیامت به او امان نخواهد داد؛ لذا ما از خدا خوفش را در دنیا می‌طلبیم تا موجب امانش [نسبت به ما] در روز قیامت شود. و اگر تو با این نامه خواستی بخشش و نیکی‌ای در حق من کنی، در دنیا و آخرت جزای خیر نصیبت خواهد شد. والسلام.<sup>۱</sup>

وقتی ابن‌زیاد اطلاع یافت که امام حسین علیه السلام از مکه به سوی کوفه خارج شده است، حُصَین بن نُمَیر رئیس پلیس خویش را به قادسیه (که در پانزده فرسنگی کوفه است) فرستاد. او در قادسیه پیاده شد و لشکر خویش را از قادسیه تا حَفّان (که بالاتر از قادسیه است)<sup>۲</sup> و از قادسیه تا قَطُّطَانه (که از طرف خشکی در نزدیکی کوفه است)<sup>۳</sup> و لَعْلَع (محلّی بین بصره و کوفه، در شش مایلی قادسیه)<sup>۴</sup> سازمان‌دهی کرد و به مردم اعلام نمود: این حسین است که به سوی عراق می‌آید.<sup>۵</sup>

### منازل بین راه مکه تا کربلا

کاروان امام حسین علیه السلام در راه مکه تا کربلا، از منازل متعددی عبور کرده است. کاروان در بعضی از این منازل، یک شبانه‌روز، و در بعضی دیگر تنها یک روز، و در برخی هم

۱. همان.

۲. یاقوت حَمَوی، *معجم البلدان*، ج ۲، ص ۴۳۴.

۳. همان، ج ۴، ص ۴۲۵.

۴. همان، ج ۵، ص ۲۱-۲۲.

۵. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۹۴؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ص ۶۹-۷۰.

فقط چند ساعت، و در بعضی از آنها تنها برای اقامه نماز توقف کرده و در تعدادی از منازل اصلاً توقیفی نداشته است. این منازل با اندکی اختلاف در منابع، به ترتیب عبارت‌اند از:

تَنْعِيم، صَفاح، عَقِيق (وادی عقیق)، ذاتِ عِرْق، غَمْرَه، مُسْلِح، أَفِيعِيَه، مَعْدِنِ بَنِي سَلِيم، عُمُق، سَلِيلِيَه (ماء السليليه، السليله)، مُغَيْثَه (مُغَيْثَه المأوان)، نَقْرَه (معدن النقره)، حَاجِر، سَمِير، تُوْر، فَيْد، بَطْنُ الْعَقْبَه، أَجْفَر، خَزِيمِيَه، زَرُود، تَعْلَبِيَه، بَطان (بطانیه)، شُقُوق، زُبَالَه، قَاع، عَقْبَه، واقصه، قَرَعَاء، مُغَيْثَه (این منزل، غیر از مغیثه المأوان است)، شَراف، دُوْحَسَم، بِيضَه، عُدْبِيَه (عُدْبِيَه الهِجَانات)، اقساس مالک، رُهَيْمَه، قصر بنی مُقاتل، قُطْقُطانَه و نینوا.<sup>۱</sup>

در تعدادی از این منازل، حوادث و وقایع درخور ملاحظه‌ای رخ داده که در منابع تاریخی از آنها سخن به میان آمده است. اکنون به ذکر این منازل و وقایع آنها می‌پردازیم.

## تَنْعِيم<sup>۲</sup>

### ضبط اموال بیت‌المال از قافله یزید

نخستین منزلی که کاروان امام حسین (ع) بعد از خروج از مکه، در آن توقف کرد، منزل

۱. برای اطلاع بیشتر درباره منازل بین مکه و کربلا، رک: علی بن الحسین هاشمی، الحسین فی طریقَه الی الشهادَه، ص ۲۲-۱۵۰. مؤلف این کتاب، برای شناخت و ضبط دقیق منازل، مسافت مکه تا کربلا را با راهنمایی و همراهی عرب‌های بومی طی کرده و اسامی منازل را که امام از آنها عبور کرده، به صورت شعر بیان کرده و در کتاب مذکور به تفصیل شرح داده است. لذا هرچند مؤلف این کتاب از معاصران است، با توجه به بررسی میدانی برای شناخت دقیق منازل، اثر ارزشمندی پدید آورده است.

۲. یاقوت حَمَوِی می‌نویسد: تنعیم در دو فرسخی مکه و در حِل (یعنی خارج از منطقه حرم) واقع شده و میقات اهل مکه است و آنان برای عمره از آنجا مُخْرَم می‌شوند و چاه‌های آبی در آنجا بوده است (مَعْجَمُ الْبُلْدَان، ج ۲، ص ۵۸). اما این اطلاعات مربوط به گذشته است. امروز در اثر توسعه شهر مکه، تنعیم در داخل شهر قرار گرفته و در آنجا مسجد مجللی به همین نام ساخته شده است و چون «أَذَى الْحِلِّ» است، یعنی نزدیک‌ترین محلی است که حرم تمام می‌شود و حِل آغاز می‌شود، حاضران در مکه می‌توانند برای عمره از آنجا محرم شوند.



تنعیم بود. به نقل ابی مخنف در این منزل امام حسین علیه السلام با قافله‌ای مواجه شد که از جانب حاکم یمن، بُحَیْر بن رِیسان حَمَیْری به دربار یزید در حرکت بود. آن کاروان حامل وَرَس<sup>۱</sup> و لباس‌های جدید [و زیبا] بود که برای یزید برده می‌شد. امام حسین علیه السلام آن کاروان را (به نفع نهضت) تصاحب کرد. آن‌گاه به شترداران (که شترانشان را برای حمل اموال، کرایه داده بودند) فرمود: ما شما را مجبور نمی‌کنیم؛ هر کدام از شما که دوست داشته باشد تا سرزمین عراق همراه ما بیاید، با او خوش‌رفتاری کرده، تمام کرایه‌اش را می‌پردازیم و هر کدام از شما که بخواهد همین جا از ما جدا شود، به اندازه مسافتی که طی کرده، کرایه‌اش را می‌دهیم.

سپس آنهایی که [از همان جا] امام را رها کردند، حسابشان مشخص شد و امام کرایه‌شان را به‌طور کامل پرداخت کرد؛ اما به آنهایی که او را همراهی کردند، علاوه بر کرایه معمولی‌شان، خلعتی (جامه‌ای) نیز عطا فرمود.<sup>۲</sup>

سید بن طاووس نیز از تصاحب اموال توسط امام سخن به میان آورده، می‌گوید: امام در تنعیم قافله‌ای را که از طرف والی یمن، بُحَیْر بن رِیسان حَمَیْری، هدایایی برای یزید بن معاویه می‌برد، دید و فرمود که هدیه‌ها را از آنها گرفتند؛ زیرا حکم و سلطنت امور مسلمانان [در آن عصر] به عهده امام حسین علیه السلام بود (و او امام امت رسول‌الله بود).<sup>۳</sup>

اما شیخ مفید از بیت‌المال بودن اموال کاروان و تصاحب آن، سخنی به میان نیاورده و تنها گفته است: وقتی که امام حسین علیه السلام به تنعیم رسید، با کاروانی برخورد کرد که از

۱. نام فارسی وَرَس، اسْتِزْک است که در سرزمین یمن می‌روید و گیاهی است که دانه آن مانند دانه کنجد است. علامه شعرانی درباره آن می‌گوید: از تُخَف یمن است و در همان جا روید و رشته‌ها دارد چون زعفران، و تخم آن مانند کنجد است و رنگی زرد و زیبا دارد (میرزا ابوالحسن شعرانی، ترجمه نفس المهموم، ص ۱۴۸).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۶؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۲۰.

۳. سید بن طاووس، الْمَطْهَرُفِ عَلٰی قَتْلِ الطُّغْرَفِ، ص ۱۳۰.

یمن می آمد و امام از اهل کاروان، شترانی را برای حمل بار و سوار شدن همراهانش کرایه کرد.<sup>۱</sup>

چنان که در ادامه خواهیم نوشت، دینوری و بلاذری نیز این قضیه را نقل کرده اند.

### اقدام حماسی یا راهزنی و گردنه گیری؟

یکی از عاشورا پژوهان معاصر، این اقدام منسوب به امام حسین (ع) را «راهزنی و گردنه گیری» دانسته و آن را از موارد تحریف در حادثه عاشورا معرفی کرده که ساخته و پرداخته بنی امیه و بخشی از «تهاجم تبلیغاتی و جنگ روانی» آنان بوده است. او دلایلی در رد و نفی این داستان از لحاظ سندی و محتوایی مطرح کرده است.<sup>۲</sup>

ملاحظات بر این دیدگاه به نظر می رسد که برخی از آنها را به اختصار در اینجا می آوریم:

۱. گویا اساس اشکال ایشان برخاسته از دیدگاه رایج و رسمی درباره اسلام خلافتی و مکتب خلفاست که خلافت یزید را مشروع، و هرگونه مخالفت با آن را شورش و خارجی گری و راهزنی می پندارد. دلایلی که مؤلف مطرح کرده، در واقع مؤید این امر و تلاشی برای اثبات مدعا و تبرئه امام حسین (ع) از اتهام ضبط اموالی است که در حیطه تصرف معاویه و یزید بوده است؛ در حالی که اگر امام حسین (ع) این دیدگاه را داشت، مثل بسیاری دیگر از مردم آن روز، با یزید بیعت می کرد و از مدینه خارج نمی شد و هیچ یک از حوادث بعدی نیز پیش نمی آمد.

آیا اگر اموال متعلق به مسلمانان، به دست یزید فاسق فاجر تبهکار و صاحب خلافت نامشروع می رسید، و او آن را به دلخواه صرف می کرد و به جیب بنی امیه و

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۸.

۲. محمد صحتی سردودی، تحریف شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین (ع)، ص ۱۳۹-۱۴۳.

دیگر هواداران خود می‌ریخت، حق بود و درست و مشروع و به‌جا؛ اما اگر شخصیتی معصوم و پاک مانند حسین بن علی علیه السلام، نوه پیامبر، آن را ضبط و در جای خود مصرف می‌کرد، راهزنی و گردنه‌گیری بود؟! یکی از بدعت‌ها و خلاف‌کاری‌های بنی‌امیه از نظر امام حسین علیه السلام، و یکی از انگیزه‌های مخالفت آن حضرت با آن دستگاه خلافت ضد اسلامی، تصاحب بیت‌المال و تصرف دلخواه در آن بود؛ چنان‌که در خطبه خود در منزل «بَيْضَه» پس از برخورد با حرّبن‌یزید ریاحی، آن را یکی از بدعت‌های آنها شمرده است؛<sup>۱</sup>

۲. این اقدام امام، نه تنها راهزنی و گردنه‌گیری و عملی دزدانه نبود، بلکه یکی از اقدامات حماسی و شجاعانه و افتخارآمیز آن حضرت شمرده می‌شود؛ زیرا نه این کار و نه اقدام مشابهی که در زمان حکومت معاویه انجام داد،<sup>۲</sup> هیچ‌یک ماهیت مالی نداشت؛ بلکه پیامی سیاسی و معترضانه داشت و نوعی زیر سؤال بردن مشروعیت حکومت آن پدر و پسر، و خدشه‌دار کردن حاکمیت فاسد آن دو بود، و در آن زمان هیچ‌کس جز حسین بن علی علیه السلام جرئت و جسارت چنین کاری را نداشت. بسیاری از بزرگان آن روز، بدون رضایت معاویه و یزید، جرئت آب خوردن را نداشتند؛ چه رسد به اینکه به حدود و اختیارات آنها تجاوز کنند.

کسی که راهزنی و گردنه‌گیری می‌کند، آن را دزدانه انجام می‌دهد و سعی می‌کند به نحوی آن را کتمان کند، یا به گردن دیگری بیندازد و بالأخره به نحوی سرورته قضیه را به هم بیاورد؛ درحالی‌که امام حسین علیه السلام در زمان معاویه، پس از ضبط اموال، شجاعانه در نامه‌ای آن را به وی اطلاع داد.

معاویه که مواد پیمان صلح را عملاً زیر پا نهاده و آن را از اعتبار انداخته بود و با عمل انجام شده روبه‌رو شده بود، جز تحمل راه دیگری نداشت، و تنها به تهدیدی

۱. ... واستأثروا بالفی... (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۱).

۲. تفصیل آن در فصل دوم از بخش دوم این کتاب گذشت.

توخالی بسنده کرد، و اگر ابن ابی‌الحدید آن را از شواهد حلم و سعۀ صدر معاویه شمرده، اشتباه از ناحیه اوست (ما درباره حلم کاذب معاویه که امثال ابن ابی‌الحدید فریب آن را خورده‌اند، در فصل اول از بخش دوم این کتاب بحث کرده‌ایم)؛

۳. هیچ‌گاه بنی‌امیه یا مورخان طرف‌دار آنها، این حرکت امام را وسیله طعن او و مجوز قتلش عنوان نکرده‌اند. چنان‌که در فصل دوم و سوم از بخش دوم این کتاب گذشت، امام حسین علیه السلام اصولاً ولیعهدی یزید را به رسمیت نشناخت، و این از نظر بنی‌امیه و مورخان هوادار آنان، گناه کوچکی نبود؛

۴. گرچه مقتل ابی‌مخنف به صورت مجموعه، امروز در دسترس نیست، اما چنان‌که یکی از پژوهشگران حوزه علمیه به صورت علمی بررسی و اثبات کرده، بخش درخور توجهی از گزارش‌های او را درباره حادثه عاشورا، طبری در تاریخ خود، شیخ مفید در *ارشاد* و سبط ابن جوزی در *تذکرة الخواص* آورده‌اند<sup>۱</sup> که گزارش این حادثه نیز یکی از آنهاست. طبری این قضیه را از ابی‌مخنف نقل می‌کند و او آن را با یک واسطه از عُقْبَةُ بنِ سَمْعَانَ، غلام رباب، همسر امام حسین علیه السلام نقل می‌کند<sup>۲</sup> که شاهد عینی حادثه بوده و چون برده بود، در کربلا او را نکشتند و آزاد کردند.

از طرف دیگر چنان‌که باز در جای خود به اثبات رسیده، ابومخنف (۱۵۷ق) اگر شیعه به معنای خاص نبوده، حتماً دوستدار اهل بیت بوده و بی‌شک طرف‌دار بنی‌امیه نبوده است و نقل‌های او درخور اعتماد است.<sup>۳</sup>

علاوه بر اینها تنها منبع نقل این قضیه تاریخ طبری نیست؛ بلکه دو تن دیگر از مورخان متقدم مسلمان یعنی ابوحنیفه دینوری (۲۸۲ق) و احمد بن یحیی

۱. محمد هادی یوسفی غروی، *وثقة الطّف*. در این کتاب، گزارش‌های ابی‌مخنف از تاریخ طبری، *ارشاد مفید* و *تذکرة الخواص* سبط ابن جوزی، استخراج و تدوین و تبویب شده است.

۲. قال ابو مخنف: حدثني العارث بن كعب الوالبي عن عقبة بن سميان قال: ... ثم ان الحسين اقبل حتى مر بالنعيم فلقى بها عيرا قد اقبل بها من اليمن... (طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۸۵).

۳. ر.ک: محمد هادی یوسفی غروی، *وثقة الطّف*، ص ۱۸-۲۰.

بلاذری (۲۷۹ق) نیز که تاریخ آنها مورد استناد مورخان اسلامی است، این قضیه را نقل کرده‌اند.<sup>۱</sup>

جالب است که بلاذری در نقل غارت خیمه‌های امام حسین علیه السلام در عاشورا، از ورس و پارچه‌هایی که در تنعیم گرفته شده بود، با الف و لام عهد یاد می‌کند و می‌نویسد: وَمَالَ النَّاسِ عَلَى الْوَرَسِ وَالْحُلَلِ وَالْأَبْلِ فَاَنْتَهَبُوها؛<sup>۲</sup> «مردم (سپاه کوفه) به‌سوی همان ورس و لباس‌ها و شتران هجوم بردند و آنها را غارت کردند»؛

۵. ضبط اموال مورد بحث، هنگامی صورت گرفت که امام از مکه خارج، و به‌سوی عراق رهسپار شده بود تا در برابر حکومت یزید، رهبری کوفیان را بر عهده بگیرد. بنابراین با این اقدام، عملاً حکومت یزید را غیرقانونی اعلام کرد. از طرف دیگر رویایی با نیروهای بنی‌امیه آغاز شده بود. مورخان نوشته‌اند: «پیش از منزل تنعیم» گروهی از مأموران عمرو بن سعید، حاکم مکه، به فرماندهی برادر او، به‌منظور جلوگیری از حرکت امام به‌سوی عراق، با آن حضرت روبه‌رو شده، خواستند مانع پیشروی او و همراهانش شوند؛ اما آنان به شدت مقاومت کردند و طرفین با تازیانه همدیگر را زدند و سرانجام اردوی حسینی به راه خود ادامه داد.<sup>۳</sup> بنابراین چه انتظاری از امام حسین علیه السلام بود که باز هم حریم حکومت یزید را رعایت کند!؟

۶. در پاسخ به این ادعا که گفته‌اند: شخصی به نام «بُخَيْرِ بْنِ رِيسَانَ حَمِيْرِي» که در گزارش یادشده، عامل یزید در یمن معرفی شده است، اصلاً وجود تاریخی ندارد، باید

۱. قالوا ولما فصل الحسين بن علي من مكة سائرا، وقد وصل الى التنعيم لحق عيرا مقبله من اليمن، عليها ورس وحنا، ينطلق به الى يزيد بن معاوية، فأخذها وما عليها... (ابوحنيفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۲). قالوا ولقي الحسين بالتنعيم عيرا قد اقبل بها من اليمن، بعث بها بخير بن ريسان الحميري الي يزيد بن معاوية وكان عامله على اليمن وعلى العير ورس وحل... (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۵-۳۷۶).

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۹.

۳. طبری، تاريخ الامم والملوك، ج ۵، ص ۲۸۵؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۵؛ ابوحنيفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۲.

گفت: برخی از منابع تاریخی و رجالی درباره او آگاهی‌هایی داده‌اند؛ از جمله آنکه وی اهل یمن بوده است و پسرانش از وی احادیث ناپسند و زشتی نقل کرده‌اند. او از عباده بن صامت روایت می‌کرده و ابوسفیان شامی نیز از وی روایت کرده است.<sup>۱</sup> همچنین شخصی به نام طاووس بن کیسان یمانی، غلام بُحَیْر بوده است.<sup>۲</sup> طبق گزارش صنعانی (۲۱۱ق) بُحَیْر، بعدها مدتی کارگزار عبدالله بن زُبَیْر شده بود.<sup>۳</sup> همچنین طبری ذیل حوادث سال ۶۶ از وی یاد کرده است.<sup>۴</sup>

با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که:

اولاً، این اقدام امام، چنان‌که سیدبن طاووس نیز اشاره کرده، از باب اختیارات امامت، و ولایت حضرت بر مسلمانان و اموالشان و مجاز بودن وی در تصرف بیت‌المال بوده است؛ ثانیاً، یزید اموال یادشده را در امور غیر مشروع و حتی برای ترویج فساد و فحشا و منکرات به کار می‌برد که امام با ضبط آنها، جلوی منکر دیگری را گرفت. نکته درس‌آموز در این جریان، شیوه برخورد حضرت با شترداران است که چون این اقدام حضرت، موجب محرومیت آنان از دریافت اجاره‌بهای شتران از یزید شد و امام حساب کار آنان را از یزید جدا می‌دانست، برای آنکه از نتیجه تلاش و دسترنج خویش محروم نشوند، پیشنهاد یادشده را به آنان داد. این شیوه رفتار تنها می‌تواند از یک رهبر الهی سر بزند که هر اقدامی را به‌جا و در جای خود انجام می‌دهد و بر این باور است که نباید یک حرکت مشروع و خداپسندانه، موجب تضییع حقوق دیگران و به‌طور کلی، سبب کار یا کارهای غیر مشروع و غیرخداپسندانه دیگری شود.

۱. عبدالرحمن بن ابی حاتم رازی، *الجرح والتعدیل*، ج ۲، ص ۴۱۱، ش ۱۶۲۰؛ عبدالله بن عدی جرجانی، *الکامل فی الضعفاء*، ج ۲، ص ۵۶.

۲. محمد بن سعد، *الطبقات الکبری*، ج ۵، ص ۵۳۷؛ ابن ابی حاتم رازی، *الجرح والتعدیل*، ج ۴، ص ۵۰۰، ش ۲۲۰۳؛ طبری، *المُنتخب من کتاب ذیل المُدَیْلِ*، ص ۱۲۵.

۳. عبدالرزاق صنعانی، *المُصَنَّف*، ج ۱۱، ص ۲۴۶-۲۴۵، ش ۲۰۴۴۴.

۴. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۶، ص ۹.

صِفاح<sup>۱</sup>ملاقات با فَرَزْدَقِ شاعر<sup>۲</sup>

منابع تاریخی، ملاقات فرزدق (شاعر) را با امام حسین علیه السلام در راه مکه به کربلا ثبت کرده‌اند؛ ولی دربارهٔ اینکه این دیدار و گفت‌وگو در کجا و در کدام منزل رخ داده است، در میان

۱. صِفاح موضعی است. میان حنین و مرز حرم؛ این منزل در سمت چپ کسانی که به مکه وارد می‌شوند، واقع می‌شود (یاقوت حَمَوی، *مُعْجَمُ الْبُلْدَانِ*، ج ۳، ص ۴۶۷).

۲. نام فَرَزْدَقِ بْنِ غَالِبِ شاعر، هَمَامِ بوده است و نسب او چنین است: هَمَامِ بْنِ غَالِبِ بْنِ سَفِيانِ بْنِ مَجَاشِعِ بْنِ دَارِمِ بْنِ مَالِكِ بْنِ حَنْظَلَةَ بْنِ زَيْدِ مَنَاةَ بْنِ تَمِيمِ. وی از بصریین به حساب می‌آمده است. او از ابوسعید خدری، ابوهریره و عبدالله بن عمر روایت کرده است و افرادی همانند مروان اصفَر، ابن‌ابی‌نجیح، خالد حذاء، حَجَّاجِ بْنِ حَجَّاجِ، صعقِ بْنِ ثَابِتِ و فرزندش لَبْطَه، از وی روایت کرده‌اند (بخاری، *التَّارِیْخُ الْکَبِیْرُ*، ج ۷، ص ۱۳۹، ش ۶۲۲؛ ابن‌ابی‌حاتم رازی، *الْجَرَّحُ وَالتَّعْدِیْلُ*، ج ۷، ص ۹۳، ش ۵۲۸). فَرَزْدَقِ همان شاعری است که در روزگار امامت امام سجاده علیه السلام، قصیده معروف خود را در مدح حضرت سرود. ماجرا از این قرار بود که در یکی از سال‌ها، هشام بن عبدالملک در زمان خلافت عبدالملک یا ولید، حج به جا می‌آورد. وی طواف کرد و چون خواست حجرالاسود را ببوسد، ازدحام جمعیت مانع شد. در این هنگام امام سجاده علیه السلام به مسجد درآمد و مشغول طواف شد و چون به حجرالاسود رسید، مردم از روی احترام و در اثر عظمت و هیبت حضرت، راه را برای وی باز کردند. حضرت، به راحتی حجرالاسود را استلام کرد. هشام که شاهد این صحنه بود، خشمناک شد. مردی از شامیان نیز که شاهد ماجرا بود، از هشام پرسید که این مرد کیست که مردم تحت تأثیر هیبت او قرار گرفته، راه را برای او باز کردند؟ هشام با آنکه امام سجاده علیه السلام را می‌شناخت، برای اینکه شامیان به حضرت تمایل پیدا نکنند، گفت: او را نمی‌شناسم. فَرَزْدَقِ که شاهد ماجرا بود گفت: من او را می‌شناسم. مرد شامی گفت: ای ابافرس؟ او کیست؟ در این زمان فَرَزْدَقِ قصیده معروف خود را با این مطلع سرود:

هذا الذي تعرف البطحاء وطأته و البيت تعرفه والحبل والحرم

هشام از شنیدن چنین قصیده‌ای در ستایش امام سجاده علیه السلام آن‌چنان خشمگین شد که دستور داد فَرَزْدَقِ را در عسفان (مکانی بین مکه و مدینه) زندانی کنند. امام چهارم در برابر این خدمت فَرَزْدَقِ برای معرفی اهل‌بیت، دوازده هزار درهم برایش فرستاد و از اینکه بیشتر از آن را نداشته است، عذرخواهی کرد. فَرَزْدَقِ ابتدا از پذیرش چنین صله‌ای امتناع کرده و گفت: من این قصیده را تنها برای خشنودی خدا و رسول سرودم. اما وقتی اصرار حضرت را دید، سرانجام پذیرفت (شیخ طوسی، *اختیار معرفة الرجال*، تحقیق: حسن مصطفوی، ص ۱۳۳، ذیل ش ۲۰۷؛ ابن‌قتال نیشابوری، *روضه الواعظین*، ج ۱، ص ۱۹۹-۲۰۱). گفتنی است که یکی از محققان معاصر، دربارهٔ سرودن این قصیده در مدح امام سجاده علیه السلام تشکیک کرده است (ر.ک: سیدجعفر شهیدی، *زندگانی علی‌بن‌الحسین*، ص ۱۱۲-۱۳۳)؛ اما یکی از صاحب‌نظران، این تشکیک و دلایل آن را با شواهد علمی متعدد رد کرده است (ر.ک: عباس ظهیری، *تجزیه و ترکیب و بلاغت قرآن*، به ضمیمهٔ قصیدهٔ میمیه فَرَزْدَقِ، ج ۲، ص ۳۱۲-۳۲۴). برای آگاهی بیشتر دربارهٔ زندگی فَرَزْدَقِ، ر.ک: سیدعلی‌خان مدنی، *الدرجات الرفیعة*، ص ۵۵۱-۵۵۶.

گزارش‌های تاریخی اختلاف وجود دارد؛<sup>۱</sup> ابو مخنف از عبدالله بن سلیم آسدی و مُذَرِّی بن مُشَمَّل آسدی<sup>۲</sup> نقل کرده که در منزل صفاح، فرزند بن غالب شاعر آمد و در کنار امام

۱. در منابع تاریخی، از منازل و نقاط مختلفی به‌عنوان محل دیدار فرزند با امام حسین یاد شده است. این گزارش‌ها به‌قدری آشفته و ناسازگار است که ترجیح یکی از آنها بر دیگر اقوال دشوار می‌باشد؛ هرچند تعیین دقیق آن تأثیری در اصل بحث ندارد. این منازل عبارت‌اند از:

۱. صفاح (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۶؛ ابن سعد، «ترجمة الحسين ومقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۷۱، ۱۷۳؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۳؛ ابوعلی مشکوٰتیه، تجارب الامم و تفاعلب الهیتم، ج ۲، ص ۵۶-۵۷؛ یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۷۶-۴۷۷؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۲۲)؛
۲. محدوده حرم، خارج مکه (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۶۷)؛ ۳. بستان بن عامر (سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۴۰)؛ البته یاقوت حموی، نام صحیح این منزل را بستان بن معمر ذکر کرده است (معجم البلدان، ج ۱، ص ۴۹۲)؛ ۴. ذات عرق (ابن عساکر، ترجمة الامام الحسین من تاریخ مدینة دمشق، ص ۲۰۸، ح ۲۶۱)؛ ۵. زیاله (سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلى الطفوف، ص ۱۳۴)؛ ۶. شقوق (ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۷۱)؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۳؛ کشف الغمّة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۴۳).

گفتنی است که در بعضی از این منابع، در دو گزارش متفاوت، دو جا، محل ملاقات ذکر شده؛ بدون اینکه یکی ترجیح داده شود؛ مانند تاریخ طبری (صفاح و محدوده حرم، خارج مکه) و انساب الاشراف (صفاح و ذات عرق). نکته دیگر این است که یاقوت حموی، بستان بن معمر را مجاور نخله الیمانیة می‌داند و نام دیگر آن را ذات عرق معرفی کرده و فاصله نخله را تا مکه دو شب راه ذکر کرده است (معجم البلدان، ج ۵، ص ۳۲۱). با این بیان محلی که سبط ابن جوزی، آن را بستان ابن عامر (ابن معمر) معرفی کرده، در واقع همان منزل ذات عرق است. در میان همه این اقوال، قرائن و شواهد، دیدار در صفاح را تأیید می‌کند؛ از جمله آنکه فرزند عازم حج بوده و امام حسین روز ترویبه از مکه خارج شده بود؛ بنابراین طبعاً دیدار باید در نزدیکی‌های مکه رخ داده باشد و این با صفاح منطبق است. قرینه دیگر، شعری است که از فرزند نقل شده و او در آن، از دیدار خود با امام حسین در صفاح بدین گونه یاد کرده است: لقیّت الحسین بأرض صفاح / علیه الیلاق و الدرّ (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۴۷۶-۴۷۷)

یعنی: در سرزمین صفاح حسین را دیدار کردم؛ درحالی‌که او لباس قبا و زره چرمین بر تن داشت. احتمال اینکه شخص دیگری، این شعر را سروده و به فرزند نسبت داده باشد، خلاف اصل است و شاهد قرینه لازم دارد؛ اصل این است که آنچه را نقل شده پذیریم. از این گذشته انگیزه‌ای برای جعل چنین شعری به نام فرزند وجود ندارد. و بالأخره اگر در بعضی از منابع، دیدار فرزند با امام در منزلی دور از مکه نقل شده، تنها وجه جمع آن می‌تواند این باشد که بگویم فرزند پس از اتمام حج، به‌منظور دیدار مجدد با امام حسین به سرعت حرکت کرده و در آن منزل دوباره به حضور امام رسیده است.

۲. گفتنی است که ابو مخنف از ابوجناب بن ابی حیثه از عدی بن خرمه از عبدالله بن سلیم و مُذَرِّی بن مُشَمَّل سه گونه گزارش نقل کرده است: در یک‌جا این دو نفر [عبدالله بن سلیم و مُذَرِّی بن مُشَمَّل] گفته‌اند: ما به‌قصد حج به سوی مکه رفتیم و در روز ترویبه بین حجر و باب کعبه، حسین را دیدیم که با ابن زبیر صحبت می‌کرد (طبری، تاریخ



حسین علیه السلام توقف کرد و گفت: خداوند خواسته و آرزویت را درباره آنچه دوست می‌داری، برآورده سازد.

امام حسین به او فرمود: درباره اخبار مردم پشت سرت (مردم کوفه) برای ما بگو. فرزندق گفت: از فرد آگاهی سؤال کردی. دل‌های مردم با شماست و شمشیرهایشان با بنی‌امیه، و قضای الهی از آسمان نازل می‌شود و خدا آنچه را بخواهد انجام می‌دهد.<sup>۱</sup>

امام حسین علیه السلام فرمود: راست گفتی؛ کارها در دست خداست و خداوند آنچه را بخواهد انجام می‌دهد و پروردگار ما هر روز در کاری است. اگر قضا [ی الهی] بر وفق مراد ما نازل گردد، خداوند را بر نعمت‌هایش ستایش می‌کنیم و برای ادای شکر از او یاری می‌طلبیم و اگر قضا برخلاف آرزوی ما رقم بخورد، آن‌کس که طالب حق باشد و سرشتش تقوا و پرهیزگاری، ضرر نکرده است. آن‌گاه امام شترش را به حرکت درآورد و فرمود: السلام علیک، و از هم جدا شدند.<sup>۲</sup>

لبّطه پسر فرزندق از پدرش نقل می‌کند که گفت: در سال ۶۰ ق مادرم را به حج بردم. در ایام حج در داخل حرم، وقتی شتر او را می‌راندم، ناگاه حسین بن علی را دیدم، درحالی که شمشیرها و سپرهای خود را به همراه داشت و از مکه خارج

---

الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۴-۳۸۵). در جای دیگر گفته‌اند: ما [با حسین آمدیم و] در منزل صفاح، فرزندق را ملاقات کردیم که با امام گفت‌وگو کرد (طبری، همان، ص ۳۸۶)، و در جای دیگر می‌گویند: بعد از مراسم حج تنها فکرمان این بود که خود را به حسین برسانیم تا ببینیم کار او به کجا می‌انجامد؛ لذا به سوی حسین حرکت کردیم و در منزل زرود به او ملحق شدیم (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۷). این اقوال با هم تعارض دارند و بالاخره معلوم نمی‌شود محل ملحق شدن آنها به امام کدام منزل بوده است. تنها راهی که برای حل این تعارض به نظر می‌رسد این است که بگوییم: این دو نفر برای انجام مناسک حج از کوفه به مکه رفتند و در روز ترویبه امام را ملاقات کردند و زمانی که امام از مکه خارج شد، اینها امام را تا منزل صفاح مشایعت کردند و سپس برای اتمام مناسک به مکه برگشتند و پس از پایان مراسم حج با سرعت به سوی امام حرکت کردند و در منزل زرود به او ملحق شدند.

۱. قال له الفرزدق: من الغیبر سلت، قلوب الناس معک و سیوفهم مع بنی أمیّته والقضاء ینزل من السماء والله یفعل ما یشاء.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۶.

می‌شد. پرسیدم این کاروان از آن کیست؟ گفتند: از آن حسین بن علی. نزد ایشان رفتم و گفتم: پدر و مادرم فدایت باد ای پسر رسول خدا؛ چه چیز شما را پیش از انجام حج به شتاب واداشته است؟ فرمود: اگر عجله نمی‌کردم حتماً دستگیر می‌شدم. سپس ایشان از من پرسید: تو از چه قبیله‌ای هستی؟ گفتم اهل عراق (بیش از این از من سؤال نفرمود و به همین مقدار اکتفا کرد). سپس فرمود: از مردمی که پشت سر گذاشتی (یعنی مردم عراق) به من خبر بده. گفتم: قلوبشان با شما و شمشیرشان با بنی‌امیه است و قضا و قدر به دست خداست. فرمود: راست گفتی. فرزندق می‌گوید: از ایشان سؤالاتی درباره نذر و اعمال حج پرسیدم و ایشان پاسخ فرمود. سپس [از نزد ایشان] رفتم. ناگاه چادر بزرگی را دیدم که بسیار زیبا و نیکو بود. به سوی آن رفتم و فهمیدم که متعلق به عبدالله بن عمرو بن عاص است. از من درباره اخبار و اوضاع روز جویا شد و من از ملاقاتم با حسین به او خبر دادم. گفت: وای بر تو؛ چرا او را همراهی نکردی؟ به خدا قسم او به حکومت می‌رسد و سلاح در او و اصحابش کارگر نیست. فرزندق می‌گوید: به خدا قسم تصمیم گرفتم که به او ملحق شوم؛ زیرا کلام عبدالله در قلبم اثر گذاشت؛ اما چون سرگذشت پیامبران و کشته شدنشان را یاد آوردم، از این تصمیم برگشته، به نزد خاندانم در عُسفان رفتم و پیوسته نزد آنها بودم تا اینکه کاروانی که از کوفه آذوقه گرفته بود نزد ما آمد. وقتی از آمدن آن آگاه شدم، دنبال آن کاروان رفتم و چون به محلی رسیدم که صدای من را می‌شنیدند، دیگر صبر نداشتم تا به آنها برسم؛ از این رو با صدای بلند از آنها پرسیدم: حسین بن علی چه کرد؟ آنها جواب دادند: او کشته شد! و من برگشتم؛ درحالی که عبدالله بن عمرو را لعنت می‌کردم (چون خلاف واقع گفته بود و با سخنش نزدیک بود مرا به کشتن دهد).<sup>۱</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۶-۳۸۷؛ و به همین مضمون: خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۲۲.

## ذات عرق<sup>۱</sup>

### ملاقات با بشرین غالب<sup>۲</sup>

کاروان امام حسین علیه السلام از منزل صفاح به منزل عقیق و از عقیق به منزل ذات عرق رسید. در آنجا با مردی از قبیله بنی اسد به نام بشرین غالب برخورد کرد که از عراق می آمد. او خدمت امام رسید. امام از او پرسید: از کدام قبیله ای؟ گفت: از قبیله بنی اسد. امام پرسید: از کجا می آیی؟ گفت: از عراق. امام پرسید: مردم عراق را چگونه پشت سر گذاشتی؟ گفت: ای فرزند رسول خدا؛ آنان را در حالی پشت سر گذاشتم که قلب هایشان با تو و شمشیر هایشان با بنی امیه بود.

امام علیه السلام فرمود: راست گفתי ای برادر عرب! خدای تعالی آنچه را بنخواهد انجام می دهد و آنچه را اراده کند، حکم می کند. آن گاه مرد پرسید: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره آیه **يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ اُنَاسٍ بِاِمَامِهِمْ**<sup>۳</sup> توضیح دهید.

امام علیه السلام فرمود: ای برادر اسدی؛ آنان دو گونه امام هستند؛ امام هدایت که به هدایت دعوت می کند و امام ضلالت که به گمراهی می خواند؛ هر کس اولی را اجابت کند، به بهشت می رود و هر کس دعوت ضلالت را اجابت کند، در آتش است.<sup>۴</sup>

۱. ذات عرق، در ابتدای سرزمین تهامه [ناحیه ای نسبتاً پست به مرکزیت مکه] واقع شده و مرز میان نجد [ناحیه ای کوهستانی] و تهامه است که حاجیان اهل عراق از آن می گذرند و میقات اهل عراق است و از آنجا محرم می شوند (یاقوت حنوی، *معجم البلدان*، ج ۴، ص ۱۲۱، ذیل «العرق»). ابن رسته می نویسد: ذات عرق، منزلگاهی است پر جمعیت و پردرخت و دارای آب بسیار، آب شربشان از چاه برآبی به دست می آید (*الاعلاق النفیسه*، ص ۲۰۹).

۲. بشرین غالب اسدی کوفی، کنیه اش ابوصادق است و از اصحاب امیرالمؤمنین، حسین و امام سجاده علیه السلام بوده و دعای عرفه توسط او و برادرش بشیر، از امام حسین علیه السلام روایت شده است (شیخ طوسی، *رجال الطوسی*، ص ۹۹، ۱۱۰؛ مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۴۵، ص ۳۳۸، ۳۷۵). گفتنی است که این شخص غیر از فرزند شاعر است؛ نام فرزند شاعر، هماین غالب می باشد.

۳. اسراء (۱۷)، ۷۱؛ «روزی که هر گروه از مردم را با امامشان فراخوانیم».

۴. ... فقال الحسين: نعم يا اخا بنی اسد! هم امامان: امام هدی دعا الی هدی، و امام ضلالت دعا الی ضلالت. فهدی من اجابه الی الجنة ومن اجابه الی الضلالت دخل النار. (ابن اعثم، *کتاب الفتوح*، ج ۵، ص ۶۹-۷۰؛ و با اندکی تفاوت: خواریزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۲۲۰-۲۲۱).

شیخ صدوق این سؤال و جواب را در منزل تَعَلَّیْهِ آورده است. بدین گونه که امام علیه السلام پاسخ داد: «آری امامی هست که مردم را به راه راست و به سوی سعادت و خوشبختی فرامی خواند و گروهی به او جواب مثبت می دهند و از او پیروی می کنند، و پیشوای دیگری نیز هست که مردم را به سوی انحراف و بدبختی دعوت می کند؛ مردمی نیز دعوت او را اجابت می کنند. گروه اول، اهل بهشت هستند و گروه دوم، در دوزخ و این است معنای آیه ای که می فرماید: **فَرِیقٌ فِی الْجَنَّةِ وَفَرِیقٌ فِی السَّعِیرِ**.<sup>۱</sup>»

### ملاقات با عون بن عبدالله

همچنین در این منزل، شخصی به نام **عون بن عبدالله بن جَعده** به همراه نامه ای از پدرش، به امام حسین ملحق شد. در آن نامه پدرش از حرکت امام حسین اظهار ناراحتی کرده

۱. شوری (۴۲)، ۷.

۲. شیخ صدوق، *الامالی*، ص ۲۱۷. امام حسین علیه السلام در اینجا با تبیین مسئله امامت و رهبری، در واقع انگشت روی یک مسئله مهم اجتماعی و سیاسی گذاشته که با فلسفه قیام او در ارتباط است و آن عبارت است از نقش مهم رهبران در سرنوشت جامعه. نقش حیاتی زمامداران و رهبران لایق و صالح در تأمین سعادت و پیشرفت مادی و معنوی جامعه شان، و متقابلاً تأثیر رهبران فاسد و نالایق در سقوط و بدبختی جامعه تحت رهبری آنها، امری تردیدناپذیر است. از این رو در آموزه های اسلامی بر این مسئله تأکید فراوان شده است. چنانکه در آیه یوم **تَدْعُوا کُلَّ اِنْسِ بِاِمَامِهِمْ**، خداوند در بیان میزان تأثیرگذاری رهبران در وضع جامعه شان، اعلام می کند که پیروان آنها در روز قیامت، با رهبرانشان فراخوانده می شوند؛ یعنی سرنوشتشان با هم پیوند خورده و یکی است. به نظر می رسد آن مرد اسدی که درباره این آیه از امام سؤال کرده، شخصی آگاه از مسائل سیاسی و اجتماعی بوده که بر چنین نکته حساسی دقیق شده و امام نیز مسئله را برای او به خوبی تشریح و تبیین کرده است. اصولاً راز بزرگ مخالفت امام حسین علیه السلام با حکومت بنی امیه همین بود که او، آنها را امامان ضلالت می دانست. تقسیم بندی رهبران به دو دسته رهبران هدایت و ضلالت، که در اینجا امام حسین علیه السلام بر آن تأکید کرده، در رهنمودهای امامان بعدی نیز آمده است؛ چنان که امام صادق علیه السلام فرموده است: **ان الائمة فی کتاب الله عزوجل امامان: قال الله تبارک و تعالی: وَجَعَلْنَا هُمْ اَئِمَّةً یَهْدُونَ بِاَمْرِنَا (انبیاء، ۷۳)، لا بامرالناس، یقدمون امرالله قبل امرهم، وحکم الله قبل حکمهم، قال وَجَعَلْنَا هُمْ اَئِمَّةً یَدْعُونَ اِلَى النَّارِ (قصص، ۴۱).** یقدمون امرهم قبل امر الله وحکمهم قبل حکم الله ویأخذون خلاف ما فی کتاب الله عزوجل (کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، کتاب الحجّة، باب ان الائمة فی کتاب الله امامان...، ح ۲، ص ۱۶۸). گفتنی است که آیه اول مربوط به انبیای ابراهیمی، و آیه دوم ناظر به فرعون و فرعونیان است.

و از امام خواسته بود که از این امر منصرف شود و برگردد؛ اما امام حسین به آن نامه ترتیب اثر نداد.<sup>۱</sup>

## حاجر<sup>۲</sup>

### فرستادن نامه توسط قیس بن مسنه به سوی مردم کوفه

در منزل حاجر، که محلی واقع در بطن الرمة<sup>۳</sup> بود، امام حسین علیه السلام قیس بن مسنه صیداوی را همراه نامه‌ای به سوی کوفه فرستاد. متن نامه چنین است:

بسم الله الرحمن الرحيم. از حسین بن علی علیه السلام به برادرانش از مؤمنان و مسلمانان. سلام بر شما؛ ستایش می‌کنم خدایی را که جز او خدایی نیست. اما بعد؛ نامه مسلم بن عقیل به من رسید که در آن از حُسن رأی شما خبر داده بود و اینکه بزرگان شما بر یاری ما و طلب حق ما اجتماع کرده‌اند. لذا از خدا خواستم که کار ما را نیکو گرداند و در مقابل این کار، بزرگ‌ترین اجر را به شما عطا کند. من در روز سه‌شنبه هشتم ذی‌الحجه، روز ترویبه از مکه به سوی شما خارج شده‌ام. وقتی که فرستاده من نزد شما آمد، در کار خود سرعت و جدیت بیشتری به خرج دهید که ان‌شاءالله در این روزها نزد شما خواهم آمد. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته.<sup>۴</sup>

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۷.

۲. حاجر [یکی از منازل راه کوفه به سوی مکه است که] در نزدیکی معدن نقره معروف، واقع بوده است (یاقوت حَمَوی، مُعْجَمُ الْبُلْدَان، ج ۲، ۲۳۶)؛ ابن رُسته می‌گوید: حاجر منزلگاهی است خرم که آب شیرین آن، از چاه‌ها و برکه‌ها تأمین می‌شود. میان حاجر و معدن نقره ۳۴ میل فاصله است (الاعلاق النفیسة، ۲۰۶).

۳. به آن وادی الرمة نیز گفته می‌شود. وادی به معنای دره، مسیل، و بستر رودخانه است. وادی الرمه یکی از وادی‌های مشهور و طولانی واقع در شمال جزیره العرب است که از رأس غربی خلیج فارس تا شمال نجد ادامه دارد (ر.ک: یاقوت حَمَوی، مُعْجَمُ الْبُلْدَان، ج ۱، ص ۵۳۲).

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۵.

قیس بن مُسَهر در راه کوفه در منطقه قادسیه به دست حُصَین بن نُمَیر<sup>۱</sup> گرفتار شد و حُصَین بعد از دستگیری، او را نزد ابن زیاد فرستاد. ابن زیاد از او خواست که به منبر رود و از امام حسین و پدرش علی علیه السلام بدگویی کند. ولی قیس بن مُسَهر بالای منبر رفت و گفت: «ای مردم! این حسین بن علی علیه السلام بهترین خلق خدا، فرزند فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است و من فرستاده او به سوی شما هستم و در منزل حاجر از او جدا شده‌ام. او را دریابید».

قیس آن‌گاه عبیدالله و پدرش زیاد را لعن کرد و برای علی علیه السلام طلب رحمت نمود. [پس از اینکه از منبر پایین آمد،] ابن زیاد دستور داد او را از بالای قصر به پایین پرتاب کنند. مأموران او را از بالای قصر به پایین انداختند و به شهادت رسید.<sup>۲</sup> در بعضی منابع آمده است که وقتی قیس بن مُسَهر را به امر ابن زیاد با دستان بسته از بالای قصر به پایین پرتاب کردند، استخوان‌هایش شکست؛ ولی هنوز رمقی در بدن داشت. در این هنگام شخصی به نام عبدالملک بن عُمَیر برخاست و سر او را از تن جدا کرد و [وقتی مردم به او اعتراض کردند] گفت: می‌خواستم او را از درد کشیدن راحت کنم.<sup>۳</sup>

## آبگاهی بین حاجر و خَزمیه

### ملاقات امام با عبدالله بن مطیع

کاروان امام پس از پشت سر گذاشتن منزل حاجر به منطقه‌ای رسید که دارای آب و

۱. حُصَین بن نُعمَیر بن نائل ابو عبدالرحمن الکندی، اهل حمص و یکی از رهبران قسی‌القلب و سخت‌گیر عصر اموی بود. او بعدها به امر یزید، برای شکست عبدالله بن زبیر در مکه، که در مسجد الحرام موضع گرفته بود، با منجیق به خانه کعبه حمله کرد. و عاقبت کارش این بود که در جنگ عبیدالله بن زیاد با ابراهیم اشتر، شرکت کرد و در میمنه سپاه او جنگید و بالاخره به همراه عبیدالله بن زیاد در سال ۶۷ق در نزدیکی شهر موصل به هلاکت رسید (ابن منظور، مختصر تاریخ دمشق ابن عساکر، ج ۷، ص ۱۹۰-۱۹۲).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۰-۷۱ و ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴۸.

۳. ابن کثیر، البدایة والنہایة، ج ۸، ص ۱۸۲.

زمین مساعد کشاورزی بود. منابع تاریخی از آن محل با عنوان «ماءٌ من مِياهِ العَرَبِ» (یکی از آب‌های عرب) یاد کرده‌اند. عبدالله بن مُطیع<sup>۱</sup> نیز در آن محل فرود آمده بود؛ وقتی که امام حسین علیه السلام را دید، به خدمت امام رفت و گفت: پدر و مادرم فدایت شود ای فرزند رسول خدا! چه شده که اینجا آمده‌ای؟ سپس رکاب حضرت را گرفت و به فرود آمدن او کمک، و ایشان را پیاده کرد. امام حسین به او فرمود: خبر مرگ معاویه که به تو رسیده است. مردم عراق برایم نامه نوشته‌اند و مرا نزد خویش دعوت کرده‌اند. عبدالله بن مُطیع گفت: «شما را به خدا نگذار [با کشته شدن] حرمت اسلام شکسته شود. شما را به خدا قسم، حرمت رسول خدا را حفظ کن. شما را به خدا سوگند می‌دهم حرمت عرب را نگه دار. به خدا سوگند اگر آنچه را که در دست بنی‌امیه است طلب کنی، آنان شما را خواهند کشت و اگر شما را بکشند، بعد از شما دیگر هرگز از کسی باکی نخواهند داشت. به خدا سوگند این کار موجب هتک حرمت اسلام و قریش و همهٔ عرب خواهد شد. پس این کار را انجام مده و به کوفه برو و متعرض بنی‌امیه نشو». ولی امام حسین علیه السلام نپذیرفت و به راه خود ادامه داد.<sup>۲</sup>

ولی ابوحنیفه دینوری ادامهٔ گفت‌وگوی عبدالله بن مُطیع را با امام حسین علیه السلام چنین نقل کرده است: امام فرمود: «اهل کوفه به من نامه نوشتند و چون به زنده کردن نشانه‌های حق و نابود کردن بدعت‌ها امیدوار بودند، از من خواستند به‌سوی آنها بروم. ابن مُطیع گفت: شما را به خدا قسم می‌دهم که به کوفه بروی؛ به خدا سوگند اگر به آنجا بروی آنها تو را می‌کشند. امام فرمود: «لَنْ يُصِيبَنَا اِلَّا مَا كَتَبَ اللهُ؛ به ما نمی‌رسد مگر آنچه خداوند برای ما مقدر کرده است».<sup>۳</sup>

۱. زندگی‌نامهٔ عبدالله بن مُطیع قبلاً در فصل دوم از بخش اول این کتاب در بحث «جایگاه و منزلت امام حسین نزد پیامبر و مسلمانان» به‌طور مختصر در پاورقی بیان شد.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۶-۳۹۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۷۱-۷۲.

۳. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۴.

## خَزِيمِيه<sup>۱</sup>

### رؤیای حضرت زینب

یکی از منازلی که کاروان امام حسین (ع) در آن فرود آمد، منزل خَزِيمِيه بود که امام یک شبانه روز در آنجا استراحت کرد. هنگام صبح حضرت زینب (ع) خواهر امام، خدمت ایشان رسید و گفت: برادر جان! می خواهی آنچه را که شب گذشته شنیده ام، به اطلاعاتن برسانم؟ حضرت فرمود: چه چیزی شنیده ای؟

زینب گفت: شب هنگام برای کاری از چادرها دور شدم؛ از هاتفی شنیدم که می گفت:

أَلَا يَا عَيْنُ فَاخْتَلِي بِجَهْدٍ      وَمَنْ يَبْكِي عَلَى الشُّهَدَاءِ بَعْدِي  
عَلَى قَوْمٍ تَسُوْقُهُمُ الْمَنِيَا      بِمِقْدَارِ أَلْسِي إِنْجَازِ وَعْدِي<sup>۲</sup>

در این هنگام امام حسین (ع) فرمود: خواهر جان! قضای خدا به وقوع خواهد پیوست.<sup>۳</sup>

## زُرُود<sup>۴</sup>

### پیوستن زُهَيْرِبِنِ قَيْنِ به کاروان امام

یکی دیگر از منازلی که امام حسین (ع) در آنجا به استراحت پرداخته است، منزل زُرُود می باشد. دِنُورِي پیوستن زُهَيْرِبِنِ قَيْنِ را به کاروان امام حسین (ع) در این منزل ذکر کرده

۱. خَزِيمِيه مکانی است، که به نام صاحبش خَزِيمَة بن خازم معروف شده و در راه کوفه به سوی مکه، بعد از ثَعْلَبِيه واقع شده است (یاقوت حَمَوِي، مَعْجَمُ الْبَلَدَانِ، ج ۲، ص ۴۲۳). ابن رسته نیز می نویسد: این منزلگاه ابتدا زُرود نامیده می شد و چون خزیمه بن خازم در آنجا برکه ها و آبروهایی برای چاه های آن ایجاد کرد... به این نام خوانده شده است (الاعلاق النقیسه، ص ۲۰۵).

۲. ای چشم بکوش و پر از اشک شو. چه کسی بعد از من بر این شهیدان گریه می کند؟

جماعتی که مرگ، آنان را چنان که خداوند مقدر فرموده با خود می برد، تا وعده او تحقق پیدا کند.

۳. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۷۰. همچنین ر.ک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۲۵-۲۲۶.

۴. منزل زُرود میان ثَعْلَبِيه و خَزِيمِيه واقع است که در آن، قصر و حوض و برکه آب بوده است (یاقوت حَمَوِي، مَعْجَمُ الْبَلَدَانِ، ج ۳، ص ۱۵۶).



است.<sup>۱</sup> ولی طبری،<sup>۲</sup> شیخ مفید<sup>۳</sup> و ابن اثیر<sup>۴</sup> مکان پیوستن او را مشخص نکرده‌اند. جریان پیوستن او را ابی‌مخنف به گزارش مردی از قبیله بنی‌فزاره چنین نقل کرده است:

همراه زهیربن قین بجلی از مکه برگشته و به سوی عراق روانه بودیم، [در این زمان حسین علیه السلام نیز به سوی عراق می‌رفت] و ما [به ناچار] با او هم‌مسیر بودیم و هیچ چیز برای ما مبعوض تر از این نبود که با او در یک منزل فرود آییم.<sup>۵</sup> از این رو وقتی حسین علیه السلام در حرکت بود، زهیر منزل می‌کرد و هر جا که حسین می‌ایستاد، زهیر حرکت می‌کرد. تا اینکه در جایی فرود آمدیم که ناچار بودیم با حسین در یک منزل باشیم. لذا حسین در یک طرف و ما نیز در طرف دیگر منزل کردیم. هنگامی که برای خوردن غذا [بر سر سفره] نشسته بودیم، ناگاه شخصی از سوی حسین علیه السلام آمد و سلام کرد و گفت: ای زهیربن قین؛ ابو عبدالله حسین بن علی مرا دنبال شما فرستاده است، تا نزد او بیایی. در این هنگام هر چه در دست داشتیم، انداختیم [و چنان شگفت‌زده و متحیر شدیم که] گویی پرنده روی سرمان نشسته بود.

همسر زهیر، دَهِم بنت عمرو به زهیر گفت: پسر رسول خدا دنبال فرستاده؛ می‌خواهی نروی؟! سبحان الله! برو سخنش را بشنو و بعد از آن برگرد.

آن‌گاه زهیربن قین نزد او رفت و بعد از اندک‌زمانی با چهره‌ای بشاش و درخشان بازگشت و امر کرد خیمه و اسباب و اثاثیه‌اش را به نزد حسین ببرند. سپس به همسرش گفت: «تو را طلاق دادم. برو به اقوام خویش ملحق شو؛ زیرا نمی‌خواهم به سبب من چیزی

۱. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۴.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۶.

۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۲.

۴. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴۹.

۵. سید بن طاووس به نقل از گروهی از همراهان زهیربن قین، علت عدم تمایل آنها به همراهی با امام حسین را، حضور زنان خاندان امام همراه آن حضرت ذکر می‌کند. متن کتاب الملهوف چنین است: وحدثت جماعة من بنی‌فزاره وبعیله قالوا: کنا مع زهیربن القین لما اقبلنا من مکه فکنا نساير الحسین وما شیء. اکره الینا من مسایرته لان معه نسوانه، فکان اذا اراد النزول اعتزلناه فترلنا ناحیه... (الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۳۲).

جز خیر به تو برسد» و به همراهانش گفت: هر کس دوست دارد، دنبال من بیاید؛ وگرنه این آخرین ملاقات ما خواهد بود. [اما پیش از رفتن] حدیثی برایتان نقل می‌کنم: ما، در بَلَنْجَر [قفقاز] پیکار می‌کردیم که خدا ما را بر دشمن پیروز کرد و غنایم بسیاری به دست آوردیم. سلمان باهلی به ما گفت: آیا از این پیروزی که خدا نصیبتان کرده و از غنایمی که به دست آوردید، خوش حال هستید؟ گفتیم: آری. او گفت: آن‌گاه که جوانان آل محمد ﷺ را یافتید، از جنگ در رکابشان، بیش از امروز که غنایمی به دست آورده‌اید، شادمان باشید.<sup>۱</sup>

سپس ژهیر خداحافظی کرد و پیوسته در پیشاپیش کاروان حرکت می‌کرد تا به شهادت رسید.<sup>۲</sup>

سیدبن طاووس نقل می‌کند: ژهیر همسرش را به دست بعضی از پسرعموهای او سپرد تا او را به خانواده‌اش برسانند. دَلْهَم برخاست و گریه کرد و گفت: «خدا برای تو خیر بخواهد؛ از تو می‌خواهم که در روز قیامت نزد جد حسین مرا یاری کنی...».<sup>۳</sup>

دینوری نیز می‌گوید: ژهیر همسرش را طلاق داد<sup>۴</sup> و به او گفت: «به همراه برادرت

۱. در *معجم البلدان* به نقل از بلاذری آمده است: شهر بَلَنْجَر [در سال ۳۳ق در عصر خلافت عثمان] به دست سلمان بن ربیع باهلی فتح شده است (باقوت حَمَوی، *معجم البلدان*، ج ۱، ص ۵۸۱). طبق نقل طبری (در حوادث سال ۳۳ق) سلمان فارسی و ابوهریره در این جنگ شرکت داشته‌اند (*تاریخ الامم والملوک*، ج ۴، ص ۳۰۵)؛ اما چنان‌که در متن ملاحظه شد، طبری در اینجا گوینده این سخن را سلمان بن ربیع باهلی معرفی کرده است؛ در حالی که ابن‌اثیر تصریح دارد که گوینده سخن، سلمان فارسی بوده است (ابن‌اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۴۹). چنان‌که شیخ مفید و خوارزمی نیز این نظر را دارند (*الارشاد*، ص ۷۳؛ *مقتل الحسین*، ص ۲۲۵). بنابراین اگر هم فاتح بَلَنْجَر سلمان باهلی باشد، چنین پیشگویی و چنین توصیه‌ای با شخصیت سلمان فارسی سازگار است که در آن فتح حضور داشته است.

۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۹۶.

۳. سیدبن طاووس، *المتهوف علی قتلی الطموف*، ص ۱۳۳.

۴. در برخی منابع آمده است که پس از حادثه کربلا، دَلْهَم به غلام زهیر دستور داد که به کربلا برود و بدن آقای خود را کفن کند. وقتی که غلام به کربلا رفت، بدن مبارک امام حسین ﷺ را بی‌کفن دید. با خود گفت: «چگونه آقای خود را کفن کنم و حسین را رها نمایم؟ نه، به خدا سوگند نمی‌توانم این کار را بکنم». بنابراین ابتدا بدن امام را کفن کرد و بعد بدن آقای خود را (ابن‌سعد، «ترجمه الحسین ومقتله»، *فصلنامه تراننا*، ش ۱۰، ص ۱۹۰؛ *سیط ابن‌جوزی*، *تذکره الخواصر*، ج ۲، ص ۱۸۱). این امر نشان می‌دهد که اگر گزارش طلاق صحت داشته باشد، دَلْهَم به دلیل ایمان و معنویت ژهیر و استقبال او از شهادت، همچنان به او وفادار و علاقه‌مند بوده است و گویا بر اساس همین علاقه بوده که حادثه کربلا را دنبال کرده و به سرعت از فاجعه عاشورا آگاه شده و آن مأموریت را به غلام شوهرش داده است.

به سوی منزل و مأوای خویش برو؛ زیرا من جان خود را برای مرگ با حسین علیه السلام مهیا کرده‌ام». سپس خطاب به همراهانش گفت: هرکس از شما که شهادت را دوست می‌دارد برخیزد و هرکس که مشتاق آن نیست برود. از میان آنها فقط یک نفر برخاست و بقیه به همراه همسر ژئیر و برادرش حرکت کردند تا به کوفه رسیدند.<sup>۱</sup>

### پیوستن دو نفر از قبیله بنی‌اسد به کاروان امام

طبری نقل کرده که در این منزل، دو نفر از قبیله بنی‌اسد به نام‌های عبدالله بن سُلَیم و مُذَرِّی بن مُشَمَّل که قصد پیوستن به کاروان امام حسین علیه السلام را داشته‌اند، با فردی از قبیله خود که از کوفه می‌آمده، برخورد کردند و او خبر شهادت مسلم و هانی را به اطلاع آنها رساند. آنان پس از حرکت از این منزل، به کاروان امام پیوستند و [در منزل تَعْلَبِیَه] خبر شهادت مسلم و هانی را به اطلاع امام علیه السلام رساندند. جریان پیوستن آنان به کاروان امام از زبان خودشان چنین است:

وقتی حج خویش را به اتمام رساندیم، تنها در این فکر بودیم که خود را در بین راه به امام حسین علیه السلام برسانیم؛ برای اینکه می‌خواستیم ببینیم کار او به کجا می‌انجامد؛ لذا حرکت کردیم. شتران با سرعت ما را به پیش بردند، تا اینکه در منزل زَرُود به او ملحق شدیم.<sup>۲</sup> وقتی که به این منزل نزدیک شدیم، مردی از اهل کوفه را دیدیم که با دیدن حسین، راهش را کج کرد و از کاروان دور شد.

یکی از ما گفت: نزد این مرد برویم و از او درباره کوفه پرسیم که اگر خبری داشته باشد، ما نیز از اخبار کوفه مطلع شویم؛ بدین ترتیب به سوی او رفتیم و سلام کردیم و او پاسخ داد. از او پرسیدیم: از کدام قبیله‌ای؟

۱. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۵.

۲. درباره چگونگی پیوستن عبدالله بن سُلَیم و مُذَرِّی بن مُشَمَّل به امام، و اینکه پیوستن آنها در کدام منزل بوده، قبلاً در منزل صفاح توضیح داده شد.

گفت: از قبیله بنی‌اسد. گفتیم: ما نیز از قبیله بنی‌اسد هستیم؛ تو کیستی؟ گفت: نامم بُکَیْر بن مُثَعَبَه است. سپس نسب خود را به او شناسانیدیم و گفتیم: از مردمی که پشت سر گذاشته‌ای (کوفیان)، به ما خبر ده.

او گفت: از کوفه خارج نشدم، مگر اینکه دیدم مسلم بن عقیل و هانی بن عروه کشته شدند و آنها را با پاهایشان در بازار می‌کشیدند.<sup>۱</sup>

### ملاقات امام با عبدالله بن عمر<sup>۲</sup>

مرحوم صدوق نقل کرده وقتی عبدالله بن عمر خبیر خروج امام را از مکه شنید، سوار بر مرکب شد و با سرعت به سوی امام حرکت کرد و در یکی از منازل به او رسید و گفت: ای پسر رسول خدا؛ کجا می‌خواهی بروی؟ امام فرمود: به عراق. عبدالله بن عمر گفت: درنگ کن و به حرم جدت بازگرد. اما امام پیشنهاد او را نپذیرفت. وقتی عبدالله دید امام کلام او را نمی‌پذیرد، گفت: ای اباعبدالله؛ آنجایی را از بدنت که رسول خدا می‌بوسید نشانم بده. امام [پیراهن را بالا زد] و ناف مبارک خود را ظاهر کرد. عبدالله بن عمر سه مرتبه آن موضع را بوسید و گریه کرد و گفت: تو را به خدا می‌سپارم ای اباعبدالله؛ زیرا تو در این راه کشته خواهی شد. سپس امام حسین و یارانش حرکت کردند تا به منزل ثَعْلَبِيَّه رسیدند.<sup>۳</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۷.

۲. درباره محل ملاقات عبدالله بن عمر با امام حسین، مورخان گزارش‌های مختلفی دارند. عده‌ای محل این ملاقات را در مکه (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۴۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۴؛ سبط ابن جوزی، تذکره الخواص، ص ۲۴۰؛ سیدین طاووس، الملهوف علی قتلی الطغوف، ص ۱۰۲) و عده‌ای در اطراف مدینه (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۵۰-۱۵۱، ش ۴۰۶؛ ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۳۰۷، ش ۱۵۷۷؛ ابن عدیم، بغیة الطلب فی تاریخ الحلب، ج ۶، ص ۲۶۰۴) و بعضی دیگر، محل این ملاقات را بین مکه و مدینه در محلی به نام ابوا ذکر کرده‌اند (ابن سعد، الطبقات الکبری، الطبقة الخامسة، ج ۱، ص ۴۴۴؛ ابن عدیم، بغیة الطلب فی تاریخ الحلب، ج ۶، ص ۲۶۰۸؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، ج ۱۴، ص ۲۰۴).

۳. شیخ صدوق، الامالی، ص ۲۱۷.

ابن‌نما این ملاقات را از طریق شَعْبِی بدین‌گونه نقل کرده که عبدالله بن عمر در کنار چاه خویش بود که به او خبر رسید حسین آهنگ سفر به عراق کرده است. لذا نزد امام رفت و از او خواست که راه اطاعت و نرمش را در پیش گیرد و از رویارویی با اهل عناد پرهیز کند. امام حسین در جواب او فرمود: ای عبدالله؛ آیا نمی‌دانی که در پستی و بی‌ارزشی دنیا در پیشگاه خدا همین بس که سر یحیای پیامبر را به زانیه‌ای از زانیه‌های بنی‌اسرائیل هدیه دادند.<sup>۱</sup>

از امام سجاده علیه السلام روایت شده که فرمود: «از زمانی که با حسین خارج شدیم، در هیچ مکانی منزل نکردیم و از آنجا خارج نشدیم، مگر آنکه پدرم از یحیی بن زکریا یاد می‌کرد. یک روز فرمود: در پستی و بی‌ارزشی دنیا در پیشگاه خدا همین بس که سر یحیای پیامبر را به زانیه‌ای از زانیه‌های بنی‌اسرائیل هدیه دادند.»<sup>۲</sup>

### تَعْلَبِيَّةٌ<sup>۳</sup>

منزل تَعْلَبِيَّة یکی دیگر از منازل است که امام حسین علیه السلام همراه کاروانش یک شب در آنجا استراحت کرد. مورخان حوادث و ملاقات‌هایی را در مدت اقامت امام در این منزل، ثبت کرده‌اند که در ادامه آنها را می‌آوریم.

### خبر شهادت مسلم بن عقیل و هانی بن عروه

عبدالله بن سلیم و مُدَرِّی بن مُشَمَّل می‌گویند: بعد از گفت‌وگو با آن مرد اسدی [در منزل

۱. ابن‌نما حلی، *مُتَبِّرِ الاحزان*، ص ۴۱.

۲. فقد روی عن علی بن الحسین علیه السلام قال: خرجنا مع الحسين علیه السلام فما نزل منزلاً ولا ارتحل عنه الا وذكر يحيى بن زكريا وقال يوماً: إن من هوان الدنيا على الله تعالى إن رأس يحيى اهدى الى بغى من بغايا بني اسرائيل (شيخ مفيد، *الارشاد*، ج ۲، ص ۱۳۲؛ شيخ طبرسي، *مجمع البيان*، ج ۶، ص ۴۰۵، ذیل آیه ۷ سوره مریم؛ و قریب به این مضمون: ابن‌ابی‌جمهور، *عوالی اللئالی*، ج ۴، ص ۸۱).

۳. منزل تَعْلَبِيَّة، برای کسی که از مکه به کوفه می‌رود، بعد از منزل شُقوق و قبل از منزل خُزَيْمِيَّة واقع شده است (باقوت حَمَوِي، *مُعْجَمُ الْبُلْدَان*، ج ۲، ص ۹۱).

زَرُود]، حرکت کردیم تا به کاروان امام ملحق شدیم و همراه آنان به راه خود ادامه دادیم، تا اینکه در منزل تَعْلَبِیّه فرود آمدیم. در این منزل خدمت امام رسیدیم و سلام کردیم و ایشان جوابمان را داد. آن گاه گفتیم: رحمت خدا بر شما باد؛ خبری داریم که اگر می‌خواهید آشکار و اگر می‌خواهید مخفیانه به اطلاع شما برسانیم. حضرت ﷺ نگاهی به اصحابش انداخت و فرمود: لازم نیست مطلبی از اینها مخفی باشد.

گفتیم: آیا آن سواری را که غروب دیروز از روبه‌رویتان می‌آمد، مشاهده کردید؟ فرمود: آری؛ می‌خواستم از او مطلبی را بپرسم.

گفتیم: ما اخبار او را برای شما گرفتیم و شما را از پرسش او بی‌نیاز کردیم. او فردی از قبیلهٔ ما، بنی‌اسد، و شخصی باتدبیر و راست‌گو و دارای عقل و فضل بود. او می‌گفت از کوفه بیرون نیامده، مگر اینکه مسلم‌بن‌عقیل و هانی‌بن‌عُروّه را کشته دیده است. حتی دیده که بر پاهای آنان ریسمان انداخته و آنها را در بازار می‌کشیده‌اند. در این هنگام امام فرمود: **أَنَا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** و چند بار فرمود: رحمت خدا بر آنان باد.

گفتیم: شما را به خدا سوگند می‌دهیم که به‌خاطر جان خودتان و خاندانتان از همین جا برگردید که در کوفه یار و پیرو ندارید؛ بلکه بیم آن است که آنان دشمن شما شوند. در این هنگام فرزندان عقیل‌بن‌ابی‌طالب دگرگون شدند و گفتند: نه؛ به خدا سوگند تا انتقاممان را نگیریم یا همان‌طور که برادرمان به شهادت رسید، طعم شهادت را نجشیم، آنان را رها نمی‌کنیم.

امام حسین ﷺ نیز فرمود: بعد از آنها زندگی خیری ندارد.<sup>۱</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۷-۳۹۸؛ و رک: شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۵، با اندکی تفاوت؛ البته به نقل ابن‌اعثم، فرزندق پس از این منزلگاه، در منزل شُفُوق خیر شهادت مسلم را به امام حسین ﷺ رسانده است (کتاب الفتح، ج ۵، ص ۷۱).

## گفت‌وگو با شخصی کوفی

مردی کوفی امام حسین را ملاقات کرد. وقتی که به حضور امام رسید، سلام کرد. امام از او پرسید: از کدام شهری؟ گفت: از اهل کوفه. فرمود: ای کوفی! به خدا قسم اگر تو را در مدینه می‌دیدم، اثر جبرئیل<sup>۱</sup> را بر خانه‌مان، و نزول وحی را بر جدم نشانت می‌دادم. ای برادر کوفی؛ سرچشمه‌های علم نزد ماست. آیا آنها می‌دانند و ما نمی‌دانیم؟ چنین نیست.<sup>۲</sup>

شخصی به نام بُحَیْر بن شَدَّاد آسَدی می‌گوید: در منزل ثَعْلَبِیَّه، حسین را ملاقات کردیم. همراه با برادرم نزد او رفتم. لباسی زردرنگ که جیبی بر روی سینه داشت، پوشیده بود. برادرم به او گفت: «می‌ترسم جان تو به خطر بیفتد». او با شلاقی که در دست داشت به روی چمدانی که در پشت سرش قرار داشت زد و گفت: این، نامه‌های بزرگان شهر است.<sup>۳</sup>

## رُبَّالَه<sup>۴</sup>

### رسیدن پیک محمد بن اشعث به خدمت امام

طبق نقل طبری، محمد بن اشعث شخصی به نام آیاس بن عثَل طائنی را با نامه نزد امام فرستاد تا خبر شهادت مسلم و هانی را به اطلاع امام برساند.<sup>۵</sup> وقتی که امام به منزل

۱. گویا مراد از اثر جبرئیل، جایی است که جبرئیل بر در حجره رسول خدا بر آن می‌ایستاد و اجازه می‌گرفت که نزد آن حضرت برود و آن محل تاکنون معروف است و به دری که نزدیک آن است، باب جبرئیل می‌گویند. شاید هم محل مخصوصی در خانه رسول خدا معروف به محل جبرئیل بوده یا شاید مقصود، جای پای او بوده است؛ مانند مقام ابراهیم در کنار کعبه (مجلسی، *مرآة العقول*، ج ۴، ص ۳۰۷).

۲. محمد بن حسن صفار، *بصائر الدرجات*، ص ۳۱-۳۲؛ کُلَیْنی، *الاصول من الکافی*، ج ۱، ص ۳۲۹.

۳. ابن سعد، «ترجمة الحسين ومقتله»، فصلنامه *تراثنا*، ش ۱۰، ص ۱۷۳. ابن اعثم و خوارزمی در این منزل، از دیدار شخصی به نام ابوهرة آزدی با امام خبر داده‌اند (ابن اعثم، *کتاب الفتح*، ج ۵، ص ۷۱؛ خوارزمی، *مقتل الحسين*، ج ۱، ص ۲۲۶) که شبیه آن را صدوق در منزل رُهَیمه به شخصی به نام ابوهرم کوفی نسبت داده است. از آنجاکه احتمال دارد که هر دو قضیه، یکی باشد، تنها نقل صدوق را، در حوادث منزل رُهَیمه خواهیم آورد.

۴. رُبَّالَه روستای آبادی بوده که حاجیان در آن منزل می‌کرده‌اند و در آن بازارهایی برای دادوستد برقرار بوده و زمستان و تابستان دارای آب بوده است. این منزل میان واقصه و منزل ثَعْلَبِیَّه واقع بوده است (یساقوت حَمَوی، *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۱۴۵؛ ابن رسته، *الاعلاق النقیسه*، ص ۲۰۵).

۵. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۷۵.

ژبانه رسید، پیک محمد بن اشعث و عمر بن سعد با نامه‌ای حاکی از فرجام کار مسلم و بی‌وفایی اهل کوفه بعد از بیعت با او، به خدمت امام علیه السلام رسید، که جناب مسلم از آنها خواسته بود، چنین نامه‌ای را به آن حضرت بنویسند.<sup>۱</sup>

### رسیدن خبر شهادت عبدالله بن بَقَطْر

خبر شهادت عبدالله بن بَقَطْر نیز در این منزل به اطلاع امام رسید.<sup>۲</sup>

امام قبلاً در راه کوفه - پیش از رسیدن خبر شهادت مسلم - عبدالله بن بَقَطْر، برادر رضاعی خود را به همراه نامه‌ای، به سوی کوفه فرستاده بود.<sup>۳</sup> ولی در منزل قادسیه، حُصَیْن بن نُمَیْر و مأمورانش، او را دستگیر کرده، نزد ابن زیاد بردند. عییدالله به او گفت: بالای قصر برو و حسین را لعنت کن؛ سپس پایین بیا تا درباره تو تصمیم بگیرم. عبدالله بن بَقَطْر بالای قصر رفت و وقتی در مقابل مردم قرار گرفت، صدا زد: «ای مردم، من فرستاده حسین، فرزند فاطمه، دختر رسول خدا هستم. ای مردم، او را بر ضد ابن زیاد، فرزند مرجانه فرزند سمیه زن زاده یاری کنید». عییدالله دستور داد او را از بالای بام قصر به پایین انداختند و تمام استخوان‌هایش در هم شکست؛ اما هنوز جان داشت. شخصی به نام عبدالملک بن عُمَیْر جلو رفت و سر او را از تن جدا کرد. مردم او را به دلیل این کار سرزنش کردند. عبدالملک گفت: با این کار خواستم او را راحت کنم.<sup>۴</sup>

از آنجاکه نوع دستگیری و شهادت قَیْس بن مُسَیْر و عبدالله بن بَقَطْر به هم شباهت

۱. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۶.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ص ۳۹۸. به گزارش ابوحنیفه دینوری، فرستاده محمد بن اشعث و عمر بن سعد، بعد از رساندن خبر شهادت مسلم و هانی در منزل ژبانه، خبر شهادت قَیْس بن مُسَیْر را نیز که امام حسین علیه السلام او را از منزل بَطْن الرِّمّه به کوفه فرستاده بود، به اطلاع آن حضرت رساندند (ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۶). اما همچنان که در ذکر حوادث منزل عَدَّیْب الهِجَانَات خواهد آمد، طبق گزارش طبری و شیخ مفید، خبر شهادت قَیْس بن مُسَیْر، در منزل عَدَّیْب الهِجَانَات به امام رسید.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۸؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۹.

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۸.



داشته است، عده‌ای از مورخان در نقل ماجرای آنها دچار خلط شده‌اند؛ به گونه‌ای که حتی بعضی تصور کرده‌اند آنها یک نفر بیشتر نبوده‌اند. اما حقیقت آن است که آنها دو نفر بوده‌اند و دلایل متعددی می‌توان برای این مطلب آورد؛ از جمله اینکه، وقتی قیس دستگیر شد، نامه‌ای را که همراه داشت پاره‌پاره کرد تا به دست مأموران نیفتد؛<sup>۱</sup> اما نامه عبدالله بن بُقَطْر به دست مأموران افتاد.<sup>۲</sup>

دلیل دیگر اینکه مضمون کلام آنها در هنگام شهادت با هم فرق دارد، چنان‌که گذشت، و دلیل دیگر اینکه خبر شهادت قیس در منزل حاجر، اما خبر شهادت عبدالله در منزل زُبَاله، به امام رسید. همچنین نوع برخورد امام با خبر شهادت آنها نیز همان‌طور که گذشت تفاوت داشت. امام با شنیدن خبر شهادت قیس، برای او دعا کرد و هنگام شنیدن خبر شهادت عبدالله بن بُقَطْر، نامه‌ای را بیرون آورد و به مردم نشان داد و فرمود:

بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد؛ خبر بس ناگواری به ما رسیده است. مسلم بن عقیل و هانی بن عروّه و عبدالله بن بُقَطْر کشته شده‌اند. شیعیان ما را تنها گذارده‌اند. هر کس بخواهد می‌تواند برگردد و حقی از ناحیه ما برگردن او نیست.

در این هنگام مردم از چپ و راست از اطراف او پراکنده شدند و تنها کسانی که از مدینه همراه آن حضرت آمده بودند و تعداد اندکی از کسانی که بعداً پیوسته بودند، باقی ماندند.<sup>۳</sup>

۱. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۸۲؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۳۵-۲۳۶؛ سید بن طاووس، المآلُوف علی قتلى الطفوف، ص ۱۳۵؛ ابن نما، مثير الاحزان، ص ۴۳.

۲. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۴۵؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۰۳.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۸-۳۹۹؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۷۹-۳۸۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۶-۷۵؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۴۹. ابن اثیر تصریح می‌کند: وقتی که امام از مکه عازم کوفه شد، در طول راه که از محل‌های تجمع قبایل عرب عبور می‌کرد، تعدادی از آنان به امام می‌پیوستند تا آنکه در زُبَاله این خبر به امام رسید.

شیخ مفید نیز می‌گوید:

امام حسین (ع) این کار را به این دلیل انجام داد که می‌دانست مردم قبایل عرب همراه ایشان آمده‌اند، چون گمان می‌کنند او به شهری می‌رود که مردمش به‌طور یقین فرمان‌بردار او خواهند بود. ولی امام دوست نداشت کسی همراه او شود، مگر اینکه بداند او به چه راهی می‌رود. او می‌دانست که اگر آنها [از عاقبت کار] باخبر شوند، او را همراهی نمی‌کنند؛ مگر کسانی که قصد دارند جان خود را فدای او کنند و با او شهید شوند.<sup>۱</sup>

سیدبن طاووس اطلاع از شهادت مسلم را در منزل ژباله می‌داند و می‌افزاید: وقتی این خبر رسید، امام به افرادی که با او بودند اطلاع داد؛ پس کسانی که به طمع دنیا آمده بودند و یقینشان کامل نبود، متفرق شدند و تنها خاندانش و بهترین یارانش باقی ماندند. سپس می‌افزاید: وقتی این خبر رسید، صدای گریه و ناله، آن مکان (بیابان) را پر کرد و اشک‌ها جاری شد؛ سپس امام به‌سوی مقصدی که خداوند او را بدانجا دعوت کرده بود، رهسپار شد.<sup>۲</sup>

در حال امام هنگام سحر به جوانان امر کرد که آب بردارند و آنها آب‌گیری کردند.<sup>۳</sup>

### بَطْنُ الْعَقْبَةِ<sup>۴</sup>

خواب دیدن امام حسین (ع)

قافله امام از منزل ژباله حرکت کرد تا اینکه به منزل بَطْنُ الْعَقْبَةِ رسید و در آنجا

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۸-۳۹۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۷۵.

۲. سیدبن طاووس، الْمَلْهُوفُ عَلٰی قَتْلِ الطُّغُوفِ، ص ۱۳۴.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۸-۳۹۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۶.

۴. منزل بَطْنُ الْعَقْبَةِ برای کسانی که از کوفه به‌سوی مکه می‌رفتند بعد از منزل واقصه و قبل از منزل قاع واقع بود (یا قوت حَمَوِي، مَعْجَمُ الْكَلِمَاتِ، ج ۴، ص ۱۵۱) و چون گردنه باریکی بوده، به آن عَقْبَةُ یا بَطْنُ عَقْبَةِ می‌گفتند. بنابراین معلوم می‌شود که امام در منزل «قاع» توقف نکرده و یک‌سره از منزل ژباله به منزل بَطْنُ الْعَقْبَةِ رفته است. این حاکی از سرعت سیر کاروان حضرت است؛ چنان‌که خود آن حضرت نیز در برخی از نامه‌های خطاب به مردم کوفه به این سرعت سیر اشاره فرموده است (ر.ک: ابوحنیفه دِیْنَوَرِي، الاخبار الطوال، ص ۳۶۳).

به استراحت پرداخت.<sup>۱</sup> امام حسین علیه السلام به سبب خوابی که در این منزل دیده بود، خطاب به یارانش فرمود: درباره خودم هیچ پیش‌بینی‌ای نمی‌کنم، جز اینکه کشته خواهم شد. گفتند: برای چه یا اباعبدالله؟ فرمود: زیرا در عالم رؤیا دیدم سگ‌های چندی به من حمله‌ور شده‌اند که بدترین و شدیدترین آنها سگی سیاه و سفید بود.<sup>۲</sup>

همچنین پیرمردی از قبیله عکرمه به نام لُوذَان (که در همین منزل به قافله امام علیه السلام برخورده بود) می‌گوید یکی از عموزادگان او خطاب به آن حضرت عرضه داشت: مقصد شما کجاست؟

وقتی امام مقصد خود (کوفه) را برای او بیان کرد، او گفت: شما را به خدا سوگند می‌دهم که از همین جا برگردی؛ زیرا به خدا سوگند من فکر می‌کنم اقدام نمی‌کنی مگر بر سرنیزه‌ها و تیزی شمشیرها، و اینها که [دعوت‌نامه] به‌سوی تو فرستاده‌اند، اگر بار جنگ را از شما برمی‌داشتند و شرایط و امور را برایتان مهیا می‌کردند و بعد شما بر آنها وارد می‌شدید، عیبی نداشت؛ ولی با این وضعی که شما ذکر می‌کنی، من اقدامتان را به‌هیچ‌وجه مصلحت نمی‌دانم! امام در پاسخ او فرمود: ای بنده خدا! این مطلبی که تو درک می‌کنی، برای من نیز روشن است. ولی برنامه خدا تغییرناپذیر است.<sup>۳</sup> سپس از آنجا حرکت کرد.<sup>۴</sup>

شیخ مفید این قضیه را از شخصی به نام عمرو بن لُوذَان نقل کرده است و

۱. ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۴۹.

۲. ابن قولویه، *کامل الزیارات*، ص ۱۵۷، باب ۲۳. ابن قولویه نام این منزل را «عَبَّةُ الْبَطْن» ثبت کرده است.

۳. چنان‌که در فصل چهارم از بخش سوم، در بحث «حج ناتمام» (در پاورقی) یادآوری کردیم، امام حسین علیه السلام فلسفه قیام خود را یکجا و به‌طور صریح و بی‌پرده بیان نمی‌کرد؛ بلکه به‌صورت موردی و به تناسب فهم مخاطبان بیان می‌کرد و هرچه پیش می‌رفت، به تدریج مردم را با روح نهضت و علل قیام خود آشنا می‌ساخت. به نظر می‌رسد پاسخ امام به لُوذَان نیز از پاسخ‌های موردی و به تناسب فهم او بوده است. در بررسی فلسفه حادثه عاشورا باید مجموعه سخنان و خطبه‌های امام را در کنار هم نهاد و جمع‌بندی کرد.

۴. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۳۹۹.

می‌افزاید: سپس امام فرمود: اینها از من دست برنمی‌دارند، تا اینکه خون مرا بریزند؛ ولی پس از این عمل، خداوند کسی را بر آنان مسلط خواهد کرد که طعم تلخ ذلت را به شدیدترین وجه به آنان خواهد چشاند و از همه امت‌ها دلیل ترشان می‌گرداند.<sup>۱</sup>

ابن سعد و به تبع او ابن کثیر، پس از بیان ورود امام و یارانش به بَطْنُ الْعَقَبَةِ، قضیه‌ای به این صورت نقل می‌کنند: شخص راوی می‌گوید: در صحرا خیمه‌هایی برافراشته دیدم؛ پرسیدم: اینها از کیست؟ گفتند: از حسین است. نزد او رفتم؛ او را دیدم که قرآن می‌خواند و اشک بر چهره و محاسنش جاری بود. گفتم: ای پسر پیامبر؛ پدر و مادرم به فدایت! چه چیز شما را در این دشت که احدی در آن نیست، فرود آورده است؟ گفت: اینها نامه‌های کوفیان برای من است و جز این نمی‌بینم که آنان قاتلان من‌اند؛ اگر چنین کنند (و مرا بکشند) دیگر هیچ‌یک از حرمت‌های الهی را محترم نخواهند شمرد؛ آن‌گاه خداوند کسی را بر آنان می‌گمارد که خوارشان کند، تا آنجا که از مقنعه کینزان هم بی‌مقدارتر شوند.<sup>۲</sup>

### شَرَف<sup>۳</sup>

#### رودرویی با سپاه خَرَبَن یزید ریاحی

کاروان امام حسین علیه السلام پیش از رسیدن به منزل دُوحَسَم، یک شب در منزل شَرَف توقف داشته و هنگام صبح از آنجا حرکت کرده است. کاروان امام پس از حرکت از این منزل، نیروی تحت فرماندهی خُر را مشاهده کرد و کوشید که از دسترس آنان

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۶. ابوحنیفه دینوری نیز این گفت‌وگو را با تفاوت‌هایی به اختصار نقل کرده است (الانخبار الطوال، ص ۳۶۶).

۲. ابن سعد، «ترجمة الحسين ومقتله»، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۷۳؛ ابن کثیر، البدایة والنہایة، ج ۸، ص ۱۸۳.

۳. منزل شَرَف در هشت میلی احساء و میان واقصه و قرعاء واقع بوده و در آن، سه چاه آب جوشان و نیز چاه‌های کم عمق بسیاری بوده که آب باران در آنها جمع می‌شده است (یاقوت حَمَوی، مُعْجَمُ الْبُلْدَان، ج ۳، ص ۳۷۵).

خارج شود؛ اما این کار میسر نشد و سرانجام در منزل ذُوخَسَم سپاه خُر به کاروان امام رسید.<sup>۱</sup>

ابومِخْتَف این جریان را از زبان عبدالله بن سُلَیْمِ اسَدی و مُذَری بن مُشَمَعِلِ اسَدی<sup>۲</sup> چنین نقل کرده است: حسین علیه السلام به منزل شَراف آمد و در آن به استراحت پرداخت. هنگام صبح به جوانانش دستور داد آب بسیاری برداشتند و از آنجا حرکت کردند. طبق معمول، اوایل روز در حرکت بودند، تا اینکه روز به نیمه رسید. در این هنگام مردی تکبیر گفت. حسین علیه السلام فرمود: الله اکبر! به چه علت تکبیر گفتی؟

مرد گفت: نخلستانی مشاهده کردم. در این هنگام ما (عبدالله بن سُلَیْمِ اسَدی و مُذَری بن مُشَمَعِلِ اسَدی) گفتیم: هرگز در این منطقه نخل ندیده‌ایم. حسین علیه السلام به ما فرمود: پس به نظر شما چه می‌آید؟ گفتیم: به نظر ما سرهای اسب‌های لشکریان است.

فرمود: به خدا سوگند من نیز همین‌گونه فکر می‌کنم. سپس فرمود: آیا در این منطقه پناهگاهی وجود دارد که ما بتوانیم به آنجا پناهنده شویم و آن را پشت سرمان قرار دهیم، تا از یک‌جهت با آنها رویه‌رو شویم؟

گفتیم: «بلی چنین جایی وجود دارد. ذُوخَسَم کنار شماست که می‌توانی از جانب چپ به سوی آن بروی؛ اگر پیش از آنان بدانجا برسی، کار بر وفق مراد شما خواهد بود». پس حسین به سوی آن (ذُوخَسَم) به سمت چپ رفت. ما هم به همراه او [به سوی آنجا] متمایل شدیم. چیزی نگذشت که سرهای اسب‌های لشکریان بر ما هویدا شد. پس آن‌گاه که ما آنها را درست دیدیم، از سر راه آنها روی گردانیدیم. وقتی دیدند ما [به ذُوخَسَم] متمایل شدیم، آنها نیز به سوی ما روی گردانیدند. سرنیزه‌های آنها از بسیاری، گویا گروه زنبور عسل، و پرچم‌های

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷۷.

۲. پیش‌تر گفتیم که این دو تن، در منزل زرود، به قافله امام پیوستند.

آنها گویا سال‌های پرندگان بود. ما سعی کردیم به ذی‌حُسم سبقت بجویم و بالاخره بر آنها سبقت گرفتیم...<sup>۱</sup>

## ذُو حُسم<sup>۲</sup>

در ادامه گزارش عبدالله بن سُلَیم و مُذَرّی بن مُشمَعِل آمده است: هنگامی که اردوی حسینی به ذُو حُسم رسید، حسین علیه السلام پیاده شد و دستور داد چادرها را برپا کردند. وقتی چادرها نصب شد، لشکریان کوفه رسیدند. آنان هزار نفر به فرماندهی خُربن یزید تمیمی یَرْبُوعی بودند. خُر و سوارانش در گرمای نیمروز رسیدند و در مقابل حسین علیه السلام توقف کردند. امام حسین علیه السلام و یارانش عمامه به سر داشتند و شمشیرهایشان را حمایل کرده بودند. در این هنگام حسین علیه السلام به جوانان فرمود: این جماعت را آب بدهید و سیرایشان کنید و به اسب‌هایشان نیز آب بنوشانید. جوانان برخاستند و به آنها آب دادند تا اینکه سیرایشان کردند. آن‌گاه ظرف‌ها را پر از آب کرده، مقابل اسب‌ها گذاشتند. وقتی که اسبی سه، یا چهار یا پنج نفس از آن آب می‌خورد، آب را از مقابل او برمی‌داشتند و مقابل اسب دیگر می‌گذاشتند، تا اینکه همه اسب‌ها سیراب شدند.

شخصی به نام علی بن طَعان مَحَارِبی می‌گوید: من با خُربن یزید بودم و جزء آخرین کسانی بودم که به آنها ملحق شدم. وقتی حسین، عطش من و مرکبم را دید گفت: راویه را بخوابان. راویه در ذهن من به معنای مَشک بود؛ از این رو منظور او را نفهیدم.<sup>۳</sup> این بار

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۰-۴۰۱.

۲. ذُو حُسم نام کوهی است که بین آن و غَذَبِ الهیجانان تا کوفه، ۳۳ میل فاصله است (باقوت حَمَوی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۹۸). ابوحنیفه دینوری آن را ذی‌جشم نقل کرده است (الانخبار الطوال، ص ۳۶۷).

۳. امام از لفظ راویه، شتری را که مَشک آب بر آن حمل می‌شد قصد کرده بود؛ زیرا اهل حجاز چنین شتری را راویه می‌گویند. ولی چون علی بن طَعان، عراقی بود و اهل عراق مَشک را راویه می‌گویند، لذا ابتدا منظور امام برایش روشن نبود (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۱؛ محمدجواد طبسی، مع الרכب الحسینی من المدینه الی المدینه، ج ۳، ص ۲۴۳).

گفت: شتر را بخوابان. من شتر را خواباندم. سپس گفت: آب بنوش. وقتی مشغول نوشیدن شدم، آب از مشک بیرون می‌ریخت. حسین گفت: مشک را بیچان. ولی من نمی‌دانستم چگونه این کار را بکنم. او برخاست و آمد و مشک را بیچاند و من آب خوردم و مرکبم را سیراب کردم.<sup>۱</sup>

وقت نماز ظهر فرا رسید. حسین علیه السلام به حجاج بن مسروق جعفی فرمود که اذان بگوید. او اذان گفت. امام با یک ازار<sup>۲</sup> و ردا<sup>۳</sup> و نعلین از چادر بیرون آمد و بعد از حمد و ثنای خدا، فرمود:

ای مردم، این سختم، عذر من به پیشگاه خدا، و اتمام حجت بر شماست. من به سوی شما حرکت نکردم، مگر زمانی که نامه‌هایتان به من رسید و فرستادگانتان نزد من آمدند (تا بگویند) که ما امامی نداریم؛ نزد ما بیجا تا شاید خداوند در پرتو شما، ما را بر محور هدایت جمع کند. اینک اگر بر دعوتتان پایبند هستید من آمده‌ام، و اگر عهد و پیمانی که موجب اطمینان من بشود، به من بسپارید به شهرتان وارد می‌شوم و اگر این کار را نکنید و ورودم را خوش نداشته باشید، برمی‌گردم به همان جایی که از آنجا به سوی شما آمده‌ام.<sup>۴</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۰-۴۰۱.

۲. پارچه یا حوله‌ای که به دور کمر می‌بندند.

۳. پارچه یا حوله‌ای که بر دوش می‌اندازند.

۴. أَيْهَا النَّاسُ أَتَيْهَا مَعْذِرَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَيْكُمْ، إِنْ لَمْ أَتِكُمْ حَتَّى أَتَيْتُمْ كِتَابَكُمْ وَقَدِمْتُ عَلَى رِسْلِكُمْ، إِنْ أَقْدَمَ عَلَيْنَا فَاتَهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ، لَقَدْ لَقِيَ اللَّهُ يَجْمَعُنَا بَكَ عَلَى الْهُدَى. فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُمْكُمْ. فَإِنْ تَعَطَّوْنِي مَا أَطْمِئِنُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرُكُمْ وَمَوَاتِيْعِكُمْ أَقْدَمُ مَرْكَبِكُمْ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَكُنْتُمْ لَمَقْدَمِي كَارِهِينَ انصَرَفْتُ عَنْكُمْ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ! (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۱). بنا به نقل دینوری امام این سخنان را پس از اقامه نماز ظهر ایراد فرمود (دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۸). گفتنی است این سخن امام که فرمود: اگر «ورودم را خوش ندارید به جای خود برمی‌گردم» منافاتی با کلام ایشان به عمرو بن لوذان ندارد که فرمود: «اینها دست از من بر نمی‌دارند، تا اینکه خون مرا بریزند». زیرا امام مأمور به ظاهر بوده است. از طرف دیگر این سخن امام، در برابر بی‌وفایی کوفیان بود؛ اما به معنای سکوت و تسلیم در برابر حکومت یزید، و دست کشیدن از مبارزه نبود.

همه آنان سکوت کردند. در این هنگام امام به مؤذن فرمود که اقامه بگوید. پس از اینکه اقامه گفته شد، امام علیه السلام رو به حُر کرد و فرمود: آیا می‌خواهی با یارانت نماز بخوانی؟

حُر گفت: نه؛ شما نماز بخوانید و ما با شما نماز می‌خوانیم.

امام نماز جماعت را اقامه کرد. بعد به چادر خود بازگشت و اصحاب، اطرافش جمع شدند. حُر هم به جایگاه خود بازگشت و به خیمه‌ای که برایش برپا کرده بودند وارد شد. عده‌ای از نیروهایش نزد او رفتند و بقیه نیروها به صف‌های خود برگشتند و هرکس لجام اسب خود را گرفت و در سایه اسب نشست.

هنگام عصر، حسین علیه السلام فرمان داد که [کاروانیان] خود را برای حرکت آماده کنند؛ سپس [از خیمه خویش] بیرون آمد و به منادی‌اش دستور داد که وقت عصر را اعلام کند و اقامه عصر را بگوید؛ سپس امام جلو ایستاد و با افراد قوم (یعنی یاران خود و افراد حُر) نماز خواند. بعد از سلام نماز، رو به طرف حُر و افرادش کرد و بعد از حمد و ثنای خدا فرمود:

ای مردم! اگر شما پارسایی پیشه کنید و حق [حکومت] را برای اهلش بشناسید، برای خدا رضایت‌بخش‌تر است. ما اهل‌بیت، از اینهایی که ادعای چیزی را دارند که از آن آنها نیست و در میان شما به ظلم و ستم رفتار می‌کنند، به امر حکومت سزاوارتریم. ولی اگر ما را نمی‌پذیرید و نسبت به حق ما جاهل هستید و نظرتان غیر از آن چیزی است که در نامه‌هایتان نوشته شده بود و فرستادگانتان بر اساس آن نزد من آمدند، از نزد شما برمی‌گردم!<sup>۱</sup>

۱. أَيُّهَا النَّاسُ؛ فَإِنَّكُمْ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ وَتَعَرَفُوا الْحَقَّ لَأَهْلَهُ يَكُنْ أَرْضَىٰ لِلَّهِ وَتَحْنُ أَهْلِ بَيْتِ أَوْلَىٰ بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَوْلَاءِ الْمُذْعَمِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ، وَالسَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ أَنْتُمْ كَرِهْتُمُونَا وَجَهَلْتُمْ حَقَّنَا، وَكَانَ رَأْيَكُمْ غَيْرَ مَا أَنْتُمْ كَتَبْتُمْ وَقَدَّمْتُمْ عَلَيَّ رُسُلَكُمْ، أَنْصَرَفْتُ عَنْكُمْ! (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۲).



حُر گفت: به خدا سوگند ما از این نامه‌هایی که می‌گویی خبر نداریم! حسین علیه السلام فرمود: ای عُبَّه بن سَمْعان؛ آن دو خُرَجینی که نامه‌ها در آنهاست بیاور. عُبَّه دو خُرَجین پر از نامه را آورد و پیش روی آنها به زمین ریخت. حُر گفت: ما جزو کسانی که برای شما نامه نوشته‌اند نیستیم. ما مأمور هستیم وقتی که به شما رسیدیم از شما جدا نشویم، تا اینکه شما را نزد عبیدالله بن زیاد ببریم. حسین علیه السلام فرمود: مرگ از این کار به تو نزدیک‌تر است. آن‌گاه به اصحابش فرمود: برخیزید و سوار شوید. آنان سوار شدند و منتظر ماندند تا اینکه زنان هم سوار شدند. سپس امام فرمان برگشت را صادر کرد؛ ولی هنگامی که خواستند برگردند، سپاه حُر، مانع از برگشتن آنان شد. حسین علیه السلام به حُر گفت: مادرت به عزایت بنشیند! چه می‌خواهی؟

حُر گفت: به خدا قسم اگر در میان عرب غیر از تو کس دیگری در چنین وضعی که تو به سر می‌بری، این جمله را به من می‌گفت، از جواب او صرف‌نظر نمی‌کردم؛ هر چه می‌خواست بشود؛ ولی به خدا قسم درباره‌ی تو چاره‌ای ندارم، جز اینکه مادرت را به نیکوترین وجه یاد کنم!

حسین علیه السلام گفت: پس چه می‌خواهی؟ حُر گفت: به خدا قسم می‌خواهم تو را نزد عبیدالله بن زیاد ببرم.

حسین علیه السلام فرمود: در این صورت به خدا قسم من از تو پیروی نمی‌کنم. حُر گفت: بنابراین من نیز تو را رها نمی‌کنم! این کلام سه مرتبه بین آنها ردوبدل شد. وقتی که سخن میانشان به درازا کشید، حُر گفت: من به جنگ با شما مأمور نشده‌ام؛ بلکه مأمورم که از شما جدا نشوم تا شما را وارد کوفه کنم. حال اگر نمی‌پذیری راهی را انتخاب کن که تو را نه به کوفه برساند و نه به مدینه بازگرداند، تا اینکه من به ابن زیاد نامه بنویسم. یا اگر خواستی شما به یزید بن معاویه یا عبیدالله بن زیاد نامه بنویس، تا شاید به امید خدا دستوری بیاید و مرا از مبتلا شدن به کار شما رها

کند. [در این هنگام خُر به سمت چپ اشاره کرد و گفت:] اینک از راه عُذَّیْب و قادسیه به سمت چپ برو.<sup>۱</sup>

بین ذی حُسَم تا عُذَّیْب ۳۸ میل<sup>۲</sup> فاصله بود؛ از این رو حسین علیه السلام با اصحابش حرکت کرد و خُر نیز آنها را همراهی نمود.<sup>۳</sup>

همچنین نقل کرده‌اند که امام حسین علیه السلام در منزل ذوحُسَم خطبه دیگری ایراد کرده و پس از حمد و ثنای خداوند فرموده است:

إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مَا تَرَوْنَ مِنَ الْأَمْرِ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ، وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا  
وَأَسْتَمَرَّتْ، وَوَلَّتْ، حَتَّى يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبابَةٌ كَصُبابَةِ الْإِنَاءِ وَالْأَخْشِيسُ عَيْشُ

۱. برای روشن تر شدن تصویر جغرافیایی موقعیتی که امام در آن قرار داشت یادآور می‌شود، امام علیه السلام هنگام خروج از مکه برای رفتن به عراق و کوفه، کوتاه‌ترین راه را برگزید که جاده‌ای کاروانی در جهت شمال شرق مکه و با مسیری کم‌وبیش مستقیم بود و صحراهای عربستان را می‌شکافت تا به کوفه برسد. حال در پاسخ به اینکه چگونه مسیر امام که به‌سوی کوفه بود، به کربلا - در شمال غرب کوفه و با فاصله بسیاری از آن - ختم شد، و اینکه چگونه باوجود تغییر مسیر امام از عُذَّیْب و قادسیه، کاروان حضرت مجدداً از مکانی به نام «عُذَّیْب» گذشته است؟ لازم است یادآور شویم که بر اساس منابع جغرافیایی، در نواحی غرب کوفه دو آبگاه و منزلگاه به نام عُذَّیْب وجود داشت؛ یکی در مسیر جاده کاروانی مکه به کوفه که در جنوب غرب کوفه به فاصله ۲۱ میل از این شهر واقع بود و در فاصله شش میلی مغرب قادسیه، یعنی در دوازده کیلومتری غرب قادسیه قرار داشت و لذا به آن عُذَّیْبِ الْقَوَادِسِ می‌گفتند. عُذَّیْبِ دیگر در شمال غرب کوفه و در نواحی غربی کربلا قرار داشت که به آن عُذَّیْبِ الْهَجَانَاتِ گفته می‌شد؛ پس وقتی گفته می‌شود امام به اجبار مسیر خود را از سوی عُذَّیْب و قادسیه و کوفه، به سمت چپ جاده کوفه تغییر داد، منظور این است که از آن نقطه که خُر مانع کاروان امام علیه السلام به‌سوی کوفه شد، حضرت جهت حرکت خود را از شمال شرق، به‌سوی شمال و شمال غرب تغییر داد و در نتیجه کاروان امام به‌سوی عُذَّیْبِ الْهَجَانَاتِ و کربلا رفت که در فاصله دوری در شمال غرب کوفه قرار داشت. بنا به گزارش طبری امام در حالی مسیر خود را از سوی عُذَّیْبِ (عُذَّیْبِ الْقَوَادِسِ) و قادسیه و کوفه به سمت شمال تغییر داد که تا رسیدن به عُذَّیْبِ الْقَوَادِسِ ۳۸ میل مانده بود. بنابراین در فاصله ۵۹ میل (حدود ۱۱۸ کیلومتر) مانده به کوفه، خُر راه کاروان امام را بست و آن حضرت مسیر خود را به‌سوی شمال تغییر داد تا به‌اجبار در ناحیه کربلا و در نزدیکی رود فرات متوقف شد. (ر.ک: یاقوت حَمَوِی، مَعْجَمُ الْبُلْدَانِ، ج ۴، ص ۹۲؛ ابن‌رسته، الاعلاق النفیسه، ص ۲۰۴؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۲، ص ۳۸۷ و ج ۳، ص ۳۰۵؛ حسین مونس، اطلس تاریخ الاسلام، ص ۱۱۳؛ معتمدالدوله، قَمَقَامُ زَخَّارِ وَ صَمَّصَامُ بَنَّارِ، ص ۳۶۳).

۲. هر میل معادل دو کیلومتر است.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۰-۴۰۳؛ نیز با تفاوت‌هایی در: شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۱-۷۶؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۷۹-۷۸؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۳۰-۲۳۳.

كَالْمَرْعَى الْوَيْبِلِ، أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يَعْمَلُ بِهِ، وَإِنَّ الْبَاطِلَ لَا يَتَنَاهَىٰ عَنْهُ!  
فَلْيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ  
مَعَ الظَّالِمِينَ الْبَاغِينَ إِلَّا بَرَمًا.<sup>۱</sup> النَّاسَ عَبِيدَ الدُّنْيَا وَالَّذِينَ لَعِقُوا عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ،  
يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَانِشُهُمْ فَإِذَا مُحِصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ.<sup>۲</sup>

پیش آمد ما همین است که می بینید؛ اوضاع زمان دگرگون شده؛ زشتی ها آشکار، و نیکی ها و فضیلت ها از محیط ما رخت بسته است. زندگی در این دنیا تلخ و ناگوار گشته و دنیا بر ما پشت کرده است. از فضایل انسانی جز اندکی، مانند قطرات مانده در ته ظرف آب، باقی نمانده است. آیا نمی بینید که به حق عمل نمی شود و از باطل بازداشته نمی شود؟ (در چنین

۱. قاضی نعمان تمیمی مغربی، شرح الاخبار فی فضائل الأئمة الاطهار، ج ۳، ص ۱۵۰؛ همچنین با اندکی تفاوت در عبارات: ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۳-۴۰۴؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۵. گفتنی است که مرحوم علامه مجلسی پس از نقل این سخنان امام از حلیه الاولیاء ابونعیم اصفهانی، در تفسیر واژه «استمرت»، آن را - به صورت احتمالی - از ریشه مرارة به معنای تلخی دانسته است (بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۹۲) که در این صورت باید آن را چنین ترجمه کرد: «تلخ و ناگوار گشته است» (چنان که در متن چنین ترجمه شده است)؛ اما در نسخه موجود مقتل الحسین خوارزمی، «انشمرت» ذکر شده است که با توجه به ریشه این واژه که به معنای جمع شدن پستان شیرده و خشکیدن شیر است ترجمه مناسب آن چنین است: «خیر و نیکی دنیا از بین رفته است». در هر حال طبرانی این فرمایش را مربوط به زمانی می داند که حضرت یقین پیدا کرد که عمر بن سعد با او خواهد جنگید (المعجم الكبير، ج ۳، ص ۱۱۴-۱۱۵).

۲. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۵؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۱۶-۱۱۷. در اینکه امام علیه السلام فراز آخر خطبه (الناس عبید الدنیا...) را چه زمانی ایراد کرد و اینکه آیا این سخنان، یک خطبه مستقل است، یا ادامه خطبه دیگر، منابع تاریخی و حدیثی، اختلاف دارند. خوارزمی و مجلسی، در یکی از نقل هایش، آن را خطبه ای مستقل، و زمان ایراد آن را، هنگام فرود آمدن حضرت در کربلا دانسته اند (مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۳۷؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۳). ابن شعبه حرانی و مجلسی (چنان که در اول پاورقی گذشت) آن را ادامه خطبه «الاترون ان الحق لا یعمل به...» دانسته اند. اما حسین بن محمد حلوانی در یکی از نقل هایش، در نزهة الناظر و تنبیه الخاطر (مجموعه ورام)، ص ۸۷، علی بن عیسی آریلی در کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۲۴۱-۲۴۲، و سید علی خان مدنی در الدرجات الرفیعة، ص ۵۴۸، این سخنان امام علیه السلام را در تأیید سخن فرزندش شاعر دانسته اند که درباره کوفیان گفت: «دل های آنان با شماست و...» به نظر ما مانعی ندارد که امام در هر دو مورد این سخنان را فرموده باشد؛ زیرا بزرگان و رهبران انقلاب، معمولاً مبانی فکری و اصول انقلاب خود را تکرار و روی آنها بارها تأکید می کنند. دنیاپرستی مردم آن روزگار، یک مسئله مهم بود و بعید نیست که امام آن را در مناسبت های گوناگون تکرار کرده باشد.

شرایطی) باید مؤمن، خواهان دیدار خدای عزّ و جلّ باشد. من چنین مرگی را جز سعادت، و زندگی با ظالمان و متجاوزان را جز ننگ و خواری نمی‌بینم... مردم بندگان دنیایند و دین، لیسه‌ای است که بر زبان آنها جاری است؛ تا زمانی که معیشت آنها برقرار باشد، دین دارند؛ اما هرگاه در امتحان افتند، متدینان اندک خواهند بود.

در این هنگام زهترین قین برخاست و به اصحاب گفت: آیا شما صحبت می‌کنید یا من صحبت کنم؟ گفتند: تو صحبت کن. [پس رو به امام حسین کرد و] بعد از حمد و ستایش الهی گفت:

ای فرزند رسول خدا، خدا همیشه راهنمای تو باشد. سخن تو را شنیدیم. به خدا سوگند اگر دنیا برای ما جاودانه بود و ما در آن ماندگار بودیم و جدایی از آن، تنها به سبب یاری کردن تو بود، باز هم یاری تو و خروج با تو را بر ماندن در دنیا، ترجیح می‌دادیم. امام حسین (علیه السلام) چون این سخنان را از زهتر شنید، برای وی دعای خیر کرد.<sup>۱</sup>

## بَيْضَه<sup>۲</sup>

پس از حرکت از منزل ذوحسَم، قافله امام حسین (علیه السلام) و سپاه خُر، در کنار همدیگر حرکت می‌کردند، تا اینکه در منزل بَيْضَه فرود آمدند و فرصتی دیگر پیش آمد تا امام طی خطبه‌ای<sup>۳</sup> علت قیام و انگیزه مبارزه خویش را برای اصحاب خود و سپاه خُر تشریح کند. امام در این خطبه فرمود:

أَيُّهَا النَّاسُ؛ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَأَلِهِ] وَسَلَّمَ قَالَ: مَنْ رَأَى سُلْطَانًا

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۴؛ سیدبن طاووس، الْمَلُوفِ عَلَي قَتْلِي الطُّغُوفِ، ص ۱۳۸.
۲. منزل بَيْضَه جزء سرزمین قبیله بنی ربیع بن حنظله بوده و میان غَدِيب و واقصه بوده و در آن چاه آب بوده است (باقوت حَمَوِي، مُعْجَمُ الْكَلِمَاتِ، ج ۱، ص ۶۳۱-۶۳۲).
۳. ابن اعثم و خوارزمی مضمون این خطبه را در قالب نامه‌ای آورده‌اند که امام حسین (علیه السلام) از منزل غَدِيب الْهَجَانَاتِ به اشراف کوفه نوشته است (کتاب الفتح، ج ۵، ص ۸۱-۸۲؛ مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۳۴، ۲۳۵).

جَائِزاً مُسْتَحِلًّا لِحَرَامِ اللَّهِ، نَاكِبًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَفْعَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ؛ أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَرَكَوْا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَعَظَلُوا الْحُدُودَ، وَاسْتَأْتَرُوا بِالْفِيءِ، وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَحَرَّمُوا حَلَالَ اللَّهِ، وَأَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيْرٍ...

ای مردم، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: هر مسلمانی با سلطان ستمگری مواجهه شود که حرام خدا را حلال می‌کند و پیمان الهی را در هم می‌شکند و با سنت [و قانون] پیامبر صلی الله علیه و آله به مخالفت برخاسته و در میان بندگان خدا، راه گناه و دشمنی در پیش گرفته است، ولی او در مقابل چنین حاکمی، با عمل یا با گفتار، اظهار مخالفت نکند، بر خداوند است که این فرد (ساکت) را به جایگاه همان طغیانگر، [در آتش جهنم] داخل کند. [ای مردم] آگاه باشید! اینان (بنی‌امیه) پیروی از شیطان را بر خود لازم شمرده‌اند، و اطاعت خدا را ترک کرده‌اند؛ فساد را علنی و حدود الهی را تعطیل نموده، فیه (بخشی از بیت‌المال) را به خود اختصاص داده‌اند، و حرام خدا را حلال، و حلال خدا را حرام کرده‌اند و من برای تغییر این وضعیت شایسته‌ترم. نامه‌هایی که از سوی شما به دستم رسید و فرستادگانی که از جانب شما نزد من آمدند، حاکی از آن بود که شما با من بیعت کرده‌اید (و پیمان بسته‌اید که) مرا به دشمن تسلیم نکنید و تنها و بی‌یاور نگذارید. اینک اگر بر این پیمان خود باقی و وفادار باشید، به سعادت و ارزش انسانی خود دست یافته‌اید؛ زیرا من، حسین فرزند علی علیه السلام و فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله هستم که جانم با نفوس شما و خانواده‌ام با خانواده شماست. پس من برای شما الگو هستم (و شما باید از من پیروی کنید و مرا الگوی خود قرار دهید). اما اگر شما این کار را نکردید و با من پیمان‌شکنی نموده، بی‌عتم را از گردن خود بردارید، به جانم

سوگند این عمل شما نیز بی سابقه نیست؛ زیرا با پدر و برادرم و پسرعمویم مسلم نیز این چنین رفتار کردید. فریب خورده کسی است که فریب شما را بخورد (و به سخن شما اعتماد کند)، شما در به دست آوردن نصیب خود [از اسلام] راه خطا پیموده و سهم و نصیب خود را از دست داده‌اید؛ پس هرکس پیمان شکنی کند، به ضرر خودش پیمان شکنی کرده است.<sup>۱</sup> به زودی خداوند مرا از شما بی نیاز می سازد. والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.<sup>۲</sup>

امام بعد از سخنرانی، از منزل بیضه حرکت کرد. خُر نیز همراه آن حضرت حرکت می کرد و به ایشان می گفت: ای حسین؛ تو را به خدا سوگند می دهم که به فکر خودت باشی. من به وضوح می دانم که اگر با آنان جنگ کنی، آنان نیز با تو جنگ خواهند کرد که به نظر من در این صورت به طور حتم هلاک خواهی شد.

امام (ع) فرمود: مرا از مرگ می ترسانی؟! آیا کار شما به جایی رسیده که مرا بکشید؟ نمی دانم در جواب تو چه بگویم! ولی آنچه را که مرد اوسی به پسرعمویش گفت، به تو می گویم. آن مرد اوسی می خواست رسول خدا (ص) را یاری کند که با پسرعمویش روبه رو شد. پسرعمویش گفت: کجا می روی؟ کشته خواهی شد؟! مرد اوسی در پاسخش گفت:

سَامُضِي فَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَيَّ الْفَتَى  
إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهَدَ مُسْلِمًا

۱. فَمَنْ نَكَتَ فَأَلَمَّا يَنْكُتُ عَلَيَّ نَفْسِهِ (فتح، ۱۰).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۳. «قَدْ أَتَيْتَنِي كُتُبِكُمْ وَقَدِمْتَ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ يَبْتَغِيكُمْ أَنْتُمْ لَا تَسْأَلُونِي وَلَا تَخَذَلُونِي، فَإِنِ اتَّصَلْتُمْ عَلَيَّ يَبْتَغِيكُمْ تُصَيَّبُوا رُشْدَكُمْ، فَإِنَّا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلِي مَعَ أَهْلِيكُمْ، فَلَكُمْ فِي أَسْوَةِ، وَإِن لَمْ تَقْعَلُوا وَتَقَضَّيْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَخَلَعْتُمْ بَيْعَتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ فَلَعْنَتِي مَا هِيَ لَكُمْ بِنَكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَيِّ وَاحِيٍّ وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمًا! وَالْمَفْرُورُ مَنْ اغْتَرَّ بِكُمْ، فَحَظَّكُمْ أَخْطَأْتُمْ، وَتَصَيَّبْتُمْ ضَيِّعْتُمْ فَمَنْ نَكَتَ فَأَلَمَّا يَنْكُتُ عَلَيَّ نَفْسِهِ وَسَيِّغُنِي اللَّهُ عَنْكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ». خوارزمی این سخنان را در قالب نامه‌ای از امام به بزرگان کوفه نقل کرده است (مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۵).

وَوَاسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ  
وَفَارَقَ مَثْبُوراً وَخَالَفَ مُجْرِمًا  
فَإِنْ مُتْ لَمْ أَنْدُمْ وَإِنْ عَشْتُ لَمْ أَلْمُ  
كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَمُوتَ وَتُرْغَمَا  
می‌روم کشته شوم، این بر جوانمرد عار نیست  
گر هدف، حق باشد و رزمنده، تسلیم خدا  
نیک‌مردان را حمایت تا کنم با جان و دل  
فارق از اغیارم و راهم ز گمراهان، جدا  
گر بمانم سربلندم ور بمیرم باک نیست  
بر تو بس این ننگ، خواهی مُرد اما بی‌هوا<sup>۱</sup>

وقتی خُر این پاسخ را از امام حسین علیه السلام شنید، از آن حضرت دور شد و با اصحابش از کناری راه می‌رفت و امام نیز از طرف دیگر، تا اینکه به منزل «عَذِيبُ الْهَجَانَات» که در آنجا شتران نَعْمَانِ بْنِ مُنْذِرٍ چرانده می‌شدند، رسیدند.<sup>۲</sup>

### عَذِيبُ الْهَجَانَات<sup>۳</sup>

#### ملاقات با طَرِمَاحِ بْنِ عَدَى و خبر شهادت قَيْسِ بْنِ مَسْنَهَرٍ

وقتی که کاروان امام حسین علیه السلام و سپاه خُر، به منزل عَذِيبُ الْهَجَانَات رسیدند، اندکی دور از

۱. شیخ صدوق، الامالی، مجلس سی‌ام، ص ۲۱۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۱ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۴. متن اشعار عربی از امالی آورده شده و ترجمه اشعار به شعر فارسی، از منبع ذیل انتخاب شده است: مقتل الحسين به روایت شیخ صدوق علیه السلام: امام حسین و عاشورا از زبان معصومان علیهم السلام، تحقیق و ترجمه محمد صحتی سردرودی، ص ۱۳۳.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۱.

۳. کلمه «عَذِيبُ» مصغر عَذْبُ به معنای آب گوارا و کلمه «هَجَانُ» به معنای اسب دو رگه است و چنان‌که گذشت، این محل غیر از «عَذِيبُ الْقَوَادِس» است که در نزدیکی کوفه و مجاور قادسیه قرار داشت. طبری درباره عَذِيبُ الْهَجَانَات می‌گوید: در آنجا اسب‌های نَعْمَانِ بْنِ مُنْذِرٍ (پادشاه حیره) چرانده می‌شدند (طبری، تاریخ الامم والملوک، ص ۴۰۴). ابوحنیفه دِیْنَوْرِي اسم این محل را «عَذِيبُ الْحَمَامَات» (آبگاه پرندگان) ضبط کرده است (الانخبار الطوال، ص ۳۶۹).

هم چادر زدند. ابومخنف نقل کرده که در این منزل چهار نفر از جانب کوفه آمدند؛ درحالی که اسب نافع بن هلال را که «کامل» نام داشت، به همراه خود می آوردند. طرمّاح بن عدی نیز به عنوان راهنما سوار بر اسب، همراهشان بود؛ درحالی که این اشعار را می خواند:

يَا نَاقَتِي لَا تُذْعَرِي مِنْ زَجْرِي      وَشَمْرِي قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ  
بِخَيْرِ رُكْبَانٍ وَخَيْرِ سَفَرٍ      حَتَّى تَحُلِّيَ بِكَرِيمِ النَّجْرِ  
السَّادَةِ الْبَيْضِ الْوُجُوهِ الزُّهْرِي      الطَّاعِنِينَ بِالرَّمَّاحِ السُّمْرِ  
الْمَاجِدِ الْجَدِّ رَحِيبِ الصَّدْرِ      أَتَى بِهِ اللَّهُ لِخَيْرِ أَمْرِ

### ثَمَّةَ اِبْتِغَاءِ بَقَاءِ الدَّهْرِ

ای شتر من، از راندنم مترس و پیش از سپیده دم من را به همراه بهترین سواران و نیکوترین مسافران، به [پیشگاه] شخصیتی با نژاد گرمی فرود آور؛ [نزد] خاندان پیامبر [که] خاندان افتخارند، آنان بزرگانی سفید و درخشنده روی اند و نیزه دارانی [هستند] با نیزه های گندمگون؛ آن [حسینی] که جدش ارجمند و خود نیز فراخ سینه است، که خداوند او را برای بهترین کار آورده است. خداوند او را تا روزگار باقی است، نگه دارد.

چون آنان نزد حسین علیه السلام آمدند، این اشعار را برای او خواندند.<sup>۱</sup>

حضرت فرمود: «به خدا سوگند، امید دارم آنچه خدا برای ما خواسته است، خیر باشد؛ کشته شویم یا پیروز گردیم».

در این هنگام خُر خدمت امام رسید و گفت: این چند نفر کوفی، از افرادی نیستند که همراه شما آمده اند؛ پس من باید آنها را یا دستگیر کنم و یا بازگردانم.

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۴-۴۰۵. در برخی منابع آمده است که سپس حسین رو به یارانش کرد و گفت: آیا در بین شما کسی هست که راهی غیر از راه اصلی بدانم؟ طرمّاح بن عدی طائی گفت: ای پسر رسول خدا؛ من می دانم. حسین گفت: پس پیشاپیش ما حرکت کن. طرمّاح در جلو می رفت و حسین و یارانش در پشت سر او حرکت می کردند (ابن اعمش، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۷۹-۸۰، خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۳۳-۲۳۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۷۸-۳۷۹).



امام علیه السلام فرمود: آنان یاران من هستند و من همان طور که از خود دفاع می‌کنم، از آنان نیز دفاع می‌کنم و تو قبلاً به من قول دادی تا زمانی که نامه ابن‌زیاد نرسیده، هیچ تعرضی به من نکنی.

خر گفت: آری؛ ولی آنان با شما نیامده‌اند.

امام علیه السلام فرمود: آنان یاران من هستند و به منزله کسانی‌اند که با من آمده‌اند و تو باید به پیمانی که با من بسته‌ای، پایبند باشی؛ وگرنه با تو خواهم جنگید.

خر با شنیدن این سخن امام، از آنان دست کشید.

سپس امام حسین علیه السلام به آن چهار نفر فرمود: از مردمی که پشت سر گذاشته‌اید (مردم کوفه)، به من خبر دهید.

یکی از آنان به نام مُجَمَّع بن عبدالله عانذی گفت: به اشراف و بزرگان رشوه‌های کلانی داده شده و کیسه‌هایشان پر گردیده، تا دلشان به دست آید و به‌طور کامل خیرخواه و دلداده آنها شوند؛ از این رو آنان بر ضد شما متحد شده‌اند. اما سایر مردم دل‌هایشان به سوی شما تمایل دارد؛ ولی شمشیرهایشان فردا به سوی شما کشیده خواهد شد.

امام علیه السلام فرمود: از فرستاده‌ام به من خبر دهید که آیا نزد شما آمده است؟

پرسیدند: او چه کسی بود؟

فرمود: قیس بن مُسَیْنَر صَیْدَاوی.

گفتند: بله؛ حُصَیْن بن نُمَیْر (یا تمیم) او را دستگیر کرد و نزد ابن‌زیاد فرستاد و ابن‌زیاد از او خواست تا شما و پدرتان را لعنت کند؛ ولی او بر شما و پدرتان درود فرستاد و ابن‌زیاد و پدرش را لعن کرد و مردم را به یاری شما فراخواند و آمدنتان را به اطلاع آنان رساند. به همین دلیل ابن‌زیاد دستور داد او را از بالای قصر به زمین انداختند.

اشک‌های امام حسین علیه السلام بی‌اختیار جاری شد و این آیه را تلاوت فرمود: **فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا**<sup>۱</sup> «برخی از آنان (مؤمنان) کسانی هستند که

[به عهد خویش وفا کرده] جان باخته‌اند و برخی دیگر کسانی هستند که در انتظار [شهادت] نشسته‌اند و هیچ تغییری در عهد خویش نداده‌اند.

[سپس فرمود:] خداوندا! به ما و آنها بهشت کرامت فرما و ما و آنان را در جایگاه رحمت و پاداش ذخیره‌شده دل‌پسند خویش جمع بفرما.

آن‌گاه طریم‌اح بن عدی نزدیک حسین علیه السلام آمد و گفت: به خدا سوگند هرچه فکر می‌کنم، کسی را [در این قیام و حرکت] همراه با شما نمی‌بینم، و اگر غیر از همین سپاهی که رویاروی شما هستند، کسان دیگری به جنگ شما نیایند، باز هم از پس شما برخواهند آمد. یک روز قبل از بیرون آمدنم از کوفه، در پشت کوفه جمعیتی گرد آمده بودند که تاکنون جمعیتی به آن اندازه در یک مکان ندیده بودم. وقتی دربارهٔ آنان تحقیق کردم، گفتند: آنها گرد آمده‌اند تا از آنان سان دیده شود و بعد به سوی حسین فرستاده شوند. لذا تو را به خدا قسم می‌دهم که در صورت امکان حتی یک وجب هم به سوی آنان نروی و اگر قصد داری به جایی بروی که خداوند در آنجا شما را محفوظ نگه دارد، تا [فرصت بیشتری بیایی و] ببینی نظرت چه می‌شود و برایت روشن شود که چه کاری لازم است انجام دهی، اکنون بیا تا من شما را به منطقه کوهستانی صعب‌العبور خودمان که «أجأ» نامیده می‌شود ببرم [این منطقه آن‌چنان از امنیت برخوردار است که] به خدا قسم قبیله ما در پناه آن، در مقابل سلاطین غسان و حمیر و نَعْمَان بن مُنْدَر و سیاه و سرخ مقاومت کرده است [و به جهت وضع جغرافیایی ویژه‌ای که دارد، هیچ دشمنی به این نقطه دست نیافته است و] هیچ ذلتی تاکنون به ما نرسیده است. پس من با شما می‌آیم تا شما را به آنجا برسانم. سپس مردانی از أجأ و قبیله «طی» را به سوی شما می‌خوانم و به خدا قسم ده روز بیشتر نمی‌گذرد که همه افراد قبیله طی، چه سواره و چه پیاده، به یاری شما خواهند شتافت. آن‌گاه تا هر زمان صلاح می‌دانی در میان ما بمان، و چنانچه حادثه‌ای شما را ناراحت کند، من خودم ضمانت می‌کنم که بیست‌هزار نفر (!) از قبیله طی را به یاری تان برانگیزم که در پیشاپیش شما با شمشیر بجنگند. به خدا سوگند، هرگز [دست دشمن] تا زمانی که چشمی از آنها پلک بزند، به تو نخواهد رسید.

امام در پاسخ طرِمَاح فرمود: خدا تو و قوم تو را جزای خیر دهد. ما با این قوم (سپاه خُر) پیمانی بسته‌ایم که به‌خاطر آن، امکان برگشت برای ما میسر نیست، و نمی‌دانیم عاقبت کار ما و اینها به کجا می‌انجامد.<sup>۱</sup>

ابومُخَنَف به نقل از جَمیل بن مَرثَد می‌گوید: طرِمَاح بن عَدی برایم نقل کرد که سپس با حسین وداع کردم و گفتم: خداوند شر جن و انس را از تو دفع کند؛ من از کوفه برای خانواده‌ام آذوقه‌هایی تهیه کرده‌ام و خرجی آنان نزد من است. اینک می‌روم و آذوقه‌ها را به آنها تحویل می‌دهم و ان‌شاءالله به‌سوی تو بازمی‌گردم. اگر به تو رسیدم به خدا قسم جزء یاران تو می‌شوم. امام حسین فرمود: اگر چنین خواهی کرد، پس عجله کن؛ رحمت خدا بر تو باد. [طرِمَاح می‌گوید:] من دانستم که او از عمل آن مردان نگران است که از من خواست عجله کنم؛ از این رو وقتی به خانواده‌ام رسیدم آنچه را که نیاز داشتند نزد آنان گذاشتم و وصیت کردم. خانواده‌ام گفتند: این دفعه رفتارت با رفتار روزهای قبل فرق دارد. پس تصمیم خود را به آنها گفتم و از راه بنی‌ثعل حرکت کردم. وقتی به منطقه غُذَیْبِ الهِجانات نزدیک شدم، سَمَاعَةَ بن بَدْر به استقبال آمد و خبر کشته شدن حسین را به من داد و من از همان جا برگشتم.<sup>۲</sup>

## رُهَیْمَه<sup>۳</sup>

### ملاقات با اباهرَم کوفی

حسین علیه السلام در منزل رُهَیْمَه فرود آمد. در آنجا مردی از اهل کوفه که کنیه‌اش «ابوهرَم» بود، بر او وارد شد و گفت: ای پسر پیامبر صلی الله علیه و آله چرا از مدینه بیرون آمدی؟ حضرت فرمود: وای بر تو ای اباهرَم! آبرویم را با ناسزاگویی بردند، صبر کردم؛ اموال را تاراج کردند، بردباری پیشه ساختم؛ (اما این بار) می‌خواستند خونم را بریزند،

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۱.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۶-۴۰۷.

۳. مزرعای بود در نزدیکی کوفه، و چشمه‌ای نیز در آنجا وجود داشت (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۲۳).

من هم از آنجا دور شدم. به خدا سوگند، آنان مرا خواهند کشت (و چون چنین کنند) خدا لباس سرتاپا خواری، بر آنان خواهد پوشاند و شمشیری بُرنده بر آنان مسلط خواهد ساخت و کسی را بر آنان چیره خواهد کرد که خوارشان نماید.<sup>۱</sup>

## قصر بنی مقاتل<sup>۲</sup>

### ملاقات با عبیدالله بن حُرّ جعفی

وقتی که امام حسین (ع) در منزل قصر بنی مقاتل فرود آمد، خیمه افراشته‌ای را دید. پرسید: این چادر (خیمه) متعلق به چه کسی است؟ گفتند: متعلق به عبیدالله بن حُرّ جعفی<sup>۳</sup> است.

۱. شیخ صدوق، الامالی، مجلس سی‌ام، ص ۲۱۸.
۲. این منزل نزدیک منطقه قُطُفَطَانه بوده و به دلیل وجود قصری که متعلق به شخصی به نام مُقاتل بن حِسان بوده، به قصر بنی مُقاتل مشهور شده است یا قوت نام این منزل را «قصر مقاتل» ضبط کرده است (ر.ک: یا قوت حِمْوی، مُعْجَمُ التُّلُدان، ج ۴، ص ۴۱۳).
۳. عبیدالله بن حُرّ از دستداران عثمان بود. وقتی که عثمان کشته شد، او هم از کوفه خارج شد و به شام نزد معاویه رفت و همراه او در جنگ صفین شرکت کرد و بعد از شهادت امیر مؤمنان (ع) به کوفه برگشت. چنان‌که ملاحظه می‌شود، هنگامی که امام حسین (ع) در منزل قصر بنی مُقاتل او را به یاری خویش فراخواند، نپذیرفت. ولی بعد از شهادت امام به حالت اعتراض به قتل حسین بن علی (ع) از کوفه و از نزد ابن زیاد خارج شد و به مدائن رفت و تا زمان حکومت مختار آنجا بود، و به کمک یارانش، مالیات و خراج آنجا را می‌گرفت. از این رو مختار، زن او را زندانی کرد و تهدید نمود که یاران او را در کوفه خواهد کشت، تا او را وادار کند دست از یابگیری بردارد. ولی او شبانه به همراه تعدادی از یارانش به کوفه آمد و زنش را از زندان آزاد کرد و نزد مُصْتَعَب بن زُبَیْر رفت و همراه مُصْتَعَب بود، تا اینکه میان او و مُصْتَعَب به هم خورد و زندانی شد. ولی خیلی زود با وساطت افرادی از اقوامش آزاد شد و بعد از آن به عبدالملک بن مروان پیوست و عبدالملک او را به همراه عده‌ای، در پیشاپیش سپاهش به سوی کوفه فرستاد. وی سرانجام در سال ۶۸ق همان جا به دست نیروهای مُصْتَعَب کشته شد (ر.ک: طبری، تاریخ الاَسم و الملوک، ج ۶، ص ۱۲۸-۱۳۸؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطویل، ص ۴۳۶، ۴۳۷). درباره عبیدالله بن حُرّ، این جریان نیز در برخی منابع تاریخی نقل شده است: چون عبیدالله در عصر حاکمیت امیرالمؤمنین (ع) مدتی در شام اقامت کرد، همسرش به سبب متارکه عبیدالله و دوری از او با عکرمه بن حبیب از دواج کرد. چون عبیدالله از این امر آگاه شد، خدمت امام علی (ع) رسید و موضوع را با حضرت در میان گذاشت. امیرالمؤمنین (ع) به او فرمود: چرا از دشمنان ما پشتیبانی کردی؟ او گفت: آیا عدل تو مانع از آن است که من به حَقِّم برسم؟ علی (ع) فرمود: نه؛ سپس عبیدالله جریان را به امیر مؤمنان (ع) بازگو کرد. حضرت زن را که آبتن بود، نزد شخصی درخور اعتماد گذاشت و بعد از وضع حمل، بچه را به عکرمه و زن را به عبیدالله داد و او به شام برگشت تا آن‌گاه که علی (ع) به شهادت رسید (احمد بن الحسین بن علی بیهقی، السنن الکبری، ج ۷، ص ۱۳۴-۱۳۵؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، ج ۳۹، ص ۳۱۰؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۵).

او از اشراف و دلیران شهر کوفه بود. امام علیه السلام فرستاده خود (حجاج بن مسروق) را به نزد وی فرستاد. او (حجاج) به چادر عبیدالله رفت و گفت: حسین بن علی خواسته تا نزد او بروی.

عبیدالله بن خُر گفت: به خدا سوگند من از شهر کوفه بیرون نیامدم، مگر اینکه دیدم اکثر مردم این شهر، خود را برای جنگ با او و سرکوبی شیعیانش آماده می کردند و برای من مسلم است که او در این جنگ، کشته خواهد شد و من توانایی یاری و کمک او را ندارم؛ لذا اصلاً دوست ندارم که او مرا ببیند و من او را.

[حجاج به نزد امام علیه السلام بازگشت و پاسخ عبیدالله بن خُر را به اطلاع امام رساند.] در این هنگام امام علیه السلام نعلین پوشید و به چادر او رفت و او را به یاری خویش دعوت کرد.

عبیدالله گفت: به خدا سوگند من می دانم که هر کس از فرمان تو پیروی کند، به شهادت و خوشبختی ابدی نایل شده است؛ ولی من احتمال نمی دهم که یاری من به حال تو سودی داشته باشد؛ زیرا در کوفه کسی را ندیدم که مصمم به یاری و پشتیبانی شما باشد و به خدا سوگندت می دهم که از این امر معافم بداری؛ زیرا جان من هنوز مرگ را بر خود ارزانی نداشته است (تمایلی به مرگ ندارد)؛ ولی این اسب خود «مُلْحَقَه» را که به خدا سوگند، تا حال به وسیله آن دشمنی را تعقیب نکرده ام، جز اینکه به او رسیده ام و هیچ دشمنی مرا تعقیب نکرده است، مگر اینکه با داشتن این اسب از چنگال او نجات یافته ام [را به حضور شما تقدیم می کنم]، پس آن را بگیر که مال توست.

امام علیه السلام فرمود: اکنون که در راه ما از نثار جان امتناع می ورزی، ما نیز به اسب تو،<sup>۱</sup>

نیاز نداریم.<sup>۲</sup>

۱. بلاذری مطلبی را نقل کرده است که حاکی از قبول اسب از ناحیه امام است (نسب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۶)؛ ولی این گزارش با شخصیت و روحیه امام سازگار نیست و حق همان است که در متن از دینوری نقل کردیم؛ زیرا امام به اسب نیاز نداشت؛ بلکه درصدد جذب و هدایت انسان ها بود. لذا ابن اعثم نیز می نویسد: امام حسین در جواب عبیدالله بن حر فرمود: ای پسر حر، من برای اسب یا شمشیرت به اینجا نیامدم؛ بلکه من آمده ام تا تو را به یاری فرایخوانم.

۲. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۶۹-۳۷۰؛ طبری و شیخ مفید این جریان را به اختصار آورده اند (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۱-۸۲). اما ابن اعثم این جریان را به تفصیل ذکر

### سخنان انس بن حارث کاهلی

انس بن حارث کاهلی نیز به همان قصدی که عبیدالله بن حُرّ جُغُفِی از کوفه بیرون آمده بود، از کوفه خارج شده بود؛ اما وقتی سخنان امام را به عبیدالله بن حُرّ شنید، از نزد عبیدالله خارج شد و به نزد حسین آمد و سلام کرد و گفت: به خدا سوگند من از کوفه خارج نشدم، مگر برای اینکه در جنگ بر ضد تو یا به همراهی تو شرکت نکنم؛ ولی اینک خداوند نصرت و یاری کردن تو را در قلبم انداخت و مرا در همراهی با تو شجاع گرداند. امام به او فرمود: پس به همراه ما خارج شو که هدایت شده و محفوظی.<sup>۱</sup>

کرده است (کتاب الفتح، ج ۵، ص ۷۳-۷۴). وی می‌افزاید که عبیدالله بن حُرّ بعد از شهادت امام (ع) از اینکه حسین را یاری نکرده بود، در قالب اشعاری چنین اظهار پشیمانی کرد:

أَرَأَيْتَ مَا دُمْتُ حَيًّا	تَرَدَّدْتُ بَيْنَ صَدْرِي وَالتَّرَاقِي
حُسَيْنٍ حِينَ يَطْلُبُ بَدَلَ نَصْرِي	عَلَى أَهْلِ الْعِدَاةِ وَالتَّشْقَاقِي
فَلَسَوْ وَأَسَيْتُهُ يَوْمًا يَنْقَسِي	لَنَلْتُ كَرَامَةَ يَوْمِ التَّلَاقِي
مَعَ ابْنِ مُحَمَّدٍ تَقْدِيهِ نَفْسِي	تَوَدَّعْتُ نَفْسِي بِانْطِلَاقِي
عِدَاةٌ يَقُولُ لِي بِالْقَضْرِ قَوْلًا	أَتَرَكْنَا وَتَغْرَمُ بِالْفِرَاقِ
فَلَوْ فَلَقَ النَّهْطُ قَلْبَ حَيٍّ	لَهَمَّ الْقَلْبُ مِنْهُ بِانْفِلاقِ
فَقَدْ فَازَ الَّذِي نَصَرَ الْعُسَيْنَا	وَعَبَّ الاِخْرُونَ دَوُو النَّفَاقِ

(ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۷۴-۷۵).

تا زمانی که زنده‌ام، ندامتی را در خود احساس می‌کنم که از سینه تا گلویم را فرا گرفته است.

زمانی که حسین از من در برابر دشمنان و تفرقه‌اندازان طلب یاری کرد.

اگر من جانم را تقدیم او می‌کردم، روز دیدار حق، با پسر محمد که جان فدای او باد، به کرامت نایل می‌شدم.

[اما من دعوت او را اجابت نکردم و او] با من وداع کرد و سپس به سرعت رهسپار مقصدش شد.

آن روز حسین در قصر (بنی‌مقاتل) به من می‌گفت: آیا مرا رها می‌کنی و از ما جدا می‌شوی؟

اگر دریغ و افسوس قلب شخص زنده‌ای را بشکافد، قلب من می‌خواست خود (از این حسرت) شکافته شود.

به‌راستی آنان که حسین (ع) را یاری کردند، رستگار شدند و منافقان زیان دیدند.

ابوحنیفه دینوری نیز در جای دیگر، این اشعار را با تفاوت‌هایی به‌اختصار آورده است «الاخبار الطوال».

ص ۳۸۷). همان‌طور که قبلاً گذشت، عده‌ای احتمال داده‌اند او اولین کسی است که در رشای امام حسین مرتبه

سرود. در جلد دوم این کتاب در بحث «سیر تاریخی عزاداری بر امام حسین (ع)» اشعاری از او نقل شده است.

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۴.

### ملاقات دو مرد مشرقی با امام

شیخ صدوق از عمرو بن قیس مشرقی نقل می‌کند که گفت: من و پسرعمویم در منطقه قصر بنی مقاتل خدمت حسین علیه السلام رسیدیم و بر او سلام کردیم. پسرعمویم به آن حضرت گفت: این سیاهی محاسن شما، در اثر خضاب است یا رنگ موی شماست؟ فرمود: خضاب است؛ زیرا موی ما بنی هاشم زود سفید می‌شود. سپس از ما پرسید: برای یاری من آمده‌اید؟ گفتیم: من پیرمردی هستم که بدهی‌ام بسیار و عیالم فراوان است؛ چون نمی‌دانم که کار شما به کجا می‌انجامد، می‌ترسم که امانت مردم ضایع شود. پسرعمویم نیز مانند این سخن را به زبان آورد.

حسین علیه السلام فرمود: پس از اینجا بروید تا فریاد مرا شنوید و اثری از من نبینید که هر کس فریاد ما را بشنود و یا (از دور) سیاهی و شبح ما را ببیند، ولی به ما جواب ندهد و به فریاد ما نرسد، بر خدای عزیز و بلندمرتبه است که او را با صورت در آتش اندازد.<sup>۱</sup> با اینکه یکی از این دو نفر می‌توانست عهده‌دار پرداخت دیون دیگری شود تا دیگری به یاری امام بشتابد، عافیت‌طلبی آنان و جلوه‌نمایی لذات دنیوی در پیش چشمانشان، آنان را از رسیدن به سعادت و تمتعات اخروی بازداشت.<sup>۲</sup>

### روای امام بین قصر بنی مقاتل و نینوا

عُقبَةُ بنِ سَمْعَانَ گوید: آخر شب، حسین علیه السلام دستور داد آب بردارند. سپس فرمان حرکت داد و ما اطاعت کردیم. چون از قصر بنی مقاتل کوچ کرده و ساعتی راه رفتیم، حسین علیه السلام

۱. شیخ صدوق، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۳۰۹.

۲. علاوه بر اشخاصی که در متن نام بردیم، بعضی منابع افراد دیگری را نام برده‌اند که مخالف رفتن امام از مکه به سوی عراق بودند که ما در اینجا فهرست‌وار نام آنها را می‌آوریم: ابوبکر بن عبدالرحمن (الطبقات الکبریٰ)؛ ابومحمد واقدی و زراره بن جلع (دلایل الامامیه)؛ ابوسعید خدری (الطبقات الکبریٰ)؛ ابواقده لیشی (الطبقات الکبریٰ)؛ احنبن قیس (انساب الاشراف)؛ اسلمه (الخراج والخراج)؛ بحیر بن شداد (الطبقات الکبریٰ)؛ بصر فقعسی (انساب الاشراف)؛ عمر بن علی (المهوف علی قتلی الطفوف)؛ عمره دختر عبدالرحمن (ترجمه الحسین و مقتله).

را لحظه‌ای خواب ربود. سپس بیدار شد، درحالی که می‌گفت: **إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ** وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ و دو یا سه بار این جملات را تکرار کرد. پسرش علی‌اکبر که سوار بر اسب بود، نزد پدر آمد و پرسید: ای پدر؛ این حمد و استرجاع برای چه بود؟ فرمود: پسر! لحظه‌ای خواب چشمم را ربود. اسب‌سواری را دیدم که می‌گفت: این گروه می‌روند درحالی که مرگ‌ها هم در پی ایشان می‌رود. فهمیدم که این خبر مرگمان است که به ما گوشزد شده است.

علی‌اکبر (ع) گفت: پدرجان؛ خدا به شما بدی نرساند، آیا ما برحق نیستیم؟ فرمود: به خدایی که بازگشت بندگان به سوی اوست، چرا (ما برحقیم). گفت: پس ای پدر، از اینکه برحق بمیریم، باکی نداریم. امام (ع) فرمود: خداوند بهترین پاداشی را که برای پسری نسبت به پدرش می‌دهد، عطایت کند.<sup>۱</sup>

### قُطْقَطَانَه

قُطْقَطَانَه، یکی از منازل مسیر امام حسین (ع) به کوفه بوده است که البته در منابع معتبر، حادثه خاصی مربوط به آن حضرت در این منزل نقل نشده است.

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۷-۴۰۸؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۲ اما ابن‌اعثم و خوارزمی و مجلسی این جریان را در منزل «تُغَلِبِيَه» نقل کرده‌اند (کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۷۰-۷۱؛ مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۲۶؛ بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۳۶۷ و ج ۵۸، ص ۱۸۲).

۲. محلی است که از طرف بیابان، نزدیک کوفه است و زندان نعمان بن مُنْذِر (پادشاه حیره) در آن بوده است (یاقوت حَمَوِي، مُعْجَمُ الْبِلْدَانِ، ج ۴، ص ۴۲۴-۴۲۵). یعقوبی می‌نویسد: خبر شهادت مسلم در این منزل به امام رسید (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۳).



بخش چهارم

امام حسین علیه السلام در کربلا





# فصل اول

از ورود امام به کربلا تا روز عاشورا





## نینوا<sup>۱</sup>

چون صبح شد، امام حسین علیه السلام فرود آمد و نماز صبح را خواند، سپس با شتاب سوار شد و همراه یارانش به سمت چپ حرکت کرد. امام می‌خواست یاران خود را از سپاه حُر جدا کند. حُر نیز با سپاه خود به همان سمت حرکت، و از پیشروی آنان جلوگیری کرد. وقتی سپاهیان حُر از رفتن آنان به سوی کوفه به شدت ممانعت کردند، آنان نیز در برابر حر مقاومت کردند، سپاه حُر را به کنار زدند و پیوسته در حال کشمکش به سمت چپ حرکت کردند تا به نینوا رسیدند.

در این هنگام اسب‌سواری را دیدند، که سلاح بر تن و کمان بر دوش از سوی کوفه می‌آمد. پس همگی به انتظار او ایستادند. چون وی به آنان رسید، به حر و یارانش سلام کرد، اما به حسین علیه السلام و یارانش سلام نداد. سپس نامه‌ای از سوی ابن‌زیاد به حر داد که مضمونش چنین بود: «چون نامه‌ام به تو رسید و فرستاده‌ام آمد، بر حسین تنگ بگیر و او را در سرزمینی بی‌آب و خشک و بدون پناهگاه فرود آور. من به فرستاده‌ام فرمان داده‌ام که پیوسته همراه تو باشد و از تو جدا نشود، تا آنکه خبر اجرای فرمانم به من برسد».

---

۱. نینوا (نینوی) نام روستایی نزدیک کربلاست. بنا به تصریح ابن‌شبه و پس از او یاقوت حموی، نینوا نام دو محل است: یکی در موصل و دیگری نزدیک کوفه (ابن‌شبه، *تاریخ المدینة المنورة*، ج ۱، ص ۱۴۹؛ یاقوت *حَمَوی*، *معجم البلدان*، ج ۵، ص ۳۹۱، ذیل «نینوی»). از منابع جغرافیا و تاریخ استفاده می‌شود آنچه وسعت و شهرت بیشتری دارد و شهر یونس پیامبر بوده است، نینوای موصل است؛ باوجوداین، نینوای مورد نظر ما نیز یک منطقه به شمار می‌رود، چنان‌که یاقوت، کربلا را جزئی از نینوا دانسته است (همان).

حر پس از اینکه نامه را خواند، به امام و یارانش گفت: «این نامه امیر عبدالله بن زیاد است، که در آن به من فرمان داده هر جا نامه اش رسید، بر شما سخت بگیرم. این شخص هم فرستاده اوست و مأمور است که از من جدا نشود تا آنکه فرمان امیر را درباره شما اجرا کنم».

ابوالشعثاء یزید بن زیاد مهاصر کندی بهدلی، به فرستاده ابن زیاد نگریست؛ او را شناخت و گفت: آیا تو مالک بن نسیر بدلی، از قبیله کنده هستی؟ گفت: آری هستم. یزید بن زیاد گفت: مادرت به عزایت بنشیند، چه فرمانی آورده ای؟ گفت: من پیرو پیشوا (یزید)، و به بیعت او وفادار هستم. ابوالشعثاء گفت: بلکه پروردگارت را نافرمانی کرده و در هلاک ساختن خویش، از پیشوای خود فرمان برده ای، و ننگ و دوزخ را برای خود فراهم کرده ای؛ خدای - عزوجل - می فرماید: **وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ**<sup>۱</sup> «ما آنان را پیشوایانی قرار دادیم که به دوزخ فرامی خوانند، روز قیامت هم یاری نمی شوند». پیشوای تو این گونه است.<sup>۲</sup>

در اینجا گزارش ابن اعثم با آنچه طبری و دیگران آورده اند، این تفاوت را دارد که در گزارش ابن اعثم، در نامه ابن زیاد به حر آمده است: «برادرم، بر حسین سخت بگیر و از او جدا مشو تا او را نزد من بیاوری».<sup>۳</sup> چون حر نامه را

۱. «کنده» از قبایل معروف یمن است و بنو کنده، تیره ای از این قبیله به شمار می رود. البته «بنو بهدله» ارتباطی با کنده ندارند، بلکه از قبایل عدنانی هستند (ر.ک: ابوعبید قاسم بن سلام، *النسب*، ص ۲۴۰، ۳۰۵). بنابراین «بهدلی» و در عین حال «کندی» معرفی کردن ابوالشعثاء، محل ابهام است، مگر آنکه این بهدله نیز شاخه ای از کنده باشد که در کتب نسب از آن یاد نشده است. در هر صورت، علت اینکه ابوالشعثاء، مالک را شناخت، هم قبیله بودن آن دو است.

۲. *قصص* (۲۸)، ۴۱.

۳. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۰۸؛ همچنین، ر.ک: بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۸۵؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۸۳.

۴. اینکه حر مأمور بردن امام به کوفه نزد عبدالله بوده، در *ترجمه الحسین* و *مقتله ابن سعد* (فصلنامه *تراثنا*، ش ۱۰، ص ۱۷۷) و *الانخبار الطوال* دینوری (ص ۳۶۸) نیز آمده است. اگر این گزارش درست باشد، گویا مقصود عبدالله این بوده است که حضرت را تحت الحفظ به کوفه ببرند و او آزادی فعالیت در این شهر نداشته باشد، و گرنه دشمنان امام از حضور آن حضرت در کوفه هراس داشتند و در صدد دور کردن او از کوفه بودند.

خواند (از خیمه خارج شد و) نزد یاران مورد اعتماد خود فرستاد و آنان را نزد خود فراخواند و گفت: وای بر شما، ابن‌زیاد دستور داده با حسین علیه السلام به بدی رفتار کنم، ولی به خدا سوگند دلم به این کار رضایت نمی‌دهد. پس ابوالشعثاء از یاران حر<sup>۱</sup> به فرستاده عیب‌دالگه رو کرد و گفت: مادرت به عزایت بنشیند، چه فرمانی آورده‌ای؟...<sup>۲</sup>

طبری از ابی‌مُخَنَف نقل می‌کند: حر سعی کرد اردوی امام را در همان جای خشک و بی‌آب و آبادانی فرود آورد. آنان گفتند: بگذار در این آبادی (نینوی) یا آن آبادی (غاضریه) یا آن دیگری (شَفِیْه)<sup>۳</sup> فرود آییم. حر گفت: به خدا قسم، نمی‌توانم اجازه بدهم. این مرد را بر من جاسوس فرستاده‌اند.<sup>۴</sup> زُهَیْر بن قَیْن گفت: ای پسر رسول خدا، اکنون جنگ با این گروه برای ما آسان‌تر از جنگ با کسانی است که پس از اینان می‌آیند. به جان خودم سوگند، بعداً از اینها به اندازه‌ای می‌آیند که ما

۱. چنان‌که در این گزارش تصریح شده است، ابوالشعثاء جزء لشکر خُر بود. وی از کسانی است که پس از قطعی شدن جنگ و تصمیم عمر بن سعد، به امام پیوست (بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۴۰۵؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۴۵). بنابراین سخن شیخ مفید که ابوالشعثاء را هنگام رویارویی با فرستاده ابن‌زیاد، از یاران امام معرفی کرده (*الارشاد*، ج ۲، ص ۸۳) درست به نظر نمی‌رسد. گویا شیخ مفید و دیگران، به اعتبار سخنان آتشین ابوالشعثاء چنین پنداشته‌اند.

۲. ابن‌اعثم *کتاب الفتوح*، ج ۵، ص ۷۷؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۲۳۱.

۳. این آبادی‌ها تنها در پی حادثه کربلا شهرت یافته‌اند و گویا به علت وسیع نبودن، پیش‌از آن مطرح نبوده‌اند و به نظر می‌رسد فقط آبادی (دارای آب) بوده‌اند و از این رو اصحاب امام آنجا را پیشنهاد کرده‌اند. درباره غاضریه فقط گفته شده: یک آبادی در اطراف کوفه و منسوب به «غاضره» فردی از بنی‌اسد است (یاقوت *حَمَوی*، *معجم البلدان*، ج ۴، ص ۲۰۷، مدخل «الغاضریه»). شیخ مفید به هنگام شمارش شهدای کربلا، از این محل نام می‌برد و می‌نویسد: عباس بن علی علیه السلام در محل شهادتش در مسیر غاضریه دفن شد (*الارشاد*، ج ۲، ص ۱۲۶). اما درباره «شَفِیْه» همین اندازه اطلاعات هم در دست نیست و در منابع، تنها از جاهی به این نام در مکه یاد شده که متعلق به قبیله بنی‌اسد بوده است (یاقوت *حَمَوی*، *معجم البلدان*، ج ۳، ص ۴۰۰، ذیل «شَفِیْه» و «شَفِیْه»). شاید این قبیله، در اطراف کربلا نیز جاهی بدین نام داشته‌اند.

۴. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۰۸-۴۰۹؛ ابن‌اعثم، *کتاب الفتوح*، ج ۵، ص ۸۰. ابن‌اعثم، پیشنهاد رفتن به روستاهای اطراف را از خود امام حسین علیه السلام دانسته و از روستایی به نام شَفِیْه نیز سخن به میان نیاورده است.

توان نبرد با آنان را نداریم. امام فرمود: من آغازگر جنگ نخواهم بود.<sup>۱</sup> زُهَیْر به امام گفت: [پس] بیا برویم به سوی این آبادی و آنجا منزل کنیم؛ چون آنجا دارای امنیت و قابلیت دفاعی است و درکنار رود فرات واقع شده است؛ و اگر جلویمان را گرفتند، با آنان پیکار می‌کنیم؛ زیرا جنگ با آنان برایمان آسان‌تر از جنگ با کسانی است که بعد از اینان می‌آیند. امام حسین علیه السلام فرمود: آن آبادی کدام است؟ گفت: آن «عُقْر»<sup>۲</sup> است. حسین بن علی علیه السلام فرمود: خدایا از نکبت به تو پناه می‌برم. آن‌گاه در آنجا فرود آمدند.<sup>۳</sup>

اما دِیْتَوْری در این‌باره، نوشته است: زُهَیْر به حسین علیه السلام گفت: نزدیک ما، کنار رود فرات، یک آبادی است که پر از خارهای (مغیلان) است، [و موجب استتار و مانع نفوذ دشمن می‌شود] و فرات آن را از سه سو احاطه کرده است. امام پرسید: نامش چیست؟ گفت: عُقْر. فرمود: پناه می‌بریم به خدا از عُقْر. حسین علیه السلام به حر گفت: بیا تا کمی جلوتر برویم، آن‌گاه فرود آییم. حر و سپاهیان با امام، به راه ادامه دادند تا آنکه به کربلا رسیدند. در آنجا حر و یارانش در برابر امام ایستادند و آنها را از رفتن بازداشتند. حر گفت: همین جا فرود آید، فرات که به شما نزدیک است. حسین علیه السلام پرسید: اسم اینجا

۱. امام حسین علیه السلام پس از این نیز یک بار دیگر، بر آغازگر نبودن جنگ تأکید کرده است. صبح عاشورا که مسلم بن عَوْسَجَه از اهانت شمر به امام عصبانی شده بود، به آن حضرت عرض کرد: او را هدف قرار بدهم؟ امام فرمود: نه، نمی‌خواهم آغازگر جنگ باشم (ر.ک: بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۹۶). این، شیوه مؤکد رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام در همه نبردها بود و به فرماندهان خود نیز توصیه می‌کردند که هیچ‌گاه زودتر از دشمن، دست به اسلحه نبرند. برای نمونه ر.ک: نصر بن مِزَاحِم مَنقَری، *وَقَعَةُ صَفِین*، ص ۱۵۳، ۲۰۳.

۲. «عُقْر» نام محلی در منطقه بابل و نزدیک کربلا بوده است که با همین گزارش و همچنین کشته شدن یزید بن مَهَلَب (در سال ۱۰۲ق) در آنجا، شناخته شده است و شهرت دیگری ندارد. این کلمه بر مناطق دیگری نیز اطلاق می‌شود (ر.ک: یاقوت حَمَوی، *مُعْجَمُ الْبُلْدَان*، ج ۴، ص ۱۵۳، مدخل «العقر»). برای «عُقْر»، معانی عقیم بودن، قطع دست یا سر، و پی کردن شتر را بیان کرده‌اند (ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۹، ص ۳۱۲-۳۱۳).

۳. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۰۹.



چیست؟ گفتند: کربلا.<sup>۱</sup> فرمود: محلی که با رنج و بلا همراه است. پدرم هنگام رفتن به صفین، از اینجا گذشت. من با او بودم، ایستاد و از نام این سرزمین پرسید. نامش را گفتند. فرمود: اینجا محل فرود آمدنشان، و مکان ریخته شدن خونشان است. پرسیدند: چه کسانی؟ فرمود: کاروانی از خاندان محمد ﷺ اینجا فرود می‌آیند. آن‌گاه امام حسین علیه السلام دستور داد بارها را همان جا فرود آورند.<sup>۲</sup> در گزارش سیدبن طاووس، این جمله افزوده شده است: اینجا فرود آید. به خدا قسم، اینجا جایگاه کاروان ما و محل ریخته شدن خون ماست. به خدا قسم، همین جا، جای قبرهای ماست. به خدا سوگند، اینجا همان جایی است که اهل حرم ما به اسارت گرفته می‌شوند. جدم این خبر را به من داد.<sup>۳</sup>

سبط ابن جوزی آورده است که وقتی امام علیه السلام کلمه «کربلا» را شنید، فرمود: اندوه و بلا؛ ام سلمه به من خبر داد که روزی جبرئیل نزد پیامبر بود و تو پیش من بودی و گریستی، پیامبر فرمود: فرزندم را به من بده. آن‌گاه تو را گرفت و در دامن خود قرار داد. جبرئیل به رسول خدا گفت: او را دوست داری؟ فرمود: آری. گفت: امت تو او را خواهند کشت. اگر می‌خواهی، خاک سرزمینی را که در آن کشته می‌شود به تو بنمایانم. فرمود: آری. جبرئیل بال خود را بر کربلا گستراند و قدری از خاک آنجا را

۱. در اینکه کربلا به چه معناست و از چه ترکیب شده، نظرهای گوناگونی هست. یاقوت حَمَوِی ذیل واژه «کربلا»، اشتقاق آن را از «کربل» دانسته که دارای معانی زیر است: ۱. سست بودن خاک زیر پا. بدان جهت این نام را بر آن سرزمین گذاشته‌اند که دارای خاک نرمی است که پا در آنجا فرو می‌رود؛ و به هر سرزمینی که این خصوصیت را دارد، «کربلا» می‌گویند؛ ۲. «کربله» به معنای تصفیه و غربال کردن است، چنانکه درباره گندمی که از شن و سنگ و دیگر چیزها پاک شود، می‌گویند «کَرَبَلْتُ الحَنْطَةَ»، یعنی گندم را تمیز کردم. از این رو چون آن سرزمین از شن و سنگلاخ و... پاک است، به آن «کربلا» گفته می‌شود؛ ۳. کربل نام گیاهی است که در این منطقه می‌روید و به آن «نبت الحماض» می‌گویند؛ و چون این گیاه در این دیار فراوان است، به آن «کربلا» می‌گویند (یاقوت حَمَوِی، *معجم البلدان*، ج ۴، ص ۵۰۵، ذیل واژه «کربلا»؛ همچنین، ر.ک: ابن منظور، *لسان العرب*، ج ۱۲، ص ۶۰، ذیل ماده «کربل»؛ ۴. برخی نیز معتقدند این نام از «کور بابل» به معنای قُرَای بابل گرفته شده است (ر.ک: ابومخنف، *وَقَعَةُ الطُّغْی*، تحقیق یوسفی غروی، پاورقی ص ۱۷۹).

۲. ابوحنیفه دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۳۷۲-۳۷۳.

۳. انزلوا هاهنا والله محط رکابنا وسفک دماننا، هاهنا والله محط قبورنا وهاهنا والله سبی حریننا، بهذا حدثنی جدی (سیدبن طاووس، *المأثور علی قتل الطغوف*، ص ۱۳۹).

به پیامبر نشان داد. امام حسین (ع) پس از نقل این مطلب، خاک کربلا را بویید و فرمود: به خدا قسم، این همان زمینی است که جبرئیل درباره آن به جدم خبر داد که من در آن کشته می‌شوم.<sup>۱</sup>

### تحقق پیشگویی امیرالمؤمنین (ع)

هرثمة بن سلیم می‌گوید: در صفین در رکاب علی (ع) جنگیدیم. در این سفر وقتی که در سرزمین کربلا فرود آمدیم، حضرت با ما نماز خواند. هنگامی که سلام آخر نماز را گفت، مقداری از خاک آن را گرفت و بو کرد و آن‌گاه گفت: ای خاک، گروهی در روز قیامت از تو محشور خواهند شد که بی حساب وارد بهشت می‌شوند.

هرثمة وقتی که از این جنگ برگشت، به همسرش «جرّاء»، دختر سمیر، که از شیعیان علی (ع) بود، گفت: آیا تو را از کار مولایت ابوالحسن به تعجب نیاورم؟ وقتی که در سرزمین کربلا فرود آمدیم، او مقداری از خاک آن را گرفت و بویید و گفت: ای خاک، در روز قیامت گروهی از تو محشور می‌شوند که بی حساب وارد بهشت می‌شوند. آیا او از کجا غیب می‌داند؟ همسرش گفت: ای مرد، این سخنان را رها کن، امیر مؤمنان جز حق نمی‌گوید.

هرثمة می‌گوید: زمانی که عیب‌الله بن زیاد سپاهیان را به جنگ حسین بن علی و یارانش فرستاد، من هم جزء آن سپاه بودم. هنگامی که به آن قوم (سپاه عمر سعد) و همچنین به حسین و یارانش رسیدم، منزلگاهی را که همراه علی (ع) در آنجا فرود آمده بودیم و نیز نقطه‌ای را که از خاک آن برداشته بود، شناختم و سخن او را به یاد آوردم. از این رو نخواستیم آن راه را ادامه دهیم، و سوار بر اسبم شدم و نزد حسین رفتم و به او سلام کردم و سخنی را که از پدرش در آن سرزمین شنیده بودم، برای او نقل کردم. حسین گفت: آیا با ما هستی یا بر ضد ما؟ گفتم: ای پسر پیامبر، نه با تو هستم نه بر ضد تو؛

۱. سبط ابن جوزی، تذکرة الخوارج، ج ۲، ص ۱۵۶-۱۵۷.

خانواده و فرزندانم را وانهادهام و اینجا آمده‌ام؛ از پسر زیاد دربارهٔ آنها می‌ترسم. حسین گفت: پس هرچه سریع‌تر از اینجا برو تا شاهد کشته شدن ما نباشی. سوگند به خدایی که جان محمد در دست اوست، امروز هرکس شاهد کشته شدن ما باشد و به فریاد ما نرسد، خداوند، او را وارد دوزخ می‌کند. هرثمة می‌گوید: [با شنیدن این سخن از حسین] به سرعت از آنجا فرار کردم و شاهد قتل او نشدم.<sup>۱</sup>

این قولیوه از امام باقر<sup>علیه السلام</sup> نقل کرده است که امام حسین<sup>علیه السلام</sup> از کربلا این نامه را به برادرش محمدبن حنفیه نوشت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ. مِنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ الِی مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ وَ مِنْ قَبْلِهِ مِنْ بَنِیِّ هَاشِمٍ، اَمَّا بَعْدُ فَكَاْنُ الدُّنْیَا لَمْ تَكُنْ وَ كَاْنُ الْاٰخِرَةِ لَمْ تَزَلْ، وَ السَّلَامُ؛<sup>۲</sup> «از حسین بن علی به محمد بن علی و دیگر بنی هاشم که با او هستند. [پس از سلام و حمد و ثنا] گویا دنیایی در کار نبوده است و گویا آخرت همچنان بوده و هست. و السَّلَام.»

باری، پس از فرود کاروان حسینی در کربلا، خیمهٔ امام حسین<sup>علیه السلام</sup> و فرزندانش برپا شد و اقوام و خویشان آن حضرت خیمه‌هایشان را اطراف خیمهٔ ایشان برپا کردند.<sup>۳</sup> بنا بر روایتی از امام باقر<sup>علیه السلام</sup>، امام حسین<sup>علیه السلام</sup> [پس از ورود به کربلا] هنگام نصب خیمه‌ها، نی‌زار و بوته‌زار را پشت سر قرار داد تا تنها از یک سو با دشمن مواجه باشد.<sup>۴</sup>

## تاریخ ورود امام به کربلا

بسیاری از مورخان، روز ورود حضرت را به کربلا، دوم محرم سال ۶۱ هجری

۱. نصر بن مزاحم مَنقَرِی، وَتَمَعَةُ صَفِیْنِ، ص ۱۴۰-۱۴۱؛ ابن ابی الحدید، شَرَح نَهْجِ الْبَلَاغَةِ، ج ۳، ص ۱۶۹؛ و نیز ر.ک: صدوق، الْأَمَالِی، ص ۱۹۹-۲۰۰، مجلس ۲۸؛ ابن عساکر، تَارِیْخ مَدِیْنَةِ دِمَشْقِ الْكَبِیْر، ج ۱۴، ص ۲۱۶. در امالی صدوق، نام او هرثمة بن ابی مسلم و در کتاب تاریخ دمشق، هرثمة بن سلمی آمده است.
۲. کامل الزیارات، باب ۲۳، ص ۱۵۸، ح ۲۱.
۳. ر.ک: ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۸۴.
۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۹.

نوشته‌اند،<sup>۱</sup> اما اینکه دوم محرم سال ۶۱، مصادف با چه روزی از هفته بوده است، مبتنی بر بررسی این موضوع است که روز عاشورا مصادف با چه روزی بوده است، که در این باره اقوال متفاوتی بیان شده است؛<sup>۲</sup> اما بر اساس محاسبات نجومی، عاشورا،

۱. در اینکه امام حسین (ع) چه روزی از محرم وارد کربلا شد، بین تاریخ‌نویسان اختلاف است، و در مجموع، سه قول در این باره مطرح شده است:

قول اول که اکثر بر آن اند - چنان که در متن گفته شد - این است که روز دوم محرم بوده است (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۵؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۴ ابن نما، مشیر الاحزان، ص ۴۹؛ سیدبن طاووس، المأثورات علی قتل الطّوف، ص ۱۳۹؛ خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۲۲۷). قول دوم این است که روز اول محرم بوده است (ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۷۳). بر اساس قول سوم که قولی شاذ است، روز عاشورا بوده است (محمدبن علی عمرانی (۵۸۰ق)، الانباء فی تاریخ الخلفاء، ص ۱۵).  
۲. در این باره قول‌های ذیل گفته شده است:

(الف) پرگوینده‌ترین قول، روز جمعه است (ابن سعد، ترجمه الحسين (ع) ومقتله، چاپ شده در فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۷۹، ۱۸۴؛ مُصَنَّب زبیری، نسب قریش، ص ۴۰؛ ابوبکر عبدالله بن محمد بن عبید، مشهور به ابن ابی‌الدنیا، مقتل الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، ص ۱۱۵؛ مطهر بن طاهر مقدسی، البیئة والتاریخ، ج ۶، ص ۱۱؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۷۸؛ ابن عبدربه، المعقّد القرید، ج ۴، ص ۳۵۶؛ مسعودی، التنبیه والاشراف، ص ۲۶۲؛ مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۱۶۷؛ طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۱۷؛ حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین، ج ۳، ص ۱۹۴؛ ابونعیم اصفهانی، معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۶۶۵؛ بیهقی، السنن الکبری، ج ۳، ص ۳۳۷؛ ابن عبدالبرّ قرطبی، الاستیعاب، ج ۱، ص ۴۴۳؛ ابن فتنال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۴؛ ابن فندق، لباب الانساب، ج ۱، ص ۳۴۶؛ ابن خشاب، تاریخ موالید الائمة (ع) ووفیاتهم، ص ۲۰؛ طبرسی، إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۱، ص ۴۲۰؛ سبط بن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۶۰؛ ابن کثیر، البدایة والنّهایة، ج ۸، ص ۱۶۰، ۱۹۲، ۲۱۶)؛

(ب) روز شنبه (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۱۳، ص ۳۹۵؛ ابن حبان، کتاب الثقات، ج ۳، ص ۶۹؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ شیخ صدوق، کمال‌الدین وتمام النعمة، ص ۶۵۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۳۳؛ ابونعیم اصفهانی، معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۶۶۶؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۴، ص ۴۱۵؛ ابن فتنال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۹۵؛ طبرسی، تاج الموالید، ص ۳۰؛ ابن عساکر، ترجمه الامام الحسين من تاریخ مدینة دمشق (ع)، ص ۲۷۷-۲۸۰، ۲۸۲، ۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۸۵؛ آرنلی، کشف‌الغمّة فی معرفة الائمة، ج ۲، ص ۲۵۱؛ رضی‌الدین علی بن یوسف بن مطهر حلّی، العدد القویة، ص ۶۵)؛  
(ج) روز یکشنبه (محمدبن احمد بن حماد دولابی، الذریة الطاهرة، ص ۱۳۳؛ ابن عبد البرّ قرطبی، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۱، ص ۴۴۵)؛

(د) روز دوشنبه (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ کلینی، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۳۸۵؛ طبری، دلائل الامامة، ص ۷۱؛ شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۴۷؛ طبرسی، تساج الموالید، ص ۳۰؛ سیدبن طاووس، المأثورات علی قتل الطّوف، ص ۱۸۱)؛

(ه) روز چهارشنبه (خلیفه بن خیاط عصفری، تاریخ خلیفة بن خیاط، ص ۱۷۸؛ ابن حبان، کتاب الثقات، ج ۲، ص ۳۰۹؛ ابن عساکر، ترجمه الامام الحسين، ص ۲۹۰، ۲۹۵).

روز دوشنبه بوده و هشت روز پیش از عاشورا، یعنی دوم محرم، روز یکشنبه بوده است.<sup>۱</sup>

### نامه ابن‌زیاد به امام و پاسخ آن

پس از استقرار امام و همراهانش، حر نیز در برابر آن حضرت اردو زد. آن‌گاه ابن‌زیاد را از آمدن امام به کربلا آگاه ساخت.<sup>۲</sup> از این رو ابن‌زیاد نامه‌ای برای امام حسین علیه السلام به این مضمون نوشت: اما بعد، ای حسین، به من خبر رسیده که در کربلا فرود آمده‌ای. امیرالمؤمنین یزید بن معاویه نامه‌ای برای من فرستاده [و به من دستور داده] که سر بر بالشت نگذارم و غذای سیر نخورم مگر اینکه یا تو را بکشم و یا اینکه تسلیم فرمان من و یزید شوی. والسلام.<sup>۳</sup> وقتی این نامه به دست امام رسید و آن را خواند، فرمود: «من برای این نامه جوابی ندارم؛ زیرا او مستحق عذاب است».<sup>۴</sup>

### فرمان یافتن عمر بن سعد و آمدن او به کربلا

عمر بن سعد پیش از آمدن امام حسین علیه السلام به عراق، از سوی ابن‌زیاد، والی منطقه ری و مأمور

۱. در بحث تطبیق تاریخ قمری روز عاشورا بر تاریخ شمسی، که در جلد دوم این کتاب خواهد آمد، اثبات خواهد شد که روز عاشورا مصادف با روز دوشنبه بوده است؛ یعنی همان روزی که پیامبر نیز رحلت کرد؛ چنان‌که امام رضا علیه السلام در خبری، به این موضوع اشاره کرده است (کلینی، *الفرع من الکافی*، ج ۴، ص ۱۴۶؛ شیخ طوسی، *تهذیب الاحکام*، ج ۴، ص ۳۷۷، «باب وجوب الصیام»). بنابراین، روز ورود امام علیه السلام به کربلا، دوم محرم و یکشنبه بوده است؛ چراکه دوشنبه بودن روز عاشورا، تنها با یکشنبه بودن دوم محرم سازگار است.

۲. ابن‌اعثم، *کتاب الفتح*، ج ۵، ص ۸۴؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۲۳۹.

۳. ابن‌اعثم، *کتاب الفتح*، ج ۵، ص ۸۴-۸۵.

۴. ابن‌شهر آشوب، *منقب آل ابی‌طالب*، ج ۴، ص ۱۰۶.

جنگ با دِیلمیان<sup>۱</sup> شده بود که به دستبندی<sup>۲</sup> حمله، و آنجا را تصرف کرده بودند.<sup>۳</sup> عمر بن سعد با لشکری چهار هزار نفری در حمام اَعین<sup>۴</sup> اردو زده بود که به علت ورود امام حسین (ع) به عراق، به کوفه بازگشت و پیشنهاد تازه‌ای پیشاپیش او قرار گرفت. عبیدالله [پس از آگاهی از ورود امام حسین (ع) به کربلا] عمر بن سعد را طلبید و به او گفت: به سوی حسین حرکت کن و هرگاه از کار وی فارغ گشتیم، برای مأموریت خود رهسپار شو. عمر بن سعد گفت: رحمت خدا بر تو باد، اگر ممکن است مرا از این کار معاف دار. عبیدالله بن زیاد جواب داد: قبول است، اما به شرط آنکه فرمان ولایت ری را به ما بازگردانی. وقتی ابن زیاد چنین گفت، عمر بن سعد گفت: امروز را به من مهلت بده تا ببیندیشم. سپس از نزد ابن زیاد خارج شد و با نیک خواهان خویش مشورت کرد، ولی با هرکس مشورت می کرد، او را از این عمل منع می کرد. پسر خواهرش، حمزه بن مُغیره بن شُعْبَه، نزد وی آمد و گفت: دایمی

۱. دِیلم منطقه‌ای در ایران (حدود چالوس امروزی) بود (ر.ک: اصطخری، مسالک وممالک، به اهتمام ایرج افشار، ص ۱۶۸؛ حدود العالم، به کوشش منوچهر ستوده، ص ۱۴۳؛ علی اصغر فقیهی، شاهنشاهی عضدالدوله، ص ۲) که به دلیل کوهستانی بودن منطقه و شجاعت مردان آن، با تأخیر و به سختی تسلیم فاتحان بنی امیه شد. جنگ و گریز عرب و دیالمه و بدرفتاری هر دو گروه با یکدیگر، باعث شده بود دیلمی بودن، ضرب المثلی برای دشمن سرسخت در میان عرب شود. بعدها این منطقه، مرکز علویان طبرستان گردید که در آنجا حدود هفتاد سال حکومت کردند.

۲. دستبندی یا دستوا در زمان خلفای اموی مرکز ضرابخانه بوده، و این نام بر ولایتی اطلاق می شده که مهم ترین قریه آن، یزدآباد بوده است. در زمان خلفای اموی، قسمتی از دستوا تابع ری و قسمت دیگر، از توابع همدان محسوب می شد و راه مستقیمی که از ری به ایالت آذربایجان می رفت، از این شهر می گذشت و از قزوین عبور نمی کرد. اکنون در نقشه‌ها اسمی از دستوا نیست؛ ولی محل آن قاعدتاً باید در جنوب قزوین بوده باشد. دستوا در زمان خلفای عباسی از توابع قزوین به شمار می آمد (لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، ص ۲۳۸). بخشی که تابع ری بوده، شامل نود قریه و بخشی دیگر که تابع همدان بوده، شامل تعدادی قریه بوده است (یاقوت حنوی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۵۱۷).

۳. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۷۳؛ خوارزمی می نویسد: او را والی ری و تُشتر کرد (مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۳۹)؛ اما با توجه به فاصله طولانی بین دو منطقه، این امر معقول به نظر نمی رسد.

۴. حمام اَعین که در تاریخ اسلام، فراوان از آن یاد می شود، محلی در سه فرسخی کوفه بوده است (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۷، ص ۴۱۹). در اینکه اَعین نام یکی از موالی بَشَرین مروان بن حکم یا مولای سعد بن ابی وقاص است، اختلاف نظر وجود دارد (ر.ک: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۷، ص ۲۸۴).

جان، تو را به خدا قسم، به مقابله با حسین مرو که در آن، نافرمانی پروردگارت و قطع رَحِم است.<sup>۱</sup> به خدا سوگند اگر مال و ثروتی که داری از دست بدهی و سلطنت و پادشاهی تمام دنیا را داشته باشی و آنها را واگذاری و از دنیا بروی، بهتر از آن است که خدای را در حالی ملاقات کنی که خون حسین علیه السلام بر گردن تو باشد. عمر بن سعد گفت: ان شاء الله چنین خواهم کرد.<sup>۲</sup>

ابن سعد پس از رایزنی‌ها نزد ابن زیاد رفت و گفت: *أصلحك الله*،<sup>۳</sup> اکنون که این مأموریت (حکومت ری) را به من داده‌ای و حکم آن را برای من نوشته‌ای و مردم از آن آگاه شده‌اند، به آن جامه عمل بپوشان و مرا برای مأموریتم بفرست؛ برای جنگ با حسین هم بزرگانی از کوفه هستند که از من لایق‌ترند. سپس نام عده‌ای از آنان را ذکر کرد.

ابن زیاد به وی گفت: لازم نیست بزرگان کوفه را به من معرفی کنی و درباره کسی که می‌خواهم بفرستم (فرمانده سپاه)، از تو دستور نخواستم. اگر با سپاه ما می‌روی برو، وگرنه حکم ما را برگردان. چون عمر سعد اصرار وی را دید، گفت: پس می‌روم.<sup>۴</sup>

بنابر گزارش دیگری، ابن زیاد، عمر بن سعد را تهدید کرد و گفت: با خدا عهد می‌کنم اگر به جنگ با حسین نروی، تو را از مقامت عزل، و خانه‌ات را خراب کنم و گردنت را بزنم. اینجا بود که وی پذیرفت؛<sup>۵</sup> اما وقتی بنی‌زهره (افراد قبیله او) نزد او آمدند و گفتند: تو را سوگند می‌دهیم که به مقابله با حسین نروی و بین ما و بنی‌هاشم

۱. منظور از رَحِم و خویشاوندی در اینجا و موارد مشابه، پیوند و انتساب قبیله‌ای است؛ زیرا امام و عمر سعد، هر دو از قبیله قریش بودند. ضمناً سعد بن وقاص و آمنه بنت وهب، مادر پیامبر، هر دو از تیره بنی‌زهره و پسرعمو و دخترعمو بودند (ابن اثیر، *أسد الغابة فی معرفة الصحابة*، ج ۲، ص ۲۱۵).

۲. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۸۶-۳۸۵؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۰۹؛ ابن کثیر، *البدایة والنهایة*، ج ۸، ص ۱۸۹. ابن اعثم و خوارزمی نقل کرده‌اند که عمر در جواب خواهرزاده‌اش سکوت کرد و دل در گرو ری داشت (ابن اعثم، *کتاب الفتوح*، ج ۵، ص ۸۵؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۲۳۹).

۳. این جمله شاید معادل فارسی نداشته باشد، بلکه این از اصطلاحات ویژه آن دوره است که مردم در برابر حاکم به کار می‌بردند. شاید بتوان آن را به «خداوند برایت خیر و صلاح پیش آورده» ترجمه کرد.

۴. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۱۰.

۵. ابن اعثم، *کتاب الفتوح*، ج ۵، ص ۸۶.

دشمنی ایجاد نکنی؛ بار دیگر پیش عبیدالله رفت و خواست او را معذور بدارد، ولی او نپذیرفت.<sup>۱</sup>

عبدالله بن یسار از پدرش نقل می‌کند: زمانی که عمر بن سعد از سوی ابن زیاد مأمور شده بود به سوی حسین حرکت کند، نزد وی رفتم؛ به من گفت: امیر مرا امر کرد که به سوی حسین حرکت کنم، ولی من این کار را نپذیرفتم. گفتم: خدا راه راست را نصیبت گرداند و تو را ارشاد کند، این کار را مکن و برای جنگ با حسین مرو. سپس از نزد وی بیرون آمدم، تا اینکه شخصی آمد و گفت: اکنون عمر بن سعد مردم را برای جنگ با حسین روانه می‌کند.

۱. ابن سعد، ترجمه الحسين و مقتله، فصلنامه تراث، ش ۱۰، ص ۱۷۸. ممکن است خبر تهدید را، به منظور تطهیر و توجیه کار او، مورخان ساخته باشند، اما ابن زیاد هم کسی بود که اگر می‌خواست، می‌توانست شخص دیگری را به جای او به فرماندهی منصوب کند و به کربلا فرستد؛ اما با توجه به موقعیت ابن سعد، بهترین گزینه‌اش او بود؛ چه اینکه قریش به جهت جایگاه اجتماعی، بر دیگر قبایل عرب مقدم بود و معروف‌ترین افراد قریش از اشراف کوفه، عمر بن سعد بود. پسر سعد، نه تنها از قریش بود، بلکه شهرت و سابقه دینی پدر را نیز پشت سر داشت؛ زیرا پدرش (سعد بن ابی وقاص زهری) از پیش گامان پذیرش اسلام در مکه و از اصحاب بزرگ پیامبر ﷺ و از سران مهاجران بود، و در جنگ‌های بدر، اُحد، خندق و سایر غزوات شرکت داشت (ابن اثیر، *أُسْدُ الْاَلْبَابَةِ فِی مَعْرِفَةِ الصَّحَابَةِ*، ج ۲، ص ۲۱۴، ذیل «سعد بن مالک القرشی») (اگرچه پس از رحلت پیامبر ﷺ، و در بحران رقابت بر سر خلافت، موضع گیری درستی نداشت و مورد انتقاد علی ﷺ قرار گرفت). او در دوران فتوحات در زمان خلیفه دوم، سردار فاتح جبهه قادیسیه و جولوا و مدائن بود. او همچنین به پیشنهاد عمر، عضو شورای شش نفری انتخاب خلیفه بود (همان، ص ۲۱۵). بنابراین از نظر پسر زیاد، در برابر شخصیتی چون امام حسین ﷺ، عمر بن سعد قرشی با توجه به سوابق یادشده، بهترین گزینه بود. از طرف دیگر زمینه‌های قدرت طلبی و مخالفت با امام حسین ﷺ در روحیه پسر سعد وجود داشت. او پس از قتل عثمان، پدرش را تشویق می‌کرد که ادعای خلافت (در برابر علی ﷺ) کند، که البته او نپذیرفت و از سیاست کناره گرفت (همان، ص ۲۱۶). اما پسر، خود را به قدرت نزدیک می‌کرد، چنان‌که در دوران حکومت معاویه، مسئول جمع‌آوری خراج همدان بود (بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۵، ص ۱۴۴) و نام وی در میان گواهی‌دهندگان بر ضد حُجْر بن عدی کندی بود، که منجر به شهادت این یار وفادار و دلیر علی ﷺ توسط دژخیمان معاویه شد (طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۲۶۹). از سوی دیگر، ابن زیاد در حقیقت به تدریج ابن سعد را آماده پذیرش فرماندهی کرد و او را تعمیم کرد؛ زیرا اگر از همان اول پیشنهاد جنگ با امام حسین ﷺ را با او در میان می‌گذاشت شاید نمی‌پذیرفت؛ پس فرمان حکومت ری را به وی داد و سپس از او خواست به کربلا رود. پس از دریافت فرمان حکمرانی ری، صرف‌نظر کردن از این منصب برای او بسیار مشکل بود؛ به همین جهت می‌توان گفت حکومت ری، مقدمه این کار و برای آماده‌سازی او بود، و ابن سعد از این جریان اطلاع نداشت؛ از این رو پس از کشته شدن امام ﷺ ابن زیاد حکومت را به او واگذار نکرد و میان او و ابن زیاد کدورتی پدید آمد (ر.ک: صفایی حائری، *تاریخ سیدالشهداء*، ص ۳۷۴).



یسار می‌گوید: نزد وی رفتم، دیدم نشسته است، چون نگاهش به من افتاد روی از من برگرداند، دانستم آهنگ رفتن به سوی حسین را دارد، از این رو از نزد وی خارج شدم.<sup>۱</sup>

به‌رحال عمر بن سعد، رویارویی با امام را پذیرفت و عبیدالله چهار هزار سواره در اختیار او گذاشت و او فردای روز ورود امام حسین علیه السلام به کربلا، وارد آنجا شد.<sup>۲</sup>

سبط ابن جوزی روایت کرده است که امیرالمؤمنین علی علیه السلام، روزی عمر بن سعد را دیده و به او فرموده بود: وای بر تو، چه خواهی کرد آن‌گاه که بین انتخاب بهشت و جهنم مخیر شوی، و جهنم را اختیار کنی.<sup>۳</sup>

### ورود عمر بن سعد به کربلا

عمر بن سعد به فرماندهی لشکری چهار هزار نفری به راه افتاد، و یک روز پس از استقرار امام حسین علیه السلام در کربلا (روز سوم محرم) به آنجا رسید. او با سپاهی که قرار بود به دست‌یابی برود، عازم کربلا شد، و در آنجا حر نیز با سپاهش به او پیوست.<sup>۴</sup> آن‌گاه عَزْرَةَ بن قَیْسِ اَحْمَسِی<sup>۵</sup> را

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۰.

۲. همان.

۳. سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۵۰؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق الکبیر، ج ۴۸، ص ۳۲؛ ابن‌نما، مئیر الاحزان، ص ۵۰؛ شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۲۱۱، به نقل از: تذکرة الخواص.

۴. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۷۴.

۵. عَزْرَةَ، به فتح عین و سکون زاء و فتح راء (ابن‌ماکولا، اکمال الکمال فی رفع الاریاب، ج ۶، ص ۲۰۰). در کتاب الاخبار الطوال، ص ۳۷۸؛ مئیر الاحزان، ص ۵۳؛ کتاب الفتح، ج ۵، ص ۸۶؛ الارشاد، ج ۲، ص ۸۴ نام وی «عروة بن قیس احمسی» ذکر شده است، ولی در پاورقی کتاب الارشاد، محقق این کتاب یادآوری کرده است که در کتاب‌های رجال، شخصی به نام «عروة بن قیس» یافت نشد (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۳۸). عَزْرَةَ بن قَیْسِ احمسی از کسانی است که بر ضد خُزَیْمِ بنِ عَدِی شهادت داد و گواهی آنان سبب شهادت این صحابی بزرگوار شد (طبری، همان، ج ۵، ص ۲۷۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۶۳). از این رو برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت تا از این گناه او چشم‌پوشی کند. او برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته بود که به کوفه بیاید (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۵۳). از این رو وقتی که عمر بن سعد در کربلا به او دستور داد که نزد امام حسین علیه السلام برود و به امام علیه السلام بگوید: چرا به سوی کوفه آمده و چه می‌خواهد، عَزْرَةَ شرم داشت که نزد امام حسین علیه السلام برود و به همین جهت از پسر سعد عذر خواست (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۰).

مأمور کرد نزد امام برود و بپرسد برای چه آمده و چه می‌خواهد؟ عَزْرَه از کوفیانی بود که به امام نامه نوشته بودند؛ به همین جهت شرم کرد نزد وی رود. عمر بن سعد به هر کدام از سران که به حسین علیه السلام نامه نوشته بودند، این کار را عرضه کرد، همه از انجام آن خودداری کردند. کثیر بن عبدالله شَعْبِی که مردی سوارکار و دلیر بود و از هیچ کاری روی گردان نبود (هیچ چیز مانع او نمی‌شد)،<sup>۱</sup> پیش آمد و گفت: من می‌روم، و به خدا اگر بخواهی، او را ترور خواهم کرد. عمر بن سعد به وی گفت: نمی‌خواهم او را بکشی، بلکه نزد او برو و سؤال کن برای چه آمده است. کثیر به سوی امام حسین علیه السلام آمد. چون ابو ثَمَامَه صاندلی او را دید، به امام عرض کرد: أَصْلَحَكَ اللَّهُ اَبَا عَبْدِ اللَّهِ، اینک بدترین مردم روی زمین و جسورترین آنها در خون‌ریزی و حيله‌گری، به سوی تو می‌آید. پس ابو ثَمَامَه، خود به طرف او رفت و گفت: شمشیرت را زمین بگذار. کثیر گفت: نه، به خدا این کار با شرافت من سازگار نیست؛ من یک فرستاده هستم، اگر پیامی را که من حامل آن هستم گوش می‌کنید، آن را ابلاغ کنم؛ و اگر ابا دارید، بازمی‌گردم. ابو ثَمَامَه گفت: پس من قبضه شمشیر تو را نگه می‌دارم، آن‌گاه خواسته‌ات را بیان کن. گفت: نه، به خدا دست تو به آن نخواهد رسید. ابو ثَمَامَه گفت: پس پیغامت را به من بگو تا من به عرض آن حضرت برسانم؛ ولی نمی‌گذارم تو به آن جناب نزدیک شوی؛ زیرا تو مردی فاسق هستی. آن‌گاه به هم دشنام دادند، سپس کثیر به سوی عمر بن سعد بازگشت و تمام جریان را برای او بازگو کرد.

این بار عمر بن سعد تصمیم گرفت، قُرَّة بن قَیْس حَنْظَلِی<sup>۲</sup> را مأمور پرسش از امام کند. لذا

۱. او دشمنی فراوان با اهل بیت داشت (خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۱، ص ۲۴۰). مورخان، بیش از این گزارشی درباره وی پیش از واقعه کربلا ذکر نکرده‌اند.

۲. ابوحنیفه دینوری وی را قُرَّة بن سفیان حَنْظَلِی (الاخیر الطوال، ص ۳۷۴) دانسته است و از اعزام قُرَّة بن قَیْس سخن به میان نمی‌آورد. نام قُرَّة در غیر واقعه عاشورا نیامده است. جای دیگری که از او یاد شده، روز عاشورا و هنگامی است که حر می‌خواست به امام بیبوند و به قُرَّة گفت آیا به اسبت آب داده‌ای و آن‌گاه به بهانه سیراب کردن اسب خود، به سوی خیمه‌های امام حسین علیه السلام رفت... به خواست خدا، تفصیل آن در جای خود خواهد آمد (طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۲۷). ماجرای قُرَّة نشان می‌دهد که برخی افراد، زمینه‌های مناسبی برای هدایت یافتن پیدا می‌کنند، و به آنان مسیر حق نیز نشان داده می‌شود؛ اما بهره‌ای نمی‌برند و در راه باطل، ادامه طریق می‌دهند.

او را طلبید و به او گفت: حسین را ملاقات کن و از او سؤال کن چرا آمده و چه می‌خواهد. قرّه به سوی امام آمد. آن حضرت وقتی دید او دارد می‌آید، از یارانش پرسید: آیا او را می‌شناسید؟ حبیب بن مظاهر گفت: آری، او از قبیله بنی تمیم، از تیره حنظله و خواهرزاده ماست. من او را به حسن عقیدت می‌شناختم و گمان نداشتم در چنین جایی حاضر شود. قرّه آمد و به امام حسین علیه السلام سلام کرد و پیام عمر بن سعد را به او رساند. امام فرمود: مردم شهرتان به من نوشتند که به سوی آنان بیایم؛ حال اگر مرا نمی‌خواهند باز می‌گردم.<sup>۱</sup>

دینوری پاسخ امام را مفصل‌تر آورده است؛ او می‌نویسد: امام حسین علیه السلام فرمود: از سوی من به او بگو که مردم این شهر برای من نامه نوشتند و متذکر شدند پیشوایی ندارند و از من خواستند پیش آنان بیایم؛ به ایشان اعتماد کردم، و با آنکه هجده هزار نفر از ایشان با من بیعت کردند، به من مکر کردند، و چون نزدیک [کوفه] رسیدم و از فریب آنان آگاه شدم، خواستم به همان جا برگردم که آمده‌ام، ولی خربن‌یزید مرا از این کار بازداشت و در این سرزمین فرود آورد. مرا با تو خویشاوندی نزدیک است؛ پس آزادم بگذار تا برگردم.<sup>۲</sup>

حبیب بن مظاهر پیش از بازگشت پیک، به او گفت: ای قرّه بن قیس، ای بر تو، چرا نزد مردم ستمگر باز می‌گردی؟ بیا و این مرد را که خداوند به وسیله پدرانش به ما و تو حرمت بخشیده است، یاری کن. قرّه پاسخ داد: اکنون به نزد امیر خویش باز می‌گردم تا پاسخ پیغامش را به او برسانم، آن‌گاه در این باره فکر خواهم کرد.<sup>۳</sup>

### مکاتبة ابن سعد و ابن زیاد

چون فرستاده عمر سعد بازگشت و سخن آن حضرت را به او گفت، عمر بن سعد گفت:

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۸۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۵.
۲. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۷۴.
۳. همان (با تفاوت مختصری در مضمون)؛ و نیز، ر.ک: خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۴۱.

امیدوارم خداوند مرا از جنگ و قتال با او آسوده کند و معاف دارد. [سپس به ابن‌زیاد نامه‌ای نوشت و این خبر را به اطلاع او رساند].<sup>۱</sup>

حَسَّانُ بنِ فَايِدِ عَثِمِي مِي گويد: زماني كه نامهٔ عمر بن سعد به دست ابن‌زياد رسيد، من نزد او بودم. مضمون نامه چنين بود:

بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد، من وقتی نزد حسين فرود آمدم، كسي را نزد او فرستادم و پرسيدم براي چه آمده و چه مي‌خواهد و چه مي‌جويد؟ او گفت: مردم اين ولايت به من نامه نوشتند، و فرستادگانشان نزد من آمدند و از من خواستند به سوي آنان بيايم؛ من نيز اجابت كردم. حال اگر منصرف شده‌اند و مرا نمي‌خواهند، از نزد ايشان باز مي‌گردم.

چون نامه براي عبيدالله خوانده شد، اين شعر را زمزمه نمود:

الآن إذ عَلِقْتَ مَخَالِبِنَا بِهِ      يَرْجُو النِّجَاةَ وَلَا تَحِينَ مَنَاصِ<sup>۲</sup>

سپس براي عمر بن سعد چنين نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد؛ نامهٔ تو به دست رسيد و مضمون آن را دانستم؛ اينك بيعت با يزيدي بن معاويه را بر حسين و همراهانش عرضه بدار؛ اگر پذيرفت و چنين كرد، آن‌گاه دربارهٔ كار او انديشه خواهيم كرد. والسلام.

وقتي اين نامه به دست عمر بن سعد رسيد گفت: گمان مي‌كنم ابن‌زياد، صلح و سازش را نپذيرد.<sup>۳</sup> طبق برخي گزارش‌ها، عمر بن سعد بيعت با يزيدي را به امام حسين (ع) پيشنهاد نكرد؛ زيرا مي‌دانست هيچ‌گاه امام آن را نخواهد پذيرفت.<sup>۴</sup> اما به گفتهٔ برخي ديگر، عمر بن سعد نامهٔ ابن‌زياد را براي امام حسين (ع) فرستاد، و امام (ع) به فرستادهٔ او

۱. ابن‌كثير، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۸۹.

۲. «اکنون كه پنجه‌هاي ما به او بند شده است، اميد رهايي دارد؛ اما ديگر وقتِ تكان خوردن نيز نيست» (بلاذري، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۶؛ ابن‌اثير، الكامل في التاريخ، ج ۲، ص ۵۵۶).

۳. طبري، تاريخ الامم والملوك، ج ۵، ص ۴۱۲؛ شيخ مفيد، الارشاد، ج ۲، ص ۸۶؛ طبرسي، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۲۳۲.

۴. خوارزمي، مقتل الحسين، ج ۱، ص ۲۴۲.

فرمود: هرگز تقاضای ابن زیاد را نخواهم پذیرفت. مگر چیزی جز مرگ هست؟ مرگ خوش باد. وقتی ابن سعد این پاسخ را برای ابن زیاد فرستاد، او سخت خشمگین شد و با هواداران خود به نُخَيْلَه<sup>۱</sup> رهسپار گردید.<sup>۲</sup>

### گسیل کردن کوفیان برای جنگ با حسین

وقتی ابن زیاد، عمر بن سعد را از منطقه حمامِ اَعْتِن [به کربلا فرستاد] به همه مردم دستور داد که در اردوگاه نُخَيْلَه گرد آیند و هیچ کس از آن سپاه تخلف نکند. او سپس به منبر رفت و از معاویه تعریف کرد و [به دروغ] نیکی‌ها، بخشش‌ها، عنایت او به امور مرزها و سرحدات، و ایجاد وحدت و اُلفت در بین مردم را بیان کرد و گفت: یزید، پسر او نیز اخلاق و روش او را در پیش گرفته است و مانند او عمل می‌کند و صدتا صدتا به عطایایش به شما افزوده است؛ پس هیچ‌یک از عریفان و رؤسا و تجار و ساکنین نباید در اینجا بمانند، بلکه باید به‌همراه من برای ملحق شدن به سپاه خارج شوند و از این به بعد، هر مردی که از سپاه ما تخلف کند ذمه و امانم را از او برمی‌دارم. سپس ابن زیاد به دنبال حُصَيْن بن تمیم فرستاد. او که به‌همراه چهار هزار نفر در قادسیه بود، با تمام سپاه خود به نُخَيْلَه آمد.

سپس کثیر بن شهاب حارثی و محمد بن اَشْعَث بن قَيْس و قَعْقَاع بن سُؤَيْد بن عبدالرحمن مَنْقَرِي و اسماء بن خارجه فِزَارِي را طلبید و [به آنها] گفت: در بین مردم گردش کنید و آنها را به اطاعت و استقامت دعوت کنید و از عواقب امور و فتنه‌انگیزی و سرکشی بترسانید و آنها را به پیوستن به لشکر تشویق کنید. آنها نیز چنین کردند و در کوفه گردیدند [و مردم را به جنگ تشویق کردند] و سپس به ابن زیاد پیوستند، مگر

۱. «نُخَيْلَه» مصغَر «نخله»، محلی در نزدیکی کوفه به سمت شام بوده است (باقوت حَمَوِي، مَعْجَمُ الْاَلْبَدَان، ج ۵، ص ۳۲۱-۳۲۲، ذیل مدخل «نخيله»). از گزارش‌های تاریخی استفاده می‌شود که در آن زمان نُخَيْلَه به صورت اردوگاهی درآمده بود و خلفا و زمامداران، هر وقت می‌خواستند از کوفه لشکرکشی کنند، نخست در آنجا اردو می‌زدند و پس از تجمع نیروها، به حرکت خود ادامه می‌دادند.

۲. ابوحنیفه دِئُونَزِي، الاخبار الطوال، ص ۳۷۴-۳۷۵.

کثیرین شهاب؛ زیرا او همچنان در کوفه می‌گشت و مردم را به پیوستن به جماعت تشویق می‌کرد و از فتنه‌انگیزی و تفرقه و یاری حسین می‌ترسند. ابن‌زیاد بعد از اینکه یک روز یا دو روز از اقامت عمر سعد در کربلا می‌گذشت، حُصَین بن نمیم را به همراه چهار هزار نفر به جنگ با حسین فرستاد. همچنین حجّار بن أبجر عجلی، شَبَث بن رِبعی و یزید بن حارث بن یزید را هر کدام با هزار نفر به کربلا فرستاد. [شَبَث ابتدا خود را به بیماری زد، اما با فشار ابن‌زیاد، حرکت کرد]. اما از هر هزار نفری که به کربلا فرستاده می‌شد، کمتر از سیصد یا چهارصد نفر از آنها به آنجا می‌رفتند؛ زیرا بسیاری از آنها از شرکت کردن در قتل حسین کراهت داشته، بی‌رغبتی نشان می‌دادند. سپس ابن‌زیاد، خود به نُخَیله رفت و عمرو بن حُرَیث را جانشین خود در کوفه قرار داد و صبح و ظهر و شام گروه‌های بیست، سی، پنجاه تا صد نفری را برای تقویت عمر بن سعد [به کربلا] می‌فرستاد؛ و به قَعْقَاع بن سُوَیْد بن عبدالرحمان دستور داد تا با گروهی از سربازان در اطراف کوفه بگردند. آنان ضمن جست‌وجو، فردی همدانی را یافتند که به طلب میراث خود به کوفه آمده بود. او را نزد عبیدالله بن زیاد بردند؛ ابن‌زیاد نیز او را کشت، و از مردم زهرچشم گرفت. این اقدام باعث شد هیچ فرد بالغی جرئت ماندن در کوفه را پیدا نکند. همچنین او جاسوس‌هایی را در کوفه گماشت تا کسی از لشکریان تخلف نکند و مبادا کسی به کاروان حسین ملحق شده، او را یاری کند. در اطراف کوفه نیز بدین منظور، گروه‌های مسلح و پاسگاه‌هایی قرار داده بود. فرمانده این نگهبانان و گروه‌های مسلح، زَحْرَبْن قَیس جُفَی بود. ابن‌زیاد بین خود و عمر بن سعد سوارانی پنهانی مستقر کرده بود که هر اتفاقی بیفتد، وی سریعاً خبردار شود.<sup>۱</sup>

بلاذری آورده است که عمار بن ابی‌سلامه دالانی تلاش کرد ابن‌زیاد را در نُخَیله ترور کند، اما موفق نشد. او سپس به امام حسین پیوست و با او به شهادت رسید.<sup>۲</sup>

۱. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۸۶-۳۸۸؛ ابوحنیفه دینوری، *الانخبار الطوال*، ص ۳۷۵.

۲. بلاذری، همان.

درباره تعداد لشکر عمرین سعد که برای جنگ با امام حسین علیه السلام گسیل شدند، و نیز در نام فرماندهان لشکر کوفه، بین مورخان اختلاف هست، که به خواست خدا در جلد دوم این کتاب، در فصل «عاشورا در آیینہ آمار و ارقام» در این زمینه به تفصیل بحث و بررسی خواهیم کرد، ولی در اینجا در حد اشاره، اقوال مختلف را می آوریم:

۱. طبق نقل ابن اعثم کوفی:

الف) حر با هزار نفر؛ ب) عمرین سعد با چهار هزار نفر سواره؛ ج) شمر با هزار نفر سواره؛ د) یزید بن رکاب کلبی با دو هزار نفر؛ ه) حُصَین بن نُمَیر سکونی با چهار هزار نفر؛ و) مصاب ماری با سه هزار نفر؛ ز) نصر بن حرب با دو هزار نفر؛ ح) شَبَث بن رَبِیع با هزار نفر سواره؛ ط) حَجَّار بن أَبَجْر با هزار سواره - مجموعاً نوزده هزار نفر.

۲. طبق روایت صدوق در *امالی*:

الف) عمرین سعد با چهار هزار نفر؛ ب) عبدالله بن حُصَین تمیمی با هزار نفر؛ ج) شَبَث بن رَبِیع با هزار نفر؛ د) محمد بن اشعث بن قیس با هزار نفر - مجموعاً هفت هزار نفر.

۳. به گزارش خوارزمی:

الف) حر با هزار نفر؛ ب) عمرین سعد با چهار هزار نفر؛ ج) شمر بن ذی الجوشن با چهار هزار نفر؛ د) یزید بن رکاب کلبی با دو هزار نفر؛ ه) حُصَین بن نُمَیر سکونی با چهار هزار نفر؛ و) فلان مازنی با سه هزار نفر؛ ز) نصر بن فلان با دو هزار نفر؛ ح) شَبَث بن رَبِیع با هزار نفر سواره؛ ط) حَجَّار بن أَبَجْر با هزار نفر سواره - مجموعاً ۲۲ هزار نفر.<sup>۱</sup>

۴. طبق نقل ابن شهر آشوب:

الف) حر با هزار نفر؛ ب) کعب بن طَلْحَه با سه هزار نفر؛ ج) عمرین سعد با چهار هزار نفر؛ د) شمر بن ذی الجوشن با چهار هزار نفر؛ ه) یزید بن رکاب کلبی با دو هزار نفر؛ و) حُصَین بن نُمَیر با چهار هزار نفر؛ ز) مضایر بن رُهَیثَه مازنی با سه هزار نفر؛

۱. خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۲۴۲.

ح) نصر بن حَرْشَه با دو هزار نفر؛ ط) شَبَّث بن رِئِعی با هزار نفر؛ ی) حَجَّار بن اَبَجْر با هزار نفر-<sup>۱</sup>  
مجموعاً ۲۵ هزار نفر. ابن اعثم می نویسد: تا ششم محرم سپاهیان نزد عمر بن سعد فراهم شدند.<sup>۲</sup>  
سید بن طاووس نیز می نویسد: تا شب ششم محرم بیست هزار نفر سپاهی به کربلا رسیدند.<sup>۳</sup>

### تلاش حبیب بن مظاهر برای جذب نیرو

چون ششم محرم رسید و لشکر عمر بن سعد تکمیل شد، حبیب بن مظاهر آسَدی نزد امام حسین علیه السلام رفت و عرض کرد: ای فرزند پیامبر، در این نزدیکی ها گروهی از قبیله بنی اسد زندگی می کنند و بین ما و آنها دوستی برقرار است. آیا اجازه می فرمایید نزد آنان بروم و ایشان را [به یاری شما] فرابخوانم؟ امید است خداوند به وسیله آنان نفعی به شما برساند، یا برخی از سختی ها را از شما برطرف سازد. امام به او اجازه داد؛ لذا او نزد آنان رفت و به آنها گفت: من شما را به شرف و برتری آخرت و ثواب های عظیمش دعوت می کنم، من شما را به یاری پسر دختر پیامبرتان فرامی خوانم، او مظلوم واقع شده است؛ زیرا مردم کوفه او را دعوت کردند تا یاری اش کنند، اما اکنون که به سوی آنها آمده است، او را رها و خوار کرده و با او به دشمنی برخاسته اند و می خواهند او را به قتل برسانند.

پس از این سخنرانی، حدود هفتاد نفر با او همراه شدند. از آن طرف شخصی به نام جبَلَه بن عمرو نزد عمر بن سعد رفت و او را از این ماجرا باخبر کرد. ابن سعد نیز آرزق بن حارث صیداوی را با عده ای به آنجا فرستاد و بین آن گروه و کاروان امام حایل شدند [و از ملحق شدن آنها جلوگیری کردند]. حبیب بن مظاهر نزد امام برگشت و تمام ماجرا را برای امام نقل کرد، و امام حسین فرمود: الحمد لله کثیراً.<sup>۴</sup>

۱. محمد بن علی بن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۶-۱۰۷.

۲. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۹۰.

۳. سید بن طاووس، المأثور علی قتلی الطّوف، ص ۱۴۵.

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۸؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۹۰-۹۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۴۳-۲۴۴.



## جلوگیری از رسیدن آب به اردوی حسینی

حُمَید بن مسلم آزدی<sup>۱</sup> می‌گوید: نامه‌ای از عبیدالله بن زیاد به عمر بن سعد رسید که در آن آمده بود: اما بعد، از رسیدن آب به حسین علیه السلام و یارانش مانع شو، به گونه‌ای که حتی یک قطره از آن ننوشند، همان طور که با امیر مؤمنان، عثمان بن عفان رفتار کردند.<sup>۲</sup>

پس عمر بن سعد، عمرو بن حجاج زبیدی را با پانصد سوار به سوی شریعه فرات<sup>۳</sup> روانه کرد تا امام و یارانش را از رسیدن به آب منع کنند. این جریان در هفتم محرم، یعنی سه روز پیش از کشته شدن حسین بن علی علیه السلام اتفاق افتاد.<sup>۴</sup>

۱. نام این شخص پیش از واقعه کربلا در منابع نیامده است. در این هم تردیدی نیست که او از یاران امام حسین علیه السلام به شمار نمی‌رفته است؛ اما اینکه از اصحاب عمر بن سعد باشد نیز قطعی نیست؛ چون از طرفی پس از شهادت امام حسین علیه السلام هنگام قصد تعرض شمر به خیمه گاه، و در مورد دوم، به هنگام قصد تعرضش به امام سجاد علیه السلام، به سختی شمر و همراهانش را منع می‌کند، به گونه‌ای که با اعتراض شمر در مورد اول و دعای امام در مورد دوم مواجه می‌شود (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۸ و ۴۵۳-۴۵۴). البته تعابیر او مانند تعبیر «لشکر ما»، نشانگر حضورش در کنار لشکریان کوفه است؛ اما به احتمال نزدیک به یقین، باید گفت او به عنوان راوی و خبرنگار به کربلا آمده بود. اینکه وی همراه سر مقدس به کوفه رفته (ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۵) و نیز از سوی عمر بن سعد مأمور رساندن خبر پایان جنگ به خانواده‌اش شده است (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۶)، و اینکه ابو مخنف با وجود گرایش شیعی، بخش مهمی از گزارش کربلا را از او نقل کرده، و اینکه حُمَید هنگام نقل روایات هیچ گونه جانب‌داری از لشکر کوفه یا حاکمان آن نمی‌کند و برعکس در روایات او عظمت اهل بیت نشان داده شده است؛ همه شاهدی بر روایتگر بودن اوست. حضور او بعدها در جنبش توابین (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۵۹۷، ۵۹۸)، یا به همین عنوان خبرنگاری و یا به خون‌خواهی شهدای کربلا بوده است.

۲. منع آب در کربلا به این بهانه که موقع محاصره خانه عثمان و کشتن او نگذاشتند آب به او برسد، از دروغ‌های تبلیغاتی بنی امیه است؛ زیرا برعکس آنچه گفته‌اند، در جریان محاصره خانه عثمان، نه تنها علی علیه السلام و فرزندانش شرکت نداشتند، بلکه به رغم مخالفت انقلابیون، علی علیه السلام سه مشک آب برای او فرستاد و به حسین علیه السلام هم فرمود به خانه عثمان بروند و او را یاری کنند، به گونه‌ای که حسن مجتبی علیه السلام مجروح شد (معمودی، تَرْوِجُ السُّهْبِ، ج ۲، ص ۳۵۳، ۳۵۴).

۳. شریعه، آبراه یا گذرگاهی است که از طریق آن، به رودخانه دسترسی پیدا می‌شود (برای آگاهی بیشتر، ر.ک: ابن منظور، لسان العرب، ج ۷، ص ۸۶، ماده «شرع»).

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۹. بلاذری نام فرمانده این سواران را نمی‌برد. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۷۵-۳۷۶؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۵۶.

در این هنگام عبداللّه بن حصّین آزادی بانگ برآورد: ای حسین، آیا این آب را نمی‌بینی که [گویا در صفا و زلالی] چون صفحه آسمان است؛ به خدا از آن قطره‌ای نمی‌چشی تا در حال تشنگی بمیری. امام حسین علیه السلام فرمود: بار خدایا، او را تشنه‌کام بمیران و هرگز او را نیامرز. حمّید بن مسلم می‌گوید: او پس از واقعه عاشورا بیمار شد و من به عیادتش رفتم. به خدایی که جز او خدایی نیست، او را دیدم که آب می‌خورد، اما سیر نمی‌شد؛ سپس آن را قی می‌کرد. دوباره آب می‌خورد، ولی سیراب نمی‌شد و این کارش بود تا زمانی که جان داد.<sup>۱</sup>

شبهه این مطالب اهانت‌آمیز، چه درباره آب و چه موارد دیگر، مکرر از یاران عمر سعد نقل شده و گاه نفرین امام را در پی داشته است. برای نمونه گفته‌اند: عمرو بن حجاج بانگ برآورد: «ای حسین، اینک آب فرات است که [حیوانات پستی چون] سگان بدان زبان می‌زنند و خوک‌ها و درازگوشان از آن می‌آشامند؛ اما قطره‌ای بهره تو نخواهد گشت، تا اینکه حمیم جهنم را بیاشامی».<sup>۲</sup> درباره او نقل شده است که جزء کسانی بود که اصحاب حسین علیه السلام را از آب منع کردند و [حسین] بر آنها نفرین کرد که در حال عطش بمیرند و او (عمرو بن حجاج) نیز از شدت عطش هلاک شد.<sup>۳</sup>

به گزارش برخی مقتل‌نویسان، پس از آنکه دشمن مانع رسیدن آب به امام حسین علیه السلام و یارانش شد و تشنگی به آنان آسیب رساند، آن حضرت کلنگی برداشت و به پشت خیمه زنان آمد، نوزده گام به سمت قبله برداشت، و آنجا را حفر نمود؛ چشمه‌ای از آب

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۷.

۲. رک: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۰، ۳۹۶، ۳۹۹-۴۰۱؛ ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۹۲؛ سبط بن جوزی، تذکره الخواص، ج ۲، ص ۱۵۲.

۳. ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۸۹. نوشته‌اند که عمرو بن حجاج، پس از قیام مختار، از کوفه گریخت؛ چرا که می‌دانست اگر مختار به او دسترسی پیدا کند، حداقل مجازات او مرگ خواهد بود؛ و بنابر قولی، مأموران مختار در تعقیب او رفتند و او را در بیابانی یافتند که از تشنگی از پا درآمده بود، آنان سر او را بریدند و با خود بردند (ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۶۷۸).

گوارا پدیدار گشت، که امام و همراهانش از آن نوشیدند و مشک‌های خود را پُر کردند. سپس آن چشمه ناپدید گشت و کسی از آن اثری ندید.<sup>۱</sup> پس از این بود که ابن‌زیاد به ابن‌سعد نوشت: «به من خبر رسیده که حسین چاه حفر کرده و به آب دست یافته است. هرگاه این نامه به دستت رسید، تا می‌توانی آنان را از حفر چاه منع کن و کار را بر آنان تنگ بگیر. نگذار حتی یک قطره از آب فرات بنوشند و آن‌گونه که با شخص پاک و پرهیزکار، عثمان رفتار کردند، با آنان رفتار کن».

از آن‌پس عمر بن‌سعد فشار و سخت‌گیری را درباره آب بیشتر کرد.<sup>۲</sup>

مقدسی و ابن‌حجر هَیْتَمِی (دو تن از علمای بزرگ اهل سنت) می‌گویند: اگر نه این بود که ستمگران میان حسین علیه السلام و آب حایل شده بودند و آشامیدن آب را از وی منع می‌کردند، به واسطه شجاعت و مردانگی زوال‌ناپذیر او، هرگز بر وی دست نمی‌یافتند.<sup>۳</sup> شیخ صدوق آورده است: پس از اینکه آب را بر امام بستند و تشنگی بر او و اصحابش روی آورد، امام بر شمشیر خود تکیه داد و با اهل کوفه مُنَاشَدَه<sup>۴</sup> کرد و از آنان درباره شخصیت خود و خویشاوندی با پیامبر صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حمزه، جعفر، و اهل بیت او اقرار گرفت و چون آنان اقرار کردند، فرمود: پس چرا خون مرا مباح کرده‌اید؟ گفتند: همه آنچه گفتی می‌دانیم، اما تو را رها نمی‌کنیم تا در حال تشنگی بکشیم. در این وقت زنان و دختران، صدا به آه و ناله سر دادند و امام به برادرش عباس علیه السلام و فرزندش علی علیه السلام فرمود: ایشان را آرام کنید که فراوان گریه خواهند کرد.<sup>۵</sup>

۱. خوارزمی، *مقتل‌الحسین*، ج ۱، ص ۲۴۴.

۲. ابن‌عثم، *کتاب‌الفتوح*، ج ۵، ص ۹۱؛ خوارزمی، *مقتل‌الحسین*، ج ۱، ص ۲۴۴.

۳. مطهرین‌طاهر مقدسی، *البلدنة والتاریخ*، ج ۶، ص ۱۱؛ ابن‌حجر هَیْتَمِی، *الصواعق‌المحرقة*، ص ۱۹۷.

۴. «مُنَاشَدَه» یعنی قسم دادن. چون در بیان امام، مکرر عبارت «أُنشِدُکُم بِاللَّهِ» (شما را به خدا سوگند می‌دهم که آیا چنین نیست؟) آمده است، این گفت‌وگویی او با کوفیان «مُنَاشَدَه» نامیده شده است؛ چون مخاطبان مُنَاشَدَه نیز می‌گویند: اللهم نعم؛ یعنی همین‌طور است. این مُنَاشَدَه به صورت مختصر و با تفاوت‌هایی در منابع دیگر، از حضرت سیدالشهدا علیه السلام در روز عاشورا نقل شده است (برای نمونه رک: ابن‌سعد، *ترجمة‌الحسین* علیه السلام و *مقتله*، *فصلنامه تراثنا*، ش ۱۰، ص ۱۸۱).

۵. شیخ صدوق، *الامالی*، ص ۲۲۲-۲۲۳، مجلس سی‌ام؛ سیدبن طاووس، *المُلَهِوفِ عَلَی قَتْلِ الطُّغُوفِ*، ص ۱۴۵-۱۴۷.

## آب آوردن عباس بن علی

چون تشنگی بر امام و یارانش شدت گرفت، برادرش عباس را با سی سوار و بیست پیاده<sup>۱</sup> همراه با بیست مشک<sup>۲</sup> [جهت آوردن آب] به سوی شریعه روانه کرد. آنان شبانه تا نزدیکی فرات پیش رفتند، درحالی که پیشاپیش ایشان نافع بن هلال جملی پرچم را در دست داشت. عمرو بن حجاج زبیدی (مأمور شریعه) صدا زد: کیستی و برای چه آمده‌ای؟ نافع گفت: آمده‌ایم تا از این آبی که ما را از آن منع کرده‌اید بنوشیم.

- بنوش، گوارایت باد.

- قطره‌ای از این آب نمی‌نوشم درحالی که حسین و این اصحابش که می‌بینی، تشنه‌اند. در این هنگام همراهان نافع پیش آمدند. عمرو گفت: این کار انجام‌شدنی نیست و راهی برای آب دادن به اینان نیست. ما را اینجا گماشته‌اند که آب را از آنها منع کنیم. وقتی همراهان نافع به او نزدیک شدند، نافع [بدون توجه به سخن وی] به یاران پیاده‌اش گفت مشک‌ها را پر کنند و آنان یورش بردند و مشک‌ها را پر کردند. عمرو بن حجاج با افرادش به همراهان نافع حمله کردند، اما عباس بن علی و نافع بن هلال به آنها هجوم بردند و حمله آنان را دفع کردند. سپس آنان به جای خویش بازگشتند، ولی باز راهشان را سد کردند و عمرو بن حجاج با آنان درگیر شد، که یکی از یارانش زخمی شد و به همان زخم مُرد. سرانجام یاران امام حسین با مشک‌های پر به نزد آن حضرت بازگشتند.<sup>۳</sup> خوارزمی گوید: از این پس به عباس لقب «سقاء» دادند.<sup>۴</sup>

۱. ابوالفرج اصفهانی: سی پیاده (مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۷).

۲. ابوحنیفه دینوری: هر نفر یک مشک داشت (الاحبار الطوال، ص ۳۷۶).

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۲؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۹۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۹.

۴. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۴۵. در منابع، زمان این آب آوردن روشن نیست. طبری آن را پس از دستور منع آب از سوی ابن‌زبید، گزارش می‌کند؛ بنابراین باید مربوط به روز هفتم یا پس از آن باشد. اما ابوالفرج اصفهانی آوردن آب را در روز عاشورا می‌داند (مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۷).

مرحوم شیخ صدوق روایتی نقل کرده است که طبق آن، آوردن آب به وسیله علی اکبر بوده است؛ اما این نقل جای تأمل است.<sup>۱</sup>

### موضوع تشنگی و هدف دشمن از منع آب

همان گونه که از طبری نقل شد، زمان دستور منع آب، سه روز پیش از عاشورا، یعنی روز هفتم یا حداکثر هشتم محرم بوده است. اهداف دشمن از این اقدام را می‌توان این گونه بیان کرد که اولاً اردوی امام با مشکل دسترسی به آب روبه‌رو شود و مبارزه، برای او سخت‌تر گردد. دوم اینکه این حربه می‌توانست اطفال و زنان را بیشتر بیازارد و چه بسا دشمن تصور می‌کرد بتواند به این وسیله، راهی برای فشار داخلی بر امام بیابد و مثلاً کودکان و زنان، آن حضرت را ناچار به تسلیم کنند، که البته چنین نشد. سوم و مهم‌تر اینکه به نظر می‌رسد منع آب، اقدامی سیاسی و تبلیغی از سوی حزب عثمانی (بنی‌امیه) بر ضد علویان و بنی‌هاشم بود. آنها می‌خواستند با تکرار اتهام جلوگیری امام علی علیه السلام از رسیدن آب به عثمان در هنگام محاصره خانه او، کینه‌های دیرینه خود را زنده، و طرف‌داران خود را تحریک کنند. اینکه ابن‌زیاد در نامه‌اش به عمر بن سعد، از عثمان و نرسیدن آب به او یاد می‌کند، به همین انگیزه بوده است و چنان‌که گذشت، نقش علی علیه السلام یا بنی‌هاشم در محاصره خانه عثمان و منع آب برای او، از دروغ‌های بزرگ تبلیغاتی بنی‌امیه بود.

۱. از روایات صدوق برداشت می‌شود که منبع وی ابو مخنف بوده است، در حالی که ابو مخنف و کسانی که از وی نقل کرده‌اند، سخنی از آب آوردن علی اکبر علیه السلام به میان نیاورده‌اند و احتمال اینکه تهیه آب به وسیله فرزند امام طی مأموریت دیگری بوده، درست به نظر نمی‌رسد؛ زیرا جزئیات نقل صدوق، مانند همراهی سسی سوار و بیست پیاده، مطابق گزارش مربوط به آب آوردن عباس علیه السلام به روایت ابی مخنف است (الامالی، ص ۲۲۱، مجلس سیم). البته مرحوم شیخ صدوق این روایت را با خبر شعر خواندن امام در شب عاشورا (یا ذکر *أنا لک من خلیل...*) تلفیق کرده است، ولی بررسی دقیق کتاب *امالی* نشان می‌دهد که وی رویدادهای کربلا را به ترتیب تاریخی نیاورده است. لذا اینکه در ادامه خبر آوردن آب، از امام نقل کرده است که فرمود: «از آن بنوشید که توشه آخرین شماست؛ و وضو سازید و غسل کنید و جامه‌های خود را بشوید تا کفن‌های شما باشد» مربوط به شب عاشورا است.

اما اینکه آیا امام در این مدت به آب دسترسی داشته است یا نه، باید گفت برخی شواهد نشان می‌دهد که امام تا صبح عاشورا (البته به‌سختی) توانسته است در حد محدود و به‌مقدار نیاز، آب تهیه کند. گزارش‌کنندگان چاه، در منابعی چون طبری و ابن‌اعثم نیامده است؛ اما نامهٔ ابن‌زیاد به ابن‌سعد نشان می‌دهد که امام حسین علیه السلام، حداقل یک بار اقدام به حفر چاه نموده است. این موضوع چه به‌وسیلهٔ کرامت و مقام امامت، و چه به‌طریق عادی و احتمال بالا بودن آب در آن منطقه انجام شده باشد، دسترسی محدود اردوی حسینی به آب را در این حد نشان می‌دهد. قراین نشان می‌دهد که این جریان، پس از دستور اول منع آب، یعنی پس از روز هفتم بوده است. بنابراین به‌نظر می‌رسد در خیمه‌گاه امام تا روزهای آخر، آب وجود داشته است. چنان‌که گذشت، قبلاً ابوالفضل علیه السلام با گروهی از یاران امام، بیست مشک<sup>۱</sup> آب برای اردوگاه تهیه کرده بود و احتمالاً هنوز چیزی از آن باقی بود. به گزارش ابی‌مخنف امام حسین علیه السلام در آخرین لحظات به فرات نزدیک شد، اما پیش از آنکه آب بردارد دشمن او را مجروح کرد.<sup>۲</sup> آنچه گفته شد، به‌معنای نفی اصل جریان تشنگی در کربلا نیست؛ بلکه مقصود این است که آنچه مربوط به کمبود آب و تشنگی است، به روز عاشورا مربوط است و همین اندازه هم مصیبت کمی نیست؛ زیرا حالت جنگ و مبارزه و مجروح شدن، که خود موجب تشنگی است، از یک‌سوی، و سخت‌گیری دشمن از سوی دیگر، کافی است که برای امام و یارانش، به‌خصوص کودکان و زنان، اوضاع بسیار سختی را به وجود آورده باشد؛ ضمن اینکه دشمن پیوسته با سخنانی اهانت‌آمیز، درصدد ایجاد جنگی روانی بر ضد امام و اردوگاه او بوده است.

۱. و بنابر آنچه از گزارش ابوحنیفه دینوری استفاده می‌شود حدود پنجاه مشک (الاحبار الطوال، ص ۳۷۶).  
 ۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۹. بنابه گزارش ابن‌سعد و دینوری، ظرفی آب در اختیار حضرت قرار گرفت، اما چون خواست بیاشامد، حصین بن نمیر با زدن تیر بر دهان مبارک آن حضرت، مانع از خوردن آب شد (ترجمهٔ الحسین علیه السلام و مقتله، فصلنامهٔ ترانس، ش ۱۰، ص ۱۸۳؛ دینوری، الاحبار الطوال، ص ۳۸۱).

## دیدار عمر سعد با امام حسین<sup>۱</sup>

یکی از حوادث روزهای اول محرم، ملاقات امام حسین<sup>علیه السلام</sup> با عمر بن سعد است. به گزارش منابع تاریخی، امام در همان روزها دیدار، و بلکه دیدارهایی، با عمر بن سعد داشته و طی آن کوشیده است او را از جنگ منصرف سازد. گزارش این دیدار در منابع تاریخی، با اختلاف و تناقض در تفصیل و جزئیات قضیه نقل شده و بعضی از آنها هرگز قابل قبول نیست. نخست این گزارش‌ها را به تفصیل می‌آوریم، و سپس به نقد و بررسی و جمع‌بندی آنها می‌پردازیم و سعی می‌کنیم گزارش درست را به دست آوریم:

۱. به گزارش طبری، هانی بن نُبَیْت حَضْرَمِی<sup>۲</sup> که از شاهدان واقعه کربلا بود، می‌گوید: حسین بن علی یکی از یاران خود به نام عمرو بن قَرظَه انصاری را نزد عمر بن سعد فرستاد و به او پیغام داد که شبانه میان دو لشکر باهم دیدار کنند.<sup>۳</sup> عمر سعد به همراه حدود بیست سوار و امام نیز با همین تعداد راه افتادند؛ وقتی به هم رسیدند، امام به اصحابش فرمود که به کناری روند و عمر نیز چنین کرد؛ آن‌گاه با یکدیگر گفت‌وگو کردند و این دیدار به درازا کشید، به گونه‌ای که پاسی از شب گذشت. سپس هر کدام با همراهان خود به لشکرگاه برگشتند. مردم از روی حدس و گمان، در مورد آنچه بین آن دو گذشته بود گفتند: حسین به عمر بن سعد گفته است: بیا دو لشکر را رها کنیم و باهم نزد یزید برویم. عمر سعد در پاسخ گفته است: در این صورت خانه‌ام را خراب می‌کنند. حسین گفته است: من خانه‌ای برای تو تهیه می‌کنم. پسر سعد گفته است: املاکم را می‌گیرند. حسین

۱. درباره زمان ملاقات امام با عمر بن سعد، نمی‌توان به راحتی سخن گفت؛ به خصوص که ترتیب گزارش آن در منابع تاریخی، گوناگون است. اما مسلم است که این دیدارها پیش از آمدن شمر در روز نهم به کربلا بوده است؛ زیرا در ادامه خواهیم گفت وی در مجلس ابن زیاد افشا کرد که عمر بن سعد، شب‌ها بین دو لشکر با حسین بن علی دیدار می‌کند (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۴).

۲. هانی بن نُبَیْت از سپاهیان عمر بن سعد بوده و در روز عاشورا عبدالله بن علی بن ابی طالب را به شهادت رساند (بلادری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۸۲).

۳. چنان‌که خواهد آمد، سبط بن جوزی پیشنهاد این ملاقات را از سوی پسر سعد دانسته است (تذکره الخواصر، ج ۲، ص ۱۵۲).

گفته است: من بهتر از آن را از املاکم در حجاز به تو می‌دهم. عمر بن سعد آن را نیز پذیرفته است. هانی، راوی این گزارش، می‌افزاید: مردم این صحبت‌ها را مطرح کردند و این امر بین آنها شایع شد، بدون آنکه چیزی در این باره شنیده باشند و علم و آگاهی به آن داشته باشند.

طبری سپس از گروهی از محدثان نقل کرده که گفته‌اند: حسین گفت: یکی از سه پیشنهاد را از من بپذیرید: یا به همان جایی که از آن آمده‌ام برگردم، یا دست بیعت در دست یزید بگذارم تا هرگونه که خواست با من عمل کند، و یا مرا به یکی از مرزهای مسلمانان بفرستید تا همچون یکی از مردم آنجا باشم و حقوق و تکالیفی همانند آنان داشته باشم.<sup>۱</sup>

گویا طبری به صحت این دو گزارش اطمینان نداشته است؛ لذا بلافاصله می‌نویسد: اما عُقْبَةُ بْنُ سَمْعَانَ<sup>۲</sup> می‌گوید: از آن هنگام که امام حسین (ع) از مدینه به سوی مکه و از مکه به عراق آمد، همه‌جا همراه وی بودم و از او جدا نشدم، تا وقتی که کشته شدم. تمام سخنان او را با مردم در مدینه، مکه و در بین راه و در عراق و در اردوگاه، تا روز کشته شدنش شنیدم و یک کلمه هم نبود که نشنیده باشم. به خدا سوگند آنچه مردم می‌گویند و پنداشته‌اند، نبود و هرگز نگفت: دست در دست یزید بن معاویه می‌گذارم، و همچنین نگفت: مرا به یکی از مرزها روانه کنید؛ ولی گفت: بگذارید در این سرزمین فراخ بروم تا ببینم کار مردم به کجا خواهد رسید.<sup>۳</sup>

طبری در مقتل مختصری که از طریق عَمَّارِ دُهْنِی از امام باقر (ع) نقل کرده، آورده

۱. بلاذری نیز همین گزارش را آورده و در پایان اضافه کرده است: گفته می‌شود که حسین بن علی فقط درخواست کرد که آزاد گذاشته شود تا به مدینه برگردد (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۰). ابوالفرج اصفهانی هم پیشنهادهای سه‌گانه را تقریباً به همین مضمون آورده است (مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۳).

۲. عُقْبَةُ بْنُ سَمْعَانَ یکی از شاهدان عینی حادثه کربلاست. وی غلام باب بن ابی‌مرزوق القیس، همسر امام حسین (ع) بود که همراه کاروان حسینی از مدینه به مکه و از آنجا به عراق رفت؛ در واقعه عاشورا سالم ماند و ابن سعد او را بازداشت کرد و چون برده بود، رهاش نمود (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۴).

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۳-۴۱۴.



است که امام حسین علیه السلام به پسر سعد گفت: یکی از سه امر را برای من برگزین: یا مرا به حال خود واگذارید تا به جایی که از آن آمده‌ام، برگردم؛ یا بگذارید نزد یزید بروم؛ و یا به یکی از مرزها بروم. عمر بن سعد این پیشنهاد را پذیرفت و موضوع را به عیدالله بن زیاد اطلاع داد. عیدالله به وی نوشت: هرگز، این امر ناشدنی است، مگر آنکه دستش را در دست من بگذارد. حسین بن علی آن را رد کرد و گفت: هرگز چنین چیزی امکان ندارد.<sup>۱</sup>

۲. ابن اعثم پس از نقل پیام امام حسین علیه السلام جهت گفت‌وگو، و همراهی طرفین با بیست نفر و کناره‌گیری همراهان طرفین هنگام مذاکره، می‌نویسد: عباس بن علی و علی بن الحسین نزد حسین بن علی، و حفص فرزند عمر و غلامش به نام لاحق نزد او ماندند. حسین به ابن سعد فرمود: وای بر تو، آیا از خدایی که بازگشت تو، به سوی اوست نمی‌ترسی و با من می‌جنگی؟ در حالی که می‌دانی من فرزند کیستم و چه نسبتی با پیامبر صلی الله علیه و آله دارم؛ این گروه را رها کن و با من همراه شو تا مقرب درگاه الهی شوی. عمر بن سعد گفت: می‌ترسم خانه‌ام را خراب کنند. فرمود: من برایت خانه‌ای تهیه می‌کنم. گفت: اموالم را می‌گیرند. فرمود: من بهتر از آن را به تو می‌دهم. عمر سعد ساکت شد و جوابی نداد. امام در حالی که آنجا را ترک می‌کرد، فرمود: خدا به زودی تو را در بسترت بکشد و در روز قیامت نیامرزد؛ امید دارم از گندم عراق جز اندکی نخوری.<sup>۲</sup> خوارزمی اضافه می‌کند که عمر سعد هم گفت: اگر گندم نباشد، جو خواهد بود. سپس به سوی لشکرش بازگشت؛<sup>۳</sup>

۱. همان، ص ۳۸۹.

۲. ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۹۲-۹۳. آنچه در منابع آمده است همین «گندم عراق» است، و آنچه شهرت یافته که امام فرمود از گندم ری نخوری، درست نیست. از نفرین امام استفاده می‌شود که عمر بن سعد نه تنها به حکومت ری نخواهد رسید، بلکه در خود عراق نیز چندان زنده نخواهد ماند؛ چنان‌که همین گونه شد و پس از حادثه عاشورا به هیچ‌یک از آنها نرسید و مختار او را کشت. البته تعبیر «گندم ری» تنها در یک منبع متأخر، یعنی مدینه المعاجز آمده که با توجه به انفراد و منحصر بودن مطلب به آن کتاب، باید اشتباه را متوجه ناسخان یا نویسنده دانست.

۳. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۴۵.

۳. محمد بن سعد، این سخنان امام را هنگام رویارویی با لشکر کوفه عنوان می‌کند و می‌نویسد: حسین به آنها گفت: بگذارید به همان جا که آمدیم، برگردیم. گفتند: هیچ راهی ندارد. گفت: پس بگذارید به ری بروم و با دیلمیان بجنگم. گفتند: این نیز امکان ندارد. گفت: پس بگذارید نزد یزید بروم و دست در دست او بگذارم. گفتند: نه، دست در دست عبیدالله بن زیاد بگذار. حسین گفت: چنین چیزی شدنی نیست. آنان پاسخ دادند: غیر از این هیچ راهی نداری!<sup>۱</sup>

۴. سبط بن جوزی، پیشنهاد مذاکره را از جانب پسر سعد می‌داند، و بدون هیچ سخنی از پیشنهاد امام برای بیعت با یزید، یا رفتن نزد او می‌نویسد: عمر بن سعد مایل به جنگ با حسین نبود؛ لذا برای او پیام فرستاد و درخواست دیدار کرد. آن دو بدون حضور کسی باهم دیدار کردند. عمر بن سعد به او گفت: چرا به اینجا آمده‌ای؟ حسین پاسخ داد: اهل کوفه مرا به اینجا آوردند. پسر سعد گفت: نمی‌دانی با تو چه کردند (تو را فریب دادند). حسین گفت: حرکت ما برای خدا بوده است، هر چند آنها فریب کاری کرده باشند. پسر سعد گفت: اکنون که کار به اینجا رسیده است، می‌خواهی چه کار کنی؟ حسین پاسخ داد: مرا به حال خود واگذارید تا به مکه یا مدینه برگردم، یا به یکی از مرزها بروم و مانند مردم آنجا باشم. عمر بن سعد گفت: این مطلب را به عبیدالله بن زیاد می‌نویسم...<sup>۲</sup>

در برخی منابع، به دنبال مذاکره امام با عمر سعد، آمده است که چون ابن سعد پیشنهادهای حسین بن علی را نپذیرفت، سی نفر از لشکر او جدا شدند و به حسین پیوستند و گفتند: «فرزند دختر پیامبر، پیشنهادهایی به شما می‌کند و شما هیچ‌یک را نمی‌پذیرید؟!». اینان با حسین بن علی ماندند و جنگیدند.<sup>۳</sup> اما به دلایلی، این گزارش را نمی‌توان به آسانی پذیرفت، و در این باره به زودی توضیح خواهیم داد.

۱. ابن سعد، ترجمه الحسين ﷺ ومقتله، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۷۸.

۲. سبط ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۵۲-۱۵۳.

۳. ابن عبدربه، العقبه القریه، ج ۴، ص ۳۵۵-۳۵۶؛ ابن قتیبه دینوری، الامامة والسیاسة، ج ۲، ص ۱۲؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، ج ۱۴، ص ۲۱۴؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۵، ص ۱۴؛ سیر اghلام النبلاء، ج ۴، ص ۱۵۸.

## نقد و بررسی

چنان‌که ملاحظه می‌شود، گزارش منابع تاریخی دربارهٔ پیشنهاد های منسوب به امام حسین علیه السلام، مختلف، متناقض و آشفته است و نمی‌توان از مجموع آنها به جمع‌بندی روشنی دست یافت. اما با ملاحظهٔ مجموع شواهد و قراین، و بررسی جوانب قضیه، می‌توان با اطمینان روی چند نکته تأکید کرد:

۱. در میان گزارش‌ها آنچه هرگز نمی‌توان نادیده گرفت، گزارش عقبة بن سَمْعان است که شاهد عینی قضیه، و همه‌جا ملازم امام بوده است؛ در حالی که گزارش‌های دیگر، مبتنی بر حدس و گمان مردم بوده، و در این حد از دقت و وثاقت برخوردار نیست؛

۲. اگر گزارش عقبة بن سَمْعان هم نبود، کمترین آشنایی با سیرهٔ حسینی و موضع‌گیری‌های قاطع او، جای کمترین تردید را دربارهٔ نادرستی هرگونه گزارش حاکی از پیشنهاد امام مبنی بر تسلیم در برابر یزید یا رفتن نزد وی، باقی نمی‌گذارد. اگر امام حسین علیه السلام حاضر بود با یزید بیعت کند یا نزد او برود، به مکه و سپس به عراق نمی‌رفت. چنان‌که در فصل بررسی ماجرای ولیعهدی یزید گذشت، امام حسین علیه السلام از سال‌ها پیش، اصولاً با ولیعهدی او بیعت نکرده بود و او را فردی فاسق و فاقد شروط خلافت می‌دانست و اکنون که معاویه مرده بود و او ادعای خلافت می‌کرد، امام هرگز حاضر نبود با او بیعت کند؛<sup>۱</sup>

---

۱. در میان مورخان، بلاذری، علاوه بر نقل سه پیشنهاد مورد بحث، در دو جای دیگر نیز گزارش کرده است که امام وقتی که با سپاه حر روبه‌رو شد، تصمیم گرفت با یزید بیعت کند؛ از این رو راه خود را به سمت شام تغییر داد، لیکن لشکر کوفه مانع او شدند، و در کربلا فرود آمد (*انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۸۳، ۴۱۳). ابن‌کثیر دمشقی اموی مسلک نیز، که به شیعه‌ستیزی و تعصب‌ورزی مشهور است، به پیشنهاد های سه‌گانهٔ مورد بحث، به‌ویژه پیشنهاد سوم (بیعت با یزید) بیش از اندازه اهمیت داده و بارها آن را با شرح و بسط مطرح کرده و برای تطهیر و تبرئهٔ یزید، از هیچ تلاش و تحریف تاریخ، فروگذاری نکرده است، که برخاسته از موضع فکری متعصبانهٔ اوست، نه گویای واقعیت تاریخی. اما چنان‌که در متن گفته شد، موضع‌گیری‌ها و سخنان امام حسین در رد بیعت، به‌قدری فراوان و صریح است که گمان نمی‌رود این‌گونه گزارش‌ها توجه هیچ خوانندهٔ مطلعی را جلب کند. پیداست که دست‌هایی در کار بوده تا مشروعیت خلافت یزید را در تاریخ جا بیندازند؛ اما هرکس با دقت و انصاف به این قضایا بنگرد، متوجه حقیقت می‌شود و دست‌های خائن را شناسایی می‌کند.

۳. اگر امام حسین علیه السلام پیشنهادی درباره بازگشت به مکه و مدینه مطرح کرده است، در برابر خیانت کوفیان بوده که آن حضرت را دعوت کرده بودند و به ایشان قول حمایت داده بودند و اکنون به روی او شمشیر می کشیدند. منطقی امام این بود که اگر به دعوت و پیمان خود وفادار نیستید، چرا کمر به جنگ با من بسته‌اید؟ مرا به حال خود واگذارید تا به هر نقطه‌ای که خواستم بروم؛ و این، غیر از آمادگی برای سازش با یزید است؛

۴. هرچند پیشنهاد رفتن نزد یزید، در روایت عمّار دُهنی از امام باقر علیه السلام نیز آمده است، با بحث‌هایی که درباره او در کتب رجالی مطرح است، نمی‌توان چنین امری را با روایت او اثبات کرد؛

۵. گویا آنچه باعث شده پس از ملاقات امام و عمر بن سعد این سخنان شایع شود، نامه‌ای است که ابن سعد بعد از دیدار امام به ابن زیاد نوشت، و در آن اظهار خوش حالی کرد که غایله به صلح پایان یافت و حسین علیه السلام از مواضع خود عقب‌نشینی کرد. پیداست که ابن سعد از ابتدا در پی راه‌حلی مسالمت‌آمیز می‌گشت تا وارد این بحران نشود و به راحتی حکومت ری را به دست آورد. بی‌شک امام این سخنان را نفرموده بود؛ زیرا چنان‌که گذشت، در مجموع مواضع آن حضرت، کمترین اشاره‌ای به آن یافت نمی‌شود. چه‌بسا عمر بن سعد برای رهایی از مشکل، آخرین تیر را انداخت و با طرح چنین اموری، خواست ابن زیاد را به گونه‌ای قانع نماید. نامه‌ای که وی به عبیدالله نوشت چنین است:

اما بعد، خداوند آتش فتنه را خاموش و اختلاف کلمه را برطرف ساخت و کار این امت را اصلاح کرد. حسین علیه السلام متعهد شد به همان مکانی که از آنجا آمده بازگردد، و یا اینکه به انتخاب ما به یکی از سرحدات برود و در حقوق و تکالیف، همانند یکی از مسلمانان آن دیار باشد، یا به نزد امیرالمؤمنین یزید برود و دست او بگذارد تا هرچه خود داند با حسین انجام دهد. در این امر، هم خشنودی شما و هم صلاح امت است.<sup>۱</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۷.

## دشمنی شمر بن ذی الجوشن

چون نامه به عیدالله رسید و آن را خواند گفت: این نامه کسی است که خیرخواه امیر خویش و دل‌سوز قوم خود است. بله آن را می‌پذیرم. در این هنگام شمر برخاست و گفت: این را از وی می‌پذیری؟ درحالی که در سرزمین تو فرود آمده و کنار توست. به خدا سوگند، اگر از منطقه تحت امر تو بیرون رود و دست در دست تو نگذارد، قوت و عزت از آن وی خواهد بود و ضعف و ناتوانی از آن تو. این منزلت (امتياز) را به او مده؛ زیرا مایه وهن توست. او و یارانش باید به حکم تو گردن نهند که اگر مجازات کنی، حق توست و اگر ببخشی به نفع تو خواهد بود. به خدا سوگند شنیده‌ام که حسین علیه السلام و عمر بن سعد میان دو اردوگاه می‌نشینند و تا پاسی از شب باهم سخن می‌گویند. ابن‌زیاد گفت: چه پیشنهاد خوبی دادی، من نیز با این پیشنهاد موافقم.<sup>۱</sup>

ابن‌زیاد نامه‌ای به عمر بن سعد نوشت و شمر را مأمور کرد آن را به ابن‌سعد برساند<sup>۲</sup> و

۱. طبری، همان. ممکن است تغییر نظر عیدالله توسط شمر را ساخته و پرداخته برخی راویان و مورخان بدانیم تا به این وسیله، از جرم و خیانت ابن‌زیاد و ابن‌سعد کاسته شود و زشتی‌ها و جنایات، بیشتر متوجه شمر شود که خارج از دودمان بنی‌امیه و طایفه متنفذ قریش بود.

۲. گویا شمر دو بار به کربلا رفته است: یک بار به همراه سپاه، پس از ورود عمر بن سعد به کربلا و بار دوم پس از رسیدن خبر مذاکره امام با عمر بن سعد که شمر نامه عیدالله را خطاب به پسر سعد، به کربلا برد. اما در گزارش ابن‌اعثم و خوارزمی، در ارسال نامه به پسر سعد، نامی از شمر نیست، بلکه از ظاهر عبارات ابن‌اعثم برمی‌آید که حامل نامه، عبدالله بن ابی‌محل بوده که هم‌زمان، امان‌نامه‌ای نیز از عیدالله گرفت (ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۹۳). خوارزمی نیز پس از نقل گزارش ابن‌اعثم، اضافه می‌کند که بعضی، حامل نامه را خویره بن یزید تمیمی دانسته و گفته‌اند ابن‌زیاد به وی گفت: اگر عمر بن سعد حاضر به جنگ با حسین نشد، او را بازداشت کند و شهرین حوشب را فراخواند تا وی امیر لشکر شود (خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۴۴-۲۴۵). نکته قابل تذکر در نقل خوارزمی این است که در منابع، شهرین حوشب به منزله یکی از راویان و محدثان مشهور نام برده می‌شود که مطالبی را از اسلمه نقل می‌کرده، و او هنگام شهادت امام حسین علیه السلام در مدینه بوده است (ابن‌عساکر، تاریخ مدینه دمشق الکبیر، ج ۱۴، ص ۲۲۹؛ ابن‌کثیر، البدایة و النهایة، ج ۶، ص ۲۵۷ و ج ۸، ص ۲۱۹ و ج ۹، ص ۳۳۳). به نظر می‌رسد این نام، تصحیفی از نام شمر بن ذی‌ال‌جوشن است، و اولین کسی که چنین اشتباهی را مرتکب شده است، ابن‌قتیبه دینوری (الامامة و السیاسة، ج ۲، ص ۱۱) است؛ زیرا در جایی که باید نام شمر بیاید، از شهرین حوشب نام برده است. در حال فرضاً گزارش ابن‌اعثم یا خوارزمی را بپذیریم، این‌گونه امور جزئی، تأثیری در ماهیت قضایا ندارد.

از طرف ابن زیاد به او بگوید به حسین علیه السلام و یارانش پیشنهاد کند که بر حکم وی تسلیم شوند؛ اگر پذیرفتند آنان را نزد وی بفرستد، و اگر نپذیرفتند با آنان بجنگد. آن گاه به شمر گفت: اگر عمر بن سعد این کار را انجام داد، تو فرمان بردار او باش و از دستورش پیروی کن؛ و اگر جنگ با حسین علیه السلام را نپذیرفت، تو، امیر و فرمانده لشکر باش، با آنها بجنگ و گردن عمر بن سعد را نیز بزن و سر او را برای من بفرست. نامه ابن زیاد برای عمر بن سعد چنین بود:

«اما بعد، من تو را نزد حسین نفرستادم که خود را از جنگ با او بازداری یا وقت گذرانی کنی و با مسامحه با او رفتار کنی و آرزوی سلامت و زندگی برای او داشته باشی، یا برایش پیش من وساطت کنی. ببین اگر حسین و همراهانش در برابر حکم من گردن نهند و تسلیم شدند، آنان را با مسالمت به سوی من بفرست؛ و اگر دریغ کردند و نپذیرفتند، بر آنان حمله کن و خونشان بریز و اعضایشان را مثلثه کن، چون سزاوار آن هستند؛ و بعد از اینکه حسین علیه السلام کشته شد، اسب بر سینه و پشت او بتازان؛ زیرا که او ناسپاس، تفرقه افکن و ستمگر است. می دانم این کار پس از مرگ، به وی زیانی نمی رساند، ولی با خود عهد کرده ام هرگاه او را کشتم، با وی چنین کنم. پس اگر تو به این دستور عمل کردی، پاداش کسی که شنوا و مطیع است برای توست؛ و اگر آن را نمی پذیری، از کارگزاری ما و فرماندهی لشکر ما کنار رو، و فرماندهی لشکر را به شمر واگذار؛ که دستور لازم را به او داده ایم، والسلام»<sup>۱</sup>.

### حوادث روز تاسوعا

هنگامی که شمر [مأمور رفتن به کربلا شد] و نامه را از ابن زیاد گرفت، به همراه عبداللّه بن ابی محفل بن حزام که عمه اش ام البنین، دختر حزام، همسر امیر مؤمنان علیه السلام و مادر

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۴-۴۱۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۸؛ بلاذری، انساب الاشراف،

عباس و عبدالله و جعفر و عثمان بود به پا خاستند. عبدالله بن ابی مَحَلّ [به ابن زیاد] گفت: اصلح الله الامیر، فرزندان خواهر ما<sup>۱</sup> همراه حسین هستند، اگر صلاح می‌دانی امانی برای آنان بنویس. ابن زیاد با خوش‌رویی پذیرفت و به کاتب خویش دستور داد که امانی برای آنها بنویسد. عبدالله بن ابی مَحَلّ آن امان‌نامه را توسط غلامش، کزمان،<sup>۲</sup> به کربلا فرستاد. کزمان فرزندان ام‌البین را فراخواند و گفت: این امان‌نامه‌ای است که دایی شما فرستاده است. آنان گفتند: به دایی ما سلام برسان و بگو ما را به امان شما نیاز نیست؛ امان خدا از امان پسر سمیه بهتر است.<sup>۳</sup>

### ۱. آمدن شمر به کربلا

شمر بن ذی الجوشن عصر پنجشنبه نهم محرم، با فرمان جدید عیدالله به کربلا رسید و نزد عمر بن سعد رفت و نامه ابن زیاد را تسلیم او کرد.<sup>۴</sup> وقتی ابن‌سعد نامه ابن زیاد را خواند، به شمر گفت: وای بر تو، خدا آواره‌ات کند و زشت باد فرمانی که برای من آوردی. به خدا قسم، گمانم این است که تو ابن زیاد را از آنچه برای او نوشته بودم، روی گردان کرده‌ای و کاری که امید داشتیم با صلح و خوبی پایان یابد، بر ما تباه ساختی؛ به خدا سوگند، حسین هرگز تسلیم نمی‌شود؛ زیرا او روحی تسلیم‌ناپذیر در کالبد دارد.<sup>۵</sup>

شمر گفت: بگو چه خواهی کرد؟ فرمان امیرت را اجرا می‌کنی و با دشمنش

۱. در منابع کهن و اصطلاحات قبیله‌ای و عرفی، این‌گونه تعابیر معمول است و معنای اصلی خود را ندارد؛ مثلاً مقصود از «آختنا» در اینجا، دختر یکی از اعضای قبیله ماست. کلمه «دایی» نیز که در ادامه گزارش تکرار شده است، همین‌گونه معنا می‌شود.

۲. ابن‌اعثم و خوارزمی، نام او را «عرفان» نوشته‌اند (ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۹۴؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۴۶).

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۵؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۹۳-۹۴.

۴. ابن‌سعد، ترجمه الحسین علیه السلام و مقتله، فصلنامه تراث، ش ۱۰، ص ۱۷۹.

۵. لا یتسلم والله حسین إن نفساً ابیةً لیئنَ جنیبه (جملة لا یتسلم... در تذکرة الخواص و انساب الأشراف نیست).

می‌جنگی؟ یا کناره می‌گیری و لشکر را به من وامی‌گذاری؟ عمر گفت: نه، تو لیاقت چنین امری را نداری. من خود آن را به عهده می‌گیرم و تو فرمانده پیادگان باش.<sup>۱</sup>

## ۲. رد امان‌نامه‌ها

پس از آن، شمر برابر لشکر امام آمد و فریاد زد: خواهرزاده‌های ما کجایند؟<sup>۲</sup> عباس و جعفر و عثمان، فرزندان علی بن ابی طالب، به سوی او رفتند و گفتند: برای چه کار آمده‌ای و چه می‌خواهی؟ گفت: شما ای خواهرزادگان من، در امانید. یکی از آنها به او گفت: لعنت خدا بر تو و آن امان [که برای ما آورده‌ای]، اگر واقعاً تو دایی ما بودی، آیا حاضر می‌شدی که ما در امان باشیم و فرزند رسول خدا در امان نباشد؟<sup>۳</sup>

## ۳. تحرک برای آغاز جنگ

پس از آنکه شمر، حکم جدید را در نهم محرم به کربلا آورد، عمر بن سعد برای نبرد با لشکر حسینی آماده شد. سعد بن عبیده می‌گوید: با عمر بن سعد [برای خنک شدن] پاها را در آب گذاشته بودیم، که شخصی پیش وی آمد و آهسته در گوش او گفت: ابن زیاد، بَجْوِثِرِيَّةَ بْنِ بَدْرٍ تَمِيمِيٍّ رَأَى نَزْدَ تَوْفَرَسْتَادَةَ وَ دَسْتُورَ دَادَةَ اسْتَكْرَهَ اِذَا كُنْتَ بِمَعِ اَحْسَنِ نَجْنَجِيٍّ، گردنت را بزنند. عمر بن سعد با شنیدن این خبر، با شتاب، سلاح خویش بر تن

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۵-۴۱۶. شیخ مفید (الارشاد، ج ۲، ص ۸۹) و ابن عساکر (تاریخ مدینه دمشق الکبیر، ج ۴۸، ص ۳۴) به جای اِنْ نَفْسًا اَبِيَّةً لَنْ يَنْ جَنْبِيَّ عبارت اِنْ نَفْسًا اَبِيَّةً لَنْ يَنْ جَنْبِيَّ را ذکر کرده‌اند؛ یعنی «جان پدرش (علی) در کالبد اوست».

۲. ام‌البینین خواهر شمر نبود، بلکه هر دو از قبیله کلاب بودند و به این مناسبت بود که فرزندان او را خواهرزاده خوانند.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۶؛ و رک: شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۸۹؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۱؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۹۴؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۴۶. گویا مقصود از امان، همان بود که شمر همراه عبدالله بن ابی مُحَلِّ از عبدالله درخواست کردند. منابع تاریخی، از امان‌نامه دیگری که شمر به تنهایی گرفته باشد، یاد نکرده‌اند.



کرد و بر اسب خود سوار شد و با آن لشکر انبوه آماده نبرد با حسین گردید.<sup>۱</sup> پس فریاد برآورد یا خَیْلَ اللَّهِ إِرْکَبِی وَأُبْشِرِی؛ «ای لشکریان خدا، سوار شوید که شما را بشارت باد». آنان پس از نماز عصر، به سوی خیمه‌های حسینی حرکت کردند.<sup>۲</sup>

امام حسین علیه السلام جلوی خیمه خود نشسته بود و درحالی که به شمشیر خود تکیه زده و سر را به زانو گذاشته بود، به خواب سبکی فرو رفته بود. حضرت زینب علیها السلام چون سروصدای دشمن را شنید، نزد برادر شتافت و عرض کرد: برادر جان، آیا سروصدا را نمی‌شنوی که نزدیک شده است؟ امام حسین علیه السلام سر برداشت و فرمود: هم‌اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و پدرم علی علیه السلام و مادرم زهرا علیها السلام و برادرم حسن علیه السلام را در خواب دیدم که به من گفتند: به‌زودی نزد ما خواهی آمد. به خدا سوگند این امر نزدیک است و در آن شکی نیست. حضرت زینب علیها السلام به صورت خود زد و ناله و فریاد سر داد. امام فرمود: خواهرم صبر کن و آرام و خاموش باش و فریاد نزن که دشمن ما را شماتت نکند.<sup>۳</sup>

#### ۴. مهلت خواستن امام حسین علیه السلام

عباس علیه السلام پیش آمد و عرض کرد: برادر جان، لشکر دشمن به‌سوی تو می‌آیند. امام حسین علیه السلام از جای خویش برخاست، فرمود: برادر، جانم به فدایت، سوار شو و از ایشان بپرس چه پیش آمده و چه می‌خواهند؟ عباس علیه السلام با بیست سوار از جمله زُهَیْر بن قَیْن و حبیب بن مُظَاهِر نزد لشکر ابن سعد آمد و به آنان گفت: چه پیش آمده و چه می‌خواهید؟

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۲۴؛ همچنین تقریباً به همین مضمون: خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۴۵-۲۴۶. بلاذری نام فرستاده ابن زیاد را حُوَیْرَة بن بَدْر تَمِیمی و خوارزمی نام او را، حُوَیْرَة بن یزید تَمِیمی نوشته است. اگر گزارش مأموریت حُوَیْرَة را بپذیریم، می‌توان آن را چنین تفسیر کرد که عیدالله برای تأکید قضیه، پس از اعزام شمر، چنین پیام تهدیدآمیزی نیز توسط حُوَیْرَة، به پسر سعد فرستاده است.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۶؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۱.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۶؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۹۷؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۴۹.

گفتند: از امیر دستور رسیده که به شما پیشنهاد کنیم به حکم او تن دهید، و آلا با شما جنگ کنیم. عباس علیه السلام فرمود: شتاب مکنید تا نزد ابا عبدالله روم و سخن شما را به ایشان عرضه بدارم. آنان ایستادند و عباس علیه السلام نزد امام حسین برگشت و جریان را به اطلاع امام رساند. در این فرصت، همراهان عباس علیه السلام در برابر لشکر کوفه ایستادند و به گفت‌وگو با آنان پرداختند. حبیب بن مظاهر به زهیر بن قین گفت: اگر مایلی با این قوم سخن بگو؛ و اگر خواهی من سخن می‌گویم. زهیر گفت: تو آغاز کن که این پیشنهاد از توست. حبیب رو به لشکر ابن سعد کرد و گفت: به خدا سوگند، فردای قیامت نزد خدا بد مردمانی خواهند بود آنان که فرزند پیامبر و خاندانش و مردان پاک این سرزمین را، که سحرخیز و دائم‌الذکر هستند، کشته باشند. عزره بن قیس پاسخ داد: تو زیاد از خود تعریف می‌کنی. زهیر گفت: البته خداوند او را تزکیه و هدایت کرده است. ای عزره، تو را نصیحت می‌کنم، از خدا بترس و از کسانی مباش که به گمراهان برای کشتن پاکان کمک می‌کنند. عزره گفت: ای زهیر، تو از شیعیان این خاندان به شمار نمی‌رفتی، بلکه عثمانی بودی.<sup>۱</sup> زهیر گفت: مگر نه این است که با این همراهی من استدلال می‌کنی که من از شیعیان این خاندان هستم؛ اما به خدا سوگند، هرگز برای او نامه ننوشتیم و کسی را نزد او نفرستادم و برای یاری رساندن به وی، به او وعده ندادم. لیکن در راه به او برخوردیم و چون او را دیدم، به یاد پیامبر و جایگاه او نزد پیامبر افتادم. چون آگاه شدم که به سوی دشمنانش و گروه شما روان است، تصمیم گرفتم او را یاری کنم و جزء حزب او باشم و جانم را فدایش کنم، تا حق خدا و پیامبر را که شما ضایع کردید، حفظ کنم.

۱. پس از قتل عثمان و بیعت مردم با امیرالمؤمنین علی علیه السلام مسلمانان با دو عنوان شیعه (دوستدار و هواخواه) علی و شیعه عثمان شناخته شدند و تمایز یافتند. اما اینکه زهیر طرفدار عثمان بوده باشد، در جای دیگری نیامده است و گویا این اتهام را عزره برای تخریب شخصیت زهیر مطرح کرده است؛ درحالی‌که در زندگی زهیر چیزی که بر عثمانی بودن وی دلالت کند دیده نشده است و خود وی در جواب عزره هم نگفت: چنین بوده‌ام و اکنون برگشته‌ام. از سخنان او و همسرش هنگام پیوستن به اردوی حسینی استفاده می‌شود که او با مقام اهل بیت آشنا بوده است (ر.ک: محمدجواد طبسی، مع الרכب الحسینی من المدینة الی المدینة، ج ۳، ص ۲۱۰-۲۱۵).

در این هنگام عباس بن علی علیه السلام نزد امام حسین علیه السلام رفت و سخن آن لشکر را به عرض آن حضرت رساند. امام حسین علیه السلام که توسط برادرش عباس علیه السلام از جریان آگاه شد، فرمود: پیش آنان برگرد، و اگر بتوانی تا فردا از ایشان مهلت بگیر و آنان را از ما بازگردان، تا اینکه امشب برای پروردگار خود نماز گزاریم و دعا کنیم و از او طلب آمرزش نماییم؛ زیرا خدا خودش می‌داند که من نماز و تلاوت کتابش و دعای بسیار و استغفار را دوست دارم.

پس عباس علیه السلام پیش لشکر کوفه بازگشت و چنین گفت: ابا عبدالله از شما می‌خواهد که امشب را بازگردید تا در مورد این مسئله بیندیشد؛ زیرا درباره این موضوع باهم گفت‌وگویی نکرده‌ایم. چون صبح شود، همدیگر را ملاقات خواهیم کرد؛ یا آنچه را که شما می‌خواهید می‌پذیریم، یا آن را رد می‌کنیم. عمر بن سعد به شمر گفت: نظر تو چیست؟ گفت: فرمانده تویی و اختیار با توست. گفت: کاش نمی‌بودم. سپس رو به لشکر خود کرد و گفت: نظر شما چیست؟ عمر بن حجاج زبیدی گفت: سبحان الله، به خدا قسم، حتی اگر آنان تُرک و دِئلمی بودند<sup>۱</sup> و این درخواست را می‌کردند، سزاوار بود آنان را اجابت کنی [چه رسد که از خاندان پیامبرند]. قیس بن اشعث گفت: درخواست آنان را بپذیر، به جانم سوگند، صبحگاه فردا با تو خواهند جنگید. عمر گفت: اگر می‌دانستم چنین می‌کنند، امشب را مهلتشان نمی‌دادم.<sup>۲</sup>

## رویدادهای شب عاشورا

### ۱. سخن امام با یاران

از امام سجاد علیه السلام نقل شده است که فرستاده‌ای از جانب عمر بن سعد نزد ما آمد و گفت: تا فردا به شما مهلت می‌دهیم؛ اگر تسلیم شدید، شما را نزد عبیدالله خواهیم برد، وگرنه

۱. دیلمی بودن، کنایه از شدت دشمنی است. پیش از این (ذیل اشاره به مأموریت ابن سعد برای نبرد با دیلمیان) درباره این گروه سخن گفتیم.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۶، ۴۱۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۱-۳۹۳؛ ابن اعثم، کتاب ج ۵، ص ۹۸-۹۷؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۵۰-۲۵۱.

دست از شما برنخواهیم داشت. پس از آنکه ابن‌سعد به جایگاه خود برگشت، پدرم یاران خود را جمع کرد، و این هنگام عصر بود.<sup>۱</sup> من بآنکه بیمار بودم، نزدیک شدم تا ببینم پدرم به آنان چه می‌گوید. پدرم به آنان رو کرد و فرمود:

خدای بلندمرتبه را به بهترین ستایش‌ها، ثناگویی می‌کنم و او را در گرفتاری و خوشی سپاس می‌گویم. خدایا تو را سپاس می‌گویم بر اینکه ما را به نبوت گرامی داشتی و قرآن را به ما آموختی، ما را در دین دانا ساختی و گوش‌های شنوا و دیده‌های بینا و دل‌های آگاه به ما ارزانی داشتی، و ما را از مشرکان قرار ندادی. اما بعد، من یارانی باوفاتر و بهتر از یاران خود سراغ ندارم، و خاندانی نیکوتر و مهربان‌تر از خاندان خود ندیده‌ام؛ خدایتان از جانب من پاداش نیکو دهد. بدانید که من می‌دانم فردا سرنوشت ما با این دشمنان چه خواهد شد. اکنون به همه شما اجازه رفتن می‌دهم؛ پس همه آزادید که بروید و بیعتی از من بر گردن شما نیست.<sup>۲</sup> شب همه‌جا را فراگرفته است پس [از تاریکی شب استفاده کنید] و هرکدام از شما که قدرت دارد دست مردی از اهل بیت مرا بگیرد و در این تاریکی متفرق شوید [و به هرسو که می‌خواهید بروید].<sup>۳</sup> این مردم مرا می‌خواهند و اگر به من دست یابند، با بقیه کاری نخواهند داشت.<sup>۴</sup>

۱. تعبیر این روایت، «قرب المساء» است و «مساء» به فاصله میان ظهر تا مغرب اطلاق می‌شود؛ هرچند برخی تا نیمه شب را هم مساء گفته‌اند (ر.ک: ابن‌منظور، *لسان‌العرب*، ج ۱۳، ص ۱۱۰، ذیل «مساء»). اگر مساء را شب بدانیم، که مشهور چنین است، معنای این عبارت، «نزدیک غروب» خواهد بود.

۲. گزارش خطبه که از امام سجاد (ع) نقل شده تا اینجا است و ادامه آن از روایان دیگر است.

۳. روایت ابن‌سعد، این اضافه را دارد که امام بخشی از آیه ۵۲ سوره مائده را قرائت کرد که می‌فرماید: *حَتَّى يَأْتِيَ الْفَتْحَ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْحِكُوا عَلَيَّ مَا أَسْرَوُا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ*؛ «شاید خداوند پیروزی آورد، یا امری از سوی او فرارسد که دشمن از آنچه کرده پشیمان شود» (ابن‌سعد، *ترجمه‌الحسین (ع) ومقتله، فصلنامه تراثنا*، ش ۱۰، ص ۱۷۹-۱۸۰).

۴. گویا هدف امام این بود که هرکس در این میدان قدم می‌گذارد، کاملاً آزادانه و با ثبات قدم باشد؛ از این رو در مناسبت‌های مختلف و به بهانه‌های گوناگون، که پس از این هم اشاره خواهد شد، افراد را مرخص می‌کرد.

در این هنگام برادران، فرزندان، برادرزادگان آن حضرت، و فرزندان عبدالله بن جعفر گفتند: برای چه این کار را بکنیم؟ تا پس از تو زنده باشیم؟ خداوند هرگز آن روز را برای ما پیش نیاورد.

نخستین کسی که این سخن را گفت، عباس بن علی علیه السلام بود و دیگران نیز از او پیروی کردند و چنین سخنانی گفتند. آن گاه امام حسین علیه السلام فرمود: «ای پسران عقیل، کشته شدنِ مُسَلِّمٌ شما را بس است؛ بروید که من به شما اجازه رفتن دادم». آنان گفتند: «مردم چه خواهند گفت؟ می گویند بزرگ و سرور خود و فرزندان بهترین عمویمان را رها کردیم و در یاری او یک تیر هم نینداختیم و یک نیزه و یک ضربت شمشیر نزدیم و ندانستیم چه کردند. نه، به خدا این کار را نمی کنیم. جان و مال و اهل خود را فدایت می کنیم و همراه تو می جنگیم، تا هرچه بر سر شما آید بر سر ما نیز همان بیاید؛ که زندگی پس از تو بدبختی است».

آن گاه مسلم بن عوسجه رضی الله عنه برخاست و گفت: «اگر تو را رها کنیم، نزد خداوند چگونه عذر آوریم؟ به خدا سوگند با آنان چنان می جنگم که نیزه ام در سینه هایشان بشکند و تا قبضه شمشیرم به دستم باشد، آنان را می زنم و اگر سلاح برای جنگیدن نداشته باشم، به دفاع از تو سنگشان می زنم؛ ولی هرگز تو را رها نمی کنم تا با تو بمیرم».

پس از او، سعید بن عبدالله حنفی برخاست و عرض کرد: «نه، به خدا ای پسر پیغمبر، ما هرگز تو را رها نمی کنیم تا خداوند بداند که ما در غیاب پیامبرش از تو [که فرزندش هستی] محافظت کردیم و اگر بدانم که در راه تو کشته می شوم و سپس زنده می شوم و سوزانده می شوم و سپس ذرات وجودم را به باد می دهند و هفتاد بار با من چنین می شود، از تو جدا نمی شوم تا آنکه در رکاب تو کشته شوم. چرا چنین نکنم باینکه یک کشته شدن بیش نیست و به دنبال آن عزتی جاودانه خواهد بود».

زُهَیْر بن قَیْن هم برخاست و گفت: «به خدا قسم دوست داشتم هزار مرتبه کشته شوم، سپس زنده شوم و در عوض، خدای متعال کشته شدن را از تو و جوانان اهل بیت تو برطرف کند».

همه یاران امام حسین علیه السلام به همین مضامین سخن گفتند که به خدا سوگند تو را رها نمی‌کنیم، بلکه جان‌هایمان را فدایت می‌کنیم و دست و صورت و گردن خود را سپر بلای تو قرار می‌دهیم که اگر در رکاب تو کشته شویم، به عهدی که با پروردگار خود بسته‌ایم، وفادار بوده و وظیفه‌ای که به عهده داریم، انجام داده‌ایم.<sup>۱</sup>

در برخی از کتب مناقب، به نقل از امام سجاد علیه السلام آمده است که وقتی اصحاب، وفاداری خود را اعلام کردند و از رفتن خودداری کردند، پدرم فرمود: همه شما فردا کشته می‌شوید و یک تن از شما زنده نخواهد ماند. گفتند: سپاس خدای را که عزت شهادت همراه تو را نصیب ما کرد. آن‌گاه حضرت برای آنان دعا کرد و فرمود: اکنون به بالا نگاه کنید، پس به موقعیت خود در بهشت نظری کردند و امام جایگاه هریک را نشان می‌داد...<sup>۲</sup>

## ۲. آیا کسی از همراهان امام، صحنه را ترک کرد؟

در برخی کتب متأخر، به نقل از سکینه، دختر امام حسین علیه السلام، چنین آمده است که پس از سخنان امام، گروهی از همراهان آن حضرت صحنه کربلا را ترک کردند و رفتند.<sup>۳</sup> لیکن این سخن در منابع معتبر تاریخی وجود ندارد و هیچ گزارشی آن را تأیید نمی‌کند. بنا به آنچه پیش‌تر گفته شد، در شب عاشورا همه اصحاب امام اعلام وفاداری کردند و گفتند تا پای جان می‌ایستیم. به نظر می‌رسد کسانی که این مطلب را در کتب خود آورده‌اند، آنچه را در منزل ژبانه رخ داد، و عده‌ای که به اغراض مختلف همراه امام آمده بودند، او

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۸؛ همچنین، رک: ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۹۵.

۲. قطب‌الدین راوندی، الخرائج والجرائح، ج ۲، ص ۸۴۷-۸۴۸ همچنین گفته شده است در این شب، قاسم فرزند امام حسن مجتبی علیه السلام از عمویش سؤال کرد: آیا من هم کشته می‌شوم؟ امام حسین علیه السلام از او پرسید: مرگ در نظر تو چگونه است؟ گفت شیرین‌تر از عسل. امام فرمود: آری، عمویت فدای تو، تو هم یکی از مردانی هستی که پس از گرفتاری و امتحان بزرگی کشته خواهی شد (حسین بن حمدان الخصیبی، الهدایة الکبری، ص ۲۰۴).

۳. فاضل دربندی، اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، ج ۲، ص ۲۲۲؛ محمدباقر بهبهانی، الدمعة الساکبة، ج ۴، ص ۲۷۱-۲۷۲.

را رها کردند،<sup>۱</sup> به خطا در شب عاشورا گزارش کرده‌اند. همچنین به نظر می‌رسد خبر مسعودی مبنی بر اینکه هنگام ورود به کربلا، پانصد سواره و یکصد پیاده همراه امام بودند<sup>۲</sup> درست نباشد؛ زیرا این رقم را مورخان دیگر گزارش نکرده‌اند، بلکه برخی گفته‌اند با امام، تنها پنجاه نفر به کربلا آمدند.<sup>۳</sup> در مجموع، شواهد و قراین، گزارش مسعودی را تأیید نمی‌کند. بنابراین سخن برخی محققان نیز که به استناد گزارش مسعودی گفته‌اند در شب عاشورا عده‌ای از لشکر امام رفتند،<sup>۴</sup> محل تأمل جدی است.

البته بلاذری، از برگشتن یکی از همراهان امام خبر می‌دهد و می‌نویسد: فراس بن جَعْدَةَ بن هُبَيْرَةَ مخزومی با امام حسین علیه السلام بود و تصور می‌کرد با امام مخالفت نخواهد شد. اما وقتی اوضاع را نامساعد و دشوار دید ترسید؛ از این رو امام به او اجازه برگشت داد و او شبانه از آنجا رفت.<sup>۵</sup> به نظر می‌رسد این قضیه اگر صحت داشته باشد، مربوط به غیر از شب عاشورا باشد.

### ۳. آیا افرادی به اردوی حسینی پیوستند؟

قبلاً در بحث دیدار امام حسین علیه السلام با عمر بن سعد، اشاره کردیم که در برخی از منابع

۱. ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۹.

۲. مسعودی، مَروُجُ الدَّهَب، ج ۳، ص ۷۰.

۳. ابن سعد، ترجمه الحسین علیه السلام ومقتله، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۷۸. این از مواردی است که اگر دلیلی برای ثبت ارقام در منابع تاریخی با عدد، و نه با حروف، وجود داشت، اشکال را از این جهت می‌دانستیم و می‌گفتیم ۵۰ با ۵۰۰ اشتباه شده است. طبری در یک روایت، اصحاب امام را هنگامی که به سمت کربلا می‌رفتند ۴۵ سواره و یکصد پیاده دانسته است (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۸۹)؛ لیکن نمی‌توان آن را مربوط به زمان ورود و حضور آن حضرت در کربلا هم دانست.

۴. رسول جعفریان، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۲۱۲.

۵. جَعْدَةَ، پسر عمه امام حسین علیه السلام، و مادر او ام‌هانی، دختر ابوطالب بود.

۶. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۸. برخی معتقدند این خبر به دلایلی نمی‌تواند درست باشد؛ چون علاوه بر منحصر بودن آن به کتاب بلاذری، اینکه جَعْدَةَ بن هُبَيْرَةَ فرزندی به نام فراس داشته باشد در منابع نیست. به فرض وجود داشتنش، او پسر عمه امام بود و خود بلاذری می‌گوید: فرزندان هُبَيْرَةَ از پیروان اهل بیت و عارف به مقام آنان بودند (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۶۶)؛ به علاوه، آنان به شجاعت معروف بودند (ر.ک: محمدجواد طبسی، مع الركب الحسينی من المدینة الی المدینة، ج ۴، ص ۱۰۴-۱۰۵).

(مانند *الْعُقَدُ الْقَرِيدُ، الامامة والسياسة، و تاريخ مدينة دمشق*) آمده است که چون عمر بن سعد، پیشنهادهای حسین بن علی علیه السلام را نپذیرفت، سی نفر از لشکر او جدا شدند و به حسین پیوستند و گفتند: «فرزند پیامبر به شما پیشنهادهایی می‌کند و شما هیچ‌یک را نمی‌پذیرید؟» اینان با حسین بن علی علیه السلام ماندند و جنگیدند. سید بن طاووس نیز می‌گوید: شب عاشورا ۳۲ نفر از لشکر ابن سعد جدا شدند و به امام حسین علیه السلام پیوستند.<sup>۱</sup> معاصر سید بن طاووس، ابن نما هم بدون ذکر تعداد، اشاره کرده است که «گروهی از اصحاب ابن سعد نزد آنها آمدند».<sup>۲</sup> به نظر می‌رسد گزارش سید بن طاووس و ابن نما، برگرفته از گزارشی باشد که پیش‌تر، از *الْعُقَدُ الْقَرِيدُ، الامامة والسياسة* و... نقل کردیم. لیکن بنابر شواهدی که همان جا مطرح کردیم، طرح چنین پیشنهادهایی از طرف امام را نفی کردیم. بنابراین گزارش پیوستن سی نفر که در واقع ذیلی بر گزارش سه پیشنهاد است، قابل اعتماد نیست. یکی از پژوهشگران معاصر تذکر داده است که اگر چنین امری صحت داشت، به علت اهمیت آن می‌بایست روایات متعدد آن را گزارش می‌کردند، و در منابع بیشتری نقل می‌شد و به دو سه منبع که متأخران نیز از آنها گرفته‌اند، محدود نمی‌شد.<sup>۳</sup> ثانیاً پیوستن یک گروه سی نفری به سپاه اندک امام، تأثیر بزرگی در صحنه نظامی داشت و می‌بایست آثار آن در جنگ روز عاشورا ظاهر می‌شد، در حالی که نشانه‌هایی از آن در مقاتل به چشم نمی‌خورد.<sup>۴</sup>

همچنین از آنجاکه درباره هیچ‌یک از شهدای کربلا نیامده است که جزء آن ۳۲ نفر

۱. فعبير اليهم في تلك الليلة من عسكر عمر بن سعد اثنتان وثلاثون رجلاً (سید بن طاووس، *المناقب* علی قتل الطوف، ص ۱۵۴). گویا مقصود از عبارت «فعبير اليهم» این است که این گروه، از موانع و خطرهای بین دو لشکر عبور کردند و خود را به اردوی حسینی رسانیدند. مرحوم مقرّم، پیوستن این گروه را از تاریخ یعقوبی نقل کرده است (مقرّم، *مقتل الحسين*، ص ۲۱۷)؛ اما چنین مطلبی در تاریخ یعقوبی نیست.

۲. فجمع اليهم جماعة من اصحاب عمر بن سعد. (ابن نما، *مثير الاحزان*، ص ۵۲).

۳. چنان‌که قبلاً گذشت، از مورخان متقدم، این گزارش را تنها ابن قتیبه و ابن سعد آورده‌اند. ابن عساکر نیز در واقع متأثر از ابن سعد است. ذهبی و سید بن طاووس و ابن نما هم، طبعاً از آنها گرفته‌اند.

۴. شيخ محمد مهدی شمس‌الدین، *انصار الحسين*، ص ۵۹-۶۰.



بودند (مانند حر)، لذا نمی‌توان گفت چه‌بسا این گروه، ۳۲ نفر از همان ۷۲ نفر بودند. همچنین احتمال اینکه پیوستن چنین گروهی به اردوی حسینی را مورخان کتمان کرده‌اند - زیرا نشانه حقانیت و مظلومیت آن حضرت و قسوت و ستمگری دشمنان اوست - متفی است؛ زیرا ابن‌سعد و امثال او که از متهمان کتمان‌کاری و تحریف حقایق در این‌گونه موارد هستند، این قضیه را آورده‌اند، اما چنان‌که دیدیم، به‌لحاظ دقت‌های تاریخی، پذیرش آن دشوار به‌نظر می‌رسد و قراین و شواهد، آن را تأیید نمی‌کند.

از کسانی که پس از ورود امام به کربلا به او ملحق شدند، عبدالله بن‌عمیر کلبی از شهدای کربلاست. به گزارش طبری از ابومخنف، وی از قبیله بنی‌علیم<sup>۱</sup> و ساکن کوفه بود. هنگامی که مردم در نخیله آماده رفتن به کربلا می‌شدند، پرسید: چه خبر است؟ گفتند: به جنگ حسین علیه السلام فرزند فاطمه علیها السلام می‌روند. گفت: «دوست داشتم با مشرکان بجنگم، ولی امیدوارم ثواب جنگ با دشمنان نوه پیامبر، کمتر از جهاد با مشرکان نباشد». لذا با همسرش مشورت کرد و او هم عبدالله را تشویق کرد و گفت: «مرا با خود ببر». آنان شبانه به امام حسین علیه السلام ملحق شدند.<sup>۲</sup>

پیش از این (در بحث گسیل کوفیان برای جنگ) از بلاذری نقل شد که شخصی به نام عمار بن‌ابی‌سلامه قصد کشتن ابن‌زیاد را داشت، که موفق نشد و به امام حسین علیه السلام پیوست.<sup>۳</sup> علاوه بر اینها (چنان‌که در حوادث روز عاشورا خواهد آمد) یزید بن‌زیاد بن‌مهاضر (ابوالشعنا کندی) نیز ابتدا در سپاه عمر سعد بود، اما به سپاه امام پیوست و روز عاشورا جزء نخستین کسانی بود که به نبرد پرداخت و به شهادت رسید.

۱. بنی‌علیم تیره‌ای از قبیله مشهور کلب هستند (ابوعبید قاسم بن‌سلام، کتاب‌النسب، ص ۳۶۲، ۳۶۳).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۹.

۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۸۸. کورت فریشلر از قاضی نعمان تمیمی مغربی نقل می‌کند که در شب دهم محرم ۲۵ نفر از ایران به امام حسین علیه السلام پیوستند و در روز عاشورا شهید شدند (امام حسین علیه السلام و ایران، ص ۱۹۷-۱۹۸). لیکن این مطلب در کتاب قاضی نعمان تمیمی مغربی، یعنی شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، که در آن زندگی ائمه را آورده است، یافت نشد. کتب دیگر وی هم مربوط به زندگی ائمه نیست.

#### ۴. اجازة خروج از معرکہ

ابی جَحَاف از پدرش نقل می‌کند: مردی از انصار خدمت امام حسین علیه السلام آمد و عرض کرد: من مقروض هستم. ایشان فرمود: هرکس بر گردن او قرضی هست، همراه ما کارزار نکند.<sup>۱</sup> همچنین گفته‌اند امام دستور داد منادی ندا سر دهد: کسی که بدهکار است، همراه ما نجنجد. مردی برخاست و عرض کرد: همسرم بدهکاری من را ضمانت نموده است. امام حسین علیه السلام فرمود: ضمانت زن چیست؟<sup>۲</sup> ظاهراً امام آن را کافی ندانسته است.

گویا در همین شب<sup>۳</sup> به محمدبن بشیر حضرمی خبر رسید که فرزندان در منطقه ری اسیر شده است. او گفت: این گرفتاری را به حساب خدا می‌گذارم؛ دوست نداشتم او اسیر باشد و من زنده باشم. امام حسین علیه السلام سخن او را شنید و فرمود: رحمت خدا بر تو باد؛ بیعت خود را از تو برداشتم، برو برای آزادی فرزندان اقدام کن. وی گفت: درندگان مرا زنده بخورند اگر از تو جدا شوم. امام فرمود: پس این لباس‌ها را که از بُرد یمانی است به فرزندان بده تا در آزادی برادرش به کار گیرد (آنها را فدیة برادر کنند).<sup>۴</sup> پس پنج قطعه لباس به ارزش هزار دینار به محمدبن بشیر عطا فرمود.<sup>۵</sup>

۱. ابن سعد، ترجمه الحسین علیه السلام ومقتله، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۸۰.

۲. طبرانی، المعجم الکبیر، ج ۳، ص ۱۲۳.

۳. غالباً زمان این جریان مشخص نشده است؛ لیکن چون گزارش آن پس از سخنان امام و پاسخ اصحاب نقل شده است، تصور می‌شود مربوط به همین زمان باشد. سیدبن طاووس با عبارت «فی تلک الحال» تصریح کرده است که این رویداد پس از گفت‌وگوی امام با اصحابش در شب عاشورا رخ داده است (المطہوف علی قتلی الطُّوف، ص ۱۵۳). ابوالفرج اصفهانی بدون نام بردن از این شخص، رسیدن خبر اسارت فرزندش را از ابومخنف و در ردیف حوادث روز عاشورا گزارش کرده است؛ اما تصریح نمی‌کند که این واقعه دقیقاً در چه زمانی اتفاق افتاده است (مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۶).

۴. درباره حضور فرزند دوم محمدبن بشیر در کربلا گزارشی در دست نیست، ولی همین گزارش نشان می‌دهد که او همراه پدرش بوده که امام چنین فرموده است.

۵. ابن سعد، ترجمه الحسین علیه السلام ومقتله، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۸۰؛ ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق الکبیر، ج ۱۴، ص ۱۸۳؛ سیدبن طاووس، المطہوف علی قتلی الطُّوف، ص ۱۵۴. خبر ملهوف کامل تر است، لذا از آن نقل کردیم.

### ۵. بی‌تابی زینب

امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: در شبی که فردای آن، پدرم کشته شد، نشسته بودم و عمه‌ام زینب علیها السلام مشغول پرستاری از من بود. پدرم به خیمه ما داخل شد، درحالی‌که این اشعار را می‌خواند:

يا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ      كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ  
 مِنْ صَاحِبٍ أَوْ طَالِبِ قَتِيلٍ      وَالذَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ  
 وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ      وَكُلُّ حَىٍّ سَالِكِ السَّبِيلِ

«أف بر تو ای روزگار که چه بد رفیقی هستی، چه اندازه در هر صبح و شام یاران و طالبانت کشته می‌شوند؛ اما روزگار قانع نمی‌شود کسی را به جای دیگری بپذیرد. سرنوشت به دست خدای بزرگ است و هر شخص زنده‌ای به این راه [مرگ] رهسپار»<sup>۱</sup>.

من مقصود او را دریافتم. بغض گلویم را گرفت، ولی از گریه خودداری کردم و فهمیدم بلا نازل گردیده است. اما عمه‌ام وقتی آنچه را که من شنیده بودم شنید، نتوانست خودداری کند. چون زنان دل‌نازک و بی‌تاب‌ترند. از جا پرید و درحالی‌که لباسش کشیده می‌شد و سر و رویش باز بود، [نزد آن حضرت رفت و] فریاد زد: وائکلاه (وای بر این مصیبت)، کاش مرگ من رسیده بود و زنده نبودم. گویی امروز مادرم فاطمه علیها السلام، پدرم علی علیه السلام و برادرم حسن علیه السلام را از دست می‌دهم.<sup>۲</sup>

پدرم به او نظر افکند و گفت: خواهرم، شیطان شکیبایی‌ات را نریاید. زینب عرضه داشت: پدر و مادرم و جانم به فدایت یا ابا عبدالله، آیا تن به مرگ داده‌ای؟ حسین علیه السلام اندوه خود را آشکار کرد و چشمانش پر از اشک شد و فرمود: اگر مرغ قَطَا را شبانه در آشیانه‌اش به حال خود می‌گذاشتند می‌خوابید.<sup>۳</sup> زینب گفت: وای بر من، آیا تو را غاصبانه و ظالمانه

۱. درباره فلسفه بیان این شعر توسط امام، در فصل ششم از بخش اول (در پاورقی) توضیح داده شد.

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۳-۲۴۴؛ و با اندکی تفاوت: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۰.

۳. «لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَيْلًا لَنَامَ». عرب این ضرب‌المثل را زمانی به کار می‌برد که بدون اختیار بر کاری مجبور شود (برای آگاهی بیشتر، رک: امیل بدیع یعقوب، موسوعة امثال العرب، ج ۵، ص ۲۰۶؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۱۱، ص ۲۳۳، ماده «قطاء»). «قطاء» نام پرنده‌ای شبیه کبوتر است و چون شب پرواز نمی‌کند (مگر اینکه مجبور شود) درباره آن چنین گفته‌اند.

می‌کشند؟ این امر بیشتر دل مرا ریش می‌کند و بر من سخت‌تر است. پس سیلی به صورت خود زد و گریبان خود را چاک نمود و بی‌هوش بر زمین افتاد. امام حسین علیه السلام به سوی او شتافت و آب به چهره‌اش پاشید و به او فرمود:

خواهر جان، پرهیزکاری پیشه کن و خود را به تسلای الهی تسلیت ده و بدان که اهل زمین می‌میرند و اهل آسمان باقی نمی‌مانند؛ همه چیز هلاک می‌گردد، جز خداوندی که زمین را به قدرت خود آفرید و مردم را برمی‌انگیزد و به دنیا بازمی‌گرداند. اوست یگانه و یکتای بی‌همتا. پدرم از من بهتر بود و مادرم و برادرم نیز بهتر از من بودند [و همگی از این دنیا رفتند] و من و هر مسلمانی باید به رسول خدا تاسی کنیم. (آن‌گاه فرمود:) خواهر جان، تو را سوگند می‌دهم، و باید بدین سوگند وفادار بمانی، که چون کشته شدم، در سوگ من گریبان چاک مزین و چهره خود را نخراش و ناله، آه و واویلا سر مکن.<sup>۱</sup>

سیدبن طاووس علاوه بر این خبر، روایت دیگری هم آورده که بی‌تابی و خطاب امام را مربوط به همه زنان اهل بیت می‌داند و امام به زینب، ام‌کلثوم، رقیه، فاطمه و رباب توصیه می‌کند پس از او گریبان چاک نکنند و صورت نخراشند و سخنی که رضای خدا در آن نباشد نگویند.<sup>۲</sup>

## ۶. تدابیر نظامی امام در خیمه‌گاه

در ادامه روایت امام سجاد علیه السلام می‌خوانیم: پس از این پدرم، عمه‌ام را نزد من آورد و در کنارم نشانید. آن‌گاه به سراغ یاران خود رفت و به آنان دستور داد خیمه‌ها را به هم نزدیک کنند و طناب‌ها را در هم داخل سازند و خود به گونه‌ای قرار گیرند که جز راه

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۳-۹۴؛ یعقوبی، تاریخ الیعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۴. ابن‌اعثم اشعار امام و بی‌تابی حضرت زینب علیها السلام را هنگام ورود امام به کربلا ثبت کرده است (ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۸۴).

۲. سیدبن طاووس، الملتحف علی قتلی الطغوف، ص ۱۴۱؛ رک: خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۳۷-۲۳۸؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۸۴.

مقابله با دشمن، معبر دیگری وجود نداشته باشد.<sup>۱</sup> همچنین امام به یاران دستور داد که شبانه در اطراف خیمه‌گاه، گودالی شبیه خندق کنند و در آن هیزم ریختند تا در هنگام نبرد، برای جلوگیری از نفوذ دشمن، آن هیزم‌ها را آتش بزنند.<sup>۲</sup> این روایت نشان می‌دهد که امام حسین علیه السلام آن تدبیر نظامی را که در هنگام ورود به کربلا به کار برد و بوته‌زارها و نی‌زارها را پشت خیمه‌ها قرار داده بود، در شب عاشورا تکمیل کرده است.

## ۷. عبادت‌ها و گفت‌وگوها

ضحاک بن عبدالله مشرقی<sup>۳</sup> گوید: امام و یارانش تمام آن شب را بیدار ماندند و مشغول نماز و دعا و استغفار و زاری بودند.<sup>۴</sup> از سویی هم عمر بن سعد، سوارانی به فرماندهی عزره بن قیس احمسی مأمور نگهبانی از ما کرده بود. در لحظه‌ای که امام حسین علیه السلام مشغول خواندن این آیه بود: وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لَّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيُزَادُوا إِيَّمَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ \* مَا كَانَ لِلَّهِ لِيُدْرَأَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيَّ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ<sup>۵</sup> گذر این سواران بر خیمه‌ها افتاد و یکی از آنان گفت: سوگند به پروردگار کعبه، ما از پاکان هستیم که از شما جدا و تصفیه شده‌ایم. ضحاک گوید من آن شخص را شناختم و به بربر گفتم: آیا می‌دانی او کیست؟ گفت: نه. گفتم: ابوخرَب عبدالله بن شهر سبئی است؛ مردی بذله‌گو، هرزه و خون‌ریز، اما در عین حال سرشناس و

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۱؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۳.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۲.

۳. در ادامه، در حوادث روز عاشورا خواهیم گفت که ضحاک، از شهود عینی حادثه کربلا بود. او در روز عاشورا تا لحظات آخر، در کنار امام حسین علیه السلام بود و آن‌گاه با اجازه امام صحنه را ترک کرد و خود را نجات داد. او گوشه‌هایی از حوادث کربلا را گزارش کرده که ارزشمند است و هر کدام در جای خود ذکر خواهد شد.

۴. فلما امسى حسين واصحابه قاموا الليل كله يصلون ويستغفرون ويدعون ويتضرعون (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۱).

۵. «کسانی که کافر شدند، هرگز نپندارند مهلتی که به آنان می‌دهیم به سودشان است. تنها از آن‌رو به آنها مهلت می‌دهیم تا بر گناهانشان بیفزایند. آنها عذاب خفت‌باری خواهند داشت. خدا مؤمنان را به حالی که شما دارید، رها نمی‌کند، تا اینکه پلید را از پاک جدا کند» (آل عمران، ۱۷۸ و ۱۷۹).

شجاع است و زمانی سعیدبن قیس او را به سبب جنایتی حبس کرده بود.<sup>۱</sup> بُریر به او گفت: ای فاسق، مگر خداوند تو را از پاکان قرار می‌دهد؟ گفت: تو که هستی؟ گفت: بُریربن خُضَیر هستم. گفت: اِنَّا لِلَّهِ، متأسفم که بدبختی تو را می‌بینم. بُریر گفت: ای اَبَا حَرْب، به خدا قسم که ما از پاکانیم و شما از پلیدها؛ آیا حضری از گناهان بزرگ خود توبه کنی و به سوی خدا برگردی؟ [ابو حَرْب از حرف خود برگشت یا به تمسخر] گفت: من هم به این مطلب گواهی می‌دهم. گفتیم: وای بر تو، پس چرا این معرفت، تو را سودی نمی‌دهد؟ [به طعنه گفت:] فدایت شوم، پس چه کسی همراه و هم‌نشین یزیدبن عَزْرَه عَنزِی که اکنون همراه من است، باشد؟ بُریر گفت: تو نادان و بی‌خردی و افکاری زشت داری.<sup>۲</sup>

ابن اعثم این خبر را به شکل دیگری نقل کرده است. طبق گزارش او، ضحاک می‌گوید: نیمه‌های آن شب شمربن ذی‌الجوشن با گروهی از یارانش برای گشت‌زنی نزدیک خیمه‌ها آمده بود، که به خیمه امام نزدیک شد و آن آیه (لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا...) را شنید. یکی از یاران شمر فریاد زد: ما از پاکان هستیم و شما از پلیدان. بُریر نمازش را قطع کرد و بر او بانگ زد: ای فاسق، ای فاجر، ای دشمن خدا، ای پست‌زاده،<sup>۳</sup> آیا تو از پاکانی و حسین علیه السلام

۱. ضحاک بن عبدالله از قبیله همدان، و سَبَّح از تیره‌های همدان است. به همین دلیل ضحاک، ابو حرب را شناخت. سعیدبن قیس نیز از همان قبیله بوده و ریاست آنان را به عهده داشته است (ر.ک: مسعودی، مَرْوَجُ الدَّهَب، ج ۳، ص ۱۵۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۲).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۱.

۳. در متن، این‌گونه است: یا ابن‌البَواکِ علی عقیبه؛ «ای پسر کسی که (به پاشنه‌اش) ادرار می‌کند». گویا این تعبیر در ادبیات آن روز نوعی تحقیر بوده است، چنان‌که کاربرد آن در موارد مشابه، در منابع قدیم به چشم می‌خورد؛ به‌عنوان مثال، یعقوبی (۲۹۲ق) در ماجرای دعوت معاویه از عمروعاص به همکاری در امور سیاسی و نظامی، و تردید او در پذیرش این دعوت، می‌نویسد: عمروعاص اشعاری سرود و طی آن به تردید خود، و موافقت پسرش محمد با این امر، و مخالفت پسر دیگرش عبدالله اشاره کرد؛ ولی از آن اشعار، تمایل او به همکاری با معاویه استنباط می‌شد. عبدالله پس از شنیدن اشعار او، چنین گفت: بال شیخ علی عقبه و باع دینه بدیابه؛ «این پیرمرد، بر پاشنه‌اش ادرار کرد و دین خود را به دنیایش فروخت» (تاریخ‌الیعقوبی، ج ۲، ص ۵۱۸). همچنین ضمن حدیثی، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که در مورد شرف موالی (غیر عرب) و اینکه رسول خدا آنها را نفس خود معرفی کرده، فرمود: ایتها اشرف؟ من کان من نفس رسول الله او من کان من نفس اعرابی جلف بائل علی عقیبه؛ «آیا از این دو نفر (غیر عرب و عرب) کدام برتر است: کسی که جان و نفس رسول خداست، یا کسی که از نژاد بادیه‌نشین خشنی است که بر دو پاشنه‌اش ادرار می‌کند؟» (شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۴۵۰).

فرزند رسول خدا از پلیدان است؟ به خدا سوگند تو حیوانی بیش نیستی و از خوب و بد خبر نداری. رسوایی در قیامت و عذابی دردناک حق توست. شمر گفت: خداوند تو و امامت را به همین زودی‌ها به قتل می‌رساند. بُریر گفت: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟! به خدا سوگند، برای من مرگ در کنار فرزند پیامبر، از زندگی با شما محبوب‌تر است. به خدا قسم، شفاعت محمد ﷺ شامل حال کسانی که خون فرزندان و اهل بیتش را می‌ریزند، نخواهد شد. در این هنگام یکی از دوستان بُریر پیش او آمد و گفت: اباعبدالله می‌فرماید: به جای خود بازگرد و با اینان سخن مگو. به جانم سوگند همان گونه که مؤمن آل فرعون قومش را نصیحت کرد و تمام تلاش خود را برای دعوت آنان به کار برد، تو نیز پند و نصیحت به جای آوردی و تمام تلاش خود را برای دعوت آنها به کار بردی.<sup>۱</sup>

#### ۸. گفت‌وگوی بُریر با ابن‌سعد

بُریر بن خَصِیر هَمْدانی، که از پارسایان شب‌زنده‌دار و روزه‌دار بود به امام گفت: ای فرزند رسول خدا، اجازه بده نزد ابن‌سعد فاسق بروم و او را پند دهم، شاید پند پذیرد و از کاری که می‌خواهد انجام دهد منصرف شود. امام حسین ﷺ فرمود: اختیار با توست. پس بُریر نزد عمر بن سعد رفت و داخل خیمه او شد و بدون آنکه سلام کند، نشست. عمر عصبانی شد و گفت: مرد هَمْدانی، چرا سلام نکردی؟ آیا من مسلمان و عارف به خدا و پیامبرش نیستم و شهادتین نمی‌گوییم؟ بُریر گفت: اگر تو خدا و پیامبر را آن‌چنان که می‌گویی می‌شناختی، هیچ‌گاه برای کشتن عترت پیامبر راه نمی‌افتادی؛ علاوه بر این، آب فرات را که همانند شکم مارها موج می‌زند و سگان و خوکان از آن می‌آشامند، بر حسین فرزند علی و برادران و خاندانش که از شدت تشنگی در حال مرگ هستند بستی؛ با این حال گمان می‌کنی تو خدا و پیامبر را می‌شناسی؟! عمر بن سعد لختی سر به زیر انداخت، آن‌گاه سر بلند کرد و گفت: به خدا سوگند ای بُریر، یقین دارم که هر کس

۱. ابن‌عشیم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۹۹؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۵۱.

با اینان بجنگد و حقشان را غصب کند در جهنم است. لیکن آیا به من پیشنهاد می‌کنی که حکمرانی ری را ترک کنم تا نصیب دیگری شود؟ به خدا سوگند، دلم به این امر راضی نمی‌شود. سپس این اشعار را زمزمه نمود:

دَعَانِي عُبَيْدُ اللَّهِ مِنْ دُونِ قَوْمِهِ      إِلَيَّ خَطَّةٌ فِيهَا خَرَجْتُ لِحَيْنِي  
فَوَاللَّهِ لَا أَذْرِي وَإِنِّي لَحَائِرٌ      أَفَكْرُ فِي أَمْرِي عَلَيَّ خَطَرَيْنِ  
أَأْتُرِكُ مُلْكَ الرَّيِّ وَالرَّيُّ مُنِيَّتِي      أَمْ أَرْجِعُ مَا تُؤْمَأُ بِقَتْلِ حُسَيْنِ  
وَقِي قَتْلَهُ النَّارُ الَّتِي لَيْسَ دُونُهَا      حِجَابٌ وَمُلْكُ الرَّيِّ قِرَّةٌ عَيْنِ

«عبیدالله از میان تمامی افراد برای نقشه‌ای (جنگی) از من دعوت کرد، که هم‌اکنون برای انجام آن خارج شده‌ام. به خدا قسم نمی‌دانم و متحیرم و در این کاری که برای من پیش آمده، در انتخاب یکی از دو امر مهم مردد مانده‌ام: آیا حکومت ری را رها کنم درحالی‌که آرزوی من است؛ یا گناه جنگ با حسین را به دوش کشم؟ درحالی‌که در کشتن او آتشی است که هیچ چیز مانع آن نمی‌شود، اما حکمرانی ری نور چشم من است».

برئیر [با شنیدن این سخنان، از هدایت شدن ابن‌سعد نومید شد و] به‌سوی امام حسین (ع) بازگشت و عرض کرد: یا بن‌رسول‌الله، عمر بن‌سعد حاضر شده که تو را بکشد، تا در عوض، حکومت ری را به او بدهند.<sup>۱</sup>

مضمون این گزارش را پیش از خوارزمی، ابن‌اعثم به‌اختصار آورده است.<sup>۲</sup> به‌نظر می‌رسد خوارزمی منبع دیگری در دست داشته که آن را با تفصیل بیشتری نقل کرده است؛ اما این احتمال هم هست که همان خبر ابن‌اعثم را پرداخته باشد. در هر صورت، منابع دیگر آن را نقل نکرده‌اند و شاید از این جهت قابل تأمل باشد که اگر ابن‌سعد واقعاً درباره امام حسین (ع) چنین اعتقادی داشت، هیچ‌گاه به جنگ آن حضرت نمی‌رفت. پس

۱. خوارزمی، *مقتل‌الحسین*، ج ۱، ص ۲۴۸.

۲. ابن‌اعثم، *کتاب‌الفتوح*، ج ۵، ص ۹۶.



وی قطعاً در عقیده‌اش چندان سستی داشته که به چنین کاری دست زده است. اما اگر اصل گزارش درست باشد، می‌توان با تحلیل روان‌شناختی، آن را قابل قبول دانست؛ زیرا براساس تضاد درونی که در نهاد انسان‌ها بین عقل و ایمان و ارزش‌ها از یک سو، و جاذبه گناهان و احساسات و خواسته‌ها از سوی دیگر وجود دارد، تحیر برخی افراد در این تضادها قابل تصور است. تعبیرات پسر سعد به گونه‌ای است که اگر حقیقتاً آنها را گفته باشد، نشانگر شدت شقاوت و دنیاخواهی اوست؛ چنان‌که شمر بن ذی الجوشن نیز پس از واقعه کربلا در جواب شخص معترضی گفت: موظف بودیم که چنین کنیم و اگر فرمان نمی‌بردیم، همچون این حیوانات بودیم.<sup>۱</sup>

---

۱. ابن سعد، ترجمه الحسين رضی الله عنه ومقتله، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۹۷.



# فصل دوم

رویدادهای روز عاشورا تا شهادت بنی هاشم





## آرایش دو لشکر

امام حسین علیه السلام صبح عاشورا، بعد از ادای نماز صبح، لشکر خویش را که متشکل از ۳۲ نفر سواره و ۴۰ نفر پیاده بود،<sup>۱</sup> چنین آراست:

زَهِیرِبن قَیْن را بر جناح راست (میمنه) و حبیب بن مظاهر را بر جناح چپ (میسره) گماشت. پرچم را به برادرش عباس بن علی علیه السلام سپرد و خیمه‌گاه را پشت سر قرار داد. حضرت دستور داد تا هیزم‌ها و نی‌هایی که در پشت خیمه‌گاه بود، داخل کانالی که قبلاً آماده کرده بودند، بریزند و هنگام نبرد، آن را آتش بزنند تا دشمن نتواند از پشت سر حمله کند و فقط از یک سمت با دشمن بجنگند.<sup>۲</sup>

عمر بن سعد نیز بعد از نماز صبح، لشکر خود را چنین آراست: عمرو بن حجاج زبیدی<sup>۳</sup>

۱. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۹۵؛ طبری، *تاریخ الأمم والملوک*، ج ۵، ص ۴۲۲؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۹۵؛ ابوحنیفه دینوری، *الانخبار الطوال*، ص ۳۷۸؛ ابن اعثم، *کتاب الفتوح*، ج ۵، ص ۱۰۱؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۶۰؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۴؛ ابن کثیر، *البدایة والنهاية*، ج ۸، ص ۱۹۲؛ ابن اثیر، *أسد الغابة*، ج ۱، ص ۴۹۹. اقوال دیگری نیز درباره تعداد باران امام حسین علیه السلام وجود دارد که به خواست خدا در جلد دوم خواهد آمد.
۲. طبری، *تاریخ الأمم والملوک*، ج ۵، ص ۴۲۲؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۹۵؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۹۵.
۳. عمرو بن حجاج زبیدی از کسانی بود که وقتی معاویه، خُجْر بن عَدی را به اتهام شورش در کوفه بازداشت کرد، به دروغ گواهی داد که خُجْر بن عَدی به خداوند کفر ورزیده است. او از کسانی است که به امام حسین علیه السلام نامه نوشتند و او را به کوفه دعوت کردند (شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۳۸). ابن زیاد همین عمرو بن حجاج را به همراه محمد بن اشعث و اسام بن خارجة فرستاد، تا هانی را نزد او ببرند. ابن زیاد، هانی را مورد ضرب و شتم قرار داد. قبیله مذحج از جریان آگاه شدند و برای نجات او به طرف دارالاماره حرکت کردند. عمرو بن حجاج فرماندهی آنها را به عهده گرفت و بعد از اینکه شریح، خیر سلامت هانی را به آنها داد، قبیله مذحج را آرام ساخت و آنها برگشتند [و در نتیجه هانی کشته شد] (شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۴۷-۵۱). زُوَیْحه، همسر هانی بن عروه، دختر همین عمرو بن حجاج و مادر یحیی بن هانی بود (شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۴۷)، ولی در *تاریخ طبری* آمده است که روعه

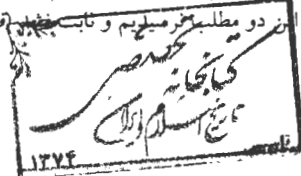
را بر جناح راست و شمربین ذی الجوشن<sup>۱</sup> را بر جناح چپ گماشت. فرماندهی سوارکاران را به عَزْرَةَ بن قَیْسِ اَحْمَسِی و فرماندهی پیادگان لشکر خود را به شَبَّاب بن رَبِعی<sup>۲</sup>

(رَوْتِخَه)، خواهر عمرو بن خَنَاج بود (طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۳۶۴). عمرو بن خَنَاج بعدها با عبدالله بن مُطِیع، حاکم کوفه، از جانب عبدالله بن زبیر بر ضد مختار جنگید و هنگامی که مختار پیروز شد، گریخت و راه شَرَف و واقصه را در پیش گرفت و از آن پس اثری از او دیده نشد (طبری، تاریخ الأمم والملوک، ج ۶، ص ۲۹، ۵۲).

۱. در کتاب *الأخبار الطوال* (ص ۳۷۷) چنین آمده است: نام شَمِر [به فتح شین و کسر میم] شَرَحْبِیل بن عمرو بن معاویة، و از آل وحید از بنی عامر بن صعصعه، بوده است. ولی در *تاریخ طبری* (ج ۵، ص ۴۲۲) نام او «شَمربین ذی الجوشن بن شَرَحْبِیل بن الاُعوْرین عمر بن معاویة» ذکر شده است. اما در *البدایة والنهایة* (ج ۸، ص ۱۹۳) چنین آمده است: نام ذی الجوشن، شَرَحْبِیل بن الاُعوْرین عمرو بن معاویة از بنی ضباب بن کلاب، بوده است. بنابراین با توجه به اینکه «ذی الجوشن» لقب است نه نام، می توان گفت که نام پدر شمر، شَرَحْبِیل بن الاُعوْرین عمرو بوده و ذی الجوشن لقب پدر شمر بوده است و «شمر» اسم است نه لقب. «شمر» واژه عبری است و اصل آن «شامر» به معنای سامر است؛ چنان که امروز نیز چنین نامی در میان یهود مطرح است (شیخ محمد هادی یوسفی غروی، *وقعة الطف*، پاورقی ص ۱۲۴).

شمربین ذی الجوشن در جنگ صفین، جزء لشکریان علی<sup>علیه السلام</sup> بوده است. نصر بن مزاحم و طبری، مبارزه او را با اَدهَم بن محرز در این جنگ نقل کرده اند. در این مبارزه، اَدهَم ابتدا ضربه شمشیری به صورت شمر می زند و او را زخمی می کند. شمر نیز به او ضربه ای می زند، ولی ضربه اش کاری نمی شود؛ لذا برمی گردد و آب می خورد و نیزه ای برمی دارد و دوباره به میدان می رود و با ضربت نیزه، اَدهَم را بر زمین می افکند (منقروی، *وقعة صفین*، ص ۲۶۸؛ طبری، *تاریخ الأمم والملوک*، ج ۵، ص ۲۸). او جزء کسانی است که بر ضد خُجْر بن عَدِی و به کفر او شهادت دادند (طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۲۷۰). او بعدها در جریان قیام مختار، در جنگ بر ضد مختار شرکت کرد و پس از شکست خوردن از مختار، فرار کرد و در حین فرار به دست عبدالرحمن بن عُبَید کشته شد (طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۶، ص ۱۸، ۴۴، ۵۲، ۵۳).

۲. در کتاب *البدایة والنهایة* (ج ۸، ص ۱۹۳) نام وی «شَبَّاب بن ربعی» ذکر شده است که گویا اشتباه چاپی است. «شَبَّاب بن ربعی ریاحی» فردی بوقلمون صفت، فرصت طلب و ابن الوقت بود و موضع ثابتی نداشت. او مؤذن «سجاج» بود که پس از رحلت پیامبر اکرم<sup>صلی الله علیه و آله</sup> ادعای پیامبری کرد (طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۳، ص ۲۷۴). او در جنگ صفین جزء یاران آن حضرت بود (منقروی، *وقعة صفین*، ص ۲۰۵). در جنگ نهروان فرمانده میسره لشکر علی<sup>علیه السلام</sup> بود (طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۸۵؛ ابوحنیفه دینوری، *الاخبار الطوال*، ص ۳۰۸). سپس در صف دشمنان شیعیان قرار گرفت و از جمله کسانی بود که بر ضد خُجْر بن عَدِی شهادت داد (طبری، *تاریخ الأمم والملوک*، ج ۵، ص ۲۶۹). او جزء کسانی بود که به امام حسین<sup>علیه السلام</sup> نامه نوشتند و آن حضرت را به کوفه دعوت کردند (همان، ص ۳۵۳). همچنین او جزء کسانی بود که در واقعه کربلا حاضر شد و چنان که در متن گفته شد، فرمانده پیاده نظام لشکر عمر بن سعد بود (همان، ص ۴۲۲). شَبَّاب بن ربعی از کسانی بود که پس از حادثه عاشورا یکی از چهار مسجد ملعون را به جهت شادی از قتل امام حسین<sup>علیه السلام</sup> در کوفه بنا کرد (کلینی، *المسروع من الکافی*، ج ۳، ص ۴۹۰). او در جنگ با مختار شرکت کرد و به همراه سه هزار نفر به نفع عبدالله بن مُطِیع، حاکم کوفه، از طرف عبدالله بن زبیر بر ضد مختار وارد جنگ شد (طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۶، ص ۲۲). مرحوم شوشتری ابتدا از ابن حجر نقل می کند که شَبَّاب از کسانی بود که در کشتن عثمان شرکت کرد و همچنین بعد از واقعه عاشورا وارد سپاه مختار شد و از قاتلان امام حسین<sup>علیه السلام</sup> انتقام گرفت. ولی مرحوم شوشتری در این دو مطلب تشکیک می کند و می فرماید: ما در تحقیقات خود، به اثر دو مطلب از مولفیم و نایب خلیفه قاموس الرجال، ج ۵، ص ۳۸۸-۳۹۰.



واگذار کرد و پرچم را به دست غلام خویش «ذُرَیْد»<sup>۱</sup> داد و خود در قلب لشکر قرار گرفت.<sup>۲</sup>

عمرو حَضْرَمی چنین می‌گوید: هنگامی که عمر بن سعد لشکرش را به میدان آورد، فرمانده گروه اهل مدینه، عبداللّه بن زُهَیْر بن سُلَیْم اَزْدی؛ و فرمانده گروه مَذْحِج و بنی‌اسد، عبدالرحمن بن ابی سَبْرَة جُغْفی؛ و فرمانده گروه رَبِیع و کُندّه، قَیْس بن اَشْعَث بن قَیْس؛ و فرمانده گروه تمیم و هَمْدان، حرب بن یزید ریاحی بود. تمام این افراد در جنگ با امام حسین علیه السلام و کشتن آن حضرت شرکت داشتند، مگر حرب بن یزید ریاحی که به امام حسین علیه السلام پیوست و در رکاب آن حضرت شهید شد.<sup>۳</sup>

تمام لشکریانی که در کشتن امام حسین علیه السلام شرکت داشتند، اهل کوفه بودند و یک نفر از اهل شام همراه آنها نبود.<sup>۴</sup>

### استقبال از شهادت

غلام عبدالرحمن بن عبدالرّه انصاری می‌گوید: هنگامی که لشکر عمر بن سعد گرد آمدند و رو به سوی امام حسین علیه السلام آوردند، حضرت دستور داد خیمه‌ای برپا کردند و آن‌گاه به امر او در آن خیمه در بادیه‌ای بزرگ یا در کاسه‌ای، مشک آماده کردند. آن حضرت وارد خیمه شد و مشک بر بدن خود مالید و خود را خوشبو

۱. در انساب الاشراف (ج ۳، ص ۳۹۵) و الارشاد (ج ۲، ص ۹۶) و الکامل فی التاریخ (ج ۲، ص ۵۶۱) نام او «ذُرَیْد» ذکر شده است، ولی در تاریخ طبری (ج ۵، ص ۴۲۲) «ذوید» و در الاخبار الطوال (ص ۳۷۸) «زید» آمده است. این‌گونه اختلاف‌ها در نام‌هایی که امکان تلفظ مشابه، یا کمی و زیادی یکی دو حرف، یا نقطه‌دار یا بی‌نقطه بودن حرفی در آنها هست، در منابع قدیم، بسیار است.

۲. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۴.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۲.

۴. مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۱؛ سبط بن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۶۱.

کرد. غلام می‌گوید: ارباب من، عبدالرحمن بن عبدربه به همراه بُریر بن خُصیر همدانی بر در خیمه به‌نویت ایستاده بودند. هرکدام می‌خواستند بعد از امام، زودتر از دیگری وارد آن خیمه شوند. بُریر با عبدالرحمن مزاح می‌کرد. عبدالرحمن گفت: دست بردار، حالا وقت مزاح نیست. بُریر گفت: به خدا سوگند نزدیکان من

۱. ... فلما حضر الناس واقبلوا الى الحسين بفسطاط ف ضرب ثم امر بسك فيث في جفنة عظيمة او صحفة. قال ثم دخل الحسين ذلك الفسطاط فظلي بالثورة... (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۳؛ ر.ک: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۶-۳۹۵؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۱؛ نویری، نهایت العرب، ج ۲۰، ص ۲۷۵). به نظر می‌رسد در این گزارش، کلمه «نوره»، تصحیف شده‌ی واژه «تور» باشد که به معنای ظرف برنجی یا سنگی است و مقصود این است که «پس از دستور امام، مشک را در آن ظرف به هم زدند و آماده کردند و سپس به ترتیب، امام و یارانش بدن خود را با آن خوشبو کردند»، اما چون مورخان این کلمه را «نوره» خوانده و ضبط کرده‌اند، عبارات، آشفته گردیده و افاده استعمال نوره (داروی نظافت) کرده است، درحالی‌که اصولاً بحث نوره مطرح نبوده است. در میان مورخان، گزارش ابوعلی مشکوٰت، دقیق و خالی از تصحیف است. او تنها سخن از مشک به میان می‌آورد و می‌نویسد: وأمر الحسين بسك فيث في جفنة عظيمة وأظلي؛ «حسین دستور داد در بادیه‌ای بزرگ، مشک حل کردند و آن را بر بدن خود مالید...» (تَجَارِبُ الْأُمَمِ وَتَعَاقِبُ الْهَيْمَمِ، ج ۲، ص ۷۰). مؤید اینکه لفظ «تور» به معنای یک ظرف است، این است که در گزارش نخستین برخوردار حربین زبید ریاحی و سپاهش با امام حسین (ع)، آمده است که امام چون دید سپاهیان حر تشنه‌اند، به جوانانش دستور داد آنان و مرکب‌هایشان را سیراب کنند. در این هنگام جوانان با کاسه‌ها و طاس‌ها آنان را سیراب کردند: ...فقام فتية وسقوا القوم من الماء حتى أرووهم، واقبلوا يملأون القصاص والأوتار والظاس من الماء ويدنونها من القرم... (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۰۱)؛ «گروهی از جوانان برخاستند و آن گروه را از آن آب سیراب کردند. جوانان کاسه‌ها، طاس‌ها و تورها را پر از آب می‌کردند و به اسب‌ها می‌دادند». در اینجا حتماً نمی‌توان کلمه پیش از «طاس» را «انوار» خواند، بلکه به یقین «انوار»، جمع «تور» است که به معنای همان ظرف برنجی یا سنگی است. اضافه می‌کنیم که واژه «تور» در قدیم معمول بوده و در حدیث و سرگذشت صحابه بارها به کار رفته است؛ لکن بعدها به صورت کلمه‌ای غریب و ناآشنا درآمده است. ابن اثیر، مؤلف النهایة فی غریب الحدیث والاثار، در لغت «تور» می‌نویسد: فی حدیث ام سلیم أنها صنعت حیسا فی تور، وهو انا من صفر، او حجارة کالاجانة قد يتوضأ منه؛ «در حدیث ام سلیم آمده است که او در تور، حیس (غذایی مرکب از خرما و روغن و سویق) آماده کرد. تور، ظرفی برنجی یا سنگی است مانند طشت که گاهی در آن وضو می‌گیرند». همچنین نقل شده است که سلمان به هنگام احتضار، مشک خواست و به همسرش گفت: آن را در تور به هم بزن؛ یعنی با آب مخلوط کن؛ و منه حدیث سلمان رضی الله عنه؛ لما احتضر دعا بسک ثم قال لإمراته اوحفیه فی تور ای اضربه بالماء. و قد تکرر فی الحدیث (النهایة فی غریب الحدیث والاثار، ج ۱، ص ۱۹۹). با این توضیح برخی اشکال‌ها که درباره استفاده از نوره با وجود کمبود آب، و تنگی فرصت در صبح عاشورا پیش آمده، و بعضی از مقتل‌نویسان در رفع آنها به توجیهاات تکلف‌آمیزی متوسل شده‌اند (ر.ک: قزوینی، الامام الحسين (ع) واصحابه، ج ۱، ص ۲۵۹-۲۶۱) متغی می‌شود.



می‌دانند که من نه در جوانی اهل شوخی بوده‌ام و نه در پیری، ولی از آنچه در انتظار ماست خوش‌حالم و در پوست خود نمی‌گنجم. به خدا قسم میان ما و حوریان بهشتی فاصله‌ای نیست، جز آنکه این گروه با شمشیر بر ما بتازند.

غلام یادشده اضافه می‌کند: چون امام حسین علیه السلام از خیمه بیرون آمد، ما داخل شدیم و خود را خوش‌بو کردیم. آن‌گاه امام علیه السلام بر مرکبش سوار شد و قرآنی خواست و آن را پیشاپیش خود قرار داد [و به میدان رفت].<sup>۱</sup>

### نیایش امام حسین علیه السلام

از علی بن‌الحسین علیه السلام روایت شده است که فرمود: در بامداد عاشورا، بعد از آنکه لشکر دشمن رو به امام حسین علیه السلام آورد، آن حضرت دستان خود را به سوی آسمان بلند کرد و عرضه داشت:

«خداوندا، تو تکیه‌گاه من در هر اندوه، و امید من در هر سختی هستی. تو در هر پیشامدی تکیه‌گاه و مایه پشت‌گرمی منی. چه بسا غم‌های گرانی که دل در آن سست می‌گردد و چاره از کف می‌رود، دوست دست از یاری برمی‌دارد و دشمن نکوهش می‌کند، و من آن را به پیشگاه تو آوردم و از آن به تو شکوه کردم و فقط به سوی تو رو کردم و نه دیگران، و چاره‌اش را از غیر تو نجستم؛ پس تو مرا گشایش دادی و آن غم‌ها را زدودی. خداوندا، تو ولی هر نعمت و صاحب هر نیکی و غایت هر خواسته‌ای».<sup>۲</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۳؛ ابن‌اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۱؛ ابن‌کثیر، البدایة والنہایة، ج ۸، ص ۱۹۳. گفتنی است که نکته تصحیف شدن واژه «تور» به «نوره» از افادات استاد محترم آقای شیخ‌محمد‌هادی یوسفی غروی است، چنان‌که در کتاب وقعة الطّف (ص ۱۶۸) به معنای «تور» اشاره کرده است.

۲. اللهم انت تقتی فی کلّ کرب ورجائی فی کلّ شدّة وانت لی فی کلّ امر نزلت بی ثقة وعُدّة. کم من هم ینضعف فی الفؤاد وتعلّ فی العیلة ویخذل فی الصدیق ویضعف فی العدو، انزلتہ یک وشکوته الیک رغبة منی الیک عن سواک، فکشفته وفرّجته، فانت ولی کلّ نعمّة ومنتهی کلّ رغبة (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۲۶؛ ابن‌اثیر، الكامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۱). ابن‌عساکر این مناجات را با اندک تفاوتی در ترجمه‌ال‌حسین آورده است (ترجمه الامام‌الحسین من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۱۳-۲۱۴).

ابن قولویه قمی در کامل الزیارات با سلسله سند خود از حسین بن ابی العلاء از امام صادق (ع) نقل می‌کند که امام حسین (ع) در روزی که به شهادت رسید، به یارانش چنین فرمود: گواهی می‌دهم که اجازه کشته شدن شما صادر شده است؛ پس تقوای الهی را رعایت و صبر پیشه کنید.<sup>۱</sup>

### پرهیز امام حسین (ع) از آغاز جنگ

ضحاک بن عبدالله مشرقی گوید: [بامداد روز عاشورا] هنگامی که دشمن به سوی ما آمد و آتش را در هیزم‌هایی که قبلاً در کانال ریخته شده بود شعله‌ور دید، یکی از آنها که کاملاً مسلح و بر اسبی سوار بود، پیش تاخت. او هیچ صحبتی با ما نکرد، تا به نزدیکی خیمه‌ها رسید. نگاهی به خیمه‌ها کرد، دید جز هیزم و آتش چیزی نمی‌بیند. پس برگشت و با صدای بلند گفت: ای حسین، پیش از روز رستاخیز و در دنیا به سوی آتش شتاب کردی. حسین (ع) پرسید: این کیست؟ گویا شمر بن ذی الجوشن است؟ عرض شد: آری، خود اوست. حضرت فرمود: ای پسر زن بزچران،<sup>۲</sup> تو سزاوار سوختن در آتشی.

در این هنگام مسلم بن عوسجه عرض کرد: فدایت شوم، ای فرزند پیامبر، اجازه می‌دهید تا او را با تیر بزنم؟ او در تیررس من است و تیرم به خطا نمی‌رود. این فاسق از بزرگ‌ترین ستمگران است؟ امام (ع) فرمود: تیر نزن؛ زیرا نمی‌پسندم که آغازگر جنگ باشم.<sup>۳</sup>

### اتمام حجت امام (ع) با یزیدیان

امام حسین (ع) همانند پدر و جد بزرگوارش، وظیفه هدایتگری و خیرخواهی را فراموش

۱. عن ابی عبدالله (ع) [قال]: إن الحسین بن علی (ع) قال لأصحابه یوم اصیبوا: أشهد أنَّهُ قَدْ أَذِنَ فِی قَتْلِکُمْ فَأَقُولُ اللَّهُ وَأَصْبِرُوا (ابن قولویه، کامل الزیارات، ص ۱۵۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۸۶؛ مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۱۳۹).
۲. شاید منظور امام (ع) از جمله «پسر زن بزچران» تحقیر شمر و اشاره به پستی خاندان او باشد.
۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۶؛ و با اندکی تفاوت: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۶؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۱.

نکرد؛ از این رو به منظور اتمام حجت با کوفیان، بر مرکب خویش سوار شد و در مقابل لشکر عمرین سعد قرار گرفت و با صدای بلند، به طوری که همه می‌توانستند آن را بشنوند، چنین فرمود: «ای مردم، سخن مرا بشنوید و در کار من شتاب نکنید، تا شما را با آنچه بر من بایسته است، اندرز دهم، و انگیزه آمدن خود را بیان کنم؛ که اگر عذر مرا پذیرفتید و سخمن را تصدیق کردید، و با من از در انصاف وارد شدید، سعادت‌مند خواهید شد و عذری برای جنگیدن با من نخواهید داشت. ولی اگر عذر مرا نپذیرفتید و با انصاف رفتار نکردید، فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تَنْظُرُونِ؛<sup>۱</sup> «همراه شریکانتان در کارتان مصمم شوید، آن‌گاه کارتان بر شما پوشیده نماند. سپس [آنچه می‌خواهید] در حق من انجام دهید و به من مهلت ندهید.»

إِنَّ وَلِيََّ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ؛<sup>۲</sup> «ولی و صاحب‌اختیار من خدایی است که کتاب را نازل کرده؛ و او همه نیکوکاران را سرپرستی می‌کند».

راوی می‌گوید: هنگامی که خواهران امام حسین علیهم‌السلام این سخنان را شنیدند، ناله زدند و گریستند و دخترانش نیز گریستند؛ صدای گریه آنها بلند شد. حضرت، برادرش عباس علیه‌السلام و فرزندش علی‌اکبر علیه‌السلام را نزد آنان فرستاد و به آن دو فرمود: آنها را ساکت کنید، به جانم سوگند که گریه‌های زیادی در پیش دارند.

چون زنان ساکت شدند، امام علیه‌السلام حمد و ثنای خدا را به جای آورد و خدا را با آنچه شایسته مقام او بود یاد کرد، و بر محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ملائکه و انبیای الهی درود فرستاد و

---

۱. یونس (۱۰)، ۷۱. امام حسین علیه‌السلام در این خطبه، به بخشی از آیه ۷۱ از سوره یونس اشاره فرموده است. این آیه، جریان احتجاج حضرت نوح علیه‌السلام با قومش را که در مخالفت با آن حضرت هم‌داستان بودند، بیان می‌کند. حضرت نوح علیه‌السلام به آنها هشدار می‌دهد که نیک بیندیشند که چرا با او مخالفت می‌کنند؛ ولی به‌رحال توکل او بر خداست. امام حسین علیه‌السلام با یادآوری این جریان، از کوفیان می‌خواهد که نیک بیندیشند و عجولانه و ناآگاهانه تصمیم نگیرند.

۲. اعراف (۷)، ۱۹۶. این آیه، گفت‌وگوی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با کافران لجوج را بیان می‌کند. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در برابر لجاجت و گمراهی آنها، اعلام می‌کند که ولی و صاحب‌اختیار او، خداست و به حمایت و یاری او متکی است. امام حسین علیه‌السلام نیز با استشهاد به این آیه، همین مطلب را به کوفیان یادآوری کرد.

چیزهایی گفت که خدا بهتر می‌داند و قابل ضبط نیست. راوی گوید: به خدا سوگند، نه قبل و نه بعد از آن، هیچ سخنوری را بلیغ‌تر از او ندیدم.

سپس امام فرمود: اما بعد، نَسَب مرا بررسی کنید و بنگرید من کیستم؟ سپس به خود آید و خود را نکوهش کنید، و بنگرید که آیا رواست مرا بکشید و حرمتم را بشکنید؟ آیا من فرزند دختر پیامبرتان نیستم؟ آیا پسر وصی او و عموزاده‌اش و نخستین ایمان‌آورندگان به خدا و تصدیق‌کننده رسولش در آنچه از جانب خدا آورده بود، نیستم؟ آیا حمزه، سرور شهیدان، عموی پدرم نیست؟ آیا جعفر طیار، شهیدی که با دو بال در بهشت پرواز می‌کند، عموی من نیست؟ آیا آن سخن معروف رسول خدا ﷺ به شما نرسیده است که درباره من و برادرم فرمود: «این دو، سرور جوانان اهل بهشت‌اند»؟ اگر مرا در آنچه می‌گویم، و حق همان است، تصدیق می‌کنید، پس بدانید به خدا سوگند از زمانی که فهمیدم خداوند بر دروغ‌گویان خشم می‌گیرد و دروغ‌گو زیان‌کار است، دروغ نگفتم؛ و اگر مرا تکذیب می‌کنید، نزد شما کسانی هستند که اگر از آنها بپرسید، به شما خواهند گفت [که حق همین است که می‌گویم]. از جابر بن عبدالله انصاری یا ابوسعید خدری یا سهل بن سعد ساعدی یا زید بن ارقم و یا آنس بن مالک بپرسید. آنها به شما خواهند گفت که چنین سخنی را از رسول خدا ﷺ درباره من و برادرم شنیده‌اند. آیا این، شما را از ریختن خون من باز نمی‌دارد؟

شمر بن ذی الجوشن [باگستاخی، در پاسخ امام] گفت: خدا را ظاهری و بدون باور

قلبی می‌پرستد آن که می‌داند که او [حسین] چه می‌گوید.<sup>۱</sup>

۱. فقال له شمر: هو يعبد الله على حرف إن كان يدري ما يقول. سخن شمر اشاره به آیه ۱۱ سوره مبارکه حج است که خداوند می‌فرماید: وَمَنْ النَّاسُ مِنْ يُعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ لَطْمَأُ بِهِ وَإِنْ أَصَابَهُ فِتْنَةٌ أَلْقَىٰ وَجْهَهُ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ؛ «و بعضی از مردم کسی است که خدا را به زبان و به ظاهر می‌پرستد نه از باطن و حقیقت؛ از این رو هرگاه به خیر و نعمتی رسد، اطمینان خاطر پیدا کند و اگر به شر و فقر و آفتی برخورد، از دین خدا رو بگرداند. چنین کسی در دنیا و آخرت زیان‌کار است و این (نفاق و دورویی)، زینش بر همه کس آشکار است.» در لغت عرب، «حرف» هر چیزی عبارت از طرف و لبه و گوشه آن است و مقصود از آیه وَمَنْ النَّاسُ مِنْ يُعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ کسی است که در وسط و حقیقت بندگی نیست و در گوشه آن قرار گرفته است (سیدعلی اکبر قرشی، قاموس قرآن، ج ۲، ص ۱۲۰).

حیب‌بن‌مُظاہر در پاسخ او گفت: به خدا سوگند، تو را می‌بینم که خدا را هفتاد بار ظاهری و بی‌باور می‌پرستی، و گواهی می‌دهم که تو راست می‌گویی که سخن او را نمی‌فهمی؛ زیرا خداوند بر دلت مهر زده است.

آن‌گاه امام حسین علیه السلام فرمود: اگر در آنچه بیان کردم تردید دارید، آیا در اینکه من فرزند دختر پیامبر شما هستم نیز شک دارید؟ به خدا سوگند، از شرق تا غرب جهان، نه در بین شما و نه در بین دیگران، فرزند دختر پیامبری غیر از من وجود ندارد و تنها منم که فرزند دختر پیامبر شما هستم. به من خبر دهید، آیا من کسی از شما را کشته‌ام که خونس را از من طلب می‌کنید؟ یا مالی را از شما تلف کرده‌ام و یا به کسی زخمی وارد کرده‌ام که می‌خواهید قصاص کنید؟

سکوت بر سپاه کوفیان حاکم شده بود و کسی پاسخ نگفت.

سپس امام علیه السلام با صدای بلند فرمود: ای شَبَّابِ بْنِ رَبِیعِ، ای حَجَّارِ بْنِ أَبِی جَر، ای قَیْسِ بْنِ أَشْعَثَ و ای یزید بن حارث، آیا شما نبودید که به من نوشتید: میوه‌ها رسیده، باغستان‌ها سرسبز گشته و چاه‌ها پر آب شده است، و تو بر لشکری آماده وارد می‌شوی؛ پس به سوی ما بیا؟ گفتند: ما چنین کاری نکرده‌ایم. حضرت فرمود: سبحان الله. به خدا سوگند چنین کاری کرده‌اید.

آن‌گاه فرمود: ای مردم، اگر [حضور] مرا دوست ندارید، بگذارید به جای امنی در روی این زمین بروم.

قَیْسِ بْنِ أَشْعَثَ گفت: چرا تسلیم پسرعموهای خود نمی‌شوی؟ که اگر چنین کنی، به دلخواهت با تو رفتار خواهند کرد و از آنها به تو بدی نخواهد رسید؟

امام علیه السلام فرمود: به راستی که تو برادرِ برادرت [محمد بن اشعث] هستی.<sup>۱</sup> آیا می‌خواهی

بنی‌هاشم بیش از خون مسلم بن عقیل از تو مطالبه کنند؟

۱. اشاره به خیانت محمد بن اشعث است که در کوفه به مسلم بن عقیل علیه السلام امان داد، ولی ابن زیاد امان او را نپذیرفت و مسلم بن عقیل را به شهادت رساند.

والله لا أعطيهم بيدي اعطاء الذليل ولا أقر أقرار العبيد؛ «نه، به خدا سوگند، مانند ذیلان دست در دست آنان نمی‌نهم و مانند بردگان تسلیم نمی‌شوم». <sup>۱</sup> ای بندگان خدا، [و] إِنِّي عَذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ؛ <sup>۲</sup> «من به پروردگار خود و شما پناه بردم از اینکه سنگسارم کنید». أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ؛ <sup>۳</sup> «از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، به پروردگار خود و شما پناه می‌برم». آن‌گاه مرکب خویش را خواباند و از آن فرود آمد و به عقبه بن‌سَمْعَانَ فرمود تا به آن زانوبند بزند؛ و در این هنگام لشکر دشمن حمله‌ور شد. <sup>۴</sup>

### سخن زُهِيرِ بْنِ قَيْنٍ با کوفیان

کثیر بن عبدالله شَعْبِي، که جزء سپاه کوفه و از شاهدان حادثه بود می‌گوید: هنگامی که به سوی حسین (ع) حمله‌ور شدیم، زُهِيرِ بْنِ قَيْنٍ سوار بر اسبی که موهای دمش انبوه بود، و با سلاح کامل به سوی ما آمد و گفت:

«ای مردم کوفه، از عذاب کردگار بترسید. بر هر مسلمانی بایسته است که درباره

۱. والله لا أعطيهم بيدي اعطاء الذليل ولا أقر أقرار العبيد. در بعضی از منابع «ولا أقر فرار العبيد» آمده است؛ یعنی: «مانند بردگان فرار نمی‌کنم». ظاهراً همان متنی که آمده درست است؛ زیرا قیس بن‌اشعث پیشنهاد تسلیم داد نه فرار، و طبعاً جواب امام، مناسب پیشنهاد است.

۲. دخان (۴۴)، ۲۰. خداوند در این آیه، گفت‌وگو و اتمام حجت حضرت موسی با فرعونیان را حکایت می‌کند که آنها را از عاقبت طغیانشان هشدار داد. امام حسین (ع) که وارث پیامبران الهی بود، بارها به سخنان آنها استشهاد می‌کرد و از موضع مکتبی آنها سخن می‌گفت.

۳. خداوند در سوره غافر، آیه ۲۷ پس از نقل تهدید فرعون به قتل موسی (ع)، می‌فرماید: وَقَالَ مُوسَى إِنِّي عَذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ. امام حسین (ع) نیز در این جملات، با همان ادبیات، با فرعونیان زمان که کمر به قتلش بسته بودند، سخن گفت.

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۴-۴۲۶؛ و با اندکی تفاوت: شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۷، ۹۸. مرحوم صدوق، مشابه این خطبه و احتجاج را با تفاوت‌ها و اضافاتی آورده است و بعضی از عبارات آن نیاز به توجیه و توضیح دارد که در اینجا فرصت آن نیست؛ علاقه‌مندان می‌توانند به مالی صدوق (مجلس سی‌ام) مراجعه فرمایند. همچنین بلاذری در انساب الاشراف، (ج ۳، ص ۳۹۶-۳۹۷) قسمتی از خطبه را نقل کرده است و در نقل مطالب، با تاریخ طبری و ارشاد اختلاف دارد.

برادر مسلمان خود خیرخواه باشد. همه ما برادریم و دارای یک دین، و جزء یک امت هستیم؛ و این تا زمانی است که میان ما شمشیر کشیده نشود و شما شایستگی برای خیرخواهی و اندرز از جانب ما داشته باشید. اما هنگامی که شمشیر در میان آید، رشته پیوند بگسلد و آن‌گاه ما امتی خواهیم بود و شما امتی دیگر.

خداوند، ما و شما را با خاندان پیامبرش محمد ﷺ آرموده است، تا بنگرد ما و شما چه خواهیم کرد. ما شما را به یاری این خاندان و رها کردن طغیانگر، پسر طغیانگر، عبیدالله بن زیاد، فرامی‌خوانیم. شما در دوران حکومت این پدر و پسر (زیاد و پسرش عبیدالله)، جز بدی ندیده‌اید. چشمانتان را میل می‌کشیدند، دست و پایتان را می‌بریدند و اعضایتان را مثله می‌کردند، پیکرتان را بر درختان خرما می‌آویختند. مردان نمونه و قرآن‌خوان شما همانند حُجْر بن عَدِی و یارانش و هانی بن عُرْوَة و امثالش را می‌کشتند».

راوی می‌گوید: آنان به ژهیر دشنام دادند و عبیدالله بن زیاد را ستودند و برایش دعا کردند و گفتند: به خدا سوگند، از اینجا نخواهیم رفت تا اینکه ارباب تو و یارانش را بکشیم و یا [آنها را تسلیم کنیم و] با مسالمت نزد عبیدالله ببریم.

ژهیر به آنان گفت: ای بندگان خدا، فرزندان فاطمه از فرزند سمیه، به دوستی و یاری سزاوارترند. اگر آنها را یاری نمی‌کنید، شما را به خدا، آنها را نکشید. شما این شخص را با پسرعمویش یزید بن معاویه آزاد بگذارید. به جان خودم سوگند، یزید به فرمان‌برداری شما بدون کشتن حسین ﷺ نیز خشنود خواهد شد.

راوی می‌گوید: در این هنگام، شمر تیری به سوی او افکند و گفت: ساکت باش، خدا صدایت را خاموش گرداند. ما را با پر حرفی‌ات به ستوه آوردی.

ژهیر گفت: ای زاده فرومایه،<sup>۱</sup> با تو سخن نمی‌گوییم؛ تو حیوانی بیش نیستی. گمان

---

۱. در متن عربی، یا ابن‌ابن‌علی عقَبیه آمده است؛ یعنی: «ای فرزند کسی که بر پاشنه پاهایش ادرار می‌کند»، که گویا کتابه از بی‌فرهنگی و پستی وی و خانواده اوست.

نمی‌کنم که تو دو آیه از قرآن را درست فهمیده باشی. مژده باد تو را به خواری و عذاب دردناک روز رستاخیز.

شمر گفت: خداوند، تو و اربابت را پس از ساعتی خواهد کشت.

ژهیر گفت: تو مرا از مرگ می‌ترسانی؟ به خدا سوگند، مرگ در رکاب او، برای من از زندگی جاویدان با شما گواراتر است. سپس صدای خود را بلند کرد و خطاب به مردم گفت: ای بندگان خدا، مبدا این بی‌سروپای خشن و امثال او، شما را از دین خارج کنند. به خدا سوگند، گروهی که خون فرزندان و اهل بیت پیامبر ﷺ را بریزند و یاران و حامیان حريم آنان را بکشند، هرگز به شفاعت محمد ﷺ نخواهند رسید.

راوی می‌گوید: کسی ژهیر را صدا زد و گفت: ابو عبدالله می‌گوید برگرد، به جانم سوگند، همان طوری که مؤمن آل فرعون قومش را اندرز داد و کار دعوت را به کمال رساند، تو نیز این قوم را اندرز دادی و پیام حق را رساندی، اگر اندرز به حالشان سودی داشته باشد. [و ژهیر بازگشت].<sup>۱</sup>

### اندرز بُرَيْرِ بْنِ خُضَيْرٍ و اتمام حجت او با کوفیان

امام حسین ﷺ بر اسب خود سوار شد و همراه جمعی از یاران خود به سوی سپاه ابن سعد رفت. بُرَيْرِ بْنِ خُضَيْرٍ پیشاپیش امام بود. حضرت به او فرمود: ای بُرَيْرِ، با این قوم سخن بگو و اتمام حجت کن. بُرَيْرِ جلو رفت و نزدیک آنان ایستاد و چنین گفت: ای مردم، از خدا بترسید؛ اکنون نسل محمد ﷺ در برابر شماست. آنان ذریه و خاندان و دختران و حریم او هستند. حال دربارهٔ آنان چه در اندیشه دارید؟

گفتند: آنان را تسلیم ابن زیاد می‌کنیم، تا هرچه خواست در حقشان انجام دهد.

بُرَيْرِ گفت: ای اهل کوفه، آیا نمی‌پذیرید اینان به همان جایی برگردند که از آنجا

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۶-۴۲۷؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۲-۵۶۳؛ ابن کثیر، البدایة والنہایة، ج ۸، ص ۱۹۴-۱۹۵.



آمده‌اند؟ آیا نامه‌هایی که برای او نوشتید و پیمان‌هایی را که با او بستید، به دست فراموشی سپرده‌اید؟ پیمان‌هایی که خدا را بر آن گواه می‌گرفتید، و خدا بهترین گواه و شاهد است. وای بر شما، اهل بیت پیامبرتان را فراخواندید و مدعی بودید که جانتان را فدایشان می‌سازید، حال که آمده‌اند، می‌خواهید آنان را تسلیم ابن‌زیاد کنید؟ و بین آنها و آب جاری حایل شدید؛ آبی که برای یهود و نصاری و مجوسیان مباح است و سگان و خوکان در آن وارد می‌شوند. شما حرمت محمد ﷺ را درباره ذریه‌اش نگه نداشتید؛ شما را چه شده است؟ خداوند در روز رستاخیز سیرایتان نفرماید.<sup>۱</sup>

بنا به نقل برخی منابع، سخن بُریر که به اینجا رسید، کسی از میان جمع گفت: ما نمی‌دانیم تو چه می‌گویی؟

بُریر گفت: سپاس خدا را که آگاهی مرا از [گمراهی] شما بیشتر کرد. پروردگارا، من از کردار این قوم در پیشگاه تو بی‌زاری می‌جویم. خداوند، آنان را گرفتار بیم و هراس گردان، تا روزی که به دیدار تو بیایند، و تو از آنان خشمگین باشی. در این هنگام کوفیان او را هدف تیر قرار دادند و بُریر بازگشت.<sup>۲</sup>

### اندرز امام حسین علیه السلام به کوفیان

خوارزمی خطبه امام را با اضافات و تفاوت‌هایی با گزارش طبری، بدین صورت نقل کرده است:

امام علیه السلام به سوی لشکر عمر بن سعد رفت و در مقابل آنان قرار گرفت. سپس نگاهی به صف‌های آنان انداخت که مانند سیلی عظیم بود؛ و نگاهی به عمر بن سعد انداخت که

۱. ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۹۱۰؛ و با اندکی تفاوت: خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۵۲. این مطالب با تفاوت‌هایی در امالی شیخ صدوق نیز آمده است (مجلس ۳۰، ص ۲۲۲).  
۲. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۵۲؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۵. در روضة الواعظین نام «بُریر بن خُضیر»، «یزید بن خُصین» ذکر شده است، که ظاهراً یک شخص است و به علت تشابه حروف و رسم‌النخط، در نسخه‌برداری به چند صورت ذکر شده است؛ اما صحیح آن «بُریر بن خُضیر» است.

در بین سران کوفه ایستاده بود. آن‌گاه چنین فرمود: سپاس خدایی را سزااست که دنیا را آفرید و آن را منزلگاه نابودی و زوال قرار داد، که پیوسته اهلش را از حالی به حالی دگرگون می‌سازد. فریب‌خورده کسی است که فریفته دنیا شد؛ و بدبخت کسی است که مفتون دنیا گشت. دستخوش فریب دنیا نشوید، که امید امیدواران به آن و طمع آزمندان در آن را قطع می‌سازد. می‌بینم که شما در کاری هماهنگ گشته‌اید که خشم خدا را برانگیخته و او روی کریمش را از شما برگردانده است؛ عذابش را متوجه شما ساخته و رحمتش را از شما دور گردانده است. پس چه نیکو پروردگاری است پروردگار ما و چه بد بندگانی هستید شما؛ زیرا به طاعت خدا اقرار کرده و به پیامبرش محمد ﷺ ایمان آوردید، اما اکنون برای کشتن فرزندانش هجوم آورده‌اید. به‌راستی که شیطان بر شما چیره گشته و خدای بزرگ را از یادتان برده است. پس هلاکت باد بر شما و آنچه آهنگ کرده‌اید. «ما از خداییم و بازگشتمان به‌سوی اوست». <sup>۱</sup> اینان گروهی هستند که بعد از ایمان، کفر ورزیدند، «پس دور باد [از رحمت خدا] گروه ستمکاران». <sup>۲</sup>

[سخن امام ﷺ چون به اینجا رسید]، عمر بن سعد خطاب به لشکریانش گفت: وای بر شما، چیزی بگویید. او فرزند پدرش [علی ﷺ] است. به خدا سوگند اگر یک روز دیگر همچنان در بین شما بایستد و سخن بگوید، از توان باز نمی‌ماند؛ پس با او سخن بگویید. شمر بن ذی‌الجوشن پیش آمد و گفت: ای حسین، اینها چیست که می‌گویی؟ چیزی بگو که ما بفهمیم. امام ﷺ فرمود: به شما می‌گویم که از پروردگار خود بترسید و دست خود را به خون من نیالایید، که کشتن من و هتک حرمتم بر شما روا نیست؛ زیرا من پسر دختر پیامبر شما هستم و مادر بزرگم خدیجه، همسر پیامبر شما بود؛ و شاید این سخن پیامبرتان، محمد ﷺ را شنیده باشید که فرمود: «حسن و حسین، سرور جوانان اهل بهشت‌اند...». <sup>۳</sup>

۱. إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (بقره، ۱۵۶).

۲. قَبْلُ لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (مؤمن، ۴۱).

۳. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۵۲-۲۵۳.

خوارزمی خطبه دیگری نیز از امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، مسنداً به نقل از عبدالله بن حسن<sup>۱</sup> گزارش کرده که ترجمه آن چنین است:

عمر بن سعد سپاهش را برای جنگ با حسین علیه السلام آماده کرد؛ لشکر را آراست و هرکس را در جای خویش قرار داد و پرچم‌ها را برافراشت. امام حسین علیه السلام نیز یارانش را در جناح راست و چپ قرار داد. دشمن از هرسو امام حسین علیه السلام را محاصره کرد و مانند حلقه‌ای او را در میان گرفت. امام علیه السلام از میان یارانش بیرون آمد و به سوی آن قوم رفت تا با آنان سخن بگوید. از آنها خواست که ساکت شوند، ولی آن قوم سکوت نکردند. حضرت فرمود: وای بر شما، شما را چه شده است که سکوت نمی‌کنید، تا سختم را بشنوید؟ من شما را به راه حق فرامی‌خوانم. هرکس مرا پیروی کند، از راه یافتگان؛ و هرکس سرپیچی کند، اهل هلاکت خواهد بود. شما همگی سرپیچی می‌کنید و به گفتارم گوش فرامی‌دهید؛ زیرا حقوق شما از حرام داده شده است، شکم‌هایتان از حرام آکنده گشته و خداوند بر دل‌هایتان مهر زده است. وای بر شما، چرا سکوت نمی‌کنید و به سختم گوش فرامی‌دهید؟ در این هنگام برخی از سپاه ابن‌سعد همدیگر را ملامت کردند و دیگران را به سکوت دعوت کردند. آن‌گاه امام حسین علیه السلام فرمود: ای جماعت، هلاکت و اندوه بر شما باد، که سرگشته و حیران، ما را به فریادرسی خواندید و ما شتابان و آماده، به دادخواهی شما آمدیم. اکنون شما شمشیرهایی را که باید برای دفاع از ما به دست می‌گرفتید، به روی ما کشیده‌اید. آتش فتنه‌ای که دشمن ما و شما فراهم آورده بود، بر ما افروخته‌اید. یک‌دست بر ضد دوستان خود گرد آمده و به نفع دشمنانمان به‌پا خاسته‌اید؛ بدون آنکه دشمنان، عدلی را در میان شما برقرار کرده و یا بذر امید در دل شما پاشیده باشند، به‌جز مال حرام ناچیزی از دنیا که به شما رسانده‌اند و زندگی پستی که طمع آن را دارید؛ درحالی‌که نه گناهی از ما سر زده و نه اندیشه‌ای به خطا رفته است.

وای بر شما، که ما را خوش نداشتید و دست از یاری ما برداشتید. آتش فتنه را

---

۱. گویا مقصود از «عبدالله»، عبدالله محض، و مقصود از پدرش حسن، حسن مثنیٰ پسر امام حسن مجتبیٰ علیه السلام است که در کربلا حضور داشت و زخمی شد، اما کشته نشد و از شهود عینی حادثه بود.

برافروختید درحالی که شمشیرها در نیام و قلبها آرام بود و عزمها [بر جنگ] استوار نگشته بود. ولی شما همچون مور و ملخ به سوی ما هجوم آوردید، و مانند پروانه‌ها همدیگر را فراخواندید و بر سر ما فروریختید. رویتان زشت باد.

پس شما از سرکشان امت، ته‌ماندگان احزاب، ترک‌کنندگان قرآن، افسون‌شدگان شیطان، گروه گناهکاران، تحریف‌کنندگان کتاب و نابودکنندگان سنت پیامبرید. [شما می‌دید] قاتلان اولاد انبیا، نابودکنندگان خاندان اوصیا، نسب‌سازان زنازادگان، آزاردهندگان مؤمنان و فریادرسان (هواخواهان) رهبران سرکشی که قرآن را به استهزا گرفته و آن را پاره‌پاره کرده‌اند. اکنون شما بر آل ابی‌سفیان و پیروانشان اعتماد کرده و دست از یاری ما برداشته‌اید. آری به خدا سوگند، این کار از شما شناخته شده است [و سابقه دیرینه دارد]. ریشه‌های شما به آن آمیخته و شاخ و برگ شما از آن ارث برده است. قلب‌های شما بر آن رشد کرده و سینه‌های شما از آن مالا مال گشته است. شما ناگوارترین چیز هستید برای کسی که زحمت شما را کشیده است و لقمه گوارا برای غاصبان هستید. لعنت خدا بر پیمان‌شکنانی که پیمان خویش را پس از استوار ساختن می‌شکنند. شما خدا را بر پیمان خود ضامن گرفتید [ولی آن را شکستید]؛ پس به خدا سوگند، شما همان پیمان‌شکنانید.

«آگاه باشید که حرام‌زاده فرزند حرام‌زاده [(عبیدالله بن زیاد)]، بر یکی از دو چیز پای می‌فشارد: یا کشتن و یا ذلت [پذیرفتن ما]؛ هیئات که ما ذلت را بپذیریم و به پستی تن دهیم. خدا و رسولش و نیاکان پیراسته و دامن‌های پاک و سرفرازان غیور و بامناعت [این امر را] نمی‌پذیرند و پیروی از فرومایگان را بر کشته شدن شرافتمندانه بر نمی‌گزینند»<sup>۱</sup>.

۱. أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ، بَيْنَ الْقَتْلِ وَالذَّلَّةِ، وَهِيَئَاتِ مَأْخُذَ الدِّيَّةِ، أَيُّ اللَّهِ ذَلِكَ وَرَسُوهُ، وَجَلْدُودُ طَابَتْ، وَخُجُودُ طَهَّرَتْ، وَأَتَوْفَا حَمِيَّةً وَتُقُوسَ أَيْبَةَ لَا تُؤَثِّرُ طَاعَةَ اللِّئَامِ عَلَى مَصَارِحِ الْكِرَامِ (خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۶-۷).  
تعبیر «دعی» دربارهٔ زیادبن‌ابیه و پسرش، توسط امام، که در متن، «حرام‌زاده» ترجمه شده است، گویا اشاره به نسب آلوده و مادر بدنام اوست که در تاریخ شهرت دارد. «دعی» بر وزن فعل به معنای مفعول و از ریشهٔ «دعوة» است و به معنای نسبت دادن کسی به غیر از پدرش است. ابن‌اثیر در تفسیر حدیث لادعوة فی الاسلام می‌نویسد: الدعوة فی النسب بالكسر هو أن ينتسب الإنسان إلى غير أبيه وعشيرته، وقد كانوا يفعلونه فنهى عنه وجعل الولد للفراش (النهاية فی غريب الحديث والاثار، ج ۲، ص ۱۲۱). فخرالدین طریحی نیز می‌نویسد: والدعی من تبنیته والأدعیاء جمع دعی وهو من يدعی فی نسب كاذباً (مجمع البحرین، ج ۱، ص ۱۴۴).

آگاه باشید که من اتمام حجت کردم و شما را بیم دادم. من با همین افراد خانواده و با وجود کمی نیرو و یاران اندک، با شما پیکار خواهم کرد. سپس امام حسین علیه السلام این اشعار را خواند:

فَإِنْ نَهَزْمُ فَهَزَامُونَ قَدَمًا      وَإِنْ نَغْلِبُ فَغَيْرُ مُغْلِبِينَا  
 وَمَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَلَكِنْ      مَنَائِنَا وَذَوْلَةَ آخِرِينَا  
 إِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنِّ أَنْاسٍ      كَلَاكَلَهُ أَنْسَاخُ بَآخِرِينَا  
 فَأَفْنِيْ ذَلِكُمْ سَرَوَاتِ قَوْمِيْ      كَمَا أَفْنَى الْقُرُونِ الْآوَلِينَا  
 فَلَوْ خَلَدَ الْمُتْلُوكُ إِذَا خَلَدْنَا      وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا  
 فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفِيقُوا      سَيَلْقَى الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا

«اگر دشمن را شکست دهیم، این شیوه دیرینه ماست؛ و اگر مغلوب شویم، (در حقیقت) شکست نخورده‌ایم.

ترس در وجود ما راه ندارد [و از مرگ باکی نداریم]، لکن این اجل‌های ما و دولت دیگران است که فرامی‌رسد.

۱. این اشعار از «فروغ‌بن سبک مرادی» است که در مقتل خوارزمی فقط دو بیت از آن ذکر شده است و ما این شش بیت را از الملهوف سیدبن طاووس، صفحه ۱۵۷، نقل کردیم. فروغ‌بن سبک مرادی (مذحجی) از قبیله یمنی مراد، و در میان مردم، فردی شریف بود (ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۵۲۴). اندکی پیش از ظهور اسلام، بین قبیله مراد و قبیله همدان جنگی رخ داد و در آن، مرادی‌ها شکست سختی خوردند. این درگیری به نام «جنگ رذم» معروف شد. فروغ از امیران کنده در یمن جدا شد و تصمیم گرفت به حضور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله برسد (ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۲۲۸). او در سال دهم هجری در مدینه به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و اسلام آورد و قرآن و احکام اسلامی را فراگرفت (ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۵۲۴)؛ از این‌رو جزء صحابه شمرده می‌شود. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را به حکمرانی قبیله مراد و زبید و تیره‌های قبیله مذحج منصوب کرد، و او تا رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله همچنان در این سمت باقی بود (ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۵۲۴؛ ابن‌حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۵، ص ۲۸۱، ش ۶۹۹۶). در اواخر عمر رسول خدا صلی الله علیه و آله که حادثه ارتداد برخی قبایل عرب پیش آمد، انبوه عُنسی در یمن، ادعای پیامبری کرد و گروه فراوانی را دور خود جمع کرد و صنعا را به تصرف خود درآورد. بر اثر فشار نظامی او، تنی چند از نمایندگان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یمن را ترک کردند. این حادثه را فروغ‌بن سبک به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گزارش کرد (مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۴۱۱). فروغ بعدها در کوفه سکونت گزید و از این‌رو کوفی شمرده می‌شود (ابن‌حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۵، ص ۲۸۱، ش ۶۹۹۶). فروغ شاعر بود (ابن‌سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۵۲۵) و شعر نیکو می‌سرود (ابن‌عبدالبر، الاستیعاب فی معرفه الأصحاب، ج ۳، ص ۳۲۷). شعری را که امام به آن استشهاد کرد، از ابیاتی است که او پس از جنگ رذم سرود (ابن‌هشام، السیره النبویه، ج ۴، ص ۲۲۸؛ سیدابن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۵۷).

وقتی که مرگ، تاج خود را از سر عده‌ای بردارد، ناگزیر بر سر عده‌ای دیگر می‌گذارد. بزرگان قوم من، شما را نابود ساختند همان گونه که گذشت روزگار، اجداد ما را نابود کرد.

اگر پادشاهان جاودان می‌ماندند، ما هم می‌ماندیم و اگر بزرگان، بقا می‌یافتند ما هم باقی می‌ماندیم.

پس به شماتت‌کنندگان بگو: به خود آییند که آنچه ما دیدیم (مرگ) را ملاقات خواهند کرد».

سپس فرمود: آگاه باشید که بعد از این [جنایت] جز به اندازه سوار شدن بر اسبی پایدار نخواهید ماند، تا اینکه آسیاب حوادث روزگار شما را [همچون سنگ آسیاب] بچرخاند [و همچون محور آسیاب مضطربتان گرداند]. این [خبر غیبی و] عهدی است که پدرم از جدم به من سپرده است. «پس همراه شریکان خود در کارتان مصمم شوید»<sup>۱</sup> «و سپس همه با مکر و نیرنگ به پیکار من آییند و مرا مهلت ندهید. من بر خدایی که پروردگار من و شماست توکل می‌کنم و هیچ جنبنده‌ای نیست مگر اینکه اختیار و هستی‌اش در ید قدرت اوست. به راستی که [هدایت] پروردگار من بر صراط مستقیم است».<sup>۲</sup> خداوند، باران آسمان را از آنان بازدار و سالیانی خشک مانند قحط زمان یوسف<sup>۳</sup> برایشان قرار ده، و جوان ثقیف<sup>۴</sup> را بر آنان مسلط گردان، تا جام‌های تلخ مرگ را به آنان بنوشاند و کسی از آنان را وانگذارد؛ هر کشته‌ای را به کشته‌ای و هر ضربتی را به ضربتی انتقام گیرد، و انتقام من و اولیا و خاندان و

۱. فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ (یونس، ۷۱). این آیه زبان حال حضرت نوح<sup>ع</sup> خطاب به قومش است، چنان‌که قبلاً اشاره شد.

۲. فَكَيْدُونِي جَمِيعاً ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هِيَ آخِذٌ بِنَاصِيئِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (هود، ۵۵، ۵۶). این آیات زبان حال حضرت هود<sup>ع</sup> خطاب به قومش است. بعد از آنکه آنان دعوت او را رد کردند، و

دست از شرک و بت‌پرستی برداشتند و با او مخالفت کردند، حضرت هود چنین جملاتی خطاب به آنان بیان کرد.  
۳. شاید مقصود از «جوان ثقیف»، مختار بن ابی عیید ثقفی باشد که قیام کرد و قاتلان امام حسین<sup>ع</sup> را به مجازات رساند؛ و شاید هم منظور، حجاج بن یوسف ثقفی باشد، که بعدها بر کوفه حاکم شد و تعداد زیادی از مردم کوفه را کشت. ولی جملات بعدی امام، با مختار سازگار است.

پیروانم را از آنان بستاند. اینان ما را فریفتند و به ما دروغ گفتند و ما را رها کردند. خدایا، تویی پروردگار ما؛ بر تو توکل می‌کنیم و به‌سوی تو روی می‌آوریم و بازگشت همه به‌سوی توست. سپس فرمود: عمر بن سعد کجاست؟ او را برایم فراخوانید. عمر بن سعد را - با آنکه مایل نبود بیاید - فراخواندند.

امام علیه السلام فرمود: ای عمر بن سعد، تو مرا می‌کشی و می‌پنداری که آن زن‌زاده پسر زن‌زاده، تو را حاکم ری و گرگان خواهد کرد؟ به خدا سوگند، تو هرگز گوارایی آن را نخواهی چشید. این عهدی یقینی است؛ پس هر چه خواهی انجام ده، تو بعد از من در دنیا و آخرت شادمانی نخواهی دید. گویا سرت را در کوفه بر نی افراشته می‌بینم که کودکان، آن را هدف سنگ‌های خود قرار می‌دهند.

عمر بن سعد از سخنان امام خشمناک شد و از امام رو برگرداند و به لشکریانش گفت: منتظر چه هستید؟ جملگی حمله‌ور شوید که لقمه‌ای بیش نیستند.

سپس امام حسین علیه السلام، بر اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله که «مُرْتَجَز»<sup>۱</sup> نام داشت، سوار شد و لشکر خود را مرتب کرد و برای جنگ آماده شد.<sup>۲</sup>

۱. درباره نام اسب امام حسین علیه السلام، در بسیاری از منابع گزارشی وجود ندارد؛ اما برخی مورخان و مقتل‌نویسان به نام آن اشاره کرده‌اند. بلاذری و طبری نام آن را «لاحق» نوشته‌اند (بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۹۶؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۲۴). این همان اسبی است که علی بن‌الحسین علیه السلام بر آن سوار می‌شد، و خود امام حسین علیه السلام نیز در روز عاشورا بر آن سوار شد و به موعظه و اندرز سپاه ابن‌سعد پرداخت. به نظر می‌رسد که این اسب، مخصوص امام حسین علیه السلام نبوده و امام علیه السلام اسب دیگری داشته است. برخی مورخان و سیره‌نویسان در قرن ششم، اسب مخصوص امام علیه السلام را همان اسب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که نامش «مُرْتَجَز» بوده است، دانسته‌اند (خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۸؛ سید بن طاووس، *الملهوف علی قتلی الطفوف*، ص ۱۵۸؛ حمید بن احمد محلی، *الحدائق الوردیه فی مناقب ائمه الزیاده*، ج ۱، ص ۲۰۷). بر اساس گزارش منقری (رقعه صفین، ص ۴۰۳)، اسب مُرْتَجَز تا عصر امیرالمؤمنین علیه السلام زنده بوده و در جنگ صفین مرکب علی علیه السلام بوده است؛ اما اگر زنده بودن آن تا عصر امیرالمؤمنین علیه السلام پذیرفته شود، زنده بودن آن تا محرم سال ۶۱ هجری به‌هیچ‌وجه پذیرفتنی نیست؛ چرا که از نظر علم جانورشناسی، بیشترین عمری که برای اسب تاکنون دیده شده، ۲۵ سال است. از این رو بسیار بعید به نظر می‌رسد که اسب رسول خدا صلی الله علیه و آله تا این زمان زنده مانده باشد. البته ممکن است امام حسین علیه السلام اسب دیگری داشته که نامش مُرْتَجَز بوده است و به جهت شباهت اسمی با اسب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، برخی مورخان آن را همان اسب پیامبر صلی الله علیه و آله پنداشته‌اند.

۲. خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۸۶. ابن‌عساکر نیز این خطبه را با تفاوت‌هایی، تا «... إن ربی علی صراط مستقیم» ذکر کرده است (ترجمه الحسین الامام من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۱۶-۲۱۸).

یکی از سپاهیان عمرین سعد می‌گوید: در همان روزی که حسین کشته شد، برای ما خطبه‌ای ایراد کرد. او ابتدا خداوند را حمد و ثنا کرد و سپس گفت: ای بندگان خدا، تقوای الهی را پیشه کنید و از این دنیا برحذر باشید که اگر این دنیا همیشگی بود و یا کسی در آن همیشگی بود، پیامبران سزاوارتر بودند که به آن رضایت دهند و راضی به قضا باشند؛ اما خداوند این دنیا را برای بلا خلق کرده و اهل آن را برای فنا و رفتن آفریده است؛ پس چیزهای جدید آن کهنه، و نعمت‌هایش زایل‌شدنی، و شادی‌هایش تمام‌شدنی است، و [دنیا] منزلگاهی است برای رسیدن و خانه‌ای است گذرا؛ پس به فکر زادوتوشه باشید که بهترین زادوتوشه، همان تقوای الهی است. تقوای الهی پیشه کنید، شاید که رستگار شوید.<sup>۱</sup>

شخصی به نام سعدبن عبیده نقل می‌کند: حسین درحالی که جبه‌ای از بُرد بر تن داشت، جلو آمد تا با سپاهیان ابن‌زیاد صحبت کند؛ وقتی که با آنها صحبت کرد، برگشت. در همین هنگام مردی از قبیله بنی‌تمیم به نام عمر طهوی، تیری به سوی او پرتاب کرد و من به آن تیر نگاه می‌کردم، دیدم دقیقاً به وسط دو شانه او برخورد کرد و در آن جبه فرو رفت و از آن آویزان شد. وقتی حسین دید آنها از پذیرفتن سخنش ابا دارند، به سمت لشکریانش برگشت.<sup>۲</sup>

### توبه حربین یزید ریاحی و پیوستن او به امام حسین

سیدبن طاووس توبه حر را پس از ندای ... هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ از جانب امام حسین نقل می‌کند.

حربین یزید چون دید که کوفیان آهنگ جنگ با امام حسین کرده‌اند، به عمرین سعد گفت: ای عمر، تو با این مرد نبرد خواهی کرد؟ گفت: آری، به خدا سوگند، چنان جنگی که کمترین آن، افتادن سرها و قلم شدن دست‌ها باشد. حر گفت: آیا به یکی از

۱. ابن‌عساکر، ترجمه الحسین ریحانة الرسول من تاريخ دمشق، ص ۲۱۵.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۲؛ ابن‌کثیر، البدایة والنہایة، ج ۸، ص ۱۸۴.



آن کارهایی که به شما پیشنهاد کرد راضی نمی‌شوید؟<sup>۱</sup> ابن سعد گفت: به خدا قسم، اگر کار به دست من بود می‌پذیرفتم، ولی امیر تو [ابن‌زیاد] نمی‌پذیرد. پس از این گفت‌وگو، حر خود را از لشکر بیرون کشید و به کناری رفت. مردی از قوم او به نام «قُرَّة بن قَیس» همراه او بود. حر گفت: ای قُرَّة، آیا امروز به اسبت آب داده‌ای؟ گفت: خیر. گفت: می‌خواهی آبش دهی؟ قُرَّة می‌گوید: گمان کردم که می‌خواهد کناره‌گیری کند و در نبرد حضور نداشته باشد، و دوست ندارد که من شاهد کار او باشم، و بیم دارد که من قصه او را به دیگران خبر دهم. لذا گفتم: اسبم را آب نداده‌ام و می‌روم که به آن آب دهم. قُرَّة می‌گوید: بدین ترتیب، من از آن مکانی که حر بود دور گشتم. به خدا سوگند، اگر او مرا از قصد خود آگاه می‌کرد، به‌همراه او نزد حسین علیه السلام می‌رفتم.

قُرَّة گوید: حر اندک‌اندک خود را به حسین علیه السلام نزدیک می‌کرد. یکی از مردان قبیله حر به نام «مهاجر بن اوس» به او گفت: ای حربن‌یزید، چه اندیشه‌ای داری؟ آیا می‌خواهی به حسین علیه السلام حمله کنی؟ حر سکوت کرد و گویا بیماری رَعشه او را فرا گرفته بود [به خود می‌لرزید]. مهاجر گفت: ای پسر یزید، در کار تو سخت حیرانم. به خدا سوگند، در هیچ آوردگاهی تو را این‌گونه ندیده بودم. اگر از من سراغ دلیرترین مردان کوفه را می‌گرفتند، غیر تو را نشان نمی‌دادم؛ پس این چه رفتاری است که از تو می‌بینم. حر گفت: به خدا سوگند، خودم را میان بهشت و دوزخ مخیر می‌بینم، و من چیزی را بر بهشت ترجیح نمی‌دهم، هر چند مرا قطعه‌قطعه کنند و بسوزانند. آن‌گاه به اسب خود رکاب زد و به اردوی امام حسین علیه السلام ملحق شد.<sup>۲</sup> حر هنگامی که به یاران امام حسین علیه السلام نزدیک شد، سپرش را واژگون کرد و به آنان سلام گفت.<sup>۳</sup>

۱. درباره این پیشنهادها قبلاً توضیح دادیم و گفتیم که بعضی از آن پیشنهادها که پسر سعد از قول امام گزارش کرد، از ناحیه امام نبوده است.

۲. إني والله أخير نفسي بين الجنة والنار فوالله لا أختار على الجنة شيئاً ولو قطعت وخرقت ثم ضربت فرسه فلاحق بحسين علیه السلام (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۹۹).

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۲.

شیخ صدوق در کتاب الامالی دربارهٔ چگونگی آمدن حربن یزید ریاحی نزد امام حسین علیه السلام، چنین آورده است:

حربن یزید به اسبش رکاب زد و از لشکر عمر بن سعد جدا شد و به سوی لشکر امام حسین علیه السلام آمد، درحالی که دستان خود را روی سرش نهاده بود و می گفت: خداوندا، به سوی تو بازگشته‌ام، پس توبهٔ مرا بپذیر؛ من دل دوستانت و دل فرزندان پیامبرت را ترساندم.<sup>۱</sup>

چون حربن یزید ریاحی در پیشگاه امام حسین علیه السلام قرار گرفت، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، جانم فدایت باد. من همانم که راه را بر تو بستم و نگذاشتم که بازگردی، و سایه به سایه با تو آمدم تا در این [سرزمین بی آب و علف] فرودت آوردم. به خدایی که جز او خدایی نیست سوگند، گمان نمی کردم که این گروه تمام پیشنهادهای تو را رد کنند و کار به اینجا بکشد. با خود گفتم: باکی نیست که برخی از دستوره‌های این قوم را اطاعت کنم تا گمان نکنند که از اطاعتشان بیرون رفته‌ام؛ و بالاخره آنها یکی از پیشنهادهای حسین علیه السلام را می پذیرند. به خدا سوگند، اگر گمان می بردم که هیچ پیشنهادی را از شما نمی پذیرند، هرگز چنین کاری نمی کردم؛ و اکنون آمده‌ام تا از آنچه انجام داده‌ام به درگاه پروردگارم توبه کنم و جان خود را تقدیم کنم و در پیشگاهت کشته شوم. آیا این کار برای من توبه محسوب می شود؟ حضرت فرمود: آری، خدا توبهٔ تو را می پذیرد و تو را می آمرزد. نامت چیست؟ گفت: من حربن یزید هستم. حضرت فرمود: أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّكَ أُمَّكَ أَنْتَ الْحُرُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْزِلْ؛ «تو حر (آزاده) هستی همان طور که مادرت این نام را بر تو نهاده است. تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای. از مرکب فرود آی». حر گفت: سواره بودنم برایت بهتر از پیاده بودن است. ساعتی

۱. شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۰، ص ۲۲۳.

سواره می‌جنگم، که البته فرجام کارم به فرود آمدن می‌انجامد. امام علیه السلام فرمود: هر چه می‌خواهی انجام بده؛ خدا تو را رحمت کند.<sup>۱</sup>

در مقتل خوارزمی آمده است که حر به همراه غلام ترکی که همراه او بود، به امام حسین علیه السلام پیوست.<sup>۲</sup>

شیخ صدوق به اسناد خود روایت می‌کند که حر گفت: وقتی که از منزل به سوی حسین علیه السلام حرکت کردم، ندایی شنیدم که سه بار گفت: «ای حر، تو را به بهشت بشارت باد»؛ برگشتم، ولی کسی را ندیدم. با خود گفتم: مادر حر به عزایش بنشیند، به جنگ فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رود و به بهشت بشارت داده می‌شود.<sup>۳</sup>

ابن‌نما این جریان را با اندکی تفاوت و با اضافاتی نقل کرده است. طبق نقل وی، حر این سخنان را بعد از پیوستن به اردوی امام حسین علیه السلام و خطاب به آن حضرت گفته است. ابن‌نما به دنبال نقل این مطلب می‌افزاید که حر گفت:.... و هرگز با خود نیندیشیده بودم که پیرو تو گردم. حضرت در جواب حر فرمود: اکنون به پاداش و سرانجام خیر، دست یافتی.<sup>۴</sup> سبط بن جوزی جریان پیوستن حر به اردوگاه امام حسین علیه السلام را چنین نقل کرده است: امام حسین علیه السلام خطاب به کوفیان فرمود: ای اهل کوفه، آیا این نامه‌های شما نیست که به من نوشتید و مرا فریب دادید؟ چه شد آن عهد و پیمان شما؟ کسی پاسخ نداد؛ و در روایتی است که حضرت فریاد زد: ای شَبَّثُ بنِ رَبِیعِ، ای حَجَّارِ بنِ حَرِّ، ای قَیسُ بنِ أَشْعَثُ،

۱. ابن‌اعثم کوفی و خوارزمی، جریان ملحق شدن حر بن‌یزید به امام حسین علیه السلام را با اندکی تفاوت نقل کرده‌اند. آن دو بعد از نقل جریان شروع جنگ و کشته شدن تعدادی از یاران امام علیه السلام و بعد از آنکه امام علیه السلام فرمود: آیا فریادرسی هست که ما را فریادرسی کند؟ و آیا کسی هست که از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟ می‌نویسند: حر بعد از این استغاثه، به اسبش رکاب زد و به امام حسین علیه السلام ملحق شد (ابن‌اعثم، کتاب الفتنوح، ج ۵، ص ۱۰۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۱۲).

۲. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۱۰.

۳. شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۰، ص ۲۱۸.

۴. ابن‌نما، مشیر الاحزان، ص ۵۹.

ای زیدبن حَرث، ای فلان و ای فلان، آیا برای من نامه نوشتید؟ همه گفتند: ما نمی‌دانیم چه می‌گوییم. حر که از بزرگان آنان بود گفت: آری، به خدا سوگند ما برای تو نامه نوشتیم و ما بودیم که تو را به اینجا فراخواندیم. خداوند، باطل و اهلش را هلاک گرداند. به خدا سوگند هرگز دنیا را بر آخرت بر نمی‌گزینم. سپس اسب خود را تاخت و به امام حسین علیه السلام پیوست. امام حسین علیه السلام به او فرمود: اهلأ بک وسهلاً أنت واللّه الحرّ فی الدنیا والاخرة؛ «خوش آمدی؛ به خدا سوگند تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای».

### اتمام حجت حر با کوفیان

حر به سوی سپاهیان کوفه رفت، رو به آنها کرد و گفت: ای گروه کوفیان، آیا یکی از پیشنهادهای حسین علیه السلام را نمی‌پذیرید تا خدا شما را از جنگ با او بی‌نیاز کند؟ گفتند: این امیر عمر بن سعد است؛ با او سخن بگو. حر آنچه قبلاً گفته بود، به او بازگفت. عمر جواب داد: دلم می‌خواست اگر راهی داشت، چنین کاری انجام دهم. آن‌گاه حر خطاب به کوفیان چنین گفت: ای اهل کوفه، مادرتان به عزایتان بنشینند؛ آیا او را دعوت کردید تا به نزد شما بیاید و تنه‌ایش بگذارید؟ گمان می‌بردید که در راه او فداکاری می‌کنید، آن‌گاه بر او یورش آوردید که او را بکشید؟ راه را بر او بستید و به‌دورش چنبر زدید. از رفتن در سرزمین پهناور خدا بازش داشتید و نگذاشتید خود و خاندانش امنیت یابند. او اسیر دست شما گشته، کاری از دستش ساخته نیست. او و زنان و دختران و یارانش را از آب فرات بازداشتید؛ آبی که یهودی و مجوسی و نصرانی از آن می‌نوشتند و سگان و خوکان سرزمین عراق در آن غلت می‌زنند؛ و اینان از عطش پَرِ پَر می‌زنند. پس از محمد صلی الله علیه و آله با دودمانش ناشایسته رفتار کردید. اگر توبه نکنید و دست از این کارتان برندارید، خداوند شما را در روز تشنگی سیراب نگرداند.

سخن حربن یزید که به اینجا رسید، گروهی از لشکر کوفه به او حمله بردند و تیرهایی به سویش پرتاب کردند و حر نزد امام حسین علیه السلام بازگشت.<sup>۱</sup>

### پیوستن یزید بن زیاد از سپاه کوفه به امام حسین علیه السلام

یزید بن زیاد از کسانی بود که همراه عمر بن سعد [از کوفه] برای جنگ با امام حسین علیه السلام بیرون آمده بود، ولی وقتی که [سپاه عمر بن سعد] پیشنهادها و شروط امام را نپذیرفت [و تصمیم گرفت با آن حضرت بجنگد]، وی به امام پیوست.<sup>۲</sup>

### انتخاب دیدار الهی

از امام باقر علیه السلام روایت شده است که فرمود: خداوند نصرت و یاری خود را بر حسین نازل کرد و هنوز امداد خدا بین آسمان و زمین بود که او بین پیروزی بر دشمنان و بین دیدار خدا مختیر گشت، و او دیدار خداوند را برگزید.<sup>۳</sup>

شیخ صدوق با سند خود از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت در پاسخ سؤال عماره دربارهٔ اصحاب امام حسین علیه السلام و شهادت طلبی آنان، فرمود: پرده از برابر چشمانشان کنار رفت و جایگاه خود را در بهشت دیدند.<sup>۴</sup>

ضمن روایتی که کلینی با سند خود از امام صادق علیه السلام نقل کرده، آمده است که شعاع امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، «یا محمد» بوده است.<sup>۵</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۸؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۰، ۱۰۱؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۳-۵۶۴.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۵.

۳. کلینی، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۳۸۷ (باب مولد حسین بن علی علیه السلام، ح ۷)؛ سید بن طاووس، این روایت را با اندکی تفاوت، از طریق امام صادق علیه السلام از پدرش نقل کرده است (المهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۵۸-۱۵۹).

۴. شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۶۸، باب ۱۶۳.

۵. کلینی، الفروع من الکافی، ج ۵، ص ۴۷.

## آغاز نبرد

حُمَید بن مُسلم گوید: عمر بن سعد پیشاپیش لشکریان کوفه، به حسین علیه السلام و یارانش یورش برد و به «دُرَید» [غلام خود] گفت که پرچم را پیش ببرد و او پرچم را پیش برد. سپس عمر بن سعد تیری در چله کمان نهاد و به سوی حسین علیه السلام پرتاب کرد و گفت: اِشْهَدُوا اَنَا اَوَّلُ مَنْ رَمَى! «نزد امیر عبیدالله بن زیاد گواهی دهید که من نخستین کسی بودم که تیر [به سوی حسین علیه السلام] پرتاب کردم». <sup>۱</sup> سپس لشکریانش تیراندازی کردند و نبرد آغاز شد. <sup>۲</sup> امام حسین علیه السلام به یارانش فرمود: این تیرها سفیرهای آنان (دشمنان) به سوی شما هستند؛ پس برخیزید و برای مرگی که گریزی از آن نیست آماده شوید. آن گاه امام علیه السلام لشکر خود را آراست. زُهَیْر بن قَیْن را بر جناح راست (مِیْمَنَه) و حَبِیب بن مُظَاهِر را بر جناح چپ (مِیْسَرَه) قرار داد و پرچم را به دست برادرش عباس علیه السلام سپرد. <sup>۳</sup>

ابن شهر آشوب نوشته است که هر کدام از یاران امام حسین علیه السلام عزم میدان کارزار می کرد، برای وداع خدمت امام علیه السلام می رسید و چنین می گفت: السَّلَام عَلَیْکَ یا بن رسول اللّٰه صلی الله علیه و آله؛ «درود بر تو ای فرزند رسول خدا».

امام حسین علیه السلام در جواب می فرمود: عَلَیْکَ السَّلَام وَتَحَنُّ خَلْقِکَ؛ «بر تو درود، ما هم به تو ملحق می شویم». سپس بخشی از آیه شریفه بیست و سوم از سوره مبارکه احزاب را تلاوت می فرمود: فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ؛ <sup>۴</sup> «برخی از آنان [در راه خدا] کشته شدند و برخی دیگر انتظار می کشند».

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۹؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۰؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲،

ص ۱۰۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۸.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۱؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۹.

۳. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۱؛ و با اندکی تفاوت: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۹.

۴. احزاب (۳۳)، ۲۳.

۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۹.

### پیش‌گامی عبدالله بن عمیر کلبی<sup>۱</sup> در نبرد

هنگامی که عمر بن سعد آماده جنگ شد، و [به سوی خیمه‌های حسین علیه السلام] تیر انداخت، لشکریانش نیز تیراندازی کردند [و جنگ آغاز گشت]. در این هنگام «یسار»، غلام آزادشده زیاد بن ابی سفیان و «سالم»، غلام آزادشده عبدالله بن زیاد، به میدان پا نهادند و هم‌اورد طلبیدند. حبیب بن مظاهر و بُریر بن خُصَیر از جا برخاستند. حسین علیه السلام به آنان فرمود: شما بنشینید. عبدالله بن عمیر کلبی برخاست و گفت: ای اباعبدالله، خداوند رحمتش را شامل حالت فرماید، به من اجازه بده تا به میدان آنها بروم. حسین علیه السلام دید او مردی است گندمگون با قامتی بلند و بازوانی سست و اندامی چهارشانه؛ فرمود: فکر می‌کنم او هم‌وردان خود را می‌کشد. [بعد به او فرمود:] اگر می‌خواهی به میدان برو. ابن عمیر به میدان آنها رفت. آنها پرسیدند: کیستی؟ او خود را معرفی کرد. گفتند: تو را نمی‌شناسیم، زُهِیر بن قَیْن یا حبیب بن مظاهر و یا بُریر بن خُصَیر به میدان ما بیاید. یسار آماده (جلوتر از سالم) ایستاده بود.

۱. نام این شخص در منابع و مقاتل مختلف به صورت‌های گوناگون نقل شده و نام، کنیه، عنوان و کیفیت حضور او در کربلا و شهادتش، بسیار آشفته گزارش شده است. در برخی منابع از او با نام وهب بن عبدالله کلبی و در برخی دیگر با نام وهب بن جناب (یا جناب) کلبی یاد شده است. آنچه از منابع مختلف و تطبیق آنها با یکدیگر به دست می‌آید، این است که اسم او «عبدالله بن عمیر کلبی غلیمی» است. مرحوم مامقانی کنیه او را «ابو وهب» ذکر کرده است (*تفحیح المقال*، ج ۲، ص ۲۰۱)؛ اما مأخذ آن را بیان نکرده است. قول صحیح آن است که زنی که همراه او در کربلا حضور داشت، همسرش بود که با کنیه «ام وهب» شناخته می‌شد، نه مادرش. اینکه برخی «ام وهب» را مادر او ذکر کرده‌اند، شاید بدان جهت بوده که اسم خود او را وهب بن عبدالله ذکر کرده‌اند؛ در نتیجه ام وهب را نیز مادر او پنداشته‌اند، و بدین گونه همسرش با مادر اشتباه شده است. گفتنی است که مرحوم شیخ صدوق و خوارزمی از شهید دیگری از یاران امام حسین علیه السلام به نام «وهب بن وهب» یاد می‌کنند که ظاهراً کسی غیر از عبدالله بن عمیر کلبی است (و کیفیت شهادت او، در ادامه، در جای خود ذکر خواهد شد). برای اطلاع بیشتر در این باره، به این منابع رجوع شود: شیخ طوسی، رجال شیخ طوسی، ص ۷۸، ۱۰۴؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۳۹۸؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۲۹-۳۰، ۳۶، ۴۳۸؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۱۰۱؛ محمد تقی نُسَری، *الاخبار الدخلیه*، ص ۸؛ همو، *قاموس الرجال*، ج ۶، ص ۵۴۴-۵۴۶ و ج ۱۰، ص ۴۸، ۴۵۰، ۴۵۳، ۴۵۴. درباره چگونگی پیوستن عبدالله بن عمیر کلبی به امام حسین علیه السلام و همسرش به اردوی حسینی، به خواست خدا در جلد دوم این کتاب (بخش زندگی‌نامه یاران امام حسین علیه السلام) توضیح خواهیم داد.

عبدالله بن عمیر به او گفت: ای فرزندِ زنِ نابکار، از مبارزه با کسی [مانند من که] از این مردم [هستم] ناخرسندی؟ درحالی که هیچ یک از اینان به جنگ تو نمی آید، مگر اینکه از تو بهتر است. سپس به او حمله کرد و با شمشیر به او زد و او را از پا درآورد و درحالی که با شمشیر، ضرباتی بر او وارد می کرد، ناگهان سالم به او حمله کرد. یاران حسین [خطاب به پسر عمیر] فریاد زدند: آن برده به تو رسید. اما او متوجه نشد تا اینکه سالم فرارسید و ضربه ای به او زد. عبدالله با دست چپ، جلوی ضربه را گرفت و انگشتان دست چپش قطع شد. سپس عبدالله بر او حمله برد و با ضربه ای او را به قتل رساند و در آن حال چنین رجز می خواند:

اِنْ تُنْكَرُوْنِي فَاَنَا ابْنُ كَلْبٍ      حَسْبِي بَيْتِي فِي عَلِيمٍ حَسْبِي  
 اِنِّي اَمْرٌ ذُو مِرَّةٍ وَعَظْبٍ      وَكُنْتُ بِالْخَوَّارِ عِنْدَ النَّكْبِ  
 اِنْسِي زَعِيمٍ لَكَ اَمْ وَهَبٍ      بِالطَّعْنِ فِيهِمْ مُقَدِّمًا وَالضَّرْبِ

ضَرْبِ غُلَامٍ مُؤْمِنٍ بِالرَّبِّ

«اگر مرا نمی شناسید، من پسر کلب و از دودمانِ عَلِیم هستم و این افتخار مرا بس است.»

من دلیرمردی پرتوانم، نه خوار و زیون هنگام مصیبت.  
 ای امّ و هب، من برای تو عهده دار می شوم که با نیزه و شمشیر با آنان بجنگم  
 و ضربه زنم؛

ضربه زدن بنده ای که به پروردگار ایمان دارد.»

همسرش امّ و هب عمودی برداشت و به سوی او رفت و گفت: پدر و مادرم به فدایت، در راه دودمان پاک محمد ﷺ بجنگ. عبدالله می خواست او را به خیمه زنان بازگرداند، ولی او لباس شوهرش را گرفته بود و می گفت: تو را رها نمی کنم تا اینکه به همراه تو به شهادت برسم. حسین ﷺ او را صدا زد و فرمود: «خداوند از جانب اهل بیت به شما جزای خیر دهد، خداوند تو را مشمول



رحمتش گرداند، برگرد و نزد زنان بنشین، که جنگیدن بر زنان واجب نیست؛<sup>۱</sup> و او نزد زنان بازگشت.<sup>۱</sup>

عبدالله بن عمیر در این حمله کشته نشد و چنان‌که در ادامه، در جای خود خواهیم گفت، در جریان حمله سوم به شهادت رسید.

## حمله دسته‌جمعی اول

در این هنگام عمرو بن حجاج که فرمانده جناح راست لشکر دشمن بود، [با سربازانش] حمله کرد. چون به امام حسین علیه السلام نزدیک شدند، یاران امام حسین علیه السلام زانو بر زمین تکیه دادند و نیزه‌ها را به سمت آنان نشانه گرفتند. اسبان آنان از نیزه‌ها هراسیدند و به سمت نیزه‌داران نیامدند و آنان مجبور به عقب‌نشینی شدند. درحین عقب‌نشینی آنان، یاران امام حسین علیه السلام آنان را تیرباران کردند، که تعدادی از آنان کشته، و جمعی زخمی شدند.<sup>۲</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۲۹-۴۳۰. قضیه مبارزه و جنگ عبدالله بن عمیر کلبی، با تفاوت‌ها و اختلاف‌هایی، در منابع ذیل نیز آمده است: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۸؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۱۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۰۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۴؛ سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۱؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۶-۱۷.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۸؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۲؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۴. چند تن از مورخان، تعداد شهدا را در حمله اول سپاه کوفه، بیش از پنجاه نفر نوشته‌اند (ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۱؛ اربلی، کشف الغمّة، ج ۲، ص ۲۶۱؛ کمال‌الدین، مطالب السؤل، ص ۷۸-۷۹). پیش‌گام این گروه، ابن اعثم است و گویا دیگران از او گرفته‌اند. او پس از اشاره به نخستین حمله سپاه عمر بن سعد به یاران امام حسین علیه السلام می‌نویسد: سپس بخشی از روز را در یک حمله باهم جنگیدند، تا آنکه بیش از پنجاه تن از یاران امام حسین علیه السلام کشته شدند (فاقتلوا ساعة من النهار، حَمَلَةٌ وَاحِدَةً حَتَّى قُتِلَ مِنْ اصْحَابِ الْحُسَيْنِ نَيْفٌ وَخَمْسُونَ رَجُلًا). این عبارات نشان نمی‌دهد که در همان حمله اول که در اوایل روز عاشورا و در آغاز نبرد روی داد، پنجاه نفر از یاران امام کشته شدند، و صراحت در این امر ندارد؛ بلکه با دقت در سخنان او چنین دریافت می‌شود که وی مجموع شهدا را طی جنگی که مدتی از روز طول کشید، بیش از پنجاه نفر می‌داند. اما مورخان بعدی، از این عبارت چنین برداشت کرده‌اند که این عده، در همان حمله اول به شهادت رسیدند، و این، برداشت درستی نیست.

اما خوارزمی، این مطلب را از ابو مخنف نقل می‌کند و می‌گوید: قال ابو مخنف: فلما رموهم هذه الرمية، قتل اصحاب

### اجابت نفرین امام حسین علیه السلام بر دشمنی کینه توز

مردی از قبیله بنی تمیم به نام عبدالله بن خزوه از میان لشکر دشمن بیرون آمد و در مقابل امام حسین علیه السلام ایستاد و گفت: ای حسین، ای حسین. امام فرمود: چه می خواهی؟ گفت: تو را به آتش [دوزخ] بشارت باد. امام فرمود: هرگز چنان نخواهد بود، من به سوی پروردگاری مهربان و آن شفیع است که شفاعتش پذیرفته است می روم.<sup>۱</sup> آن گاه امام پرسید: این کیست؟ یارانش گفتند: این فرزند خزوه است. امام گفت: پروردگارا، او را به سوی آتش ببر.<sup>۲</sup> ناگاه اسب او بنای چموشی گذاشت و او را به سوی چاله ای کشید و او از روی اسب لغزید و پایش به رکاب گیر کرد و با سر از اسب آویزان شد. در این هنگام اسبش رم کرد و او را

الحسین علیه السلام، فقی فی هؤلاء القوم الذین یدکرون فی المبارزة، وقد قتل منهم ما ینیف علی خمسین رجلاً؛ «هنگامی که این تیراندازی را کردند، یاران حسین علیه السلام کاهش یافتند و از ایشان کسانی ماندند که در جنگ تن به تن از آنها یاد می شود. [در این تیراندازی] بیش از پنجاه تن از آنان (یاران حسین) کشته شدند» (مقتل الحسین، ج ۲، ص ۹)؛ اما این عدد نه تنها در سایر منابع مقدم، که گزارش های ابي مخنف را درباره این حمله آورده اند، به چشم نمی خورد، بلکه آنها پیروزی سپاه امام را گزارش کرده، و چنان که در متن آمده، نوشته اند یاران امام، آنان (افراد سپاه عمر سعد) را مجبور به عقب نشینی کردند و در حین عقب نشینی، آنان را تیرباران کردند که تعدادی از آنان کشته و جمعی زخمی شدند (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۸؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۲). گویا خوارزمی این مطلب را از نسخه تحریف شده ابي مخنف گرفته است (چنان که در جای خود گفته شده است، گویا نسخه های مختلفی از مقتل ابي مخنف وجود داشته است). قراین دیگر نیز کشته شدن این تعداد را در یک حمله تأیید نمی کند؛ از جمله آنکه جنگ، تا عصر عاشورا طول کشید. اگر از مجموع اصحاب امام حسین علیه السلام که بنا بر مشهور ۷۲ نفر بودند، بیش از ۵۰ نفر در همان اوایل روز کشته شدند، چگونه امام توانست با گروه اندک باقی مانده تا هنگام عصر به جنگ ادامه دهد؟ از این گذشته، اگر سپاه کوفه تعداد پنجاه نفر از یاران امام را با تیراندازی کشتند، می توانستند بقیه را نیز در همان هنگام به شهادت برسانند و دیگر جنگ تا عصر طول نمی کشید. ابن شهر آشوب، گویا با اعتماد به گزارش ابن اعثم و خوارزمی، آمار کشته شدگان حمله اول را ۴۰ نفر ذکر می کند و نام ۲۸ نفر از آنان را یاد می کند (مناقب آل ابي طالب، ج ۴، ص ۱۲۲). اشکالات گذشته، بر گزارش ابن شهر آشوب نیز وارد است؛ افزون بر اینکه او در بردن نام یک یک ۲۸ نفر متضرر است و چنین امری در منابع مقدم موجود مشاهده نمی شود.

۱. کلا، اینی أقدم علی رب رحیم و شفیع مطاع. در نسخه های موجود کتاب الارشاد، سخن امام (به سوی پروردگاری مهربان و شفیع...) به عبدالله بن خزوه نسبت داده شده است؛ اما دقت و بررسی بیشتر نشان می دهد چنان که در متن آمده، جمله مزبور سخن امام است.

۲. اللَّهُمَّ حَزُوهُ إِلَى النَّارِ.

می‌کشید، سر او به هر سنگ و تنه درختی می‌خورد تا به هلاکت رسید.<sup>۱</sup> اما شیخ مفید می‌نویسد: پای چپش در رکاب گیر کرد و پای راستش از رکاب آزاد شد. در این هنگام مُسلم بن عوفسجه بر او یورش برد و پای راستش را قطع کرد. آن‌گاه اسب، او را کشید و با خود برد و سر او را به هر سنگ و خاکی می‌کوبید، تا آنکه به هلاکت رسید.<sup>۲</sup>

مَسْرُوق بن وائل که یکی از شاهدان حادثه کربلا بوده است، همین قضیه را با تفصیل بیشتری نقل می‌کند و در آخر می‌گوید: با دیدن این واقعه، لشکر عمر بن سعد را رها کردم و به عقب برگشتم. عبدالجبار برادر مَسْرُوق می‌گوید: از او علت عقب‌نشینی را پرسیدم، گفت: من از این خاندان چیزی را دیدم که هرگز با آنها نخواهم جنگید.<sup>۳</sup>

### مباهله، مبارزه و شهادت بُرَیْر بن خُضَیْر<sup>۴</sup>

در این هنگام بُرَیْر بن خُضَیْر هَمْدانی که از برجسته‌ترین قاریان قرآن در عصر خویش بود، به میدان مبارزه رفت و چنین رجز خواند:

أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي خُضَيْرٌ  
لَا خَيْرَ فِيمَنْ لَيْسَ فِيهِ خَيْرٌ

«من بُرَیْر و پدرم خُضَیْر است؛ خیری در او نیست آن که نابخیر است.»

بُرَیْر سی نفر از افراد دشمن را کشت و سپس به شهادت رسید.<sup>۵</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۹.

۲. مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۲.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۱.

۴. نام این شخص به صورت‌های مختلف نقل شده است: «بُرَیْر»، «بُرَیْد»، «بُرَیْد»، «بُرَیْد». نام پدرش هم مختلف نقل شده است: «خُضَیْر»، «خُضَیْر»، «خُضَیْن». در برخی منابع (مانند رجال کشی) «بُرَیْد بن خُضَیْن هَمْدانی» آمده که محرف همین بُرَیْر بن خُضَیْر است (ر.ک: شوشتری، قاموس الرجال، ج ۲، ص ۲۹۳-۲۹۶). البته در متون قدیم، در نام‌ها و کلماتی که تشابه نگارشی یا تلفظی باهم دارند، این گونه اختلاف‌ها فراوان است؛ در هر حال مرحوم شوشتری «بُرَیْر بن خُضَیْر» را ترجیح می‌دهد.

۵. شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۰، ص ۲۲۴. از این گزارش استفاده می‌شود که بُرَیْر بن خُضَیْر بعد از مبارزات و رشادت‌های فراوان و کشتن تعداد فراوانی از دشمنان به شهادت رسید، نه در اولین مبارزه و جنگ تن‌به‌تن؛ لذا جزء اولین شهدای عاشورا محسوب نمی‌شود.

عَفِيفُ بْنُ زُهَيْرٍ، شاهد ماجرا، چگونگی جنگ و شهادت بُرَيْرِ بْنِ خُضَيْرٍ را چنین نقل کرده است: یزید بن مَعْقِل از قبیلهٔ بنی عُمَیره بن رَبِیعَه که هم پیمان بنی سَلِیمَه از عبدالمقیس بود، از لشکر ابن سعد بیرون آمد و خطاب به بُرَیر گفت: ای بُرَیر بن خُضَیر، آیا می بینی خدا با تو چه کرد؟ بُرَیر گفت: به خدا سوگند، خدا با من نیکی کرد و تو را به شر مبتلا ساخت. پسر مَعْقِل گفت: دروغ گفتی، و تو پیش از این، دروغ گو نبودی. آیا به یاد داری که باهم در [محلّه] بنی لُؤذان قدم می زدیم و تو گفتی که عثمان بر خویش ستم و اسراف کرد و معاویه پسر ابی سفیان، گمراه و گمراه کننده است و امام هدایت و حق، علی بن ابی طالب است؟ بُرَیر گفت: گواهی می دهم که این اعتقاد و سخن من است. ابن مَعْقِل گفت: من گواهی می دهم که تو از گمراهانی. بُرَیر گفت: بیا مباحله کنیم و از خداوند بخواهیم که دروغ گو را لعنت کند و هر کس را که بر باطل است هلاک گرداند، سپس باهم مبارزه کنیم. آن گاه هر دو وارد میدان شدند و دست ها را بالا بردند و از خدا خواستند که دروغ گو را لعنت کند و هر کس را که برحق است [یاری کند تا] دیگری را بکشد. سپس به میدان مبارزه رفتند و ضربات شمشیر بین آنها ردوبدل شد و یزید بن مَعْقِل ضربه ای سبک بر بُرَیر بن خُضَیر وارد کرد که کاری نبود. آن گاه بُرَیر ضربتی بر او فرود آورد که کلاه خود او را شکافت و به مغزش رسید و به خاک افتاد؛ مانند آنکه او را از بلندی بر زمین انداخته باشند و شمشیر بُرَیر همچنان در سرش بود؛ و می دیدم که شمشیر را حرکت می داد و گویا می خواست آن را از سرش بیرون آورد. در این هنگام، رضی بن مُنْقِذِ عَبْدِ (از عبدالمقیس) [به حمایت از پسر مَعْقِل، به بُرَیر] حمله کرد و با او گلاویز شد و مدتی باهم نبرد کردند تا اینکه بُرَیر او را بر زمین زد و بر سینه اش نشست. رضی، از یارانش استمداد کرد. کعب بن جابر بن عمرو ازادی به یاری او شتافت. عَفِيفُ می گوید: من به کعب گفتم: این بُرَیر است که قاری قرآن است و در مسجد به ما قرآن می آموخت. کعب [اعتنا نکرد و] با نیزه به بُرَیر حمله کرد و نیزه را از پشت سر در کمر او فرو کرد. بُرَیر همین که سوزش نیزه را حس کرد، بینی حریف را گاز گرفت و آن را کند. کعب که نیزه در بدن بُرَیر فرو کرده بود، بُرَیر را افکند و

با ضربات شمشیر او را از پای درآورد. عقیف می‌گوید: گویا من آن مردِ عبدی افتاده را می‌بینم که از زمین برخاست و درحالی که خاک از لباسش می‌تکاند گفت: ای برادر آزادی، به من لطفی کردی که هرگز فراموش نخواهم کرد. راوی می‌گوید: به عقیف گفتم: آیا خودت دیدی؟ گفت: آری به چشم خود دیدم و به گوش خود شنیدم.

چون کعب بن جابر [به کوفه] برگشت، همسرش (یا خواهرش، نواز دختر جابر) به او گفت: تو بر ضد پسر فاطمه علیها السلام جنگیدی، و سرور قاریان قرآن را کشتی؛ همانا گناهی بس بزرگ مرتکب شدی. به خدا سوگند، دیگر با تو حتی یک کلمه سخن نخواهم گفت.<sup>۱</sup>

### شهادت عمرو بن قرظۀ بن کعب انصاری

طبری می‌گوید: عمرو بن قرظۀ به میدان رفت و چنین رجز می‌خواند:

قَدْ عَلِمْتُ كِتَابَةَ الْأَنْصَارِ      أَنْسَى سَأْخِي حَوْزَةَ الذَّمَارِ  
ضَرَبَ غَلَامٍ غَيْرِ نَكْسٍ شَارِي      دُونَ حَسِينٍ مُهْجَتِي وَدَارِي<sup>۲</sup>

«جنگاوران انصار می‌دانند که من از قلمرو پیمانم دفاع می‌کنم.

با ضربت جوانی که بدون سستی، جان و مالش را فدای حسین علیه السلام می‌کند».

سید بن طاووس در ملهوف آورده است که عمرو بن قرظۀ از امام حسین علیه السلام اجازه خواست و امام به او اجازه داد. عمرو به میدان رفت و مانند شیفتگان پاداش الهی جنگید و تعداد زیادی از سپاهیان دشمن را به هلاکت رساند. او در خدمت به سلطان آسمان‌ها (امام حسین علیه السلام) نهایت تلاش خود را به کار برد و بین استواری در دین و جهاد جمع کرد. هیچ تیر و شمشیری به سوی امام علیه السلام نمی‌آمد مگر آنکه او خود را در برابر آن، سپر قرار می‌داد و نمی‌گذاشت به امام علیه السلام اصابت کند؛ تا آنکه زخم‌های

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۱-۴۳۳؛ بلاذری، انساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۹۹؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۵۶۵.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۴.

زیادی برداشت و در خون خود غلتید. آن‌گاه رو به امام علیه السلام کرد و عرض کرد: آیا به عهد خود وفا کردم؟ حضرت فرمود: آری، تو پیش از من در بهشت خواهی بود؛ سلام مرا به رسول خدا صلی الله علیه و آله برسان و خبر ده که من هم به دنبال شما می‌آیم.<sup>۱</sup>

هنگامی که عمرو بن قَرظَه در رکاب حسین علیه السلام کشته شد، برادرش علی بن قَرظَه که در سپاه ابن سعد بود، از سپاه بیرون آمد و فریاد زد: ای حسین، ای دروغ‌گو فرزند دروغ‌گو، تو برادرم را گمراه کردی، او را فریفتی و به کشتن دادی. امام حسین علیه السلام فرمود: خداوند برادرت را گمراه نکرد، بلکه او را هدایت، و تو را گمراه کرد. او گفت: خدا مرا بکشد اگر تو را نکشم و یا در جنگ با تو کشته نشوم. سپس به امام علیه السلام حمله کرد؛ ولی نافع بن هلال مرادی با نیزه به او حمله کرد و ضربتی به او زد که نقش بر زمین شد. در این هنگام یارانش آمدند و او را نجات دادند.<sup>۲</sup>

### مبارزه تن به تن حربن یزید ریاحی

هنگامی که حربن یزید به حسین علیه السلام پیوست، مردی از قبیله بنی تمیم از خاندان بنی شقره به نام یزید بن سفیان گفت: به خدا سوگند، اگر حربن یزید را در آن هنگام که خارج شد [و به حسین علیه السلام پیوست] می‌دیدم، با نیزه او را می‌زدم. راوی می‌گوید: هنگامی که جنگجویان درگیر بودند و می‌جنگیدند، حربن یزید بر لشکریان ابن سعد حمله می‌کرد و این شعر «عتره» را می‌خواند:

مَا زِلْتُ أُرْمِيهِمْ بِثَغْرَةِ نَحْرِهِ      وَكَيْبَانِهِ حَتَّى تَسْرُبَ لِي بِالِدَمِّ

«پیوسته با گودی گلو و سینه اسبم به آنها حمله می‌کردم، تا اینکه پیراهنی از خون

به تن کرد.»

۱. سید بن طاووس، *المهوف علی قتلی الطفوف*، ص ۱۶۲. از این گزارش استفاده می‌شود که عمرو بن قَرظَه بعد از آنکه جنگ شدت گرفت و لشکریان ابن سعد به امام حسین علیه السلام نزدیک شدند به شهادت رسید، و جزء اولین شهدای عاشورا نبوده است.

۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۳۴.

بر اثر جنگ و زدوخورد، زخم‌های زیادی بر گوش و ابروی اسب حر وارد شده بود و خون از زخم‌ها جاری بود.

حُصَیْن بن تمیم، که فرمانده نیروهای شُرطهٔ ابن‌زیاد بود و ابن‌زیاد او را به همراه ابن‌سعد به جنگ حسین علیه السلام فرستاده و ابن‌سعد او را فرمانده شرطه و سوارکاران زره‌پوش قرار داده بود، به یزید بن سفیان گفت: این همان حری است که تو آرزوی جنگیدن با او را داشتی. یزید گفت: آری؛ و آن‌گاه به میدان حر رفت و به او گفت: ای حری یزید، آیا می‌خواهی با من مبارزه کنی؟ حر گفت: آری، و سپس به نبرد تن‌به‌تن پرداختند. راوی می‌گوید: من [آن روز] شنیدم که حُصَیْن بن تمیم می‌گفت: به خدا سوگند، یزید به جنگ حر رفت، اما گویی که جانش در دست حر بود و در کمترین زمان، حر او را کشت.<sup>۱</sup>

حر علاوه بر یزید بن سفیان، مرد دیگری از بنی‌زبید، به نام مزاحم بن حُرَیْث را نیز کشت.<sup>۲</sup>

### نبرد تن‌به‌تن نافع بن هلال جملی

یحیی بن هانی بن غروه می‌گوید: نافع بن هلال در آن روز می‌جنگید و چنین رجز می‌خواند:

أَنَا الْجَمَلِيُّ<sup>۳</sup>    أَنَا عَلِيٌّ دِينَ عَلِيٍّ<sup>۴</sup>

«من جملی هستم. من بر دین علی علیه السلام هستم».

۱. همان؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۲.
۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۰.
۳. در کتاب الارشاد، (ج ۲، ص ۱۰۳) به جای «الجملی»، «ابن هلال البجلی» آمده است. در صفحات آینده، هنگام ذکر شهادت او، در این باره توضیح خواهیم داد.
۴. مقصود از «دین علی» در مقابل «دین عثمان» است. پس از غایبهٔ قتل عثمان که طرف‌داران او، علی علیه السلام را متهم به تحریک بر قتل او کردند، بین طرف‌داران علی علیه السلام و عثمان، شکاف و جدایی بزرگ به وجود آمد و طرف‌داران عثمان و اموی‌مسلم‌ها «عثمانی» نامیده شدند، که شاخصهٔ اصلی آنها بغض و دشمنی با اهل‌بیت بود. علی علیه السلام در مقابل آنها حامی و مروج سیرهٔ پیامبر بود، و پیروان او سخت با عثمانیان مخالف بودند. امثال نافع بن هلال که بر پیروی از علی علیه السلام و راه‌وروش او و راه حسین علیه السلام تأکید می‌کردند، دارای بصیرت و بینش عمیق دربارهٔ ولایت و اهل‌بیت بودند و درک درستی از خطوط انحرافی فکری و عقیدتی رایج آن روز داشتند.

راوی می گوید: مردی به نام «مزاحم بن حرث» به میدان مبارزه با او رفت و گفت: انا علی دین عثمان؛ «من بر دین عثمانم». نافع به او گفت: تو بر دین شیطانی. سپس به او حمله کرد و او را کشت.<sup>۱</sup>

### حمله دسته جمعی دوم سپاه عمر بن سعد

آن گاه عمرو بن حجاج، فرمانده جناح راست لشکر ابن سعد] بر سر کوفیان فریاد زد: ای بی خردان، می دانید با چه کسانی می جنگید؟ اینان جنگاوران این دیار و جان بر کفانی هستند که به استقبال مرگ می روند. هرگز هیچ یک از شما به جنگ تن به تن با آنها نرود. آنها تعداد اندکی هستند و مدت زمان کوتاهی زنده خواهند بود. به خدا سوگند، اگر جز سنگ چیز دیگری به سوی آنها پرتاب نکنید، آنان را خواهید کشت. عمر بن سعد گفت: راست گفتم، درست همین است که تو گفتی و به لشکریانش پیغام فرستاد که هیچ کس به میدان مبارزه تن به تن نرود.<sup>۲</sup>

راوی می گوید: هنگامی که عمرو بن حجاج به یاران حسین (ع) نزدیک شد، شنیدم که گفت: ای مردم کوفه، فرمان برداری خود را حفظ کنید و از جماعت [مسلمانان] خارج نشوید، و در کشتن کسی که از دین خارج گشته و با رهبر [مسلمانان] مخالفت کرده است، تردید به خود راه ندهید. حسین (ع) به او گفت: ای عمرو بن حجاج، آیا مردم را بر ضد من تحریک می کنی؟ آیا ما از دین خارج گشته و تو ثابت قدم مانده ای؟ به خدا سوگند، هنگامی که جان شما گرفته شود، و با این اعمال بمیرید، خواهید فهمید که چه کسی از دین خارج گشته و سزاوار جاودانه سوختن در آتش است؟<sup>۳</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۳.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۳؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۰.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۵.



### شهادت مُسَلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ

در این هنگام عمرو بن حجاج، از جانب فرات به یاران امام حسین علیه السلام حمله کرد و دو گروه، ساعتی باهم جنگیدند. در این حمله دسته‌جمعی بود که مُسَلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ آسدی به شهادت رسید. در اینجا طبری و بلاذری آورده‌اند: «... سپس مُسَلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ آسدی بر زمین افتاد و کشته شد و او اولین نفر از یاران حسین علیه السلام بود که کشته شد.»<sup>۱</sup> ابن‌کثیر می‌گوید: «در این حمله مُسَلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ کشته شد. او اولین کشته از یاران حسین علیه السلام بود.»<sup>۲</sup>

هنگامی که عمرو بن حجاج و لشکریانش عقب نشستند و غبارها فرو نشست، دیدند که مُسَلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ بر زمین افتاده است. امام حسین علیه السلام بر بالینش حاضر شد و مُسَلِمِ هَنُوزِ رمقی در بدن داشت. امام حسین علیه السلام فرمود: «ای مُسَلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ، پروردگارت تو را رحمت کند!» و آن‌گاه این آیه را تلاوت فرمود: *فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا*<sup>۳</sup> «برخی از آنان [در راه خدا] کشته شدند و برخی دیگر انتظار می‌کشند».

حبیب بن مظاهر پیش آمد و گفت: ای مُسَلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ، بر خاک افتادن تو بر من گران است؛ بشارت باد تو را به بهشت. مسلم آهسته گفت: خداوند تو را به خیر بشارت دهد. حبیب گفت: اگر نمی‌دانستم که من نیز ساعتی دیگر به تو خواهم پیوست، دوست داشتم هر چه می‌خواستی که انجام شود، وصیت کنی تا آن‌طور که شایسته خویشاوندی و پیوند

۱. ... فَضْرَعُ مُسَلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ أَوَّلِ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ... (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۵؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۰).

۲. وَقَدْ قُتِلَ فِي هَذِهِ الْحَمَلَةِ مُسَلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ، وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ... (ابن‌کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۹۷). اگر این گزارش درست باشد، مسلم بن عوسجه اولین شهید از یاران امام حسین علیه السلام در روز عاشورا است؛ پس باید گفت اگر فرد یا افراد دیگری نیز همراه او یا قبل از او، در این حمله دسته‌جمعی به شهادت رسیده باشند، معروف نبوده‌اند و نامی از آنها به میان نیامده است. گفتنی است که در صفحات قبل، مبارزه تن‌به‌تن و شهادت بعضی از یاران امام حسین علیه السلام مانند بُرَيْرِ بْنِ خُصَيْبٍ و عمرو بن قرظَه ذکر شد. ولی دلیلی بر اولین یا دومین شهید بودن آنها در دست نیست؛ از این رو شاید بتوان گفت که آنها در نبردهای تن‌به‌تن یا دسته‌جمعی بعدی به شهادت رسیده‌اند.

۳. احزاب (۳۳)، ۲۳.

دینی است، آنها را به کار بندم. مسلم درحالی که به امام حسین (ع) اشاره می‌کرد، گفت: خدا تو را بیمارزد، من تو را به این شخص سفارش می‌کنم که در راهش کشته شوی. حیب گفت: به خدای کعبه سوگند، چنین خواهم کرد. اندکی بعد مسلم روی دست یارانش جان سپرد و کنیز او فریاد زد و بر مسلم شیون کرد. یاران عمرو بن حجاج فریاد زدند: مسلم بن عوسجه اسدی را کشتیم! شَبَّ بنِ رِئِعی با شنیدن این سخن، به اطرافیانش گفت: مادران به عزایتان بنشینند، همانا خود را به دست خویش می‌کشید و خود را برای دیگران خوار و ذلیل می‌کنید، و از کشته شدن مسلم بن عوسجه شادمان می‌شوید؟ به خدا سوگند، چه بسا کارهای ارزشمندی که از او دیده‌ام. در جنگ «سَلَق» آذربایجان<sup>۱</sup> او را دیدم که پیش از آنکه مسلمانان آماده نبرد شوند، او حمله برد و شش نفر از مشرکان را کشت. آیا کسی مثل او کشته می‌شود و شما شادی می‌کنید؟<sup>۲</sup>

راوی می‌گوید: مسلم بن عوسجه به دست مسلم بن عبدالله ضبابی و عبدالرحمن بن ابی خشکاره بَجَلی کشته شد.<sup>۳</sup>

### حمله دسته‌جمعی سوم و شهادت عبدالله بن عمیر کلبی و همسرش<sup>۴</sup>

شمر بن ذی الجوشن که فرمانده جناح چپ بود، با گروه تحت فرماندهی خود به یاران امام حسین (ع) حمله کرد. یاران امام مقاومت کردند و با نیزه بر آنها ضرباتی وارد ساختند. آن‌گاه آنها از هرسو به یاران امام (ع) یورش آوردند. در این یورش عمومی،

۱. «سَلَق» کوه‌هایی است در حد فاصل آذربایجان و موصل در شمال عراق (فرهاد میرزا معتمدالدوله، *تعمام زخار* و *صمصام بتار*، ص ۴۹۴).

۲. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۳۶-۴۳۵؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۴۰۰-۴۰۱؛ و با اندکی تفاوت: شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۱۰۳-۱۰۴. شیخ مفید آخرین جمله حیب را چنین نگاشته است: اگر من نمی‌دانستم که لحظاتی دیگر به تو خواهم پیوست، دوست داشتم هرآنچه برای تو مهم بود، به آن وصیت می‌کردی.

۳. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۳۶؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۴۰۰.

۴. درباره عبدالله بن عمیر و همسرش، قبلاً توضیح داده شد.

عبدالله بن عُمَيْرِ کَلْبِي، که [در آغاز جنگ] اولین کسی بود که به میدان مبارزه تن به تن رفت، به شهادت رسید.<sup>۱</sup> او علاوه بر یَسَار و سالم، [که در آغاز جنگ، در مبارزه اولش کشته بود] دو نفر دیگر را نیز در این حمله کشت و جنگ سختی کرد تا اینکه دو نفر به نام‌های هانی بن تُبَيْتِ حَضْرَمِي و بُکَيْرِ بْنِ حَيِّ تَيْمِي از تَيْمِ اللَّهِ بْنِ نَعْلَبَةَ به او حمله کردند و او را به شهادت رساندند. او دومین شهید از یاران حسین علیه السلام بود.<sup>۲</sup>

بعد از آنکه عبدالله بن عُمَيْرِ به شهادت رسید، همسرش [ام‌وهب] از خیمه بیرون رفت و در کنار پیکر همسر شهیدش نشست؛ خاک و غبار از سروصورت عبدالله پاک می‌کرد و می‌گفت: بهشت گوارایت باد. در این هنگام شمربین ذی‌الجوشن به جوانی به نام «رُستَم» گفت: برو با عمود بر فرقتش بکوب. و او چنین کرد و سر آن زن درهم شکست و در دم جان سپرد.<sup>۳</sup>

### نبرد و پایداری شدید یاران حسین علیه السلام

یاران حسین علیه السلام به سختی و با تمام توان می‌جنگیدند. سوارکاران آنها که ۳۲ نفر بودند، به هر سویی از لشکریان ابن سعد یورش می‌بردند، آنها را تارومار می‌کردند و به عقب می‌راندند. چون عَزْرَةَ بِنِ قَيْسِ، فرمانده سوارکاران کوفه دید که لشکرش از هرسو به عقب رانده می‌شود، عبدالرحمن بن حُصَيْنِ را نزد عمر بن سعد فرستاد و پیغام داد: آیا نمی‌بینی سواران من امروز از دست این گروه اندک چه می‌کشند؟ پیادگان و تیراندازان را بفرست. ابن سعد به شَبَثِ بْنِ رَبِيعِي گفت: به یاری آنان نمی‌روی؟ شَبَثِ بْنِ رَبِيعِي گفت: سبحان الله، به بزرگ قبیله مُضَر و بزرگ تمام اهل این دیار دستور می‌دهی که به همراه تیراندازان برود؟ کسی جز مرا برای این کار پیدا نکردی؟

۱. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۴۰۱؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۳۶.

۲. وکان القتل الثاني من اصحاب الحسين (طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۳۶).

۳. همان، ص ۴۳۸؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۴۰۱.

راوی می‌گوید: همواره از شَبَّثِ بْنِ رَبِيعِ، ناخشنودی از جنگ دیده می‌شد. نقل می‌کنند که او در دوران فرمانروایی مُصْعَبِ بْنِ زُبَيْرِ [بر کوفه] همواره می‌گفت: خدا به مردم این دیار هرگز خیر و خوبی ندهد و آنها را به راه راست هدایت نفرماید؛ آیا شگفت نیست که ما، در کنار علی بن ابی طالب و فرزندش، پنج سال با آل ابی سفیان جنگیدیم، آن‌گاه بر فرزندش حسین که بهترین مردم روی زمین بود، تاختیم و به یاری آل معاویه و فرزند سمیه زناکار برخاستیم؟ این، گمراهی است، چه گمراهی هراسناکی.<sup>۱</sup>

بعد از خودداری شَبَّثِ بْنِ رَبِيعِ، عمر بن سعد، حُصَيْنِ بْنِ تَمِيمِ را فراخواند و همراه او گروه زره‌پوشان و پانصد نفر از تیراندازان را فرستاد. اینان پیش رفتند تا به حسین (ع) و یارانش نزدیک شدند و آنها را تیرباران کردند و تمام اسبان آنها را پی کردند و از پا انداختند، و یاران امام (ع) همه بدون اسب ماندند و پیاده می‌جنگیدند.

ایوب بن مُشَرِّحِ خَیْوانی، یکی از سپاهیان عمر بن سعد، می‌گفت: به خدا سوگند، من اسب حربن‌یزید را پی کردم، تیری به شکم اسب زد، اندکی بعد اسب به لرزه افتاد و از حرکت بازماند. حر بلافاصله از روی اسب پایین پرید و مانند شیر ژیان، شمشیر به دست چنین رجز می‌خواند:

انْ تَقَرَّوْا بِي فَأَنَا ابْنُ الْحُرِّ  
أَشْجَعُ مِنْ ذِي لَيْدٍ هِزْبِرِ

«اگر اسب مرا پی کنید، [باکی نیست؛] من فرزند آزاده هستم؛ شجاع‌تر از شیر ژیان».

راوی می‌گوید: من هرگز کسی را ندیدم که مانند او حماسه و شگفتی بیافریند. بعدها پیرمردانی از قبیله خَیْوان به ایوب بن مُشَرِّحِ گفتند: تو حر را کشتی؟ گفت: نه به خدا سوگند من نکشتم، دیگران او را کشتند، و دوست هم نداشتم که قاتل او باشم. أَبُو الْوَدَّاکِ به او گفت: چرا دوست نداشتی او را بکشی؟ گفت: چون مردم او را از صالحان می‌شمردند. به خدا سوگند، اگر کار ما (حضور در کربلا و جنگ با حسین (ع)) گناه بوده است، همان گناه زخم زدن و [پی کردن اسب حر] و حضور در آنجا (کربلا)

۱. راجع به شَبَّثِ قَبْلًا در بحث «آرایش دو لشکر در صبح عاشورا»، توضیح دادیم.

بر گردن من باشد، بهتر از آن است که با گناه کشتن کسی از آنها، خدا را ملاقات کنم. اَبُو‌الْوَدَّاک گفت: تو با گناه کشتن همه آنها خدا را ملاقات خواهی کرد. تو آن روز تیر انداختی و اسب پی کردی، تیرهای دیگری هم افکندی و در آن جنگ شرکت کردی، بر آن افراد حمله کردی و همراهان خود را تحریک کردی و باعث جرئت آنها شدی، سیاهی لشکر را زیاد کردی، همچنین وقتی بر تو حمله شد فرار نکردی و دیگر همراهان تو هم کاری مثل تو کردند؛ در نتیجه حر و یاران او کشته شدند. همه شما در خون آنها شریک هستید. ایوَب گفت: ای اَبُو‌الْوَدَّاک، تو ما را از رحمت خدا مأیوس می‌کنی. اگر حساب ما را در روز حساب به دست تو بسپارند، خدا تو را نیامرزد، اگر ما را بیامرزی. اَبُو‌الْوَدَّاک گفت: همین است که به تو گفتم.<sup>۱</sup>

### حملهٔ نافرجام به خیمه‌گاه حسینی

سپاه عمر بن سعد تا نیمروز با یاران امام حسین علیه السلام به سختی جنگیدند؛ سخت‌ترین جنگی که تا آن زمان دیده شده بود. سپاه کوفه به سبب نزدیک بودن خیمه‌های اردوی حسینی به همدیگر، تنها از یک سو می‌توانستند حمله کنند؛ لذا کاری از پیش نمی‌بردند. چون عمر بن سعد چنین دید، گروهی را گسیل داشت که چادرها را از چپ و راست جمع کنند تا بتوانند امام و یارانش را محاصره کنند. یاران امام حسین علیه السلام در دسته‌های سه نفری و چهار نفری در لابه‌لای چادرها کمین می‌کردند و به کسانی که می‌خواستند چادرها را جمع و غارت کنند حمله می‌کردند، از نزدیک به آنها تیر می‌زدند و آنها را از پای درمی‌آوردند. عمر بن سعد چون دید کاری از پیش نمی‌برند، دستور داد کسی وارد چادرها نشود و چادرها را جمع نکنند، بلکه آتش بیاورند و آنها را آتش بزنند. آن‌گاه آتش آوردند و در چادرها آتش افکندند. امام حسین علیه السلام فرمود: بگذارید آتش بزنند، چون در آن صورت نمی‌توانند از روی آنها عبور کنند و

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۷.

به سوی شما بیایند. همین طور هم شد، و همچنان تنها از یک سو می توانستند با یاران حسین علیه السلام بجنگند.<sup>۱</sup>

شمر بن ذی الجوشن به خیمه امام حسین علیه السلام حمله کرد و با نیزه اش به خیمه زد و با صدای بلند گفت: آتش بیاورید تا این خیمه را با ساکنانش به آتش بکشم. زنان با شنیدن این سخن، فریاد برآوردند و از خیمه بیرون آمدند.

حسین علیه السلام بر سر شمر فریاد زد: ای فرزند ذی الجوشن، تو آتش طلب می کنی تا خیمه مرا بر سر خانواده ام به آتش بکشی؟ خداوند تو را با آتش [عذاب] بسوزاند.

حُمَید بن مُسلم می گوید: من به شمر بن ذی الجوشن گفتم: سبحان الله، این از تو روا نیست. آیا می خواهی دو گناه بزرگ انجام دهی؟ هم با عذاب خداوند (عذاب با آتش)، عذاب کنی و هم کودکان و زنان را بکشی؟! به خدا سوگند، همان کشتن مردان برای راضی شدن امیر از تو بس است. شمر گفت: تو کیستی؟ گفتم: به تو نمی گویم که من کیستم. حُمَید می گوید: به خدا سوگند، ترسیدم که اگر مرا بشناسد، نزد عاملان حکومت سعایتی کند و مرا آسیبی رساند. در این هنگام مرد دیگری که شمر نسبت به او از من فرمان بردارتر بود، یعنی شَبَث بن رَبِعی آمد و به شمر گفت: گفتاری زشت تر از گفتار تو و کرداری ناپسندتر از کردار تو ندیده ام. آیا کار به اینجا کشیده که زنان و کودکان را بترسانی؟

راوی می گوید: مشاهده کردم که شمر شرمنده شد و خواست برگردد که زُهَیر بن قَین به همراه ده نفر از یارانش به او و افرادش حمله کردند و آنها را از خیمه ها دور ساختند<sup>۲</sup> و یکی از یاران شمر بن ذی الجوشن به نام ابو عَزّه ضُبَابی را کشتند.<sup>۳</sup> شمر برگشت و به آنها حمله کرد و تعدادی از آنها را کشت و بقیه به جای خود بازگشتند.<sup>۴</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۸.

۲. همان؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۲؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۵.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۹.

۴. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۵.

## ابوئُمَامَهٗ<sup>۱</sup> و یادآوری نماز

انبوه سپاه کوفیان، یاران حسین علیه السلام را محاصره کرده بودند. شمار یاران حسین علیه السلام چنان اندک بود که اگر یک یا دو نفرشان کشته می‌شد، نمایان بود، اما لشکریان عمرو بن سعد آن قدر زیاد بودند که هر قدر از آنان کشته می‌شد پیدا نبود. چون ابوئُمَامَهٗ عمرو بن عبدالله صاندی چنین دید، به امام حسین علیه السلام عرض کرد: جانم به فدایت ای ابا عبدالله، می‌بینم که دشمن به شما نزدیک شده است. به خدا سوگند، من باید پیش از شما کشته شوم، ان‌شاءالله، و دوست دارم درحالی که لقای پروردگارم نایل شوم که این نمازی که وقت آن نزدیک است، به‌جای آورده باشم. امام حسین علیه السلام سر به‌سوی آسمان بلند کرد و فرمود: یادآور نماز شدی، خداوند تو را از نمازگزاران و ذاکران قرار دهد؛ آری، اول وقت نماز است. سپس فرمود: از آنان بخواه که دست از ما بردارند تا نماز بخوانیم. [و او چنین کرد] و حُصَيْنِ بْنِ تَمِيمٍ در جواب گفت: نمازتان پذیرفته نمی‌شود. حبیب بن مظاهر به او گفت: آیا می‌پنداری که نماز آل رسول الله صلی الله علیه و آله پذیرفته نمی‌شود و از تو پذیرفته می‌شود، ای نفهم؟<sup>۲</sup>

## شهادت حبیب بن مظاهر

حُصَيْنِ بْنِ تَمِيمٍ به سپاه امام حمله کرد. حبیب به‌سوی او شتافت و با شمشیر به صورت اسب او زد. اسب جست و او بر زمین افتاد. یارانش او را برداشتند و [از چنگ حبیب] نجات دادند. حبیب [حمله می‌کرد و] چنین رجز می‌خواند:

أَقْسَمُ لَوْ كُنَّا لَكُمْ أَعْدَاداً  
أَوْ شَطْرَكُمْ وَ لَيْتُمْ أَكْتَاداً  
يَا شَرَّ قَوْمٍ حَسِباً وَ آدِئاً<sup>۳</sup>

۱. در نام ابوئُمَامَهٗ و نام پدرش اختلاف هست. نام خودش «عمرو» و «عمر»، و نام پدرش «کعب» و «عبدالله» نقل شده است، ولی ابن خُزَیم اندلسی از وی با عنوان «زیاد بن عمرو بن عرب بن حنظل بن دُرَیم بن عبدالله صاندی» یاد کرده است (جمهرة انساب العرب، ص ۳۹۵). به گفتهٔ بلاذری نام ابوئُمَامَهٗ «زیاد بن عمرو بن عرب صاندی»، و «ابوئُمَامَهٗ» کنیهٔ او و «همدان» نام قبیله‌اش بوده است (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۵).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۹.

۳. همان.

«سوگند می‌خورم که اگر تعداد ما به اندازه شما، یا نصف شما بودیم، همگی از مقابل ما فرار می‌کردید، ای بد اصل‌ترین و بد نسب‌ترین قوم».

همچنین او می‌گفت:

أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَاهِرٌ      فَارِسٌ هَيِجَاءٌ وَحَرْبٌ تُسَعَّرُ  
 أَنْتُمْ أَعْدَاءُ عُدَّةٍ وَأَكْثَرُ      وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ  
 وَنَحْنُ أَعْلَى حُجَّةً وَأَظْهَرُ      حَقًّا وَأَتْقَى مِنْكُمْ وَأَعْدَرُ

«من حبیب و پدرم مُظاهِر است؛ سوارکار میدان جنگ‌های شعله‌ورم. ابزار و ادوات جنگی و شمار نیروی شما از ما افزون‌تر است؛ ولی ما باوفاتر و شکیباتریم. ما حجتی برتر و حقانیتی روشن‌تر داریم. ما از شما پرهیزکارتر و دارای عذری برتریم».

حبیب نبردی سخت و جانانه کرد و بنا بر نقل ابن شهر آشوب ۶۲ تن از دشمنان را کشت،<sup>۱</sup> تا اینکه مردی از بنی تمیم به نام «بُدَیْل بن صُرَیْم» به او حمله کرد و با شمشیر ضربتی بر سر او فرود آورد؛ و او را بر زمین افکند و فرد دیگری از بنی تمیم با نیزه بر او نواخت و او را نقش زمین ساخت. حبیب خواست از زمین برخیزد که حُصَیْن بن تمیم با شمشیر بر سرش کوفت و حبیب به زمین افتاد و آن مرد تمیمی فرود آمد و سر از تنش جدا کرد.

حُصَیْن بن تمیم به او گفت: در کشتن او با تو شریکم. مرد تمیمی گفت: به خدا سوگند، جز من کسی او را نکشته است. حُصَیْن گفت: سر او را به من بده که به گردن اسبم بیاویزم تا مردم ببینند و بدانند که من در کشتن او با تو شریکم، آن‌گاه آن را بگیر و نزد عبیدالله بن زیاد ببر که مرا به آنچه به تو عطا کنند نیازی نیست. او نپذیرفت، ولی افراد قبیله پادرمیانی کردند و او سر حبیب را به حُصَیْن

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۶.



داد. او سر را به گردن اسبش آویخت و در میان لشکر دوری زد و بعد آن را به مرد تمیمی داد.<sup>۱</sup>

چون حبیب‌بن‌مُظَاهِر کشته شد، حسین علیه السلام در هم شکسته شد [و مرگ حبیب بر او گران آمد] و فرمود: خودم و یاران و اصحابم را به حساب خدا می‌گذارم.<sup>۲</sup>

### شهادت حرب‌بن‌یزید ریاحی

بعد از شهادت حبیب‌بن‌مُظَاهِر، جناب حرب‌بن‌ریاحی به میدان رفت و چنین رجز خواند:

أَلَيْتُ لَا أَقْتُلُ حَتَّى أَقْتُلَا      وَكُنْ أَصَابَ الْيَوْمِ إِلَّا مُقْبِلَا  
أَضْرِبُهُم بِالسَّيْفِ ضَرْبًا مَقْصَلَا      لَا نَاكِلًا عَنْهُمْ وَلَا مُهْلَلَا

«با خود عهد کرده‌ام که تا نکشم، کشته نشوم؛ و امروز جز در حال حمله رویارو، ضربت نخواهم خورد.

با شمشیر ضرباتی بُرنده بر آنها می‌زنم، بی‌آنکه در برابر آنها سستی یا فرار کنم».

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۹-۴۴۰. هنگامی که لشکریان ابن‌سعد به کوفه بازگشتند، آن مرد تمیمی سر حبیب را به سینه اسبش آویخته بود و به‌سوی ابن‌زبید در قصر حکومتی می‌رفت، که چشم قاسم، فرزند حبیب به سر پدر افتاد. قاسم در آن‌زمان تازه به سن بلوغ رسیده بود. قاسم به‌همراه ابن‌اسب‌سوار حرکت می‌کرد و از او جدا نمی‌شد؛ وقتی که او وارد قصر می‌شد، همراه او وارد می‌شد و چون از قصر بیرون می‌آمد، همراه او بیرون می‌آمد. مرد تمیمی به او بدگمان شد و از او پرسید: فرزندم چرا به‌دنبال من می‌آیی؟ قاسم گفت: چیزی نیست. مرد تمیمی گفت: چرا، چیزی هست، به من بگو. قاسم گفت: این سر که با توست، سر پدر من است، آیا آن را به من می‌دهی تا به خاک بسپارم؟ گفت: فرزندم، امیر [ابن‌زبید] نمی‌پذیرد که این سر دفن شود و من می‌خواهم به‌جهت کشتن این شخص از امیر، پاداشی نیکو بگیرم. قاسم گفت: خداوند تو را بر این کار پاداش ندهد مگر بدترین عذاب را؛ به خدا سوگند، تو کسی بهتر از خود را کشته‌ای. ابن‌را گفت و گریست. قاسم همواره مترصد قاتل پدرش بود و می‌خواست او را غافل گیر کند و به انتقام خون پدرش بکشد؛ تا اینکه زمان مُصَنَّب‌بن‌رُئِیْر فرارسید و مُصَنَّب در «باجمِئِرا» (باجمِئِرا، به ضم جیم و فتح میم، نام مکانی است در نزدیکی تکریت در عراق (یاقوت حموی، مُعْجَمُ الْبُلْدَان، ج ۱، ص ۳۷۳) مشغول جنگ بود. قاسم وارد لشکریان مُصَنَّب شد و قاتل پدرش را در خیمه‌اش یافت. او درپی فرصت می‌گشت که او را بکشد تا اینکه او را در نیمروز خوابیده یافت. در این هنگام وارد خیمه او شد و با ضربه شمشیرش او را به قتل رساند (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۲، ۴۰۳؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۹، ۴۴۰).

۲. لما قُتِلَ حَبِيبُ بِنِ مِظَاهِرٍ هَذَا ذَلِكَ حَسِيْنَا وَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ: «أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحَمَاةَ أَصْحَابِي» (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۰).

و همچنین می گفت:

أَصْرَبُ فِي أَعْرَاضِهِمِ بِالسَّيْفِ      عَنْ خَيْرٍ مَنْ حَلَّ مِنِّي وَالْخَيْفِ

«در دفاع از بهترین کسی که در منی و خیف فرود آمده است، آنان را با شمشیر می زنم».  
 حر به همراه زهیر بن قین، جانانه با دشمن می جنگیدند. هرگاه یکی از آنها به خطر می افتاد، دیگری حمله می کرد و او را نجات می داد. ساعتی این گونه جنگیدند تا اینکه پیادگان سپاه ابن سعد بر حر هجوم آوردند و او را به شهادت رساندند.<sup>۱</sup>

بنا به نقل شیخ مفید، در کشتن حر «ایوب بن مُسْرَح» و یکی دیگر از سواران اهل کوفه شرکت داشتند.<sup>۲</sup>

شیخ صدوق در امالی چنین روایت می کند:

امام حسین علیه السلام بر بالین او حاضر شد، در حالی که خون از پیکر حر جاری بود. امام خطاب به حر فرمود: «به به ای حر، تو در دنیا و آخرت حری، همان طور که تو را "حر" نامیده اند».<sup>۳</sup>

سپس امام این اشعار را خواند:

لِنَعْمِ الْحُرِّ حُرٌّ بِنِي رِيَّاحٍ      وَنِعْمَ الْحُرُّ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّمَاحِ  
 وَنِعْمَ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا      فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصِّبَاحِ

۱. همان، ص ۴۴۱؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۴۰۳.
۲. شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۱۰۴. نام پدر «ایوب» مورد اختلاف است: در *تاریخ الامم والملوک*، (ج ۴، ص ۴۳۷) «ایوب بن مُسْرَح» ذکر شده است؛ شیخ مفید «ایوب بن مُسْرَح» ضبط کرده است. در کتب رجالی مانند *تهذیب الکمال* و *تهذیب التهذیب* این نام نیست. در *الاصابة فی تمییز الصحابة*، (ج ۶، ص ۹۷) از شخصی به نام «مُسْرَح اشعری» که صحابی بوده است یاد شده و در *اسد الغابه* و *الاستیعاب* نیز نام همین شخص «مُسْرَح» ذکر شده است، ولی خبری از «مُسْرَح» نیست؛ لذا «ایوب بن مُسْرَح» درست به نظر می رسد.
۳. *بَحْ بِحْ يَا حُرُّ أَنْتَ حُرٌّ، كَمَا سَمَيْتَ، فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ.*
۴. ظاهراً به جای «نادی» واژه «فادی» درست باشد، همان طور که در *مقتل الحسین* مرحوم مرقم، (ص ۲۴۵)، «فادی» آمده است. اما اگر «نادی» باشد نشان می دهد که حر، در آخرین لحظات، امام را صدا کرده است.
۵. صدوق، *الامالی*، مجلس ۳۰، ۲۲۳-۲۲۴. این اشعار را شیخ مفید در *الارشاد*، (ج ۲، ص ۱۰۰)، با اندکی اختلاف نقل کرده و آن را به یکی از یاران امام حسین علیه السلام نسبت داده است. خوارزمی نیز در *مقتل الحسین* علیه السلام، (ج ۲، ص ۱۱) آن را به یکی از یاران امام نسبت داده و بعد گفته است که حاکم جشمی می گوید: این اشعار را علی بن الحسین علیه السلام در رثای حر خوانده است.

«چه خوب آزادمردی است حر بنی‌ریاح، و چه خوب آزادمردی است هنگام فرود

آمدن پی‌درپی نیزه‌ها.

و چه خوب آزادمردی است وقتی که حسین را ندا داد، و هنگام جنگ، جانش را فدا کرد.»

در این هنگام ابوثمامه [که یادآور نماز بود]، نیز پسرعمویش را که دشمن وی بود،

به هلاکت رساند.<sup>۱</sup>

### نماز ظهر عاشورا

پس از یادآوری ابوثمامه، امام حسین علیه السلام به همراه یارانش نماز را به صورت نماز خوف خواند.<sup>۲</sup>

کیفیت نماز حضرت را برخی مقتل‌ها، مختصر و برخی دیگر با جزئیات بیشتر نقل کرده‌اند.

سیدبن طاووس چگونگی نماز حضرت را به صورت نسبتاً مفصل چنین آورده است:

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۱؛ ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۸، ص ۱۹۹.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲،

ص ۱۰۵؛ سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۵؛ ابن نما، منیر الاحزان، ص ۶۵؛ خوارزمی، مقتل

الحسین، ج ۲، ص ۱۷. گفتنی است که نماز خوف، نمازی است که در جنگ و در شدت و سختی که نمی‌توان نماز را

با تمام شروط و به‌طور کامل به‌جا آورد، خوانده می‌شود. کیفیت آن به صورت جماعت، طبق آیه ۱۰۲ سوره نساء و

روایات فقهی، بدین گونه است که رزمندگان مسلمان دو دسته می‌شوند: یک دسته در برابر دشمن قرار می‌گیرند و به

دفاع می‌پردازند و دسته‌ای دیگر (در نماز دو رکعتی) رکعت اول را با امام جماعت می‌خوانند. امام در رکعت دوم،

قیام را طولانی می‌کند و رزمندگان، رکعت دوم را به سرعت می‌خوانند و پس از فراغ از نماز، جای گروه مدافع را

می‌گیرند. گروه مدافع، رکعت اول نماز را با رکعت دوم نماز امام می‌خوانند و رکعت دوم را خود به‌جای می‌آورند.

طبق روایتی از امام صادق علیه السلام، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در جنگ ذات الرقاع، نماز خوف را به همین کیفیت خواند:

صلى النبي صلی الله علیه و آله بأصحابه فی غزوة ذات الرقاع صلاة الخوف، ففرق أصحابه فرقتين، فأقام فرقة بازاء العدو، وفرقة خلفه، فكبر وكبروا،

فقرأ وأنصتوا ورکع وركعوا، وسجد وسجدوا، ثم استمر رسول الله صلی الله علیه و آله قائماً وصلوا لأنفسهم ركعة ثم سلم بعضهم على بعض ثم

خرجوا إلى أصحابهم فقاموا بازاء العدو وجاء أصحابهم فقاموا خلف رسول الله صلی الله علیه و آله فكبر وكبروا وقرأ وأنصتوا، وركع فرکعوا وسجد

فسجدوا، ثم جلس رسول الله صلی الله علیه و آله فتشهد ثم سلم عليهم فقاموا ثم قضا لأنفسهم ركعة ثم سلم بعضهم على بعض وقد قال الله

لنبيه صلی الله علیه و آله «وإذا كنت فيهم فأقمت لهم الصلاة فلتقم طائفة منهم معك وليأخذوا أسلحتهم فإذا سجدوا فليكونوا من وراءك وتلأمت

طائفة أخرى لم يصلوا فليصلوا معك وليأخذوا حذرهم وأسلحتهم وء الذين كفروا لو تغفلون عن أسلحتكم وأمتعتكم فيبيلون عليكم

مئة واحدة...» (نساء، ۱۰۲) (حر عاملی، وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة، ج ۵، ص ۴۷۹، ابواب صلاة

الخوف والمطاردة، باب ۲، ح ۱؛ برای آگاهی بیشتر، رک: احادیث ۲ تا ۸ همان باب).

وقت نماز ظهر فرارسید. امام حسین علیه السلام به زُهیترین قَین و سعیدبن عبدالله حَنَفی امر فرمود که با نیمی از یاران، جلوی امام و نمازگزاران بایستند [و مراقب دشمن باشند]. سپس امام با نیم دیگر، نماز خوف خواند. تیری از جانب دشمن به سوی امام حسین علیه السلام پرتاب شد. سعیدبن عبدالله جلو آمد [و خود را هدف آن قرار داد]. او پیوسته با بدنش امام حسین علیه السلام را از تیرهای دشمن حفظ می کرد. [تا پایان نماز، آن قدر تیر بر بدن او خورد] تا اینکه بر زمین افتاد و گفت: «خداوندا، ایشان را لعنت کن همچنان که قوم عاد و ثمود را لعنت کردی. بارالها، سلام مرا به پیامبرت برسان، و درد و رنج زخمی که دیده‌ام به او ابلاغ کن. همانا من در یاری خاندان پیامبرت، پاداش تو را خواستارم». سپس جان به جان آفرین تسلیم کرد. رضوان خدا بر او باد. هنگام شهادت او، غیر از زخم‌های شمشیر و نیزه، سیزده تیر پیکان به بدنش اصابت کرده بود.<sup>۱</sup>

### شهادت زُهیترین قَین

زُهیترین قَین درحالی که جانانه می جنگید، این رجز را می خواند:

أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ      أَذُوهُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنٍ

«من زُهیر فرزند قَین هستم؛ با شمشیرم آنها را از حسین دور می کنم».

او همچنین دست بر شانه حسین علیه السلام گذاشت و گفت: «به پیش، که از جانب خداوند هدایت شده‌ای؛ هم هدایت کننده و هم هدایت شده هستی. امروز با جدت پیامبر و حسن و علی مرتضی و [جعفر طیار] آن جوان شجاعی که خدا دو بال به وی داده، و با

۱. سعیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۵. طبق گزارش دیگری، شهادت سعیدبن عبدالله بعد از نماز بوده است. براساس این گزارش، بعد از نماز ظهر، جنگ شدت یافت و دشمن به حسین علیه السلام نزدیک شد و درگیری به امام حسین علیه السلام رسید. سعیدبن عبدالله (و به قولی، شخصی حنفی غیر از سعید)، در جلوی امام علیه السلام قرار گرفت و درحالی که پیشاپیش امام حسین علیه السلام ایستاده بود، از هر طرف هدف تیرهای کوفیان قرار گرفت و همواره او را با تیر می زدند تا اینکه بر زمین افتاد (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۳). اما طبری نامی از سعیدبن عبدالله نمی برد و فقط می گوید: شخصی حنفی خود را سپر امام قرار داد (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۱).

[حمزه،] آن شیر خدا و آن شهید زنده ملاقات خواهی کرد.<sup>۱</sup> سپس نبرد سختی کرد. سرانجام کثیر بن عبدالله شَعْبِی و مهاجر بن اوس تمیمی، از لشکر ابن سعد، بر زَهِیر تاختند و او را کشتند.<sup>۲</sup>

خوارزمی می‌نویسد: هنگامی که زَهِیر بر زمین افتاد، [امام] حسین علیه السلام به وی گفت: «خداوند تو را از رحمت خود دور نگرداند و قاتل تو را لعنت کند، به مانند کسانی که ملعون گشتند و به صورت بوزینه و خوک مسخ شدند».<sup>۳</sup>

### شهادت نافع بن هلال جَمَلی<sup>۴</sup>

نافع بن هلال، تیرانداز ماهری بود. او نامش را روی تیرهای پیکان خود می‌نوشت و تیرهای نشان‌دار<sup>۵</sup> را به سوی دشمن پرتاب می‌کرد و می‌گفت: انا

۱. أَقْدَمُ هُدَيْتَ هَادِيًا مَهْدِيًا      قَالِيَوْمَ تَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَا  
وَحَسَنًا وَالْثُرَثُصَى عَيْثًا      وَذَا الْجَنَاحَيْنِ الْفَتَى الْكَبِيَا  
وَأَسَدَ اللَّهِ الشَّهِيدَ الْعَيْثَا

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۱؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۳.

۳. لا یبعدنک الله یا زَهِیر، ولن الله قاتلک، لعن الذین مسخهم قرده وخنزیر (خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۰).

۴. شیخ مفید در کتاب الارشاد، جلد ۲، صفحه ۱۰۳، نام او را «نافع بن هلال بَجَلی» ذکر کرده است؛ ولی در تاریخ طبری به جای «بَجَلی» «جَمَلی» آمده است و ظاهراً «جَمَلی» درست است. مرحوم شوشتری در قاموس الرجال نام این شخص را نافع بن هلال جَمَلی ثبت کرده است (ج ۱۰، ص ۳۳۷) و شیخ طوسی در کتاب رجال خود، او را از اصحاب امام حسین علیه السلام شمرده است. ولی محمد بن ابی طالب در مقتلش نام او را به «هلال بن نافع بَجَلی» تبدیل کرده است و این تحریف است و در اسم او تقدیم و تأخیر صورت گرفته است. گفتنی است که هلال بن نافع بَجَلی، یکی از یاران ابن سعد بوده است (محمد تقی تستری، قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۳۴۰). مؤلف کتاب ابصار العین نام او را چنین آورده است: هو نافع بن هلال بن نافع بن جمل بن سعد العشریة بن مذحج المدحجی الجملی. سپس یادآوری کرده است که در بعضی کتاب‌ها «هلال بن نافع» آمده که اشتباه است؛ و درباره «جَمَلی» آورده است که او منسوب به «جَمَل» است که تیره‌ای از مذحج است و در بعضی از کتاب‌ها «بَجَلی» آمده که اشتباه واضح است (محمد بن طاهر سماوی، ابصار العین فی انصار الحسین، ص ۱۴۷-۱۵۰).

۵. وکان نافع بن هلال الجملی قد کتب اسمہ علی افواق نبلہ فجعل یرمی بها مسومَةً... (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۱). «مسومه» به معنای نشان‌دار است. بلاذری نیز در انساب الاشراف، جلد ۳، صفحه ۴۰۴ آورده است: وکان نافع بن هلال قد سَوَّمَتْ نَبْلَهُ اَی اَعْلَمَتْهَا... «نافع بن هلال تیرهای خود را نشان نهاده بود؛ یعنی علامت‌گذاری کرده بود». پس چنان‌که در متن ملاحظه می‌شود، عبارت «تیرهای نشان‌دار و علامت‌دار» درست است، نه تیرهای مسموم، چنان‌که بعضی‌ها به جای «مسومه» نوشته‌اند که ظاهراً تحریف صورت گرفته است و درست آن، همان «مسومه» است.

الجَمَلی، اَنَا عَلِی دین عَلِی؛<sup>۱</sup> «من جملی هستم، من بر دین علی علیه السلام هستم»؛ و همچنین می گفت:

أرْمی بها مُعَلِّماً افواقها<sup>۲</sup> والنَّفس لا ینفَعُها اِشْفاقُها<sup>۳</sup>

«تیری که روی آن نشان گذاشته‌ام پرتاب می‌کنم؛ و ترسیدن، به جان انسان سودی نمی‌رساند».

نافع همواره با تیرهای خود دشمنان را هدف قرار می‌داد، تا آنکه تیری برایش باقی نماند. او آن‌گاه دست به قبضه شمشیر برد و با شمشیر می‌جنگید و چنین رجز می‌خواند:

أنا الفِلامُ الیمینی الجَمَلی دینی عَلِی دینِ حَسینِ وَ عَلِی  
انْ أقتلُ الیومَ فهدا أملی وَ ذاک رأیی وَ ألاقِ عَمَلی<sup>۲</sup>

«من جوان یمنی جَمَلی؛ دینم همان دین حسین و علی است. اگر امروز کشته شوم، این آرزوی من است و اعتقادم این است که با عمل خویش ملاقات خواهم کرد».

نافع غیر از افرادی که مجروح کرده بود، دوازده تن از سپاهیان دشمن را کشت. سپاهیان ابن سعد از هرسو به او ضربت می‌زدند، تا آنکه بازوانش شکست و سپس او را اسیر کردند. شمر بن ذی الجوشن به همراه تعدادی از یازانش نافع را گرفتند و نزد عمر بن سعد بردند. ابن سعد به او گفت: وای بر تو ای نافع، چرا با خود چنین کردی؟ گفت: خداوند از نیت من آگاه است. نافع در حالی که خون بر محاسنش جاری بود می‌گفت: به خدا سوگند، به جز مجروحان، دوازده تن از شما را کشته‌ام و بر این رنج و زحمتی که کشیده‌ام، خود را ملامت نمی‌کنم. اگر بازو و ساعدی برایم باقی مانده بود، شما توان اسیر کردن مرا نداشتید. شمر به ابن سعد گفت: خداوند تو را قرین صلاح فرماید، او را بکش. ابن سعد گفت: تو او را آورده‌ای، اگر می‌خواهی خودت او را بکش.

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۴.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۴.

۳. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۱.

همین‌که شمر شمشیر برای قتل او کشید، نافع به او گفت: به خدا سوگند، اگر تو مسلمان بودی، بر تو گران می‌آمد که خدا را با خون ما دیدار کنی. خداوند را سپاس، که مرگ ما را به دست شرورترین آفریدگانش قرار داد. آن‌گاه شمر او را کشت.<sup>۱</sup> شمر پس از کشتن نافع، برگشت و به یاران امام حسین علیه السلام حمله کرد و می‌گفت:

خَلُّوا عِدَاةَ اللَّهِ خَلُّوا عَنْ شَمْرِ  
يَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِهِ وَلَا يَقِرُّ  
وَهُوَ لَكُمْ صَابٌ وَسَمٌّ وَمَقْرٌ<sup>۲</sup>

«ای دشمنان خدا، راه را باز کنید؛ راه شمر را باز بگذارید؛ شمری که با شمشیرش دشمنان را می‌زند و فرار نمی‌کند، و او برای شما تلخ و ناگوار و زهری کشنده است.»

### شهادت عبدالله و عبدالرحمن، پسران عَزْرَه غِفاری

هنگامی که یاران حسین علیه السلام دیدند که تعداد افراد دشمن از آنها بسیار زیادتر است، و دریافتند که توان حفظ جان حسین علیه السلام و جان خود را ندارند، برای کشته شدن در پیشگاه آن حضرت، از یکدیگر سبقت می‌گرفتند.

عبدالله و عبدالرحمن، پسران عَزْرَه غِفاری، خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند و عرضه داشتند: سلام بر تو ای ابا عبدالله، دشمن، ما را دربر گرفته [و به تو نزدیک شده است]، و ما دوست داریم در دفاع از شما و پیش رویت به شهادت برسیم. امام علیه السلام فرمود: مرحبا به شما، نزدیک شوید. آن دو، به امام نزدیک شدند و در کنار امام علیه السلام به جنگ پرداختند؛ و یکی از آن دو چنین رجز می‌خواند:

قَدْ عَلِمْتُ حَقًّا بَنُو غِفَارٍ  
وَخِنْدِفٍ<sup>۳</sup> بَعْدَ بَنِي نِزَارٍ

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۲؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۴.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۲.

۳. قبایل عربی که از نسل الیاس بن مُضَر بن نزار، یکی از اجداد اعلی پیامبر بودند، «خندِف» یا «بنی خندِف» نامیده می‌شدند (ر.ک: هشام بن محمد بن سائب کلبی، جمهرة النسب، ص ۲۰؛ ابن خزم اندلسی، جمهرة انساب العرب، ص ۲۳۳، ۴۷۹).

لَنْضُرِينَ مَعْشَرَ الْفَجَّارِ      بِكَلِّ عَضْبٍ صَارِمٍ بَتَّارِ  
يا قَوْمُ ذُو دُوا عَنْ بَنِي الْأَخْرَارِ      بِالْمَشْرِفَىٰ ۱ وَالْقَنَا الْأَحْطَارِ ۲

«قبیله بنی غفار و خندف و بنی نزار به خوبی دانسته‌اند که ما، گروه بدکاران را با تیغ تیز و شمشیر بر آن می‌زنیم. ای مردم، با شمشیر مشرفی و نیزه‌های تیز، از خاندان آزادگان دفاع کنید». آن دو جنگیدند تا به شهادت رسیدند.

به روایت مرحوم صدوق، بعد از حبیب‌بن‌مظاهر، عبدالله بن عَزْرَه<sup>۳</sup> به مبارزه رفت و چنین رجز خواند:

قَدْ عَلِمْتَ حَقًّا بَنُو غِفَارِ      أَنِي أَذُبُ فِي طَلَابِ الشَّارِ

«قبیله بنی غفار به خوبی دانسته‌اند که من از [مسئله] خون‌خواهی شهیدان دفاع می‌کنم». او بعد از اینکه عده‌ای از آنها را به هلاکت رساند، خود به شهادت رسید.<sup>۴</sup>

#### شهادت حَنْظَلَةَ بنِ اسْعَدِ شِبَامِي

درگیری و جنگ که به این مرحله رسید، حَنْظَلَه آمد و در حضور امام حسین (ع) ایستاد و خطاب به لشکر ابن‌سعد، با صدای بلند این آیات قرآن را تلاوت کرد:

يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ. مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ  
وَتَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِلْعِبَادِ. وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ  
عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ. يَوْمَ تُولُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ  
يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ؛<sup>۵</sup> ای قوم من، از روزی مانند روز احزاب

۱. «مشرفی» نوعی شمشیر است که منسوب به مشارف شام است. گفته شده که این نوع شمشیر، منسوب به مکانی در یمن است نه مشارف شام (المنجد). («مشارف» به معنای منطقه بلند و ارتفاعات است).

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۲.

۳. در نسخه موجود امالی صدوق، به جای «عَزْرَه»، «ابی غروه» ضبط شده است.

۴. صدوق، الامالی، مجلس ۳۰، ص ۲۲۴.

۵. غافر (۴۰)، ۳۰-۳۳.



(گروه‌های مخالف دین خدا) بر شما می‌ترسم، و از سرنوشتی مانند سرنوشت قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنها آمدند بر شما می‌ترسم؛ و خداوند هرگز بر بندگانش قصد ستم ندارد. ای قوم من، بر شما از روز فریادخواهی بیم دارم؛ روزی که پشت‌کنان بازمی‌گردید، و برای شما در برابر خدا هیچ حمایتگری نیست؛ و خدا هر که را گمراه کند، او راهبری نخواهد داشت.

آن‌گاه گفت: ای مردم، آیا حسین علیه السلام را می‌کشید؟! پس خدا شما را به عذابی سخت هلاک می‌کند. آن‌گاه قسمتی از آیه ۶۱ سوره طه را یادآوری کرد که خداوند می‌فرماید: وَقَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى؛ «هرکس دروغ گوید و افترا بدهد، زیان‌کار است». امام حسین علیه السلام فرمود: ای پسر اسعد، خدا تو را رحمت کند. اینان پس از آنکه به حق دعوتشان کردی و پیشنهاد تو را رد کردند و برای ریختن خون تو و یارانت به پا خاستند، مستحق عذاب شدند، تا چه رسد به حال، که برادران نیکوکار تو را کشته‌اند. حَنْظَلَه گفت: جانم به فدایت، راست گفتی، تو از من آگاه‌تر و برای دعوت کردنشان به حق، سزاوارتری. آیا اجازه می‌فرمایید که رهسپار آخرت گشته، به برادران خود ملحق شویم؟ امام فرمود: «برو به سوی چیزی که از دنیا و آنچه در آن است برای تو بهتر است، و پادشاهی‌ای که پایان نمی‌پذیرد». حَنْظَلَه [به‌عنوان سلام و دُاع] گفت: سلام بر تو ای ابا عبد‌الله، و درود خدا بر تو و خاندانت باد، و خداوند در بهشت میان ما و شما آشنایی قرار دهد [و کنار هم گرد آورد]. امام گفت: آمین، آمین. حَنْظَلَه پیش رفت و جنگید تا به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

### شهادت سیف‌بن حارث بن سُرَّیع و مالک‌بن عبْدبن سُرَّیع

دو جوان از بنی‌جابر به نام‌های سیف‌بن حارث بن سُرَّیع و مالک‌بن عبْدبن سُرَّیع که

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۵؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۴-۲۵؛ و ر.ک: سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۴-۱۶۵.

پسرعمو و برادرِ مادری بودند، خدمت امام حسین علیه السلام رسیدند. آن دو گریه می‌کردند و چشمانشان پر از اشک بود. امام حسین علیه السلام به آن دو فرمود: ای برادرزاده‌ها، چرا گریه می‌کنید؟ امیدوارم به زودی چشمانتان روشن گردد [و شادمان شوید]. آن دو گفتند: خداوند ما را فدای تو گرداند، ما برای تو گریه می‌کنیم، نه برای خود؛ چون می‌بینیم در محاصره دشمنان قرار گرفته‌ای و ما قادر به دفع دشمن از تو نیستیم. امام فرمود: ای برادرزادگان، خداوند بر این فداکاری و دوستی و همدلی شما با من، نیکوترین پاداش‌های پارسایان را عطا فرماید.<sup>۱</sup>

تا اینکه پس از شهادت حنظلّه، آن دو جوان جابری نزد امام آمدند. آن دو رو به امام کردند [و به‌عنوان سلام و دعاء] عرض کردند: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا. امام در جواب فرمودند: درود و رحمت خدا بر شما باد. آن‌گاه [به میدان رفتند و] جنگیدند تا به شهادت رسیدند.<sup>۲</sup>

### شهادت عابس بن ابی شیبب شاکری و شوذب بن عبدالله

عابس بن ابی شیبب شاکری به همراه شوذب بن عبدالله، از هم‌پیمانان و وابستگان بنی شاکر،<sup>۳</sup> به حضور امام حسین علیه السلام رسیدند. عابس به شوذب گفت: ای شوذب چه تصمیمی گرفته‌ای؟ [و می‌خواهی چه کنی؟] شوذب گفت: چه می‌کنم؟! به همراه تو در رکاب فرزند دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌جنگم تا کشته شوم. عابس گفت: گمان من هم همین بود، اما نخست نزد ابی عبدالله برو [و از او اجازه بگیر تا تو جزء یاران او گردی] و او [جهاد و شهادت] تو را

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۲-۴۴۳.

۲. همان، ص ۴۴۳.

۳. مرحوم شیخ عباس قمی درباره شوذب می‌گوید: «شاکر» قبیله‌ای در یمن از همدان است که نسب آنها برمی‌گردد به شاکر بن ربیع بن مالک؛ و عابس از همین قبیله بود و شوذب، نزیل و حلیف او بود، نه غلام او یا آزاد کرده و برده او، چنان‌که عده‌ای چنین پنداشته‌اند، حتی استاد ما جناب محدث نوری صاحب مستدرک گفت: چه بسا مقام شوذب از مقام عابس بالاتر باشد؛ زیرا در حق او گفته‌اند: شوذب از پیش گامان مکتب شیعه بوده است (نفس المهموم، ص ۲۸۱).

مانند دیگر یاران خود، به حساب خدا بگذارد، و من هم تو را به حساب خدا بگذارم [تا اجری ببرم]؛ زیرا در این ساعت اگر کس دیگری با من بود، که از تو به من نزدیک‌تر بود، دوست می‌داشتم برود و جلوی چشمانم به شهادت برسد، تا او را به حساب خدا بگذارم [و اجری ببرم]. امروز روزی است که هر قدر می‌توانیم، باید به دنبال اجر و پاداش باشیم؛ زیرا بعد از این روز، دیگر جای عمل نیست، و فقط حساب است.

شَوَدَب نزد امام حسین علیه السلام رفت و بر امام علیه السلام سلام کرد و [پس از کسب اجازه] به میدان رفت و جنگید تا به شهادت رسید. آن‌گاه عابس بن ابی‌شیب به امام حسین علیه السلام عرض کرد: ای اباعبدالله، به خدا سوگند، در روی زمین هیچ خویش و بیگانه‌ای نزد من عزیزتر از تو نیست. اگر چیزی عزیزتر از جان و خونم داشتم که به وسیله آن می‌توانستم ستم و کشته شدن را از تو دفع کنم، چنین می‌کردم. درود بر تو ای اباعبدالله، اکنون خدا را گواه می‌گیرم که من بر راه هدایت تو و پدرت هستم.

آن‌گاه عابس در حالی که جای زخم شمشیری بر پیشانی داشت، شمشیر کشید و به سوی دشمن رفت.

ربیع بن تمیم که در آن صحنه حاضر بوده است، نقل می‌کند: چون او را دیدم که می‌آید، وی را شناختم. من او را در جنگ‌ها دیده بودم. او از شجاع‌ترین مردم بود. گفتم: ای مردم، این که می‌بینید، شیر شیران، فرزند ابی‌شیب است. مبادا کسی به تنهایی به مبارزه با او برود. عابس فریاد زد: آیا مرد میدانی هست که به مبارزه تن‌به‌تن بیاید؟ عمر بن سعد گفت: سنگ‌بارانش کنید.

ازهرسو، باران سنگ بر سرش باریدن گرفت. عابس که چنین دید، زره و کلاه خود را دور انداخت و به آنها حمله کرد. راوی می‌گوید: به خدا سوگند، دیدم که بیش از دویست نفر را به عقب راند و پراکنده کرد. آن‌گاه سپاه ابن‌سعد ازهرسو به او حمله کردند و او را کشتند. راوی می‌گوید: پس از آن، سر عابس را در دست افرادی دیدم که [بر سر آن دعوا داشتند]؛ این می‌گفت: من او را کشته‌ام؛ آن دیگری می‌گفت: من او را

کشته‌ام. سپس نزد عمر بن سعد رفتند و او گفت: دعوا نکنید، هیچ کس به تنهایی او را نکشته است؛ با این سخن، آنها را از همدیگر جدا کرد.<sup>۱</sup>

### ترتیب شهادت شهیدان

تا اینجا گوشه‌ای از رویدادهای جان‌گداز روز عاشورا و چگونگی شهادت جمعی از یاران امام حسین (ع) بیان شد. البته ترتیب بیان رویدادها و شهادت یاران امام (ع) در اینجا طبق ترتیبی است که طبری (۳۱۰ق) در *تاریخ الامم والملوک*، و بلاذری (۲۷۹ق) در *انساب الاشراف*، و شیخ مفید (۴۱۳ق) در *الارشاد*، آورده‌اند (گزارش‌های طبری و شیخ مفید نیز منتهی به ابی‌مخنف است که اعتبار آن در جای خود اثبات شده است). محدث و مورخ دقیق و بصیر، مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز در *نقس‌المهموم* تقریباً همین ترتیب را اتخاذ کرده است، اما در عین حال، ترتیبی را نیز که ابن‌اعثم (۳۱۴ق) در *الفتوح*، و ابن‌شهر آشوب (۵۸۸ق) در *مناقب آل ابی‌طالب*، دارند، از نظر دور نداشته و در جای مناسب ذکر کرده است. البته نمی‌توان با اطمینان گفت که یکی از این دو ترتیب یا ترتیب دیگری حتماً درست است و یاران امام حسین (ع) دقیقاً به همان ترتیب به شهادت رسیده‌اند؛ ولی ترتیب طبری به روایت از ابی‌مخنف و بلاذری و شیخ مفید، از اعتبار بیشتری برخوردار است. لذا ما تا اینجا، همین ترتیب را انتخاب کردیم.

به‌رحال این ترتیب، خالی از نقص نیست؛ زیرا نام و چگونگی شهادت تمام شهدای غیر هاشمی کربلا ذکر نشده است. از این‌رو برای جبران این نقص، اسامی سایر شهدا و چگونگی شهادت آنها و حوادث جنبی را از منابع دیگری مانند فتوح ابن‌اعثم و منابع متأخر مانند *مقتل‌الحسین خوارزمی* (۵۶۸ق)، *مناقب ابن‌شهر آشوب* (۵۸۸ق) و *ملهوف سید بن طاووس* (۶۶۴ق) و امثال آنها، به ترتیب مناسبی آورده‌ایم تا بدین وسیله گزارش حادثه، تکمیل، و حق مطلب تا حد ممکن ادا شود.

۱. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۴۳، ۴۴۴.

## شهیدان پیش‌گام

یادآوری این نکته نیز لازم است که در صفحات گذشته، مشخص شد که نخستین شهید از یاران امام حسین علیه السلام، مُسَلِّم بن عَوْسَجَه، و دومین شهید، عبدالله بن عُمَیْر کَلْبی بوده است. اما طبری به روایت از ابی‌مُخَنَف، چگونگی شهادت بعضی از یاران امام حسین علیه السلام را در پایان گزارش شهادت یاران امام آورده است، ولی در عین حال یادآوری کرده است که این شهدا، جزء اولین کسانی هستند که به شهادت رسیدند؛ و چون ذکر نکرده است که کدام‌یک از آنان چندمین شهید بوده، مشخص کردن این امر میسر نیست؛ لذا ما در اینجا، چگونگی شهادت آنها را ذکر کرده، یادآوری می‌کنیم که جزء اولین شهدا بوده‌اند. از جمله این شهدا، ابوشعثاء کندی، عمرو بن خالد صیداوی، جابر بن حارث سلمانی، مُجَمِّع بن عبدالله عائذی و سعد، غلام آزادشده عمر بن خالد، هستند که ذیلاً به بیان چگونگی شهادت آنها می‌پردازیم. بلاذری نیز در *انساب الاشراف* از تعداد دیگری از یاران امام علیه السلام نام برده است که در تاریخ طبری نیافته است؛ آنها را نیز طبق روایت بلاذری ذیلاً می‌آوریم و آنها را از منابع متأخر، تکمیل می‌کنیم:

### یزید بن زیاد بن مهاصر (ابوشعثاء کندی)

یزید بن زیاد، معروف به ابوشعثاء کندی، از تیراندازان معروف بود که ابتدا در سپاه ابن سعد بود، ولی هدایت الهی شامل حالش شد و به امام حسین علیه السلام پیوست.<sup>۱</sup> ابومُخَنَف از فَضَّیْل بن خُدَیج کندی نقل می‌کند که گفت: یزید بن زیاد از قبیله بَهْدَلَه که او را ابوشعثاء کندی می‌گفتند، مقابل امام حسین علیه السلام بر زانو تکیه زد و صد تیر پیکان به سوی دشمن افکند که به جز پنج چوبه آنها به خطا نرفت. او تیرانداز ماهری بود و چون تیر می‌افکند می‌گفت: أَنَا ابْنُ بَهْدَلَه، فُرْسَانِ الْعُرْجَلَه؛ «منم فرزند بَهْدَلَه، از سلحشوران

۱. عبارت طبری در این باره چنین است: فَلَمَّا رَدُّوا الشَّرْطَ عَلَى الْحُسَيْنِ مَالِ الْبِهْ: «وقتی که سپاه کوفه، پیشنهادهای

حسین را نپذیرفتند (یزید بن زیاد) به او پیوست» (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۶).

۲. عُرْجَلَه: افراد پیاده، به دسته‌ای از اسب‌ها نیز گفته می‌شود (جوهری، الصحاح).

عَرَجَلَهُ؛ و امام حسین علیه السلام می فرمود: اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ؛ «خداوندا، تیرش را به هدف بنشان و پاداش او را بهشت قرار ده».

ابوشعثاء بعد از اتمام تیرهایش برخاست و گفت: پنج تازی آنها بیشتر به هدر نرفت و یقین دارم که پنج نفر از دشمن را به هلاکت رسانده‌ام. او آن روز چنین رجز می خواند:

أَنَا يَزِيدٌ وَأَبِي مُهَاصِرٌ      أَشْجَعُ مِنْ لَيْثِ بَغِيْلِ خَادِرِ  
يَا رَبِّ أَنْتَ لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٌ      وَلَا بِنِ سَعْدِ تَارِكِ وَهَاجِرِ

«منم یزید و پدرم مهاصر است؛ شجاع تر از شیر زیان آرمیده در بیشه‌ام. پروردگارا، من حسین علیه السلام را یاور گشتم و ابن سعد را رها کردم».

چنان که اشاره شد، ابوشعثاء جزء اولین کسانی بود که به نبرد پرداخت و در رکاب امام حسین علیه السلام جنگید تا به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

### چهار تن از یاران امام حسین علیه السلام

عمرو بن خالد صیّداوی، جابر بن حارث سلّمانی، سعد، غلام آزادشده عمر بن خالد و مُجَمِّع بن عبدالله عاندی، جزء اولین کسانی بودند که قدم به میدان کارزار نهادند و با شمشیرهای آخته، به قلب سپاه دشمن زدند. این چهار نفر در سپاه دشمن پیش رفتند و

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۵. مرحوم صدوق، پس از شهادت ابوالشعثاء، مبارزه و شهادت شخصی به نام وهب بن وهب را بدین گونه نقل می کند: بعد از زیاد بن مهاصر (مهاجر) کندی، وهب بن وهب قدم به میدان مبارزه نهاد. او نصرانی بود و با مادرش به دست حسین علیه السلام مسلمان شدند و همراه امام حسین علیه السلام به کربلا آمدند. وهب بر اسبی سوار شد و تیرک خیمه‌ای در دست گرفت و با دشمن جنگید، تا اینکه هفت یا هشت نفر از کوفیان را به قتل رساند. سپس او را اسیر کردند و به نزد عمر بن سعد بردند. عمر بن سعد دستور داد سر از تنش جدا کنند. سرش را جدا کردند و به سوی خیمه‌های یاران امام حسین علیه السلام پرتاب کردند. مادرش شمشیر او را برداشت و به میدان مبارزه رفت. امام حسین علیه السلام به او فرمود: ای ام وهب بنشین، خداوند جهاد را از زنان برداشته است، تو و فرزندت در بهشت با جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله خواهید بود (صدوق، الامالی، مجلس ۳۰، ص ۲۲۵؛ و با اندکی تفاوت: خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۱۳). علامه شوشتری، به دلایلی این گزارش را نقد کرده و این وهب را همان عبدالله بن عمیر کلبی می داند که شهادت او قبلاً گذشت (قاموس الرجال، ج ۱۰، ص ۴۵۶).

دشمن، آنان را محاصره کرد و نزدیک بود که آنها را از یاران خود دور کنند و از پای درآورند که عباس بن علی علیه السلام بر دشمن تاخت و آنان را نجات داد، درحالی که به شدت مجروح شده بودند. آنان مجدداً هنگامی که دشمن [حلقه محاصره را بر سپاه امام تنگ کرده بود و] به آنها نزدیک شده بود، شمشیر کشیدند و به میدان مبارزه رفتند و در همان اول جنگ، در یک مکان باهم به شهادت رسیدند.<sup>۱</sup>

### عمروبن خالد صیداوی<sup>۲</sup>

عمروبن خالد صیداوی پیش از رفتن به میدان جنگ به امام حسین علیه السلام گفت: السّلام علیک یا ابا عبد الله، همانا من تصمیم گرفته‌ام که به اصحابت ملحق شوم و نمی‌خواهم بمانم تا تو را در بین خاندانت تنها و کشته بینم. امام به او فرمود: برو که تا ساعتی دیگر ما نیز به تو ملحق می‌شویم. او به میدان رفت و نبرد سنگینی کرد تا به شهادت رسید.<sup>۳</sup>

عمروبن خالد وقتی که به میدان رفت، چنین رجز خواند:

الْیَوْمَ یا نَفْسُ اِلَى الرَّحْمٰنِ      تَمْضِیْنَ بِالرُّوحِ وَبِالرَّیْحٰنِ  
 الْیَوْمَ تُجْزِیْنَ عَلٰی الْاِحْسٰنِ  
 قَدْ کَانَ مِنْکَ غَیْبَ الزَّمٰنِ      مَا خَطَّ فِی اللُّوْحِ لَدٰی الدِّیَّانِ  
 لَا تُجْزَعِیْ فِکُلُّ حٰیِّ فَاَنْ  
 وَالصَّبْرُ اَحْظٰی لَکَ بِالْاَمَانِ      یَا مَعْشَرَ الْاَزْدِ بَنِی قَحْطَانَ  
 کُونُوا لَدٰی الْحَرْبِ کَاسِدِ حَقَّانِ

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۶.

۲. در برخی منابع مانند تاریخ الامم والملوک، عمروبن خالد، صیداوی معرفی شده است؛ ولی در برخی منابع متأخر، مانند مقتل خوارزمی و مناقب ابن شهر آشوب، آزادی معرفی شده که او را شخصی غیر از صیداوی القاسمی کند. مرحوم شوشتری این دو را یک نفر دانسته است (قاموس الرجال، ج ۸، ص ۹۵)؛ لذا ما نیز به ذکر عمروبن خالد صیداوی اکتفا می‌کنیم.

۳. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۴؛ سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۳-۱۶۴.

«ای نفس، امروز به سوی خدای رحمان خواهی رفت و به روح و ریحان الهی خواهی رسید.

امروز بر احسان و نیکی سزا داده خواهی شد.

در گذشت زمان، برای تو بوده است آنچه که خدا در لوح محفوظ برای تو مقدر کرده است.

بی تابی مکن؛ زیرا که هر زنده‌ای فانی خواهد شد و بردباری، تو را از آرزوها بهره‌مندتر خواهد کرد.

ای آزادی‌های از قحطان، در رزمگاه مانند شیر بیشه خفان باشید.

سپس حمله کرد و جنگید تا به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

### جَوْن، غلام ابوذر غفاری

بلاذری،<sup>۲</sup> مبارزه و شهادت جَوْن (حُوّی)<sup>۳</sup> را بعد از ذکر شهادت زهترین قین، و ابن‌اعثم کوفی<sup>۴</sup> پس از حبیب‌بن‌مظاهر، ذکر کرده است.

۱. ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۰۵؛ و با اندکی تفاوت: خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۱۴. البته خوارزمی، او را آزادی خوانده است، که اندکی پیش گفتیم که عمرو بن‌خالد صیداوی آزادی یک نفر است. ضمناً ابن‌شهر آشوب، از رجزهای او، فقط دو بیت اول و دوم را نقل کرده است.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۳.

۳. در انساب الاشراف بلاذری (ج ۳، ص ۴۰۳)، و کتاب الفتح ابن‌اعثم (ج ۵، ص ۱۰۸)، و تاریخ الامم والملوک طبری (ج ۴، ص ۴۲۰)، «حُوّی» ذکر شده است. ولی در مقاتل الطالبیین ابوالفرج اصفهانی (ص ۱۱۳)، رجال طوسی (ص ۹۹)، الملهوف علی قتلی الطفوف سید بن طاووس (ص ۱۶۳)، مقتل الحسین خوارزمی (ج ۲، ص ۱۹)، شیر الاحزان ابن‌نما (ص ۶۳)، و رجال ابن‌داود، (ص ۶۷) «جَوْن» آمده است. اما شیخ مفید نام او را «جَوْن» نوشته است (الارصاد، ص ۹۳)، و ابن‌شهر آشوب «جَوْن بن ابی‌مالک» ثبت کرده است (مناقب آل ابی‌طالب، ج ۴، ص ۱۱۱). ابن‌درحالی است که فُضَیل بن زَییر (تسمیه من قتل مع الحسین، فصلنامه تراثنا، ش ۲، ۱۴۰۶ق، تحقیق سید محمد رضا حسینی جلالی، ص ۱۵۳) و شیخ طوسی، جوین بن مالک را غیر از جَوْن غلام ابوذر دانسته‌اند (رجال طوسی، ص ۹۹).

۴. ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۰۸.



بلاذری می‌گوید: حُوَی (جَوْن) غلام آزادشده ابوذر، پیشاپیش امام حسین علیه السلام با

دشمنان می‌جنگید و چنین رجز می‌خواند:

كَيْفَ تَرَى الْفَجَّارَ ضَرْبَ الْأَسْوَدِ      بِالسَّيْفِ صَلْتًا عَنِ بَنِي مُحَمَّدٍ  
أَذْبُ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْيَدِ      أَرْجُو بِهِ الْجَنَّةَ يَوْمَ الْمَوْرِدِ<sup>۱</sup>

«بدکاران چگونه می‌بینند ضربت این سیاه را با شمشیری که در راه فرزندان محمد صلی الله علیه و آله کشیده شده است. من با دست و زبان از آنان حمایت می‌کنم و با این کار، امید بهشت در روز ورود به صحنه محشر را دارم».

سیدبن طاووس چنین آورده است: سپس [بعد از عمروبن قرظله] جَوْن، غلام ابوذر که برده سیاهی بود، به میدان رفت. حسین علیه السلام به او گفت: من به تو اجازه می‌دهم [که از این سرزمین بروی و جان خود را حفظ کنی]. تو همراه ما برای عافیت آمدی، پس در گرفتاری ما، خود را مبتلا مساز. جَوْن گفت: ای فرزند رسول خدا، آیا سزاوار است که من در زمان خوشی، نان خور شما باشم، ولی در سختی‌ها شما را تنها بگذارم؟ به خدا سوگند، که بویم بد، نژادم پست، و رنگم سیاه است؛ پس بر من منت بگذار و مرا به [آسایش جاودان] بهشت برسان تا بدنم خوش‌بو، نژادم شریف و رویم سفید گردد. نه، به خدا سوگند، هرگز از شما جدا نمی‌شوم تا اینکه این خون سیاه با خون شما درآمیزد. سپس به جنگ پرداخت تا به شهادت رسید. رضوان خدا بر او باد.<sup>۲</sup>

### بَشِيرِ بْنِ عَمْرٍو (عمر) حَضْرَمِي

بنا به نقل بلاذری، بعد از جَوْن، غلام ابوذر، بَشِيرِ بْنِ عَمْرٍو حَضْرَمِي به میدان رفت و چنین رجز می‌خواند:

۱. بلاذری، *انساب الأشراف*، ج ۳، ص ۴۰۳. ابن‌اعثم در *کتاب الفتوح* (ج ۵، ص ۱۰۸) و خوارزمی در *مقتل‌الحسین* (ج ۲، ص ۱۹) این رجز را مفصل‌تر و در سه بیت و با اندکی تفاوت نقل کرده‌اند.  
۲. سیدبن طاووس، *المهروف علی قتلی الطفوف*، ص ۱۶۳.

اليَوْمَ يَا نَفْسُ الْأَقْسَى الرَّحْمَنَ وَالْيَوْمَ تَجْزِينَ بِكُلِّ أَحْسَانٍ  
لَا تَجْزَعِي فَكُلِّ شَيْءٍ فَنان وَالصَّبْرَ أَخْطَى لَكَ عِنْدَ الدِّيَانِ

«ای جان، امروز با خدای رحمان ملاقات می‌کنم و تو از تمام نیکی و بخشش‌ها بهره‌مند می‌شوی.»

بی‌تابی نکن؛ که هرچیزی فانی است، و صبر کردن، بهره بیشتری از جانب خدا نصیب خواهد کرد.»

### عبدالرحمن بن عبدالله بن الکردن یزنی

به میدان رفتن و شهادت عبدالرحمن بن عبدالله را بعد از شهادت بشیر بن عمرو حَضْرَمِی ذکر کرده‌اند. او هنگام مبارزه چنین رجز می‌خواند:

أَتِي لِمَنْ يُنْكِرُنِي ابْنَ الْكَدَنِ أَنِّي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَحَسَنِ<sup>۲</sup>

«اگر کسی مرا نمی‌شناسد، من فرزند کدتم و من بر دین حسین و حسنم.»

به گزارش دیگری او چنین رجز خواند:

أَنَا ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ آلِ يَزْنَ دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَحَسَنِ  
أَضْرِبُكُمْ ضَرْبَ فَتَى مِنَ الْيَمَنِ أَرْجُو بِذَلِكَ الْفَوْزَ عِنْدَ الْمُؤْتَمَنِ

«من عبدالله از خاندان یزتم و دینم همان دین حسین و حسن است.»

«بر شما ضربت وارد می‌کنم، ضربت جوان یمنی؛ و با این کار امید رستگاری در نزد خدای مؤتمن را دارم.»

سپس حمله کرد و جنگید تا به شهادت رسید.<sup>۳</sup>

۱. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۴. بنا به نقل طبری از ابی مخنف، بشیر بن عمرو جزء آخرین کسانی بود که در رکاب امام حسین شهید شد (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۴).

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۴.

۳. ابن اعمش، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۶. ابن اعمش شهادت او را بعد از شهادت مسلم بن عوسجه آورده است.

### شهادت شماری دیگر از یاران امام حسین علیه السلام

بلاذری از افراد دیگری نام می‌برد که در روز عاشورا در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند، ولی فقط به ذکر نام آنها اکتفا کرده است، بدون ذکر ترتیب شهادت و چگونگی به میدان رفتن و رجز خواندن آنها. البته چگونگی مبارزه و شهادت بعضی از این افراد، در تاریخ طبری و منابع دیگر ذکر شده است که در صفحات قبل، چگونگی مبارزه و شهادت آنها بیان شد. اکنون نام سایر شهدا را فهرست‌وار ذکر می‌کنیم:

۱. زیادبن عمروبن عُرَیْبِ الصَّانِدِی، از قبیله هَمْدان که کنیه او «ابوئمامه» بود؛<sup>۱</sup>
۲. جِیادبن الحارث السُّلَمانی (جابر بن الحارث السُّلَمانی) از قبیله مراد؛<sup>۲</sup>
۳. سُوارین ابی خُمَیر، از بنی فَهْم جابری، از قبیله هَمْدان؛
۴. بَدربن الْمُعَفَّل بن جَعُونَه بن عبد الله بن خَطِیْط بن عَثْبَه بن الْکَلَاع الْجُعْفی؛

گفتنی است که بلاذری برای بَدربن مُعَفَّل، رجزی به شرح ذیل ذکر کرده است:

أنا ابن جُعْفی وأبی الْکَلَاعُ      وَفی یَمِینِی مُرْهَفٌ قَرَاعُ  
وَمَازِنٌ تُعَلِّبُهُ لَمَاعُ<sup>۳</sup>

«من فرزند جُعْفی هستم و پدرم کلاع است. در دستم شمشیری کوبنده و نیزه‌ای

است که پیکان آن می‌درخشد».

۵. عبد الاعلی بن زید بن الشجاع الکلبی؛

۶. حجاج بن مسروق.<sup>۴</sup>

گفتنی است که خوارزمی و ابن شهر آشوب درباره چگونگی شهادت حجاج بن مسروق

مطالبی دارند که در ذیل به آن اشاره می‌کنیم:

۱. این شخص همان ابوئمامه صانیدی است که نماز ظهر روز عاشورا را یادآوری کرد، و در صفحات قبلی گذشت.

۲. این شخص گویا همان «جابر بن حارث سلمانی» است که قبلاً ذکر شد.

۳. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۴۰۵.

۴. حجاج بن مسروق بن مالک بن کنیف بن عَثْبَه بن الْکَلَاع الْجُعْفی.

خوارزمی مبارزه و شهادت حجاج بن مسروق را قبل از زُهَیْر بن قَیْن ذکر کرده است و اشعاری شبیه آنچه طبری به زُهَیْر نسبت داده، برای حجاج بن مسروق آورده و او را مؤذن امام حسین (ع) معرفی کرده است.<sup>۱</sup> رجزش به شرح ذیل است:

أَقْدَمَ حَسِينُ هَادِيًا مَهْدِيًا      أَلْيَوْمَ نَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ  
ثُمَّ أَبَاكَ ذَا الْعُلَا عَلِيًّا      وَالْحَسَنَ الْخَيْرَ الرِّضَا الْوَلِيًّا  
وَذَا الْجِنَاحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيًّا      وَأَسَدَ اللَّهِ الشَّهِيدِ الْحَيِّ

«به پیش ای حسین، که تو هدایتگر و هدایت شده‌ای. امروز با جدت پیامبر ملاقات خواهیم کرد و سپس با پدرت علی (ع)، صاحب مقام عالی، و برادرت حسن، صاحب خیر و ولی مورد رضایت خدا، و آن جوانمرد دلیر، صاحب دو بال (جعفر طیار)، و شیر خدا، شهید زنده (حمزه)».

گفتمی است که خوارزمی بعد از حجاج بن مسروق، جریان مبارزه و شهادت زُهَیْر بن قَیْن را ذکر کرده و چنین می‌گوید: «و روایت شده است که زُهَیْر هنگامی که می‌خواست حمله کند، در کنار حسین (ع) ایستاد و بر کتف او زد و چنین گفت: اقدم حسین هادياً مهدياً... تا آخر ابیاتی که برای حجاج بن مسروق نقل شد. نمی‌دانم این ابیات را زُهَیْر خواند یا حجاج بن مسروق».<sup>۲</sup> ولی ابن شهر آشوب، جریان مبارزه و شهادت او را پس از یزید بن مهاصر<sup>۳</sup> و پیش از سعید بن عبدالله حنفی و در نتیجه، قبل از حبیب بن مظاهر و زُهَیْر بن قَیْن ذکر کرده و رجز ذیل را به او نسبت داده است:

أَقْدَمَ حَسِينُ هَادِيًا مَهْدِيًا      فَالْيَوْمَ نَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ  
ثُمَّ أَبَاكَ ذَا النَّدَى عَلِيًّا      ذَاكَ الَّذِي نَعْرِفُهُ وَصِيًّا

۱. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۲۰.
۲. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۲۰. همان طور که قبلاً گذشت، طبری این رجز را با اندکی تفاوت به زُهَیْر نسبت داده است.
۳. یزید بن مهاصر حنفی، همان یزید بن مهاصر کندی است.
۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۲.

«به پیش ای حسین که تو هدایتگر و هدایت‌شده‌ای. امروز با جدت پیامبر اکرم ﷺ ملاقات خواهیم کرد و همچنین با پدرت علی ﷺ، صاحب کرم و بخشش؛ همان علی ﷺ که ما او را به‌عنوان وصی پیامبر می‌شناسیم».

### شهادایی که نام آنها در منابع متأخر آمده است

تا اینجا اسامی جمعی از شهدای کربلا و چگونگی مبارزه و شهادت آنها را که در منابع متقدم، مانند تاریخ طبری و انساب‌الاشراف و الارشاد و مانند آنها آمده بود، به‌ترتیب ذکر کردیم؛ و نیز اسامی شهیدان پیش‌گام و همچنین تنی چند از شهیدانی را که تنها نام آنها جزء شهدا آمده بود، معرفی کردیم. اکنون برای تکمیل مطلب و به لحاظ اینکه حتی‌المقدور اسامی تمام شهدا را ذکر کرده باشیم، اسامی تعداد دیگری از شهدا و چگونگی مبارزه و شهادت آنها را که در منابع متأخر مانند مقتل خوارزمی و مناقب ابن شهر آشوب و ملهوف سیدبن طاووس (و از منابع متقدم در فتوح ابن‌اعثم) آمده است، به‌ترتیب ذکر می‌کنیم:

### خالدبن عمروبن خالد

ابن‌اعثم و خوارزمی، جریان مبارزه و شهادت عمروبن خالد صیدآوی و فرزندش خالدبن عمرو، و همچنین سعدبن حنظله تمیمی و عُمَیربن عبدالله مَذْحِجی را بعد از ابن‌عُمَیر کَلْبی و قبل از مسلم‌بن‌عَوْسَجَه ذکر کرده‌اند. چون نقل خوارزمی در ضبط اسامی و اشعار، از نقل ابن‌اعثم منقح‌تر و دقیق‌تر به‌نظر می‌رسد، لذا ما جریان شهادت این شهدا را طبق نقل خوارزمی ذکر می‌کنیم. گفتنی است که قبلاً جریان شهادت عمروبن خالد ذکر شد و دیگر آن را تکرار نمی‌کنیم؛ لذا از خالدبن عمروبن خالد آغاز می‌کنیم.

خوارزمی می‌گوید: بعد از شهادت عمروبن خالد، فرزندش خالدبن عمرو به میدان

رفت، درحالی‌که چنین رجز می‌خواند:

صَبْرًا عَلَى الْمَوْتِ بَنَى قَحْطَانَ      كَيْمَا نَكُونَ فِي رَضَى الرَّحْمَنِ  
ذِي الْمَجْدِ وَالْعِزَّةِ وَالْبُرْهَانَ      يَا أَبْتَا قَدْ صِرْتَ فِي الْجَنَانِ

«ای فرزندان قحطان، بر مرگ بردبار باشید تا خشنودی خدای رحمان را دریابیم؛ خدایی که صاحب عظمت و عزت و حجت است. ای پدر، تو در بهشت برین قرار گرفتی».

او با خواندن این رجز حمله کرد و جنگید تا به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

### سعدبن حَنْظَلَةَ تَمِيمِي

بعد از خالدبن عمرو، سعدبن حَنْظَلَةَ به میدان رفت، درحالی که چنین رجز می خواند:

صَبْرًا عَلَى الْأَسْيَافِ وَالْأَسِنَّةِ      صَبْرًا عَلَيْهَا لِدُخُولِ الْجَنَّةِ  
وَحُورِ عَيْنٍ نَاعِمَاتٍ هُنَّ      لَمَنْ يُرِيدُ الْفَوْزَ لَا بِالظَّنِّهِ  
يَا نَفْسُ لِلرَّاحَةِ قَاطِرَ حَنْتِهِ      وَفِي طِلَابِ الْخَيْرِ فَارُغْبَنَّهُ

«دربابر شمشیرها و نیزه‌ها صبر باید کرد؛ صبر برای ورود به بهشت و رسیدن به حوریان نرم‌پیکر».

البته اینها برای کسانی است که به‌طور جدی به دنبال رستگاری هستند نه با ظن و گمان. ای جان، راحتی را رها کن و در طلب خیر، شایق باش».

او سپس جنگ سختی کرد تا به شهادت رسید.<sup>۲</sup>

### عُمَيْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ مَذْحِجِي

بعد از سعدبن حَنْظَلَةَ، عُمَيْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ به میدان رفت و چنین رجز می خواند:

۱. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۱۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۰؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۵.
۲. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۱۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۰؛ و رک: ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۵. البته ابن اعثم نام او را «شعبة بن حَنْظَلَةَ تَمِيمِي» ذکر کرده است.

قَدْ عَلِمْتُ سَعْدُ وَحَىٰ مَذْحِجٍ      أَنِّي لَيْثُ الْغَابِ لَمْ أَهْجِجْ  
أَغْلُو بِسَيْفِي هَامَةَ الْمُدَجِّجِ      وَأَتْرُكُ الْقَرْنَ لَدَى التَّعْرُجِ  
فَرَيْسَةَ الضَّبْعِ الْأَزَلِّ الْأَعْرَجِ      فَمَنْ تَرَاهُ وَأَقْفًا بِمَنْهَجِ

«قبیله سعد و مذحج می‌دانند که من شیر بیشه هستم و هرگز طرد نشده‌ام. شمشیرم را بر کاسه سر پوشیده از سلاح، فرود می‌آورم و هم‌اورد را روی خاک وامی‌گذارم تا طعمه کفتار لنگ گردد. کیست که بر راه من بایستد؟».

عَمَّيْرُ هَمِجَانٍ بِأَشَدِّ تَمَامٍ      مِي جَنْجِيدٍ تَا اَيْنَكِه مَسْلَمِ ضِيَابِي وَ اِبْدَالَلَّه بَجَلِي، اَوْ رَا  
بِه شَهَادَتِ رَسَانَدَنَد.<sup>۲</sup>

### یحیی بن سلیم مازنی

خوارزمی، مبارزه و شهادت یحیی بن سلیم را بعد از نماز ظهر عاشورا و بعد از شهادت عبدالرحمن بن عبدالله یزنی ذکر کرده است.<sup>۳</sup>

ابن اعثم و ابن شهر آشوب، مبارزه و شهادت او را بعد از مسلم بن عوسجه و عبدالرحمن بن عبدالله یزنی ذکر کرده‌اند که ظاهراً قبل از نماز ظهر عاشورا بوده است.<sup>۴</sup> طبق این نقل، بعد از عبدالرحمن بن عبدالله، یحیی بن سلیم پا به میدان نهاد و چنین رجز می‌خواند:

لَأُضْرِبَنَّ الْقَوْمَ ضَرْبًا فَيُصَلِّأُ      ضَرْبًا شَدِيدًا فِي الْعِدَا مُعْجَلًا  
لَا عَاجِزًا فِيهَا وَلَا مُؤْتَلُوًّا      وَلَا أَخَافُ الْيَوْمَ مَوْتًا مُقْبِلًا

«دشمنان را با ضربات شدید و جداکننده می‌زنم؛ ضرباتی که مرگ دشمنان را به

۱. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۱۴؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۰؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۵.  
۲. خوارزمی، همان.  
۳. همان، ص ۱۷.  
۴. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۱.

جلو می‌اندازد. در این کار عجز و تردید به خود راه نمی‌دهم و از مرگی که ناچار خواهد آمد، هراسی ندارم».

سپس حمله کرد و به شدت جنگید تا به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

### قُرَّة بن ابی قُرَّة غفاری

بعد از یحیی بن سلیم، قُرَّة بن ابی قُرَّة به میدان رفت و چنین رجز می‌خواند:

قَدْ عَلِمْتُ حَقًّا بَنُو غِفَارٍ      وَخِنْدِفٌ<sup>۲</sup> بَعْدَ بَنِي نَزَارٍ  
 بِأَنْتَى اللَّيْثِ الْهَزْبِرِ الضَّارِي      لِأَضْرِبَنَّ مَعَشَرَ الْفَجَّارِ  
 بِحَدِّ عَضْبٍ ذَكَرَ بَتَّارٍ      يَشْعُ لِي فِي ظُلْمَةِ الْقُبَارِ  
 دُونَ الْهُدَاةِ السَّادَةِ الْأَبْرَارِ      رَهْطِ النَّبِيِّ أَحْمَدِ الْمُخْتَارِ

«قبیله غفار و خندِف و نزار آگاه هستند که من شیر درنده هستم، که بدکاران را با تیزی شمشیر فولادین برآن، ضربه می‌زنم که برق آن در تاریکی غبار می‌درخشد، و با این ضربت، از هدایتگران بزرگواری و نیکوکاری که خویشان پیامبر مختار، احمد هستند دفاع می‌کنم».<sup>۳</sup>

او دلیرانه جنگید و تعدادی از دشمنان را کشت [تا اینکه به شهادت رسید].<sup>۴</sup>

### مالک بن انس کاهلی

بعد از قُرَّة بن ابی قُرَّة، مالک بن انس کاهلی به میدان رفت و چنین رجز می‌خواند:

آلُ عَلِيٍّ شِيعَةُ الرَّحْمَنِ      وَآلُ حَرْبٍ شِيعَةُ الشَّيْطَانِ<sup>۵</sup>

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۱؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۶.
۲. درباره قبیله خندِف در یکی از صفحات گذشته در شهادت عبدالله و عبدالرحمن غفاری توضیح دادیم.
۳. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۱۸.
۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۱.
۵. همان. ابن اعثم رجزی متفاوت و مفصل تر ذکر کرده است (کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۰۷).



«خاندان علی علیه السلام پیرو خدای رحمان، و خاندان حرب (ابوسفیان) پیروان شیطان‌اند».

او عده‌ای از دشمنان را کشت [و سپس به شهادت رسید].<sup>۱</sup>

به روایت مرحوم صدوق، بعد از بُرَیْر بن خُصَیْر، مالک بن آنس کاهلی به میدان رفت و

چنین رجز خواند:

قَدْ عَلِمَتْ كَاهِلُهَا وَدُودَانَ      وَالْخُنْدَفِيُّونَ وَقَيْسَ عَيْلَانَ  
بِأَنَّ قَوْمِي قُصِّمُ الْأَقْرَانِ      يَا قَوْمَ كُونُوا كَأَسْوَدِ الْجَانِ  
أَلْ عَلِيُّ شَيْعَةَ الرَّحْمَنِ      وَآلُ حَرْبٍ شَيْعَةَ الشَّيْطَانِ

«بنی کاهل و بنی دودان و قرشیان و بنی قیس عیلان می‌دانند قوم و طایفه من

کمرشکن هماوردهایشان‌اند.

ای طایفه من، مثل شیران در مخفیگاه باشید. آل علی پیروان رحمان‌اند و آل

ابوسفیان پیروان شیطان‌اند».

او بعد از کشتن تعدادی از دشمنان، به شهادت رسید.<sup>۲</sup>

### عمرو (عمر) بن مُطَاع جَعْفِي

بعد از مالک بن آنس، عمرو بن مُطَاع جَعْفِي پا به میدان مبارزه گذاشت و چنین

رجز می‌خواند:

أَنَا ابْنُ جَعْفِي وَأَبِي مُطَاعٌ      وَقَيْسِ يَمِينِي مُرْهَفٌ قَطَّاعٌ  
وَأَسْمَرٌ سِنَانُهُ لَمَّاعٌ      يُرَى لَهُ مِنْ ضَوْئِهِ شَعَاعٌ

۱. همان. مرحوم حاج شیخ عباس قمی می‌فرماید: به احتمال قوی، این مالک بن آنس کاهلی همان آنس بن حارث کاهلی صحابی است (نفس المهموم، ص ۲۸۹). آنس بن حارث شنیده بود که پیامبر فرموده است: این فرزندم [یعنی حسین] در زمینی که به آن کربلا گفته می‌شود کشته می‌گردد؛ پس هرکس شاهد آن واقعه باشد او را یاری کند. لذا آنس به سوی کربلا رفت و با حسین به شهادت رسید (ابن عساکر، ترجمه الامام الحسین من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۳۹).

۲. شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۰، ص ۲۲۴-۲۲۵.

قد طاب لی فی یومی القراعِ دُونَ حُسین وَلَهُ الدِّعَاءُ<sup>۱</sup>

«من پسر جُغفی هستم و پدرم مُطاع است

و در دستم شمشیری برنده و نیزه‌ای که پیکان آن می‌درخشد و شعاع پرتوافشانی آن دیده می‌شود، قرار دارد.

امروز جنگیدن در راه حسین (ع) و دفاع از او برایم گواراست.»

او سپس حمله کرد و جنگید تا به شهادت رسید.

### انیس بن مَعْقِلِ الاصبجی

آن‌گاه انیس بن مَعْقِل به میدان مبارزه رفت و چنین رجز خواند:

أنا أنیسُ وأنا ابن مَعْقِلِ      وفي يميني نصلُ سيفِ مصقلِ  
أضرب به في الحربِ حتى ينجلي      أعلُّ بها الهاماتِ وسطُ القسطلِ  
من الحسين الماجدِ المُفضَّلِ      ابن رسول الله خيرِ مُرسَلِ<sup>۲</sup>

«من انیس، فرزند مَعْقِل هستم و در دستم شمشیری است براق.

در میان گردوغبار جنگ، با آن، بر فرق‌ها می‌زنم تا اینکه تب جنگ فروکش کند. با

این ضربت‌ها، از حسین (ع)، انسان والا و برتر و زاده بهترین پیامبران خدا دفاع می‌کنم.»

سپس حمله کرد و آن‌قدر جنگید تا به شهادت رسید.

### جُنَادَة بن حارث انصاری

ابن‌اعثم و خوارزمی و ابن شهر آشوب، بعد از نافع بن هلال، جُنَادَة بن حارث انصاری را ذکر کرده‌اند.

۱. خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۱۸. ابن‌اعثم رجز را با اندکی تفاوت و مفصل‌تر ذکر کرده است (کتاب *الفتح*، ج ۵، ص ۱۰۷؛ و نیز، ر.ک: ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۴، ص ۱۱۱). ابن شهر آشوب، بعد از شهادت عمرو بن مُطاع جُغفی، شهادت جون بن ابی‌مالک، مولی ابی‌ذر را آورده و بعد انیس بن مَعْقِل را (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۱). همچنین ابن‌اعثم و خوارزمی، پس از شهادت عمرو بن مُطاع، مبارزه و شهادت حبیب بن مظاهر و بعد جون، غلام ابی‌ذر را آورده و سپس شهادت انیس را مطرح کرده‌اند (ابن‌اعثم، کتاب *الفتح*، ج ۵، ص ۱۰۸-۱۰۷؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۱۸-۱۹).

۲. ابن‌اعثم، کتاب *الفتح*، ج ۵، ص ۱۰۸ و ر.ک: ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۴، ص ۱۱۱-۱۱۲.

### عمرو بن جُناده

پس از جُناده، پسرش عمرو بن جُناده به میدان رفت و چنین رجز خواند:

أَضَقَّ الْخُنَاقَ مِنْ ابْنِ هِنْدٍ وَأَرْمَهُ	فِي عَقْرِهِ بِقَوَارِسِ الْإِنصَارِ
وَمُهَاجِرِينَ مُخَضَّبِينَ رِمَاحَهُمْ	تَحْتَ الْعِجَاجَةِ مِنْ دَمِ الْكُفَّارِ
خَضِبَتْ عَلَيَّ عَهْدَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ ﷺ	فَالْيَوْمَ تُخَضَّبُ مِنْ دَمِ الْفُجَّارِ
وَالْيَوْمَ تُخَضَّبُ مِنْ دَمِ لِمَعَاشِرِ	رَفَضُوا الْقُرْآنَ لِنُصْرَةِ الْأَشْرَارِ
طَلَبُوا بِأَرْهَمِ بَدْرٍ وَأَنْتَشَوْا	بِالْمُرْهَقَاتِ وَبِالْقَنَا الْخَطَّارِ
وَاللَّهِ رَبِّي لَا أَزَالُ مُضَارِبًا	لِلْفَاسِقِينَ بِمُرْهَفِ بَتَّارِ
هَذَا عَلَيَّ الْيَوْمَ حَقٌّ وَاجِبٌ	فِي كُلِّ يَوْمٍ تَعَانِقِ وَحِوَارِ

«گریبان فرزند هند را بر او تنگ کن و در عمق دیارش اسب‌سواران انصار را بر او بفرست و همچنین از مهاجران که نیزه‌هایشان را در ضمن گردوغبار جنگ از خون کافران رنگین کنند.»

آنها در عهد پیامبر چنین رنگین کردند و امروزه از خون فاجران رنگین می‌گردد. اینها خون‌هایی را که از ایشان در بدر ریخته شده بود می‌طلبند و با شمشیرهای آخته و نیزه‌های بلند برگشتند.

سوگند به خدای، پروردگارم، همواره با شمشیر بر آن با فاسقان کارزار می‌کنم. امروزه این گونه کارزار کردن یک حق واجبی است بر من، در هر روز درگیری و مقابله. سپس حمله کرد و با آنان جنگید تا به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

۱. ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۱۰؛ و با اندکی اختلاف در کلمات و واژه‌های رجز: خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۱. ابن‌شهر آشوب می‌گوید: سپس فرزندش به میدان رفت و شهید شد، اما چیزی از او ذکر نمی‌کند و سخنی درباره‌اش نمی‌گوید. آن‌گاه بلافاصله به میدان رفتن جوانی را ذکر می‌کند که پدرش در معرکه شهید شده بود و مادرش نیز در کربلا حضور داشت. سپس فداکاری و شهادت آن جوان و رشادت مادرش را بیان می‌کند (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳). به نظر می‌رسد این جوان همان «عمرو بن جُناده» باشد؛ زیرا چگونگی مبارزه و شهادت آن دو بسیار شبیه هم نقل شده است. گفتنی است حاج شیخ عباس قمی احتمال می‌دهد که این جوان همان فرزند مسلم بن عَوْصِجَه باشد (نفس المهموم، ص ۲۹۳).

### مبارزه و شهادت جوانی سلحشور و رشادت مادرش

سپس جوانی که پدرش در معرکه به شهادت رسیده، و مادرش نزد او بود، قدم به میدان نهاد. مادرش به او گفت: فرزندم برو و در راه فرزند رسول خدا ﷺ بجنگ، تا در این راه کشته شوی. جوان گفت: «این کار را می‌کنم»، و به میدان رفت. حسین ﷺ گفت: این جوانی است که پدرش کشته شده و شاید مادرش دوست ندارد که او به میدان برود. جوان گفت: ای فرزند رسول خدا، مادرم مرا امر کرده که به میدان بروم. او به میدان رفت و چنین رجز می‌خواند:

أَمِيرِي حَسِينٌ وَنِعْمَ الْأَمِيرُ      سُرُورٌ فُؤَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ  
عَلَى وَفَاطِمَةَ وَالِدَاهُ      فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرِ

«امیرم حسین است و چه خوب امیری است. او مایه شادی دل پیامبر بشارت‌دهنده و انذارکننده است.»

پدرش علی ﷺ و مادرش فاطمه ﷺ است. آیا نظیری برای او سراغ دارید؟».

سپس جنگید تا به شهادت رسید. سر او را جدا و به‌سوی لشکر امام حسین ﷺ پرتاب کردند. مادرش سر او را برداشت و گفت: آفرین بر تو ای فرزند دل‌بندم، ای نور چشم و شادی دلم. سپس سر فرزندش را به‌سوی دشمن پرتاب کرد که به یکی از افراد دشمن اصابت کرد و او را از پای درآورد.<sup>۱</sup> آن‌گاه ستون خیمه‌ای را به دست گرفت و به دشمن حمله کرد و چنین رجز خواند:

أَنَا عَجُوزٌ فِي النِّسَاءِ ضَعِيفَةٌ      بِالْيَةِ خَاوِيَةٌ نَحِيفَةٌ  
أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةِ عَنِيْفَةٍ      دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ

۱. چنان‌که گذشت، شبیه همین جریان را به مادر وَهَبِ بْنِ عَمْرِو بْنِ كَلْبِیْ نسبت داده‌اند که ما قبلاً در شهادت عبدالله بن عَمْرِو بْنِ كَلْبِیْ در این باره سخن گفتیم و در آنجا یادآوری کردیم که وَهَبِ بْنِ عَمْرِو بْنِ كَلْبِیْ درست نیست و عبدالله بن عَمْرِو بْنِ كَلْبِیْ درست است و زنی که در کربلا همراه او بوده، همسرش بوده است نه مادرش. مادر عبدالله بن عمیر در کربلا نبود و شاید همین جریان را به اشتباه به مادر ابن عَمْرِو بْنِ كَلْبِیْ نسبت داده‌اند؛ زیرا نام این جوان و مادرش ذکر نشده و به همین علت برخی افراد، این جوان را ابن عَمْرِو بْنِ كَلْبِیْ و مادرش را ام‌وهب، مادر ابن عَمْرِو بْنِ كَلْبِیْ نامیده‌اند.

«من پیرزنی در میان زنان هستم که پیر و فرتوت و ضعیف و ناتوانم؛ در راه دفاع از فرزندان فاطمه شریفه، ضربه محکم بر شما می‌زنم». این زن دو تن از لشکریان دشمن را کشت و امام حسین علیه السلام دستور داد که برگردد، و برای او دعا کرد.<sup>۱</sup>

### غلام ترکی

ابن شهر آشوب می‌نویسد: غلام ترکی حرین یزید ریاحی به میدان مبارزه رفت.<sup>۲</sup> ولی خوارزمی می‌نویسد: سپس غلام ترکی مبارزی قدم به میدان نبرد نهاد که قاری قرآن، عالم به زبان عرب و از غلامان آزادشده امام حسین علیه السلام بود. او هنگام جنگ چنین رجز می‌خواند:

أَلْبَخِرُ مِنْ طَعْنِي وَضَرْبِي      وَالْجَوْ مِنْ سَهْمِي وَتَبْلِي يَمْتَلِي  
إِذَا حُسَامِي فِي يَمِينِي يَنْجَلِي      يَنْشَقُّ قَلْبَ الْحَاسِدِ الْمُبْجَلِ

«از ضربت شمشیر و نیزه من دریا آتش می‌گیرد و هوا از تیرهای من پر می‌شود. هنگامی که شمشیر در دست من برهنه شود، دل مرد بدخواه و بخیل (به جان دادن) می‌شکافد.»

سپس جنگید و گروهی از دشمنان را کشت، تا آنکه دشمن از هرسو به او حمله کرد و او بر زمین افتاد. امام حسین علیه السلام بر بالین او حاضر شد و گریست و صورت به صورت او نهاد. آن غلام چشم باز کرد و امام حسین علیه السلام را دید، تبسمی نمود و روحش به سوی پروردگارش پرواز کرد.<sup>۳</sup>

۱. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۲۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.

۳. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۲۴؛ و رک: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳. آنچه در برخی مقتل‌های معاصر، مانند مقتل العوالم، ایصار العین و مقتل الحسين مرقم، تحت عنوان «واضح ترکی» و «اسلم» نقل گردیده، از نحوه شهادت آنها برمی‌آید که ظاهراً همین غلام ترکی باشد. برای توضیح بیشتر، به بخش «یاران امام حسین علیه السلام» در جلد دوم این کتاب، عنوان «غلام ترکی» مراجعه شود.

## مالک بن دودان

سپس مالک بن دودان به میدان رفت و چنین رجز می خواند:

إِيَّاكُمْ مِنْ مَالِكِ الضَّرْغَامِ      ضَرْبَ فِتْيِ يَحْمَى عَنِ الْكِرَامِ  
يَرْجُو ثَوَابَ اللَّهِ ذِي الْأَنْعَامِ

«ضربتی از مالک، شیر ژیان، به سوی شما می آید؛ ضربت جوانی که از گرامیان دفاع می کند؛

و از خدای صاحب بخشش، امید ثواب دارد». [او همچنان جنگید تا به شهادت رسید].<sup>۱</sup>

سپس ابوثمامه صاندی به میدان مبارزه رفت و چنین خواند:

عَزَاءُ لَأَلِ الْمُصْطَفَىٰ وَبَنَاتِهِ      عَلَىٰ حَبْسِ خَيْرِ النَّاسِ سَبْطِ مُحَمَّدٍ  
عَزَاءُ لَزَهْرَاءِ النَّبِيِّ وَزَوْجَهَا      خَزَانَةِ عِلْمِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ أَحْمَدِ  
عَزَاءُ لِأَهْلِ الشَّرْقِ وَالْقَرْبِ كُلَّهُمْ      وَخَزَنًا عَلَىٰ حَبْسِ الْحُسَيْنِ الْمُسَدَّدِ  
فَمَنْ مُبْلِغٌ عَنِّي النَّبِيِّ وَبَيْتَهُ      بَأَنَّ إِيَّاكُمْ فِي مَجْهَدِ أَيِّ مَجْهَدٍ

«عزا می گیرم برای خاندان پیامبر و دخترانش، بر اینکه بهترین مردم را که نوه پیامبر است محاصره کرده اند.

عزا می گیرم برای زهرا (ع) و شوهرش، که خزاین علم خدا بعد از پیامبرند.

عزا بر همه اهل شرق و غرب باد، و غم و اندوه بر محاصره حسینی که مؤید است.

پس کیست که از سوی من به پیامبر و دخترش این خبر را برساند، که فرزندان در

یک کارزاری است آن هم چه کارزاری».

## ابراهیم بن حصین اسدی

سپس ابراهیم بن حصین به میدان رفت و چنین رجز می خواند:

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۳.

۲. همان.

أَضْرَبُ مِنْكُمْ مَفْصَلًا وَسَاقًا      لِيُهْرَقَ الْيَوْمَ دَمِي إِهْرَاقًا  
وَيَرْزُقَ الْمَوْتَ أَبُو اسْحَاقًا      أَغْنَى بَنِي الْفَاجِرَةِ الْفَسَاقًا

«من [با شمشیر]، مفصل و ساق شما را می‌زنم تا امروز خون من ریخته شود و مرگ، روزی ابواسحاق گردد. من قصدِ فاجرزادگان فاسق کرده‌ام». او تعداد زیادی از دشمنان را کشت و آن‌گاه به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

### احمد بن محمد الهاشمی

سپس احمد بن محمد هاشمی به میدان رفت و چنین رجز خواند:

الْيَوْمَ أَبْلُو حَسَبِي وَدِينِي      بِصَارِمٍ تَخْمَلُهُ يَمِينِي  
أَخِي بِهِ يَوْمَ الْوَعْيِ عَن دِينِي<sup>۲</sup>

«امروز شمشیر به دست، در دفاع از دین و شرفم، امتحان خود را پس می‌دهم؛ و با آن در روز جنگ، از دینم حمایت می‌کنم». او جنگید تا به شهادت رسید.

### شهادت دو غلام (آزادشده)

طبری می‌گوید: سلیمان، غلام آزادشده حسین بن علی، [در کربلا] به دست سلیمان بن عوف خضرمی کشته شد و مُنَجِّح، غلام آزادشده حسین بن علی نیز کشته شد.

### سرگذشت ضحاک بن عبدالله مشرقی

ابومخنف با یک واسطه از ضحاک بن عبدالله مشرقی نقل می‌کند که گفت: وقتی دیدم یاران حسین کشته شده‌اند و نوبت به او و خاندانش رسیده و با وی به جز

۱. همان، ص ۱۱۴.

۲. همان.

سُوَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ خَتَمِي وَ بَشِيرِ بْنِ عَمْرٍو خَضْرَمِي نمانده است، به او گفتم: ای پسر رسول خدا، نیک می‌دانی که بین من و تو چه قراری بود؛ آن روز من گفتم: تا زمانی که جنگاوری همراه شما باشد، در راه تو می‌جنگم، و اگر جنگاوری باقی نماند، اجازه داشته باشم که بروم. شما هم به من جواب مثبت دادی. حسین گفت: راست می‌گویی، اما چگونه می‌روی؟ اگر می‌توانی بروی، اجازه داری.

ضحاک گوید: قبلاً، چون دیدم اسبان را پی می‌کنند، اسبم را بردم و در خیمه‌ها پنهان کردم و برگشتم و پیاده جنگیدم. آن روز در مقابل حسین (ع) دو نفر از دشمنان را کشتم و دست یکی دیگر از آنها را قطع کردم و حسین (ع) آن روز بارها به من گفت: دستانت از کار نیفتد و خدا دستانت را قطع نگرداند؛ خدایت از جانب خاندان پیامبر پاداش نیک دهد.

ضحاک گوید: همین‌که حسین اجازه داد، به سراغ اسبم رفتم و آن را از خیمه بیرون آوردم، بر آن سوار شدم و آن را زدم تا بر سر سُم بلند شد [و حرکت کرد] و میان لشکر تاختم و راه برایم گشودند. پانزده نفر از آنها مرا تعقیب کردند تا اینکه به شَفِيَّةَ (روستایی در نزدیکی ساحل فرات) رسیدم. چون به من رسیدند، به سوی آنها برگشتم. کثیر بن عبدالله شَعْبِي و ایوب بن مِشْرَحِ خَيْوانِي و قَيْس بن عبدالله صاندي، مرا شناختند و گفتند: این ضحاک بن عبدالله مِشْرَقِي است، این پسر عموی ماست، شما را به خدا دست از او بردارید. سه نفر از بنی تمیم که همراه آنها بودند قبول کردند و گفتند: آری به خدا ما درخواست برادران و اهل دعوت خود را درباره آنچه دوست دارنا، اجابت می‌کنیم و از دوستشان دست برمی‌داریم. چون تمیمی‌ها پذیرفتند، بقیه افراد نیز دست برداشتند و خدا مرا نجات داد.<sup>۱</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۴، ۴۴۵. در منابع متأخر، اسامی دیگری نیز از شهدا ذکر شده است که مورد اختلاف هستند، و ما از پرداختن به آنها صرف‌نظر می‌کنیم.



# فصل سوم

## مبارزه و شهادت بنی هاشم





## مبارزه حضرت علی اکبر

روز عاشورا تا هنگامی که اصحاب (غیر هاشمی) امام حسین علیه السلام زنده بودند، عملاً آنها به میدان جنگ رفتند، و یکی پس از دیگری به شهادت رسیدند و جنگ و مبارزه و شهادت بنی هاشم، پس از شهادت آنان آغاز شد.

بعد از اینکه اصحاب (غیر هاشمی) امام حسین علیه السلام کشته شدند و کسی نماند جز اهل بیتش که فرزندان علی علیه السلام، فرزندان جعفر، فرزندان عقیل، فرزندان امام حسن و فرزندان خود او بودند؛ آنها جمع شدند و باهم خداحافظی کردند و تصمیم به جنگ گرفتند.<sup>۱</sup>

اکثر قریب به اتفاق منابع دست اول و معتبر تاریخی، حضرت علی اکبر را اولین شهید از بنی هاشم ذکر کرده‌اند.<sup>۲</sup>

۱. خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۲۶.
  ۲. ابوحنیفه دینوری، *الاحبار الطوال*، ص ۳۷۹؛ بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۴۰۶؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۴۶؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۱۰۶؛ ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، ص ۸۰؛ ابوعلی مسکوتی، *تجارب الامم و تعاقب الهمم*، ج ۲، ص ۷۱؛ ابن اثیر، *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۵۶۹؛ سیدبن طاووس، *الملهوف علی قتلی الطفوف*، ص ۱۶۶؛ طبرسی، *اعلام الوری بأعلام الهدی*، ص ۲۴۲؛ ابن کثیر، *البدایة والنہایة*، ج ۸، ص ۲۰۰.
- گفتنی است که ابن اعثم در *کتاب الفتوح* (ج ۵، ص ۱۱۰)، و خوارزمی در *مقتل الحسین* (ج ۲، ص ۲۶)، و ابن شهر آشوب در *مناقب آل ابی طالب* (ج ۴، ص ۱۱۴)، عبدالله بن مسلم را به عنوان اولین شهید از بنی هاشم ذکر کرده‌اند؛ اما (طبق بررسی‌ها) ابن شهر آشوب از خوارزمی پیروی کرده و خوارزمی نیز مطالب خود را از ابن اعثم گرفته است؛ لذا این نقل در بین منابع قدیم در واقع منحصر به فتوح ابن اعثم می‌شود و فتوح ابن اعثم از نظر اعتبار، در ردیف *الاحبار الطوال دینوری و انساب الاشراف بلاذری و تاریخ طبری و الارشاد شیخ مفید* قرار ندارد. برای آگاهی بیشتر در این باره، به جدول ترتیب شهدای بنی هاشم در صفحات آینده مراجعه فرمایید.

هنگامی که از میان جوانان بنی هاشم، پیش از همه، حضرت علی اکبر [آماده جنگ شد، او] که از زیبا صورتان و نیک سیرتان روزگار بود، نزد پدر رفت و اجازه نبرد خواست، پدر به او اجازه داد و [با ناامیدی از بازگشت او]، نگاهی مأیوسانه به قامتش انداخت، و آن گاه چشمانش را به زیر افکند<sup>۱</sup> و گریست. سپس گفت: **اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ ﷺ وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا أَلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ؛**<sup>۲</sup> [بارالها، تو شاهد باش، جوانی به جنگ این مردم رفت که در صورت و سیرت و گفتار، شبیه ترین مردم به پیامبرت ﷺ بود، و ما هرگاه مشتاق دیدن پیامبرت می شدیم، به این جوان نگاه می کردیم].

### رشادت علی اکبر

سپس علی بن الحسین حمله کرد، در حالی که چنین رجز می خواند:

أنا علی بن الحسین بن علی      نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ  
وَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعَى      أَطْعَمُكُمْ بِالرُّمَحِ حَتَّى يَنْشَنَى  
أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَلْتَوَى      ضَرَبَ غُلامٌ هَاشِمِي عِلْوَى

«منم علی، فرزند حسین بن علی؛ به خدای کعبه سوگند، ما به [جانشینی] پیامبر اولی هستیم. به خدا سوگند، حرام زاده [ابن زیاد]<sup>۳</sup> بر ما حکومت نخواهد کرد. شما را با نیزه آن قدر می زنم تا خم گردد، و با شمشیر چنان ضربت می زنم که شمشیر در هم پیچد؛ ضربت زدن جوانی هاشمی علوی».

۱. ابن اعثم و خوارزمی نوشته اند: امام محاسن شریفش را به سوی آسمان گرفت (کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۱۴؛ مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۰).

۲. سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۶. این جملات را با اندکی تفاوت و با اضافاتی، ابوالفرج اصفهانی در مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۵؛ ابن اعثم در کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۱۴؛ و خوارزمی در مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۰ و با تفاوت بیشتری شیخ صدوق در الامالی، مجلس ۳۰، ص ۲۲۶ آورده اند.

۳. درباره حرام زادگی عیب الله بن زیاد، در اوایل فصل «رویدادهای روز عاشورا»، در پاورقی توضیح داده ایم.

علی اکبر همواره می‌جنگید، تا جایی که ناله از کوفیان برخاست؛ زیرا شمار زیادی از آنها را کشت.<sup>۱</sup>

### علی اکبر و رد امان‌نامه

در این هنگام مردی از اهل شام، علی اکبر را صدا زد و گفت: تو [از جانب مادر] با امیرالمؤمنین [یزید] قرابت و خویشاوندی داری، اگر بخواهی به تو امان می‌دهیم تا به هر کجا که دوست داری بروی. علی اکبر در جواب او فرمود: رعایت خویشاوندی با رسول خدا، بهتر از رعایت خویشاوندی با ابوسفیان است. سپس به جنگ خود ادامه داد.<sup>۲</sup> پس از آنکه حضرت علی اکبر جنگ سختی کرد و عده زیادی را به هلاکت رساند، نزد پدر برگشت و گفت:

يَا أَبَتِ، الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي فَهَلْ أَلِي شَرْبَةُ مَاءٍ مِنْ سَبِيلِ؟ «پدرجان، تشنگی مرا کشت و سنگینی آهن (زره) بی‌تابم کرد. آیا آبی هست؟». امام گریست و فرمود: «پسر جان، از کجا آب بیاورم؟ اندکی دیگر بجنگ، به زودی جدت رسول خدا را ملاقات می‌کنی و از جام سرشار او سیراب می‌شوی، که دیگر پس از آن تشنه نگردی».<sup>۳</sup>

۱. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۳۰. در منابع تاریخی و مقتل‌ها، رجز حضرت علی اکبر که در متن، از خوارزمی نقل شد، هم از نظر تعبیر و کلمات، و هم از نظر تعداد مصراع‌ها، متفاوت نقل شده است. طبری فقط سه مصراع اول آن را آورده است (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۶۶)، اما شیخ مفید، علاوه بر آنها، دو مصراع دیگر نیز به این صورت نقل کرده است: أضرب بالسيف احامي عن أبي - ضرب غلام هاشمي قرشي (الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶).
۲. ابن سعد، ترجمة الحسين و مقتله، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۸۲؛ و ر.ک: قاضی نعمان تیمیمی مغربی، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۳، ص ۱۵۲-۱۵۳. مقصود از خویشاوندی علی اکبر با دودمان یزید از طرف مادر، این است که مادر لیلا، میمونه، دختر ابوسفیان بود (قاضی نعمان تیمیمی مغربی، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۳، ص ۱۵۲-۱۵۳؛ ابونصر بخاری، سر السلسلة العلوية، ص ۳۰). بنابراین او، از طرف مادر، نتیجه دختری ابوسفیان بود. گفتنی است که اگر این گزارش را بپذیریم، باید گفت مقصود از اهل شام، طرفدار شام است، وگرنه از نظر تاریخی، حضور کسی از مردم شام در کربلا ثابت نشده است.
۳. ثم رجع الي أبيه وقال: يا ابة، العطش قد قتلني وثقل الحديد قد اجهدني فهل الي شربة ماء من سبيل؟ فبكي الحسين و قال: وقال: واغوثاه يا بني. من اين آتی بالماء، قاتل قليلاً، فما أسرع ما تلقى جدك محمداً فسئلك بكأبيه الاوثى شربة لا نظماً بقدها (سيدبن طاووس، الملهوف علی قتل الطوفوف، ص ۱۶۶؛ و ر.ک: ابن اعثم، كتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۵). خوارزمی گفت وگویی علی اکبر با پدر و پاسخ امام را درباره تشنگی، به گونه‌ای متفاوت آورده است (مقتل الحسين، ج ۲، ص ۳۰-۳۱).

## شهادت حضرت علی اکبر

علی اکبر به میدان جنگ برگشت و مجدداً به دشمنان یورش برد و این بار چنین رجز می خواند:

الْحَرْبُ قَدْ بَانَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ      وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مُصَادِقُ  
وَاللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ لَا تُفْسِرُ      جُمُوعَكُمْ أَوْ تُغَمِّدَ الْبَوَارِقُ

«حقیقت‌های جنگ آشکار گشت و آن‌گاه مردان جنگاور راستین هویدا شدند.

به خدای آفریدگار عرش سوگند، دست از شما بر نمی‌داریم تا [جنگ پایان یافته،] شمشیرها غلاف شود.»

او (باوجود تشنگی شدید) جنگ‌نمایی کرد و تعداد زیادی از دشمنان را به هلاکت رساند.<sup>۱</sup> او بارها رجز خواند و حمله کرد. کوفیان از کشتن او پروا داشتند [گویا نمی‌خواستند در خون او شریک شوند] تا اینکه مُرَّه‌بِنِ مُنْقِذِ بْنِ نُعْمَانَ عِبْدِی لَیْسِی او را دید و گفت: گناه عرب بر گردن من باشد اگر این جوان از کنار من بگذرد و این کار را تکرار کند و من پدرش را به عزایش نشانم. علی اکبر بار دیگر به دشمن حمله کرد و با شمشیرش آنها را می‌زد تا آنکه مُرَّه‌بِنِ مُنْقِذِ عِبْدِی ضربتی بر او زد و او را نقش زمین کرد و آن گروه او را محاصره کرده، پیکر مطهرش را با شمشیر قطعه‌قطعه کردند.<sup>۲</sup>

۱. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۱. مورخان متقدم همانند بلاذری، دینوری، طبری، ابوالفرج اصفهانی، ابن‌اعثم و شیخ مفید، هیچ‌گونه آماری از کشته‌های سپاه عمر سعد توسط حضرت علی اکبر ارائه نکرده‌اند. ابن‌نما (مثیر الاحزان، ص ۶۸)؛ سیدبن طاووس (المهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۶) نوشته‌اند که جمع زیادی به دست حضرت علی اکبر کشته شدند. اما مورخان مقتل‌نویس و محدثانی که متعرض آمار کشته‌ها به دست وی شده‌اند، آمار کشته‌ها را یک گونه گزارش نکرده‌اند: شیخ صدوق، ۴۴ نفر (الامالی، مجلس ۳۰، ص ۲۲۶)؛ خوارزمی، ۲۰۰ نفر (مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۱)؛ ابن‌شهر آشوب، ۷۰ نفر (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۸) و قندوزی، ۸۰ نفر (ینابیع المودة، ج ۳، ص ۷۸) نوشته‌اند. البته در این میان برخی نویسندگان، آمار اغراق‌آمیز و افسانه‌ای از تعداد کشته‌ها توسط حضرت علی اکبر داده‌اند. فاضل دربندی (۱۲۸۶ق)، با استناد به منبعی غیر معتبر، آمار کشته‌ها توسط علی اکبر را، ۲۰۰۰ سواره و ۸۰ پیاده نوشته است (اکسیر العبادات فی اسرار الشهادت، ج ۲، ص ۶۴۲-۶۴۳).  
۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۶؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۵.

خوارزمی بعد از ضربت مُرّه‌بن مُنقذ چنین اضافه می‌کند: در این هنگام او دست به گردن اسبش گرفت و اسب او را به‌سوی لشکر دشمن برد و دشمنان، او را با شمشیر قطعه‌قطعه کردند.<sup>۱</sup>

علی اکبر در آخرین لحظات عمر، ندا داد: یا اَبْتَاهَ عَلَیکَ مِنْی السَّلَامَ هَذَا جَدِّی یُقْرِئُکَ السَّلَامَ وَ یَقُولُ لَکَ عَجَلُ الْقُدُومِ عَلَینَا؛ «پدرجان، خداحافظ. این جدم رسول خداست که تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: سریع‌تر به ما ملحق شو».

آن‌گاه علی فریادی زد و جان داد. حسین آمد و بر بالینش قرار گرفت و صورت به صورت او نهاد<sup>۲</sup> و گفت:

قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوا قَتْلُوكَ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعُقَا<sup>۳</sup>؛ «خدا بکشد مردمی را که تو را کشتند. چقدر این مردم بر خدا و هتک حرمت رسول خدا ﷺ گستاخ و بی‌باک گشته‌اند. بعد از تو، خاک‌برسر دنیا».

در این هنگام زینب، دختر فاطمه (ع) با سرعت [از خیمه‌ها] بیرون آمد و فریاد زد: «وای برادرم، وای فرزند برادرم» و خود را بر پیکر آن جوان انداخت. حسین به‌سوی او آمد و او را به خیمه برد. آن‌گاه حسین به جوانانش گفت: اِحْمِلُوا اَخَاکُمْ؛ «برادرتان را [به خیمه‌گاه] ببرید». جوانان، او را بردند و در جلوی خیمه‌ای که درمقابل آن می‌جنگیدند بر زمین نهادند.<sup>۴</sup> سپس امام حسین (ع) زبان به نفرین گشود و چنین گفت: «خدایا اینها ما را دعوت کردند تا ما را یاری کنند؛ اما حرمت ما را نگه نداشتند و ما را

۱. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۱.

۲. سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطغوف، ص ۱۶۷.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۶؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۵. گزارش شیخ مفید تفاوت اندکی با این نقل دارد و چنین است: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوا يَا بُنَّی، مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ وَانْتِهَاكِ عَيْنَا بِالذَّمُوعِ ثُمَّ قَالَ عَلَی الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعُقَا (الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۶؛ طبری، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۲۴۲).

۴. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ و با همین مضمون: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۶-۴۴۷؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۵.

کشتند. خدایا، باران آسمان را بر آنها حبس کن و برکات زمین را از آنها منع کن و اگر آنها را مدت زمانی از نعمت خویش بهره دادی، اما در میانشان تفرقه و جدایی بینداز و آنان را فرقه‌ها و گروه‌های پراکنده قرار بده و همیشه حاکمان را از آنان، ناخشنود ساز.<sup>۱</sup>

آن‌گاه امام خطاب به عمر سعد فریاد زد: **مَالِكُ، قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ وَلَا بَارِكَ اللَّهُ فِي أَمْرِكَ وَسَلَّطَ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبَحُكَ عَلَى فِرَاشِكِ، كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي وَكَمْ تَحْفَظُ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ؟**<sup>۲</sup> «تو را چه شده است؟ خداوند نسل تو را قطع کند (فرزندت را بکشد) و کارت را مبارک نگرداند و کسی را بر تو مسلط گرداند که در بستر، سر از تنت جدا سازد، همان‌گونه که تو نسل مرا قطع کردی (پسرم را کشتی) و حرمت قرابت من با رسول خدا را حفظ نکردی». سپس با صدای بلند، این آیه شریفه از قرآن را تلاوت کرد:

**إِنَّ اللَّهَ أَصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ؛**<sup>۳</sup>

«خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید؛ فرزندانی هستند برخی از نسل برخی دیگر؛ و خدا شنوا و داناست».

در روایتی که ابوحمزه ثمالی از امام صادق (ع) درباره کیفیت زیارت امام حسین (ع) نقل کرده است، در ادامه آن، کیفیت زیارت حضرت علی اکبر نیز نقل شده است و در آن، به نکاتی تاریخی درباره شهادت آن حضرت اشاره شده است که در منابع تاریخی

۱. ابن سعد، ترجمه الحسين (ع) ومقتله، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۸۲.

۲. طبق نقل خوارزمی (مقتل الحسين، ج ۲، ص ۳۰) و ابن اعثم (كتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۴)، امام ابن نفرین را هنگام عزیمت علی اکبر به میدان کرد، اما خود سخن امام که فرمود: **كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي** (همچنان که نسل مرا قطع کردی [پسرم را کشتی]) نشان می‌دهد که پس از شهادت او بوده است.

۳. با توجه به شواهد و قراین و با عنایت به فهم عرب، مقصود از قطع رحم در سخنان امام، قتل نسل و فرزند است، نه قطع رحم در نقطه مقابل صلح رحم، و نه قطع نسل به معنای کشتن همه فرزندان. از این رو قطع رحم به قتل فرزند ترجمه شد. نفرین امام در حق او اجابت شد و در جریان قیام مختار، پسر او (حفص) کشته شد و خود عمر سعد در بسترش به انتقام خون امام حسین (ع) به قتل رسید.

۴. آل عمران (۳)، ۳۳، ۳۴.



و مقتل‌ها نیامده است؛ از جمله اینکه امام حسین علیه السلام شهادت علی اکبر را به حساب خدا گذاشت و خون او را با دستش به سمت آسمان پاشید که یک قطره هم از آن برنگشت! در قسمتی از آن زیارت، از زبان امام صادق علیه السلام چنین آمده است:

«...پدر و مادرم فدای تو، ای سربریده و کشته بی‌گناه، پدر و مادرم فدای خون تو، که با آن خون به‌سوی حبیب خدا پر کشیدی. پدر و مادرم فدای تو، که پیش روی پدرت، روانه جنگ شدی، درحالی‌که او شهادت تو را به حساب خدا گذاشته و بر تو می‌گریست و دلش بر تو می‌سوخت؛ خون تو را با دستش به اوج آسمان می‌پاشید که قطره‌ای از آن بر زمین بازنگشت و هنگام وداع تو با پدرت، آه و ناله او لحظه‌ای آرام نمی‌گرفت. جایگاه تو و پدرت همراه نیاکان گذشته و مادرانت نزد خداست، و در بهشت از نعم الهی برخوردارید. من در درگاه الهی از آن کسی که تو را کشت و سرت را برید، بی‌زاری می‌جویم».<sup>۱</sup>

۱. بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي مِنْ مَذْبُوحٍ وَمَقْتُولٍ مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ وَبِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي دَمُكَ الْمُرْتَقَىٰ إِلَيَّ إِلَيَّ حَبِيبِ اللَّهِ، وَبِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي مِنْ مَقْدَمِ بَيْنِ يَدَيَّ أَيْبَكِ يَحْتَسِبُكَ وَيَبْكِي عَلَيْكَ مُخْرِقًا عَلَيْكَ قَلْبَهُ يَرْفَعُ دَمَكَ بِكَفِّهِ إِلَىٰ أَعْنَاقِ السَّمَاءِ لَا تَرْجِعُ مِنْهُ قَطْرَةٌ وَلَا تَسْكُنُ عَلَيْكَ مِنْ أَيْبِكِ زَفْرَةٌ وَدَعَاكَ لِلْفِرَاقِ، فَمَكَانَكُمَا عِنْدَ اللَّهِ مَعَ آيَاتِكَ الْمَاضِيَةِ وَمَعَ أَمْهَاتِكَ فِي الْجَنَّةِ مُنْعَمِينَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ قَتْلِكَ وَدَبْحِكَ (ابن قولوبه قمی، کامل‌الزیارات، باب ۷۹، ص ۴۱۵-۴۱۶، ح ۶۳۹).

۲. آنچه در متن نگاشته شد، گزارش چگونگی مبارزه و شهادت حضرت علی اکبر و واکنش امام و اهل‌بیت وی در فقدان وی بود، که مورخان و مقتل‌نویسان متقدم و متأخر به آن پرداخته بودند؛ اما برخی گزارش‌ها و نقل‌ها در این‌باره وجود دارد که گاهی در محافل منبری و روضه‌خوانی نقل می‌شود، اما اثری از آنها در منابع کهن و معتبر تاریخی نیست و در برخی منابع متأخر نقل شده است و اعتبار ندارد. به‌عنوان نمونه، این جمله که امام حسین علیه السلام وقتی با بدن بی‌جان حضرت علی اکبر روبه‌رو شد فرمود: اَمَّا أَنْتَ يَا بُنَيَّ، فَقَدْ اسْتَرَحْتَ مِنْ كَرْبِ الدُّنْيَا وَغَمِّهَا، وَمَا اسْرَعَ الْهَوَىٰ بِكَ؛ «اما تو از غم و غصه دنیا راحت شدی و چه زود است ملحق شدن به تو» (طریحی، المُنْتَخَبُ لِلطَّرِيقِ، ص ۴۳۸)، یا یا وَاَلِدِي، اَمَّا أَنْتَ فَقَدْ اسْتَرَحْتَ مِنْ هَمِّ الدُّنْيَا وَغَمِّهَا وَصَرْتَ إِلَىٰ رُوحٍ وَرَاحَةٍ وَبَقِيَ الْهَوَىٰ، فَمَا اسْرَعَ لَهْوَقِهِ بِكَ؛ «ای پسر، اما تو از غم و غصه دنیا راحت شدی و به رحمت و راحتی رسیدی، ولی پدرت تنها ماند و به‌زودی به تو ملحق خواهد شد» (مقتل منسوب به ابی‌مخنف، ص ۸۳ فاضل دربندی، اکسیرالعبادات، ج ۲، ص ۶۴۴؛ بهبهانی، الدمعة الساکية، ج ۴، ص ۴۳۱ محمدباقر خراسانی، کبریات احمر فی شرائط المنبر، ص ۱۰۹، ۱۸۶؛ محمد مهدی مازندرانی، معالی السبطين، ج ۱، ص ۲۵۲)، در منابع متقدم نیامده است و چنین نقلی از قرن یازدهم به بعد وارد مقتل‌ها شده است و به امام حسین علیه السلام نسبت داده شده است. همچنین وقتی حضرت زینب علیها السلام با پیکر بی‌جان حضرت علی اکبر روبه‌رو شد، این جمله به آن بانو نسبت داده شده است: لَيْتِي كُنْتُ قَبْلَ هَذَا الْيَوْمِ عَمِيَاءَ لَيْتِي وَسُدْتُ تَحْتَ أَطْبَاقِ الثَّرَى. چنان‌که ملاحظه می‌شود، این نقل نیز در منابع متقدم یافت شد و از قرن یازدهم به بعد در برخی مقتل‌ها راه یافته است.

### شهادت عبدالله بن مسلم بن عقیل

دومین شهید از آل ابی طالب، عبدالله بن مسلم است.<sup>۱</sup> عبدالله به میدان رفت درحالی که چنین رجز می خواند:

أَلِیَوْمَ أَلْقَى مُسْلِمًا وَهُوَ أَبِی  
وَفَتِیَةً بَادُوا عَلَی دِیْنِ النَّبِیِّ  
لَیْسُوا كَقَوْمِ عَرَفُوا بِالْكَذِبِ  
لَکِن خِیَارًا وَكِرَامًا النَّسَبِ<sup>۲</sup>

«امروز با پدرم مسلم و با دیگر جوانانی که در راه دین پیامبر، جان باختند، ملاقات می کنم. آنها مانند مردمی که به دروغ گویی مشهورند، نیستند؛ بلکه نیکان و صاحب نسب های گرامی اند.»

او پس از اینکه عده زیادی از دشمنان را کشت، به دست عمرو بن صبیح صیداوی و اسد بن مالک به شهادت رسید.<sup>۳</sup>

درباره شهادت عبدالله بن مسلم نوشته اند که عمرو بن صبیح صیداوی تیری به سوی عبدالله بن مسلم پرتاب کرد [و عبدالله دست بر پیشانی نهاد] و آن تیر، دست عبدالله را بر پیشانی اش دوخت [به طوری که] عبدالله نمی توانست دستش را تکان دهد. سپس تیر دیگری به سوی او پرتاب کرد و قلبش را شکافت و آن قوم، او را ازهرسو احاطه کردند،<sup>۴</sup> و او را کشتند.<sup>۵</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۷؛ دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۷۹؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷. چنان که در شهادت حضرت علی اکبر اشاره شد، ابن اعثم (کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۰) و خوارزمی (مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۶) و ابن شهر آشوب (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۴) عبدالله بن مسلم را اولین شهید ذکر کرده اند.

۲. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۶؛ ابن اعثم با اندکی تفاوت، رجز را آورده است (کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۱).

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۴.

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۷.

۵. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۶. در برخی گزارش ها، قتل عبدالله بن مسلم، به کیفیتی که گفته شد، به شخصی به نام زید بن زقاد الجنبی نسبت داده شده است. ر.ک: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۶ و ج ۶، ص ۴۰۸.

### شهادت محمد بن مسلم بن عقیل

مورخان، از محمد بن مسلم بن عقیل نیز نام برده‌اند که در روز عاشورا در کربلا به شهادت رسید. محمد بن مسلم با کوفیان جنگید و سرانجام، شخصی به نام ابو مریم ازدی، او را با ضربه نیزه از پای درآورد.<sup>۱</sup>

برخی، قاتل او را ابو مریم ازدی و لقیط بن ایاس جُهَنی ذکر کرده‌اند.<sup>۲</sup>

### شهادت عَوْن بن عبدالله بن جعفر (طیار)

طبق گزارش مورخان، سومین شهید از بنی هاشم، عَوْن بن عبدالله بن جعفر است.<sup>۳</sup>

عَوْن بن عبدالله به میدان رفت در حالی که چنین رجز می‌خواند:

إِنْ تُنْكَرُونِي فَأَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ      شَهِيدٌ صَدَقَ فِي الْجَنَانِ أَزْهَرُ  
يَطِيرُ فِيهَا بِجِنَاحِ أَخْضَرَ      كَفَىٰ بِهَذَا شَرَفًا فِي الْمَحْشَرِ

«اگر مرا نمی‌شناسید، من پسر جعفر [طیار] هستم؛ آن شهید راستین که در بهشت، نورانی است و با بال‌های سبز پرواز می‌کند و همین شرافت برای روز محشر کافی است.»

او پس از آنکه تعدادی از دشمنان را به هلاکت رساند، به دست عبدالله بن قُطَبة طائی به شهادت رسید.<sup>۴</sup>

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۵.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۴. البته در کتاب مذکور، نام قاتل او به جای «ابو مریم» به اشتباه «ابو مرهم» ضبط شده است.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷؛ ابوحنیفه دینوری، او را «عدی بن عبدالله» نامیده است (الاحبار الطوال، ص ۳۷۹).

۴. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۵. البته ابن شهر آشوب نام قاتل او را عبدالله بن قطنه طائی ذکر کرده است. ولی در کتاب تاریخ الامم والملوک (ج ۵، ص ۴۴۷)، و انساب الاشراف (ج ۳، ص ۴۰۶)، و الارشاد (ج ۲، ص ۱۰۷)، و مقتل الحسین (ج ۲، ص ۲۷)، نام قاتل او عبدالله بن قطنه طائی، ذکر شده است. به نظر می‌رسد که «قطبه» درست است و «قطنه» اشتباه در استنساخ است؛ زیرا ابن شهر آشوب در این نقل متفرد است.

### شهادت محمد بن عبدالله بن جعفر

سپس محمد بن عبدالله بن جعفر به میدان رفت در حالی که چنین رجز می خواند:

نَشَكُوا إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعُدْوَانِ      فَعَالَ قَوْمٌ فِي الرَّدَى عُمِيَانِ  
قَدْ تَرَكُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ      وَأَظْهَرُوا الْكُفْرَ مَعَ الطُّغْيَانِ

«از ستمگری و کردار دشمنانی که با کوری به فرومایگی افتاده اند، به خداوند شکایت می کنیم.

اینان نشانه های قرآن را رها کرده، و کفر و سرکشی را آشکار ساخته اند.»

وی سخت جنگید<sup>۱</sup> تا سرانجام به دست عامر بن نهشل تیمی کشته شد.<sup>۲</sup>

### شهادت عبیدالله بن عبدالله بن جعفر

عبیدالله بن عبدالله بن جعفر را نیز جزو شهدای کربلا ذکر کرده اند، که به دست بشر بن خویطر قانصی کشته شد.<sup>۳</sup>

### شهادت عبدالرحمن بن عقیل بن ابی طالب

سپس عبدالرحمن بن عقیل به میدان رفت در حالی که چنین رجز می خواند:

أَبِي عَقِيلٌ فَأَغْرَفُوا مَكَانِي      مِنْ هَاشِمٍ وَهَاشِمٌ أَخْوَانِي  
فِينَا حَسِينٌ سَيِّدُ الْأَقْرَانِ      وَسَيِّدُ الشَّبَابِ فِي الْجِنَانِ

«پدرم عقیل است، پس جایگاه مرا در بنی هاشم بشناسید و بدانید که هاشمیان

برادران من هستند.

۱. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۶.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷. در نسخه موجود مناقب ابن شهر آشوب، نهشل تمیمی ذکر شده است (ج ۴، ص ۱۱۵) و این نقل، درست به نظر می رسد؛ زیرا افراد قبیله تمیم در عراق و در سپاه کوفه زیاد بودند.

۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۹۲؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۵.

حسین که سرور همگنان خود و سرور جوانان بهشت است، در میان ماست». او عده‌ای از سواران دشمن را کشت<sup>۱</sup> و سرانجام، به دست بشر بن سَوطِ هَمْدانی و عثمان بن خالد جُهَنی کشته شد.<sup>۲</sup>

### شهادت جعفر بن عقیل بن ابی طالب

سپس جعفر بن عقیل به میدان رفت در حالی که چنین رجز می خواند:

أنا الغلامُ الأبطحی الطَّالِبِی مِنْ مَعْشَرِ فِی هَاشِمٍ وَغَالِبِ  
فَنَحْنُ حَقًّا سَادَةُ الذَّوَابِ فِینَا حَسِینٌ أَطِيبُ الْأَطَائِبِ

«منم جوان ابطحی از آل ابی طالب، از تیره‌ای از بنی هاشم و غالب.

ما به حق، سروران پیش گامانیم و حسین علیه السلام پاک‌ترین پاکان در میان ماست».

او دلیرانه جنگید و تعدادی از سواران دشمن را از پای درآورد، و سرانجام به دست

«عبدالله بن عَزْرَه خَنَعَمِی» به شهادت رسید.<sup>۳</sup>

### شهادت عبدالله بن عقیل بن ابی طالب

گروهی از مورخان، در شمار شهدای بنی هاشم در روز عاشورا، از عبدالله بن عقیل نیز

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴ ص ۱۱۵.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۷، بلاذری، قاتل عبدالرحمن را به جای بشر بن سوط همدانی، بشر بن سوط عثمانی (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۶)؛ ابوالفرج اصفهانی قاتل او را عثمان بن خالد اسید جهنی و بشیر بن حوط قایضی (مقاتل الطالبیین، ص ۹۲)؛ ابن شهر آشوب، فقط عثمان بن خالد جُهَنی (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۵)؛ خوارزمی، فقط عثمان بن خالد (مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۶)؛ شیخ مفید، فقط عثمان بن خالد همدانی (الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷) ذکر کرده‌اند.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۷، درباره قاتل جعفر نیز بین مورخان اختلاف است: بلاذری، قاتل او را عبدالله بن عروه خَنَعَمِی (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۶)؛ ابوالفرج اصفهانی، نام او را ثروته بن عبدالله خَنَعَمِی، (مقاتل الطالبیین، ص ۹۳)؛ و ابن شهر آشوب، نام قاتل او را بشر بن سوط همدانی (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۴) ذکر کرده‌اند. روشن است که در اولی و دومی، نام پسر و پدر جابه‌جا شده است.

نام برده‌اند،<sup>۱</sup> ولی کیفیت مبارزه و شهادت او را بیان نکرده‌اند. نام قاتل او نیز مورد اختلاف است. طبری می‌نویسد: عبدالله بن عقیل بن ابی طالب، که مادرش کنیز بود، [در آن روز] کشته شد. عمرو بن صبیح صیداوی، با تیر او را از پای درآورد.<sup>۲</sup>

### شهادت محمد بن ابی سعید بن عقیل

محمد بن ابی سعید بن عقیل نیز در روز عاشورا کشته شد.<sup>۳</sup> او به دست «الْقَیْطَبْنِ یَاسِرِ جُهَنی» به شهادت رسید.<sup>۴</sup>

### شهادت قاسم بن الحسن

در این هنگام قاسم بن حسن به میدان رفت، در حالی که نوجوانی نابالغ بود. وقتی که امام حسین (ع) چشمش به فرزند برادر افتاد، او را در آغوش گرفت و هر دو گریستند. قاسم اجازه نبرد خواست، ولی عمویش امام حسین (ع) به او اجازه نداد. آن نوجوان بارها دست‌وپای عمویش را بوسید و از او اجازه نبرد خواست، تا اینکه امام حسین (ع) به او اجازه داد، و او در حالی که اشک‌هایش بر گونه‌هایش جاری بود به میدان رفت و چنین رجز می‌خواند:

ان تُنکرونی فَاَنَا فَرَعُ الحَسَنِ      سَبَطَ النَّبِیِّ المِصْطَفِیِّ وَالمُؤْتَمَنِ  
هَذَا حَسِینٌ کَالْأَسِیرِ المُرْتَهَنِ      بَیْنَ أَناسٍ لاسْتَقُوا صَوْبَ المُرْنِ<sup>۵</sup>

۱. ابن سعد، ترجمه الحسن (ع) و مقتله، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۸۵؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۶۹؛ مسعودی، مروج الذهب، ج ۳، ص ۷۱.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۶۹. ابوالفرج اصفهانی قاتل وی را «عثمان بن خالد بن اسیر جُهَنی» و مردی از قبیله همدان (مقاتل الطالبيين، ص ۹۳) و ابن شهر آشوب قاتل او را «عثمان بن خالد جُهَنی» می‌داند (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۵).

۳. ابن سعد، همان، ص ۱۸۵؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۶۹. ابوالفرج اصفهانی از او با عنوان «محمد بن ابی سعید الاحول بن عقیل» (مقاتل الطالبيين، ص ۹۴) و ابن شهر آشوب با عنوان «محمد بن سعید الاحول بن عقیل» یاد کرده است. (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۵).

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۶۹.

۵. خوارزمی، مقتل الحسنین، ج ۲، ص ۲۷. ابن اعثم این رجز را به عبدالله بن حسن نسبت داده است (کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۱۲).

«اگر مرا نمی‌شناسید، من فرزند حسنم؛ آن نوه پیامبر برگزیده و امین. این حسین است که مانند اسیر گروگان میان مردمی است که هرگز مباد از آب گوارا سیراب شوند».

به گزارش ابن شهرآشوب، قاسم در میدان جنگ، چنین رجز می‌خواند:

أَنْتِ اَنَا الْقَاسِمُ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ      نَحْنُ وَبَيْتِ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ  
مِنْ شَمْرِ ذِي الْجَوْشَنِ أَوْ ابْنِ الدَّعْيِ

«من قاسم، از نسل علی هستم. به خانه خدا سوگند، ما از شمر ذی‌الجوشن یا حرام‌زاده (ابن‌زیاد)، به پیامبر سزاوارتریم».

حُمَيْدِ بْنِ مَسْلَمَةَ مَيَّ گويد:

جوانی [از یاران حسین علیه السلام] سوی ما آمد که چهره‌اش مانند پاره ماه بود. شمشیر به دست و پیراهن و شلوار به تن و یک جفت کفش به پا داشت، که بند یکی از کفش‌هایش پاره بود و فراموش نمی‌کنم که بند کفش پای چپش بود. عمرو بن سعد بن نَفِيلِ اَزْدِي به من گفت: به خدا سوگند که بر او خواهم تاخت. گفتم: سبحان الله، می‌خواهی چه کنی؟ این همه لشکر که به دور او حلقه زده‌اند، برای کشتن او کافی است. گفتم: به خدا سوگند به او حمله خواهم کرد. آن‌گاه به او حمله برد و سر او را با شمشیر شکافت و آن نوجوان، به رو بر زمین افتاد و گفت: ای عمو جان [به فریادم برس]. حسین چون باز شکاری به سوی او رفت و مانند شیر خشمگین حمله کرد و با شمشیر به عمرو ضربه‌ای وارد کرد و او دست خود را سپر قرار داد که از مرفق قطع شد. او فریادی زد و خود را کنار کشید. گروهی از کوفیان یورش بردند تا او را نجات دهند؛ ولی او را زیر

گرفتند و زیر سُم اسبان لگدمال کردند تا آنکه جان داد.<sup>۱</sup> گردوغبار که فرو نشست، دیدم حسین بالای سر آن نوجوان است و او پای خود را به زمین می‌کوبد و حسین می‌گوید: از رحمت خدا دور باشند مردمی که تو را کشتند و خصم آنان درباره تو، در روز قیامت جلد توست.<sup>۲</sup> سپس گفت: به خدا سوگند، بر عمویت بسیار گران است که او را بخوانی و جوابت ندهد، یا جوابت دهد ولی تو را سودی نبخشد. به خدا سوگند، این صدایی است که خون‌خواهان آن بسیار و یارانش کم است.<sup>۳</sup> [آن‌گاه] حسین او را برداشت و من گویا همین الان می‌بینم که حسین سینه بر سینه او نهاده و [به‌سوی خیمه‌ها] می‌برد و پاهای آن نوجوان بر زمین کشیده می‌شود. با خود گفتم که با او چه می‌کند؟ دیدم که او را برد و کنار پسرش علی بن‌الحسین و دیگر کشتگان خاندانش گذاشت. پرسیدم: این نوجوان چه کسی بود؟ گفتند: او قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب بود.<sup>۴</sup>

امام حسین علیه السلام پس از آنکه پیکر قاسم را کنار سایر کشتگان از خاندانش گذاشت، رو

۱. برخی در ترجمه متن، دچار اشتباه شده و این مطلب را درباره قاسم بن حسن گفته‌اند؛ ولی همان طور که

گفتیم، قاتل او زیر سُم اسبان لگدمال شد، نه قاسم.

۲. *بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوا وَمَنْ خَصَمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَبِكَ جَدِّكَ* (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸؛ سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۸).

۳. *عَزَّ وَاللَّهِ عَلَيَّ عَنكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُ وَاللَّهِ كَثْرَ وَاتْرُوهُ وَقَلَّ نَاصِرُوهُ* (شیخ مفید، الارشاد، ص ۱۰۸). در الملهوف، به جای «صوت»، «یوم» آمده است (هذا یومٌ والله... (سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۸).

۴. گویا مقصود از «فزونی خون‌خواهان و کمی یاران»، این است که گرچه در این صحنه، یاران قاسم اندک هستند، در خارج از این صحنه (در مدینه و کوفه) خون‌خواهان زیادی دارد و خواهد داشت، و خدای متعال و رسول خدا صلی الله علیه و آله و مؤمنان، خون‌خواه او خواهند بود.

۵. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۸-۴۴۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۷-۱۰۸. خوارزمی نیز این گزارش را به نقل از ابومخنف آورده است (خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۷، ۲۸).



به آسمان کرد و فرمود: «خداوندا، آنان را نابود گردان و احدی از آنان را باقی نگذار و هرگز آنان را نیامرزد. صبر کنید ای عموزادگانم، صبر کنید ای خاندان من، پس از امروز، دیگر هرگز خواری نمی‌بینید».<sup>۱</sup>

### شهادت ابوبکر بن الحسن

بعد از شهادت قاسم بن الحسن، ابوبکر بن الحسن به شهادت رسید. عبدالله بن عقیبه غنوی (از قبیله غنی) تیری به ابوبکر بن الحسن<sup>۲</sup> زد و او را به شهادت رساند. به همین جهت شاعری به نام ابن ابی عقب می‌گوید:

وَعِنْدَ غَنِيٍّ قَطْرَةٌ مِنْ دِمَائِنَا      وَفِي أَسَدٍ أُخْرَى تَعْدُ وَتُذَكِّرُ

«در قبیله غنی قطره‌ای از خون ماست [که باید انتقام آن را بگیریم] و خون دیگری<sup>۳</sup>

نیز در قبیله اسد هست که هرگز فراموش نمی‌شود [و انتقام آن را نیز باید بگیریم]».<sup>۴</sup>

### شهادت کودکی از اهل بیت

شخصی به نام ابوالهذیل سکونی می‌گوید: روزی هانی بن نبیث حَضْرَمی، در مجلس حَضْرَمی‌ها در زمان خالد بن عبدالله [قسری، حاکم وقت کوفه] نشسته بود و در آن زمان پیرمردی فرتوت بود. از او شنیدم که گفت: من جزو کسانی بودم که [در

۱. اللَّهُمَّ أَخْصِمْ عَدُوًّا وَلَا تُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا صَبْرًا يَا بَنِي عُثْمَانَ، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِنِي، لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا.

۲. نام او در تاریخ الامم والملوک، ابوبکر بن الحسن ذکر شده است (ج ۵، ص ۴۴۸)؛ ولی ظاهراً اشتباهی رخ داده است و منظور، همان ابوبکر بن الحسن است؛ زیرا در همان تاریخ طبری در جای دیگر (ج ۵، ص ۴۶۸) «ابوبکر بن الحسن» ذکر شده است.

۳. اشاره به خون طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام است.

۴. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۸۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۶؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۸. البته در تاریخ طبری و الارشاد، بعد از قاسم بن الحسن، شهادت طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام و سپس شهادت ابوبکر بن الحسن ذکر شده است (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸).

کربلا] شاهد قتل حسین بودند. به خدا سوگند، من در بین جمع ده نفری ایستاده بودم و هرکدام بر اسب خود سوار بودیم و اسب‌ها در جولان و حرکت بودند که ناگاه کودکی از آل حسین را دیدم که چوبی در دست و پیراهن و شلواری به تن داشت و سراسیمه و حیران، به چپ و راست می‌نگریست. من می‌دیدم که دو گوشواره در گوش داشت و هنگام حرکت به چپ و راست، گوشواره‌ها تکان می‌خوردند. در این هنگام مردی به سوی او تاخت. چون به او نزدیک شد، از روی اسب خم شد و با شمشیر او را دو نیم کرد.

سکونی می‌گوید: هانی بن‌ثبیت، همان مردی بود که آن کودک را کشت و چون مورد سرزنش واقع می‌شد، نام خود را ذکر نمی‌کرد.<sup>۱</sup>

### شهادت ابوبکر بن علی

سپس برادران امام حسین (ع) عزم میدان کردند تا در راه او بجنگند؛ اولین آنها ابوبکر بن علی بود که نام او «عبدالله» و مادرش «لیلی بنت مسعود بن خالد بن ربیع...» بود. ابوبکر به میدان رفت و چنین رجز می‌خواند:

شیخی علی ذوالفخار الأطول	من هاشم الصدق الکرم المفضل
هذا الحسین ابن النبی المرسل	نذود عنه بالحسام الفیصل
تقدیه نفسی من أخ مبجل	یا رب فامنحنی ثواب المجزل

«سروزم علی (ع) است؛ آن صاحب افتخارات بلند، از تبار هاشم راست‌گو، بزرگوار و بافضلیت.

این حسین است، فرزند پیامبر مرسل؛ و ما با شمشیر بُرنده از او دفاع می‌کنیم. جانم فدای این برادر باعظمت باد. پروردگارا مرا پاداش بسیار ببخش».

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۹. خوارزمی نیز به اختصار، شهادت او را گزارش کرده است و نام قاتل او، «هانی بن‌بعیث» ضبط شده است که از اشتباه نساخ است (مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۱-۳۲).

زحربن قیس نَخَعی به ابوبکر حمله کرد و او را به شهادت رساند. گفته شده که عبداللّه بن عُقَبه غَنَوی، با تیر او را به قتل رساند.<sup>۱</sup>

گروهی از مورخان، باینکه نام ابوبکر بن علی را جزو شهدای کربلا ذکر کرده‌اند، در کشته شدن او در سرزمین کربلا تردید کرده‌اند.<sup>۲</sup>

### شهادت محمد بن علی

مورخان، محمد بن علی را جزو شهدای کربلا ذکر کرده‌اند.<sup>۳</sup> طبری می‌گوید: محمد بن علی بن ابی طالب، که مادرش کنیز بود، به دست مردی از بنی‌آبان بن دأرم به شهادت رسید.<sup>۴</sup>

### مبارزه و جنگ حسن بن حسن معروف به حسن مثنیٰ

یکی از کسانی که در واقعه عاشورا حماسه آفرید و در راه امام خویش جان‌فشانی کرد و نام خود را در جرگه یاران وفادار حسین علیه السلام در تاریخ جاودانه ساخت، جناب حسن مثنیٰ، فرزند بزرگوار امام حسن مجتبی علیه السلام بود.

۱. خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۲۸. ابن‌اعثم، با اندکی تفاوت نقل کرده است؛ ولی قاتل او را زحربن بدر نَخَعی ذکر کرده است (کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۱۲)؛ ابن‌شهر آشوب نیز قریب به همین مضمون را نقل کرده است؛ ولی قاتل او را «زحربن بدر جحفی» یا «عُقَبه غَنَوی» ذکر کرده است (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۶).
۲. طبری و ابن‌شهر آشوب می‌گویند: در کشته شدن او در کربلا تردید شده است: *شک فی قتله (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۶۸؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۲۲)*. ابوالفرج اصفهانی نیز به نقل از مدائنی می‌گوید: او را در نهر آبی کشته یافتند و معلوم نشد که چگونه کشته شده است (مقاتل الطالبیین، ص ۸۶). ابن‌سعد نیز می‌گوید: گفته می‌شود که در [مکانی به نام] ماقیه کشته شد (ترجمه الحسین ومقتله، فصلنامه ترانسا، ش ۱۰، ص ۱۸۵).
۳. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۶۸؛ ابن‌سعد، *ترجمه الحسین ومقتله، فصلنامه ترانسا*، ش ۱۰، ص ۱۸۵؛ مسعودی، *مروج الذهب*، ج ۳، ص ۲۵۸؛ ابن‌شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۴، ص ۱۲۲.
۴. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۶۸؛ و ر.ک: ابن‌سعد، *ترجمه الحسین ومقتله، فصلنامه ترانسا*، ش ۱۰، ص ۱۸۵؛ ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبیین*، ص ۸۵.
۵. شرح حال او در جلد دوم، در بخش زندگی نامه یاران امام حسین علیه السلام به تفصیل می‌آید.

سیدبن طاووس می گوید: مصنف کتاب المصابیح روایت کرده است که آن روز (عاشورا) حسن بن حسن مثنیٰ در مقابل چشمان عمویش جنگید و هجده زخم بر پیکر او وارد شد و بر اثر آن زخم‌ها در میان کشته‌ها افتاد. وقتی کوفیان خواستند سرهای کشتگان را از بدن جدا کنند، دیدند حسن هنوز رمقی در تن دارد. دایی او، اسماء بن خارجه،<sup>۱</sup> با کوفیان صحبت کرد و آنها را قانع کرد که امر حسن را به او واگذارند و گفت: اگر ابن زیاد او را به من بخشید که چه بهتر؛ و اگر نبخشید، خودش در مورد او تصمیم می‌گیرد. لذا او را به کوفه برد و چون رئیس قبیله بنی فزاره بود و از اشراف کوفه محسوب می‌شد، ابن زیاد حسن را به او واگذار کرد و او حسن را مداوا کرد و سپس به مدینه فرستاد.<sup>۲</sup>

اما طبری می‌گوید: حسن بن حسن که مادرش خوله، دختر منظور بن زبان بن سیار فزاری بود [به جهت کمی سن] کوچک شمرده شد و کشته نشد.<sup>۳</sup>  
او سرانجام در سال ۹۰ هجری درگذشت.<sup>۴</sup>

### شهادت پسران ام البنین

مورخان، بعد از ذکر شهادت فرزندان عبداللّه بن جعفر و عقیل بن ابی طالب و امام حسن علیه السلام، شهادت پسران ام البنین را ذکر کرده<sup>۵</sup> و نوشته‌اند: عباس بن علی علیه السلام برادران خود [عبداللّه، جعفر و عثمان، فرزندان ام البنین] را تشویق کرد تا پیش

۱. چون اسماء بن خارجه و خوله مادر حسن، هر دو از قبیله بنی فزاره بودند، لذا اسماء خود را دایی حسن معرفی کرد.
۲. ابن عثیمه، عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب، ص ۹۲.
۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۶۹. همان طور که در جلد دوم این کتاب، در بخش «زندگی نامه یازان امام حسین علیه السلام» متذکر شده‌ایم، حسن بن حسن در کربلا جوانی متأهل بود؛ لذا قول طبری که زنده بودن حسن را به سبب کمی سن می‌داند، باطل است.
۴. سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۹۱ (پاورقی)؛ و ر.ک: ابن عساکر، تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴، ص ۱۲۱.
۵. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۸۰؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۸؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹.

از او به میدان بروند و بجنگند، و برادران او چنین کردند و یکی پس از دیگری به میدان رفتند و پس از جنگ و مبارزه به شهادت رسیدند. هانی بن ُیَیْت حَضْرَمِی، عبدالله بن علی را کشت و بعد از آن، جعفر بن علی را کشت و سر او را با خود برد. سپس خُوَلی بن یزید اصبحی با تیر، عثمان بن علی را هدف قرار داد و آن‌گاه مردی از قبیله بنی‌أبان بن دَارِم به عثمان حمله کرد و او را کشت و سرش را از تن جدا کرد.<sup>۱</sup>

دِیْنُوْرَی نقل کرده است که عباس بن علی علیه السلام به برادرانش گفت: «جانم به فدایتان باد، پیش بروید و از سرور خود دفاع کنید تا در پیشگاه او جان دهید».<sup>۲</sup> شیخ مفید نیز چنین نقل کرده است: «پیش بروید تا من اخلاص و خیرخواهی شما را در راه خدا و رسولش ببینم؛ چراکه شما فرزند ندارید».<sup>۳</sup>

### شهادت عثمان بن علی

عثمان بن علی نیز به میدان مبارزه رفت و چنین رجز می‌خواند:

إِنِّي أَنَا عَثْمَانُ ذُو الْمَفَاخِرِ	شَيْخِي عَلِيُّ ذُو الْأَفْعَالِ الطَّاهِرِ
وَ ابْنِ عَمِّ لِلنَّبِيِّ الطَّاهِرِ	هَذَا حُسَيْنٌ خَيْرَةُ الْأَخَائِرِ
وَ سَيِّدِ الْكِبَارِ وَالْأَصَاغِرِ	بَعْدَ الرَّسُولِ وَالْوَصِيِّ النَّاصِرِ

«من عثمان صاحب افتخارات هستم، سرور و بزرگم علی است که نیکو کردار است؛

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۸، ۴۴۹.

۲. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۸۰.

۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹. در منابع تاریخی و مقتلها آمده است که حضرت ابوالفضل علیه السلام به برادرانش از ام‌البنین فرمود: پیش بروید و بجنگید، تا اگر کشته شدید من از شما ارث ببرم؛ زیرا شما فرزندی ندارید (تَقْدَمُوا حَتَّى آرْتَكُم فَانَّهُ لَا وَكْدَ لَكُمْ). درباره این سخن و توجیه و تفسیر آن، در میان تحلیل‌گران اختلاف نظر وجود دارد. به خواست خدا در این باره در جلد دوم، در بخش «زندگی‌نامه حضرت ابوالفضل علیه السلام» بررسی خواهیم کرد.

۴. این بیت در کتاب الفتح چنین آمده است: واین عم للنبی الطاهر اخو حسین خیرة الاخوان. اما به نظر می‌رسد صحیح، همان است که ما در بالا ذکر کردیم؛ زیرا ادامه رجز، وصف بیشتر علی علیه السلام است، نه وصف خود عثمان.

و پسرعموی پیامبر پیروز است. این حسین است که بهترین نیکان است و بعد از پیامبر و وصی و یاور او، سرور هر بزرگ و کوچک است.<sup>۱</sup>

خوئی بن یزید اصبحی، تیری به پهلوی عثمان زد که بر اثر آن از اسب بر زمین افتاد؛ آن گاه مردی از قبیله بنی ابان بن دأرم سر او را از تن جدا ساخت.<sup>۲</sup>

### شهادت جعفر بن علی

سپس جعفر بن علی به میدان رفت در حالی که چنین رجز می خواند:

أَنَا جَعْفَرُ ذُو الْمَعَالِي      إِبْنُ عَلِيٍّ الْخَيْرِ ذُو النَّوَالِ  
ذَاكَ الْوَصِيِّ ذُو السَّنَا وَالْوَالِي      حَسْبِي بِعَمِّي جَعْفَرٍ وَالْخَالِ

أَخِي حُسَيْنًا ذَا النَّدَى<sup>۳</sup> الْمِفْضَالِ

«منم جعفر، دارای افتخارها و شرفها، فرزند علی نیکوکار و بخشنده، آن علی که وصی پیامبر بلندمرتبه و ولی است. افتخار به عمویم جعفر و دایی ام، مرا بس است. از حسین صاحب کرم و بزرگواری حمایت می کنم.»

سرانجام خوئی بن یزید اصبحی، تیری به سوی او افکند که به شقیقه یا چشم او اصابت کرد؛<sup>۴</sup> و به دست هانی بن ثبیت حَضْرَمِی به شهادت رسید.<sup>۵</sup>

### شهادت عبدالله بن علی

سپس عبدالله بن علی به میدان رفت در حالی که چنین رجز می خواند:

۱. ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۱۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۲۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۶.
۲. ابن رجز عثمان بن علی، به روشنی بیانگر اعتقاد شیعی او به امامت علی است.
۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۶.
۴. در متن مناقب «ذی الندی» آمده است، ولی به نظر می رسد «ذالندی» درست باشد.
۵. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۶.
۶. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۹؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹.

أنا ابن ذی النجدة والأفضال      ذاک علی الخیر ذوالفعل  
سیف رسول الله ذی النکال      فی کل یوم ظاهر الأهوال

«من فرزند مردی سرفراز و بخشنده‌ام؛ همان علی مظهر نیکی و نیکوکرداری. او شمشیر رسول خدا بود، که برتند و عقوبت‌کننده در هر روز هراسناکی بود».  
عبدالله جنگ سختی کرد و با هانی بن‌ثبیت خضرمی درگیر شد و دو ضربه شمشیر ردوبدل کردند و سرانجام هانی بن‌ثبیت او را به شهادت رساند.<sup>۲</sup>

### مبارزه و شهادت حضرت عباس **ع**

یکی از شخصیت‌های برجسته‌ای که از نقش‌آفرینان اصلی وقایع عاشورا بود و صحنه‌های جاودانه‌ای از وفاداری و جانبازی در راه دفاع از حجت خدا و اطاعت از فرمان امام خویش به یادگار گذاشت، حضرت عباس بن علی **ع** است. او از یک‌طرف در صحنه نبرد، چنان رشادت و حماسه از خود نشان داد که عرصه را بر دشمن تنگ کرد؛ و از طرف دیگر، نسبت به امام حسین **ع** چنان مطیع و وفادار بود که در طول تاریخ، از او به‌عنوان قهرمانی فداکار و برادری وفادار یاد می‌شود. شهادت چنین شخصیت بزرگی، از مصائب مهم و از رویدادهای بزرگ روز عاشورا بود. گرچه چگونگی مبارزه و شهادت عباس بن علی **ع** را برخی مورخان و مقتل‌نویسان، با تفاوت‌هایی گزارش کرده‌اند، ما در اینجا سعی می‌کنیم با ترکیب و ترسیم مجموع گزارش‌ها، کیفیت مبارزه و شهادت این شهید والامقام را به‌گونه‌ای منطبق با منابع متقدم، و به‌ترتیب حوادث ارائه کنیم.

### حضرت عباس **ع** و مقام سقایی

یکی از شئون و افتخارات حضرت عباس **ع** در کربلا، سقایی یعنی تهیه و تأمین آب

۱. ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۳.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹.

برای اردوی حسینی بود؛ زیرا همان طور که قبلاً گفتیم، از روز هفتم، آب را به روی آنها بسته بودند. به همین مناسبت، یکی از القاب او «سقا» بود.<sup>۱</sup> شهادت او نیز با سقایی او پیوند داشت؛ زیرا سرانجام، او در راه تهیه آب و در نزدیکی فرات به درجه شهادت رسید. قبلاً نیز در فصل اول از بخش چهارم (از ورود امام به کربلا تا روز عاشورا)، ذیل بحث «آوردن آب توسط عباس بن علی (ع)» گفتیم که عباس (ع) به دستور امام حسین (ع) به همراه نافع بن هلال و گروهی از یاران، برای آوردن آب به سوی دشمن رفتند، که با رشادت‌های عباس بن علی (ع) موفق به آوردن آب به سوی خیمه‌ها شدند؛ و این مطلب بهترین دلیل برای اثبات سقا بودن حضرت عباس (ع) در کربلاست.

### جانبازی عباس (ع) در میدان نبرد

بعد از اینکه یاران امام کشته شدند و اهل حرم نیاز شدید به آب داشتند و تشنگی امام حسین (ع) شدت یافته بود، امام و برادرش عباس (ع) در صدد تهیه آب برآمدند و باهم وارد میدان جنگ شدند و به سمت فرات حرکت کردند.<sup>۲</sup> عباس (ع)، همچنان پیشاپیش حسین (ع) حرکت می‌کرد و می‌جنگید و به هر سو که حسین (ع) می‌رفت، او نیز به همان سو می‌رفت.<sup>۳</sup>

در این هنگام امام حسین (ع) روی سیل‌بند کنار فرات<sup>۴</sup> رفته، به سمت فرات روانه شد و

۱. مصعب بن عبدالله زبیری، نسب قریش، ص ۴۳؛ ابن ابی‌الدنیا، مقتل الامام امیرالمؤمنین، ص ۱۲۰؛ ابن حبان، الثقات، ج ۲، ص ۳۱۰؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۷؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۴۵. مصرعی از رجزهای حضرت عباس (ع) که به زودی خواهد آمد: انی انا العباس اغدو بالسقا مؤید این امر است.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹. این مطلب را ابن حمزه طوسی (۵۶۰ق) نیز به این صورت از شاهدی عینی در کربلا نقل کرده است: *إنَّ الحُسَینَ (ع) لَمَّا غَلَبَ عَلَی عَسْكَرِهِ الْعَطْشُ رَكِبَ الْمَسْنَةَ یُرِیدُ الْفَرَاتَ... (الثاقب فی المناقب، ص ۳۴۱).*

۳. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۸۰.

۴. در متن عربی تعبیر «فركب المسناة» آمده است که «مسناة» به معنای سیل‌بند و خاکریز کناره رود یا نهر است که از سرازیر شدن آب سیل به اطراف جلوگیری می‌کند.



سپاهیان عمر بن سعد از حرکت او جلوگیری کردند. مردی از بنی دارم<sup>۱</sup> گفت: وای بر شما، میان او و آب حایل و مانع شوید و نگذارید او به آب دسترسی پیدا کند.<sup>۲</sup> حسین بن علی علیه السلام [مرد دارمی را نفرین کرد و] گفت: خداوندا، تشنه‌اش گردان.<sup>۳</sup> آن مرد [از نفرین امام] خشمگین شد، و تیری رها کرد که بر گلوی حضرت اصابت کرد. امام حسین علیه السلام، تیر را بیرون آورد، آن‌گاه دست‌هایش را [زیر گلو] گرفت و پر از خون شد و آن را پاشید: آن‌گاه گفت: «خدایا، به درگاهت شکایت می‌کنم از آنچه با پسر دختر پیامبرت می‌کنند.»<sup>۴</sup> آن‌گاه در حالی که عطش او شدت یافته بود، به جایگاهش بازگشت. در این حال لشکر دشمن، عباس علیه السلام را از هر طرف محاصره، و او را از امام حسین علیه السلام جدا کردند. عباس علیه السلام [که از برادرش جدا شده بود] به تنهایی با آنان جنگید.<sup>۵</sup> او در حالی که حمله می‌کرد، این رجز را می‌خواند:

۱. خوارزمی نام او را «زرعه» دانسته است و افزوده است که ابن‌اعثم، این گزارش را به اختصار آورده و نام او را «عبدالرحمن ازدی» گفته است (مقتل‌الحسین، ج ۲، ص ۹۱). ابن‌اعثم، خود از این شخص به ابوالحتوف جعفی یاد کرده است (کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۱۷)، که مقصود همان ابوالجنوب است که طبری، چنان‌که نگاشته خواهد شد، نامش را عبدالرحمن جعفی گفته است. ابن‌نما حلی نیز نام وی را زرعه بن ابان بن دارم دانسته است (مثیر الاحزان، ص ۷۱).
۲. در برخی گزارش‌ها آمده است که بنی‌کلاب، بین او و آب مانع شدند (شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۰، ص ۲۲۶؛ ابن‌قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۹).
۳. راوی گوید: به خدا سوگند، چیزی نگذشت که خداوند، عطش را در جان آن مرد ریخت؛ هر چه می‌نوشتید، سیراب نمی‌شد، به گونه‌ای که برای تسکین وی آب را برای او خنک می‌کردند و شکر در آن می‌ریختند، کاسه‌ها پر از شیر بود و کوزه‌ها پر از آب، اما او می‌گفت: «وای بر شما، به من آب بدهید که تشنگی مرا کشت». کوزه یا کاسه‌ای را به او می‌دادند که برای سیراب کردن اهل خانه بس بود. آب آنها را می‌نوشتید و چون از دهان خویش برمی‌داشت، لحظه‌ای دراز می‌کشید. آن‌گاه باز می‌گفت: «وای بر شما، آبم بدهید که تشنگی مرا کشت»؛ و چیزی نگذشت که شکمش همچون شکر شتر مرده، ترکید! (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۰؛ ابن‌سعد، ترجمه الحسین و مقتله، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۸۳؛ همچنین به اختصار: ابن‌حمزة طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۳۴۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۹۱-۹۲).
۴. اللهم انی اشکو الیک ما یفعل باین بنت نبیک (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۹-۴۵۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷).
۵. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹.

أَقْسَمْتُ بِاللَّهِ الْأَعْزَمِ      وَيَا حُجُونَ صَادِقاً وَزَمَزَمَ  
 وَذَوَالْحَطِيمِ وَالْفِنَاءِ الْمُحَرَّمِ      لِيَخْضِبَنَّ أَيُّومَ جِسْمِي بِالِدَمِ  
 أَمَامَ ذِي الْفَضْلِ وَذِي التَّكْرَمِ      ذَاكَ حَسِينِ ذُو الْفِخَارِ الْأَقْدَمِ<sup>۳</sup>

«سوگند به خدای بزرگ و ارجمند، و سوگند راستین به حجون و زمزم، سوگند به خدای صاحب حطیم و آستانه مقدس در [کعبه]، امروز در حضور مرد بافضیلت و باکرامت، یعنی حسین (ع) که دارای افتخارات دیرین است، بیکرم به خون، رنگین خواهد شد.»

حضرت عباس (ع) درحالی که برای آوردن آب عازم شده بود، این گونه رجز می خواند:

لَا رَهْبَ الْمَوْتِ إِذَا الْمَوْتُ زَقَا      حَتَّى أُوَارِيَ فِي الْمَصَالِيَتِ لَقَا  
 نَفْسِي لِنَفْسِ الْمُصْطَفَى الطُّهْرِ وَقَا      أَنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَعْدُو بِالسَّقَا

وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمُلتَقَى

«آن گاه که پرنده مرگ صدا کند، هراسی از مرگ ندارم تا آنکه در دریایی از مردان چابک و شتابنده فرو روم و ناپدید شوم.»

جان من فدای [حسین] برگزیده پاک باد. من عباس هستم و هر بامداد، کارم سقایی است. آن روز که با شرّ روبه‌رو گردم، از آن نمی‌هراسم.»<sup>۴</sup>

۱. در کتاب الفتوح و مقتل خوارزمی، به جای «حجون»، «حجور» آمده است، که نادرست به نظر می‌رسد و «حجون» صحیح است، که نام کوهی در مکه است و قبور فرزندان اسماعیل و بسیاری از صحابه و تابعان و علما را در خود جای داده است. از جمله این قبور، قبر حضرت خدیجه است (حسین قره چانلو، حرمین شریفین، ص ۱۰۰).

۲. حطیم، مکانی است بین در کعبه و رکن حجرالاسود، که از شریف‌ترین مکان‌ها در مسجدالحرام است و چون مردم بر اثر ازدحام برای طواف و نماز در آنجا، به یکدیگر فشار می‌آورند، «حطیم» نامیده شده است (یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۲، ص ۲۷۳).

۳. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۴؛ خوارزمی، مقتل الحسین (ع)، ج ۲، ص ۳۰. خوارزمی این اشعار را با تفاوت‌هایی آورده است.

۴. نترسم من از مرگ چون بر سر آید      زنم تیغ تا از درون بر در آید

به قربان آن جان پاک حسینم      من عباس آب آورم تا چه آید

نترسم، بچنگم اگر لشکر آید

برگردان این رجز به فارسی، و نیز برگردان بعضی از رجزهایی که خواهد آمد، از ترجمه فارسی نفس المهموم به قلم محمدباقر کمره‌ای گرفته شده است.

آن‌گاه حمله برد و دشمن را متفرق کرد.<sup>۱</sup>

در این هنگام زید بن ورقاء جهتی<sup>۲</sup> پشت درخت نخلی کمین کرد. حُکَیم بن طَقِیل سِنِسی<sup>۳</sup> نیز او را یاری کرد. حُکَیم، ضربتی بر دست راست عباس رضی الله عنه وارد کرد. عباس رضی الله عنه شمشیر را به دست چپ گرفت و به آنان حمله کرده، این رجز را می‌خواند:

وَاللّٰهِ اِنْ قَطَعْتُمْ اَوْ يَمِينِيْ      اِنِّيْ اُحَامِيْ اَبْدًا عَنِ دِينِيْ  
وَعَنْ اِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِيْنَ      نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْاَمِيْنِ

«به خدا سوگند، اگر دست راست مرا قطع کردید، من پیوسته از دین خود و از امام راست‌گوی دارای یقین که نوه پیامبر پاک و امین است، دفاع می‌کنم».<sup>۴</sup>

عباس رضی الله عنه آن‌قدر جنگید که بی‌حال و ناتوان شد. در این زمان حُکَیم بن طَقِیل طائی پشت نخلی کمین کرد و ضربتی بر دست چپ او وارد کرد. عباس رضی الله عنه این رجز را خواند:

يَا نَفْسِ لَا تَخْشِي مِنَ الْكُفَّارِ      وَ اَبْشِرِيْ بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ  
مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمَخْتَارِ      قَدْ قَطَعُوا بِبَغْيِهِمْ يَسَارِيْ

فَأَصْلِهِمْ يَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ

«ای نفس، از کفار نترس و در کنار پیامبر، سرور و برگزیده خدا، تو را به رحمت

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱-۴۰.

۲. مورخان نام این شخص را به دو شکل دیگر نیز ضبط کرده‌اند، از جمله:

الف) زید بن رقاده جَنَبِي (فضیل بن زبیر، تسمیة من قتل مع الحسین، فصلنامه تراثنا، ش ۲، ص ۱۴۹؛ ابن سعد، ترجمه الحسین ومقتله، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۸۴؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۸۴؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۶۸؛ سبط بن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۷۲)؛

ب) یزید بن زیاد حنفی (تمیمی مغربی، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۹۳).

۳. به کسر دو سین و باء و سکون نون (ابن ماکولا، الاکمال فی رفع الاریاب عن المؤلف والمختلف فی الأسماء والکنی والانساب، ج ۴، ص ۳۷۶؛ عبدالکریم بن محمد سمعانی، الانساب، ج ۳، ص ۳۱۲)، اما مامقانی به ضم باء (به جای کسر آن) ضبط کرده است (عبدالله مامقانی، تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۱، ص ۳، ذیل ترجمه آبان بن ارقم اسدی).

۴.

به خدا گر که بریدند مرا دست از راست      من حمایت کنم از دین، مرا عزم نکاست  
از امامی به یقین پیشرو و صادق و راست      نجل پیغمبر پاکی که امین بهر خداست

خدای جبار مژده باد. آنان با ستمکاری، دست چپ مرا قطع کردند؛ پروردگارا، آنان را به آتش [دوزخ] وارد کن».<sup>۱</sup>

پس آن ملعون<sup>۲</sup> (حکیم بن طفیل) [جلو آمد و] او را با عمودی آهنین به قتل رساند؛<sup>۳</sup> و این، زمانی بود که عباس<sup>۴</sup> [بر اثر تیرها و ضربات دیگر دشمن] زخم‌های شدیدی برداشته بود و دیگر توان حرکت نداشت؛<sup>۵</sup> و بدین گونه او پس از کشتن گروهی از دشمن، به شهادت رسید.<sup>۶</sup>

چون امام حسین<sup>۷</sup>، عباس<sup>۸</sup> را در کنار فرات بر زمین دید، به سبب کشته شدن عباس<sup>۹</sup> به شدت گریه کرد،<sup>۱۰</sup> و [با حالت انکسار] فرمود: **الآن انکسر ظهري و قلت حيلتي**؛<sup>۱۱</sup> «اکنون کمرم شکست و رشته تدبیرم گسسته شد»؛ و این اشعار را خواند:

۱.

مترس ای نفس از این قوم کفار      تو را مژده به لطف حی جبار  
به همراه پیمبر داد مختار      بریدندم ز چپ دست فداکار  
فرو برشان خدا در سوزش نار

۲. تعبیر ابن شهر آشوب در این باره چنین است: **قتله الملعون بعمود من الحديد؛** که چون ظاهراً الف و لام در اینجا عهد ذکری است، گویا مراد از «ملعون»، همان حکیم بن طفیل است.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۰-۴۱. شیخ مفید نیز تصریح می‌کند که قتل عباس<sup>۱۲</sup> را زید بن ورقاء (حنفی) و حکیم بن طفیل سبسی به عهده داشتند (الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹-۱۱۰). در اینکه قاتل یا قاتلان حضرت عباس<sup>۱۳</sup> چه کس یا کسانی بوده‌اند، اختلاف نظر وجود دارد:

الف) زید بن رقاد جنبی و حکیم بن طفیل سبسی (ابن سعد، ترجمه الحسین ومقتله. فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۸۴؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۶۸؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۸۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰؛ حمید بن احمد بن محلی، الحوادث الوردیه فی مناقب الائمة الزیدیه، ج ۱، ص ۲۰۷)؛

ب) حرمله بن کاهل اسدی (بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۶ و ج ۱۱، ص ۱۷۵ و ج ۱۳، ص ۲۵۶)؛

ج) یزید بن زیاد حنفی (تمیمی مغربی، شرح الاخبار، ج ۳، ص ۱۹۱)؛

د) حکیم بن طفیل (شیخ مفید، الاختصاص، ص ۸۲ البته او «حکیم بن طفیل» نوشته است؛ شیخ طوسی، رجال الطوسی، ص ۱۰۲؛ علامه حلی، خلاصه الاقوال فی معرفة الرجال، ص ۲۱۰)؛

۴. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۹-۱۱۰. طبری و ابن طاووس همین گزارش را به صورت مختصر آورده‌اند. (اعلام الوری، ص ۲۴۴؛ الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۰)؛

۵. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۴؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۰.

۶. سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۰.

۷. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۰.

تَعَدَّيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بَفْعَلِكُمْ      وَخَالَفْتُمْ قَوْلَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ  
 أما كان خَيْرُ الرُّسُلِ وَصَّاكُم بِنَا      أما نحنُ من نَسْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدَّدِ  
 أما كانت الزُّهراءُ أُمِّي دُونِكُمْ      أما كان من خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدُ  
 لُعْنَتُمْ وَأَخْزَيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ      فَسَوْفَ تُلَاقُوا حَرَّ نَارٍ تَوْقَدُ

«ای بدترین مردمان، با این کار خود، تجاوز کردید و با دستور پیامبر خدا، محمد ﷺ مخالفت کردید. آیا بهترین پیامبران درباره ما به شما سفارش نکرد؟ آیا ما از نسل پیامبر تأیید شده از جانب خداوند نیستیم؟ مگر نه آنکه زهرا ﷺ مادر من است نه شما؟ آیا [پیامبر خدا] احمد، بهترین مردمان نبود؟ با جنایتی که مرتکب شدید، گرفتار لعنت و خواری شدید، و حرارت آتش افروخته را خواهید چشید».<sup>۱،۲</sup>

جدا شدن دو دست حضرت عباس ﷺ از تن، در روایتی از امام سجاد ﷺ، تأیید شده است. امام از فداکاری بزرگ عموی خود چنین یاد می‌کرد:

رَحِمَ اللهُ الْعَبَّاسَ، یعنی ابن علی، فلقد آثر وأبلى وَقَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قُطِعَتْ يَدَاهُ...<sup>۳</sup>  
 «خدا عباس، پسر علی را رحمت کند که ایثار کرد و خوب امتحان و آزمایش داد و جانش را فدای برادرش کرد، تا آنجا که دو دستش (از تن) جدا شد...».

بنابر برخی گزارش‌ها، حکیم بن طقیل، پس از به شهادت رساندن حضرت عباس ﷺ لباس او را به غارت برد.<sup>۴</sup>

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۷؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۱-۴۰.

۲. ابن شهر آشوب، همان؛ مجلسی، همان.

۳.

جفا کردید بر من قوم بدکار	خلاف قول پیغمبر به رفتار
مگر خیر رسل ما را سفارش	نکرد و ما نه‌ایم از نسل مختار
مگر زهرا نه مام خاص من هست	مگر جدم نه خیر الخلق ابرار
شما ملعون و رسوا زین جنایت	به زودی واصل نار شرر بار

۴. شیخ صدوق، الخصال، ص ۶۸ (ذیل حدیث شماره ۱۰۱)؛ الامالی، مجلس ۷۰، ج ۱۰، ص ۵۴۸؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۲۷۴ و ج ۴۴، ص ۲۹۸.

۵. قاضی نعمان تمیمی مغربی، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۳، ص ۱۹۱.

## بررسی و نقد یک گزارش مشهور

آنچه نوشته شد، اخبار و گزارش‌های منابع متقدم درباره چگونگی مبارزه و شهادت حضرت ابوالفضل (ع) بود؛ اما برخی منابع متأخر، گزارش‌های دیگری نیز آورده‌اند که هم راویان آنها ناشناخته هستند و هم دلالت و محتوای آنها مخدوش و غیر قابل اعتماد است؛ از جمله خبری است که علامه مجلسی آن را نقل کرده و از آن چنین تعبیر کرده است: «در برخی از تألیفات اصحاب ما چنین آمده است...»<sup>۱</sup>

با بررسی و مقایسه‌ای که صورت گرفت، روشن شد که علامه مجلسی، خبر یادشده را به احتمال قوی، از کتاب منتخب فخرالدین طریحی (۱۰۸۵ق) با تلخیص و اقتباس، نقل کرده است.<sup>۲</sup> اما درباره منبع نقل طریحی باید گفت که به نظر می‌رسد یکی از منابع وی (اگر نگوییم تنها منبع) در نقل گزارش یادشده، کتاب *روضه الشهداء*<sup>۳</sup> ملاحسین کاشفی (۹۱۰ق) است که در سال‌های آغازین قرن دهم نگاشته شده است و به احتمال قوی، طریحی این گزارش را از این کتاب گرفته و با تعریب و اندکی تغییر، آن را آورده است. از آن پس، گزارش یادشده به سبب بُعد حزن‌انگیز و گریه‌آور آن و بار احساسی و عاطفی‌اش، به محافل و مجالس روضه‌خوانی و به بسیاری از مقتل‌های معاصر راه یافته است.<sup>۴</sup>

۱. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۵۵، ص ۴۱-۴۲. متن گزارش چنین است: «فی بعض تألیفات اصحابنا، أن العباس لما رأى وحده (ع) أتى أخاه وقال: يا أخى هل من رخصة فبكى الحسين (ع) بكاءً شديداً ثم قال: يا أخى أنت صاحب لوائى وإذا مضيت تفرق عسكرى. فقال العباس: قد ضاق صدرى وسَمَت من الحياة وأريد أن أطلب ثأرى من هؤلاء المناقين. فقال الحسين: فاطلب لهؤلاء الاطفال قليلاً من الماء، فذهب العباس ووعظهم وحذرهم فلم ينفعهم فرجع إلى أخيه فأخبره فسمع الاطفال ينادون: العطش العطش؛ فركب فرسه وأخذ رمحه والقرية، وقصد نحو الفرات فأحاط به أربعة آلاف ممن كانوا موكلين بالفرات، ورموه بالنبال فكشفهم وقتل منهم على ما روى ثمانين رجلاً حتى دخل الماء. فلما أراد أن يشرب غرفة من الماء، ذكر عطش الحسين وأهل بيته، فرمى الماء وملا القرية وحملها على كتفه اليمين، وتوجه نحو الخيمة، فقطعوا عليه الطريق وأحاطوا به من كل جانب، فحاربهم حتى ضربه نوفل الأزرق على يده اليمنى فقطعها، فحمل القرية على كتفه اليسرى فضربه نوفل فقطع يده اليسرى من الزند، فحمل القرية بأستانه فجاءه سهم فأصاب القرية وأريق مازها ثم جاءه سهم آخر فأصاب صدره، فانقلب عن فرسه وصاح إلى أخيه الحسين: أدركتى، فلما أتاه رآه صريعاً فبكى وحمله إلى الخيمة.»

۲. فخرالدین طریحی، *المنتخب فی جمع المرائی والخطب*، ص ۳۰۵-۳۰۷، ۳۰. (به اختصار).

۳. تصحیح عقیقی بخشایشی، قم، انتشارات نوید اسلام، ۱۳۸۱ ش، ص ۴۱۵-۴۱۸.

۴. رک: محمدتقی سپهر، *ناسخ التواریخ*، ج ۶، ص ۲۷۸-۲۷۹؛ محمدباقر بهبهانی، *الدعوى السالکة*، ج ۴، ص ۳۲۲-۳۲۳؛ حائری مازندرانی، *معالی السبطین*، ص ۲۷۱-۲۷۲. همچنین برخی از نویسندگان مقتل‌ها، شاخ و برگ‌های بیشتری به این جریان داده و تا توانسته‌اند، بر تحریف این گزارش افزودند. رک: فاضل دربندی، *اکسیر العبادات فی اسرار الشهادت*، ج ۲، ص ۴۹۶ به بعد.

اگرچه این خبر محتوای روضه مشهور امروزی را دربر دارد که حضرت عباس علیه السلام چون به آب دست یافت، خواست آب بنوشد، اما یاد تشنگی برادرش حسین علیه السلام و اهل‌بیت او افتاد و نیز حضرت حامل مشک آب بود که چون دو دستش قطع شد، مشک را به دندان گرفت؛ اما این گزارش با تمام مشهور بودن و جا افتادن آن به‌عنوان بخش مهمی از گزارش مصیبت شهادت حضرت عباس علیه السلام در مجالس عزاداری (چنان که محقق بحار در تعلیقه‌ای، متذکر شده است) افزون بر آنکه بدون سند معتبر است، از نظر محتوا نیز اشکالات و نارسایی‌هایی دارد.<sup>۱</sup>

۱. به‌عنوان نمونه، در آغاز گزارش، از قول امام حسین علیه السلام در پاسخ درخواست حضرت عباس علیه السلام برای به میدان رفتن، نقل شده است که امام فرمود: «تو پرچم‌دار من هستی؛ اگر تو بروی، سپاه من پراکنده می‌شود». ناقل چنین خبری توجه نداشته است که همه گزارش‌های تاریخی بر این نکته اتفاق دارند که زمان به میدان رفتن بنی‌هاشم و ازجمله حضرت عباس علیه السلام، پس از به میدان رفتن و شهادت تمام یاران امام حسین علیه السلام (به‌جز سؤید بن عمرو که پس از شهادت امام شهید شد) بوده است؛ بنابراین از یاران (غیر هاشمی) امام، کسی باقی نمانده بود که با شهادت حضرت عباس علیه السلام پراکنده شود. البته درباره زمان به میدان رفتن و شهادت حضرت عباس علیه السلام در مقایسه با بقیه بنی‌هاشم، دو گونه گزارش در دست است: براساس برخی گزارش‌ها، زمانی که چند نفر از بنی‌هاشم شهید شده بودند، حضرت عباس علیه السلام به میدان رفت (شیخ مفید، الارشاد، ص ۱۰۹-۱۱۰). اما بنابر برخی گزارش‌های دیگر، وی جزء آخرین افراد بنی‌هاشم بوده که پیش از امام، شهید شده است (ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۴-۱۱۵؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۳۴). (چنان‌که در حوادث شب عاشورا و لابه‌لای حوادث گذشته نگاشته شد) یاران امام علیه السلام کسانی بودند که ماندن کنار امام علیه السلام را بر هر چیزی ترجیح داده بودند و در این باره، تمام امتحانات و آزمون‌ها را با موفقیت پشت سر گذارده بودند و به‌هیچ‌رو حاضر به تنها گذاشتن امام علیه السلام نبودند (ابن‌سعد، ترجمه الحسین ومقتله، فصلنامه تراننا، ش ۱۰، ص ۱۸۰). حتی بنابر برخی اخبار، (پس از اعلام کامل وفاداری) منزلت و درجه آنان در بهشت به آنان نشان داده شد؛ از این‌رو آنان برای شهادت، از یکدیگر پیشی می‌گرفتند (شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۱، باب ۱۶۳، ص ۲۲۹) و هیچ تردیدی در همراهی با امام حسین علیه السلام نداشتند و درباره یکدیگر می‌گفتند: نگاه کنید از سرگ باکی ندارد (شیخ صدوق، معانی الاخبار، ص ۲۸۸-۲۸۹؛ همو، الاعتقادات، ص ۵۲).

نکته دیگر آنکه در پایان گزارش آمده است که امام حسین علیه السلام جنازه حضرت عباس علیه السلام را به خیمه‌گاه برد، که این مطلب نیز با گزارش شیخ مفید درباره محل دفن وی و نیز با واقعیت موجود، منافات دارد. شیخ مفید می‌نویسد: قبیله بنی‌اسد، عباس بن علی علیه السلام را در همان جا که کشته شد، سر راه غاضریه، همان جا که هم‌اکنون قبر اوست، دفن کردند (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۴، ۱۲۶).

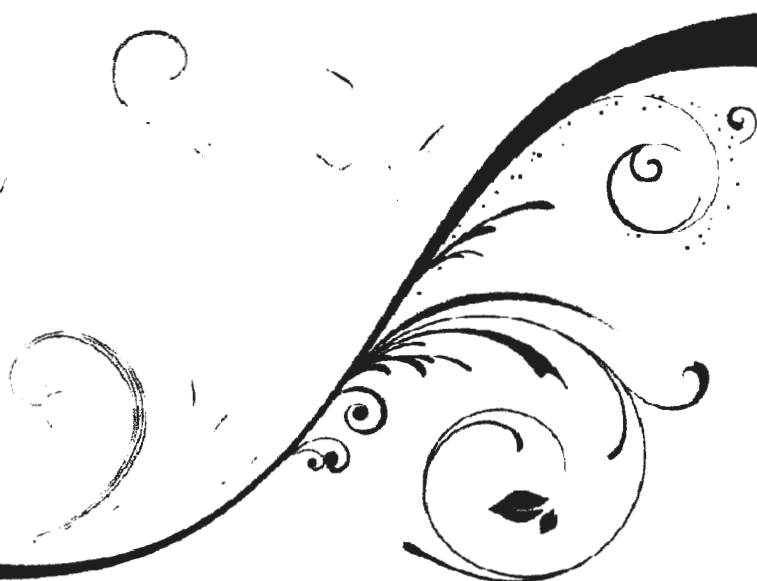
از اشکالات دیگر این گزارش آن است که نام قاتل حضرت عباس علیه السلام، شخصی به نام «نوفل ازرق» گفته شده است (مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۴۲). کاشفی نیز نام او را «نوفل بن ازرق» نوشته است (روضه الشهداء، ص ۳۳۵). اما (چنان‌که نوشته شد) هیچ‌یک از منابع متقدم، نام قاتل یا قاتلان حضرت را به این نام ضبط نکرده است.





## فصل چهارم

# کیفیت نبرد و شهادت امام حسین علیه السلام



۱. در ترجمه برخی گزارش‌های این بخش، از اثر ذیل استفاده شد: مقلد امام حسین علیه السلام (ترجمه موسوعه شهادة المعصومین علیهم السلام) به قلم جواد محلدی.



شهادت امام حسین علیه السلام، رهبر نهضت کربلا در روز عاشورا، اوج ماتم و جان‌سوزی این واقعه است، چندان‌که قلم یارای نگارش این قسمت از حادثه را ندارد. برخی مورخان و مقتل‌نگاران، کیفیت نبرد و شهادت امام حسین علیه السلام را به اختصار، و برخی دیگر به تفصیل و در مجموع، با تفاوت‌هایی نوشته‌اند؛ اما هیچ‌کدام، تصویری دقیق، شفاف، منظم و منطقی از جزئیات این حادثه ارائه نکرده‌اند. از این رو برای ارائه تصویری روشن از چگونگی به میدان رفتن و نبرد امام علیه السلام و در نهایت، شهادت حضرت، تلاش می‌شود با کنار هم قرار دادن اخبار متعدد و تنظیم و تدوین منطقی آن، تا حد امکان، تصویر دقیق و صحیحی از این جریان ارائه شود:

### تحویل دادن ودائع و وصایای امامت

یکی از کارهایی که امام علیه السلام پیش از رفتن به میدان انجام داد، تحویل دادن وصایا و میراث پیامبر صلی الله علیه و آله به امام بعدی، یعنی امام سجاد علیه السلام است. ابوالجارود از امام باقر علیه السلام در این باره نقل کرده است:

«چون زمان شهادت حسین علیه السلام فرارسید، دخترش فاطمه<sup>۱</sup> را فراخواند و نوشته‌ای درهم‌پیچیده که وصیتی ظاهری دربر داشت، به او داد. علی بن الحسین علیه السلام مریض بود و

۱. ابن شهر آشوب نام دختر امام را «فاطمه کبری» ذکر کرده است. (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۸۵).

فکر می کردند بیماری او بهبود نخواهد یافت. [چون امام حسین (ع) به شهادت رسید]، فاطمه نامه را به علی بن الحسین (ع) داد، سپس امام باقر فرمود: «به خدا سوگند، این نامه نزد ماست...»<sup>۱</sup>

پس از حادثه عاشورا، امام سجاد (ع) طی گفت و گویی با عمویش، محمد بن حنفیه، به وی فرمود: «... عمو، پدرم، که صلوات خدا بر او باد، پیش از حرکت به عراق، مرا جانشین خود قرار داد، و نیز ساعتی پیش از شهادتش در این باره به من وصیت کرد. اکنون سلاح رسول خدا (میراث امامت) نزد من است...»<sup>۲</sup>

ابو حمزه ثمالی از امام باقر (ع) نقل می کند: چون زمان رحلت پدرم فرارسید، مرا به سینه اش چسباند و فرمود: پسر جان، تو را به آنچه پدرم [حسین (ع)] هنگام شهادتش وصیت کرد و به آنچه پدرش [علی (ع)] او را به آن وصیت کرد، وصیت می کنم: پسر جان، بر حق استوار باش، هر چند تلخ باشد؛<sup>۳</sup> و نیز فرمود: پسر جان، بپرهیز از ستم کردن به کسی که یآوری جز خدا ندارد.<sup>۴</sup>

۱. کلینی، الاصول من الکافی، ج ۱، ص ۲۴۱ و ر.ک: ص ۲۳۰-۲۳۱؛ محمد بن حسن بن فروخ صفار، بصائر الدرجات، ص ۱۶۸؛ ابن بابویه قمی، الامامة والتبصرة، ص ۶۴؛ مسعودی، اثبات الوصية، ص ۱۶۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابي طالب، ج ۴، ص ۱۸۵. ابوالجارود با قیام زید، تغییر عقیده داد و مدعی امامت زید شد؛ اما این امر هفت سال پس از رحلت امام باقر (ع) بوده است؛ از این رو روایات او از امام باقر (ع) قابل پذیرش است. حتی بنا بر اعتقاد برخی علمای رجالی معاصر، ابوالجارود، مجدداً به مذهب امامت ائمه عشریه برگشته است (آیت الله سید ابوالقاسم موسوی خونی، معجم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۳۶). همچنین گزارش شده است که امام حسین (ع)، فرزندش علی بن الحسین (ع) را فراخواند و او در آن هنگام مریض بود؛ پس اسم اعظم و میراث های انبیا را به او سپرد و او را آگاه کرد که دانش ها، صحیفه ها، مصاحف و سلاح را به ام سلمه (در مدینه) سپرده و به وی سفارش کرده است که [پس از بازگشت او به مدینه]، همه آنها را به او بازگرداند (مسعودی، اثبات الوصية، ص ۱۶۷، ۱۷۰، به اختصار).

۲. کلینی، الاصول من الکافی، ج ۱، کتاب الحجة، باب مَا يُفَضَّلُ بِهِ بَيْنَ دَعْوَى الْمُحَقِّقِ وَالْمُبْتَطِلِ فِي الْاِمَامَةِ، ص ۲۸۲، ح ۵.  
 ۳. ... قَالَ ابوجعفر (ع): لَمَّا حَضَرَتْ اَبِي عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ (ع) الْوَفَاةَ ضَمَّنِي اِلَيْ صَنْدَرِهِ وَقَالَ: يَا بَنِي اَوْصِيكَ بِمَا اَوْصَانِي بِهِ اَبِي حَبِيْبٍ حَضْرَتُهُ الْوَفَاةَ وَمِمَّا ذَكَرَ اَنْ اَبَاهُ اَوْصَاهُ بِهِ: يَا بَنِي اصْبِرْ عَلَيَّ الْحَقُّ وَاِنْ كَانَ مُرّاً (کلینی، همان، ج ۲، ص ۷۴).  
 ۴. ... يَا بَنِي اَيَّاكَ وَظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِراً اِلَّا اللهُ (کلینی، همان، ج ۲، ص ۲۴۹؛ شیخ صدوق، الخصال، ص ۱۶، ح ۵۹؛ همو، الامالی، مجلس ۳۴، ص ۲۴۹، ح ۱۰؛ ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۴۶؛ ابن قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۲، ص ۴۶۵).

## وداع امام با اهل حرم

پیاده نظام لشکر عمر سعد، از سمت راست و چپ بر باقی مانده سپاه امام حسین علیه السلام حمله کردند و آنان را به شهادت رساندند، تا آنکه همراه حسین بن علی علیه السلام جز سه یا چهار نفر باقی نماند. وقتی امام اوضاع را چنین دید، شلواری یمنی [غیر از لباسی که به تن داشت]، که چشم را خیره می کرد، طلب نمود و جای جایش را شکافت تا بعد از شهادتش آن را از تنش غارت نکنند، و سپس پوشید.<sup>۱</sup>

سپس امام با زنان (اهل بیت) وداع<sup>۲</sup> کرد. در این هنگام، درحالی که سکینه ناله می کرد، حضرت او را به سینه اش چسباند و فرمود:

سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةَ فَاغْلَمِي      مِنْكَ الْبِكَاءُ إِذَا الْحَمَامُ دَهَانِي  
لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً      مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فَي جِثْمَانِي  
وَإِذَا قَتَلْتُ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالذِّي      تَأْتِيْسَنَهُ يَا خَيْرَةَ النَّسْوَانِ<sup>۳</sup>

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۱؛ همچنین طبری با همین مضمون: تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۱. ابن شهر آشوب در مناقب چنین آورده است: ... سپس امام فرمود: لباسی غیر از لباس خودم بیاورید که به آن رغبتی نباشد و من آن را بپوشم تا بعد از کشته شدنم عریان نمانم؛ زیرا من کشته‌ای هستم که لباس‌هایم را نیز به غارت می‌برند؛ یاران برای ایشان شلواری آوردند، امام آن را پوشید و فرمود: این لباس اهل ذمه است. یاران برای ایشان لباس دیگری آوردند که از شلوار کوتاه‌تر و از شلوارک بلندتر بود، امام آن را پوشید (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۸-۱۱۹؛ و ر.ک: سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۴).

۲. جریان وداع‌های امام علیه السلام به تفصیلی که در گزارش‌های برخی نویسندگان متأخر آمده است، در منابع معتبر کهن وجود ندارد. البته در کتاب نور العین فی مشهد الحسین منسوب به ابواسحاق اسفراینی (۴۱۷ یا ۴۱۸ق)، صفحه ۶۴. قصه وداع امام علیه السلام با زنان اهل بیت آمده است. اما به سبب اعتماد نداشتن محققان به این کتاب، نمی‌توان آن را قابل اعتماد دانست. ابن شهر آشوب نیز، اشاره مختصری به جریان وداع امام با یاران (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۹) و زنان اهل بیت علیه السلام به‌ویژه سکینه کرده است (همان). سپس مورخان و نویسندگان بعدی، این مسئله را بسط داده‌اند، چنان‌که مرحوم علامه مجلسی، دو وداع برای امام علیه السلام نوشته است: یکی پس از شهادت طفل شیرخوار: «و پردگیان سراق عصمت را طلبید و دختران و خواهران را دربر کشید و هریک را به ثواب‌های حق تعالی تسلی بخشید و صدای شیون از خیمه‌های حرم بلند گردید...» (جلاء العیون، ص ۳۷۳)؛ و بار دوم پس از نقل خیر رفتن امام علیه السلام با اسب، کنار شریعه فرات برای نوشیدن آب و اینکه به حضرت گفتند که لشکر به خیمه‌گاه حمله کرده است: «پس بار دیگر اهل بیت رسالت و پردگیان سراق عصمت و طهارت را وداع نمود...» (همان، ص ۳۷۴). محدث قمی نیز این دو وداع را با تفصیل بیشتری آورده است (منتهی الآمال، ج ۲، ص ۸۸۷-۸۸۸، ۸۹۹).  
۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۹.

«ای سکینه، بدان، وقتی که مرگ من فرارسد، پس از من گریه تو طولانی خواهد بود. تا زمانی که روح در بدنم است، با اشک حسرت، دل مرا آتش نزن. ای بهترین زنان، هروقت کشته شدم، تو نسبت به این کار، اولی هستی».

### امام در میدان نبرد

آن‌گاه (دربرابر لشکر دشمن) قرار گرفت و خطبه‌ای خواند که آغاز آن چنین بود: یا اهل الکوفه، قبحاً لكم وترحاً وبؤساً لكم وتعساً استصرختمونا والیهین فاتیناکم موجین فشحذتم علینا سیفاً کان فی ایماننا...<sup>۱</sup>

سپس بر مرکبش استوار نشست و فرمود:

انا ابن علی الخیر من آل هاشم...<sup>۲</sup>

او به سمت راست دشمن حمله کرد و چنین رجز خواند:

الموت خیر (اولی) من رکوب العار والعار اولی من دخول النار<sup>۳</sup>

۱. چنان‌که در صفحات پیشین گفته شد، این همان خطبه‌ای است که ابن‌اعثم آن را آورده است (کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۶)؛ و ما ترجمه آن را در حوادث صبح عاشورا، ذیل عنوان «اندرز امام حسین (ع) به کوفیان» بیان کردیم.
۲. این دو رجز در صفحات پیشین نگاشته شد.
۳. ابن‌شهر آشوب در جای دیگر، این جمله را نیز افزوده است: والله ما هذا وهذا جاری (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۷۶). برخی از منابع متقدم نیز این رجز را با تفاوت‌هایی گزارش کرده‌اند: منصور بن حسین آبی، نشر الدرر فی المحاضرات، ج ۱، ص ۲۳۱؛ حسین بن محمد حلوانی، نزهة الناظر وتنبيه الخاطر، ص ۸۸؛ ابن‌نما، مثير الاحزان، ص ۷۲.
۴. در توضیح و تفسیر معنای والعار اولی من دخول النار (ننگ بهتر از ورود به دوزخ است)، باید گفت که جمله‌ای مشهور و رایج در عرب است که براه کاربرد فراوان آن، به یک مثل تبدیل شده است و آن تعبیر «النار ولا العار» است که مردم عوام، آن را بر زبان جاری می‌کنند و به این معناست که ادخلو النار ولا تلتمزوا العار: «آتش را پذیرا باشید، ولی زیر بار ننگ و عار نروید» (ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۳، ص ۱۸۱). اما امام حسین (ع) عکس آن را معتقد است؛ لذا در روز عاشورا فرمود: الموت خیر (اولی) من رکوب العار - والعار اولی من دخول النار؛ یعنی مرگ بهتر از زیر بار ننگ و عار رفتن است، و پذیرفتن عار و ننگ، بهتر از دخول در آتش است؛ لذا اگر بیعت با یزید، ننگ و عاری بود که آتش جهنم را به دنبال نداشت، من آن را می‌پذیرفتم و با او بیعت می‌کردم؛ ولی چون بیعت با یزید، ننگی است که آتش جهنم را نیز به دنبال دارد، هرگز با او بیعت نمی‌کنم. امیرالمؤمنین (ع) نیز در جریان جنگ جمل، به زیر اندرز داد و از او خواست که برگردد، اما زیر ابتدا مقاومت کرد و بازگشت را ننگی دانست که هرگز پاک نخواهد شد. امیرالمؤمنین (ع) به او گفت: پیش از آنکه ننگ و آتش (جهنم) همراه هم شوند، با ننگ برگرد (مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۷۱-۳۷۲).

«مرگ بهتر از ننگ است و ننگ بهتر از ورود به دوزخ است».

مرگ بهتر ز ننگ و عار بود      عار به از دخول نار بود  
سپس به جناح چپ یورش برد و فرمود:

أَنَا الْحَسِينُ بْنُ عَلِيٍّ      أَحْمِي عِيَالَاتِ أَبِي  
أَلَيْتُ أَنْ لَا أَتُّنِي      أَمْضِي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ<sup>۱</sup>

«منم حسین بن علی. از خاندان پدرم حمایت می‌کنم.

سوگند خورده‌ام که تسلیم نشوم و برای دین پیامبر صلی الله علیه و آله، جان می‌دهم».

منم حسین بن علی      پشت نسازم به دنی  
حامی اولاد علی      مجری دستور نبی<sup>۲</sup>

### شهادت طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام

از مصائب بزرگ روز عاشورا و از حوادث مسلم این روز، شهادت طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام است که افراد سپاه عمر سعد، با بی‌رحمی او را به شهادت رساندند و جنایت نابخشودنی دیگری بر جنایاتشان افزودند.

درباره چگونگی شهادت طفل شیرخوار، از جمع‌بندی آنچه در منابع کهن آمده است، می‌توان دو قول را به دست آورد: یکی بیانگر آن است که طفل شیرخوار، در هنگامی که بر در خیمه‌ها در دامن امام بود، به شهادت رسید. اکثر مقتل‌نویسان و مورخان، با تفاوت‌هایی، این قول را مطرح کرده‌اند.<sup>۳</sup> قول دوم آن است که آن طفل در میدان جنگ بر روی دست امام، توسط دشمن هدف تیر قرار گرفت و به شهادت رسید. اکنون به ترتیب، هر دو قول را توضیح می‌دهیم:

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۹-۱۲۰.

۲. حاج شیخ عباس قمی، نفس‌المهموم و نفثة المصدور، ترجمه کمره‌ای، ص ۱۶۳.

۳. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸؛ طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۴۳؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۰۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۸؛ ابن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۶۴؛ ابن کثیر، البداية و النهاية، ج ۸، ص ۲۱۴؛ ابن نما، مشیر الاحزان، ص ۷۰.

۱. شهادت او بر در خیمه، به گزارش یعقوبی و فضیل بن زبیر بدین گونه بوده که آن طفل، همان روز به دنیا آمده بود و امام می‌خواست کام او را بردارد که هدف تیر قرار گرفت:

حسین بر اسبش سوار بود که نوزادی که در همان لحظه به دنیا آمده بود، نزد وی آورده شد؛ پس در گوش وی اذان گفت و او را در دامن خود قرار داد و با آب دهان خود، کام او را برداشت و او را «عبدالله» نامید. ناگاه حرمه بنت کاهل تیری<sup>۱</sup> به او زد و او را کشت. حسین تیر را از گلویش خارج کرد و او را به خونش آغشته کرد و فرمود: به خدا سوگند، تو گرامی‌تر از ناقه [صالح] نزد خدا هستی؛ و محمد ﷺ نزد خدا از صالح گرامی‌تر و عزیزتر است. سپس حسین آمد و او را کنار [جنایه‌های] فرزندان و برادرزادگانش گذاشت.<sup>۲</sup> پس حسین خون او را گرفت و جمع کرد و به آسمان پرتاب کرد و قطره‌ای از آن بر زمین نریخت. امام باقر ﷺ فرمود: اگر قطره‌ای از آن خون بر زمین می‌ریخت، عذاب نازل می‌شد.<sup>۳</sup>

مورخان دیگر نیز شهادت او را بر در خیمه گزارش کرده‌اند:

۱. از مورخان مقدم، ابوحنیفه دینوری، تنها کسی است که ضمن گزارش شهادت این طفل، ویژگی تیری را که به او اصابت کرده، نوشته است. او می‌نویسد: ... فرماه رجل من بنی‌اسد وهو فی حجر الحسین بمشقص فقتله «درحالی که آن طفل در آغوش حسین بود، شخصی از بنی‌اسد تیری باریک و بلند، پرتاب کرد و آن طفل را کشت» (الاجبار الطوال، ص ۳۸۱). در کتب لغت «مشقص»، نوک‌بلند و غیر عریض (باریک) پیکان تیر تفسیر شده است (مشقص: هو نصل السهم اذا كان طویلاً و لیس بالعریض و اذا كان عریضاً و لیس بالطویل فهو معبلة) (ابوعبید قاسم بن سلام هروری، غریب الحدیث، ج ۲، ص ۲۵۷؛ ابن منظور، لسان العرب، ج ۷، ص ۱۶۶). اما تعبیر «تیر سه‌شعبه» که اکنون در منابع و مجالس روضه‌خوانی مرسوم است، تنها در برخی مقتل‌های معاصر (ملاحیب شریف کاشانی، تذکرة الشهداء، ص ۲۱۸؛ محمدباقر خراسانی قاننی بیرجندی، کبریت احمر فی شرائط المنبر، ص ۱۲۶) و اشعار شعرای معاصر آمده است، چنان‌که شاعری در این‌باره سروده است:

حلق ورا خست و جست بر شه مظلوم      وز شه مظلوم، آن سه شعبه مسموم

احتمالاً تعبیر سه‌شعبه، از گزارش دینوری گرفته شده است (دیوان افصح المتکلمین میرزا جیحون، ص ۳۸۲).

۲. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵.

۳. فضیل بن زبیر، تسمیه من قتل مع الحسین، فصلنامه تراننا، ش ۲، ۱۴۰۶ق، تحقیق سیدمحمدرضا حسینی جلالی، ص ۱۵۰؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبین، ص ۹۰.



طبری می‌نویسد:

چون حسین [جلوی خیمه‌گاه] نشست، کودکی که او را عبدالله بن حسین علیه السلام دانسته‌اند، نزدش آورده شد؛ پس او را در دامانش نشانید. ابومخنف از قول عقیبة بن بشیر (بشر) اسدی گوید: ابوجعفر محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) به من گفت: ای بنی‌اسد، خونی از ما پیش شما هست. گفتیم: ای ابوجعفر، رحمت خدا بر تو باد، گناه من در آن چیست و آن [خون] چیست؟ فرمود: کودکی نزد حسین آورده شد و او در دامانش بود که یکی از شما بنی‌اسد، تیری به سوی او انداخت و گردن او را برید [و او را کشت]. پس حسین خون او را گرفت و چون دستش پر شد، بر زمین ریخت و گفت: رَبُّ إِنْ تَكُ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ وَأَنْتُمْ لَنَا مِنْ هَوْلَاءِ الظَّالِمِينَ<sup>۱</sup> «پروردگارا، اگر یاری شدن از آسمان را از ما بازداشته‌ای، آن را در چیزی که برای ما بهتر است، قرار ده و انتقام ما را از این ستمگران بگیر».

در خبری که عمار دهنی از امام باقر علیه السلام نقل کرده، آمده است که چون پسر حسین علیه السلام در دامانش هدف تیر قرار گرفت، حسین علیه السلام گفت: خدایا خود، بین ما و قومی که ما را دعوت کردند تا یاری‌مان کنند، اما ما را کشتند، حکم کن.<sup>۲</sup>

شیخ مفید و به پیروی او طبرسی، می‌نویسند: سپس امام حسین علیه السلام جلوی خیمه نشست و پسرش عبدالله بن حسین، که طفلی بیش نبود، نزدش آورده شد؛ پس او را در دامانش نشانید. آن‌گاه مردی از بنی‌اسد تیری به سوی عبدالله انداخت و او را کشت؛ پس حسین علیه السلام خون این طفل را گرفت و چون دستش پر شد، بر زمین ریخت و گفت: پروردگارا، اگر یاری‌رسانی از آسمان را از ما بازداشته‌ای، آن را در

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۸.

۲. همان، ص ۳۸۹؛ ابوالفرج عبدالرحمن بن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، ج ۵، ص ۳۴۰؛ سبط بن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۶۴؛ ابن کثیر، البدایة والنهائة، ج ۸، ص ۲۱۴.

چیزی که برای ما بهتر است، قرار ده و انتقام ما را از این قوم ستمگر بگیر. سپس او را برداشت و کنار شهدای دیگر اهل بیت علیهم السلام قرار داد.<sup>۱</sup>

اما عده‌ای از مورخان و مقتل‌نویسان مانند ابن‌اعثم، خوارزمی، طبرسی و سیدبن طاووس، شهادت طفل را در هنگام وداع امام، مطرح کرده‌اند، که با گزارش طبری، شیخ مفید و روایت امام باقر علیه السلام قابل جمع است. این گروه در این باره نوشته‌اند:

چون امام حسین علیه السلام مرگ جوانان و یاران و عزیزان خود را دید، و تمام یاران و خویشان او علیهم السلام شهید شدند، تنها ماند و با او جز دو نفر باقی نماند؛ یکی فرزندش علی زین‌العابدین علیه السلام و دیگری پسر شیرخواری که نامش عبدالله<sup>۲</sup> (یا علی) بود. لذا تصمیم گرفت تا قوم (سپاه دشمن) را با خون خویش ملاقات کند؛ از این رو فریاد زد: آیا حمایت‌کننده‌ای هست که از حرم رسول خدا حمایت کند؟ آیا یگانه‌پرستی هست که درباره‌ی ما از خدا بترسد؟ آیا فریادرسی هست که در فریادرسی ما امید به خدا داشته باشد؟ آیا یاری‌کننده‌ای هست که در یاری ما به آنچه نزد خداست، امیدوار باشد؟ در این هنگام صدای زنان به فریاد بلند شد. حسین به درخیمه آمد و فرمود: آن طفل (علی) را بیاورید تا با او وداع کنم. پس کودک را به وی دادند. امام علیه السلام او را می‌بوسید و می‌فرمود: [ای پسرکم]، وای بر این مردم اگر دشمن آنان جدت [محمد] صلی الله علیه و آله باشد. پس در همان حال که کودک در دامان حضرت بود،

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸؛ طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۴۳. در گزارش ابن‌نما آمده است که امام خون عبدالله را به آسمان پاشید (شیر الاحزان، ص ۷۰)؛ اما چنان‌که در گزارش فضیل‌بن‌زبیر آمده بود، آنچه درست به نظر می‌رسد آن است که امام علیه السلام خون را به طرف آسمان پاشید، تا خدا را به‌عنوان بهترین شاهد و حاکم بین خود و دشمن که در حق طفل شیرخوار او چنین ستمی را روا داشتند، بگیرد؛ بنابراین اگر حضرت می‌خواست خون بر زمین ریخته شود، خواه ناخواه بر زمین ریخته می‌شد و دیگر نیازی نبود که حضرت دستش را پر از خون کند و بر زمین بریزد. ابن‌سعد به‌اختصار، این جریان را گزارش کرده است (ترجمه‌الحسین ومقتله، فصلنامه‌تراثنا، سال سوم، ش ۱۰، ص ۱۸۲). ابن‌قتال نیشابوری این گزارش را با حذف دعای پایانی امام آورده است (روضه‌الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۸).

۲. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۰۱.

حرملة بن کاهل اسدی<sup>۱</sup> تیری به آن کودک زد و او را در دامن پدر به شهادت رساند. حسین با دست خود خون‌ها را گرفت تا دستش پر شد و سپس به طرف آسمان پاشید و گفت: بارالها، اگر امروز فتح و نصرت خویش را از ما بازداشته‌ای، آن را در چیزی که برای ما بهتر است، قرار ده. آن‌گاه حسین از اسب فرود آمد و با غلاف شمشیر خود، قبری برای او حفر کرد و خون را به تمام بدن طفل مالید و بر او نماز خواند<sup>۲</sup> و او را دفن کرد.<sup>۳</sup>

بنابر گزارشی دیگر: حسین علیه السلام به در خیمه آمد و به زینب علیها السلام فرمود: فرزند کوچکم را به من بده تا با او وداع کنم. پس او را گرفت و خواست او را ببوسد که حرملة بن کاهل تیری به سوی این کودک زد. تیر در گلوی کودک نشست و گلوی او را برید. حسین علیه السلام به زینب فرمود: این کودک را بگیر. سپس خون این کودک را با دو دستش گرفت تا پر شد و به سوی آسمان پاشید و فرمود: آنچه برای من پیش آمده است، آسان است؛ چون خدا آن را می‌بیند. امام باقر علیه السلام فرمود: حتی یک قطره از آن بر زمین نیفتاد.<sup>۴</sup>

۲. قول دوم، شهادت آن طفل در میدان جنگ، بر روی دست امام است، که تنها مستند قابل توجه آن، گزارش سبط بن جوزی (۶۵۴ق) است. وی به نقل از هشام بن محمد کلبی (شاگرد ابو مخنف و راوی مقتل وی) آورده است:

حسین علیه السلام متوجه کودکی شد که از تشنگی می‌گریست. حضرت او را [در برابر سپاه] روی دست بلند کرد و فرمود: ای قوم، اگر بر من رحم نمی‌کنید، بر این طفل رحم کنید. پس مردی از لشکر عمر سعد تیری به سوی این کودک انداخت و او را کشت. پس

۱. ابن اعمش و طبرسی، سخنی از نام قاتل طفل شیرخوار به میان نیاورده‌اند؛ اما سبط بن جوزی قاتل او را هانی بن ثبیت حضرمی دانسته [تذکره الخواص، ج ۲، ص ۱۷۴-۱۷۵]، و ابوالفرج اصفهانی نیز در گزارشی کوتاه، کشنده طفل شیرخوار را عقبه بن بشر [بشیر] دانسته است [مقاتل الطالبیین، ص ۹۰].

۲. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۷. طبرسی، نماز خواندن امام را بیان نکرده است.

۳. ابن اعمش، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۵؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۰۱. اما چنان‌که گذشت، برخی نوشته‌اند که حسین علیه السلام بدن این طفل را آورد و کنار بدن دیگر شهدا قرار داد (یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰۸؛ طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ۲۴۳؛ ابن نما، مشیر الاجزان، ص ۷۰).

۴. سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۸-۱۶۹.

حسین (ع) گریه کرد و گفت: خدایا، بین ما و قومی که ما را دعوت کردند تا یاری مان کنند، اما ما را کشتند، حکم کن. آن‌گاه ندایی از آسمان بلند شد که ای حسین، او را رها کن؛ چرا که برای او شیردهنده‌ای در بهشت است.<sup>۱</sup>

### عزم امام سجاد (ع) برای جهاد

علی بن الحسین (زین العابدین (ع)) [از خیمه] بیرون آمد. او مریض بود و قادر بر حمل شمشیرش نبود. ام‌کلثوم پشت سر او فریاد زد: ای فرزند، برگرد. او گفت: ای عمه، رهایم کن تا در رکاب پسر رسول خدا (ص) بجنگم [و او را یاری کنم]. حسین بن علی (ع) فرمود: ای ام‌کلثوم، او را بازدار و [به خیمه] برگردان، [چرا که] نباید زمین از نسل خاندان محمد (ص) خالی باشد.<sup>۲</sup>

### آغاز مبارزه امام (ع) و یاری خواستن او

امام حسین (ع) [پس از دفن طفل شیرخوار] برخاست و بر اسبش سوار شد و در برابر آن

۱. سبطین جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۶۴. مترجم فارسی کتاب الفتوح، پس از آنکه از طفل شیرخوار به «علی اصغر» یاد می‌کند، در این باره می‌نویسد: [حسین (ع)] طفل شیرخوار خود را که از تشنگی اضطراب می‌نمود، در پیش زین گرفته، میان هر دو صف برد و آواز برآورد: ای قوم، اگر من به‌زعم شما گناهکارم، این طفل گناهی نکرده؛ او را جرعه‌ای آب دهید. چون آواز حسین شنیدند، یکی از آن گروه تیری به‌سوی آن حضرت روان کرد. آن تیر بر گلوئی آن طفل شیرخوار آمد و از آن سوی بر بازوی حسین (ع) رسید. آن حضرت تیر را بیرون آورد و هم در آن ساعت، آن طفل جان داد. آن سرور، آن طفل را آورد و به مادرش داد و فرمود: بگیر فرزند خود را که از حوض کوثر سیراب گردید (ترجمه الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی، ص ۹۰۸). همچنین وی به‌اشتباه، پیش از بیان چگونگی شهادت طفل شیرخوار، از شهادت طفل هفت ساله‌ای به نام عمر، فرزند امام حسن (ع) خبر داده است که امام حسین (ع) برای وداع و خداحافظی با او، به در خیمه‌گاه زنان آمد و حضرت درحالی که او را می‌بوسید، تیری بر سینه طفل نشست و او را شهید کرد. امام (ع) از اسب پیاده شد و گودالی حفر کرد و [بدون خواندن نماز بر او] او را دفن کرد. (همان). چنان‌که ملاحظه می‌شود، مترجم کتاب الفتوح، چگونگی شهادت طفل شیرخوار امام حسین (ع) را با شهادت طفل دیگری که او را «عمر» نام داده است، اشتباه کرده است و معلوم نیست که منشأ این اشتباه کجاست و چرا او چنین خلطی کرده است؟

۲. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۲. فضیل بن زبیر در گزارشی آورده است: «با وجودی که علی بن الحسین (ع) مریض بود، به میدان رفت و جنگید و مجروح شد و خدا [بلای جنگ و مرگ را] از او دفع کرد» (تسمیه من قتل مع الحسین، فصلنامه تراثنا، ش ۲، ۱۴۰۶ق، تحقیق سیدمحمد رضا حسینی جلالی، ص ۱۵۰)؛ اما چون این گزارش را تنها فضیل آورده است، به‌نظر می‌رسد که او به‌سبب همانم بودن امام سجاد (ع) با حضرت علی اکبر، جریان مبارزه حضرت علی اکبر را با جریان امام سجاد (ع)، خلط کرده است.

قوم ایستاد و خطبه‌ای<sup>۱</sup> خواند، و سپس درحالی که شمشیرش را در دستش گرفته بود و آهنگ شهادت داشت، فرمود:

أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْخَيْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ	کفانی بهذا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ
وَجَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ أَكْرَمَ مَنْ	وَتَحَنُّ سِرَاجِ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ نَزْهَرُ
وَقَاطِمُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدَ	وَعَمِّي يُدْعَى ذَا الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ
وَقِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا	وَقِينَا الْهُدَى وَالْوَحْيُ بِالْخَيْرِ
وَتَحَنُّ أَمَانُ الْأَرْضِ لِلنَّاسِ	نُصُولُ بِهِذَا فِي الْأَنَامِ وَتَفْخَرُ
وَتَحَنُّ وِلَاةُ الْحَوْضِ نَسَقِي	بِكَاسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ
وَشَيْعَتُنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شَيْعَةٍ	وَمُبِغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْسَرُ <sup>۲</sup>

۱. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۶؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۱۹؛ علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۲۲۸-۲۲۹. برخی منابع، زمان ایراد این خطبه را پیش از آغاز نبرد در روز عاشورا دانسته و با تفصیل بیشتری نوشته‌اند: خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۱۰۸؛ ابن نما، مثير الاحزان، ص ۵۴-۵۵؛ سید بن طاووس، الملهوف علی قتلى الطفوف، ص ۱۵۵-۱۵۸. اما در برخی منابع دیگر، زمان آن روشن نیست (طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۹۷-۱۰۰؛ ابن عساکر، ترجمة الامام الحسين من تاریخ مدینه دمشق، ص ۲۱۶-۲۱۸). چون این خطبه در آغاز حوادث روز عاشورا نگاشته شد، در اینجا آورده نشد.

۲. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۶-۱۱۷. منابع دیگر، این رجز را با تفاوت‌هایی آورده‌اند: خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۲-۳۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۸۸؛ اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۲۲۹.

ابوالفرج اصفهانی در جریان قیام ابراهیم بن عبدالله بن حسن بر ضد منصور عباسی، نوشته است که او به شعری تمثیل جست که معتقد بود امام حسین علیه السلام در روز عاشورا به آن تمثیل جسته است. این شعر چنین است:

مَهْلًا بَنِي عَمْتَا ظَلَمْتَنَا	أَنْ بَنَا سَوْرَةَ مِنَ الْفَلَقِ
لِمَتَلِكُمْ تَحْتَلُّ السُّيُوفُ وَلَا	تُغْفِرُ أَحْسَابُنَا مِنَ الرَّقِيقِ
إِنِّي لَأَنْمِي إِذَا انْتَمَيْتَ إِلَى	عِزِّ عَزِيزٍ وَمَفْشَرِ صُدُوقِ
بَيْضِ سِبَاطٍ كَأَنْ أُغَيِّسَنَّهُمْ	تُكْحَلُ يَوْمَ الْهَيَاجِ بِالْفَلَقِ

«ای عموزادگان ما، از ستم به ما شتاب نکنید؛ که ما خود دچار پاره‌ای از مظلومیت هستیم. شمشیرها برای جنگ با همانند شما کشیده می‌شود و ما، در حسب (و نسب)، به هیچ‌رو مورد ملامت نیستیم. هرگاه نامی به میان آید، نسب من به مردانی شوکتمند و گروهی راست‌گو می‌رسد؛ مردانی سفیدروی، میانه‌بالا که در هنگام جنگ، گویا (از شدت خشم) در چشمانشان سرمه خون کشیده شده است.» (ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۳).

«من فرزند علی، آن مرد والا از خاندان ہاشم ہستم؛ ہر گاہ فخر کنم، ہمین افتخار مرا بس است.

جدم رسول خدا، بہترین انسان از گذشتگان است و ما چراغ فروزان خدا میان مردم ہستیم.

مادرم فاطمہ است از دودمان احمد، و عمویم کہ صاحب دو بال (در بہشت) است، جعفر خواندہ می شود.

در خاندان ما، کتاب خدا بہ راستی نازل شدہ است و از ہدایت و وحی بہ نیکوی یاد می شود.

ما مایہ امنیت زمین برای تمام مردم ہستیم. ما [بہ دشمن] حملہ می کنیم و بہ این امر در میان مردم افتخار می کنیم.

ما اختیاردارانِ حوضِ کوثر ہستیم کہ دوستدارانمان را با جام رسول خدا سیراب می کنیم و این امر قابل انکار نیست.

پیروان ما میان مردم، بہترین پیروان ہستند و دشمنانمان روز قیامت زیان می کنند».

طبق گزارشی، در این هنگام امام حسین ؑ این اشعار بی نظیر را نیز سرود:

فَقَاتِلْ أَمْرًا فِي اللَّهِ بِالسَّيْفِ	فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً
فَمَا بِالْمَرْءِ مَتْرُوكٍ بِهِنَّ يَبْخُلُ؟	وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا
إِذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَمْضِي وَيُقْتَلُ	وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مَقْدَرًا
	وَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً

«اگر دنیا ارزشمند بہ شمار آید، سرای پاداش الہی والاتر و ارزشمندتر است.

۱. خواریزی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۳، بہ نقل از: تاریخ ابوعلی سلامی بیہقی. البتہ خواریزی در جای دیگر، این اشعار را پاسخ امام حسین ؑ بہ سخنان فرزندش شاعر، دانستہ است (همان، ج ۱، ص ۳۲۱). عمادالدین طبری این ابیات را با تفاوت هایی در عبارات و جملات، بہ امام حسین ؑ نسبت دادہ کہ حضرت آن را در راہ کربلا، در منزل زبالہ فرمود (کامل بہایی، ج ۲، ص ۲۷۷).

و اگر بدن‌ها برای مرگ آفریده شده‌اند، پس کشته شدن انسان در راه خدا برتر است.

و اگر روزی‌ها تقسیم شده و مقدر است، پس کم‌آزی آدمی در راه کسب مال زیباتر است.

و اگر گردآوری اموال برای وانهادن آن و رفتن است، پس چرا انسان نسبت به این واگذاشته بخل ورزد؟

من خواهم رفت و مرگ برای جوانمرد، ننگ و عار نیست، آن‌گاه که رفتن و کشته شدنش در راه خدا باشد».

آن‌گاه امام، دشمن را به مبارزه طلبید؛ پیوسته هرکس از جنگاوران نامدار و شناخته‌شده دشمن را که به او نزدیک می‌شد، از دم تیغ می‌گذراند، و گروه بسیاری از آنان را به هلاکت رساند.<sup>۱</sup> [تا اینکه] مالک‌بن‌نُسَیر<sup>۲</sup> [بدی‌کنندی] مقابلش آمد و شمشیرش را بر سر او فرود آورد، به طوری که شمشیر، جبهه کلاه‌دار امام<sup>۳</sup> را پاره کرد و به سر وی رسید و سر امام را زخمی کرد، به گونه‌ای که کلاه پسر از خون شد. حسین علیه السلام به او گفت: (امیدوارم) با این دست هرگز نخوری و نیاشامی و خدا تو را با ستمکاران محشور کند.<sup>۴</sup> سپس حسین علیه السلام، جبهه کلاه‌دار را [که از خیز بود] کناری

۱. خوارزمی، *مقتل‌الحسین*، ج ۲، ص ۳۳.

۲. در منابع کهن، نام این شخص متفاوت ضبط شده است؛ بلاذری (*انساب‌الاشراف*، ج ۳، ص ۴۰۸) و طبری (*تاریخ‌الاسم‌والملوک*، ج ۵، ص ۴۴۸) «مالک‌بن‌نُسَیر» نوشته‌اند؛ و شیخ مفید (*الارشاد*، ج ۲، ص ۱۱۰) «مالک‌بن‌نسر»؛ ابوحنیفه *دینوری* (*الاخبار‌الطوال*، ص ۳۸۱) «مالک‌بن‌بشر»؛ ابن‌قتال نیشابوری (*روضه‌السواعظین*، ج ۱، ص ۱۸۸) «مالک‌بن‌انس»؛ ابن‌کثیر (*البدایه‌و‌النهایه*، ج ۸، ص ۲۰۲) «مالک‌بن‌بشر» نوشته‌اند.

۳. در متن گزارش واژه «بُرُتس» آمده است که به معنای عبا یا جبهه کلاه‌دار است، اما برخی منابع، به جای «برنس»، «قَنْسُوه» (کلاه) نوشته‌اند (شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۱۱۰؛ طبرسی، *اعلام‌الوری بأعلام‌الهدی*، ص ۲۴۴).

۴. خوارزمی می‌افزاید: وقتی امام آن کلاه را کنار انداخت و عمامه بر سر بست، آن مرد کندی آمد و کلاه را برداشت. بعد از اتمام جنگ، وقتی کلاه را به خانه برد و به همسرش داد تا خون‌های آن را بشوید، همسرش به او گفت: آیا کلاه پسر دختر پیامبر را گرفته و به خانه من آورده‌ای؟ از نزد من خارج شو، خداوند قبر تو را پر از آتش کند. دوستان او نقل می‌کنند: دستان او خشک شد و پیوسته در فقر و بدحالی به سر می‌برد تا مُرد (*مقتل‌الحسین*، ج ۲، ص ۳۵).

انداخت و کلاه‌های پوشید و عمامه‌ای روی آن بست؛ این در حالی بود که او خسته و ناتوان شده بود.<sup>۱</sup>

حسین (ع) پس از بستن عمامه، نگاهی به سمت راست و چپ خود کرد و کسی را ندید؛ سپس سرش را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا، تو می‌بینی که نسبت به فرزند پیامبرت چه می‌کنند.<sup>۲</sup> تا آنکه شمر بن ذی‌الجوشن با گروهی جلو آمد و امام با آنها جنگید و آنها بین حضرت و خیمه‌گاه حایل شدند، و به سوی خیمه‌های امام رفتند و تصمیم داشتند که به خیمه‌ها حمله کنند؛<sup>۳</sup> حسین بر سر آنان فریاد کشید:

ویحکم یا شیعة آل ابی سفیان، ان لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون المعاد،  
فکونوا احراراً فی دنیاکم هذه وارجعوا الی احسابکم ان کنتم غرباً کما  
تزعمون؛<sup>۴</sup> وای بر شما ای پیروان خاندان ابوسفیان، اگر دین ندارید و از  
رستاخیز نمی‌ترسید، پس [حداقل] در کار دنیاتان آزاده باشید، و به  
شرف عربی [و ارزش‌های] خود برگردید، چنانچه بنا بر گمان خود، از  
عرب هستید.

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۸؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۵. تعبیر طبری چنین است: ... ثُمَّ دَعَا بِقَلَنْسُوَّةَ فَلَبَسَهَا وَاعْتَمَّ وَقَدْ اُتِيَا وَيَلْدُ... «بلد» که در متن «خسته و ناتوان شده بود» ترجمه شده، احتمال دارد معنای قلب‌شده آن یعنی «لبند» اراده شده باشد، یعنی لباس از خون‌آلودگی همچون لباده سفت شده بود، چنان‌که در گزارش خوارزمی نیز احتمال دارد معنای قلب‌شده «تبلد» یعنی «تلبند» اراده شده باشد. این گزارش با تفاوت‌هایی در این منابع نیز آمده است: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۸؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰؛ طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۴۴؛ ابن فتال نیشابوری، روضة السواعظین، ج ۱، ص ۱۸۸-۱۸۹؛ سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۲؛ ابن کثیر، البدایة والنهائة، ج ۸، ص ۲۰۲.
۲. شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۰، ص ۲۲۶؛ ابن فتال نیشابوری، روضة السواعظین، ج ۱، ص ۱۸۹.
۳. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۸.
۴. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۷؛ ابن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۱. طبری، سخنان امام را به این صورت نقل کرده است: ویلکم! ان لم یکن لکم دین و کنتم لاتخافون یوم المعاد، فکونوا فی امر دنیاکم احراراً ذوی احساب، امنعوا ریحی واهلی من طغاکم وجاهالکم؛ «وای بر شما، اگر دین ندارید و از رستاخیز نمی‌ترسید، پس [حداقل] در کار دنیاتان آزاده و باشرف باشید و افراد سرکش و نادان خود را از حمله به خیم و اهل بیت من بازدارید» (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۰).



گر شما را به جهان مکتب و آیینی نیست لااقل مردمی آزاده به دنیا باشید

شمر صدا کرد: ای حسین، چه می‌گویی؟ امام فرمود: این من هستم که با شما می‌جنگم و شما با من می‌جنگید؛ زنان را گناهی نیست. تا من زنده‌ام، سرکشان و طغیانگران و جاهلان خود را از تعرض به خانواده‌ام بازدارید. شمر گفت: «ای پسر فاطمه، این سخن تو راست است و پذیرفتیم»<sup>۱</sup>، سپس خطاب به یارانش فریاد زد: از حریم خانواده این مرد دور شوید و سراغ خودش بروید. به جانم سوگند که او هم‌اورد بزرگواری است.<sup>۲</sup> کوفیان از هرسو به او حمله کردند؛ از جمله این افراد، ابوالجنوب، که نامش عبدالرحمن جُفقی بود؛ قَشَعَم بن عمرو بن یزید جُفقی<sup>۳</sup>؛ صالح بن وهب یَزَنی؛ سنان بن آنس نَخَعی؛ و خَوْلای بن یزید اصبحی بودند. شمر آنان را تشویق کرد که به حسین علیه السلام حمله کنند. ابوالجنوب، غرق در سلاح بود. چون شمر بر او گذشت، به او گفت: حمله کن. گفت: چرا خودت حمله نمی‌کنی؟ شمر گفت: به من این حرف را می‌زنی؟ گفت: تو چرا به من می‌گویی؟ و یکدیگر را به باد دشنام گرفتند. ابوالجنوب که مردی شجاع بود، به شمر گفت: «به خدا سوگند، می‌خواهم این نیزه را در چشم تو فرو کنم و آن را از کاسه درآورم». شمر از او دور شد و گفت: اگر می‌توانستم به تو زبانی برسانم، قطعاً چنین می‌کردم. سپس شمر با پیاده‌نظامش به سوی امام حسین علیه السلام حمله کرد و امام مقاومت کرد و دو طرف درگیر شدند. امام به سوی آنها حمله می‌برد و آنان از اطراف او پراکنده می‌شدند، تا آنکه آنان، امام حسین علیه السلام را محاصره کردند.<sup>۴</sup>

۱. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۰؛ ابن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۱. همچنین ابن سعد (ترجمه الحسين ومقتله، فصلنامه تراثنا، سال سوم، ۱۴۰۸ق، ش ۱۰، ص ۱۸۳) و ابوالفرج اصفهانی (مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۸) این گزارش را به اختصار و با اندکی تفاوت آورده‌اند.

۲. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۷.

۳. بلاذری نام او را «قاسم بن عمرو بن ندیر جُفقی» ضبط کرده و او را از جمله کناره‌گیران از امیرالمؤمنین دانسته است (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷).

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۰؛ و نزدیک به همین مضمون: بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۷-۴۰۸.

## شهادت عبدالله بن الحسن<sup>۱</sup>

در این هنگام عبدالله بن حسن بن علی<sup>علیه السلام</sup>، که نوجوانی نابالغ و [در زیبایی] همانند ماه شب چهارده بود،<sup>۲</sup> از پیش زنان بیرون آمد تا کنار عمویش حسین<sup>علیه السلام</sup> ایستاد. زینب<sup>علیها السلام</sup>، دختر علی<sup>علیه السلام</sup>، خود را به او رساند تا او را نگه دارد. حسین<sup>علیه السلام</sup> به خواهرش فرمود: خواهرم او را نگه دار. عبدالله نپذیرفت و به شدت مقاومت کرد و گفت: به خدا، از عمویم جدا نمی شوم. ابجرین کعب<sup>۳</sup> با شمشیر به طرف حسین<sup>علیه السلام</sup> حمله کرد. آن نوجوان گفت: یا ابن الخبیثه أ تقتل عمی؟ «ای ناپاک زاده، عمویم را می کشی؟». ابجر شمشیری [به سوی حسین<sup>علیه السلام</sup>] حواله کرد و عبدالله دستش را مقابل آن گرفت و دستش جدا گردید و از پوست آویزان شد. عبدالله صدا زد: ای مادر. امام حسین<sup>علیه السلام</sup> او را در آغوش کشید و فرمود: ای برادرزاده، بر آنچه پیش آمد، صبر کن و امید خیر از سوی خدا داشته باش. خداوند تو را به پدران شایسته ات، به رسول خدا<sup>صلی الله علیه و آله</sup>، علی بن ابی طالب<sup>علیه السلام</sup>، حمزه، جعفر و حسن بن علی ملحق می کند.<sup>۴</sup> سپس حسین<sup>علیه السلام</sup> دستش را به آسمان بلند کرد و گفت:

«خدایا، باران آسمانت را از آنان بازدار و آنان را از برکات زمین محروم کن.<sup>۵</sup> خداوند، اگر آنان را تا مدتی (از نعمت هایت) برخوردار کردی، در میانشان تفرقه و جدایی بینداز و آنها را فرقه‌ها و گروه‌های پراکنده قرار بده و همیشه حاکمان را از آنان

۱. طبری از او به «نوجوان» یاد کرده و نام او را ذکر نکرده است (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۰-۴۵۱)؛ اما مرحوم شیخ مفید و مرحوم سیدبن طاووس، صراحتاً نام او را «عبدالله بن حسن» ذکر کرده‌اند (الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۳؛ الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰).

۲. ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۰۳.

۳. طبری، «بحرین کعب» نوشته است (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۱).

۴. طبری، همان؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۸؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۰۳. ابن نما و سیدبن طاووس بعد از جمله امام که فرمود: یلحقک بابائک الصالحین، می‌افزایند: در این هنگام حرمله، تیری رها کرد و آن کودک را به شهادت رساند (ابن نما، مشیر الاحزان، ص ۷۴؛ سیدبن طاووس، المهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۳). طبری نیز قاتل او را حرمله می‌داند (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۶۸).

۵. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۱.

ناخشنود ساز؛ چراکه آنان ما را دعوت کردند تا یاری مان کنند، اما بر ما ستم روا داشته، ما را کشتند»<sup>۱</sup>.

امام حسین علیه السلام پیوسته به آنان حمله می کرد و آنان نیز بر وی می تاختند و او در همان حال سعی در به دست آوردن آب داشت تا جرعه ای بنوشد. هر بار که امام به سوی فرات می تاخت، بر او حمله می بردند و او را از آب دور می کردند. پس مردی از آنان به نام ابوالجَنُوب جُفَی تیری زد که بر پیشانی امام فرود آمد. حضرت تیر را درآورد و کنار انداخت؛ خون بر صورت و محاسن وی جاری شد. حسین علیه السلام گفت: «خدایا تو می بینی که از دست این بندگان نافرمان و طغیانگر تو در چه حالی هستم. خدایا آنان را یکایک به عذاب خود گرفتار کن و ریشه کن ساز و هیچ کس از آنان را روی زمین باقی نگذار و هرگز آنان را نیامرزد». سپس همچون شیری خشمگین بر آنان حمله برد؛ به هر کس که می رسید، شمشیری حواله اش می کرد و او را بر زمین می انداخت.<sup>۲</sup>

### شجاعت و حماسه حسینی علیه السلام

امام حسین علیه السلام شجاعانه می جنگید و مواظب تیراندازان بود و [پیوسته] و در هر فرصت به سپاه [دشمن] حمله می کرد، در حالی که می گفت: آیا یکدیگر را به کشتن من تحریک می کنید؟ پس از من هرگز بنده ای از بندگان خدا را نمی کشید که به اندازه کشتن من خشم خدا را برانگیزد. به خدا سوگند، امیدوارم با خواری شما، خدا به من کرامت بخشد؛ سپس به گونه ای که نفهمید، انتقام مرا از شما بگیرد. آگاه باشید، به خدا سوگند

۱. اللَّهُمَّ امسك عنهم قَطْرَ السَّمَاءِ وامنعهم بركات الارض. اللَّهُمَّ فَإِنْ مَتَّعْتَهُمْ إِلَى حِينٍ فَفَرِّقْهُمْ فَرَقًا واجعلهم طرائق قَدَاً ولا ترض عنهم الولاية ابدأ فانهم دعوتنا لينصرونا فعدوا علينا فقتلونا (طبري، تاريخ الامم والملوك، ج ۵، ص ۴۵۱؛ شيخ مفيد، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۰-۱۱۱؛ طبرسي، اعلام الوری باعلام الهدی، ص ۲۴۴).

۲. اللَّهُمَّ قَدْ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَؤُلَاءِ الْفُصَّاءُ الْعِتَاد. اللَّهُمَّ فَأَخْصِمِهِمْ عَدَاً واقتلهم بَدَاً ولا تذر علي وجه الارض منهم أحدًا ولا تغفر لهم أبداً (خوارزمي، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۳۴).

اگر مرا بکشید، خداوند نیرویتان را به جان خودتان خواهد افکند و خون‌هایتان را خواهد ریخت. سپس برای شما، به کمتر از عذاب مضاعف راضی نخواهد شد.<sup>۱</sup>

حُمَید بن مُسلم می‌گوید:

فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطَّ قَدْ قُتِلَ وَكُدُّهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ وَأَصْحَابُهُ أُرِيطَ جَأْشًا وَلَا أَمْضَىٰ جَنَانًا مِنْهُ ع إِذَا كَانَتْ الرَّجَالَةُ لِتَشَدِّ عَلَيْهَا بَسِيفَهُ فَيَكْشِفُهُمْ عَنْ يَمِينِهِ وَسِمَالِهِ انْكَشَافَ الْمَغْزَىٰ إِذَا اشْتَدَّ عَلَيْهَا الذُّبُّ؛<sup>۲</sup> «به خدا، هرگز مغلوبی را که فرزند و خانواده و یارانش کشته شده باشند، به قوت قلب و دل‌آرامی و جرئت او ندیده‌ام. هنگامی که با شمشیر به پیادگان حمله می‌کرد، آنها همانند گله‌بزی که گرگ (یا شیر) به آنها حمله کند، از راست و چپ او می‌گریختند».

۱. اعلیٰ قتلی تعانون! اما والله لاتقتلون بعدی عبداً من عبادالله الله اسخط علیکم لقتله منی؛ وایم الله ایسی لارجو ان یکرمنی الله بهوانکم ثم ینتقم لی منکم من حیث لاتشعرون. اما والله ان لو قدقتلتونی لقد القی الله باسکم بینکم وسفک دماءکم ثم لایرضی لکم حتی یضاعف لکم العذاب الالیم (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۲؛ و با اندکی تفاوت: ابن‌اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۱۸؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۳-۳۴).

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۱؛ ابن‌فقال نیشابوری، روضة السواعین، ج ۱، ص ۱۸۹؛ طبرسی، اعلام السوری بأعلام الهدی، ص ۲۴۵؛ ابن‌نما، مشیر الاحزان، ص ۷۲. بعضی از منابع، این کلام را از شخصی به نام عبدالله بن عمّار بارقی نقل کرده‌اند که گفته است: مردان جنگی از راست و چپ بر حسین یورش بردند و او درحالی که عمامه بر سر داشت و پیراهنی از خز به تن داشت، به هر دو طرف چپ و راست حمله می‌کرد. آنان می‌ترسیدند [و عقب می‌نشستند]. فوالله ما رأیت مکسوراً قطّ قد قُتِلَ وَكُدُّهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ وَأَصْحَابُهُ أُرِيطَ جَأْشًا وَلَا أَمْضَىٰ جَنَانًا مِنْهُ ع وَلَا أُجْرَأَ مَقْدَمَا مِنْهُ وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ مِثْلَهُ إِنْ كَانَتْ الرَّجَالَةُ لِتَكْشِفَ مِنْ عَن يَمِينِهِ وَسِمَالِهِ انْكَشَافَ الْمَغْزَىٰ إِذَا اشْتَدَّ فِيهَا الذُّبُّ؛ «به خدا، هرگز شکست‌خورده‌ای [۱۹] را که فرزند و خانواده و یارانش کشته شده باشند، به قوت قلب و دل‌آرامی و جرئت او ندیده‌ام. به خدا، چه پیش از حسین و چه پس از او مانندش را ندیده‌ام. پیادگان همانند گله‌بزی که گرگ (یا شیر) به آنان حمله می‌کند، از راست و چپ می‌گریختند» (طبرسی، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۱-۴۵۲؛ قاضی نعمان تبیمی مغربی، شرح الاخبار فی فضائل الائمه الاطهار، ج ۳، ص ۱۶۳-۱۶۴؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۸). چنان‌که ملاحظه می‌شود در متن، تعبیر «مکسوراً» آمده است که به‌معنای کسی است که جمع زیادی او را محاصره کرده‌اند و او بر اثر این کثرت، مغلوب شده است. اما چنان‌که در بالا ملاحظه شد، در برخی منابع «مکسوراً» آمده است که به‌معنای مجروح و یا کسی است که از شدت تحمل مصائب و سختی‌ها کمرش و یا دلش شکسته است.

گزارش‌های دیگر نیز این مطلب را تأیید می‌کند. شاهدان عینی کربلا به این معنی اعتراف کرده، می‌گفتند: هیچ مغلوبی را که برادران، خاندان و یارانش را از دست داده و تنها مانده باشد، شجاع‌تر از حسین ندیدیم. او مانند شیر خشمگین، سواره‌نظام را نابود می‌کرد. دربارهٔ مردی که از ستم‌پذیری و تسلیم شدن خودداری کرد، چه گمان می‌رود؟ مردی که خود، پسران، برادران و عموزادگانش، بآنکه به آنان امان داده شد و سوگندهای استوار بر آنان خوردند که در امان خواهند بود، چندان جنگیدند که کشته شدند. او کسی بود که خودداری از تسلیم و زبونی را برای عرب معمول کرد، چندان که پس از او پسران زبیر، مهلب و دیگران به او اقتدا کردند.<sup>۱</sup>

امام علیه السلام به سپاه دشمن، که تعداد آنان به سی هزار رسیده بود، یورش می‌برد و آنان همانند ملخ‌های پراکنده‌شده، از برابر وی فرار می‌کردند و سپس حضرت به مرکز (جای نخست) خود برمی‌گشت و می‌فرمود: لا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.<sup>۲</sup> او پیوسته می‌جنگید تا تعداد زیادی از آنها را کشت. پس عمر سعد به سپاهش گفت: وای بر شما، آیا می‌دانید با چه کسی مبارزه می‌کنید؟ این شخص فرزند قَتَال (بسیار کشنده) عرب است؛ از هرسو بر او یورش برید. پس گروهی بزرگ از نیزه‌داران و تیراندازان به او حمله کردند.<sup>۳</sup>

### واکنش دشمن

شمر که شجاعت و مبارزهٔ دلیرانهٔ امام را دید، از سواران خواست تا پشت سر پیادگان [تیرانداز] قرار گیرند. به تیراندازان نیز دستور تیراندازی داد. آنان حضرت را چنان

۱. ابن‌ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۲۷۴-۲۷۵. البته امام حسین علیه السلام ستم‌ستیزی را که آموزه‌ای دینی و انسانی است، در واقع به کل بشریت آموخت؛ هرچند آن شاهد عینی با توجه به اینکه خود عرب بوده، از آن قوم یاد کرده است.

۲. سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۱؛ ابن‌نما، مشیر الاحزان، ص ۷۲؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۰.

۳. ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۲۰.

تیرباران کردند که بدنش پوشیده از پیکان تیر شد و عقب نشست و آنان مقابل او ایستادند.<sup>۱</sup> عمر سعد به حسین (ع) نزدیک شد. در این هنگام زینب (ع) دختر فاطمه (ع) و خواهر حسین (ع) از خیمه گاه بیرون آمد و گفت: ای کاش آسمان بر زمین خراب می شد. آن گاه گفت: **وَيَحْكَا يَا عَمْرُ أَيْقَتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟**<sup>۲</sup> «وای بر تو ای عمر سعد، آیا ابا عبدالله کشته می شود و تو نظاره می کنی؟».

راوی می گوید: گویا اکنون اشک های عمر را می بینم که روی گونه ها و محاسنش جاری است. آن گاه عمر سعد، روی خود را از زینب (ع) برگرداند.<sup>۳</sup> زینب (ع) فرمود: آیا میان شما مسلمانی نیست؟! کسی پاسخ او را نداد.<sup>۴</sup>

شخصی به نام سعدبن عبیده که در کربلا حضور داشته است، می گوید: بزرگان ما از اهل کوفه روی تپه ای ایستاده بودند و با گریه می گفتند: خداوندا، نصرت و پیروزی خود را بر حسین نازل کن. من به آنها گفتم: ای دشمنان خدا، چرا شما او را یاری نمی کنید؟!<sup>۵</sup>

### کوشش امام برای دستیابی به آب

امام حسین (ع) تشنه شد و تشنگی اش شدت یافت. او نزدیک [فرات] شد تا آب بنوشد. حُصَيْن بن تمیم [ثُمَيْرِ] تیری افکند که بر دهان امام نشست. امام شروع کرد به گرفتن خون از دهانش و آن را به آسمان می پاشید. سپس خدا را حمد و ثنا گفت و دستان

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۱-۱۱۲؛ طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۴۵؛ ابن فُتَال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۹.

۲. باوجود آنکه عمر سعد، فرمانده سپاه بود، شاید این سؤال به ذهن بیاید که چرا حضرت زینب (ع) چنین انتظاری از او داشت؟ پاسخ این است که چون عمر سعد از قریش بود، گویا حضرت زینب (ع) با این تعبیر ملامت گونه، خواسته است نسبت خویشاوندی او را با امام (ع) به خاطرش بیاورد، تا شاید با تحریک احساسات خویشاوندی اش، سپاه خود را از کشتن امام (ع) بازدارد.

۳. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۲. بلاذری نیز به توییح عمر سعد توسط حضرت زینب (ع) و گریه پسر سعد اشاره کرده است (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۹).

۴. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۲.

۵. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۲۴؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۳۹۲.

خود را جمع کرد و گفت: **اللهم اخصهم عدداً واقتلهم بدماء ولا تذروا على الارض منهم احداً!** «خداوند! آنان را نابود گردان و به هلاکت برسان و احدی از آنان را بر روی زمین باقی نگذار».

## شهادت امام

امام حسین علیه السلام آن قدر جنگید تا آنکه پیکر پاکش ده‌ها زخم برداشت<sup>۲</sup> و درحالی‌که از نبرد، ناتوان شده بود، ایستاد تا اندکی بیاساید. در همان حال که ایستاده بود، سنگی آمد و بر پیشانی او خورد و خون از پیشانی‌اش جاری گشت. گوشه جامه را برگرفت تا با آن، خون از پیشانی‌اش پاک کند که تیر سه‌شعبه<sup>۳</sup> زهرآگینی آمد و در قلب حضرت جای گرفت. امام حسین علیه السلام فرمود: **بِسْمِ اللَّهِ وَيَا اللَّهُ وَعَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ**. آن‌گاه سر به آسمان بلند کرد و گفت:

۱. بلاذری، همان، ص ۴۰۷؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۹؛ ابن‌کثیر، البدایة والنهایة، ج ۸، ص ۲۰۳. گزارش دیگر در این باره این است که حسین علیه السلام با اسبش کنار فرات رفت و چون اسب می‌خواست آب بخورد، امام گفت: من و تو تشنه هستیم؛ به خدا سوگند، تا تو آب ننوشی من نمی‌آشامم. چون اسب این سخن را شنید، سرش را بلند کرد و از آب نخورد؛ گویا سخن امام را فهمید. حسین فرمود: بخور، من هم می‌خورم. بالاخره امام دستش را دراز کرد و از آب برداشت (تا بنوشد که) سواره‌ای گفت، تو آب می‌نوشی درحالی‌که حرم تو مورد تعرض قرار گرفته است. حسین آب را ریخت و بر دشمن یورش برد؛ دید خیمه‌گاه سالم است (و مورد تعرض قرار نگرفته است) (ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۶۶-۶۷). ابن‌شهر آشوب این گزارش را از ابومخنف و او از شخصی مجهول به نام جلودی نقل کرده است؛ اما با توجه به اینکه این خبر در منابع معتبر نیامده است (و تنها در کتاب ضعیفی همانند نورالعین فی مشهد الحسین علیه السلام، منسوب به ابواسحاق اسفراینی (۴۱۷ یا ۴۱۸ق) صفحه ۶۶-۶۷ آمده است، که قابل اعتماد نیست) به نظر می‌رسد با توجه به اعتبار اخبار ابومخنف، نسخه‌ای از مقتل محرف ابومخنف در قرن ششم در اختیار ابن‌شهر آشوب بوده و او این گزارش را از آنجا نقل کرده است. افزون بر این، در این خبر، نسبت جهل و فریب خوردن به امام داده شده است که با عقیده شیعه درباره علم امام ناسازگار است. جهت آگاهی بیشتر درباره ضعف این خبر و نقد آن، رک: صالحی نجف‌آبادی، نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، ص ۳۶۷-۳۷۱.

۲. درباره تعداد زخم‌های پیکر پاک حضرت سیدالشهدا علیه السلام، در جلد دوم این کتاب، در فصل «عاشورا در آینه آمار و ارقام» بررسی خواهد شد.

۳. برخلاف تصور عمومی، گویا مقصود از «تیر سه‌شعبه»، تیری است که سه طرف آن تیز و برنده باشد، نه آنکه دارای سه شاخه باشد.

خداوندا، تو می‌دانی که اینان کسی را می‌کشند که در روی زمین، جز او پسر پیغمبری نیست. سپس تیر را گرفت و از پشت بیرون کشید. خون، همچون ناودان جاری شد.<sup>۱</sup> دست خود را روی زخم گذاشت، چون پر از خون شد، به طرف آسمان پاشید؛ حتی یک قطره هم برنگشت. سپس بار دیگر دست روی زخم گذاشت. چون پر از خون شد، آن را به سر و صورت و محاسنش کشید و فرمود: به خدا سوگند، این گونه خون‌آلود خواهم بود تا جدم محمد را دیدار کنم و بگویم: ای رسول خدا، فلانی و فلانی مرا کشتند.<sup>۲</sup>

طبق گزارش‌ها، زمانی طولانی از روز عاشورا گذشت. اگر کوفیان می‌خواستند آن حضرت را بکشند، می‌توانستند؛ ولی درباره او وقت‌گذرانی می‌کردند و خوش نداشتند که به قتل حضرت اقدام کنند. برخی به برخی دیگر واگذار می‌کردند و هر گروه می‌خواست دیگران کار او را به پایان برسانند.<sup>۳</sup> در این هنگام شمر در میان سپاهیان‌ش ندا داد: چرا ایستاده‌اید؟ درباره او منتظر چه هستید؟ تیرها او را از پا افکنده است، به او حمله کنید، مادران به عزایان بنشینند. به دنبال این فرمان، از هر طرف به امام حمله کردند و زخم شمشیرها او را از پا درآورد. نخستین کسی که سراغ امام حسین علیه السلام رفت، زُرْعَةُ بن شَرِیک تمیمی بود که بر دست چپ او ضربه‌ای زد.<sup>۴</sup> عمرو بن طلحه جُفَی هم از پشت سر بر شانه حضرت ضربه محکمی زد.<sup>۵</sup> سنان بن انس هم تیری بر گلوی حضرت زد. صالح بن وهب یَزَنی هم با نیزه ضربتی بر تهیگاه امام وارد کرد. بر اثر این زخم‌ها و ضربت‌ها امام حسین علیه السلام از اسب بر زمین افتاد. سپس برخاست و نشست و تیر از گلویش بیرون کشید و دستانش را به هم وصل کرد و زیر گلو گرفت و هروقت پر از خون می‌شد، سر و محاسن خود را با

۱. خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۳۴؛ سیدبن طاووس، *المهوف علی قتلی الطفوف*، ص ۱۷۲.

۲. خوارزمی، همان، ص ۳۴-۳۵.

۳. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۵۲. ابوحنیفه دینوری، در این باره می‌نویسد: این کار را هر قبیله‌ای به قبیله دیگر واگذار می‌کرد و خود، اقدام به کشتن حسین را امری ناخوشایند می‌دانست (*الاخبار الطوال*، ص ۳۸۱).

۴. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۵۳؛ ابن‌اعثم، *کتاب الفتوح*، ج ۵، ص ۱۱۸؛ شیخ مفید، *الارشاد*، ج ۲، ص ۱۱۲.

۵. ابن‌اعثم، *کتاب الفتوح*، ج ۵، ص ۱۱۸؛ خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۳۵.



آن آغشته می‌کرد و می‌فرمود: خدا را با این وضع ملاقات می‌کنم، درحالی‌که حق من غضب شده است.<sup>۱</sup> آن‌گاه از اطراف امام پراکنده شدند، درحالی‌که او گاهی با صورت روی زمین می‌افتاد و گاهی برمی‌خاست. در این حال سنان بن‌انس به او نزدیک شد و با نیزه ضربتی بر او زد که بر اثر آن، امام نقش بر زمین شد. سنان به خولی بن‌یزید اصبحی گفت: سر او را از بدن جدا کن. خولی خواست این کار را بکند، اما دچار سستی شد و لرزه بر اندامش افتاد. سنان به او گفت: خدا بازوانت را سست و دستانت را از بدن جدا کند. آن‌گاه از اسب فرود آمد و سر مبارک امام را از تن جدا کرد و آن را به خولی داد. این در حالی بود که قبلاً زخم‌های متعددی با شمشیر بر آن حضرت وارد شده بود.<sup>۲</sup>

سنان بن‌انس شخصی شجاع، اما درعین حال احمق و سبک‌مغز بود.<sup>۳</sup> او درصددِ به دست آوردن سر مبارک امام، به امید جایزه ابن‌سعد بود. طبق روایت ابی‌مخنف از امام صادق علیه السلام، او از ترس اینکه مبادا سر امام به دستش نیفتد، هریک از سپاه کوفه را که به امام نزدیک می‌شد، مورد حمله قرار می‌داد و به عقب می‌راند، تا اینکه بالاخره نزد حضرت فرود آمد و گلوی [مبارک] آن حضرت را برید و سر [مبارک] را جدا کرد و آن را به خولی بن‌یزید داد.<sup>۴</sup> شیخ صدوق از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که فرمود:

[چون یاران امام حسین علیه السلام شهید شدند،] حضرت نگاهی به راست و چپ کرد، اما کسی را ندید، پس سرش را به آسمان بلند کرد و گفت: خدایا تو می‌بینی که با فرزند پیامبرت چه رفتار می‌شود. بنوکلاب بین او و آب حایل شدند. در این هنگام تیری [به سوی او] پرتاب شد که در گلویش نشست و از اسبش افتاد؛ تیر را کشید و دور انداخت؛ با کف دستش، خون را گرفت و چون پر از خون شد، سر و ریشش را به آن آغشت و فرمود: من درحالی‌که ستم‌دیده و آغشته به خون هستم، خدا را دیدار می‌کنم.

۱. ابن‌اعثم، همان.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۵۳.

۳. همان، ص ۵۴.

۴. همان، ص ۵۳.

سپس بر گونهٔ چپش به خاک افتاد. دشمنان خدا، سنان بن انس ایادی و شمربن ذی الجوشن عامری، با شماری دیگر از مردان شامی<sup>۱</sup> پیش آمدند تا بالای سر امام حسین ایستادند و به یکدیگر می گفتند: منتظر چه هستید؟ او را راحت کنید. آن گاه سنان بن انس ایادی، که لعنت خدا بر او باد، پیاده شد و محاسن حسین (ع) را گرفت و با شمشیر بر گلوی وی می زد و می گفت: «به خدا سوگند، سرت را از تنت جدا می کنم درحالی که می دانم تو پسر رسول خدایی و از جهت پدر و مادر، برترین مردمان هستی».<sup>۲</sup>

۱. چنان که قبلاً نیز در بحث گزارش ابن اعمش از چگونگی شهادت حضرت علی اکبر گفته شد، مقصود از «مردان شامی»، وجود افراد شامی در لشکر عمر سعد نیست؛ چراکه به تصریح برخی مآخذ تاریخی، حتی یک نفر از سپاهیان عمر سعد، از اهل شام نبوده است (مسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، ج ۳، ص ۷۱؛ سبطین جوزی، تذکره الخواص، ج ۲، ص ۱۶۱)؛ بلکه چون کوفیان تحت فرماندهی عمر سعد، همانند شامیان در خدمت اهداف یزید قرار گرفتند و در نتیجه، جزء سپاه وی به حساب آمدند، از این رو از آنان به «مردان شامی» یاد شده است.

۲. شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۰، ص ۲۲۶. طبق گزارش خوارزمی، در نهایت، سر مطهر امام را شمر از بدن جدا کرد. او می نویسد: شمر و سنان نزدیک حسین (ع) آمدند، درحالی که حسین (ع) آخرین رمقها را داشت و از شدت تشنگی، زبان خشکیده اش را در دهان می چرخانید. شمر گفت: ای پسر ابوتراب، آیا تو نبودی که گمان می کردی پدرت کنار حوض [کوثر] هر که او را دوست بدارد، سیراب می کند؟ پس صبر کن تا از دست او آب بنوشی. آن گاه به سنان گفت: سرش را از پشت جدا کن. سنان گفت: به خدا چنین نمی کنم که جدش محمد، خصم من گردد. شمر از او عصبانی شد. خودش روی سینهٔ حسین (ع) نشست و محاسن حضرت را گرفت و خواست او را بکشد. حسین بن علی (ع) گفت: آیا مرا می کشی؟ آیا نمی دانی من کیستم؟ شمر اعتراف کرد که مادر و پدر و جد او [پیامبر] را می شناسد. طبق گزارشی دیگر، حسین (ع) به او فرمود: تو همان سگ لک دار و پیسی هستی که در خواب دیدم (این سخن اشاره به خواب حضرت دارد که خوارزمی در جای دیگر آن را گزارش کرده است؛ «مقتل الحسین»، ج ۱، ص ۲۵۱-۲۵۲) و قبلاً در حوادث پیش از شروع جنگ در روز عاشورا، نقل شد. شمر گفت: ای پسر فاطمه، مرا به سگ تشبیه می کنی؟ آن گاه با شمشیرش بر گلوگاه حسین (ع) می زد و این گونه می خواند:

اقتلک الیوم ونفسی تعلم      علماً یقیناً لیس فیہ مزعم  
ولا مجال لا ولاتکتم      ان ابک خیر من یکلم

(خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۶).

«امروز تو را می کشم و خود به یقین می دانم؛ یقینی که در آن، گمان راه ندارد.

هیچ مجالی برای پرده پوشی نیست، که پدرت بهترین انسانها بود».

با توجه به کثرت جراحات پیکر پاک حضرت سیدالشهدا (ع) می توان گفت افراد زیادی در قتل او شریک بودند، اما اینکه نهایتاً سر مطهر او را چه کسی از بدن جدا کرد، شمر؟ سنان؟ خوئی؟ یا...؟ اقوال متعددی هست که در جلد دوم این کتاب بررسی خواهد شد. همچنین بریدن سر مطهر امام از قفا، که در گزارش خوارزمی به آن اشاره شده است، در جلد دوم بررسی خواهد شد.

## سخنی از هلال بن نافع

هلال بن نافع [که از سپاهیان عمر سعد بود] می‌گوید: من با سپاه عمر سعد ایستاده بودم، که فریادگری صدا زد: ای امیر، مژده بده؛ این شمر است که حسین را کشت. من از میان دو صف بیرون آمدم و بالای سر حسین ایستادم، درحالی که جان می‌داد. به خدا سوگند، هرگز مغلوب به خون آغشته‌ای زیباتر و نورانی‌تر از او ندیده‌ام. فروغ رخسارش و شکوه هیبتش مرا از اندیشیدن درباره کشتنش بازداشت.<sup>۱</sup> در آن حالت آب خواست. شنیدم مردی می‌گفت: هرگز آب نخواهی نوشید، تا به دوزخ درآیی و از چرکابه‌های آن بنوشی. حسین به او گفت: نه [من به دوزخ نخواهم رفت و از چرکابه‌های دوزخ نخواهم نوشید]، بلکه من نزد جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌روم و در منزلگاه او در جایگاه صدق و راستی، در جوار پروردگار توانا ساکن می‌شوم و از آب خوش‌گواری که هرگز بدبو نمی‌شود، خواهم نوشید، و از دست شما و کاری که با من کردید، به جدم رسول خدا شکایت خواهم کرد.<sup>۲</sup>

هلال گوید: همه خشمگین شدند، آن‌چنان‌که گویی خداوند در دل هیچ‌یک از آنان هیچ رحمی قرار نداده است. سر حسین را درحالی که با آنان مشغول گفت‌وگو بود، از پیکر بریدند و من از بی‌رحمی آنان به شگفت آمدم و گفتم: به خدا سوگند، هرگز شما را در کاری همراهی نخواهم کرد.<sup>۳</sup>

## روایات ائمه علیهم السلام درباره شهادت امام حسین علیه السلام

علاوه بر روایتی که در بحث شهادت امام حسین علیه السلام از امام صادق نقل کردیم، روایات

۱. ... فوالله ما رأيت قطاً قتيلاً مضمخاً بدمه أحسن منه ولا أنورَ وجهاً وأقْدَ شَعْلَتي نورَ وجهه وجمالُ هيئته عن الفكرة في قتله...

۲. سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۷. این‌نما نیز این گزارش را با تفاوت‌هایی آورده است (مشیر الاحزان، ص ۷۵).

۳. سیدبن طاووس، همان.

دیگری نیز درباره کیفیت مبارزه و شهادت امام حسین (ع) از زبان ائمه (ع) آمده است، که در ذیل نگاشته می‌شود:

امام سجاد هنگام اسارت در جمع کوفیان، در این باره می‌فرماید:

أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَذْبُوحِ بِشَطِّ الْفِرَاتِ، مِنْ غَيْرِ دَخَلٍ وَلَا تَرَاتٍ، أَنَا  
ابن مَنِ انْتَهَكَ حَرِيمَهُ، وَسَلَبَ نَعِيمَهُ، وَأَنْتَهَبَ مَالَهُ، وَسَبَى عِيَالَهُ، أَنَا ابْنُ  
مَنْ قُتِلَ صَبْرًا؛<sup>۱</sup> من علی فرزند حسین هستم که در کنار فرات، سربریده  
شد، بدون اینکه خونی از آنان ریخته باشد و قصاصی درباره او طلب  
داشته باشند. من فرزند کسی هستم که حریم او هتک شد و اموالش به  
تاراج رفت و خاندانش اسیر شدند. من فرزند کسی هستم که با زجر و  
شکنجه کشته شد.

امام باقر (ع) ضمن حدیثی فرمود: روزی که اباعبدالله حسین بن علی (ع) کشته شد،  
پدرم شکم‌درد داشت و در خیمه بود. اباعبدالله (ع) یک بار به راست و یک بار به  
چپ و بار دیگر به قلب (دشمن) یورش می‌برد. او را به گونه‌ای کشتند که  
پیامبر (ص) از آن نهی کرده بود.<sup>۲</sup> او [درحالی که در آخرین لحظات، قدرت بر دفاع و  
حرکت نداشت] با شمشیر، نیزه، سنگ، چوب و عصا کشته شد و پس از آن، اسب بر  
او تازاندند.<sup>۳</sup>

۱. «صبر» در لغت به معنای حبس است و مقصود از «قتل صبر» این است که جاننداری را در جایی حبس کنند یا  
به نحوی نگه دارند که قدرت دفاع و فرار نداشته باشد، آن‌گاه آن را با ضربات تیر، نیزه، چوب و آلات دیگر،  
آن قدر بزنند تا کشته شود. این‌اثر در این زمینه می‌نویسد: انه (النبی) نهی عن قتل شیء من الذواب صبراً. هو ان یسک شیء  
من ذوات الرّوح حیاً ثم یرمی بشیء حتی یموت ونهی (ع) عن صبر ذی الرّوح (النهاية فی غریب الحدیث والائثر، ج ۳، ص ۸)؛  
و نیز، رک: طریحی، مجمع البحرین، ج ۳، ص ۳۶۰، واژه «صبر».

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۲۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۱۷؛ ابن‌نما، منیر الاحزان،  
ص ۸۹؛ سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۹۹.

۳. مقصود نهی پیامبر از قتل صبر است، که در پاورقی قبلی توضیح داده شد.

۴. نخبة من الرواة، الاصول الستة عشر من الاصول الاولية فی الروایات واحادیث اهل البيت، ص ۱۲۲؛ مجلسی،  
بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۹۱.

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام چنین نقل شده است:

«هنگامی که حسین بن علی علیه السلام را با شمشیر زدند و حضرت [از اسب] به زمین افتاد، [جلو] رفتند تا سرش را جدا کنند؛ منادی از سوی پروردگار عزیز و متعال از درون عرش ندا داد و گفت: «ای امت سرگردان که پس از پیامبران ستمگری پیشه کرده‌اید، خداوند شما را به درک عید قربان و فطر موفق نگرداند».

امام صادق علیه السلام آن‌گاه فرمود: «به خدا سوگند، آنان موفق به درک عید [فطر و قربان و انجام مناسک این دو عید] نشدند<sup>۱</sup> و هرگز هم نخواهند شد، تا آنکه خون خواه حسین (حضرت مهدی علیه السلام) قیام کند».<sup>۲</sup>

حلبی، از امام صادق علیه السلام حدیثی را نقل کرده است که در ضمن آن چنین آمده است: چون حسین علیه السلام کشته شد، کسی در میان لشکر (دشمن) فریاد زد و با آنان درشتی کرد و گفت: چگونه فریاد نکنم درحالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله ایستاده است و یک بار به زمین و بار دیگر به گروه شما نگاه می‌کند و من می‌ترسم که بر اهل زمین نفرین کند و آنان هلاک شوند. لشکر کوفه به هم گفتند: این دیوانه است. حلبی می‌گوید: گفتم: جانم فدایت، آن فریادکننده که بود؟ فرمود: کسی غیر از جبرئیل را ندیدیم...<sup>۳</sup>

### دعا و مناجات امام حسین علیه السلام در واپسین لحظات زندگی

در برخی آثار متأخران، دعاها یا مناجات‌هایی به امام حسین علیه السلام هنگام شهادتش نسبت داده

۱. توفیق نداشتن آن جنایت‌کاران بر درک مراسم دو عید اسلامی، در کتب مربوط، ضمن حوادث خارق‌العاده پس از شهادت امام حسین علیه السلام نقل شده است (ر.ک: مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۲۱۸-۲۱۷، ح ۴۲، ۴۳).

۲. شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۱، ص ۲۳۲، ح ۵؛ ابن‌قتال نیشابوری، روضة السواعظین، ج ۱، ص ۱۹۳. کلینی و صدوق، مشابه این روایت را از امام جواد علیه السلام نیز نقل کرده‌اند (کلینی، القروع من الکافی، ج ۴، ص ۱۶۹؛ شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۲، باب ۱۲۵، ص ۹۰، ح ۱).

۳. ابن‌قولویه قمی، کامل الزیارات، باب ۱۰۸، ص ۵۵۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۳.

شده است، که در منابع متقدم نقل نشده است.<sup>۱</sup> اما در خبری از امام سجاد (ع) آمده است: روزی که پدرم کشته شد [پیش از شهادتش] مرا به سینه‌اش چسباند، درحالی که خون از بدنش می‌جوشید، فرمود: پسر جانم، از من دعایی به خاطر بسپار که آن را [مادرم] فاطمه (ع) به من، و رسول خدا (ص) آن را به فاطمه (ع) و جبرئیل آن را به پیامبر (ص) تعلیم داد تا در هنگام نیاز، گرفتاری، غم، بلائی آسمانی‌ای که فرود می‌آید، و در امر بزرگ و سخت خوانده شود؛ و آن‌گاه فرمود بخوان:

بِحَقِّ يَسِّ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَبِحَقِّ طِهْ وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، يَا مَنْ يَقْدِرُ عَلٰی حَوَائِجِ السَّائِلِينَ، يَا مَنْ يَعْلَمُ مَا فِي الضَّمِيرِ، يَا مَنْفَسَ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ، يَا مُفْرَجَ عَنِ الْمُتَمُومِينَ، يَا رَاحِمَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ، يَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ، يَا مَنْ لَا يَخْتِاجُ أَلٰى التَّقْسِيرِ، صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَفْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا؛<sup>۲</sup> به حق یاسین و قرآن حکیم، به حق طه و قرآن عظیم، ای آن که در برآوردن نیازهای نیازمندان توانایی، ای آن که بر آنچه در نهانگاه است آگاهی، ای گشایش‌دهنده گرفتاران، ای گشایش‌دهنده غمگینان، ای رحم‌کننده بر پیران، ای روزی‌دهنده طفل کوچک و ای کسی که احتیاج به بیان [حاجت بندگان] ندارد؛ بر محمد و خاندانش درود فرست و برایم چنین و چنان کن.

۱. چنان‌که مقرر به نقل از ریاض‌المصابیح می‌نویسد: امام حسین (ع) در آخرین لحظات عمر خویش، این‌گونه با پروردگارش مناجات می‌کرد: صبراً علی قضائک یا ربّ، لا إله سواک، یا غیاث المستغیثین، ما لی ربّ سواک ولا معبود غیرک، صبراً علی حکمک یا غیاث من لا غیاث له، یا دانماً لا نقاد له، یا محیی الموتی، یا قانماً علی کل نفس بما کسبت، احکم بینی و بینهم وانت خیر العاکمین (مقرر، مقتل الحسین (ع)، ص ۳۵۷). اما در چاپ موجود ریاض‌المصابیح، دعای یادشده از تعبیر مالی ربّ سواک ولا معبود... به بعد آمده است (سیدمحمد مهدی تنکابنی، ریاض‌المصابیح، تحقیق مؤسسه احیاء الکتب الاسلامیه، ص ۴۶۵، روضه ۳۸). همچنین در مقتل الحسین منسوب به ابومخنف و به پیروی از آن در ینابیع‌المودّة، دعای یادشده تا تعبیر «یا غیاث المستغیثین» آمده است (مقتل الحسین منسوب به ابومخنف، ص ۹۰؛ قندوزی، ینابیع‌المودّة لذوی القربی، ج ۳، ص ۸۲).

۲. قطب‌الدین راوندی، الدعوات، ص ۵۴-۵۵.

شیخ طوسی آخرین دعایی را که امام حسین علیه السلام در آخرین لحظات عمرش خوانده،

چنین روایت کرده است:

اللَّهُمَّ مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمِ الْجَبْرُوتِ، شَدِيدِ الْمِحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَىٰ مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِغُ النُّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ، مُحِيطٌ بِمَا خُلِقَتْ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَىٰ مَا أَرَدْتَ وَمُدْرِكٌ مَا طَلَبْتَ وَشَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ وَذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَذْعُوكَ مُحْتَاجًا وَأَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيرًا وَأَفْزَعُ إِلَيْكَ خَائِفًا وَأُبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوبًا وَأُسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفًا وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِيًا، أَحْكُمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا فَإِنَّهُمْ غَرُّونا وَخَدَعُونَا وَخَذَلُونَا وَعَذَرُوا بِنَا وَقَتَلُونَا وَنَحْنُ عِترَةُ نَبِيِّكَ وَوَكْدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الَّذِي أَصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ وَاتَّمَمْتَهُ عَلَيَّ وَحَيْكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجًا وَمَخْرَجًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ؛<sup>۱</sup> خدایا، ای بلندمرتبه، ای بزرگ شوکت، ای سخت انتقام گیرنده، ای بی نیاز از آفریده‌ها، ای گسترده کبریا، ای که به هر چیز که بخواهی توانایی، رحمتت نزدیک، وعده‌ات راست، نعمت فراوان، آزمایشت نیکوست. آن‌گاه که تو را بخوانند، نزدیک هستی؛ به آنچه آفریده‌ای، احاطه داری؛ توبه‌کنندگان را می‌پذیری؛ بر آنچه اراده کنی، توانایی؛ و دربی هر چه باشی به آن می‌رسی. اگر شکر کنی، شکرپذیری؛ اگر یادت کنند، یاد می‌کنی. تو را از روی نیاز می‌خوانم و با تهی‌دستی به درگاہت مشتاقم و خائفانه به آستانت روی می‌آورم و با اندوه، به درگاہت می‌گیرم و از روی ناتوانی از تو یاری می‌خواهم و بسنده‌کنان، بر تو تکیه می‌کنم. بین ما و این گروه داوری کن. اینان ما را فریب دادند و یاری‌مان نکردند، با ما از در نیرنگ درآمدند و ما را کشتند. ما عترت پیامبر تو و فرزندان حبیب تو، محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله هستیم؛ آن‌که او را به رسالت برگزیدی

۱. سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۳۰۴-۳۰۵؛ شیخ طوسی، مصباح المنهجد و سلاح المتعبد، ص ۸۲۷-۸۲۸.

و او را امین وحی خویش قرار دادی. پس برای ما در کارمان گشایش و  
رهایی قرار بده؛ به رحمت خودت، ای مهربان‌ترین مهربانان.

**شهادت دو تن از آخرین یاران امام حسین (ع) پس از شهادت امام**  
دو نفر از یاران امام حسین (ع) پس از شهادت آن حضرت به شهادت رسیدند، که نام و  
شرح شهادت آن دو، بدین گونه است:

### ۱. سُوَیْدِبنِ عَمْرُو بنِ اَبی مُطَاع

سُوَیْد، مردی بزرگوار و بسیار نمازخوان بود. او پیش از شهادت امام به میدان جنگ  
رفت و همانند شیر دلیز جنگید، و بر مصیبت جان‌گناه فرود آمده، تا نهایت توان صبر  
کرد. <sup>۱</sup> تا آنکه در بین کشته‌ها [ابی‌هوش] به زمین افتاد. چون به هوش آمد، شنید که  
می‌گویند: حسین کشته شد. چون شمشیرش را برده بودند، با کاردی که همراه داشت،  
مدتی جنگید تا آنکه غرّوة بن بَطَّار تَغَلِبی و زید بن رُقَاد جَنّبی او را به شهادت رساندند. او  
آخرین کشته از همراهان امام بود. <sup>۲</sup>

### ۲. هَفْهَفَ بنِ مُهَنْدِ رَاسِبی

هَفْهَفَ بنِ مُهَنْدِ ساکن بصره بود؛ چون از قیام امام حسین (ع) آگاه شد، از بصره به یاری  
حضرت شتافت، اما زمانی به کربلا رسید که امام شهید شده بود؛ از این رو به سپاه عمر  
سعد یورش برد و شمشیر از نیام برآورد و گفت: «ای سپاهیان فراهم آمده، من  
هَفْهَفَ بنِ مُهَنْدِ هستم؛ در جست‌وجوی خاندان محمد هستم».

۱. سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۵.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۳. بلاذری، قاتل او را عزرة بن بطن تغلیبی و زید بن رقاد الجنبی ثبت  
کرده است (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۹-۴۱۰؛ سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۶۵-۱۶۶).



او دلیرانه جنگید و افراد زیادی را کشت، تا آنکه افراد سپاه دشمن او را محاصره کردند و سرانجام او را شهید کردند. شجاعت و جنگاوری او چنان بود که امام سجاد علیه السلام درباره او فرمود: از زمان بعثت پیامبر تاکنون، مردم هیچ مبارزی را بعد از علی علیه السلام همچون او ندیدند. او [تا آنجا که در توان داشت] افراد زیادی از دشمن را کشت، تا بالاخره پنج نفر او را محاصره کردند و به شهادت رساندند.<sup>۱</sup>

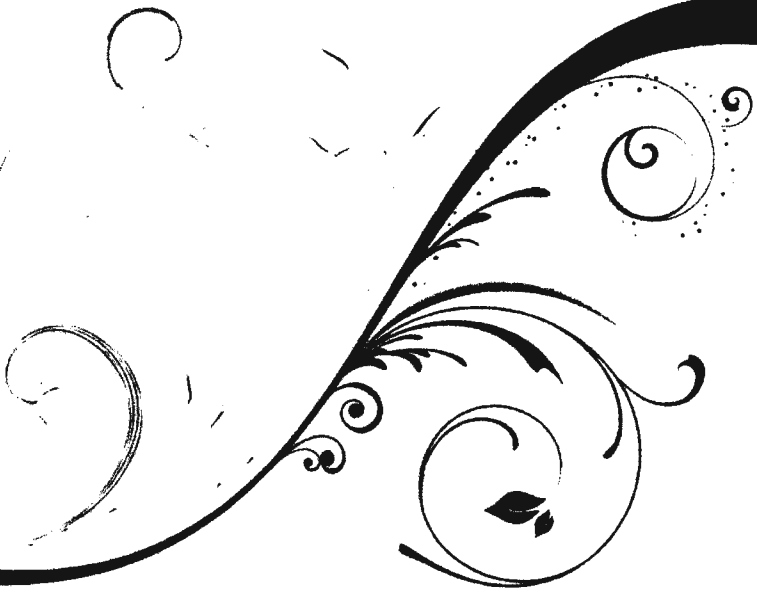
---

۱. فضیل بن زبیر، تسمیه من قتل مع الحسین علیه السلام، فصلنامه تراثنا، ش ۲، ۱۴۰۶ق، تحقیق سید محمد رضا حسینی جلالی، ص ۱۵۶-۱۵۷.



# فصل پنجم

حوادث پس از شهادت امام علیه السلام





شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش، در آخرین ساعات روز عاشورا، پایان این حادثه نبود، بلکه پس از آن نیز، حوادث جان‌گداز دیگری رخ داد که در اینجا به گزارش آنها تا خروج اهل بیت علیهم السلام همراه لشکر عمر سعد از کربلا به سوی کوفه، می‌پردازیم.

### غارت لباس و سلاح امام علیه السلام

سپاه عمر سعد پس از کشتن امام، به غارت سلاح و لباس وی پرداختند. یکی از شمشیرهای حضرت را مردی از بنی‌اشهل بن دأرم،<sup>۱</sup> و دیگری را جمیع بن خَلَفِ اَوْدِی<sup>۲</sup> به تاراج برد. شلوار امام را [که روی شلوار پاره پوشیده بود] بحرین کعب تمیمی به غارت برد،<sup>۳</sup> که بعد از آن دستانش در تابستان مانند دو چوب خشک می‌شدند و در زمستان، از

۱. بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۴۰۹؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۵۳. اما ابن سعد (ترجمه الحسین ومقتله، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۸۷) و ابن جوزی، (*کتاب السرد علی المتعصب العنید*، ص ۴۰) و ابن طاووس (*المهوف علی قتلی الطفوف*، ص ۱۷۹) نام او را «قَلَانَس نَهْشَلِی» نوشته‌اند. البته در متون یادشده «فلافس» (به جای قلاتس) ضبط شده است، که با توجه به آنکه چنین اسمی در عرب وجود ندارد، «قَلَانَس» صحیح به نظر می‌رسد. اما ابن اعثم (*کتاب الفتح*، ج ۵، ص ۱۱۹) و خوارزمی (*مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۳۷) می‌نویسند: مردی از بنی تمیم به نام اَسُوْدِیْن خَنْظَلَه، شمشیر حضرت را برداشت.

۲. ابن سعد، *ترجمه الحسین ومقتله*، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۸۷؛ سیدبن طاووس، *المهوف علی قتلی الطفوف*، ص ۱۷۹.

۳. طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۵۳. در کتاب *الارشاد شیخ مفید* (ج ۲، ص ۱۱۱، ۱۱۲) و *مقتل الحسین خوارزمی* (ج ۲، ص ۳۸) نام او «بحرین کعب» ثبت شده است. ابن اعثم (*کتاب الفتح*، ج ۵، ص ۱۱۹) نام او را «یحیی بن عمرو حرمی»، و خوارزمی در جای دیگر (*مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۳۷) «بحیرین عمرو حرمی»، ابن شهر آشوب (*مناقب آل ابی طالب*، ج ۴، ص ۱۲۰) «بحیرین عمیر حرمی»، و سیدبن طاووس (*المهوف علی قتلی الطفوف*، ص ۱۷۸) «بحرین کعب تیمی» نوشته‌اند. چنان‌که بارها گفته‌ایم، این گونه اختلاف در ضبط اسامی مشابه، در تاریخ، فراوان است.

آنها چرک و خون می آمد، تا آنکه به هلاکت رسید. <sup>۱</sup> قَطِیفَه (حولهٔ مخملی) وی را [که از خز بود] قَیْس بن اَشْعَث بن قَیْس کُنْدی، از خیمه به یغما برد <sup>۲</sup> که از آن پس به او، «قَیْس قَطِیفَه» می گفتند. <sup>۳</sup> کفش ها را اَسْوَد بن خالِد اَوْدی برد، و عمامه را جابربن یزید اَزْدی برداشت، <sup>۴</sup> و آن را بر سر گذاشت و دچار بیماری جذام شد؛ <sup>۵</sup> و بنابر قولی، به محض اینکه آن را به سر بست، دیوانه شد. <sup>۶</sup> پیراهن حضرت را اسحاق بن حیثوه حَضْرَمی برداشت که از آن پس، به بیماری پیسی دچار شد و موهایش ریخت. <sup>۷</sup> بُرْئَس (جُبّه کلاه دار) <sup>۸</sup> و نیز زره او را مالک بن نُسَیْر (نسر) کُنْدی <sup>۹</sup> و زره کوتاه حضرت را عمر سعد ربود. <sup>۱۰</sup>

طبق برخی گزارش ها، بَجْدَل بن سَلِیْم کَعْبی، انگشت امام (ع) را قطع کرد و انگشترش را به غارت برد، <sup>۱۱</sup> اما طبق روایتی که مرحوم صدوق نقل کرده است، محمد بن مسلم

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۱؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۸.
۲. ابن سعد، ترجمه الحسین ومقتله، فصلنامهٔ ترائس، ش ۱۰، ص ۱۸۷؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۹؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۸.
۳. ابن سعد، همان؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۳؛ خوارزمی، همان.
۴. ابن سعد، همان؛ ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۹؛ خوارزمی، همان. اما شیخ مفید (الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۲) و به پیروی از او، سید بن طاووس، نام او را اخسن بن مرثد بن علقمه حَضْرَمی (و بنابر قولی، جابربن یزید اَوْدی) نوشته اند (المهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۸).
۵. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۹.
۶. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۶۵.
۷. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۴-۴۵۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۲. اما ابن اعثم نام او را، «جعفر بن وبر حَضْرَمی» (کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۹)، خوارزمی، «جعونه حَضْرَمی» (مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۷)، ابن طاووس، «اسحاق بن حویه حَضْرَمی» (المهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۷-۱۷۸) و ابن شهر آشوب، «جفونته بن حیثوه» (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۲۰) نوشته اند.
۸. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۸؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۸؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۵؛ ابن نما، مشیر الاحزان، ص ۷۶.
۹. ابن اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۹؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۷. البته ابن اعثم نام او را «مالک بن بشر کُنْدی» نوشته است.
۱۰. ابن نما، مشیر الاحزان، ص ۷۶؛ سید بن طاووس، المهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۷۹.
۱۱. ابن نما، همان؛ سید بن طاووس، همان، ص ۱۷۸. طبری امامی، به این موضوع اشاره کرده است (دلایل الامامة، ص ۷۳).

می‌گوید: از امام صادق علیه السلام درباره انگشتر امام حسین علیه السلام سؤال کردم که به دست چه کسی افتاد؟ و عرض کردم: شنیده‌ام آن را مانند سایر اشیایی که غارت کردند، از انگشت آن حضرت درآوردند و به غارت بردند. حضرت فرمود: چنان نیست که می‌گویند. حسین علیه السلام به فرزندش علی بن الحسین علیه السلام وصیت کرد و انگشترش را به دست او کرد و امر امامت را به او واگذار کرد؛ چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله با امیرالمؤمنین علیه السلام چنین کرد و امیرالمؤمنین علیه السلام با حسن علیه السلام، و حسن علیه السلام با حسین علیه السلام. پس آن انگشتر، از او به جدم و پس از او به پدرم رسید و این انگشتر پس از او به من رسیده و اکنون نزد من است و من آن را در هر جمعه به دست می‌کنم و با آن نماز می‌خوانم...<sup>۱</sup>

### آمدن اسب امام علیه السلام به سوی خیمه‌گاه

ابن اعثم و خوارزمی در این باره نوشته‌اند:

[پس از شهادت امام حسین علیه السلام] اسب آن حضرت رو [به خیمه‌گاه] آورد و از مقابل آنها گذشت تا او را نگیرند و پیشانی خود را به خون حسین علیه السلام آغشته کرد و به سوی خیمه زنان دوید، درحالی‌که شیهه می‌کشید و سرش را جلوی خیمه‌گاه به زمین می‌زد. چون خواهران، دختران و اهل بیت امام علیه السلام، اسب را دیدند که کسی بر او سوار نیست، صدایشان را به ناله و گریه بلند کردند. در این هنگام ام‌کلثوم دستش را بر سرش گذاشت و فریاد زد: **وامحمداه، واجداه، وانبیاه، و اباالقاسماه، واعلیّاه، واجعفراه، واحمزته،**

۱. محمد بن الحسن بن احمد بن الولید قال: حدثنا محمد بن يحيى العطار، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن ابن أبي نجران، عن المنثري، عن محمد بن مسلم، قال: سألت الصادق جعفر بن محمد علیه السلام عن خاتم الحسين بن علي علیه السلام الي من صار؟ وذكر له أني سمعت انه أخذ من إصبعه فيما أخذ قال: ليس كما قالوا، إن الحسين علیه السلام أوصى الي ابنه علي بن الحسين علیه السلام وجعل خاتمه في إصبعه وقوض اليه امره كما فعله رسول الله صلی الله علیه و آله بأمر المؤمنین علیهم السلام وفعله امیر المؤمنین بالحسن علیه السلام وفعله الحسن بالحسين علیه السلام ثم صار ذلك الخاتم الي ابي علیه السلام بعد ابيه ومنه صار اليّ. فهو عندي وإنی لالیسه كل جمعة واصلی فيه (شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۲۹، ص ۲۰۸-۲۰۷، ح ۱۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۶، ص ۱۷). مرحوم آیت‌الله ابوالحسن شعرانی بر این باور است که انگشتر غارت شده که در مقتل‌ها یاد شده، غیر از انگشتری است که از امام صادق علیه السلام درباره آن سؤال شد، و امام غارت شدن آن را نفی کرد (ترجمه کتاب نفس المهموم، ص ۳۲۶).

واحسانه، هذا حسين بالعراء، صریح بکربلاء، محزوز الرأس من القفا، مسلوب العمامة والرداء. ثم غشى عليها؛<sup>۱</sup> «وامحمداه، واجدها، وانبياه، و ابالقاسماه، واعلياه، واجعفراه، واحمزتاه، واحسانه؛ این حسین است که عریان بر روی زمین کربلا افتاده است، سرش بریده از قفاست و عمامه و قبایش به یغما برده شده است». سپس غش کرد.

مترجم کتاب الفتوح می نویسد: «زینب علیها السلام نوحه می کرد و تپانچه (سیلی) به صورت می زد و می گفت: وامحمداه، خبر نداری که با حسین تو چه رفت و بر چه صفت، او را کشته اند و جسد مطهرش را در صحرا انداخته اند. وامحمداه، اهل بیت تو اسیر شده اند و فرزندان تو در صحرا بی فریادرس مانده اند و دشمن و دوست بر ایشان می گیرند».<sup>۲</sup>

طبق گزارش دیگر:

در این هنگام کنیزی از طرف خیمه های امام حسین علیه السلام به سمت میدان روانه شد؛ مردی به او گفت: ای کنیز خدا، آقای تو کشته شد. کنیز گوید: من شتابان و

۱. خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۳۷. ابن اعثم (کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۱۱۹-۱۲۰)، شیخ صدوق (الامالی، مجلس ۳۰، ص ۲۲۶-۲۲۷)، و ابن قتال نیشابوری (روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۹) نیز این گزارش را به اختصار آورده اند. محمدبن ابی طالب حسینی موسوی حائری (قرن دهم ق) این گزارش را با این اضافه آورده است که اسب جلوی خیمه آن قدر سر خود را بر زمین زد که مُرد (تسلیه المجلس وزینة المجالس، ج ۲، ص ۳۲۷). این مضامین در برخی از زیارت نامه های منسوب به ناحیه مقدسه آمده است؛ ر.ک: ابن المشهدی، المزار الکبیر، ص ۵۱۴، ص ۵۰۴؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۲۴۰، ۳۲۲؛ که در فرصت دیگری باید بررسی شود.

ابن شهر آشوب گزارشی را از ابو مخنف و او نیز از فردی به نام جلودی نقل کرده است که وقتی امام حسین علیه السلام از اسب بر زمین افتاد، اسب از او دفاع می کرد و سواران دشمن را از زین اسبشان فرو می انداخت و لگدمال می کرد تا آنکه چهل نفر از دشمن را کشت.... (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۶۶). این گزارش را تنها ابن شهر آشوب از ابو مخنف و او از جلودی نقل کرده است و در هیچ منبع معتبر تاریخی پیش و یا معاصر وی نیامده است. چنان که در فصل «سیری در مقتل نویسی و تاریخ نگاری عاشورا» نوشتیم، جلودی (عبدالعزیز بن یحیی جلودی از دی بصری) (۳۳۲ق) مقتلی داشته است، اما چون ابو مخنف (۱۵۷ق) از جلودی جلوتر بوده، امکان نقل ابی مخنف از جلودی نیست و از این نظر، سند گزارش مخدوش است. البته مشابه این گزارش در کتاب نور العین فی مشهد الحسین، ص ۷۰-۷۱ منسوب به اسفرائینی نیز آمده است، اما با توجه به اعتبار نداشتن اثر وی نزد محققان، نمی توان به آن اعتماد کرد.

۲. ابن اعثم کوفی، ترجمه الفتوح، ترجمه محمد مستوفی هروی، ص ۹۰۸. گفتنی است که ترجمه این کتاب، اضافات، محذوفات و تفاوت هایی در مقایسه با متن اصلی دارد.



فریادکنان نزد بانوان خود رفتیم. چون آنان مرا [این گونه] دیدند، برخاستند و شیون آغاز کردند.<sup>۱</sup>

### حمله به خیام حرم و غارت آنها

ابومخنف در این باره می نویسد: مردم به سوی زنان حسین علیه السلام و اموال و اثاثش هجوم آوردند و لباس های فاخر و شتر [هایشان] را به غارت بردند، و چه بسا بین آنها بر سر پیراهن های موجود در خیمه ها کشمکش می شد و سرانجام، مأموران غالب می شدند و آن پیراهن ها را به یغما می بردند.<sup>۲</sup>

امام رضا علیه السلام در روایتی می فرماید: ماه محرم، ماهی است که مردم زمان جاهلیت، جنگ و قتال را در آن حرام می دانستند، اما در این ماه خون ما حلال شمرده شد، حرمت ما هتک شد، خاندان و زنان ما اسیر شدند و آتش در خیمه های ما فروزان و اموال ما غارت شد و حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره ما رعایت نشد.<sup>۳</sup>

امام سجاد علیه السلام هنگام اسارت در جمع کوفیان، در این باره می فرماید:  
... أنا ابن من انتهك حریمه، وسلب نعیمه، وانتهب ماله، وسب عیاله؛<sup>۴</sup> «من فرزند کسی هستم که به خانواده اش اهانت شد و نعمت هایش از او گرفته شد و اموالش غارت شد و خانواده اش به اسارت برده شد».

دشمنان همراه شمر آمدند و خیمه های خاندان حسینی را محاصره کردند.

۱. سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۸۰.

۲. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۳.

۳. ... قال الرضا علیه السلام: ان المحرم شهر کان اهل الجاهلیة یحرمون فیه القتال فاستحلّت فیه دماءنا وهتکت فیه حرمتنا وسی فیه ذرارینا ونساننا واضرمت النیران فی مضاربنا وانتهب ما فیهما من ثقلنا ولم ترع لرسول الله حرمة فی امرنا (شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۲۷، ص ۱۹۰، ح ۲؛ ابن قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۶۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۴).

۴. ابن شهر آشوب، همان، ص ۱۲۴؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۱۷؛ ابن نما، مشیر الاحزان، ص ۸۹؛ سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۹۹.

شمر بن ذی الجوشن، که خدا او را لعنت کند، جلو آمد تا نزدیک خیمه زن‌ها شد؛ سپس به یارانش گفت: داخل شوید و و زینت زنان را تاراج کنید. سپس لشکر عمر سعد مشغول غارت خانواده و زنان حسین علیه السلام شدند تا آنجا که انگشتر از انگشتان، گوشواره از گوششان و خلخال از پایشان ربودند...<sup>۱</sup> آری آنان داخل شدند و هرچه در خیمه بود، گرفتند؛ حتی گوشواره‌ای که در گوش ام‌کلثوم بود، گرفتند و گوشش را شکافتند.<sup>۲</sup> سپاه عمر سعد، شتران و باروئنه و اثاثیه حسین را نیز غارت کردند.<sup>۳</sup>

رَحِيلَ بْنِ زُهَيْرِ جُعْفَى، جَرِيرِ بْنِ مَسْعُودِ حَضْرَمِي و اَسَدِ بْنِ مَالِكِ حَضْرَمِي، بیشتر زینت‌ها و وَرَس<sup>۴</sup> را غارت کردند و ابوالجنوب جُعْفَى، شتر آب‌کش حضرت را ربود.<sup>۵</sup> رَحِيلَ بْنِ خَيْثَمَةَ جُعْفَى، هَانِيَّ بْنَ شَيْبِ بْنِ حَضْرَمِي و جَرِيرِ بْنِ مَسْعُودِ حَضْرَمِي، کمان و زینت‌ها را به یغما بردند.<sup>۶</sup>

ابوحنیفه دینوری درباره ورس به غارت رفته می‌گوید که ورس غارت شده، همان ورسی بوده است که حسین علیه السلام [در منزل تنعیم] از کاروانی که برای یزید ورس حمل می‌کردند، گرفته بود.<sup>۷</sup>

فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام گزارش این یورش و غارت را چنین بیان کرده است: جمعیت زیادی به خیمه ما وارد شدند... من دو خلخال از طلا در پاهایم داشتم. مردی درحالی که گریه می‌کرد، آن دو خلخال را از پاهایم درمی‌آورد. گفتم: ای دشمن

۱. ابن‌نما، مثير الاحزان، ص ۷۶.

۲. ابن‌اعثم، كتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۲۰؛ خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲، ص ۳۸۳۷.

۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۲.

۴. همان گونه که قبلاً نیز گفتیم، نام فارسی ورس، اسبترک است و در سرزمین یمن می‌روید و گیاهی است که دانه آن مانند دانه کنجد است. علامه ابوالحسن شعرانی درباره آن می‌فرماید: از تحف یمن است و در همان‌جا روید و رشته‌ها دارد چون زعفران، و تخم آن مانند کنجد است و رنگی زرد و زیبا دارد (شیخ‌عباس قمی، ترجمه نفس المهموم، ترجمه شعرانی، ص ۱۴۸؛ همچنین، رک: اسماعیل‌بن حماد جوهری، الصحاح، ماده «ورس»).

۵. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۰۹.

۶. ابن‌شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۲۰-۱۲۱.

۷. دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۸۲.

خدا، سبب گریهات چیست؟ گفت: چگونه گریه نکنم که دختر رسول خدا را غارت می‌کنم. گفتم: غارت نکن. گفت: [اگر من غارت نکنم] می‌ترسم کسی دیگر بیاید و آن را بردارد. فاطمه گفت: هر چه در خیمه‌گاه بود، غارت کردند...<sup>۱</sup>

ابن طاووس نگاشته است:

[پس از آنکه امام حسین علیه السلام به شهادت رسید] لشکر عمر سعد برای غارت خیمه‌های خاندان رسول و نور چشمان زهرای بتول، به سوی خیمه‌ها از هم سبقت می‌گرفتند. دختران رسول خدا علیهم السلام از خيام حرم، بیرون آمدند و صدا به گریه بلند نمودند و در فراق حامیان و دوستان خود، ندبه کردند.<sup>۲</sup>

### فریاد اعتراض زنی از سپاه دشمن

حُمَید بن مسلم، خشم و اعتراض یکی از زنان قبیله بنی بکر را به رفتار سپاهیان عمر سعد، چنین گزارش کرده است: زنی از [طایفه] بنی بکر بن وائل با شوهرش در سپاه عمر بن سعد بود. چون دید لشکر به زن‌ها و خیمه‌های حسین حمله کرده و به غارت آنها مشغول‌اند، شمشیری به دست گرفت و به سوی خیمه‌ها آمد و گفت: ای [طایفه] بکر بن وائل، آیا دختران پیامبر را غارت می‌کنید؟ لا حُکَمَ الا لله یا لَنَارَاتِ رسول الله؛<sup>۳</sup> «حکمی جز حکم خدا نیست، ای خون‌خواهان رسول خدا». شوهر آن زن آمد، دست او را گرفت و به جایگاهش برگردانید.

### چگونگی رفتار دشمن با امام سجاد علیه السلام

حُمَید بن مسلم می‌گوید:

۱. شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۳۱، ص ۲۲۸-۲۲۹؛ ابن سعد، ترجمه الحسین ومقتله، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۸۷ (به اختصار)؛ محمد بن ابی طالب حسینی موسوی حائری، تسلیة المُجالس وزینة العُجالس، ج ۲، ص ۳۲۴.
۲. سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۸۰.
۳. ابن نما، مثير الاحزان، ص ۷۷؛ سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۸۰.

من به سوی علی بن الحسین رفتم. او بر بستری خوابیده و به شدت بیمار بود.<sup>۱</sup> در این حال شمر بن ذی الجوشن همراه پیادگانش آمدند و آنها به شمر گفتند: آیا او را نکشیم؟! گفتیم: سبحان الله، آیا بچه‌ها<sup>۲</sup> را بکشیم؟ او بچه است. من پیوسته هر کس را که می‌خواست به او حمله کند، دفع می‌کردم، تا آنکه عمر سعد آمد و گفت: هیچ کس نباید داخل خیمه زنان شود و متعرض این نوجوان بیمار شود<sup>۳</sup> و هر کس چیزی از اجناس آنان را برداشته است، باید به آنان برگرداند. حُمَید می‌گوید: به خدا سوگند، هیچ کس چیزی را برنگرداند.<sup>۴</sup>

به نظر می‌رسد همان طور که پیش‌تر گذشت، آنچه باعث انصراف دشمن از کشتن امام سجاد<sup>علیه السلام</sup> شد، بیماری ایشان بود که باعث ضعف شدید ایشان شده بود، و این ضعف به قدری بوده است که عده‌ای تصور می‌کردند او بر اثر این ضعف و بیماری خواهد مُرد و دیگر نیازی به کشتن او نیست؛ لذا از کشتن او صرف‌نظر کردند.

۱. ابن شهر آشوب از احمد بن حنبل نقل می‌کند که سبب بیماری امام سجاد<sup>علیه السلام</sup> آن بود که زره بلندی پوشید و زیادی آن را به دست گرفت و پاره کرد (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۵۵) که در نتیجه، دست‌های حضرت آسیب دید و دیگر قادر به دست گرفتن شمشیر و مبارزه با سپاه دشمن نبود. اما این گزارش از اعتبار چندانی برخوردار نیست؛ چراکه تنها ابن شهر آشوب آن را نقل کرده است و با نقل مشهور، که بیماری حضرت شکم درد بوده است (صفار قمی، بصائر الدرجات، ص ۱۴۸، ۱۶۳؛ شیخ مفید، الارشاد، ص ۱۱۴؛ طبرسی، اعلام السوری، ص ۲۴۶؛ ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۱، ص ۱۵۸)، منافات دارد.

۲. برخی نویسندگان معاصر، این تعبیر را شاهی دانسته‌اند بر اینکه امام سجاد<sup>علیه السلام</sup> در آن زمان به سن بلوغ نرسیده بود (سید جعفر شهیدی، زندگانی علی بن الحسین، ص ۳۲-۳۴)؛ اما این ادعا مردود است؛ چراکه به اعتراف ابن سعد و طبری، علی بن الحسین<sup>علیه السلام</sup> هنگام همراهی با پدرش (در کربلا) ۲۳ یا ۲۴ ساله بوده است و سخن کسی که گفته وی کوچک بوده و بالغ نبوده است، نادرست است؛ چراکه فرزند او ابو جعفر محمد بن علی، از او متولد شده بود (ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۲۱؛ طبری، المنتخب من کتاب ذیل المذئیل، ص ۱۲۰-۱۲۱) و فرزند وی یعنی حضرت باقر<sup>علیه السلام</sup> بیش از سه سال داشت (شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۵۸؛ طبری، اعلام السوری، ص ۲۵۹) و در کربلا حاضر بود. به نظر می‌رسد مقصود حمید بن مسلم از کم‌سال معرفی کردن آن حضرت، جلب ترحم آنان و تحریک عاطفه حاضران بوده است.

۳. ابوعلی سنکویه، تجارب الامم و تغائب الهیتم، ج ۲، ص ۷۳.

۴. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۴؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۲-۱۱۳؛ ابن قتال نیشابوری، روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۹، (به اختصار)؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۸؛ ابن کثیر، البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۰۵.

حدیثی که ابوالجارود از امام باقر علیه السلام نقل کرده است، و ما آن را در بحث تحویل ودائع و وصایای امامت ذکر کردیم، به شدت بیماری امام اشاره شده است.

### آتش زدن خیمه‌گاه

بعد از آنکه دشمنان به دستور شمر بن ذی الجوشن خیمه‌ها را غارت کردند، از خیمه‌ها بیرون آمدند،<sup>۱</sup> و تصمیم گرفتند خیمه‌ها را به آتش بکشند. گویا از دیدن خیامی که تا چند لحظه پیش، محل استقرار امام و یازان و شیرمردان عرصه کربلا بود وحشت داشتند. سید بن طاووس در این باره می‌گوید: سپس دشمنان، زنان را از خیمه‌ها بیرون راندند و خیمه‌ها را به آتش کشیدند. در این هنگام، زنان با پاهای برهنه، درحالی که گریه و شیون می‌کردند [از خیمه‌ها] بیرون آمدند،<sup>۲</sup> و افراد سپاه دشمن، خیمه‌ها را به آتش کشیدند و سوزاندند و دود از دودمان نبوت برآوردند.<sup>۳</sup> زمانی که آتش در خیمه‌ها شعله‌ور شد، دختران سرور پیامبران و نور چشم زهرا علیها السلام، از خیمه‌گاه بیرون آمدند و پا به فرار گذاشتند، درحالی که ناله و فریادشان بلند بود و بر پیر و جوان [از شهدا] می‌گریستند؛<sup>۴</sup> و چنان‌که نگاشته شد، امام رضا علیه السلام در روایتی در وصف ماه محرم می‌فرماید: ماه محرم، ماهی است که در آن، آتش در خیمه‌های ما فروزان شد (أضْرِمَتِ النَّيْرَانُ فِي مَضَارِينَا).<sup>۵</sup>

۱. ابن اعثم، کتاب الفتح، ج ۵، ص ۱۲۰. گفتنی است کتاب الفتح ابن اعثم، کهن‌ترین منبع درباره آتش زدن خیمه‌هاست.
۲. سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۸۰؛ و ر.ک: محمد بن ابی طالب حسینی موسوی حائری، تسلیة المجالس وزینة المجالس، ج ۲، ص ۳۲۵.
۳. ابن اعثم، ترجمه الفتح، ترجمه مستوفی هروی، ص ۹۱۲-۹۱۳؛ و به همین مضمون: غیاث‌الدین بن همام‌الدین حسینی معروف به «خواند امیر»، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، ج ۲، ص ۵۷.
۴. ابن نما، منیر الاحزان، ص ۷۷.
۵. شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۲۷، ص ۱۹۰، ج ۲؛ ابن‌قتال نیشابوری، روضة السواعظین، ج ۱، ص ۱۶۹؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۹۴. البته چنان‌که نگاشته شد، براساس گزارش ابومخنف، آتش زدن خیمه‌ها در روز عاشورا، هنگام حمله سپاه دشمن به سپاه امام حسین علیه السلام نیز صورت گرفته است (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۳۸)؛ از این رو سخن امام رضا علیه السلام در صورتی بر ادعا دلالت دارد که فقط بر زمان یورش سپاه دشمن در روز عاشورا به سپاه امام علیه السلام حمل نشود.

شیخ مفید نقل کرده است: عمر سعد گروهی را که همراهش بودند، مأمور مراقبت از خیمه‌ها و چادرهای زنان و علی بن‌الحسین (ع) کرد و گفت: مراقب آنان باشید تا مبادا کسی از آنان خارج شود، و با آنان بدرفتاری نکنید.<sup>۱</sup>

اما با این حال نمی‌توان به گزارش ممانعت عمر سعد از تعرض لشکرش به اهل بیت (ع) و دستور وی مبنی بر بازگرداندن اموال غارت‌شده به آنان، که اندکی پیش در بحث «چگونگی رفتار دشمن با امام سجاد (ع)» گذشت، اعتماد کرد؛ زیرا با توجه به آنکه حمید بن مسلم، راوی این گزارش، از افراد سپاه عمر سعد بوده است، به نظر می‌رسد این نوع گزارش‌ها ساخته و پرداخته او باشد، تا از این راه تاحدودی دامن عمر سعد را از برخی جنایات این حادثه، مبرا سازد. حتی اگر فرضاً بپذیریم که عمر سعد چنین فرمانی داده است، قصد جدی از آن نداشته است؛ چراکه اگر چنین فرمانی به‌طور جدی بود، لشکریان می‌بایست از آن تخطی نکنند. افزون بر این، چگونه این موضع عمر سعد، با فرمانش مبنی بر اسب تاختن بر بدن مطهر امام (ع) و آتش زدن خیام حرم توسط لشکریان تحت فرمانش و دیگر جنایات او در حق امام (ع) و خاندان او سازگاری دارد؟<sup>۲</sup>

موضوع دیگر، نجات عُقْبَةُ بْنُ سَمْعَانَ از دست آن اشرار بود. عمر بن سعد،

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۳.

۲. محمد بن سعد، در ادامه گزارش ممانعت عمر سعد از تعرض لشکرش به زنان و علی بن‌الحسین (ع)، گزارش دیگری را درباره چگونگی رفتار دشمن با امام سجاد (ع) از زبان حضرت نقل کرده است، که با توجه به آنکه با گزارش ابومخنف در تعارض است، نمی‌توان به آن اعتماد کرد. گزارش چنین است: در این حال، مردی از سپاه عمر سعد مرا پنهان کرد و به من احترام کرد. او هر وقت بیرون می‌رفت و داخل می‌شد، گریه می‌کرد؛ تا آنجا که من می‌گفتم اگر نیکی و وفات نزد کسانی از مردم است، نزد این مرد است؛ تا آنکه منادی ابن زیاد ندا داد که هر کس علی بن‌الحسین را بیابد و نزد ما آورد، سیصد درهم به او جایزه می‌دهیم. به خدا سوگند، این مرد درحالی که گریه می‌کرد، بر من وارد شد، و دستانم را به گردنم بست و می‌گفت: می‌ترسم. به خدا سوگند، مرا درحالی که دست‌بسته بودم، نزد آنان برد و تحویل آنان داد و من درحالی که به او می‌نگریستم، سیصد درهم را گرفت (ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۵، ص ۲۱۲؛ و نیز، همو. ترجمه الحسین (ع) ومقتله، فصلنامه تراثنا، ش ۱۰، ص ۱۸۸؛ ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۴۴، ص ۱۵۳). قاضی نعمان تمیمی مغربی، (شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار، ج ۳، ص ۱۵۶-۱۵۷) و سبط بن جوزی (تذکره الخواص، ج ۲، ص ۱۸۷) این گزارش را با تفاوت‌هایی نقل کرده‌اند؛ و اصل آن، همان گزارش ابن سعد است. بلاذری نیز به‌اختصار، از قول برخی طالبی‌ها به این گزارش اشاره کرده است (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۲).

عُقَبَةُ بْنُ سَمْعَانَ [غلام رباب] را [که در کربلا حضور داشت] دستگیر کرد و به او گفت: تو کیستی؟ عُقَبَةُ گفت: من برده هستم. از این رو عمر سعد او را آزاد کرد.<sup>۱</sup>

### اسب تاختن بر پیکر پاک امام علیه السلام

یکی از شنیع‌ترین کارهای سپاه یزید در کربلا، که حاکی از عمق کین‌توزی و دشمنی آنان با امام علیه السلام بود، اسب تازاندن بر بدن مطهر امام علیه السلام بود. در بسیاری از منابع آمده است که این کار به دستور عبیدالله بن زیاد بوده است، چنان‌که ابوالفرج اصفهانی نوشته است: عبیدالله بن زیاد فرمان داد که سینه، پشت، پهلو و صورت حسین را لگدمال کنند. پس اسبان بر این کار واداشته شدند.<sup>۲</sup> منابع تاریخی درباره این جریان چنین نگاه‌شده‌اند: عمر سعد در میان یارانش فریاد زد: چه کسی حاضر است با اسبش حسین را لگدمال کند؟ ده نفر<sup>۳</sup> پذیرفتند. آنان رفتند و با اسبانشان حسین را لگدمال کردند، تا آنجا که پشت و سینه‌اش را خرد کردند.<sup>۴</sup>

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۴.

۲. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۱۱۹. این فرمان را عبیدالله در نامه‌ای که به عمر سعد درباره به تسلیم وادار کردن امام حسین علیه السلام یا کشتن او نوشته بود، داده بود (ر.ک: طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۱۵؛ بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۳۹۱؛ ابن‌اعثم، کتاب الفتوح، ج ۵، ص ۹۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱، ص ۲۴۵).

۳. ابوعلی بلعمی از مورخان قرن چهارم، بیست نفر گفته است (تاریخنامه طبری، ج ۴، ص ۷۱۱).

۴. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۰؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۵؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۳؛ مسعودی، مروج الذهب ومعادن الجوهر، ج ۳، ص ۷۲ (به اختصار)؛ ابن‌قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ج ۱، ص ۱۸۹؛ ابن جوزی، الرد علی المتعصب العنید، ص ۴۰ (به اختصار)؛ سبط‌بن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۷۰ (به اختصار). اما ابن‌کثیر دمشقی به سبب تعصبات کوزی که دارد، این قضیه را منکر می‌شود (البدایة و النهایة، ج ۸، ص ۲۰۵)، ولی در صفحه بعدی می‌نویسد: «و گفته می‌شود حسین را با سم‌های اسبانشان لگدمال کردند تا آنجا که او را به زمین چسباندند» (همان، ص ۲۰۶). در برخی از مآخذ شیعی، قصه افسانه‌گونه‌ای نقل شده است که حاکی از آمدن شیری به کربلا و جلوگیری از تعرض به بدن حضرت و انصراف عمر سعد از این کار است (کلینی، اصول کافی، ج ۱، ص ۳۸۷؛ ابن‌حمزه طوسی، الثاقب فی المناقب، ص ۳۳۶؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۶۹-۱۷۰). مرحوم مجلسی نیز به سبب چنین خبری، جریان اسب تازاندن بر بدن امام علیه السلام را غیر ممکن دانسته است (بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۶۰). اما این گزارش، با مسلم‌ات تاریخی که در متن آورده شده است، در تضاد است؛ چنان‌که مُحَشِّی بحار الانوار نیز آن را ضعیف شمرده و از جهات تاریخی، غیر قابل پذیرش دانسته است (ر.ک: بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۷۰ (پاورقی)؛ و ر.ک: نعمت‌الله صالحی نجف‌آبادی، نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، ص ۴۲۸-۴۳۲).

چون سبب این کار را از او پرسیدند، گفت: این کار به امر عبدالله بود.<sup>۱</sup>  
 ابن شهر آشوب نام این ده نفر را چنین گزارش کرده است: اسحاق بن یحییٰ حَضْرَمی،  
 هانی بن ثُبَیْت حَضْرَمی، اَدْلَم بن نَاعِم، اَسَد بن مَالِک، حُکَیْم بن طَفَیْل طائمی، اَخْنَس بن مَرْتَد،  
 عَمْرُو بن صُبَیْح مَذْحِجی، رَجَاء بن مَثْعَد عُبْدی، صَالِح بن وَهَب یَزَنی و سَالِم بن خَیْمَه جَعْفی.<sup>۲</sup>  
 اَخْنَس بن مَرْتَد در این باره چنین گفت:

نَحْن رَضْنَا الظَّهْرَ بَعْدَ الصَّدْرِ      بِكُلِّ يَغْتُوبِ شَدِيدِ الْأَسْرِ  
 حَتَّى عَصَيْنَا اللَّهَ رَبَّ الْأَمْرِ      بِصُنْعِنَا مَعَ الْحَسَنِ الطَّهْرِ

«ما با هر اسبِ درشت استخوان و نیرومند که به شدت مهار شده بود، پشت (حسین)  
 را پس از سینه خرد کردیم.»

ما با این کار خود با حسین پاک، خدا، پروردگار امور را نافرمانی کردیم.  
 این ده نفر نزد ابن زیاد رفتند و اسد بن مالک، بیت نخست را خواند. ابن زیاد، که خدا  
 او را لعنت کند، گفت: شما کیستید؟ گفتند: ما کسانی هستیم که با اسبانمان پشت حسین علیه السلام  
 را لگدمال کردیم، تا آنکه استخوان‌های سینه‌اش را خرد کردیم.<sup>۳</sup> عبدالله، جوایز اندکی  
 به آنان داد. ابو عمر (عمرو) زاهد<sup>۴</sup> گوید: در احوال این ده نفر، بررسی کردم؛ همه آنان  
 را فرزندان زنا یافتیم.<sup>۵</sup>

۱. خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۳۹.

۲. ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۴، ص ۱۲۱. ابن نما (*مشیر الاحزان*، ص ۷۸) و سید بن طاووس (*الملهوف علی قتلی*  
*الطفوف*، ص ۱۸۲) نام این ده نفر را با تفاوت‌هایی در ضبط، آورده‌اند. اما بلاذری از اسب تاختن شمر بر بدن امام خبر داده  
 است (*نسب الاشراف*، ج ۳، ص ۴۱۹). ممکن است شمر جداگانه، احتمالاً بعد از آن ده نفر، این کار را کرده باشد.

۳. کراچکی (۴۴۹ق) نوشته است که برخی از این اسب‌ها را به مصر بردند و نعل آنها را کردند و جهت تبرک  
 جستن به آن، بر در خانه‌ها نصب کردند و این عمل در میان مردم مصر سنت شد، که پس از آن، بیشتر مردم عمداً  
 بر در خانه‌هایشان نعل نصب می‌کردند (محمد بن علی کراچکی، *کتاب التعمیب*، ص ۱۱۶-۱۱۷).

۴. نام او محمد بن عبدالواحد بن ابی هاشم مطرز باوردی، معروف به «غلام ثعلب»، یکی از ادیبان و لغت‌شناسان  
 بزرگ است. درگذشت او، سال ۳۴۵ قمری بوده است. درباره شرح حال او، رک: خطیب بغدادی، *تاریخ بغداد*،  
 ج ۳، ص ۱۵۹-۱۶۲.

۵. ابن نما، *مشیر الاحزان*، ص ۷۹؛ سید بن طاووس، *الملهوف علی قتلی الطوفوف*، ص ۱۸۳.



## وضع اهل بیت ۱۲ در شب یازدهم

هیچ گزارش کهن تاریخی درباره آنچه بر اهل بیت امام ۱۲ در شب یازدهم محرم گذشته است، وجود ندارد؛ اما بدون تردید آن شب سخت ترین شبی بوده که بر این خاندان گذشته است. مصیبت از دست دادن بهترین عزیزان با فجیع ترین وضع، رها ماندن پیکرهای خونین امام و یاران باوفایش بر روی زمین، سفاکی و ددمنشی لشکر عمر سعد در برخورد با زنان و کودکان و خویشاوندان امام حسین ۱۲ و غربت و اسارت خاندان حسینی، از مسلمات تاریخ عاشورا است. به نظر می رسد قدیمی ترین اظهار نظر در این باره، گفته سید بن طاووس است که می نویسد:

بدان که در آخرین ساعات روز عاشورا بود که حرم حسین ۱۲ و دختران و کودکان، در حالی که گرفتار اندوه، افسوس و گریه بودند، اسیر دشمنان شدند و روز را در حالی به شب آوردند که قلم من توان نگارش حالت دل شکستگی آنان را ندارد. آنان آن شب را بدون حامی و مردان خود، غریبانه گذراندند و دشمنان، بی نهایت، از آنان بیزاری جستند و روگردانی کردند تا به این وسیله، خود را نزد عمر سعد از دین برگشته و یتیم کننده اطفال محمد ۱۲ و خراشنده جگرها، و به عبیدالله بن زیاد زندیق، و به یزید بن معاویه کافر که رأس الحاد و عناد بود، مقرب نمایند.<sup>۱</sup>

## فرستادن سر مطهر امام ۱۲ به کوفه

یکی دیگر از زشت ترین کارهای یزیدیان، فرستادن سر امام به کوفه نزد ابن زیاد و سپس به شام و دربار یزید بود. عمر سعد، سر مبارک امام ۱۲ را توسط خولثی بن یزید و حمید بن مسلم از دزدی نزد عبیدالله فرستاد.<sup>۲</sup> بنابر روایتی که مفضل بن عمر از امام صادق ۱۲ نقل کرده

۱. سید بن طاووس، اقبال الاعمال، ج ۳، ص ۸۹.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۱؛ ابن نما، مشیر الاحزان، ص ۶۵؛ سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۸۹. اما برخی گزارش ها، حامل سر امام ۱۲ به کوفه را تنها خولثی نوشته اند: ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۸۳؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۴۴. طبری در ادامه همین گزارش، اشاره دارد که چون خولثی (تنها) خواست به قصر عبیدالله برود، دید که در آن بسته است (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۵).

است، هنگام بردن سر مطهر امام حسین علیه السلام به کوفه، آنان سر امام را در نقطه‌ای بلند، که در بین راه بوده، گذاشتند. روزی امام صادق علیه السلام در راه غری (نجف) از نقطه‌ای بلند که به یک طرف متمایل و کج شده بود، عبور کرد و [در آنجا] دو رکعت نماز خواند. به حضرت گفته شد این چه نمازی بود؟ فرمود: «اینجا، محل سر جدم حسین بن علی است. چون حاملان سر از کربلا به سوی کوفه روانه شدند، سر را در این مکان گذاشتند و سپس آن را نزد عبیدالله بن زیاد - لعنت خدا بر او باد - بردند»<sup>۱</sup>.

### جدا کردن سرهای دیگر شهدا و توزیع آنها بین قبایل

عمر سعد در ادامه جنایات خود در حق شهدای کربلا، دستور داد تا سرهای دیگر شهدا را نیز ببرند<sup>۲</sup> و سپس بین قبایل توزیع کنند، تا آنان از این راه نزد ابن زیاد و یزید تقرب جویند.<sup>۳</sup> به دنبال آن، بقیه سرهای شهدا نیز که ۷۲ سر بود،<sup>۴</sup> قطع شد و توسط شمر بن ذی الجوشن، قیس بن اشعث، عمرو بن حجّاج و عزرّة بن قیس (به کوفه) نزد ابن زیاد برده شد.<sup>۵</sup> ارسال سرهای سایر شهدا به کوفه، فردای روز عاشورا بوده است.

۱. روی محمد بن ابی عمیر عن المنفّض بن عمر قال جاز الصادق علیه السلام بالقائم المائل فی طریق النری، فصلی رکعتین، فقیل له ما هذه الصلوة؟ فقال هذا موضع رأس جدی الحسین بن علی علیه السلام وضمه ههنا لما توجهوا من کربلا ثم حملوا إلى عبیدالله بن زیاد لعنة الله علیه (محمد بن مکی عاملی (شهید اول)، کتاب المزار، ص ۳۲-۳۳). شیخ طوسی این خبر را به اختصار آورده است (الامالی، ص ۶۸۲). در وجه تسمیه این بلندی به «قائم مائل»، روایت عبدالله بن مسکان از امام صادق علیه السلام شایسته توجه است که می‌گوید: درباره «قائم مائل» در راه نجف از امام صادق علیه السلام پرسیدم. حضرت فرمود: هنگامی که تابوت امیرالمؤمنین علی علیه السلام را از آنجا عبور دادند، آن بلندی از شدت حزن و اندوه، به یک طرف متمایل و کج شد (همان).

۲. البته چنان‌که نگاشته شد، بنابر گزارش طبری، سر حبیب بن مظاهر در هنگام شهادتش از بدنش جدا شد (تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۰).

۳. سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۹۰.

۴. در جلد دوم این کتاب، در فصل «عاشورا در آینه آمار و ارقام» درباره تعداد شهدا و سرهای بریده شده، بحث خواهیم کرد.

۵. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۲؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۵۶؛ شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۳؛ خواری، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۹؛ ابن نما، مشیر الاحزان، ص ۸۴؛ سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۸۹.

به نظر می‌رسد در گزارش یادشده، تنها به نام برخی از افرادی که سرها تحت فرماندهی آنان به کوفه برده شده، اشاره شده است؛ بنابراین با گزارش بعدی که به چگونگی توزیع سرها اشاره می‌کند، منافات ندارد. براساس گزارش‌های تاریخی، سرها به ترتیب زیر در میان قبایل تقسیم شد:

کنده، به سرپرستی قیس بن اشعث: سیزده سر؛ هوازن، به سرپرستی شمر: بیست سر؛ بنی تمیم: هفده سر؛ بنی اسد: شش سر؛ مذحج: هفت سر؛ و بقیه سپاه: هفت سر را حمل کردند که مجموعاً هفتاد سر می‌شود.<sup>۱</sup>

اما ابوحنیفه دینوری، آمار سرها و چگونگی توزیع آنها را به گونه‌ای دیگر نوشته است:

هوازن: ۲۲ سر؛ تمیم به رهبری حُصَین بن نُمَیر: هفده سر؛ کنده به سرپرستی قیس بن اشعث: سیزده سر؛ بنی اسد به فرماندهی هلال اغوز: شش سر؛ آزد به رهبری عَیْهَمَة بن زُهَیْر: پنج سر؛ ثقیف توسط ولید بن عمرو: دوازده سر، که مجموعاً ۷۵ سر می‌شود.<sup>۲</sup>

سید بن طاووس در این باره نوشته است:

کنده به رهبری قیس بن اشعث: سیزده سر؛ هوازن به سرپرستی شمر بن ذی الجوشن:

۱. طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۶۶۸. بلاذری، همین گزارش را به نقل از ابومخنف آورده است. اما او مجموع سرها را ۸۲ سر گزارش کرده است، چون او به جای شش سر که بنی اسد حامل آنها بودند، شانزده سر؛ و به جای هفت سر که سایر سپاه حمل کرده‌اند، نه سر گزارش کرده است (انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۲). ابن جوزی نیز همان گزارش طبری را آورده است، البته با این تفاوت که آخرین آمار آن (هفت سر توسط بقیه لشکر) را نیاورده است؛ بنابراین تعداد سرهای توزیع شده طبق آمار او، ۶۳ سر است (ابن جوزی، المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، ج ۵، ص ۳۴۱). ابن شهر آشوب نیز همان نقل ابومخنف (هفتاد سر) را آورده است، اما توزیع آن را به این گونه نوشته است: کنده: سیزده سر؛ هوازن: بیست سر؛ بنی تمیم: نوزده سر؛ بنی اسد: نه سر؛ سایر لشکر: نه سر (مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۱۲۱).

۲. ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۸۳ (وی اشتباهاً مجموع سرها را ۷۲ سر نوشته است). مستوفی هروی، همین گزارش را با این تفاوت که بنی تمیم، چهارده سر (به جای هفده سر) حمل کرد، آورده است؛ بنابراین طبق گزارش وی، مجموع سرها (با کسر سه سر)، ۷۲ سر می‌شود (ترجمه الفتوح، ص ۹۱۴).

دوازده سر؛ تمیم؛ هفده سر؛ بنی‌آسد؛ شانزده سر؛ مذحج؛ هفت سر و بقیه سپاهیان؛ سیزده سر؛ که مجموعاً ۷۸ سر می‌شود.<sup>۱</sup>

### فرستادن سرهای شهدا به کوفه

در اینکه چه زمانی سرهای دیگر شهدا به کوفه نزد ابن‌زیاد فرستاد شد، بین مورخان و مقتل‌نویسان اختلاف هست. بلاذری، دینوری، طبری و خوارزمی بر این باورند که سرهای دیگر شهدا را هنگام بردن اسرا به کوفه، یعنی بعد از ظهر روز یازدهم بردند.<sup>۲</sup> اما شیخ مفید، و به پیروی از او، طبرسی می‌گویند سرهای دیگر شهدا نیز همان روز عاشورا به کوفه نزد ابن‌زیاد فرستاده شد.<sup>۳</sup>

به نظر می‌رسد با توجه به آنکه عمر سعد می‌خواسته است به پندار خود، پیروزی‌اش را در نظر مردم، باشکوه‌تر و پرهیبت‌تر نشان دهد، سرها را همراه با اسرا و سپاه خود به کوفه برده باشد.

### خاندان امام (ع) در قتلگاه

یکی از صحنه‌های دل‌خراش در عاشورا، حضور خاندان حسینی در قتلگاه و مشاهده آن صحنه خونین و پیکر چاک‌چاک امام و سایر شهدا بود. نوشته‌اند که خاندان امام به‌اصرار از لشکریان خواستند که آنها را به قتلگاه ببرند.<sup>۴</sup>

۱. سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۹۰؛ محمدبن‌ابی‌طالب حسینی موسوی حائری، تسلیة المجالس وزینة المجالس، ج ۲، ص ۳۳۱-۳۳۲. به نظر می‌رسد با توجه به آنکه نسخه‌نویسان منابع تاریخی، اعدادی همانند سته، سبعة و تسعة را بدون نقطه می‌نوشتند، یا دقت لازم را در ضبط آن نمی‌کردند، برخی اختلاف اعداد در توزیع سرها همانند تعداد سرهای توزیع‌شده در میان بنی‌آسد و در میان تمیم، ناشی از تشابه نگارشی و رسم‌خطی اعداد یادشده باهم، و در نتیجه اشتباه نساخ در ضبط آن بوده است.

۲. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۴۱۱-۴۱۲؛ ابوحنیفه دینوری، الاخبار الطوال، ص ۳۸۳؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۴۵-۴۴۶؛ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۳۹.

۳. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۳؛ طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۴۶.

۴. سیدبن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۸۰.

همین که چشم زنان بر کشتگان افتاد، ناله سردادند و بر صورت‌های خود زدند. راوی می‌گوید: به خدا سوگند، زینب دختر علی را از یاد نمی‌برم که بر حسین ندبه می‌کرد و با صدایی غم‌انگیز و دلی پر درد فریاد می‌زد:

وامحمداه، صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حَسِينٌ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالذَّمَاءِ، مُقَطَّعُ  
الْأَعْضَاءِ وَاتِّكَلَاهُ وَتَيَأْتُكَ سَبَائِيَا، أَلِيَّ اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَالِيَّ مُحَمَّدَ الْمُصْطَفَى وَالِيَّ  
عَلِيَّ الْمُرْتَضَى وَالِيَّ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَالِيَّ حَمْزَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ. وَأُمُّحَمَّدَاهُ، وَهَذَا  
حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ تَسْفِي عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَاءِ، قَتِيلٌ أَوْلَادِ الْبَغَايَا. وَأَحْزَنَاهُ، وَأَكْرَبَاهُ  
عَلَيْكَ يَا اِبَاعَبْدِ اللَّهِ، الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ. يَا اَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هُوَلَاءِ ذُرِّيَّةُ  
الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَائِيَا؛<sup>۱</sup> وامحمداه، درود فرشتگان آسمان بر تو، این  
حسین است که عریان بر خاک افتاده و به خون آغشته شده و اعضایش از  
هم جدا شده است. وامصیبتاه، این دختران تو هستند که اسیرند. شکایت  
می‌برم به خدا و به محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و به حمزه  
سیدالشهدا. وامحمداه، این حسین است که عریان (روی خاک افتاده) و باد  
صبا خاک بیابان را بر بدنش می‌پاشد. اوست که به دست زنازادگان کشته

۱. همان، ص ۱۸۰-۱۸۱؛ و.ر.ک: ابن‌نما، *مثير الاحزان*، ص ۷۷. در روایت دیگری نیز آمده است که حضرت فرمود:  
وامحمداه، دخترانت اسیر و فرزندان کشته شدند و باد صبا، خاک‌ها را بر [بدن‌های] آنان می‌پاشد. این  
حسین توست که سرش را از قفا بریدند و عمامه و ردای او را به غارت بردند. پدرم فدای آن کسی باد که ظهر  
روز دوشنبه، لشکرش را غارت کردند. پدرم فدای آن کسی باد که خیمه‌های او را گسیختند... پدرم فدای آن  
کسی باد که جانم فدای او شود. پدرم فدای آن کسی باد که دلش پر از غم و غصه بود تا از دنیا رفت. پدرم فدای  
آن کسی باد که تشنه بود، تا آنکه شهید شد. پدرم فدای آن کسی باد که از محاسنش خون می‌چکد. پدرم فدای  
آن کسی باد که جدش فرستاده‌ی خدای آسمان است. پدرم فدای آن کسی باد که او نوه پیامبر هدایت است. پدرم  
فدای محمد مصطفی باد. پدرم فدای علی مرتضی باد. پدرم فدای خدیجه کبری باد. پدرم فدای فاطمه زهرا باد که  
سرور زنان جهانیان است. جانم فدای کسی باد که خورشید به خاطر نماز او، برگردانده شد (سیدبن طاووس،  
*المهرف علی قتلی الطوفوف*، ص ۱۸۱؛ و.ر.ک: ابن‌شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۴، ص ۱۲۲). درباره‌ی اینکه آیا  
روز عاشورا روز جمعه بوده است یا روز دوشنبه، در جلد دوم این کتاب، در فصل «پرسش و پاسخ‌های  
عاشورایی»، بررسی می‌شود.

شده است. آه ای ابا عبدالله، چه غصه‌ای و چه مصیبتی در شهادت تو، گویا امروز جدم رسول خدا ﷺ از دنیا رفته است. ای یاران محمد، اینان خاندان مصطفی هستند که همانند اسیران، آنان را می‌برند.

این سخنان، دل‌های سنگ‌دلان و کوه‌های استوار را آب می‌کرد.<sup>۱</sup> راوی می‌گوید: به خدا قسم زینب با گریه خود، هر دوست و دشمن را به گریه انداخت. گزارش شده است که حضرت سکینه، بدن پاک پدر را در آغوش گرفت. گروهی از آن مردم خشن و بی‌رحم آمدند و او را از بدن جدا کردند.<sup>۲</sup>

### دفن شهدا

پس از آنکه عمر سعد به همراه سپاهش کشته‌های خود را دفن کرده و کربلا را به مقصد کوفه ترک کرد، قبیله بنی‌اسد که ساکن قریه غاضریه بودند، پس از یک روز از شهادت امام و یاران باوفايش،<sup>۳</sup> به کربلا آمدند و بر بدن امام و یارانش نماز گزارند<sup>۴</sup> و آنان را دفن کردند. تفصیل دفن شهدا را چنین آورده‌اند:

۱. ابن‌نما، *مثیر الاحزان*، ص ۷۷.

۲. سیدبن طاووس، *المهوف علی قتلی الطفوف*، ص ۱۸۱. البته این نکته شایان توجه است که ابن‌نما و سیدبن طاووس، جریان واکنش اهل بیت و سخنان حضرت زینب (ع) را پیش از جریان اسب تازاندن بر بدن مطهر امام و بریدن سرهای شهدا نگاشته‌اند.

۳. بلعمی، مورخ قرن چهارم، تنها مورخی است که گفته است بدن مطهر امام (ع) به‌همراه دیگر شهدا، سه روز، روی خاک کربلا افتاده بود (*تاریخ‌نامه طبری*، ج ۴، ص ۷۱۲). وی برای گفته خود، هیچ سندی ارائه نکرده است؛ اما به‌نظر می‌رسد تلقی ایرانیان در این باره در قرن چهارم چنین بوده است که بلعمی آن را اختیار و گزارش کرده است. همچنین او مدعی است که بدن مطهر امام بدون پا نیز بوده است، که به‌نظر می‌رسد با توجه به اسب تاختن دشمن بر بدن مطهر امام (ع)، بعضی از اعضای بدن حضرت، از هم جدا شده باشد، چنان‌که حضرت زینب (ع) نیز بر سر جنازه برادر، وی را «مقطع الاعضاء» وصف کرد.

۴. خوارزمی، *مقتل الحسین*، ج ۲، ص ۳۹؛ و نزدیک به این تعبیر: ابن‌نما، *مثیر الاحزان*، ص ۸۵ و سیدبن طاووس، *المهوف علی قتلی الطفوف*، ص ۱۹۰. بعضی از منابع، مسئله نماز بر آنها را متذکر نشده‌اند (بلاذری، *انساب الاشراف*، ج ۳، ص ۴۱۱؛ طبری، *تاریخ الامم والملوک*، ج ۵، ص ۴۵۵؛ ابن شهر آشوب، *مناقب آل ابی طالب*، ج ۴، ص ۱۲۱).

چون عمر سعد (از کربلا) رفت، قومی از بنی اسد که در غاضریه ساکن بودند، به سوی امام حسین علیه السلام و یارانش آمدند و بر آنان نماز خواندند و پیکر پاک امام حسین علیه السلام را همان جایی که اکنون قبرش است، دفن کردند. پسرش علی بن الحسین (حضرت علی اکبر) را پایین پای او به خاک سپردند.<sup>۱</sup> برای شهدای اهل بیت و اصحاب امام علیه السلام که در اطراف او افتاده بودند، گودالی را کنده و همه را جمع کردند و باهم در آن دفن کردند. عباس بن علی علیه السلام را در جایی که کشته شده بود، سر راه غاضریه، همان جایی که اکنون قبرش است، دفن کردند.<sup>۲</sup> عمادالدین طبری می گوید: بنی اسد بر قبایل عرب افتخار می کردند که ما بر حسین نماز خواندیم و او و یارانش را به خاک سپردیم.<sup>۳</sup>

سبط بن جوزی می نویسد: [هنگام دفن امام] مشاهده کردند که آثار سیاهی بر پشت امام علیه السلام هست؛ از علت آن پرسیدند، گفته شد: [علت این سیاهی آن است که] حضرت، شبها بر پشتش طعام برای فقراى مدینه حمل می کرد.<sup>۴</sup>

شیخ مفید پس از اشاره به تفصیلی که ذکر شد، می افزاید:

همگی آنان (شهدا) در پایین پای امام حسین علیه السلام دفن هستند. برای آنان گودالی کنده شد و همه را در آن دفن کردند و بر آنان خاک ریختند، جز عباس بن علی علیه السلام که او را در قتلگاهش بر روی بلندی، بر سر راه غاضریه دفن کردند و قبر او آشکار است. برای قبرهای برادران و خاندانش که نامشان را بردیم، هیچ نشانه ای نیست... گفته می شود که مدفن علی بن الحسین علیه السلام نزدیک تر به مدفن [امام] حسین علیه السلام است. اما یاران حسین علیه السلام که

۱. ابن قولویه قمی در آغاز زیارت حضرت علی اکبر، به این نکته اشاره کرده است: ثم صر الی قبر علی بن الحسین فهو عند رجلی الحسین بن علی... (کامل الزیارات، ص ۴۱۵).

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۱۴؛ طبرسی، اعلام الوری بأعلام الهدی، ص ۲۴۶؛ عمادالدین طبری، کامل بهایی، ج ۲، ص ۲۸۷.

۳. عمادالدین طبری، کامل بهایی، ج ۲، ص ۲۸۷-۲۸۸.

۴. تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۱۷۰؛ و قریب به این گزارش: ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۷۳.

با وی کشته شدند، در اطراف آن حضرت دفن شدند و قبرهای آنان به تحقیق و تفصیل معلوم نیست، جز آنکه تردیدی نیست که حائر،<sup>۱</sup> آنان را دربر دارد.<sup>۲</sup>

از برخی گزارش‌ها استفاده می‌شود که هنگام دفن، بدن مطهر امام علیه السلام بر بوریایی قرار داده شده است، چنان‌که وقتی ابراهیم دیزج در عصر متوکل، مأمور ویران کردن قبر مطهر امام حسین علیه السلام می‌شود، هنگام نبش قبر، بوریای تازه‌ای می‌بیند که بدن مطهر امام علیه السلام بر روی آن قرار گرفته است.<sup>۳</sup> این امر حاکی از آن است که گویا بدن مطهر امام علیه السلام پس از تحمل آن‌همه تیر، نیزه و ضربه شمشیر و درنهایت، لگدمال شدن آن توسط اسبان لشکر عمر سعد، دیگر به صورت عادی، قابل حمل و دفن نبوده است.

نکته دیگر در این باره آن است که روایاتی داریم که تصریح دارند بر اینکه امور غسل، کفن و دفن امام علیه السلام را تنها امام علیه السلام متکفل می‌شود.<sup>۴</sup> بر این اساس، امام سجاده علیه السلام

۱. در اینکه محدوده حائر تا کجاست، اقوال گوناگون نقل شده است: ۱. آن مقداری که دیوار مشهد [حسینی] و مسجد، آن را احاطه کرده است (ابن ادریس حلی، السرائر، ج ۱، ص ۳۴۲)؛ ۲. تنها زیر قبه؛ ۳. روضه مقدسه؛ ۴. آنچه دیوارهای صحن آن را احاطه کرده است (مجلسی، بحار الانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۷)؛ ۵. تمام صحن (سید محمد صادق روحانی، فقه الصادق، ج ۶، پاورقی ص ۴۲۹-۴۳۰). طبعاً مقصود شیخ مفید از «حائر»، محدوده حائر در زمان اوست (قرن چهارم هجری). جهت آگاهی بیشتر درباره حائر، تاریخچه و حد آن، ر.ک: عبدالجواد کلیدار، تاریخ کربلاء و حائر الحسین علیه السلام و فضل علی قزوینی، الامام الحسین علیه السلام و اصحابه، ص ۲۰۷-۲۱۶.

۲. الارشاد، ج ۲، ص ۱۲۶. طبری نیز به پیروی از شیخ مفید، این مطلب را آورده است (اعلام السوری بأعلام الهدی، ص ۲۵۰؛ همو، تاج المولید، ص ۳۲-۳۳). اگر در منابع حدیثی شیعه روایتی نقل شده است که حاکی از وجود قبور متعدد برای شهداست، چنان‌که طبق حدیثی از امام صادق علیه السلام ام سلمه، شبی پیامبر علیه السلام را در خواب می‌بیند در حالی که حضرت پڑمرده و رنگ‌پریده است؛ چون او سبب را از حضرت جويا می‌شود، می‌فرماید: دیشب تا سحر برای حسین علیه السلام و یارانش قبرهایی را می‌کندم (شیخ صدوق، الامالی، مجلس ۲۹، ص ۲۰۲، ح ۲؛ شیخ مفید، الامالی، ص ۳۱۹؛ شیخ طوسی، الامالی، ص ۹۰؛ ابن‌قتال نیشابوری، روضه الواعظین، ج ۱، ص ۱۷۰)، به نظر می‌رسد مربوط به عالم معناست.

۳. شیخ طوسی، الامالی، ص ۳۲۶، ح ۶۵۳.

۴. علی‌بن حسین مسعودی، اثبات الوصیة، ص ۲۰۸-۲۰۷؛ شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال، ج ۲، ص ۴۶۴-۴۶۳، ح ۸۸۳؛ شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۶؛ طبری، دلائل الامامة، ص ۱۶۳؛ مجلسی، بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۸۸-۲۹۱. ۵. مرحوم صدوق در توجیه و تفسیر روایات مربوط به غسل امام توسط امام بعدی می‌نویسد: توسط ائمه علیهم السلام نبی شده است که امام را جز امام غسل دهد؛ اما اگر کسی این کار را کرد، امامت امام بعدی باطل نمی‌شود و هرگز ائمه نفرموده‌اند که حتماً هرکس امام قبلی را غسل داد، او امام است (عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۹۷). برای آگاهی بیشتر در مسئله لزوم غسل و دفن امام به وسیله امام بعدی، و سیر تاریخی این مسئله در میان متکلمان و محدثان بزرگ شیعه، ر.ک: ترجمه کتاب نفس المهموم، مرحوم آیت‌الله میرزا ابوالحسن شعرانی، ص ۳۴۵-۳۴۷.



مأمور دفن پدر بزرگوار خود بوده است، چنان‌که علامه مجلسی پس از نقل گزارش شیخ مفید (که گذشت) می‌نویسد:

به حسب ظاهر چنین بود، اما در واقع، امام را به غیر از امام دفن نمی‌کند. حضرت امام زین‌العابدین علیه السلام به اعجاز امامت آمد و جسد مطهر آن حضرت و بلکه سایر شهدا را دفن کرد،<sup>۱</sup> چنان‌که در جریان شهادت امام رضا علیه السلام که در طوس به شهادت رسید، امام جواد علیه السلام به قدرت الهی از مدینه به طوس آمد و امور غسل و کفن امام را خود عهده‌دار شد.<sup>۲</sup> البته درباره دفن سایر شهدا توسط امام سجاده علیه السلام، سندی وجود ندارد، و چنان‌که گذشت بنابر برخی روایات، تنها دفن بدن امام حسین علیه السلام توسط امام سجاده علیه السلام صورت پذیرفته است.

### قبر حربن یزید

مرحوم شهید اول (۷۸۶ق) ضمن بحث از ثواب زیارت امام حسین علیه السلام، می‌نویسد: زمانی‌که امام حسین علیه السلام را زیارت کردی، باید فرزندش علی اکبر، شهدا، برادرش عباس و حربن یزید را زیارت کنی.<sup>۳</sup>

اینکه مرحوم شهید اول، حر را جداگانه و در کنار حضرت عباس علیه السلام بیان کرده است، حاکی از آن است که در قرن هشتم نیز مکانی به نام قبر حر بوده است و شهید اول، این امر را پذیرفته است.<sup>۴</sup>

### جدول ترتیب شهادت شهدای بنی‌هاشم

چنان‌که قبلاً نیز اشاره شد، در ترتیب شهادت شهدای بنی‌هاشم، بین مورخان اختلاف وجود دارد. ما، در بحث رویدادهای روز عاشورا کوشیدیم شهادت یاران امام حسین علیه السلام را به ترتیبی که بیشتر مورد اعتماد است، ذکر کنیم؛ اما اکنون اختلافی را که در چند مورد، در منابع تاریخی هست، با جدول تطبیقی، نشان می‌دهیم:

۱. مجلسی، جلاء العیون، ص ۳۸۰.

۲. علی بن عیسی اربلی، کشف الغمّة فی معرفة الائمة، ج ۳، ص ۱۶۸.

۳. شمس‌الدین محمد بن مکی عاملی (مشهور به شهید اول)، الدرر السّریة فی قهه الامامیة، ج ۲، ص ۱۱.

۴. محدث نوری نیز، با تکیه بر این سخن شهید اول، جدا بودن قبر حر را پذیرفته است (لؤلؤ و مرجان، ص ۱۰۲).



## منابع جلد اول

### کتاب

۱. آبی، منصور بن حسین، *تشریح الدر فی المحاضرات*، محقق: خالد عبد الغنی محفوظ، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۴ق.
۲. آرزین پور، یحیی، *از صبا تا نیما تاریخ ۱۵۰ سال ادب فارسی، چ چهارم، شرکت سهامی کتاب های جیبی، تهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.*
۳. آقابزرگ تهرانی، *الذریعة الی تصانیف الشیعة، چ سوم، دار الأضواء، بیروت، ۱۴۰۳ق.*
۴. آل یاسین، راضی، *صلح الحسن، چ چهارم، منشورات ناصر خسرو، بیروت، ۱۳۹۹ق.*
۵. آیتی، محمد ابراهیم، *بررسی تاریخ عاشورا، مقدمه علی اکبر غفاری، کتابخانه صدوق، تهران، ۱۳۷۴ش.*
۶. ابن الأبار، ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن ابی بکر قضائی بلنسی، *درر السمط فی اخبار السبط، محقق: عز الدین عمر موسی، دار الغرب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۷ق.*
۷. ابن ابی جمهور، محمد بن علی بن ابراهیم الأحسانی، *عوالی اللئالی العزیزیه فی الاحادیث الدینیة، محقق: مجتبی عراقی، مطبعة سید الشهداء، قم، ۱۴۰۳ق.*
۸. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، محقق: محمد ابو الفضل ابراهیم، چ دوم، منشورات مکتبة آية الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ق.
۹. ابن ابی الدنيا، ابو بکر عبدالله بن محمد بن عبید، *مقتل الامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب،*

محقق: محمدباقر محمودی، مؤسسة الطبع والنشر لوزارة الثقافة والارشاد الاسلامی ومجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، تهران، ۱۴۱۱ق.

۱۰. ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم نعمانی، کتاب الغیبة، محقق: علی اکبر غفاری، مکتبۃ الصدوق، تهران، [بی تا].

۱۱. ابن اثیر، علی بن محمد شیبانی جزری، الکامل فی التاریخ، تحقیق: مکتب التراث، ج چهارم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ق.

۱۲. \_\_\_\_\_، اسد الغابة، دار الفكر، بیروت، ۱۴۰۹ق.

۱۳. \_\_\_\_\_، النهاية فی غریب الحدیث والأثر، محققان: طاهر احمد الزاوی، محمود محمد الطناحی، ج چهارم، اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۶ش.

۱۴. ابن اعثم، ابو محمد احمد بن اعثم، کتاب الفتوح، محقق: علی شیری، دار الأضواء، بیروت، ۱۴۱۱ق.

۱۵. \_\_\_\_\_، الفتوح، ترجمه محمد بن احمد مستوفی، تصحیح طباطبایی مجد، انتشارات آموزش و پرورش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۲ش.

۱۶. \_\_\_\_\_، قیام امام حسین (برگزیده از کتاب الفتوح)، ترجمه محمد بن احمد مستوفی، تصحیح طباطبایی مجد، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۷۴ش.

۱۷. ابن بابویه قمی، ابوالحسن علی بن الحسین، الامامة والتبصرة، تحقیق: مدرسة الإمام المهدي (عجل الله فرجه)، قم، ۱۴۰۴ق.

۱۸. ابن تغری بردی اتابکی، جمال الدین ابوالمحاسن یوسف، النجوم الزاهرة فی ملوک مصر والقاهرة، وزارة الثقافة و الإرشاد القومي، قاهره، [بی تا].

۱۹. ابن تیمیة حرانی، ابوالعباس تقی الدین احمد بن عبد الحلیم، منهاج السنة النبویة فی نقض کلام الشیعة والقدریة، مکتبۃ الجمهوریة و مکتبۃ الریاض الحدیثة، قاهره و ریاض، [بی تا].

۲۰. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمان بن علی بن محمد، المنتظم فی تاریخ الملوک والامم، محققان: محمد عبدالقادر عطا، مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۲ق.

٢١. \_\_\_\_\_، الرد على المتعصب العنيد، محقق: محمد كاظم محمودى، [بى نا]، [بى جا]، ١٤٠٣ق.
٢٢. ابن حبان، محمد بن حبان تميمى بستى، كتاب النقات، دار الفكر، بيروت، ١٤٢٠ق.
٢٣. ابن حبيب بغدادى، ابو جعفر محمد، كتاب المحبر، مصحح: ايلزه ليختن شستير، دار الآفاق الجديدة، بيروت، [بى تا].
٢٤. ابن حجر عسقلانى، احمد بن على بن محمد، الإصابة فى تمييز الصحابة، محققان: عادل احمد عبد الموجود، على محمد معوض، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٥ق.
٢٥. \_\_\_\_\_، تهذيب التهذيب، دار الفكر، بيروت، ١٤٠٤ق.
٢٦. \_\_\_\_\_، فتح البارى، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٨ق.
٢٧. \_\_\_\_\_، لسان الميزان، مطبعة مجلس دائرة المعارف النظامية، حيدرآباد دكن، ١٣٣٠ق.
٢٨. ابن حجر هيثمى، الصواعق المحرقة فى الرد على اهل البدع والزندقه، تخريج و تعليق: عبد الوهاب عبد اللطيف، ج دوم، مكتبة القاهرة، قاهره، ١٣٨٥ق.
٢٩. ابن حزم اندلسى، ابو محمد على بن احمد، كتاب الفصل فى الملل والأهواء والنحل، دار صادر، بيروت، [بى تا].
٣٠. \_\_\_\_\_، جُمهُرَة أنساب العرب، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤٠٣ق.
٣١. ابن حمزه طوسى، الثاقب فى المناقب، محقق: نبيل رضا علوان، ج دوم، مؤسسة انصاريان، قم، ١٤١٢ق.
٣٢. ابن حوقل، ابوالقاسم بن حوقل نصيبى، كتاب صورة الارض، ج دوم، دار صادر، بيروت، ١٣٩٨م.
٣٣. ابن خشاب، ابو محمد عبد الله بن نصر، تاريخ مواليد الأئمة ووفياتهم، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، قم، ١٤٠٦ق.

٣٤. ابن خلدون، عبدالرحمن، تاريخ ابن خلدون المسمى: كتاب العبر وديوان المبتدأ والخبر، دار الكتب العلمية، بيروت، ١٤١٣ق.
٣٥. ابن خلكان، شمس الدين احمد بن محمد بن ابى بكر، وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان، محقق: احسان عباس، دار صادر، بيروت، ١٣٩٧ق.
٣٦. ابن داوود، رجال ابن داوود، المطبعة الحيدرية، نجف اشرف، ١٣٩٢ق.
٣٧. ابن رسته، احمد بن عمر، الأعلاق النفيسة، ترجمة حسين قره چانلو، امير كبير، تهران، ١٣٦٥ش.
٣٨. ابن سعد، ابو عبدالله محمد بن سعد بن منيع، الطبقات الكبرى، دار صادر و دار بيروت، بيروت، ١٣٧٦ق.
٣٩. \_\_\_\_\_، الطبقات الكبرى (الطبعة الخامسة)، مصحح: محمد بن صامل سلمى، مكتبة الصديق، طائف، ١٤١٤ق.
٤٠. \_\_\_\_\_، ترجمة الامام الحسن من قسم غير المطبوع من كتاب الطبقات الكبرى، محقق: سيد عبدالعزیز طباطبایى، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم، ١٤١٦ق.
٤١. \_\_\_\_\_، ترجمة الحسين ومقتله، محقق: سيد عبدالعزیز طباطبایى، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، قم، ١٤٠٨ق.
٤٢. ابن سلامة، مسند الشهاب، محقق: حمدى عبدالمجيد سلفى، مؤسسة الرسالة، بيروت، ١٤٠٥ق.
٤٣. ابن شُبُه، ابوزيد عمر بن شبه نميرى بصرى، تاريخ المدينة المنورة، محقق: فهيم محمد شلتوت، دار الفكر، قم، ١٣٦٨ش.
٤٤. ابن شعبه حرانى، ابو محمد حسن بن على بن حسين، تحف العقول عن آل الرسول، محقق: على اكبر غفارى، چ دوم، مؤسسة نشر اسلامى، قم، ١٣٦٣ق.
٤٥. ابن شهر آشوب، ابو جعفر محمد بن على بن شهر آشوب سروي مازندرانى، مناقب آل ابى طالب، محقق: يوسف البقاعى، انتشارات ذوى القربى، ١٤٢١ق.

۴۶. \_\_\_\_\_، متشابه القرآن ومختلفه، چاپخانه شرکت سهامی طبع کتاب، [بی جا]، ۱۳۲۸ش.
۴۷. \_\_\_\_\_، معالم العلماء، [بی نا]، قم، [بی تا].
۴۸. ابن صباغ مالکی، علی بن محمد بن احمد، الفصول المهمة فی معرفة الأئمة، محقق: سامی الغریری، دار الحدیث، قم، ۱۴۲۲ق.
۴۹. ابن طقطقی، صفی الدین محمد بن تاج الدین علی، الاصلی فی أنساب الطالبین، محقق: سیدمهدی رجایی، مکتبه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۱۸ق.
۵۰. ابن طولون، شمس الدین محمد، الأئمة الاثنی عشر، محقق: صلاح الدین منجد، منشورات شریف رضی، قم، [بی تا].
۵۱. ابن طیفور، ابوالفضل بن ابی طاهر، بلاغات النساء، مکتبه بصیرتی، قم، [بی تا].
۵۲. ابن عبدالبر قرطبی، ابو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الاصحاب، محققان: علی محمد معوض، عادل احمد الموجود، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۵۳. ابن عبدربه، احمد بن محمد بن عبدربه اندلسی، العقد الفرید، محقق: علی شیری، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۹ق.
۵۴. ابن عدی، عبدالله بن عدی جرجانی، الكامل فی ضعفاء الرجال، محقق: سهیل زکار، ج سوم، دار الفکر، ۱۴۰۹ق.
۵۵. ابن عدیم، کمال الدین عمر بن احمد بن ابی جرادة، بغیة الطلب فی تاریخ حلب، بیروت، دار الفکر، [بی تا].
۵۶. \_\_\_\_\_، ترجمة الامام الحسين من كتاب بغیة الطلب فی تاریخ حلب، مصحح: سید عبد العزیز طباطبایی، محقق: محمد طباطبایی، دلیل ما، قم، ۱۳۸۱ش.
۵۷. ابن العربی، قاضی ابوبکر، العواصم من القواصم فی تحقیق مواقف الصحابة، محقق: محب الدین الخطیب، ج ششم، المکتبه السلفية، قاهره، [بی تا].

٥٨. ابن عساكر، ابو القاسم على بن حسن بن هبة الله شافعي، تاريخ دمشق الكبير، محقق: على عاشور الجنوبي، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٢١ق.
٥٩. \_\_\_\_\_، ترجمة الامام الحسين من تاريخ مدينة دمشق، محقق: محمداقبر محمودي، مؤسسة المحمودي للطباعة و النشر، بيروت، ١٣٩٨ق.
٦٠. \_\_\_\_\_، تهذيب تاريخ دمشق الكبير، مُهذَّب: عبد القادر بدران، چ سوم، دار احياء التراث العربي، بيروت، ١٤٠٧ق.
٦١. \_\_\_\_\_، تبیین کذب المفترى، محقق: احمد حجازى السقا، دار الجيل، بيروت، ١٤١٦ق.
٦٢. \_\_\_\_\_، ترجمة الامام على بن ابى طالب من تاريخ مدينة دمشق، محقق: محمداقبر محمودي، دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ١٣٩٥ق.
٦٣. ابن العماد، ابوالفلاح عبدالحى بن احمد، شذرات الذهب فى أخبار من ذهب، محقق: محمود الارناؤوط، دار ابن كثير، دمشق و بيروت، ١٤١٠ق.
٦٤. ابن عنبة، جمال الدين احمد بن على حسنى داوودي، الفصول الفخرية، به اهتمام جلال الدين محدث ارموى، انتشارات علمى و فرهنگى، [بى جا]، ١٣٦٣ش.
٦٥. \_\_\_\_\_، عمدة الطالب فى انساب آل ابى طالب، انصاريان، قم، ١٤١٧ق.
٦٦. ابن فتال نيشابورى، روضة الواعظين، با مقدمه سيد محمد مهدى خراسان، انتشارات شريف رضى، قم، ١٣٦٨ش.
٦٧. ابن فندق، ابوالحسن على بن ابوالقاسم. لباب الأنساب والألقاب والأعقاب، محقق: سيدمهدى رجايى، مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى، قم، ١٤١٠ق.
٦٨. ابن قدامة، عبدالله بن احمد بن محمد، المعنى، دار الكتاب العربي، بيروت، [بى تا].
٦٩. ابن قولويه قمى، ابوالقاسم جعفر بن محمد، كامل الزيارات، تحقيق: نشر الفقاهة، دار السرور، بيروت، ١٤١٨ق.



۷۰. ابن کثیر، ابوالفداء اسماعیل، *البدایة والنہایة*، تحقیق: مکتب تحقیق التراث، دار احیاء التراث العربی و مؤسسة التاريخ العربی، بیروت، ۱۴۱۳ق.
۷۱. \_\_\_\_\_، *تفسیر القرآن العظیم*، تصحیح زیر نظر: شیخ خلیل المیس، ج دوم، دار القلم، بیروت، [بی تا].
۷۲. ابن ماکولا، *إكمال الكمال فی رفع الإرتیاب*، مصحح جلد ۴: عبد الرحمن بن یحیی معلمی یمانی، مصحح جلد ۷: نایف عباس، دار الكتاب الاسلامی، قاهره، [بی تا].
۷۳. ابن مسکویه رازی، ابوعلی، *تجارب الامم*، تحقیق ابوالقاسم امامی، سروش، تهران، ۱۳۷۷ش.
۷۴. ابن المشهدی، ابو عبدالله محمد بن جعفر، *المزار الکبیر*، محقق: جواد قیومی اصفهانی، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۹ق.
۷۵. ابن منده اصفهانی، ابو عبدالله، *جزء ترجمة الطبرانی*، [بی نا]، [بی جا]، [بی تا].
۷۶. ابن منظور، *لسان العرب*، محقق: امین محمد عبدالوهاب و محمد صادق العبیدی، دار احیاء التراث العربی و مؤسسة التاريخ العربی، بیروت، ۱۴۱۶ق.
۷۷. ابن ندیم، احمد بن اسحاق، *کتاب الفهرست*، محقق رضا تجدد، [بی نا]، تهران، [بی تا].
۷۸. ابن نما حلّی، نجم الدین جعفر بن محمد، *مثیر الأحزان*، تحقیق: مدرسة امام المهدي عليه السلام، مدرسة امام المهدي عليه السلام، قم، ج سوم، ۱۴۰۶ق.
۷۹. ابن هشام، ابو محمد عبدالملک بن هشام، *السيرة النبوية*، محققان: مصطفى سقاء و ابراهيم أيارى و شلبی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۵۵ق.
۸۰. ابو داود سلیمان بن اشعث سجستانی، *سنن ابی داود*، محقق: سعید محمد لحام، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۰ق.
۸۱. ابو عبید قاسم بن سلام، *کتاب النسب*، محقق: مریم محمد خیر الدرّ، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۰ق.
۸۲. ابوالفرج اصفهانی، *مقاتل الطالبین*، محقق: احمد صقر، دار احیاء الكتب العربية، قاهره، ۱۳۶۸ق.
۸۳. \_\_\_\_\_، *کتاب الأغانی*، محقق: علی محمد بجاوی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، [بی تا].

- ۸۴ ابوالقاسم کوفی، احمد، الإستغاثة فی بدع الثلاثة، موسسه اعلمی، تهران، ۱۳۷۳ش.
- ۸۵ ابومخنف، مقتل الحسين، تحقیق حسن غفاری، چ دوم، مؤلف، قم، ۱۳۶۴ش.
- ۸۶ ———، مقتل الحسين ومصراع اهل بيته واصحابه فی كربلا المشتهر بمقتل ابی مخنف، انتشارات علمی، تهران، [بی تا].
- ۸۷ أبو نعیم اصفهانی، معرفة الصحابة، محقق: عادل بن یوسف العزازی، دار الوطن للنشر، ریاض، ۱۴۱۹ق.
- ۸۸ ابویعلی موصلی، مسند ابی یعلی، محقق: حسین سلیم اسد، دارالمأمون للتراث، ۱۴۱۲ق.
- ۸۹ اجتهادی، ابوالقاسم، بررسی وضع مالی و مالیہ مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی، سروش، تهران، ۱۳۶۳ش.
- ۹۰ احمد بن حنبل، المسند، تصحیح محمد جمیل العطار، چ دوم، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
- ۹۱ ———، ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ترجمه یو. ا. برگل، ترجمه فارسی ایزدی، آرین پور، کشاورز، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران، ۱۳۶۲ش.
- ۹۲ اربلی، علی بن عیسی، كشف الغمة فی معرفة الائمة، چ دوم، دار الأضواء، بیروت، ۱۴۰۵ق.
- ۹۳ ازرقی، محمد بن عبدالله، اخبار مکه وما جاء فیها من الآثار، تحقیق رشیدی صالح ملحس، منشورات شریف رضی، قم، ۱۴۱۱ق.
- ۹۴ استادی، رضا، بیست مقاله، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۴ش.
- ۹۵ اسفرینی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد شافعی اشعری، نور العین فی مشهد الحسين، مکتبة التعاون، بیروت، [بی تا].
- ۹۶ اسفندیاری، محمد، کتابشناسی تاریخی امام حسین (ع)، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۸۰ش.
- ۹۷ اسکندر بیک منشی، تاریخ عالم آرای عباسی، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۷۷ش.
- ۹۸ اشراقی، میرزا محمد، الأربعین الحسينیه، چ دوم، انتشارات اسوه، تهران، ۱۳۷۹ش.

۹۹. اشعری قمی، سعدبن عبدالله، کتاب المقالات والفرق، تصحیح محمدجواد مشکور، مؤسسه مطبوعاتی عطایی، تهران، ۱۹۶۳م.
۱۰۰. اصطخری، ابواسحاق ابراهیم، مسالك وممالك، به اهتمام ایرج افشار، چ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۸ش.
۱۰۱. \_\_\_\_\_، الاصول الستة عشر من الاصول الاولية فى الروایات واحادیث اهل البيت، قم، دارالشبستری، ۱۴۰۵ق.
۱۰۲. اعتمادالسلطنة، محمدحسن، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنة، چ سوم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
۱۰۳. اعظام قدسی، حسن، خاطرات من یا تاریخ صد ساله ایران، نشر کارنگ، تهران، ۱۳۷۹ش.
۱۰۴. افندی اصفهانی، میرزاعبدالله، ریاض العلماء و حیاض القضاة، محقق: سیداحمد حسینی، مطبعة الخیام، قم، ۱۴۰۱ق.
۱۰۵. امیر علی، تاریخ عرب و اسلام، ترجمه فخر داعی گیلانی، چ سوم، انتشارات گنجینه، تهران، ۱۳۶۶ش.
۱۰۶. امین، سیدمحسن، اعیان الشیعة، محقق: حسن امین، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۱۰۷. امین، حسن، مستدرکات اعیان الشیعة، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۱۰۸. امین، احمد، فجر الاسلام، چ یازدهم، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۹۷۵م.
۱۰۹. \_\_\_\_\_، ظهر الاسلام، چ هفتم، مکتبه النهضة المصریة، قاهره، ۱۹۹۹م.
۱۱۰. امینی، عبدالحسین احمد، سیرتنا وسُنَّتنا، چ دوم، دار الغدیر للمطبوعات و دار الکتاب الاسلامی، بیروت، ۱۴۱۲ق.
۱۱۱. \_\_\_\_\_، الغدیر فی الکتاب والسنة والأدب، چ چهارم، دار الکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۶۸ش.

۱۱۲. امینی، داوود، چالش‌های روحانیت با رضا شاه، نشر سپاس، تهران، ۱۳۸۲ش.
۱۱۳. اوّین، اوژن، ایران امروز ۱۹۰۶-۱۹۰۷ ایران و بین‌النهرین، ترجمه علی‌اصغر سعیدی، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۲ش.
۱۱۴. باعونی شافعی، محمدبن‌احمد، جواهر المطالب فی مناقب الامام علی‌بن‌ابی‌طالب، تحقیق: محمدباقر محمودی، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، قم، ۱۴۱۶ق.
۱۱۵. بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری، چ چهارم، کتابفروشی زوار، تهران، ۱۳۷۱ش.
۱۱۶. بحرانی، یوسف‌بن‌احمد، الدرر النجفیة، مؤسسة آل‌البيت لإحياء التراث، [بی‌جا]، [بی‌تا].
۱۱۷. بخاری، ابو‌عبدالله محمدبن‌اسماعیل‌بن‌ابراهیم، صحیح البخاری، محقق: قاسم الشماعی الرفاعی، دار القلم، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۱۱۸. \_\_\_\_\_، کتاب التاریخ الکبیر، دار الفکر، بیروت، [بی‌تا].
۱۱۹. بخاری، ابونصر سهل‌بن‌عبدالله، سر السلسلۃ العلویة، تقدیم و تعلیق: سیدمحمدصادق بحر العلوم، منشورات شریف رضی، قم، ۱۴۱۳ق.
۱۲۰. بُدلا، حسین، هفتاد سال خاطره از آیت‌الله حسین بدلا، تدوین مرکز اسناد انقلاب اسلامی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۸ش.
۱۲۱. بروکلمان، کارل، تاریخ الشعوب الاسلامیة، تعریب: نبیه امین فارس و منیر البعلبکی، چ دوازدهم، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۹۳م.
۱۲۲. \_\_\_\_\_، تاریخ الأدب العربی، تعریب: عبد الحلیم نجار، چ دوم، دار الکتاب الاسلامی، قم، [بی‌تا].
۱۲۳. بصیرت منش، حمید، علماء و رژیم رضا شاه، چ دوم، مؤسسه چاپ و نشر عروج، تهران، ۱۳۷۸ش.
۱۲۴. بل، گرتروود، تصویرهایی از ایران، ترجمه بزرگمهر ریاحی، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۳ش.

۱۲۵. بلاذری، احمد بن یحیی بن جابر، *انساب الأشراف*، محققان: سهیل زکار و ریاض زرکلی، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۷ق.
۱۲۶. \_\_\_\_\_، *فتوح البلدان*، محقق: رضوان محمد رضوان، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۳۹۸ق.
۱۲۷. بلخی، مولانا جلال الدین محمد، *مثنوی معنوی*، تصحیح رینولد آلین نیکلسون، چ پنجم، انتشارات بهزاد، ۱۳۷۳ش.
۱۲۸. بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد، *قیام سیدالشهدا حسین بن علی* و *خونخواهی مختار*، تصحیح محمد سرور مولانی، چ دوم، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۷ش.
۱۲۹. \_\_\_\_\_، *تاریخنامه طبری*، تصحیح محمد روشن، سروش، تهران، ۱۳۷۷ش.
۱۳۰. بنجامین، س-ج-و، *سفرنامه بنجامین*، ترجمه محمد حسین کردبچه، چ دوم، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۹ش.
۱۳۱. بهبانی، محمد باقر بن عبدالکریم، *الدمعة الساکبة فی احوال النبی والعترة الطاهرة*، مصحح: حسین اعلمی، مؤسسة اعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۹ق.
۱۳۲. بیرجندی خراسانی قاینی، محمد باقر، *کبریة الاحمر فی شرائط المنبر*، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۷۷ق.
۱۳۳. بیرونی خوارزمی، ابوریحان محمد بن احمد، *الآثار الباقية عن القرون الخالية*، دار صادر، بیروت.
۱۳۴. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین بن علی، *دلائل النبوة ومعرفة احوال صاحب الشریعة*، تخریج و تعلیق: عبد المعلی قلجی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۵ق.
۱۳۵. بیهقی، ابوبکر احمد بن حسین، *السنن الکبری*، دار المعرفة، بیروت، ۱۴۰۶ق.
۱۳۶. \_\_\_\_\_، *کتاب الأربعون الصغری*، محقق: ابواسحاق حوینی اثری، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۸ق.

۱۳۷. پاشا بغدادی، اسماعیل، *هدیة العارفین*، دار إحياء التراث العربی، بیروت، افسست شده از چاپ استانبول، ۱۹۵۱م.
۱۳۸. \_\_\_\_\_، *ایضاح المکنون فی الذیل علی کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون*، مصحح: رفعت بیگلہ الکلوسی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، [بی تا].
۱۳۹. پاشازاده اسپناقچی، محمد عارف، *انقلاب الاسلام بین الخواص والعوام*، به کوشش رسول جعفریان، انتشارات دلیل، قم، ۱۳۷۹ش.
۱۴۰. پولاک، یاکوب ادوارد، *سفرنامه پولاک*، ترجمه کیکاووس جهانداری، چ دوم، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۸ش.
۱۴۱. پیشوایی، مهدی، *سیره پیشوایان*، چ دوازدهم، مؤسسه امام صادق (ع)، قم، ۱۳۸۰ش.
۱۴۲. تاورنیه، ژان باتیست، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه حمید ارباب شیرانی، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۸۳ش.
۱۴۳. تستری، محمدتقی، *قاموس الرجال*، چ دوم، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۴ق.
۱۴۴. \_\_\_\_\_، *الأخبار الدخيلة، تعلیقة علی اکبر غفاری*، مکتبه الصدوق، تهران، ۱۳۹۰ق.
۱۴۵. تستری، قاضی نورالله حسینی مرعشی، *احقاق الحق وازهاق الباطل*، انتشارات اسلامیة، تهران، ۱۳۹۳ق.
۱۴۶. تستری، شیخ جعفر، *الخصائص الحسينية*، چ چهارم، شریف رضی، قم، ۱۳۷۵ش.
۱۴۷. تغلبی، ابومالک غیاث بن غوث، *شعر الأخطل*، محقق: فخرالدین قباوه، چ دوم، منشورات دار الآفاق الجديدة، بیروت، ۱۳۹۹ق.
۱۴۸. تمیمی، ابوالعرب محمد بن احمد، *کتاب المحزن*، محقق: یحیی وهیب جبوری، چ دوم، دار الغرب الاسلامی، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۱۴۹. تمیمی مغربی، ابوحنیفه نعمان بن محمد، *شرح الأخبار فی فضائل الائمة الاطهار*، محقق: سیدمحمد حسینی جلالی، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۹ تا ۱۴۱۲ق.

۱۵۰. \_\_\_\_\_، دعائم الاسلام و ذکر الحلال والحرام والقضايا والاحكام، محقق: آصف بن علی اصغر فیضی، دار المعارف، قاهره، ۱۳۷۹ ش.
۱۵۱. تنکابنی، میرزا محمد، قصص العلماء، کتابفروشی علمیه اسلامیه، تهران، [بی تا].
۱۵۲. تنوخی، قاضی ابوعلی محسن بن علی، نشوار المحاضرة واخبار المذاكرة، محقق: عبود الشالجي، دار صادر، بیروت، ۱۳۹۱ ق.
۱۵۳. تیجانی سماوی، سید محمد، از آگاهان پیرسید، ترجمه سید محمد جواد مهری، بنیاد معارف اسلامی، قم، ۱۳۷۱ ش.
۱۵۴. تقفی کوفی اصفهانی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد، الفارات، محقق: سید عبد الزهراء حسینی، دار الكتاب الاسلامی، قم، ۱۴۱۱ ق.
۱۵۵. جاحظ، ابو عثمان عمر بن بحر، کتاب العثمانیه، محقق: عبد السلام محمد هارون، دار الجیل، بیروت، [بی تا].
۱۵۶. \_\_\_\_\_، البیان والتبیین، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۹۶۸ م.
۱۵۷. جبران مسعود، الرائد، فرهنگ الفبایی عربی - فارسی، ترجمه رضا انزابی نژاد، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۶ ش.
۱۵۸. جبوری، کامل سلمان، نصوص من تاریخ ابی مخنف، محقق: کامل سلمان الجوبری، دار محجة البيضاء و دار الرسول الأکرم ﷺ، بیروت، ۱۴۱۹ ق.
۱۵۹. جرجانی شجری، یحیی بن حسین، کتاب الامالی الشهيرة بالامالی الخمیسیة، ج سوم، عالم الکتب، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۱۶۰. جرداق، جورج، الامام علی صوت العدالة الانسانیة، منشورات دار مکتبة الحیاة، بیروت، ۱۹۷۰ م.
۱۶۱. جعفری، سید حسین محمد، تشیع در مسیر تاریخ، ترجمه سید محمد تقی آیت الهی، ج دوازدهم، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۸۴ ش.
۱۶۲. جعفری، محمد تقی، تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی، ج یازدهم، انتشارات اسلامی، تهران، ۱۳۷۷ ش.

۱۶۳. جعفریان، رسول، حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، چ ششم، انصاریان، قم، ۱۳۸۱ش.
۱۶۴. \_\_\_\_\_، تأملی در نهضت عاشورا، چ دوم، انصاریان، قم، ۱۳۸۱ش.
۱۶۵. \_\_\_\_\_، تاریخ تحول دولت و خلافت از برآمدن اسلام تا برافتادن سفیانیان، چ دوم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۷ش.
۱۶۶. \_\_\_\_\_، علی بن عیسی اربلی و کشف الغمّة، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۳ش.
۱۶۷. \_\_\_\_\_، مقالات تاریخی، چ دوم، نشر الهادی، قم، ۱۳۷۶ش.
۱۶۸. \_\_\_\_\_، تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری، چ سوم، انصاریان، قم، ۱۳۸۰ش.
۱۶۹. \_\_\_\_\_، آثار اسلامی مکه و مدینه، چ سوم، مشعر، ۱۳۸۴ش.
۱۷۰. جعیط، هشام، کوفه پیدایش شهر اسلامی، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۲ش.
۱۷۱. جنابی، کاظم، تخطيط مدينة الكوفة عن المصادر التاريخية والأثرية، مجمع العلماء العراقي، بغداد، ۱۳۸۶ش.
۱۷۲. \_\_\_\_\_، تنظیبات الجيش العربي الاسلامی فی العصر الاموی، دار الحرية للطباعة، بغداد، ۱۹۸۴م.
۱۷۳. جواد علی، المفصل فی تاریخ العرب قبل الاسلام، چ دوم، دار العلم للملایین و مکتبه النهضة، بیروت، ۱۹۷۶م.
۱۷۴. جوهری، ابوبکر احمد بن عبدالعزیز، السقیفة وفدک، محقق: محمدهادی امینی، مکتبه النینوی الحدیثة، تهران، [بی تا].
۱۷۵. جهانگیر میرزا، تاریخ نو، به اهتمام عباس اقبال، علمی و شرکاء، تهران، ۱۳۲۷ق.
۱۷۶. \_\_\_\_\_، چشمه خورشید ۱، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، ۱۳۷۴ش.
۱۷۷. چلکووسکی، پتر، تعزیه، هنر بومی پیشرو ایران، ترجمه داوود حاتمی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷ش.



۱۷۸. حاجی خلیفه، مصطفی بن عبدالله، *كشف الظنون عن اسامی الكتب والفنون*، مصححان: محمد شرف الدین یالتقایا، رفعت بیگلہ الكلیسی، دار إحياء التراث العربی، بیروت، [بی تا].
۱۷۹. حافظ شیرازی، خواجه شمس الدین محمد، *دیوان خواجه حافظ شیرازی*، به اهتمام سیدابوالقاسم انجوی شیرازی، چ سوم، انتشارات جاویدان، ۱۳۵۸ ش.
۱۸۰. حاکم نیشابوری، ابو عبدالله محمد بن محمد، *المستدرک علی الصحیحین*، محقق: مصطفی عبد القادر عطا، دار الكتب العلمية، بیروت، ۱۴۱۱ ق.
۱۸۱. حائری مازندرانی، محمد مهدی، *معالی السبطين فی احوال السبطين الامامین*، مطبعة مصباحی، تبریز، [بی تا].
۱۸۲. حتّی، فلیپ، جرجی، إدوارد، جتّور، جبرائیل، *تاریخ العرب*، چ نهم، دار غندور، بیروت، ۱۹۹۴ م.
۱۸۳. \_\_\_\_\_، *حدود العالم من المشرق الی المغرب*، به کوشش منوچهر ستوده، کتابخانه طهوری، تهران، ۱۴۰۳ ق.
۱۸۴. حر عاملی، محمد بن حسن، *وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة*، مصحح و محقق: میرزا عبدالرحیم ربانی، مکتبة الاسلامیة، تهران، ۱۳۸۱ ق.
۱۸۵. \_\_\_\_\_، *اثبات الهداة بالنصوص والمعجزات*، محقق: سیدهاشم رسولی، ترجمه احمد جنتی، چ سوم، دار الكتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۵ ش.
۱۸۶. \_\_\_\_\_، *أمل الآمل*، محقق: سیداحمد حسینی، دار الكتاب الاسلامی، قم، ۱۳۶۲ ش.
۱۸۷. حسن بیگی، م، *تهران قدیم*، چ سوم، انتشارات ادب، قم، ۱۳۷۳ ش.
۱۸۸. حسنی، هاشم معروف، *الموضوعات فی الآثار والأخبار*، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۷ ق.
۱۸۹. حسینی فیروزآبادی، سیدمرتضی، *فضائل الخمسة من الصحاح الستة*، محقق: المجمع العالمی لأهل البيت (ع)، المجمع العالمی لأهل البيت (ع)، قم، ۱۴۲۲ ق.

۱۹۰. حسینی موسوی حائری کرکی، محمد بن ابی طالب، تسلیة المُجالس وزینة المَجالس، محقق: فارس حسون کریم، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم، ۱۴۱۸ق.
۱۹۱. حکیم، سید محسن، مستمسک عروة الوثقی، مطبعة الاداب، نجف، ۱۳۸۷ق.
۱۹۲. حلبی، علی بن برهان الدین، السیرة الحلبیة، دار إحياء التراث العربی، بیروت، [بی تا].
۱۹۳. حلّی، رضی الدین علی بن یوسف بن مطهر، العدد القویة لدفع المخاوف الیومیة، محقق: سید مهدی رجایی، مکتبة آیة الله المرعشی العامّة، قم، ۱۴۰۸ق.
۱۹۴. حلّی، ابوجعفر محمد بن منصور بن احمد، السرائر، گروهی از محققین، چ دوم، مؤسسة النشر الإسلامی، قم، ۱۴۱۰ق.
۱۹۵. حلوانی، حسین بن محمد، نزهة الناظر وتنبیه الخاطر، محقق: مؤسسة الامام المهدي (علیه السلام)، مؤسسه الامام المهدي (علیه السلام)، قم، ۱۴۰۸ق.
۱۹۶. حموی، یاقوت بن عبدالله، معجم البلدان، محقق: فرید عبدالعزیز الجنیدی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۰ق.
۱۹۷. \_\_\_\_\_، معجم الأدباء، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۱۹۸. حمیدی، عبدالله بن زبیر، مسند الحمیدی، محقق: حبیب الرحمان اعظمی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۰۹ق.
۱۹۹. حمیری، ابوالعباس عبدالله بن جعفر، قُرب الاسناد، منشورات المطبعة الحیدریة، نجف، ۱۳۶۹ق.
۲۰۰. حمیری، محمد بن عبدالمنعم، الروض المعطار فی خبر الأقطار، محقق: احسان عباس، چ دوم، مکتبة لبنان، بیروت، ۱۹۸۴م.
۲۰۱. حویزی العروسی، عبدعلی بن جمعه، تفسیر نور الثقلین، تحقیق سید هاشم رسولی محلاتی، چ چهارم، اسماعیلیان، قم، ۱۴۱۲ق.
۲۰۲. خزاز قمی رازی، ابوالقاسم علی بن محمد، کفایة الاثر فی النص علی الائمة الاثنی عشر، تحقیق سید عبد اللطیف حسینی کوه کمری، انتشارات بیدار، قم، ۱۴۰۱ق.
۲۰۳. الخصیبی، ابو عبدالله حسین بن حمدان، الهدایة الکبری، چ چهارم، مؤسسة البلاغ، بیروت، ۱۴۱۱ق.

۲۰۴. خطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی، تاریخ بغداد، محقق: مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۷ق.
۲۰۵. خلخالی، سیدرضا، معتمد العروة الوثقی (محاضرات آیه الله العظمی خویی)، لطفی، قم، ۱۳۶۴ق.
۲۰۶. خلیفه بن خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، تحقیق: سهیل زکار، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۲۰۷. خلیلی، جعفر، موسوعة العتبات المقدسة، چ دوم، مؤسسة اعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۷ق.
۲۰۸. خمینی، روح الله، کشف الاسرار، [بی نا]، [بی جا]، [بی تا].
۲۰۹. خواند امیر، غیاث الدین بن هماد الدین حسینی، تاریخ حبیب السیر فی اخبار افراد بشر، انتشارات کتابخانه خیام، تهران، ۱۳۳۳ش.
۲۱۰. خوارزمی، ابوالمؤید الموفق بن احمد مکی، مقتل الحسین، محقق: محمد سماوی، مطبعة الزهراء، نجف، ۱۳۶۷ق.
۲۱۱. \_\_\_\_\_، المناقب، محقق: مالک محمودی، چ دوم، مؤسسة نشر اسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.
۲۱۲. خوانساری موسوی، محمدباقر، روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، محقق: اسد الله اسماعیلیان، مکتبة اسماعیلیان، قم، ۱۳۹۱ق.
۲۱۳. خویی، سید ابوالقاسم، معجم رجال الحدیث و تصیل طبقات الروات، چ پنجم، مرکز نشر الثقافة الإسلامية، ۱۴۱۳ق.
۲۱۴. \_\_\_\_\_، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۰ش.
۲۱۵. دلاواله، پیتر، سفرنامه پیتر دلاواله، ترجمه شعاع الدین شفا، چ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ش.
۲۱۶. دلریش، بشری، زن در دوره قاجار، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ش.
۲۱۷. دن گارسیا د سیلوا فیگوئروا، سفرنامه دن گارسیا د سیلوا فیگوئروا سفیر اسپانیا در دربار شاه عباس اول، ترجمه غلامرضا سمیعی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳ش.

۲۱۸. دوانی، علی، *خاطرات و مبارزات حجة الاسلام فلسفی*، چ چهارم، تهیه و تنظیم مرکز اسناد انقلاب اسلامی، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۲ش.
۲۱۹. \_\_\_\_\_، *نقد عمر زندگانی و خاطرات علی دوانی*، رهنمون، تهران، ۱۳۸۲ش.
۲۲۰. دوسرسی، کنت، *ایران در ۱۸۳۹-۱۸۴۰م*، ترجمه احسان اشراقی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، [بی تا].
۲۲۱. دولابی، ابوشیر محمد بن احمد، *الذریة الطاهرة*، محقق: سید محمد حسینی جلالی، موسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۷ ق.
۲۲۲. دولت آبادی، یحیی. *حیات یحیی*، چ دوم، انتشارات فردوسی، تهران، ۱۳۶۱ش.
۲۲۳. دهخدا، علی اکبر، *لغتنامه دهخدا*، زیر نظر محمد معین، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۸ش.
۲۲۴. دیار بکری، حسین بن محمد، *تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس*، دار صادر، بیروت، [بی تا].
۲۲۵. دیک الجن، ابو محمد عبدالسلام بن رغبان، *دیوان دیک الجن*، شرح و تقدیم: عبد الامیر مهنا، دار الفكر اللبناني، بیروت، ۱۹۹۰م.
۲۲۶. دینوری، ابو محمد عبدالله بن مسلم، *الإمامة والسیاسة المعروف بتاریخ الخلفاء*، تحقیق علی شیری، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۳۷۱ش.
۲۲۷. دینوری، ابن قتیبہ، *عیون الأخبار*، منشورات شریف رضی، قم، ۱۴۱۵ق.
۲۲۸. \_\_\_\_\_، *الشعر والشعراء*، مطبعة بریل، لیدن المحروسة، افست دار صادر، ۱۹۰۲ق.
۲۲۹. \_\_\_\_\_، *المعارف*، چ دوم، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۴ق.
۲۳۰. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود، *الأخبار الطوال*، محقق: عصام محمد الحاج علی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۱ق.
۲۳۱. ذہبی، شمس الدین محمد بن احمد، *تاریخ الاسلام ووقیات المشاهیر والأعلام*، محقق: عمر عبدالسلام تدمری، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۰۹ق.
۲۳۲. \_\_\_\_\_، *سیر أعلام النبلاء*، محقق: مصطفی عبدالقادر عطا، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۲۵ق.

۲۳۳. \_\_\_\_\_، تذكرة الحفاظ، دار احیاء التراث العربی، بیروت، [بی تا].
۲۳۴. \_\_\_\_\_، میزان الاعتدال فی نقد الرجال، محقق: علی محمد البجاوی، دار المعرفة، بیروت، ۱۳۸۲ق.
۲۳۵. رازی، عبد الرحمن بن ابی حاتم، الجرح والتعديل، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۷۱ق.
۲۳۶. راغب اصفهانی، مفردات الفاظ القرآن، محقق: صفوان عدنان داودی، دار الشامیة و دار القلم، بیروت و دمشق، ۱۴۱۶ق.
۲۳۷. راوندی، قطب الدین، الخرائج والجرائح، تحقیق: مؤسسه الامام المهدي، مؤسسه الامام المهدي، قم، ۱۴۰۹ق.
۲۳۸. \_\_\_\_\_، الدعوات، تحقیق: مدرسة الامام المهدي، مدرسة الامام المهدي عليه السلام، قم، ۱۴۰۷ق.
۲۳۹. رشید رضا، محمد، تفسیر المنار، چ دوم، دار المنار، مصر، ۱۳۷۲ق.
۲۴۰. رفاعی، عبدالجبار، معجم ما یتبع عن الرسول واهل البيت صلوات الله علیهم، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۳۷۱ش.
۲۴۱. رفیع پور، فرامرز، توسعه و تضاد، مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۷۶ق.
۲۴۲. روحانی، سید محمد صادق، فقه الصادق، چ سوم، مؤسسه دار الكتاب، قم، ۱۴۱۳ق.
۲۴۳. روحی البعلبکی، فرهنگ عربی - فارسی المورد، ترجمه محمد مقدس، امیرکبیر، تهران، ۱۳۸۷ش.
۲۴۴. روشه، گی، تغییرات اجتماعی، ترجمه منصور وثوقی، چ دوم، نشر نی، تهران، ۱۳۶۸ش.
۲۴۵. ریاحی، محمدامین، کسایه مروزی زندگی، اندیشه و شعر او، چ ششم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۳ش.
۲۴۶. ری شهری، محمد، اهل البيت فی الكتاب والسنة، تحقیق دار الحدیث، دار الحدیث، قم، ۱۳۷۵ش.

۲۴۷. الزیدی، محمدحسین، الحیاة الاجتماعية والاقتصادية فی الکوفة فی القرن الاول الهجری، المطبعة العالمية، قاهره، ۱۹۷۰م.

۲۴۸. الزیری، ابو عبدالله مصعب بن عبدالله، کتاب نسب قریش، مصحح: ا. لیفی بروفنسال، چ سوم، دار المعارف، قاهره، [بی تا].

۲۴۹. زرگری نژاد، غلام حسین، نهضت امام حسین و قیام کربلا، سمت، تهران، ۱۳۸۳ش.  
۲۵۰. زهری، محمد بن ابی بکر، کتاب الجغرافیه، محقق: محمد حاج صادق، مکتبه الثقافه الدینیة، قاهره، [بی تا].

۲۵۱. زیدان، جرجی، تاریخ التمدن الاسلامی، دار مکتبه الحیاة، بیروت، [بی تا].  
۲۵۲. سامانی، عمانی، گنجینه الاسرار، به اهتمام محمد علی مجاهدی، انتشارات اسوه، قم، [بی تا].  
۲۵۳. سایکس، سِرپرِسی، شکوه عالم تشیع سفرنامه و سرگذشت زندگی نورالله خلف مرحوم محمد حسین خان اصفهانی، ترجمه مصطفی موسوی، انتشارات بهجت، تهران، ۱۳۷۳ش.

۲۵۴. سبحانی، جعفر، پرسشها و پاسخها، انتشارات مؤسسه سیدالشهدا، قم، ۱۳۶۹ش.  
۲۵۵. \_\_\_\_\_، شفاعت در قلمرو عقل و قرآن و حدیث، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۵۴ش.

۲۵۶. \_\_\_\_\_، کلیات فی علم الرجال، چ سوم، مؤسسه النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.  
۲۵۷. سبط ابن جوزی، یوسف بن فرغلی بغدادی، تذکره الخواص، مکتبه النینوی الحدیثه، تهران، [بی تا].

۲۵۸. \_\_\_\_\_، تذکره الخواص، محقق: حسین تقی زاده، چ اول، قم، المجمع العالمی لاهل البيت (ع)، ۱۴۲۶ق.

۲۵۹. سبکی، تاج الدین ابونصر عبدالوهاب بن علی، الطبقات الشافعیة الكبرى، محققان: عبد الفتاح محمد حلو، محمود محمد طناحی، دار احیاء الکتب العربیة، قاهره، [بی تا].

۲۶۰. سپهر، عبدالحسین خان، یادداشت های ملک الورخین و مرآة الوقایع مظفری، تحقیق عبد الحسین نوائی، انتشارات زرین، ۱۳۶۸ش.

۲۶۱. سپهر کاشانی، میرزا محمد تقی، *ناسخ التواریخ امام حسین*، بازنویسی و تهذیب و تکمیل محمد محمدی اشتهاردی، ناصر، قم، ۱۳۸۶ ش.
۲۶۲. سرخسی، شمس‌الدین، *المبسوط*، محقق: گروهی از علما، دار المعرفة، بیروت، ۱۴۰۶ ق.
۲۶۳. سردار بهادر، جعفر قلی خان، *خاطرات سردار اسعد بختیاری*، به کوشش ایرج افشار، چ دوم، اساطیر، تهران، ۱۳۷۸ ش.
۲۶۴. سرکیس، یوسف البیان، *معجم المطبوعات العربية و المعربة*، مكتبة آية الله مرعشي نجفی، قم، ۱۴۱۰ ق.
۲۶۵. سیرنا، کارلا، *سفرنامه کارلا سیرنا مردم و دیدنی‌های ایران*، ترجمه غلامرضا سمیعی، نشر نو، تهران، ۱۳۶۳ ش.
۲۶۶. سروش اصفهانی، میرزا محمد علی خان، *دیوان سروش اصفهانی*، به اهتمام محمد جعفر محجوب، امیر کبیر، ۱۳۴۰ ش.
۲۶۷. سزگین، فؤاد، *تاریخ التراث العربی*، تعریب: محمود فهمی حجازی، چ دوم، مكتبة آية الله مرعشي نجفی، قم، ۱۴۱۲ ق.
۲۶۸. سلیم‌بن قیس هلالی، *کتاب سلیم‌بن قیس هلالی*، تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی، نشر الهادی، قم، ۱۳۷۱ ش.
۲۶۹. سماوی، محمد طاهر، *ابصار العین فی انصار الحسین*، محقق: محمد جعفر طبسی، مرکز الدراسات الاسلامیة لحرس الثورة الاسلامیة، ۱۳۷۷ ش.
۲۷۰. سمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن محمد، *الأنساب*، محقق: عبدالله عمر البارودی، دار الجنان، بیروت، ۱۴۰۸ ق.
۲۷۱. سنایی غزنوی، مجدود بن آدم، *حدیقة الحقیقة و شریعة الطریقة*، تصحیح سید محمد تقی مدرس رضوی، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۸ ش.
۲۷۲. سید بن طاووس، علی بن موسی بن جعفر، *المهوف علی قتلی الطفوف*، محقق: فارس تبریزیان، دار الأسوة للطباعة والنشر، ۱۴۱۴ ق.

۲۷۳. \_\_\_\_\_، الملاحم والفتن في ظهور الغائب المنتظر، ج دوم، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بيروت، ۱۴۲۳ق.
۲۷۴. \_\_\_\_\_، الإقبال بالأعمال الحسنة في ما يعمل مرة في السنة، تحقيق جواد قيومي اصفهانی، دفتر تبليغات اسلامي، قم، ۱۴۱۵ق.
۲۷۵. سيوطي، جلال الدين، بغية الوعاة في طبقات اللغويين والنحاة، محقق: محمد ابوالفضل ابراهيم، مطبعة عيسى البابي الحلبي و شركاه، قاهره، ۱۳۸۴ق.
۲۷۶. \_\_\_\_\_، تاريخ الخلفاء، محققان: قاسم شماعي، محمد عثمانی، دار القلم، بيروت، ۱۴۰۶ق.
۲۷۷. \_\_\_\_\_، الدر المثور، دار المعرفة، بيروت، ۱۳۶۵ش.
۲۷۸. شُبْر، جواد، ادب الطف او شعراء الحسين، دار المرتضى، بيروت، ۱۴۰۹ق.
۲۷۹. شُبْر، سيد عبدالله، جلاء العيون، محقق: سيدعلي شبر، مطبعة الحيدرية، نجف، ۱۳۷۴ق.
۲۸۰. شرف الدين، سيدعبدالحسين موسوي، المراجعات، محقق: شيخ حسين راضي، مركز الطباعة والنشر للمجمع العالمي لاهل البيت، قم، ۱۴۲۲ق.
۲۸۱. \_\_\_\_\_، النص والاجتهاد، مقدمه: سيدمحمدتقي حكيم، ج دوم، دار النهج، صور، ۱۳۸۰ق.
۲۸۲. شريف طباطبائي، ميرزا محمدباقر، اسرار شهادت آل الله، [بي نا]، [بي جا]، [بي تا].
۲۸۳. شريف كاشاني، ملا حبيب الله، تذكرة الشهداء، [بي نا]، [بي جا]، [بي تا].
۲۸۴. شريف مرتضى، ابوالقاسم علي بن حسين موسوي، رسائل الشريف المرتضى، محقق: سيداحمد حسيني، دار القرآن الكريم، قم، ۱۴۰۵ق.
۲۸۵. \_\_\_\_\_، تنزيه الأنبياء والائمة، محقق: فارس حسون كريم، بوستان كتاب، قم، ۱۳۸۰ش.
۲۸۶. شمس الدين، محمد مهدي، انصار الحسين، ترجمة ناصر هاشم زاده، امير كبير، تهران، ۱۳۶۴ش.



۲۸۷. \_\_\_\_\_، واقعة كربلا فی الوجدان الشعبي، ج دوم، المؤسسة الدولية، بيروت، ۱۴۱۷ق.
۲۸۸. \_\_\_\_\_، ثورة الحسين ظروفها الاجتماعية وآثارها الانسانية، ج پنجم، دار التعارف للمطبوعات، بيروت، ۱۳۹۸ق.
۲۸۹. \_\_\_\_\_، ارزيابي انقلاب امام حسين، ترجمه مهدي پيشوايي، مؤسسه فرهنگي هنري الست فردا، تهران، ۱۳۸۰ش.
۲۹۰. شهيد اول، شمس الدين محمد بن مكي عاملی، الدروس الشرعية في فقه الامامية، تحقيق: مؤسسة النشر الاسلامية، مؤسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.
۲۹۱. \_\_\_\_\_، كتاب الميزان، تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، مدرسة الامام المهدي، قم، ۱۴۱۰ق.
۲۹۲. شهيد ثانی، زين الدين بن علي عاملی، مسالك الافهام الى تنقيح شرايع الاسلام، محقق: مؤسسة المعارف الاسلامی، مؤسسة المعارف الاسلامیة، قم، ۱۴۱۴ق.
۲۹۳. شهيدی، سيدجعفر، تاريخ تحليلی اسلام، انتشارات علمی و فرهنگي، تهران، ۱۳۸۳ش.
۲۹۴. \_\_\_\_\_، پس از پنجاه سال پژوهشی تازه پیرامون: قیام حسین عليه السلام، ج ۲۶، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، تهران، ۱۳۸۰ش.
۲۹۵. \_\_\_\_\_، زندگانی علی بن الحسین، ج ششم، دفتر نشر فرهنگ اسلامي، تهران، ۱۳۷۴ش.
۲۹۶. شهيدی، عنایت الله، پژوهشی در تعزیه و تعزیه خوانی از آغاز تا پایان دوره قاجار در تهران، با همکاری و نظارت علمی علی بلوکباشی، دفتر پژوهش های فرهنگي با همکاری کمیسیون ملی یونسکو در ایران، تهران، ۱۳۸۰ش.
۲۹۷. شبی، کامل مصطفی، تشیع و تصوف تا آغاز سده دوازدهم هجری، ترجمه علیرضا ذکاوتی قراگزلو، امیر کبیر، تهران، ۱۳۵۹ش.
۲۹۸. صابئی، هلال بن محسن، رسوم دار الخلافة، میخائیل عواد، ج دوم، دار الرائد العربی، بيروت، ۱۴۰۶ق.

۲۹۹. صاحبکاری، ذبیح‌الله، سیری در مرثیه عاشورایی، انتشارات عاشورا، تهران، ۱۳۷۹ش.
۳۰۰. صافی، لطف‌الله، حسین شهید آگاه و رهبر نجات‌بخش اسلام، [بی‌نا]، [بی‌جا]، [بی‌تا].
۳۰۱. صالحی راد، حسن، مجالس تعزیه، سروش، تهران، ۱۳۸۰ش.
۳۰۲. صالحی شامی، محمدبن یوسف، سبل الهدی والرشاد فی سیرة خیر العباد، محقق: عادل احمد عبدال موجود و علی محمد معوض، دار الکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۴ق.
۳۰۳. صالحی نجف‌آبادی، نعمت‌الله، شهید جاوید، چ دوازدهم، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۶۱ش.
۳۰۴. \_\_\_\_\_، نگاهی به حماسه حسینی استاد مطهری، چ دوم، کویر، تهران، ۱۳۷۹ش.
۳۰۵. صبری پاشا، ایوب، مرآة الحرمین (سفرنامه مکه)، ترجمه عبدالرسول منشی، میراث مکتوب، تهران، ۱۳۸۲ش.
۳۰۶. صحتی سرد رودی، محمد، مقتل الحسین به روایت شیخ صدوق، امام حسین و عاشورا از زبان معصومان، ترجمه و تصحیح محمد صحتی سرد رودی، نشر هستی نما، تهران، ۱۳۸۱ش.
۳۰۷. \_\_\_\_\_، تحریف‌شناسی عاشورا و تاریخ امام حسین، شرکت چاپ و نشر بین الملل، تهران، ۱۳۸۳ش.
۳۰۸. \_\_\_\_\_، شهید فاتح در آئینه اندیشه، دفتر نشر معارف، قم، ۱۳۸۱ش.
۳۰۹. صدوق، محمدبن علی بن حسین، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، مصحح: علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، تهران، ۱۳۹۱ق.
۳۱۰. \_\_\_\_\_، علل الشرایع، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۳۱۱. \_\_\_\_\_، الأمالی، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسه البعثة، مؤسسة البعثة، قم، ۱۴۱۷ق.

۳۱۲. \_\_\_\_\_، کمال الدین و تمام النعمة، مصحح: علی اکبر غفاری،  
موسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۳۶۳ ش.
۳۱۳. \_\_\_\_\_، النخصال، مصحح: علی اکبر غفاری، منشورات جامعة  
المدرسين، قم، ۱۳۶۲ ش.
۳۱۴. \_\_\_\_\_، عيون اخبار الرضا، مصحح: حسين اعلمی، مؤسسه  
الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۴ ق.
۳۱۵. \_\_\_\_\_، من لا یحضره الفقیه، مصحح: علی اکبر غفاری، جامعه  
مدرسين، قم، [بی تا].
۳۱۶. \_\_\_\_\_، معانی الاخبار، مصحح: علی اکبر غفاری، جامعه مدرسين،  
قم، ۱۳۷۹ ش.
۳۱۷. صفار قمی، ابوجعفر محمد بن حسن بن فروخ، بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ، مصحح:  
محسن کوجه باغی تبریزی، منشورات مكتبة آية الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ ق.
۳۱۸. صفایی حائری، عباس، تاریخ سیدالشهدا، تحقیق واحد تحقیقات مسجد مقدس  
جمکران، انتشارات مسجد مقدس جمکران، قم، ۱۳۷۹ ش.
۳۱۹. صفی علی شاه، میرزا حسن، زیده الاسرار، انتشارات صفی علی شاه، تهران، ۱۳۷۹ ش.
۳۲۰. صنعانی، ابوبکر عبدالرزاق بن همام، المصنف، محقق: حبيب الرحمان اعظمی، منشورات  
المجلس العلمی، [بی جا]، [بی تا].
۳۲۱. ضیایی، سید عبدالحمید، نگرشی انتقادی - تاریخی به ادبیات عاشورا، نقد فرهنگ،  
تهران، ۱۳۸۱ ش.
۳۲۲. ضیف، شوقی، تاریخ الادب العربی العصر الاسلامی، ج سوم، دار المعارف، قاهره، [بی تا].
۳۲۳. طباطبایی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، منشورات جامعة المدرسين، قم، [بی تا].
۳۲۴. طباطبایی، سید عبدالعزیز، اهل البيت فی المكتبة العربیة، موسسه آل البيت لإحياء التراث،  
قم، ۱۴۱۷ ق.

۳۲۵. طباطبائی حکیم، سیدمحسن، مستمسک العروة الوثقی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، [بی تا].
۳۲۶. طبرانی، ابوالقاسم سلیمان بن احمد، المعجم الكبير، محقق: حمدی عبد المجید سلفی، ج دوم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۴ق.
۳۲۷. طبرسی، ابومنصور احمد بن علی، الإحتجاج، محقق: ابراهیم بهادری و محمد هادی به، ج دوم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۶ق.
۳۲۸. \_\_\_\_\_، تاج الموالید فی موالید الائمة ووفیاتهم، مكتبة آية الله العظمی مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۶ق.
۳۲۹. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، اعلام الوری بأعلام الهدی، مصحح: علی اکبر غفاری، دار المعرفة، بیروت، ۱۳۹۹ق.
۳۳۰. \_\_\_\_\_، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تحقیق: لجنة من العلماء و المحققین الاخصائین، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۳۳۱. طبسی، نجم الدین، مع الרכب الحسينی من المدينة الی المدينة، افق فردا، قم، ۱۴۲۱ق.
۳۳۲. \_\_\_\_\_، با کاروان حسینی از مدینه تا مدینه، ترجمه عبدالحسین بینش، کوثر غدیر، قم، ۱۳۸۱ش.
۳۳۳. طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، تاریخ الامم والملوک، محقق: محمد ابوالفضل ابراهیم، روائع التراث العربی، بیروت، [بی تا].
۳۳۴. \_\_\_\_\_، جامع البیان عن تأویل آی القرآن، تخریج: صدقی جمیل العطار، دار الفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۳۳۵. \_\_\_\_\_، المنتخب من کتاب ذیل المذیل، مؤسسة الاعلمی، بیروت، ۱۳۵۸ق.
۳۳۶. \_\_\_\_\_، قیام جاوید (مقتل الحسين ابی مخنف)، ترجمه و تصحیح حجت الله جودکی، موسسه فرهنگي انتشاراتی تبیان، تهران، ۱۳۷۷ش.

۳۳۷. \_\_\_\_\_ و ابن تیمیہ حرانی، استشهاد الحسین و یلیه رأس الحسین، محقق: سید جمیلی، ج دوم، دار الكتاب العربی، بیروت، ۱۴۱۷ق.
۳۳۸. طبری، احمد بن عبدالله، ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، مكتبة القدسی، قاهره، ۱۳۵۶ق.
۳۳۹. طبری، عمادالدین حسن بن علی بن محمد، کامل بهایی، مؤسسه طبع و نشر، قم، ۱۳۳۴ش.
۳۴۰. طبری (امامی)، ابو جعفر محمد بن ابی القاسم علی بن محمد، بشارة المصطفی لشیعہ المرتضی، ج دوم، منشورات مكتبة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۳ق.
۳۴۱. طبری (امامی)، ابو جعفر محمد بن جریر، نوادر المعجزات فی مناقب الائمة الهداة، تحقیق: موسسه امام مهدی علیه السلام، موسسه امام مهدی علیه السلام، قم، ۱۴۱۰ق.
۳۴۲. \_\_\_\_\_، دلائل الامامة، ج سوم، منشورات الرضی، قم، ۱۳۶۳ش.
۳۴۳. طریحی، فخر الدین، مجمع البحرین، محقق: سید احمد حسینی، ج دوم، مرتضوی، تهران، ۱۳۶۲ش.
۳۴۴. \_\_\_\_\_، المنتخب للطریحی جمع المرائی والنخطب المشتهر بـ الفخری، مصحح: نضال علی، مؤسسه اعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۲۴ق.
۳۴۵. طوسی، ابو جعفر محمد بن حسن بن علی، (اختیار معرفة الرجال) رجال الکشی، مصحح: حسن مصطفوی، دانشگاه مشهد، مشهد، ۱۳۴۸ش.
۳۴۶. \_\_\_\_\_، التبیان فی تفسیر القرآن، محقق: احمد حبیب قیصر العاملی، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۹ق.
۳۴۷. \_\_\_\_\_، الاستبصار فی ما اختلف من الأخبار، محقق: سید حسن خرسان، ج سوم، دار الأضواء، بیروت، ۱۴۰۶ق.
۳۴۸. \_\_\_\_\_، الفهرست، محقق: جواد قیومی، نشر الفقاهة، ۱۴۱۷ق.
۳۴۹. \_\_\_\_\_، مصباح المتجهد، مؤسسه فقه الشیعة، بیروت، ۱۴۱۱ق.
۳۵۰. \_\_\_\_\_، الأمالی، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیة مؤسسه البعثة، دار الثقافة، قم، ۱۴۱۴ق.

۳۵۱. \_\_\_\_\_، کتاب الغیبة، محققان: عبادالله تهرانی، علی احمد ناصح، موسسة المعارف الاسلامیة، قم، ۱۴۱۱ق.
۳۵۲. \_\_\_\_\_، تهذیب الأحكام، مصحح: علی اکبر غفاری، نشر صدوق، تهران، ۱۳۷۶ش.
۳۵۳. \_\_\_\_\_، تلخیص الشافی، محقق: سیدحسین بحرالعلوم، چ دوم، مطبعة الآداب، نجف، ۱۳۸۳ق.
۳۵۴. \_\_\_\_\_، رجال الطوسی، محقق: جواد قیومی اصفهانی، موسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۱۵ق.
۳۵۵. طه حسین، الاسلامیات، چ چهارم، دار العلم للملایین، بیروت، ۱۹۸۴م.
۳۵۶. \_\_\_\_\_، انقلاب بزرگ علی و دو فرزند بزرگوارش، ترجمه احمد آرام، چ دوم، انتشارات علمی، ۱۳۶۳ش.
۳۵۷. ظهیری، عباس، تجزیه و ترکیب و بلاغت قرآن به ضمیمه قصیده میمیہ فرزدق، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۲ش.
۳۵۸. عابدین، محمدعلی، مبعوث الحسین، موسسة النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۸ق.
۳۵۹. \_\_\_\_\_، زندگانی سفیر حسین مسلم بن عقیل، ترجمه سیدحسن اسلامی، چ دوم، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۳۷۴ش.
۳۶۰. عاملی، سیدجعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الأعظم، چ چهارم، دار الہادی، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۳۶۱. عباسی، مهدی، تاریخ تکایا و عزاداری، مؤلف، قم، ۱۳۷۱ش.
۳۶۲. عزیزالسلطان، روزنامه خاطرات عزیزالسلطان «ملیجک ثانی»، به کوشش محسن میرزایی، انتشارت زریاب، ۱۳۷۶ش.
۳۶۳. عسکری، سیدمرتضی، معالم المدرستین، چ دوم، موسسة البعثة، تهران، ۱۴۰۸ق.
۳۶۴. \_\_\_\_\_، عبدالله بن سبا و اساطیر انحری، چ پنجم، دار الزهراء، بیروت، ۱۴۰۳ق.

۳۶۵. عضد الدوله، تاریخ عضدی، به کوشش عبد الحسین نوائی، انتشارات بابک، تهران، ۲۵۳۵ شاهنشاهی.
۳۶۶. عطوان، حسین، الامویون والخلافة، دار الجیل، ۱۹۸۶م.
۳۶۷. \_\_\_\_\_، الفرق الاسلامیة فی بلاد الشام فی العصر الاموی، دار الجیل، ۱۹۸۶م.
۳۶۸. علامه حلی، ابومنصور حسن بن یوسف بن علی بن مطهر، منتهی المطلب، مقابله حسن پیشنماز، حاج احمد، تبریز، ۱۳۳۳ق.
۳۶۹. \_\_\_\_\_، تذکرة الفقهاء، مكتبة الرضوية لإحياء الآثار الجعفرية، [بی جا]، [بی تا].
۳۷۰. \_\_\_\_\_، ایضاح الإشتباه، محقق: شیخ محمد حسون، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۱۱ق.
۳۷۱. علایلی، عبدالله، الامام الحسین، منشورات شریف رضی، قم، ۱۳۷۴ش.
۳۷۲. علوی حصرمی، محمد بن عقیل، النصایح الکافیة یا اندرز به هواداران معاویه، ترجمه عزیزالله عطاردی، انتشارات عطارد، تهران، ۱۳۷۳ش.
۳۷۳. عمرانی، محمد بن علی، الأنباء فی تاریخ الخلفاء، به اهتمام تقی بینش، دفتر نشر کتاب، مشهد، ۱۳۶۳ش.
۳۷۴. عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید، ج ۲۱، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۰ش.
۳۷۵. عین السلطنه، قهرمان میرزا، روزنامه خاطرات عین السلطنه، به کوشش مسعود سالور و ایرج افشار، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۴ش.
۳۷۶. فاروق، عمر، بحوث فی التاريخ العباسی، دار القلم للطباعة، بیروت، ۱۹۷۷م.
۳۷۷. فاروق عمر و ملیحة رحمة الله، مفید محمد نوری، النظم الاسلامیة، دار الحکمة، بغداد، ۱۹۸۷م.
۳۷۸. فاضل دربندی، ملا آقا شیروانی حائری، اکسیر العبادات فی اسرار الشهادات، محققان: محمد جمعه بادی، عباس ملا عطیه جمری، شركة المصطفى للخدمات الثقافية، منامه، ۱۴۱۵ق.

۳۷۹. فراء، محمد بن حسین، ماوردی، علی بن محمد، الاحکام السلطانیة و الولايات الدینیة، محقق: محمد حامد الفقی، ج دوم، مکتب الاعلام الاسلامی، ۱۴۰۶ق.
۳۸۰. فرانکلین، ویلیام، مشاهدات سفر از بنگال به ایران، ترجمه محسن جاویدان، بنیاد فرهنگ و هنر ایران، تهران، ۱۳۵۸ش.
۳۸۱. فرحی، سیدعلی، بررسی و تحقیق پیرامون نهضت حسینی، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۵ش.
۳۸۲. فرید، مسعود، خاطرات فرید میرزا محمدعلی خان فرید الملک همدانی، زوار، تهران، ۱۳۵۴ش.
۳۸۳. فریشلر، کورت، امام حسین و ایران، ترجمه ذبیح الله منصوری، ج دهم، جاویدان، ۱۳۷۳ش.
۳۸۴. فقیهی، علی اصغر، آل بویه نخستین سلسله قدرتمند شیعه با نمونه ای از زندگی جامعه اسلامی در قرن های چهارم و پنجم، ج سوم، انتشارات صبا، ۱۳۶۶ش.
۳۸۵. \_\_\_\_\_، شاهنشاهی عضد الدوله، مطبوعاتی اسماعیلیان، تهران، ۱۳۴۷ش.
۳۸۶. فلاندرن، اوژن، سفرنامه اوژن فلاندرن به ایران، ترجمه حسین نور صادقی، ج سوم، انتشارات اشراقی، اصفهان، ۲۳۵۶شاهنشاهی.
۳۸۷. فلسفی، نصرالله، زندگانی شاه عباس اول، ج سوم، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۳ش.
۳۸۸. فوزی، فاروق عمر، تاریخ العراق فی عصور الخلافة العربیة - الاسلامیة، مکتبة النهضة، بغداد، ۱۹۸۸م.
۳۸۹. فهری، سیداحمد، آهی سوزان بر مزار شهیدان (ترجمه ملهوف)، انتشارات جهان، تهران، [بی تا].
۳۹۰. قآنی شیرازی، میرزا حبیب الله، دیوان حکیم قآنی شیرازی، تصحیح محمدجعفر محبوب، امیر کبیر، تهران، ۱۳۶۶ش.
۳۹۱. قادری، حاتم، تحول مبانی مشروعیت خلافت از آغاز تا فروپاشی عباسیان، انتشارات بنیان، ۱۳۷۵ش.



۳۹۲. قاضی طباطبائی، سید محمد علی، تحقیق درباره اول اربعین سیدالشهدا، چ سوم، بنیاد علمی و فرهنگی شهید آیه الله قاضی طباطبائی، قم، ۱۳۶۸ ش.
۳۹۳. قاضی عبدالجبار، ابوالحسن، المغنی فی ابواب التوحید و العدل، محققان: توفیق الطویل و سعید زاید، وزارة الثقافة و الارشاد القومي، مصر، [بی تا].
۳۹۴. قبانچی، سید حسن، مسند الامام علی، محقق: طاهر السلامی، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۲۱ ق.
۳۹۵. قرشی، باقر شریف، حیاة الامام الحسن بن علی، دار البلاغة، بیروت، ۱۴۱۳ ق.
۳۹۶. \_\_\_\_\_، حیاة الامام الحسین، چ چهارم، انتشارات مدرسه ایروانی، قم، ۱۴۱۳ ق.
۳۹۷. قرشی، سید علی اکبر، قاموس قرآن، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۵۲ ش.
۳۹۸. قره چانلو، حسین، حرمین شریفین، چ دوم، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۰ ش.
۳۹۹. قزوینی، زکریا بن محمد، آثار البلاد و اخبار العباد، دار بیروت، بیروت، ۱۴۰۴ ق.
۴۰۰. قزوینی، سید رضی بن نبی، تظلم الزهراء من إهراق دماء آل العباء، منشورات مکتبة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۵ ق.
۴۰۱. قزوینی، فضل علی، الامام الحسین و اصحابه، محقق: سید احمد حسینی، ابن المؤلف العلامة آیه الله الحاج شیخ محمود شریعت المهدوی، قم، ۱۴۱۵ ق.
۴۰۲. قزوینی رازی، ابوالرشید عبدالجلیل، نقض بعض مطالب التواصب فی نقض بعض فضائح الروافض، مصحح: میرجلال الدین محدث ارموی، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۸ ش.
۴۰۳. \_\_\_\_\_، القصائد الهاشمیات (الروضة المختارة)، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، بیروت، [بی تا].
۴۰۴. قفطی، جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف، انباه الرواة علی انباه النحاة، محقق: محمد ابوالفضل ابراهیم، دار الکتب المصریة، قاهره، ۱۳۷۴ ق.

۴۰۵. قمی، حسن بن محمد بن حسن، کتاب تاریخ قم، ترجمه حسن بن علی بن حسن قمی، تصحیح جلال الدین طهرانی، مطبعة مجلس، [بی تا].
۴۰۶. قمی، شیخ عباس، منتهی الآمال، تحقیق ناصر باقری بیهدندی، انتشارات دلیل، قم، ۱۳۷۹ ش.
۴۰۷. \_\_\_\_\_، سفینه البحار، ج دوم، دار الاسوة للطباعة و النشر، تهران، ۱۴۱۶ ق.
۴۰۸. \_\_\_\_\_، مفاتیح الجنان، ترجمه مهدی الهی قمشه ای، انتشارات علمی، تهران، [بی تا].
۴۰۹. \_\_\_\_\_، الكنسی و الألقاب، مقدمه: محمد هادی امینی، مکتبه الصدر، تهران، [بی تا].
۴۱۰. \_\_\_\_\_، الفوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب الجعفریة، کتابخانه مرکزی، تهران، [بی تا].
۴۱۱. \_\_\_\_\_، نفس المهموم فی مصیبة سیدنا الحسین المظلوم، محقق: رضا استادی، مکتبه بصیرتی، قم، ۱۴۰۵ ق.
۴۱۲. \_\_\_\_\_، ترجمه کتاب نفس المهموم، ترجمه میرزا ابوالحسن شعرانی، هجرت، قم، ۱۳۸۱ ش.
۴۱۳. \_\_\_\_\_، نفس المهموم و نفثة المصدور، ترجمه محمد باقر کمره ای، اسلامیة، تهران، [بی تا].
۴۱۴. قمی، محمد بن حسن، العقد النضید والدر الفرید، محقق: علی اوسط ناطقی، دار الحدیث، قم، ۱۴۲۳ ق.
۴۱۵. قنبری، بخشعلی، فلسفه عاشورا از دیدگاه اندیشمندان مسلمان جهان، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، تهران، ۱۳۷۹ ش.
۴۱۶. قندوزی حنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینابیع المودة لذوی القربی، محقق: سید علی جمال اشرف حسینی، دار الاسوة للطباعة و النشر، ۱۴۱۶ ق.
۴۱۷. قوامی رازی، بدرالدین، دیوان، تصحیح میر جلال الدین حسین ارموی، چاپخانه سپهر، ۱۳۷۴ ق.

۴۱۸. کارری، جووانی فرانچسکو، *سفرنامه کارری*، ترجمه عباس نخجوانی، عبدالعلی کارنگ، چ دوم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۳ ش.
۴۱۹. کاشفی، ملاحسین واعظ، *روضه الشهداء*، تصحیح محمد رمضان، کتابفروشی اسلامیة، تهران، ۱۳۴۱ ش.
۴۲۰. کتانی ادیسی، عبدالحی، *التراویب الإدارية*، دار الكتاب العربی، بیروت، [بی تا].
۴۲۱. کتبی، محمدبن شاکر بن محمد، *وفات الوفیات*، [بی نا]، [بی جا]، [بی تا].
۴۲۲. کراجکی، ابوالفتح محمدبن علی، *التعجب*، تصحیح: فارس حسون کریم، [بی نا]، [بی جا]، [بی تا].
۴۲۳. کرمانشاهی، محمدعلی، *مقام الفضل*، تحقیق: مؤسسه علامه مجدّد وحید بهبهانی، مؤسسه العلامة المجدّد الوحید البههانی، قم، ۱۴۲۱ ق.
۴۲۴. کریمی پور، حمید، *خاطرات آیه الله ابوالقاسم خزعلی*، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۸۲ ش.
۴۲۵. کسروی، احمد، *تاریخ مشروطه ایران*، چ پانزدهم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۹ ش.
۴۲۶. کلبی، هشام بن محمد بن سائب، *جمهرة النسب*، محقق: ناجی حسن، بیروت، عالم الکتب، ۱۴۰۷ ق.
۴۲۷. کلیدار، عبدالجواد، *تاریخ کربلاء و حائر الحسین*، مطبعة المعارف، بغداد، ۱۳۶۸ ق.
۴۲۸. کلینی، ابوجعفر محمد بن یعقوب، *الاصول من الکافی*، محقق: علی اکبر غفاری، مصحح: نجم الدین عاملی، مکتبة الاسلامیة، تهران، ۱۳۸۸ ق.
۴۲۹. \_\_\_\_\_، *الروضة من الکافی*، مصحح: علی اکبر غفاری، چ چهارم، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۲ ش.
۴۳۰. \_\_\_\_\_، *الفروع من الکافی*، مصحح: علی اکبر غفاری، چ دوم، دار الکتب الاسلامیة، تهران، ۱۳۶۲ ش.
۴۳۱. کمبریج (پژوهش دانشگاه کمبریج به همت لمبتون، آربری، آ. ج اشپولر، برتولد لویس،

- برنارد مونتگمری، وات ک. س، آن، تاریخ اسلام، ترجمه احمد آرام، چ سوم، امیر کبیر، تهران، ۱۳۸۰ش.
۴۳۲. کمره‌ای، میرزا خلیل، مسلم بن عقیل و اسرار پایتخت طوفانی، چاپخانه خودکار، تهران، ۱۳۲۸ش.
۴۳۳. کمیت اسدی، الروضة المختارة، گردآورنده: صالح علی صالح، منشورات مکتبه الحیدریه، نجف، ۱۴۰۸ق.
۴۳۴. کوزر، لوئیس آلفرد، نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی، ترجمه فرهنگ ارشاد، نشر نی، تهران، ۱۳۷۸ش.
۴۳۵. کوفی، محمد بن سلیمان، مناقب الامام امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، محقق: محمد باقر محمودی، مجمع احیاء الثقافة الاسلامیة، قم، ۱۴۱۲ق.
۴۳۶. گل محمدی، حسن، عاشورا و شعر فارسی، انتشارات اطلس، تهران، ۱۳۶۶ش.
۴۳۷. گلی زواره، غلامرضا، ارزیابی سوگواری‌های نمایشی، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۵ش.
۴۳۸. لسترنج، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، چ سوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷ش.
۴۳۹. لکنوی هندی، ابوالحسنات محمد بن عبدالحی، الفوائد البهیه فی تراجم الحنفیه، تصحیح: محمد بدرالدین ابوفراس، دار المعرفة، بیروت، [بی تا].
۴۴۰. مالک بن انس، الموطأ، محقق: محمد فؤاد عبد الباقی، دار الإحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۶ق.
۴۴۱. مامقانی، عبدالله، تنقیح المقال فی علم الرجال، انتشارات جهان، تهران، [بی تا].
۴۴۲. ماسینیون، لویی، خطط، تعریب: تقی محمد مصعبی، محقق: کامل سلمان الجبوری، منشورات جمعیه منتدی النشر، نجف، ۱۳۹۹ق.
۴۴۳. مبرد، ابوالعباس محمد بن یزید، الكامل فی اللغة والادب، محقق: عبد الحمید هندوای، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۹ق.

۴۴۴. متقی هندی، علاء الدین متقی بن حسان الدین، *کنز العمال*، مصحح: صفوة السقا، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۰۹ق.
۴۴۵. مجلسی، محمدباقر، *بحار الانوار*، ج دوم، مؤسسة الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۴۴۶. \_\_\_\_\_، *مجموعه رسائل اعتقادی*، تحقیق سیدمهدی رجایی، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۶۸ش.
۴۴۷. \_\_\_\_\_، *مرآة العقول فی شرح اخبار آل الرسول*، مصحح: سیدهاشم رسولی، ج سوم، دار الکتب الاسلامیه، تهران، ۱۳۷۰ش.
۴۴۸. \_\_\_\_\_، *جلاء العیون*، انتشارات رشیدی، تهران، ۱۳۶۲ش.
۴۴۹. \_\_\_\_\_، *المختار من مقتل بحار الانوار*، به اهتمام محسن اراکی، مجمع الفکر الاسلامی، ۱۴۱۱ق.
۴۵۰. محبوبی اردکانی، حسین، *چهل سال تاریخ ایران*، به کوشش ایرج افشار، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۶۸ش.
۴۵۱. محتشم، علی، *دیوان مولانا محتشم کاشانی*، بنگاه مطبوعاتی برادران محتشم، [بی تا].
۴۵۲. محدثی، جواد، *ترجمه مقتل امام حسین*، ترجمه جواد محدثی، شرکت چاپ و نشر بین الملل، تهران، ۱۳۸۱ش.
۴۵۳. \_\_\_\_\_، *فرهنگ عاشورا*، ج هشتم، نشر معروف، قم، ۱۳۸۵ش.
۴۵۴. مَحَلّی، حمید بن احمد، *الحدائق الوردیة فی مناقب ائمة الزیدیة*، محقق: مرتضی محطوری حسنی، مرکز بدر العلمی و الثقافی، صنعاء، ۱۴۲۳ق.
۴۵۵. کمال الدین محمد بن طلحه، *مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول*، محقق: ماجد بن احمد عطیة، مؤسسة ام القرى، بیروت، ۱۴۲۰ق.
۴۵۶. صنیع الدوله اعتماد السلطنه، محمد حسن خان، *مطلع الشمس*، زیر نظر مجید رهنما، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، [بی تا].
۴۵۷. محمودی، محمد جواد، *ترتیب الامالی*، مؤسسة المعارف الاسلامی، قم، ۱۴۲۱ق.

۴۵۸. محمودی، محمداقرا، عبرات المصطفین فی مقتل الحسین (ع)، مجمع إحياء الثقافة الاسلامیه، قم، ۱۴۱۵ق.
۴۵۹. \_\_\_\_\_، نهج السعادة فی مستدرک نهج البلاغة، مؤسسة اعلمی، بیروت، [بی تا].
۴۶۰. مدرس، میرزامحمدعلی، ریحاته الادب، چاپخانه شرکت سهامی طبع کتاب، تهران، ۱۳۲۸ش.
۴۶۱. مدنی شیرازی حسینی، علی خان، الدرجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، مقدمه: سیدمحمدصادق بحرالعلوم، منشورات مکتبة بصیرتی، قم، ۱۳۹۷ق.
۴۶۲. مدیریت پژوهش انتشارات و آموزش، خشونت و فرهنگ، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، تهران، ۱۳۷۱ش.
۴۶۳. مرزبانی، ابو عبدالله محمدبن عمران، اخبار شعراء الشیعة، تلخیص: سیدمحسن امین، محقق: محمدباقر امینی، منشورات مکتبة الحیدریة، نجف، ۱۳۸۸ق.
۴۶۴. مروزی، ابو عمران موسی بن ابراهیم، مسند امام موسی بن جعفر، مقدمه و تعلیق: محمدحسین حسینی جلالی، چ چهارم، دار الأضواء، بیروت، ۱۴۰۶ق.
۴۶۵. مروی، محمد کاظم (وزیر مرو)، عالم آرای نادری، تصحیح محمدامین ریاحی، کتابفروشی زوار، ۱۳۶۴ش.
۴۶۶. مزئی، جمال الدین ابوالحجاج یوسف، تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، محقق: بشار عواد معروف، چ پنجم، مؤسسة الرسالة، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۴۶۷. مستوفی، عبدالله، شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، چ چهارم، زوار، تهران، ۱۳۷۷ش.
۴۶۸. مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین بن علی، مروج الذهب ومعادن الجوهر، محقق: محمد محی الدین عبدالحمید، چ چهارم، السعادة، قاهره، ۱۳۸۴ق.
۴۶۹. \_\_\_\_\_، اثبات الوصیة للإمام علی بن ابی طالب (ع)، مؤسسة انصاریان، قم، ۱۴۱۷ق.

۴۷۰. \_\_\_\_\_، التنبيه و الاشراف، محقق: عبدالله اسماعيل الصاوى، مؤسسة نشر منابع الثقافة الاسلاميه، قم، [بى تا].
۴۷۱. مسلم نيشابورى، ابوالحسين مسلم بن حجاج قشيرى نيشابورى، صحيح مسلم، محققان: احمد عمر هاشم، موسى شاهين لاشين، مؤسسة عزالدين للطباعة و النشر، بيروت، ۱۴۰۷ق.
۴۷۲. مشار، خانابابا، فهرست كتابهاى چاپى فارسى، چ دوم، چاپخانه ارزنگ، تهران، ۱۳۵۳ش.
۴۷۳. مصطفوى، سيد محمد تقى، آثار تاريخى طهران، تصحيح مير هاشم محدث، انجمن آثار ملى، تهران، ۱۳۶۱ش.
۴۷۴. مطهرى، مرتضى، انسان كامل، چ ۲۴، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۸۰ش.
۴۷۵. \_\_\_\_\_، حماسه حسيني، چ ۲۱، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۷۳ش.
۴۷۶. \_\_\_\_\_، قيام و انقلاب مهدى به ضميمه شهيد، چ سيزدهم، انتشارات صدرا، قم، ۱۳۷۳ش.
۴۷۷. مظفر، عبدالواحد، بطل العلقمى، شريف رضى، قم، ۱۳۷۱ش.
۴۷۸. مظفر، محمدرضا، المنطق، چ سوم، انتشارات چاپخانه علميه، قم، ۱۳۸۸ق.
۴۷۹. معاونت پژوهشى بنياد فرهنگى شهيد شاه آبادى، عارف كامل، ستاد بزرگداشت مقام عرفان و شهادت، تهران، ۱۳۸۰ش.
۴۸۰. معاونت پژوهشى مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، تاريخ معاصر ايران از ديدگاه امام خمينى، به كوشش محمد هاشمى تروجنى، حميد بصيرت منش، مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خمينى، تهران، ۱۳۷۸ش.
۴۸۱. معتمدالدوله، فرهاد ميرزا، قَمَاقَم زَنخار و صَمصام بَتار، مقدمه عمادزاده، تصحيح محرمى زندى، كتابفروشى اسلاميه، تهران، ۱۳۷۷ق.
۴۸۲. معلوف، لويس، المنجد فى اللغة، اسماعيليان، قم، ۱۳۶۲ش.
۴۸۳. معهد تحقيقات باقر العلوم، منظمة الاعلام الاسلامى، موسوعة كلمات الامام الحسين، دار المعروف، قم، ۱۳۷۳ش.

٤٨٤. معير الممالک، دوستعلی خان، یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین شاه، ج سوم، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۷۲ش.
٤٨٥. \_\_\_\_\_، وقایع الزمان (خاطرات شکاریه)، به کوشش خدیجه نظام مافی، نشر تاریخ ایران، تهران، ۱۳۶۱ش.
٤٨٦. مفید، ابو عبدالله محمد بن محمد بن نعمان العکبری، الجمل، محقق: سیدعلی میر شریفی، مکتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۱۳ش.
٤٨٧. \_\_\_\_\_، المسائل العکبریة، محقق: علی اکبر الهی خراسانی، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، قم، ۱۴۱۳ق.
٤٨٨. \_\_\_\_\_، الأمالی، محققان: حسین استاد ولی و علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳ق.
٤٨٩. \_\_\_\_\_، مسار الشیعة، محقق: شیخ مهدی نجف، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، قم، ۱۴۱۳ق.
٤٩٠. \_\_\_\_\_، الإرشاد فی معرفة حجج الله علی العباد، تحقیق: مؤسسة آل البيت، قم، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، ۱۴۱۳ق.
٤٩١. \_\_\_\_\_، الإختصاص، مصحح و محقق: علی اکبر غفاری، المؤتمر العالمی لألفية الشيخ المفید، قم، ۱۴۱۳ق.
٤٩٢. مقدسی، مطهر بن طاهر، التبدء والتاریخ (منسوب به: ابوزید احمد بن سهل بلخی)، مکتبة الثقافة الدینیة، [بی جا]، [بی تا].
٤٩٣. مرقم، عبدالرزاق، الشهدید مسلم بن عقیل، بیروت، دار الفردوس، ۱۴۰۸ق.
٤٩٤. \_\_\_\_\_، قمر بنی هاشم العباس بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب، منشورات مطبعة الحیدریة، نجف، ۱۳۶۹ق.
٤٩٥. مقریزی، ابوالعباس احمد بن علی بن عبد القادر العبیدی، المواعظ والإعتبار بذكر الخطط والآثار المعروف بالخطط المقریزیة، دارالکتب العلمیة، بیروت، ۱۴۱۸ق.



۴۹۶. \_\_\_\_\_، النزاع والتخاصم فيما بين بنى امية  
وبنى هاشم، مقدمه: سيد محمد بحر العلوم، منشورات مكتبة الحيدرية، نجف، ۱۳۸۶ق.
۴۹۷. مکی، حسین، تاریخ بیست ساله ایران، چ پنجم، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۸۴ش.
۴۹۸. منتجب‌الدین، منتجب‌الدین علی بن بابویه رازی، فهرست منتجب‌الدین، محقق:  
سیدجلال‌الدین محدث ارموی، کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، قم، ۱۳۶۶ش.
۴۹۹. منزوی، احمد، فهرست واره کتاب‌های فارسی، چ دوم، دائرة المعارف بزرگ اسلامی،  
تهران، ۱۳۸۲ش.
۵۰۰. منقری، نصر بن مزاحم، وقعة صفین، تحقیق و شرح: عبدالسلام محمد هارون، چ دوم،  
موسسة العربية الحديثة للطبع والنشر والتوزيع، قاهره، ۱۳۸۲ق.
۵۰۱. \_\_\_\_\_، پیکار صفین، تحقیق و تصحیح عبدالسلام محمد هارون، ترجمه  
پرویز اتابکی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۶۶ش.
۵۰۲. موحدی، عبدالله، ملا حبیب‌الله شریف کاشانی فقیه فرزانه، دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۶ش.
۵۰۳. موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، صحیفه امام، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی،  
تهران، ۱۳۷۸ش.
۵۰۴. موسسه فرهنگی قدر ولایت، حکایت کشف حجاب، چ دوم، مؤسسه فرهنگی قدر  
ولایت، تهران، ۱۳۸۱ش.
۵۰۵. مونس، حسین، اطلس تاریخ الاسلام، الزهراء للاعلام العربی، قاهره، ۱۴۰۷ق.
۵۰۶. میرخواند، محمد بن خاوند شاه بن محمود، تاریخ روضه الصفا فی سیره الانبیاء والملوک  
والخلفاء، تصحیح جمشید کیان‌فر، اساطیر، تهران، ۱۳۸۰ش.
۵۰۷. میرزا جیحون، دیوان افصح المتکلمین میرزا جیحون، کتابفروشی و چاپخانه برادران  
علمی، تهران، ۱۳۳۶ش.
۵۰۸. میشل، توماس، کلام مسیحی، ترجمه حسین توفیقی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و  
مذاهب، قم، ۱۳۷۳ش.

۵۰۹. ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان، به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی، چ چهارم، انتشارات نوین و انتشارات آگاه، تهران، ۱۳۶۲ش.
۵۱۰. نجاشی، احمدبن علی، رجال النجاشی، تحقیق: سیدموسی شبیری زنجانی، چ پنجم، مؤسسة النشر الاسلامی التابعة لجامعة المدرسین، قم، ۱۴۱۶ق.
۵۱۱. نجمی، ناصر، دار الخلافه تهران، چ چهارم، مؤسسه انتشارات امیرکبیر، تهران، ۲۵۳۶ شاهنشاهی.
۵۱۲. نجفی، موسی، اندیشه دینی و سکولاریسم در حوزه معرفت سیاسی و غرب شناسی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ۱۳۷۵ش.
۵۱۳. نجفی، محمدحسن، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، چ هفتم، دار الحیاء التراث العربی، بیروت، [بی تا].
۵۱۴. نراقی، مهدی، محرق القلوب، چاپ سنگی، [بی نا]، [بی جا]، [بی تا].
۵۱۵. نواب صفا، اسماعیل، شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله، انتشارات زوار، ۱۳۶۶ش.
۵۱۶. نورانی نژاد، حسین و چالاکی، امین و عالمی پسند، سمیه، عاشورا در گذار به عصر سکولار (مجموعه مقالات)، کویر، تهران، ۱۳۸۳ش.
۵۱۷. نوری، میرزاحسین، نفس الرحمان فی فضائل السلیمان، تحقیق: جواد قیومی، مؤسسة الآفاق، ۱۴۱۱ق.
۵۱۸. نوری طبرسی، میرزاحسین، لؤلؤ و مرجان، چ دوم، انتشارات فراهانی، ۱۳۶۴ش.
۵۱۹. \_\_\_\_\_، مستدرک الوسائل ومستنبط المسائل، تحقیق: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، چ دوم، مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث، بیروت، ۱۴۰۸ق.
۵۲۰. نویری، شهاب الدین احمد، نهایه الأرب فی فنون الأدب، مترجم: محمود مهدوی دامغانی، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۴ش.
۵۲۱. \_\_\_\_\_، نهایه الأرب فی فنون الأدب، تحقیق: عبدالمجید ترحینی و عماد علی حمزه، دار الکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۴ق.

۵۲۲. \_\_\_\_\_، نهج البلاغه، تحقیق: صبحی صالح، بیروت، ۱۳۸۷ق.
۵۲۳. نیبور، کارستن، سفرنامه نیبور، ترجمه پرویز رجبی، توکا، ۱۳۵۴ق.
۵۲۴. وات، ویلیام منتگمری، فلسفه و کلام اسلامی، ترجمه ابوالفضل عزتی، چ دوم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۸۰ش.
۵۲۵. واصفی، زین الدین محمود، بدایع الوقایع، تصحیح الکساندر بلدروف، چ دوم، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ش.
۵۲۶. واعظ خیابانی تبریزی، ملاعلی، وقایع الایام فی تمتة محرم الحرام، محقق: محمد الوانسانز خویی، انتشارات غرفة الاسلام، قم، ۱۳۸۶ش.
۵۲۷. واقدی، محمدبن عمرین واقد، کتاب المغازی، محقق: مارسدن جونس، چ سوم، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۴۰۹ق.
۵۲۸. وردی، علی، نقش وعاظ در اسلام، ترجمه محمدعلی خلیلی، چاپ پدram، [بی تا].
۵۲۹. ولیس، چارلز جیمیز، تاریخ اجتماعی ایران در عهد قاجاریه، ترجمه سیدعبدالله، چ دوم، نشر طلوع، تهران، ۱۳۶۶ش.
۵۳۰. ویشارد، جان، بیست سال در ایران، ترجمه علی پیرنیا، انتشارات نوین، تهران، ۱۳۶۳ش.
۵۳۱. هاشمی، علی، الحسین فی طریقہ الی الشهادة، انتشارات شریف رضی، قم، ۱۳۷۱ش.
۵۳۲. هاکس، مریت، ایران افسانه و واقعیت، ترجمه احمد نمایی، محمدحسین نظری نژاد و محمدتقی اکبری، چ دوم، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۱ش.
۵۳۳. هالیستر، جان نورمن، تشیع در هند، ترجمه آرمیدخت مشایخ فریدنی، مرکز نشر دانشگاهی، تهران، ۱۳۷۲ش.
۵۳۴. هدایت، حاج مهدی قلی، خاطرات و خطرات، چ پنجم، انتشارات زوار، تهران، ۱۳۷۵ش.
۵۳۵. هدایت پناه، محمدرضا، جریان شناسی فکری معارضان قیام کربلا، مرکز مطالعات و پژوهشهای فرهنگی حوزه علمیه قم، قم، ۱۳۶۲ش.

۵۳۶. هروی، قاسم بن سلام، *غریب الحدیث*، محقق: محمد عبدالمعید خان، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۳۸۴ق.
۵۳۷. همایونی، صادق، *تعزیه در ایران*، چ دوم، نوید، شیراز، ۱۳۸۰ش.
۵۳۸. هیأت تحریریة مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، *آسمانی*، انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعاتی شمس الشموس، تهران، ۱۳۶۳ش.
۵۳۹. یافعی، عبدالله بن اسعد بن علی، *مرآة الجنان وعبرة الیقظان فی معرفة ما یعتبر من حوادث الزمان*، چ دوم، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، بیروت، ۱۳۹۰ق.
۵۴۰. یعقوب، امیل بدیع، *موسوعة أمثال العرب*، دار الجیل، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۵۴۱. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ الیعقوبی*، دار صادر، بیروت، [بی تا].
۵۴۲. یوسفی غروی، محمد هادی، *موسوعة التاریخ الاسلامی*، مجمع الفکر الاسلامی، قم، ۱۴۲۰ق.
۵۴۳. \_\_\_\_\_، *وقعة الطف*، جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۷ش.
۵۴۴. یوشیدا، ماساهارو، *سفرنامه یوشیدا ماساهارو*، ترجمه هاشم رجب زاده، آستان قدس رضوی، مشهد، ۱۳۷۳ش.

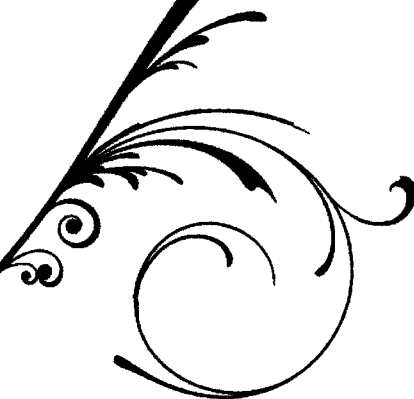
## مقالات

۱. آقاجانی قناد، علی، «فرهنگ عاشورا: آسیب‌ها و تحریف‌ها»، *پگاه حوزه*، شماره ۱۵۵، ۱۳۸۳ش.
۲. امینی، عبدالله، «نهضت سید الشهداء اهداف و انگیزه‌ها»، *فصلنامه حکومت اسلامی*، شماره ۲۵، سال هفتم، پاییز ۱۳۸۱ش.
۳. ارسطا، محمد جواد، «جایگاه تکلیف الهی و بیعت در قیام امام حسین (ع)»، *فصلنامه حکومت اسلامی*، شماره ۲۵، سال هفتم، پاییز ۱۳۸۱ش.
۴. رنجبر، محسن، «مواضع امام علی (ع) در برابر فتوحات خلفا»، *فصلنامه تاریخ در آینه پژوهش*، پیش شماره دوم، ۱۳۸۲ش.

۵. روحانی، سهیل، «قرارداد ۱۹۱۹»، مجله آینه، شماره ۹-۱۲، سال چهاردهم، آذر و اسفند ۱۳۶۷ش.
۶. قاضی عسکر، سیدعلی، «تحقیق پیرامون شعب ابی طالب»، فصلنامه میقات حج، سال اول، شماره سوم، بهار ۱۳۷۲ش.
۷. خدایی، سیدعلی اکبر، «شریح قاضی زندگی نامه و عملکرد»، فصلنامه تاریخ اسلام، سال دوم، شماره هفتم، پاییز ۱۳۸۰.
۸. سعیدی رضوانی، هادی، «جامعه شناسی تاریخی قیام عاشورا»، نشریه مشکوة، شماره ۷۹، تابستان ۱۳۸۲ش.
۹. ابراهیمی، ابراهیم، «حج نیمه تمام»، فصلنامه میقات حج، سال چهاردهم، شماره ۵۳، پاییز ۱۳۸۴ش.
۱۰. آراسته، امیر جوان، «قاضی نعمان و مذهب او»، فصلنامه هفت آسمان، سال سوم، شماره ۹-۱۰، بهار و تابستان ۱۳۸۰ش.
۱۱. (مؤلف مجهول و مربوط به قرن های ۳ الی ۵ می باشد)، «مقتل الامام الحسین علیه السلام من کتاب "تاریخ الخلفاء"»، تحقیق رسول جعفریان، فصلنامه تراننا، سال هفدهم، شماره ۶۸، ۱۴۲۲ق.
۱۲. جعفریان، رسول، «ملاحسین واعظ کاشفی و کتاب روضة الشهداء»، آیین پژوهش، سال ۶، شماره ۳۳، ۱۳۷۴ش.
۱۳. میرشریفی، سیدعلی، «ابومخنف و سرگذشت مقتل وی»، آیین پژوهش، سال اول، شماره ۲، ۱۳۶۹ش.
۱۴. ولوی، علی محمد، «مذهب ابوالحسن علی بن حسین مسعودی»، فصلنامه مسجد، سال ۳، شماره ۱۷، ۱۳۷۳ش.
۱۵. شبیری زنجانی، سیدمحمدجواد، «اثبات الوصیة و مسعودی صاحب مروج الذهب»، فصلنامه انتظار، سال ۲، شماره ۴، تابستان ۱۳۸۱ش.



کتابت







## آيات

بقرة

- فَتُوبُوا إِلَىٰ بَارِئِكُمْ فَاقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ عِنْدَ بَارِئِكُمْ (٥٤)..... ٢٧٠  
 إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ (١٥٦)..... ٧٥٢  
 وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ (١٩٥)..... ٢٧٠  
 وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَىٰ مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ  
 الْخِصَامِ (٢٠٤)..... ٣٥١  
 وَإِذَا تَوَلَّى سَعَىٰ فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْفُسَادَ (٢٠٥)..... ٣٥١

آل عمران

- إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ (٣٣)..... ٨٢٢  
 ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِن بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (٣٤)..... ٨٢٢  
 وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ خَيْرٌ لَّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّئُهُمْ لِيَازِدُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ  
 مُّهِينٌ (١٧٨)..... ٧٣١، ٧٣٢  
 مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ (١٧٩)..... ٧٣١

نساء

- وَإِذَا كُنْتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلَاةَ فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ مِنْهُم مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُوا  
 فَلْيَكُونُوا مِن وَّرَائِكُمْ وَلَيَأْتِ طَائِفَةٌ أُخْرَىٰ لَمْ يُصَلُّوا فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ وَلْيَأْخُذُوا حِذْرَهُمْ  
 وَأَسْلِحَتَهُمْ وَذَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ تَغْفُلُونَ عَنْ أَسْلِحَتِكُمْ وَأَمْتِعَتِكُمْ فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ مَيْلَةً  
 وَاحِدَةً (١٠٢)..... ٧٨٥

مانده

الْيَوْمَ يَنْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ  
 نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا (٣) ..... ٣٢٣، ٦٢٠  
 إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ (٢٧) ..... ٢٠٤  
 حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْبِحُوا عَلَىٰ مَا أَسْرَوْا فِي أَنفُسِهِمْ نَادِمِينَ (٥٢) ..... ٧٢٢

اعراف

إِنَّ وَلِيَّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ (١٩٦) ..... ٧٤٥

انفال

أُولُوا الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ (٧٥) ..... ٤١٥

توبه

وَأَخْرَجُوا مُرَجُوتَ لَأْمِرِ اللَّهِ إِمَّا يَعْذِبُهُمْ وَإِمَّا يَتُوبُ عَلَيْهِمْ (١٠٦) ..... ٣٥٣

يونس

وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلكُمْ عَمَلِكُمْ أَنْتُمْ بَرِيحُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ  
 (٤١) ..... ٤٨٢، ٦٢٦

فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرَكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا  
 تُنظِرُونِ (٧١) ..... ٧٤٥، ٧٥٦

هود

فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنظِرُونِ (٥٥) ..... ٧٥٦  
 إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هِيَ آخِذَةٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنْ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (٥٦) ..... ٧٥٦

اسراء

مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرْتِنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ (٦٠) ..... ٣٢٦

مريم

وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا (٥٤) ..... ١٧٦، ١٧٧

انبیاء

بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ (۲۶) ..... ۲۷۱

لَا يَسْتَبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ (۲۷) ..... ۲۷۱

حج

وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ فَإِنْ أَصَابَهُ خَيْرٌ اطْمَأَنَّ بِهِ وَإِنْ أَصَابَتْهُ فِتْنَةٌ انْقَلَبَ عَلَىٰ

وَجْهِهِ خَسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ (۱۱) ..... ۷۴۶

مؤمنون

فَبَعْدَ اللَّقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۴۱) ..... ۷۵۲

قصص

فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (۲۱) ..... ۴۷۰

وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَىٰ رَبِّي أَن يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ (۲۲) ..... ۴۷۵، ۴۷۰

وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَنْعَمًا يُلَاقُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصَرُونَ (۴۱) ..... ۶۸۴

روم

فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ (۶۰) ..... ۴۳۰، ۴۸۹

احزاب

لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ (۲۱) ..... ۲۹۱

فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا (۲۳) ..... ۷۶۴، ۷۷۵

إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا (۳۳) ..... ۱۵۷، ۲۵۲

غافر

وَقَالَ مُوسَىٰ إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُكَبَّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ (۲۷) ..... ۷۴۸

يَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مِثْلَ يَوْمِ الْأَحْزَابِ (۳۰) ..... ۷۹۰

مِثْلَ ذَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظَلْمًا لِلْعِبَادِ (۳۱) ..... ۷۹۰

وَيَا قَوْمِ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ (۳۲) ..... ۷۹۰

یَوْمَ تُولَّوْنَ مُدْبِرِیْنَ مَا لَکُمْ مِنَ اللّٰهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ یُضَلِّ اللّٰهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ (۳۳) ..... ۷۹۰

دخان

وَاِنِّیْ عَذْتُ بِرَبِّیْ وَرَبِّکُمْ اَنْ تَرْجُمُوْا (۲۰) ..... ۷۴۸

احقاف

وَالَّذِیْ قَالَ لِوَالِدِیْهِ اُفٍّ لَّکَمَا (۱۷) ..... ۴۲۶

فتح

فَمَنْ نَّكَثَ فَاِنَّمَا یَنْکُثُ عَلٰی نَفْسِیْ (۱۰) ..... ۶۶۸

نجم

وَمَا یَنْطِقُ عَنِ الْهَوٰی (۳) ..... ۲۳۹

اِنَّ هُوَ اِلَّا وَحٰی یُوحٰی (۴) ..... ۲۳۹

حشر

وَمَا آتَاکُمُ الرَّسُوْلُ فَخُذُوْهُ وَمَا نَهَاکُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوْا (۷) ..... ۲۳۹

صف

وَاللّٰهُ مِنْنٌ نُّوْرِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُوْنَ (۸) ..... ۳۹۳

طہ

وَقَدْ خَابَ مَنْ افترى (۶۱) ..... ۷۹۱

قدر

اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِی لَیْلَةِ الْقَدْرِ (۱) ..... ۳۲۶

## روايات

پیامبر اکرم ﷺ

- ... وايم الله ليقتلن بعدي ابني الحسين، لا انالهم الله شفاعتي ..... ١٨٠
- اذأ رأيتُم مُعاوية على منبري فأقتلوه ..... ٣٢٨
- الايماَنُ قَيْدَ الْفَتْكِ، مَنْ أَمَّنَ رَجُلًا عَلَى دَمِهِ فَقَتَلَهُ، فَأَنَا بَرِيءٌ مِنَ الْقَاتِلِ وَإِنْ كَانَ الْمَقْتُولُ كَافِرًا... ٥٢٥
- الحسن والحسين امامان قاما او قعدا ..... ١٦٥
- الحسن والحسين سيّدا شباب اهل الجنة ..... ١٦٤
- اللَّهُمَّ الْعَنِ الرَّكَّابَ وَالْقَائِدَ وَالسَّائِقَ ..... ٢٢٥
- إِنَّ ابْنِي هَذَا - يَعْنِي الْحُسَيْنَ - يُقْتَلُ بِأَرْضٍ مِنَ الْعِرَاقِ فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ ..... ١٧٩، ٢٥٢
- إِنَّ الْإِيْمَانَ قَيْدَ الْفَتْكِ، فَلَا يَفْتُكُ مُؤْمِنًا ..... ٥٢٣، ٥٢٢
- ان الحسن والحسين هما ريحانتاي ..... ١٦٤
- إِنَّ اللَّهَ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا ..... ١٠٢، ١٨٦، ٢٨٦
- إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا ..... ١٠٢، ١٨٦
- ان اهل بيتي سيَلْفون من بعدي من امتي قتلا وتشريداً وان اشدّ قومنا لنا بغضاً، بنو امية  
وبنو المُغْبِرَة وبنو مخزوم ..... ٣٢٧
- إِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ ..... ٢٧٤
- أَمَّا أَقْضَى بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيْمَانِ وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ، فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتَ لَهُ مِنْ  
مَالِ أَخِيهِ شَيْئًا فَأَتَمَّا قَطَعْتَ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ ..... ٣١٩

- تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ ..... ٣٥١
- حسين منى وأنا من حسين، احب الله من احب حسينا ..... ١٦٥
- سيظهر على الناس رجلاً من امتى، عظيم السرم، واسع البلعوم، يأكل ولايشبع، يحمل وزر الثقلين، يطلب الامارة يوماً، فاذا أدركتموه فابقروا بطنه. قال وكان فى يد رسول الله ﷺ قضيبة، قد وضع طرفه فى بطن معاوية..... ٣٢٦
- عن ابن عباس قال الملك الذى جاء إلى محمد ﷺ يخبره بقتل الحسين ﷺ كان جبرئيل الروح الامين منشور الأجنحة باكياً صارخاً قد حمل من تربة الحسين ﷺ وهى تفوح كالمسك؛ فقال رسول الله ﷺ وتفلح أمة تقتل فرسخى او قال فرخ ابنتى؟ فقال جبرئيل يضربها الله بالاختلاف فتختلف قلوبهم..... ١٧٩
- عن ابى سلمه عن عائشة أن رسول الله ﷺ أجلس حسينا على فخذه فجعل يقبله، فقال جبرئيل اتحب ابنك هذا؟ قال نعم. قال فان امتك ستقتله بعدك. فدمعت عيننا رسول الله ﷺ، فقال له ان شئت أريتك من تربته التى يقتل عليها؟ قال نعم. فأراه جبرئيل ﷺ تراباً من تراب الأرض التى يقتل عليها، وقال تُدعى الطَّف ..... ١٧٨
- عن أم سلمة قالت كان الحسن والحسين - رضى الله عنهما - يلعبان بين يدي النبى ﷺ فى بيتى، فنزل جبرئيل ﷺ فقال يا محمد إن امتك تقتل ابنك هذا من بعدك، فأوماً بيده الى الحسين ﷺ فبكى رسول الله ﷺ وضمه الى صدره..... ١٧٧
- عن انس بن مالك يقول، سئل رسول الله ﷺ اى اهل بيتك احب اليك؟ قال، الحسن والحسين..... ١٦٥
- عن حذيفة بن اليمان رأيت النبى أخذاً بيد الحسين بن على وهو يقول يا ايها الناس؛ هذا الحسين بن على فاعرفوه، فوالذى نفسى بيده انه لفى الجنة ومحببه فى الجنة ومحبه فى الجنة فى الجنة ١٦٦
- عن محمد بن صالح أن رسول الله ﷺ حين أخبره جبرئيل أن امته ستقتل حسين بن على ﷺ، فقال ﷺ يا جبرئيل، أفلا أراجع فيه؟ قال لا، لأنه امر قد كتبه الله..... ١٧٩
- لما أتى على الحسين ستان من مولده خرج النبى ﷺ فى سفركه فوقف فى بعض الطريق فاسترجع ودمعت عيناه، فسئل عن ذلك، فقال هذا جبرئيل يخبرنى عن أرض بسط

- الْفُرَاتِ يُقَالُ لَهَا كَرِبْلَاءُ يُقْتَلُ بِهَا وَكَانَتْ يَدِي الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ فَقِيلَ لَهُ مَنْ يَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ  
 اللَّهِ؟ فَقَالَ رَجُلٌ اسْمُهُ يَزِيدٌ وَكَانَتْ يَدِي أَنْظَرُ إِلَى مَصْرَعِهِ وَمَدَفَنِهِ..... ١٨١
- لَمَا اسْتَقَرَّ أَهْلُ الْجَنَّةِ فِي الْجَنَّةِ قَالَتِ الْجَنَّةُ يَا رَبِّ أَيْسَ وَعَدْتَنِي أَنْ تُزَيِّنَنِي بِرُكْنَيْنِ مِنْ أَرْكَانِكَ؟  
 قَالَ أَلَمْ أُزَيِّنِكَ بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ؟ قَالَ فَمَا اسْتَ الْجَنَّةُ مَيْسًا كَمَا تَمِيسُ الْعُرُوسُ..... ١٦٥
- مَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَمْتَنَعُوا، لَعَلَّ اللَّهَ يَرْزُقَهُ الشَّهَادَةَ..... ٢٧٤
- مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ أَلَا ادْلِكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ جَدًّا وَجَدَّةً؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ الْحَسَنُ  
 وَالْحُسَيْنُ جَدَّاهُمَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ خَاتَمَ الْمُرْسَلِينَ وَجَدَّتَهُمَا خَدِيدَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ سَيِّدَةَ نِسَاءِ  
 أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَلَا ادْلِكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ عَمًّا وَعَمَّةً؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ الْحَسَنُ  
 وَالْحُسَيْنُ عَمَّتُهُمَا جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَعَمَّتُهُمَا أُمُّ هَانِي بِنْتُ أَبِي طَالِبٍ، أَيُّهَا النَّاسُ أَلَا  
 ادْلِكُمْ عَلَى خَيْرِ النَّاسِ خَالًا وَخَالَةً؟ قَالُوا بَلَى يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ خَالَهُمَا  
 الْقَاسِمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَخَالَتُهُمَا زَيْنَبُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ، ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ أَنْكَ تَعْلَمُ أَنَّ الْحَسَنَ  
 وَالْحُسَيْنَ فِي الْجَنَّةِ وَعَمَّتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَعَمَّتُهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ أَحَبَّهُمَا فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ  
 ابْغَضَهُمَا فِي النَّارِ..... ١٦٥
- مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَمَنْ ابْغَضَهُمَا فَقَدْ ابْغَضَنِي..... ١٦٤
- مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى هَذَا - يَعْنِي الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ ﷺ - قَالَ  
 سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ..... ١٦٥
- وَيْلٌ لِبَنِي أُمَّيَّةَ..... ٢٢٥
- هَلَكَةُ أُمَّيَّةَ عَلَى يَدِي غِلْمَةٍ مِنْ قَرِيشٍ..... ٣٢٦
- يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ ﷺ حِينَ يَعْلَوُهُ الْقَتِيرُ..... ١٨٠

امام على \*

- آلَةُ الرِّيَاسَةِ سَعَةُ الصَّدْرِ..... ٣٩٨
- إِخْلَبُ يَا عَمْرُؤُ خَلْبًا لَكَ شَطْرُهُ وَاشْدُدْ لَهُ الْيَوْمَ لِيَرُدَّ عَلَيْكَ عَدَا..... ٢١٢
- أَلَا وَإِنَّ أَحْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَّيَّةَ فَإِنَّهَا فِتْنَةٌ عَمِيَاءُ مُظْلِمَةٌ عَمَّتْ خَطِّهَا وَخَصَّتْ

بَلِيَّتُهَا وَأَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا وَأَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا وَأَيُّمُ اللَّهِ لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَكُمْ  
 أَرْتَابَ سُوءِ بَعْدِي، كَالنَّابِ الضَّرُوسِ، تَغْدُمُ فِيهَا وَتَخِيطُ بِيَدِهَا وَتَزِينُ بِرِجْلِهَا وَتَمْنَعُ دَرَّهَا، لَا  
 يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَتْرُكُوا مِنْكُمْ إِلَّا نَافِعًا لَهُمْ أَوْ غَيْرَ ضَائِرٍ بِهِمْ. وَلَا يَزَالُ بِلَاؤُهُمْ عَنْكُمْ حَتَّى  
 لَا يَكُونَ أَنْتَصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا كَانْتِصَارَ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ، وَالصَّاحِبِ مِنْ مُسْتَضْحِيهِ، تَرُدُّ  
 عَلَيْكُمْ فَتَشْتَهُمْ شَوْهَاءَ مَخْشِيَةٍ وَقَطْعًا جَاهِلِيَّةً، لَيْسَ فِيهَا مَنَارٌ هُدَى وَلَا عِلْمٌ يَرَى..... ٣٢٨  
 إِلَى أَنْ قَامَ ثَالِثُ الْقَوْمِ نَافِجًا حَضِيئَتَيْهِ بَيْنَ نَيْلِهِ وَمُعْتَلَفِهِ وَقَامَ مَعَهُ بَنُو أَبِيهِ يَخْضَمُونَ مَالَ اللَّهِ  
 خِضْمَةَ الْإِبِلِ نَبْتَةَ الرَّبِيعِ إِلَى أَنْ انْتَكَتْ عَلَيْهِ فَتَلَّهُ وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ عَمَلَهُ وَكَتَبَتْ بِهِ بَطْنَتَهُ... ٢١٧  
 أَمَا أَنْكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي ذُلًّا شَامِلًا وَسَيْفًا قَاطِعًا، وَأَثْرَةً يَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فِيكُمْ سُنَّةً، فَيُفَرِّقُ  
 جَمَاعَتَكُمْ وَيَبْكِي عُيُونَكُمْ وَيُدْخِلُ الْفَقْرَ بُيُوتَكُمْ وَتَتَمَنَّوْنَ عَنْ قَلِيلٍ أَنْكُمْ رَأَيْتُمُونِي  
 فَصِرْتُمُونِي، فَسَتَعْلَمُونَ حَقَّ مَا أَقُولُ [لكم]..... ٣٣٣

أَمَّا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْغُومِ مُنْذِحِ الْقَبْطِ يَأْكُلُ مَا يَجِدُ وَيَطْلُبُ مَا  
 لَا يَجِدُ، فَاقْتُلُوهُ وَلَكِنْ تَقْتُلُوهُ..... ٣٣١

أما والله يا شَبْتُ وَيَا بِنَ حُرَيْثُ، لَتَقَاتِلَانِ ابْنِي الْحَسَنِ، هَكَذَا أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ ..... ١٨٤  
 اْمْلِكُوا عَنِّي هَذَا الْعَلَامَ لَا يَهْدِيَنِي فَإِنِّي أَنفَسُ بِهَدْيَيْنِ سِعْنَى الْحَسَنِ وَالْحَسَنِ ﷺ - عَلَى الْمَوْتِ،  
 ثَلَاثًا يَنْقَطِعُ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ..... ١٦١

أَيُّهَا النَّاسُ، أَنِّي دَعَوْتُكُمْ إِلَى الْحَقِّ فَتَوَلَّيْتُمْ عَنِّي (فَتَلَّوْتُمْ عَلَيَّ)، وَضَرَبْتُمْ بِالذَّرَّةِ فَأَغْيَيْتُمُونِي؛  
 أَمَا إِنَّهُ سَيَلِيكُم بَعْدِي وِلَاةٌ لَا يَرِضُونَ عَنْكُمْ بِذَلِكَ حَتَّى يُعَذِّبُوكُم بِالسَّيَاطِ وَالْحَدِيدِ... ٣٣٢  
 أَيُّهَا النَّاسُ، سَيَأْتِي عَلَيْكُمْ زَمَانٌ يَكْفَأُ فِيهِ الْأِسْلَامُ، كَمَا يَكْفَأُ الْأَنْبَاءُ بِمَا فِيهِ..... ٣٣٢

سئل على ﷺ عن بنى أمية وبنى هاشم، فقال هم أكثر وانكر وانكر وامرر ونحن افضح واصبح واسمع..... ٢٢٦  
 سَيَظْهَرُ عَلَيْكُمْ بَعْدِي رَجُلٌ رَحْبُ الْبُلْغُومِ مُنْذِحِ الْقَبْطِ يَأْكُلُ مَا يَجِدُ وَيَطْلُبُ مَا لَا يَجِدُ... ٢٧٨  
 عَنْ جُوَيْرِيَةَ بِنِ مُسْهَرِ الْعَبْدِيِّ قَالَ لَمَّا تَوَجَّهْنَا مَعَ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ إِلَى صَفِينِ،

فَبَلَفْنَا طُفُوفَ كَرْبَلَاءَ، وَقَفَ ﷺ نَاحِيَةَ مِنَ الْعَسْكَرِ، ثُمَّ نَظَرَ يَمِينًا وَشِمَالًا وَاسْتَعْبَرَ ثُمَّ قَالَ هَذَا  
 - وَاللَّهِ - مَنَاخَ رُكَابِهِمْ وَمَوْضِعَ مَنِيَّتِهِمْ. فَقِيلَ لَهُ يَا امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، مَا هَذَا الْمَوْضِعُ؟ قَالَ هَذَا



كربلاء، يُقْتَل فِيهِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ ثُمَّ سَارَ. فَكَانَ النَّاسُ لَا يَعْرِفُونَ تَأْوِيلَ مَا  
 قَالَ، حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ وَأَصْحَابِهِ بِالطَّفِّ مَا كَانَ، فَعَرَفَ حَيْثُذَ مَنْ سَمِعَ  
 مَقَالَهُ مَصْدَاقَ الْخَبَرِ فِيمَا أَنْبَأَهُمْ بِهِ ..... ١٨٢

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بَيْنَا أَنَا وَفَاطِمَةُ وَالْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ إِذِ انْتَفَتَ الْبَيْتُ فَبَكَى.  
 فَقُلْتُ مَا يَبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ أَبْكِي مِمَّا يَصْنَعُ بِكُمْ بَعْدِي. فَقُلْتُ وَمَا ذَاكَ يَا رَسُولَ  
 اللَّهِ؟ قَالَ أَبْكِي مِنْ ضَرْبَتِكَ عَلَى الْقَرْنِ وَلَطْمِ فَاطِمَةَ خَدَّهَا وَطَعْتَهُ الْحَسَنُ فِي الْفَخْذِ وَالسَّمِّ  
 الَّذِي يَسْقَى وَقَتْلِ الْحُسَيْنِ. قَالَ فَبَكَى أَهْلَ الْبَيْتِ جَمِيعاً ..... ١٨١

عَنْ يَحْيَى بْنِ هَانِي الْمَرَادِيِّ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ قَوْمِهِ يُقَالُ لَهُ زِيَادُ بْنُ فُلَانٍ، قَالَ كُنَّا فِي بَيْتٍ  
 مَعَ عَلِيٍّ ﷺ نَحْنُ وَشِيعَتُهُ وَخَوَاصُّهُ، فَالْتَفَتَ فَلَمْ يَنْكُرْ مِنَّا أَحَدًا، فَقَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ  
 سَيُظْهِرُونَ عَلَيْكُمْ فَيَقْطَعُونَ أَيْدِيَكُمْ وَيَسْمُلُونَ أَعْيُنَكُمْ. فَقَالَ رَجُلٌ مِنَّا ..... ٣٣١

فَجَلَسَ عَيْسَى ﷺ وَجَلَسَ الْحَوَارِيُّونَ مَعَهُ، فَبَكَى وَبَكَى الْحَوَارِيُّونَ وَهُمْ لَا يَدْرُونَ لِمَ جَلَسَ  
 وَلِمَ بَكَى؟! فَقَالُوا يَا رُوحَ اللَّهِ وَكَلِمَتَهُ، مَا يَبْكِيكَ؟ قَالَ أَتَعْلَمُونَ أَىْ أَرْضٍ هَذِهِ؟ قَالُوا  
 لَا. قَالَ هَذِهِ أَرْضٌ يُقْتَلُ فِيهَا فَرُخُ الرَّسُولِ أَحْمَدَ وَفَرُخُ الْخُرَّةِ الطَّاهِرَةَ الْبَتُولَ شَبِيهَةَ  
 أُمِّي، وَيَلْحَدُ فِيهَا ..... ١٧٦

فَعِنْدَ ذَلِكَ لَا يَبْقَى بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا وَأَدْخَلَهُ الظُّلْمَةُ تَرْحَةً، وَأَوْلَجُوا فِيهِ نِقْمَةً فَيَوْمَئِذٍ  
 لَا يَبْقَى لَهُمْ فِي السَّمَاءِ عَازِرٌ وَلَا فِي الْأَرْضِ نَاصِرٌ. أَصْفَيْتُمْ بِالْأَمْرِ غَيْرَ أَهْلِهِ، وَأَوْرَدْتُمُوهُ  
 غَيْرَ مَوْرِدِهِ ..... ٣٢٩

فَوَاللَّهِ مَا أَنَا وَاجِرِي هَذَا فِي هَذَا الْمَالِ إِلَّا بِمَنْزِلَةِ وَاحِدَةٍ ..... ٢٣٦

قَالَ عَلِيٌّ ﷺ لِلْحُسَيْنِ ﷺ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، أَسْوَةٌ أَنْتَ قَدَمًا، فَقَالَ جُعِلَتْ فِدَاكَ مَا خَالِي؟ قَالَ عَلِمْتُ مَا  
 جَهَلُوا وَسَتَتَفَعُّ عَالِمٌ بِمَا عَلِمَ، يَا بَنِي اسْمَعْ وَأَبْصِرْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكَ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ  
 لَيْسَ فَعْنٌ بِنُؤْمِيَّةٍ دَمَكَ ثُمَّ لَا يُزِيلُونَكَ عَنْ دِينِكَ، وَلَا يُسْتُونُكَ ذِكْرُ رَبِّكَ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ ﷺ وَالَّذِي  
 نَفْسِي بِيَدِهِ، حَسْبِيَ أَقْرَبْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَأُصْدَقُ قَوْلَ نَبِيِّ اللَّهِ، وَلَا أَكْذِبُ قَوْلَ أَبِي ..... ١٨٣

كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ تَكْشُونَ كَشِيشَ الضَّبَابِ لَأَتَأْخُذُونَ حَقًّا وَكَلَّامْتُمْونَ ضِيمًا ..... ٥٩٥

- كَلَّ عَيْنِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ بَاكِيَةً وَكَلَّ عَيْنِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ سَاهِرَةً الْأَعْيُنُ مَنْ اخْتَصَّ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ وَيَتَكَبَّرُ عَلَى مَا يَنْتَهَكُ مِنَ الْحُسَيْنِ ﷺ وَأَلِ مُحَمَّدٍ ﷺ..... ١٩٦
- كيف أنتم إذا نزل بذرية نبيكم بين ظهرانيكم؟ قالوا إذا نبلى الله فيهم بلاءً حسناً. فقال والذي نفسى بيده لينزلن بين ظهرانيكم ولنخرجن إليهم فلنقتلنهم ..... ١٨٣
- لَشَدِّ مَا تَشَطَّرَا ضَرْعَيْهَا ..... ٢١٢
- لَيَقْتُلَنَّ الْحُسَيْنِ قِتْلًا، وَأَنَّى لَأَعْرِفُ التُّرْبَةَ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا قَرِيبًا مِنَ النَّهْرَيْنِ ..... ١٨٢
- مَا أَسْأَلُمُوا وَلَكِنْ أَسْتَسَلِمُوا وَأَسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَخْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ ..... ٢٢٦
- وَأَعْجَبَاهُ! أَتَكُونُ الْخِلَافَةَ بِالصَّحَابَةِ وَلَا تَكُونُ بِالصَّحَابَةِ وَالْقُرَابَةِ؟ ..... ٢١١
- وَاللَّهِ لَا يَزَالُونَ حَتَّى لَا يَدْعُوا اللَّهَ مُحَرَّمًا إِلَّا اسْتَحْلَوْهُ وَلَا عَقْدًا إِلَّا حَلُّوهُ وَحَتَّى لَا يَتَّقَى بَيْتُ مَدْرٍ وَلَا وَبَرٍ إِلَّا دَخَلَهُ ظَلْمُهُمْ وَتَبَا بِهِ سُوءُ رَغِيهِمْ (رعيتهم) وَحَتَّى يَقُومَ الْبَاكِيَانِ يَبْكِيَانِ بَاكٍ يَبْكِي لِذِيهِ وَبَاكٍ يَبْكِي لِذِيئَاهُ وَحَتَّى تَكُونَ نَصْرَةٌ أَحَدِكُمْ مِنْ أَحَدِهِمْ كُنْصَرَةَ الْعَبْدِ مِنْ سَيِّدِهِ، إِذَا شَهِدَ أَطَاعَهُ وَإِذَا غَابَ اغْتَابَهُ وَحَتَّى يَكُونَ أَعْظَمَكُمْ فِيهَا عَنَاءً أَحْسَنَكُمْ بِاللَّهِ ظَنًّا فَإِنَّ آتَاكُمْ اللَّهُ بِعَافِيَةٍ فَاقْبَلُوهَا وَإِنْ ابْتَلَيْتُمْ فَاصْبِرُوا، فَإِنَّ الْعَاقِبَةَ لِلْمُتَّقِينَ ..... ٣٢٩
- والله ما تقدمت عليها الا خوفاً من أن ينزوا على الامر تيس من بنى امية، فيلعب بكتاب الله عز وجل ..... ٣٣٣
- والله ما قاتلت الا مخافة ان ينزوا فيها تيس من بنى امية فيتلاعب بدين الله ..... ٣٣٣
- وَأَنْ يَخْتَمَ لِي وَلِكِ بِالسَّعَادَةِ وَالشَّهَادَةِ ..... ٢٧٢
- وَلَكِنِّي أَسَى أَنْ يَلِيَ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ سُفَهَاؤُهَا وَقَجَارُهَا، فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ ذُولًا وَعِبَادَهُ خَوَلَاءَ وَالصَّالِحِينَ حَرْبًا وَالْفَاسِقِينَ حَرْبًا، فَإِنَّ مِنْهُمْ الَّذِي قَدْ شَرِبَ فِيكُمْ الْحَرَامَ وَجَلِدَ خَدًّا فِي الْأِسْلَامِ وَإِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسَلِّمْ حَتَّى رُضِخَتْ لَهُ عَلَى الْأِسْلَامِ الرُّضَايُخُ ..... ٣٣٠
- وَمَا أَسَلَّمُ مُسَلِّمَكُمْ إِلَّا كَرِهًا ..... ٣٢٣
- يا أهل الكوفة، أنتم ولستم شوكة العجم وملوكهم وقضضتم جموعهم، حتى صارت اليكم مواريتهم فأغنيتم حوزتكم وأعنتم الناس على عدوهم وقد دعوتكم لتشهدوا معنا اخواننا من اهل

البصرة، فإن يرجعوا فذاك ما تريد وإن يلجوا داويناهم بالرفق وبأيناهم حتى يبدؤنا بظلم وكن ندع أمرا فيه صلاح الا أثرناه على ما فيه الفساد ان شاء الله ولا قوة الا بالله ..... ٥٩٥  
يا براء؛ يُقتل ابني الحسين وانت حي لا تنصره. فلما قتل الحسين بن علي ؑ، كان البراء بن عازب يقول صدق والله على بن ابي طالب ؑ، قتل الحسين ؑ ولم انصره. ثم يظهر الحسرة على ذلك والندم ..... ١٨٢

يا حسن،... كيف بك اذا ولي هذا الامر بتوامية؟ وأميرها الرحب البلعوم، ألواسع الأعفاج، يأكل ولا يشبع، يموت وليس له في السماء ناصر، ولا في الارض عاذر، ثم يستولى على غريبها وسرقها، تدين له العباد، ويطول ملكه، يستن بسنن اهل البدع والضلال، ويमित الحق وسنة رسول الله ﷺ، يقسم المال في اهل ولايته، ويمنع من هو احق به، ويذل في ملكه المؤمن، ويقوى في سلطان الفاسق، ويجعل المال بين انصاره ذولا، ويتخذ عباد الله خوفاً، ويذرس في سلطان الحق، ويظهر الباطل، ويلعن الصالحون، ويقتل من ناواه على الحق، ويدين من والاه على الباطل ..... ٣٣١

امام حسن ؑ

ان الحسين بن علي بن ابي طالب ؑ دخل يوماً الى الحسن ؑ، فلما نظر إليه، بكى، فقال له ما يبكيك يا ابا عبد الله؟ قال أبكي لما يصنع بك. فقال له الحسن ؑ: ان الذي يوتى اللى سم يدس الى فأقتل به، ولكن لا يوم كيومك يا ابا عبد الله. يزلف اليك ثلاثون ألف رجل، يدعون أنهم من أمة جدنا محمد ﷺ، ويتحلون دين الاسلام، فيجتمعون على قتلك، وسفك دمك، وانتهاك حرمتك وسبى ذراريك وسانك، وانتهاج ثقلك، فعندها تحل بيني امية اللعنة، وتمطر السماء رماداً ودماً، ويبكي عليك كل شئ حتى الوحوش في الفلوات والحيتان في البحار ..... ١٨٤

وايم الله لا ترى أمة محمد خفصاً ما كانت سادتهم وقادتهم في بني امية، ولقد وجه الله اليكم فتنة لن تصدروها عنها حتى تهلكوا؛ لطاعتكم طواغيتكم، وانضوائكم الى شياطينكم ..... ٣٣٤

ويلكم والله ان معاوية لا يفي لاحد منكم بما ضمنه فى قتلى، وانى ان وضعت يدى فى يده فأسالمه، لم يتركنى أدين بدين جدى وانى أقدر أن أعبد الله - عز وجل - وحدى وأيسم الله لئن سلمت الأمر لمعاوية لا ترون فرحاً ابداً مع بنى امية وليسومونكم سوء العذاب، كأتى أنظر الى أبنائكم واقفين على أبواب أبنائهم يستسقونهم ويستطعمونهم بما جعله الله لهم، فلا يسقون ولا يطعمون، ولو وجدت أعواناً ما سلمت له الأمر، لان الخلافة محرمة على بنى امية..... ٣٣٤

### امام حسين \*

أتى الله إلا أن يكن سبياً..... ١٨٦  
اتانى رسول الله ﷺ بعد ما فارقتك، فقال يا حسين، اخرج، فان الله قد شاء أن يراك قتيلاً.  
فقال محمد بن الحنفية انا لله وأنا اليه راجعون. فما معنى حملك هؤلاء النساء معك وانت تخرج على مثل هذا الحال؟ قال فقال له قد قال لى ان الله قد شاء ان يراهن سبياً وسلم عليه ومضى..... ١٨٦

أريد أن أمر بالمعروف وأنهى عن المنكر..... ٣٠٢  
اسقونى شربة من الماء..... ١٢١  
أعلى قتلى تحاثون! اما والله لا تقتلون بعدى عبداً من عباد الله الله اسخط عليكم لقتله منى؛  
وايم الله إنى لأرجو أن يكرمنى الله بهوانكم ثم يتقم لى منكم من حيث لاتشعرون، اما والله أن لو قد قتلتمونى لقد القى الله بأسكم بينكم وسفك دماءكم ثم لا يرضى لكم حتى يضاعف لكم العذاب الاليم..... ٨٦٦

أعوذ بربى وربكم من كل مكبر لا يؤمن بيوم الحساب..... ٧٤٨  
الآن انكسر ظهري وقلت حيلتى..... ٨٤٢  
ألا ترون أن الحق لا يعمل به وأن الباطل لا يتناهى عنه؟ ليرغب المؤمن فى لقاء الله محققاً،  
فانى لا أرى الموت إلا شهادة ولا الحياة مع الظالمين إلا برماً..... ٢٣٧، ٢٨٨، ٣٠٠  
ألا وإن الدعى بن الدعى قد ركز بين اثنتين..... ٧٧

- اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا وَأَقْتُلْهُمْ بَدَدًا وَلَا تَذَرْ عَلَى الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا..... ۸۶۹
- اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا وَلَا تُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا وَلَا تُغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومِي، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي، لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا..... ۸۳۱
- اللَّهُمَّ أَشْهَدُ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غَلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ ﷺ وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا أَلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ..... ۸۱۸
- اللَّهُمَّ امْسِكْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ وَامْنَعْنَهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، اللَّهُمَّ فَإِنَّ مَتَّعْتَهُمْ إِلَى حِينٍ فَفَقَّرْتَهُمْ فِرْقًا وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قَدَدًا وَلَا تَرْضَ عَنْهُمْ الْوَلَاةَ أَبَدًا فَإِنَّهُمْ دَعَوْتَنَا لِيَنْصُرُونَا فَعَدَدُوا عَلَيْنَا فَاقْتُلُونَا..... ۸۶۵
- اللَّهُمَّ إِنْ أَهْلَ الْعِرَاقِ غَرُّونِي وَخَدَعُونِي..... ۶۰۱
- اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلْتُ بِي ثِقَّةٌ وَعُدَّةٌ. كَمْ مِنْ هَمٍّ يَضَعُفُ فِيهِ الْفُرَاؤُذُ وَتَقَلُّ فِيهِ الْحِيلَةُ وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَيَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ، أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكْوَتُهُ إِلَيْكَ رَغْبَةٌ مِنْ أَيْدِي عَمَّنْ سِوَاكَ، فَكَشَفْتَهُ وَفَرَّجْتَهُ، فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ..... ۷۴۳
- اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ مَا كَانَ مِنْ تَنَافُسًا فِي سُلْطَانٍ، وَلَا تَمَاسًا مِنْ فُضُولِ الْحُطَامِ، وَلَكِنْ لِنُرَى (لِنَرَدَّ) الْمَعَالِمَ مِنْ دِينِكَ، وَنُظْهِرَ الْأَصْلَاحَ فِي بِلَادِكَ، وَيَأْمَنَ الْمَظْلُومُونَ مِنْ عِبَادِكَ، وَيُعْمَلَ بِفَرَائِضِكَ وَسُنَنِكَ وَأَحْكَامِكَ..... ۲۹۴، ۲۵۳
- اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَأَكْرَهُ الْمُنْكَرَ..... ۲۹۵
- اللَّهُمَّ حُزَّهُ إِلَى النَّارِ..... ۷۶۸
- اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَتْبَتَهُ وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ..... ۷۹۶
- اللَّهُمَّ قَدْ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَوْلَاءِ الْعُصَاةِ الْعِتَادِ، اللَّهُمَّ فَاحْصِهِمْ عَدَدًا وَأَقْتُلْهُمْ بَدَدًا وَلَا تَذَرْ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا وَلَا تُغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا..... ۸۶۵
- اللَّهُمَّ مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمِ الْجَبَرُوتِ، شَدِيدِ الْمِحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبْرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِغُ النُّعْمَةِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا

دُعِيَتْ، مُحِيطٌ بِمَا خَلَقْتَ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَيَّ مَا أَرَدْتَ وَمُدْرِكٌ مَا  
 طَلَبْتَ وَشُكْرٌ إِذَا شُكِرْتَ وَذِكْرٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَذْعُوكَ مُحْتَاجاً وَأَرْغَبُ إِلَيْكَ فَقِيراً  
 وَأَفْرَعُ إِلَيْكَ خَائِفاً وَأَبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوباً وَأَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفاً وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِياً،  
 أَحْكُمْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا فَإِنَّهُمْ غَرُّوْنَا وَخَدَعُونَا وَخَدَّلُونَا وَغَدَرُوا بِنَا وَقَتَلُونَا وَنَحْنُ عِترَةُ  
 نَبِيِّكَ وَوَلَدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الَّذِي أَصْطَفَيْتَهُ بِالرِّسَالَةِ وَاتَّسَمْتَهُ عَلَيٌّ وَحَبِيبُكَ،  
 فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجاً وَمَخْرَجاً بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ ..... ٨٧٧  
 النَّاسُ عِبِيدُ الدُّنْيَا وَالدُّنْيَا لَعَنُ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحْوَطُونَهُ مَا ذَرَّتْ مَعَانِشُهُمْ فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ  
 قُلَّ الدَّيَّانُونَ ..... ٥٩٧، ٢٣٨

اما آنا فليس رأبي اليوم ذلك فالصقوا رحمكم الله بالارض واكنموا فى البيوت واحترسوا من الظنة  
 مادم معاوية حياً فلن (فإن) يحدث الله به حدثاً وانا حى كبت اليكم برأبي والسلام ..... ٥٧٥  
 اما بعد فإن الله اصطفى محمداً ﷺ على خلقه وأكرمته نبوته واختاره لرسالته ثم قبضه الله وقد  
 نصح لعباده وتبلغ ما أرسل به وكنا أهله وأوليائه وأوصيائه وورثته وأحق الناس بمقامه فى  
 الناس فاستأثر علينا قوماً بذلك فرضينا وكرهنا الفرقة وأحببنا العافية ونحن نعلم أنا أحق  
 بذلك الحق المستحق علينا ممن تولاها... وقد بعثت رسولى اليكم بهذا الكتاب وأنا  
 أذعوكم الى كتاب الله وسنة نبيه ﷺ فإن السنة قد أميتت وإن البدعة قد أحييت وإن  
 تسمعوا قولى وتطيعوا أمرى أهدكم سبيل الرشاد. والسلام عليكم ورحمة الله ..... ٤٨٤  
 إن أهل الكوفة كتبوا الى يسألوننى أن أقدم عليهم لما رجوا من أحياء معالم الحق وإمامته البدع ..... ٢٩٧  
 أنا أذعوكم الى كتاب الله وسنة نبيه ﷺ فإن السنة قد أميتت وإن البدعة قد أحييت ..... ٢٩٧  
 انا الحسين بن على احمى عيالات ابى ..... ٩٤

انا لله وانا اليه راجعون وعلى الاسلام السلام اذ قد بلت الاممة براع مثل يزيد. ثم اقبل الحسين  
 على مروان وقال ويحك! أتا منى بيعة يزيد وهو رجل فاسق! لقد قلت شططاً من القول يا  
 عظيم الزلل! لا ألومك على قولك لأنك اللعين الذى لعنتك رسول الله ﷺ وأنت فى صلب  
 أيبك الحكم بن ابى العاص، فإن من لعنته رسول الله ﷺ لا يمكن له ولا منه [الا] أن يدعوا الى

بِيعَةَ يَزِيدٍ. ثُمَّ قَالَ الْيَكِ عَنِّي يَا عَدُوَّ اللَّهِ! فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَالْحَقُّ فِينَا وَبِالْحَقِّ تَنْطِقُ  
 أَلْسِنَتُنَا وَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَفْيَانَ، وَعَلَى الطُّلَقَاءِ أَبْنَاءِ  
 الطُّلَقَاءِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مِثْرِي فَافْقَرُوا بَطْنَهُ، فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَاهُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ عَلَى مِثْرِ جَدِّي  
 فَلَمْ يَفْعَلُوا مَا أَمَرُوا بِهِ، فَاتْلَهُمْ [فابتلاهم] اللَّهُ بِابْنِهِ يَزِيدًا زَادَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَذَابًا..... ٣٠٥، ٤٦٢  
 أَنْتَ الْحَرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمَّكَ أَنْتَ الْحُرُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَنْزِلْ..... ٧٦٠  
 انزلوا هاهنا والله محط ركابنا وسفك دماننا، هاهنا والله محط قبورنا وهاهنا والله سبي  
 حريمنا، بهذا حدثني جدتي..... ٤٨٧  
 أَنَّهُ لَيْسَ يَخْفَى عَلَى الرَّأْيِ مَا رَأَيْتَ..... ٢٧٧  
 أَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطْرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، وَأِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلْبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي  
 مُحَمَّدٍ ﷺ أُرِيدُ أَنْ أَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ ﷺ وَأَبِي  
 عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ..... ٧٣، ٢٩٥  
 أَيُّهَا الْإِمِيرَا إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَمَحَلِّ الرَّحْمَةِ وَبِنَا فَتَحَ اللَّهُ  
 وَبِنَا خَتَمَ وَيَزِيدَ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبٌ خَمْرٍ قَاتِلٌ النَّفْسِ الْمَحْرَمَةَ؛ مُغْلِنٌ بِالْفِسْقِ، وَمِثْلِي لَا  
 يُبَاعُ لِمِثْلِهِ وَلَكِنْ نُصَبِحُ وَتُصْبِحُونَ وَنَنْتَظِرُ وَتَنْتَظِرُونَ إِئِنَّا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَالْبَيْعَةِ..... ٤٥٨  
 أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهَا مَعْدِرَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَإِلَيْكُمْ، إِنِّي لَمْ أَتِكُمْ حَتَّى أَتِنِّي كِتَابِكُمْ وَقَدِمْتُ عَلَى  
 رِسْلِكُمْ، إِنْ أَقْدَمَ عَلَيْنَا فَأَنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ، لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى. فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى  
 ذَلِكَ فَقَدْ جُنْتُمْ، فَإِنْ تُعْطُونِي مَا أَطْمَئِنُّ إِلَيْهِ مِنْ عَهْدِكُمْ وَمَوَائِقِكُمْ أَقْدَمَ مَصْرُكُمْ، وَإِنْ لَمْ  
 تَفْعَلُوا وَكُنْتُمْ لِمَقْدَمِي كَارِهِينَ انصرفتُ عَنْكُمْ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ!..... ٦٦١  
 أَيُّهَا النَّاسُ؛ إِنْ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَانِرًا مُسْتَحِلًّا لِحُرْمِ اللَّهِ، نَاكِسًا لِعَهْدِ اللَّهِ،  
 مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، يَعْجَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْأَثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا  
 قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مَدْخَلَهُ. أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَرَكَوْا  
 طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَعَظَلُّوا الْحُدُودَ، وَاسْتَأْتَرُوا بِالْقِي، وَأَخْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ،  
 وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ، وَأَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرٍ..... ٢٨٧، ٢٩٨

أَيُّهَا النَّاسُ؛ فَإِنَّكُمْ إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ وَتَعَرَفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ يَكُنْ أَرْضَى لِلَّهِ وَتَحْنُ أَهْلَ بَيْتِ أَوْلَىٰ  
بِوَلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَوْلَاءِ الْمُدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ، وَالسَّائِرِينَ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ  
وَالْغَدْوَانِ وَإِنْ أَنْتُمْ كَرِهْتُمُونَا وَجَهَلْتُمْ حَقَّنَا، وَكَانَ رَأْيُكُمْ غَيْرَ مَا أَتَنَىٰ كِتَابَكُمْ وَقَدِمْتُ بِهِ  
عَلَىٰ رُسُلِكُمْ، انصَرَفْتُ عَنْكُمْ! ..... ٦٦٢

بِحَقِّ يَسٍ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَبِحَقِّ طِهِ وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ، يَا مَنْ يَقْدِرُ عَلَىٰ حَوَائِجِ السَّائِلِينَ، يَا مَنْ  
يَعْلَمُ مَا فِي الضَّمِيرِ، يَا مَنْفَسَ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ، يَا مُفْرَجَ عَنِ الْمَغْمُومِينَ، يَا رَاحِمَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ،  
يَا رَازِقَ الطُّفْلِ الصَّغِيرِ، يَا مَنْ لَا يَخْتَاجُ إِلَى التَّفْسِيرِ، صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَفْعَلُ  
بِي كَذَا وَكَذَا..... ٨٧٦

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مَالِكِ بْنِ مِسْمَعٍ وَالْإِخْتَفِ بْنِ قَيْسٍ وَ  
الْمُنْذِرِ بْنِ الْجَارُودِ وَ مَسْعُودِ بْنِ عَمْرٍو وَ قَيْسِ بْنِ الْهَيْثَمِ. سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، أَمَا بَعْدُ، فَإِنِّي  
أَدْعُوكُمْ إِلَى أَحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَإِمَامَةِ الْبِدْعِ، فَإِنْ تَجَبَّيْتُمْ تَهْتَدُوا سَبِيلَ الرَّشَادِ، وَالسَّلَامُ. ٢٨٤  
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَمَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، أَمَا  
بَعْدُ فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ، وَالسَّلَامُ..... ٦٨٩

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. هَذَا مَا أَوْصَىٰ بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِأَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ  
الْحَنَفِيَّةِ الْمَعْرُوفِ وَكَدَّ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ  
إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ  
وَالنَّارَ حَقٌّ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَإِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرَأَ وَلَا  
بَطْرَأَ وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا وَأَمَّا خَرَجْتُ لِطَلْبِ النِّجَاحِ وَالصَّلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ ﷺ أُرِيدُ  
أَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَىٰ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ ﷺ وَسِيرَةِ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي  
طَالِبٍ وَسِيرَةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِينَ الْمُهَيِّدِينَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَىٰ  
بِالْحَقِّ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ [اللَّهُ] بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ وَيَحْكُمَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ  
[بِالْحَقِّ] وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، هَذِهِ وَصِيَّتِي إِلَيْكَ يَا أَخِي! وَمَا تُوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ  
أُنِيبُ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ..... ٢٦٧



- بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ وَعَلَىٰ مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ..... ۸۶۹
- بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيْكَ جَدَاكَ ..... ۸۳۰
- خَطُّ الْمَوْتِ عَلَىٰ وَوَلَدِ آدَمَ مَخْطُ الْقِلَادَةِ عَلَىٰ جِيدِ الْفَتَاةِ وَمَا أَوْلَهْنِي إِلَىٰ أَسْلَافِي اسْتِيَاقِي  
 كَاسْتِيَاقِ يَعْقُوبَ إِلَىٰ يُوْسُفَ، وَخَيْرٌ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لِأَقِيهِ، كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَقَطَّعْتُهَا غَسْلَانُ  
 الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَارِيسِ وَكَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَأَجْرِبَةً سَعْبًا، لَا مَحِيصَ عَنِ  
 يَوْمِ خَطِّ بِالْقَلَمِ... مَنْ كَانَ بَادِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَمَوْطِنًا عَلَىٰ لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيُزِحْ خَلْفَ بِنَانِي  
 رَاحِلٌ مُضْبِحًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ ..... ۱۸۷، ۶۲۵
- رَبِّ إِنْ تَكَا حَبَسْتَنَا عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ وَأَنْتَقِمَ لَنَا مِنْ  
 هَوْلَاءِ الظَّالِمِينَ ..... ۸۵۵
- صَبْرًا عَلَىٰ قَضَائِكَ يَا رَبِّ، لَا إِلَهَ سِوَاكَ، يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ، مَا لِي رَبِّ سِوَاكَ وَلَا مَعْبُودَ  
 غَيْرِكَ، صَبْرًا عَلَىٰ حَكْمِكَ يَا غِيَاثَ مَنْ لَا غِيَاثَ لَهُ، يَا دَائِمًا لَا نِفَادَ لَهُ، يَا مَحْيَى الْمَوْتَى،  
 يَا قَائِمًا عَلَىٰ كُلِّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ، احْكَمْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ وَأَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ..... ۸۷۶
- صَدَقَ أَبُو مُحَمَّدٍ، فَلْيَكُنْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ حُلَسًا مِنْ أَخْلَاسِ بَيْتِهِ، مَا دَامَ هَذَا الْإِنْسَانُ حَيًّا... ۱۶۲
- عَزَّ وَاللَّهِ عَلَىٰ عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُ وَاللَّهِ كَثْرَ وَاتِرُوهُ وَقَلَّ  
 نَاصِرُوهُ ..... ۸۳۰
- عَلَيْكَ السَّلَامُ وَتَحَنُّنُ خَلْفِكَ ..... ۷۶۴
- فَإِنَّ مَنْ لِحَقِّ بِي اسْتَشْهَدَ وَمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ ..... ۱۸۶
- فَإِنْ يَهْلِكُ وَأَنْتُمْ أَحْيَاءُ رَجَوْنَا أَنْ يَخْتَارَ اللَّهُ لَنَا وَيُؤْتِيَنَا رُشْدَنَا وَلَا يَكِلُنَا إِلَىٰ أَنْفُسِنَا ..... ۱۶۲
- فَأَنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَىٰ أَحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَإِمَامَةِ الْبِدْعِ ..... ۲۹۷
- فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ، وَالْأَخِذُ بِالْقِسْطِ، وَالِدَائِنُ بِالْحَقِّ، وَالْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَىٰ  
 ذَاتِ اللَّهِ. وَالسَّلَامُ ..... ۲۹۶
- فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ\* الْكِتَابَ، قَالَ مَا لَكَ أَمَنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ وَأَعَزَّكَ وَأَرَوَّاكَ يَوْمَ  
 الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ ..... ۴۸۹

- فَمِنِّي لَا يَبَايِعُ لِمِثْلِهِ ..... ٢٨٨
- قال عمر بن سعد للحسين يا ابا عبد الله، ان قَبِلْنَا نَاسًا سَفَهَاءَ يَزْعُمُونَ أَنِّي اقْتَلَكُ. فقال له الحسين ✦  
 أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِسَفَهَاءَ وَلَكِنَّهُمْ حُلَمَاءَ، أَمَا إِنَّهُ يَقْرَأُ عَيْنِي أَلَا تَأْكُلُ بُرَّ الْعِرَاقِ بَعْدِي إِلَّا قَلِيلًا..... ١٩٠
- قال لأصحابه يوم اصيبوا أشهدُ أَنَّهُ قَدْ أذِنَ فِي قَتْلِكُمْ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا..... ٧٤٤
- قال يا بنى ائني خَفَقْتُ بِرَأْسِي خَفَقَةً فَعَنَّ لِي فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ فَقَالَ الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَالْمَنِيَا  
 تَسْرَى إِلَيْهِمْ، فَعَلِمْتُ [أَنهَا] أَنفَسْنَا قَدْ نُعِيَتِ الْبِنَا ..... ١٨٩
- قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوا مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا ..... ٨٢١
- قَدْ أَتَنَيْتُنِي كُتُبِكُمْ وَقَدِمْتَ عَلَيَّ رُسُلَكُمْ بَيْنَعَيْنِكُمْ أَنْكُمْ لَا تُسَلِّمُونِي وَلَا تَخَذِلُونِي، فَإِنِ اتَّمَسْتُمْ  
 عَلَيَّ بَيْنَعَيْنِكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ، فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، نَفْسِي  
 مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلِي مَعَ أَهْلِكُمْ، فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ، وَإِن لَمْ تَفْعَلُوا وَتَقَضَّيْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَخَلَعْتُمْ  
 بَيْنَعَيْنِي مِنْ أَغْنَايَكُم فَلَعَمْرِي مَا هِيَ لَكُمْ بِنُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَآخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمًا  
 وَالْمَعْرُورُ مِنْ اغْتَرَبَ بِكُمْ، فَحَظَّكُمْ أَخْطَاءُكُمْ، وَتَصَيَّبَكُمْ ضِيَعْتُمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى  
 نَفْسِهِ وَسَيُغْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ..... ٦٦٨
- كَأَنَّكَ لَسْتَ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَلَيْسُوا مِنْكَ ..... ٣٨٥
- كَلَا، إِنِّي أَقْدَمُ عَلَى رَبِّ رَحِيمٍ وَشَفِيعٍ مُطَاعٍ..... ٧٦٨
- لَا وَاللَّهِ لَا أُعْطِيكُمْ بِيَدِي إِعْطَاءَ الدَّلِيلِ وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ ..... ٣٠١
- لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ ..... ٨٦٧
- لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ ..... ٢٨٤
- لَمَّا صَعِدَ الْحُسَيْنُ ✦ عَقَبَةَ الْبَطْنِ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ مَا أَرَانِي إِلَّا مَقْتُولًا، قَالُوا وَمَا ذَاكَ يَا أبا عَبْدِ  
 اللَّهِ؟ قَالَ رُؤْيَا رَأَيْتُهَا فِي الْمَنَامِ. قَالُوا وَمَا هِيَ؟ قَالَ رَأَيْتُ كِلَابًا تَنْهَشُنِي، أَشَدُّهَا عَلَيَّ،  
 كَلْبٌ أَبْقَعَ ..... ١٨٩
- مَا أَظُنُّ [أَن] لِي عِنْدَ اللَّهِ عِذْرًا فِي تَرْكِ جِهَادِي! وَمَا أَعْلَمُ فِتْنَةً أَعْظَمَ مِنْ وَلَايَتِي  
 أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ ..... ٣٨٥

- مَالِك، قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ وَلَا بَارِكَ اللَّهُ فِي أَمْرِكَ وَسَأَلْتُ عَلَيْكَ مِنْ يَدْبُحُكَ عَلَيَّ فِرَاشِكَ، كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي وَلَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ..... ۸۲۲
- مَوْتٌ فِي عِزٍّ خَيْرٌ مِنْ حَيَاةٍ فِي ذُلٍّ..... ۳۰۱
- نعم يا اخا بنی اسدا! هم امامان امام هدی دعا الی هدی، وامام ضلالتة دعا الی ضلالتة. فهدی من اجابه الی الجنة ومن اجابه الی الضلالتة دخل النار..... ۶۴۱
- واجدها، وابلقاسماه..... ۱۳۵
- واستأثروا بالفی..... ۶۳۳
- وَاعْوَانَاهُ يَا بُنَيَّ، مِنْ أَيْنَ آتَى بِالْمَاءِ، قَاتِلْ قَلِيلًا، فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا فَيَسْتَقِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرِبَتْهُ لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا..... ۸۱۹
- والذی نفس حسین بیده لایتهی بنی امیة ملکهم حتی یقتلوننی، وهم قاتلی..... ۱۹۰
- وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا قَتْلِنَا أَمْ ظَفَرْنَا..... ۲۷۷
- والله انی مقتول کذلک، وان لم اخرج الی العراق یقتلوننی ایضاً..... ۱۸۵
- والله لئن أقتل خارجاً منها بشیر أحب الی من أن أقتل داخلها منها بشیر وایم الله، لو كنت فی جحر هامة من هذه الهوام، لاستخرجونی حتی یقضوا فی حاجتهم. والله لیعتقدن علی كما اغتدت الیهود فی السبت..... ۱۸۸
- والله لا أعطیهم بیدی اعطاء الذلیل ولا اقر اقرار العیید..... ۷۴۸
- والله لایدعوننی حتی یستخرجوا هذه العلقة من جوفی، فاذا فعلوا [ذلک] سلط الله علیهم من یدلهم حتی یكونوا اذلاً فرقی الأمم..... ۱۸۸
- والله لیجتمعن علی قتلی طغاة بنی امیة ویقدمهم عمر بن سعد وذلک فی حیاة النبی ﷺ فقلت له..... ۱۸۵
- والله ما بین جابرسا وجابلقا رجل ممن یتحل الاسلام اعدی لله ولرسوله ولاهل بیته منک ومن اییک..... ۴۰۱
- وخیر لی مصرع أنا لاقیه..... ۲۸۴

- وَقَدْ شَخَّصَتْ الْيَكْمَ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ لِثَمَانِ مَضِينٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ ..... ٦١٧
- وَمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِى لَمْ يَذْرِكِ الْفَتْحَ ..... ٢٨٧
- ويحكم يا شيعة آل ابي سفيان، ان لم يكن لكم دين وكنتم لا تخافون المعاد، فكونوا أحراراً  
فى دنياكم هذه وارجعوا الى أحسابكم ان كنتم غرباً كما تزعمون ..... ٨٦٢
- هذه كتب أهل الكوفة إلى، ولا أراهم إلا قاتلى، فإذا فعلوا ذلك لم يدعوا لله حرمة إلا  
انتهكوها فيسلط الله عليهم من يذلهم حتى يكونوا أذل من قرم الأمة ..... ١٨٩
- هل من ذاب يذب عن حرم رسول الله ..... ٧٥٨
- هيهات منا اخذ الدنيا؛ أبى الله ذلك ورسوله ..... ٣٠٠
- هيهات منا الذلة أبى الله ذلك لنا ورسوله والمؤمنون ..... ٣٠٠
- يا أحمى والله لو لم يكن فى الدنيا ملجأ ولا مأوى لما بايعت والله يزيد بن  
معاوية ابداً ..... ٣٠٦
- يا اهل الكوفة، قبحاً لكم وترحاً وبؤساً لكم وتعساً استصرختمونا والهين فاتيناكم موجبين  
فشحذتم علينا سيفاً كان فى ايماننا ..... ٨٥٢

#### امام سجاد

- أنا على بن الحسين المذبوح بشط الفرات، من غير دحل ولا ترات، أنا ابن من انتهبك  
حريمه، وسلب نعيمه، وأتهب ماله، وسبى عياله، أنا ابن من قتل صبراً ..... ٨٧٤، ٨٨٧
- أيا مؤمن دمعت عيناه لقتل الحسين بن على \* دمعة حتى تسيل على خده بؤاه الله بها فى الجنة عرفاً  
يسكنها أحقاباً وأيا مؤمن دمعت عيناه حتى تسيل على خده فينا لأذى مسنا من عدونا فى الدنيا  
بؤاه الله بها فى الجنة موباً صدق وأيا مؤمن مسه أذى فينا فدمعت عيناه حتى تسيل على خده  
من مضاضة ما أودى فينا، صرف الله عن وجهه الأذى وأمنه يوم القيامة من سخطه والنار ..... ١٩٦
- خرجنا مع الحسين \* فما نزل منزلاً ولا ارتحل عنه الأ وذكر يحيى بن زكريا وقال يوماً إن من  
هوان الدنيا على الله تعالى إن رأس يحيى اهدى الى بغى من بغايا بنى اسرائيل ..... ٦٥١
- رحم الله العباس، يعنى ابن على، فلقد آثر وأبلى وقدى أخاه بنفسه حتى قطعت يده ..... ٨٤٣

نَظَرَ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيٌّ بِنَ الْحُسَيْنِ ﷺ إِلَى عبيدالله بن العباس بن علي بن ابي طالب ﷺ  
فَاسْتَعْبَرَ، ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ يَوْمٍ أَشَدُّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ مِنْ يَوْمٍ أُخِذَ، قُتِلَ فِيهِ عَمُّهُ حَمْزَةُ بِنُ  
عبدالمطلب أسدُ الله وأسَدُ رسوله، وَتَبَعْدُهُ يَوْمَ مُوتِهِ قُتِلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.  
ثُمَّ قَالَ وَلَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ ﷺ إِذْ دُفِلَ إِلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ  
كُلُّهُ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عِزًّا وَجَلًّا بِدَمِهِ ..... ۵۹۱

امام باقر ﷺ

انزل الله تعالى النصر على الحسين ﷺ حتى كان [ما] بين السماء والأرض ثم خير النصر، أو  
لقاء الله؛ فاختار لقاء الله تعالى ..... ۲۷۴  
أَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ ﷺ دَمْعَةٌ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَيْهِ بَوَاهُ اللَّهُ غُرْفًا فِي الْجَنَّةِ  
يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا ..... ۱۹۷  
كان رسول الله ﷺ إذا دخل الحسين ﷺ جذبته إليه، ثم يقول لامير المؤمنين ﷺ امسكه، ثم يقع عليه  
فيقبله ويبكي، فيقول يا ابيه لم تبكي؟ فيقول يا بني اقبل موضع السيوف منك وابكي،  
قال يا ابيه وأقتل [؟] قال اي والله وابوك واخوك وانت. قال يا ابيه فمصارعنا شتى؟ قال  
نعم يا بني ..... ۱۸۰

لَمَّا تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ ﷺ إِلَى الْعِرَاقِ دَفَعَ إِلَى أُمِّ سَلْمَةَ زَوْجَةَ النَّبِيِّ ﷺ الْوَصِيَّةَ وَالْكِتَابَ وَغَيْرَ ذَلِكَ  
وَقَالَ لَهَا: «إِذَا اتَّكَأَ كَبِيرٌ وَلَدِي فَادْفَعِي إِلَيْهِ مَا [قَدْ] دَفَعْتُ إِلَيْكَ» فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ ﷺ، أَتَى  
عَلِيٌّ بِنَ الْحُسَيْنِ ﷺ أُمَّ سَلْمَةَ فَدَفَعَتْ إِلَيْهِ كُلَّ شَيْءٍ أَعْطَاهَا الْحُسَيْنُ ﷺ ..... ۱۸۶، ۴۶۸  
لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي عَلِيٌّ بِنَ الْحُسَيْنِ ﷺ الْوَفَاةَ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَقَالَ يَا بَنِيَّ أَوْصِيكَ بِمَا أَوْصَانِي بِهِ أَبِي  
حِينَ حَضَرْتُهُ الْوَفَاةَ وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ آبَاءَهُ أَوْصَاهُ بِهِ يَا بَنِيَّ اصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا ..... ۸۵۰  
مَا تَكَلَّمَ الْحُسَيْنُ ﷺ بَيْنَ يَدَيْهِ الْحَسَنِ ﷺ إِعْظَامًا لَهُ ..... ۱۶۳

امام صادق ﷺ

أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَهَيَّبْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ ..... ۲۹۵  
أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَمَرْتَ بِالْقِسْطِ وَالْعَدْلِ وَدَعَوْتَ إِلَيْهِمَا ..... ۲۹۹

أَشْهَدُ أَنْكَ قَدْ حَلَلْتَ حِلَالَ اللَّهِ وَحَرَّمْتَ حَرَامَ اللَّهِ وَأَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَأَتَيْتَ الزُّكَاةَ وَأَمَرْتَ  
 بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَدَعَوْتَ إِلَى سَبِيلِكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ..... ٢٩٩  
 ان الانمة في كتاب الله عزوجل امامان قال الله تبارك وتعالى وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ  
 بِأَمْرِنَا (انبيا، ٧٣)، لا بأمر الناس، يقدمون امرالله قبل امرهم، وحكم الله قبل حكمهم،  
 قال وَجَعَلْنَا هُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ (قصص، ٤١). يقدمون امرهم قبل امر الله  
 وحكمهم قبل حكم الله يأخذون خلاف ما في كتاب الله عز وجل..... ٦٤٢  
 ان البكاء والجزع مكرهة للعبد في كل ما جزع ما خلا البكاء والجزع على الحسين بن علي \*  
 فَإِنَّهُ فِيهِ مَأْجُورٌ..... ١٩٧  
 أن الحسين بن علي بن ابي طالب دخل يوما الى الحسن \* فلما نظر إليه بكى، فقال له ما يبكيك  
 يا ابا عبدالله؟ قال أبكى لما يصنع بك. فقال له الحسن \*، إن الذي يؤتى الى سم يدس السى  
 فاقتل به، ولكن لا يوم كيومك يا ابا عبدالله، يزدلف اليك ثلاثون الف رجل يدعون أنهم من  
 أمة جدنا محمد \* ويتحلون دين الاسلام فيجتمعون على قتلك وسفك دمك وانتهاك  
 حرمتك وسبي ذراريك ونسائك وانتهاج ثقلك فعندها تحل بيني أمية اللعنة وتمطر السماء  
 رماداً ودماً ويكسى عليك كل شيء حتى الوحوش في الفلوات والحيتان في البحار..... ٥٩١  
 ان الحسين صلوات الله عليه لما صار الى العراق استودع ام سلمة رضى الله عنها الكتب  
 والوصية، فلما رجع على بن الحسين \* دَفَعَهَا إِلَيْهِ..... ٤٦٨  
 ان الذى قال الله فى كتابه وَأَذْكَرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ وَكَانَ رَسُولًا نَبِيًّا؛ سَلَطَ  
 الله عليه قومه، فكشطوا وجهه وفروة رأسه؛ فبعث الله اليه ملكاً فقال له ان رب العالمين يقرئك  
 السلام ويقول [انه] قد رأيت ما صنع بك قومك، فسألنى ما شئت. فقال يا رب العالمين لى  
 بالحسين بن علي بن ابي طالب اسوة. قال ابو عبد الله ليس هو اسماعيل بن ابراهيم..... ١٧٧  
 أنه سُئِلَ عن رجلٍ خرج فى اشهر الحج معتمراً، ثم رجع الى بلاده، قال لا بأس وإن حجَّ فى  
 عامه ذالك وأفرد الحجَّ فليس عليه دمٌ فإن الحسين بن علي \* خرج قبل التروية بيوم الى  
 العراق وقد كان دخل معتمراً..... ٦٢١

إِنَّهُ لَيَنْظُرُ مَنْ يَبْكِيهِ فَيَسْتَفْرِهُ لَهُ رَحْمَةً لَهُ..... ١٩٨  
 يَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي مِنْ مَذْبُوحٍ وَمَقْتُولٍ مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ وَيَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي ذُنُوبُكَ الْمُتْرَقِي بِهِيَ إِلَيَّ حَبِيبِ اللَّهِ، وَيَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي مِنْ مُقَدَّمٍ بَيْنَ يَدَيَّ أَيْبِكَ يَحْتَسِبُكَ وَيَبْكِي عَلَيْكَ مُخْرَقاً عَلَيْكَ قَلْبَهُ يَرْفَعُ ذِمَّتَكَ بِكَفِّهِ إِلَيَّ أَغْنَانِ السَّمَاءِ لَا تَرْجِعْ مِنْهُ قَطْرَةٌ وَلَا تَسْكُنْ عَلَيْكَ مِنْ أَيْبِكَ زَفْرَةٌ وَدَعَاكَ لِلْفِرَاقِ، فَمَكَانَكُمَا عِنْدَ اللَّهِ مَعَ آبَائِكَ الْمَاضِينَ وَمَعَ أُمَّهَاتِكَ فِي الْجَنَانِ مُتَعَمِّينَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ قَتْلِكَ وَدَبْحِكَ..... ٨٢٣

بيننا الحسين ﷺ عند رسول الله ﷺ إذ اتاه جبرئيل فقال يا محمد، اتجبه؟ قال نعم. قال أما إن أمتك ستقتله. فحزن رسول الله ﷺ لذلك حزناً شديداً، فقال جبرئيل، ايسرك أن أريك التربة التي يُقتل فيها؟ قال نعم. فخسف جبرئيل ﷺ ما بين مجلس رسول الله ﷺ إلى كربلاء حتى التقت القطعتان هكذا - وجمع بين السبابتين - فتناول بجناحيه من التربة، فناولها لرسول الله ﷺ، ثم دحا الأرض من طرف العين. فقال رسول الله ﷺ طوبى لك من تربة، وطوبى لمن يُقتل فيك..... ١٧٨  
 جاز الصادق ﷺ بالقائم المائل في طريق الغرى، فصلّى ركعتين، فقيل له ما هذه الصلوة؟ فقال هذا موضع رأس جدى الحسين بن على ﷺ وضعوه هنا لما توجهوا من كربلاء ثم حملوا إلى عبيدالله بن زياد لعنة الله عليه..... ٨٩٦

حمزة بن حُمران، عن أبي عبدالله ﷺ قال ذكرنا خروج الحسين ﷺ وتخلف ابن الحنفية عنه فقال ابو عبدالله ﷺ يا حمزة انى ساحتك بحديث لا تسئل عنه بعد مجلسنا هذا. ان الحسين ﷺ لما فصل متوجهاً، امر بقرطاس وكتب بسم الله الرحمن الرحيم. من الحسين بن على الى بنى هاشم اما بعد، فانه من لحق بى منكم استشهد ومن تخلف عني لم يبلغ الفتح. والسلام..... ٤٩٧  
 عن ابي عبد الله ﷺ قال: «أرى رسول الله ﷺ فى منامه بنى امية يصعدون على منبره من بعده ويضلون الناس عن الصراط القهقرى، فاصبح كئيباً حزيناً، قال: فهبط عليه جبرئيل ﷺ فقال: يا رسول الله ما لى اراك كئيباً حزيناً؟ قال: يا جبرئيل، انى رايت بنى امية فى ليلتى هذه يصعدون منبرى من بعدى، ويضلون الناس عن الصراط القهقرى..... ٣٢٥

عَنْ أَبِي عُمَارَةَ الْمُشَدِّدِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ❦ قَالَ قَالَ لِي يَا أَبَا عُمَارَةَ، أَنْشِدْنِي فِي الْحُسَيْنِ ❦ قَالَ فَأَنْشِدْتُهُ، فَبَكَى، ثُمَّ أَنْشِدْتُهُ فَبَكَى، ثُمَّ أَنْشِدْتُهُ فَبَكَى، قَالَ فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ أَنْشِدُهُ وَيَبْكِي حَتَّى سَمِعْتُ الْبُكَاءَ مِنَ الدَّارِ، فَقَالَ لِي يَا أَبَا عُمَارَةَ، مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ ❦ شِعْرًا فَأَبْكِي خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَأَبْكِي أَرْبَعِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ ❦ شِعْرًا فَأَبْكِي ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَأَبْكِي عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ ❦ شِعْرًا فَأَبْكِي وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ ❦ شِعْرًا فَأَبْكِي فَلَهُ الْجَنَّةُ ..... ٢٠١

عَنْ أَبِي هَارُونَ الْمَكْفُوفِ، قَالَ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ❦ يَا أَبَا هَارُونَ، أَنْشِدْنِي فِي الْحُسَيْنِ ❦ قَالَ فَأَنْشِدْتُهُ، فَبَكَى، فَقَالَ أَنْشِدْنِي كَمَا تُنْشِدُونَ - يَعْنِي بِالرِّقَّةِ - قَالَ فَأَنْشَدْتُ أَمْرًا عَلَى جَدْتِ الْحُسَيْنِ فَقُلْتُ لِأَعْظَمِهِ الزُّكِّيَّةُ... قَالَ فَبَكَى، ثُمَّ قَالَ زِدْنِي، قَالَ فَأَنْشِدْتُهُ الْقَصِيْدَةَ الْآخْرَى، قَالَ فَبَكَى، وَسَمِعْتُ الْبُكَاءَ مِنْ خَلْفِ السُّرِّ، قَالَ فَلَمَّا فَرَّغْتُ، قَالَ لِي يَا أَبَا هَارُونَ! مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ ❦ شِعْرًا فَبَكَى وَأَبْكِي عَشْرًا كَتَبْتُ لَهُ الْجَنَّةَ، وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَأَبْكِي خَمْسَةَ كَتَبْتُ لَهُ الْجَنَّةَ وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَأَبْكِي وَاحِدًا كَتَبْتُ لَهُمَا الْجَنَّةَ وَمَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنِ ❦ عِنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارَ جَنَاحِ ذُبَابٍ، كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ وَلَمْ يَرُضْ لَهُ بِذَوْنِ الْجَنَّةِ ..... ١٩٩

عَنْ زَيْدِ الشَّحَامِ [فِي حَدِيثِ، أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ❦ قَالَ لَجَعْفَرِ بْنِ عَفَّانِ الطَّائِنِيِّ] يَا جَعْفَرُ، قَالَ لَيْسَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، قَالَ بَلَّغْنِي أَنْتَ تَقُولُ الشَّعْرَ فِي الْحُسَيْنِ ❦ وَتُجِيدُ، فَقَالَ لَهُ نَعَمْ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، قَالَ قُلْ. فَأَنْشَدَهُ. [فَبَكَى هُوَ] وَمَنْ حَوَّلَهُ، حَتَّى صَارَتْ لَهُ الدَّمْعُ عَلَى وَجْهِهِ وَلِحْيَتِهِ، ثُمَّ قَالَ يَا جَعْفَرُ وَاللَّهِ لَقَدْ شَهِدَكَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقْرَبُونَ، هَاهُنَا يَسْمَعُونَ قَوْلَكَ فِي الْحُسَيْنِ ❦ وَلَقَدْ بَكَوْا كَمَا بَكَينَا أَوْ أَكْثَرُ، وَلَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ يَا جَعْفَرُ فِي سَاعَتِهِ الْجَنَّةَ بِأَسْرِهَا وَغَفَّرَ اللَّهُ لَكَ. فَقَالَ يَا جَعْفَرُ أَلَا أَرَيْدُكَ! قَالَ نَعَمْ يَا سَيِّدِي، قَالَ مَا مِنْ أَحَدٍ قَالَ فِي الْحُسَيْنِ شِعْرًا فَبَكَى وَأَبْكِي بِهِ إِلَّا أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَغَفَّرَ لَهُ ..... ٢٠٠



عن سعید بن یسار بیاع السابری قال قلت لابی عبد الله ﷺ انی اتبای فی الدعاء ولیس لی بکاء؟ قال نعم ولو مثل رأس الذباب..... ۲۰۲

عن عتبسه [بن بجاد] العابد قال قال ابو عبد الله ﷺ ان لم تكن بك بکاء فتبک..... ۲۰۱  
 عن مسمع بن عبد الملك کرْدین البصری (فی حدیث)، قال قال لی أبو عبد الله ﷺ: أما تذكر ما صنع به [یعنی بالحسین ﷺ]؟ قلت نعم، قال فتجزع؟ قلت ای والله وأستعبر لذلك حتی یرى أهلی أثر ذلك علی فامتنع من الطعام حتی یستبین ذلك فی وجهی. قال رحم الله ذمعتک؛ أما إنک من الذین یعدون من أهل الجزع لنا والذین یفرحون لفرحنا ویحزنون لحرنا ویخافون لخوافنا ویأتمون إذا أمنا، أما إنک سترى عند موتک حضور آبائی لک ووصیتهم ملک الموت بک وما یلقونک به من البشارة أفضل وملك الموت أرق علیک وأشد رحمة لک من الأم الشقیفة علی ولدها [إلی أن قال] ما بکی أحد رحمة لنا ولما لقینا أبا رحمة الله قبل أن تخرج الدمعة من عینی، فإذا سألت دموعه علی خده، فلو أن قطرة من دموعه سقطت فی جهنم لأطفاها حرها حتی لا یوجد لها حرًا..... ۱۹۸

فقال ابو عبد الله ﷺ لابی بصیر ان خفت امرأ أو حاجة تریدها فابدأ بالله ومجده وأئن علیه كما هو اهله وصل علی النبی ﷺ وسل حاجتک وتبک ولو مثل رأس الذباب، إن أبی ﷺ کان یقول إن أقرب ما یكون العبد من الرب عزوجل وهو ساجد بک..... ۲۰۲

قاتل فاقتل وتقتل وأخرج باقوام للشهادة لا شهادة لهم إلا معک..... ۲۸۶  
 قال معاوية بن عمار قلت لابی عبدالله ﷺ من أين افترق المتمتع والمعتم؟ فقال إن المتمتع مرتبط بالحج، والمعتم اذا فرغ منها ذهب حیث شاء وقد اعتمر الحسین بن علی ﷺ فی ذی الحجة ثم راح یوم الترویة الی العراق والناس یروحون الی منی، ولأبأس بالعمرة فی ذی الحجة لمن لا یرید الحج. ۶۲۱  
 لیس كما قالوا، إن الحسین ﷺ اوصی الی ابنه علی بن الحسین ﷺ وجعل خاتمه فی إصبغه وفوض الیه امره كما فعله رسول الله ﷺ بأمر المؤمنین ﷺ وفعله امیر المؤمنین بالحسن ﷺ وفعله الحسن بالحسین ﷺ ثم صار ذلك الخاتم الی ابی ﷺ بعد ابیه ومنه صار الی، فهو عندی وإنی لالبسه کل جمعة واصلی فیہ..... ۸۸۵

مَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عِنْدَهُ فَمَخَّرَ مِنْ عَيْنِهِ مِنَ الدَّمْعِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابٍ كَانَ تَوَائِهِ عَلَى اللَّهِ  
عَزَّ وَجَلَّ وَلَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ ..... ١٩٧

مَنْ ذَكَرْنَا عِنْدَهُ فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ حَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ عَلَى النَّارِ ..... ١٩٨

وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لَيْسْتَ تَنْفِذَ عِبَادِكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَخَيْرَةَ الضَّلَالَةِ ..... ٢٦١، ٣٠١

وَقَدْ تَوَازَرَ عَلَيْهِ مِنْ غَرَّتِهِ الدُّنْيَا وَتَبَاعَ حَظْلُهُ بِالْأَزْدَلِ الْأَدْنَى وَشَرَى آخِرَتَهُ بِالثَّمَنِ الْأَوْكَسِ  
وَتَغَطَّرَسَ وَتَرَدَّى فِي هَوَاهُ ..... ٥٩٨

امام رضا

أُضْرِمَتِ النَّيْرَانُ فِي مِضَارِينَا ..... ٨٩١

ان المحرم شهر كان اهل الجاهلية يحرمون فيه القتال فاستحلت فيه دماءنا وهتكت فيه  
حرمتنا وسبى فيه ذرارينا ونساننا واضرمت النيران في مضارينا وانتهب ما فيها من ثقلنا  
ولم ترع لرسول الله حرمة في امرنا ..... ٨٨٧

يَا بَنَ شَيْبِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ عَلَى الْحُسَيْنِ حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعَكَ عَلَى خَدَيْكَ، غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ  
أَذْنَبْتَهُ صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا، قَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا... يَا بَنَ شَيْبِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ، إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي  
الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ، فَاحْزَنْ لِحُزْنِنَا وَأَفْرَحْ لِفَرَحِنَا ..... ١٩٦

امام عصر

اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ، أَلْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَوِلَادَتِهِ ..... ١٧٥

ام كلثوم بنت علي

وامحمداه، واجدها، وانبياه، وابلالقاسماه، واعليها، واجعفرها، واحمزتاها، واحسانها، هذا حسين  
بالعراء، صريع بكر بلاه، محزوز الرأس من القفا، مسلوب العمامة والرداء ..... ٨٨٥

زينب

الهِى تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقُرْبَانَ ..... ١٤٥

وامحمداه، صلى عليك مليك السماء، هذا حسين بالعراء، مرمل بالدماء، مقطع الأعضاء وأتكلاه  
ويتأتك سبائنا، الى الله المشتكى، والى محمد المصطفى، والى علي المرتضى، والى فاطمة

الزَّهْرَاءُ وَالْيَ حَمْرَةَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ. وَامْحَمَّادَاهُ، وَهَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ تَسْفَى عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَاءِ،

قَتِيلِ أَوْلَادِ الْبَغَايَا. وَاحْزَنَاهُ، وَكَرْبَاهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ. يَا

أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هُوَ لَاءُ ذُرِّيَّةِ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا..... ۸۹۹

وَيَحْكُ يَا عَمْرُ أَيْ قَتْلُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟..... ۸۶۸

علی بن الحسین \* (علی اکبر)

يَا أَبَتِي، الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَثَقُلَ الْحَدِيدُ قَدْ أَجْهَدَنِي فَهَلْ إِلَى شَرْبَةِ مَاءٍ مِنْ سَبِيلٍ؟..... ۸۱۹

يَا ابْنَاهُ عَلَيْكَ مِنْ السَّلَامِ هَذَا جَدِّي يُفَرِّئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ عَجَلُ الْقُدُومِ عَلَيْنَا..... ۸۲۱



## اشعار

- آفتاب عشق میدان تاب شد / عقل آنجا برف بود و آب شد ..... ۲۵۷
- آلُ علی شیعَةُ الرَّحْمَنِ / وَآلُ حَرْبٍ شِیعَةُ الشَّیْطَانِ ..... ۸۰۶، ۸۰۷
- أَلَيْتُ أَنْ لَا أَتَّئِنِّي / أَمْضِي عَلَى دِينِ النَّبِيِّ ..... ۸۵۳
- أَلَيْتُ لَا أَقْتُلُ حَتَّى أَقْتُلَا / وَلَكِنْ أَصَابَ الْيَوْمَ إِلَّا مُقْبِلًا ..... ۷۸۳
- آن که در این بزم مقرب تر است / جام بلا بیشترش می دهند ..... ۱۱۶
- أَمَا مَاتَ كَسْرِيُّ قَامَ كَسْرِيُّ / نَعْدُ ثَلَاثَةَ مِتْنَسِقِينَا ..... ۴۴۲
- آنرُکِ مُلْکِ الرَّئِیِّ وَالرَّئِیُّ مُنِیِّی / أَمْ أَرْجِعُ مَاتُومًا بِقَتْلِ حُسَيْنِ ..... ۷۳۴
- اَبِکِی حُسَيْنًا سَيِّدًا لَقَتْلِهِ شَابَ الشَّعْرُ / وَ لَقَتْلِهِ زَلْزَلْتُمْ وَ لَقَتْلِهِ اِنْكَسَفَ الْقَمَرُ ..... ۴۶۹
- ابو خالد اَخْلَقَ بِهِ اِنْ یَصِیْبِنَا / بِسَجَلٍ مِنَ الْمَعْرُوفِ یَتْبَعُهُ سَجَلٌ ..... ۴۴۳
- أَبِی عَقِیلٌ فَأَعْرِفُوا مَكَانِی / مِنْ هَاشِمٍ وَ هَاشِمٌ اِخْوَانِی ..... ۸۲۶
- اتانی کتاب الله والذین قائم / وبالشام أن لا فيه حکم [و لا] عدل ..... ۴۴۳
- إِذَا الْمُرْجِيُّ سَرَّكَ أَنْ تَرَاهُ / يَمُوتُ بِدَائِهِ مِنْ قَبْلِ مَوْتِهِ ..... ۳۵۵
- اِذَا الْمَنْبِرِ الْغَرْبِیِّ خَلَّاهُ رَبُّهُ / فَإِنْ امِیرِ الْمُؤْمِنِینَ یَزِیدُ ..... ۳۵۷، ۴۴۴
- اِذَا حُسَامِی فِی یَمِینِی یَنْجَلِی / یَنْشَقُّ قَلْبُ الْحَاسِدِ الْمُبْجَلِ ..... ۸۱۱
- إِذَا لَضْرِبْتُمْ حَتَّى تَعُودُوا / بِمَكَّةَ تَلْعَقُونَ بِهَا السَّحِينَا ..... ۴۴۲
- اِذَا مَا الْمَوْتُ رَفَعَ عَنْ أَنْاسٍ / كَلَاكَلَهُ أَنَاخَ بِأَخْرِينَا ..... ۷۵۵
- أَذْبُ عَنْهُمْ بِاللِّسَانِ وَالْيَدِ / أَرْجُو بِهِ الْجَنَّةَ یَوْمَ الْمَوْرَدِ ..... ۷۹۹

- ۶۷۶ ..... آرَاهَا حَسْرَةً مَا دُمْتُ حَيًّا / تَرَدَّدُ بَيْنَ صَدْرِي وَالتَّرَاقِي
- ۷۸۸ ..... أَرْمِي بِهَا مُعَلِّمًا افْوَاقَهَا / وَالنَّفْسَ لَا يَنْفَعُهَا إِشْفَاقُهَا
- ۴۴۳ ..... أَرِيدُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّهُ / عَلَى كُلِّ أَحْوَالِ الزَّمَانِ لَهُ الْفَضْلُ
- ۸۴۱ ..... از امامی به یقین پیشرو و صادق و راست / نجل پیغمبر پاکی که امین بهر خداست
- ۵۶۲ ..... أَصَابَهُمَا أَمْرٌ الْأَمِيرِ فَأَصْبَحَا / أَحَادِيثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيلٍ
- ۳۵۸ ..... إصْبِرْ يَزِيدُ فَارَقْتَ ذَائِقَةَ / وَاشْكُرْ عَطَاءَ الَّذِي بِالْمُلْكِ أَصْفَاكَ
- ۸۱۹ ..... أَضْرِبْ بِالسَّيْفِ أَحَامِي عَنْ أَبِي / ضَرْبِ غَلَامِ هَاشِمِي قَرَشِي
- ۸۰۸ ..... أَضْرِبْ بِهِ فِي الْخَرْبِ حَتَّى يَنْجَلِي / أَعْلُ بِهَا الْهَامَاتِ وَسِنَطَ الْقَسَنَطِلِ
- ۷۸۴ ..... أَضْرِبْ فِي آغْرَاضِهِمِ بِالسَّيْفِ / عَنْ خَيْرِ مَنْ حَلَّ مَنِيَّ وَالْخَيْفِ
- ۸۱۲ ..... أَضْرِبْ مِنْكُمْ مَفْصَلًا وَسَاقًا / لِیَهْرَقَ الْيَوْمَ دَمِي إِهْرَاقًا
- ۸۱۸ ..... أَضْرِبْكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَلْتَوِي / ضَرْبَ غَلَامِ هَاشِمِي عَلَوِي
- ۸۱۰ ..... أَضْرِبْكُمْ بِضَرْبَةِ عَنيفَةٍ / ذُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ
- ۸۰۰ ..... أَضْرِبْكُمْ ضَرْبَ فَتَى مِنَ الْيَمَنِ / أَرْجُو بِذَلِكَ الْفَوْزَ عِنْدَ الْمُؤْتَمَنِ
- ۷۸۳ ..... أَضْرِبْهُمْ بِالسَّيْفِ ضَرْبًا مَقْصَلًا / لَا نَاكِلًا عَنْهُمْ وَلَا مُهَلَّلًا
- ۸۰۹ ..... أَضِقِ الْخَنَاقَ مِنَ ابْنِ هِنْدٍ وَارْمِهِ / فِي غَفْرِهِ بِقَوَارِسِ الْأَنْصَارِ
- ۸۰۴ ..... أَغْلُو بِسَيْفِي هَامَةَ الْمُدَجَّجِ / وَاتْرِكِ الْقُرْنَ لَدَى التَّعْرُجِ
- ۸۷۲ ..... اقتلك اليوم و نفسی تعلم / علماً یقیناً لیس فی مزعم
- ۸۰۲ ..... أَقْدِمْ حَسِينَ هَادِيًا مَهْدِيًا / فَالْيَوْمَ نَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ
- ۷۸۷ ..... أَقْدِمْ هُدَيْتَ هَادِيًا مَهْدِيًا / فَالْيَوْمَ نَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ
- ۷۸۱ ..... أَقْسِمُ لَوْ كُنَّا لَكُمْ أَعْدَادًا / أَوْ شَطْرَكُمْ وَكَلِّتُمْ أَكْتَادًا / يَا شَرَّ قَوْمٍ حَسَبًا وَأَدَا
- ۸۳۹ ..... أَقْسَمْتُ بِاللَّهِ الْأَعَزِّ الْأَعْظَمِ / وَبِالْحُجُونِ صَادِقًا وَزَمْرَمَ
- ۵۴۸ ..... أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا / وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نُكْرًا
- ۲۶۲ ..... اگر قربان نسام جان به راه خالق رحمت / ز سویش کی نجات آید به محشر بهر این امت

- الآن إذ عَلِقَتْ مَخَالِبُنَا بِهِ / يَرْجُو النِّجَاةَ وَلَاتَ حِينَ مَنَاصٍ ..... ۶۹۸
- ألا ليت شعري مايقول ابن عامر / لمروان ام ماذا يقول سعيد ..... ۴۴۴
- ألا يا عَيْنِ فَاحْتَفِلِي بِجَهْدٍ / وَمَنْ يَبْكِي عَلَى الشُّهَدَاءِ بَعْدِي ..... ۶۴۶
- الْبَحْرُ مِنْ طَغْنِي وَضَرْبِي يَصْطَلِي / وَالْجَوْ مِنْ سَهْمِي وَتَبْلِي يَمْتَلِي ..... ۸۱۱
- الْحَرْبُ قَدْ بَأَتْ لَهَا الْحَقَائِقُ / وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مُصَادِقُ ..... ۸۲۰
- السَّادَةُ الْبَيْضُ الْوَجْوهُ الزُّهْرُ / الطَّاعِنِينَ بِالرَّمَاحِ السُّمْرِ ..... ۶۷۰
- الْمَاجِدِ الْجَدِّ رَحِيبِ الصَّدْرِ / أَتَى بِهِ اللهُ لِيُخَيِّرَ أَمْرُ ..... ۶۷۰
- الموت خير (اولى) من ركوب العار / والعار اولى من دخول النار ..... ۸۵۲
- إلى بَطْلٍ قَدْ هَشَمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ / وَأَخَّرَ يَهُوِي مِنْ طَمَارٍ قَتِيلِ ..... ۵۶۲
- إِيْتِكُمْ مِنْ مَالِكِ الضَّرْمِغَامِ / ضَرَبَ فَنِي يَحْمِي عَنِ الْكِرَامِ / يَرْجُو ثَوَابَ اللَّهِ ذِي الْأَنْعَامِ ..... ۸۱۲
- أَلْيَوْمَ أَنْبَلَوْ حَسْبِي وَدِينِي / بِبَصَارِمٍ تَحْمِلُهُ يَمِينِي / أَحْمِي بِهِ يَوْمَ الْوَعْيِ عَنْ دِينِي ..... ۸۱۳
- أَلْيَوْمَ أَلْقَى مُسْلِمًا وَهُوَ أَبِي / وَفَتِيَّةٌ بَادُوا عَلَى دِينِ النَّبِيِّ ..... ۸۲۴
- الْيَوْمَ يَا نَفْسُ أَلَا قَى الرَّحْمَنِ / وَالْيَوْمَ تَجْزِينَ بِكُلِّ إِحْسَانٍ ..... ۷۹۹
- الْيَوْمَ يَا نَفْسُ إِلَى الرَّحْمَنِ / تَمُضِينَ بِالرُّوحِ وَبِالرَّيْحَانِ / الْيَوْمَ تُجْزِينَ عَلَى الْإِحْسَانِ ..... ۷۹۷
- أَمَا كَانَ خَيْرَ الرُّسُلِ وَصَاكُمُ بِنَا / أَمَا نَحْنُ مِنْ نَسْلِ النَّبِيِّ الْمُسَدَّدِ ..... ۸۴۲
- أَمَا كَانَتْ الزُّهْرَاءُ أُمِّي ذُونَكُمْ / أَمَا كَانَتْ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدِ ..... ۸۴۲
- أمام ذى الفضل وذى التَّكْرَمِ / ذَاكَ حَسِينِ ذُو الْفِيخَارِ الْأَقْدَمِ ..... ۸۳۹
- أمان ز چرخ كه يك عهد استوار ندارد / كه بی وفا بود و هیچ اعتبار ندارد ..... ۲۶۷
- أَمْرُؤُ عَلَى جَدَّتِ الْحُسَيْنِ / فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزُّكْيَةِ ..... ۱۹۹
- أَمِيرِي حَسِينٌ وَنِعْمَ الْأَمِيرُ / سُرُورُ فَوَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ ..... ۸۱۰
- إِنِ أَقْتَلُ الْيَوْمَ فَهَذَا أَمَلِي / وَذَاكَ رَأْيِي وَالْآقَى عَمَلِي ..... ۷۸۸
- إِنِ تَغْفِرُوا بِي فَأَنَا ابْنُ الْحُرِّ / أَشْجَعُ مِنْ ذِي لَيْدٍ هَزْبَرِ ..... ۷۷۸
- إِنِ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ / شَهِيدٌ صِدْقٍ فِي الْجَنَانِ أَزْهَرِ ..... ۸۲۵

- ٧٦٦ ..... أَنَا تُنَكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ كَلْبٍ / حَسْبِي بَيْتِي فِي عَلِيمِ حَسْبِي
- ٨٢٨ ..... أَنَا تُنَكِرُونِي فَأَنَا فَرْعُ الْحَسَنِ / سِبْطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَالْمُؤْتَمَنُ
- ٨٠١ ..... أَنَا ابْنُ جُعْفَى وَأَبِي الْكَلَاعِ / وَفِي يَمِينِي مُرْهَفُ قَرَاعٍ / وَمَا زِنْ تَعْلِبُهُ لَمَاعُ
- ٨٠٧ ..... أَنَا ابْنُ جُعْفَى وَأَبِي مُطَاعٍ / وَفِي يَمِينِي مُرْهَفُ قَطَاعٍ
- ٨٣٦ ..... أَنَا ابْنُ ذِي النَّجْدَةِ وَالْأَفْضَالِ / ذَاكَ عَلِيُّ الْخَيْرِ ذُو الْفِعَالِ
- ٨٠٠ ..... أَنَا ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ آلِ يَزْنَ / دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَحَسَنِ
- ٨٥٩ ..... أَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْخَيْرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ / كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ
- ٧٧٣ ..... أَنَا الْجَمَلِيُّ / أَنَا عَلَى دِينِ عَلِيٍّ
- ٨٥٣ ..... أَنَا الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عَلِيٍّ / أَحْمَى عِيَالَاتِ أَبِي
- ٨٢٧ ..... أَنَا الْغَلَامُ الْأَبْطَحِيُّ الطَّلَبِيُّ / مِنْ مَعْتَرٍ فِي هَاشِمٍ وَغَالِبٍ
- ٧٨٨ ..... أَنَا الْغَلَامُ الْيَمِينِيُّ الْجَمَلِيُّ / دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَعَلِيٍّ
- ٨٠٨ ..... أَنَا أَنِيسٌ وَأَنَا ابْنُ مَغْفَلٍ / وَفِي يَمِينِي نَصْلُ سَيْفِ مِصْقَلٍ
- ٧٦٩ ..... أَنَا بُرَيْرٌ وَأَبِي خُضَيْرٍ / لِأَخَيْرٍ فِيمَنْ لَيْسَ فِيهِ خَيْرٌ
- ٧٨٢ ..... أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَاهِرٌ / فَارِسٌ هَيْجَاءٌ وَحَرْبٌ تُسْعَرُ
- ٧٨٦ ..... أَنَا زَهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ / أَذُوهُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنٍ
- ٨١٠ ..... أَنَا عَجُوزٌ فِي النِّسَاءِ ضَعِيفَةٌ / بِالْيَةِ خَاوِيَةٌ نَحِيفَةٌ
- ٨١٨ ..... أَنَا عَلَى بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ / نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ
- ٧٩٦ ..... أَنَا يَزِيدٌ وَأَبِي مُهَاصِرٍ / أَشْجَعُ مِنْ لَيْثٍ بَغِيلِ خَادِرٍ
- ٧٨٢ ..... أَنْتُمْ أَعْدَاءُ عَدَّةٍ وَأَكْثَرُ / حَقًّا وَأَتَقَى مِنْكُمْ وَأَعْتَدُ
- ٧٨٢ ..... أَنْتُمْ أَعْدَاءُ عَدَّةٍ وَأَكْثَرُ / وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ
- ٧٦٦ ..... إِنِّي امْرُؤٌ ذُو مِرَّةٍ وَغَضْبٍ / وَلَسْتُ بِالْخَوَارِ عِنْدَ النَّكْبِ
- ٨٢٩ ..... أَنِّي أَنَا الْقَاسِمُ مِنْ نَسْلِ عَلِيٍّ / نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ / مِنْ شَمْرِ ذِي الْجَوْشَنِ أَوْ ابْنِ الدَّعْيِ
- ٨٣٦ ..... أَنِّي أَنَا جَعْفَرُ ذُو الْمَعَالِي / ابْنُ عَلِيٍّ الْخَيْرِ ذُو النُّوَالِ



- ۸۳۵..... إِنِّي أَنَا عَثْمَانُ ذُو الْمَفَاحِرِ / شَيْخِي عَلِيُّ ذُو الْفِعَالِ الطَّاهِرِ
- ۷۶۶..... إِنِّي زَعِيمٌ لَكَ أَمْ وَهَبٍ / بِالطَّعْنِ فِيهِمْ مُقَدِّمًا وَ الضَّرْبِ / ضَرَبَ غُلَامٌ مُؤْمِنٌ بِالرَّبِّ
- ۸۵۹..... إِنِّي لَأَنْمِي إِذَا أَنْتَمَيْتُ إِلَى / عَزِّ عَزِيزٍ وَ مَعَشْرِ صُدُقٍ
- ۸۰۰..... أَنِّي لَمَنْ يُنْكِرُنِي ابْنَ الْكِلْدَانِ / أَنِّي عَلَى دِينَ حُسَيْنٍ وَحَسَنِ
- ۲۶۷..... أَيِ آسْمَانَ زَنَانَ پَسَرَ كَشْتَهُ مَرَا / وَارِدَ بِهِ شَهْرَ شَامٍ بِهِ سَازَ وَ نِقَارَهُ كُنْ
- ۲۶۶..... أَيِ چَرخِ از كِمانِ تو تیری رها نشد / كازاده‌ای نشانِ خدنگِ بلا نشد
- ۲۶۷..... أَيِ چَرخِ بر حُسینِ ستمِ بی‌شماره كُنْ / ای بی‌وفا، جفایِ پیاپیِ نظاره كُنْ
- ۵۶۲..... أَيْرُكَبُ أَسْمَاءُ الْهَمَالِيحِ أَمِنًا / وَقَدْ طَلَبْتَهُ مَذْحِجٌ بِذُحُولٍ
- ۲۶۲..... بادا فدایِ خاكِ رهشِ صدهزارِ جانِ / چون كُردِ جانِ به امتِ عاصیِ فدا حُسینِ
- ۸۰۷..... بِأَنَّ قَوْمِي قُصِمَ الْأَقْرَانِ / يَا قَوْمَ كُونُوا كَأَسْوَدِ الْجَانِ
- ۸۰۶..... بِأَنَّيَ اللَّيْثِ الْهَزْبَرِ الضَّارِي / لِأَضْرِبَنَّ مَعَشَرَ الْفَجَّارِ
- ۸۰۶..... بِحَدِّ عَضْبٍ ذَكَرَ بَتَّارٍ / يَشْعُ لِي فِي ظُلْمَةِ الْعُبَّارِ
- ۶۷۰..... بِخَيْرِ رُكْبَانٍ وَخَيْرِ سَفَرٍ / حَتَّى تَحُلِّيَ بِكَرِيمِ النَّجْرِ
- ۲۵۶..... بشنو از نی چون حکایت می کند / وز جدایی‌ها شکایت می کند
- ۴۴۴، ۳۵۷..... بَنِي خَلْفَاءِ اللَّهِ مَهَلًا فَإِنَّمَا / يُبَوِّئُهَا الرَّحْمَنُ حَيْثُ يَرِيدُ
- ۸۴۱..... به خدا اگر كه بریدند مرا دست از راست / من حمایت كنم از دین، مرا عزمِ نكاست
- ۸۴۰..... به قربان آن جان پاك حُسینم / من عباسِ آبِ آورم تا چه آید / ترسم، بجنگم اگر لشكرِ آید
- ۸۴۲..... به همراهِ پیمبرِ دادِ مختارِ / بریدندم ز چپِ فداكارِ / فرو برشان خدا در سوزشِ نارِ
- ۲۶۱..... بهر چه؟ بهر آنكه شود خلق را شفیعِ / شرطِ شفاعتش چه بود؟ نوحه و بكا
- ۲۶۱..... بهر شفاعتِ گنه‌دوستانِ خویشِ / کردیم سینه را هدفِ تیرِ حادثاتِ
- ۸۵۹..... بِيضٌ سِبَاطٌ كَأَن أُعْيِنَهُمْ / تُكْحَلُ يَوْمَ الْهَبَاجِ بِالْعَلَقِ
- ۲۵۷..... بی‌قرینی با قرین شد هم‌قرانِ / لامکانی را، مکان شد لامکانِ
- ۲۶۲..... تا پناه خیلِ زوآرانِ شود / شافعِ جرمِ گنهكارانِ شود

- ۵۶۲ ..... تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ / وَتَضَحُّ دَمٍ قَدْ سَالَ كُلَّ مَسِيلٍ
- ۵۶۲ ..... تُطِيفُ حَوَالَيْهِ مُرَادًا وَكُلَّهُمْ / عَلَى رِقَبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَمَسُولٍ
- ۸۴۲ ..... تَعْدَيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِفِعْلِكُمْ / وَخَالَفْتُمْ قَوْلَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ
- ۸۳۲ ..... تَعْدِيهِ نَفْسِي مِنْ أَخٍ مُبْجَلٍ / يَا رَبِّ فَأَمْنَحْنِي ثَوَابَ الْمَجْزَلِ
- ۲۶۳ ..... توقع دارم ای غم دیدہ مادر / گذارم روی دامانت دمی سر
- ۸۰۲ ..... ثُمَّ أَبَاكَ ذَا الْعُلَا عَلِيًّا / وَالْحَسَنَ الْخَيْرَ الرَّضَا الْوَلِيًّا
- ۸۰۲ ..... ثُمَّ أَبَاكَ ذَا النَّدَى عَلِيًّا / ذَاكَ الَّذِي نَعْرِفُهُ وَصِيًّا
- ۸۴۳ ..... جفا کر دید بر من قوم بدکار / خلاف قول پیغمبر بہ رفتار
- ۲۶۳ ..... چو من بر امت جدم فدایم / تو ای مادر ببندی چشم هایم
- ۸۵۳ ..... حامی اولاد علی / معجری دستور نبی
- ۴۶۹ ..... حَبِيبُ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَكْ فَاحِشًا / أَبَانَتْ مُصِيبَتُكَ الْأَنْفَ وَجَلَّتْ
- ۸۹۴ ..... حَتَّى عَصَيْنَا اللَّهَ رَبَّ الْأَمْرِ / بِصُنْعِنَا مَعَ الْحُسَيْنِ الطَّهْرِ
- ۶۷۶ ..... حُسَيْنٌ حِينَ يَطْلُبُ بَدْلَ نَصْرِي / عَلَى أَهْلِ الْعَدَاوَةِ وَالشَّقَاقِ
- ۲۶۷ ..... حسین کہ غاشیہ داری اش جبرئیل نمودی / کنون بہ وقت سواری رکاب دار ندارد
- ۴۴۲ ..... حُسَيْنًا الْغَيْظَ حَتَّى لَوْ شَرَبْنَا / دِمَاءَ بَنِي أُمَيَّةَ مَا رُوِينَا
- ۸۵۴ ..... حلق ورا خست و جست بر شہ مظلوم / وز شہ مظلوم، آن سہ شعبہ مسموم
- ۸۰۹ ..... خَضَبَتْ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ ✦ / فَالْيَوْمَ تُخْضَبُ مِنْ دَمِ الْفُجَّارِ
- ۷۸۹ ..... خَلُّوا عُدَاةَ اللَّهِ خَلُّوْا عَنْ شَمْرِ / يَضْرِبُهُمْ بَسْتِفِهِ وَلَا يَفِرُّ / وَهُوَ لَكُمْ صَابٌ وَسَمٌّ وَمَقْرٌ
- ۲۶۱ ..... خنجر برید حنجر او را نکرد شرم؟ / کرد، از چہ سر برید؟ نپذیرفت ازو قضا
- ۲۵۷ ..... داد مستان شقاوت را خیر / کاینک آمد آن حریف در بہ در
- ۲۵۵ ..... در سر عارف سواد و حرف نیست / جز دل اسپید همچون برف نیست
- ۷۳۴ ..... دَعَانِي عُيَيْدُ اللَّهِ مِنْ دُونِ قَوْمِهِ / إِلَيَّ خِطَّةٌ فِيهَا خَرَجْتُ لِحِينِي
- ۸۰۶ ..... دُونَ الْهُدَاةِ السَّادَةِ الْأَبْرَارِ / رَهْطِ النَّبِيِّ أَحْمَدِ الْمُخْتَارِ

- ذاک ابنِ فاطِمَةَ الْمَصَابِ بِهِ الْخَلَائِقِ وَ الْبَشَرِ / أَوْرَثْنَا ذُلًّا بِهِ جَدْعِ الْأَثُوفِ مَعَ الْغَرَرِ ..... ۴۶۹
- ذاک الوَصِي ذُو السَّنَا وَالْوَالِي / حَسْبِي بَعْمَى جَعْفَرٍ وَ الْخَالِ / أَحْمِي حُسَيْنًا ذَا النَّدَى الْمِفْضَالِ ..... ۸۳۶
- ذی الْمَجْدِ وَالْعِزَّةِ وَالْبِرِّهَانِ / يَا أَبَتَا قَدْ صِرْتَ فِي الْجَنَانِ ..... ۸۰۳
- رُدُّ شِعَاعِ النَّفْسِ فَاسْتَقْرًا / أَخَافُ أَنْ أَكْذِبَ أَوْ أُغْرَا ..... ۵۴۸
- سَأْمَضِي فَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَيَّ الْفَتَى / إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهَدَ مُسْلِمًا ..... ۶۶۸
- سَأْمَضِي وَ مَا بِالْقَتْلِ عَارٌ عَلَيَّ الْفَتَى / إِذَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَمْضِي وَيُقْتَلُ ..... ۸۶۰
- سَيِّطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَتَهُ فَاعْلَمِي / مِنْكَ الْبِكَاءُ إِذَا الْحِمَامُ دَهَانِي ..... ۸۵۱
- سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ ذِي النُّكَالِ / فِي كُلِّ يَوْمٍ ظَاهِرِ الْأَهْوَالِ ..... ۸۳۶
- شَمَا مَلْعُونٍ وَ رَسَوَا زَيْنِ جَنَانِي / بِهِ زُودِي وَاصِلِ نَارِ شَرِّ بَارِ ..... ۸۴۳
- شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفَخَارِ الْأَطْوَلِ / مِنْ هَاشِمِ الصِّدْقِ الْكَرِيمِ الْمِفْضَلِ ..... ۸۳۲
- صَبْرًا عَلَيَّ الْأَسْيَافِ وَالْأَسِنَّةِ / صَبْرًا عَلَيْهَا لِذُخُولِ الْجَنَّةِ ..... ۸۰۴
- صَبْرًا عَلَيَّ الْمَوْتِ بَنِي قَحْطَانَ / كَيْمَا نَكُونَ فِي رِضَى الرَّحْمَنِ ..... ۸۰۳
- ضَرْبُ غُلَامٍ غَيْرِ نَكْسٍ شَارِي / ذُونَ حَسِينٍ مُهْجَتِي وَ دَارِي ..... ۷۷۱
- طَلَبُوا بِنَارِهِمْ بَدَنِي وَ انْتَشَوْا / بِالْمُرْهَقَاتِ وَ لَا لَقْنَا الْخَطَارَ ..... ۸۰۹
- طَيْرٌ فِيهَا بِجَنَاحٍ أَخْضَرَ / كَفَى بِهَذَا شَرْفًا فِي الْمَحْشَرِ ..... ۸۲۵
- طَيْفٌ حَوَالِيهِ مُرَادٌ وَ كُلُّهُمْ / عَلَيَّ رِقْبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَ مَسْئُولِ ..... ۵۶۲
- عِزَاءُ لَالِ الْمُصْطَفَى وَ بِنَاتِهِ / عَلَيَّ حَسْبِ خَيْرِ النَّاسِ سَبِيطِ مُحَمَّدٍ ..... ۸۱۲
- عِزَاءُ لِأَهْلِ الشَّرْقِ وَالْغَرْبِ كُلِّهِمْ / وَ حِزْنَا عَلَيَّ حَسْبِ الْحُسَيْنِ الْمُسْتَدِّ ..... ۸۱۲
- عِزَاءُ لِزَهْرَاءِ النَّبِيِّ وَ زَوْجِهَا / خِرَاتِهِ عِلْمِ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ أَحْمَدِ ..... ۸۱۲
- عَشَقُ بَحْرِي، آسْمَانِ بَرِّ وَ كَفِي / چُونِ زَلِيخَا دَرِ هَوَايِ يَوْسُفِي ..... ۲۵۶
- عَقْلِ تَنَهَا نِي دَمِ از هِيهَاتِ زَدِ / عَشَقِ رَا هَمِ بِيهْتِ بَرْدِ وَ مَاتِ زَدِ ..... ۲۵۷
- عَلَى الطَّائِرِ الْمَيْمُونِ وَ الْجَدِّ صَاعِدِ / لِكُلِّ أَنْاسٍ طَائِرٍ وَ جَدُودِ ..... ۴۴۴
- عَلَى قَوْمٍ تَسْوَفُهُمُ الْمَنَايَا / بِمِقْدَارِ إِلَى إِنْجَارِ وَغَدِي ..... ۶۴۶

- ٨١٠ ..... عَلَى وَفَاطِمَةَ وَالِدَاهُ / فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرِ .....
- ٦٧٦ ..... غَدَاةً يَقُولُ لِي بِالْقَصْرِ قَوْلًا / أَتَرَكْنَا وَتَغْرَمُ بِالْفِرَاقِ .....
- ٣٤٦ ..... عَرَّكَ أَنْ قَالُوا حَلِيمٌ بَغْرَةٌ / وَلَيْسَ بِيَدِي حِلْمٌ وَلَكِنْ تَحَلَّمَا .....
- ٧٥٥ ..... فَأَنْفَىٰ ذَلِكُمْ سَرَوَاتٍ قَوْمِي / كَمَا أَفْنَى الْقُرُونَ الْأَوْلِيَانَا .....
- ٢٤٢ ..... فَإِنَّ تَأْتُوا بِرَمْلَةٍ أَوْ بِيَهْدٍ / نُبَايِعُهَا أَمِيرَةً مُؤْمِنِينَ .....
- ٨٦٠ ..... فَإِنَّ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفِيسَةً / فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَىٰ وَأَنْبَلُ .....
- ٢٦٩ ..... فَإِنَّ قَتِيلَ الطَّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ / أَذَلُّ رِقَابًا مِنْ قُرَيْشٍ فَذَلَّتْ .....
- ٥٦٢ ..... فَإِنَّ كُنْتُ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَانظُرِي / أَلَىٰ هَانِيَةٍ فِي السُّوقِ وَابْنِ عَقِيلِ .....
- ٦٦٨ ..... فَإِنَّ مِتُّ لَمْ أَتَدُمْ وَإِنْ عَشْتُ لَمْ أَلَمْ / كَفَىٰ بِكَ ذُلًّا أَنْ تَمُوتَ وَتَرْغَمَا .....
- ٧٥٥ ..... فَإِنَّ نَهْرِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمًا / وَإِنْ نُغَلَّبَ فَنَغَيِّرُ مُغَلَّبِينَ .....
- ٢٤٣ ..... فَإِنَّ أَنَسَ انْقَلَبَتْ جَنَائِدُهُ / فَمَا أَنْفَكَ عَنْ أَعْنَاقِهِمْ ذَلِكَ الثَّقَلُ .....
- ٢٦٦ ..... فَتِلْكَ مَلُوكِ السُّوءِ قَدْ طَالَ مُلْكُهُمْ / فَحَتَّىٰ مَ حَتَّىٰ مَ الْعَنَاءُ الْمُطَوَّلُ .....
- ٥٦٢ ..... فَتِي هُوَ أَحْيَىٰ مِنْ فَتَاةٍ حَيَّةٍ / وَأَقْطَعُ مِنْ ذِي شَفْرَتَيْنِ صَقِيلِ .....
- ٣٥٥ ..... فَجَدَّدُ عِنْدَهُ ذِكْرِي عَلِيٍّ / وَصَلَّ عَلَيَّ النَّبِيُّ وَآلِ بَيْتِهِ .....
- ٦٧٦ ..... فَقَدْ فَازَ الَّذِي نَصَرَ الْحُسَيْنَا / وَخَابَ الْاِخْسَرُونَ ذُوو النُّفَاقِ .....
- ٧٥٥ ..... فَقُلْ لِلشَّامَتَيْنِ بِنَا أَفِيؤَا / سَيَلْفَى الشَّامَتُونَ كَمَا لَعِينَا .....
- ٢٤٤ ..... فَلَا زَلَّتْ أَعْلَى النَّاسِ كَعْبَا / وَلَمْ تَزَلْ / وَفُودٌ يَسَامِيهَا الْيَكُ وَفُودٌ .....
- ٦٧٦ ..... فَلَوْ فَلَقَ التَّلْهُبُ قَلْبَ حَيٍّ / لَهَمَّ الْقَلْبُ مِنِّي بِانْفِلاقِ .....
- ٦٧٦ ..... فَلَوْ وَاسِيَّتُهُ يَوْمًا بِنَفْسِي / لَنَلْتُ كَرَامَةَ يَوْمِ التَّلَاقِ .....
- ٧٥٥ ..... فَلَوْ خَلَّدَ الْمُمْلُوكُ إِذَا خَلَّدْنَا / وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا .....
- ٨١٢ ..... فَمَنْ مُبْلِغٌ عَنِّي النَّبِيِّ وَبَيْتِهِ / بِأَنَّ ابْنَكُمْ فِي مَجْهَدٍ أَيْ مَجْهَدٍ .....
- ٨٢٧ ..... فَنَحْنُ حَقًّا سَادَةُ الدَّوَابِّ / فِينَا حَسِينٌ أَطِيبُ الْأَطْنَابِ .....
- ٧٣٤ ..... فَوَاللَّهِ لَا أَذْرِي وَإِنِّي لِحَايِرٌ / أَفَكْرُ فِي أَمْرِي عَلَيَّ خَطَرِينَ .....

- ۴۴۳..... فهاتیکم الأنصار يرجون فضله / وهلك اعراب اضر بها المحل
- ۴۴۲..... فَيَا لَهْفًا لَوْ أَنَّا لَنَأْتُونَكَ / وَلَكِن لَّانْعُودُ كَمَا غَنَيْنَا
- ۸۲۶..... فِينَا حَسِينٌ سَيِّدُ الْأَقْرَانِ / وَسَيِّدُ الشَّبَابِ فِي الْجَنَانِ
- ۸۲۶..... قَدْ تَرَكُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ / وَأَظْهَرُوا الْكُفْرَ مَعَ الطُّغْيَانِ
- ۴۹۵..... قَدْ رُفِعَ الْفُحْ فَمَا مِنْ حَذَرٍ / قَدْ رُفِعَ الْفُحْ فَمَا مِنْ حَذَرٍ
- ۸۰۷..... قَدْ طَابَ لِي فِي يَوْمِي الْقِرَاعُ / ذُوْنَ حُسَيْنٍ وَلَهُ الدَّفَاعُ
- ۷۹۰..... قَدْ عَلِمْتُ حَقًّا بَنُو غِفَارٍ / أَنِي أَذُوبُ فِي طَلَابِ النَّارِ
- ۸۰۶، ۷۸۹..... قَدْ عَلِمْتُ حَقًّا بَنُو غِفَارٍ / وَحَدِيدُ بَعْدَ بَنِي نِزَارِ
- ۸۰۴..... قَدْ عَلِمْتُ سَعْدًا وَحَيٍّ مَذْحِجٍ / أَنِي لَيْثُ الْعَابِ لَمْ أَهْجُجْ
- ۸۰۷..... قَدْ عَلِمْتُ كَاهِلُهَا وَذُودَانٍ / وَالْخَنْدَقِيُّونَ وَقَيْسُ عِيْلَانِ
- ۷۷۱..... قَدْ عَلِمْتُ كَتِيْبَةَ الْأَنْصَارِ / أَنِي سَأَحْمِي حَوْزَةَ الذُّمَارِ
- ۷۹۷..... قَدْ كَانَ مِنْكَ غَابِرَ الزَّمَانِ / مَا نَحْطُ فِي اللَّوْحِ لَدَى الدِّيَّانِ / لَا تَجْرَعِي فُكْلُ حَيُّ فَانَ
- ۲۶۲..... كَرَبَلَا گرديده قربانگاه من / هست هفتادودو تن همراہ من
- ۲۵۶..... كَرِ نِيَسْتَانِ چُونِ مَرَا بېرېده اند / از نفيرم مرد و زن نالیده اند
- ۵۴۸..... كُلُّ أَمْرٍ يَوْمًا مُتْلَقٌ شَرًّا / وَيُخْلَطُ الْبَارِدُ سُخْنًا مُرًّا
- ۷۹۹..... كَيْفَ تَرَى الْفُجَّارُ ضَرْبَ الْأَسْوَدِ / بِالسَّيْفِ صَلْتًا عَنْ بَنِي مُحَمَّدٍ
- ۶۶۸..... گَرِ بمانم سربلندم ور بميرم باک نيست / بر تو بس اين ننگ، خواهی مُرد اما بی هوا
- ۲۶۲..... گَرِ بمانم من به جای خويشتن
- ۸۶۳..... گَرِ شَمَارَا به جِهَانِ مَكْتَبِ وَأَيِّنِي نِيَسْتِ / لِأَقْلِ مَرْدَمِي آزَادَهْ به دُنْيَا بَاشِيدِ
- ۲۵۷..... گُفْتُ أَيْنَكَ أَمْدَمُ مِنْ أَيْ كَيْيَا / گُفْتُ أَزْ جَانِ آرْزَوْمَنْدَمِ، بِيَا
- ۲۵۷..... گُفْتُ بَنْگَرِ، بَرَزْدَسْتَمِ أَسْتِينِ / گُفْتُ مِنْ هَمِ بَرَزْدَمِ دَامَانِ، بِيِينِ
- ۲۶۲..... گُفْتُ مِنْ بَا أَيْنِ گَرُوهِ بَدَسْتِيْزِ / دَادْخَوَاهِي دَارَمِ أَنْدَرِ رَسْتَخِيْزِ
- ۴۷۱..... لَا دَعَّرْتُ السُّوَامَ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ / مُغِيرًا وَلَا دُعِيْتُ يَزِيدًا

- لا عاجزاً فیها ولا مؤولوا / ولا أخافُ الیومَ موتاً مُقبِلاً ..... ۸۰۵
- لا اراهبُ الموتَ اذا الموتُ زفا / حتی اوارى فی المصالیبِ لفا ..... ۸۴۰
- لا تجزعی فکل شیء فان / والصبرُ آخظی لک عند الدیان ..... ۷۹۹
- لا تحرقی قلبی بدمعک حسرة / مادام منی الروحُ فی جثمانی ..... ۸۵۱
- لاجرم زد خیمه، عشق بی قرین / در فضای ملک آن عشق آفرین ..... ۲۵۷
- لاضربن القوم ضرباً فیصلاً / ضرباً شدیداً فی العدا مُعجلاً ..... ۸۰۵
- لمنتم وأخزیتم بما قد جنیتم / فسوف تلاقوا حرّاً ناراً توقد ..... ۸۴۲
- لقد ضاعت رعیتکم وأنتم / تصیدون الأرانب غافلینا ..... ۴۴۲
- لمثلکم تحمل السیوف ولا / تُغمزُ أحسابنا من الرق ..... ۸۵۹
- لنضربن مغشراً الفجار / بكل غضب صارم بتار ..... ۷۸۹
- لنعم الحرُّ حرُّ بنی ریح / ونعم الحرُّ عند مختلف الرماح ..... ۷۸۴
- لیسوا کقوم عرفوا بالکذب / لکن خیاراً وکراماً النسب ..... ۸۲۴
- ما تنظرون بسلمی عند فرصتها / فقد وهی ودها واستوسق الصرم ..... ۵۲۲
- ما زلت أرمیهم بثغرة نحره / ولبانه حتی تسترل بالدم ..... ۷۷۲
- مترس ای نفس از این قوم کفار / تو را مزده به لطف حی جبار ..... ۸۴۲
- مرگ بهتر ز ننگ و عار بود / عار به از دخول نار بود ..... ۸۵۳
- مع ابن محمد تقدیه نفسی / تودع ثم وکی بانطلاق ..... ۶۷۶
- مع النبی السید المختار / قد قطعوا بیغیهم یساری / فأصلهم یا رب حرّ النار ..... ۸۴۱
- مگر خیر رسل ما را سفارش / نکرد و ما نه ایم از نسل مختار ..... ۸۴۳
- مگر زهرا نه مام خاص من هست / مگر جدم نه خیر الخلق ابرار ..... ۸۴۳
- من الحسین الماجد المفضل / ابن رسول الله خیر مرسل ..... ۸۰۸
- من سیرم از حیات وگر نه کنم روان / در هر قدم به روی زمین چشمه حیات ..... ۲۶۱
- من صاحب أو طالب قتیل / والدهر لا یقنع بالتبدیل ..... ۷۲۹

- ۸۵۳ ..... منم حسین بن علی / پشت نسازم به دنی
- ۸۵۹ ..... مهلاً بنی عمنا ظلامتنا / ان بنا سوره من العلق
- ۶۶۸ ..... می روم کشته شوم، این بر جوانمرد عار نیست / گر هدف، حق باشد و رزمنده، تسلیم خدا
- ۲۵۷ ..... ناز معشوق و نیاز عاشقی / جور عذرا و رضای وامقی
- ۸۴۰ ..... ترسم من از مرگ چون بر سر آید / زخم تیغ تا از درون بر در آید
- ۸۹۴ ..... نحن رضضنا الظهر بعد الصدر / بكل يغتوب شديد الأستر
- ۳۶۱ ..... نَسَبَ تَخْيِرَهُ إِلَهَهُ لِقَوْمِنَا / انقل به نسباً الى الكفار
- ۸۲۶ ..... نَشْكُوا إِلَى اللَّهِ مِنَ الْعُدْوَانِ / فعال قوم في الردى عميان
- ۸۴۰ ..... نفسى لنفس المصطفى الطهر وفا / انى انا العباس اغدو بالسفا
- ۲۶۲ ..... نمودم با خدا عهدی شفیع امتان گردم / عوض بدهد خدا بر من کلید خلد و رضوان را
- ۶۶۸ ..... نیک مردان را حمایت تا کنم با جان و دل / فارق از اغیارم و راهم ز گمراهان، جدا
- ۱۱۶ ..... و آن که ز دلبر نظر خاص یافت / داغ عنا بر جگرش می نهند
- ۸۳۵ ..... وَابْنِ عَمِّ لِلنَّبِيِّ الظاهر / هذا حسين خيرة الاخائر
- ۴۶۹ ..... وَاحْمَرَّتْ آفَاقُ السَّمَاءِ مِنَ الْعَشِيَّةِ وَالسَّحَرِ / وَتَغَبَّرَتْ شَمْسُ الْبِلَادِ بِهِمْ وَأَظْلَمَتِ الْكُورُ
- ۸۳۵ ..... وَ سَيِّدِ الْكِبَارِ وَالْأَصَاغِرِ / بَعْدَ الرَّسُولِ وَالْوَصِيِّ النَّاصِرِ
- ۸۷۲ ..... و لا مجال لا ولا تكتم / ان اباك خيبر من يكلم
- ۷۵۵ ..... وَ مَا اِنْ طُبْنَا جَبْنَ وَلَكِنْ / مَنَايَا وَ دَوْلَةَ آخِرِنَا
- ۸۵۱ ..... وَإِذَا قُتِلَتْ فَأَنْتِ أَوْلَى بِالذِّى / تَأْتِيَنَهُ يَا خَيْرَةَ الشُّوَانِ
- ۸۰۷ ..... وَأَسْمَرَ سِنَانَهُ لَمَاعٍ / يَرَى لَهُ مِنْ ضَوْوَتِهِ شِعَاعٍ
- ۷۹۷ ..... وَالصَّبْرُ أَحْظَى لَكَ بِالْأَمَانِ / يَا مَعْشَرَ الْأَزْدِ بَنِي قَحْطَانَ / كُونُوا لَدَى الْحَرْبِ كَأَسَدِ خَفَّانِ
- ۸۴۱ ..... وَاللَّهِ اِنْ قَطَعْتُمُوَا يَمِيْنِي / اِنِّي اُحَامِي اَبْدَأُ عَنِ دِيْنِي
- ۸۲۰ ..... وَاللَّهِ رَبِّ الْعَرْشِ لَا تُفَارِقُ / جُمُوْعَكُمْ اَوْ تُعَمَدَ الْبَوَارِقِ
- ۸۰۹ ..... وَاللَّهِ رَبِّي لَا اَزَالُ مُضَارِبًا / لِلْفَاسِقِيْنَ بِمُرْهَفٍ بَنَارِ

- ٨١٨ ..... وَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعَى / أَطْعَنَكُمْ بِالرُّمْحِ حَتَّى يَشْتَى
- ٨٠٩ ..... وَالْيَوْمَ تُحْضَبُ مِنْ دَمٍ لِمَعَاشِرِ / رَفَضُوا الْقُرْآنَ لِنُصْرَةِ الْأَشْرَارِ
- ٨٦٠ ..... وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشِنَتْ / فَقَتْلُ امْرِئٍ فِي اللَّهِ بِالسَّيْفِ أَفْضَلُ
- ٨٦٠ ..... وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مَقْدَرًا / فَقَلَّةُ حِرْصِ الْمَرْءِ فِي الْكُسْبِ أَجْمَلُ
- ٨٦٠ ..... وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرْكِ جَمْعُهَا / فَمَا بِالْ مَتْرُوكِ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخَلُ؟
- ٧٢٩ ..... وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ / وَكُلُّ حَى سَالِكِ السَّبِيلِ
- ٨٥٩ ..... وَجَدَى رَسُولَ اللَّهِ أَكْرَمَ مَنْ مَشَى / وَتَحَنُّ سِرَاجِ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ نَزْهَرُ
- ٧٨٧ ..... وَحَسَنًا وَالْمُرْتَضَى عَلِيًّا / وَذَا الْجَنَّةِ حَيْثُ الْفَتَى الْكَمِيًّا / وَأَسَدَ اللَّهِ الشَّهِيدِ الْحَيًّا
- ٨٠٤ ..... وَحُورٍ عَيْنٍ نَاعِمَاتٍ هُنَّ / لِمَنْ يُرِيدُ الْفَوْزَ لَا بِالظَّنَّةِ
- ٨٠٢ ..... وَذَا الْجِنَا حَيْثُ الْفَتَى الْكَمِيًّا / وَأَسَدَ اللَّهِ الشَّهِيدِ الْحَيًّا
- ٨٣٩ ..... وَذَوَالْحَطِيمِ وَالْفِئَاءِ الْمُحْرَمِ / لِيُخْضِبَنَّ الْيَوْمَ جِسْمِي بِالْدَمِ
- ٨٥٩ ..... وَشِيعَتُنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شِيعَةٍ / وَمُبْعِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَخْسَرُ
- ٨٤١ ..... وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ / نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْإِمِينِ
- ٨٣١ ..... وَعِنْدَ غَنِيٍّ قَطْرَةٌ مِنْ دِمَائِنَا / وَفِي أَسَدٍ أُخْرَى تُعَدُّ وَتُذَكَّرُ
- ٨٥٩ ..... وَفَاطِمَةُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدِ / وَغَمِّي يُدْعَى ذَا الْجِنَا حَيْثُ جَفَعَرُ
- ٧٣٤ ..... وَفِي قَتْلِهِ النَّارُ الَّتِي لَيْسَ دُونُهَا / حِجَابٌ وَمُلْكُ الرَّبِّ قُرَّةُ عَيْنِ
- ٨٥٩ ..... وَفِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا / وَفِينَا الْهُدَى وَالْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذَكَّرُ
- ٢٦٢ ..... وَلِي مِي خَواست يزدان تا سرش زيب سنان گردد / كه در هنگامه محشر شفيع عاصيان گردد
- ٢٦٦ ..... وَمَا ضُرِبَ الْأَمْثَالُ فِي الْجَوْرِ قَبْلَنَا / لِأَجْوَرِّ مِنْ حُكَامِنَا الْمُتَمَثِّلُ
- ٤٤٣ ..... وَمَنْ بَعْدَهَا كُنَّا عِبَادِيذَ شُرُودًا / أَقَمْتَ قَنَاةَ الدِّينِ وَاجْتَمَعَ الشَّمْلُ
- ٨٠٩ ..... وَمُهَاجِرِينَ مُخْضِبِينَ رِمَاحِهِمْ / تَحْتَ الْعِجَاجَةِ مِنْ دَمِ الْكُفَّارِ
- ٨٥٩ ..... وَتَحَنُّ أَمَانَ الْأَرْضِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ / نَصُولُ بِهِذَا فِي الْأَنَامِ وَتَفْخَرُ
- ٨٥٩ ..... وَتَحَنُّ وَوَلَاةَ الْخَوْضِ نَسْتَقِي وَوَلَاتَنَا / بِكَاسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ



- وَنِعْمَ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا / فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ ..... ۷۸۴
- وَتَقَرَّرِي مَا شِئْتَ أَنْ تُتَقَرَّرِي / أَنْ ذَهَبَ الصَّائِدُ عَنْكَ فَأَبْشِرِي ..... ۴۹۵
- وَوَاسَى الرَّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ / وَفَارَقَ مُتَبُورًا وَخَالَفَ مُجْرِمًا ..... ۶۶۸
- وهرو منزل عشقیم و ز سرحد عدم / تا به اقلیم وجود این همه راه آمده‌ایم ..... ۲۵۶
- وَيَرِزُقُ الْمَوْتَ أَبُو اسْحَاقَ / أَغْنَى بَنِي الْفَاجِرَةِ الْفُسَّاقَا ..... ۸۱۲
- هذا الحسين ابن النبي المرسل / نذودُ عَنْهُ بِالْحُسَامِ الْفَيْصَلِ ..... ۸۳۲
- هذا الذي تعرف البطحاء وطأته / و البيت تعرفه والحلّ و الحرم ..... ۶۳۷
- هذا حسين كالأسير المرتهن / بين أناسٍ لاسقوا صوب المزن ..... ۸۲۸
- هَذَا عَلَيَّ الْيَوْمِ حَقٌّ وَاجِبٌ / فِي كُلِّ يَوْمٍ تَعَانَقِ وَحِوَارِ ..... ۸۰۹
- هم آوردموهم بالغرور و غرودوا / أَحَبُّوا نَجَاةً لَا نَجَاةَ وَلَا عَذْرَ ..... ۱۸۳
- هو اليوم ذوعهد وفيها خليفة / إذا فارق الدنيا خليفتنا الكهل ..... ۴۴۳
- يا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ / كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ ..... ۷۲۹
- يا رَبِّ أَنْي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٍ / وَلا بِنِ سَعْدِ تَارِكِ وَهَاجِرِ ..... ۷۹۶
- يا سعد لا تعد الدعاء فما لنا / نَسَبٌ نَجِيبٌ بِهِ سِوَى الْإِنصَارِ ..... ۳۶۱
- يا قَوْمُ ذُو دَوْءٍ عَنْ بَنِي الْأَحْرَارِ / بِالْمَشْرِفِي وَالْقَنَا الْخَطَّارِ ..... ۷۸۹
- يَا لَكَ مِنْ قُبْرَةٍ بِمَعْمَرٍ / خَلَا لَكَ الْعِجْوُ فَيَضِي وَأَصْفِرِي ..... ۴۹۵
- يَا نَاقَتِي لَا تَدْعُرِي مِنْ زَجْرِي / وَشَمْرِي قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ ..... ۶۷۰
- يا نفس لا نخشى من الكفار / وَ أَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ ..... ۸۴۱
- يا نَفْسُ لِلرَّاحَةِ فَاطْرَحْتَهُ / وَفِي طَلَابِ الْخَيْرِ فَارُغْتَهُ ..... ۸۰۴
- يُصِيبُ بِهِ الرَّامُونَ عَنْ قَوْسٍ غَيْرِهِمْ / فَيَا آخِرًا اسْدِي لَهُ الْعَيَّ أَوَّلُ ..... ۲۶۶
- يَوْمَ أُعْطِيَ مِنَ الْمَهَابَةِ ضِمًّا / وَالْمَنَايَا يَرِصُدْتَنِي أَنْ أَحِيدَا ..... ۴۷۱





۳۶۶، ۳۶۹-۳۷۱، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۶، ۳۸۰، ۳۸۶-۳۹۱	۳۶۱، ۳۶۴، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۹، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۹۰
۳۹۷، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۷، ۴۰۸، ۴۱۴، ۴۱۵، ۴۱۷-۴۲۳	۳۹۳، ۳۹۴، ۳۹۸، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۰۹، ۴۱۰، ۴۱۴
۴۴۵، ۴۵۵، ۴۶۴، ۴۶۶، ۵۰۷، ۵۳۵، ۵۵۷، ۵۷۸-۵۷۳	۴۱۵، ۴۱۸-۴۲۱، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۴۵، ۴۴۶، ۴۵۳
۵۸۹-۵۹۱، ۵۹۶، ۶۴۱، ۷۰۳، ۷۱۹، ۷۲۴، ۷۲۹	۴۶۳، ۴۶۴، ۴۶۶، ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۸۷
۷۵۲، ۷۵۳، ۷۸۶، ۸۰۰، ۸۰۲، ۸۱۷، ۸۲۹، ۸۳۳	۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۱، ۵۱۶
۸۳۴، ۸۵۸، ۸۶۴، ۸۸۵	۵۲۰-۵۲۲، ۵۲۴، ۵۳۵، ۵۳۸، ۵۵۱، ۵۵۶، ۵۵۷
امام سجادؑ..... ۴۱، ۵۳، ۵۹، ۷۴، ۷۹، ۸۱	۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۸، ۵۸۲-۵۸۷، ۵۸۹
۸۲، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۳۱، ۱۴۲، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۹۶	۵۹۰، ۵۹۶-۵۹۴، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۲۱
۴۰۰، ۴۰۱، ۴۶۳، ۴۶۸، ۵۹۱، ۶۲۶، ۶۲۸، ۶۳۷	۶۲۶، ۶۴۱، ۶۴۴، ۶۶۷، ۶۷۴، ۶۸۶، ۶۸۸، ۶۹۴
۶۴۱، ۶۵۱، ۷۰۳، ۷۲۱، ۷۲۲، ۷۲۴، ۷۲۹، ۷۳۰	۶۹۵، ۷۰۳، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۱۶، ۷۱۸-۷۲۰، ۷۲۹
۷۴۳، ۷۴۳، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۶، ۸۵۸، ۸۷۴، ۸۷۶	۷۳۳، ۷۴۰، ۷۵۲، ۷۵۷، ۷۷۰، ۷۷۳، ۷۷۸، ۷۸۶
۸۷۹، ۸۸۷، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۲، ۹۰۲، ۹۰۳	۷۸۸، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۰۷، ۸۱۰، ۸۱۷، ۸۲۹، ۸۳۲
امام باقرؑ..... ۴۵، ۴۶، ۷۰، ۷۹، ۹۲، ۱۴۴، ۱۶۳	۸۳۵-۸۳۷، ۸۴۳، ۸۵۰، ۸۵۲، ۸۶۰، ۸۶۳، ۸۶۴
۱۸۰، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۲۷۴، ۲۸۶، ۳۲۵	۸۷۴، ۸۷۹، ۸۸۵، ۸۹۶، ۸۹۹
۳۵۲، ۳۵۵، ۳۶۶، ۳۸۸، ۴۶۸، ۵۰۶، ۵۹۱، ۶۸۹	فاطمہ الزہراءؑ..... ۸۷، ۱۰۳، ۱۳۱، ۱۴۰، ۱۵۵
۷۱۰، ۷۱۴، ۷۶۳، ۸۴۹، ۸۵۰، ۸۵۴-۸۵۷، ۸۷۴	۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۷، ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۴۸، ۲۵۲، ۲۶۳
۸۹۰، ۸۹۱	۳۱۲، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۵۴، ۴۶۴، ۴۶۹، ۵۳۰، ۵۵۶
امام صادقؑ..... ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۵۸، ۶۵، ۷۹	۶۴۴، ۶۵۴، ۶۶۸، ۷۰۵، ۷۱۹، ۷۲۷، ۷۲۹، ۷۴۹
۸۰، ۹۲، ۱۶۳، ۱۷۵-۱۷۸، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۶	۷۷۱، ۸۱۰-۸۱۲، ۸۲۱، ۸۴۳، ۸۶۰، ۸۶۳، ۸۶۸
۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۷-۲۰۲، ۲۸۶، ۳۰۱، ۳۱۹، ۳۲۵	۸۷۲، ۸۷۶، ۸۸۹، ۸۹۱، ۸۹۹
۳۸۸، ۴۶۸، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۹۱، ۵۹۸، ۶۲۱، ۶۴۲	امام حسنؑ..... ۶۵، ۶۷، ۸۴، ۸۷، ۱۰۸
۷۳۲، ۷۴۴، ۷۶۳، ۷۸۵، ۸۲۲، ۸۲۳، ۸۷۱، ۸۷۳	۱۳۱، ۱۳۴، ۱۴۷، ۱۵۵-۱۶۵، ۱۸۱، ۱۸۴، ۲۲۲
۸۷۵، ۸۸۵، ۸۹۵، ۸۹۶، ۹۰۲	۲۲۵، ۲۲۷، ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۸۶، ۳۱۳، ۳۲۴، ۳۳۰
امام کاظمؑ..... ۱۳۱، ۳۸۷	۳۳۱-۳۳۵، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۹، ۳۵۲، ۳۵۶

آمنه بنت وهب ..... ۶۹۳	امام رضا ؑ ..... ۵۳، ۹۲، ۱۹۵، ۲۰۱، ۶۹۱، ۸۱۷
آیتی، محمد ابراهیم ..... ۲۸۴، ۲۸۵، ۴۹۲، ۶۱۹	۸۹۱، ۹۰۳
ابان بن ارقم اسدی ..... ۸۴۱	امام جواد ؑ ..... ۱۶۶، ۸۷۵، ۹۰۳
ابجر بن کعب ..... ۸۶۴	امام عصر ؑ ..... ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۷۵، ۶۲۴، ۸۷۵
ابراهیم اشتر ..... ۶۴۴	آدم ؑ ..... ۱۱۵، ۱۳۰، ۱۸۷، ۴۳۱، ۶۲۳، ۸۲۲
ابراهیم دیزج ..... ۹۰۲	اسماعیل ؑ ..... ۱۷۶، ۱۷۷، ۸۴۰
ابراهیم ؑ ..... ۱۷۷، ۶۵۳، ۸۲۲	صالح ؑ ..... ۸۵۴
ابراهیم بن حصین اسدی ..... ۸۱۲	عیسی ؑ ..... ۱۳۰، ۱۷۶، ۱۸۷، ۲۵۸
ابراهیم بن عبدالله بن حسن ..... ۸۵۹	موسی ؑ ..... ۴۷۰، ۴۷۵، ۷۴۸
ابراهیم بن عمر یمانی ..... ۶۲۱، ۶۲۲	نوح ؑ ..... ۷۴۵، ۷۵۶، ۸۲۲
ابن ابار بلنسی ..... ۵۷، ۹۹	هود ؑ ..... ۷۵۶
ابن ابی الحدید ..... ۶۰، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱	یحیی بن زکریا ؑ ..... ۶۵۱
..... ۱۷۵، ۱۸۲، ۲۱۱، ۲۱۵-۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳، ۲۲۵	یعقوب ؑ ..... ۱۸۷، ۶۲۳
..... ۲۲۹-۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۷۴، ۳۰۰	یوسف ؑ ..... ۱۸۷، ۶۲۳، ۷۵۶
..... ۳۲۶، ۳۳۰-۳۳۲، ۳۳۴، ۳۴۵، ۳۵۰-۳۵۲، ۳۶۲	یونس ؑ ..... ۶۸۳
..... ۳۶۴-۳۶۹، ۳۸۸-۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۱۹	آبی، منصور بن حسین ..... ۱۸۷، ۶۲۵، ۸۵۲
..... ۴۶۳، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۲۴، ۵۳۸، ۵۶۵، ۵۷۴، ۵۷۶	آرام، احمد ..... ۲۲۷
..... ۵۸۲، ۵۹۱، ۶۳۴، ۶۸۹، ۸۵۲، ۸۶۷	آزادیان، مصطفی ..... ۲۵۸
ابن ابی الدنیا ..... ۴۳، ۵۰، ۹۹، ۱۰۶، ۶۹۰، ۸۳۸	آقابزرگ تهرانی ..... ۴۸، ۵۶، ۵۸، ۶۹، ۹۵
ابن ابی تجیح ..... ۶۳۷	..... ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۸، ۱۲۰، ۱۲۵-۱۲۷، ۱۳۱
ابن ابی جمهور احسانی ..... ۶۵۱	۱۳۵، ۱۴۶
ابن ابی حاتم رازی ..... ۶۳۶، ۶۳۷	آقاجانی قناد، علی ..... ۲۶۸
ابن ابی طیفور ..... ۷۴	آل یزن ..... ۸۰۰
ابن ابی عقب ..... ۸۳۱	آل وحید ..... ۷۴۰

۶۱۰، ۵۷۷، ۵۶۱، ۵۶۰، ۵۵۸-۵۵۳، ۵۵۰، ۵۴۸	ابن اثال نصرانی..... ۳۷۰
۶۵۲، ۶۴۶، ۶۴۱، ۶۳۸، ۶۲۷، ۶۱۹، ۶۱۷، ۶۱۲	ابن اثیر، علی بن محمد..... ۵۷، ۹۴، ۹۵، ۱۲۰،
۶۷۸، ۶۷۶، ۶۷۵، ۶۷۰، ۶۶۶، ۶۶۴، ۶۵۵، ۶۵۳	۱۵۵، ۱۶۸، ۲۰۱، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۵، ۳۴۳،
۷۰۲، ۷۰۱، ۶۹۳، ۶۹۱، ۶۸۹، ۶۸۵، ۶۸۴	۳۴۵، ۳۴۶، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۹۰، ۴۱۰، ۴۱۷، ۴۲۱،
۷۲۱، ۷۱۹-۷۱۷، ۷۱۵، ۷۱۱، ۷۰۸، ۷۰۶-۷۰۴	۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۲۸، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۵،
۷۶۴، ۷۶۱، ۷۵۱، ۷۳۹، ۷۳۴-۷۳۲، ۷۳۰، ۷۲۴	۴۵۲-۴۵۴، ۴۶۰-۴۶۵، ۴۶۳، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴،
۸۰۸، ۸۰۶-۸۰۳، ۸۰۰-۷۹۸، ۷۹۴، ۷۶۸، ۷۶۷	۴۸۰، ۴۸۱، ۴۹۲، ۴۹۳، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۱۱، ۵۱۲،
۸۳۶، ۸۳۳، ۸۲۸، ۸۲۴، ۸۲۲، ۸۲۰-۸۱۷، ۸۰۹	۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۹، ۵۲۳، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۳۷، ۵۷۴،
۸۵۷، ۸۵۶، ۸۵۲، ۸۴۵، ۸۴۲، ۸۴۰، ۸۳۹، ۸۳۷	۵۷۶، ۵۷۷، ۵۹۶، ۶۱۷، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۶، ۶۲۷،
۸۷۲، ۸۷۱، ۸۷۰، ۸۶۶، ۸۶۳، ۸۶۲، ۸۵۹	۶۴۴، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۵، ۶۵۷، ۶۷۴، ۶۹۳، ۶۹۴،
۸۹۳، ۸۹۱، ۸۸۸، ۸۸۶-۸۸۳	۶۹۸، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۳۹، ۷۴۴-۷۴۲، ۷۵۰، ۷۵۴،
۸۵۰، ۹۲.....	۷۶۳، ۷۶۷، ۷۷۱، ۸۱۷، ۸۷۴
۳۴۵، ۸۰.....	ابن اسحاق..... ۴۲۶
۲۵۱، ۲۵۰، ۱۰۶، ۷۱، ۷۰.....	ابن اشنانی بغدادی..... ۵۲
۸۵۵، ۴۲۶، ۹۴، ۵۰.....	ابن اعثم کوفی..... ۵۱، ۵۶، ۷۲-۷۵، ۸۶، ۸۸
۸۳۸، ۶۹۰، ۳۴۸، ۲۲۴.....	۹۳، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۸۱، ۱۸۸،
۵۴۵، ۲۸۹.....	۱۸۹، ۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۵، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۷۴، ۲۷۶،
۱۶۰، ۱۵۹، ۸۹، ۴۷.....	۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۵، ۳۰۶،
۷۵۵، ۶۵۰، ۵۶۵، ۵۳۰، ۵۲۰، ۳۲۷، ۲۴۱، ۲۱۵	۳۱۸، ۳۱۹، ۳۴۹، ۳۵۷، ۳۶۴، ۳۸۲، ۳۸۷، ۴۰۸، ۴۰۹،
۷۰۵، ۴۶۶.....	۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۷، ۴۳۳، ۴۴۰، ۴۴۱،
۷۸۹، ۷۸۱، ۳۵۴، ۲۸۹.....	۴۴۳-۴۴۵، ۴۶۲-۴۵۲، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۱-۴۷۵،
۵۸.....	۴۷۹-۴۸۵، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۳-۵۱۰،
۱۱۷.....	۵۱۲، ۵۱۶-۵۱۴، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۲۲، ۵۲۳، ۵۲۸،
۶۹۰، ۱۰۳.....	۵۲۹، ۵۳۸-۵۳۲، ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۷،

۳۸۰، ۳۸۱، ۳۹۲، ۴۱۲، ۴۱۴-۴۱۶، ۴۲۲، ۴۲۸،	ابن خلدون..... ۱۶۱، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۵۴
۴۲۹، ۴۳۲-۴۳۵، ۴۳۷، ۴۴۴، ۴۶۷، ۴۷۰، ۴۷۹،	ابن خلکان..... ۸۰، ۱۳۵، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۷
۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۳-۴۹۵، ۵۱۴، ۵۷۳، ۵۹۰، ۶۰۰،	ابن رجب حنبلی..... ۵۷
۶۱۸، ۶۲۶	ابن رسته..... ۶۴۱، ۶۵۳، ۶۶۴
ابن عبدالبر قرطبی..... ۸۳، ۲۱۴، ۲۱۷، ۳۴۴، ۳۴۵،	ابن سلامه..... ۵۲۵
۳۶۴، ۳۷۲، ۳۹۰، ۴۱۸، ۴۲۲، ۴۲۳، ۴۲۸، ۴۹۲،	ابن شبهه..... ۶۷، ۱۵۹، ۲۱۹، ۲۳۹، ۶۸۳
۴۹۳، ۵۱۱، ۵۴۴، ۵۷۴، ۶۹۰، ۷۵۵	ابن شعبه حرانی..... ۲۳۸، ۲۵۳، ۲۹۴، ۳۹۴، ۵۹۷
ابن عبدربه اندلسی..... ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۷۶، ۲۱۱، ۲۱۲،	۶۶۵، ۸۵۰
۲۲۶، ۳۴۴، ۳۵۰، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۲۱، ۴۲۴، ۴۲۷،	ابن شهر آشوب..... ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۶
۴۴۰، ۴۷۵، ۵۱۰، ۵۲۱، ۵۸۳، ۶۹۰	۷۳، ۹۲، ۹۳، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۱،
ابن عدیم..... ۵۷، ۱۰۰، ۶۵۰	۲۳۰، ۲۹۵، ۳۰۱، ۳۱۰، ۳۱۹، ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۰۱،
ابن عساکر..... ۴۷، ۵۰، ۵۱، ۵۶، ۹۱-۹۱، ۹۸،	۴۰۳، ۴۲۳، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۳، ۴۶۷، ۵۰۷، ۵۰۹،
۱۰۰، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۱،	۵۳۲، ۵۳۵-۵۳۷، ۵۵۰، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۱، ۶۳۸،
۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۱۱، ۲۱۵، ۲۲۳،	۶۴۶، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۰۱، ۷۰۲، ۷۶۴، ۷۶۷، ۷۶۸،
۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۵۰، ۲۷۰، ۲۸۵، ۳۴۷، ۳۴۸،	۷۸۲، ۷۹۴، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۰۱-۸۰۶، ۸۰۸، ۸۰۹،
۳۵۰، ۳۵۷، ۳۸۵، ۳۸۷، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۲۳، ۴۴۵،	۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۷، ۸۲۰، ۸۲۴-۸۲۹، ۸۳۳، ۸۳۶،
۴۵۲، ۴۵۴، ۴۵۹، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۹۵، ۴۹۸،	۸۴۱-۸۴۳، ۸۴۹-۸۵۳، ۸۵۹، ۸۶۷، ۸۶۹، ۸۷۴،
۵۷۶، ۶۰۰، ۶۰۲، ۶۱۷، ۶۳۸، ۶۴۴، ۶۵۰، ۶۷۴،	۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۶-۸۸۸، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۴، ۸۹۷،
۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۵، ۷۱۲، ۷۱۵، ۷۱۸، ۷۲۶، ۷۲۸،	۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱
۷۴۳، ۷۵۷، ۷۵۸، ۸۰۷، ۸۳۴، ۸۵۹، ۸۹۲	ابن صباغ مالکی..... ۴۰۸، ۵۷۶
ابن عصفور بحرانی..... ۱۲۷	ابن طلحه شافعی..... ۱۰۳
ابن عماد حنبلی..... ۴۸، ۶۵	ابن طولون، شمس‌الدین محمد..... ۶۴
ابن عنبه..... ۴۰۸، ۴۶۳، ۸۳۴،	ابن عباس..... ۷۱، ۷۳، ۹۳، ۹۵، ۹۸، ۱۶۷،
ابن قتال نیشابوری..... ۸۳، ۸۴، ۶۳۷، ۶۹۰، ۷۵۱،	۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۹۱، ۲۱۳، ۲۸۵، ۲۹۵، ۳۰۷،

۸۵۶ ۸۵۳ ۸۵۲ ۸۳۹ ۸۲۰ ۷۹۸ ۷۸۵ ۷۶۱	۸۸۶ ۸۷۵ ۸۶۸ ۸۶۲ ۸۶۱ ۸۵۶ ۸۵۰ ۸۳۹
۸۱۴ ۸۱۴ ۸۱۳ ۸۶۷ ۸۶۶ ۸۶۴ ۸۵۹ ۸۵۷	۸۱۷ ۸۱۰ ۸۹۳ ۹۰۲
۹۰۰ ۸۹۹ ۸۹۶ ۸۹۵ ۸۹۴ ۸۹۱ ۸۸۹-۸۱۷	ابن فندق..... ۶۹۰
ابن هشام..... ۲۲۳، ۲۲۵، ۲۷۴، ۳۹۵، ۴۰۲، ۴۰۳، ۷۵۵، ۴۳۴	ابن قولویه قمی. ۱۷۷-۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۶-۱۹۹، ۲۰۱، ۲۵۲، ۲۸۷، ۲۹۶، ۴۶۸، ۴۶۹، ۴۹۷، ۶۱۷، ۶۵۷، ۶۸۹، ۷۴۴، ۸۲۳، ۸۷۵، ۹۰۱
ابو احمد عبدالعزیز بن یحیی بن احمد عیسی	ابن کثیر دمشقی..... ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۳۵، ۱۶۰، ۱۷۹، ۱۸۹، ۲۱۴، ۲۲۴، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۷۰، ۲۸۵، ۳۰۱، ۳۴۷، ۳۸۷، ۴۰۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۵۱، ۴۵۹، ۴۶۰، ۴۸۱، ۴۸۲، ۴۹۵، ۵۱۵، ۵۷۶، ۶۴۴، ۶۵۸، ۶۹۰، ۶۹۳، ۶۹۸، ۷۱۳، ۷۱۵، ۷۳۹، ۷۴۳، ۷۵۰، ۷۵۸، ۷۷۵، ۷۸۵، ۸۱۷، ۸۵۳، ۸۵۵، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۴، ۸۶۹، ۸۹۰، ۸۹۳
جلودی ازدی بصری..... ۵۲	ابن ماکولا..... ۵۰، ۶۹۵، ۸۴۱
ابوالجارود..... ۸۹۱ ۸۵۰ ۸۴۹	ابن ملجم..... ۳۵۱
ابوالجنوب عبدالرحمن جعفی..... ۸۶۳ ۸۳۹	ابن منده اصفهانی..... ۵۲
۸۸۸ ۸۶۵	ابن منظور..... ۴۳، ۱۸۷، ۳۲۷، ۴۵۴، ۶۲۴، ۶۴۴، ۶۸۶، ۶۸۷، ۷۰۳، ۷۲۲، ۷۲۹، ۸۵۴
ابوالدرداء صحابی..... ۲۴۰	ابن ندیم..... ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۱، ۵۴، ۵۸، ۶۵، ۶۸، ۷۸، ۳۴۹
ابوالسعادات..... ۹۲	ابن نما حلی..... ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۲۶۸، ۲۶۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۴۵۴، ۴۷۹، ۴۸۴، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۱۰، ۵۱۸، ۵۲۳، ۵۲۷، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۹۱، ۶۲۵، ۶۵۱، ۶۵۵، ۶۹۰، ۶۹۵، ۷۲۶
ابوالشعناء یزید بن زیاد..... ۷۲۷، ۶۸۵، ۶۸۴	
۷۹۶، ۷۹۵	
ابوالعاص..... ۲۲۵	
ابوالفرج اصفهانی..... ۷۹، ۶۲، ۶۱، ۵۲، ۴۹، ۴۶	
۸۰ ۱۴۸ ۱۵۵ ۲۱۸ ۲۲۴ ۲۶۶ ۳۴۳ ۳۵۸	
۳۶۰ ۳۶۱ ۳۷۰ ۳۷۴ ۳۸۰ ۳۹۰ ۴۰۳ ۴۲۲	
۴۲۳ ۴۲۳ ۴۴۶ ۴۶۳ ۴۷۰ ۴۷۲ ۵۱۶ ۵۱۸ ۵۲۱	
۵۲۳ ۵۲۸ ۵۳۱ ۵۳۵-۵۳۷ ۵۴۱-۵۳۹ ۵۴۳	
۵۴۵ ۵۴۶ ۵۵۰ ۵۵۱ ۵۵۳ ۵۵۴ ۵۵۵-۵۵۶	
۵۶۳ ۵۶۷ ۵۷۳ ۶۹۰ ۷۰۶ ۷۰۹ ۷۱۰ ۷۲۸	
۷۹۸ ۸۱۷ ۸۱۸ ۸۲۰ ۸۲۱ ۸۲۵-۸۲۸ ۸۳۳	
۸۳۸ ۸۴۱ ۸۴۲ ۸۵۷ ۸۵۹ ۸۶۲-۸۶۴ ۸۹۳	



ابو الفضل هاشمی ..... ۹۲	ابو سعید خدری ..... ۲۲۸، ۳۲۷، ۴۹۸، ۶۳۷
ابوالمفاخر رازی ..... ۱۱۷، ۵۶	۶۷۷، ۷۴۶
ابوالوداک ..... ۷۷۹، ۷۷۸	ابوسفیان ..... ۲۱۶، ۲۱۸، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵
ابوالهذیل سکونی ..... ۸۳۱	۲۳۲، ۲۳۳، ۲۴۲، ۳۰۵، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۳۰
ابویوب انصاری ..... ۲۷۰	۳۴۸، ۳۴۹، ۳۸۳، ۴۰۷، ۴۱۲، ۴۲۵، ۴۶۲، ۷۵۴
ابوبصیر ..... ۲۰۲، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۵	۸۰۷، ۸۱۹، ۸۶۲
ابوبکر حضرمی ..... ۴۶۸	ابوسفیان شامی ..... ۶۳۶
ابوبکر بن ابی قحافه ..... ۱۵۸، ۱۳۱، ۱۱۷، ۷۵	ابوسلمه ..... ۱۷۸، ۴۹۸
۱۵۹، ۲۱۰، ۲۱۴-۲۱۲، ۲۳۲، ۲۴۰، ۲۴۱، ۳۶۸	ابوسوره (محمد بن حسن بن عبدالله تمیمی) .. ۶۲۴
۴۱۵، ۴۱۶، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۶، ۴۵۱	ابوطالب ؑ ..... ۶۷، ۷۹، ۳۹۵، ۷۲۵، ۸۲۴، ۸۲۷
۴۶۳، ۴۹۲، ۵۱۱، ۵۳۰	ابوعبدالله محمد بن زیاد اعرابی ..... ۵۸
ابوبکر بن الحسن ؑ ..... ۹۰۴، ۸۳۱	ابوعبیده جراح ..... ۴۳۴، ۴۴۵
ابوبکر بن عبدالرحمن ..... ۶۷۷	ابوعبیده معمر بن مشی ..... ۴۳، ۴۸
ابوبکر بن علی ؑ ..... ۹۰۴، ۸۳۳، ۸۳۲، ۴۷۰	ابوعزه ضبابی ..... ۷۸۰
ابوثمامه صائدی ... ۶۹۶، ۷۸۱، ۷۸۵، ۸۰۱، ۸۱۲	ابوعماره ..... ۲۰۰
ابوثمامه صیداوی .. ۵۲۸، ۵۳۷، ۵۶۹، ۵۷۰، ۵۸۶	ابوعمر (عمرو) زاهد ..... ۸۹۴
ابوجناب بن ابی حیه ..... ۶۳۸	ابومحمد واقدی ..... ۶۷۷
ابوحبره ..... ۱۸۳	ابومخنف، لوط بن یحیی . ۴۷، ۶۰-۶۵، ۶۷، ۶۸
ابوحجاف ..... ۷۲۸	۷۰، ۷۱، ۷۳، ۷۴، ۷۹، ۸۱-۸۳، ۸۸، ۹۲، ۹۳
ابو حرب عبدالله بن شهر سیعی ..... ۷۳۱، ۷۳۲	۹۸، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۲۲، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۸۱، ۴۷۰
ابوحزمه ثمالی ..... ۸۵۰، ۸۲۲	۴۸۹، ۴۹۳، ۴۹۴، ۵۰۰، ۶۱۷، ۶۲۰، ۶۳۱
ابوذر غفاری ..... ۷۹۸، ۳۶۹، ۳۴۵، ۲۱۸، ۱۵۹	۶۳۴، ۶۳۸، ۶۴۷، ۶۵۹، ۶۷۰، ۶۷۳، ۶۸۵
۷۹۹، ۸۰۸	۶۸۷، ۷۰۳، ۷۰۷، ۷۰۸، ۷۲۷، ۷۲۸، ۷۶۷
ابوزید عماره بن زید حیوانی همدانی ..... ۵۴	۷۶۸، ۷۹۴، ۷۹۵، ۸۰۰، ۸۱۳، ۸۲۳، ۸۵۵

۳۴۹.....	اخطل	۸۵۷، ۸۶۹، ۸۷۱، ۸۷۶، ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۹۱
۸۹۴، ۸۸۴.....	احسن بن مرثد	۸۹۷، ۸۹۲
۸۹۴.....	ادلہم بن ناعم	۸۲۵.....
۷۴۰.....	ادہم بن محرز	۲۳۷، ۳۱۹.....
۱۸۷، ۱۰۳، ۱۰۲، ۵۷.....	اربلی، علی بن عیسیٰ	۹۲، ۱۰۳، ۶۶۵، ۶۹۰.....
۹۰۳، ۸۵۹، ۷۶۷، ۶۹۰، ۶۶۵، ۵۹۷.....	۱۹۱، ۱۹۰	۳۹۸.....
۲۱۲.....	اردی بنت عبدالمطلب	۴۹۸، ۶۷۷.....
۳۰۳.....	ارسطا، محمدجواد	۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۱.....
۷۰۲.....	ازرق بن حارث صیداوی	۴۷۲.....
۲۲۳.....	ازرقی، محمد بن عبداللہ	۶۴.....
۲۳۷.....	اسامہ بن زید	۶۵۳.....
۳۷۰، ۳۱۵، ۲۸۳، ۱۴۱، ۱۳۹.....	استادی، رضا	۶۵۳، ۶۷۳.....
۸۸۴.....	اسحاق بن حیوہ حضرمی	۳۲۶، ۳۲۷، ۳۵۰، ۶۳۷، ۶۴۸.....
۱۲۸.....	اسحاق بن مالک اشتر	۲۴۰.....
۸۹۴.....	اسحاق بن یحییٰ حضرمی	۱۶۶.....
۸۹۴، ۸۸۸، ۸۲۴.....	اسد بن مالک	۶۰۵، ۶۰۶.....
۸۸۶، ۸۶۹، ۸۵۱، ۱۳۶، ۱۳۵.....	اسفراینی، ابواسحاق	۴۹، ۱۰۶، ۲۱۸، ۳۵۱، ۵۲۲.....
۲۶۴، ۱۵۱، ۱۲۶، ۱۱۸، ۱۰۵.....	محمد، محمد	۸۹۰، ۵۸۲
۴۹۲.....	اسماء ذات النطاقین بنت ابی بکر	۳۶۸.....
۶۲۶.....	اسماء بنت عمیس	۸۱۳.....
۵۶۳.....	اسماء بن خارجہ مذحجی	۵۹۱.....
۸۳۴، ۷۳۹، ۵۵۹، ۵۳۳، ۵۲۹.....	اسماء بن خارجہ	۵۹۱.....
۶۹۹.....	اسماء بن خارجہ فزاری	۵۹۲.....
۱۱۱.....	اسماعیل نواب صفا	۴۱۸-۴۲۱، ۴۸۷، ۴۸۳، ۴۸۹، ۶۷۷.....

۷۸۹	الیاس بن مضر بن نزار	۱۸۲	اسماعیل بن زیاد
۸۳۵، ۸۳۴، ۷۱۸، ۷۱۷، ۷۱۶، ۱۳۳	ام‌البنین *	۵۳۴	اسماعیل بن طلحه
۵۷۴	ام‌الحسن بنت علی *	۱۳۵، ۵۶، ۵۲	اسماعیل پاشا بغدادی
۳۳۲	ام‌حبیب بنت ابی سفیان	۷۵۵	اسود عنسی
۴۶۳، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۸۰، ۱۷۷، ۹۵	ام‌سلمه	۸۸۳	اسود بن حنظل
۴۶۷، ۴۶۸، ۶۷۷، ۶۸۷، ۷۱۵، ۸۵۰، ۹۰۲		۸۸۴	اسود بن خالد اودی
۷۴۲	ام‌سلیم	۵۴۰	أسید حضرمی
۴۶۹	ام‌کلثوم بنت النبی *	۲۶۲، ۱۲۱	اشراقی، میرزا محمد
۳۹۷، ۳۹۶	ام‌کلثوم بنت عبدالله بن جعفر	۵۳۰	اشرف الواعظین، حسن
۸۵۸، ۷۳۰، ۴۷۰، ۱۰۵	ام‌کلثوم بنت علی *	۵۴۶، ۵۴۰	اشعث بن قیس کندی
۸۸۸، ۸۸۵		۵۴	اشعری قمی، ابو جعفر محمد بن احمد بن یحیی
۸۱۰، ۷۹۶، ۷۷۷، ۷۶۶، ۷۶۵	ام‌وهب	۵۹	اشعری قمی، سعد بن عبدالله
۷۲۵، ۵۷۴، ۱۶۵	ام‌هانی بنت ابی طالب *	۳۶۳	اشعری‌ها
۲۲۲	امیر علی	۴۵	اصبغ بن نباته
۳۵۴، ۳۵۰، ۲۴۱، ۲۴۰، ۲۳۹	امین، احمد	۶۹۲	اصطخری، ابواسحاق ابراهیم
۳۶۵، ۳۶۳		۱۲۰، ۱۱۷	افندی اصفهانی، ملا عبدالله
۶۳	امین، سید حسن	۴۳	البعلبکی، روحی
۴۹۹، ۱۴۷-۱۴۵، ۱۲۶، ۹۶	امین، سید محسن	۷۲۴	الخصیبی، حسین بن حمدان
۲۲۵، ۲۱۰، ۱۹۰، ۱۳۶، ۸۵	امینی، عبدالحسین	۲۵۴	الخطیب، محب‌الدین
۳۴۸، ۳۴۷، ۳۴۵، ۳۱۳، ۲۴۲، ۲۴۰، ۲۳۹، ۲۳۳		۱۸۷	الخلیلی، جعفر
۴۷۲، ۴۵۳، ۳۶۹، ۳۵۵		۲۹۴	السماوی، محمد نعمه
۲۸۹	امینی، عبدالله	۳۱۲	العاملی، اکرم برکات
۴۲۶	امیه (مادر مروان بن حکم)	۳۲۶	العروسی الحویزی
۲۵۸	انس، جیمس	۵۸۵	الوردی، علی

انس بن حارث ..... ۱۷۹، ۲۵۲، ۶۷۶، ۸۰۷	بشرین حویطر قانصی ..... ۸۲۶
انس بن سیرین ..... ۳۶۵	بشرین سوط همدانی ..... ۸۲۷
انس بن مالک ..... ۳۲۶، ۷۴۶	بشرین شوط عثمانی ..... ۸۲۷
انیس بن معقل ..... ۸۰۸	بشرین غالب ..... ۶۴۱
اوزاعی ..... ۴۹۸	بشرین مروان بن حکم ..... ۵۴۴، ۶۹۲
ایاس بن عثل طائی ..... ۵۵۱، ۶۵۳	بشیرین حوط قایضی ..... ۸۲۷
ایوب بن مسرح ..... ۷۸۴	بشیرین سعد ..... ۵۱۱
ایوب بن مشرح خیوانی ..... ۷۷۸، ۸۱۴	بشیرین عمرو حضرمی ..... ۷۹۹، ۸۰۰، ۸۱۴
بجدل بن انیف کلبی ..... ۳۶۰	بعثر فقعیسی ..... ۶۷۷
بجدل بن سلیم کعبی ..... ۸۱۴	بغوی، ابوالقاسم عبدالله بن محمد ..... ۵۱، ۱۰۶
بجدل بن انیف بن ولجه ..... ۵۱۳	بکری، ابوالحسن احمد بن عبدالله ..... ۵۵، ۸۸، ۸۹
بحرائی، شیخ یوسف ..... ۲۶۸	بکیرین حمزان احمری ..... ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۷، ۵۵۹
بحرائی، عبدالله ..... ۱۱۱	بکیرین حی تیمی ..... ۷۷۷
بحرین کعب تیممی ..... ۸۸۳	بکیرین متعبه ..... ۶۵۰
بحیرین ريسان حمیری ..... ۶۳۱، ۶۳۵، ۶۳۶	بلاذری، احمد بن یحیی ..... ۵۰، ۶۷، ۷۳، ۹۲
بحیرین شداد اسدی ..... ۶۵۳، ۶۷۷	۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۷، ۱۶۹، ۱۷۰، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۱۹
بخاری، محمد بن اسماعیل ..... ۲۲۸، ۳۲۶، ۶۳۷، ۸۱۹	۲۲۳، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۹۷، ۲۹۸، ۳۳۳، ۳۴۵، ۳۴۹
بدرین مغفل ..... ۸۰۱	۳۵۷، ۳۵۸، ۳۶۲، ۳۷۳، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۹۰، ۴۰۳
بدیل بن صریم ..... ۷۸۲	۴۲۳، ۴۳۰، ۴۵۲، ۴۶۳، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۹
براین عازب ..... ۱۸۲	۴۹۲-۴۹۵، ۴۹۹-۵۰۱، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰
بروکلمان، کارل ..... ۶۴، ۳۶۳، ۵۹۰	۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۱-۵۲۳، ۵۳۷، ۵۴۵
بریرین خضیر ..... ۵۸۶، ۷۳۱-۷۳۴، ۷۴۲، ۷۵۰	۵۵۴، ۵۵۵-۵۵۶، ۵۶۰-۵۶۳، ۵۷۵-۵۷۷، ۵۸۱
۷۵۱، ۷۶۵، ۷۶۹، ۷۷۰، ۷۷۵، ۸۰۷	۵۸۲، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۹۰، ۶۱۷، ۶۲۴، ۶۳۲، ۶۳۳
بسرین ارطاة ..... ۳۶۴، ۳۷۱، ۵۲۴	۶۳۵، ۶۴۳، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۴، ۶۵۵، ۶۷۵، ۶۷۶

تنگابنی، میرزامحمد ..... ۱۲۶	۶۹۸، ۶۹۷، ۶۹۵-۶۹۳، ۶۹۲، ۶۹۰، ۶۸۶-۶۸۴
تواین ..... ۶۴، ۹۸، ۱۱۲، ۱۴۰، ۱۴۷، ۴۹۹، ۵۹۲	۷۱۶، ۷۱۳، ۷۱۰، ۷۰۹، ۷۰۶، ۷۰۴-۷۰۲، ۷۰۰
تیجانی، سیدمحمد ..... ۲۴۱، ۲۳۹	۷۴۲، ۷۳۹، ۷۳۲، ۷۲۷، ۷۲۵، ۷۲۱، ۷۱۹، ۷۱۸
تیم‌الله‌بن‌ثعلبه ..... ۷۷۷	۷۷۱، ۷۶۹-۷۶۷، ۷۶۵، ۷۶۴، ۷۵۷، ۷۴۸، ۷۴۴
ثقفی کوفی، ابراهیم‌بن‌محمد ..... ۵۰، ۲۲۵، ۳۲۸	۷۹۵، ۷۹۴، ۷۸۹-۷۸۳، ۷۸۱، ۷۸۰، ۷۷۷-۷۷۳
۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۴۴، ۴۸۳، ۵۱۱، ۵۱۳، ۵۶۵	۸۳۴، ۸۳۱، ۸۲۷-۸۲۴، ۸۲۰، ۸۱۷، ۸۰۱-۷۹۸
ثورین معن سلمی ..... ۴۱۸	۸۸۳، ۸۷۸، ۸۶۹، ۸۶۸، ۸۶۴-۸۶۱، ۸۴۲، ۸۳۹
جابرین حارث سلمانی ..... ۷۹۵، ۷۹۶، ۸۰۱	۸۸۸، ۸۹۲-۸۹۱، ۹۰۰
جابرین عبدالله انصاری ..... ۹۷، ۱۶۵، ۴۶۸، ۷۴۶	بلال‌بن‌طوعه ..... ۵۴۰، ۵۴۵
جابرین یزید ازدی ..... ۸۸۴	بلعمی، ابوعلی ..... ۵۴، ۷۱، ۷۲، ۱۹۳، ۹۰۰
جابرین یزید اودی ..... ۸۸۴	بهبانی، محمدباقر ..... ۱۱۳، ۱۲۹، ۱۳۰، ۷۲۴
جابرین یزید جعفی ..... ۴۵، ۴۷، ۶۲	۸۲۳، ۸۴۴
جاحظ، ابوعثمان ..... ۳۶۷، ۳۶۲، ۳۵۸	بینش، عبدالحسین ..... ۱۴۹
جامی، عبدالرحمن ..... ۱۱۷	بیومی مهران، محمد ..... ۲۵۵
جایی، ابوعلی ..... ۳۵۶	بیهقی، ابوالفضل ..... ۶۹۰
جبرئیل ؑ ..... ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۸۶	بیهقی، ابوبکر ..... ۲۲۸، ۲۷۰، ۳۵۹، ۶۷۴
۳۲۵، ۳۴۸، ۵۶۵، ۶۵۳، ۶۸۷، ۶۸۸، ۸۷۵، ۸۷۶	پاکپور، ناصر ..... ۱۴۶
جبله مکیه ..... ۱۹۱	پورجوادی، نصرالله ..... ۱۳۷، ۱۳۸
جبله‌بن‌عمرو ..... ۷۰۲	پیشوایی، مهدی ..... ۳۸۹، ۴۰۲
جبور، جبرائیل ..... ۲۲۶	تدگور ..... ۶۰۹
جرجانی، سید ..... ۹۲	تستری، محمدتقی ..... ۱۵۵، ۴۱۸، ۴۶۳، ۵۶۳
جرجانی، عبدالله‌بن‌عدی ..... ۶۳۶	۵۷۴، ۷۴۰، ۷۶۵، ۷۶۹، ۷۸۷، ۷۹۶، ۷۹۷
جرجی، ادوارد ..... ۲۲۶	تمیمی، محمدبن‌احمدبن‌تمیم ..... ۴۹، ۵۲، ۷۶
جرداء بنت سمیر ..... ۶۸۱	تنگابنی، سیدمحمد مهدی ..... ۸۷۶

جنگ احد..... ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۸، ۳۵۲، ۴۷۲، ۶۹۴	جرداق، جرج..... ۲۱۷
جنگ احزاب (خندق)..... ۲۲۳، ۳۷۱، ۶۹۴	جریر بن مسعود حضرمی..... ۸۸
۷۵۴، ۷۹۰	جعبط، هشام..... ۵۹۷، ۵۹۸، ۶۰۱
جنگ بدر..... ۲۲۳، ۲۲۸، ۲۳۱، ۳۷۱، ۵۳۶، ۵۸۲	جعده بن هبيرة..... ۵۷۴، ۷۲۵
۶۹۴، ۸۰۹	جعفر بن ابی طالب..... ۱۶۵، ۴۱۵، ۵۹۱، ۷۰۵
جنگ جمل..... ۱۶۰، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۳۰، ۳۷۱	۷۴۶، ۷۸۶، ۸۰۲، ۸۱۷، ۸۲۵، ۸۳۶، ۸۶۰، ۸۶۴
۵۲۱، ۵۱۶، ۵۱۱، ۴۹۲، ۴۸۷، ۴۸۳، ۴۱۸، ۳۸۹	جعفر بن زبیر..... ۴۵۹، ۴۶۰
۵۲۲، ۵۹۵، ۸۵۲	جعفر بن عفان طائی..... ۱۹۹، ۲۰۰، ۵۸
جنگ حنین..... ۲۲۴	جعفر بن عقیل بن ابی طالب..... ۸۲۷، ۹۰۴
جنگ خیبر..... ۳۷۱	جعفر بن علی..... ۴۷۰، ۷۱۷، ۷۱۸، ۸۳۴، ۸۳۶، ۹۰۴
جنگ ذات الرقاع..... ۷۸۵	جعفری قوسینی، سید نجم الدین محمد..... ۵۶
جنگ ردم..... ۷۵۵	جعفری، سید حسین محمد..... ۶۴، ۲۷۹، ۶۰۹
جنگ سلاسل..... ۴۳۴	جعفریان، رسول..... ۵۶، ۸۲، ۱۰۲، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۵۱، ۲۱۰، ۲۱۴، ۴۹۸، ۷۲۵
جنگ سلق آذربایجان..... ۷۷۶	جعیط، هشام..... ۵۹۴
جنگ صفین..... ۱۶۰، ۲۲۱، ۲۸۹، ۳۵۱، ۳۷۱	جلالی، عباس..... ۱۴۶
۵۲۱، ۵۱۶، ۵۱۱، ۵۰۷، ۴۳۹، ۴۲۰، ۴۱۸، ۳۸۹	جلودی، عبدالعزیز بن یحیی..... ۸۶۹، ۸۸۶
۵۲۴، ۵۷۴، ۵۸۷، ۵۸۹، ۵۹۵، ۵۹۶، ۵۹۹، ۶۰۰	جمشید نژاد، غلام رضا..... ۱۴۹
۶۲۶، ۶۲۷، ۶۷۴، ۷۴۰، ۷۵۷	جمیع بن خلف اودی..... ۸۱۳
جنگ قادسیه..... ۵۹۴، ۵۸۱	جمیل بن مرثد..... ۶۷۳
جنگ نهروان..... ۱۶۰، ۱۸۴، ۳۷۱، ۵۸۰، ۵۹۵، ۷۴۰	جنابذی (گنابادی)، عبدالعزیز بن اخضر..... ۱۰۳
جواد علی..... ۳۴۹، ۳۶۱	جنابی، خالد جاسم..... ۶۰۴، ۶۰۶
جوان آراسته، امیر..... ۸۰	جنابی، کاظم..... ۶۰۱
جودکی، حجت الله..... ۷۱	جنادة بن حارث انصاری..... ۸۰۸، ۸۰۹
جون بن ابی مالک (غلام ابوذر غفاری)..... ۷۹۸، ۷۹۹، ۸۰۸	

جوهری، اسماعیل بن حماد..... ۷۹۵، ۸۸	حجر حجار..... ۱۱۹
جویریة بن بدر تمیمی..... ۷۱۸	حجر بن عدی..... ۳۴۵، ۳۶۲، ۳۶۵، ۳۶۹، ۳۷۲
جویریة بن مسهر عبدی..... ۱۸۱	۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۵، ۳۹۰، ۳۹۹، ۵۴۴، ۶۹۴، ۶۹۵
جویریة..... ۲۳۲	۷۳۹، ۷۴۰، ۷۴۹
حائری مازندرانی، محمد مهدی... ۱۱۳، ۱۳۴، ۸۱۳، ۸۴۴	حذیفه بن یمان..... ۱۸۵، ۱۶۶
حاجی خلیفه..... ۵۱	حر عاملی، محمد بن حسن..... ۱۲۰، ۱۹۸، ۲۰۰
حارث بن حکم..... ۲۳۳	۲۷۳، ۳۸۷، ۵۸۳، ۶۲۱، ۷۸۵
حافظ شیرازی..... ۲۵۶	حربن یزید ریاحی..... ۷۸، ۸۴، ۱۰۰، ۱۰۴، ۲۷۲
حاکم چشمی..... ۷۸۴	۲۸۷، ۲۹۸، ۳۰۸، ۵۸۵، ۶۰۱، ۶۳۳، ۶۵۸-۶۶۰
حاکم نیشابوری..... ۵۴، ۱۰۷، ۱۹۱، ۲۲۵، ۶۹۰	۶۶۲-۶۶۴، ۶۶۶، ۶۶۸-۶۷۱، ۶۷۳، ۶۸۳-۶۸۶
حیب بن ابی ثابت..... ۳۳۳	۶۹۱، ۶۹۵-۶۹۷، ۷۰۱، ۷۱۳، ۷۲۷، ۷۴۱، ۷۴۲
حیب بن کره..... ۴۶۰	۷۵۸-۷۶۳، ۷۷۲، ۷۷۳، ۷۷۸، ۷۷۹، ۷۸۳-۷۸۵
حیب بن مظاهر..... ۱۹۱، ۴۹۹، ۵۰۸، ۵۶۹، ۵۷۰	۸۱۱، ۹۰۳
۵۸۶، ۶۱۰، ۶۹۷، ۷۰۲، ۷۱۹، ۷۲۰، ۷۳۹، ۷۴۷	حرملة بن کاهل اسدی..... ۱۴۲، ۸۵۴، ۸۵۷، ۸۶۴
۷۶۴، ۷۶۵، ۷۷۵، ۷۷۶، ۷۸۱-۷۸۳، ۷۹۰، ۷۹۸	حسان بن اسماء بن خارجه..... ۵۲۹، ۵۳۳
۸۰۲، ۸۰۸، ۸۹۶	حسان بن فایده عبسی..... ۶۹۸
حتی، فیلیپ..... ۲۲۶	حسن بصری..... ۷۶، ۱۶۷
حجاج بن حجاج..... ۶۳۷	حسن بن حسن ؑ (حسن مثنی)..... ۷۵۳، ۸۳۳، ۸۳۴
حجاج بن علی..... ۵۰۹	حسن بن سهل مجوز بصری..... ۵۰
حجاج بن مسروق..... ۶۶۱، ۶۷۵، ۸۰۱، ۸۰۲	حسین بن ابی العلاء..... ۷۴۴
حجاج بن یوسف..... ۴۵، ۱۶۸، ۴۵۳، ۷۵۶	حسینی جلالی، سید محمد رضا..... ۵۹، ۸۹
حجارین ابجر..... ۵۰۱، ۵۳۸، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۸	حسینی فیروز آبادی، سید مرتضی..... ۱۵۶، ۱۶۴
۷۴۷، ۷۰۲-۷۰۰	۱۶۵، ۱۸۲، ۳۲۶
حجارین حر..... ۷۶۱	حسینی مرعشی، سید نورالله..... ۳۹۲

۶۹۲.....	حمزة بن مغيرة بن شعبه.....	۱۲۰.....	حسینی، سید احمد.....
۸۴۲، ۷۵۷، ۹۷، ۹۶، ۶۰، ۵۷.....	حمید بن احمد محلی.....	۱۲۳، ۱۰۸.....	حسینی، سید محمد بن ابی طالب.....
۵۳۴.....	حمید بن بکر احمری.....	۷۸۷، ۸۱۶، ۸۱۹، ۸۹۱، ۸۹۸.....	
۷۶۴، ۷۰۴، ۷۰۳، ۸۲، ۶۸.....	حمید بن مسلم ازدی.....	۶۵۴، ۶۴۴، ۵۴۳.....	حصین بن تمیم (نمیر).....
۱۸۹۵، ۸۹۲، ۸۹۰، ۸۱۹، ۸۶۶، ۸۲۹، ۷۸۰.....		۷۸۲، ۷۸۱، ۷۷۸، ۷۷۳، ۷۰۸، ۷۰۱.....	۶۹۹-۶۷۱.....
۳۸۷.....	حمیری، ابوالعباس عبدالله بن جعفر.....	۸۹۷، ۸۶۸.....	
۶۲۴.....	حمیری، محمد بن عبدالمنعم.....	۷۱۱.....	حفص بن عمر بن خطاب.....
۳۶۳.....	حمیری ها.....	۸۲۲.....	حفص بن عمر بن سعد.....
۲۲۳.....	حنظلة بن ابی سفیان.....	۲۳۲.....	حفصه.....
۷۹۲، ۷۹۱، ۷۹۰.....	حنظلة بن اسعد شیبامی.....	۴۶۲، ۴۲۷، ۴۲۶.....	حکم بن ابی العاص.....
۴۸۵.....	حومه بنت منذر بن جارود.....	۲۳۳.....	حکم بن عاص.....
۷۱۵.....	حویره بن یزید تمیمی.....	۸۹۴، ۸۴۳، ۸۴۲، ۸۴۱.....	حکیم بن طفیل.....
۷۱۹.....	حویره بن بدر تمیمی.....	۸۷۵.....	حلبی.....
۵۸۰.....	حیان بن ظبیان.....	۸۵۲، ۶۶۵، ۶۲۵، ۵۹۷.....	حلوانی، حسین بن محمد.....
۶۳۷.....	خالد حذاء.....	۹۰۲، ۸۹۰.....	حلی، ابن ادریس.....
۸۳۱.....	خالد بن عبدالله قسری.....	۵۲.....	حلی، حسن بن یوسف بن مطهر (علامه حلی).....
۸۰۴، ۸۰۳.....	خالد بن عمرو بن خالد صیداوی.....	۸۴۲، ۲۸۱، ۲۷۱.....	
۱۱۰.....	خان بابا مشار.....	۶۹۰.....	حلی، علی بن یوسف بن مطهر.....
۵۳۰.....	خدایی، سید علی اکبر.....	۱۱۹.....	حماد بن انس.....
۴۶۳.....	خدیجة بنت الامام السجاد.....	۲۸۴.....	حمران شیبانی.....
۸۹۹، ۸۴۰، ۷۵۲، ۸۷.....	خدیجة بنت خویلد.....	۲۸۶.....	حمران بن اعین.....
۸۵۴، ۸۲۳.....	خراسانی، محمد باقر.....	۴۹۷.....	حمزة بن حمران.....
۶۴۶.....	خزیمه بن خازم.....	۷۰۵، ۵۹۱، ۳۵۲، ۲۲۴.....	حمزة بن عبدالمطلب.....
۸۹۴، ۴۸.....	خطیب بغدادی.....	۸۹۹، ۸۶۴، ۸۰۲، ۷۸۷، ۷۴۶.....	



خوانساری، محمدباقر..... ۱۱۸، ۱۲۰	خطیب مصری، محب‌الدین..... ۲۵۴
خوانساری، محمدرضا..... ۶۳	خلیفه‌بن‌خیاط..... ۲۲۵، ۶۹۰
خوانساری، محمدعلی..... ۱۲۰	خوارج..... ۳۵۴، ۳۶۳، ۵۷۴، ۵۷۷، ۵۸۰، ۵۹۹
خولة بنت جعفر بن قیس بن مسلمة..... ۴۶۳	خوارزمی..... ۵۵، ۷۳، ۷۵، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۹۷
خولة بنت منظور بن زبان سيار فزاری..... ۸۳۴	۱۰۲، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۶۱، ۱۶۸-۱۶۶، ۱۷۱، ۱۸۷، ۱۸۹-۱۹۱
خولی بن یزید اصبحی..... ۸۱، ۸۳۵، ۸۳۶، ۸۶۳	۲۳۸، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸
۸۷۱، ۸۷۲، ۸۹۵	۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۱۳، ۳۱۸
خویی، سید ابوالقاسم..... ۴۵، ۵۹، ۶۲۲، ۸۵۰	۳۴۴، ۳۴۲، ۴۲۲، ۴۵۹-۴۵۲، ۴۶۱، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۷
درید (غلام عمر بن سعد)..... ۷۴۱، ۷۶۴	۴۷۱، ۴۷۳-۴۷۵، ۴۷۹-۴۸۱، ۴۸۳-۴۸۵، ۴۹۴
دعبل خزاعی..... ۲۶۵	۴۹۵، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۳-۵۰۵، ۵۰۷-۵۱۰، ۵۱۲
دلهم بنت عمرو..... ۶۴۷، ۶۴۸	۵۱۴، ۵۱۵، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸
دولابی، محمد بن احمد بن حماد..... ۱۵۶، ۶۹۰	۵۴۱، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۳، ۵۵۵
دهخدا، علی اکبر..... ۴۳	۵۵۶، ۵۵۷، ۵۵۸، ۵۶۱، ۶۱۷، ۶۲۷، ۶۳۱، ۶۳۸
دینوری، ابن قتیبہ..... ۵۰، ۳۲۴، ۴۱۰، ۴۱۹، ۴۲۳	۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۶، ۶۴۸، ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۶۴-۶۶۶
۴۲۴، ۴۷۰، ۴۷۲، ۵۱۳، ۵۴۵، ۷۱۲، ۷۱۵، ۷۲۶	۶۶۸، ۶۷۰، ۶۷۸، ۶۸۵، ۶۹۰-۶۹۳، ۶۹۶-۶۹۸
دینوری، ابو حنیفه احمد بن داود..... ۵۰، ۶۷، ۶۸	۷۰۱، ۷۰۲، ۷۰۵، ۷۰۶، ۷۱۱، ۷۱۵، ۷۱۷-۷۱۹
۶۹، ۷۳، ۱۶، ۱۰۰، ۱۵۸، ۱۶۲، ۱۶۷-۱۶۹، ۲۱۱	۷۲۱، ۷۳۰، ۷۳۳، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۴۱، ۷۵۵-۷۵۱
۲۱۲، ۲۱۴، ۲۳۳، ۲۹۷، ۳۴۴، ۳۴۶، ۳۵۷، ۳۶۵	۷۵۷، ۷۶۱، ۷۶۵، ۷۶۷، ۷۶۸، ۷۸۴، ۷۸۵، ۷۸۷
۳۷۵-۳۷۲، ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۰، ۴۰۷	۷۸۸، ۷۹۱، ۷۹۴، ۷۹۹-۷۹۶، ۸۰۱-۸۰۶، ۸۰۸
۴۱۳-۴۱۵، ۴۱۹، ۴۲۱، ۴۲۳، ۴۲۵، ۴۳۱-۴۲۸	۸۰۹، ۸۱۱، ۸۱۷-۸۲۲، ۸۲۴، ۸۲۶-۸۲۸، ۸۳۰
۴۳۳، ۴۳۷، ۴۴۰، ۴۴۱، ۴۴۶، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۰	۸۳۲، ۸۳۳، ۸۳۶، ۸۳۸-۸۴۰، ۸۴۲، ۸۴۵، ۸۵۶-۸۶۲
۴۶۳، ۴۷۰، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۳-۴۸۵، ۴۹۴	۸۶۵، ۸۶۶، ۸۷۰، ۸۷۲، ۸۸۳-۸۸۶، ۸۸۸، ۸۹۰
۴۹۵، ۵۰۰، ۵۰۳-۵۰۵، ۵۰۸-۵۱۳، ۵۱۶، ۵۱۷	۸۹۳-۸۹۶، ۸۹۸، ۹۰۰
۵۱۸، ۵۲۰-۵۲۴، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱، ۵۳۶-۵۳۸	خواند امیر..... ۸۹۱

۷۷۷.....	رستم.....	۵۶۶، ۵۶۳، ۵۵۸، ۵۵۷، ۵۵۳، ۵۴۶، ۵۴۳، ۵۴۲
۵۷.....	رسعی (عزالدین جزری).....	۶۱۰، ۶۰۸، ۵۹۲، ۵۸۹، ۵۸۱، ۵۸۰، ۵۷۵، ۵۷۳
۵۵۹.....	رشید (غلام عیداللہ).....	۶۳۸، ۶۳۵، ۶۳۴، ۶۳۲، ۶۲۵، ۶۱۷، ۶۱۲، ۶۱۱
۱۹۱.....	رشید ہجری.....	۶۶۹، ۶۶۱، ۶۶۰، ۶۵۸، ۶۵۶، ۶۵۴، ۶۴۹، ۶۴۵
۲۲۲.....	رشیدرضا، محمد.....	۶۹۷-۶۹۵، ۶۹۲، ۶۹۰، ۶۸۷، ۶۸۶، ۶۸۴، ۶۷۶، ۶۷۴
۷۷۰.....	رضی بن منقذ عبدی.....	۸۱۷، ۷۴۰، ۷۳۹، ۷۰۸، ۷۰۶، ۷۰۳، ۷۰۰، ۶۹۹
۵۸۶، ۴۹۹.....	رفاعہ بن شداد.....	۸۶۱، ۸۵۴، ۸۳۸، ۸۳۵، ۸۳۴، ۸۳۱، ۸۲۵، ۸۲۴
۱۰۵، ۵۵، ۵۰.....	رفاعی، عبدالجبار.....	۸۹۸، ۸۹۷، ۸۹۵، ۸۸۸، ۸۷۰
۶۰۹.....	رفیع پور، فرامرز.....	۱۳۳.....
۴۶۹.....	رقیہ بنت النبی ﷺ.....	۶۵، ۵۷، ۵۰-۴۷.....
۷۳۰، ۴۶۳.....	رقیہ بنت علی ﷺ.....	۳۴۷، ۳۴۵، ۲۴۲-۲۴۰، ۲۱۲، ۱۳۶، ۱۳۵، ۹۱، ۸۹
۱۶۰.....	رنجبر، محسن.....	۷۲۶، ۷۱۲، ۶۵۰، ۵۳۰، ۴۹۹، ۴۵۴، ۳۵۲، ۳۴۸
۹۰۲.....	روحانی، سید محمد صادق.....	۵۷۶، ۴۰۸، ۳۸۹، ۳۸۰، ۱۶۱.....
۶۰۹.....	روزنبرگ، برنارد.....	۵۸۱، ۵۷۷
۶۰۸.....	روشه، گی.....	۳۲۷.....
۷۴۰، ۷۳۹.....	رویحه (ہمسر ہانی بن عروہ).....	۵۹۶، ۴۶۷، ۱۸۵، ۱۸۴.....
۲۰۱، ۱۹۶، ۱۹۵.....	ریان بن شیبب.....	۸۷۶، ۷۲۴
۲۸۵.....	زاهدی قمی، میرزا ابوالفضل.....	۸۹۳، ۷۳۰.....
۶۰۵، ۶۰۳، ۶۰۲، ۵۸۴، ۵۸۳.....	زیدی، محمد حسین.....	۷۱۰.....
۸۶۷.....	زیر.....	۷۹۳.....
۵۶۱، ۵۶۰.....	زیر بن ارواح تمیمی.....	۸۹۴.....
۱۵۵، ۷۶.....	زیر بن بکار.....	۳۵۸.....
۲۳۳، ۲۳۰، ۲۲۹، ۲۲۱، ۲۲۰.....	زیر بن عوام.....	۸۸.....
۸۵۲، ۵۲۲، ۴۹۲، ۲۳۶.....		۸۸.....

زید بن بدر نخعی.....	۸۳۳	زید بن شحام.....	۱۹۹
زهر بن قیس جعفی.....	۷۰۰	زیدان، جرجی.....	۵۸۲، ۲۲۷، ۲۲۲
زهر بن قیس نخعی.....	۸۳۳	زید بن ارقم.....	۷۴۶، ۲۳۷
زرارة بن جلع.....	۶۷۷	زید بن ثابت.....	۲۳۳
زرعة بن ابان بن دارم.....	۸۳۹	زید بن حرث.....	۷۶۲
زرعة بن شریک تمیمی.....	۸۷۰	زید بن رقاد جنبی.....	۸۷۸، ۸۴۲، ۸۲۴
زرگری نژاد، غلام حسین..	۵۲۳، ۲۱۷، ۲۱۶، ۱۴۹	زید بن رکاب کلیی.....	۷۰۱
زریق (غلام معاویه).....	۴۵۴	زید بن علی ؑ.....	۸۵۰، ۶۲
زمانی، احمد.....	۳۸۹	زید بن ورقاء (حنفی).....	۸۴۲
زمنشری، جارا الله محمودین عمر.....	۸۷	زید بن ورقاء جهنی.....	۸۴۱
زهری، محمد بن ابی بکر.....	۶۲۴	زینب بنت النبی ؑ.....	۴۶۹، ۱۶۵
زهری، محمد بن حوقل.....	۶۲۴	زینب بنت علی ؑ.....	۷۴، ۱۰۲، ۱۲۳، ۱۳۱، ۱۳۳
زهیر بن حسان اسدی.....	۱۱۹	زینب بنت علی ؑ.....	۱۳۴، ۱۴۰، ۱۴۲، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۸، ۲۶۲، ۲۶۸
زهیر بن قین.....	۵۹، ۶۴۶-۶۴۹، ۶۶۶، ۶۸۵	زینب بنت علی ؑ.....	۳۹۵، ۴۷۰، ۵۴۴، ۶۲۶، ۶۴۶، ۷۱۹، ۷۲۹، ۷۳۰
زیاد بن ابی سفیان.....	۷۶۵	زینب بنت علی ؑ.....	۸۲۱، ۸۲۳، ۸۵۷، ۸۶۴، ۸۶۸، ۸۸۶، ۸۹۹، ۹۰۰
زیاد بن ابیه.....	۳۶۵-۳۶۲، ۳۵۷	سائب بن اقرع ثقفی.....	۵۴۴
زیاد بن عمرو بن عربی الصائدی.....	۸۰۱	ساسانیان.....	۵۸۷
زیاد بن فلان.....	۳۳۱	سالم.....	۷۷۷، ۷۶۶، ۷۶۵
زیاد بن مهاصر (مهاجر) کنندی.....	۷۹۶	سالم بن ابی حفصه.....	۱۹۰
		سالم بن خیشمه جعفی.....	۸۹۴
		سامر.....	۱۱۹
		سبحانی، جعفر.....	۳۱۹، ۲۶۳، ۱۰۲
		سبط ابن جوزی.....	۶۵، ۶۲، ۶۱، ۵۷، ۵۰، ۴۹
		سید بن طاووس.....	۵۰۸، ۵۰۱، ۴۸۲، ۴۶۰، ۲۹۸، ۱۶۱، ۱۱۹، ۹۹-۹۷

سعید بن عبدالله حنفی..... ۵۰۰، ۵۰۲، ۵۰۳	۶۳۸، ۶۳۴، ۶۱۹، ۶۱۷، ۵۹۶، ۵۶۱، ۵۶۰
سعید بن عثمان..... ۴۲۳، ۴۲۲	۷۱۲، ۷۰۹، ۷۰۴، ۶۹۵، ۶۹۰، ۶۸۷، ۶۵۰، ۶۴۸
سعید بن قیس..... ۷۳۲	۸۵۸، ۸۵۷، ۸۵۵، ۸۵۳، ۸۴۱، ۷۶۲، ۷۶۱، ۷۴۱
سعید بن مسیب..... ۴۹۸	۸۷۲، ۸۷۱، ۸۶۲، ۸۹۳، ۸۹۷، ۹۰۱
سعید بن نمران..... ۶۰۲	سبکی، عبدالوهاب بن علی..... ۱۳۶، ۱۳۵
سعید بن یسار..... ۲۰۱	سپهر آقاسی، حاج میرزا..... ۱۳۰
سعیدی رضوانی، هادی..... ۶۱۳	سپهر کاشانی، میرزا محمد تقی..... ۱۳۰-۱۳۲، ۲۸۳، ۸۴۴
سفیان بن عوف غامدی..... ۳۷۱	سجاح..... ۷۴۰
سفیان بن لیلی..... ۳۷۴	سرجون (غلام معاویه)..... ۵۱۴، ۵۱۵
سکینه بنت الحسین (ع)..... ۱۳۰، ۱۳۳، ۷۲۴	سرخسی، شمس الدین..... ۲۳۴
سلیمان (ابارزین)..... ۸۵۱، ۸۵۲، ۹۰۰	سرکیس، یوسف الیان..... ۱۳۵
سلامی بیهقی، ابوعلی..... ۸۶۰	سروش اصفهانی..... ۲۶۱
سلیمان باهلی..... ۶۴۸	سزگین، فزاد..... ۶۴
سلیمان فارسی..... ۱۶۶، ۶۲۴، ۶۴۸، ۷۴۲	سعد (غلام عمر بن خالد)..... ۷۹۶، ۷۹۵
سلیمان بن ربیعہ..... ۶۴۸	سعد ابودردہ..... ۳۶۱
سلمة بن خطاب براوستانی ازدورقانی..... ۵۱	سعد بن ابی وقاص..... ۲۱۵، ۲۳۳، ۳۷۰، ۳۹۱
سلیمان (ابارزین)..... ۴۸۴، ۴۸۵، ۵۱۵	۴۲۲، ۵۸۸، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۹۲، ۶۹۳، ۶۹۴
سلیمان (غلام امام حسین (ع))..... ۸۱۳	سعد بن حفظہ تمیمی..... ۸۰۳، ۸۰۴
سلیمان (غلام عمرو بن حرث)..... ۵۵۲	سعد بن عبادہ..... ۵۱۱
سلیمان بن ابی راشد..... ۸۲	سعد بن عبیدہ..... ۷۱۸، ۷۵۸، ۸۶۸
سلیمان بن سرد خزاعی..... ۱۴۷، ۳۰۶، ۴۹۹	سعد بن یزید..... ۴۸۷
سلیمان بن عوف حضرمی..... ۸۱۳	سعد بن عاص..... ۲۱۴، ۲۳۳، ۳۴۳، ۳۶۲، ۴۰۹
	۴۲۴، ۴۲۸، ۴۴۴، ۴۴۵، ۵۴۴، ۶۲۷

۸۳۰ ۸۲۱-۸۱۷ ۸۰۳ ۷۹۹-۷۹۷ ۷۹۴ ۷۹۱	سلیمان بن قته..... ۸۰
۸۶۴-۸۶۲ ۸۵۹ ۸۵۷ ۸۵۶ ۸۵۱ ۸۴۲ ۸۳۴	سلیم بن قیس هلالی..... ۳۹۳، ۳۲۵، ۱۶۶، ۱۵۸
۸۸۴ ۸۸۳ ۸۷۸ ۸۷۷ ۸۷۴ ۸۷۳ ۸۷۰ ۸۶۷	۵۹۱ ۵۸۲ ۳۹۴
۹۰۰-۸۹۴ ۸۹۱ ۸۸۹ ۸۸۷	سماع بن بذر..... ۶۷۳
۶۶۵ ۶۳۷ ۱۶۰	سماوی، محمد..... ۷۸۷ ۵۰۵
۷۹۱	سمرقین جندب..... ۳۶۵، ۳۶۴، ۳۵۱
سیوطی، جلال‌الدین..... ۳۲۶، ۲۵۰ ۸۶ ۸۵	سمعانی..... ۸۴۱ ۵۷، ۴۹
۳۴۴ ۴۰۷ ۴۶۶ ۵۸۲	سمیه..... ۷۷۸ ۷۴۹ ۵۱۴ ۴۱۲
۷۹۲	سنان بن انس ایادی..... ۸۷۲ ۸۷۱
۹۲	سنان بن انس نخعی..... ۸۷۰ ۸۶۳، ۹۸ ۹۵ ۸۱
شبه بن ربیع... ۱۸۴، ۵۰۱ ۵۳۸ ۵۷۹ ۵۸۸ ۵۸۰	سوار بن ابی خمیر..... ۸۰۱
۷۸۰ ۷۷۸-۷۷۶ ۷۶۱ ۷۴۷ ۷۴۰ ۷۰۲-۷۰۰	سوید بن عمرو بن ابی مطاع..... ۸۷۸ ۸۴۵ ۸۱۴
شبر، جواد..... ۵۸	سهل بن سعد ساعدی..... ۷۴۶
۳۳۴	سید مرتضی، علم‌الهدی..... ۲۸۰، ۲۷۹، ۲۷۵
شیری زنجانی، سید محمد جواد..... ۷۷	۲۸۲، ۳۰۹، ۳۱۰ ۴۷۲
شرف‌الدین، سید عبدالحسین..... ۲۴۱-۲۳۸، ۲۱۰، ۱۶۹	سید بن طاووس..... ۱۲۳، ۱۰۲، ۱۰۱ ۵۷، ۴۸
۶۰۰ ۵۳۴ ۵۳۰	۱۷۰، ۱۸۱، ۱۸۶، ۱۸۷، ۲۳۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱
۱۱۹	۲۷۵، ۲۸۴-۲۸۶، ۲۸۸، ۲۹۶، ۳۰۰، ۳۰۴-۳۰۶
۲۶۰	۳۲۶، ۳۳۱، ۳۵۲، ۳۵۴، ۳۵۸، ۳۶۰، ۳۶۴-۳۶۶
۶۲۳ ۵۱۲ ۱۶۴ ۱۶۲	۴۷۹، ۴۷۷، ۴۸۵، ۴۸۷، ۴۸۹، ۴۹۶، ۴۹۷، ۵۰۰
شریف کاشانی، ملاحیب‌الله..... ۱۳۲، ۱۱۳	۵۳۲، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۸، ۶۱۷-۶۱۹، ۶۲۵، ۶۳۱
۸۵۴ ۵۳۰ ۲۶۰ ۲۵۹ ۱۳۳	۶۳۶، ۶۳۸، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۵، ۶۵۶، ۶۶۶
۵۲۳ ۵۲۲ ۵۲۱ ۵۱۶	۶۸۷، ۶۹۰، ۷۰۲، ۷۰۵، ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۳۰، ۷۵۵
شعبی..... ۶۵۱، ۴۰۹، ۱۰۶، ۷۶	۷۵۷، ۷۵۸، ۷۶۳، ۷۶۷، ۷۷۱، ۷۷۲، ۷۸۵، ۷۸۶

صالحی نجف آبادی، نعمت الله..... ۲۷۵، ۳۱۲، ۴۶۱، ۵۶۹، ۵۷۰، ۸۶۹، ۸۹۳	شعرانی، ابوالحسن..... ۱۱۷، ۱۴۱، ۱۴۱، ۶۳۱، ۸۸۵
صحتی سردرودی، محمد..... ۵۳، ۱۵۱، ۲۶۹، ۶۳۲، ۶۶۹	شعب بن عبدالرحمن خزاعی..... ۹۲ شمر بن ذی الجوشن..... ۹۸، ۱۳۴، ۱۳۵، ۲۵۹، ۵۳۸، ۵۶۶، ۶۸۶، ۷۰۱، ۷۰۳، ۷۰۹، ۷۱۹-۷۱۵
صخر..... ۳۴۴	۷۲۱، ۷۳۲، ۷۳۳، ۷۳۵، ۷۴۰، ۷۴۴، ۷۴۶، ۷۴۹
صخر بن قیس..... ۴۸۷، ۴۸۸	۷۵۰، ۷۵۲، ۷۷۶، ۷۷۷، ۷۸۰، ۷۸۸، ۷۸۹، ۸۲۹
صدوق، محمد بن علی بن حسین (شیخ صدوق)..... ۴۵، ۴۶، ۵۳، ۷۴، ۸۴، ۱۲۳، ۱۶۳، ۱۶۵-۱۶۷، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۷۴، ۲۸۰، ۲۸۵، ۳۱۸، ۳۳۴، ۳۸۰، ۴۵۲، ۴۶۱، ۴۷۰، ۵۹۱، ۶۴۲، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۶۹	۸۸۷، ۸۸۸، ۸۶۳، ۸۶۷، ۸۷۰، ۸۷۲، ۸۷۳، ۸۸۷، ۸۸۸ ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۴، ۸۹۶، ۸۹۷
شمس الدین، محمد مهدی..... ۳۵۸، ۳۵۴، ۳۴۶، ۳۶۰، ۳۶۳، ۳۷۰، ۷۲۶	شود بن عبدالله..... ۷۹۲، ۷۹۳
شوشتری، شیخ جعفر..... ۳۱۶	شهر بن حوشب..... ۷۱۵
شهردار بن شیرویه دیلمی..... ۸۷	شهیدی، سید جعفر..... ۱۴۹، ۲۴۸، ۴۴۶، ۵۸۵، ۵۸۷، ۶۱۰، ۶۳۷، ۸۹۰
صعق بن ثابت..... ۶۳۷	شیه (از بنی عبد شمس)..... ۲۲۳
صفار قمی، محمد بن حسن..... ۱۸۶، ۲۵۲، ۲۷۷، ۳۱۲، ۳۹۷، ۴۹۷، ۶۵۳، ۸۵۰، ۸۹۰	شیر نوایی، امیر علی..... ۱۱۷
صفایی حائری، عباس..... ۱۴۷، ۱۴۸، ۵۲۳، ۵۵۳، ۶۹۴	صاحب بن عباد..... ۱۳۶
صفویه..... ۶۳، ۱۱۴، ۱۱۹، ۱۴۸	صافی گلپایگانی، لطف الله..... ۲۷۱، ۲۸۴، ۴۶۱
صفی علی شاه، میرزا حسن..... ۲۵۷	صالح بن وهب یزنی..... ۸۶۳، ۸۷۰، ۸۹۴
صفیه..... ۳۲۲	صالحی راد، محسن..... ۲۶۲، ۲۶۷
	صالحی شامی..... ۲۲۳، ۲۲۵، ۳۲۷

طبری امامی، ابو جعفر ..... ۳۹۰، ۸۱۴	صنعانی، عبدالرزاق ..... ۲۱۶، ۲۳۹، ۶۳۶
طبری، عمادالدین ..... ۵۷، ۱۰۴، ۱۰۵، ۲۱۳،	صنعانی، عبدالله بن محمد ..... ۱۸۰، ۶۳۶
۵۴۶، ۵۴۷، ۸۶۰، ۹۰۱	صهباء تغلیبه ..... ۴۶۳
طبری، محب‌الدین احمد بن عبدالله ..... ۲۵۲	ضحاك بن عبدالله مشرقی ..... ۷۳۱، ۷۳۲،
طبری، محمد بن جریر ..... ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸،	۷۴۴، ۸۱۳، ۸۱۴
۵۱، ۵۴، ۶۱، ۷۰، ۷۱، ۷۴، ۸۳، ۹۴، ۹۵، ۹۷،	ضحاك بن عثمان خزاعی ..... ۷۶
۱۰۲، ۱۰۷، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۷-۱۷۰،	ضحاك بن قیس ..... ۳۷۱، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۰، ۴۵۲
۱۷۹، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۰، ۲۱۴-۲۱۶، ۲۱۹،	ضعیف، شوقی ..... ۵۸۰
۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۵۰، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۵،	ضیائی، سید عبدالحمید ..... ۲۶۲، ۲۶۶
۲۸۷، ۲۸۸، ۲۹۸-۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۵،	طاووس بن کیسان یمانی ..... ۶۳۶
۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۴۳، ۳۵۷، ۳۶۲،	طباطبایی حکیم، سید محسن ..... ۶۲۲
۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۸۰، ۳۸۷، ۳۹۰، ۴۱۰، ۴۱۲،	طباطبایی، سید عبدالعزیز ..... ۴۸، ۴۹، ۵۸-۵۴
۴۱۳، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۴۵، ۴۵۱-۴۵۵، ۴۵۷-۴۶۰، ۴۶۳،	۶۵، ۶۹، ۸۹، ۹۰، ۱۰۰، ۱۳۵، ۲۸۵
۴۶۵، ۴۷۰، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۳-۴۸۵، ۴۹۰،	طباطبایی، سید محمد حسین ..... ۲۷۰، ۲۸۳،
۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۳-۵۰۶،	۳۱۵، ۳۲۶، ۳۷۰
۵۰۸-۵۱۰، ۵۱۲-۵۲۱، ۵۲۳، ۵۲۸-۵۳۴، ۵۳۶-۵۴۸،	طبرانی، سلیمان بن احمد ..... ۵۲، ۵۳، ۱۰۷،
۵۵۰-۵۶۳، ۵۶۶-۵۶۹، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۹،	۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۹۰، ۳۰۰، ۳۱۳، ۳۴۷،
۵۸۰، ۵۸۲، ۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸-۵۹۰، ۵۹۳،	۶۶۵، ۶۹۰، ۷۲۸
۵۹۵، ۵۹۸، ۶۰۰-۶۰۴، ۶۰۷، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۷-۶۲۰،	طبرسی، فضل بن حسن ..... ۸۴، ۱۵۸، ۱۵۹،
۶۲۵-۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۳-۶۳۶، ۶۳۸-۶۴۰، ۶۴۳-۶۴۵،	۲۱۳، ۲۱۴، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۲۶،
۶۴۷-۶۵۰، ۶۵۲-۶۵۷، ۶۶۰-۶۶۲، ۶۶۴-۶۶۶،	۳۸۴، ۳۸۶، ۳۹۲-۳۹۴، ۳۹۹، ۴۰۱، ۴۲۳، ۵۲۷،
۶۶۸-۶۷۰، ۶۷۳-۶۷۵، ۶۷۸، ۶۸۴-۶۸۶، ۶۸۹، ۶۹۰،	۶۲۰، ۶۵۱، ۶۹۰، ۶۹۸، ۸۱۷، ۸۲۱، ۸۴۲، ۸۵۳،
۶۹۲-۶۹۸، ۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۶-۷۱۰، ۷۱۴-۷۱۹، ۷۲۱،	۸۵۶-۸۵۹، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۸، ۸۷۴،
۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۷، ۷۲۹-۷۳۲، ۷۳۹-۷۴۴، ۷۴۸، ۷۵۰،	۸۸۷، ۸۹۰، ۸۹۸، ۹۰۱، ۹۰۲

۷۹۸، ۷۸۷، ۷۶۵، ۶۹۱، ۶۹۰، ۶۴۱، ۶۳۷، ۶۲۴	۷۷۲، ۷۷۱، ۷۶۹، ۷۶۷، ۷۶۵، ۷۶۳، ۷۵۹، ۷۵۷، ۷۵۱
۸۴۲، ۸۷۷، ۸۹۶، ۹۰۲	۷۷۷، ۷۷۴، ۷۸۱، ۷۷۹، ۷۸۳، ۷۸۵، ۷۹۲، ۷۹۴، ۷۹۸
طوره ۵۴۰، ۵۴۱، ۵۴۲، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۶۸، ۵۶۱	۸۰۰، ۸۰۲، ۸۰۳، ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۷، ۸۱۹، ۸۲۱
طه حسین..... ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۷۵	۸۲۴، ۸۲۸، ۸۳۰، ۸۳۶، ۸۳۹، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۵۱، ۸۵۵
ظہیری، عباس..... ۶۳۷	۸۵۶، ۸۶۱، ۸۶۶، ۸۶۸، ۸۷۱، ۸۷۸، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۷
عابدین، محمد علی..... ۵۶۲	۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۳، ۸۹۵، ۸۹۸، ۹۰۰، ۹۰۲
عابس بن ابی شیبہ شاکری..... ۵۰۸، ۵۱۰، ۷۹۲، ۷۹۳	طبسی، محمد جواد..... ۷۲۰، ۷۲۵
عاصمی، ابوالحسن علی بن احمد..... ۸۷	طبسی، نجم الدین.. ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۳۳، ۶۲۳، ۶۶۰
عامر بن طفیل..... ۱۱۹	طرماح بن عدی..... ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۲، ۶۶۹
عامر بن نھشل تیمی..... ۱۲۶	۶۷۰، ۶۷۲، ۶۷۳
عاملی، زین الدین بن علی (شہید ثانی).. ۹۶، ۲۷۱	طریحی، فخر الدین..... ۱۱۳، ۱۱۹-۱۲۱، ۱۲۳،
عاملی، شمس الدین محمد بن مکی (شہید اول)..... ۸۹۶، ۹۰۳	۱۲۵، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۴، ۳۵۳، ۴۲۶، ۷۵۴، ۸۲۳، ۸۴۴
عایشہ. ۱۵۷، ۱۷۸، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۷،	طفل شیر خوار امام حسین..... ۸۵۱، ۸۵۳
۲۴۱، ۳۵۷، ۳۶۵، ۴۲۷، ۴۳۲، ۴۳۳، ۴۴۱، ۴۸۳، ۴۹۲	۸۵۷، ۸۵۸، ۹۰۴
عباد بن زیاد..... ۴۷۱	طلائع بن رزیک..... ۱۳۶
عباد بن صامت..... ۶۳۶	طلحہ بن زید..... ۱۹۰
عباس بن جعدہ جدلی..... ۵۳۷	طلحہ بن عبد اللہ..... ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۳، ۲۳۶
عباس بن عبد المطلب..... ۲۲۴، ۴۷۹	طنطاوی مصری، شیخ محمد..... ۲۵۴
عباس بن علی..... ۶۹، ۷۱، ۸۲، ۹۴، ۱۲۷،	طوسی، ابن حمزہ..... ۴۶، ۸۳۸، ۸۳۹، ۸۹۳
۱۲۸، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۳، ۴۷۰، ۶۸۵، ۷۰۵، ۷۰۸،	طوسی، محمد بن حسن (شیخ طوسی)..... ۴۵،
۷۱۱، ۷۱۷-۷۲۱، ۷۲۳، ۷۳۹، ۷۴۵، ۷۶۴، ۷۹۷،	۴۷، ۴۹، ۵۱، ۵۳، ۵۵، ۵۸، ۱۵۵، ۱۵۸، ۱۶۹، ۱۷۵،
۸۳۴، ۸۳۵، ۸۳۷-۸۴۵، ۹۰۱، ۹۰۳، ۹۰۴	۱۷۸، ۱۸۶، ۱۹۱، ۲۰۰، ۲۷۵، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۹۶،
عباسقلی خان..... ۱۳۱	۳۰۱، ۳۰۹، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۶، ۳۳۳، ۳۸۲، ۳۸۴،
عباس میرزا..... ۱۱۱	۳۸۶، ۳۸۸، ۴۱۸، ۴۳۰، ۴۶۸، ۴۶۵، ۵۹۸، ۶۲۱،



عبدالرحمن بن محمد بن اشعث..... ۵۴۵	عبد شمس ..... ۲۲۳
عبدالله بجلی..... ۸۰۵	عبدالاعلی بن زید بن الشجاع الکلبی..... ۸۰۱
عبدالله بن ابی رافع..... ۳۱۹	عبدالاعلی بن زید کلبی..... ۵۶۳
عبدالله بن ابی سرح..... ۲۳۳	عبدالجبار بن وائل..... ۷۶۹
عبدالله بن ابی محل..... ۷۱۸، ۷۱۷، ۷۱۶، ۷۱۵	عبدالرحمن ازدی..... ۸۳۹
عبدالله بن احمد بن حنبل..... ۹۲	عبدالرحمن بن ابی بکر..... ۴۲۷، ۴۲۶، ۴۱۷
عبدالله بن بقطر..... ۶۵۵، ۶۵۴، ۵۱۰	۴۵۵، ۴۵۴، ۴۵۱، ۴۳۸، ۴۳۷، ۴۳۳
عبدالله بن جعفر..... ۳۹۲، ۲۸۵، ۱۸۸، ۷۴	عبدالرحمن بن ابی خشکاره بجلی..... ۷۷۶
عبدالله بن ۳۹۷-۳۹۵، ۴۱۶-۴۱۴، ۴۲۲، ۴۲۸، ۴۳۰، ۵۰۷	عبدالرحمن بن ابی سبره جعفی..... ۷۴۱
۶۲۶-۶۲۸، ۷۲۳، ۸۳۴	عبدالرحمن بن حصین..... ۷۷۷
عبدالله بن حارث..... ۵۴۴، ۵۱۷، ۵۱۶	عبدالرحمن بن حکم..... ۵۱۱
عبدالله بن حسن *..... ۹۰۴، ۸۶۴، ۸۲۸، ۷۵۳	عبدالرحمن بن خالد بن ولید..... ۴۲۲، ۳۹۱، ۳۷۰
عبدالله بن حسین *..... ۹۰۴، ۸۵۶، ۸۵۵، ۸۵۴	عبدالرحمن بن شریح قاضی..... ۵۳۴
عبدالله بن حصین ازدی..... ۷۰۴	عبدالرحمن بن عبدالله ارحبی..... ۵۰۰
عبدالله بن حصین تمیمی..... ۷۰۱	عبدالرحمن بن عبدالله یزنی..... ۸۰۵، ۸۰۰
عبدالله بن حنظله غسیل الملائکه..... ۱۶۸	عبدالرحمن بن عبدالله بن کدن..... ۵۰۴
عبدالله بن حوزه..... ۷۶۸	عبدالرحمن بن عبدریه انصاری..... ۷۴۲، ۷۴۱
عبدالله بن خازم..... ۵۳۹، ۵۳۶	عبدالرحمن بن عبید..... ۷۴۰
عبدالله بن زبیر... ۸۷، ۱۶۸، ۱۸۸، ۲۳۰، ۲۸۵، ۳۰۵	عبدالرحمن بن عثمان ثقفی..... ۴۲۰، ۴۱۸
۴۲۶، ۴۰۲، ۴۱۲، ۴۱۴-۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۷-۴۲۹	عبدالرحمن بن عثمان بن عبیدالله..... ۴۰۲
۴۳۱، ۴۳۳، ۴۳۷، ۴۳۸، ۴۴۰، ۴۵۱، ۴۵۲-۴۵۶، ۴۵۹	عبدالرحمن بن عزره غفاری..... ۸۰۶، ۷۸۹
۴۶۰، ۴۶۳، ۴۷۱-۴۷۳، ۴۸۰، ۴۸۱، ۴۹۱-۴۹۳	عبدالرحمن بن عقیل بن ابی طالب *..... ۹۰۴، ۸۲۷، ۸۲۶
۴۹۵، ۵۱۱، ۵۱۴، ۶۱۸، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۴۴، ۷۴۰	عبدالرحمن بن عوف..... ۲۳۵، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۱۶، ۲۱۵
عبدالله بن زبیر حمیدی..... ۲۴۰	عبدالرحمن بن محمد کندی..... ۴۹۹

عبداللہ بن زہیر بن سلیم ازدی ..... ۷۴۱	عبداللہ بن قدامہ ..... ۲۳۴
عبداللہ بن زیاد اسدی ..... ۵۶۲	عبداللہ بن قطبہ طائی ..... ۱۲۵
عبداللہ بن سعد بن ابی سرح ..... ۲۳۳، ۲۳۱	عبداللہ بن مسعدۃ فزاری ..... ۴۱۸
عبداللہ بن سلیم اسدی ..... ۶۶۰، ۶۵۹، ۶۵۱، ۶۴۹، ۶۳۸	عبداللہ بن مسعود ..... ۳۴۸، ۷۸
عبداللہ بن سنان کوفی ..... ۴۷۱	عبداللہ بن مسکان ..... ۱۹۶
عبداللہ بن شریک عامری ..... ۱۹۱	عبداللہ بن مسلم ..... ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۷۸، ۵۷۹، ۱۱۷، ۱۲۴
عبداللہ بن شقیق ..... ۲۳۷، ۱۲۸	عبداللہ بن مسلم بن ربیعہ حضرمی ..... ۵۱۲
عبداللہ بن عامر بن کریم ..... ۴۴۴	عبداللہ بن مسلم بن سعید حضرمی ..... ۵۱۳، ۵۱۲
عبداللہ بن عروہ خثعمی ..... ۸۲۷	عبداللہ بن مسلم بن عقیل ..... ۹۰۴، ۸۲۴
عبداللہ بن عزہ خثعمی ..... ۸۲۷	عبداللہ بن مسمع (سبع) ہمدانی ..... ۵۰۰
عبداللہ بن عزہ غفاری ..... ۸۰۶، ۷۹۰، ۷۸۹	عبداللہ بن مطیع ..... ۷۳، ۹۳، ۱۶۸، ۱۶۹
عبداللہ بن عصام اشعری ..... ۴۱۹	عبداللہ بن مسلم بن عقیل ..... ۲۵۰، ۲۹۷، ۴۷۴، ۴۷۵، ۶۴۴، ۶۴۵، ۷۴۰
عبداللہ بن عقبہ غنوی ..... ۸۳۳، ۸۳۱	عبداللہ بن وال تمیمی ..... ۵۰۰
عبداللہ بن عقیل بن ابی طالب ..... ۹۰۴، ۸۲۸، ۸۲۷	عبداللہ بن ہمام سلولی ..... ۴۴۲، ۳۵۸، ۳۴۹
عبداللہ بن علی ..... ۹۰۴، ۸۳۷-۸۳۴، ۷۱۷، ۷۰۹	عبداللہ بن یزید بن نبط ..... ۴۹۰
عبداللہ بن عمار بارقی ..... ۸۶۶	عبداللہ بن یسار ..... ۶۹۴
عبداللہ بن عمر ..... ۲۵۰، ۲۳۷، ۱۶۸، ۴۹	عبدالمطلب ..... ۴۷۹، ۴۶۸، ۴۳۵
عبداللہ بن عمر بن عاص ..... ۳۰۵، ۳۵۷، ۳۸۵، ۴۱۲، ۴۱۴-۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۳	عبدالملک بن عمیر ..... ۶۵۴، ۶۴۴
عبداللہ بن عمرو وراق ..... ۴۹	عبدالملک بن مروان ..... ۶۷۴، ۶۳۷، ۱۶۸
عبداللہ بن عمرو بن عاص ..... ۷۳۲، ۶۴۰	عبدمناف ..... ۴۳۲، ۴۱۶
عبداللہ بن عمیر کلبی ..... ۷۶۷-۷۶۵، ۷۶۳، ۷۲۷	عبید ..... ۵۱۴
عبداللہ بن زہیر بن سلیم ازدی ..... ۱۱۰، ۸۰۳، ۷۹۶، ۷۹۵، ۷۷۷، ۷۷۶	عبید اللہ بن حر جعفی ..... ۶۷۶، ۶۷۵، ۶۷۴، ۲۸۹
	عبید اللہ بن زیاد ..... ۸۴-۸۱، ۷۵، ۶۹، ۶۶، ۴۶
	..... ۹۸، ۱۰۲، ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۳۷، ۱۴۷، ۱۷۰، ۲۸۹

عثمان بن عفان ..... ۹۶، ۱۳۱، ۱۵۹، ۲۱۴-۲۲۱، ۲۹۱، ۳۰۰، ۴۶۳، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۵، ۴۹۰، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۳-۵۴۰، ۵۴۸-۵۴۲، ۵۵۲-۵۶۱، ۵۶۳-۵۶۹، ۵۷۳، ۵۸۰، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۳-۶۱۳، ۶۲۹، ۶۴۴، ۶۵۴، ۶۶۳، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۸۳-۶۸۵، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۱-۶۹۵، ۶۹۷-۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۵-۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۴-۷۱۹، ۷۲۱، ۷۲۷، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۴، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۷۳، ۷۸۲، ۷۸۳، ۸۱۸، ۸۲۹، ۸۳۴، ۸۹۲-۸۹۶، ۸۹۸	عثمان بن عفان ..... ۹۶، ۱۳۱، ۱۵۹، ۲۱۴-۲۲۱، ۲۹۱، ۳۰۰، ۴۶۳، ۴۷۱، ۴۷۲، ۴۸۵، ۴۹۰، ۴۹۹، ۵۰۷، ۵۱۰، ۵۱۳-۵۴۰، ۵۴۸-۵۴۲، ۵۵۲-۵۶۱، ۵۶۳-۵۶۹، ۵۷۳، ۵۸۰، ۵۹۲، ۵۹۳، ۵۹۶، ۵۹۸، ۶۰۰، ۶۰۳-۶۱۳، ۶۲۹، ۶۴۴، ۶۵۴، ۶۶۳، ۶۷۱، ۶۷۴، ۶۸۳-۶۸۵، ۶۸۸، ۶۸۹، ۶۹۱-۶۹۵، ۶۹۷-۷۰۰، ۷۰۳، ۷۰۵-۷۰۹، ۷۱۱، ۷۱۲، ۷۱۴-۷۱۹، ۷۲۱، ۷۲۷، ۷۳۴، ۷۳۹، ۷۴۷، ۷۴۹، ۷۵۱، ۷۵۴، ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۴، ۷۶۵، ۷۷۳، ۷۸۲، ۷۸۳، ۸۱۸، ۸۲۹، ۸۳۴، ۸۹۲-۸۹۶، ۸۹۸
عثمان بن علی * ..... ۷۱۸، ۷۱۷، ۸۳۴-۸۳۶، ۹۰۴	عثمان بن علی * ..... ۷۱۸، ۷۱۷، ۸۳۴-۸۳۶، ۹۰۴
عدی بن حرملة ..... ۶۳۸	عدی بن حرملة ..... ۶۳۸
عراقی نجفی، شیخ عبدالنبی ..... ۵۳۰	عراقی نجفی، شیخ عبدالنبی ..... ۵۳۰
عراقی، شیخ محمود ..... ۱۲۹	عراقی، شیخ محمود ..... ۱۲۹
عروة بن بطار تغلبی ..... ۸۷۸	عروة بن بطار تغلبی ..... ۸۷۸
عروة بن زبیر ..... ۳۵۰	عروة بن زبیر ..... ۳۵۰
عروة بن عبدالله خثعمی ..... ۸۲۷	عروة بن عبدالله خثعمی ..... ۸۲۷
عزرة بن قیس ..... ۵۰۱، ۵۷۹، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۲۰، ۷۳۱، ۷۴۰، ۷۷۷، ۸۹۶	عزرة بن قیس ..... ۵۰۱، ۵۷۹، ۶۹۵، ۶۹۶، ۷۲۰، ۷۳۱، ۷۴۰، ۷۷۷، ۸۹۶
عزرة غفاری ..... ۷۸۹	عزرة غفاری ..... ۷۸۹
عزیزاللهی کرمانی، محمدمهدی ..... ۱۴۵	عزیزاللهی کرمانی، محمدمهدی ..... ۱۴۵
عسکری، سیدمرتضی ..... ۱۹۰، ۲۴۰، ۳۱۳، ۳۴۸	عسکری، سیدمرتضی ..... ۱۹۰، ۲۴۰، ۳۱۳، ۳۴۸
عطار قمی، ابوجعفر محمد بن یحیی ..... ۵۱	عطار قمی، ابوجعفر محمد بن یحیی ..... ۵۱
عطار همدانی، حسن بن احمد ..... ۸۷	عطار همدانی، حسن بن احمد ..... ۸۷
عطاردی، عزیزالله ..... ۱۴۵، ۳۶۹	عطاردی، عزیزالله ..... ۱۴۵، ۳۶۹
عطوان، حسین ..... ۳۵۸، ۳۵۹	عطوان، حسین ..... ۳۵۸، ۳۵۹
عطیه عوفی ..... ۹۷	عطیه عوفی ..... ۹۷
عقیف بن زهیر ..... ۷۷۰، ۷۷۱	عقیف بن زهیر ..... ۷۷۰، ۷۷۱
عقبه بن ابی معیط اموی ..... ۲۲۳	عقبه بن ابی معیط اموی ..... ۲۲۳
عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب ..... ۵۹۰	عبیدالله بن عباس بن عبدالمطلب ..... ۵۹۰
عبیدالله بن عباس بن علی * ..... ۴۷۰، ۵۹۱	عبیدالله بن عباس بن علی * ..... ۴۷۰، ۵۹۱
عبیدالله بن عبدالله بن جعفر ..... ۱۲۶، ۹۰۴	عبیدالله بن عبدالله بن جعفر ..... ۱۲۶، ۹۰۴
عبیدالله بن عمرو بن عزیز کندی ..... ۵۳۶	عبیدالله بن عمرو بن عزیز کندی ..... ۵۳۶
عبیدالله بن یزید بن نبیط ..... ۴۹۰	عبیدالله بن یزید بن نبیط ..... ۴۹۰
عبید بن شریه ..... ۳۴۹	عبید بن شریه ..... ۳۴۹
عبید بن کعب نمیری ..... ۴۱۱، ۴۱۲	عبید بن کعب نمیری ..... ۴۱۱، ۴۱۲
عتبة بن ابی سفیان ..... ۲۲۵	عتبة بن ابی سفیان ..... ۲۲۵
عتبه (از بنی عبد شمس) ..... ۲۲۳	عتبه (از بنی عبد شمس) ..... ۲۲۳
عتبی ..... ۶۷	عتبی ..... ۶۷
عثمان بن خالد اسید جهنی ..... ۸۲۷	عثمان بن خالد اسید جهنی ..... ۸۲۷
عثمان بن خالد جهنی ..... ۸۲۷	عثمان بن خالد جهنی ..... ۸۲۷
عثمان بن خالد همدانی ..... ۸۲۷	عثمان بن خالد همدانی ..... ۸۲۷
عثمان بن خالد بن اسیر جهنی ..... ۸۲۸	عثمان بن خالد بن اسیر جهنی ..... ۸۲۸
عثمان بن زیاد بن ابی سفیان ..... ۵۱۶	عثمان بن زیاد بن ابی سفیان ..... ۵۱۶

عمار بن یاسر..... ۲۱۸، ۲۱۹، ۳۵۱، ۶۲۴	عقبه بن بشیر اسدی..... ۸۵۷، ۸۵۵
عمارة بن صلح ازدی..... ۵۶۳	عقبه بن سمعان..... ۶۶۳، ۶۷۷، ۷۱۰، ۷۱۳
عمارة بن عبید سلولی..... ۵۰۴، ۵۰۰	۸۹۳، ۸۹۲، ۷۴۸
عمارة بن عقبه بن ابی معیط..... ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۵۲، ۵۷۸	عقیبه اسدی..... ۴۴۳، ۳۴۹
عمارہ..... ۷۶۳	عقیل بن ابیطالب..... ۷۲۳
عمان سامانی..... ۲۵۷	عقیل بن ابی طالب *..... ۴۶۴، ۳۴۴، ۲۳۶
عمر طہوی..... ۷۵۸	۵۰۷، ۵۵۷، ۵۷۴، ۶۵۲، ۸۱۷، ۸۲۶، ۸۳۴
عمر نسابہ..... ۴۶۳	عکرمہ بن حیص..... ۶۷۴
عمر الاطرف..... ۴۶۳	علاء بن زیاد..... ۲۳۷
عمرانی، محمد بن علی..... ۶۹۰	علائلی، شیخ عبداللہ..... ۳۸۳، ۳۸۵
عمر بن الحسن *..... ۸۵۸	علی بن ابی حمزہ..... ۱۹۷
عمر بن خطاب..... ۹۸، ۱۳۱، ۱۵۸، ۱۵۹	علی بن الحسن * (علی اصغر)..... ۴۰۱، ۸۵۶
۲۱۲-۲۱۶، ۲۲۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۹-۲۴۱، ۳۲۴	علی بن الحسن * (علی اکبر)..... ۶۹، ۷۱، ۸۱
۳۴۴، ۳۵۲، ۳۶۸، ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۳۴، ۴۴۰، ۴۵۳	۸۲، ۹۶، ۱۲۳، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۸۹، ۴۰۱، ۴۴۶، ۴۶۸
۵۸۲، ۵۸۸، ۵۸۹، ۶۰۲، ۶۰۶، ۶۰۹، ۶۲۴، ۶۹۴	۶۷۸، ۷۰۵، ۷۰۷، ۷۱۱، ۷۴۵، ۷۵۷، ۷۸۴، ۸۱۷، ۸۲۴
عمر بن سعد..... ۴۵، ۴۸، ۶۶، ۶۸، ۷۸، ۸۳	۸۳۰، ۸۵۸، ۸۷۲، ۹۰۱، ۹۰۳، ۹۰۴
۹۳-۹۵، ۹۷، ۹۹، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۸۵	علی بن سالم..... ۵۹۱
۱۹۰، ۱۹۱، ۲۳۰، ۲۶۲، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۳۰، ۵۵۳	علی بن طعان محاربی..... ۶۶۰
۵۵۴، ۵۷۳، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۸۴، ۵۸۵، ۵۹۱، ۵۹۲	علی بن عبدالعزیز..... ۷۶
۶۱۹، ۶۵۴، ۶۶۵، ۶۸۵، ۶۸۸، ۶۹۱، ۷۰۵-۷۰۷، ۷۱۲	علی بن قرظہ بن کعب انصاری..... ۷۷۲
۷۱۴-۷۲۲، ۷۲۵-۷۲۷، ۷۳۱، ۷۳۳-۷۳۵، ۷۳۹-۷۴۱	علی بن محمد بن بشیر ہمدانی..... ۳۷۴
۷۴۵، ۷۵۱-۷۵۳، ۷۵۷-۷۶۰، ۷۶۲-۷۶۵، ۷۶۷-۷۷۰	عمار دہنی..... ۴۶، ۴۷، ۷۰، ۹۷، ۵۰۶
۷۷۲-۷۷۴، ۷۷۷-۷۷۹، ۷۸۱، ۷۸۳، ۷۸۴، ۷۸۷	۷۱۰، ۷۱۴، ۸۵۵
۷۸۸، ۷۹۰، ۷۹۳-۷۹۶، ۸۲۰، ۸۲۲، ۸۳۹، ۸۵۱	عمار بن ابی سلامہ..... ۷۲۷، ۷۰۰

۶۴.....	عمرو بن شمر.....	۸۱۳ ۸۱۸ ۸۱۳-۸۱۱ ۸۶۸ ۸۶۷ ۸۵۷ ۸۵۳
۸۲۸ ۸۲۴.....	عمرو بن صبیح صیداوی.....	۸۹۸ ۸۹۶ ۸۹۵ ۸۹۳ ۸۹۲ ۸۹۰-۸۸۸ ۸۸۴
۸۹۴.....	عمرو بن صبیح مذحجی.....	۹۰۲، ۹۰۱، ۹۰۰
۸۷۰.....	عمرو بن طلحه جعفی.....	۴۹۸، ۴۹۷.....
۳۶۷، ۳۶۱، ۳۵۰، ۲۳۰.....	عمرو بن عاص.....	۹۰۴ ۶۷۷، ۴۷۰، ۴۶۳.....
۷۳۲، ۴۳۹، ۴۳۶، ۴۳۴، ۴۲۶، ۴۰۹.....	عمرو بن نافع.....	۵۴۳.....
۳۶۱.....	عمرو بن عامر.....	۶۷۷، ۴۹۸.....
۵۵۱ ۵۵۰ ۵۴۶.....	عمرو بن عبیدالله بن عباس سلمی.....	۵۱۲.....
۴۸۳.....	عمرو بن عبیدالله بن معمر.....	۷۴۱.....
۳۸۲.....	عمرو بن عثمان.....	۲۲۳.....
۷۹۹، ۷۷۵، ۷۷۲، ۷۷۱، ۷۰۹.....	عمرو بن قرظ بن کعب.....	۴۹۲.....
۶۷۷.....	عمرو بن قیس مشرقی.....	۲۷۴.....
۶۶۱ ۶۵۷، ۱۸۸.....	عمرو بن لوذان.....	۸۰۹.....
۸۰۸ ۸۰۷.....	عمرو بن مطاع جعفی.....	۵۳۴ ۵۳۳ ۵۲۹ ۵۰۱.....
۵۳۱.....	عمرو بن معدی کرب زبیدی.....	۷۶۷، ۷۴۰، ۷۳۹، ۷۲۱، ۷۰۶، ۷۰۴، ۷۰۳ ۵۷۹
۶۲۴.....	عمیر بن سعد.....	۸۹۶، ۷۷۶، ۷۷۵، ۷۷۴
۸۰۵ ۸۰۴ ۸۰۳.....	عمیر بن عبدالله مذحجی.....	۷۰۰ ۵۵۲ ۵۴۶ ۵۴۵ ۵۴۴، ۱۸۴.....
۵۸.....	عمیر بن مالک خزاعی.....	۳۸۵، ۳۸۳، ۳۶۵، ۳۴۵.....
۷۷۲.....	عتره.....	۸۰۳، ۷۹۸، ۷۹۷، ۷۹۶، ۷۹۵.....
۶۷ ۶۴.....	عوانة بن حکم.....	۷۵.....
۵۰۸.....	عوسجه.....	۸۲۹.....
۶۴۲.....	عون بن عبدالله بن جعدہ.....	۶۱۹، ۴۸۱، ۴۷۴، ۴۱۹.....
۹۰۴ ۸۲۵ ۶۲۶.....	عون بن عبدالله بن جعفر.....	۶۳۵ ۶۲۸ ۶۲۷ ۶۲۵
۳۶۰.....	عیسی بن عبدالله (طویس).....	۴۸۳.....

۴۰۲.....	فضل بن فضالة	۸۹۷.....	عیہمة بن زھیر
۴۰۲.....	فضل بن وداعہ	۱۳۷.....	غزالی، ابو حامد
۴۰۲.....	فضیل بن حارث	۵۸۷.....	غسانیان
۷۹۵.....	فضیل بن خدیج کندی	۵۱.....	غلابی بصری بغدادی، محمد بن زکریا
۷۹۸، ۹۷، ۶۰، ۵۹، ۴۵.....	فضیل بن زبیر	۸۱۱.....	غلام ترکی
۸۷۹ ۸۵۸ ۸۵۶ ۸۵۴ ۸۴۱		۱۳۶.....	فائز باللہ
۴۶۸، ۱۸۵.....	فضیل بن یسار	۶۰۵، ۴۶۶، ۳۵۸.....	فاروق عمر
۶۹۲.....	فقیہی، علی اصغر	۱، ۱۲۷، ۱۲۶، ۱۲۵، ۱۱۳.....	فاضل دربندی
۷۰۱.....	فلان مازنی	۸۴۴ ۸۲۳ ۸۲۰، ۷۲۴، ۴۷۱، ۱۲۹.....	
۱۴۵.....	فہیم کرمانی، مرتضیٰ	۸۷.....	فاطمہ بنت اسد
۲۶۱.....	قآنی شیرازی	۸۴۹، ۷۳۰، ۱۴۸.....	فاطمہ بنت الحسین
۱۳۲، ۱۳۱، ۱۳۰، ۱۱۴.....	قاجاریہ	۸۸۹ ۸۸۸ ۸۵۰	
۴۷، ۴۶، ۴۵.....	قاسم بن اصغر بن نباتہ	۱۵۱.....	فاطمی، سید حسن
۷۸۳.....	قاسم بن حبیب بن مظاہر	۱۳۶.....	فاطمیان
۷۲۴، ۱۲۲، ۱۱۹، ۸۴.....	قاسم بن حسن	۲۶۲، ۱۱۱.....	فتحعلی شاہ
۹۰۴.....	قاسم بن حسین	۲۲۲.....	فخر داعی گیلانی
۱۶۵.....	قاسم بن رسول اللہ	۲۳۱، ۲۳۰.....	فراء، محمد بن حسین
۸۵۴، ۷۲۷، ۶۸۴، ۷۶، ۴۹، ۴۳.....	قاسم بن سلام	۷۲۵.....	فراس بن جعدہ
۱۷۵.....	قاسم بن علاء	۲۸۰، ۲۷۶، ۱۴۹.....	فرحی، سید علی
۹۰۴.....	قاسم بن علی	۶۱۹، ۵۸۴، ۲۹۸، ۱۶۹.....	فرزدق شاعر
۸۶۳.....	قاسم بن عمرو بن نذیر جعفری	۸۶۰، ۶۶۵، ۶۵۲، ۶۴۱، ۶۳۷.....	
۳۹۶.....	قاسم بن محمد بن جعفر	۷۵۵.....	فروہ بن مسیک مرادی
۲۵۴.....	قاضی ابوبکر ابن عربی اندلسی مالکی	۷۷۶، ۶۶۴، ۱۱۱.....	فرہاد میرزا معتمد الدولہ
		۷۲۷.....	فریشلر، کورت

قنبری، بخش علی..... ۲۴۸، ۲۵۷	قاضی طباطبایی، سید محمد علی... ۱۳۶، ۵۱۴، ۵۳۰
قدوزی..... ۱۵۷، ۱۶۶، ۲۲۵، ۳۰۷، ۸۲۰، ۸۷۶	قاضی عبدالجبار معتزلی..... ۲۸۰، ۳۵۶
قیس بن اشعث..... ۵۰۱، ۵۸۰، ۷۲۱، ۷۴۱، ۷۴۷، ۷۴۸، ۷۶۱، ۸۱۴، ۸۹۶، ۸۹۷	قاضی نعمان تمیمی مغربی..... ۴۶، ۸۰، ۲۲۶، ۳۳۶، ۳۸۱، ۶۶۵، ۷۲۷، ۸۱۹، ۸۴۱-۸۴۳، ۸۶۶، ۸۹۲
قیس بن سعد بن عباده..... ۱۰۴، ۳۴۲	قاضی عسکر، سید علی..... ۴۷۹
قیس بن عبدالله صائدی..... ۸۱۴	قبانجی، سید حسن..... ۳۳۱
قیس بن مسهر صیداوی..... ۱۶۹، ۵۰۰، ۵۰۴	قدامة بن عجلان..... ۵۳۸
۶۷۱، ۶۶۹، ۶۵۵، ۶۵۴، ۶۴۴، ۶۴۳، ۵۰۶	قره بن ابی قره غفاری..... ۸۰۶
قیس بن منبه..... ۱۱۹	قره بن سفیان حنظلی..... ۶۹۶
قیس بن هیشم سلمی..... ۴۸۳	قره بن قیس حنظلی..... ۶۹۶، ۶۹۷، ۷۵۹
قیصر..... ۴۱۶، ۵۵۵	قرشی، سید علی اکبر..... ۷۴۶
کاشفی، ملاحسین واعظ..... ۵۵، ۵۶	قره چانلو، حسین..... ۸۴۰
۱۱۵-۱۲۰، ۱۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵	قزوینی، زکریا بن محمد بن محمود..... ۶۲۴
کانی، عبدالحی..... ۲۴۱	قزوینی، سید رضی بن نبی..... ۱۱۳، ۱۲۳، ۱۲۴
کثیر بن شهاب..... ۵۳۸، ۵۳۹، ۵۵۲، ۵۶۳	قزوینی، فضل علی..... ۷۴۲، ۹۰۲
۵۶۶، ۵۶۷، ۵۱۲، ۶۹۹، ۷۰۰	قشعم بن عمرو بن یزید جعفی..... ۸۶۳
کثیر بن عبدالله شعبی..... ۶۹۶، ۷۴۸، ۷۸۷، ۸۱۴	قعقاع بن سوید بن عبدالرحمن..... ۶۹۹، ۷۰۰
کثیر بن یحیی انصاری..... ۱۲۸	قعقاع بن شور ذهلی..... ۵۳۸، ۵۶۷
کحاله، عمر رضا..... ۵۷	قفطی، جمال الدین ابوالحسن علی بن یوسف..... ۸۶
کراجکی، محمد بن علی..... ۸۹۴	قمی، شیخ عباس..... ۹۵، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۲۶
کرمان..... ۷۱۷	۱۳۶، ۱۳۹، ۱۴۲، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۰۱
کسری..... ۴۱۶، ۵۵۵	۴۱۸، ۴۵۳، ۴۸۵، ۵۴۶، ۶۹۵، ۷۹۲، ۷۹۴، ۸۰۷
کعب الاحبار یهودی..... ۷۴	۸۰۹، ۸۵۱، ۸۵۳، ۸۸۱
کعب بن جابر بن عمرو ازدی..... ۷۷۰، ۷۷۱	قمی، محمد بن حسن..... ۴۵۳

۶۰۱..... ماسینیون، لوی	۷۰۱..... کعب بن طلحه
۱۰۰..... ماغوسی، سعید بن مسعود	۹۰۲..... کلیدار، عبدالجواد
۳۹۱، ۲۷۲..... مالک اشتر	کلینی، محمد بن یعقوب..... ۱۵۶، ۲۰۱، ۲۱۰،
۸۶۱، ۸۰۷، ۸۰۶..... مالک بن انس	۲۷۴، ۲۷۷، ۲۸۶، ۲۹۲، ۲۹۶، ۳۱۰، ۳۱۲، ۳۱۹،
۷۵..... مالک بن اوس مالکی	۳۲۵، ۴۰۰، ۴۶۸، ۶۲۱، ۶۴۲، ۶۵۳، ۶۹۰، ۶۹۱،
۸۱۲..... مالک بن دودان	۷۴۰، ۷۶۳، ۸۵۰، ۸۷۵، ۸۹۳
۷۹۱..... مالک بن عبد بن سریع	کمره‌ای، حاج میرزا خلیل..... ۴۸۵، ۵۲۴
۴۸۳..... مالک بن مسمع	۵۲۵، ۵۲۶، ۸۴۰
۸۸۴، ۸۶۱، ۶۸۴..... مالک بن نسیر	کمره‌ای، محمد باقر..... ۱۴۱
۹۲..... مامطیری، علی بن مهدی	کمیت بن زید اسدی..... ۸۰، ۲۶۵، ۲۶۶
۸۴۱، ۷۶۵، ۶۰..... مامقانی، عبدالله	کودک خردسال..... ۹۰۴
۶۷..... مأمون عباسی	کوزر، لونیس..... ۶۰۹
۲۳۱، ۲۳۰..... ماوردی، علی بن محمد	گل محمدی، حسن..... ۲۶۱
۱۲۸..... مبارک	لاحق (اسب امام حسین)
۳۹۸، ۳۹۷، ۳۵۸، ۳۴۵..... میرد، ابوالعباس	لاحق (غلام حفص بن عمر)..... ۷۱۱
۲۲۶، ۲۲۵، ۲۱۵..... متقی بن حسام الدین هندی	لبطه بن فرزدق شاعر..... ۶۳۷، ۶۳۹
۹۰۲، ۹۷..... متوکل عباسی	لقیط بن ایاس جهنی..... ۸۲۵
مجلسی، محمد باقر..... ۷۳، ۱۰۸-۱۱۱،	لقیط بن یاسر جهنی..... ۸۲۸
۱۴۳، ۱۴۸، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳-۱۶۵، ۱۷۸-۱۸۷،	لکنوی هندی، محمد بن عبدالحی..... ۸۵
۱۸۹-۱۹۱، ۱۹۸، ۲۰۵، ۲۴۰، ۲۵۲-۲۵۴، ۲۶۳،	لوذان..... ۶۵۷
۲۷۳، ۲۷۷، ۲۸۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۹۴-۲۹۶، ۲۹۸،	لیلا..... ۱۳۴، ۸۱۹
۳۰۱، ۳۰۵، ۳۱۰، ۳۱۲-۳۱۴، ۳۲۵، ۳۲۸، ۳۳۰،	لیلی بنت مسعود بن خالد بن ربیع..... ۸۳۲
۳۳۴، ۳۵۵، ۳۶۵، ۳۸۷، ۳۸۹، ۳۹۷، ۴۲۶، ۴۶۷،	مارد بن صدیف تغلبی..... ۱۲۸
۵۱۸، ۵۲۲، ۵۹۱، ۵۹۸، ۶۲۱، ۶۴۱، ۶۵۳، ۶۶۵،	ماریه بنت سعد..... ۴۸۹



۱۸۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۵،	۶۷۰، ۶۷۸، ۷۴۴، ۷۵۵، ۷۶۷، ۸۴۱-۸۴۵، ۸۵۱
۲۳۳، ۲۴۱، ۲۵۰، ۲۸۵، ۳۶۵، ۴۱۳، ۴۲۳، ۴۵۲،	۸۶۷، ۸۷۴، ۸۸۵، ۸۱۶، ۸۹۳، ۹۰۲، ۹۰۳
۴۵۳، ۴۵۹، ۴۷۲، ۴۷۴، ۴۸۲، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸،	مجمع‌بن عبدالله عائدی ..... ۵۸۴، ۵۸۶، ۶۰۷
۵۰۸، ۵۰۹، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۳۰، ۵۳۶،	۶۷۱، ۷۹۵، ۷۹۶
۵۵۴، ۵۵۹، ۵۷۶، ۶۰۱، ۶۱۷، ۶۳۶، ۶۳۸، ۶۴۸،	محتشم کاشانی ..... ۲۶۷
۶۵۰، ۶۵۳، ۶۵۸، ۶۸۴، ۶۹۰، ۶۹۴، ۷۰۵، ۷۰۸،	محدثی، جواد ..... ۲۰۳، ۸۴۷
۷۱۲، ۷۱۷، ۷۲۲، ۷۲۵، ۷۲۶، ۷۲۸، ۷۳۵، ۷۵۵،	محمدبن ابراهیم بن حارث تمیمی ..... ۴۰۲
۷۸۷، ۸۱۹، ۸۲۲، ۸۲۸، ۸۳۳، ۸۳۹، ۸۴۱، ۸۴۲،	محمدبن ابراهیم بن یوسف احمدبن یوسف کاتب
۸۴۵، ۸۵۶، ۸۶۳، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۹، ۸۹۰، ۸۹۲،	شافعی ..... ۵۴
محمدبن سعید الاحول بن عقیل ..... ۹۰۴	محمدبن ابی بکر ..... ۲۱۲، ۲۱۳، ۳۴۵
محمدبن سلیمان کوفی ..... ۵۱	محمدبن ابی سعید بن عقیل ..... ۸۲۸
محمدبن سنان ..... ۵۹۱	محمدبن اشعث ..... ۳۶۲، ۵۰۷، ۵۱۳، ۵۲۹
محمدبن شاکر کتبی ..... ۶۰	۵۳۳، ۵۳۸، ۵۴۵-۵۵۱، ۵۵۹، ۵۶۳، ۵۶۶، ۵۶۷
محمدبن صالح ..... ۱۷۸	۶۵۳، ۶۵۴، ۶۹۹، ۷۰۱، ۷۳۹، ۷۴۷
محمدبن طلحه ..... ۲۳۰	محمدبن بشر همدانی ..... ۵۰۹
محمدبن عبدالله بن جعفر ..... ۸۲۶، ۸۲۶، ۹۰۴	محمدبن بشیر حضرمی ..... ۷۲۸
محمدبن علی ؑ ..... ۸۳۳	محمدبن حبیب ..... ۲۲۳، ۵۱۱
محمدبن علی بن فضل بن تمام بن شهریار اصغر ..... ۵۳	محمدبن حنفیه ..... ۷۳، ۹۳، ۱۰۲، ۱۰۴، ۱۸۶
محمدبن عمر تمیمی ..... ۵۰۱	۲۵۳، ۲۵۴، ۲۸۶، ۲۹۵، ۳۰۲، ۳۰۶، ۳۰۷، ۴۶۳
محمدبن عمران مرزبانی خراسانی ..... ۵۸	۴۶۴-۴۶۶، ۴۷۰، ۴۹۵-۴۹۷، ۶۱۸، ۶۸۹، ۸۵۰
محمدبن عمر بن علی ؑ ..... ۴۶۳	محمدبن داوود قمی ..... ۴۹۶
محمدبن عمرو ..... ۴۱۸	محمدبن سائب کلبی ..... ۶۴، ۱۲۲
محمدبن عمرو بن عاص ..... ۷۳۲	محمدبن سعد ..... ۴۷، ۴۹، ۶۵، ۶۶، ۶۸، ۹۰، ۹۸
محمدبن عمیر تمیمی ..... ۵۷۹	۱۰۳، ۱۰۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۹، ۱۷۸، ۱۷۹

مرقزی عاملی، سید جعفر..... ۲۴۱	محمد بن عمیر بن عطارد..... ۵۰۱
مرجئه..... ۳۵۵-۳۵۳	محمد بن مسلم..... ۸۸۵
مرجانہ..... ۵۱۶	محمد بن مسلم بن عقیل..... ۹۰۴، ۸۲۵
مرشد بالله (سید میرزا)..... ۱۱۶	محمد بن مسلمہ..... ۵۱۱
مرشد بالله یحییٰ بن حسین..... ۶۰	محمد شاه قاجار..... ۱۳۰
مروان اصغر..... ۶۳۷	محمدی ری شهری، محمد..... ۱۶۴
مروان بن حکم..... ۷۳، ۸۷، ۹۸، ۲۱۸، ۲۲۱	محمدی، مجید..... ۲۶۴
۲۳۳، ۲۸۸، ۳۰۵، ۳۴۳، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۸۲، ۳۹۰	محمود بن سلیمان کفوی..... ۸۶
۳۹۵، ۳۹۶، ۴۰۰، ۴۰۱، ۴۲۲-۴۲۸، ۴۴۴، ۴۵۴-۴۶۱	محمودی، محمد باقر..... ۴۷، ۵۰، ۶۷، ۸۹
۴۸۳، ۵۱۱، ۵۴۴، ۵۷۵	۹۰، ۱۴۹، ۱۹۰، ۲۳۶، ۳۱۳
مروزی، ابو عمران موسیٰ بن ابراهیم..... ۳۸۷	محمودی، محمد جواد..... ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸
مریمؑ..... ۱۶۷، ۱۷۶	۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۹۰، ۳۱۳
مزا حم بن حریث..... ۷۷۳، ۷۷۴	مختار بن ابی عبید تقفی..... ۵۴، ۶۱، ۶۴، ۷۲
مزی، جمال الدین یوسف..... ۴۷، ۴۹، ۹۱	۸۷، ۹۸، ۱۰۹-۱۱۲، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۴۷، ۱۶۸، ۴۶۳
مزیانی، محمد صادق..... ۱۲۷، ۱۳۸	۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۲، ۵۲۰، ۵۳۰، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۶۴
مستعین عباسی..... ۶۷	۵۸۴، ۵۹۲، ۶۷۴، ۷۰۴، ۷۱۱، ۷۴۰، ۷۵۶، ۸۲۲
مستورد بن علفہ..... ۵۸۰	مدائنی، ابو الحسن علی بن محمد..... ۴۹، ۷۶
مستوفی هروی، محمد بن احمد..... ۵۶، ۷۵	۸۱، ۹۹
۴۰۹، ۸۵۸، ۸۹۱، ۸۹۷	مدرس، میرزا محمد علی..... ۱۲۰
مسروق بن وائل..... ۷۶۹	مذری بن شمعل اسدی..... ۶۳۸، ۶۴۹، ۶۵۱
مسعود ہاشمی..... ۱۲۸	۶۶۰، ۶۵۹
مسعود، جبران..... ۴۳	مرقہ بن شراحیل..... ۲۳۷
مسعود بن عمرو..... ۴۸۳	مرقہ بن منقذ بن نعمان عبدی لیشی..... ۸۲۰، ۸۲۱
مسعودی، ابو الحسن علی بن حسین..... ۵۲، ۶۸	مرتجز (اسب امام حسینؑ)..... ۷۵۷

مسلم بن عوسجه ..... ۵۲۷ ۵۲۸ ۵۲۷ ۶۹	۲۱۳ ۲۱۲ ۱۸۶ ۱۶۰ ۱۵۶ ۱۱۹ ۷۸ ۷۶
۷۷۵ ۷۶۹ ۷۴۴ ۷۲۳ ۶۸۶ ۵۸۶ ۵۷۰ ۵۶۹	۳۵۵ ۳۵۰ ۳۰۰ ۲۳۴ ۲۲۱ ۲۲۰ ۲۱۸ ۲۱۷
۸۰۹ ۸۰۵ ۸۰۳ ۸۰۰ ۷۹۵ ۷۷۶	۴۲۶ ۴۲۵ ۴۲۱ ۴۱۷ ۴۰۷ ۳۹۰ ۳۶۸ ۳۶۵
مسلم بن مسیب ..... ۶۱	۵۳۱ ۵۲۰ ۵۰۹ ۵۰۷ ۵۰۴ ۴۹۷ ۴۷۲ ۴۴۲
مسلیمة کذاب ..... ۸۹	۵۶۱ ۵۶۰ ۵۵۸ ۵۵۳ ۵۴۷ ۵۴۰ ۵۳۶ ۵۳۵
مسمع بن عبدالملک بصری ..... ۱۹۷	۷۰۳ ۶۹۰ ۶۱۷ ۶۱۱ ۶۰۱ ۵۹۹ ۵۸۹ ۵۸۲
مسورین مخرمه ..... ۴۹۸ ۴۰۲	۸۵۲ ۸۵۰ ۸۳۳ ۸۲۸ ۷۴۴ ۷۴۱ ۷۳۲ ۷۲۵
مسیب بن نجبة فزاری ..... ۵۸۶	۹۰۲ ۸۹۳ ۸۷۲
مسیب بن نجبة بن ربیعة ..... ۴۹۹	مسکویه رازی، ابوعلی ..... ۵۱۴ ۸۳ ۵۴
مشعل بن نعیم ..... ۶۰۲	۸۹۰ ۸۱۷ ۷۴۲ ۶۳۸ ۶۰۴ ۵۷۷ ۵۱۵
مشهدی، محمد بن جعفر ..... ۸۸۶ ۵۹۸ ۳۰۱	مسکین دارمی ..... ۳۵۷ ۳۴۹
مصاب ماری ..... ۷۰۱	مسلم جصاص ..... ۱۴۳
مصعب بن زبیر ..... ۷۸۳ ۷۷۸ ۶۷۴ ۴۶۳ ۸۷	مسلم بن حجاج القشیری ..... ۳۵۹ ۱۵۷
مصعب بن عبدالله زبیری .. ۱۶۹ ۵۷۴ ۶۹۰ ۸۳۸	مسلم بن سعد حضرمی ..... ۵۱۲
مضایرین رهینه مازنی ..... ۷۰۱	مسلم بن عبدالله ضبابی ..... ۸۰۵ ۷۷۶
مطرف بن عبدالله ..... ۲۳۷	مسلم بن عقیل ..... ۷۸ ۷۲ ۷۰ ۶۱ ۴۷
مطرف بن مغیره بن شعبه ..... ۳۶۷	۷۹ ۸۱ ۸۷ ۹۵ ۹۸ ۱۰۰ ۱۰۹ ۱۱۲ ۱۱۵
مطهری، مرتضی ..... ۲۶۴ ۲۵۶ ۲۰۴ ۱۲۶	۱۲۳ ۱۲۷ ۱۴۲ ۱۴۴ ۱۴۷ ۱۶۹ ۲۷۳ ۳۰۶
۲۹۰ ۲۹۱ ۳۱۰ ۳۱۶ ۸۶۹ ۸۹۳	۳۰۸ ۳۱۱ ۳۱۴ ۳۱۶ ۴۷۱ ۵۰۰ ۵۱۵ ۵۰۲
مظفر، محمد رضا ..... ۳۱۷	۵۱۸ ۵۲۰ ۵۲۸ ۵۳۱ ۵۳۳ ۵۳۵ ۵۶۳ ۵۶۶ ۵۷۰
مظفرالدین شاه ..... ۱۳۱	۵۷۷ ۵۷۹ ۵۸۱ ۵۸۴ ۵۹۱ ۵۹۳ ۵۹۷ ۵۹۸
معاویة بن ابی سفیان ..... ۹۵ ۸۷ ۸۶ ۷۰ ۴۶	۶۰۰ ۶۰۱ ۶۰۶ ۶۰۹ ۶۱۱ ۶۱۳ ۶۱۹ ۶۲۷ ۶۴۳
۹۸ ۱۰۴ ۱۱۰ ۱۴۴ ۱۴۷ ۱۵۵ ۱۵۶ ۱۶۱ ۱۶۲	۶۴۹ ۶۵۶ ۶۶۸ ۶۷۵ ۶۷۸ ۷۲۳ ۷۴۷ ۸۲۴ ۸۵۳
۱۷۰ ۱۷۱ ۲۱۲ ۲۱۶ ۲۱۹ ۲۲۱	مسلم بن عمرو باهلی ..... ۵۵۲ ۵۳۲ ۵۱۶ ۵۱۵

٢٨٠، ٢٧٩، ٢٧٧-٢٧٥، ٢٣٦، ٢١٩، ٢١٣، ١٩١	٢٢٢، ٢٢٤-٢٢٢، ٢٢٧، ٢٣٢، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤٢
٣٣٢، ٣٠٩، ٣٠٨، ٣٠٦، ٣٠٤، ٣٠١، ٢٩٦، ٢٨٥	٢٢٦، ٢٢٤، ٣٠٥، ٣٠٣، ٢٩٤، ٢٨٩، ٢٧٨، ٢٥٣
٤٥٤، ٤٢٣، ٤٠٠، ٣٩٠، ٣٨٠، ٣٧٥، ٣٧٤، ٣٥٦	٣٨٠، ٣٧٩، ٣٧٥-٣٥٥، ٣٥٣-٣٤١، ٣٣٥-٣٣٠
٤٨٠، ٤٧٩، ٤٧٥، ٤٧٢-٤٧٠، ٤٦٣، ٤٦٠-٤٥٧	٤٣٥-٤٠٧، ٤٠٣، ٤٠٢، ٣٩٩-٣٩٧، ٣٩٥-٣٨١
٥١٠-٥٠٨، ٥٠٦-٥٠٣، ٥٠١، ٥٠٠، ٤٩٣، ٤٩٢	٤٦١، ٤٥٧، ٤٥٥، ٤٥٤، ٤٥٢، ٤٥١، ٤٤٦-٤٣٧
٥٢٩، ٥٢٨، ٥٢٣، ٥٢٠-٥١٨، ٥١٥، ٥١٤، ٥١٢	٤٦٢، ٤٦١، ٤٧٥، ٤٨٣، ٤٨٦، ٤٩٩، ٥١٠، ٥١١
٥٦٨-٥٥٣، ٥٥١، ٥٥٠، ٥٤٨-٥٤٣، ٥٤١-٥٣١	٥١٣، ٥١٤، ٥١٥، ٥٣٨، ٥٥٦، ٥٧٤، ٥٧٦، ٥٧٦
٦١٧، ٦١٢، ٥٨٨، ٥٨٤، ٥٨٠، ٥٧٩، ٥٧٧، ٥٧٤	٥٧٧، ٥٧٨، ٥٨٠، ٥٨٣، ٥٨٧، ٥٨٩، ٥٩٠، ٥٩٣
٦٣٨، ٦٣٤، ٦٣٢، ٦٣١، ٦٢٩، ٦٢٧، ٦٢٠، ٦١٨	٥٩٦، ٥٩٧، ٥٩٩، ٦٠٨، ٦٣٢، ٦٣٣، ٦٣٤، ٦٣٥
٦٥٩-٦٥٤، ٦٥٢، ٦٥١، ٦٤٨، ٦٤٧، ٦٤٥، ٦٤٤	٦٤٥، ٦٧٤، ٦٩٤، ٦٩٩، ٧١٣، ٧٣٢، ٧٣٩، ٧٧٠، ٧٧٨
٦٩٠، ٦٨٥، ٦٨٤، ٦٧٨، ٦٧٥، ٦٧٣، ٦٦٩، ٦٦٤	٣٤٥..... معاوية بن حديج
٧٣٠، ٧١٨، ٧١٦، ٧١٤، ٧٠٤، ٦٩٨، ٦٩٧، ٦٩٥	٦٢٢، ٦٢١..... معاوية بن عمار
٧٦٥-٧٦٣، ٧٥٩، ٧٤٨، ٧٤٤، ٧٤٣، ٧٣٩، ٧٣١	٢٢٤..... معاوية بن مغيرة اموى
٧٨٥، ٧٨٤، ٧٨٠، ٧٧٦، ٧٧٤، ٧٧٣، ٧٦٩-٧٦٧	٣٦٩..... معتزله
٨٢٧-٨٢٤، ٨٢١-٨١٩، ٨١٧، ٧٩٨، ٧٩٤، ٧٩١، ٧٨٧	٨٠٨، ٧٧٠، ٦١١، ٥٣١، ٥٢٨-٥٢٦، ٦٩..... معقل
٨٥٧-٨٥٥، ٨٥٣، ٨٥١، ٨٤٥، ٨٤٢، ٨٣٩-٨٣٤، ٨٣٠	٢٥٨..... معلوف، لويس
٨٨٤، ٨٨٣، ٨٧٠، ٨٦٨، ٨٦٦-٨٦٤، ٨٦٢، ٨٦١	٣٦٧، ٣٦٣، ٣٥٠، ٢١٤..... مغيرة بن شعبه
٩٠٣-٩٠١، ٨٩٨، ٨٩٦، ٨٩٣، ٨٩٢، ٨٩٠، ٨٨٨	٤٠٩-٤١١، ٤١٣، ٥٧٨، ٥٨٠، ٥٩٠
٦٧٤..... مقاتل بن حسان	٤٢٢..... مغيرة بن مقسم
٧٢..... مقتدر بالله	٨٩٥، ١٨٤..... مفضل بن عمر
٧٠٥، ٦٩٠، ٧٨، ٥٢..... مقدسى، مطهر بن طاهر	٥٤..... مفيد، محمد بن محمد بن نعمان (شيخ مفيد)...
٧٢٦، ٥٠٦، ١٤٤، ١٤٣..... مكرم، عبدالرزاق	٩٤، ٨٥، ٨٤، ٨٢، ٨١، ٧٣، ٧٢، ٦٥، ٦٢، ٦١
٨٧٦، ٨١١، ٨١٤	١٠٢، ١٠٣، ١١٩، ١٢٣، ١٣٠، ١٥٥، ١٥٧، ١٦٠
٣٢٩، ٢٥٠، ٢٢٦، ٢١٧، ٢١٢..... مريزى، ابوالعباس	١٦١، ١٦٥، ١٦٩، ١٧٧، ١٨٢، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠

میرزا محمد حسین بن علی اکبر.....	۱۲۷	متجب الدین علی بن بابویه رازی.....	۵۶
میر شریفی، سید علی.....	۶۳	منجج (غلام امام حسین ع).....	۸۱۳
میسون (مادر یزید بن معاویه).....	۳۶۰	منذر بن جارود.....	۵۱۶، ۴۸۵-۴۸۳
میشل، توماس.....	۲۵۸	منزوی، احمد.....	۱۱۹
میمونه بنت ابوسفیان.....	۸۱۹	منصور عباسی.....	۸۵۹
ناصرالدین شاه.....	۱۳۱، ۱۲۷	منقری، نصر بن مزاحم.....	۴۸، ۷۹، ۱۶۱، ۱۸۲،
نافع بن هلال بجلی.....	۷۸۷	۲۱۳، ۲۱۴، ۳۶۷، ۴۱۸، ۵۱۱، ۵۲۴، ۵۷۴، ۶۸۶	
نافع بن هلال جملی.....	۷۷۴، ۷۷۳، ۷۰۶، ۶۷۰	۶۸۹، ۷۴۰، ۷۵۷	
۷۸۷-۷۸۹، ۸۰۸، ۸۳۸		موحدی، عبدالله.....	۱۳۲
نافع بن هلال مرادی.....	۷۷۲	مودودی، ابوالاعلی.....	۲۱۸
نجاشی.....	۶۰، ۵۴، ۵۳، ۵۱-۴۸، ۴۵، ۴۳	موسوی اصفهانی، سید محمد باقر.....	۵۳۰
۶۱، ۶۵، ۷۷، ۳۹۸		موسوی بجنوردی، سید کاظم.....	۲۵۱، ۱۰۶
نجفی، محمد حسن (صاحب جواهر).....	۲۸۲	موسوی خوانساری، محمد باقر.....	۹۶، ۸۵
۲۸۳، ۲۹۲		موسوی دزفولی، محمد طاهر بن محمد باقر.....	۶۳
نراقی، ملا احمد.....	۱۲۹	موسوی، سید محمد بن ابی طالب.....	۷۳
نراقی، ملا مهدی.....	۲۵۹، ۱۲۹، ۱۱۳	موسی بن عقبه.....	۳۹۱
نصار عراقی، شیخ محمد.....	۱۴۶	موسی بن مغیره بن شعبه.....	۴۱۱، ۴۱۰
نصر بن حرب.....	۷۰۱	مولوی، جلال الدین محمد بلخی.....	۲۵۶
نصر بن حرشه.....	۷۰۱	مونتگمری وات، ویلیام.....	۳۵۵
نصر بن فلان.....	۷۰۱	مهاجر بن اوس تمیمی.....	۷۸۷، ۷۵۹
نصیری، مهدی.....	۳۱۰	مهلَب.....	۸۶۷
نظری منفرد، علی.....	۱۴۹	میثم تمار.....	۵۶۵، ۵۶۴، ۱۹۲، ۱۹۱
نعمان بن بشیر.....	۵۱۴-۵۱۱، ۵۰۰، ۳۴۳	میرحامد حسین نیشابوری هندی.....	۸۶
۵۱۷، ۵۱۸، ۵۷۶، ۵۷۸، ۵۷۹، ۵۹۷، ۶۰۹، ۶۱۰		میر داماد.....	۱۱۷

ولید بن عقبہ ..... ۲۳۱، ۲۳۳	۳۶۱	نعمان بن بشیر انصاری
ولید بن عمرو ..... ۸۹۷	۶۷۸، ۶۶۹	نعمان بن منذر
ولید بن ہشام بن مغیرہ ..... ۲۳۱	۲۸۶	نعمانی، محمد بن ابراہیم
وہب بن عبد اللہ کلبی ..... ۱۰۲، ۷۶۵	۱۱۷	نقشبندیہ
وہب بن عمیر کلبی ..... ۸۱۰	۷۷۱	نوار بنت جابر
وہب بن وہب ..... ۷۶۵، ۷۹۶	۲۶۴	نورانی نژاد، حسین
ہاشم بن عبد مناف ..... ۲۲۲	۳۵۸	نوری، مفید محمد
ہاشم بن عتبہ ..... ۱۱۹		نوری، میرزا حسین (محدث نوری). ۱۲۱، ۱۲۶،
ہاشمی، علی ..... ۱۸۷		۱۲۹، ۱۴۰، ۶۲۴، ۷۹۲، ۹۰۳
ہاشمی، علی بن الحسین ..... ۶۳۰	۸۴۵، ۸۴۴	نوفل ازرق
ہانی بن ابی حبیہ و ادعی ..... ۵۶۱، ۵۶۰	۷۴۲، ۵۸۹، ۱۳۶	نویری، شہاب الدین احمد
ہانی بن ثبیت حضرمی ..... ۷۷۷، ۷۱۰، ۷۰۹	۴۹	نہاوندی، ابراہیم بن اسحاق احمری
۸۳۱، ۸۳۲، ۸۳۵-۸۳۷، ۸۹۴	۵۶	واسطی بغدادی، مجیر الدین محمود بن مبارک
ہانی بن شیب حضرمی ..... ۸۸۱	۱۲۹، ۱۲۴	واعظ خیابانی تبریزی، ملا علی
ہانی بن عروہ ..... ۱۲۳، ۱۳۷، ۳۰۸، ۵۰۲، ۵۰۸		واقدی، محمد بن عمر ..... ۴۸، ۷۰، ۹۹، ۱۰۳،
۵۲۰، ۵۲۵، ۵۲۸، ۵۲۹، ۵۳۱-۵۳۶، ۵۵۹-۵۶۳		۲۲۳، ۲۲۵، ۲۷۴، ۴۷۲
۵۹۳، ۶۰۰، ۶۱۱، ۶۴۹-۶۵۵، ۷۳۹، ۷۴۹	۲۶۶، ۲۶۲	وصال شیرازی
ہانی بن ہانی ..... ۱۸۲	۱۱۹	وقاص بن مالک
ہانی بن ہانی سیعی ..... ۵۰۳، ۵۰۰	۷۷	ولوی، علی محمد
ہبیرہ بن ابی وہب ..... ۵۷۴	۳۶۳، ۳۶۲	ولہاوزن
ہبیرہ مخزومی ..... ۷۲۵	۲۲۳	ولید (از بنی عبد شمس)
ہدایت پناہ، محمد رضا ..... ۵۷۸		ولید بن عتبہ ..... ۷۰، ۷۳، ۸۷، ۳۰۴
ہرثمہ بن سلیم ..... ۶۸۸، ۶۸۹		۴۰۰-۴۰۳، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۵۲، ۴۵۴-۴۶۲، ۴۷۳،
ہرقل ..... ۴۱۶، ۴۲۶		۴۷۴، ۶۱۹، ۶۳۷

۷۰۱..... یزیدبن رکاب کلبی	۶۳۷..... هشام بن عبدالملک
۵۰۱..... یزیدبن رویم	۶۴، ۶۲، ۶۱، ۴۸، ۴۳..... هشام بن محمد کلبی
۷۶۳..... یزیدبن زیاد	۸۵۷، ۷۸۹، ۱۲۲، ۹۹، ۹۸، ۸۱، ۷۴، ۷۰، ۶۷، ۶۵.....
۸۴۲..... یزیدبن زیاد حنفی	۱۱۰..... هشرودی تبریزی، محمدحسن
۷۷۳، ۷۷۲..... یزیدبن سفیان	۸۷۸..... هفهاف بن مهند راسبی
۷۳۲..... یزیدبن عذره عنزی	۸۹۷..... هلال اعور
۴۸۹-۴۸۵، ۱۷۰..... یزیدبن مسعود نهشلی	۸۷۳، ۷۸۷..... هلال بن نافع بجلي
۷۸، ۷۴-۷۱، ۶۶، ۴۸، ۴۶..... یزیدبن معاویه	۸۰۹..... هند
۱۱-۸۶، ۹۵، ۹۸، ۱۰۰، ۱۱۰، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴.....	۶۷..... هیثم بن عدی
۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۲، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۱، ۱۸۱.....	۴۷۱، ۱۸۷، ۸۵، ۷۲، ۶۰..... یاقوت حموی
۲۸۸، ۲۷۸، ۲۶۶، ۲۵۸، ۲۵۴، ۲۵۱، ۲۲۷، ۲۱۹.....	۶۳۰، ۶۲۹، ۶۲۴، ۵۹۰، ۵۸۸، ۵۰۵، ۴۷۹، ۴۷۲.....
۳۲۷، ۳۲۴، ۳۱۷، ۳۰۸-۳۰۰، ۲۹۹، ۲۹۵، ۲۹۱.....	۶۵۳، ۶۵۱، ۶۴۸، ۶۴۶، ۶۴۳، ۶۴۱، ۶۳۸، ۶۳۷.....
۳۷۰، ۳۶۹، ۳۶۰-۳۵۷، ۳۴۶، ۳۴۲، ۳۴۱، ۳۳۰.....	۶۷۸، ۶۷۴، ۶۷۳، ۶۶۶، ۶۶۴، ۶۶۰، ۶۵۸، ۶۵۶.....
۴۰۵، ۴۰۳، ۳۹۷-۳۹۵، ۳۸۷، ۳۸۵، ۳۸۱، ۳۸۰.....	۸۴۰، ۶۹۹، ۶۹۲، ۶۸۷-۶۸۵.....
۴۴۶-۴۳۲، ۴۳۰-۴۱۶، ۴۱۴-۴۰۹، ۴۰۷.....	۷۶..... یحیی بن اسماعیل
۴۶۴، ۴۶۲، ۴۶۱، ۴۵۸، ۴۵۷، ۴۵۵-۴۵۱.....	۶۲۸، ۶۲۷، ۶۲۵، ۲۸۵..... یحیی بن سعید
۴۹۲، ۴۹۰، ۴۸۷، ۴۸۶، ۴۸۳-۴۸۰، ۴۷۴-۴۷۲.....	۸۰۶، ۸۰۵..... یحیی بن سلیم مازنی
۵۱۹، ۵۱۶-۵۱۱، ۵۰۱، ۴۹۹، ۴۹۸، ۴۹۶، ۴۹۳.....	۸۱۳..... یحیی بن عمرو حرمی
۵۶۱، ۵۶۰، ۵۵۶، ۵۵۵، ۵۴۵، ۵۴۴، ۵۳۹، ۵۳۱.....	۸۳..... یحیی بن معین
۶۰۴، ۵۹۷، ۵۸۷، ۵۸۶، ۵۷۹، ۵۷۸، ۵۷۶، ۵۶۳.....	۳۳۱..... یحیی بن هانی مرادی
۶۳۶-۶۳۰، ۶۲۸، ۶۲۶، ۶۱۹-۶۱۷، ۶۱۰، ۶۰۸.....	۷۷۳، ۷۳۹..... یحیی بن هانی بن عروه
۶۹۹، ۶۹۸، ۶۹۱، ۶۸۴، ۶۶۳، ۶۶۱، ۶۴۴.....	۲۲۴..... یزیدبن ابی سفیان
۸۸۸، ۸۷۲، ۸۵۲، ۸۱۹، ۷۷۳، ۷۴۹، ۷۱۴-۷۰۹.....	۴۹۸..... یزیدبن اصم
۸۹۶، ۸۹۵، ۸۹۳.....	۷۴۷، ۷۰۰، ۵۸۰، ۵۷۹، ۵۰۱..... یزیدبن حارث

۳۹۹، ۳۹۰، ۳۶۵، ۳۴۵، ۳۴۴، ۳۴۲، ۳۳۳-۲۳۱	۷۷۰.....	یزیدبن معقل.....
۴۵۲، ۴۴۴، ۴۲۳، ۴۲۲، ۴۱۸، ۴۱۷، ۴۱۳، ۴۱۲	۴۷۲، ۴۷۱.....	یزیدبن مفرغ حمیری.....
۵۱۴، ۵۰۱، ۵۰۰، ۴۹۹، ۴۹۳، ۴۸۳، ۴۶۰، ۴۵۳	۴۲۰.....	یزیدبن مقنع.....
۸۵۳، ۷۳۲، ۷۳۰، ۷۲۹، ۶۹۰، ۶۷۸، ۶۱۸، ۵۲۱	۸۰۲.....	یزیدبن مهاصر جعفری.....
۸۵۷، ۸۵۴	۶۸۶.....	یزیدبن مهلب.....
۲۳۳.....	۴۹۰، ۴۸۹.....	یزیدبن نبیط.....
۶۱.....	۷۷۷، ۷۶۵، ۶۹۵.....	یسار.....
۶۴، ۶۲، ۶۰.....	۷۲۹.....	یعقوب، امیل بدیع.....
۶۲۰، ۵۶۹، ۵۰۵، ۵۰۱، ۵۰۰، ۴۸۳، ۱۵۵، ۱۵۱	۱۰۶.....	یعقوب بن سفیان.....
۷۴۳، ۷۴۰، ۶۸۷، ۶۳۴، ۶۲۳	۶۹-۶۷، ۶۲.....	یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب.....
	۲۲۷، ۲۲۵، ۲۲۱، ۲۱۹، ۲۱۴، ۲۱۰، ۱۵۷، ۷۳	



## اماكن

آذربايجان.....	٦٠٥، ٦٩٢، ٧٧٦	باب الفيل.....	٥٤٤
آفريقا.....	٦٢٤	بابل.....	٦٨٧، ٦٨٦
آلوسه.....	٦٢٤	باجميرا.....	٧٨٣
ابطح.....	٤٩٠	برلين.....	٦٤، ٢٢٢
ابوا.....	٦٥٠	بستان بن معمر.....	٦٣٨
ابى نيزر.....	٣٩٨	بصره.....	١٧٠، ٢٣٠، ٢٣٤، ٢٩٧، ٣٥٧
اجأ.....	٦٧٢	٣٦٣، ٣٦٥، ٤١٠، ٤١٨، ٤٤٣، ٤٤٤، ٤٧٢،	
اجفر.....	٦٣٠	٤٨٣، ٤٨٥، ٤٨٩، ٤٩٠، ٤٩٢، ٥١٥، ٥١٦،	
احساء.....	٦٥٨	٥٢١، ٥٨٤، ٥٨٧، ٥٩٠، ٥٩٤، ٥٩٥، ٦٠٠،	
اسكندريه.....	٦٢٤	٦٠٥، ٦٢٩، ٨٧٨	
اصطخر.....	٥٩٠، ٤٨٣	بطان.....	٦٣٠
افريقا.....	٢٣٣	بطن الخبيت.....	٥٠٥، ٥٠٤
افيعيه.....	٦٣٠	بطن الرمة.....	٦٥٤، ٦٤٣
اقساس مالک.....	٦٣٠	بطن العقبه.....	٦٥٨، ٦٥٦، ٦٣٠
انبار.....	٦٠٥، ٥٨٩	بلنجر [قفقاز].....	٦٤٨
ايتاليا.....	٦٤	بمبى.....	٦٤
ايران.....	٦٨، ١١٨، ١١٩، ١٢٩، ١٦٠، ٣٣٠، ٣٥٧، ٤١٦،	بيروت.....	٦٧
٥٤٤، ٥٨٨، ٥٨٩، ٥٩٤، ٥٩٧، ٥٩٨، ٦٠٥، ٦٩٢، ٧٢٧		بيضه.....	٢٩٨، ٦٣٠، ٦٣٣، ٦٦٦، ٦٦٨

۸۴۰.....	حطیم	۶۵.....	ترکیه
۶۹۹، ۶۹۲.....	حمام اعین	۶۹۲.....	تستر
۶۴۴، ۵۱۱.....	حمص	۷۸۳.....	تکریت
۶۳۷، ۲۳۳.....	حنین	۶۲۴.....	تلبس
۴۵۲.....	حوارین	۸۸۸، ۶۳۵، ۶۳۴، ۶۳۱، ۶۳۰.....	تنعیم
۶۷۸، ۶۶۹، ۵۸۹، ۵۸۷، ۵۴۸.....	حیره	۶۳۰.....	توز
۵۰۵.....	حبت	۶۴۱.....	تهامه
۵۹۰، ۴۹۳، ۴۸۳، ۴۲۳، ۸۶، ۶۲.....	خراسان	۶۴۶، ۶۴۲، ۶۳۰، ۵۶۳، ۲۷۷.....	ثعلبیه
۶۵۱، ۶۴۶، ۶۴۴، ۶۳۰.....	خزیمیه	۶۷۸، ۶۵۳، ۶۴۹	
۵۴۴، ۵۰۸.....	خطر نیه	۱۴۸.....	جبل طی
۶۲۹.....	خفان	۶۲۳.....	جحفه
۶۴۳.....	خلیج فارس	۴۳۲.....	جرف
۸۶.....	خوارزم	۶۴۳، ۶۰۱.....	جزیره العرب
۷۸۴.....	خیف	۴۹۹، ۴۲۰، ۴۱۸.....	جزیره
۳۸۹.....	دارابجرد (دارابگرد)	۶۹۴، ۵۹۴.....	جلولا
۳۴۹.....	دارالرزق	۱۸۷.....	جمالیه
۵۶۹-۵۶۷.....	دارالرومین	۶۹۲.....	چالوس
۴۷۹.....	دارالعباس	۶۵۵، ۶۴۴، ۶۴۳، ۶۳۰، ۵۰۴.....	حاجر
۲۲۳.....	دارالتدوه	۶۲۶، ۳۹۸.....	حبشه
۴۲۰، ۴۱۸.....	دجله (رودخانه)	۲۷۲، ۲۳۴، ۱۷۰، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷.....	حجاز
۶۹۵، ۶۹۲.....	دستی (دستوا)	۴۹۵-۴۹۱، ۴۷۱، ۴۶۴، ۴۱۹، ۴۱۳، ۳۸۲.....	
۳۲۴، ۲۴۳، ۱۵۰، ۱۰۵، ۹۱، ۸۹.....	دمشق	۷۱۰، ۶۶۰، ۵۸۷	
۶۰۹، ۵۸۷، ۵۶۱، ۴۵۲، ۴۵۱، ۴۲۵، ۴۱۸، ۴۱۷.....	دیلم	۸۴۰.....	حجرالاسود
۶۹۲.....	دیلم	۲۲۴.....	حدیبیه

۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۶۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۹	ذات عرق..... ۶۳۰، ۶۳۸، ۶۴۱
۲۲۱، ۲۳۲، ۲۳۴، ۳۲۴، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۷	ذوحسم..... ۲۸۱، ۳۰۰، ۶۳۰
۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۲، ۳۶۰، ۳۶۵، ۳۶۷، ۳۶۸	۶۵۸-۶۶۰، ۶۶۴، ۶۶۶
۳۷۰، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۲۲، ۴۲۴، ۴۲۵	ذی المروه..... ۴۰۲
۴۴۳، ۴۵۲، ۴۸۱، ۵۰۰، ۵۱۱، ۵۱۸، ۵۲۰	ذی قار..... ۵۹۵
۵۲۶، ۵۲۷، ۵۲۹، ۵۳۹، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۱	ربذه..... ۱۵۹
۵۶۷، ۵۷۳، ۵۷۸، ۵۸۴، ۵۸۷، ۵۹۰، ۵۹۸	روم..... ۲۳۰، ۳۶۳، ۴۱۶، ۵۸۷
۵۹۹، ۶۰۹، ۶۱۲، ۶۷۴، ۶۹۹، ۷۰۰، ۷۱۳	رهمه..... ۶۳۰، ۶۵۳، ۶۷۳
۷۲۹، ۷۴۱، ۷۹۰، ۸۱۹، ۸۷۲، ۸۹۵	ری..... ۸۳، ۲۳۰، ۶۰۵، ۶۹۴-۶۹۱، ۷۱۱
شامات..... ۲۱۸	۷۱۴، ۷۲۸، ۷۳۴، ۷۵۷
شراف..... ۶۳۰، ۶۵۸، ۶۵۹، ۷۴۰	زباله..... ۵۵۲، ۶۳۰، ۶۳۸، ۶۵۳-۶۵۶، ۷۲۴، ۸۶۰
شعب ابی طالب..... ۴۷۹	زرود..... ۶۳۰، ۶۳۹، ۶۴۶، ۶۴۹، ۶۵۲، ۶۵۹
شعب علی..... ۴۷۹	زنجان..... ۶۰۵
شغیه..... ۶۸۵، ۸۱۴	زواره..... ۲۳۳
شقوق..... ۶۳۰، ۶۳۸، ۶۵۱، ۶۵۲	سیزوار..... ۱۱۶
شیراز..... ۶۱	سقیفه بنی ساعده..... ۱۵۷، ۲۰۹-۲۱۳، ۲۲۹
صفا (کوه)..... ۴۷۹، ۶۱۷	۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۳، ۵۱۱
صفاح..... ۱۶۹، ۶۳۰، ۶۳۷-۶۳۹، ۶۴۱، ۶۴۹	سلق (کوه)..... ۷۷۶
صفین..... ۱۸۱، ۳۴۷، ۳۶۷، ۵۹۶، ۶۸۷، ۶۸۸	سلیلیه..... ۶۳۰
صنعا..... ۵۰، ۳۴۹، ۷۵۵	سمیرا..... ۶۳۰
طبرستان..... ۶۰۵، ۶۹۲	سنت پترزبورگ..... ۶۴
طرابلس..... ۲۳۳	سیستان..... ۶۰۵
طریح..... ۱۲۱	شام..... ۳۲، ۴۷، ۷۳، ۷۴، ۸۴، ۹۱، ۹۸-۹۶
طف..... ۸۷، ۱۷۸، ۱۹۱، ۴۶۹، ۶۲۴	۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۴، ۱۴۰، ۱۴۲

٦٥٧ ..... عقبة البطن	٢٣٣ .....	طنجه
٦٣٠ ..... عقبه	٩٠٣ .....	طوس
٦٨٦ ..... عقر	٦٢٤ .....	عانات
٦٤١، ٦٣٠، ٣٩٧ ..... عقيق	٦٦٩، ٦٦٦، ٦٦٤ .....	عذيب
١٨٢ ..... علقمه (رودخانه)	٦٦٩ .....	عذيب الحمامات
٦٣٠ ..... عمق	٦٦٩، ٦٦٤ .....	عذيب القوادس
٥١١ ..... عين التمر	٦٦٤، ٦٦٠، ٦٥٤، ٦٣٠ .....	عذيب الهجانات
٩٠١، ٦٨٥ ..... غاضريه	٦٧٣، ٦٦٩، ٦٦٦	
٦٣٠ ..... غمره	١٠٣، ٩٨، ٩٣، ٨٧، ٨٤، ٧٤، ٧٣ .....	عراق
٥٩٠ ..... فارس	١٩٠، ١٨٨، ١٨٦، ١٨٥، ١٧٩، ١٦٧، ١٦٢ .....	
٨٩ ..... فاس	٢٨٥، ٢٧٨، ٢٧٦، ٢٥٢، ٢٥١، ٢٣٢، ٢٣٠ .....	
٣٤٣، ٢٣٣، ١٥٨، ١٥٧ ..... فذك	٣٧٥، ٣٧١، ٣٦٤، ٣٣١، ٣١٤، ٣٠٨، ٢٨٩ .....	
١٧٨، ١٤٣، ١٤١ ..... فرات (رودخانه)	٤٦٢، ٤٥١، ٤٢٤، ٤٢٠-٤١٨، ٤٠٣، ٣٨٢ .....	
٦٨٦، ٦٦٤، ٦٢٤، ٤٢٠، ٤١٨، ١٨٢-١٨٠ .....	٤٩٨-٤٩٣، ٤٩١، ٤٧٥، ٤٧١، ٤٦٨، ٤٦٧ .....	
٨٣٨، ٨١٤، ٧٧٥، ٧٦٢، ٧٣٣، ٧٠٨، ٧٠٦-٧٠٣ .....	٥٦٥، ٥٦٤، ٥٦١، ٥٤٨، ٥٢٣، ٥١١، ٥٠٥ .....	
٨٧٤، ٨٦٩، ٨٦٨، ٨٦٥، ٨٥١، ٨٤٤، ٨٤٢ .....	٦٢٠، ٦١٧، ٦٠٥، ٦٠١، ٦٠٠، ٥٨٧، ٥٨٥ .....	
٤٦٠ ..... فرع	٦٤١، ٦٤٠، ٦٣٥، ٦٣١، ٦٢٩-٦٢٣، ٦٢١ .....	
٦٣٠ ..... فيد	٦٧٧، ٦٦٤، ٦٦٠، ٦٥١، ٦٥٠، ٦٤٧، ٦٤٥ .....	
٦٤٤، ٦٢٩، ٥٩٤، ٥٧٨، ٥١٧ ..... قادسيه	٧٧٦، ٧٦٢، ٧١٣، ٧١١، ٧١٠، ٦٩٢ .....	
٦٩٩، ٦٩٤، ٦٦٩، ٦٦٤، ٦٥٤ .....	٨٥٠، ٨٢٦، ٧٨٣	
٦٥٦، ٦٣٠ ..... قاع	٦٦٤، ٥٩٨، ٥٩٤ .....	عربستان
١٣٦ ..... قاهره	٦٢٣ .....	عرفات
٦٥٨، ٦٣٠ ..... قرعاء	٦٤٠ .....	عسفان
٦٢٣ ..... قرن المنازل	١٣٦ .....	عسقلان

۸۳۷ ۸۷۸ ۸۶۸ ۸۶۷ ۸۴۹ ۸۳۸ ۸۳۷	قزوین..... ۶۹۲، ۶۰۵
۸۱۶ ۸۹۰ ۸۹۱ ۸۹۳ ۸۹۶ ۹۰۰ ۹۰۱	قصر بنی‌مقاتل .... ۶۷۷، ۶۷۶، ۶۷۴، ۶۳۰، ۱۸۹
۶۸.....	قطقطانه ..... ۶۷۸، ۶۷۴، ۶۳۰، ۶۲۹
کعبه..... ۸۴۰ ۸۱۸ ۷۷۶ ۷۳۱ ۶۱۷ ۴۸۰	قم..... ۵۳
کوفه..... ۷۹، ۷۸، ۷۴، ۷۱، ۶۹، ۶۱، ۶۰، ۴۵	قومس..... ۶۰۵
۸۱ ۸۴ ۸۷ ۹۱ ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۱۰۰ ۱۰۲	کابل..... ۶۰۵
۱۰۹ ۱۱۲ ۱۲۴ ۱۳۷ ۱۴۰ ۱۴۲ ۱۴۴	کر بلا..... ۵۶، ۵۲، ۵۰، ۴۷-۴۵، ۴۳، ۴۱
۱۴۶ ۱۴۸ ۱۶۲ ۱۶۸-۱۷۰ ۱۸۳ ۱۸۸	۵۸، ۵۹، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۶۹-۷۱، ۷۴، ۷۵، ۷۸
۱۸۹ ۱۹۱ ۲۳۴ ۲۵۰ ۲۵۵ ۲۷۲ ۲۷۳	۷۹، ۸۱، ۸۲، ۸۶، ۸۸، ۹۵-۹۸، ۱۰۴، ۱۰۸
۲۷۵ ۲۷۷ ۲۷۸ ۲۸۶ ۲۸۷ ۲۸۹ ۲۹۶	۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۹، ۱۲۴-۱۲۲، ۱۳۴-۱۳۲
۲۹۸ ۳۰۳-۳۱۱ ۳۱۶ ۳۱۷ ۳۲۰ ۳۳۴	۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۵۱، ۱۵۶، ۱۶۸
۳۴۹ ۳۵۷ ۳۶۲ ۳۶۳ ۳۶۵ ۳۷۴ ۴۰۹	۱۷۶، ۱۷۸، ۱۸۰-۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۲۰۳
۴۱۰ ۴۱۸ ۴۲۰ ۴۴۲ ۴۷۱ ۴۷۴ ۴۸۳	۲۰۹، ۲۱۳، ۲۱۶، ۲۳۰، ۲۴۳، ۲۴۸-۲۵۱
۴۸۵ ۴۹۰ ۴۹۱ ۴۹۳ ۴۹۶-۵۱۱ ۵۱۳-۵۲۱	۲۵۵-۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۶، ۲۶۹، ۲۷۹، ۲۸۱
۵۲۷ ۵۲۸ ۵۳۰ ۵۳۵ ۵۳۶ ۵۳۸-۵۴۰	۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۰، ۲۹۲، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۶
۵۴۲-۵۴۴ ۵۴۷ ۵۵۴-۵۴۹ ۵۵۹-۵۷۰ ۵۷۳	۳۱۷، ۳۱۷، ۳۶۳، ۳۶۴، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۹۷، ۵۰۱
۵۷۴ ۵۷۶-۵۹۴ ۵۹۶-۶۱۳ ۶۱۷ ۶۱۹	۵۰۴، ۵۳۰، ۵۶۴، ۵۷۰، ۵۷۹، ۵۸۵، ۵۸۶
۶۲۴ ۶۲۹ ۶۳۵ ۶۳۹ ۶۴۰ ۶۴۳-۶۴۶	۵۹۲، ۵۹۶، ۵۹۷، ۶۰۰، ۶۰۷، ۶۲۴، ۶۲۵
۶۴۹-۶۵۷ ۶۶۰ ۶۶۳ ۶۶۴ ۶۶۶ ۶۶۸-۶۷۶	۶۲۹، ۶۳۰، ۶۳۴، ۶۳۷، ۶۴۸، ۶۶۴، ۶۶۵
۶۷۸ ۶۸۳-۶۸۵ ۶۹۲ ۶۹۵-۶۹۷ ۶۹۹-۷۰۵	۶۸۱، ۶۸۳، ۶۸۵-۶۹۲، ۶۹۴-۶۹۶، ۶۹۹، ۷۰۰
۷۱۲ ۷۱۳ ۷۲۰ ۷۲۱ ۷۲۷ ۷۳۹ ۷۴۰	۷۰۲، ۷۰۳، ۷۰۷-۷۰۹، ۷۱۳، ۷۱۵-۷۱۸، ۷۲۴
۷۴۱ ۷۴۷ ۷۴۸ ۷۵۰ ۷۵۲ ۷۵۵-۷۵۷	۷۲۵-۷۲۸، ۷۳۰، ۷۳۱، ۷۳۵، ۷۴۰، ۷۵۳
۷۵۹ ۷۶۴-۷۶۱ ۷۶۷ ۷۶۸ ۷۷۱ ۷۷۴	۷۶۵، ۷۶۹، ۷۷۸، ۷۹۴، ۷۹۶، ۸۰۳، ۸۰۷
۷۷۷-۷۷۹ ۷۸۳ ۷۸۴ ۷۹۵ ۸۲۶ ۸۳۰	۸۰۹، ۸۱۰، ۸۱۳، ۸۱۹، ۸۲۵، ۸۲۶، ۸۳۴-۸۳۲

۶۳۷، ۶۵۰، ۶۵۳، ۶۵۵، ۶۶۳، ۶۷۳، ۷۱۰،	۸۱۳، ۸۱۷، ۸۷۱، ۸۶۸، ۸۳۴، ۸۳۱
۷۱۲، ۷۱۴، ۷۱۵، ۷۴۱، ۷۵۵، ۸۳۰، ۸۳۴	۸۹۵-۸۹۸، ۹۰۰
۸۵۰، ۹۰۱، ۹۰۳	گرگان..... ۷۵۷
مراکش..... ۸۹	لعلج..... ۶۲۹
مروہ (کوہ)..... ۶۱۷	لیدن..... ۶۴، ۶۵
مسجد جمکران..... ۱۴۷	ماقیہ..... ۸۳۳
مسجد سہلہ..... ۶۲۴	ماوراءالنہر..... ۸۶، ۱۱۸
مسجد شجرہ..... ۶۲۳	محلہ بنی لوذان..... ۷۷۰
مسجد الحرام..... ۴۷۹، ۶۴۴، ۸۴۰	مدائن..... ۵۸۹، ۵۹۶، ۶۹۴
مسکو..... ۸۲	مدین..... ۴۷۵
مسلح..... ۶۳۰	مدینہ..... ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴
مصر..... ۱۳۶، ۲۱۲، ۲۳۰، ۲۳۱، ۳۳۰، ۴۱۸	۸۱، ۸۳، ۸۴، ۸۷، ۹۵-۹۷، ۱۰۴، ۱۰۹، ۱۱۲،
۴۲۴، ۴۷۰، ۴۷۱، ۴۷۵، ۸۹۴	۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۸، ۱۳۳، ۱۳۶، ۱۴۲، ۱۴۴،
مضیق..... ۵۰۵	۱۴۸، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۸، ۱۸۵، ۲۲۱،
معدن بنی سلیم..... ۶۳۰	۲۳۱-۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۳،
مغینہ..... ۶۳۰	۲۵۴، ۲۷۲، ۲۸۸، ۲۹۵، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۷،
مکہ..... ۴۸، ۷۴، ۸۷، ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۹،	۳۸۲، ۳۸۰، ۳۵۷، ۳۵۰، ۳۴۷، ۳۴۵، ۳۴۳،
۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۶، ۱۶۷-۱۶۹، ۱۸۵-۱۸۸،	۳۸۷، ۳۹۵، ۳۹۷-۴۰۰، ۴۰۲، ۴۱۳، ۴۱۴،
۲۱۹، ۲۲۲-۲۲۴، ۲۲۸، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۴۷،	۴۱۶، ۴۱۸، ۴۲۳، ۴۲۴، ۴۲۶-۴۲۸، ۴۳۲،
۲۴۹، ۲۵۳، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۶،	۴۳۹-۴۴۱، ۴۴۵، ۴۴۹، ۴۵۱-۴۵۴، ۴۵۷،
۳۰۶، ۳۰۷، ۳۱۷، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۴۷، ۳۷۵،	۴۶۰-۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۰-۴۷۵، ۴۷۹، ۴۸۲،
۳۹۳، ۴۰۲، ۴۱۸، ۴۴۰، ۴۴۲، ۴۴۵، ۴۵۳،	۴۹۲، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۰۲، ۵۰۴، ۵۰۵، ۵۱۱،
۴۶۰، ۴۶۱، ۴۶۵، ۴۶۸، ۴۷۰-۴۷۵، ۴۷۷،	۵۳۰، ۵۳۷، ۵۴۴، ۵۴۵، ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۶۴،
۴۷۹، ۴۸۰-۴۸۳، ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۳-۵۰۰،	۵۷۶، ۵۸۲، ۶۱۸، ۶۱۹، ۶۲۵-۶۲۷، ۶۳۲،

نهایند..... ۵۴۴، ۵۹۴، ۶۰۵	۵۰۲، ۵۰۴-۵۰۶، ۵۱۰، ۵۶۴، ۵۷۶، ۵۸۲
نهران..... ۵۹۹	۶۱۷-۶۲۳، ۶۲۵-۶۳۱، ۶۳۵، ۶۳۷-۶۳۹
نینوا..... ۶۲۴، ۶۳۰، ۶۷۷، ۶۸۳، ۶۸۵	۶۴۱، ۶۴۳، ۶۴۴، ۶۴۶، ۶۴۷، ۶۵۰، ۶۵۱
وادی الرمة..... ۶۴۳	۶۵۵، ۶۵۶، ۶۶۴، ۶۷۷، ۶۸۵، ۶۹۴، ۷۱۰
وادی العقیق..... ۶۲۳	۷۱۲-۷۱۴، ۸۴۰
وادی القرى..... ۲۳۳	۲۴۰، ۳۹۳، ۳۹۴، ۶۲۱، ۷۸۴
واقصه..... ۶۵۳، ۶۵۶، ۶۵۸، ۶۶۶، ۷۴۰	۴۹۹، ۶۴۴، ۶۸۳، ۷۷۶
هرات..... ۱۱۶، ۱۱۷	۲۳۳
همدان..... ۶۲۴، ۶۹۲، ۶۹۴	۶۴
هندوستان..... ۲۵۶	۶۲۴
هیت..... ۶۲۴	۶۴۱، ۶۴۳
یشرب..... ۲۲۳	۱۵۷
یزدآباد..... ۶۹۲	۶۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۹، ۴۶۴، ۶۲۴، ۸۹۶
یلملم..... ۶۲۳	۶۳۸، ۶۹۹
یمن..... ۱۴۸، ۲۳۲، ۳۴۹، ۳۹۷	۳۳۴، ۳۴۹، ۳۵۶، ۳۷۴، ۵۹۶
۴۹۳، ۴۹۴، ۴۹۶، ۵۴۶، ۵۵۹، ۶۳۱	۶۹۹، ۷۰۰، ۷۲۷
۶۳۴-۶۳۶، ۶۸۴، ۷۵۵، ۷۹۰، ۷۹۲، ۸۸۱	نقره..... ۶۳۰
	نواویس..... ۱۸۷، ۶۲۴، ۶۲۵





## قبایل و طوائف

۵۶۱، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۷۷، ۵۷۸، ۵۸۰، ۵۸۳	ازد..... ۴۲۱، ۴۸۳، ۵۶۳، ۸۹۷، ۷۹۸
۵۸۴، ۵۸۶، ۵۹۰، ۵۹۱، ۶۰۳، ۶۰۶، ۶۰۷	اوس..... ۳۶۰، ۳۶۱
۶۰۹، ۶۱۷-۶۲۰، ۶۲۵، ۶۳۲-۶۳۵، ۶۳۹	بنی ابان بن دارم..... ۸۳۳، ۸۳۵، ۸۳۶
۶۴۰، ۶۴۱، ۶۴۲، ۶۴۵، ۶۶۷، ۷۰۳، ۷۰۷، ۷۱۵	بنی اسد..... ۱۶۹، ۴۶۳، ۵۳۷، ۶۴۱، ۶۴۹
۶۸۴.....	بنی بکاء..... ۷۴۱، ۷۰۲، ۶۸۵، ۶۵۲، ۶۵۰، ۸۳۱، ۸۴۵
۸۸۹.....	بنی بکر..... ۸۹۸، ۸۹۷، ۹۰۰، ۹۰۱
۷۹۵، ۶۸۴.....	بنی بھدلہ..... ۳۶۳
۵۸۱، ۵۳۷، ۴۸۸، ۴۸۶، ۱۷۰.....	بنی اشہل بن دارم..... ۸۸۳
۸۱۴، ۷۸۲، ۷۷۲، ۷۶۸، ۷۵۸، ۷۴۱، ۶۹۷	بنی امیہ..... ۵۸، ۶۲، ۹۱، ۱۰۹، ۱۴۷، ۱۶۹
۸۹۸، ۸۹۷، ۸۳۳، ۸۲۶	۱۸۳-۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۰، ۲۱۱-۲۱۹، ۲۲۱-۲۲۶
۳۲۵.....	۲۲۹، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۲، ۲۵۰، ۲۵۴، ۲۵۵
۷۹۱.....	۲۶۴، ۲۶۶، ۲۹۴، ۲۹۹، ۳۰۳، ۳۲۳، ۳۲۴
۵۴۰.....	۳۲۵-۳۲۷، ۳۴۱، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۸-۳۵۰
۲۲۳.....	۳۵۳-۳۵۶، ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۶
۱۷۰.....	۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۷
۴۶۳.....	۴۰۱-۴۰۳، ۴۰۷-۴۱۰، ۴۲۳، ۴۴۱، ۴۴۲
۷۸۹.....	۴۶۰، ۴۶۵، ۴۷۱، ۴۸۳، ۴۸۵، ۴۹۱-۴۹۳
۸۳۹.....	۵۰۱، ۵۰۴، ۵۱۲، ۵۱۳، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۴۰

بنی نزار..... ٧٩٠، ٨٠٦	بنی دودان..... ٨٠٧
بنی هاشم..... ٥٢، ٦٩، ٧٠، ٧٩، ٨٤، ٩٦، ٩٨	بنی زبید..... ٧٧٣
١٠٤، ١١٢، ١٢٧، ١٢٨، ١٤٤، ١٧١، ١٨٥	بنی زهره..... ٢١٥، ٦٩٣
١٨٦، ٢١١، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٣٦، ٢٥٤	بنی سعد..... ١٧٠، ٤٨٨-٤٨٦، ٨٠٥
٢٨٧، ٣٤٩، ٣٨١، ٣٨٢، ٣٨٧، ٣٨٩، ٣٩٣	بنی سلیمه..... ٧٧٠
٣٩٥، ٣٩٧، ٣٩٩، ٤٠٠، ٤٢٨، ٤٥٧، ٤٥٩	بنی شاکر..... ٥٠٨
٤٦٢، ٤٦٩، ٤٧٠، ٤٧١، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٩٣	بنی شقره..... ٧٧٢
٤٩٧، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٧٤، ٦٧٧، ٦٨٩، ٦٩٤	بنی ضباب بن کلاب..... ٧٤٠
٧٠٧، ٧٣٧، ٧٤٧، ٨١٧، ٨١٨، ٨٢٧-٨٢٥	بنی عامر بن صعصعه..... ٥٨، ٧٤٠
٨٤٥، ٨٦٠، ٩٠٣، ٩٠٤	بنی عباس..... ٥٨، ١٠٩
بنی یزید بن حنظلہ..... ٦٦٦	بنی عدی..... ٣٢٥
تقیف..... ٨٩٧	بنی علیم..... ٧٢٧
جرهم..... ٤٠٢	بنی عمیرة بن ربیعہ..... ٧٧٠
جهینه..... ٣٦٣	بنی غفار..... ٣٦٣، ٧٩٠، ٨٠٦
حضر موت..... ٥٣٨	بنی فتیان..... ٥٦٦
حنظلہ..... ٤٨٦، ٤٨٧، ٦٩٧	بنی فزاره..... ٦٤٧، ٨٣٤
خیب..... ٥٠٥	بنی فهم جابری..... ٨٠١
خزرج..... ٣٦٠، ٣٦١	بنی قیس عیلان..... ٨٠٧
خندف..... ٧٨٩، ٧٩٠، ٨٠٦	بنی کاهل..... ٨٠٧
خیوان..... ٧٧٨	بنی کلاب..... ٧١٨، ٨٣٩، ٨٧١
ربیعہ..... ٢٣٢، ٥٣٦، ٧٤١	بنی کنانه..... ٤٢٤، ٤٢٥
زبید..... ٧٥٥	بنی مخزوم..... ٣٢٧، ٥٧٤
سکاسک..... ٣٦٠	بنی معیط..... ٣٣٠
سکون..... ٣٦٠	بنی مغیره..... ٣٢٧

نمایه‌ها ۱۰۴۱

قوم عاد..... ۷۸۶، ۷۹۱	طی..... ۵۰۶، ۶۷۲
قوم نوح..... ۷۹۱	عبدالقیس..... ۴۸۹، ۴۹۰
کلب..... ۳۶۰، ۷۲۷	عدنان..... ۵۴۶، ۶۰۱
کنده..... ۳۶۲، ۳۷۲، ۵۲۰، ۵۳۰، ۵۳۶، ۵۳۸	عک..... ۳۶۰
..... ۵۴۰، ۵۶۸، ۶۸۴، ۷۴۱، ۷۵۵، ۸۹۷	عکرمه..... ۶۵۷
مذحج..... ۵۳۰، ۵۳۳، ۵۳۴، ۵۳۷، ۵۳۸، ۵۵۹	غسان..... ۳۶۰
..... ۵۶۳، ۵۶۶، ۶۰۰، ۶۱۱، ۶۱۲، ۷۳۹، ۷۴۱	غنی..... ۸۳۱
..... ۷۵۵، ۷۸۷، ۸۰۵، ۸۹۷، ۸۹۸	قحطان..... ۵۴۶، ۷۹۸، ۸۰۴
مراد..... ۵۲۰، ۵۳۶، ۵۶۳، ۷۵۵، ۸۰۱	قریش..... ۲۲۳-۲۲۶، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۸، ۳۲۳
مزینه..... ۳۶۳	..... ۳۲۶، ۳۴۴، ۳۶۲، ۳۶۳، ۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۹
مضر..... ۲۳۲، ۴۲۰، ۷۷۷	..... ۴۱۴-۴۱۶، ۴۲۴، ۴۳۳، ۴۴۰، ۴۴۶، ۴۵۲
همدان..... ۳۶۴، ۵۳۷، ۷۳۲، ۷۴۱، ۷۵۵، ۷۸۱	..... ۴۶۹، ۴۷۲، ۴۸۰، ۴۸۲، ۴۹۷، ۵۴۶، ۵۵۳
..... ۸۰۱، ۸۲۸	..... ۵۵۷، ۵۷۴، ۶۴۵، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۱۵، ۸۰۷
هوازن..... ۸۹۷	..... ۸۶۸
	قوم ثمود..... ۷۸۶، ۷۹۱



## کتاب

- آثار البلاد واخبار العباد ..... ۶۲۴
- آموزه نجات از دیدگاه علامه طباطبایی با  
نگاهی به دیدگاه رایج مسیحیت ..... ۲۵۸
- ابتلاء الاولیاء ..... ۱۱۵
- ابصار العین فی انصار الحسین...: ۵۰۵، ۵۲۸،  
۷۸۷، ۸۱۱
- ابومخنف و سرگذشت مقتل وی ..... ۶۳
- ابومسلم نامه ..... ۱۱۸
- اثبات الوصیة للامام علی بن ابی طالب...: ۷۶، ۷۷،  
۹۳، ۱۸۶، ۳۰۰، ۶۹۰، ۷۴۴، ۸۵۰، ۹۰۲
- احقاق الحق ..... ۳۹۲
- اخبار المملوک ..... ۳۶۸
- اخبار مکه ..... ۲۲۳
- اختیار معرفة الرجال...: ۵۸، ۱۹۱، ۲۰۰، ۳۷۳،  
۳۸۲، ۳۸۴، ۳۸۶، ۴۱۸، ۴۳۰، ۵۶۵، ۶۳۷،  
۷۸۷، ۷۹۸، ۸۴۲، ۹۰۲
- اخذ الثار فی احوال المختار ..... ۶۳
- ادب الطف او شعراء الحسین...: ..... ۵۸
- ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری...: ۱۱۹
- ارزیابی انقلاب امام حسین...: ..... ۳۷۰
- از آگاهان پیرسید ..... ۲۳۹، ۲۴۱
- از عاشورای حسین تا عاشورای شیعه...: ۲۶۴
- استهاد الحسین...: ..... ۷۰، ۷۱
- اسد الغابة فی معرفة الصحابة . ۹۵، ۱۵۵، ۱۶۸،  
۲۱۵، ۲۲۵، ۳۴۵، ۳۷۰، ۳۷۲، ۳۹۰، ۴۲۸،  
۴۳۷، ۴۵۴، ۴۹۲، ۴۹۳، ۵۱۱، ۵۷۴، ۵۹۶،  
۶۲۶، ۶۲۷، ۶۹۳، ۶۹۴، ۷۳۹، ۷۸۴
- اسرار الشهادة ..... ۱۴۵، ۱۴۴
- اسرار شهادة آل الله...: ..... ۲۶۰
- اشک و ماتم در سوگ سبط خاتم ..... ۱۴۶
- اصدق الاخبار فی قصة الاخذ بالثار ..... ۱۴۶
- اصل محمد بن داود قمی ..... ۱۰۲
- اعلام الاخیار من فقهاء مذهب النعمان ..... ۸۶
- اعلام الوری باعلام الهدی...: ۸۴، ۱۱۷، ۳۰۱،  
۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸، ۴۲۳، ۵۲۷، ۶۲۰، ۶۹۰،  
۶۹۸، ۸۱۷، ۸۲۱، ۸۴۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۷

٦٦١، ٦٦٠، ٦٥٨، ٦٥٦، ٦٥٤، ٦٤٩، ٦٤٧	٨٩٨، ٨٩٠، ٨٦٨، ٨٦٦، ٨٦٥، ٨٦٢، ٨٦١
٦٦٩، ٦٧٤-٦٧٦، ٦٨٤، ٦٨٧، ٦٩٠، ٦٩٢	٩٠٢، ٩٠١
٧٠٨، ٧٠٦، ٧٠٣، ٧٠٠، ٦٩٩، ٦٩٧-٦٩٥	اعيان الشيعة..... ٩٦، ١٢٦، ١٤٦، ١٤٧، ٤٩٩
٨٣١، ٨٢٥، ٨٢٤، ٨١٧، ٧٤١، ٧٤٠، ٧٣٩	اقبال الاعمال..... ٢٩٦، ٨٧٧، ٨٩٥
٨٨٨، ٨٧٠، ٨٦١، ٨٥٤، ٨٣٨، ٨٣٥، ٨٣٤	اكسير العبادات فى اسرار الشهادات..... ١١٣،
٨٩٨، ٨٩٧، ٨٩٥	١٢٥، ١٢٦، ١٢٧، ١٣٤، ١٣٦، ٧٢٤، ٨٢٠
الاختصاص..... ١٦١، ٢٣٦، ٨٤٢	٨٢٣، ٨٤٤
الاربعين الحسينية..... ١٢١، ٢٦٢	١١٥..... اكليل المصائب.....
الاربعين فى مناقب النبى ووصيه امير المؤمنين... ٨٦	اكمال الكمال فى رفع الارتباب..... ٥٠، ٦٩٥
الارشاد.. ٥٤، ٦٢، ٦٥، ٧٢، ٧٣، ٨١، ٨٤، ١٠٣،	الائمة الاثنى عشر..... ٦٤
١١٧، ١١٩، ١٢٣، ١٥٥، ١٥٧، ١٦٥، ١٦٩،	الاحتجاج..... ١٥٨، ١٥٩، ٢١٢، ٢١٣، ٣٠٠،
١٨٢، ١٨٨، ١٨٩، ١٩٠، ١٩١، ٢٧٦، ٢٧٧،	٣٨٦، ٣٨٩، ٣٩٢-٣٩٤، ٣٩٩، ٤٠١،
٢٨٥، ٢٩٦، ٣٠١، ٣٠٤، ٣٠٦، ٣٠٨، ٣٣٢،	٨٥٣، ٨٥٦، ٨٥٧، ٨٧٤، ٨٨٧
٣٥٦، ٣٧٤، ٣٧٥، ٣٨٠، ٣٩٠، ٤٠٠، ٤٢٣،	الاحكام السلطانية والولايات الدينية... ٢٣٠، ٢٣١
٤٥٤، ٤٥٧-٤٦٠، ٤٦٣، ٤٧٢-٤٧٠، ٤٧٥،	الاخبار الدخيله..... ٧٦٥
٤٧٩، ٤٨٠، ٤٩٣، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٣-٥٠٦،	الاخبار الطوال..... ٥٠، ٦٨، ١٠٠، ١٦٢،
٥٠٨-٥١٠، ٥١٢، ٥١٤، ٥١٥، ٥١٨-٥٢٠،	١٦٧-١٦٩، ٢٩٧، ٣٦٥، ٣٧٢، ٣٧٣، ٣٧٥،
٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣١-٥٤١، ٥٤٣، ٥٤٨-٥٤٤،	٣٨٢، ٣٨٦، ٤٥٣، ٤٦٠، ٤٦٣، ٤٧٠، ٤٧٤،
٥٥٠، ٥٥١، ٥٥٣-٥٥٣، ٥٦٧، ٥٧٧، ٥٧٩، ٥٨٤،	٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٩٤، ٤٩٥، ٥٠٠،
٥٨٨، ٥١٢، ٥١٧، ٥١٨، ٥٢٠، ٥٢٧، ٥٢٩،	٥٠٨-٥١٣، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٨، ٥٢٣-٥٠٣،
٥٣٢، ٥٣٤، ٥٣٨، ٥٤٤، ٥٤٥، ٥٤٨، ٥٤٧،	٥٢٠-٥٢٣، ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣١، ٥٣٨-٥٣٦،
٥٥١، ٥٥٢، ٥٥٥، ٥٥٦، ٥٥٨، ٥٦٤، ٥٦٤،	٥٤٢، ٥٤٣، ٥٤٦، ٥٥٣، ٥٥٧، ٥٥٨، ٥٦٣،
٥٦٩، ٥٧٣، ٥٧٧، ٥٨١، ٥٨٠، ٥٧٥، ٥٧٣، ٥٦٦،	٥٦٦، ٥٧٣، ٥٨١، ٥٨٠، ٥٩٢، ٥٩٨،
٥٩٥، ٥٩٧، ٥٩٨، ٧٠٤، ٧١٤، ٧١٦، ٧١٨،	٥٩٥، ٥٩٨، ٦٣٨، ٦٣٥، ٦٢٥، ٦١٧، ٦١٢-٦١٠،

الاكمال فى رفع الارتياب عن المؤلف	٧٤٨، ٧٤٤، ٧٤٣، ٧٤١، ٧٣٩، ٧٣١، ٧٣٠
والمختلف فى الأسماء والكنى والانساب ... ٨٤١	٧٨٤، ٧٨٠، ٧٧٦، ٧٧٤، ٧٧٣، ٧٦٩-٧٦٣، ٧٥٩
الامالى (شيخ طوسى)..... ٣١٨، ٨٩٦، ٩٠٢	٨١٧، ٨٠٣، ٧٩٨، ٧٩٤، ٧٩١، ٧٨٧، ٧٨٥
الامالى (شيخ مفيد)..... ١٧٧، ٢١٣، ٩٠٢	٨٣١، ٨٣٠، ٨٢٧-٨٢٤، ٨٢١، ٨٢٠، ٨١٩
الامالى (صدوق).... ٧٤، ٨٤، ١٢٣، ١٦٦،	٨٥٧، ٨٥٦، ٨٥٣، ٨٥١، ٨٤٥، ٨٤٢، ٨٣٩-٨٣٤
١٧٦-١٧٨، ١٨٢، ١٨٤، ١٩١، ١٩٥، ١٩٦،	٨٨٤، ٨٨٣، ٨٧٠، ٨٦٨، ٨٦٦-٨٦٤، ٨٦٢، ٨٦١
٢٧٤، ٢٨٥، ٣١٨، ٤٥٢، ٤٦١، ٤٧٠، ٥٩١،	٩٠٢، ٩٠١، ٨٩٨، ٨٩٦، ٨٩٣، ٨٩٢، ٨٩٠، ٨٨٨
٦٤٢، ٦٥٠، ٦٦٩، ٦٧٤، ٦٨٩، ٧٠١، ٧٠٥،	الاستبصار فى ما اختلف من الاخبار ..... ٦٢١
٧٠٧، ٧٤٨، ٧٥١، ٧٦٠، ٧٦١، ٧٦٩، ٧٨٤،	الاستيعاب فى معرفة الاصحاب..... ٨٣، ٢١٤،
٧٩٠، ٧٩٦، ٨٠٧، ٨١٨، ٨٢٠، ٨٣٩، ٨٥٠،	٢١٧، ٢١٤، ٢١٣، ٢١٢، ٢١١، ٢١٠، ٢٠٩، ٢٠٨، ٢٠٧، ٢٠٦، ٢٠٥، ٢٠٤، ٢٠٣، ٢٠٢، ٢٠١، ٢٠٠، ١٩٩، ١٩٨، ١٩٧، ١٩٦، ١٩٥، ١٩٤، ١٩٣، ١٩٢، ١٩١، ١٩٠، ١٨٩، ١٨٨، ١٨٧، ١٨٦، ١٨٥، ١٨٤، ١٨٣، ١٨٢، ١٨١، ١٨٠، ١٧٩، ١٧٨، ١٧٧، ١٧٦، ١٧٥، ١٧٤، ١٧٣، ١٧٢، ١٧١، ١٧٠، ١٦٩، ١٦٨، ١٦٧، ١٦٦، ١٦٥، ١٦٤، ١٦٣، ١٦٢، ١٦١، ١٦٠، ١٥٩، ١٥٨، ١٥٧، ١٥٦، ١٥٥، ١٥٤، ١٥٣، ١٥٢، ١٥١، ١٥٠، ١٤٩، ١٤٨، ١٤٧، ١٤٦، ١٤٥، ١٤٤، ١٤٣، ١٤٢، ١٤١، ١٤٠، ١٣٩، ١٣٨، ١٣٧، ١٣٦، ١٣٥، ١٣٤، ١٣٣، ١٣٢، ١٣١، ١٣٠، ١٢٩، ١٢٨، ١٢٧، ١٢٦، ١٢٥، ١٢٤، ١٢٣، ١٢٢، ١٢١، ١٢٠، ١١٩، ١١٨، ١١٧، ١١٦، ١١٥، ١١٤، ١١٣، ١١٢، ١١١، ١١٠، ١٠٩، ١٠٨، ١٠٧، ١٠٦، ١٠٥، ١٠٤، ١٠٣، ١٠٢، ١٠١، ١٠٠، ٩٩، ٩٨، ٩٧، ٩٦، ٩٥، ٩٤، ٩٣، ٩٢، ٩١، ٩٠، ٨٩، ٨٨، ٨٧، ٨٦، ٨٥، ٨٤، ٨٣، ٨٢، ٨١، ٨٠، ٧٩، ٧٨، ٧٧، ٧٦، ٧٥، ٧٤، ٧٣، ٧٢، ٧١، ٧٠، ٦٩، ٦٨، ٦٧، ٦٦، ٦٥، ٦٤، ٦٣، ٦٢، ٦١، ٦٠، ٥٩، ٥٨، ٥٧، ٥٦، ٥٥، ٥٤، ٥٣، ٥٢، ٥١، ٥٠، ٤٩، ٤٨، ٤٧، ٤٦، ٤٥، ٤٤، ٤٣، ٤٢، ٤١، ٤٠، ٣٩، ٣٨، ٣٧، ٣٦، ٣٥، ٣٤، ٣٣، ٣٢، ٣١، ٣٠، ٢٩، ٢٨، ٢٧، ٢٦، ٢٥، ٢٤، ٢٣، ٢٢، ٢١، ٢٠، ١٩، ١٨، ١٧، ١٦، ١٥، ١٤، ١٣، ١٢، ١١، ١٠، ٩، ٨، ٧، ٦، ٥، ٤، ٣، ٢، ١، ٠
٩٠٢، ٨٩١، ٨١٩، ٨٨٧-٨٨٥، ٨٧٥، ٨٧٢، ٨٦٢	٥٤٤، ٥١١، ٤٩٣، ٤٩٢، ٤٢٨، ٤٢٣، ٤٢٢،
الامالى الخميسية..... ٦٠	٧٨٤، ٧٥٥، ٦٩٠، ٥٧٤
الامام الحسين *..... ٣٨٣، ٣٨٥	الاسلاميات..... ٢٢٦
الامام الحسين * واصحابه..... ٧٤٢، ٩٠٢	الاصابة فى تمييز الصحابة..... ١٥٩، ١٦٠،
الامام الحسين بن على *..... ٢٥٥	٢١٥، ٥٢٠، ٥٣٠، ٥٦٥، ٧٥٥، ٧٨٤
الامامة..... ٢٨٢	الاصول الستة عشر من الاصول الاولية فى
الامامة والتبصرة..... ٨٥٠	الروايات واحاديث اهل البيت..... ٨٧٤
الامامة والسياسة... ٥٠، ١٥٨، ٢١١، ٢١٢، ٢١٤،	الاصول من الكافى.... ١٥٦، ٢٠١، ٢٠٢، ٢٧٤،
٢٣٣، ٣٢٤، ٣٥٧، ٣٧٣، ٣٨١، ٣٨٤،	٢٧٧، ٢٨٦، ٢٩٢، ٢٩٦، ٣١٠، ٣١٢، ٣٦٨،
٤٠٧، ٤١٠، ٤١٤، ٤١٥، ٤١٩، ٤٢١، ٤٢٣،	٦٤٢، ٦٥٣، ٦٩٠، ٧٦٣، ٨٥٠، ٨٩٣
٤٢٥، ٤٢٨-٤٣١، ٤٣٣، ٤٣٧، ٤٤٠، ٤٤١،	الاعتقادات..... ٢٨٠، ٨٤٥
٤٤٦، ٤٥٤، ٥١٣، ٥٢١، ٥٢٤، ٥٨٩، ٧١٢،	الاعلاق النفيسة . ٦٤١، ٦٤٣، ٦٤٦، ٦٥٣، ٦٦٤
٧١٥، ٧٢٦	الاغاني..... ٢١٨، ٢٢٤، ٢٦٦، ٣٤٣، ٣٥٨، ٣٦٠،
الانباء فى تاريخ الخلفاء..... ٦٩٠	٣٦١، ٤٠٣، ٤٧٢، ٥٣١

الانساب..... ٤٩، ٥٧، ٨٤١	الحسين: السنة..... ٥٢
الانواء..... ٤٨	الحياة الاجتماعية والاقتصادية فى الكوفة فى
البدء والتاريخ..... ٥٢، ٧٨، ٤٩٠، ٧٠٥	القرن الاول الهجرى ٥٨٣ ٥٨٤ ٦٠٢، ٦٠٣، ٦٠٥
البداية والنهاية... ١٠٤، ١٠٦، ١٣٥، ١٦٠، ١٧٩،	الخرايج والجرائح ..... ١٨٤، ١٨٥، ٤٦٧، ٥٩٦،
١٨٩، ٢١٤، ٢٢٤، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٨٥، ٣٠١،	٦٧٧، ٧٢٤
٣٤٧، ٣٨٧، ٤٠٩، ٤١٢، ٤١٣، ٤٥١، ٤٥٩،	الخصائص الحسينية..... ٣١٦
٤٦٠، ٤٨١، ٤٨٢، ٤٩٥، ٥١٥، ٥٧٦، ٦٤٤،	الخصال ..... ٥٣، ١٦٣، ١٩٥، ١٩٦، ٨٤٣، ٨٥٠
٦٥٨، ٦٥٩، ٦٩٣، ٦٩٨، ٧٠٤، ٧١٥، ٧٣٩،	الدر المثور..... ٣٢٦
٧٤٠، ٧٤٣، ٧٥٠، ٧٥٨، ٧٧٥، ٧٨٥، ٨١٧،	الدرجات الرفيعة ..... ١٦٠، ٤٣٧، ٤٦٥
٨٥٣، ٨٥٥، ٨٦١، ٨٦٢، ٨٦٤، ٨٦٩، ٨٩٠، ٨٩٣،	الدرر النجفية ..... ٢٤٨
٣٥٨.....	الدروس الشرعية فى فقه الامامية..... ٩٠٣
التاريخ الكبير..... ٦٣٧	الدعوات ..... ٨٧٦
التبيان فى تفسير القرآن..... ٣٢٦	الدمعة الساكبة ..... ١١٣، ١٢٩، ١٣٠، ٧٢٤،
التحبير..... ٤٩	٨٢٣ ٨٤٤
الترايب الادارية..... ٢٤١	الدولة العربية..... ٣٤٣
التنبيه والاشراف..... ١٥٦، ٦٩٠	الذروة فى السيرة النبوية..... ٨٩
الثاقب فى المناقب ..... ٤٦، ٨٣٨، ٨٣٩، ٨٩٣،	الذرية الطاهرة..... ١٥٦، ٦٩٠
الثورة الحسينية..... ٢٩٤	الذريعة الى تصانيف الشيعة..... ٤٨، ٥٦،
الجرح والتعديل..... ٦٣٧، ٦٣٦	٥٨، ٦٩، ٩٥، ١٠٠، ١٠٣، ١٠٥، ١٠٨، ١٢٠،
الجمال..... ١٦٠، ٢١٩، ٤٩٢	١٢٥-١٢٧، ١٣١، ١٣٥، ١٤٦
الحدائق الوردية فى مناقب الائمة الزيدية... ٥٧،	الرد على المتعصب العنيد ..... ٥٠، ٨٨٣، ٨٩٣
٦٠، ٩٦، ٧٥٧، ٨٤٢	الروض المعطار فى خبر الاقطار..... ٦٢٤
الحسين: سماته وسيرته..... ٨٩	الروضة المختارة (القوائد الهاشميات).. ٢٦٦
الحسين: فى طريقه الى الشهادة... ١٨٧، ٦٣٠	الروضة من الكافى..... ٢١٠، ٣٢٥



العقد النضيد والدر الفريد ..... ٤٥٣  
 العواصم من القواسم ..... ٢٥٤  
 الغارات ..... ٣٣٣، ٣٣٢، ٣٣٠، ٣٢٨، ٢٢٥، ٥٠، ٤٨٣، ٣٤٤، ٥٤٥، ٥١٣، ٥١١  
 الغدير ..... ٢٣٩، ٢٣٣، ٢٢٥، ٢١٠، ١٣٦، ٨٥  
 ٢٤٠، ٢٤٢، ٣٤٥، ٣٤٧، ٣٤٨، ٣٥٥، ٣٦٩  
 ٤٥٣، ٤٧٢  
 الغيبة (شيخ طوسي) ..... ٤٢٤، ٤٦٨  
 الغيبة (نعماني) ..... ٢٨٦  
 الفتن ..... ٢٨٢  
 الفتوح ..... ٩٣، ٨٨، ٨٦، ٧٥، ٧٤، ٧٢، ٥٦، ٥١، ٥١  
 ١٠٣، ١٦٧، ١٦٨، ١٦١، ١٧١، ١٨١، ١٨٨، ١٨٩  
 ٢١٤، ٢١٩، ٢٢٥، ٢٥٠، ٢٥٤، ٢٧٤، ٢٧٦  
 ٢٨٥، ٢٨٧، ٢٨٨، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٨، ٣٠٥  
 ٣١٨، ٣١٩، ٣٥٧، ٣٦٤، ٣٨٢، ٣٨٧، ٤٠٨  
 ٤٠٩، ٤١٧، ٤١٨، ٤٢١، ٤٢٤، ٤٢٧، ٤٣٣  
 ٤٤٠، ٤٤١، ٤٤٣-٤٤٥، ٤٥٢-٤٦٣، ٤٦٥  
 ٤٦٧، ٤٧١-٤٧٣، ٤٧٥، ٤٧٩، ٤٨١، ٤٨٥-٤٨٣  
 ٤٩٤، ٤٩٥، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٣-٥١٠، ٥١٢  
 ٥١٤، ٥١٥، ٥١٦، ٥١٨، ٥٢٠، ٥٢٢، ٥٢٣  
 ٥٢٨، ٥٢٩، ٥٣٢-٥٣٨، ٥٤٠، ٥٤٣  
 ٥٤٥، ٥٤٧، ٥٤٨، ٥٥٠، ٥٥٣-٥٥٨، ٥٦٠  
 ٥٦١، ٥٧٧، ٥٨٠، ٥٨٢، ٥٨٧، ٥٩٧، ٥٩٩  
 ٦٣٨، ٦٤١، ٦٤٦، ٦٥٢، ٦٥٣، ٦٥٥، ٦٦٤

السجع النفيس في محاورة الغلام (الدلام) ..... ١٠٨  
 وابليس ..... ٩٠٢، ٨٩٠  
 السرائر ..... ٦٩٠، ٢٧٠، ٣٥٩، ٦٧٤، ٦٩٠  
 السنن الكبرى ..... ٤٠٢، ٣٩٥، ٢٧٤، ٢٢٥، ٢٢٣  
 السيرة النبوية ... ٧٥٥، ٤٣٤، ٤٠٣  
 السيرة في مقتل الحسين ..... ٤٩  
 الشافي في النسب ..... ٤٦٣  
 الشعر والشعراء ..... ٤٧٢  
 الشهيد مسلم بن عقيل ..... ٥٠٦  
 الصحاح ..... ٨٨٨، ٧٩٥  
 الصحيح من سيرة النبي الاعظم ..... ٢٤١  
 الصواعق المحرقة ..... ٧٠٥  
 الطبقات الكبرى ..... ٢١٠، ١٠٤، ٦٦، ٦٥، ٤٩  
 ٢١٤، ٢١٥، ٢٢٣-٢٢٥، ٢٣٣، ٢٤١، ٣٦٥  
 ٤٥٣، ٤٧٢، ٤٧٤، ٥٣٠، ٦٣٦، ٦٥٠، ٦٧٧  
 ٧٥٥، ٨٩٠، ٨٩٢  
 الطبقة الخامسة من الصحابة ..... ٦٦  
 العثمانية ..... ٣٦٧  
 العدد القوية ..... ٦٩٠  
 العقد الفريد ..... ٢١٢، ٢١١، ٧٦، ٥١، ٥٠، ٤٩  
 ٢٢٦، ٢٣٤، ٣٥٠، ٤١٧، ٤١٨، ٤٢١، ٤٢٤  
 ٤٢٧، ٤٤٠، ٤٧٥، ٥١٠، ٥٢١، ٥٨٣، ٦٩٠  
 ٧١٢، ٧٢٦

٤٦٣، ٤٦٠-٤٥٧، ٤٥٤-٤٥٢، ٤٤٥، ٤٤٠	٤٦٠، ٤٦٦، ٤٦٨-٤٦٥، ٤٨٥، ٤٨٩، ٤٩١
٤٩٨، ٤٩٢، ٤٨١، ٤٨٠، ٤٧٤، ٤٧٢، ٤٧٠	٤٩٥، ٤٩٣، ٧٠٢، ٧٠٤-٧٠٦، ٧١١، ٧١٥
٥٣١، ٥٢٣، ٥١٩، ٥١٧، ٥١٦، ٥١٢، ٥٠٠	٧١٩-٧١٧، ٧٢١، ٧٢٤، ٧٣٠، ٧٣٣، ٧٣٤
٤١٩-٤١٧، ٥٩٦، ٥٧٧، ٥٧٦، ٥٣٧، ٥٣٣	٧٣٩، ٧٣٩، ٧٥١، ٧٦١، ٧٦٤، ٧٦٧، ٧٩٤، ٧٩٨
٤٩٨، ٤٧٤، ٤٥٧، ٤٥٥، ٤٤٨، ٤٤٧، ٤٤٤	٧٩٩، ٨٠٠، ٨٠٦-٨٠٣، ٨٠٨، ٨٠٩، ٨١٧-٨١٩
٧٦٣، ٧٥٠، ٧٤٤-٧٤١، ٧٣٩، ٧٠٤، ٧٠٣	٨٢٢، ٨٢٤، ٨٢٨، ٨٣٣، ٨٣٧-٨٣٥، ٨٣٩
٨١٧، ٧٧١، ٧٦٧	٨٤٠، ٨٤٢، ٨٤٥، ٨٥٢، ٨٥٧-٨٥٩، ٨٦٢
الکامل فی السقیفة (کامل بهایی) .. ١٠٤، ٢١٣، ٥٤٦، ٨٦٠، ٩٠١	٨٦٣، ٨٦٦، ٨٧٠، ٨٨٣، ٨٨٤، ٨٨٦، ٨٨٨
الکامل فی الضعفاء ..... ٤٣٦	٨٩١، ٨٩٣، ٨٩٧
الکامل فی اللغة والادب... ٣٤٥، ٣٥٨، ٣٩٧، ٣٩٨	الفرق الاسلامیة فی بلاد الشام فی العصر الاموی ..... ٣٥٨، ٣٥٩
الکنى واللقاب ..... ٩٥، ١٢٠، ١٣٦، ٤٥٣	الفروع من الکافی ..... ٣١٩، ٣٢٥، ٤٠٠، ٤٢١
المبسوط ..... ٢٣٤	٤٩١، ٧٤٠، ٧٦٣، ٨٧٥
المبکیات ..... ١١٤	الفصل فی الملل والاهواء والنحل ..... ٣٥٤
المجالس الفاخرة ..... ١٦٩	الفصول المهمة فی معرفة الائمة ..... ٤٠٨، ٥٧٦
المحبر ..... ٥٤٥، ٥١١، ٢٨٩، ٢٢٣	الفوائد البهیة فی تراجم الحنفیة ..... ٨٥
المختار من مقتل بحار الانوار: عرض وثائقی	الفوائد الرضویة فی احوال علماء المذهب
موجز لاحداث ثورة الحسین ✦ ..... ١١٠	الجغرفیة ..... ١٢٥، ١٢٦
المراثی ..... ٥٨	الفهرست (ابن ندیم) .... ٤٣، ٤٧، ٤٨، ٤٩، ٥١
المراجعات ..... ٢١٠	٥٤، ٥٨، ٤٥، ٤٨، ٧٨، ٣٤٩
المزار الکبیر ..... ٣٠١، ٥٩٨، ٨٨٦	الفهرست (شیخ طوسی) ..... ٤٥، ٤٧، ٤٩، ٥٠
المسائل العکبریة ..... ٢٧٩	٥١، ٥٣، ٥٥
المستدرک علی الصحیحین ٥٤، ١٩١، ٢٢٥، ٤٩٠	الکامل فی التاریخ ..... ٥٧، ٩٤، ٢١٦، ٢٢٠، ٣٤٣
المصابیح ..... ٨٣٤	٣٤٦، ٤١٠، ٤١٧، ٤٢١، ٤٢٣، ٤٢٤، ٤٢٧

المناقب..... ٨٥ ٨٦	المصنف..... ٢١٦، ٢٣٩، ٦٣٦
المتخب في جمع المراثي والخطب..... ١١٣،	المعارف..... ٤٦٠، ٤٦٣
١١٩-١٢١، ١٢٣، ١٢٥، ١٢٩، ١٣٢، ١٣٤،	المعجم الاوسط..... ٥٢
٨٢٣ ٨٤٤	المعجم الكبير..... ١٩٠، ١٨٢، ١٨٠، ١٧٧، ٥٢
المتخب من كتاب ذيل المذيل..... ٦٣٦، ٨٩٠	٣٠٠، ٣١٣، ٣٤٧، ٦٢٨، ٦٩٠
المتظم في تاريخ الملوك والامم..... ٨٩٧، ٨٥٥، ٩٤،	المغازي..... ٢٢٣، ٢٢٥، ٢٧٤، ٤٧٢
المنجد..... ٧٩٠، ٢٥٨	المغنى..... ٢٣٤، ٢٨٠، ٣٥٦
المنطق..... ٣١٧	المفصل في تاريخ العرب قبل الاسلام... ٣٦١، ٣٤٩،
المواعظ والاعتبار..... ٣٤٩	المقالات والفرق..... ٥٩
الميزان في تفسير القرآن..... ٣٢٦، ٢٧٠	الملاحم والفتن..... ٣٣١، ٣٢٦
النجوم الزاهرة في اخبار ملوك مصر	الملهوف على قتلى الطفوف ..... ٤٨، ٥٧، ٦٣،
والقاهرة..... ٨٠، ٣٤٥	١٠١، ١٠٢، ١٢٣، ١٧٠، ١٨١، ١٨٦، ١٨٧،
النزاع والتخاصم فيما بين بنى امية و	٢٣٧، ٢٦٨، ٢٦٩، ٢٧١، ٢٧٥، ٢٨٤-٢٨٦،
بنى هاشم..... ٢١٢، ٢١٧، ٢٢٦، ٢٥٠	٢٨٨، ٣٠٠، ٣٠٤-٣٠٦، ٤٥٢، ٤٥٤، ٤٥٨،
النسب..... ٦٨٤	٤٦٠، ٤٦٢-٤٦٤، ٤٧٩، ٤٨٤، ٤٨٥، ٤٨٧،
النص والاجتهاد..... ٢٣٨، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٤١	٤٨٩، ٤٩٦، ٤٩٧، ٥٠٠، ٥٣٢، ٥٤٨، ٥٥٠،
النظم الاسلامية..... ٣٥٨	٥٥٨، ٥١٧-٥١٩، ٥٢٥، ٥٣١، ٥٣٨، ٥٤٧،
النهاية في غريب الحديث والاثر... ١٢٠، ٢٠١،	٥٤٨، ٥٥٠، ٥٥٥، ٥٥٦، ٥٦٦، ٥٨٧، ٥٩٠،
٧٤٢، ٧٥٤، ٨٧٤	٧٠٢، ٧٠٥، ٧٢٦، ٧٢٨، ٧٣٠، ٧٥٥، ٧٥٧،
الهداية الكبرى..... ٧٢٤	٧٦٣، ٧٦٧، ٧٧١، ٧٧٢، ٧٨٥، ٧٨٦، ٧٩١،
امام حسين * و ايران..... ٧٢٧	٧٩٤، ٧٩٧، ٧٩٩، ٨٠٣، ٨١٧-٨٢١، ٨٣٠،
امام حسين * و حماسة كربلا..... ١٤٦	٨٣٤، ٨٤٢، ٨٥١، ٨٥٧، ٨٥٩، ٨٦٢-٨٦٤،
امل الأمل..... ١٢٠	٨٦٧، ٨٧٠، ٨٧٣، ٨٧٤، ٨٧٨، ٨٨٣، ٨٨٤،
امواج البكاء..... ١١٤	٨٨٧، ٨٨٩، ٨٩١، ٨٩٤-٨٩٦، ٨٩٨-٩٠٠،

اهل البيت في المكتبة العربية ..... ٤٨، ٤٩،	انباء الرواة على انباء النحاة ..... ٨٦
٥٨-٥٤، ٤٩، ٨٩، ١٠٠	انساب الاشراف ..... ٥٠، ٤٧، ٤٨، ٩٢، ١٦١،
اهل البيت في الكتاب والسنة ..... ١٦٤	١٦٢، ١٦٧، ١٦٩، ١٧٠، ٢١٢، ٢١٦، ٢١٩،
ايضاح المكنون في الذيل على كشف الظنون	٢٢٣، ٢٩٧، ٢٩٨، ٣٣٣، ٣٤٥، ٣٤٩، ٣٥٧،
عن اسامي الكتب والفنون ..... ٥٦	٣٥٨، ٣٦٢، ٣٧٣، ٣٨٣، ٣٨٤، ٣٩٠، ٤٠٣،
ايضاح الاشتباه ..... ٥٢	٤٢٣، ٤٣٠، ٤٥٢، ٤٦٣، ٤٧٩، ٤٨٠، ٤٨٩،
با كاروان حسيني از مدينه تا مدينه ..... ٥٠٧	٤٩٢، ٤٩٣، ٤٩٥، ٤٩٩، ٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٣،
بحار الانوار ٧٣، ١٠٨-١١١، ١٢٣، ١٢٩، ١٥٨،	٥٠٤، ٥٠٧، ٥٠٨، ٥١٠، ٥١٣، ٥١٤، ٥١٦،
١٥٩، ١٦٣-١٦٥، ١٧٨-١٨٣، ١٨٥-١٨٧،	٥١٨، ٥٢١-٥٢٣، ٥٣٧، ٥٤٥، ٥٥٤، ٥٥٥-٥٥٨،
١٨٩، ١٩١، ١٩٨، ٢٠٥، ٢٤٠، ٢٥٢، ٢٦٣،	٥٦٠-٥٦٣، ٥٧٥-٥٧٧، ٥٨٥، ٥١٧، ٥٣٣،
٢٧٣، ٢٧٧، ٢٨٢، ٢٨٥، ٢٨٧، ٢٩٤-٢٩٦،	٥٣٥، ٥٣٨، ٥٤٣، ٥٥٠، ٥٥٤، ٥٥٥، ٥٦٧-٥٧٧،
٢٩٨، ٣٠١، ٣٠٥، ٣١٠، ٣١٢، ٣٢٥، ٣٢٨،	٥٨٤-٥٨٦، ٥٩٠، ٥٩٢-٥٩٥، ٥٩٧، ٥٩٨،
٣٣٠، ٣٣٤، ٣٥٥، ٣٦٥، ٣٨٧، ٣٨٩، ٣٩٧،	٧٠٠، ٧٠٢-٧٠٤، ٧٠٦، ٧٠٩، ٧١٠، ٧١٣،
٤٢٦، ٤٦٧، ٥١٨، ٥٩١، ٥٩٨، ٦٢٠، ٦٤١، ٦٦٥،	٧١٦-٧١٩، ٧٢١، ٧٢٥، ٧٢٧، ٧٣٢، ٧٣٩،
٦٧٠، ٦٧٨، ٧٤٤، ٧٥٥، ٧٦٧، ٨٤١-٨٤٥، ٨٦٧،	٧٤١، ٧٤٢، ٧٤٤، ٧٤٨، ٧٥٧، ٧٦٤، ٧٦٥،
٨٧٤، ٨٧٥، ٨٨٥، ٨٨٦، ٨٩٣، ٩٠٢	٧٦٧-٧٧٣، ٧٧١، ٧٧٣-٧٧٧، ٧٨٠، ٧٨١،
بحار الدموع ..... ١١٤	٧٨٣-٧٨٩، ٧٩٥، ٧٩٨-٨٠١، ٨٠٣، ٨١٧،
بحثى كوتاه درباره علم امام ٢٨٣، ٣١٥، ٣٧٠،	٨٢٤-٨٢٧، ٨٣١، ٨٣٤، ٨٣٩، ٨٤٢، ٨٤١-٨٤٤،
بحر البكاء في مصائب المعصومين ..... ١١٤	٨٦٨، ٨٧٨، ٨٨٣، ٨٨٤، ٨٨٨، ٨٩٢-٨٩٨، ٩٠٠،
بحر الحزن ..... ١١٤	انسان كامل ..... ٢٥٦
بحر الدموع ..... ١١٤	انسان و سرنوشت ..... ٣١٠
بحر غم ..... ١١٥	انصار الحسين ..... ٧٢٦
بحوث في التاريخ العباسي ..... ٤٦٦	انقلاب بزرگ علی و دو فرزند بزرگوارش ٣٧٥
بررسی تاریخ عاشورا... ٢٨٤، ٢٨٥، ٤٩٢، ٦١٩	انوار السعادة في ترجمة اسرار الشهادة ..... ١٢٧

تاریخ الادب العربی..... ۶۴	بررسی مسئلهٔ بداء در آرای کلامی شیعه... ۳۱۰
تاریخ الادب العربی العصر الاسلامی..... ۵۸۰	بررسی و تحقیق پیرامون نهضت حسینی... ۱۴۹
تاریخ الاسلام (ذهبی)..... ۷۱۲، ۴۹۹، ۴۵۴	۲۸۰، ۲۷۶
تاریخ الامم والملوک... ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۱، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۷۰-۷۳، ۸۱، ۹۲، ۹۴، ۹۷	بررسی وضع مالی و مالیهٔ مسلمین از آغاز تا پایان دوران اموی..... ۶۰۵، ۶۰۶
۱۰۶، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۷-۱۶۹، ۱۸۸	بستان ماتم..... ۱۱۵
۱۸۹، ۲۱۰، ۲۱۴-۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۳، ۲۲۴	بصائر الدرجات..... ۱۸۶، ۲۵۲، ۲۷۷، ۳۱۲
۲۳۰، ۲۳۷، ۲۵۰، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۸۵، ۲۸۷	۴۹۷، ۶۵۳، ۸۵۰، ۸۹۰
۲۹۶، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۴-۳۰۷، ۳۲۴	بغیة الطلب فی تاریخ الحلب..... ۵۷، ۱۰۰، ۶۵۰
۳۴۳، ۳۵۷، ۳۶۲، ۳۶۳، ۳۶۵، ۳۷۰، ۳۸۰	بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة... ۸۵، ۸۶
۳۹۰، ۴۱۰، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۲۶، ۴۳۳، ۴۴۵	بکاء العین..... ۱۱۴
۴۵۱-۴۵۵، ۴۵۷-۴۶۰، ۴۶۳، ۴۶۵، ۴۷۰	بلا و ابتلا در رویداد کربلا..... ۱۱۵
۴۷۲، ۴۷۴، ۴۷۹، ۴۸۰، ۴۸۳-۴۸۵، ۴۹۰	بلاغات النساء..... ۷۴
۴۹۲، ۴۹۴، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۰، ۵۰۱	بیت الاحزان..... ۱۱۵
۵۰۳-۵۰۶، ۵۰۸-۵۱۰، ۵۱۲-۵۲۱، ۵۲۳	بیست مقاله..... ۲۸۳، ۳۱۵، ۳۷۰
۵۲۸-۵۳۴، ۵۳۶-۵۴۸، ۵۵۰-۵۶۳، ۵۶۶	پرسش‌ها و پاسخ‌ها..... ۳۱۹
۵۶۷، ۵۶۹، ۵۷۳، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۹، ۵۸۰، ۵۸۲	پس از پنجاه سال، پژوهشی تازه پیرامون
۵۸۳، ۵۸۵، ۵۸۶، ۵۸۸-۵۹۰، ۵۹۳، ۵۹۵	قیام امام حسین... ۱۴۹، ۵۸۷، ۶۱۰
۵۹۸، ۶۰۰-۶۰۴، ۶۰۷، ۶۱۱، ۶۱۲، ۶۱۷-۶۲۰	تاج الموالید..... ۶۹۰، ۹۰۲
۶۲۵-۶۲۹، ۶۳۱، ۶۳۳-۶۳۶، ۶۳۸-۶۴۰	تاریخ ابن خلدون (العبر)..... ۱۶۱، ۲۱۹، ۲۲۳
۶۴۳-۶۴۵، ۶۴۷، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۵۲-۶۵۷	تاریخ ابن خلدون (المقدمه)..... ۲۵۴
۶۶۰-۶۶۲، ۶۶۴-۶۶۶، ۶۶۸-۶۷۰، ۶۷۳-۶۷۵	تاریخ ابوعلی سلامی بیهقی..... ۸۶۰
۶۷۸، ۶۸۴-۶۸۶، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۲-۶۹۸	تاریخ اسلام (پیشوایی)..... ۴۰۲
۷۰۳، ۷۰۴، ۷۰۶، ۷۰۸-۷۱۰، ۷۱۴-۷۱۹	تاریخ اسلام کمبریج..... ۲۲۷

تاریخ بغداد ..... ۴۸، ۸۹۴	۷۲۱، ۷۲۴، ۷۲۵، ۷۲۷، ۷۲۹-۷۳۲، ۷۳۹-۷۴۴،
تاریخ تحلیلی اسلام ..... ۴۴۶، ۵۸۵	۷۴۸، ۷۵۰، ۷۵۹-۷۵۷، ۷۶۳-۷۶۵، ۷۶۷-۷۶۹،
تاریخ تحول دولت و خلافت ..... ۲۱۰، ۲۱۴	۷۷۱، ۷۷۲، ۷۷۴-۷۷۷، ۷۷۹-۷۸۱، ۷۸۳-۷۹۲،
تاریخ تشیع در ایران از آغاز تا قرن دهم هجری ..... ۵۶	۷۹۴-۷۹۸، ۸۰۰، ۸۰۱، ۸۰۳، ۸۱۴، ۸۱۷
تاریخ خلیفه بن خیاط ..... ۲۲۵، ۶۹۰	۸۱۹-۸۲۱، ۸۲۴-۸۲۸، ۸۳۰-۸۳۶، ۸۳۹
تاریخ سیدالشهداء ❖ .. ۱۴۷، ۱۴۸، ۵۲۳، ۵۵۳، ۶۹۴	۸۴۱، ۸۴۲، ۸۵۱، ۸۵۵، ۸۶۱-۸۶۶، ۸۶۸-۸۷۱،
تاریخ عرب و اسلام ..... ۲۲۲	۸۷۸، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۷، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۳
تاریخ کربلاء و حائر الحسین ❖ ..... ۹۰۲	۸۹۵-۸۹۸، ۹۰۰
تاریخ مدینه دمشق الکبیر ... ۴۷، ۵۱، ۵۶، ۸۹	تاریخ التراث العربی ..... ۶۴
۹۰، ۱۰۰، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۲۱۱،	تاریخ التمدن الاسلامی ..... ۲۲۲، ۲۲۷، ۵۸۲
۲۱۵، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۷۰، ۳۴۷،	تاریخ الخلفاء ... ۸۲، ۲۵۰، ۳۴۴، ۴۰۷، ۴۶۶، ۵۸۲
۳۵۰، ۳۵۷، ۳۸۷، ۴۰۹، ۴۱۳، ۴۲۳، ۴۴۵،	تاریخ الشعوب الاسلامیة ..... ۳۶۳، ۵۹۰
۴۵۴، ۴۵۹، ۴۹۸، ۵۷۶، ۶۰۲، ۶۳۸، ۶۵۰،	تاریخ العراق فی عصور الخلافة العربیة الاسلامیة ..... ۶۰۵
۶۷۴، ۶۸۹، ۶۹۰، ۶۹۵، ۷۱۲، ۷۱۵، ۷۱۸،	تاریخ العرب ..... ۲۲۶
۷۲۶، ۷۲۸، ۷۵۷، ۸۰۷، ۸۹۲	تاریخ المدینة المنورة .. ۱۵۹، ۲۱۹، ۲۳۹، ۶۸۳
تاریخ موالید الائمة ❖ ووفیاتهم ..... ۱۰۳، ۶۹۰	تاریخ یعقوبی .. ۶۲، ۶۹، ۱۵۷، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۹،
تاریخ نامه طبری ..... ۵۴، ۷۱، ۷۲، ۸۹۳، ۹۰۰	۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۷، ۲۳۱-۲۳۳، ۳۳۳، ۳۴۲، ۳۴۴،
تأملی در نهضت عاشورا ..... ۱۱۷، ۱۱۸، ۴۹۸	۳۴۵، ۳۶۵، ۳۹۰، ۳۹۹، ۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۷، ۴۱۸،
تبیین کذب المفتری ..... ۱۳۶	۴۲۲، ۴۲۳، ۴۴۴، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۰، ۴۸۳، ۴۹۳،
تجارب الامم و تعاقب الهمم ... ۵۴، ۸۳، ۵۱۴	۴۹۹، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۱۴، ۵۲۱، ۶۱۸، ۶۷۸، ۶۹۰
۵۱۵، ۵۷۷، ۶۰۴، ۶۳۸، ۷۴۲، ۸۱۷، ۸۹۰	۷۲۶، ۷۲۹، ۷۳۰، ۷۳۲، ۸۵۳، ۸۵۴، ۸۵۷
تجزیه و ترکیب و بلاغت قرآن، به ضمیمه	تاریخ امام حسین ❖ یا موسوعه الامام
قصیده میمه فرزدق ..... ۶۳۷	الحسین ❖ ..... ۱۴۹

ترجمة الامام الحسين \* ..... ۱۰۰  
 ترجمة الامام الحسين \* من تاريخ مدينة  
 دمشق... ۵۰، ۵۶، ۸۹، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۹،  
 ۱۸۲، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲۵۰، ۲۸۵، ۳۸۵،  
 ۴۴۵، ۴۵۲، ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۲، ۴۹۵، ۶۰۰،  
 ۶۱۷، ۶۹۰، ۷۴۳، ۷۵۸، ۸۵۹  
 ترجمة الامام الحسين \* ومقتله.. ۴۷، ۴۹، ۶۵،  
 ۹۰، ۹۸، ۱۰۳، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۹،  
 ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲، ۱۸۸، ۲۵۰، ۲۸۵، ۴۵۲،  
 ۴۵۹، ۴۸۲، ۴۹۵، ۴۹۷، ۴۹۸، ۵۰۸، ۵۰۹،  
 ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۸، ۵۲۰، ۵۳۶، ۵۵۴، ۵۵۹،  
 ۵۷۶، ۶۰۱، ۶۱۷، ۶۳۸، ۶۴۸، ۶۵۳، ۶۵۸،  
 ۶۸۴، ۶۹۰، ۶۹۴، ۷۰۵، ۷۰۸، ۷۱۲، ۷۱۷،  
 ۷۲۲، ۷۲۵، ۷۲۸، ۷۳۵، ۸۱۹، ۸۲۲، ۸۲۸،  
 ۸۳۳، ۸۳۹، ۸۴۱، ۸۴۲، ۸۴۵، ۸۵۶، ۸۶۳،  
 ۸۱۳، ۸۱۴، ۸۱۹، ۸۹۲  
 ترجمة نفس المهموم..... ۸۸  
 ترجمه و مقتل امام حسين \* ..... ۵۰  
 تسلية المجالس وزينة المجالس..... ۷۳، ۱۰۸،  
 ۱۲۳، ۷۸۷، ۸۸۶، ۸۸۹، ۸۹۱، ۸۹۸  
 تسمية من قتل مع الحسين \* من ولده  
 واخوته واهل بيته وشيعته... ۴۵، ۵۹، ۶۰، ۹۷،  
 ۱۶۹، ۷۹۸، ۸۴۱، ۸۵۴، ۸۵۸، ۸۷۹  
 تشيع در مسير تاريخ..... ۶۴، ۲۷۹، ۶۰۹

تحريف شناسی عاشورا و تاريخ امام حسين \*... ۶۳۲  
 تحف العقول..... ۲۳۸، ۲۵۳، ۲۹۴، ۳۹۴، ۵۹۷،  
 ۶۶۵، ۸۵۰  
 تحقيق پيرامون شعب ابى طالب..... ۴۷۹  
 تحقيق درباره اولين اربعين حضرت  
 سيدالشهداء \* ..... ۵۱۴، ۵۳۰، ۱۳۶  
 تخطيط مدينة الكوفة عن المصادر التاريخية  
 والاثريه..... ۶۰۱  
 تذكارات العزيم..... ۱۲۹  
 تذكرة الحفاظ..... ۴۸، ۵۰، ۵۷، ۶۵، ۲۴۱  
 تذكرة الخواص..... ۴۹، ۵۰، ۵۷، ۶۲، ۶۵، ۹۷،  
 ۹۸، ۱۱۹، ۱۶۱، ۲۹۸، ۴۲۶، ۴۶۰، ۴۸۲،  
 ۵۰۱، ۵۰۸، ۵۳۸، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۹۶، ۶۱۷،  
 ۶۱۹، ۶۳۴، ۶۳۸، ۶۴۸، ۶۵۰، ۶۸۸، ۶۹۰،  
 ۶۹۵، ۷۰۴، ۷۰۹، ۷۱۲، ۷۱۷، ۷۴۱، ۷۶۲، ۸۴۱،  
 ۸۵۳، ۸۵۵، ۸۵۸، ۸۷۲، ۸۹۲، ۸۹۳، ۹۰۱  
 تذكرة الشهداء..... ۱۱۳، ۱۳۲، ۱۳۳، ۲۶۰،  
 ۵۳۰، ۸۵۴  
 تذكرة الفقهاء..... ۲۷۱  
 ترتيب الامالى.. ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴،  
 ۱۹۰، ۳۱۳  
 ترجمة الامام الحسن بن على \* من تاريخ  
 مدينة دمشق..... ۱۶۱  
 ترجمة الامام الحسن \* ..... ۴۱۳، ۴۲۳

جامع البيان عن تأويل القرآن..... ٧٤، ٣٢٦	تطبيق قيام امام حسين ع با موازين فقهى.. ٣١٢
جامعه شناسى تاريخى قيام عاشورا..... ٦١٣	تظلم الزهراء ع من اهراق دماء آل العباء.. ١١٣، ١٢٣، ١٢٤، ١٢٩، ١٣٤، ١٤٥
جاىگاه تكليف الهى و بيعت در قيام امام حسين ع..... ٣٠٣	تغييرات اجتماعى..... ٦٠٨
جريان شناسى فكرى معارضان قيام كربلا... ٥٧٨	تفسير القرآن العظيم..... ٢٧٠
جزء ترجمة الطبرانى..... ٥٢	تفسير المنار..... ٢٢٢
جغرافىاى تاريخى سرزمين هاى خلافت شرقى..... ٦٩٢	تفسير نور الثقلين..... ٣٢٦
جلاء العيون..... ١١١، ١٤٣، ٣٣٤، ٨٥١، ٩٠٣	تلخيص الشافى فى الامامة..... ٢٧٩، ٢٨٠، ٣٠٩، ٣٨٨
جمل من انساب الاشراف..... ٦٧	تنزيه الانبياء والائمة..... ٢٧٩، ٢٨٠، ٣٠٩
جمهرة النسب..... ٧٨٩	تنظيمات الجيش العربى الاسلامى فى العصر الاموى..... ٦٠٤، ٦٠٦
جمهرة انساب العرب..... ٢٨٩، ٧٨١، ٧٨٩	تقيق المقال فى علم الرجال.. ٦٠، ٧٦٥، ٨٤١
جواهر الكلام..... ٢٨٢، ٢٩٢	توسعه و تضاد..... ٦٠٩
جواهر الكلام وسوانح الايام..... ٥٣٠	تهذيب الاحكام..... ٢٩٦، ٣٠١، ٣١٩، ٥٩٨، ٦٢١، ٦٩٠، ٦٩١
چشمه خورشيد (مجموعه مقالات كنغره بين المللى امام خمينى ع و فرهنگ عاشورا)..... ٣١٢	تهذيب التهذيب..... ٦٥٠، ٧٨٤
چهره خونين حسين سيد الشهداء ع يا داستان كربلا..... ١٤٥	تهذيب الكمال فى اسماء الرجال..... ٤٧، ٤٩، ٧٨٤، ٩١
حبيب السير فى اخبار افراد بشر..... ٨٩١	تهذيب تاريخ دمشق..... ٨٣٤
حدود العالم..... ٦٩٢	ثواب الاعمال وعقاب الاعمال.. ٤٥، ٤٦، ١٩٥، ١٩٦، ١٩٩، ٢٠١، ٦٧٧
حديث وفاة سيدنا الحسين ع..... ٨٩	ثورة الحسين ع..... ٣٢٩، ٣٥٤، ٣٥٨، ٣٦٠، ٣٦٣، ٣٧٠
حرمين شريفين..... ٨٤٠	جامع الاخبار..... ١٢٩



دیوان حکیم قآنی شیرازی ..... ۲۶۱	حقایق پنهان ..... ۳۸۹
دیوان سروش اصفهانی ..... ۲۶۱	حقیقة الجفر عند الشيعة ..... ۳۱۲
دیوان مکرم ..... ۲۶۴	حکمت و فلسفه شہادت امام حسین * ..... ۱۴۸
دیوان مولانا محتشم کاشانی ..... ۲۶۷	حلیة الاولیاء ..... ۹۲، ۱۰۳، ۶۶۵
ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی ... ۱۷۹، ۲۵۲	حماسه حسینی .. ۲۶۴، ۲۹۱، ۳۱۶، ۸۶۹، ۸۹۳
ذوب النضار ..... ۹۶	حمزه نامه ..... ۱۱۸
رأس الحسين * ..... ۷۰، ۷۱	حیة الامام الحسن بن علی * ..... ۱۶۲
رجال الطوسی ..... ۱۶۹، ۶۴۱، ۷۶۵، ۷۹۸	حیة الامام الحسين بن علی * ..... ۱۶۴، ۵۱۲، ۶۲۳
رجال النجاشی ..... ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۳، ۵۴	حیات فکری و سیاسی امامان شیعه ..... ۷۲۵
..... ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۷۷	خطط الكوفة و شرح خريطتها ..... ۶۰۱
رجال کشی ..... ۷۶۹	خلاصة الاقوال فی معرفة الرجال ..... ۸۴۲
رد الشمس لاميرالمؤمنين * ..... ۸۶	خلافت و ملوکیت ..... ۲۱۸
رسائل الشريف المرتضى ..... ۳۱۰، ۴۷۲	دار السلام فی من فاز بسلام الامام ..... ۱۲۹
رموز الشهادة ترجمة كامل نفس المهموم و	داستان غم ..... ۱۱۵
نفثة المصدور ..... ۱۴۱	دانشنامه امام حسین * ..... ۱۴۹
روضات الجنات ..... ۸۵، ۹۶، ۱۱۸، ۱۲۰	دايرة المعارف بزرگ اسلامی ..... ۱۰۶، ۲۵۱
روضة الشهداء ..... ۵۵، ۵۶، ۱۰۸، ۱۱۳،	در کربلا چه گذشت ..... ۱۴۱
..... ۱۱۵-۱۲۰، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۴۳، ۸۴۴، ۸۴۵	درر السمط فی خبر السبط ..... ۵۷، ۹۹
روضة الصفا ..... ۱۱۷	دعائم الاسلام ..... ۲۳۶، ۳۸۸
روضة الواعظین ..... ۸۳، ۸۴، ۶۲۰، ۶۳۷، ۶۹۰	دلائل الامامة ۱۸۵، ۱۸۶، ۳۸۹، ۴۹۸، ۸۱۴، ۹۰۲
..... ۷۵۱، ۸۳۹، ۸۵۰، ۸۵۶، ۸۶۱، ۸۶۲، ۸۶۸	دمع السجوم ترجمة نفس المهموم ..... ۱۴۱
..... ۸۸۶، ۸۸۷، ۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۳، ۹۰۲	دمع العين ..... ۱۱۴
ره توشه راهبان نور ..... ۵۳۰	دیوان افصح المتکلمین میرزا جیحون ... ۸۵۴
رياض الاحزان ..... ۱۱۵	دیوان حافظ ..... ۲۵۶

شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار.....۴۵	ریاض البکاء.....۱۱۴
۸۴۳-۸۴۱ ۸۱۹، ۷۲۷، ۶۶۵، ۲۲۶، ۸۰، ۴۶	ریاض العلماء و حیاض الفضلاء...۱۱۷، ۱۲۰
۸۶۶ ۸۹۲	ریاض المصائب.....۱۴۴، ۸۷۶
شرح حال فرهاد میرزا معتمدالدوله ..... ۱۱۱	ریحانة الادب.....۱۲۰
شرح نهج البلاغة..... ۶۰، ۱۵۸، ۱۶۰، ۱۶۱	زیان حال در ادبیات فارسی.....۱۳۷
۱۷۵، ۱۸۲، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۲۱	زبدة الاسرار.....۲۵۷
۲۲۳، ۲۲۵، ۲۲۹-۲۳۱، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۴۰	زندگانی علی بن الحسین *.....۶۳۷، ۸۹۰
۲۴۲، ۲۷۴، ۳۰۰، ۳۲۶، ۳۳۰-۳۳۲، ۳۳۴	سالار کربلا حسین بن علی *.....۱۴۵
۳۴۵، ۳۵۰-۳۵۲، ۳۶۲، ۳۶۴-۳۶۹، ۳۸۹	سبل الهدی والرشد.....۲۲۳، ۲۲۵، ۳۲۷
۳۹۰، ۳۹۵، ۳۹۸، ۴۰۱، ۴۱۹، ۴۶۳، ۴۹۲	سحاب البکاء.....۱۱۴
۴۹۳، ۵۲۴، ۵۳۸، ۵۶۵، ۵۷۴، ۵۷۶، ۵۸۲	سحاب الدموع.....۱۱۴
۵۹۱، ۶۸۹، ۸۵۲، ۸۶۷	سر السلسلة العلویة.....۸۱۹
شریح قاضی، زندگی نامه و عملکرد..... ۵۳۰	سرشک خوبان در سوگ سالار شهیدان.....۱۴۹
شفاعت در قلمرو عقل و قرآن و حدیث..... ۲۶۳	سرمایه ایمان و جواهر ایقان در ترجمه و
شهید جاوید..... ۲۷۵، ۲۸۵، ۳۱۲، ۴۶۱	شرح اسرار الشهادات.....۱۲۷
۵۶۹، ۵۷۰	سعادات ناصرى.....۱۲۷
شهید فاتح در آینه اندیشه..... ۲۶۹	سفینه البحار.....۴۱۸
صحیح بخاری..... ۲۲۸، ۳۲۶	سیر اعلام النبلاء..... ۴۷، ۴۹، ۸۹، ۹۱، ۱۳۵
صحیح مسلم..... ۱۵۷، ۳۵۹	۱۳۶، ۲۱۲، ۳۴۵، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۵۲، ۵۳۰
صلح الحسن *..... ۱۶۱، ۳۸۰، ۳۸۹، ۴۰۸، ۵۷۶	۶۵۰، ۷۱۲
۵۷۷، ۵۸۱	سیره معصومان *.....۱۴۷
طبقات الحنابلة..... ۵۷	سیرتنا وستتنا.....۱۹۰
طبقات الشافعية الكبرى..... ۱۳۵، ۱۳۶	شاهنشاهی عضدالدوله.....۶۹۲
طریق البکاء..... ۱۱۴	شذرات الذهب فی اخبار من ذهب.. ۴۸، ۶۵

- طوفان البكاء..... ۱۱۴
- فتح الباری..... ۳۲۷
- ظهر الاسلام..... ۲۴۰
- فتوح البلدان..... ۲۳۱، ۲۳۲، ۵۸۱، ۵۸۲، ۵۸۴
- عاشورا در گذر به عصر سکولار..... ۲۶۴
- ۶۲۴، ۵۹۰
- عاشورا و شعر فارسی..... ۲۶۱
- عاشورا و معیارهای روایی زبان حال ۱۳۷، ۱۳۸
- عبدالله بن سبأ و اساطیر اختری..... ۳۴۸
- عبرت المصطفین فی مقتل الحسین \*..... ۴۷
- ۱۴۹، ۱۹۰، ۳۱۳
- عبارات الانوار فی امامة الائمة الاطهار \*..... ۸۶
- علل الشرايع..... ۱۶۵، ۱۹۱، ۳۳۴، ۳۸۰، ۷۶۳
- ۸۴۵، ۸۷۵
- علی \* و فرزندانش..... ۲۱۴
- فقہ الصادق \*..... ۹۰۲
- عمان البكاء..... ۱۱۴
- فلسفه عاشورا از دیدگاه اندیشمندان مسلمان.....
- عمدة الطالب فی انساب آل ابی طالب \*..... ۴۰۸
- ۲۵۷، ۲۴۸
- ۸۳۴، ۴۶۳
- فلسفه و کلام اسلامی..... ۳۵۵
- فوات الوفيات..... ۶۰
- عوامل المعلوم والمعارف والاحوال من الآیات والاختبار والاقوال..... ۱۱۱، ۱۲۹
- فهرست کتاب‌های چاهی فارسی..... ۱۱۰
- فهرست منتج‌الدين..... ۵۶
- عوالی اللغالی..... ۶۵۱
- فهرست‌واره کتاب‌های فارسی..... ۱۱۹
- ۱۱۴
- فیه البکله..... ۱۱۴
- فی رحاب ائمة اهل البيت \*..... ۱۴۷
- ۱۱۴
- عین الدموع..... ۱۱۴
- فیض الدموع..... ۱۱۴
- عیون اخبار الرضا \*..... ۱۱۷، ۱۶۷، ۹۰۲
- ۸۰
- عیون الاخبار..... ۳۴۴
- قاموس الرجال..... ۱۵۵، ۴۱۸، ۴۶۳، ۵۶۳، ۵۷۴
- ۷۴۰، ۷۶۵، ۷۶۹، ۷۸۷، ۷۹۶، ۷۹۷
- غریب الحدیث..... ۸۵۴
- قاموس قرآن..... ۷۴۴
- غمکده..... ۱۱۵

۱۱۵.....	قیسات الاحزان.....
۳۸۷.....	قرب الاسناد.....
۱۴۹.....	قصه کربلا.....
۱۲۶.....	قصص العلماء.....
۸۶.....	قضایا امیر المؤمنین *.....
۱۱۲، ۱۱۱.....	ق مقام زخار و صمصام بتار.....
۷۷۶، ۶۶۴.....	قیام امام حسین * (برگزیده از کتاب الفتوح).....
۷۵، ۵۶.....	قیام جاوید گردانیده مقتل الحسین ابی مخنف ۷۱.....
۵۸۲، ۵۹۱.....	قیام حسین *.....
۶۲۴.....	قیام سیدالشهداء حسین بن علی * و خون خواهی.....
۵۷۴.....	مختار.....
۱۰۵.....	قیام و انقلاب مهدی * به ضمیمه شهید.....
۱۲۶، ۱۱۸.....	کامل الزیارات... ۱۷۷-۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۶.....
۵۱.....	۱۸۹، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۵۲، ۲۸۷، ۲۹۶.....
۱۰۲، ۵۷.....	۴۶۹، ۴۹۷، ۶۱۷، ۶۵۷، ۷۴۴، ۸۲۳، ۸۷۵، ۹۰۱.....
۱۰۳، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۵۹۷، ۶۲۵، ۶۳۸.....	کبریت احمر فی شرائط المنبر..... ۸۲۳، ۸۵۴.....
۶۶۵، ۶۹۰، ۷۶۷، ۸۵۹، ۹۰۳.....	کبریت احمر و الطراز المذهب..... ۱۴۵.....
۲۵۸.....	کتاب الآل..... ۱۱۷.....
۱۰۲.....	کتاب الاربعون الصغری..... ۲۲۸.....
۶۹۰، ۱۶۷.....	کتاب التعجب..... ۸۹۴.....
۱۱۴.....	کتاب الثقات..... ۲۲۴، ۶۹۰، ۸۳۸.....
۲۲۵، ۲۱۵.....	کتاب الجغرافیه..... ۶۲۴.....
۱۱۵.....	کنز المصائب.....
۷۶، ۵۲، ۴۹.....	کتاب المحن.....
۵۸.....	کتاب المرآئی (ابن عفان طائی).....
۵۸.....	کتاب المرآئی (مرزبانى خراسانى).....
۸۹۶.....	کتاب المزار.....
۴۹.....	کتاب المقتل (ابن حنبلی).....
۴۹.....	کتاب المقتل (ابن وراق).....
۵۴.....	کتاب المقتل (کاتب شافعی).....
۷۲۷.....	کتاب النسب.....
۳۲۵، ۱۶۶، ۱۵۸.....	کتاب سلیم بن قیس الهلالی... ۱۵۸، ۱۶۶، ۳۲۵.....
۵۹۱، ۵۸۲.....	کتاب صورة الارض.....
۶۲۴.....	کتاب نسب قریش.....
۵۷۴.....	کتاب شناسی تاریخی امام حسین *..... ۱۰۵.....
۱۲۶، ۱۱۸.....	کشف الظنون عن اسامی الکتب والفنون... ۵۱.....
۱۰۲، ۵۷.....	کشف الغمة فی معرفة الائمة..... ۱۰۲، ۵۷.....
۱۰۳، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۵۹۷، ۶۲۵، ۶۳۸.....	کلام مسیحی..... ۲۵۸.....
۶۶۵، ۶۹۰، ۷۶۷، ۸۵۹، ۹۰۳.....	کلیات فی علم الرجال..... ۱۰۲.....
۲۵۸.....	کمال الدین وتمام النعمة..... ۱۶۷، ۶۹۰.....
۱۰۲.....	کنز الباکیں..... ۱۱۴.....
۶۹۰، ۱۶۷.....	کنز العمال..... ۲۱۵، ۲۲۵.....
۱۱۴.....	کنز المصائب..... ۱۱۵.....

٦٩٠.....	مثير الاحزان	٥٩٧، ٥٩٤.....	كوفه پيدائش شهر اسلامى
٢٦٧، ٢٦٢.....	مجالس تعزیه	٦٠١، ٥٩٨	
١١٤.....	مجرى البكاء	٢٥٧.....	گنجینه الاسرار
٨٧٤، ٧٥٤، ٤٢٦، ٣٥٣، ١٢٠.....	مجمع البحرين...	٩٠٣، ١٤١، ١٢٩، ١٢٦، ١٢١...	لؤلؤ و مرجان ...
٦٥١، ٣٢٦.....	مجمع البيان	٦٩٠.....	لباب الانساب
١١٥.....	مجمع المصائب	٦٨٦، ٦٢٤، ٣٢٧، ١٨٧، ٤٣.....	لسان العرب
٣١٥، ٢٨٢، ١٤٨.....	مجموعه رسائل اعتقادى	٨٥٤، ٧٢٩، ٧٢٢، ٧٠٣، ٦٨٧	
٢٥٩، ١٢٩، ١١٣.....	محرقة القلوب	٢٤١، ٨٩.....	لسان الميزان
	محن الابرار فى ترجمه مقتل بحار الانوار در	١٤٦، ١٤٥.....	لواعج الاشجان فى مقتل الحسين*
١١٠.....	معجزه و مصيبت نور ديدة احمد مختار ...	٥٤.....	ما نزل من القرآن فى الحسين بن على*
١١٤.....	محيط البكاء	١١٥.....	ماتمكده
١١٤.....	مخازن الاحزان	٥٦٢.....	مبعوث الحسين*
٦٤٤، ٤٥٤.....	مختصر تاريخ دمشق	١١٤.....	مبكى العينين
٥٥.....	مختصر فى مقتل الحسين*	١١٤.....	مبكى العيون
١١٤.....	مخزن البكاء	٣١٠.....	متشابه القرآن ومختلفه
١١٤.....	مدامع العين	٢٥٦.....	مثنوى معنوى
٧١١، ١٣٤.....	مدينة المعاجز	١٠٢، ١٠١، ٩٦، ٩٥، ٥٧.....	مثير الاحزان
٧٧.....	مذهب ابوالحسن على بن حسين مسعودى	٤٧٩، ٤٥٤، ٣٠١، ٣٠٠، ٢٦٩، ٢٦٨، ١٢٣،	
٣١٤.....	مرآة العقول فى شرح اخبار آل الرسول..	٥١٨، ٥١٠، ٥٠٠، ٤٩٧، ٤٨٩، ٤٨٧، ٤٨٤،	
٦٥٣، ٦٢١، ٥٢٢.....		٦٥١، ٦٢٥، ٥٩١، ٥٣٤، ٥٣٣، ٥٢٧، ٥٢٣	
٥٨.....	مراثى الحسين* (ابن حماد)	٨٢٠، ٧٩٨، ٧٨٥، ٧٦١، ٧٢٦، ٦٩٥، ٦٥٥	
٥٨.....	مراثى الحسين* (اعرابى)	٨٦٤، ٨٥٩، ٨٥٧، ٨٥٦، ٨٥٣، ٨٥٢، ٨٣٩	
١٦٠، ١٥٦، ١١٩، ٧٨، ٧٧، ٥٢.....	مروج الذهب...	٨٨٩، ٨٨٧، ٨٨٤، ٨٧٤، ٨٧٣، ٨٦٧، ٨٦٦	
٢٣٤، ٢٢١، ٢٢٠، ٢١٨، ٢١٧، ٢١٣، ٢١٢.....		٩٠٠، ٨٩٩، ٨٩٦، ٨٩٤، ٨٩١	

مصباح كفعمى.....	٣٥٥، ٣٦٥، ٣٦٨، ٣٩٠، ٤٠٧، ٤١٧،
٦٢٤	
مصحف فاطمه.....	٤٢٦، ٤٢٢، ٤٧٢، ٤٩٧، ٥٠٤، ٥٠٩، ٥٠٧
٣١٢	
مصنفات الشيخ المفيد.....	٥٢٠، ٥٣١، ٥٣٥، ٥٣٦، ٥٤٠، ٥٤٧، ٥٥٣
٣٠٩	
مطالب السؤل.....	٥٥٨، ٥٦٠، ٥٦١، ٥٨٢، ٥٨٩، ٥٩٩، ٦٠١
٧٦٧	
مع الركب الحسينى من المدينة الى المدينة..	١٤٩، ١٦١، ١٦٧، ٧٠٣، ٧٢٥، ٧٣٢، ٧٤١، ٨٢٨
١٠٣	
٥١٣، ٥٣٣، ٦٢٣، ٦٦٠، ٧٢٠، ٧٢٥	٨٣٣، ٨٥٢، ٨٧٢، ٨٩٣
معادن اللجين فى مراثى الحسين.....	٥٣٠
٩٩	
معالم العترة الطاهرة.....	١٥٥
١٠٣	
معالم العلماء.....	٢٧١
٥٥، ٥٣، ٥١، ٥٠، ٤٩	
معالم المدرستين.....	٦٩٢
٣١٣، ٢٤٠، ١٩٠	
معالى السبطين..	١٥٨
١١٣، ١٣٤، ١٣٦، ٨٢٣، ٨٤٤	
معانى الاخبار.....	٦٣
٨٤٥، ٧٣٢	
معتمد العروة الوثقى.....	٦٢٢
٦٢٢	
معجم الادباء.....	٥٢٦، ٥٢٤
٤٧٢، ٤٧١، ٨٥، ٧٢، ٦٠	
معجم البلدان..	٢٤٠
١٨٧، ٤٧٩، ٥٠٥، ٥٨٨، ٥٩٠	
٦٢٤، ٦٢٩، ٦٣٠، ٦٣٧، ٦٣٨، ٦٤١، ٦٤٣	٥٨٢، ٥٢٢، ٣٥١، ٢١٨
٦٤٦، ٦٤٨، ٦٤١، ٦٥٣، ٦٥٦، ٦٥٨، ٦٦٠	
٦٦٤، ٦٦٦، ٦٧٣، ٦٧٤، ٦٧٨، ٦٨٣، ٦٨٥، ٦٨٧	٣٣١
٦٩٢، ٦٩٩، ٧٨٣، ٨٤٠	٣٨٧
معجم المؤلفين.....	١٢٩
٥٧	
معجم المطبوعات العربية والمعربة.....	٥٢٥
١٣٥	
معجم رجال الحديث.....	٢٤٠
٨٥٠، ٥٩، ٤٥	
معجم ما كتب عن الرسول واهل البيت.....	١٠١
٥٠	
١٠٥، ٥٥، ٥٢	٢٩٦، ٣٠١، ٥٩٨، ٨٧٧

مقتل الحسين وذكر الحسين * ٥٢.....	معدن البكاء ..... ١١٤
مقتل الحسين * (ابن اشثاني) ..... ٥٢	معدن البكاء او المصائب ..... ١٢٩
مقتل الحسين * (ابن ابي الدنيا) ..... ٥٠	معراج السعادة ..... ١٢٩
مقتل الحسين * (ابن شهر يار) ..... ٥٣	معرفة الصحابة ..... ٦٩٠
مقتل الحسين * (ابن عصفور بحراني) ..... ١٢٧	مفاتيح الجنان ..... ٣٠١، ٢٩٩، ٢٩٦، ٢٦١
مقتل الحسين * (ابوالمفاخر رازي) ..... ١١٧	مفتاح البكاء ..... ١١٤
مقتل الحسين * (ابوعبيده معمر بن مثنى) ..... ٤٨	مفردات الفاظ القرآن ..... ٣٢٧
مقتل الحسين * (ابومخنف) ..... ٤٧، ٤٠، ٤٦	مقاتل الطالبيين ..... ٧٩، ٦٥، ٦٢، ٥٢، ٤٩، ٤٦
٧٠، ١٢٢، ١٣٤، ٦٣٤، ٨٥٧، ٨٦٩، ٨٧٦	٩٦، ١٢٣، ١٥٥، ٣٧٠، ٣٧٤، ٣٨٠، ٣٩٠
مقتل الحسين * (احمد بن حنبل) ..... ١٠٦	٤٢٢، ٤٢٣، ٤٤٦، ٤٦٣، ٤٧٠، ٥١٦، ٥١٨
مقتل الحسين * (اشعري قمي) ..... ٥٤	٥٢١، ٥٢٣، ٥٢٨، ٥٣٥-٥٣٧، ٥٣٩-٥٤١
مقتل الحسين * (بغوي) ..... ٥١	٥٤٣، ٥٤٥، ٥٤٦، ٥٥٠، ٥٥١، ٥٥٣، ٥٥٤
مقتل الحسين * (بكري) ..... ٨٩، ٨٨، ٥٥	٥٥٦-٥٥٨، ٥٦٣، ٥٦٧، ٥٧٣، ٥٩٠، ٧٠٦
مقتل الحسين * (ثقفى كوفى) ..... ٥٠	٧٠٩، ٧١٠، ٧٢٨، ٧٩٨، ٨١٧، ٨١٨، ٨٢٠
مقتل الحسين * (جابر بن يزيد جعفي) ..... ٤٥	٨٢١، ٨٢٥-٨٢٨، ٨٣٣، ٨٣٨، ٨٤١، ٨٤٢
مقتل الحسين * (جعفرى قوسيني) ..... ٥٦	٨٥٧، ٨٥٩، ٨٦٢-٨٦٤، ٨٩٣
مقتل الحسين * (جلودى) ..... ٨٨٦	مقالات تاريخي ..... ١١٧
مقتل الحسين * (حاكم نيشابورى) ..... ٥٤	مقتل ابن بابويه ..... ٩٢
مقتل الحسين * (حسن بن سهل) ..... ٥٠	مقتل ابي عبدالله الحسين * ..... ٦٩
مقتل الحسين * (خوارزمي) ..... ٧٥، ٧٣، ٥٥	مقتل الامام الحسين * ..... ١١١
٨٥-٨٨، ٩٧، ١٠٢، ١٠٨، ١٠١، ١٦٦، ١٦٧	مقتل الامام الحسين * من كتاب تاريخ الخلفاء ..... ٨٢
١٧١، ١٨٧، ١٨٩-١٩١، ٢٣٨، ٢٥٠، ٢٥٤	مقتل الامام امير المؤمنين على بن ابي طالب * ..... ٦٩٠
٢٧٦، ٢٨٥، ٢٨٧، ٢٩٥، ٢٩٦، ٢٩٨، ٣٠٠	مقتل الامام امير المؤمنين * ..... ٨٣٨
٣٠٥، ٣١٣، ٣١٨، ٣٤٤، ٤٢٢، ٤٥٢-٤٥٩	مقتل الحسين بن علي * ..... ٥٤

مقتل الحسين (عمار دهنی).....	۴۷۱، ۴۶۲، ۴۶۵، ۴۶۷، ۴۷۱، ۴۷۳، ۴۷۵،
مقتل الحسين (غلابی بصری).....	۴۷۹، ۴۸۱، ۴۸۳-۴۸۵، ۴۹۴، ۴۹۵، ۵۰۰،
مقتل الحسين (قاسم بن اصغیر نباته).....	۵۰۱، ۵۰۳-۵۰۵، ۵۰۷-۵۱۰، ۵۱۲، ۵۱۴،
مقتل الحسين (قاسم بن سلام هروی)....	۵۱۵، ۵۲۸، ۵۳۲، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۷، ۵۳۸،
مقتل الحسين (کوفی).....	۵۴۱، ۵۴۳، ۵۴۵، ۵۴۷، ۵۴۸، ۵۵۰، ۵۵۲،
مقتل الحسين (مقرم).....	۵۵۳، ۵۵۵-۵۵۸، ۵۶۱، ۵۶۷، ۵۶۷، ۵۶۳، ۵۶۳،
۷۸۴، ۸۱۱	۵۶۸، ۵۶۸، ۵۶۸، ۵۶۸، ۵۶۸، ۵۶۸، ۵۶۸،
مقتل الحسين (منقری).....	۵۶۴-۵۶۶، ۵۶۸، ۵۷۰، ۵۷۸، ۵۸۵، ۵۹۳-۵۹۰،
مقتل الحسين (نویسنده نامعلوم).....	۵۹۶-۵۹۸، ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۵، ۶۰۶، ۶۱۱،
مقتل الحسين (نهاوندی).....	۶۱۵، ۶۱۷-۶۱۷، ۶۲۱، ۶۳۰، ۶۳۳، ۶۳۴،
مقتل الحسين (واسطی بغدادی).....	۶۳۹، ۶۴۱، ۶۵۱، ۶۵۲، ۶۵۴، ۶۵۷، ۶۶۱،
مقتل الحسين (واقدی).....	۶۶۷، ۶۶۸، ۶۸۴، ۶۸۵، ۶۸۷، ۶۸۸، ۶۹۱،
مقتل الحسين (هشام کلبی)....	۶۹۶-۷۹۹، ۸۰۲-۸۰۶، ۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۱،
۷۰، ۹۹	۸۱۷-۸۲۲، ۸۲۴-۸۲۸، ۸۳۰، ۸۳۲، ۸۳۳،
مقتل الحسين (یعقوبی).....	۸۳۶، ۸۳۸-۸۴۰، ۸۴۲، ۸۴۵، ۸۶۲-۸۶۵،
مقتل الحسين به روایت شیخ صدوق.....	۸۶۵، ۸۶۶، ۸۷۰، ۸۷۲، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۶،
مقتل الحسين بن علی (.....)	۸۸۸، ۸۹۰، ۸۹۳-۸۹۶، ۸۹۸، ۹۰۰،
مقتل الحسين (رسعنی).....	۹۰۷،
مقتل الحسين (سلمه بن خطاب).....	۹۰۷،
مقتل الحسين (شیخ طوسی).....	۹۰۷،
مقتل الحسين (صدوق).....	۹۰۷،
مقتل الحسين (طبرانی).....	۹۰۷،
مقتل مقرم یا روز واقعه.....	۹۰۷،
مقتل نور الائمه.....	۹۰۷،



موسوعة امثال العرب..... ۷۲۹	مقتل العوالم..... ۸۱۱
موسوعة شهادة المعصومين..... ۱۴۹	مقصد الحسين..... ۲۸۵
موسوعة كلمات الامام الحسين..... ۱۹۰، ۳۱۳	من لا يحضره الفقيه..... ۵۳
مولد الحسين بن علي و مقتله..... ۵۱	مناقب آل ابي طالب..... ۴۹، ۵۳، ۵۶، ۷۳، ۹۲
مهيج الاحزان..... ۶۳، ۱۲۹	۹۳، ۱۲۳، ۱۵۷، ۱۶۳، ۱۶۶، ۱۸۱، ۲۳۰
ميزان الاعتدال..... ۴۸، ۶۵، ۸۹، ۲۴۲	۲۹۵، ۳۰۱، ۳۱۹، ۳۹۰، ۳۹۷، ۴۰۱، ۴۰۳
ناسخ التواريخ..... ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۴، ۲۸۳، ۸۴۴	۴۲۳، ۴۵۳، ۴۵۴، ۴۶۳، ۴۶۷، ۵۰۷، ۵۰۹
نثر الدر في المحاضرات..... ۱۸۷، ۶۲۵، ۸۵۲	۵۳۲، ۵۳۵-۵۳۷، ۵۵۰، ۵۵۷، ۵۶۰، ۵۶۱
نزهة الناظر وتنبيه الخاطر (مجموعة ورام)..... ۵۹۷	۶۳۸، ۶۴۶، ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۰۲، ۷۶۴، ۷۶۷
..... ۶۲۵، ۶۶۵، ۸۵۲	۷۶۸، ۷۸۲، ۷۹۴، ۷۹۷، ۷۹۸، ۸۰۲، ۸۰۶-۸۰۴
نسب قریشی..... ۶۹۰، ۸۳۸	۸۰۸، ۸۰۹، ۸۱۱، ۸۱۲، ۸۱۷، ۸۲۰، ۸۲۴-۸۲۹
نشر غم..... ۱۱۵	۸۳۳، ۸۳۶، ۸۴۱-۸۴۳، ۸۴۹-۸۵۳
نصاریات..... ۱۴۶	۸۶۷، ۸۶۹، ۸۷۴، ۸۸۳، ۸۸۴، ۸۸۸-۸۸۶
نظام التعليم في علم اللاهوت القويم..... ۲۵۸	۸۹۰، ۸۹۱، ۸۹۴، ۸۹۷، ۸۹۹-۹۰۱
نظريه های بنیادی جامعه شناختی..... ۶۰۹	۸۶ مناقب ابي حنفيه..... ۸۶
نظم الفرائد الغرر في سلك فصول الدرر..... ۱۰	مناقب الامام امير المؤمنين علي بن ابي طالب..... ۵۱
نفثة المصدر فيما يتجدد به حزن يوم	مناهل البكاء..... ۱۱۴
العاشور..... ۱۴۰	منع البكاء..... ۱۱۴
نفس الرحمان في فضائل السلطان..... ۶۲۴	منع الدموع..... ۱۱۴
نفس المهموم..... ۱۱۷، ۱۳۹-۲۴۲، ۴۸۵، ۵۴۶	منتهی الآمال..... ۱۴۲، ۲۶۲، ۸۵۱
۶۳۱، ۶۹۵، ۷۹۲، ۷۹۴، ۸۰۷، ۸۰۹، ۸۴۰	منهاج السنة..... ۲۵۱
..... ۸۵۳، ۸۸۵، ۹۰۲	مواضع امام علي و در برابر فتوحات خلفا... ۱۶۰
نقد دیدگاه تاریخی یک شرق شناس..... ۳۸۹	موسوعة التاريخ الاسلامی..... ۱۵۵
نقش وعاظ در اسلام..... ۵۸۵	موسوعة العتبات المقدسة..... ۱۸۷

وجيزة المصائب..... ١١٥	نگاهى به حماسه حسينى استاد مطهرى..... ٣١٢
وسائل الشيعة الى تحصيل مسائل الشريعة... ١٩٥	٨٩٣ ٨٦٩
١٩٨، ٢٠٠، ٢٧٣، ٣٨٧، ٥٨٣، ٦٢١، ٧٨٥	نگرشى انتقادى - تاريخى به ادبيات عاشورا
وفيات الاعيان وانباء ابناء الزمان .... ٨٠ ١٣٥،	٢٦٦، ٢٦٢.....
٤٧١، ٤٨٧	نور الائمة..... ١١٧
وقايح الايام فى تمة محرم الحرام..... ١٢٤، ١٢٩	نور العين فى مشهد الحسينؑ..... ١٢٩، ١٣٥
وقعة الطف..... ٦٠، ٦٢، ٦٣، ١٢٣، ٤٧٠، ٤٨٣	١٣٦، ٨٥١، ٨٦٩ ٨٨٦
٥٠٠، ٥٠١، ٥٠٥، ٥٦٩، ٦٢٠، ٦٢٣، ٦٣٤	نهاية الارب فى فنون الادب..... ١٣٦، ٥٨٩، ٧٤٢
٦٨٧، ٧٤٠، ٧٤٣	نهج البلاغة..... ١٦١، ٢١٧، ٢٢٠، ٢٢٥
وقعة صفين..... ١٦١، ١٨٢، ٢١٣، ٢١٤، ٣٦٧	٢٢٦، ٢٢٩، ٢٧٢، ٢٧٨، ٢٩٤، ٣٢٤، ٣٢٨
٤١٨، ٥١١، ٥٢٤، ٥٧٤، ٦٨٦، ٦٨٩، ٧٤٠، ٧٥٧	٣٢٩، ٣٣١-٣٣٣، ٣٦٤، ٣٦٩، ٣٧٢، ٤٨٣
هدية العارفين..... ٥٢، ٥٦	٥٨٣، ٥٩٧، ٦٠٦
هم و غم..... ١١٥	نهج السعادة..... ٢٣٦
ينابيع المودة..... ١٥٧، ١٦٦، ٢٢٥، ٣٠٧، ٨٢٠، ٨٧٦	نهضت امام حسينؑ و قيام كربلا..... ١٤٩، ٢١٦
ينبوع الدموع..... ١١٤	٥٢٣، ٢١٧
	نهضت سيدالشهدا؛ اهداف و انگيزه ها..... ٢٨٩

